تفسیر

روح الجنان و روح الجنان

تصنیف: جمال الدین

شیخ ابوالفتوح رازی

از دانشمندان قرن ۶ هجری

تصحیح و حواشی

بقلم: آقای حاج میرزا ابوالحسن شعرانی

از انتشارات:

کتابفروشی اسلامیه

تهران - خیابان بوذرجمهری شرقی - تلفن ۵۲۱۹۶۶



۶۰۰ ریال



تفسیر شیخ ابوالفتوح رازی
کتابفروشی اسلام
۸۱۰ ۲
۶۲ ۱

تفسیر

رَوْحُ الجِنان وَ رُوحُ الجَنان

تصنیف: جمال الدّین

شیخ ابوالفتوح رازی

از دانشمندان قرن ۶ هجری

تصحیح و حواشی

بقلم: آقای حاج میرزا ابوالحسن شعرانی

بتصحیح علی اکبر غفاری

مجلد أول

از انتشارات

کتابفروشی اسلامیّه

تهران خیابان بوذرجمهری تلفن ۵۲۱۹۶۶

۲۵۳۶ شاهنشاهی

(چاپ اسلامیه)

مقدمه

در شرح حال مؤلف و تألیف او

بسم الله الرحمن الرحیم

سپاس خداوند را که نعمتش ازشماره افزون است، و شکرش ازحد قدرت‌ما بیرون، بحجاب عزت ازادراك عقل دورو بلطف ورحمت ببندگان نزدیك ، رهنمای خرد کلام اوست وآرامش دل پیام او ورامش جان ذکر نام او، بعجز خویش اقرار دادیم که نتوانیم شکر نعمت او گزاریم اگر دست ما نگیرد همگی از دست برویم و اگر پای‌ما استوار ندارد جملگی از پای درآئیم اوست که بحکمت این جهان‌را بیافرید و انسان را خلیفه خود گردانید وجهانرا بدو سپرد وکلید خرد بدست او داد که ازگنج هستی راز بگشاید و بقدر طاقت بشری از سرّ حکمت او آگاه گردد . که فرمود :

«علم آدم الاسماء کلها و فرمود الرحمن علم القرآن خلق الانسان علمه البیان»

ازو توفیق طاعت‌خواهیم وصدق نیت ومزید قربت ، بمقربان درگاه اوتوسل جوئیم که هادیان راهند و برگزیدگان اله اعنی محمد مصطفی و خاندان پاك او درود نامعدود برروانشان باد من الان الی یوم التناد و هدانا بهم الی سبیل الارشاد و جعلنا من خیار موالیهم الامجاد

هرکس خرد را بکار بندد وبنظر خرده بین‌در آسمان و زمین نگرد داند، که ایندستگاه با عظمت بخود پدید نیامده وببخت واتفاق موجود نگشته آنکه آنرا آفرید بیهوده نیافرید، جهان را غایتی است که سوی آن جهان است و مقصودیکه بجانب آن روان، انسان را کمالی است و سعادتی وخدای از اوچیزی خواسته و برای او وظایفی مقرر کرده است، اگر انسان معلول آب و خاك وباد بود، وعاقبت و معاد او فنا وفساد، ازعذاب آخرت ایمن بود و دردنیا آزاد، اماعالم دیگری است که مبدء حیات وخرد و فکر است وما از آن عالمیم و باید بدانجا بازگردیم، ناچارمارا توشه‌راه باید وکالائی که درآن‌جهان بکارآید، واگرخدایتعالی‌پیغمبران نفرستاده‌بود ومردم‌را راه ننموده، نمیدانستیم برای‌حیات باقی چه بایدآماده ساخت وبچه‌عمل بایدپرداخت، انسان عاقل اگر همه نعمت و ثروت و دولت این جهان را برای خویش فراهم بیند اما نداند پس از مرگ مآل او چیست، آیا فانی میشود یا باززنده است بزندگی دیگرو

آیا در آن جهان سعید است یا شقی این نعمت بر او ناگوار باشد مانند کسیکه میبرندش بجائی ونمیداند برای نعمت و منصب میبرند یا شکنجه و عذاب یا کشتن و نابود کردن.

ای‌خواننده عزیز زنهار بهوش‌باش تا بیهوده عمر تلف‌نکنی‌وفریب‌شهوت‌نخوری وازآخرت باز نمانی. کلام الهی را راهنمای خود گیر وآنرا موجب سعادت خود شمار ازخدای بخواهیم که ما وترا در راه خیر استوار دارد و از انحراف و ضلالت حفظ کند بحق محمد وآله

انسان را چه لازم تر از آنکه پیام الهی را بخواند و مقصود خداوند را بداند اراده او را درباره خود دریابد، بکوشد تامراد الهی را انجام دهد پس هیچ چیز برای ما لازم تر از فهم قرآن نیست که پیام خداست و معجزه پیغمبر و راهنمای معاد و تکلیف انسان در این جهان. آرامش دل آنگاه است که بدانیم خدا ازما خوشنود است واراده او را أنجام داده‌ایم و اضطراب خاطر آن وقت که ندانیم چه‌میکنیم و بکجا میرویم پس خواننده این کتاب هر کس هست بداند که اگر از قرآن و یاد خدا اعراض کند و نداند پس از مرگ مآل او به چیست لذت و ثروت ودولت‌دنیا براو گواراانبود وپیوسته درغم واندوه باشد. که «من‌اعرض عن‌ذکری فان‌له معیشة ضنکا ونحشره‌یوم‌القیمة اعمی».

باری از تفاسیر قرآن که طایفه محقه شیعه‌اثنی عشریه نوشته اند بعربی کتاب مجمع البیان مشهور تر است و درفارسی کتاب منهج الصادقین و تفسیر شیخ ابوالفتوح رازی علیه الرحمه و چون کتب سابقین را بی تعلیق حواشی و توضیح مطالب خواندن و دانستن و دشوار است که اصطلاحات هرزمان چیز دیگر است و علوم متداول درهرعصرمختلف وفکر و استعداد مردم متباین، لغات وعبارات که درزمانی‌متداول ومعروف است‌درعهد دیگرغیرمألوف است، وعلوم و اصطلاحاتی هرعصری رایج بوده در عهد دیگرمتروك، ماچندی پیش تعلیقاتي بر کتاب مجمع البیان نوشتیم که اکثر آنها بانسخه مصحح بطبع رسیده ومرغوب گردیدأهل علم بدان اقبال نمودند و خواستیم تفسیرفارسی نیز باحواشی و تعلیقات و توضیحات منتشر گردد تا عامه مردم‌از آن بهره مندمیشوند ابتدا برتفسیر منهج الصادقین توضیحاتی افزودیم بیشتر در اصول مبدء و معاد و رفع شبهات و توجیه‌مبهمات، بحمد الله بطبع رسید و در خاطر اهل نظر مطبوع افتاد امید است این‌بنده‌راذخری باشدو اجری و خواننده‌را تنبهی وذکری، دوستان را راهنمای‌مسائل و عقده گشای مشاکل والتوفیق من‌الله.

اکنون ازخدای توفیق میخواهم تاتفسیر شیخ ابوالفتوح رازی‌راهم بقدر مقدورتصحیح

کرده و اشعار آن را معرب و ترجمه نمائیم و پاره نکات و تحقیقات دینی و أدبی و تاریخی برسم تعلیق بر کتاب بیفزائیم و امیدواریم که بتوفیق حق در این امر خیر به بیش از آنچه همت ما است نـائل شویم و پیش از شروع مختصری از شرح حـال مؤلف این تفسیر شیخ ابوالفتوح علیه الرحمه ومزایای‌این کتاب‌بیاوریم چون مردم عهد ما بتاریخ رجال علم بیش‌از خود علم توجه دارند چنانکه از فهم فلسفه عدول کرده بتاریخ فلسفه می‌پردازند اگر آنرا هم دشواردیدند وازتفکر در اقوال و عقاید و أدله و احتجاجات عاجز گشتند از تاریخ فلسفه اعراض و بتاریخ فلاسفه و حفظ اسامی کتب اکتفا کنندو اینکه در کدام کتابخانه چه نسخه ازفلان کتاب موجوداست وطول وعرض کتاب چقدراست واگراین زحمت راهم درخورتوانائی خویش ندیدند بدست آوردن مدارك علم و دانشنامه قناعت میکنند و همچنین تاریخ أدبیات و تاریخ ادوارفقه و تاریخ نجوم و غیرآن . وأما طلاب مدارس قدیمه بعلم بیشتر توجه داشتند و از تاریخ علم بلکه از تاریخ علماء واسامی آنان آگاه نبودند و میان این افراط و تفریط حد وسطی اختیار باید کرد که خیرالامور اوساطها . باری اینك شرح حال مؤلف باندازه که‌دست رس بدان یافتم :

«(شرح حال مؤلف و خاندان او)»

خاندان شیخ جمال الدین ابوالفتوح حسین بن‌علی بن محمد بن احمد رازی وپدران وی درنیشابور بودند وجد اوابواحمد بن حسین از نیشابور به‌ری آمد ومؤلف خود در تفسیرسوره فتح آیه (هم الذین کفروا وصدوکم عن‌المسجد الحرام ــ الی آخره ــ) گوید بدیل بن ورقاء خزاعی ازپدران ماست وهم درتفسیر آیه « لاتحسبن‌الذین‌قتلوا فی‌سبیل‌الله » ازسوره آل‌عمران گوید نافع بن بدیل بن ورقاء الخزاعی از پدران ماست و این نافع و بدیل از صحـابه کرام رسولخدا صلی الله علیه وآله بودند وشرح حال‌آنان در کتب‌سیر رسول صلی الله علیه وآله و کتب معرفةالصحابه مانند اسدالغابه والاصابه واستیعاب مستوفی‌آمده است حاجت بنقل‌آن نیست وازاین جهت مؤلف را بخزاعي وصف کرده‌اند پس خاندان او اصلاعرب بودند اما درعجم پرورش یافته وفارسی‌زبان شده بودند .

کتبی که ذکر مؤلف کرده و شرح حال‌او راآورده اند و در دست ماست ازجمله‌فهرست شیخ منتجب الدین علی بن عبدالله بن حسن بن حسین بن بابویه است که شاگرد مؤلف بود و فهرست او در بحار الانوار در طهران بطبع رسیده است و دیگر کتاب معالم العلماء تألیف شیخ أبوجعفرمحمد بن علي‌بن‌شهر آشوب سروی‌مازندرانی که اونیز شاگرد مؤلف بود. در کتاب

مجالس المؤمنين تاليف قاضی نورالله ششتری علیه الرحمه نیز شرح حالی از او آمده است . در کتاب روضات الجنات میرمحمد باقر خوانساری و کتاب مستدرك از حاجی میرزا حسین النوری در خاتمه ذکر مؤلف و تالیفات او هست و محقق دانشمند سید محمد کاظم بن محمد یوسف الطباطبائی التبریزی در مقدمه چاپ اول ترجمه نوشته است و مرحوم قزوینی در خاتمه طبع اول این تفسیر از کتاب نزهة القلوب حمدالله مستوفی و کتاب حدیقه الشیعه فوائدی نقلکرده ومتأخر ازمتقدم روایت آورده ومابدانها اشارتی خواهیم کرد ان شاءالله تعالی

ازاجداد ونیاکان شیخ ابوالفتوح صاحب ترجمه که علمای رجال بخصوص نام برده اند یکی ابوبکر احمد بن حسین بن احمد خزاعی است نزیل ری شاگرد سید مرتضی وسید ابن زهره (۱) وشیخ ابوجعفر طوسی علیهم الرحمه واز مؤلفات اوست امالی الحدیث درچهار جلد، و کتاب عیون الاحادیث وروضه درفقه وسنن ومفتاح دراصول وغیرذلك ودر فهرست شیخ منتجب الدین کتاب مناسك براین افزوده است تاریخ وفات اورا ننوشتند أما فرزندش عبدالرحمن را إبن حجر گوید در ۴۴۵ درگذشت واگراوپیش ازفرزندش وفات یافته برحسب غالب عادات معاصر سید مرتضی و مقدم برشیخ ابو جعفر طوسی است، چون شیخ طوسی در سال ۴۶۰ رحلت کرد و سید مرتضی در ۴۳۶. وحق آن است که وفات عبدالرحمن در سال ۴۴۵ صحیح نیست چنانکه خواهیم گفت

یکی دیگر از بزرگان اینخاندان بقول شیخ منتجب الدین ابو محمد عبدالرحمن فرزند أبوبکر احمد بن حسین سابق الذکر است واو را بمفید نیشابوری وصف کرده گوید شیخ أصحاب ما بود در ری وحافظ وواعظ آنان، در أطراف بلاد سفر کرد و بشرق وغرب رفت و احادیث از أهل سنت و شیعه بسیار شنید از مؤلفات وی سفینة النجاة است در مناقب أهل بیت و دیگر العلویات الرضویات أمالی . عیون الاخبار . ومختصری چند درمواعظ وآداب او هم مانند پدر خود نزد سیدین رضی و مرتضی وشیخ طوسی علم آموخت ونیزازابن براج وسلاروشیخ کراجکی دانش فرا گرفت انتهی این مرد میان عامه نیز معروف است ویرا در رجال حدیث ذکر کرده اند از جمله سمعانی وحافظ ابن حجر عسقلانی درلسان المیزان ونص عبارت وی این است پس ازذکر نام ونسب :

سمع من هناد النسفی وابن المهتدی و ابن النقور ورحل الی الشام والحجاز وخراسان

---

(۱) درمقدمه طبع اول چنین آمده است و صاحب روضات سیدین گفته است ناقل از آن سید مرتضی و ابن زهره فهمیده است .

روى عنه عمر بن إبراهيم الزيدى و احمد بن عبد الوهاب الصيرفى و غيرهما قال ابن السمعانى طالعت عدة من أماليه بالرى فرأيت فيها مجلساً أملاه فى اسلام أبى طالب وكان شيعيا الا انه كان مكثراً من الحديث وله به الشغف. وقال يحيى بن أبى طى كان من أعلم الناس بالحديث وأبصرهم به و برجاله و يقال كان فى مجلسه أكثر من ثلاثة الاف محبرة وكان اذا قيل هذا الحديث فى الصحيحين قال وروى عن المكسورين والله لو أنصف الناس ماسلم منهما الا القليل قال وماسئل عن حديث الا وعرف صحته من سقمه وكان يقول أحفظ مائة ألف حديث وكان يقول لو كان لى سلطان يشد على يدى لاسقطت خمسين ألف حديث يعمل بها ليس لها أصل ولاصحة قال الذهبى فى تاريخ الاسلام هذا الكلام كلام من فى قلبه غل على الاسلام واهله وكان غاليا فى التشيع مات سنة خمس و أربعين وأربعمائة انتهى. حاصل آنكه مردى حافظ بود ومى گفت صدهزار حديث از بردارم ودر مجلس او سه هزار دوات بود كه حديث اورا مى نوشتند و مى گفت اگر قدرتى داشتم پنجاه هزار حديث را ازاعتبار خارج ميكردم از آنها كه مردم بدان عمل ميكنند واصل ندارد و هر حديثى كه مى پرسيدند صحت و سقم آنرا ميدانست و هر گاه كسى مى گفت فلان حديث درصحيح مسلم و بخارى است مى گفت آرى در مكسورين يعنى درآن دو كتاب شكسته ناصحيح هست و سوگند بخدا اگر مردم انصاف دهند از احاديث آن دوجز اندكى سالم نماند تا آنكه گويد در سال ٤٤٥ در گذشت. وبنظرما اين تاريخ صحيح نيست چون شيوخ وى همه پس ازاين تاريخ در گذشتند مثلا هناد نسفى در سال ٤٦٥ وابن النقور در سال ٤٧٠ وشيخ طوسى درسال ٤٦٠ وابن براج در ٤٨١ در گذشت پس نسخه لسان الميزان مصحف است ياابن حجر اشتباه كرده. ويكى ازشاگردان او بنص لسان الميزان عمر بن إبراهيم زيدى متوفى بسال ٥٣٩ است كه تولد او در كوفه بسال ٤٤٢ بود سه سال پيش از تاريخ وفات صاحب ترجمه بقول ابن حجر واگر عمر بن ابراهيم دربيست سالگى اورا درك كرده باشد بايد عبد الرحمن مفيد درسال ٤٦٢ زنده باشد درعراق، زيرا كه عمر بن إبراهيم در كوفه بود ونقل نكردند برى يا خراسان آمد. دليل ديگر آنكه شيخ ابو الفتوح صاحب تفسير از وى روايت كرده است بنقل شيخ منتجب الدين كه گويد خبر دادند بكتب او جماعتى از جمله سيد مرتضى و سيد مجتبى ابنا الداعى الحسنى و برادر زاده او شيخ ابوالفتوح و اگر عبد الرحمن مفيد در سال ٤٤٥ وفات كرده باشد ممكن نيست شيخ ابوالفتوح او را ملاقات كرده و از او روايت كند مگر بواسطه واگر كسى گويد بجاى ٤٤٥ در سال ٤٨٥ در گذشت بصواب نزديكتر باشد الا آنكه ملاقات وشاگردى

او سید رضی را صحیح نخواهد بود چون سید درسال ٤٠٦ درگذشت ، اما پدرش ابوبکر أحمد ممکن است سید رضي را درك كرده باشد . وصاحب روضات هم درروایت عبدالرحمن مفید از سیدین گوید بالاسناد روایت کرده است یعنی بواسطه . بالجمله شاگرد سیدرضی بودن واستادی عمر بن إبراهیم زیدی کردن و وفات در سال ٤٤٥ باهم جمع نخواهد شد اما مرحوم قزوینی تاریخ وفات را صحیح دانسته است با آن‌همه قرائن بر عدم صحت آن و صاحب روضات و حاجی میرزا حسین نوری را تخطئه کرده

ویکی از مشایخ‌عبدالرحمن‌مذکورچنانکه منتجب‌الدین گفته‌است قاضی‌ابن براج است شاگردشیخ طوسی‌واودر٤٣٨ازخدمت‌شیخ بطرابلس‌رفت‌وقاضی آنجابود تادرسال٤٨١در گذشت وسلاربن عبدالعزیز بقول‌سیوطی متوفی در٤٤٨ وبقول ریاض در٤٦٣ در گذشت واوهم‌ازمشایخ عبدالرحمن‌مفیداست‌وکراجکی‌در٤٤٩ رحلت نمود .

دیگر ازعلمای خاندان ابوالفتوح جد اوابوسعید محمد بن احمدبن حسین بن احمد است برادرعبدالرحمن موصوف بمفید سابق‌الذکرواوحافظ وثقه بود، ازمؤلفات وی‌درفهرست شیخ منتجب الدین الروضه الزهراء است و کتاب الاربعین عن الاربعین فی فضائل امیرالمؤمنین . کتاب منی‌الطالب فی‌ایمان ابی‌طالب کتاب‌المولی. الفرق بین‌المقامین‌وتشبیه‌علی بذی‌القرنین وخود شیخ ابوالفتوح درتفسیر از کتاب الروضة الزهراء نقل کرده است درتفسیر آیه «یامریم‌ان الله‌اصطفیك وطهرك» درسوره آل عمران چنان که مرحوم حاجی میرزاحسین نوري درمستدرك گفته است ودرمعالم العلماء ابن‌شهرآشوب برمؤلفات‌وی کتاب‌التفهیم فی‌بیان التقسیم. الرسالة الواضحة فی بطلان دعوی الناصبة . مالابد من معرفته . افزوده است .

دیگرازعلمای این‌خاندان ابوالفتح محسن بن‌حسین بن‌احمد عم‌محمد بن احمد بن حسین سابق‌است وشیخ منتجب‌الدین فرماید اوحافظ ثقه وواعظ بود وازاواست الامالی. کتاب‌السیر. کتاب‌اعجازالقران کتابی درشرح من کنت مولاه .

ترجمه مؤلف رحمه‌الله

شیخ جمال الدین ابوالفتوح حسین بن علی بن محمد بن احمدبن ابراهیم بن الفضل بن شجاع بن‌هاشم خزاعی‌رازی(۱). نسب‌اوچنانکه خود درتفسیر گفته‌است به نافع‌بن‌بدیل‌بن‌ورقا میرسد ونافع وبدیل هردوازصحابه رسول صلی الله علیه و آله بودند چنانکه گذشت تاریخ تولد ووفات‌او رانوشتند امااز‌مشایخ وشاگردان اوتوان دانست بتقریب که درچه زمان میزیست.

(۱) این سلسله نسب ماخوذ ازلسان المیزان ابن حجرعسقلانی است

یکی ازشاگردان او محمّدبن علی بن شهرآشوب معروف است ونام مؤلف را درمعالم العلماء آورده گوید شیخ من ابوالفتوح بن علی رازی مؤلف کتاب روح الجنان وروح الجنان فی تفسیر القرآن بزبان فارسی است اماعجیب تفسیری است ودیگر از تالیفات او شرح شهاب است وابن شهرآشوب درسال ۵۸۸ دربیست ودوم رمضان درحلب درگذشت وهمانجامدفون گردید .

ودیگرازشاگردان اوشیخ منتجب الدین علی بن عبیدالله است که نسب وی به حسین بن بابویه برادرشیخ صدوق میرسد واوازبزرگان علما ومشاهیرمحدثین شیعه است ودرری میزیست رافعی ازعلمای شافعیه شاگرداوبود ودرسال۵۸٤ کتاب اربعین رابروی قرائت کرده است واورا به تدین وعدم تعصب ستوده وستایش بسیار کرده است ولادت شیخ منتجب الدین در۵۰٤ ووفاتش پس از۵۸۵ است وازهشتادسال افزون عمریافت ورافعی گویددر۵۲۲ یا۵۲۳ اجازه گرفت باری شیخ منتجب الدین فهرستی تالیف کرده است حاوی اسامی علماء پس ازشیخ طوسی تاعهد خود واین فهرست درآغاز مجلد بیست وپنجم بحاربتمامه مندرج است وهم شیخ حرعاملی همه آن فهرست رادر کتاب امل الآمل آورده درباره مؤلف گوید عالم وواعظ ومفسر ومتدین بود تصانیفی کرده است از جمله تفسیرروض الجنان (تصحیف روح الجنان) دربیست مجلد وروح الاحباب وروح الالباب فی شرح الشهاب هردو کتاب رابراوقرائت کردم یعنی مرااجازه روایت آن داد . وبسیاری دیگر ازعلمای ما شاگردشیخ ابوالفتوح بوده ازاواجازه روایت داشتندمانند سیدشرفشاه افطسی وعلی بن قطب راوندی وغیرهم که ازاجازات وفهارست معلوم می گردد وفائده درنقل آن نیست.

یکی ازمعاصرین شیخ ابوالفتوح عبدالجلیل قزوینی رازی صاحب کتاب معروف به النقض است که بسعی فاضل نحریر آقای سیدجلال الدین محدث بطبع رسیده است و اواین کتاب را در حدود ۵۵٦ تألیف کرده است و نام ابوالفتوح رازی را آورده گویداو تفسیری نوشت بیست مجلد وهمه طوائف طالب وراغب آنند وازاین عبارت مستفاد میگردد که درسال ۵۵٦ تفسیر او پایان یافته ومیان مردم منشر بود .

اما مشایخ مؤلف رحمهم الله چنانکه درمستدرك الوسائل آورده است:

۱ـ شیخ ابوالوفاعبدالجبار بن عبدالله بن علی مقری رازی شاگرد شیخ ابوجعفرطوسی است وسلسله اجازات ازشیخ طوسی غالباً باومنتهی میشود اوراتألیفاتی است بزبان فارسی وعربي ودرري مدرسه ای داشت ودرسال ٤۵۵ ازشیخ طوسی اجازه روایت کتاب تبیان گرفت ودرسال ۵۰۳ درری حیات داشت چنانکه مستدرك از کتاب مهج علی بن طاوس نقل کرده است

۲- ازمشایخ اوشیخ ابوعلی حسن بن محمد فرزند شیخ طوسی علیه الرحمه است که اورا مفیدثانی می گفتند و درمستدرك گوید از کتاب بشاره المصطفی معلوم می گردد که او درسال ۵۱۵ زنده بود ودرلسان المیزان گوید ابوعلی درحدود سال ۵۰۰ ازدنیارفت وچون ابوعلی سفر بملك ایران نکرده است بلکه درزمان پدرش دربغداد بود وپس ازآن منتقل به‌نجف‌اشرف‌شدند باید شیخ ابوالفتوح درعراق خدمت اورسیده واجازه گرفته باشد پیش‌ازسال ۵۰۰ هجری.

۳- سیم ازمشایخ مؤلف والد اوشیخ علی بن محمد است که تاریخ وفات او بدست نیامد و هرجا مؤلف از جدش محمد بن احمد روایت کرده است بتوسط والد خود روایت کرده . چنان بنظرمیرسد که جد مؤلف پیش ازآنکه اودرخور اجازه واخذ حدیث باشدازدنیارفته‌است .

٤ - عم والدش ابومحمد عبدالرحمن بن احمد که شرح حال وی بتفصیل گذشت‌چنانکه درفهرست شیخ منتجب‌الدین‌است مؤلف‌این کتاب‌ویرا دریافت وازاو روایت کرد اماجدش محمد را درنیافت وپیش‌ازاین گفتیم ابن حجرعسقلانی درلسان المیزان وفات ابومحمدرا درسال ٤٤٥ نوشته است‌واین‌تاریخ‌بچنددلیل‌صحیح‌نیست‌ازجمله روایت‌مؤلف‌ازوی، چون‌مشایخ مؤلف‌همه‌درحدود پانصد درگذشتند. پس‌مؤلف‌خود درپانصدهجری جوان‌بوده است‌یا کهل‌دراواسط سن‌واگر‌ازعم والدخود ابومحمدروایت کرده واوهم در٤٤٥ درگذشته‌باشدباید مؤلف‌درپانصدپیر مردی‌سالخورده باشد بیش از هفتاد ساله و ازبسیاری‌از مشایخ خود سالمندتر و قرائن دیگرهم ذکر کردیم در شرح حال وی .

٥ - ازمشایخ مؤلف قاضی عماد الدین ابومحمد حسن بن محمد بن احمد استرآبادی است و اوقاضی ری بود وابن شهرآشوب درمعالم العلماء درضمن ترجمه نجم‌الدین جعفربن نماروایت مؤلف را ازقاضی مذکورازاحمد بن علی‌بن قدامه (متوفی٤٨٦) ازسید مرتضی رحمهم‌الله نقل کرده است وقاضی عماد الدین‌ازمشایخ ابن شهرآشوب وشیخ منتجب الدین نیزهست

٦- ششم ازمشایخ مؤلف ازغیرشیعه امامیه زمخشری‌معروف‌به جارالله‌ابوالقاسم‌محمودبن عمرحنفی معتزلی است چنانکه خود درچند جای‌تفسیر نام برده درتفسیرسورهٔ یس‌آیه «الذی جعل لکم من‌الشجرالاخضر ناراً » گوید شیخ ماابوالقاسم محمود عمرزمخشری گفت :.

وزمخشری چنانکه ابن خلکان گوید در٤٦٧ متولد شده ودر ۵۳۸ در جرجانیه خوارزم وفات یافت ومانمیدانیم مؤلف کجا زمخشریرا دریافت وازاوعلم فراگرفت آیا زمخشری بری آمد یا مؤلف ببخارا رفت بهرحال در اینکه نزد زمخشری أدب آموخت شبهه نیست اما بنظر میرسد که زمخشری‌چندان مقدم‌برمؤلف نبود ودرسن‌تقریباً نزدیك بیکدیگر بودند وزمخشری

تفسیر کشاف را درسال ٥٢٨ بپایان آورد هنگامی که مجاورمکه‌مکرمه بود ومؤلف‌هم‌این‌تفسیر را تقریباً درهمان‌سنوات‌تألیف کرده‌است ومجمع‌البیان‌نیزدرحدودهمان‌سنوات‌تألیف‌شده وهیچ یك تفسیر کشاف راندیده بودند وازآن نقل نکردند.

نتیجه ازتأمل درمشایخ و تلامیذ مؤلف آن است که شاگردان وی آنچه تاریخ وفاتشان بدست آمددراواخرمائه ششم‌درگذشتند‌مثلادر ٥٨٥ و ٥٩٠ ومشایخ وی‌دراوایل‌مائه‌ششم مثل ٥١٠ و ٥١٥ وبقاعده وفات مؤلف‌باید دراواسط مائه مزبوره باشدمثلا درحدود ٥٥٠ وتولداودرنیمه آخر مائه پنجم -والله العالم- معاصرشیخ طبرسی‌صاحب‌مجمع‌البیان وبیك‌واسطه یادوواسطه ازشیخ ابوجعفرطوسی روایت میکند.

وفاضل نحریر سیدجلال‌الدین محدث ایده الله اجازه ابوالفتوح علیه الرحمه را در سنه ٥٥٢ ازصاحب ریاض برای حقیر نقل کردند پس رحلت اومتاخر از این تاریخ است ودونسخه ناقص ازتفسیراودر کتابخه‌آستانه قدس رضوی علیه‌السلام موجود است یکی بتاریخ ٥٥٧ و دیگری ٥٨٢ که ازنسخه دیگری که درتاریخ ٥٥٦ نوشته‌بوده است استنساخ شده وازاین دونسخه‌معلوم نمیشود مؤلف‌درتاریخ مزبور درحال‌حیات بوده است یادر گذشته والله‌العالم

قاضی نورالله‌ششتری‌در کتاب‌مجالس‌المؤمنین گوید «قدوة‌المفسرین‌الشیخ‌ابوالفتوح‌الحسین ابن‌علی‌بن‌احمدالخزاعی‌الرازی‌رحمه‌الله‌ازاعلام‌علمای‌تفسیروعظمای‌ادبای‌انام‌است‌ازخاندان‌فضل وبزرگی‌واولادامجادبدیل‌بن‌ورقاء الخزاعی‌است‌ازکبارصحابه واکابرخزاعه‌بوده وسابقادرمجلس طوائف‌مؤمنین ومجلس‌صحابه مخلصین‌شرح‌اخلاص بنی‌خزاعه خصوصاًعبدالله ومحمد وعبدالرحمن پسران بدیل‌مذکوروجان سپاری‌ایشان درحرب صفین دررکاب‌حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام مسطور گشته وجداوخواجه امام ابوسعید که مصنف کتاب مرسوم به‌الروضة‌الزهراء فی‌مناقب‌الزهراء است‌ازاعلام‌زمان خودبوده وعم او(١) شیخ فاضل‌ابومحمدعبدالرحمن‌بن احمد بن حسین‌نیشابوری رحمه‌الله ازمشاهیرروزگاراست‌وبالجمله‌مآثرفضل ومساعی جمیله‌اودرتفسیر کتاب‌کریم‌وابطال تاویلات سقیم مخالفان اثیم‌وتعسفات نامستقیم مبتدعان رجیم برهمکنان‌مخفی نیست‌وازتفسیر فارسی اوظاهرمیشود که معاصرصاحب کشاف بوده وبعضی اشعارصاحب کشاف باورسیده اما کشاف‌بنظراونرسیده واین تفسیرفارسی دررشاقت‌تحریروعذوبت تقریرودقت نظربی‌نظیراست فخرالدین رازی اساس تفسیر کبیرخودرا ازآنجا اقتباس نموده وجهت دفع توهم‌انتحال‌بعضی ازتشکیکات خودرا برآن افزوده . درمطاوی این مجالس پرنورشطری ازروایات ولطائف نکات

(١) عم پدر او بود نه‌عم خوداو.

واشارات اومسطوراست واوراتفسیری‌عربی هست که درخطبه تفسیرفارسی بآن اشاره نموده اما تاغایت بنظر مطالعه‌فقیر نرسیده وشیخ عبدالجلیل‌رازی‌دربعضی‌ازمصنفات‌خود ذکر شیخ‌ابوالفتوح نموده و گفته که خواجه امام‌ابوالفتوح رازی مصنف بیست‌مجلد است ازتفسیرقرآن وودرموضع دیگر گفته که خواجه امام ابوالفتوح رازی بیست مجلد تفسیرقرآن اوست که ائمه وعلمای همه طوائف طالب وراغب‌اندآنرا، وظاهراً اکثرآن مجلدات(۱) ازتفسیرعربی او خواهد بود زیرا که نسخه تفسیرفارسی‌اوچهارمجلد است که هر کدام بقدر هزاربیت باشد وشاید که هشت مجلد نیزسازند پس‌باقی‌آن‌مجلدات ازتفسیرعربی اوخواهدبود وفقناالله لتحصیله والاستفادةمنه بمنه وجوده. ازبعضی‌ثقات‌مسموع‌شده که قبرشریفش‌دراصفهان واقع است‌والله تعالی‌اعلم.انتهی

ودرمقدمه‌چاپ اول سخن قاضی‌رانقل کرده وبردوموضع اعتراض نموده است یکی‌آنکه بیست‌جلد همین تفسیرفارسی است بنص شیخ منتجب الدین وابن‌شهرآشوب دیگرآنکه قبری که دراصفهان بنام قبرشیخ ابوالفتوح معروف بود ازشیخ‌ابوالفتوح عجلی‌شافعی متوفی بسال ۶۰۰ است نه ازابوالفتوح مفسرشیعی

واین‌بنده‌کاتب سطور گوید مراد قاضی‌رحمه‌الله‌را ازاینکه تفسیرفخررازی مقتبس‌ازتفسیر ابوالفتوح است‌ندانستم چون تفسیرفخررازی هیچگونه شباهت بتفسیرابوالفتوح ندارد وغرض تفسیربیان مفادقرآن کریم است وتحقیق‌آنچه فهم‌آیات الهی برآن توقف‌دارد و در تفسیرامام این‌غرض چنانکه باید مراعات نشده برخلاف تفسیرابوالفتوح ومطالب نیکو و دانستی گرچه درتفسیررازی بسیار است امانه‌مربوط بتفسیرقرآن است وهریك درمحل مناسب درکتابی که برای‌آن تالیف کرده‌اند بهتروبمشروحتر آمده و گفته‌اند در تفسیرامام فخرهمه چیزهست غیر تفسیروظریفی گفته‌است :

بیهوده سخن‌بدین درازی تفسیر کبیر فخر رازی

امابایدگفت ازخواندن تفاسیر شیعه‌فائده‌کامل برده‌وازآن سخت متاثرشده گاه‌بی‌اختیار مطالب شیعه‌را که برخلاف عقاید اشاعره ومذهب خود امام‌است بمقتضای ذوق وفطرت خویش برگزیده وذکر کرده است مثلا درتفسیرمالك یوم‌الدین گوید (ناچاربایدمیان نیکوکارو بدکار فرقی‌باشد واین‌ظاهرنشود مگردرروز جزا چنانکه خدایتعالی فرمود « لیجزی الذین اساؤا بما عملوا ویجزی الذین احسنوا بالحسنی » وبازفرمود « امنجعل الذین‌آمنوا و عملوا الصالحات کالمفسدین‌فی‌الارض امنجعل‌المتقین کالفجار» وقال»ان‌الساعة آتیة اکاداخفیها لتجزی کل‌نفس بماتسعی » وبدان که چون کسی ظالم‌را برمظلوم مسلط کندآنگاه انتقام ازظالم نکشد یابرای

(۱) یعنی بیست مجلد مجموع تفسیرعربی وفارسی است

ناتوانی اواست یانادانی یابرای آنکه از ظلم اوراضی است واین سه صفت برخدایتعالی محال است پس واجب است برای مظلومان ازظالم انتقام کشد و چون این انتقام دردنیا نیست واجب است درسرای آخرت باشد بعد ازدنیا). (انتهی مترجما ملخصا)

واین عبارت مطابق مذهب اشاعره نیست که چیزی را برخدای تعالی واجب ندانندوبحسن وقبح عقلی معتقد نباشند و آنچه امام گفته مطابق مذهب شیعه ومأخوذاز کتب وتفاسیر ایشان است.

ودرضمن تفسیرهمین آیه گوید (اگر گویندمالك چیزغیرموجودمعقول نیست ویوم الدین هنوز نیامده چگونه خداوند خویش را بمالك یوم الدین وصف کرد در جواب گوئیم این سخن صحیح است اماچون قیامت حق است واخلال بآن درحکمت جائز نیست قیامت را مانندامرموجود وحاصل قرار داد ونیزهر کس بمیرد قیامت اودرهمان وقت حاصل شود پس قیامت اکنون هست وسؤال از میان برود) این سخن نیزموافق مذهب شیعه است نه اشاعره .

درمقدمه چاپ اول صفحه پنج گوید : ابن حمزه در کتاب ایجازالمطالب فی ابرازالمذاهب ودر کتاب هادی الی النجاة من جمیع المهلکات درهردو کتاب میگوید که در شهرری بودم که شیخ ابوالفتوح رازی صاحب تفسیر بموجب وصیتش درجوار مرقدامامزاده واجب التعظیم حضرت عبدالعظیم الحسنی مدفون گشت پس به نیت حج متوجه مکه معظمه شدم دروقت برگشتن گذارم باصفهان افتاد درعلنلان(۱)و بعضی محلات دیگر آن شهر مردم را دیدم بزیارت شیخ ابوالفتوح عجلی شافعی اصفهانی وحافظ ابونعیم که پدراستاد اوست وشیخ یوسف که جدشیخ ابونعیم است وشیخ علی بن سهل وامثال ایشان که سنی وازمشایخ صوفیه بودند میرفتند که شیعه شهرری و نواحیش هزاریك بزیارت عبدالعظیم نمیرفتند ومولانا احمد اردبیلی در کتاب حدیقه الشیعه که منسوب بایشان است نقل کرده که مراگذار باصفهان افتاد دیدم مردم این بلده شیخ ابوالفتوح عجلی شافعی اصفهانی را شیخ ابوالفتوح رازی کرده بودند وباین بهانه بعادت پدران خود قبرآن سنی صوفی را زیارت میکردند پس ازاین بیان معلوم میشود که قبر شیخ ابوالفتوح همان است که در مزارحضرت عبدالعظیم علیه السلام والتکریم است . انتهی .

اول عبارت که ازابن حمزه نقل شده هم ازحدیقه الشیعه است وازچند جهت در صحت آن تردید داریم :

(۱) مصحف چنبلان است قبرستانی است که مردم اصفهان چملون میگویند واکنون آنراخراب کرده وباغی برای تفریح وتفرج ساخته اند .

یکی آنکه ابونعیم اصفهانی را ابن‌خلکان دروفیات الاعیان نامبرده ونسب‌اورا تانخستین کس‌ازاجداد او که اسلام‌آورد ذکر کرده است واومهران نام‌داشت ودرمیان اجداد اویوسف‌نام یافت‌نمیشود وشیخ یوسف که جدشیخ‌ابونعیم‌است‌درنقل‌مزبور صحیح‌نیست . دیگر آنکه‌ابونعیم درسال ۴۰۳ درگذشت وفرزندش البته‌درمائه پنجم وفات‌یافته ممکن نیست‌ابوالفتوح عجلی که درآخرمائه ششم درسال ۶۰۰ از دنیا رفت شاگردی او کرده‌باشد. دیگراینکه ابن حمزه وفات شیخ ابوالفتوح را درری‌دریافت پس به‌نیت‌حج متوجه‌مکه شد وباصفهان بازگشت ودراصفهان دید مردم بزیارت قبرابوالفتوح عجلی میروندیعنی مدتی‌پس‌ازوفات ابوالفتوح عجلی‌باصفهان رسیده وفات ابوالفتوح عجلی‌را درنیافت پس‌حج ابن‌حمزه متأخرازسال ۶۰۰ بودوآنوقت اگر زنده بود ازهفتاد سال متجاوز داشت زیرا که هنگام وفات ابوالفتوح رازی درحدود سال ۵۵۰ اقلابیست ساله‌بود باآنکه ازعبارت وی که گوید « پس‌به‌نیت‌حج متوجه مکه‌شدم » چنان‌بذهن میرسد که حج‌رفتن او‌اندکی پس‌ازوفات ابوالفتوح رازی‌بود در حدودسنه پانصد وپنجاه واین تناقضات را باتکلف میتوان توجیه کرد. دیگرآنکه نمیدانیم ابن‌حمزه کیست ؟ بقول صاحب روضات وی‌نصیرالدین ابوطالب عبدالله‌بن حمزه‌بن‌عبدالله طوسی‌است شاگرد شیخ ابوالفتوح و کتابی‌ازاودرامل‌الآمل وفهرست شیخ منتجب الدین‌نام‌نبرده‌اند وکسی کتاب ایجاز المطالب و هادی‌الی‌النجاة را باونسبت نداده‌است‌غیرحدیقةالشیعه وبعیداست‌ابن‌حمزه پس‌ازسال ۶۰۰ زنده بوده‌تاقبرابوالفتوح‌عجلی‌رادیده‌باشد،چون‌خودشیخ منتجب‌الدین‌درسال ۵۸۵ در گذشت‌وبیش‌از هشتادسال داشت‌وابن‌حمزه بااوهم‌طبقه یامقدم‌براوبود . درروضات ازمیرزا عبدالله‌افندی‌صاحب ریاض روایت کرده است که سیدجلال الدین محمدبن غیاث بن‌محمد کتاب ایجاز المطالب فی ابراز المذاهب وکتاب‌هادی‌الی‌النجاة من‌جمیع المهلکات‌را باین‌ابن حمزه‌نسبت داده‌است‌وهم‌صاحب ریاض گوید کتاب حدیقه الشیعه ملااحمد اردبیلی‌را سیدجلال الدین محمدبن‌غیاث بن‌محمد تلخیص کرد . واز کلام اومعلوم می‌گردد: این کتاب حدیقةالشیعه که امروز متداول ودردست ماست ازمحمدبن غیاث‌بن محمداست ونسبت دو کتاب مذکوررا بابن‌حمزه ازوی نقل کرد نه‌از ملا - احمد اردبیلی چون محتمل‌است‌اوهنگام تلخیص قصه ابن‌حمزه‌را افزوده باشد ودرروضات گوید اصل کتاب حدیقةالشیعه‌را ازمؤلف دیگرمقدم برملااحمد اردبیلی دیده‌اند باری کتاب حدیقه الشیعه بصورت‌فعلی‌ازمقدس اردبیلی‌نیست وازگفته‌های اهل‌فن چنان‌نتیجه باید گرفت که‌این کتاب‌را یکی ازمؤلفان‌آغاز دولت صفویه یااواخر دولت گورکانیان درشرح حال پیغمبر صلی الله علیه و آله و دوازده امام علیهم‌السلام نوشته است شبیه روضة الشهداء ملا حسین کاشفی وزینة المجالس و

چند کتاب فارسی دیگر درمناقب ائمهٔ اثنی عشر علیهم السلام که عبارت آنها فصیح وشیرین است امّا روایات ضعیف بسیار دارد و نام ملااحمد اردبیلی وزبدة البیان در این کتاب از آنجا آمد که نسخه از این حدیقه در تصرف ملااحمد اردبیلی بوده در حاشیه آن توضیحاتی نوشته است و ناسخان پس از آن جزء متن کردند و باز محمد بن غیاث بن محمد آنرا تلخیص کرده است و گرنه آن اخبار ضعاف و بی اصل را باعبارت فارسی فصیح نمیتوان بعالمی مدقق نسبت داد که اصلا آذربایجانی بود ودر نجف اشرف پرورش یافت و ماهر گز احتمال نمیدهیم محقق اردبیلی تألیف دیگری را انتحال کند و چون با آن علم و تقوی و شهرت و قبول عامه وجاه وعزت که داشت حاجت نبود کتابی ضعیف را بخویش نسبت دهد وعجیبتر آنکه گوید:

« مرا گذر باصفهان افتاد دیدم که مردم آن بلده شیخ ابوالفتوح عجلی شافعی را شیخ ابوالفتوح رازی نام کرده بودند و باین بهانه بعادت پدران خویش قبر آن سنی صوفی را زیارت میکردند اگرچه ازمردم آن دیار امثال این کردار دور نیست زیرا که ایشان پنجاه ماه زیاده از دیگران نسبت بحضرت شاه ولایت ناشایست وناسزا گفته اند ودراین زمان که مذهب شیعه بقدر قوتی گرفته ایشان همچنان مانند پدران چندان محبتی بشاه مردان ندارند انتهی » این اعتراض غیر وارد بر اهل اصفهان البته از مثل ملااحمد اردبیلی صاحب آیات الاحکام وشرح ارشاد سخت بعید است . مردی بآندرجه فضل وعلم میداند که اگر مردم شهری اشتباه کنند وقبر سنی را قبر شیعی بدانند دلیل بر سوء سریرت آنان نیست واشتباه قبر چنانکه گفتیم برای قاضی نورالله ششتری نیز رخ داد و هیچکس توهم سوء سریرت در باره او نکند ملااحمد اردبیلی معاصر شاه عباس بزرگ است که اصفهان پایتخت او بود چگونه مردم اصفهان درعهد او محبتی بشاه مردان نداشتند؟ واین بنده محرر این سطور درسفری که بزیارت آستانه حضرت علی بن موسی الرضا علیه الاف التحیة والثناء مشرف شدم چندروز درشهر دامغان بودم ومشاهده کردم مردم آنجا قبری را بنام بکیر بن اعین برادر زرارة ابن اعین ازاصحاب حضرت امام محمد باقر وامام جعفر صادق علیهما السلام زیارت میکردند در مجلسی ازعلما وصلحای آنجا گفتم بکیر بن اعین هرگز بدامغان نیامد ودر بلاد عرب ازدنیا رفت واین بکیر دامغانی یکی از علمای تفسیر اهل سنت است و آنرا بشباهت اسمی بکیر بن اعین پنداشته اید و میدانستم این اشتباه هرگز دلیل سوء سریرت اهل دامغان ومیل آنان بتسنن نیست ، و یکی از علمای آنجا گفت برای زیارت بکیر احتمال کافی است وفواتح ما بروح بکیر بن اعین میرسد گرچه این قبر او نباشد و درروضات گوید بسیار بعیداست کتاب حدیقه الشیعه بااین زبان فارسی

فصیح از کسی باشد که همه عمر در نجف اشرف بسر برده که آنجا زبان همه عربی است وهمین مضامین کتاب حدیقه را با اندك تغییر در دیبـاچه ، در کتب یکی از شیعه متقدم دیده اند والله العالم وبااین‌همه تفاصیل وضعف کتاب حدیقه و بی‌اعتباری آن قبرشیخ ابوالفتوح رازی‌در جوار حضرت‌عبدالعظیم‌است نه‌دراصفهان . برای آنکه مسکن اودرری‌بود و در آن‌شهرمیزیست وقبراودرمیان مردم‌ری معروف ومتواتر بوده‌است اگرچه براهل‌اصفهان مخفی‌بود ونیز در نزهة القلوب حمدالله مستوفی از مزارات ری‌یکی قبرشیخ ابوالفتوح را شمرده است واین کتاب در قرن‌هشتم تألیف شده وشرط تواترخبرآن نیست که همه‌اهل عالم‌بدانند بلکه تواتردربین‌مردم یك‌شهرویك محله ویك طائفه‌کافی است چنانکه‌همه مردم‌طهران نمیدانند قبرشیخ دوریستی از علمای بزرگ‌شیعه‌دردرشت است‌اما اهل‌درشت‌واطراف آن میدانندوالله‌العالم .

در کتاب مستدرك درخاتمه جلد سیم (صفحه ٤٨٧) ازریاض العلماء میرزا عبدالله افندی نقل کرده‌است که شیخ ابوالفتوح در شرح شهاب درشرح قول پیغمبر ﷺ «ان‌الله لیؤید هذا الدین‌بالرجل الفاجر» گوید که من درروزگار جوانی مجلسی داشتم درخان معروف بخان‌علان ومردم‌را بمن‌اقبال عظیم بود گروهی از یاران من رشك بردند ونزد والی سعایت کردند والی مرا ازمجلس گفتن‌بازداشت وهمسایه‌ای داشتم ازکارمندان حکومت وایام عیدبود وبرسم وعادت خود میخواست بشراب بنشیند چون حکایت منع‌مرا شنیدکارخویش رها کرد وبرنشست ووالی را بیاگاهایند که مردم رشك برمن برده و برمن دروغ بسته‌اند واز نزدوالی بازگشت وبردر سرای‌من‌آمد ومرابیرون برد وبرمنبرنشانید وخودتا پایان مجلس‌بنشست پس‌بامردم گفتم این است مصداق آنکه رسول‌خدا ﷺ فرمود خداوند این‌دین‌را بدست‌مرد فاجرتقویت میدهد . انتهی والبته شیخ‌ابوالفتوح این‌سخن‌را درهمان مجلس و درحضور آن مردنگفت چون برخلاف آداب معاشرت ودستور نهی‌ازمنکراست مرد غیرمعاندرا درحضور جماعت بگناه سرزنش کردن بلکه پس‌ازآن مجلس وقت مناسب یافت برای‌بیان اعجاز کلام رسول ﷺ قصه را نقل کرد ونام‌صاحب‌قصه‌را نگفت وخدایتعالی بسیار باشد که بدست فاجران‌و کافران رنجی‌ازمسلمانان‌دور کندودشمنی‌را برداردو آنگاه که مأیوس‌ازچاره باشندوازظلم‌ستمکاران بستوه آیند گروهی‌فاجر فرستد که بتازند وستمگررا آواره سازند وببحرمحیط اندازند «ولولا دفع‌الله الناس‌بعضهم ببعض لهدمت‌صوامع وبیع وصلوات‌ومساجد یذکرفیها اسم‌الله» .

ربماتکره النفوس من الامـــــــــــــر له فرجة کحل العقال .

مرحوم میرزامحمدخان قزوینی‌درخاتمة الطبع چاپ‌اول این تفسیردرترجمه حال‌مؤلف

رحمه‌الله وتفسیر اوفصلی مشبع آورده است .

وچون منقولات اواز کتبی است که دردست ما نیزهست وما از اصل آن کتب نقل کردیم احتیاج بتکرار آن نیست مگر بعضی نکات و فوائد استنباطی ایشان که مورد نظربود در اینجا ذکر میکنیم :

در ذیل صفحه ٦١٩ گوید روایت شیخ ابوالفتوح مؤلف کتاب از مفید نیشابوری ابومحمد عبدالرحمن که عم‌والداوست صحیح نیست چون‌مؤلف اورادرك نکرد وحاجی‌میرزا حسین‌نوری درمستدرك اشتباه کرده‌ومفیدرا ازمشایخ‌مؤلف شمرده‌است‌باعتماد‌نسخه‌فهرست شیخ‌منتجب‌الدین که‌درضمن نام‌مفید گوید اخبرنا بکتبه‌جماعة منهم السیدان‌المرتضی‌والمجتبی‌ابنا‌الداعی‌الحسنی وابن‌اخیه الشیخ الامام ابوالفتوح‌الخزاعی عنه‌رحمهم‌الله تعالی ومرحوم قزوینی گوید کلمه‌عنه پس‌ازکلمه خزاعی‌زائدوغلط است‌ودرنسخه چاپی‌فهرست یعنی آنکه دربحار آورده کلمه‌عنه‌موجود نیست امادر کتاب‌امل الا مل سهواً‌ناسخ زیاد کرده .

واعتماد مرحوم قزوینی درتخطئه صاحب مستدرك برقول ابن حجراست که تاریخ وفات مفید نیشابوری‌را درسال ٤٤٥ نوشته‌است واین‌تاریخ پیش ازتولد شیخ ابوالفتوح رازی‌است وما پیش ازاین گفتیم که تاریخ وفات مفید کـه ابن حجر آورده صحیح‌نیست وقرائن برعدم‌صحت آن‌آوردیم وبازدراینجا گوئیم شیخ منتجب الدین درباره سیدمرتضی و مجتبی ابناالداعی گوید من‌ایشانرا دیدم وبرآنها قرائت کردم وآنها همه مرویات عبدالرحمن مفید نیشابوری رابرای من‌روایت کردند واین‌دوسید شریف مرتضی‌و مجتبی معاصروهم‌طبقه شیخ‌ابوالفتوح رازی بودند و شیخ‌منتجب‌الدین گویدآنها‌مفید نیشابوری رادیدند و کتب‌اورا برای‌من روایت کردندپس‌شیخ ابوالفتوح نیزباید اورا دیده باشد وچون شیخ منتجب الدین درمائه ششم میزیست سیدین‌راهم درمائه ششم ملاقات کرد وبرآنها قرائت نمود مثلادرحدود ٥٣٠ واگروفات مفید نیشابوری در ٤٤٥ صحیح باشدبایدسیدین قبل‌ازاین‌تاریخ اوراملاقات کرده باشند وخودشان‌هم درسلك‌رجال بوده وعمری بیش از صد سال یافته باشند پس باضمیمه قرائن دیگر باید گفت وفات مفید در سال٤٤٥چنانکه ابن‌حجردرلسان المیزان گفته صحیح نیست واعتراض مرحوم قزوینی‌برعلماء وارد نمی باشد .

بازمرحوم قزوینی درذیل صفحه ٦١٩ برصاحب‌روضات‌الجنات‌اعتراض‌نموده واورا تخطئه کرده‌است دراین‌عبارت که درباره مفید نیشابوری گوید (یروی‌بالاسناد عن مشایخ ابیه الثلاثة

المتقدمین) و گوید بالاسناد راصاحب روضات بی‌سبب باجتهادخود افزوده‌است ومفیدنیشابوری بلاواسطه ازمشایخ پدرخویش روایت کرد چون شیخ منتجب الدین گوید مفید نیشابوری برسید مرتضی وبرادرش سید رضی وشیخ ابی جعفرطوسی‌قرائت کرد. وما دراین باب همان گوئیم که درباره اعتراض اوبرصاحب مستدرك گفتیم چون‌وفات مفید نیشابوری درسال۴۴۵ صحیح نیست وبقرائنی که پیش ازاین گفتیم بعید است مفید نیشابوری هم‌سید رضی متوفی بسال ۴۰۶ رادرك کرده وهم شاگردانی مانند عمربن ابراهیم زیدی متولد بسال ۴۴۲ و متوفی بسال ۵۳۹ داشته باشد واگر نگوئیم شیخ منتجب الدین دراینجا عبد الرحمن‌را به پدرش ابوبکر احمد که از شاگردان سید مرتضی وسید رضی‌است اشتباه کرد ، چون بسیاربعیداست چنین‌اشتباه بوی نسبت دهیم، لابد باید بگوئیم قرائت اوبرشیخ وسیدین رحمهم‌الله باسناد بود چنانکه در روضات گوید وشاید شیخ منتجب الدین بوضوح آن اعتماد کرد .

وبهرحال‌اعتراض‌مرحوم‌قزوینی‌برصاحب‌روضات صحیح‌نیست‌وبهترین‌محمل‌برای‌توجیه کلام فهرست همان‌است که روضات گفت وبسیار تکلف‌خواهدبود اگر بگوئیم مفید نیشابوری در حدود سال ۳۹۰ متولدشد ودرحدود سن بلوغ خود سیدرضی‌را دراواخرعمروی درسال ۴۰۵ ملاقات کرد پس‌ازآن عمرطولانی‌بیش ازنود سال یافت ودرحدود سال ۴۸۰ که اواخرعمراوبود سیدین‌مرتضی ومجتبی‌ابناالداعی وشیخ‌ابوالفتوح‌رازی که آنوقت‌طفلی‌نورسیده بودنداورادیدند و اجازه گرفتند و شیخ منتجب الدین متولد در سال ۵۰۰ ایشان را درحدود ۵۲۵ مثلا ملاقات کرد و بدین تکلف روایت بلا واسطه مفید نیشابوری را از سید رضی توجیه کنیم اما صاحب روضات نخواست باین تکلفات ملتزم شودو روایت اورا بالاسناد گفت و از شیخ منتجب‌الدین بعید نیست ذکر وسائط نکند چنانکه درباره سید فخر الدین شمیلة بن محمد بن هاشم‌الحسینی گوید او عالم صالح بود کتاب شهاب قاضی ابی‌عبدالله محمد بن سلامه قضاعی را برای ما روایت کرد و معلومست که روایت اوبی‌واسطه از محمد بن‌سلامه ممکن نیست مگر بتکلف وقطعاًمیان سید فخر الدین شمیله و قاضی قضاعی‌واسطه‌ای‌موجوداست و شیخ منتجب الدین نگفت کتاب او را با واسطه روایت کردیا بیواسطه وقطعاً با واسطه بود وواسطه را حذف کرد و بعید نیست واسطهٔ میان مفید نیشابوری و سید رضی را هم‌حذف کرده باشد .

مرحوم قزوینی در صفحه ۶۲۰ آنجا که سخن ذهبی را از لسان المیزان نقل کرد در باره مفیدنیشابوری، که گفت در دل او نسبت باسلام و مسلمین کینه باشد در ذیل صفحه گوید تعصب مفرطذهبی نسبت بشیعه وهرچه راجع بشیعه‌است‌معروفست وهرجا درمؤلفات اوذکری

از ایشان بمیان می‌آید غالباً با جمله لابارك‌الله فیهم یاالارعاهم‌الله ونحو ذلك همراهست .

و این بنده محرر این سطور گوید در مجالس المؤمنین قاضی نور الله در ضمن ترجمه امیرجمال الدین عطاءالله المحدث الدشتکی الشیرازی‌شرحی‌از تعصب ذهبی بلکه نصب‌او آورده است مثلاذهبی درشرح‌حال احمدبن ازهر نیشابوری گوید علمای‌رجال‌مدح‌وتوثیق‌او کرده‌اندو درباره اوسخنی زشت نگفتند مگراینکه نزد عبدالرزاق ازمعمرروایتی است از اودرفضایل علی عليه‌السلام که دل من شهادت ببطلان آن می دهد و امیر نسیم‌الدین فرزند سید مرقوم در حاشیه آن نوشته است حکم بباطل بودن حدیث بمجرد شهادت قلب نزد ناقدان حدیث صحیح نیست و آن دلی که شهادت ببطلان روایت در باره فضائل علی بدهد دل شیطان مزوری است یامحل وسوسه شیطان وهم ذهبی درباره خالدبن عبدالله قسری گوید صدوق وراستگو بود اماناصبی‌و کینه علی عليه‌السلام دردل‌داشت وستمکار بود ومیرنسیم‌الدین مبارکشاه درحاشیه‌آن نوشت حاشاو کلادروغگوترین مردم‌بودوستمکارترین ستمکاران و کسی که علی عليه‌السلام رادشنام‌دهد ودراوقدح کند ظاهر آنستکه دین ندارد پس اهلیت روایت چگونه دارد و گویا شدت انحراف ذهبی و دشمنی او باآل علی اورا بر آن داشت که خالد رابصدق ستاید و الله الهادی . و خالدبن‌عبدالله قسری‌ازامرای معاویه‌بود درجنگ‌صفین‌باامیرالمؤمنین عليه‌السلام مقاتله کرد وبازذهبی‌دراحوال‌سعید ابن عمیر این حدیث را باسناد از ابن عمیر روایتکرده که حضرت رسالت فرمودند یاعلی انا أخوك فی‌الدنیا والاخرة آنگاه حکم کرد که این حدیث موضوع است و جناب میر درحاشیه آن نوشته‌است کلا و حاشا بل‌هو حدیث من طرق کثیرة قبح‌الله وجه من‌حکم بوضع‌الاحادیث الصحیحة لسوء مذهبه یعنی خدای‌زشت گرداناد روی کسی که‌حکم بوضع احادیث صحیحه‌می‌کند برای بدی مذهب او که خارجی است یا ناصبی و این حدیث را ترمذی در جامع خود روایتکرده است و گوید هذا حدیث حسن غریب واخرجه الحاکم وصححه رغما لانف‌الذهبی الناصبی انتهی .

و از این قبیل چند مورد آورده است بهمین اکتفا کردیم .

باز مرحوم قزوینی در ذیل صفحه ٦٢٤ در باره عبارت حدیقة الشیعه که پیش از این گذشت گوید این عبارت دلالت بر آن دارد که وفات شیخ ابوالفتوح رازی پیش از ابوالفتوح عجلی بود با آنکه از حدیقه الشیعه چنانکه اشاره کردیم معلوم نمی شود تاریخ وفات آنها کدام مقدم بود و کدام مؤخر بلکه ظاهر عبارت عکس آنست چون پس از مشاهده دفن ابوالفتوح رازی بمکه رفت وچون باصفهان آمددید مردم بزیارت قبرابوالفتوح عجلی میروند

و کسی که تاریخ وفات ابوالفتوح عجلی را از خارج نداند تصور می کند ابوالفتوح عجلی سالها پیش از ابوالفتوح رازی ازدنیا رفته وقبرش مزاربوده است :

و هم مرحوم قزوینی گوید ابن حمزه وفات هردو ابوالفتوح را درك کرده باآنکه از عبارت حدیقه معلوم میشود اووفات ابوالفتوح عجلی رادر اصفهان‌ندید بلکه دید مردم‌زیارت قبر او می‌روند .

مؤلفات شیخ‌ابوالفتوح رازی

معروفترین مؤلفات شیخ ابوالفتوح رازی همین تفسیر شریفست و نام‌آن روح‌الجنان و روح‌الجنانست یعنی نسیم خوش بهشت وجان دل . وچون بی‌شکل وإعراب نویسیم دو کلمه مشابه باشند و درآن توهم تکرار رود و این جناسی شیرین وصنعتی دلنشین است از صنایع بدیع که آن مرد ادیب و با ذوق چنین نـام عجیب برای این تفسیر عجیب بر گزیده است و سلیقه بکاربرده نظیر آنکه‌تألیفی‌دیگر کرده‌استدرشرح شهاب‌الاخباربنام روح‌الاحباب و روح الالباب‌یعنی‌خوشی‌وآسایش‌دوستان‌وجان‌خردها،وروح‌اول‌درنام‌هردو کتاب‌بفتح‌راء استوسکون واوهم بمعنی‌آسایش‌آمده استوهم بمعنی‌باد نرم وروح دویم بضم راء بمعنی‌جان‌است‌وجنان‌اول بکسرجیم‌جمع جَنّة وجنان‌دویم بفتح‌جیم‌بمعنی‌دل‌وبتصرف‌بعض‌ناسخان‌نام‌تفسیردربعض کتب تصحیف شده و روض الجنان نوشتند چون از لطف این جناس بی‌خبر بودند و روح الجنان را تکرار پنداشتند و این گونة تصحیف‌از ناسخان بسیار اتفاق افتد که کلمه غیر مأنوس رابکلمه مأنوس تبدیل‌می کنند وازتکرار کلمه هرچندلازم باشداحتراز می‌جویند ومن خودازمکتوبات خویش بسیار دیده‌ام .

و در رجال ابوعلی مسمی به منتهی المقال در نام حسین بن علی بن محمد آنرا روض الجنان وروح الجنان آورده است بنقل ازفهرست شیخ منتجب الدین‌ودرباب کنی چون ذکر ابوالفتوح کرده روح الجنان و روح الجنان بنقل از معالم العلماء ابن‌شهرآشوب، و در امل الامل همچنین بنقل ازدو کتاب، و صحیح همان است که در معالم العلماء گفته است و در فهرست شیخ منتجب الدین تصحیف راه یافته‌چنانکه در بعضی نسخ آن اصلا کلمه روح‌الجنان را حذف کرده و بروض الجنان اکتفا کردند و مقصود کاتب این بوده که لفظ جنان تکرار نشود، وظیفه اهل حدیث آنست که هرچه بینند مطابق‌همان نقل کنند ووظیفه اهل نظرواجتهاد آنستکه بمقتضای قواعد تعادل و تراجیح آنکه بنظرشان اقوی و اولی است انتخاب نمایند

واز آنچه گفتیم سر" آنکه در بعض کتب معاصرین نام این تفسیر را روض الجنان نوشتند معلوم شد

دیگر از تألیفات شیخ ابوالفتوح چنانکه اشاره کردیم شرح شهاب است وشهاب خود تألیف قاضی ابی‌عبدالله محمد بن سلامة بن جعفر بن علی بن حکمون قضاعی مغربی متوفی بسال ٤٥٤ است مشتمل بر کلمات قصار حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و آنرا جماعتی از عامه و خاصه شرح کردند واین مرد ازشیعه اسماعیلیه وبعهد فاطمیین قاضی مصر بودو ظاهر آشرح شیخ ابوالفتوح بزبان عربی است چون اصل در کتبی که شیخ منتجب الدین وابن شهر آشوب نسبت بعلما می‌دهند آنستکه بزبان عرب باشد مگر بخلاف آن تصریح کنند.

بعضی گویند شیخ را تفسیری است بزبان عربی در بیست مجلد وخود مؤلف در آغاز تفسیر فارسی خود وعده تفسیری داده است بزبان عرب اما گویا بدان موفق نگشته واین وعده را نتوانست بانجام رساند ودوشاگردش شیخ منتجب الدین و ابن شهر آشوب اشارتي بدان نکرده‌اند وظاهراً همان وعده مؤلف سبب اشتباه شده است .

در روضات الجنات ازصاحب قول ریاض تألیف کتابی بنام حسنیه کنیزك حضرت امام جعفر صادق علیه السلام وکتاب یوحنای مسیحی بوی نسبت می‌دهد و هیچ یك از این دورا دوشاگرد وی نام نبردند. کتاب حسنیه با کتاب حلیة المتقین مرحوم مجلسی علیه الرحمه بطبع رسیده است وآن قصه کنیز کی است که درمجلس هارون با علمای عصر خود درچند علم بحث کرد وبرهمه غالب آمد و در کتاب الف لیله شبیه آن قصه هست و کتاب یوحنا را فعلا در دست ندارم و اما بخاطر هست که قصه نصرانی یوحنا نام دیده‌ام بزبان عربی واومسلمان شده بود خواست یکی از چهار مذهب اهل اسلام را انتخاب کند و با علمای هریك بمباحثه پرداخت و در هرمذهب عیبی یافت هیچ یك را نپسندید تا عالم شیعی را ملاقات کرد و تقریر مذهب از او خواست او مذهب خود بگفت نصرانی مذهب شیعه را ازآن عیوب مبرا دید واختیار کرد. نظیر آن کتابی دیگر بسیدابن طاوس نسبت می‌دهند که نصرانی بنام عبدالمحمود مسلمان شده بود همان اتفاق براي او افتاد . این گونه قصه‌های منحول برای بیان مذاهب و احتجاج برصحت آن ازقدیم معمول بود در زمان ائمه ما علیهم السلام مردی بنام أبان بن أبی‌عیاش کتابی تالیف کرده است اززبان سلیم بن قیس هلالی یکی ازأصحاب أمیر المؤمنین علیه السلام که با بسیاری ازصحابه رسول صلی الله علیه و آله ملاقات کرد وازآنها چیزها پرسید و خبرها شنید ودر ضمن أدله برمعتقدات شیعه در آن گنجانیده است ودرعهدما یکی ازعلمای عراق موسوم بشیخ جواد بلاغی رحمه‌الله کتابی تألیف کرده است بنام

الرحلة المدرسية و قصه مباحثه مسلمان و نصرانی است در مسائل دین از قول یکی سخنی می‌آورد و دیگری جواب می‌دهد و کتاب دیگر بنام گفتار خوش یارقلی از دیگری و اینگونه قصص‌را درعهد مارمان دینی‌می گویندبهرحال نسبت کتاب حسنیه ویوحنا بمؤلف‌مشکو کست.

دراصطلاحات خاص مؤلف و عصر او

مؤلف رحمه‌الله را در این کتاب‌اصطلاحات خاص است که در عصراومیان مردم متداول بود و مردم عصر ما بدان انس ندارند و پیش از شروع در مطالعه بهتراست بدان‌توجه کنند.

ازجمله جمع مخاطب را بصورت مفردآورده است مادر این زمان چون بایك تن‌خطاب کنیم گوئیم رفتی و چون باگروهی خطاب کنیم گوئیم رفتید همچنین گفتی و گفتید، زدی و زدید و مؤلف دربسیاری مواضع درخطاب باجمع بجای گفتید، گفتی وبجای رفتید، رفتی می گوید وآیات قرآن‌را همچنین ترجمه می کند مثلا «وأنتم تعلمون» و شما می‌دانی «وإن کنتم فی ریب» و اگر می‌باشی در شك «فان لم تفعلوا و لن تفعلوا» اگرنکنی وخود نکنی وغیر ذلك.

دیگر فعل ماضی متکلم مع الغیر در زبان فارسی مانند رفتیم و گفتیم و کردیم و در کتاب تفسیر شیخ ابوالفتوح علیه الرحمه‌وبعض کتب دیگرقدیم بصورت رفتمانی‌وگفتمانی‌وکردمانی آمده است واین صیغه بیشتر درشرط استعمال‌می‌شود ونظیرآن هنوز درقم وکرمانشاه وبعض شهرهای دیگردرزبان عامه مستعمل‌است الاآنکه گویند رفتیمان و گفتیمان وحرف یاء درآخر آن نیاورند.

یکی ازاصطلاحات خاص این کتاب انزله کردنست بجای‌نازل کردن ووحی‌وفرودآمدن کتاب آسمانی‌چنانکه‌فرماید خدای تعالی‌فلان آیه انزله کرد و فلان‌سوره‌یاتوراة را برموسی علیه‌السلام انزله کرد وهکذا.

دیگرآنکه ماهمیشه کلمه میان را باحرف «در»استعمال‌می کنیم و دراین‌تفسیروبسیاری ازکتب قدیم با کلمه «از» استعمال کرده‌اند: مثل ازمیان زمین وآسمان پانصد سال راهست.

«ب» و «باء» برای صیرورت‌یعنی‌بیان‌حالت دوم‌درزمان‌مامستعمل‌نیست‌ودرعهدمؤلف‌بودما گوئیم پادشاه فلان را حاکم کرد ودر تفسیر گوید او را بحاکم کرد و در مسخ بنی‌اسرائیل بصورت بوزینه‌فرماید «باکپی کردایشانرا» و کپی بوزینه است ومادرمثل‌این گوئیم کپی کردیا بوزینه کردوحرف «باء»رانیاوریم‌و گفت کوه صفارا بازر کند الی‌غیرذلك.

مولف فعل مجهول عربی را بیشتر بصورت فعل منسوب بجماعت مجهول ترجمه‌میکند

مثل ضُرِبَ زده شد می گوید زدند و قُتِلَ کشتند و قیلَ گویند اذا قیل لهم آمنوا چون گویند ایشان را بگروید و گاه بصورت مجهول ترجمه کرده است مانند اعدت للکافرین مهیا شده برای کافران .

حرف «را» که در زمان ما خاص مفعول به است در کتب پیشین مانند این تفسیر پس از مفعول له نیز می آورند مثلا مامی گوئیم زیدرا گفتم و کتاب را خواندم و آنها می گفتند زدم تادیب را یعنی برای تادیب و در گلستان درهردو معنی آمده است . گوید .

دولت جاوید یافت هر که نکو نام زیست کز عقبش ذکر خیر زنده کند نام را

«نام را» دراین بیت مفعول به است . و گوید :

حکمت محض است اگر لطف جهان آفرین خاص کند بندهٔ مصلحت عام را

یعنی برای مصلحت عام و مفعول له است. وبجای لام حرف جردرعربی استعمال کنند:

پشت دوتای فلك راست شد ازخرمی تاچو تو فرزند زاد مادر ایام را

یعنی زاده شد برای مادر أیام . ودرترجمه انا لله فرماید ماخدارائیم. و گاه باحرف «را» کلمه «برای» نیز آورند وبین آندو جمع کنندودر این تفسیر گوید حمل برعموم کردن اولی تر بود برای کثرت فائده را (صفحه ۳۸۸ ج۱) و پس از مستثنی هم استعمال شده است (درصفحه ۳۹۶ از جلد اول) همه خلایق بشنوند مگر جن و انس را .

نهاد بمعنی وضع چنانکه گوید این جمله برنهاد استفهام است یعنی بوضع استفهام وبمعنی پرسش مثلا گوید شاید تو این کار کرده باشی یعنی آیا تو کردهٔ برنهاد استفهام .

دیگر از اصطلاحات قدیم حذف نون مصدر است و در عصر ما کمتر استعمال میشود مانند کرد و خورد یعنی کار کردن و خوردن و آمد وشد یعنی آمدن و رفتن اما در آن عصر بیشتر بود مانند آنکه شاعری گوید :

چون توانستم ندانستم چه سود چونکه دانستم توانستم نبود

یعنی توانستم نبود و مؤلف گوید از جمله یاد کرد من شمارا برحمت آنست که (صفحه ۳۷۱ از جلداول) یعنی ازجمله یاد کردن من، و گاه باشد که دال را نیز حذف کنند چنانکه سعدی گوید «خور و خواب و خشم و شهوت شغب است و جهل وظلمت » و این سماعی است همه جا نتوان گفت مثلا کر بجای کردن صحیح نیست گرچه خور بجای خوردن صحیح است

چندِ درغیر معنی استفهامی یعنی اندازه ومقدار مثلا هم چندِ یعنی هم اندازه ودوچندِ فلان

یعنی دو برابر آن، باع دو چندارش است یعنی دو برابر آنست .

کلمه ابن را که بمعنی پسر است بسیار ازمیان دواسم می‌افکنند مثلا مؤلف بجای محمدبن ابن‌مسلم گوید محمدمسلم و بجای سعیدبن جبیرسعید جبیر و بجای سفیان بن عیینه سفیان‌عیینه واین استعمال درعصر ماهم میان‌عامهٔ مردم رائج است گرچه در کتابت کمتر آورند.

«إما»و«أو» دوحرفست در عربی برای تردید و گویندإماذاواماذاك، یااین ویا آن‌همچنین إمّا تأتینی اوآتیك یاتو نزد من‌آی یامن‌نزد توآیم و مؤلف رحمه‌الله این‌دوحرف را درجمله فارسی بسیار بکار برده است .

إنما یعنی این است وجزاین نیست یاهمین است و بس .

سواء یعنی مساوی است سواء اگر بنیتش سوگند باشد و اگر نباشد یعنی مساوی است حکم آن چه نیت سوگند کند وچه نیت‌نکند.

عند بمعنی نزدچنانکه گوید عند آن موسی علیه‌السلام گفت یعنی‌درآنوقت .

أحسب یعنی گمان دارم و معتقدم (در صفحه ۳٤ از جزء اول) أحسب که چنین است یعنی فرض کردیم که چنین است شما را چه سود دهد .

دیگر از استعمالات این کتاب دلیل می کند بمعنی دلالت می کند . مادام بمعنی همیشه. خوار بمعني آسان واین‌کلمه دربعض نواحی عراق عجم نیزاستعمال می‌شود. ها گرفتن بمعنی گرفتن در بسیاری از روستاها مستعمل است . بجاردن آماده کردن . دشخوار دشوار . ببران ویران . برسری بعلاوه . و امثال آن که‌آن‌شاءالله در محل خود شرح خواهیم داد

دیگر بازبرسر فعل‌علامت‌تکراروعودمثل‌زنانتان‌شوهر باز کردندیعنی‌شوهرتازه کردندوباز جای‌بنهندیعنی‌باردیگر درهمان‌جای‌بگذارندولغات‌بسیاری بکاررفته که مادرذیل‌هرصفحه معنی آنرا نوشته‌ایم وچون کمتر مکررمی‌شود ذکر آن‌درمقدمه لازم نیست .

روش تفسیر شیخ ابوالفتوح رحمة الله علیه

تفسیرشیخ ابوالفتوح رازی علیه الرحمه‌ازجهت فصاحت لفظ ولطف عبارت‌برهمه‌تفاسیر فارسی شیعه رجحان دارد بااینکه مؤلف اصلا ازنژاد عرب است چون خاندان اوسالیان درازدر بلاد عجم‌زیسته واوخود درادب زبان فارسی ازنظم ونثر تبحرکامل داشت کتاب اوازبزرگترین نمونه های نثرفصیح فارسی است وآن لطف تحریروعذوبت بیان که درآن‌است درتفاسیردیگر نیست واگرعبارت اوبرای مردم زمان ماا‌ندکی غیرمأنوس‌باشدباندك‌ممارست‌مانوس میگردد

چنانکه نثر و نظم آن عهد حتی اشعار فردوسی برای آنها کـه ممارست ندارند چنـدان دلپذیر نیست .

درادب وبیان وصرف ونحو ولغت وامثال آن غایت جهد بکار برده ومنتهای تحقیق بعمل آورده است وهیچ جهت فروگذارنکرده آن اندازه شواهد ازاشعارعرب وامثال که برای بیان لغات وقواعدعربیت آورده درهیچ یك ازتفاسیر مانند کشاف وتفسیر طبری نیاورده‌اند. البته احتیاج مفسر بعربیت بیش ازسایرعلوم است وفهم قرآن بیش ازهمه‌چیز توقف برمهارت درادب دارد و برای فهم قرآن بود که صرف ونحو ولغت وسایرعلوم عربیت پدیدآمد و مدون گشت چنانـکه علوم‌ادبی درهیچ زبان بدین‌سعت وتفصیل نیست که درزبان عربی. تفسیر کشاف باآنکه‌مؤلفش زمخشری‌استادبزرك فن است باندازه تفسیرشیخ ابوالفتوح تحقیق لغوی وادبی ندارد و شواهد این کتاب چندبرابرشواهد کشاف‌است ومؤلف خودباستادی زمحشری اقرار دارد واورا‌ازمشایخ واساتید خود شمرده استبااینحال درعربیت از کشاف درگذشته مگرآنکه نکات معانی وبیان درتفسیر کشاف بیش‌ازهمه تفاسیراست وتفسیرابوالفتوح بلکه مجمع‌البیان هم ازجهت‌علم‌بلاغت بپایه کشاف نمیرسد چنانکه کشاف درسایرنکات ادبی بدین دونمیرسد پاره‌تفاسیرهست که‌در نحووعربیت بیش ازاین‌تفسیر مبالغه کردند امانه درچیزی که‌فهم قرآن‌برآن‌متوقف باشد ودر حقیقت ازتفسیر بیگانه است.

مؤلف درعلم کلام طریق توسط پیموده است وروش قدمارابرگزیده . تفسیررازی درعلم کلام وعقلیات بیش ازسایرتفاسیرمداخله نموده اماغالباً ازحد تفسیر پای بیرون نهاده‌است و تشکیکات‌ومجادلات خارج ازمدلول آیات که‌درتفسیر بدانها نیازنیست‌هم آورده‌است. مفسر باید بآنچه ازلفظقرآن‌مستفاد می گردداکتفاکندواگردوآیه درظاهر متناقض بنظرآید رفع‌تناقض نمایدوتوجیه صحیح آنرابگوید واگرشبهه عقلی برمفادظاهرآیه باشدآنرا جواب‌دهدوهرچه بیش‌ازاین باشد ازحدتفسیرخارج است .

علماء گفته‌اند کسی که متصدی تحقیق حقائق وجود گردداز چهارطریقه بیرون‌نیست . پیش از اسلام فیلسوفان‌بودند اشراقی‌ومشائی ودراسلام متکلمان‌وعرفا. متکلم وفیلسوف مشائی ازراه عقل واستدلال حقیقت می‌جویند واشراقیان وعرفا ازراه کشف وشهودوذوق‌و مسلمانان صدراول‌اصطلاحات متکلمان را بکارنمی‌بردندوگردجدل‌نمی گشتند وشبهات‌رادنبال‌نمی کردند آنچه‌ازپیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله وائمة علیهم‌السلام می‌شنیدند تصدیق می کردند چون مطابق عقل‌بود، اگرحقیقت

چیزی رانمی‌فهمیدند بخداورسول وامی گذاشتند ومفسران صدراسلام نیزاز مسائل علم کلام چیزی‌نگفتند . پس از آن بحث کلامی پدیدآمد ودرصفات واجب وجبروتفویض و اینکه کلام اوقدیم‌است یاحادث وامثال‌آن سخن گفتند وخلاف کردندوبایکدیگر محاجه نمودند وازآیات قرآن‌دلیل برمذهب خود آوردند ومفسران ناچارشدند مدلول‌آیات رادراین مباحث بیان کنند اماسخنان‌فلاسفه چون‌میان‌اهل کلام‌متداول گشت‌آنچه را باطل‌دانستند رد کردند وهرجاتعبیر فلاسفه را نپسندیدند تغییردادند وباصطلاح علم کلام درآوردند مثلا فلاسفه می گفتند خدای تعالی‌علم بجزئیات داردبوجه‌کلی‌نه بوجه‌جزئی،متکلمان ازاین تعبیرسخت کراهت داشتند گفتند خدایتعالی سمیع است وبصیریعنی می‌شنود ومی‌بیند نه بآلت چشم وگوش بلکه علم‌بمبصرات ومسموعات دارد واین تعبیر باتعبیر فلاسفه درمعنی یکی است امانزد اینان‌پسندیده است و تعبیر فلاسفه‌پسندیده‌نیست‌ودیگر فلاسفه‌می گفتندعالم‌حادث‌ذاتی‌است‌وقدیم زمانی متکلمین‌این‌عبارت رانپسندیدند چون گروه‌مردم ازاین سخن نفی واجب‌می‌فهمند وهزاریك‌آنان‌فرق میان حادث زمانی‌وحادث ذاتی‌نمی گذارند ونیزفلاسفه می گفتند الواحدلایصدرعنه‌الاواحدازخدای یگانه غیریك چیزصادرنشودوآن عقل اول است وهمه چیز از عقل اول بوجود آید و این تعبیر را متکلمان ما نپسندیدند ومناسب فهم مردم ندیدند گفتند خداوند تعالی اشرف موجودات را پیش از دیگران‌می‌آفرینندوهم گفتندشاید خدایتعالی چیزیرا بواسطه چیزدیگر مثلااشیاء را بواسطه ملائکه‌دروجودآورد یاابررا بسبب بادبراند ومریض را بدواشفادهد .

باری متکلمین روشی‌داشتند دراصول دین : بدلیل عقلی تمسك می کردند که موجب یقین باشد یابروایات متواتروازظن‌وخبرواحد وظواهرظنی‌احترازمی‌جستند وهمین‌طریقه‌راشیخ ابوالفتوح رحمه‌الله واکثرمفسران مابر گزیدند مانند شیخ طوسی رحمه الله درتبیان وطبرسی درمجمع البیان .

درعهد صفویه یااندکی پیش‌ازایشان طریقه متکلمان تغییریافت وچون پادشاهان صفوی خودصوفی بودند وازراه تصوف بملك ودولت رسیدند رواج‌تصوف میان مردم ازآنچه پیشتربود بیشترشدوسخنان‌آنان‌اعتباری‌تمام‌یافت‌وازجهتی‌اخباراهل‌بیت علیهم السلام بیشترمیان علمامنتشر گشت ودیگر آنکه علمای‌شرع که‌تاآن‌عهدازفلسفه‌وعلوم‌عقلی‌احترازمی‌جستندبحکمت‌رغبت کردند چنانکه مجتهدین‌شرعی‌همه حکیم بودند وازجهتی‌علم کلام‌را که‌مقتبس‌ازاصول‌اشاعره‌یامعتزله استوافی بحل اسراردین ندیدند چون‌نه بوحی‌والهام نزدیك‌بودندونه‌ازمشکوةانوارائمه علیهم السلام

اقتباس نورمینمودند نه بریاضت راهی باخدا گشوده و نه بنورعلم وعقل راه یافته سخنان بیهوده بسیار آوردند ودراصول عقاید توجیهات نا معقول کردند مثلا گویند خداوند خالق اصول نعمتها است مانند وجود وحیات وسایر فروع کار خود انسان است وعجب است که مؤلف نیز بدین عقیده تصریح فرموده است وباز معتزله گویند خدای تعالی اشیاء را ازعدم بوجود آورد وچون بوجود آمدند دربقاء حاجت بخالق ندارند ولوجاز علی الواجب العدم لماضرعدمه وجود العالم وامثال این واهل تحقیق دانند اصول اشاعره و معتزله برای حل مشکلات واخبار اهل بیت پیغمبر اکرم کافی نیست وسخنان بزرگان دین رانیز بااصول آنان حل نمی توان کرد مثلا دراخبار است که پیغمبر ﷺ ملائکه رامی دید ودرعرض دیوارمسجد بهشت رامشاهده می فرمود وسؤال و جواب مردگان را با نکیرین می شنید ودیگران نمی دیدند و نمی شنیدند واصول علم کلام ازحل این امورعاجزاست وهم درروایات ما آمده است که حضرت صادق ؑ بیکی ازاصحاب حوض کوثر را بیرون دروازه مدینه نشان داد ونیز وارداست کسی را که بردار آویزند هوا براو فشارمی آورد مانند قبر وهمان جاعذاب وثواب می بیند ووارداست که چون شهید ازاسب بر زمین بیفتد هنوز درخون خود می غلطد که حور العین او رادر بر گیرند ووارداست که پیغمبر ﷺ بااجساد اهل بدر درقلیب سخن گفت وآنها جواب دادند ووارداست که هم اکنون بهشت وجهنم آفریده شده اند وبهشت درآسمان است ووارداست که اعمال انسان مجسم میشود بصورت جسمانی ودرآخرت آنرا درترازومیکشند واین اموروامثال آنرا بااصول اشاعره ومعتزله حل نمی توان کرد وانکار یاتأویل نمی توان نمود وایشان معنی تجرد روح وتجسم عمل وتمثل ملائکه وترتیب وجود ومنازل آنرا نمی دانند وازشرح اخبار توحید عاجزند باری معارف واصول دین طریقه دیگری یافت. وبزرگان دین مانند میرداماد وشیخ بهاء الدین وصدرالمتالهین وشاگردانش اساسی نو نهادند ومیان شرع وحدیث واصول علم کلام خاصه اصول مذهب شیعه وسخنان بزرگان عرفا و حکمای اشراق ومشاء جمع کردند وازهر کس آنچه حق دیدند فرا گرفتند وازاین جهت اصول ایشان بر کلام متقدمین رجحان دارد امابعض مسائل آنان نزدیك بذهن غالب مردم نیست.

دراخلاق وآداب تفسیر شیخ ابوالفتوح علیه الرحمه ازاخبار وآثار وسخنان مشایخ صوفیه واشعار وکلمات قصار بزرگان بسیار آورده است ودرقصص انبیای گذشته از عرائس ثعلبی فراوان نقل کرده وچون اخبار ضعیف درعرائس بسیاراست واعتماد بر آن نیست خواننده این تفسیر راشگفت آید که مردی عالم مانند مؤلف که اعتماد بر روایت غیر ائمه معصومین ؑ رامطلقا جائز نمیداند حتی اگر ازصحاح سنهٔ آنان باشد، چگونه از کتابی ضعیف از کتب اهل سنت نقل روایت میکند، اما از

چندجهت اورامصیب باید شمرد یکی آنکه غالب وقایع بوجه مختلف روایت شده وخواننده میداند چون قضیه را بچند گونه روایت کنند هیچ یك را اعتبار نباشد ومراد نقل قدر مشترك است . دویم اینکه قصص و حکایات انبیای گذشته منشأ حکمی ازاحکام شرعی نیستواز آن حلال وحرام استنباط نمیشودو ناقل آن را برای شنیدن نقل میکند نه برای اعتقاد بصحت آن سیم آنکه روایت قصص هرچند ضعیف بلکه کاذب باشد چون متضمن پند ونصیحت وعبرت بود جائز استواز حکایات کلیله ودمنه و صادح و باغم و مرزبان نامه که برای تعلم و أدب آورده‌اند پست تر نیست الا آنکه خواننده باید بداند آنچه در ضمن تفسیر آیه قرآن آورند مانند خود قرآن صحیح و معتمد نیست و تفسیر امام فخر رازی برسایر تفاسیر ازاین جهت رجحان دارد که از امثال این قصص اندك آورده است .

مؤلف اقوال مفسران معروف مانند ابن عباس وقتاده وسدّی ومجاهد ودیگران را نقل کرده وهیچ یك را غالباً ترجیح نداده است مگر آنکه یکی عامتر باشدو پیوسته گوید تعمیم اولی است یعنی آیه راطوری تفسیر کردن که خاص یکتن ویك قوم ویا واقعه نباشد وآنچه در تفسیر قرآن ازاهل بیت علیهم السلام وارد است نیز بیان کرده است وازاقوال مشایخ صوفیه وعرفا دراخلاق وزهدوتهذیب بسیار آورده و مادرجای دیگر گفته‌ایم علمای پیشین از اقوال صوفیه احتراز نمی‌جستند وعلت آن رابیان کردیم که چرا باهل تصوف خوشبین بودند یعنی متصوفانی که ازحدود شرع تجاوز نمی کردند.

نسخ اصل تفسیر

درخاتمه طبع اول تفسیر گوید در کتابخانه استانه مقدس حضرت رضا علیه السلام نسخه تفسیر کاملی است دردومجلد بشمارهٔ ۱۲۹ و ۱۳۰ بخط دوکاتب وهر دوبخط نستعلیق خوش در سال ۹۴۷ و ۹۴۹ نوشته شده جلد اول که در سال ۹۴۹ بانجام رسیده است تاآخرسوره توبه‌است وجلد دوم در۹۴۷ ازسوره یونس تاآخرقرآن . و نسخه کتابخانه سلطنتی ازروی این دوجلد نوشته شده است درسال ۱۳۰۷ و ۱۳۰۹ ودرچهارمجلد تجلید شده وچاپ اول از روی آن بطبع رسیده است .

ودر کتابخانه آستانه قدس چندنسخه‌دیگر ناقص هست که دونسخه آن بسیارقدیم است یکی ازاواسط سوره‌احزاب تاآخرسوره فتح که‌تاریخ کتابت آن روزیکشنبه پنجم ربیع‌الاول ۵۵۶ است بقلم حیدربن محمدبن اسماعیل بن سلیمان بن ابراهیم الاردلانی النیشابوری

ونسخه دیگرازاوایل سوره مزمل است تاآخرقرآن وتاریخ کتابت آن روزیکشنبه بیست وچهارم جمادی الاخره است سال ۵۵۷ است بقلم ابوزیدبن بنداربن محمد بن حسین بن حسن بن

محمد بن یونس براوستانی مقم سیده من ساوبه ودو کلمه آخررا بی نقطه نوشته‌اند.

واین دونسخه یادرعهد صاحب کتاب نوشته‌شده است یااندکی پس ازرحلت او.

محرر این‌سطور گوید نسخ خطی‌تفسیر ابوالفتوح بسیار نیست ودوسه‌نسخه که مادیده‌ایم بسیار مغلوط است و خود این بنده نسخه ناقص خطی دارم کتابت آن در حدود ۹۰۰ و آنهم مغلوط است و نسخه‌های چاپ شده آن‌نیزدرست تصحیح نشده خصوصاً اشعار عربی‌آنرا ممسوخ باید گفت وما آنچه‌توانستیم درتصحیح مضایقه نکردیم گرچه وقت بسیار مصرف کرده و تتبع بسیار نمودیم هرجا که مشتبه بود بمدارك اصلي مراجعه کردم واشعار را درمظان خود از کتب ادب و شواهد مانند دیوان حماسه ابوتمام و شرح خطیب تبریزي و اغـانی ابوالفرج اصفهانی و خزانة الادب عبدالقادربغدادی و شعراء النصرانیه ازلویس شیخو والمضنون‌علی‌غیر اهله زنجانی والامالی از سید مرتضی‌وهم از ابوعلی قالی والشعر والشعراء لابن قتیبه والکتاب سیبویه و کامل‌مبرد و کتب تفاسیر و سیر ولغت و غیر ذلك که احصای آن در اینجا فائده ندارد و روایات مفسرانرا از منابع خویش جستجو کردیم و امیدواریم بفضل و توفیق خداوندتعالی این نسخه مابهترین نسخ‌مطبوعه‌باشد وضمناترجمه‌اشعاررا درذیل‌صفحه‌نوشتیم‌بتلخیص‌نه لفظ به‌لفظ وگاهی‌فوائدی غیر ترجمه افزودیم ولغات فارسی غیر مأنوس که‌درزمان‌ماامتداول‌نیست تفسیر کردیم و اگر روایتی و خبری در متن کتاب بود که آنرا ضعیف میدانستیم یـا فتوای فقهی که موافق عقیده ما نبود یا جزئیات مسائل دیگر که نمی‌پسندیدیم وصحیح‌میشمردیم و بالجمله هرمطلبی که مطابق عقیده ورأی مانبود خودرا ملزم بذکرآن ندیدیم و بیشترتوجه بتوضیح و شرح متن بودیم و سکوت خود را علامت رضایت بمعنی و تصحیح مضمون متن‌قرار ندادیم‌و از خوانندگان عزیز تمنا داریم هرجابغلط و سهو و اشتباه واقف شوند چه‌درتصحیح متن‌وچه در توضیح حواشی‌مارا معذور دارند که انسان‌معصوم از خطا نیست‌بجز آنکه‌قولش حجت باشد و از تنبیه برآن زیاده متشکر میشویم ودرخاتمه این مقدمه ازمدیر مکتبه‌اسلامیه حضرت آقای **حاج‌سید اسمعیل کتابچی واخوان** ایشان بی نهایت‌تقدیر و تشکرمی کنیم که اقتداء باسلافهم خصوصاً مرحوم مغفور **حاج سیداحمدکتابچی** تغمده‌الله‌برحمته درطبع ونشر کتب دینی و اعتقادی ببهترین صورت ازبذل مال وصرف عمر دریغ‌ندارند وطلبا لمرضات الله و ترویجاًلآثارالائمة علیهم‌السلام درآن می کوشند وفقهم‌الله وایانا لکل‌امر خیربحق محمدوآله ،

واناالعبد الحاج ابوالحسن‌بن‌محمد المدعوبالشعرانی عفی‌عنه .

بسم الله الرحمن الرحيم

سپاس خدایرا که بردارندهٔ این ایوان است . وآرایندهٔ آن بماه وآفتاب وستارگان است . ودارندهٔ دین به پیغمبرانوامامان‌است . ودرود بررسول‌او که ختم پیغمبران است وسیدمرسلان است . وبرأهل البیت او که ستارگان زمینند وپیشوایان دین‌اند . وبریاران او بزرگان واخیار ازمهاجروانصار . أمّا بعد بدانکه قدیم جل و جلاله‌ازعایت کرم او بربندگان ازحسن نظر و عنایت ذرهروقتی وحینی وعصری ایشانرا فرونگذاشته ازانواع الطاف . وازجملهٔ الطاف یکی بعثت رسل است ویکی انزال کتب . چه مکلفان عند آن بطاعت نزدیك شوند وازمعصیت‌دور. پس غایت نعمت او برما آن است که این دو نعمت در حق ما بلیغ تر فرمود که پیغمبر ما را بهترین پیغمبران کرد ، وکتاب ما را بهترین کتابها کرد وآنرا بفصیح ترین وشریف ترین و فراخ ترین لغتها فروفرستاد وآن لغت‌عرب‌است. آنکه آن را مجموع علوم کرد. تاهیچ نوعی از انواع علوم نباشد الادراین کتاب یابند . پس‌چاره‌ای نباشدآن را که تعاطی این‌علوم کند و خواهد که در تفسیر تصنیفی کند ازآنکه‌ازهمهٔ علوم که این کتاب متضمن است آنرا و مشتمل است برآن بابهره باشد خصوصاً علم ادب و اطلاع بر ترکیبات کلام عرب و علومیکه منسوب باشد بعلم ادب ازلغت ونحو و تصریف و علم نظر و بلاغت و صنعت شعر چه مدار این لغت بر این علومست . ونیزباید تامتقن‌بوذعلم اصول‌را تااقوالی که قادح بود دراصول‌بشناسدواجتناب کند. وتأویل آیات متشابه بروفق اصول کند چنانکه ادلهٔ عقل اقتضاء کند و مطابق بودآیات محکم را . وباید تافقیه باشد تاآیاتیکه‌متضمن احکام شرعی باشد معانی ووجه استدلال‌آن بر مذهب صحیح بداند . واین معنی تمام نشود تا عالم نباشد باصول فقه که بناءفقه برآن است و

ادلهٔ فقه مستخرج ازاو بود .ونیزچاره‌ای‌نباشد ازطرفی اخبار که لایق باشد بآیه ومعنی او. و آیاتی که واردباشدبرسببی، سبب نزول آن بباید گفتن وقصدایکه متعلق‌باشد بآیه بباید گفتن بمقدار آنکه بمعنی گذارش‌آیه باشد. پس‌چنانکه بینی‌مصنف این جنس‌راچاره‌ای نیست ازاین جمله علوم چه اگر ازبهری ازاین علوم بی‌بهره باشد چون بآن علم رسد یا مهمل فروگذارد یاخبط کند درچیزی که ناگفتن‌اوبه باشد، و کشف عوار خود کند وهتك ستر نماید وآن چون حجتی باشد برجهل‌اوبآن نوع . پس چون جماعتی ازدوستان وبزرگان از اماثل واهل علم و تدین اقتراح کردند که دراین باب جمعی باید کردن ، چه اصحاب مارا تفسیری نیست‌مشتمل براین انواع واجب دیدم اجابت کردن‌ایشان ووعده دادن بدو تفسیر یکی بپارسی ویکی‌بتازی جز که پارسی مقدم شد برتازی برای‌آنکه طالبان این‌بیشتر بودند وفایدهٔ هر کسی بدوعامتر بود . و این کتاب انشاء الله از میانه اطناب و اختصار بود ، اطنابی که ممل نباشد و اختصاری که‌مخل نباشد. وشرط آن است که هرآیه که بدورسیم یاهرلفظی وهرقصه آنچه شرطست دراو گفته‌شود و چون آن آیه یاآن‌لفظدرقرآن مکررشود حواله بر گفته کرده شود .

وازخدای‌تعالی‌توفیق میخواهم برتمام کردن این کتاب وبرهرچه مارابرضای او نزدیك گرداند . فماالتوفیق الا بالله وما الاعتماد الاعلیه وهو حسبنا ونعم الوکیل .

☆(فصل)☆

در اقسام معانی قرآن‌وبیان‌تفسیراو که برچندوجه باشد:

بدانکه معانی‌وتفسیرقرآن برچهار وجه است .یکی آنکه‌جز خدای‌تعالی‌نداند برای‌آنکه مصلحت‌در آن‌شناخت که بیان‌نکند‌ازآنجا که‌درست‌شده است که اواحکم الحاکمین است جز حکمت وصواب‌نکند مثال‌اوچنانکه گفت :

«وَيَسْئَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي» وچنانکه گفت «وَيَسْئَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسٰيهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي لَا يُجَلِّيهَا لِوَقْتِهَا إِلَّا هُوَ » .

و قسم دوم از او آن بود که ظاهر لفظ او مطابق معنی او بود ، و در لغت عرب آنرا محکم خوانند :

مثل « قُلْ هُوَ اللّٰهُ أَحَدٌ » وقوله : «وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللّٰهُ إِلَّا بِالْحَقِّ»وقوله :

« ولا تقربوا الزنا » وقوله : « ولا تقربوا مال اليتيم » .

ومانند این آیات . وقرآن بیشتر از این جنس باشد . و قسم سیم آنکه بظاهر آیه مراد معلوم نشود مفصلاو آنرا مجمل خوانند مثل قوله تعالی :

« وَاَقیموا الصَّلوٰةَ وَآتوا الزَّكوٰةَ » . وقوله: « وَلِلّٰهِ عَلَى النّاسِ حِجُّ البَيْتِ »

چه مراد خدای تعالی بظواهر این آیات معلوم نمیشود ازتفصیل نماز و کیفیت آن و احوال زکاة و کمیت آن وا فعال حج واحکام آن تاشارع ﷺ بیان نکند وتفصیل ندهدمارا راه نباشد بآن ورخصت نباشدخوض کردن در آن جز بوحي ازقبل خدای جل جلاله بشارع ،چه شرایع تبع مصالح بود ومصالح دراین باب جز خدای تعالی نداند . وقسم چهارم آن بود که لفظش مشترك بود ازمیان دومعنی یا بیشتر وهریکی از آن روا بود که مراد بود این قسم رامتشابه خوانند حکم او آن بود که حمل کنند آنرا برمحتملات خود وآنچه ممکن بود که درلغت ، آنوجه محتمل بودآنرا ، ودلیلی منع نکند ازحملش برآنوجه، و قطع نکند برمراد خدایتعالی الا بنصی از رسول ﷺ یاازائمه که قول ایشان حجت باشددردین ، وهر گه که آیتی چنین بود که محتمل بود دووجه را ودلیلی پیدا شود که جز یکوجه را نشاید که مراد خدایتعالی باشد قطع توان کرد که آنوجه دیگر مراد خدای است تبارك وتعالی ومثالهای این درجایگاه خود در شرح آیات متشابه بیایدانشاءالله . اکنون بدانکه درست شده است بروایات صحیحه که تعاطی تفسیر قرآن نشاید کردن واقدام کردن بربیان وشرح آن الا باخبار وآثار ازرسول ﷺ وازائمه ﷺ چه قول ائمه مسند باشد باقول رسول وبرأی خود تفسیر قرآن نشاید کرد الا بنقل صحیح چه از طریق خاص وعام این خبرروایت کرده‌اند که رسول ﷺ گفته است « من فسّر القرآن برأیه و أصاب الحق فقد أخطأ» (۱)هر که تفسیر قرآن کند برأی خودوقول او باتفاق موافق حق باشداو مخطی است .

☆(فصل)☆

در اقسام قرآن بدانکه اقسام قرآن از شش وجه بیرون نیست . محکمست و متشابه و ناسخ ومنسوخ وخاص وعام : محکم هر آن لفظی باشد که ظاهرش خبر دهنده بود ازمعنیش بی‌اعتبار امریکه ضم کنند باآن چنانکه مثالش گفته شد ومتشابه آن بود که مراد از ظاهر آن

(۱) تفسیر برأی آنستکه مقصوداز آیه معلوم نباشد وبخواهیم آنرامعلوم کنیم . نه چنانکه عوام اهل حدیث پنداشته‌اند .

ندانند بی‌دلیلی والفاظ مشترك و محتمل را هم این‌حکم بود؛ و برای آنش متشابه خوانند که مراد مشتبه باشد از آن چنانکه خدایتعالی گفت « مافرطت فی جنب‌الله » وقوله « فثمّ وجه‌الله » « وجاء ربك » وامثال‌این . اماحد ناسخ وحقیقت او هردلیلی باشد شرعی که دلیل کند برزوال مثل حکم ثابت بنص اول درمستقبل روزگار بروجهی که اگر نه آن‌بودی ثابت بود بنص‌اول باتراخیش ازاو. برای آن گفتیم دلیل شرعیکه اگر دلیل عقلی پیداشود بر زوال مثل حکم ثابت بنص درمستقبل آنرا نسخ نخوانند نبینی که مکلف چون عاجز شود یا عقلش زایل شود عبادات ازاو ساقط شودبدلیل عقل وآنرا ناسخ نخوانند. وگفتیم که برزوال مثل‌حکم‌ونگفتیم برزوال حکم برای‌آنکه اگرنفس‌آنچه بدو امر کرده باشد منسوخ کندبداء باشد وبداء بر- خدای تعالی روانباشد. (١) وبرای‌آن گفتیم که حکم‌بایدثابت بود بنص‌شرعی، که‌آنچه بدلیل عقل ثابت شود چون شرع آنرا زایل کندآنرا نسخ نخوانند . ونگویند حکم عقل‌را منسوخ کرد . واعتبارتراخی برای‌آن کردیم که‌آنچه مقارن‌بود ازادله ناسخ نبودوبود که مخصص‌بود نبینی که اگر گوید «اقتلوا المشرکین الا الیهود» این تخصیص عموم باشد نسخ نباشد . ونسخ در امرونهی شود ودرچیزیکه تغییربروی روا بود یا متضمن بود معنی امرونهی را .

اکنون دخول نسخ در آیات قرآن برسه وجه است یکی آنستکه حکم او منسوخ بود وتلاوت برجای چون‌آیهٔ عدهٔ یك سال فی قوله تعالی :

«وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجاً وَصِيَّةً لِأَزْوَاجِهِمْ مَتَاعاً الَى الْحَوْلِ غَيْرَ إِخْرَاجٍ».

پس خدای تعالی این عدهٔ یکسال بچهارماه وده‌روز منسوخ کردفی‌قوله‌تعالی :

«وَالَّذِينَ يُتَوَفَّوْنَ مِنكُمْ وَيَذَرُونَ أَزْوَاجاً يَتَرَبَّصْنَ بِأَنفُسِهِنَّ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَعَشْراً».

وچون‌آیه نجوی فی‌قوله تعالی «یاأیها الذین‌آمنوا إذا ناجیتم‌الرسول فقدّموا بین یدی نجویکم صدقة » چون این‌آیه بیامد ومردم ازرسول ﷺ دورشدند امیرالمؤمنین ﷺ ده درم بده

(١) بعضی اهل حدیث ازمتأخرین گویند بداء در دین شیعه هست وبعلماء سابق طعن ورد بسیار زدند حتی خواجه نصیر الدین طوسی را که در نقد المحصل انکار بداء کرده نسبت بجهل داد اند که از احادیث آل محمد صلی الله علیه وآله بی‌خبر بود ، با اینحال ما هریك از علماء بزرك را که می شناسیم بداء را انکار کرده حتی اهل‌حدیث هم‌آن را بوجهی تأویل کرده است ونزاع آنهاباعلماء بنزاع لفظی راجع می شود .

بار بصدقه داد وملازمت کرد بارسول صلی الله علیه وآله چنانکه درجای خود بیاید انشاءالله وحقتعالی این حکم منسوخ کرد بقوله تعالی «ءاشفقتم ان تقدموا بین یدی نجویکم صدقات» پس تلاوت برجا است و حکم منسوخ . ودوم آنست که تلاوت منسوخ بود وحکم برجای برعکس قسم اول وآن آیة رجم زانی است که دراخبار وتفاسیر چنین است که درسورة النور این آیه بود که «الشیخ والشیخة اذا زنیا فارجموهما البتة فانهما قضیا الشهوة جزاء بما کسبا نکالا من الله والله عزیز حکیم» این آیترا تلاوت منسوخست وحکم برجای. وسیم آنکه لفظ وحکم هردو منسوخ باشد چنانکه درخبر آورده اند که درقرآن بود که «ان عشر رضعات یحرمن» ده رضعه حکم تحریم پدید آرد آنگه آنرا نسخ فرمود به پنج یا به پانزده رضعه علی خلاف بین الفقهاء فیه. واستقصاء کلام در نسخ واحکام او وبسط مسائل او از جمله اصول الفقه بود ونه آن شرط این کتاب است واین مقدار برای آن گفته شد که در قرآن لفظ نسخ وآیات ناسخه ومنسوخه است ازاین مقدار چاره نباشد، ومنسوخ آن بود که حکمش بگردانند یا تلاوتش بتلاوت آیه ناسخه یا بدلیل ناسخ. اما عام لفظی بود صالح هر آنچیزیرا که از آن جنس باشد و آنکه ازیکی بدو تعدی کند یا بالای آن آنرا عام خوانند. وخاص آن باشد که متناول نبود الا یکی را معین از آن جنس، مثال اول «یا ایها الناس» و«یا ایها الذین آمنوا» ومثال دویم «یا ایها الساحر ادع لنا ربك» اما آنکه عموم را صیغهٔ مفرد باشد که خصوص را نشاید. واگر درخصوص استعمال کنند مجاز باشد یا نه چنین باشد وخلاف دراین مسئله نزد سید مرتضی علم الهدی قدس الله روحه چنانست که عموم را صیغهٔ مخصوص مفرد نباشد که از او جز عموم ندانند بل هر صیغتی که عموم را دعوی کردند صالح باشد عموم را وخصوص را ومشترك بود میان هردو، وکلام دراین باب از جمله اصول الفقه باشد این جایگاه احتمال نکند شرح آن دادن چون بموضع حاجت رسیم بدو آنچه لایق باشد در او گفته شود انشاءالله تعالی .

(فصل)

درنامهای قرآن و معانی آن : بدانکه خدای جل جلاله این کتاب را در قرآن بچند نام برخواند قرآنش خواند . وفرقان . و کتاب . وذکر . وتنزیل . وحدیث . وموعظه. وتذکره. وحکم . وذکری . وحکمت. وحکیم ، ومهیمن . وشافی . وهدی . وهادی . وصراط مستقیم . ونور . ورحمة . وحبل . و روح . وقصص . وحق. وبیان . وتبیان . وبصائر. وفصل . وعصمة . ومبارك . ونجوم. ومجید . وعزیز. و کریم . وعظیم. وسراج . ومنیر . وبشیر. ونذیر. وعجب . وقیم . ومبین . ونعمت . وعلی. وما هریك را بگویم که کجا گفت .

امافرآن . فی قوله تعالی «ان هذا القرآن یقص علی بنیاسرائیل» وفی قوله «شهر

رمضان الذی انزل فیه القرآن» وامثال او بسیار است. مفسران اختلاف کردند درمعنیش. عبدالله عباس می گوید مصدر قرأ یقرء است چون رجحان و نقصان و خسران ومعنیش اتباع بود ومعنی تلاوت هم این باشد بر آنکه خواننده تتبع حروف میکند در حال خواندن وقراءت وتلاوت بیك معنی باشد. وقتاده میگوید اصل او «من قرأت الشیء إذا جمعته و ضممت بعضه إلی بعض» أصل او ازجمع باشد چنانکه عمرو بن کلثوم گفت :

«شعر»

ذراعَي عَيطَلٍ أدماءَ بِكرٍ ★ هِجانِ اللّونِ لَم تَقرَأ جَنينا(۱)

ای لم تضمّ رحمها علی جنین ، یعنی رحم خود برهیچ بچه جمع نکرد . وصف شتری میکند که هرگز باربر نگرفت . وبعضی دیگر گفتند اشتقاق او «من قریت الماء فی الحوض» باشد وقول اوّل درست‌تر است ومرجع معنی درهردوقول راجع باجمع باشد . سفیان بن‌عیینه گفت برای آن این کتاب را قرآن خوانند که دراو معنی جمع است نه بینی که حروف جمع کرد تاکلمه شد و کلمات جمع کرد تاآیه شد وآیه جمع کرد تاسوره شد وسوره جمع کردتا قرآن شد پس جمله وابعاض اوازجمع خالی نیست . چنانکه می‌بینی ، وقریش واهل مکه این کلمه بتخفیف همزه گویند ، وقراءت عبدالله کثیر براین است و باقی قرّاء مهموز گویند بر اصل خود.

اما فرقان . فی قوله تعالی : «تبارك الذی نزّل الفرقان علی عبده» و در معنیش خلاف کردند بعضی گفتند برای آنش فرقان گفتند که متفرّق فرود آمد چنانکه گفت «وقرآناً فرقناه لتقرأه علی الناس علی مکث» قول دیگر آن است که برای آنکه فرق کننده است از میان حق و باطل وحرام وحلال و وعد و وعید ومؤمن وکافر و غیر آن . عکرمه وسدّی گفتند برای آنکه سبب نجات است وفرقان بمعنی نجات آمده است فی قوله تعالی « واذآتینا موسی الکتاب والفرقان » وفی قوله « ان تتقوا الله یجعل لکم فرقاناً » ای نجاة و مخرجاً ، واین لفظ مصدر است چون سبحان و قربان وفصلان و بیشتر درمصدر فعّل آید بتشدید العین .

اما کتاب فی قوله تعالی « الم ذلك الکتاب » واین لفظ نیزمصدر است کالقیام والصیام وگفته اند فعال است بمعنی مفعول چون حساب که بمعنی محسوب است و لباس که بمعنیٔ

(۱) العیطل : الطویل العنق . الادماء : البیضاء . و این بیت از معلقات سبع است یعنی دو ذراع شتری دراز گردن وسفید ، فرزند نیاورده و سپید رنك که رحم او برجنین فراهم نگشته است .

ملبوس است . واین لفظ درقرآن و کلام عرب بروجوه آمده است بمعنی فرض آمد فی قوله تعالی «کتب علیکم الصیام» ای فرض علیکم . و کتاب بمعنی حجت باشد فی قوله « فأتوا بکتابکم» ای بحجتکم . و کتاب بمعنی اجل آمد فی قوله « وما اهلکنا من قریة الا ولها کتاب معلوم » ای اجل و کتاب بمعنی حکم آمد فی قول النبی «سأقضی بینکم بکتاب الله» ای بحکم الله .

وقال الشاعر :

وَمالَ الوِلاءَ بِالبَلاءِ فَمِلْتُم ★ وَماذاكَ قالَ اللهُ إذْ هُوَ يَكْتُبُ (۱)

ای یقضی ویحکم و کتاب بمعنی مکاتبت سید باشد به بنده‌اش فی قوله عزّ وجل «والذین یبتغون الکتاب مما ملکت ایمانکم» واین مصدر فاعل باشد بمعنی مفاعله چون جدال و قتال وخصام که بمعنی مجادله ومقاتله و مخاصمه باشد واصل اوجمع باشد . من قولهم کتبت البغلة اذا جمعت بین شفرتیها بحلقة (۲) . ولشکر را کتیبه خوانند ازآنجا که مجتمع باشند .

اماذکرفی قوله تعالی هذا ذکرمبارك. وقوله «انانحن نزلناالذکر» واین رادومعنی باشد یکی یاد کردن یعنی خدای تعالی باین قرآن یاد میدهد بندگان خودراآنچه خیروصلاح ایشان درآن است . دوم آنکه ذکر بمعنی شرف باشد فی قوله تعالی « وانه لذکرلك ولقومك » ای شرف.

اما تنزیل . فی قوله تعالی تنزیل من رب العالمین . وآن مصدر نزل باشد .

اماحدیث . فی قوله تعالی: «الله نزل احسن الحدیث» وحدیث ضدّ قدیم باشد . من قولهم «کان ذلك دأبی قدیماً وحدیثاً» .

واما موعظه فی قوله تعالی «قد جاءتکم موعظة من ربکم وشفاء لما فی الصدور» واومصدر وعظ باشد .

واما تذکره . فی قوله تعالی . « وانه لتذکرة للمتقین » واومصدر ذکر باشد .

واماذکری. فی قوله: «وذکّر فان الذکری تنفع المؤمنین» . واین نیزمصدر ذکرباشد .

و اما حکم . فی قوله تعالی « و کذلك انزلناه حکماً عربیاً » . واما حکمة . فی قوله تعالی «حکمة بالغة» . و قوله تعالی « واذکرن مایتلی فی بیوتکن من آیات الله والحکمة .

---

(۱) سوی بلاگرائیدند وشما نیز، با اینکه خداوند چنین دستوری نداد وقتی حکم می کرد.

(۲) حلقه بسر فرج استر می بستند تادو جانب آن از هم دور نگردد وحیوان نر باو مواقعت نتواند کرد .

اماحکیم . في‌قوله« يس والقرآن الحكيم » .اما مهیمن . فی قوله تعالی «مصدقاً لما بين يديه من الكتاب و مهيمناً » ای حفیظاً وقیل اميناً .

اماشفاء . في‌قوله تعالی « وننزل من‌القرآن ماهو شفاء» . وفی قوله تعالی « وشفاء لما فی الصدور » واین دومعنی دارد : یکی آنکه ببرکت اوبیماران شفا یابند . ودیگر آنکه دلهای بیماران به بیان او ازشك ونفاق شفا یابند چون در این کتاب تأمل کند چون شك را که دردل منافقان بود بیماری خواند بقوله تعالی « فی قلوبهم مرض » آنرا که بردارندهٔ شك بود آنرا شفا خواند .

اماهدی . فی‌قوله تعالی«هدی‌للمتقین»ای‌بیان‌ولطف.اماهادی. فی‌قوله «یهدی‌الی‌الرشد» واماصراط مستقیم فی‌قوله «اهدناالصراط‌المستقیم» مراد قرآن است فی‌قول ابن‌مسعود.

اما نور فی قوله « واتبعوا النورالذی انزل معه » برای آنش نور خواند که باوراه برند درظلمات شك وشرك چنانکه بنور راه برند درظلمات شب .

اماحبل . فی قوله « واعتصموا بحبل‌الله جمیعاً » برای‌آنش حبل خواند که هر کسی که دست در او زند و بدو تمسك کند از غرق نجات یابد چنانکه آنکس که دست در رسن زند از غرق نجات یابد .

اما رحمة . فی‌قوله تعالی «وهدی ورحمة للمؤمنین» یعنی نعمة من‌الله . اماروح فی قوله تعالی « وکذلك اوحینا إلیك روحاً من‌امرنا » برای‌آنش روح خواند که قوام اسلام بدوست چنانکه قوام‌تن بروح باشد .اماقصص . فی‌قوله‌تعالی «نحن‌نقص علیك احسن القصص» واصل این کلمه من قصّ اثره اذا اتبعه باشد .

اماحق في قوله «وانه لحق‌الیقین» برای‌آنش حق خواند که درست وحقیقت است من قولهم حق‌الامرای‌صح وثبت . وقولی دیگرآنکه حق ضد باطل بود وچون ضد باطل بود محیل ومزیل‌باطل بودچنانکه گفت «بل‌نقذف‌بالحق علی‌الباطل فیدمغه فاذا هوزاهق»ای‌ذاهب‌زایل .

واما‌بیان . فی‌قوله‌تعالی« هذابیان‌للناس » اماتبیان. فی‌قوله تعالی« ونزلنا علیك الکتاب تبیاناً لکل شیء» واین‌کلمه مصدربین باشد . وامابصائر. فی‌قوله تعالی «هذا بصائرمن ربکم» وبصائر جمع بصیرت باشد برای‌آنکه بدو مستبصرشوند امافصل . فی‌قوله « انه لقول فصل » ای فاصل فارق بین الحق والباطل . اما مبارك . فی‌قوله «وهذا ذکرمبارك انزلناه» .

امانجوم . دفی قوله تعالی« فلا اقسم بمواقع النجوم » برای‌آنش نجوم خواند که نجم نجم فرودآمدآیه از پس‌آیة وسوره از پس سوره. امامجید . فی‌قوله «ق والقرآن‌المجید» ای

الشریف . واماعزیز. فی قوله تعالی« و انه لکتاب عزیز» واین دومعنی دارد یکی آنکه گرامی است ودیگر آنکه غالب است من‌قولهم «من عزّ بزّ ومن‌غلب سلب» یعنی صعب است وممتنع بر آنانکه خواستند که معارضه‌ایش آرند ومعنی‌سیم آن بود که‌مثلش‌نیابند .

اما کریم . فی قوله تعالی « انه لقرآن کریم» اماعظیم . فی قوله تعالی « ولقد آتیناك سبعاً من‌المثانی والقرآن العظیم» امابشیرونذیر. فی‌قوله تعالی «بشیراًونذیراً فاعرض‌اکثرهم» .

اماقیم فی قوله تعالی « ولم نجعل له عوجاً قیماً » امانعمة . في قوله : «واما بنعمة ربك فحدث» . وامامبین . في قوله «تلك‌آیات‌الکتاب‌المبین»

اماعليّ فی قوله « وإنه فی ام‌الکتاب‌لدینا لعليٌّ حکیم » .

قدیم‌جل جلاله از عظم شأن قرآن و کثرت منافع خلق‌در اواین کتاب را بچند نامهای شریف برخواند تا تنبیه باشد خلقانـرا بر رفعت منـزلت وجلالت قدر او .

☆(فصل)☆

در معنی سوره وآیه وکلمه وحرف . بدانکه سوره را معنی منزلت بود ازمنازل شرف و دلیل این قول نابغه است فی قوله :

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللهَ أَعطاكَ سُورَةً ★ تَرَی کُلَّ مُلْكٍ دُونَها یَتَذَبْذَبُ(۱)

ای منزلة من منازل الشرف . وبارهٔ شهررا ازآن سور خوانند که بلند ومرتفع‌باشد،این قول آنکس‌باشد که«سورة» بی‌همزه گوید. فاماآنکه‌مهموز گوید اصل اومن سؤرالماء باشدوآن بقیهٔ‌آب بود درآبدان وعرب گوید« اسأرت فی‌الاناء»اذابقیت فیه شیأ . وقال‌اعشی‌ثعلبه :

فَبانَتْ وَقَدْ أَسارَتْ فِي‌الفُؤا ــــــ دِ صَدْعاً عَلیٰ نَأْیِها مُسْتَطِیراً(۲)

اما آیة علامت باشد من قولهم‌آیة کذاوکذا ای علامته وازاینجاست‌آنکه خدای تعالی حکایت کرد ازعیسی ﷺ در ذکر مائدة : « تکون لنا عیداً لاوَّلِنا وَآخِرِنا وَآیَةً مِنْكَ » ای علامة لاجابة دعائنا . وآیة بمعنی رسالة باشد چنانکه کعب بن زهیر گفت :

أَلا أَبْلِغا هذا المُعَرِّضَ آیَةً ★ أَیَقْظانَ هذاالقول أَمْ قالَ ذاحُلم(۳)

ای رسالة . ومعنی دیگر آیة را جماعت باشد چنانکه گویند : خرج القوم بآیتهم ، ای

(۱) نبینی که خداوند ترا شرفی‌داده که هر پادشاهئی‌را بینی نزدآن لرزان‌ومتزلزل‌است .

(۲) جدا شد ودردل گذاشت برای دوری خودشکافی‌بزرگ .

(۳) باین تعرض کننده پیغام رسانید که سخنی که گفت دربیداری گفت یادرخواب .

بجماعتهم» وآيتي ازقرآن جملهٔ كلمات وحروف باشد متصل تابانقطاع معنى . وآية عجيبة باشد من قولهم: فلان آية فى كذا اي اعجوبة وكلمه لفظي باشد موضوع كه دليل معنى كند بوضع وجمعش كلمات وكلم باشد وازحرف دوچيزمفهوم باشد يكى حروف هجاء چون الف ب ت ث ودگرحرف درمواضعهٔ اهل نحو «هوماجاء بمعنى ليس باسم ولافعل نحو«هل» و«بل» و«قد» .

بدانكه سورقرآن را هرچند سوره را نامى مخصوص هست وآنجمله درخبرى جامع هست واثلة بن الاسقع روايت كند كه رسول صلی الله علیه و آله گفت «اعطيت مكان التورية السبع الطول واعطيت مكان الزبورالمئين واعطيت مكان الانجيل المثانى وفضلت بالمفصّل» ميگويد مرا بجاى تورية اين هفت سورهٔ دراز دادند يعنى البقره وآل عمران والنساء والمائده والانعام والاعراف والانفال والتوبة . وبجاي زبور مئين دادند يعنى سورتهاى كه كمابيش صدآيت است چون يونس وهود و يوسف وبنى اسرائيل وكهف ومانند آن و بجاى انجيل مرا مثانى دادند يعنى اين سورتها كه زيرصدآيت است .

وبراى آنش مثانى خواند كه ثوانى مئين است . وروا بود كه براى آنش مثانى خواند كه اين سوره‌ها مضاف بامئين دوباشد آنكه هردوبهم دوّم سبع طوال باشد . وحسن بصرى گفت مراد بمثاني فاتحة الكتاب است واين دراخبارماهست، و گفت مرا تفضيل دادند بمفصّل يعني دربرابر اين هيچ پيغمبرصاحب كتاب را چيزى ندادند . مفسران خلاف كردند درمفصل گروهى گفتند ازسورهٔ محمّد صلی الله علیه و آله تاباآخرقرآن مفصل است و عبدالله عباس گفت ازوالضحى تاآخرقرآن . وگفتند براى آنش مفصل خوانند كه فصل بسيار بايد كردن ازميان هردوسوره به بسم الله الرحمن الرحيم . وبعضى دگر گفتند براى آنكه فصل بايد كردن ازميان هردو سوره بتكبيري واين قراءت ابن كثير است وشاعراين را درچند بيت گفت :

حلفت بالسبع اللّواتي طوّلت　　　و بمئين بعد هاقـدا ثبتت (۱)
و بالمثاني ثنّيت فـكرّرت　　　و بالطواسين التي قـد ثلّثت
و بالحواميم التى قد سبّعت　　　و بالمفصّل الـلواتي فصّلت

☆(فصل)☆

در ثواب خوانندهٔ قرآن شهربن حوشب روايتكرد از رسول صلی الله علیه و آله كـه اوگفت « فضل القرآن على ساير الكلام كفضل الله على خلقه » گفت فضل قرآن برديگر كلامها چنان است كه فضل خداى برخلقانش. خبرى ديگرانس روايتكرد ازحضرت رسول كه فرمود « القرآن

(۱) دربعضى ازتفاسير « قد امثيت » ميباشد .

غني لاغني دونه ولافقر بعده » گفت قرآن توانگری است که بالای آن توانگری نیست و از پس آن درویشي نیست . خبر دیگر عبدالله مسعود روایت کند ازحضرت رسول صلی الله علیه وآله که گفت « انّ هذاالقرآن هومأدبة الله فتعلّموا مأدبته ما استطعتم ، انّ هذاالقرآن هوحبل‌الله المتين ، وهوالنورالمبين‌والشفاء النافع‌فاقرؤه‌فان‌الله عزوجل‌يأجر كم‌على‌تلاوته بكل‌حرف عشرحسنات اماانی لااقول «الم» حرف ولكن الف ولام وميم ثلاثون حسنة » گفت‌این‌قرآن مهمانی‌خداست بیاموزید مهمانی خدایرا چندانکه توانید این قرآن حبل خداست و نوری روشن است و شفای سودمند است بخوانید که خدای‌شمارا مزددهدبهرحرفی‌ده‌حسنه نمیگویم «الم» یك‌حرف است ولكن سه حرف است تاثوابش سی‌حسنه باشد . خبرآخر ابوالدرداء روایت کند ازرسول صلی الله علیه وآله که او گفت «القرآن افضل كل‌شي‌دون‌الله تعالى‌فمن‌وقّرالقرآن فقدوقّرالله‌ومن‌لم‌يوقّر القرآن‌فقداستخف بحرمةالله ، حرمةالقرآن‌على‌الله كحرمةالوالد على‌ولده» گفت قرآن‌فاضل‌ترازهمه چیزاست غیر ازخدای تعالی . هر که قرآن‌را حرمت دارد خدای‌راحرمت داشته‌باشد وهر که حرمت قرآن‌ندارد استخفاف کرده باشدبحرمت‌خدای ، حرمت‌قرآن برخدای چون حرمت پدر است برفرزند . خبر دیگر : ابوامامه روایت کند ازرسول صلی الله علیه وآله که او گفت هر که ثلثی‌ازقرآن برخواندچنان بود که اوراثلثی‌ازنبوت داده‌باشند وهر که دوبهرازقرآن برخواند چنان بود که اورا دوبهراز نبوت داده‌باشد. وهر که همهٔ قرآن‌بخواند چنان بود که اوراجملهٔ نبوت‌داده باشندآنگه‌گویند «اقرء وارق بكل‌آية درجة» برمیخوان‌وبرمیشوبهرآیتی درجه‌ای وبهردرجه‌ایدر بهشت‌بربالامی‌شودتاآنچه بااوباشدازقرآن‌برسدآنگه بااو گویند«اقبض‌فيقبض» هاگیر اوهاگیرد . باردیگرش گویند «اقبض» اوهاگیرد . آنگاه اورا گویند دانی که دردست‌چه داری‌گویدنه «فاذاً في‌يده اليمنى الخلدوفي الاخرى‌النعيم» چون نگاه کند دردست راست‌بهشت خلد دارد ودردست چپ بهشت‌نعیم . خبرآخر: بعضی‌زنان رسول‌روایت کرده‌اند که رسول‌علیه الصلوة والسلام گفت «حملة القرآن هم‌المحفوفون برحمة الله‌الملبسون نورالله المعلمون كلام اللهمن عاداهم‌فقدعادى‌اللهومن والاهم‌فقد والى‌الله ، يقول‌الله عزوجل‌ياحملةالقرآن تحببواالى‌الله بتوقير كتابه يزدكم حباً ويحببكم الى خلقه‌يدفع عن‌مستمع القرآن شرالدنيا ويدفع عن‌تالي القرآن بلوى‌الآخرة ولمستمع آية‌من كتاب‌الله خيرمن ثبيرذهباً(۱) ولتالي آية من كتاب‌الله‌خير مماتحت العرش الى تخوم الارض السفلى» گفت رسول صلی الله علیه وآله که حاملان قرآن راگرد بر گرد

---

(۱) ثبیر بزرگترین کوه مکه وآن بروزن « امیر » باشد ، واهل مشعر چون به بینند آفتاب براین کوه افتد بمنی روند.

ایشان رحمت خدای گرفته لباس ایشان نور خدای بود آموختگان کلام خدای باشند دشمن ایشان دشمن خدای بود ودوست ایشان‌دوست‌خدای بود .خدای‌تعالی ایشان را گویدای‌حاملان قرآن دوستي کنید بامن‌بحرمت داشت شما کتاب مراتامن دردوستی شما بیفزایم وشمارادوست داشته گردانم‌بخلقان‌خود ،آنکه گفت ازشنوندهٔ قرآن شردنیا بگردانند وازخوانندهٔ قرآن‌بلاء آخرت بگردانند وشنوندهٔ آیتی راازقرآن بقیامة بیشتر از کوه ثبیر وبهترزر بدهند وخوانندهٔ آیتی راازقرآن ثواب بیشتر بود که اززیرعرش تابزیرهفتم زمین.

خبرآخر: ابوسعید خدری روایت کند ازرسول ﷺ که روزقیامت منبرهااز نوربنهند و بنزدیك هرمنبری شتری ازشتران بهشت بدارندآنگاه منادی ازقبل رب‌العزه ندا کند کجائید حاملان کتاب خدای‌براین منبرهای نور نشینی(۱) که شماراترسی‌واندوهی‌نیست تاخدای‌تعالی ازحساب خلقان فارغ شودآنگاه‌ایشانرا برآن شتران نشانند وببهشت برند خبردیگر: سلیل روایت‌میکند ازرسول ﷺ شنیدم که گفت هر که قرآن راازروی‌دفتر برخواند خدای‌تعالی عذاب مادر وپدرش را تخفیف‌فرماید اگرچه مشرك بوده باشند . وهر که قرآن ازبربرخواند وگمان‌برد که خدای تعالی‌اورا نیامرزد اوازجمله مستهزیان باشد بایات خدای‌تعالی. وحامل کتاب خدای تعالی رادربیت‌المال هرسال دویست دینارهست اگر بمیرد وبراودینی باشدخدای ازآن مال قضاء دین او کند. خبردیگر: معاذجبل روایت کند که درسفری بارسول ﷺ بودم گفتم یا رسول الله ما را حدیثی گو که درآن نفعی باشد گفت « ان اردتم عیش السعداء و موت الشهداء والنجاة یوم الحشر والظل یوم الحرور والهدی یوم‌الضلالة فادرسوا القرآن فانه کلام الرحمن و حرزمن الشیطان ورجحان‌فی المیزان» گفت اگرخواهی تازندگانی شمازندگانی سعیدان باشد ومرك شما مرك شهیدان باشد ونجات یابید روزقیامت وسایه یابیدروز گرما وراه یابید روز گمراهی درس قرآن کنید که آن کلام خدای رحمن است وحرز ونگاهداشت از شیطان است وسنگینی درترازوی‌ومیزان است . خبردیگر: حارث اعورهمدانی روایت کند از أمیرالمؤمنین علی ﷺ که گفت یکروز رسول ﷺ ذکر فتنه میکرد ما گفتیم یارسول الله خلاصی ازآن بچه باشد گفت به کتاب خدای تعالی که دراوخبر آنان است که‌پیش‌از شمابودند وخبرآنانکه پس ازشماباشند وحکم آنچه‌درمیان شما میرود،آن فصل‌است نه‌هزلست هیچ‌جبار نباشد که آنرارها کند والا خدای تعالی پشت او بشکند و هر که جز قرآن طلب هدایت کند

(۱) یعنی نشینید. وچون ابدان اهل قیامت بسیار لطیف است بر نورتوانندنشست .

گمراه شود که اوحبل متین است وذکر حکیم است وصراط مستقیم است آن‌است که برزبانها پوشیده نشود وهواها اورا کژ نبکند وازبسیار خواندن کهنه نشودعلماء ازاوسیر نشوند وعجایب اوبآخر نرسد وآن است که چون جنیان بشنیدند گفتند « انا سمعنا قرآنا عجبا » هر که بآن گوید راست گوید وهر که بآن حکم کند عادل باشد وهر که دست دراو بزد اورا هدایت کند براه راست « خذها یااعور » این‌حدیث بستان ای‌اعور .

☆(فصل)☆

در فضل علم قرآن ورغبت‌درری . ابوعبدالرحمن السامی روایت کند از قراء صحابه و عبدالله مسعودواُبی کعب رحمة‌الله علیهم که گفتند رسول ﷺ ازقرآن ده‌آیه برما گرفتی از آن درنگذشتی تامارا علم‌آن معلوم‌نکردی وجمله‌آن آنچه بکار بایستی تاما چون قرآن‌تمام بگرفتیم علم قرآن‌تمام دانستیم . عبدالله عباس میگوید هر که قرآن خواند وتفسیرش نداند بمنزلت اعرابی باشد که نداند که چه میگوید . حسن بصری گفت والله که خدای تعالی هیچ آیتی نفرستادالاخواست تا علم‌آنرابداند ومعنی‌آن وآنکه چراآمدودرچه‌سبب‌آمد ، ابوسعید رملی گوید ما درمکه به‌نزدیک فضیل عیاض آمدیم و گفتیم مارا حدیثی املاء کن گفت کلام خدای ضایع کرده آمده‌ای‌تاحدیث‌فضیل شنوی اگر با کتاب خدای‌فراغ کنید هم‌شفادرآن‌یابی گفتیم ماقرآن بیاموخته‌ایم گفت یاسبحان‌الله‌درعلم‌قرآن عمرهای‌شماوفرزندان شماوفرزندان فرزندان شمامستغرق شوند ما گفتیم‌چگونه؟ گفت شما قرآن ندانید تاتفسیرومعنی واعرابش ندانید ومحکم ومتشابه وحلال وحرام وناسخ ومنسوخ اوندانید واگر باین مشغول شوید از کلام فضیل وخبرفضیل مستغنی‌شوید آنگه گفت «اعوذ بالله‌من الشیطان‌الرجیم بسم‌الله‌الرحمن الرحیم» یاایها الناس قدجاءتکم موعظة من‌ربکم وشفا لمافی‌الصدور وهدی و رحمة للمؤمنین » از سفیان ثوری شنیدند که میگفت که آه ما عمر خویش درطهار و ایلاء صرف کردیم و کتاب خدای با پس پشت انداختیم مافردا پیش خدا چه حجت‌آریم .

« فصل »

درمعنی تفسیر وتأویل « ابن‌درید گفت اصل کلمه ازتفسره است وآن‌آب بیمار باشد که برطبیب عرضه کنند تادرآن درنگرد ودستور خود سازد تابعلت بیمار راه‌برد چنانکه طبیب‌بنظر درآن‌آب کشف کند ازحال بیمار مفسر کشف کند از شأن آیه وقصه ومعنی و سبب نزول آیه . ثعلب گفت اصل‌او «من‌فسرت‌الفرس اذار کضتها محصورة لینطلق حصرها» اصل‌اوآن باشد که

اسب شکم گرفته بتازی تابستگی‌اش گشاده شود ومعنی اونیز راجع بودبا کشف . وابوالحسن الخار زنجی گفت این کلمه مقلوبست ازسفر چون جذب‌وحبذ وبض‌وضب واصل سفرهم کشف بود «وسفرت‌المرأة»آن باشد که روی باز گشاید و «اسفر الصبح» آن باشد که صبح روشن شد .

اما تأویل صرف آیه باشد با معنی که محتمل باشدآن را موافق ادله‌وقراین واصل اواز اول باشد وآن‌رجوع بود یقال اولته فتأول ای صرفته فانصرف و گفته‌اند اصل اوازایالت‌بود وآن سیاست باشد یقول‌العرب : «اُلنا وإیل علینا» ای‌سسناوساسناغیرنا پس مأول‌آیه سائس او باشد وعالم بآن که بجای خود بنهد . وفرق ازمیان تفسیر وتأویل‌آن است که تفسیرعلم‌سبب نزول‌آیه باشد وعلم بمراد خدای ازآن لفظ تعالی‌آن نتوان کردن الااز سماع وآثار وتأویل چون کسی عالم باشد بلغت عرب‌وعلم اصول رامتقن باشد اورابود که حمل‌آیه را برمحتملات لغة کند چون قطع نخواهد کردن در اصول وبر احتمال بخصوص وقطع‌نکند برمراد خدای الابدلیل . این‌جمله‌است‌ازمقدمات تفسیرلابدباشد ازشناختن‌اوپیش ازآنکه خوض کنند دروی وپس از این ابتدا کنیم بفاتحه الکتاب بتوفیق الله تعالی وحسن توفیقه و معونته .

بدانکه از جملهٔ حقوق واو امرخدای تعالی مارا در حق قرآن یکی استعاذت است من قوله تعالی « فاذا قرأت القرآن فاستعذ بالله من‌الشیطان الرجیم » بعضی گفتند این امرواجب است وآن أصحاب ظاهر ند و درست آن است که این امرسنت است اما کیفیت آن که چگونه باید گفتن بعضی گفتند باید گفتن « استعیذ بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم » موافقت لفظ کتاب‌را . اما اخبار برآن‌آمده است که « اعوذ بالله من‌الشیطان‌الرجیم » ومعنی آنست که پناه با خدای میدهیم از دیو ملعون . وعوذ وعیاذ پناه دادن باشد واستعاذت پناه جستن باشد . قال الشاعر :

وَالمُؤْمِنِ العائذاتِ الطَّيْرِ يَمْسَحُها ★ رُكْبانُ مَكَّةَ بَيْنَ الغيلِ وَالسَّنَدِ(۱)

ودر شیطان دوقول گفته‌اند یکی‌آنکه فیعال باشد من شطن‌اذابعد یعنی که ازخیردور است‌وقول دوم آنست که فعلان باشد من شاط یشیط اذاغضب‌فیه. برقول اول‌نون لام‌الفعل‌باشد ویا زیاده‌وبرقول دوم‌نون زیاده باشد و«یاء»عین الفعل. واما رجیم فعیل‌باشد بمعنی مفعول چون قتیل وخصیب ورهین‌واین دومعنی‌دارد یکی‌آنکه مرجوم است من قبل‌الله بالشهب این‌ستاره‌ها

(۱) یعنی سو گند بدان خدای که مرغان پناه آورنده را ایمن گردانید چنانکه سواران مکه میان‌غیل‌وسند‌دست بدانهامیرسانند، وغیل‌وسند نام‌دوموضع‌است‌نیزاورمرغان درمکه چون ایمن هستند از کسی که دست بدانهازندنمی گریزند .

که در آسمانها کشیده میشود و آن رجم شیاطین است کماقال تعالی «وجعلناها رجوماً للشیاطین» وقوله تعالی «فاتبعه شهاب ثاقب» وجز این آیات پس شیطان مرجوم است یعنی مرمی است والرجیم الرمي ومنه الرجم في الزنا الرمي بالحجارة. ومعنی دیگر آنست که مرجوم است. ای مقذوف من الله تعالی باللعنة في قوله «وان علیك لعنتي الی یوم الدین».

اکنون طرفی از اخبار که آمده است در حق فضل استعاذه گفته شود. روایت است از عبدالله عباس که او گفت اول آیتی که آمده یا اول چیزیکه جبرئیل علیه السلام رسول را صلی الله علیه و آله فرمود درباب قرآن استعاذه بود گفت یا محمد بگوی «استعیذ بالسمیع العلیم من الشیطان الرجیم» آنگه گفت «بگو بسم الله الرحمن الرحیم اقرأ باسم ربك الذی خلق» وخلاف نیست در آنکه رسول علیه السلام در نماز استعاذه کردی. ابراهیم النخعی وابوهریره روایت میکنند که رسول پیش از قراءت سوره وپس از قراءت فاتحة الکتاب استعاذه کردی. و این روایت شاذ است اخبار متظاهر بر آنست که رسول صلی الله علیه و آله پس از تکبیر وپیش از قراءت فاتحة الکتاب استعاذه کردی اما اختلاف فقهاء در استعاذه قول بیشتر فقهاء آنست که در هر نماز عقیب افتتاح نماز پیش از قراءت استعاذه باید گفت. ومذهب مالك آنست که جز در نماز فرائض در ماه رمضان نباید گفتن ودر نماز عید خلاف کردند ابویوسف گفت استعاذه پیش از تکبیرات باید گفت. ومحمد بن الحسن گفت پس از تکبیرات چون قراءت خواهد خواندن. اما کیفیت تعویذ در مذهب اهل البیت آنست که باید گفتن «اعوذ بالله من الشیطان الرجیم» ومذهب شافعی وابوحنیفه هم چنین است وسفیان گفت «اعوذ بالله من الشیطان الرجیم ان الله هو السمیع العلیم» وحسن بن صالح بن حي گفت «اعوذ بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم» وراوی چنین گوید که رسول علیه السلام گفت چون مرد استعاذه کند پناه باخدای دهد شیطان از او بگریزد وهر دو طرف اوراجلبه وصوتی باشد از او غافل مباشید که او از شما غافل نیست. جبیر بن مطعم روایت کند از پدرش که رسول صلی الله علیه و آله در دعا گفتی «اللهم انی اعوذ بك من الشیطان الرجیم ومن همزه ونفخه ونفثه» وراوی خبر تفسیر داد این کلمات را گفت همز او فریب ودروغ باشد ونفخ او کبر او باشد ونفث او شعر او باشد. ومعاذ جبل گوید که دو مرد یکدیگر را دشنام میدادند ومبالغه میکردند در آن رسول گفت من کلمتي دانم که اگر یکی از ایشان آن بگوید این فورهٔ شیطان از او برود گفتند ای رسول الله آن چیست گفت «اعوذ بالله من الشیطان الرجیم». معقل بن یسار روایت کند که رسول صلی الله علیه و آله گفت هر که او بامداد بگوید سه بار «اعوذ بالله من الشیطان الرجیم» وسه آیهٔ آخر سورة الحشر بخواند خدای تعالی هفتاد هزار فرشته را براو موکل کند تا براو صلوات میفرستند تا بشب واگر در آن روز بمیرد شهید باشد واگر

نماز شام گوید همچنین باشد . انس بن مالك روایت کند که رسول ﷺ گفت هر که او در روزی ده بارپناه با خدای دهد ازشیطان ، خدای تعالی فرشته رابر گمارد تاشیطان را ازاو باز میدارد چنانکه شترغریب را ازحوض برانند .

خوله بنت حکیم روایت کند که رسول ﷺ گفت هر که بمنزلي فرودآید بگوید « اعوذ بکلمات‌الله من شرّ ماخلق » تا درآن منزل باشد هیچ مضرت بدو نرسد . عمروبن سعید روایت کند ازپدرش ازجدش که رسول ﷺ گفت هر که درخواب بترسدباید که چون‌بخواهد خفتن بگوید « اعوذ بکلمات الله التامات من غضبه‌ـ ای‌عقابه وشرعذابه ـ ومن همزات الشیاطین وان یحضرون » تا خدای تعالی کفایت کند . عبدالله بن عمرو فرزندان خود را آنانکه بالغ بودندی این کلمات بیاموختی وآنانرا کـه نا بالغ بودند بر نوشتی این کلمات و بر گردن ایشان بستی و عبد الله عباس روایت کند کەرسول ﷺ درنوده‌حسن وحسین علیهما السلام این کلمات گفتی « اعیذکما بکلمات الله التامة من کل شیطان‌وهامةومن کل عین‌لامة » آنکه گفتي پدرم ابراهیم خلیل اسحق را باین تعویذ کردی.

وحسن بصری روایت کند که رسول‌بمردی بگذشت که غلام خودرا میزد وغلام میگفت « اعوذ بالله اعوذ بالله » آنمرد بازنمي ایستاد چون رسول را بدید گفت « اعوذ برسول‌الله» مرد بازایستاد پیغامبر ﷺ گفت اولیتر آن بودی که بذکر خدای تعالی امساك کردی‌ازاو، گفت یا رسول الله باین گفتار آزادش کردم گفت اگر نه اینچنین کردی رویت بآتش دوزخ بسوختی . ودردعاء رسول ﷺ معروف است که گفتي « اللهم اني اعوذبك من قلب لایخشع وعلم‌لاینفع وبطن‌لایشبع‌وعین‌لاتدمع ودعاء لایسمع وصلوة لاترفع ـ ودرخبری دیگر ـ ومن‌الجوع‌فبئس الضجیع ومن‌الخیانة فبئست‌البطانة » واخبار دراین معنی‌بسیاراست واین قدردراین جای کفایت باشد . والله ولی‌التوفیق .

(سورة فاتحة الكتاب)

بدانکه این سوره‌را ده‌نام‌است . فاتحة الکتاب . وامّ الکتاب. وام‌القرآن والسبع‌المثانی والوافیة والکافیة والشافیة.والاساس . والصلوة . والحمد . وهریکی‌ازخبری واثری گرفته‌اند فاتحةالکتاب برای آنش خوانند که اول کتاب است وافتتاح کتاب باوست پس‌چون بگشاینده است کتاب‌را که خواننده گشایش قرآءت باو کند وهر کس که تیمن وتبرك خواهد ابتداء هر کار باو کند. فاتحه خوانداورا وگفته‌اند برای آنش فاتحة الکتاب خوانند که اول سوره که

فرودآمد این سوره بود. وام‌الکتاب وام‌القرآنش خوانند برای آنکه اصل کتاب است چنانکه مکه را ام‌القری خوانند چون اصل زمین بوده‌است، ومادر راام خوانند که اصل‌فرزندان‌باشد. وگفته‌اند برای آن امّ الکتاب خوانند اورا که ام آن باشد که مرجع ومقصد باوباشد من ام الشيء اذا قصده ، چنانکه سرراام الدماغ خوانند ومعده را ام‌الطعام خوانند که جای دماغ و طعام باشد، پس‌ام بمعنی معدن باشد براین‌وجه وگفته‌اند که ام‌الکتابش برای‌آن خوانند که ام‌امام باشد وامام بمعنی ام‌آمده است فی قوله تعالی « یوم ندعو کل اناس بامامهم» ای بأمهاتم علی احد الاقوال ، معنی‌آن باشد که مقدم قرآن است وجمله سور چون تابع وتالی‌اند اورا. وقولی‌دیگرآنست که امّش برای‌آن خوانند که‌مجمع علوم وفضایل است‌چنانکه‌درخبرآمده است ازرسول ﷺ که گفت خدای تعالی از آسمان صدو چهار کتاب بفرستاد آنکه گفت از آنها چهاراختیار کرد وعلوم‌آن صد کتاب جمع کرد ودرآن چهار کتاب نهادو‌آن‌تورية وانجیل وزبور و قرآن است .آنکه علوم وبرکات وثواب خواننده وداننده این‌چهار کتاب جمع کرد و دریکی‌نهادوآن قرآن است .آنکه علوم وبرکات قرآن جمع کرد ودرسورهٔ مفصل نهاد.آنکه علوم وبرکات وثواب مفصل جمع کرد و در فاتحة الکتاب نهاد وهرکه فاتحة الکتاب بخواند چنان باشد که صد وچهار کتاب بخوانده . قولی دیگرآن است که برای‌آن امّش خوانده که ام درکلام عرب رایت باشد که برbالا سرامیر لشکر بدارند ولشکر را ملجأ ومفرو مفزع بآن بود چنانکه قیس بن الحطیم گفت :

نَصَبْنا أُمَّنا حَتّى ابْذَعَرُّوا ✻ وَصاروا بَعْدَ أُلْفَتِهِمْ شِلالاً(۱)

ای مطرودین چون مفزع اهل‌ایمان وقرآن در نماز وجز نماز باین سورتست این راامّ الکتاب خواند • وعرب زمین را نیز ام خواند برای آنکه معاذ خلق درحیاة و ممات با اوست کما قال الله تعالی «الم نجعل الارض کفاتاً احیاء وأمواتاً» وقال امية بن‌ابی‌الصلت .

فَالأَرْضُ مَعْقِلُنا وَكانَتْ أُمَّنا ✻ فِيها مَقابِرُنا وَفِيها نُولَدُ(۲)

ومنه قوله تعالی«منها خلقناکم وفیهانعیدکم ومنها نخرجکم تارة اخری » وانشد أحمد ابن عبیده :

---

(۱) پرچم خویش برافراشتیم‌تاایشان بترسیدند وپس‌ازالفت‌پراکنده گشتند .

(۲) زمین جای بازگشت ماست ومکان ما، قبرهای مادرآن است ودرآن زائیده میشویم .

تَأوِی إلیٰ أُمٍّ لَنـا لاتعتَصَب * سَما لَها أنفٌ عَزِیزٌ وَذَنَبٌ(۱)

مرادبه«ام»دربیت حصنی‌است‌یاجای بلند که‌ایشان‌بر آنجا شدندی. پس برای این‌معانی این سوره راام‌الکتاب خوانند. اما سبع مثانیش برای‌آن خوانند که‌هفت آیت است.ودرمثانی چند قول گفتند یکی‌آنکه برای‌آنش مثانی خوانند که الفاظ مثنی ومکرر در اوچندی هست چون رحمن الرحیم وایاك نعبد وایاك‌نستعین وصراط وصراط وعلیهم وعلیهم. وقولی دیگر آن است که برای‌آنش مثانی خوانند که درهر نمازی دو بار باید خواندن،قولی دیگر آن است که برای‌آنش مثانی خوانند که دو بار فرودآمد یکبار بمکه ویکبار بمدینه اما«وافیه» برای‌آن خوانند که این سوره در مذهب هیچ فقیه روا نباشد که مبعّض کنند در نمازودیگر سورتها روا باشد که بعضی بخوانندبنزدیك فقها درفرایض وبنزدیك‌مادرنوافل واین‌معنی دراین‌سوره‌صورت نبندد باتفاق. اما«کافیه» عفیف بن عالم گوید ازعبدالله بن یحیی بن کثیر پرسیدم که مأموم در قفای امام فاتحه خواند یا نه گفت کافیه میگوئی گفتم کافیه چه باشد گفت فاتحه گفتم چراش کافیه خواندی گفت برای‌آنکه آن کفایت کند ازجز آن وهیچ سوره ازاو کفایت نکندواین تصدیق قول آن است که روایت کردند ازعبادة بن‌الصامت که رسول ﷺ گفت «ام القرآن عوض من غیرها ولیس‌غیرها منهاعوضاً » اما«اساس» ،وکیع روایت کند که مردی بنزدیك‌شعبی آمد و بنالید ازدرد پهلو شعبی گفت : علیك باساس‌القرآن قال : ما اساس القرآن؟قال فاتحة الکتاب، گفت برو اساس قرآن‌بروی خوان مرد گفت اساس قرآن چه باشد گفت سورةالحمد آنگه گفت ازعبدالله بن عباس شنیدم که گفت هر چیزی را اساسی هست و اساس دنیا مکه است واساس آسمانها عریباست وآن‌آسمان هفتم است واساس زمینها عجیباست وآن‌زمین هفتم است واساس بهشتها بهشت عدن است وآن ناف بهشتهاست یعنی میانه واساس دوزخ جهنم است‌و آن درك هفتم است‌واساس خلق‌آدم‌است واساس پیغامبران نوح است‌واساس‌بنی اسرائیل‌یعقوب است واساس کتابهاقرآن است واساس قرآن‌فاتحةالکتاب است چون تورا رنجی‌وبیماری رسد و باشد فعلیك بالاساس تشف باذن‌الله «این‌سوره بسیارخوان‌تا شفا یابی بفرمان خدای‌تعالی.

اما شفا، ابوسعید خدری روایت کند که رسول ﷺ گفت فاتحة الکتاب شفاء من کل هم. ابوسلیمان‌روایت کند که بارسول‌ﷺ بغزائی‌بودیم مردی‌بعلت صرع بیفتاد یکی ازجمله صحابه فرازشد وسورة فاتحة الکتاب در گوش اوخواند برخاست وتندرست شد وبارسول‌ﷺ

(۱) بسوی قلعهٔ پناه میبریم که دست رسی بدان نباشدوبینی‌اوودم اوغالب وبلنداست‌یعنی‌اطراف وجوانب آن دور ازدست رسی دشمن .

بگفتیم گفت «هی ام‌القرآن وهی‌شفاء من کل‌داء» خارجة بن الصلت البرجمی گفت باعمم از نزدیك‌رسول‌صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌آمدم بقبیله‌ای ازقبایل عرب بگذشتم مارا گفتند ماچنان میدانیم که شما از نزدیك این‌مرد میآئید که دعوی پیغامبری میکندومارا مردی دیوانه شده‌است واورا در بند کرده‌ایم بنزدیك شما هیچ چیز هست که اورادرآن‌راحتی‌باشد؛ عمم گفت‌بلی‌مارا بنزدیك آن دیوانه بردندعمم فاتحة‌الکتاب خواندوآب دهن‌درده‌ن جمع‌میکرد چون‌چندبار خوانده‌بودی آب دهن دردهن‌او کردی سه‌روزچنین کرد بفرمان خدایتعالی بهترشد ایشان‌مارا چیزی‌دادند ما گفتیم‌این‌نه بخوریم‌تاازرسول بازپرسیم که این‌حلال باشد مابرفتیم وپرسیدیم گفت «من اکل برقیة‌باطل‌فقدأ کلت‌برقیة‌حق» اگر کسی‌بفسون‌باطل‌چیزی‌خوردتو بافسون‌حق‌خواهی‌خوردن .

اماصلوة‌اخبارمتظاهراست‌باینکه‌این‌سوره‌دارسول‌صلی‌الله‌علیه‌وآله صلوة‌خواندتابدانند که‌نمازدرست نباشد الاباین‌سوره .ابوهریره‌روایت کردازرسول‌صلی‌الله‌علیه‌وآله که گفت‌خدای‌تعالی گفت«قسمت‌الصلوة بینی وبین عبدی یعنی‌سورة‌فاتحة نصفین فنصفهالی ونصفها لعبدی‌ولعبدی‌ماسأل» گفت من‌قسمت کردم نمازرایعنی‌سوره‌فاتحة‌الکتاب‌رامیان‌خودومیان‌بنده‌ام‌دونیمه‌یك‌نیمه‌مراست ویك نیمه بنده مراست‌وبندهٔ‌مراست‌آنچه‌بخواست‌آنکه‌گفت‌چون‌بنده گوید«الحمدلله‌رب‌العالمین» خدای‌تعالی گوید : حمدنی‌عبدی ، بندهٔ‌من‌حمدمن گفت ، وچون گوید : «الرحمن‌الرحیم» خدای‌تعالی گوید اثنی‌علی‌عبدی، بنده برمن ثنا گفت. وچون گوید «مالك یوم‌الدین» خدای تعالی گوید مجدنی عبدی . بندهٔ‌من‌مجد من‌میگوید وچون گوید«ایاك نعبدوایاك نستعین»خدای‌تعالی گوید هذابینی وبین عبدی این ازمیان من‌وبندهٔ من است چون گوید «اهدناالصراط‌المستقیم» تاباآخرسوره. خدای‌تعالی گوید هذالعبدی ولعبدی‌ماسأل این‌بنده‌مراست خاصه‌واوراست‌آنچه‌خواست‌ازمن.

اکنون اهل‌علم خلاف کردند در آنکه این سوره مکی است یامدنی مجاهد گفت و عطا مدنی است وقتاده وعبدالله عباس گفتند مکی‌است.وبعضی دیگر گفتند این‌سوره هم مکی است‌و وهم مدنی که ازعظم شأن یکبار بمکه فرودآمدویکبار‌بمدینه ، اما اخبار بیشتر برآن است که این سوره مکی است علاء بن‌المسیب روایت کند از امیرالمؤمنین علیه‌السلام که او گفت « نزلت فاتحة الکتاب بمکة من کنز تحت العرش » گفت این سوره بمکه فرود آمد از کنزی درزیرعرش . عبدالله عباس روایت کند که چون رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله بمکه برخاست بأداء رسالت اول سخن این گفت « بسم‌الله‌الرحمن الرحیم الحمدلله رب العالمین » تا بآخربخواند قریش گفتند « دق‌الله‌فاك » خدای‌تعالی‌دهانت‌بشکناد . دلیلی دیگر برآنکه این‌سوره مکی است آن است که سورة الحجرمکی است و خدایتعالی درآنجا میگوید « ولقدآتیناك سبعاً من‌المثانی والقرآن

العظيم » وقول درست آن است كه سبع مثانى سورۀ فاتحه است و خداى تعالى ميگويد « ولقد آتيناك » مابداديم‌تورا سبع مثانى ، اينقول چگونه گويد وسوره‌اى‌بمدينه فرودخواهدآمدن ؟ دليل دگر بر آنكه سوره مكى‌است وآن‌است كه رسول صلى الله عليه وآله بالاى‌ده‌سال بمكه مقام كرد پس از بعثت ونماز كرد و درست شده است نماز تمام نباشد مگر باينسوره چنانكه ياد كرده شود انشاءالله . پس‌چون شايد كه چند سال نماز كند والحمد نخواند و ميگويد « لاصلوة الابفاتحة الكتاب » ودرخبر بعثت چنين آمد كه‌اول سوره‌ايكه ازقرآن فرودآمد اينسوره بود . ابوميسره عمروبن شرحبيل‌روايت كند كه‌رسول صلى الله عليه وآله عادت داشتى كه برفتى‌تنها بر كوه حراء بنشستي ودرآلاء ونعماء خدايتعالى تأمل ميكردى يكروز برعادت‌خود نشسته‌بودسايه‌اى‌بررسول افتاد برنگريدتاخود چيست‌شخصى‌را ديدپرها باز كرده وهمه‌روى‌آسمان پوشيده ونداميكرد«السلام عليك‌يامحمداقرأ » بخوان ورسول صلى الله عليه وآله گفت من‌پيش ازآن اين‌آوازشنيده‌بودم چندبارو كسى را نميديدم ترسيدم نبادا كه مرادرعقل تخليطى‌باشد (۱) خديجه را گفتم‌حال چنين است‌اوميگفت خيرباشد تايكروز برفت‌وعم‌خود ورقه‌نوفل‌را خبرداد اومردى بود عاقل ومتدين و كتب اوايل خوانده گفت ياخديجه محمدرابگوى‌هيچ انديشه‌مدار واگرد گراين‌آوازشنوى برجاى بايست و بنگرتا ازپس آن‌چه‌باشد؟ خديجه رسول صلى الله عليه وآله را گفت ، تااين‌روز كه رسول صلى الله عليه وآله جبرئيل‌را معاينه بديد بدين‌صورت بغايت‌بترسيد اماخودرا محافظه كرد و گفت « ماذا أقرأولست‌بقارى.» چه‌خوانم كه من خواننده‌نيم گفت‌برخوان كه « بسم‌الله الرحمن الرحيم الحمدلله رب‌العالمين» تاباآخرسوره رسول بشنيد وياد گرفت وبرخاست وبخانه بازآمد تب گرفته وميگفت « زملونى دثرونى » مراباز پوشيد خديجه رضى‌الله‌عنها جامه بررسول صلى الله عليه وآله افكند واورابخوابانيدودست برپشت رسول نهاد گفت همچنان ميلرزيد كه كبوتربچه ، ساعتى بخفت‌وازخواب درآمد واين قصه باز گفت و گفت همان‌شخص آمد بآن صورت و مرا گفت بخوان گفتم چه؟ گفت « بسم‌الله الرحمن الرحيم ياايها المدثرقم فانذر » خديجه برخاست ونزديك عم‌خودشد ورقه‌نوفل واورا ازاين‌حال خبرداد اوچون‌اين بشنيدشادمان‌شدو گفت‌ياخديجه‌اين‌علامت وحكايت كه‌توميگوئى دليل آن‌ميكند كه شوهر توپيغمبر آخرالزمان استكه مانعت‌وصفت وى‌درتوريةوانجيل‌خوانده‌ايم آنگه اين‌بيتها انشا كرد دراين‌معنى‌بگفت :

---

(۱) بعض علما اين روايت رابااين تفصيل نمى پذيرند چون پيغمبر صلى‌الله عليه وآله نبايد در وحى و جبرئيل شك كند و احتمال تخليط در عقل خويش دهد و اين گمان شايد براى خديجه يا ديگرى اتفاق افتاده باشد چون پيغمبر را بدان حال ديد و قصه ازاو شنيد نزد پسر عم خويش رفت و قصه بگفت .

فَإنْ يَكُ حَقًّا يا خَدِيجَةُ فَاعْلَمي — حَدِيثُكِ إيّانا فَأحْمَدُ مُرْسَلُ
وَجِبْرِيلُ يَأْتِيهِ وَمِيكالُ مَعْهُما — مِنَ اللهِ وَحْيٌ يَشْرَحُ الصَّدْرَ مُنْزَلُ
يَفُوزُ بِهِ مَنْ فازَ عِزًّا لِدِينِهِ — وَيَشْقى بِهِ الغاوي الشَّقِيُّ المُضَلَّلُ
فَرِيقانِ مِنْهُمْ فِرْقَةٌ في جِنانِهِ — وَأُخْرى بِأغْلالِ الجَحِيمِ مُغَلَّلُ(۱)

آنگه ورقه نوفل بیامد ورسول‌را گفت تورا بشارت‌باد که توئی که عیسی بتوبشارت داد خلقانرا وتو بزمانندآنی که عیسی بود وتوپیغامبر مرسلی وتو را جهاد فرمایند و اگرمن‌آن روزگاردریابم باتوجهادکنم چون‌ورقهٔ نوفل‌باپیش خدایتعالی‌شد رسول ﷺ گفت من‌اورادر بهشت دیدم‌جامهای‌حریرپوشیده ، واین خبرومانند این‌ازاخبار دلیل‌میکند که این‌سوره مکی است وخلاف نیست میان‌علما درآنکه اینسوره هفت‌آیت‌است .

اما در کیفیت عدد خلاف کردند عبدالله عباس گفت واصحاب اوچون عطا وسعید جبیر و عبدالله‌بن‌عامرواهل کوفه «بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم» آیتی‌شمردندواهل‌بصره‌واهل‌شام بسم‌الله ازاین سوره‌آیتی نشمردند «وانعمت علیهم» آیتی‌شمردند. و بیان‌این کرده‌شود ودلیل برمذهب صحیح گفته‌شودانشاالله‌تعالی. وکلمات اینسوره‌بیست‌وپنج کلمه‌است وحروفش‌صدوبیست‌وسه حرفست .

اما ثواب خواننده اینسوره ـ ابی‌کعب روایت کند که رسول ﷺ گفت هر که اینسوره را بخواند همچنان باشد که توریة وانجیل‌وزبور وصحف‌ابراهیم وموسی وقرآن تمام بخوانده وبهر حرفی درجه‌ای در بهشتش بدهند ومن خواستم تاوصف این درجات بگویم شمارا دستوری ندادندمرا ولکن « طوبی‌لقاریها ثلاثاً » خنک‌باد خواننده اینسوره را ـ سه‌باربگفت ـ و اینسوره بخشیده است میان خدایتعالی و بنده اش(۲)' و اینسوره فسون است از هرزهری و شفاست ازهر دردی وآفتی. حذیفة بن الیمان روایت کند از رسول که گفت خدای‌تعالی عذاب حتم کند براهل شهری بگناه ایشان ،کودکی از کودکان ایشان‌در کتّاب(۳)اینسوره بخواند خدای تعالی چهل‌سال عذاب از ایشان بردارد ببرکت اینسوره ' ابوهریره روایت کند

(۱) اگر سخن تومارا درست باشد ای خدیجه بدان که احمد فرستاده‌خداست . وجبرئیل و میکائیل سوی او می‌آیند و باایشان است وحی فرو فرستاده که سینه‌را بگشاید ، رستگارمیشود بدو آنکه رستگارشود برای عزت دین او، وگمراه بدبخت بدان شقاوت یابد،آنان دو گروهند یکی‌در دربهشت ودیگر درغل‌های جهنم بسته .

(۲) یعنی این سوره قسمت شده است میان خداوبنده وشرح آن گذشت .

(۳) کتاب بصیغه مبالغه مکتب خانه است چنانکه سعدی گوید « پیرانه سرآمدم‌بکتاب » .

که رسول صلی الله علیه وآله در مسجد آمد و ابیّ کعب نماز میکرد گفت یا اُبی یا اُبی جواب نداد نماز سبك کرد و گفت : السلام علیك یارسول‌الله . و رسول گفت یا اُبی چرا جواب ندادی مرا گفت یارسول‌الله نماز میکردم رسول گفت یا اُبی نمیخوانی در قرآن « یاایها الذین آمنوا استجیبوا لله و للرسول اذا دعاکم لمایحییکم » گفت ندانستم یارسول‌الله توبه کردم که دیگر مانند این نکنم ؛ رسول گفت خواهی که تورا سورتی آموزم که در تورية وانجیل وزبور وقرآن مثل آن نیست گفتم آری یارسول‌الله آنکه رسول صلی الله علیه وآله برخاست ودست من گرفت تا ازمسجد بیرون آمد من گفتم یارسول‌الله آن سوره که مرا وعده دادی بفرما مرا گفت در نماز چه میخوانی من گفتم ام الکتاب گفت «هي هي» آن آن است ، آنگه گفت بآن خدای که مرا بحق فرستاد وجان من بامر اوست که در تورية وانجیل وزبور وقرآن مانند اینسوره نیست . از مجاهد روایت کرده‌اند که او گفت که ابلیس چهار بار بنالید یکبار که لعنش کرد خدای تعالی ویکبار که ازبهشتش بیرون کرد و یکبار که رسول را به پیغامبری بفرستاد ویکبار که سوره فاتحه فرود آمد . وازجمله شرف این سوره آن است که نماز درست نباشد الا باین سوره وهیچ سوره و آیه بجای این نبایستد واین مذهب ماست ومذهب شافعی و سفیان ثوری ومالك واحمد واسحق وابوثور . ومذهب اصم والحسن بن صالح آن است که خواندن اینسوره در نماز مستحب است ومذهب ابوحنیفه مقدار یك آیه واجب است وابویوسف و محمد گفتند مقدار سه آیت . دلیل برمذهب صحیح ازاین مذاهب آن است که طریقت احتیاط اقتضاء این میکند که آنکس که سوره تمام بخواند ذمت اویقین بری شود و دلیلی نیست بر برائت ذمت آنکس که نخواند . دلیل دیگر اجماع اهل‌البیت است واجماع ایشان حجت است دیگر اخبار بسیار که آمد از رسول صلی الله علیه وآله در این باب . من قوله علیه‌الصلوة والسلام: « لاصلوة الا بفاتحة الکتاب » وعبادة صامت روایت کند که رسول صلی الله علیه وآله گفت « لاصلوة لمن لم یقرء بامّ القرآن فصاعداً » نماز نباشد آنرا که ام القرآن نخواند یا بیشتر . ابوهریره روایت کند که رسول صلی الله علیه وآله مرا فرمود تاندا کنم که « لاصلوة الا بفاتحة الکتاب » . وعبدالله عباس روایت کند که رسول صلی الله علیه وآله درمسجد آمد ودو رکعت نماز بکرد وجز فاتحة الکتاب نخواند ، و ابوهریره روایت کند که مردی درمسجد رسول آمد ونماز بکرد چون فارغ شد بیامد وبر رسول صلی الله علیه وآله سلام کرد رسول گفت نماز کردی گفت آری یارسول‌الله گفت برو نماز کن که تونماز نکردی مرد برفت ونماز بکرد و باز آمد و رسول دگرباره گفت برو ونماز کن که نماز نکردی تاسه بار همچنین میکرد آنگه گفت من جز این نمیدانم ای رسول اگر نیك نیست مرا بیاموز گفت اول تکبیر کن و فاتحه برخوان آنگه آنچه میسر شود از قرآن برخوان . واما استدلال آنانکه الحمد خواندن واجب ندانند بقوله تعالی

« فاقرؤا ماتیسّر من القرآن » اگراین برعموم حمل کنند تخصیص این عموم کنیم باین ادّله که گفتیم دگر خدای تعالی گفت « فمن تمتع بالعمرة الی الحج فمااستیسر من الهدی » ودیگر جای گفت « فان احصرتم فمااستیسر من الهدی » واتفاق استکه هدی موصوف است بصفاتی مخصوص پس ما وایشان تخصیص این عموم کنیم بأخباری که وارداست بآنکه هدی نشاید تااعور باشدواعرج بود و ناقص خلق و اجدع بود و اقصم بود و مانند این همچنین حکم این آیة این باشد والله الموفق بالصواب .

امّا قرائت این سوره برمأموم واجب باشد یانه مذهب ما آنستکه برماموم واجب نباشد. لقول النبي ﷺ « من صلی خلف من یقتدی به فقراءة الامام له قراءة » گفت هر که اقتدا بکند بکسی درنماز قرائت امام قرائت اوباشد اگر نماز آن بود که امام جهر کندباو برو واجب آنستکه گوش باوازامام دارد . لقوله تعالی « فاذاقرء القرآن فاستمعوا له وانصتوا » واگرامام اخفات کند درقراءت مستحب آنستکه مأموم الحمد بخواند ، ومالك بن انس گفت چون امام جهر نکندواجب باشد مأموم را قرائت وچون جهر کند براو نیست که الحمد خواند و شافعی در قدیم همچنین گفت ودرجدید گفت قرائت الحمدش واجب باشد اگرامام جهر کند اگراخفات . وابوحنیفه و اصحابش گفتند برمأموم قرائت الحمدنیست اگر امام جهر کند و اگر اخفات آیة التسمیة « بسم الله الرحمن الرحیم» عبدالله مسعود روایت کند که رسول گفت : من قرأ بسم الله الرحمن الرحیم کتب الله له بکلّ حرف أربعة آلاف حسنة ، ومحاعنه أربعة آلاف سیئة ، ورفع الله له أربعة آلاف درجة» گفت هر که این آیه بخواند خدای تعالی اورا بهرحرفی چهارهزارحسنه بنویسد وچهارهزار سیئه بسترد وچهارهزار درجه ازبرای اوترفیع کند و عبدالله عباس میگویدرسول گفت معلّمان بهترین مردمانند که بر زمین میروند ازانبیاء وائمه ، برای آنکه هر گه که دین خَلِق شودمجدّد کنند یعنی بتعلیم قرآن، آنگه گفت آنچه ایشان را دهی بروجه عطیه دهی و ایشان را بمزد مستانی تاحرج نیفکنی ایشانرا چون معلم کودك را تعلیم وتلقین کند « بسم الله الرحمن الرحیم » و کودك بگوید، خدای تعالی براتی بنویسد ازدوزخ برای کودك وبرای پدر ومادرش وبرای معلم . ودرخبر می آید که رسول ﷺ باجماعتی بگورستانی بگذشت اشارت بگوری کرد گفت خداوند این گورراعذاب میکنند چون بازآمد آن عذاب از خداوندآن گور برداشته بودند گفت بارخدایاسبب چیست جبرئیل آمد و گفت مرد عاصی بود ومستحق عذاب جز که فرزندی داشت اورابکُتّاب دادند معلم اوراتلقین کرد « بسم الله الرحمن الرحیم » خدای تعالی گفت عذاب ازاوبرداری که نیکونباشد پسربانام وخطاب ما وپدر درعذاب مابرکت این

نام‌عذاب‌ازوی برداشتم . و درخبرمی آید که ملك روم نامه‌نوشت بامیرالمؤمنین علی عليه السلام ودر وی بنالید ازصداع که اورامیبود وأطباء از آن عاجز بودند امیرالمؤمنین عليه السلام کلاهی باوفرستاد گفت هر گه که تراصداع باشد این کلاه رابرسر نه‌تاراحت‌یابی هم‌چنان کرد وخدای‌تعالی‌شفا دادعجب‌داشت بفرمودتا آن کلاه بشکافتند در آنجا کاغذی یافتند بر او نوشته «بسم‌الله‌الرحمن‌الرحیم» بدانست که سبب شفا آن بوده است اسلام آورد و مسلمانی پنهان میداشت . خالـدبن ولید با لشکری برسرحصن حیره فرودآمد و گفت مردی عاقل را برمن فرستی تا با او سخن گویم عبدالمسیح بن‌نفیلة الغسانی‌را براوفرستادند واواز معمران‌بود چون‌پیش آمدخالد دروی‌نگرید گفت«من‌أین‌أقصی‌أثرك‌أیهاالشیخ؟ قال : من‌ظهرأبی، فقال : من‌أین خرجت ،قال :من‌بطن‌اُمی قال : علام أنت ؟ قال :علی الارض‌قال: فیم‌أنت ؟ قال : فی‌ثیابی قال‌ابن کم أنت ؟ قال ابن‌رجل واحد (۱) قال أتعقل لاعقلت‌قال‌أی‌والله وأقید» خالد گفت «والله مارأیت‌کالیوم‌اسئله‌عن‌الشیء وینحو فی غیره قال : ماأجبتك الاعماسئلت فسل عمابدالك، قال، أعرب أم‌نبیط (۲) قال:عرب استنبطنا ونبیط استعربنا، قال : فحرب‌أنتم أم‌سلم‌قال بل‌سلم » گفت حرب نه‌ایم سلمیم گفت‌این حصنها چرا کرده‌ای. گفت برای‌سفیهی اگر بمارسد تاحلیمی بیاید که اورا زجر کند گفت تو راچند سال‌است گفت سیصد وپنجاه گفت‌چه‌دیدی دراین عمر که توراداد‌ند گفت «ادر کت‌سفن البحر ترفع الینا من‌هذه‌الجرف » گفت کشتیهادیدم ازاینجابا کناره‌میاوردند واشاره ببادیه کرد یعنی دریابودو دیدم که زنان أهل حیره بیرون‌آمدندی زنبیل برسر گرفته بیشتر از یك نان‌بر نگرفتندی بزاد تابشام شدندی « ثم أصبحت خرابا یباباً و ذلك دأب الله فی بلاده و عباده » اکنون چنین خراب ویباب شد واین‌عادت خداست در شهرها وبندگان ، وچیزی دردست‌داشت وبدست میگردانید خالد بن‌ولید گفت چیست اینکه بدست میگردانی گفت«سمُّ‌ساعة»زهر یك ساعت است گفت چه کنی آن‌را گفت اگر بنزدیك توچیزی نباشد که موافق‌باشد مراوأهل‌مرا بخورم وخویشتن بازرهانم که ازعمر من‌جزاندك‌نمانده خالد گفت مراده وآن‌زهر ازاوبستد و گفت «بسم‌الله‌رب‌الارض والسماء الذی لایضر مع‌اسمه شیء فی‌الارض ولافی‌السماء بسم الله‌خالق الاشیاء » گفت‌بنام خداوندآسمان وزمین که بانام اوهیچ چیز گزندنکندآنکه زهردردهان نهاد وبخائیدوفروبرد یکساعت غشی‌دراودر آمد وسرمی‌جنبانیدآنگاه‌عرق کردباهوش آمد پنداشتی

(۱) دو سؤال اول ازقبیله ونژاد اواست وسؤال سیم وچهارم ازاینکه بنابرصلح وتسلیم داری یاجنك ودرسؤال پنجم« ابن کم‌أنت» یعنی چند ساله ای .

(۲) همان سؤالات اول است بعبارتی روشن تر که آنرا منحرف نتواند کرد .

هیچ رنج نبوده است اورا، عبدالمسیح که آن بدید بحصن شدو خبرداد و گفت که «جئتکم من عند الشیطان» گفت من ازبر شیطان می آیم زهر قاتل یکساعت بخورد واورا هیچ زیان نرسید، او را از آنچه میخواهد بدهیدتا برود، مصالحه کردند برصدهزار درم آنگه عبدالمسیح این بیتها بگفت :

أَبَعْدَ المُنْذِرَيْنِ أَرَى سَوامًا — تَرُوحُ بِالخَوَرْنَقِ وَالسَّدِيرِ
تَحَاماهُ فَوارِسُ كُلِّ قَوْمٍ — مَخافَةَ ضَيْغَمٍ عالِي الزَّئِيرِ
وَصِرْنا بَعْدَ هُلْكِ أَبِي قُبَيْسٍ — كَمِثْلِ الشَّاةِ فِي اليَوْمِ المَطِيرِ
تَقاسَمَنَا القَبائِلُ مِنْ مَعَدٍّ — عَلانِيَةً كَأَيْسارِ الجَزُورِ
نُؤَدِّي الخَرْجَ بَعْدَ خَراجِ كِسْرَى — وَخَرْجٍ مِنْ قُرَيظَةَ وَالنَّضِيرِ
كَذاكَ الدَّهْرُ دَوْلَتُهُ سِجالٌ — فَيَوْمٌ مِنْ مَساءَةٍ أَوْ سُرُورٍ (۱)

این طرفی است ازاخبار وآثار درفضل این آیه. اکنون بدانکه بسم‌الله الرحمن الرحیم آیتی‌است ازفاتحة الکتاب وازهرسورتی . واین‌مذهب اسحق وابوثور واحمد وابوعبیده وعطاء وزهری و عبدالله مبارك است ،ومذهب شافعی آنست که این آیه ازفاتحه آیتی‌است تمام وازدیگر سورتها بعضی ازآیتی است این‌رابا مابعد این آیت شمارد بریکقول وقولی‌دیگر موافق قول‌ماو این اختلاف‌فقهاست که گفتیم ومذهب ابوحنیفه ومالك واوزاعی آنست که از قرآن نیست نه ازالحمد آیتی هست ونه از دیگرسورتها ومالك گوید در نماز خواندن مکروه است .

وازابوالحسن کرخی دوروایت‌است یکی‌موافق مذهب ماویکی موافق مذهب ابوحنیفه واین اختلاف فقهاست در این‌آیه، امادلیل برمذهب صحیح ازاین‌مذاهب چند چیز است یکی آنکه باتفاق واجماع امت این بعضی است ازآیتی در سورة النمل واگرهمه امترا گویندچرا گفتی که‌این آیه درسورةالنمل‌ازقرآن است گویندبرای آنکه درمصحف‌یافتیم نوشته‌بخط‌مصحف برنك سواد مصحف بروجهی که هیچ مخالفت وفرق وتمیز نبودلابدحکم بایست کردن که از قرآن است والاا گرنه چنین باشد که بسیارآیتها برون‌آرد و گوید که نه‌ازقرآن است باآنکه این قضیه درحق اوثابت باشد واین مؤدی بود باخرق اجماع وفتح باب جهالت . گوئیم کذلك

(۱) آیا پس ازدوپادشاه بنام منذر می‌بینیم چرندگان شبانگاه در قصر خورنق وسدیر منزل میکنند . ازهرقومی سواران‌آنرا پاسبانی میکردند ازبیم شیری که بانك اوبسیاربلند بود.

مایس از هلاك شدن ابی قبیس مانند گوسفند شدیم‌درروز بارانی . قبیله های معد مارا آشکارا میان خود قسمت کردند مانند شتری کـه بقمار کشته باشند . اکنون خراج میـدهیم پس از خراج دادن به کسری‌وپس‌ازخراج قریظه ونضیر. همچنین‌روزگار دولتش دست‌بدست میگردد یك روز غم است وروزی شادی .

فی مسئلتنا هم این دلیل در اینجاهست واجب باشد که این حکم اینجا بکند وحکم این آیت حکم مکررات قرآن باشد چنانکه درسورة الرحمن وسورة المرسلات وجز آن هست . طریقی دیگر اعتباری آنست که این آیت از چهار وجه بیرون نیست یا برای اول سوره نوشتند (١) یا برای آخر سوره یا برای فصل بین سورتین یا آنجا که فرود آمد بنوشتند و آنجا که فرود نیامد ننوشتند اگر برای اول سوره است بایستی که دراول سورة التوبة بودی واگر برای آخر سوره است بایستی که در آخر انفال و آخر سورة الناس بودی واگر برای فصل ازمیان دوسوره است بایستی که میان انفال و توبه بودی ودرسورة النمل نبودی چون این سه قسمت باطل شد نماند الا آنکه آنجا که فرود آمد بنوشتند و آنجا که فرود نیامد ننوشتند . طریقی دیگر اعتباری آن است که ما یافتیم درمصحف چیزها که نه ازقرآن است چون ذکر اختلاف قراء وذکر عدد آیات واخماس واعشار ولکن روا نداشتند که بخط مصحف وسواد او نویسند جز بحمرة وخضرة وصفرة وجز آن از رنگها تا فرق باشد واشتباه نیفتد وبراین اجماع کردند اگر حکم این آیه این بودی هم این معامله کردندی چون نکردند دانستیم که از قرآن است وازهر سورتی آیتی است این ادله برعموم است اما در فاتحه خاصه، وبطلان قول آنان که ایشان «أنعمت علیهم» را آیتی شمردند دلیل براین آنست که چون ما نظر کردیم مقاطع قرآن یا متشاکل یافتیم یا متقارب بمانند اواخر سجع وقوافی شعر أما متشاکل بسیار است و بیشتر چنان است چون یعلمون ویفقهون ویعقلون ویؤمنون ویوقنون چون سورة القمر وسورة الشمس وأما متقارب چنانکه درسورهٔ «ق» هست ازمجید وعجیب ومریج و«انعمت علیهم» با عالمین ودین ونستعین وضالین ومستقیم ورحیم نه متشاکل است و نه متقارب باید تا حکم کنند که نه ازسر آیت است. وجهی دیگر آنست که اگر «أنعمت علیهم» آیتی شمرند وابتدا به «غیر» (٢) کنند نکو نباشد در علم نحو برای آنکه دراو دو قرائت است الجر علی الصفة والنصب علی الاستثناء وبهر دو قرائت نکو نباشد فصل کردن بین الصفة والموصوف ، ولا بین المستثنی والمستثنی منه .

اما اخبار دراین باب ازطریق خاص وعام نه چندانی است که شرح توان دادن ، طرفی گفته

---

(١) یعنی خود ناسخان نوشتند بی آنکه از آسمان فرود آمده باشد مانند سوره فلان و هی مدنیة او مکیة که مردم بالای هرسوره مینویسند در آن زمان هم صحابه برای آنکه معین باشد اول سوره ازاین جاست نوشتند واین احتمال صحیح نیست برای آنکه دراول برائة ننوشتند .

(٢) یعنی بکلمهٔ غیر در غیر المغضوب ابتدا نشاید کرد چون یا مجرور است چنانکه قرائت مشهور است یا منصوب .

شود: ابن بریده روایت کند ازپدرش ازرسول ﷺ که گفت « ألا اخبرکم بآیة لم تنزل علی أحد بعد سلیمان غیری »شمارا خبردهم بآیتی که ازپس سلیمان پیغمبر بر کس فرونیامدمگر برمن گفتم بلی یارسول الله گفت افتتاح قرآن بچه کنی گفتم به «بسم الله الرحمن الرحیم» قال هي هي گفت آن آنست. واین خبر دلیل است بر آنکه این آیت از الحمدواز هرسورتی آیتی است . ابراهیم ابن یزید گفت عمرو بن دینار را گفتم فضل رقاشی میگوید که «بسم الله الرحمن الرحیم»ازقرآن نیست گفت چه دلیراست برخدای ـ سبحان الله ـ من ازسعید جبیرشنیدم که او گفت ازعبدالله عباس شنیدم که او گفت ازرسول ﷺ شنیدم که گفت علامت آنکه من بدانستم که سورتی تمام شد آن بودی که جبرئیل آمدی ودراول سورتی دیگر« بسم الله الرحمن الرحیم » بمن آوردی (۱) جابر عبدالله انصاری روایت کند ازرسول ﷺ که مرا گفت یاجابر چگونه گوئی چون نمازرا افتتاح کنی گفت گویم الحمدلله رب العالمین گفت نه اول بگوی«بسم الله الرحمن الرحیم» آنگه الحمد بخوان . ام سلمه گفت رسول ﷺ چون نماز کردی قرائت چنین خواندی «بسم الله الرحمن الرحیم. الحمدلله رب العالمین .الرحمن الرحیم . مالك یوم الدین» یعنی آیه بآیه مقطع میکردی وبسرهر آیتی وقف میکردی تا آنکه هفت آیه بشمرد عدد اعراب (۲) و روایت کرده اند که أمیرالمؤمنین علی ؑ درنماز دراول فاتحه واول سوره «بسم الله الرحمن الرحیم » بخواندی و گفتی هر که نخواند نماز اوناقص باشد چه اوتمام سبع مثانی است . سعیدجبیر گفت که عبدالله عباس را گفتند سبع مثانی چیست گفت سورۀ فاتحه اورا گفتند این سوره شش آیت است «فأین السابعة » هفتم کجاست گفت «بسم الله الرحمن الرحیم» . ابوهریره روایت کند که یکروز در مسجد نشسته بودیم بارسول ﷺ مردی درآمد ونمازآغاز نمود و گفت « اعوذبالله من الشیطان الرجیم الحمدلله ربّ العالمین » رسول ﷺ بشنید گفت «یاهذا قطعت علی نفسك الصلوة » نماز برخویشتن تباه کردی ندانی که «بسم الله الرحمن الرحیم» ازالحمد است وهر که رها کند آیتی رها کرده باشد ازاو وهر که آیتی ازاورها کند نمازش بریده شود، نمازروا نیست الا بفاتحه وهر که فاتحه الکتاب تمام نخواند نمازاوباطل باشد .طلحة بن عبیدالله روایت کند که رسول ﷺ گفت هر که «بسم الله الرحمن الرحیم»رها کند چنان باشد که آیتی ازقرآن رها کرده باشد که این آیه درام الکتاب برمن شمرده اند ، طریقی دیگر برصحت این قول اجماع اهل البیت ؑ وصحابه است اما اجماع اهل البیت معلوم است واجماع صحابه آنستکه اسمعیل بن عبیدبن رفاعه روایت کند که معاویة در عهد خویش بمدینه آمد ودر مسجد پیغامبر ﷺ پیش نمازی کرد و

(۱) چون بسم الله را از آسمان جبرئیل فرود آورد پس ازقرآن است و باید تلاوت شود .
(۲) یعنی با انگشت هفت آیه بشمرد ومانند عرب عقد انامل کرد .

قرائت بجهر خواند ودراول فاتحه «بسم‌الله الرحمن الرحيم» نخواند چون نماز تمام بکرد مهاجر وانصار ازجوانب آواز دادند «يامعاوية اسرقت الصلوة ام نسيت» نماز بدزديدی يافراموش کردی گفت چگونه گفتند فاتحة الكتاب را بسم الله نگفتی برخير ونماز باسر گير برخاست ونماز با سر گرفت ودرالحمد بسم‌الله بخواند ودر سوره نخواند چون نماز تمام کرد همچنان آواز دادند که «اسرقت الصلوة ام نسيت قال ماذا قالوا الم تقرأ بسم‌الله الرحمن الرحيم فی السورة بعد الفاتحة» بسم‌الله نخواندی درسوره که ازپس فاتحه خواندی برخيزونماز باسر گيربرخاست ونماز باسر گرفت، واخبار دراين باب بسيار است واين مقدار کفايت باشد.

اما جهر کردن وآوازبرداشتن به بسم‌الله الرحمن الرحيم بدانکه مذهب اهل‌البيت چنان است که به بسم‌الله الرحمن الرحيم در مواضع جهر قرائت واجبست ودرمواضع اخفات قرائت مستحب است ومذهب شافعی آنست که درجای جهرواجبست ودرجای اخفات مستحب نيست و مذهب ابوحنيفه وسفيان واوزاعی وابوعبيده واحمد حنبل آن است که جهر نبايد کردن ومذهب مالك آن است که خوددراصل نبايد خواندن. دليل برصحت مذهب درست يکی اجماع اهل‌البيت عليهم‌السلام است وديگر اخبار که آمده است من جهة الخاصة والعامة : احمدبن محمدبن الحضرمی روايت می کند ازپدرش که گفت درقفای مهدی خليفه وقت خود نماز کردم ببسم الله الرحمن الرحيم آواز برداشت چون فارغ شد گفتم ياامير المومنين جهرچرا کردی باين آيه گفت حدثنی أبی عن أبيه عبدالله عباس که گفت در قفای رسول صلی‌الله‌عليه‌وآله نماز کردم باين آيه يعنی « بسم الله الرحمن الرحيم» جهر کرد من گفتم ياأمير المؤمنين من اين خبررا ازتو روايت کنم گفت آری ، عمر وبن دينار روايت کند که گفت در قفای عمر خطاب و عبدالله عباس نماز کردم باين آيه آواز بلند کردند . علی بن زيد بن جذعان گفت عبادلـه را يافتم که در نماز باين آيـه جهر کردند . و بعبادله عبدالله عباس و عبدالله مسعود وعبدالله عمر و عبدالله زبير و عبدالله صفوان را خواست . از رضا عليه‌السلام روايت کردند ازپدرش کاظم از پدرش صادق عليهم‌السلام که گفت « اجتمع آل محمد عليهم‌السلام على الجهر ببسم‌الله الرحمن الرحيم وعلى قضاء مافات من الصلوة فی الليل بالنهار وعلى قضاء مافات فی النهار بالليل وعلى أن يقولوا فی أصحاب النبی صلی‌الله‌عليه‌وآله أحسن قول » گفت آل محمد اجماع کردند بر آنکه آواز بربايد داشتن باين آيه . وبرقضاء نماز شب بروز ببايد کردن وقضاء نمازروزبشب ودر صحابهٔ رسول خيربايد گفتن. و درسبب نزول آيت که «ولا تجهر بصلاتك ولا تخافت بها» آورده‌اند که رسول صلی‌الله‌عليه‌وآله بمکه چون نماز کردی آواز

بلند بر داشتی بقراءت بسم الله الرحمن الرحیم مشرکان گفتند رحمن یمامه را میخواند یعنی مسیلمه کذاب و رسول ﷺ آواز نرم کرد باین آیه چنانکه کس نمیشنید حقتعالی این آیه فرستاد «ولا تجهر بصلاتك» یعنی جهراً یسمعه المشرکون فیستهزئون «ولاتخافت بها» إخفاتاً لا یسمعه أصحابك «وابتغ بین ذلك سبیلا».

اکنون بتفسیر آیه ابتدا کنیم «بسم الله الرحمن الرحیم» آیتی است چنانکه بیان کردیم وباء تعلق دارد بمحذوفی برای آنکه حرف جر را لابد متعلقی باید وآن محذوف: یاخبر باشد از او جل جلاله یا امر باشد مارا ، تقدیر خبر چنین باشد که أبدأ بسم الله ابتدا میکنم این کتاب مجید را بنام خدا ، وامر چنین باشد که إبدؤا بسم الله ابتدا کنی کارها را بنام من ورسول ﷺ می-گوید «کل أمر ذی بال لم یبدء فیه ببسم الله فهو أبتر» هر کاری که آن را قدر ومنزلتی باشد ابتداء آن کار نه بنام او کنند آن کار أبتر و بریده باشد . وخدای تعالی مارا درچند جایگاه فرمود که ابتدا باین نام کنیم درقراءت قوله «اقرأ باسم ربك» ودرذبح قوله «وکلوا مما ذکر اسم الله علیه إن کنتم بآیاته مؤمنین» وعند أکل هم درخبر آورده اند که رسول ﷺ گفت «إذا سمّى الله العبد علی طعام لم ینل الشیطان منه وإذا لم یسمّه نال منه» گفت چون بنده عند آنکه طعام خواهد خوردن نام خدای برد شیطان از آن طعام تناول نکند و چون نام خدای نبرد شیطان از آن طعام تناول کند پس عبد هر کاری که خواهد کردن چون گوید بسم الله معنی آن باشد که بنام خدای اینکار میکنم وبتقدیر «ابتدء» ازاین همه مستغنی شوند اعنی چون گوینده تقدیر چنین کند که بسم الله أبتدء و «باء» را اصل الصاق بود ومعنی آنستکه فعل را بمفعول به دررساند چنانکه «مررت بزید» وبمعنی استعانت باشد چنانکه «کتبت بالقلم» وبمعنی مع باشد چنانکه «اشتریت الدار بآلاتها» ای مع آلاتها . وبمعنی فی باشد چنانکه «ما بالدار أحد» ای مافیها أحد . وبمعنی تجرید باشد چنانکه «رأیته فرأیت به الاسد» . وبمعنی بدل باشد چنانکه «لئن شکرتنی فبما أعطینك» و کما قال الشاعر :

فَلَئِنْ فَلَتْ هُذَيْلٌ شَباهُ فبما كانَ هُذَيْلاً يَفُلُّ (۱)

(۱) قوله : فلئن فلت هذیل شباه . البیت لتأبط شراً و هو من ابیات الحماسة وقال الخطیب التبریزی فی شرحه والصحیح انه لخلف الاحمر والمعنی یقول ان کانت هذیل تمکنت منه فکسرت حده فهو بما کان له من قبل علی هذیل من قتله ابطالهم و فلة سیوفهم فی سالف الازمنة .

یعنی اگر قبیله هذیل حدت وتیزی اورا (یعنی مقتول مارا) کند کردند درمقابل آن است که مقتول ماهم قبیله هذیل را کند کرده بود .

وزیاده باشد فی‌قوله «عیناً یشرب بها عبادالله» و گفته‌اند بمعنی من‌است والتقدیر منها و کذا فی‌قول‌الشاعر :

شَرِبَتْ بِماءِ الدُّحرُضَیْنِ فَأَصْبَحَتْ زَوْراءَ تَنْفِرُ عَنْ حِیاضِ الدَّیْلَمِ (۱)

ومعنی این‌حرف‌ازاین وجوه بیرون‌نباشد واوهمیشه مکسور بود سیبویه گفت علت کسر اوآنست که عمل‌اوهمیشه‌جر بود وجر کسر اعراب‌باشد . ومبرّد گفت‌برای‌آن کسرش کردند که ردش باصل کردند و کلمه ازذوات‌الیاء است. نه بینی که چون خبردهي ازخودش گوئی‌بی، ویااخت‌کسره باشد ، واوحرف جراست واسم‌باو مجروراست.

اماعلت درآنکه این‌باء درازتر نویسند ازدیگرباها دووجه گفتند قتیبی گفت برای‌آنکه ابتدای‌کتاب‌مجیداست خواستند تابحرفی مفخم کنند وعمربن عبدالعزیز دبیران‌خودرا گفتی «طولوا الباء وفرجوا السین ودوّروا المیم تعظیماً لکلام‌الله عزوجل» ابوالهیثم گفت چون الف بیفکندند ازاسم باءراطویل کردند تادلیل باشدبرآنکه حرفی‌مطوّل محذوفست‌آنجا طول‌الف باباءدادند ، نبینی که‌آنجا که الف‌بنوشتند باءبحد خود بنوشتند. اگر گویند چرا اینجا الف بیفکندند در کتب‌وآنجا که «إقرأ باسم ربك» نیفکندند باآنکه هردوجا درلفظ مدرج میشود ؟ جواب آنست که گوئیم لکثرة الاستعمال را که این‌آیه مکرر خواست بودن ألف بیفکندند تخفیف‌راواین کثرت استعمال درآن‌آیه نیست.

فاما «اسم» اصل اینکلمه سِمْو است علی‌وزن فعل ، ازآنکه جمعش اسماء کردند کقنو و أقناء وحنو وأحناء لام الفعل ازآخرش بیفکندند پس حرکت واو بامیم دادند وسکون میم با سین دادند ابتداکردن بساکن‌متعذرشد همزه وصل‌درآوردند تانطق‌ممکن‌بوداسم گشت.ودلیل دیگر برآنکه چنین است که درتصغیرش سُمَیّ گوئی واشتقاق اوازسموباشد وآن ارتفاع بود چنانکه امرؤ القیس گفت :

---

(۱) قوله: شربت بماء الدحرضین فاصبحت • البیت‌لعنترة بن شدادالعبسی والضمیر فی‌قوله‌شربت راجع الی‌الناقة والباء فی قوله‌بماءالدحرضین زایدة عندالبصریین کزیادتها فی قوله تعالی «الم تعلم بان الله یری» . والکوفیون یجعلونها بمعنی من و کذلك الباء فی قوله تعالی «عینا یشرب بها عبادالله» ودحرضان اسم موضع و یقال : وسیع ودحرض ماآن فثناهما باسم احدهما تغلیبا کما یقال القمران والحسنان .

(۲) شعر از عنتره است وازمعلقات سبع ، دحرضین ودیلم نام دوجاست‌گویاآب موضع اول گواراتربوده‌که ناقه چون ازآن نوشید ازحیاض‌دیلم ابا داشت .

سَمَوْتُ إِلَيْهَا بَعْدَ مَا نَامَ بَعْلُهَا سُمُوُّ حُبَابِ الْمَاءِ حَالاً عَلَىٰ حَالٍ (۱)

وقول آنکس که گفت که اشتقاق او ازوسم باشد و وسم علامت بود درست نیست، برای آنکه اگر چنین بودی درجمعش اوسام بایستی ودر تصغیرش وُسَيْم والف وصل حاجت نبودی آوردن؛ اگر گویند اسم‌را چون اشتقاق‌ازسموباشد چه معنی دارد که معنی‌سمت براسم مخیل است (۲) که اسم مسمی‌را علامت باشد گوئیم معنی سموظاهرتراست وآن آنست که مسمی که اسم ندارد خامل‌وپوشیده‌ومتضع‌بودچون‌اسم‌براونهندپنداری که رُفِعَ وَنُوِّهَ بذکره‌رفعتی‌داد آن‌را وتنویه‌ذکری پس معنی سمودر اوظاهراست . اکنون بدانکه‌اسم دگرباشد ومسمی دگر واین شبهه‌است آنان‌را که عین گویند بغایت‌رکیك، برای‌آنکه اسم باشد ومسمی‌نباشدومسمی باشد واسم نباشد ویك مسمّی‌را بسیاراسماءباشد ودر یك اسم بسیار مسمیات اشتراك کنند چون الفاظ مشترك فی‌قولهم عین و جَوْن‌وشفق . اگر اسم مسمی بودی بایستی که آنکس که آتش گفتی زبانش بسوختی وآنکس که عسل گفتی دهانش شیرین‌شدی واین تجاسر باشد وچگونه تجاسر شاید کردن بارتکاب این وخدای تعالی را درقرآن واخبار هزار ویك نامست اگر اسم ومسمی یکی باشد بهر اسمی مسمی باشد تالازم آید که هزار ویك خداباشد ودیگر آنکه اسم مسموع ومکتوب ومقروء باشدومسمی باین‌صفت نباشد دیگرمسمی دریکجا بودونامش‌پراکنده درمواضع‌مختلف. اما شبهت ایشان فی‌قوله تعالی : «انا نبشرك بغلام اسمه یحیی» باید تا اسم یحیی باشد ویحیی‌اسم، گوئیم این بآنکه دلیل ما باشد اولی تراست برای آنکه حقتعالی‌می‌گوید ما ترا بشارت میدهیم که ترا فرزندی خواهیم دادن نـامش یحیی برای آنکه بشارت پیش ازوجود فرزند باید که باشد تامعنی بشارت صورت بندد پس نامش پیش از صاحب‌نام‌بود مسمی در وجود نیامده‌دلیل کند برآنکه‌این نه‌آن‌باشدوآن‌نه این. وشبههٔ ایشان فی‌قوله‌تعالی «ماتعبدون‌من‌دونه الا اسماء سمیتموها» وایشان‌اسمی نمی‌پرستیدند مسمیات میپرستیدندجواب از این آنست که آنکس که این گوید معنی آیت نشناسد خدای تعالی برسبیل انکار و تقریع بر بت‌پرستان میگوید بتان‌را نام‌اله برنهاده‌اید بی‌آنکه درایشان ازمعنی الهیه چیزی هست از قدرت بر اصول نعم و استحقاق‌عبادت پس ازاین حدیث جز اسمی در دست شما نیست بیمعنی یعنی مسمیاتی میپرستی که‌اسم اله برآن‌مزوراست ازاین معنی دردست شماجز دعوی اسم‌نیست

(۱) بالا رفتم سوی آن زن پس از آنکه شوهرش خوابیده بود مانند بالا رفتن حباب آب پی در پی .

(۲) یعنی در کلمه اسم معنی سمة که علامت است مندرج است و بخیال متبادرمیشود ..

بلامعنی ، دگر آنکه خدای تعالی گفت «اسماء سمیتموها» گفت نامها که شما نهادی اگر اسم مسمی باشد معنی آن باشد شما کردی و آفریدی و بلا خلاف آن اجسام خدای تعالی آفرید .
اما شبهت ایشان بقول لبید :

« شعر »

إلىَ الحَوْلِ ثُمَّ اسْمُ السَّلامِ عَلَيْكُما وَمَنْ يَبْكِ حَوْلاً كامِلاً فَقَدِ اعْتَذَرَ(۱)

جواب از این آنست که گوئیم بدین سلام نام خدای تعالی خواست که از نامهای خدای یکی سلامست معنی آنست که ثم اسم الله علیکما . وجواب دیگر آنست که اسم صله باشد که ایشان الفاظ و کلمات بسیار در کلام آرند وغرض ایشان پیوند سخن باشد واو درمعنی زیاده بود واینرا نوعی فصاحت شناسند معنی آن باشد که ثم السلام علیکما . اما تعلق ایشان فی قوله تعالی « تبارك اسم ربك ذوالجلال والاکرام » جواب گوئیم این دلیل ما است بر آنکه جملهٔ قراء ذی الجلال میخوانند مگر ابن عامر تنها وچون چنین باشد ذی الجلال صفت رب باشد ورب مجرور باشد باضافهٔ اسم باو ومضاف باید تا جزء مضاف الیه بود که اضافة الشیء الی نفسه درست نیاید والله الموفق .

قوله تعالی « الله » اصل اینکلمه الهست علی احد قولی سیبویه لام تفخیم در او بردند الاله گشت اجتماع دوهمزه دریك کلمه مستثقل آمد همزهٔ فاء الفعل بیفکندند تالام عین الفعل ولام که دراو برده بودند ملاقی شدند پس ادغام کردند لامرا درلام «الله» گشت . وقولی دیگر است سیبویه را که اصل این کلمه لاه بوده است چنانکه شاعر گفت :

كَحَلْفَةٍ مِنْ أبي رِياحٍ يَسْمَعُها لاهُهُ الكُبارُ (۲)

آنگه لام که آنرا دردگر اسماء لام تعریف میگویند دراو بردند وادغام کردند فصار «الله»

(۱) قوله الی الحول اسم السلام علیکما . قاله لبید بن ربیعة یخاطب به ابنتیه ویوصیهما عند حضورموته من ابیات قبل هذا البیت :

فقوما و قولا بالذی تعلمانه ولا تخمشا وجها ولا تحلقا الشعر
وقولا هو المرء الذی لاصدیقه اضاع ولا خان الخلیل ولا غدر
الی الحول ثم اسم السلام علیکما ومن یبك حولا کاملا فقد اعتذر

لبید بادو دختر خود گوید تا یکسال (برای من عزاداری کنید) آنگاه خدا حافظ شما و هر کس که یکسال کامل گریست جای گلهٔ نگذاشت.

(۲) مانند سوگند ابی دیاح که خدای بزرك اوبشنود .

اکنون بکثرت استعمال این لام لازم شد بااین‌اسم تاپنداری که ازاصل کلمه است برای آنکه بدل است ازهمزهٔفاءالفعل که‌اصل‌بود. ابن‌درستویه گفت «الله» خدای‌راتعالی بمثابهٔ اسم علمست وابن کیسان گفت لقبست وقول ایشان معنیً متقاربست‌ولقب درست نیست برای آنکه لقب بر خدای‌تعالی روانبود، لقب‌بر آن‌روا بود که‌غیبت وحضور براوروابودچه‌لقب درغیبت بدل‌اشارت است درحضور ، درست آنست که ازاسماء مفیده است (۱)ولکن براین صیغه جز برخدای‌تعالی اجرا نکنند . اکنون اهل لغت در اشتقاق خلاف کردند نضر بن شمیل گفت اشتقاق او از تأله است وآن‌تعبّدباشدچنانکه رؤبه گفت «سَبَّحْنَ وَاسْتَرْجَعْنَ مِنْ تَأَلُّهِي » ای‌تعبّدی‌یقال اله الهة ای عبد عبادة وقراءة عبدالله‌عباس اینست که «ویذرك‌وإلٰهتك» ای عبادتك پس‌اله‌فعال باشد بمعنی مفعول بمعنی معبود کالحساب بمعنی محسوب والکتاب بمعنی‌مکتوب.

وبعضی‌دیگر گفتند من الأَلَه وهوالاعتماد والفزع‌الی‌شیء، عرب گوید: الهت‌إلی‌فلان ای فزعت الیه ، قال الشاعر :

« أَلَهْتُ إِلَيْهَا وَالرَّكَائِبُ وُقَّفُ »(۲)

ومعنی آنست که خلق با او گریزند وفزع باو کنند چنانکه در کارها اعتماد براو کنند چنانکه امام ورداء ولحاف گویند للذي‌یؤتم به ویلتحف به ویرتدی به . واینقول عبدالله عباس است وضحاك، وابو عمرو بن العلا گفت : هو من الهت فی الشیء اذا تحیرت فیه فلم تهتد ، قال زهیر :

وَبَيْدَاءَ تِيهٍ تَأْلَهُ العَيْنُ وَسْطَهَا مُخَفَّقَةٍ غَبْرَاءَ صَرْمَاءَ سَمْلَقِ (۳)

ومعنی آن‌باشد که عقلها درذات وصفات‌او متحیرشود این‌نیز هم فعال بمعنی مفعول‌باشد مبرد گفت اشتقاق [شرح‌الرمل من‌الغبار منقطع‌الرمل](٤) اومن ألهت الی‌فلان ای‌سکنت‌الیه قال الشاعر :

(۱) (کذا) و کلمه صحیح که بجای کلمه«مفیده»واقع‌بوده نمیدانیم امابقرینه میفرماید الله در اصل علم نبوده ومعنی جنسی داشته است اما دراصطلاح‌خاص برای نام خدا گردیده و مانند علم شده است ومحتمل‌است که درنسخه اصل «ازاسماء مشتقه» بوده‌تصحیف‌شده .

(۲) سوی‌آن زن محبوبه گرائیدم در وقتیکه شتران‌ایستاده‌بودند .

(۳) بیابان گمراه کننده که چشم درمیان‌آن‌متحیرمیگردد . وباقی صفات بیابان‌است .

(٤) ظاهراً بین‌الهلالین‌زائداست .

« أَلِهَتْ إِلَيْها وَ الحَوادِثُ جَمَّةٌ »(١)

براى آنكه خلقان با او ساكن‌شوند و بذكر او بيارامند كما قال تعالى «ألا بذكر الله تطمئنّ القلوب» ابوالحسن قتاده گويد اصل او من الوله وهو ذهاب العقل لفقد من عز عليك . وله دهش باشد، مردمدهوش مانده‌را دركارها و له گويند وواله وأصل او براينقول ولاه باشدهمزه از واو بدل كنند چنانكه وشاح وأشاح ووكاث واكاث و ورخت الكتاب وارخته ووقت واقت . كميت گويد :

وَلِهَتْ نَفسِيَ الطَّرُوبُ إِلَيْكُمُ　　وَلهاً حالَ دُونَ طَعْمِ الطَّعامِ (٢)

براى آنكه دلها بمحبت اوواله باشد وبذكر اومشتاق. و گفته‌اند معنى اله محتجب باشد از أبصار من قول العرب « لاهَتِ العَرُوسُ تَلوهُ لوهاً إذا احتجبت » قال‌الشاعر :

لاهَتْ فما عُرِفَتْ يَوْماًبخارِجَةٍ　　ياليْتَها خرَجَتْ حتّى رَأَيْناها(٣)

و اين كلمه از مقلوب باشد چنانكه جذب وجبذ چون قديم تعالى متعاليست از ادراك حواس و محتجب است از رؤيت أبصار اورا إله خواندند و گفتند معنى الله متعالى باشد يقال لاه اذا ارتفع و آفتاب را الهة گويند لارتفاعها قال الشاعر :

تَرَوَّحنا مِنَ الدَّهناءِ أَيْضاً　　وَ أَعجَلْنَا الإِلَهَةَ أنْ تَؤُبا (٤)

برآن روى أن‌تؤبا بمعنى ان تغيبا است. اين قول اهل لغت است از طريق اشتقاق فاما از طريق تحقيق معنى اين لفظ «الله» در اصطلاح نام ذاتى است قادر براصول نعم كه چون با مكلف آن بكند از ايشان مستحق عبادت گردد و براين قاعده مرجع او با قادرى باشد و از صفات نفس بود وبر اين قدر قناعت نكردند كه اهل لغت گفتند : كه اله مستحق عبادت بود كه براين قول لازم آيد كه در لايزال اله بود ودر ازل اله نبود چه درازل مستحق عبادت‌نبود پس قادرى درآوردند تاشامل بودازل ولايزال‌را وتعليق قادرباصول نعم براى آن كردند كه‌جز

(١) سوى اوپناه‌بردم دروقتى كه سختيها ومصائب بسيارشده بود.

(٢) جان‌من كه بشماشاداست‌چنان واله شما گشت كه مانع من‌شد ازخوردن‌طعام . ظاهراً خطاب اوبه‌اهل بيت(ع)است .

(٣) پوشيد خود را و هيچ روزى دانسته نشد كه بيرون آيد . اى كاش بيرون ميآمد كه ما اورا ميديديم .

(٤) دهنا جائى است ، يعنى از اين مكان شبانه رفتيم و شتاب كرديم و هنوزآفتاب غروب نكرده بود .

قدیم تعالی بر آن قادر نیست . ودگر ، استحقاق‌عبادت براین باشد ، ولابد حدود اصطلاحی‌را نسبت باید بمواضعهٔ اهل لغت آنکه بحسب دلیل زیاده ونقصان میکنند وتغییر و تبدیل (۱) اما اصول نعم حیوة باشد و قدرت وشهوت ونفرت و کمال عقل وتمکین ازنیل مشتهی ، این‌را برای آن اصول نعم خوانند که نعمت هیچ منعم بی‌آن تمام نشود چون این نعمتها بر ترین همهٔ نعمتهاست شکرش برترین شکرها باید تابحد عبادت رسد که عبادت غایت شکراست .

قوله‌تعالی «الرَّحمنُ الرَّحیم» قومی گفتند هردو بیك معنی است کندمان وندیم وسلمان وسلیم ولهفان ولهیف ومعنی‌هردورحمت باشد یعنی‌خداوندرحمت‌ورحمت نعمت‌باشدبرای آنکه‌رقت قلب وشفقت که بمعنی خوف باشداز وقوع مضرتی بر کسی‌برخدای تعالی روانیست برای آن کتاب خودرا رحمت‌خواند وباران را رحمت خواند ودر معنی‌رحمت درست این است چه‌تفسیر او بارادهٔ خیر وترك عقوبت داخلست تحت اینکه خدای باین جمله منعم است برخلقان امابر قول آنکه گفت بیك معنی است عذراز تکرار باختلاف لفظ خواست که عرب‌چون‌لفظ‌مختلف شود روا میدارند تکرار چنانکه شاعر گفت : « وَ أَلْفَى قَوْلَها کِذْباً وَ مَیْناً » وکذب ومین یکی باشد وچنانکه دیگری گفت : « وَ هِنْدٌ أَتَى مِنْ دُونِهَا النَّأْيُ وَالبُعْدُ »

هردو دوری باشد اما قول درست آنست که این دولفظ دومعنی دارد واگرچه اشتقاق‌هردو از رحمتست چه «رحمن» بلیغ‌تر باشد ازرحیم که فعلان‌بنای مبالغه بود چون سکران وغضبان پس رحیم بلیغ‌تر است ازراحم (۲) . این فرقی است من جهة اللفظ واما من‌جهة المعنی هم فرقست برای‌آنکه رحمن منعم باشدبرجمله خلقان مؤمن و کافر وبرّ وفاجرومطیع وعاصی ورحیم خاص رحمت بودبرمؤمنان‌دون کافران ولفظ « رحمن » اطلاق نکنند مگربر خدای تعالی و بدون خدای تعالی کس را رحمن نخوانند، و در منع از این دو قول گفتند : عرف لغت ازجهت معنی‌مانع است از اینکه معنی رحمن لایق نیست بهیچ ذات جزبقدیم تعالی چنانکه شرح داده شد.وقولی دیگر آنست که سمع منع کرد ازاو واگر مارا باعقل‌رها کردند

---

(۱) یعنی قید کردند قادر براصول نعم نه هرقادری بدوعلت یکی‌آنکه غیرخدای تعالی قادر براصول نعم نیست دیگرآنکه استحقاق عبادت کسی دارد که بر اصول نعم قادرباشد مطلب دیگر آنکه معنی اصطلاحی باید بالغت تناسب داشته باشدآنگاه دراصطلاح قیودی برآن زیاده یا ازآن نقصان کنند .

(۲) ظاهراً سقط دارد حاصل مضمون آنکه رحمن در مبالغه بیش از رحیم و رحیم بیش از راحم است .

روا داشتمانی (۱) بعضی گفتند آنسمع اجماعست چنانکه ما دانیم که عبد بنده باشد و آن‌را دو جمع است یکی عباد ویکی عبید ، عباد بخدای تعالی مختص است وعبید بعباد تا نگویند در عرف لفلان عباد وانما یقال : له عبید . وبعضی دگر گفتند این آیت منع کرد که خدای تعالی میگوید « جنات عدن التی وعد الرحمن عباده بالغیب » آنکه درآخر آیه میگوید « هل تعلم له سمیّا» پس در این هردو لفظ خصوص و عموم درست است من وجه دون وجه ، در «رحمن» خصوص از جهت لفظ و در« رحیم » از جهت معنی. و این است معنی قول جعفر بن محمّد الصادق علیه‌السلام که گفت « الرحمن خاص اللفظ عام المعنی و الرحیم عـام اللفظ خاص المعنی » و هم این باشد معنی قول عبدالله عباس که «رحمن و رحیم اسمان رقیقان احدهما أرق من الاخر»

یعنی أحدهما أبلغ فی المعنی من الآخر ، و این باشد معنی آنکه گویند « رحمن الدنیا ورحیم الآخرة » عطاء خراسانی گفت درجاهلیت‌عرب چنین نوشتندی که« بسمك‌اللهم» و رحمن‌نشناختندی. خدای تعالی رسول‌را گفت بگوبسم‌الله وآنگه فرمود رحمن بآن ضم کن ، چون مسیلمه کذاب بیامد و این نام برخود نهاد حقتعالی گفت رحیم‌بآن ضم کن تا این اسماء بمجموعش مرا باشد که اگرچـه معنی الله از اله است ولکن چون در حق دیـگران اجرا کردند بنا واجب ، من الف لام تخصیص در او آوردم الله شد دیگران از او بـیرون آمدند همچنین کذاب یمامه رحمن برخود نهاد رحیم باوضم کردم تا لقب ناواجب او ازنام مستحق من جدا شود .

عطا روایت کند ابوهریره که رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله گفت خدای تعالی را صد جزء رحمت است نود و نه درخزانهٔ غیب رحمت‌ذخیره کرد ویکجزوبرهمهٔ اهل‌دنیامفرق کرد هررحمتی ورأفتی وشفقتی وعطفی که درجهان هست ازآن یکجزو رحمت است‌چون فردای قیامت باشدآن جزو پراکنده جمع کند و بآن ضم کند وجمله صد جزء رحمت بیارد و برسر گناه کاران امت محمّد بدارد تا غایتیکه درخبراست که درقیامت خدای تعالی را چندان رحمت باشد که ابلیس طمع در رحمت کند واگرچه هرگز بدونرسد ضحاك گفت : رحمن باهل السموات و رحیم باهـل الارض . گفت « رحمن باهل السماء حین أسکنهم السموات و طوقهم الطاعات و قطع المطاعم واللذات ورحیم باهل الارض حین ارسل الرسل وانزل علیهم الکتب » عکرمه گفت رحمن‌است بیك رحمت‌ورحیم است بصدرحمت ازآن خبر که گفتیم. عبدالله مبارك گفت رحمن است چون

(۱) یعنی‌روا داشتیم ودربعضی شهرها نظیراین مستعمل است چنانکه در کرمانشاه وقم گویند داشتیمان‌رفتیمان.

خواهد بخشد ورحیم‌است چون نخواهد که خشم گیرد . ودرخبراست که چون بنده دو رکعت نمازبکند وازخدای تعالی حاجتی نخواهد خدایتعالی گوید بنده از من مستغنی شـده است . ابوبکر وراق گفت رحمن است باعطاء نعماء وآلاء ، رحیم‌است بصرف اذیت وبلا . محمدبن علی الترمذی گفت رحمن‌است کت (۱) برهانداز نیران،ورحیم‌است کت برساندبخلد وجنان. محاسبی گفت: رحمن است برحمة النفوس،ورحیم‌است برحمة القلوب . سری بن‌مغلس گفت الرحمن بکشف الکروب ، و الرحیم بغفران الذنوب . عبدالله جراح گفت « الرحمن بتیسیرالطریق و والرحیم بالعصمة والتوفیق » . مطرالوراق گفت « الرحمن بغفران السیئات وإن کن‌عظیمات والرحیم بقبول الطاعات وإن کن غیرصافیات » یحیی‌بن معاذ گفت « الرحمن بصالح معاشهم‌و والرحیم بمصالح معادهم » . ابوبکر وراق گفت « الرحمن بمن جحده والرحیم بمن وحده ، الرحمن‌بمن کفره والرحیم‌بمن شکره» . این کلمتی‌چنداست‌ازاقوال اهل تذکرومشایخ‌تصوف.

اما تقدیم رحمن بررحیم دوقول گفتند یکی تابرحیم سجع سرآیت مراعی باشد ویکی آنکه رحمن را بمثابهٔ اسم کرد و رحیم بجای صفت نهاد و موصوف باید که برصفت مقدم باشد این جمله است از کلام دراین‌آیة اکنون ابتدا بفاتحة‌الکتاب کنیم بتوفیق‌الله وعونه .

«(سورة فاتحة الکتاب سبع آیات وهی مدنیة)»

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ (۲) اَلرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ (۳) مَالِكِ یَوْمِ الدِّیْنِ (٤) إِیَّاكَ نَعْبُدُ وَإِیَّاكَ
سپاس‌مرخدایراکه‌پروردگارعالمیان‌است بخشایندهٔ‌مهربان خداوندروزجزا تورامی‌پرستیم وازتو
نَسْتَعِیْنُ (٥) إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِیْمَ (٦) صِرَاطَ الَّذِیْنَ أَنْعَمْتَ عَلَیْهِمْ غَیْرِ الْمَغْضُوْبِ
یاری میخواهیم هدایت‌کن‌ماراراه راست راه آنانکه انعام‌کردی برایشان نه غضب شده
عَلَیْهِمْ وَلَا الضَّآلِّیْنَ (۷)
برآنها ونه گمراهان

این ظاهر سورة است

(کلام درآن که کجا انزله بوده است وچندآیتست وعددکلمات وحروف وثواب خواننده)

---

(۱) یعنی که ترا.

كلام در آیت تسمیت برفت . قوله (الحَمْدُ لِلّهِ) این لام تعریف جنس است وسیبویه گفت علامت تعریف لامست بس والف برای وصل است که این لام ساکن باشد ابداً چاره نبود اورا از پیوندی این همزهٔ وصل بیاوردند وپیونداو کردند تا بنطق درآید که ابتدا کردن بساکن ناممکن است . ودیگر نحویان گفتند که الف ولام باجمعها علامت تعریف است وقول اوّل درست است. این ثناء است که خدای تعالی جلّ جلاله برخود میگوید تعلیم وتوقیف مارا ، صورة خبراست ومراد امراست معنی آنکه قولوا : « الحمد لله » بگوئید حمد خدایراست . عبدالله عباس گفت معنی آنست که شکرخدایرا بنعمتها که باما کرد وحمد نقیض ذمّ باشد و ابن الانباری گفت حمد مقلوب مدح باشد ، از آن مقلوب است که معنی یکی دارد چون جذب وجبذ . وعلماء در حمد وشکر بردوقولند بعضي فرق نکردند میان حمد وشکر و گفتند بیك معنی باشد ومحققان فرق کردند و گفتند حمد ثناء مرد باشد بآن خصال که دراو باشد عرب گوید : حمدته علی شجاعته وسخاوته ولاتقول شکرته علی ذلك و گویند : حمدته علی نعمته وشکرته علی نعمته . پس حمد عامتر باشد ازشکر برای انك حمد بجای شکر بکاردارند وشکر بجای حمدبکارندارند پس حمد برخصال او باشد واگرچه بتوتعدّی نکند وشکر برنعمتی باشد که ازاوبتورسد . و بعضی گفتند « الحمد باللسان » حمد بزبان باشد نه بیني که حقتعالی گفت « قل الحمد لله الذی لم یتخذ ولداً » وشکر بأرکان باشد نه بینی که گفت « اعملوا آل داود شکراً » و گفته‌اند حمد مبتدا باشد وشکرجز جزانباشد. واین راجع است باقول اوّل . عبدالله بن عمر روایت کند که رسول ﷺ گفت «الحمدرأس الشکر ماشکر الله عبد إلا یحمده» گفت حمدسر شکراست شکر نکرده باشد خدایرا بنده که حمد خدای نکند واین خبرمنبیء است ازآنکه حمد عامتر باشد از شکر خلافی نیست میان قراء سبع و عشر درآنکه الحمدُ بضمّ دال خوانند مرفوع بابتدا و خبرش مقدّر فی قوله تعالی وتقدیر برآنك الحمد ثابت کاین لله . ودرشاذ هارون بن محمد العتکی ورؤبة ابن العجاج «الحمد» بنصب دال خوانند برتقدیر فعلی مضمر ای أحمد الحمدلله . وحسن بصری بکسردال برای اتباع کسره کسره‌را. وابراهیم بن ابي عیله میخواند الحمدُ لُله بضمّ لام برای اتباع ضمه ضمه را . بدانك ازجملهٔ کلمات ثنای خدای تعالی یکی این کلمهٔ حمداست چه اوقید نعمت حاصل است وصید نعمت ناآمده است . ودرخبر آمده است ازرسول ﷺ که گفت «الحمد ثناء علیه بأسمائه وصفاته الحسنی» ودرخبر دیگر آمد « لیس شیء احب إلی الله من قول القایل الحمد لله ولذلك أثنی به علی نفسه » گفت هیچ چیزی نیست که خدای تعالی دوست تر دارد ازاین کلمه برای آنکه برخودثنا گفت باین کلمه. محمد بن الکعب القرظی گفت نوح ﷺ در اوّل

هر کاری الحمد لله گفتی تا از آن خدایتعالی نام اودرجملهٔ شاکران نوشت « إنه کان عبداً شکوراً » چون طعامی خوردی گفتی «الحمد لله» وچون جامه پوشیدی گفتی «الحمد لله» وچون بنشستی گفتی « الحمدلله » . ورسول ﷺ را چون کاری پیش آمـدی گفتی « الحمدلله الذی بنعمته تتم الصالحات » وچون کاری بدو رسیدی که اورا خوش نیامدی گفتی « الحمد لله علی کلّ حال » ودرخبر است که چون آب بازخوردی گفتی «الحمد لله الذی جعله عذباً فراتاً برحمته ولم‌یجعله ملحاً اُجاجاً بذنوبنا » گفتی سپاس آن خدایرا که این آب را خوش کرد برحمت خود وشور وتلخ نکرد بگناه ما. ودرخبر است که چون رسول ﷺ کسی را ازجملهٔ اصحاب بلابدیدی گفتی « الحمد لله الذی عافانی مما ابتلاه وفضّلنی علی کثیر ممن خلق تفضیلا » وگفتی هر کس که عند چنین حال این کلمات بگوید شکر عافیت گذارده باشد . وصادق ﷺ می گوید که رسول ﷺ چون در آینه نگریدی گفتی « الحمد لله الذی أحسن خَلقی وخُلقی وزان منّی ماشان من غیری » وبعضی اهل علم گفتند حمد کلمتی است جامع مدح را وشکررا وازاینجاست که رسول ﷺ گفت « سبحان الله نصف المیزان والحمدلله کلّ المیزان » گفت « سبحان الله » نیمهٔ ترازو باشد و« الحمدلله » همه ترازو باشد برای آنکه حمد جامع است هردوطرف را . ودر خبر است که رسول ﷺ گفت که چون بنده گوید «الحمد لله کماهوأهله» فرشتگان از نوشتن بازایستند حق تعالی گوید ملائکتی فرشتگان من چرا این که بندهٔ من گفت برو ننوشتی ؟ گویند بـار خدایا ما آن توانیم نوشتن که دانیم، ماچه‌دانیم تو اهل چه‌ای ازحمد، جزتو نداند که سزاوارچه‌ای ازحمد ، آنچه اومستحق آن است تودانی ماندانیم . بکربن عبدالله المزنی گفت حمالی رادیدم بار گران برپشت گرفته ومیرفت وهمهٔ راه می گفت «الحمد لله استغفرالله» من اورا گفتم یاهذا توچیزی دیگر ندانی جز این دو کلمه گفت دانم و قرآن نیز دانم گفتم چرا جزاین دو کلمه نگوئی گفت برای آنکه ازدوحال خالی‌نیم هر وقتی نعمتی ازخدای بمن‌فرود می آیدو گناهی ازمن بآسمان میشود شکر آن نعمت را کلمهٔ « حمد » میگویم وجبران آن گناهرا استغفار می آرم تامگر خدای رحمت کند گفتم « سبحان الله » این حمال فقیه ترازمزنی است . اماشکر اعتراف باشد بنعمت منعم باضربی از تعظیم واعتراف از دو گونه باشد یکی بدل یکی بزبان . اعتراف بدل آن باشد که بداند که آن نعمت که بدومیرسد ازجهت منعم است سواء اگربواسطه بدو رسد واگر بی واسطه ؛ دراثر آورده‌اند که‌یکی‌ازجملهٔ بزرگان درموسم‌حج صرّه‌ای‌زربغلام خود داد و گفت بروونگاه کن درقافله چون مردی را بینی از قافله بر کناره میرود این صره زررا بوی ده غلام برفت ونگاه کرد مردیرا دید برطرفی میرفت تنها غلام آن صره زر بدو داد

و آن مرد آن‌را بستد وسر سوی آسمان کرد گفت «اللهم انك لاتنسی بحیراً فاجعل بحیر آلاینساك» بارخدایا تو بحیررا فراموش نمیکنی بحیررا چنان کن که تورا فراموش نکند غلام با نزدیك خواجه مرد آمد گفت چه کردی گفت مردیرا یافتم چنانکه گفتی وزر بدو دام گفت اوچه گفت غلام گفت چنین گفت خواجه گفت بسیار نکو گفت « ولی‌النعمة مولیها » نعمت را حواله بآن کرد که بحقیقت او داده بود . روایت کرده‌اند که داود ﷺ گفت بار خدایا شکر تو چگونه گذارم که من بشکر تو نرسم الابنعمت تو؟ پس‌شکر توازمن گذارده نشود، حق‌تعالی وحی کرد باویاداود نمی‌دانی که آن نعمت که بر تواست ازمن‌است گفت بلی گفت بدان‌راضیم از تو. ودرباب شکر محمود وراق گوید :

« شعر »

إذا كانَ شُكْرِي نِعْمَةَ اللهِ نِعْمَةً عَلَيَّ لَهُ في مِثْلِها يَجِبُ الشُّكْرُ
فَكَيْفَ بُلُوغُ الشُّكْرِ إِلاّ بِفَضْلِهِ وَإِنْ طالَتِ الأيّامُ وَاتَّصَلَ العُمْرُ
فَإِنْ عَمَّ بِالسَّرّاءِ عَمَّ سُرُورُها وَإِنْ عَمَّ بِالضَّرّاءِ أعْقَبَهُ الأَجرُ
فَما مِنْهُما إِلاّ لَهُ فِيهِ نِعْمَةٌ تَضِيقُ بِها الأَوهامُ وَالبَرُّ وَالبَحْرُ (١)

واما اعتراف‌دهنده بزبان افصاح میکندو تصریح میکند بحمد وشکر خدای وحکایت نعمت خدای بازمیگوید که رسول ﷺ گفت «التحدث بالنعم شكر» ودردیگر خبر گفت «فمن ذکره فقد شکره ، ومن کتمه فقد کفره» گفت هر که باز گوید شکر کرده باشد و هر که پنهان کند کفران کرده باشدواین نیز اگر نکند باید که نشان نعمت برخود ظاهر دارد که رسول ﷺ می‌گوید «إذا أنعم‌الله علی عبد نعمة أحب أن یری علیه» گفت چون خدایتعالی بربنده نعمتی کند خواهدودوست دارد که آن نعمت براو بیند ، واگر دراین کلمه چیزی دیگر نبودی جز آنکه مفتتح قرآن است وآخر دعوی اهل جنان است قوله تعالی «وآخر دعویهم ان الحمدلله رب العالمین» کفایت بودی والله الموفق :

---

(١) وقتی شکر نعمت خدا خودنعمتی است برمن ودرمثل آن شکرواجب است پس چگونه بشکر اوتوان رسید مگر بفضل خود اواگرچه روزگار بسیار گذرد وعمر پیوسته باشد پس اگر همه نعمت بخشد همه شادی باشد واگرسختی رساند ثواب دربی دارد پس هیچیك ازنعمت خالی نیست . اندیشه وخشکی ودریا ازآن تنگ است یعنی نه درفکر گنجد و نه درجهان .

قوله تعالى : (رَبِّ العالَمينَ) برای آن مجرور کرد که صفت «الله» است وصفت دراعراب تابع موصوف باشد. ودرشاذ زیدبن علی خوانده است « رَبَّ العالمين » نصباً على المدح. ودرمعنی ربّ خلاف کرده‌اند بعضی گفتند معنی ربّ سید ومالك رقاب باشد ، بیان این قوله : «اُذكرني عند ربك» ای عند سيدك. وأعشى گوید :

وَأهلكْنَ قدماً ربَّ كِنْدَةَ وَابْنَهُ ★ وَربَّ مَعَدٍ بَيْنَ خَبْتٍ وَعَرْعَرِ (۱)

یعنی سید کنده. وربّ بمعنی مالك باشد. رسول صلى الله عليه وآله یکی را ازجملهٔ عرب میگوید «اربّ ابل أنت أم ربّ غنم» یعنی مالکها؟ جواب داد: «مِنْ كلّ اتاني الله فأكثر وأطيب (۲) »

وقال طرفة :

كَقَنْطَرَةِ الرُّومِيِّ أَقْسَمَ رَبُّهَا ★ لَتُكْتَنَفَنْ حَتّى تُشادَ بِقَرْمَدِ (۳)

وقال النابغة :

فإنْ يكُ رَبُّ أذْوادٍ بِحُزْوَى ★ أصابوا مِنْ لِقاحِكَ ما أصابوا (٤)

وبمعنی صاحب باشد. ابوذویب گوید:

قدْ نالَهُ رَبُّ الكِلابِ بِكَفِّهِ ★ بِبيضٍ رِهابٌ رِيشُهُنَّ مُقَزَّعُ (۵)

وبمعنی مربی باشد « يقول العرب : «ربّ يربّ ربّاً وربوباً وربابةً فهو ربٌّ مثل برّ وطب» »

وقال الشاعر :

يَرُبُّ الّذي يَأتي مِنَ الخَيْرِ إنَّهُ ★ إذا فَعَلَ المَعْرُوفَ زادَ وَتَمَّمَا (٦)

---

(۱) حوادث روزگار پیش ازاین بزرگ قبیله کنده وپسرش راهلاك کرد وهم بزرگ قبیله معدرا میان خبت وعرعر (دونوع درخت)

(۲) یعنی پیغمبر صلی الله علیه وآله پرسید آیا تومالك شتری یامالك گوسفند اورادرپاسخ گوید خداوند ازهمه بمن داده است وبسیار ونیکوهم داده است .

(۳) ازمعلقات است یعنی شترمن مانند پل رومی است که صاحب آن سوگند یاد کرده است اطراف آنرا بگیرند وبآجر محکم سازند .

(٤) اذواد دسته اندك ازشتراست وحزوی نام موضعی است .

(۵) رهاب آهن تیراست و ریشهن پرها که به تیرنصب میکردند و مقزع یعنی پراکنده و دور ازهم یعنی صاحب سگها که صیاد است بدان صید رسید درحالتی که دردست اوتیرها بود و این بیت ازقصیده ایست که درمرثیه چهارفرزند خود گفت ازجمله آن این بیت بسیارمعروف است :

واذاالمنية انشبت اظفارها ☆ الفيت كل تميمة لاتنفع

(٦) میپرورد هرخیررا که بجاآورد چه اوهرگاه نیکی کند افزون کندوتمام سازد .

وبمعنی مصلح باشد کسیکه‌چیزی اصلاح کند چنانکه شاعر الفرزدق گفت :

كانوا كسالئة حمقاء إذ حقنت ✶ سلاءها في أديم غير مربوب (١).

الحسین‌بن الفضل گفت «الرب‌الثابت من غیراثبات» یعنی خداوندی موجود بی‌موجدی واشتقاق او من رب بالمکان وارب ولب وألب إذا قام به. ودرخبر میآید از رسول ﷺ که گفت «أعوذبالله من‌فقرمرب أوملب» ای‌مقیم قال‌الشاعر: «ربّ بأرض ماتخطاها الغنم»(٢) وچون براین وجه تفسیردهدوصف اوجل‌جلاله باین، راجع بودباذات، چه موجودی خدایرا تعالی صفت‌ذات بود واگرحمل‌برد گروجوه کنندازتربیت واصلاح ازصفت‌فعل‌بود وآنك‌تفسیر بمالك دهد رب‌را گوید مرجع اوباقادری باشد، پس صفت‌ذات‌بود. وعبدالله عباس‌وعبدالله‌زبیر وابوالدرداء روایت میکنند که این‌نام نام‌مهترین‌خداست جل‌جلاله. ودرخبراست که‌رسول ﷺ گفت هر که اوهفت‌باربگوید« یاالله یارب » هرحاجت که ازپس‌آن‌خواهد باجابت‌مقرون‌بود. ودرخبری دیگرمیآید که هر کس که حاجتی دارد بخدای تعالی پنج باربگوید ربنا اجابت‌آید ومصداق این‌در کتاب مجیدهست فی‌قوله تعالی « ربّنا ماخلقت هذاباطلا» تاآخر آیات پنج‌بار ربّناهست آنگه گوید«فاستجاب لهم ربّهم » ودرخبری دیگر هست که‌چون بنده دستها بخدای تعالی بردارد وازروی‌نیازسه‌باربگویدیارب‌خدای دستها اوراپرازرحمت گرداند. ودرخبردیگر هست که چون‌بنده گوید یارب خدای تعالی گوید «لبیك» چون دوم باروسوم بار گوید حقتعالی گوید «لبیك عبدی» بندهٔ من «سل تعط» بخواه تابدهندت. ودرخبری دیگر که مردی‌بنزدیك صادق علیه‌السلام آمد گفت یابن رسول‌الله مراخبرده ازنام مهترین‌خدای‌تعالی(٣) ودرپیش اوحوضی آب‌بود روزی‌سرد بودمردرا گفت دراین‌حوض آب‌رو وغسل‌بکن تاتراخبردهم مرددرآب رفت ساعتی‌بود چون‌خواست که‌برآید امام کسان خودرا گفت رهانکنید مرد ساعتی‌بود سردش شد گفت«رب‌اغثنی» بارخدایافریادرس صادق‌علیه‌السلام گفت اینست که گفتی که بنده وقت درماندگی خدای‌را باین‌نام‌بخواند خدای‌اورا فریادرسد. ودرخبرمیآید ازابوهشام که گفت وقتی‌درمسجد واسط نشسته‌بودم‌دوستی بامن‌نشسته‌بود مردی‌ازدرمسجد درآمدبارانی پوشیده‌برعادت مسافران

(١) مانند زن روغن کش کولی بودند که روغن خودرا درمشك تعمیرنشده نگاه میداشت.

(٢) در زمینی اقامت کرد که گوسفند بدانجا گام ننهاد.

(٣) یعنی اسم اعظم.

وبنزديك اسطوانی رفت ودور کعت نماز کردآنگه برما آمدو بنشست گفت هما نادراين مسجدشما تیامنی میباید کردن بقبله گفتیم چنین میگویند گفت من هرگز اینجا نماز نکرده‌ام پیش از امروز آنگه گفت مردمانی را میبینم که میگویند «اللّهم انی أسئلك باسمك المكنوم» بارخدایا بحق آن نام پنهان تو وخدای را نامی باشد پنهان از بندگان نبینی که آدم وحوا چون درماندند خدای را بچه نام خواندند گفتند «ربنا ظلمنا أنفسنا» خدای تعالی توبهٔ ایشان قبول کرد نوح چون درماند از دست کفار خدای را هم باین نام خواند که «رب لا تذر علی الارض من الکافرین دیاراً» خدای تعالی دعایش اجابت کرد وکافران را دمار در آورد . ابراهیم ﷺ چون حاجتی داشت خدای را باین نام بخواند فی قوله تعالی «رب هب لی حکماً وألحقنی بالصالحین» اجابتش آمد . موسی ﷺ چون قبطی را بکشت گفت «رب انی ظلمت نفسی فاغفر لی» اجابتش آمد که «فغفر له». سلیمان ﷺ چون ملك خواست ازخدایتعالی ومغفرت هم باین نام خواند خدای را گفت «رب اغفر لی وهب لی ملکاً لا ینبغی لاحد من بعدی» خدایتعالی اجابت فرمود. زکریا چون ازخدایتعالی فرزند خواست خدای را هم باین نام بخواند «رب لا تذرنی فرداً وأنت خیر الوارثین» خدایتعالی اورا اجابت کرد ویحیی ﷺ را بدو داد . سیدولد آدم محمد رسول الله ﷺ خدای را هم بدین نامش برخواند «رب اغفر وارحم وانت خیر الراحمین» خدایتعالی اورا اجابت کرد که «لیغفر لك الله ما تقدم من ذنبك وما تأخر» آنگه صالحان امت اوچون خدای را باین نام خواندند در آخر سورة آل عمران «ربنا ما خلقت هذا باطلا» تا بآخر آیات توقیع اجابت ایشان چنین آمد که «فاستجاب لهم ربهم» آنگه آن طرید مملکت که بدترین خلقست خدای را هم باین نام خواند «رب فأنظرنی إلی یوم یبعثون» اجابت آمد که «انك من المنظرین» پس خدای را نامی باشد ازاین بزرگوارتر؟ این بگفت وناپیدا شد تا بدانستیم که آن خضر است .

اکنون بدانك اطلاق این اسم الا بر خدایتعالی نشاید کردن یکی ازما را «رب» نشاید خواندن مگر مقید چنانك رب الدار ورب الضیعة چنانك رسول ﷺ گفت « ارب ابل انت ام رب غنم » آن اعرابی را . ومانند این اسم خالق است که براطلاق جز برخدایتعالی اجرا نکنند ودر حق ما مقید باید گفتن چنانك خالق الادیم وخالق کذا ای مقدره . وطریق باینکه گفتیم سمع است و همچنین فی جمیع اسماء الله، چه براو اجرا کنند وچه اجرا نکنند اعتماد بر سمع باشد. قوله تعالی «العالمین» جمع عالم باشد جمع سلامت ویاء دراو علامت جر است ونون اومفتوح است تا فرق بود میان او ونون تثنیه که آن مکسور باشد واین اسم خود موحد اللفظ مجموع المعنی است چون قوم ورهط ونفر، ودر معنیش خلاف کردند شهر بن حوشب روایت کرد از ابی کعب که او گفت مراد باین فرشتگانند

وآن هیجده هزار فرشته است چهار هزار وپانصد بمشرقند وچهار هزار وپانصد بجانب سوم و چهار هزار وپانصد بجانب چهارم وباهریکی ازایشان چندان اعوانند که عددایشان جز خدای نداند،ازوراي ایشان زمینی است سپیدچون رخام عرضش چندانك آفتاب بچهل روز تواندبریدن و طولش جز خدایتعالی نداند مملو فرشتگانند که ایشان‌را روحانیان گویند ایشانرا زجلی و آوازی‌است بتهلیل وتسبیح که‌اگر آوازیکی ازایشان بمارسد اهل‌زمین هلاك‌شوند ازآن‌هیبت ومنتهی‌و کنارهٔ ایشان تابحاملان عرشند. ابومعاذ گویدآد میانند ابوالهیثم گفت جن وانس اند « لقوله لیکون للعالمین نذیرا» واین روایت عطیه وسعید جبیراست ازعبدالله عباس. وحسین بن الفضل گفت‌مردمانند لقوله تعالی «أتأتون الذکران من‌العالمین» وعجاج گفت . فخندف هامة ذاك‌العالم (۱)وفراء وابوعبیده گفتندعبارت‌است ازعقلاء وآن‌چهارصنف‌اند ازفرشتگان‌وآدمیان ودیوان وپریان ، وبهایم را عالم نگویند که کلمهٔ مشتق ازعلم‌است و شاعر گوید «ماان سمعت بمثلهم‌فی‌العالمینا » عبدالرحمن زیداسلم گفت جملهٔ مرتزقانند یعنی روزی‌خواران . نضربن شمیل میگوید این اسمی باشدواقع برجماعتی‌بسیار ازهرجنس . عبدالله زبعری‌میگوید :

إنّي وَجدتُكَ يا مُحمّدُ عِصمَةً ★ لِلعالَمينَ مِنَ العَذابِ الكارِبِ (۲)

ابوعمروعلاء گفت هرچه درج دارد ؛ واین معنی قول عبدالله عباس است که گفت، عالم اسمی‌استواقع علی کل مندبّ ودرج ؛ برهرچه برزمین برود . صادق عليه‌السلام می گوید « هم‌اهل الجنة والنار» اهل بهشت و دوزخند ، و حسن وقتاده ومجاهد می گویند عبارت است از جمیع المخلوقات . بیانش آنستکه درقصهٔ فرعون می گوید قال « ومارب العالمین قال رب السموات والارض ومابینهما» واولی‌تر آن باشد که حمل برعموم کنند که فایده‌را جامع‌تر بود چه مانع نیست ازتنافی وجزآن (۳) وبراین وجه اشتقاق او ازعلم‌وعلامت باشد برای ظهورشان وظهور آثارشان . اکنون‌درمبلغ ایشان خلاف کردند وسعیدالمسیب می گوید خدایرا تعالی‌هزارعالم است ششصد دربحر وچهار صد دربر. ضحاك گفت خدایرا سیصد وشصت‌عالمست سیصدازایشان برهنه‌اند که جامه‌نپوشند وندانند که ایشانرا خالقی است وشصت‌ازایشان جامه‌پوشانند. وهب ابن منبه گوید خدایراتعالی هیجده هزار عالم است‌دنیا ازشرق تاغرب یکی‌ازآن است‌وآنکه

---

(۱) خندف مادرقبیله قریش است واین جا مراد همه‌آن قبیله است ودربعضی از کتب « فخندف هامة ذاالعالم » است .

(۲) من یافتم ترا ای محمد نگهدارنده جهانیان ازعذابی که آنانرا اندوهگین کند .

(۳) نه تنافی مانع‌اراده همه این معانی است نه غیرتنافی.

عمارت دنیا بااضافه باخرابش (۱) چنان‌استکه خیمه‌ای دربیابانی، ابوسعیدبرری(؟) گفت چهل هزار عالم است دنیارا کعب الاحبار گفت عدد عالمها جز خدای که آفریده نداند ، والله تعالی أعلم بتفاصیل مقدوراته و معلوماته وما علمنا ذلك الا کما قال عزّ وجل « وما اوتیتم من العلم الا قلیلا » .

قوله (ألرَّحمـٰنِ الرَّحیمِ) وتفسیر این‌برفت ، اگر گویند چرا تکرار نمود باقرب عهد بااین دو کلمه چه درآیت تسمیت برفت، خصوصاً برمذهب آنان که «بسم‌الله» آیتی شمارند از فاتحه؟ جواب آنستکه گویم چون خلقان‌را فرمود که ابتداء کارها بنام او کنند ونام خود را الله فرمود وآنگه اسم‌را وصف کرد بررحمن ورحیم بعدازآن فرمود که خلقان حمد وشکراو کنند وصفت دیگر خودرا این گفت که رب‌العالمین است خواست تاعلت استحقاق‌حمد بخلقان‌نماید گفت این استحقاق حمد هم ازآنست که استحقاق تقدیم‌نام‌آن برکارها که من‌رحمن ورحیم‌ام یعنی منعم بانواع نعمت ازنعم دنیاوآخرت وعاجله وآجله ولام تعریفْ عهد دراوآورد تابدانند که این آفریدگار و پروردگار جهانیان هم این خدای منعم است که وصف او درآیة تسمیت برفت چه قریب تر مذکور او بوده که حواله بر او شایست کردن ، والله اعلم بما أراد منه . قوله تعالی:

(مالِكِ یَوْمِ الدِّینِ) بدانکه چنانك‌دراخبارآمد قرائت رسول ﷺ وبیشترصحابه مَلِك است وجماعتی بسیار ازتابعین، ودرقرائت عاصم و کسائی‌وخلف ویعقوب مالك می‌خوانند وباقی مَلِك بی‌الف میخوانند ، اما حجت آنان که مالك خوانند باالف آن است که گفتند مراد آن است که ملکیت تصرف دراین روز کس ندارد برای آنکه مالکیت همهٔ مالکان در این روز زایل شود و املاك همه ملاك با خدای تعالی افتد چه ما بتملیك او مالك باشیم چون دست تصرف ما از آن کوتاه کنند ما را تصرف نباشد ما مالك نباشیم چنانکه گفت « و إلی الله ترجع‌الامور » «وإلی‌الله عاقبة‌الامور» و گفت «یوم‌لایملك نفس لنفس شیئاً» وقوله «لایملکون منه خطاباً» وامثال‌آن یعنی درقیامت تصرف جزخدای را نباشد وحجت آنان که مَلِك خوانند بی الف آن است که گفتند خدای تعالی دردنیا ملوك را تمکین کرد وبعضی‌را مملکت داد چون انبیاء واوصیاء وأئمه را ، فردا مُلك از همه باز ستاند و همه را معزول گرداند چنانکه گفت

---

(۱) باخرابش یعنی آبادی دنیانسبت بخرابی آن بسیاراندك است ودنیا نسبت بهیجده هزارعالم هیچ وما باین اندك دل بسته‌ایم .

«لمن الملك اليوم لله الواحد القهار» واين بمعنى هم آن طريقست واين هر دو حجت متكافى است ، حجتى ديگراين آورند كه ملك بليغ تر باشد در مدح كه مالك براى آنكه هر مالك مَلِك نباشد وهر مَلِك مالك باشد قراء مالك گفتند خود مالك بليغ تر باشد كه آن تصرف كه مالك را در مِلْك خود برود از بيع ووقف وهبه وإقرار مَلِك را در مُلْك خود نرود پس مالك بليغ تر است از مَلِك و اين حجتها نيز متكافى است . اكنون درمعنى ملك قادرى باشد (١) وتصرف درآنچه او را باشد كه تصرف كند بر وجهى كه كس را نباشد كه اورا از آن منع كند و عاجزرا وصف نكنند بآنكه مالك است براى آنكه مرجع معنى اين اسم با قادرى (٢) است چون چنين باشد اين صفت خدايرا تعالى ذاتى باشد حاصل درازل ولا يزال واصل او درلغت شدّ باشد من قولهم« ملكت العجين إذا شدّدت عجنه» وقول الشاعر :

مَلَكْتُ بِها كَفّي فَأَنْهَرْتُ فَتْقَها * يَرى قائِمٌ مِنْ دُونِها ما وَراءَها (٣)

أي شددت ومصدر مالك مِلْك باشد ومصدر مَلِك مُلْك ، ومَلْك مصدر هر دو باشد ودرجاى مَلِك بكاردارند چنانك صوم وفطر وعدل يقال مالك بَيِّنُ المِلْكِ والمَلْكِ .ومَلِكٌ بين المُلْكِ والمَلْكِ والملكة والمملكه . وَمِلاكِ كار قوام او باشدوإِمْلاك زن دادن باشدچون انكاح ، براى آنكه اورا مالك زن ميكنى. وقول ديگر آن است كه مالك وملك دولغت است بيك معنى چنانك حاذرين وحذرين و فاكهين وفكهين و فارهين وفرهين امّا در عرف فرقى ظاهراست ميان ايشان.

وبهرحال ملك بليغ تر ازمالك باشدودرشاذاعمش ومحمد بن السميقع خوانند مالكَ بنصب كاف على تقدير يامالك . وعون العقيلى خواند مَلكُ على تقدير هوملك. وابو حَيوَة خواند مَلْكُ بجزم لام ورفع كاف واين جمله شاذاست ونبايد خواند . اماحجت آنكس كه مالك بنصب خواند بعلت «اياك نعبد» تاخطاب شود اين تعليل نافع نباشد براى آنكه باول سوره چه كند «الحمدلله» خواند ونتواند كه گويد الحمدلك دگر آنكه عرب از مغايبه بخطاب آيند و از خطاب بغايب شوند و اين در كلام ايشان بسيار است قال الله تعالى «حتى اذا كنتم فى الفلك وجرين بهم» .

قال الشاعر :

(١و٢)قادرى يعنى قدرت وياء مصدرى فارسى را بقادرملحق كرده است .

(٣) دست خودرا بدان سخت گرفتم وشكاف آنرا ازهم گشودم چنانكه مرد ايستاده از نزديك آن پشت آنرا مى ديد .

يا لَهفَ نَفسي كانَ جِدَّةُ خالِدٍ * وَبَياضُ وَجهِكَ لِلتُّرابِ الأعفَرِ (١)

واين را شاهد بسيار باشد درجاى خود بيايد انشاءالله. و«يَوْمِ» و«الدِّين» هردو باضافه مجرور است و«يوم» عبارت بود من طلوع الفجر إلى غروب الشمس وقيل: من طلوع الشمس إلى غروبها. واين اضافه بمعنى في است چنانكه گويندفرس ثابت العذراى ثابت فى العذر وعذر آن خانهاى يربوع باشد كه زيراو مجوف باشد اسبى كه حاذق باشد خويشتن را از آن نگاه ميدارد پايش رافرو نشود آن را گويندثابت العذرهمچنين آيه رامعنى آن است مالك في يوم الدين واين ازباب ظرف متسع است من قولهم: «ياسارق الليلة أهل الدار» ومعنى آن است كه ياسارق المتاع فى الليلة من أهل الدار. آيت همچونين است معنى اين است مالك الحكم والامر والقضاء في يوم الدين، وليكن اتساع كرد ظرف را كه مفعول فيه است بجاى مفعول به بنهاد كه فعل وفاعل را بآن اضافه كنند. اما «دين» درلغت بروجوه مختلف آمد دين بمعنى جزاء بود چنانكه گويند «كما تدين تدان» اى كما تفعل تجزى وأول را براى ازدواج دين خوانند كماقال تعالى «إنا لمدينون» اى مجزيون، و كماقال لبيد:

حِصادُكَ يَوماً ما زَرَعتَ وَإنَّما * يُدانُ الفَتى يَوماً كَما هُوَ دائِنُ (٢)

ودين حساب باشد چنانكه خداى تعالى گفت «ذلك الدين القيم» اى الحساب المستقيم، وچنانكه رسول ﷺ گفت «الكيس من دان نفسه وعمل لما بعدالموت» اى حاسب نفسه. ودين آيد بمعنى قهروغلبه چنانكه عرب گويد «دنته فدان» اى قهرته فخضع. ابوعمرو غلام ثعلب ميگويد دان إذا أطاع وإذا عصى، ودان إذا عزّ وإذا ذلّ، ودان إذاقهر وإذا خضع. مى نمايد كه اين كلمه ازاضداد است چنانكه شعب و مانند آن. وأعشى اين هر دو معنى جمع كرد در دو بيت آنجا كه گفت:

هُوَ دانَ الرِّبابَ إذ كَرِهوا الدِّينَ دِراكاً بِغَزوَةٍ وَصِيالِ

ثُمَّ دانَت لَهُ الرِّبابُ وَكانَت * كَعَذابٍ عُقوبَةُ الأطفالِ (٣)

(١) واى برمن كه طراوت روى خالد وسفيدى رخساروى نصيب خاك تيره گشت. وشاعر ازغيب بخطاب التفات كرده.

(٢) آنچه كشتى روزى وقت درويدن اواست و جزا داده ميشود مرد روزى بدانچه مستحق جزاى آنست.

(٣) اوطائفه رباب را مسخر كرد هنگامى كه از اطاعت كردن كراهت داشتند وآنها راگرفت بجنگ وحمله پس ازآن قبيله رباب مطيع شدند چنانكه گوشمالى كودكان.

و دین بمعنی طاعة بود . ومنه الدین الذی هو الملّة لانه یدان به الله أی یطاع . وفلان دین أی ذودین وطاعة لله تعالی ، قال زهیر :

لَئِنْ حَلَلْتَ بِوادٍ فِي بَنِي أَسَدٍ ٭ فِي دِينِ عَمْرٍو وَحالَتْ بَيْنَنا فَدَكُ (١)

أی فی طاعة عمرو . ودین بمعنی عادت بود چنانك مثقب العبدی میگوید :

تَقُولُ وَقَدْ دَرَأْتُ لَها وَضِينِي ٭ أَهذا دِينُهُ أَبَداً وَدِينِي (٢)

ای عادته وعادتی . اما ازاین معانی آنچه مفسران گفته‌اند ولایق است یکی حساب است واین قول عبدالله عباس وسدی ومقاتل است . قول دیگر جزاء است وآن قول قتاده و ضحاك است قولی دیگر قهر وغلبه است واین قول یمان بن رباب است . وطاعت است وآن قول حسین بن الفضل است . محمّد بن کعب القرظی میگوید « مالك یوم لاینفع فیه إلاالدین » این روز را برای آن روز دین خواندند که روزی است که دراو هیچ بکار نیاید وسود ندارد مگر دین پس روز دین از این وجهست وبراین قول دین اسلام باشد ، واین قول درمعنی آن آیه بود که خدای تعالی میگوید : «یوم لاینفع مال ولابنون إلامن أتی الله بقلب سلیم » ونیز میگوید «وماأموالکم ولاأولادکم بالتی تقربکم عند نازلفی إلامن آمن وعمل صالحاً » اگر گویند چگونه گفت «ملك یوم الدین » ویوم عبارة ازطلوع شمس باشد ودرآن روز شمس نباشد؟ جواب گوئیم عبارت میکند بیوم ازاوقاتیکه درآن اوقات تاریك نباشد چنانك درروز پس برسبیل تشبیه آنرا یوم میخوانند وجواب هم این باشد فی یوم القیامة ویوم التلاق ویوم التغابن . وهر کجا خدای درقرآن ذکر یوم میکند مراد قیامت است .

قوله (إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ) إیاك و إیاه ضمیر منصوب منفصل باشد وکاف خطاب راست واورا ازاعراب محلی نباشد بنزدیك بصریان چون کاف ذاك وذلك وبنزدیك کوفیان درمحل جر باشد باضافه إیا پس نزدیك ایشان دو اسم ضمیر است مضاف یکی بایکی یکی ازاو منفصل و یکی متصل ولیکن اضافه اوجز باضمیر نکنند وبأسماء ظاهره نکنند لایقال إیازیدجز که ازخلیل حکایت کردند که او گفت که درلغت بعضی عرب هست که «إذابلغ الرجل الستین

(١) اگر منزل گیری در وادی بنی اسد در اطاعت عمرو وفدك میان ماحائل شود. وجواب شرط دربیت بعدازآن است « لیاتینك منی منطق قزع ٭ باق کمادنس القبطیة الودك »

(٢) میگوید ناقه من هرگاه تسمهٔ هودج رابدنم اوآماده میسازم آیا عادت من واواین است. این بیت ازقصیده نصیحی است که درمدح عمرو بن هند گفته است .

فاياه وإيا الشراب» ودراين باب قول بصريان معتمد است. دراصل «إيا» دوقول گفتند: ابوزيد گفت اصل او «اي يا» بوده است اى تنبيه راويا ندارا. پس همزه را مكسور كردند ويارا ديا ادغام كردند «إيا» گشت وابوعبيد ميگويد أصل او «اويا» من الايواء وهو الرجوع دراو معنى انقطاع وقصد باشد جز كه واو را قلب كردند بايا وادغام كردند. وإياك وامثال او هميشه بر فعل مقدم بود لايقال عنيت إياك براى آن ميتواني تا ضمير متصل بگوئى (۱) «عنيتك» وتا متصل ممكن باشد منفصل نشايد الا كه فصل كنى ميان فعل ومفعول گوئى «ماعنيت إلا إياك» آنكه متصل ممكن نبود براى فصل. اگر گويند چرا نگفت «نعبدك ونستعينك» تا ضمير متصل بودى و كلام مختصر تر بودى جواب گوئيم براى آنك در ايراد منفصل معنى زياده بود كه در متصل آن معنى نباشد و آن آنست كه قايل چون گويد «عنيتك وقصدتك» معني آن باشد كه ترا خواستم قصد تو كردم معنى هم اين باشد و بس ولكن چون گويد «إياك عنيت، و إياك قصدت» معنى آن باشد كه ما عنيت إلا اياك وماقصدت سواك وعنيتك لاغيرك پس در آنجا هم معنى اثبات باشد هم معنى نفى عمن سواه، واين معنى لطيف است. شاعر گفت:

إيّاكَ أدعُو فتَقبَّلْ مَلقي وَاغفِرْ خطايايَ وَثمِّرْ وَرَقي(۲)

واين معنى خواست.

اماعبادة سياسة النفس على حمل المشاق فى الطاعة باشد واصل تعبّد تذلّل باشد من قولهم طريق معبّد اى مذلّل موطؤ بالاقدام چنانكه طرفه گفت:

تُباري عِتاقاً ناجِياتٍ وَأتبَعَتْ وَظيفاً وَظيفاً فوقَ مَوْرٍ مُعبَّدِ(۳)

وبعير معبّد إذا كان مطلياً بالقطران كما قال طرفه أيضاً:

إلى أنْ تحامَتْني العَشيرَةُ كلُّها وَأفردْتُ إفرادَ البَعيرِ المُعَبَّدِ(٤)

وبنده را ازاينجا عبد خوانند لذلّته وانقياده لمولاه. ودرشاذ يحيى بن وثاب ميخواند نعبد بكسر النون على لغة هذيل فانهم يقولون إِفعَلُ ونِفعَلُ وتِفعَلُ ولايقولون يِفعَلُ لاجتماع كسرتين احديهما الياء «وإياك نستعين» اگر گويند چرا تكرار كرد لفظ «إياك» را گوئيم بيان را

(۱) يعنى براى آنكه ميتوانى ضمير متصل بگوئى.

(۲) ترا مى‌خوانم پس تملق مرا بپذير وبيامرز خطاياى مرا ودرخت مرا ثمر رسان.

(۳) باناقه هاى نجيب ونجات دهنده دربيابان مسابقه ميكند وپايهاى خودرا بجاى پاى ديگر مينهد بالاى جاده كوفته شده.

(٤) تاآنكه خويشان ازمن پرهيز كردند ومن مانند شتر گروقطران ماليده تنها ماندم.

وعرض کردن مذلّت واقرار بعبودیت وحاجت وقلت استغناء ازاوتعالی وفزع بادرگاه اووالتذاذ بذکر اوچنانك شاعر گفت :

وَنُبِّئْتُ لَيْلَى أَرْسَلَتْ بِشَفَاعَةٍ　إِلَيَّ فَهَلَّا نَفْسُ لَيْلَى شَفِيعُهَا
أَأَكْرَمُ مِنْ لَيْلَى عَلَيَّ فَتَبْتَغِي　بِهِ الجَاهَ أَمْ كُنْتُ امْرَءًا لاأُطِيعُهَا(۱)

تکرار کردن نام لیلی را وعدول کردن ازذکر ضمیر باین معانی است که ذکر کرده شد. ونیز گفته‌اند لتأکید البیان کقوله الشاعر:

وَجَاعِلُ الشَّمْسِ مِصْرًا لاخِفَاءَ بِهِ　بَيْنَ النَّهَارِ وَبَيْنَ اللَّيْلِ قَدْ فَصَلَا(۲)

بدانکه عبادت اسمی است شامل افعال قلوب وافعال جوارح را،اول باید تادل خاشع و خاضع باشد وقصدنکند بآن عبادت جز معبود خودرا ونیت خالص کند واز وجوه شوایب دور دارد وآنچه افعال جوارح است آنست که بروجه مشروع ومأمور کند و نیز ترك محرمات از عبادت باشد نه‌بینی که رسول ﷺ أبوذر را میگوید «کن ورعاًتکن أعبدالناس» پارسا باش تا عابدترین مردمان‌باشی. یحیی‌معاذرا گفتند بنده کی عابد باشد؟ گفت هر گه درجهٔ عبودیت را ملازمت کند گفتند کی ملازمت کرده باشد؟ گفت هر گه باین‌شرایط بود که‌ازدلی صادق گوید بارخدایا اگر بدهی‌شکر کنم واگرم ندهی صبر کنم ورضا دهم‌واگر بخوانی اجابت کنم‌واگر نخوانی عبادت کنم وبندگی بجای‌آرم.دیگری‌را پرسیدند ازحد عبودیت گفت ترك اختیار باشد وترك تدبیر واظهار حاجت بخداوند خود. وسفیان ثوری گفت شرط بندگی سه چیزاست رضا بقسمت ونگاه داشت حرمت ومراعات خدمت‌ودیگری گفت شرط بندگی آنست که باخالق بصدق باشی وباخلقان برفق . گویند یکی ازجمله صالحان ببازار رفت تابنده‌ای خرد غلامی‌را پیش آوردند گفت یاغلام چه نام داری گفت فلان گفت چه‌کار داری گفت فلان گفت نخواهم این‌را دیگری‌بیاری‌غلامی دیگر بیاوردند گفت یاغلام چه نامی گفت آنچه توام خوانی گفت‌چه خوری گفت‌آنچه توأم دهی گفت چه پوشی گفت آنچه توام پوشانی گفت چه کنی گفت آنچه توام فرمائی گفت‌چه اختیار کنی گفت من‌بنده‌ام‌بنده رااختیار‌چه‌کار؟ گفت این‌بندهٔ راستین‌است

---

(۱) خبر شدم که لیلی کس را بشفاعت فرستاده است سوی من چرا خود او شفیع خود نشده است آیا کسی گرامی تـراز لیلی هست برمن که بسبب او جاه یابد یامن مردی هستم که او را نافرمانی کنم .

(۲) قراردهنده خورشیداست ممیزوفارق میان روز وشب وبسبب آن جدا کردمیان‌روز وشب۰ و مصر بمعنی حاجب وممیزاست .

اورا بخرید. طاووس یمانی گوید درمسجدالحرام شدم علی بن الحسین زین العابدین را علیهما السلام دیدم درحجر نماز میکرد ودعامیکرد گفتم مردی صالح است ازاهل بیت نبوت بروم گوش دعاء او کنم که دردعاچه‌میگوید چون ازنماز فارغ شد سر بر زمین نهاد ومیگفت « عبدك بفنائك أسيرك بفنائك مسكينك بفنائك سائلك بفنائك يشكو إليك مالايخفى عليك» مي گفت بندهٔ توبدرگاه تواست اسیرتو بدرگاه تواست‌مسکین ومحتاج توبدرگاه‌تو است‌سایل توبدرگاه تواست‌شکایت باتو میکند آنچه برتو پوشیده نیست طاووس گوید یادگرفتم اینکلماترا هیچ سختی‌مرا پیش نیامد وإلااین کلمات بگفتم‌خدای‌تعالی مرااز آن‌فرج‌داد .قوله‌تعالی« وإياك نستعين» سؤال کردند که این‌مؤخر مقدم می‌بایست بجهت آنکه فعل عبادت پس‌از فعل استعانت باشد جواب گوئیم فعل‌بی اعانت قدیم‌جل‌جلاله‌نباشد ازخلق حیوةوقدرت و کمال‌عقل‌واتمام‌آلت‌وتمکین وازاحت علت ونصب ادله پس‌بنده این فعل کرده را باین اسباب وآلات توجیه‌میکند بخدای تعالی و میگوید بارخدایا جز برای تونکردم اینکه کردم و برآنچه خواهم کرد ازتو یاری میخواهم بمتابعت‌ألطاف وتوفیق وانواع معونت وصرف‌اسباب موانع‌تادرآن بندگی عرضه کرده باشددر آن‌حاجت وقلت‌غناخودازاوعرض کرده(کذا؟)والله‌أعلم.واستعانة‌طلب‌معونت‌باشدواین‌سین‌طلب است ومراد معونت الطاف است واسباب وافعالی که بنده عندآن بکردن‌طاعت نزدیك شود واز معصیت دور شود . واگر حمل کنند براستبقاء قدرت و کمال عقل واسباب تمکین هم‌رواباشد و محتمل بود . ابوالحسن‌قتاده گفت «إياك نعبد» برای آنك توصانعی و«إياك نستعين» برای آنکه‌ما مصنوعیم ومصنوعرا ازصانع چاره نیست نعبدلتدخلناالجنان وإياك نستعين لتنقذنا من‌النيران . إياك‌نعبد لا نناعبيدوإياك نستعين‌لانك كريم مجيد . أبوطلحه‌روایت کند که گفت بارسول صلی الله علیه و آله بودیم دربعضی غزوات چون‌کار سخت شد وکارزار گرم شد رسول صلی الله علیه و آله سر برداشت و گفت «يا مالك يوم‌الدين اياك‌نعبد وإياك‌نستعين » گفت سرهادیدم ازتنهامی‌افتادو کس را ندیدم که‌میزد وکافران هزیمت شدند گفتم یارسول‌الله این‌سرها که ازتنهامی‌افتاد چه‌بود گفت فرشتها می‌زدند ایشانرا وشما نمیدیدی فرشتگانرا . عبدالله عمر روایت کند که چون‌کاربرتوسخت شود بگوی «إياك نعبدو إياك نستعين» تاکارصعب آسان گردد.

قوله تعالی(اِهْدِنَاالصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ) أمیرالمؤمنین‌علی علیه السلام میگویدوابی کعب‌میگوید معنی آنست که «ثبتنا» مارابرراه راست‌بدار چنانکه‌آنکس که درفعلی باشد گوئی‌هم این‌میکن ایستاده را گوئی قف‌حتى‌أعود‌إليك ، معنی‌نه‌آن است که‌تو‌واقف نه‌ای یعنی‌برسروقوف میباش

تا آمدن من . سدی ومقاتل گفتند «أرشدنا» راه نمای ما رایقال هدیته للدین وإلی الدین وللطریق وإلی الطریق هدی وهدایة جز آنکه هدی در دین باشد وهدایت در راه . ضحاك میگوید «ألهمنا» وبعضی دگر گفتند «بین لنا» ومعانی متقارب است ومعنی هم آن باشد که در باب استعانت برفت ازسؤال الطاف وتوفیق وازاحت علت ونصب ادله وبهیچ وجه مراد بهدی در آیه ایمان نیست برای آنك درقول عبدالله عباس صراط مستقیم دین اسلام است وراه چیزی جز آن چیز باشد پس مراد مقدمات ایمان بود وآنچه بایمان نتوان رسیدن جز بآن وآن فعل خدای تعالی باشد ازالطاف و تمکین که ذکر کرده شد دگر آنك از خدای آن خواهند که فعل خدای باشد و ایمان فعل بنده است بدلیل امر ونهی ووعد ووعید ومدح ودم وثواب وعقاب وبدلیل وقوعش عندقصد وداعی اووانتفایش عندصوارف و کراهت او باسلامت أحوالش واین معنی بجایهای دیگر مستقصی گفته شود انشاءالله تعالی . قوله تعالی «الصراط» اصل کلمه سین است اشتقاق اومن سرط بود برای آنکه پنداری روندگان را فرو می برد ولکن برای اطباق طاء سین راصاد کردند ، و عامر بن الطفیل میگوید :

شَحَنَّا أرْضَهُمْ بِالخَيْلِ حَتَّى　　تَرَكْنَاهُمْ أذَلَّ مِنَ الصِّرَاطِ (١)

وقال جریر :

أمِيرُ المُؤْمِنِينَ عَلَى صِرَاطٍ　　إذَا اعْوَجَّ المَوَارِدُ مُسْتَقِيمِ (٢)

دراو پنج قراءة است یکی بسین وآن قراءة ابن کثیر است ازطریق قنبل وقراءة یعقوب بطریق رویس . ودوم اشمام سین روایت أبوحمد ونست از کسائی . وسیم بزای وآن روایت سلیم است از حمزه وچهارم باشمام زای وآن قراءة حمزه است دربیشتر روایات وقراءة کسائی درروایت نهشلی وپنجم بصاد وآن قراءة باقی قراءاست وهمه لغتها صحیح وفصیح است واختیار برصاد برای آنکه در مصاحف بصاد است وصاد باطاء مطابق است دراستعلاء . مفسران خلاف کرده اند دراین صراط حارث روایت کند ازأمیرالمؤمنین عليه السلام که او گفت ازرسول صلی الله علیه وآله شنیدم که گفت صراط مستقیم کتاب خدااست جل جلاله این قولی است که عبدالله عباس وجابر بن عبدالله میگویند . ومقاتل وسدی میگویند که این صراط اسلام است . سعید بن جبیر گفت «طریق الجنة» ره به بهشت است. محمد بن الحنفیه گفت دینی که خدای تعالی از بندگانش نپذیرد جز آن . أبو بریدة الاسلمی میگوید الصراط طریق محمد وآله عليهم السلام . وزربن حبیش روایت کند از ابو وائل که رسول صلی الله علیه وآله دوخط

---

(١) پر کردیم زمین آنها را بسواران تا آنکه آنهارا خوارتر ازراه گردانیدیم .
(٢) امیرالمؤمنین برروشی است مستقیم وقتی همه چیز کژ باشد .

بکشید یکی ازچپ خود ویکی ازراست خود آنگهی گفت «هذه‌السبل» این راهاست و برسر هرراهی شیطانی نشسته میگوید«الیّ الیّ» آنگه خطی برابرروی خودبکشید گفت این راه خداست پس‌این‌آیت برخواند «إن هذاصراطي‌مستقیماً فاتبعوه ولاتتبعواالسبل فتفرق بکم‌عن سبیله»نواس بن سمعان روایت کندازرسول ﷺ که او گفت‌خدای تعالی‌مثل‌بزدصراط‌مستقیم‌را وبردو کنارهٔ آن صراط باره‌ایست (۱) درها بروی گشاده وبرآن درها پرده‌ها فروگذاشته وبر سرآن صراط داعی ایستاده خلقانرا دعوت میکند میگوید ای‌مردمان درراه آئی ومیل مکنی ازاین وازبالای آن صراط داعی دیگر دعوت میکند چون مرد خواهد تا ازآن درها یکی بر گشایدآن داعی گوید ویلك نگشائی که اگر بر گشائی درشوی آنگه گفت صراط اسلام است وآن پردهاحدهای‌خداست وآن‌درهای گشاده محارم خداست‌وآن داعی‌برصراط کتاب‌خداست وآن‌داعی که آن بالای‌آنست واعظ خداست دردل هرمسلمانی واستقصاء کلام درهدی و اقسام ووجوه اوومعانیش بیاید فی‌قوله «هدی للمتقین» اکنون‌آنچه محتمل‌آینست یکی بیان است تامعنی «إهدنا»بیّن لنا باشد ، یالطف است تامعنی ألطف لنا باشد ، یازیادت الطاف است‌تامعنی زدنالطفاً باشد کماقال الله‌تعالی : «وزدناهم‌هدی» ومعنی ارشاد وتثبیت وجزآن همه راجع‌است باین سه قول .

قوله(صِراطَ الَّذِینَ أَنعَمتَ عَلَیهِم)این‌صراط‌دوم‌بدل‌باشدازصراط‌مستقیم‌یعنی طریق آنانکه نعمت کردی برایشان بتوفیق ورعایت ومنت نهادی برایشان بتوفیق وهدایت وعبدالله عباس گفت‌قوم موسی‌وعیسی اندپیش‌ازآنکه نعمت‌برخود بگردانیدند شهربن‌حوشب گفت‌أهل بیت رسول‌الله واصحابند . عکرمه گفت : أنعمت علیهم بالثبات‌علی‌الایمان‌والاستقامة ، کما قال الله‌تعالی « إن‌الذین‌قالوا ربناالله ثم استقاموا». علي‌بن الحسین‌بن واقد گفت : نعمت کردی بر ایشان بشکر بر نعمت وصبر بربلیه واصل نعمت درلغت مبالغه باشد یقول العرب «دققت‌الدواء فأنعمت دقه» ای بالغت فیه ونظرت فأنعمت النظر وفلان لم ینعم‌النظر في‌هذا الامرأی‌لم‌یبالغ فیه ، وأنعم‌مقلوب باشدازأمعن‌اذابالغ‌أیضایقال أمعن‌في‌الاکل‌والسیروغیرهما. و«علی»ازحروف جراست ومعني اواستعلاء بود یقال علیه کذا من‌المال برای‌آنکه برو مستعلي ومستولي‌است ، ازین گویند رکبه دین وزید علی‌السطح وغیرذلك ودر«علیهم» هفت قراءةاست کسرهاء وسکون میم وآن‌قراءة عام است و«علیهُم» بضم‌هاء وسکون میم وآن‌قراءة حمزه‌است درسبع ودرشاذ قراءة

(۱) یعنی بردوطرف راه دیواربلندی است وددرآن دیوار درها که ازآن بیرون توان رفت و برهردری پرده‌ای آویخته است .

أعمش و« علیهُمُ » بضم‌ها. ومیم بی‌الحاق واو وآن قراءة عیسی بن‌عمر، وابن‌ابی اسحق است و « علیهِمُ» بکسرها وضم میم‌باختلاس و«علیهِمِ» بکسر هاو کسرمیم‌هم باختلاس واین اختلاس چنان بود که شاعر گفت :

وَاللهِ لَوْلا شُعْبَتِي مِنَ الكَرَمْ   وَشُعْبَتِي فِيهِمُ مِنْ خالٍ وَعَمّ

لَكُنْتُ فِيهِمْ رَجُلاً بِلا قَدَمْ (١)

ودرتفسیر أهل البیت آمد که «صراط الذین انعمت علیهم» آنانند که خدای تعالی ایشان را یاد کرد فی‌قوله« فاولئك مع الذین أنعم‌الله علیهم من‌النبیین والصدیقین والشهداء والصالحین وحسن أولئك رفیقاً » «من النبیین» محمد ﷺ « والصدیقین » علي‌بن أبی‌طالب علیه السلام «والشهداء» حمزه وجعفر « والصالحین » ائمة الهداة ، « و حسن أولئك رفیقا » مهدی الامة علیه السلام . قوله « غیر المغضوب علیهم ولا الضالین » « غیر» در اینجا صفت‌است و « غیر » هم صفت باشد و هم استثناء ، از اینجا صفت « الذین » است و شاید تا تکریرعامل باشد ، تقدیرچنین باشد صراط غیرالمغضوب « والذین » اگرچه معرفه است و « غیر» نکره است ، برای آنکه نه معرفه است مستقل بنفسه في التعریف و محتاج است بصفت چنانکه اسم نکره که بصفت بعضی تعریف و تخصیص دراو شود (٢) پس پنداری که صله وموصول‌را بمثابه صفت وموصوف کردند ازاینجا روامی دارند لاأجلس الا الی‌العالم غیرالجاهل ، ومررت بالذی قام غیرالذی قعد وروانمیدارند مررت بزید غیر الظریف . و در شاذ بنصب « غیر » خوانده اند و خلیل احمد از حمزه روایت کند بنصب و در وجهش دو قول گفته اند یکی حال و یکی استثناء و وجهی دیگر روا بود که صفت ضمیر مجرور باشد در « علیهم » که اگر چه ضمیر مجرور است در محل نصب است بوقوع الفعل علیهم و هو النعمة و آن کس که استثناء گوید لابد منقطع تواند گفتن برای آنك مغضوب علیهم نه از جنس منعم علیه باشد چنانکه گویند ما بالدار أحد الا حماراً

---

(١) بخدا سوگند که اگر بهره‌ای‌ازجوانمردی نداشتم‌وعم و خال مرا باآنان نسبت نبودی مردی بودم پیش‌ایشان بی‌پایه . شاهد درمیم فیهم درمصراع دوم است که باید آنرا باختلاس متحرك ساخت برای درست شدن وزن .

(٢) یعنی کلمه«الذین» اگرچه معرفه است‌اما تعریف اومانندأعلام بنفس‌لفظ نیست بلکه‌بواسطه صله است پس شبیه به نکره است که بواسطه وصف اندکی تخصیص دراوپیدا میشود و از این جهت «غیر» که نکره‌است صفت‌برای «الذین» می‌آورند .

و کما قال « وَمـا بِالرَّبْعِ مِنْ أَحدٍ إِلاّ أَواريّ » (۱) و این در جای خود بشرح بیاید انشاء الله تعالی . و معنی غضب اراده مضرت و عقاب باشد بغیری از خدای و در لغت ضد رضا بود و رضا ارادهٔ خیر و ثواب باشـد و هر دو از باب اراده بود . و قول آنکس که گفت غضب تغیر حال غضبان باشـد درست نیست برای آنکه خـدای غضب بخود حواله کرد فی قوله «وغضب الله علیهم »وتغیر برخدای‌تعالی روا نیست واصل‌کلمه در لغة شدت بود وسنك سخت را غضبه خوانند و مارپلید را غضوب خوانند لشدتها وخبثها ومراد باین مغضوب علیهم جهودانند برقول جمهور مفسران ازعبدالله عباس وعبدالله مسعود وبیشترصحابه رسول. و موافقت آیهٔ فی قوله «من لعنه‌الله وغضب علیه» ومرادباین‌آیه جهودانند وعبدالله‌بن شقیق روایت کرد از بعضی صحابه که گفت رسول ﷺ در وادی‌القری باجهودان کارزار میکرد مردی ازاهل یقین گفت یا رسول الله اینان که اند که باتو کارزار کنند؟ گفت المغضوب علیهم گفت دیگران که‌اند واشارت بترسایان کرد و گفت‌هم‌الضالون واین موافق این دوآیه است‌درحق جهودان وترسایان که « وغضب علیه وجعل منهم القردة والخنازیر» وقوله تعالی‌درحق‌ترسایان «قدضلوا من‌قبل و أضلوا کثیراً. وضلوا عن‌سواء السبیل»وا گر برعموم حمل کنند روا باشد جز آنکه اخبار وقرآن براین‌آمد . قوله «ولاالضالین » وأصل ضلال هلاك باشد یقال : ضل‌المآء فی‌اللبن اذا خفی و ذهب فیه ووجوه ضلال درجای خود گفته‌شودانشاءالله تعالی . وذهاب از راه‌حق وازوجه صواب ضلال باشد یقال : ضل عن الطریق و أضله غیره و فلان ضال و مضلل اذا کان علی غیر صواب قال الشاعر :

أَلَمْ تَسْئَلْ تُخَبِّرْكَ الـدِّيارُ عَنِ الحَيِّ المُضَلَّلِ أَيْنَ سارُوا (۲)

وبرای‌آن «لا» که حرف نفی‌است‌بر«غیر»عطف کرد که دراومعنی نفی است یقال‌فلان‌غیر محسن ولا مجمل وغیر چون‌بمعنی سوی باشد نشایدحرف نفی‌را براوعطف کردن‌لایقال القوم عندی غیر زید ولاعمرو ، کمالایقال سوی زید ولاعمرو.

وفقهاء خلاف کردند در گفتن«آمین»درآخر الحمد : بنزدیك اهل‌البیت علیهم السلام نشاید و از قواطع نمازبودسواء اگرجهر کندوا گر اخفات ،اگرامام باشدواگرمأموم ، ومذهب‌شافعی آن‌است که‌امام‌رامستحب است که‌چون‌الحمد بخواند آمین بگویدچون‌بجهر خواند که‌بلندنباید

(۱) جزء شعریست از نابغه که بعدازاین مذکوراست .

(۲) آیا نپرسیدی خانه هارا تاترا خبردهند که آن جماعت راه گم کرده کجا رفتند

گفتن(١) و این مذهب عطاو احمد حنبل وداود و اسحق است و ابو حنیفه و سفیان ثوری(٢) و مالك را دو قولست یکی همچنین که گفتیم ودیگر آنك امام را نباید گفتن اما مأموم را بباید گفتن. شافعی رادراو دوقولست (٣) درجدید گفت چندان آواز بردارد که خودشنود و در قدیم گفت اخفا نکند وآواز بردارد . واصحابش بردو قولند اگر صف‌ها اندك است اخفاء کنند و اگر صف‌ها بسیار باشد وآواز امام نشنوند جهر باید کردن ، دلیل برمذهب صحیح اجماع اهل‌البیت است وطریقه احتیاط چه امت ازدو قایلند یکی گفت نماز ببرد ویکی گفت اگر گویند روا باشد و اگر نگویند روا باشد احتیاط در آن باشد که ترك کنند چه آن کس که گوید باید گفتن گوید که بی آن نمازش درست بود وآن کس که گفت نباید گفتن نمازش بریده شود پس احتیاط با این باشد . وطریقتی اعتباری این است (٤) که در نماز فاتحه که خواند یا بروجه قراءة خواند یا بروجه دعا خواند و اگر بروجه دعا خواند باتفاق نمازش درست نبود و اگر بروجه قراءة خواند شرع وعرف مانع است ازآنك عقب قراءة آمین گویند چنانکه عقب سایر آیات که درقرآن هست متضمن دعـا باجماع درآنجا آمین نشاید گفتن، دگر آنك رسول علیه‌الصلوة والسلام گفت «ان هذه الصلوة لایصلح فیها شیء من کلام الادمیین» وباتفاق این نه کلام خداست کلام آدمیان است پس ترك باید کردن ازاین وجوه والله الموفق .

---

(١) عبارت تصحیف شده است از ناسخان وشاید صحیح چنین باشد «آمین بگوید بسر که بلند نباید گفتن» درخلاف گوید شافعی واصحاب او گویند امام را مستحب است چون ازقرائت حمد فارغ شود آمین بگوید باخفات .

(٢) این دوهم گویند امام باخفات آمین گوید پس عطف برداود واسحق است الا آنکه در خلاف تصریح باستحباب نکرده .

(٣) یعنی درباره مأموم .

(٤) اگر چه این دوطریق اعتباری ضعیف است اما اجماع کافی است وحق آن است که میتوان قرآن را به نیت قرآن خواند وهم درمثل «ایاك نعبد» و «اهدنا الصراط» قصد تعبد و دعا کرد چون این الفاظ را صرف برای لقلقه لسان بما تلقین نکردند بلکه نمازگذار درنماز باید سعی کند در «ایاك نعبد وایاك نستعین» راستگو باشد ودعای اهدنا را باحضورقلب گوید و حکایت کلام دیگری منافی دعانیست مثلا اگر کسی این بیت را درمقام دعا گوید بروی صادق آید که شعر سعدی خواند :

ای بار خدای عالم‌آرای　بر بنده پیر خود ببخشای

اما اینکه آمین کلام آدمیین است درحواشی وافی نوشته‌ایم .

سورة البقرة

بدانكه اين‌سوره دويست وهشتاد وشش آية‌است‌درعدد كوفيان‌وآن‌عددأمير المؤمنين علي عليه‌السلام است وهفت‌بعدد بصريان . وپنج بعدد مدنيان‌وسوره مدنيست جمله بيك روايت وبروايتى ديگر يك‌آية مدنى‌نيست كه بحجة الوداع‌أنزله‌بود وهى‌قوله‌تعالى « واتقوا يوماً ترجعون فيه إلى‌الله» وعدد كلمات‌او ششهزار ودويست وبيست و يك كلمه است وبيست و پنجهزار و پانصد حرف است .

وروايت‌است‌ازابو امامه‌ازاُبيّ كعب كه‌پيغمبر صلى‌الله‌عليه‌وآله گفت «ان‌لكل‌شيء سناماً وسنام‌القرآن سورة البقرة » گفت‌هرچيزى‌را كوهانى است‌وكوهان‌قرآن سورة البقره‌است . وسهل‌بن سعيد روايت كند كه رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله گفت هر كه اين‌سوره را درسراى‌خودبخواند اگر‌بروز خواند سه روز شياطين گرد سراى اونگردند واگر درشب‌خواند سه شب‌شياطين گرد سراى اونگردند . بريده روايت كند كه رسول گفت سورة‌البقرة بياموزى كه اخذش‌بركت است وتركش حسرت است وباطل‌كاران‌برخداوند اين سوره راه‌نيابند يعني‌ساحران . وأبى كعب‌روايت كرد كه‌رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله گفت هر كه اوسورة البقرة بخواند صلوة ورحمت خداى براوباشد وچندانى ثواب‌يابد كه مرابطى را درسبيل خداى كه ترسش ساكن‌نشود . ودرخبرى ديگر«وان أصفرالبيوت من الخير بيت‌لاتقرءفيه سورة البقرة ، سورة البقرة فسطاط القرآن» گفت خالى‌تر خانه از خير خانه‌اى‌باشد كه‌دراواين‌سوره‌نخوانند . سورة‌البقرةسراپردۀ قرآن‌است . وهب‌منبه گفت‌هر كه اوسورة البقرة وآل‌عمران بخواند. نام‌او ازعجيبا تابغريبا (١) برسد گفتند عجيبا وغريبا چه باشد گفت‌عجيبازمين‌هفتم وغريبا عرش رب‌العزة. ابوهريره روايت كند كه رسول صلى‌الله‌عليه‌وآله سريتى را بغزا ميفرستاد خواست تابرايشان اميرى كند يك يك‌را پيش‌خود ميخواند وميگفت تو از قرآن چه‌دانى هر كس ميگفت من‌فلان‌سوره‌دانم تاجوانى پيش‌آمد بسال ازهمه كهتر گفت يا رسول‌الله من‌سورة البقرة دانم گفت ترا امير كردم برايشان گفتند يارسول‌الله اين‌جوان را برما پيران‌چگونه اميرميكنى گفت « معه سورة‌البقرة»اوسورة بقره‌داندو شماندانيد . ياعجبا اگر جوانى سورتى داند كه‌پيران ندانستند استحقاق‌امارت يافته‌برايشان پس جوانمردى كه‌بيرون ازآن‌جملۀ سور قرآن داندوداند كه‌درقرآن‌محكم كدامست‌ومتشابه كدام‌وناسخ كدام‌ومنسوخ

---

(١) بنظر ميرسد كه‌در دو كلمه عجيبا و غريبا تصحيف است و دو كلمۀ غيرمأنوس بوده ناسخان بدو كلمه مانوس‌تبديل كردند ودر بعض‌كتب لغت‌آمده است كه عروبا آسمان هفتم است .

كدام ومجمل كدام ومفصل كدام برون از آن از توراة وانجيل وزبور حكم كند درميان اهلش(١) عجب باشد اگر مستحق امارت وامامت بود . امير المؤمنين عليه السلام روايت كند كه رسول صلى الله عليه وآله گفت «يا علي انا سيد ولد آدم وانت سيد العرب» گفت من سيد ولد آدم وتو سيد عربى وسلمان سيد پارس است وصهيب سيد روميان وبلال سيد حبشه است وطور سيد كوهها است وسدره سيد درختانست وسيد ماهها ماه حرامست و سيد كلامها قرآنست وسيد قرآن سورة البقرة وسيد سورة البقرة آية الكرسى است ، ياعلى در اين آيه پنجاه كلمه است در هر كلمه شرفى وذكرى هست والله تعالى و تقدس الموفق للصواب

قوله تعالى: (الٓمٓ ذٰلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ) بدانكه علما چند قول گفته اند در آنكه سبب چيست كه خداى تعالى در اوايل سورتها حروف مقطع گفت بعضى گفتند سبب آن بود كه چون رسول صلى الله عليه وآله قرآن خواندى جماعتى مشركان بيامدندى ومجمع ساختندى وشعر خواندندى وسمر گفتندى تا مردمان آواز رسول نشنوند وحلاوت ولطافت وطراوت كلام قديم جل جلاله بندانند ورغبت نكنند دراسلام چنانكه قديم جل جلاله ازايشان حكايت كرد « وقال الذين كفروا لاتسمعوا لهذا القرآن والغوا فيه » خداى عزوجل آن حروف مقطع را بفرستاد وايشان مانند اين نشنيده بودند تا چون بشنيدند ايشان را عجب آمد خاموش شدند و گوش با قرآن كردند تا دگر مانند آن خواهد بودن وقرآن بشنيدند وحجت برايشان متوجه شد. قولى ديگر آنكه خدايتعالى باين حروف مقطع تنبيه كرد خلقان را بر آنكه اين قرآن ازجنس حروف واصوات است گفت «الم ذلك الكتاب » يعنى حروف مقطع اين كتاب يعنى اين كتاب ازاين حروف متقطع منظوم است تا بدانند كه جنسى دگر نيست مخالف حروف واصوات . قولى ديگر آن است كه باين حروف تنبيه كرد خلقان را برحدوث قرآن گفت اين كتاب ازاين حروفست واز جنس اواست وعلامت حدوث درمقطع ظاهرتر بود ازآنكه درمنظوم ومراد آنكه چون معلوم است كه اين حروف محدث است واين كلام از اين جنس است يك جنس نشايد كه بعضى قديم بود و بعضى محدث . اكنون تفسير آيه ابتداء كنيم و اول ظاهر آيه بگوئيم تا خواننده را آسان تر بود انشاء الله تعالى .

---

(١) حفظ اين منقولات برابر علم اميرالمؤمنين باسرار توحيد و دقائق عرفان و حقائق علوم آخرت چون قطره است ازدريا وازعلم ناسخ ومنسوخ ومجمل و مبين وامثال آن اندكى ناقص ومحرف از غيراميرالمؤمنين عليه السلام نيز نقل كرده اند اما ازتوحيد ومعارف همان ناقص را از ديگر صحابه و تابعين نقل نكردند .

«(سورة البقرة مائتان وست وثمانون آية وهي مدنية)»

بسم الله الرحمن الرحيم

أَلَمَّ (۱) ذٰلِكَ الْكِتابُ لا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِلْمُتَّقِينَ (۲) أَلَّذِينَ يُؤْمِنُونَ
آن کتاب شك نیست دراوبیان است پرهیزکارانرا آنانکه بگرویدند
بِالْغَيْبِ وَ يُقِيمُونَ الصَّلٰوةَ وَمِمَّا رَزَقْناهُمْ يُنْفِقُونَ (۳) وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ
بنهانی وبپای دارند نمازودرآنچه‌روزی‌دادیم‌ما ایشانرا هدیه کنند وآنانکه‌بگرویدندبآنچه فروفرستادند بتو
وَ ما أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ (۴) أُولٰئِكَ عَلىٰ هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ
وآنچه‌فروفرستادند ز پیش‌تووبسرای بازپسین‌ایشان درست‌دانند ایشان بر بیانند ازخدای ایشان
وَ أُولٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (۵)
وایشانندکه ظفر یافته‌گانند

این‌چهار آیة است اکنون بدانکه درمعنی این کلمه اعنی « الم » ومانندآن خلاف کردند بعضی گفتند . سرّ من اسرارالله استأثرالله بعلمها . سری‌ازاسرارخداست که خدای تعالی‌بعلم‌آن مختص‌است‌بعضی دگر گفتند : سرّ من‌أسرار القرآن‌سرّی ازاسرار قرآن‌است ، ازامیرالمؤمنین عليه‌السلام روایت کردند که او گفت « لکلّ کتاب صفوة وصفوة القرآن حروف‌التهجی » گفت هر کتاب‌را گزیده وخالصه‌ای هست وخالصهٔ قرآن این‌حروف مقطع‌است .

عبدالله‌عباس گویدقسم‌است‌خدای‌تعالی‌سوگندمیخوردباینحروف‌برای آنکه کلام‌اوازاینحروف منظوم‌است. قولی‌دیگر ازاو آن‌است که‌ثناء‌است که‌خدای‌تعالی‌برخودمیگوید، سعیدجبیرمیگوید نامهای خداست اگرمردم تألیف این بدانند کردن نه‌بینی که آلروحم ون جمع کنی الرحمن باشد . قتاده گفت این‌نامهای‌قرآن‌است . عبدالرحمن زیداسلم میگویدنام‌سوره است قولی‌دیگر ازعبدالله عباس‌آن است که این حروفی است ماخوذ ازنامهای خدای تعالی چنانکه « کهیعص » کاف ازکافی‌است وهاازهادی است ویاءازحکیم است وعین‌ازعلیم است‌وصادازصادق است . بعضی دیگر گفتند خدایتعالی عبارت کرد از جملهٔ حروف هجاء ببعضی چنانکه گویند فلان ا ب ت ث آموزد و مراد جمله باشد و ابجد می‌آموزد و مراد جمله باشد و مراد آن است که کتاب ازاین‌حروف است چنان که برفت وبراین‌بیانات بسیار استشهاد کردند منهاقول‌الشاعر :

قُلْنا لَها قِفي لَنا قالَتْ قافْ لاتَحْسَبي إنّا نَسَيْنَا الإيجاف (١)

شاعرخواست تاوقفت گويد بيك حرف قناعت كرد گفت قاف وعرب عبارت كند از جمله چيزى ببعض نه بينى كه خدايتعالى ميگويد « و إذا قيل لهم اركعوا لايركعون » چون گويند ايشانرا ركوع كني يعنى نماز كنى بر كوع كه بعضي ازنماز است اكتفا كرد ازذكرجمله ، و همچنين قوله « واسجد واقترب » اما قوله « الم » عبدالله عباس گفت معنى آن است انا الله أعلم ، من خداى بهتردانم مجاهد وقتاده گفتند ازنامهاى قرآن است . ربيع انس گفت الف از الله است ولام ازلطيف وميم ازمجيد ، محمد كعب قرظى گفت قسم است بآلاء ولطف ومجد خداى تعالى . روايت ديگر ازعبدالله عباس آن است قسم است وسوگند بخداى وجبرئيل ومحمد. أهل اشارت گفتند الف انا لام لى ميم منى بالف اشارت بآن كرد كه همه منم بلام اشارت بآن كرد كه همه مراست بميم اشارت بآن كرد كه همه ازمن است (٢) . درمحل اوخلاف كردند بعضى گفتند محلى نيست اورا ازاعراب وبعضي گفتند درمحل رفع است بابتداء و « ذلك » مبتداء دوم است و « لاريب فيه » خبر مبتداء دوم است وروابود كه « الم » مبتداء بود و « ذلك الكتاب » خبرمبتداء بودو « لاريب فيه » در محل حال بود . اى هذه الحروف ذلك الكتاب غيرمشكوك فيه .

قوله : (ذٰلِكَ الْكِتابُ) «ذا» اشارت است ولام عماد وكاف خطاب و كتاب بمعنى مكتوب است چون حساب كه بمعنى محسوب باشد واين دينار از ضرب فلان است يعنى مضروب اوست و بيان كرديم كه اصل او جمع باشد . در « كتاب» خلاف كردند عبدالله وحسن بصرى وقتاده ومجاهد وضحاك ومقاتل گفتند قرآن است و براين قول «ذلك» بمعنى «هذا» باشد چنان كه شاعر گويد :

أقولُ لَهُ وَالرُّمْحُ يَأْطِرُ مَتْنَه تَأَمَّلْ خِفافاً إنَّني أناذالِكا (٣)

اى انني اناهذا وعبدالله عباس گفت معنى آن است كه اين آن كتاب است كه من وعده دادم تورا كه بتوخواهم فرستادن . يمان گفت يعنى اين آن كتاب است كه در تورية وانجيل خبردادم سعيد جبير گفت مراد از كتاب لوح محفوظ است كه خداى قرآن برلوح محفوظ پديد كردى

---

(١) باآن زن گفتيم بايست گفت ايستادم گفتيم نپندار كه ما تند رفتن را فراموش كرده‌ايم. و دربعض كتب الاتحاف است .

(٢) در تفسير منهج الصادقين نكاتى در اين حروف مقطعه آورده است كه درجاى ديگرمجموع نديده ام البته رجوع بآن كتاب شود .

(٣) با او گفتم هنگامى كه نيزه پشت اورا مى دريد اندكى شكيبا باش اينك منم .

تاجبرئیل ازلوح برخواندی ورسول ﷺ را خبردادی یعنی که این کتاب‌منزل نقل‌از آن‌مکتوب لوح‌محفوظ است . عکرمه میگوید مرادبکتاب تورية وانجيل است یعنی«الم» که نام‌قرآن‌است که‌وصف ونعت‌آن در کتاب‌شما که‌توریةوانجیل‌است مسطوراست . ابن کیسان گفت خدایتعالی پیش ازسورةالبقرة چند سورتها بفرستاد ذلك اشاره بآن است یعنی آن سورتها که مشرکان باو تکذیب کردند کتاب من است ودرآن شکی نیست. (لَا رَيْبَ فِيهِ) ریب شك باشد و این «لا» که اسم‌رابا او بنا کنند برفتح نفی جنس را باشد یعنی هیچ شك نیست در او گفتند که ریب بلیغ تر ازشك باشد یعنی شك نیست درصحتش وآن کلام خداست و وحی وتنزیل اوست ومعجز رسول است وگفته اند ظاهر لفظ نفی است ومعنی نهی یعنی شك مکنی در او چنانکه گفت « فلا رفث ولا فسوق ولا جدال في الحج » یعنی در حج از این سه هیچ نکنی . قوله : (هُدًى لِلْمُتَّقِينَ) مراد باین بیان و حجت ودلالت است یعنی در این قرآن حجتی و دلیلی هست آنان را که تامل کنند ونظر کنند وهدی درقرآن بروجوه‌آمد یکی بمعنی بیان چنانکه درآیت هست . وفي قوله « هدى للناس » و مانند این بسیار است من قوله تعالی « وما منع الناس أن‌يؤمنوا اذجاءهم الهدى » و « من‌قوم موسی‌امة يهدون بالحق » . ودگر بمعنی اسلام فی قوله‌تعالی « انك لعلی هدی‌مستقيم » دگر بمعنی دعوة فيقوله تعالی « وإنك لتهدي الى صراط مستقيم » . دگر بمعنی لطف‌ولطف آن‌باشد که مکلف‌رابطاعت نزدیکتر گرداند وازمعصیت‌دورتر گرداند کما فی‌قوله تعالی « والذين اهتدوا زادهم هدى » ای‌لطفاً . وقوله « وزدناهم هدى » . دیگربمعنی ایمان قوله‌تعالی « أنحن‌صددناکم عن‌الهدی » دیگربمعنی تورية في قوله تعالی « ولقدآتينا موسى الهدى » دگربمعنی قرآن . في قوله « ومامنع الناس ان يؤمنوا اذجاءهم الهدى » . دگرفيقوله « ولقد جاءهم من‌ربهم الهدى » . دگربمعنی زياده الطاف باشد که خدای تعالی بامؤمنان کند دراداء طاعت واجتناب مقبحات که‌آن باکافران نشاید کردن وآن هر کجا که‌میگوید « والله‌يهدي من‌يشاء » یعنی آن‌لطف‌خاص‌است‌بامؤمنان خواهد که کند چه‌باکافران نشاید کردن که ایشانرا لطف‌نباشد دگربمعنی ثواب فيقوله‌تعالی «والذين‌قتلوا في‌سبيل‌الله فلن‌يضل‌اعمالهم سيهديهم‌ويصلح بالهم» ای‌یثیبهم . وقوله‌تعالی « ان‌الذين‌آمنواوعملواالصالحات يهديهم ربهم بايمانهم » . دگربمعنی‌ارشادوسلوك بایشان درراه‌بهشت . فی‌قوله تعالی « ويهديهم الى‌صراط‌مستقيم » وفي‌قوله تعالى « وإن‌شئنالاتينا کل نفس‌هديها » . وحقیقت‌آن ازاین‌دوبیرون نیست یافوزونجات است‌یادلالة وبیان ودروجوه هدی وجهی دگر گفته‌اند بمعنی طريقة نیکو

وسيرة پسنديده في قوله تعالى « فبهديهم اقتده » اى بسيرتهم وطريقتهم . اما دراين آيه بيان و دلالت است مراد .

اگر گويند چه گونه گفت خداى تعالى كه اين قرآن هداى متقيان است و نزديك شما چنان است كه قرآن هداى است متقى ونامتقى‌را ؟ جواب گوئيم ازاين دوجواب است يكى آن كه چون گويد قرآن بيان متقيان است نگفته باشد كه نامتقيانرا بيان نيست كه اين دليل الخطاب باشد ودليل الخطاب بنزديك بيشتر ازاهل علم باطل است . جواب دوم آنست كه قرآن بيان و دلالت است متقى وجز متقى را ولكن چون متقيان منتفع شدند باو ايشان را تخصيص كردند چنانكه گفت : « إنّما أنت منذر من يخشيها » گفت تو پيغمبر آنى كه بترسد ازقيامت و پيغامبر كافۀ خلقان است ، وليكن چون منتفع ايشان بودند ايشانرا بذكر تخصيص كردند .

اكنون بدانكه اصل تقوى وقوى بوده است من وقيت چون تكلان من وكلت وتخمه من وخم ، ومتقى آن باشد كه بپرهيزد ازمعاصى وترك واجبات ، واصل كلمه ازوقايت است وآن حفظ باشد يعنى خويشتن ازمعاصى نگاه دارد واهل علم درتقوى ومتقى بسيار سخن گفته‌اند . در خبر است ازرسول صلى الله عليه وآله پرسيدند ازتقوى گفت مجمع تقوى اين آيت است كه « إن الله يأمر بالعدل والاحسان» تا بآخر آيه . عبدالله عباس گفت متقى آن باشد كه از شرك و كفر ومعاصى اجتناب كند . عبدالله عمر گفت تقوى آن باشد كه خود را كمتر از همه كس بينى . كعب الاحبار را پرسيدند از تقوى گفت هر گز درهيچ راه تيه خارناك رفته‌اى گفتند آرى گفت چگونه كنى در آن تيه ؟ گفتند خويشتن نگاه داريم از آن تيه . گفت متقى آن باشد كه در راه دين همچنان رود خويشتن را از معاصى چنان نگاه دارد كه آن رونده پاى خودرا ازتيه نگاه دارد . عبدالله معتز اين معنى بگرفته است ونظم كرده ميگويد :

خَلِّ الذُّنُوبَ صَغِيرَها وَ كَبِيرَها فَهُوَ التُّقى
وَاصْنَعْ كَمَاشٍ فَوقَ أرْ ضِ الشَّوكِ يَحْذَرُ ما يَرى
لا تَحْقِرَنَّ صَغِيرَةً إنَّ الجِبالَ مِنَ الحَصى (١)

شهر بن حوشب گويد متقى آن باشد كه آنچه حلال باشد رها كند از ترس آنكه نبادا كه درحرام افتد . عمر عبدالعزيز گفت : المتقى ملجم كالمحرم في الحرم ، گفت پرهيزكار لگام دارد

(١) گناهان را واگذار خرد و بزرك آنرا كه تقوى اين است، وچنان كن كه مردى روى زمين خارناك ميكند و از هرچه بيند پرهيز ميكند . خوار مشمار گناه صغيره راكه كوهها ازريگ فراهم شده است !

چون مرد محرم در حرم . فضیل عیاض گفت تقوی آن باشد که برای مردمان آن خواهد که برای خود خواهد شبلي گفت : أن تتقي ماسوی الله . گفت تقوی آن باشد که از هر چه جز خداست بپرهیزی سهل بن عبدالله گفت تقوی آن باشد که بپرهیزی بدل از غفلات و بنفس ازشهوات ، وبحلق از لذّات وبجوارح از سیئات آن وقت که این کرده باشد امیدباشد تورا بوصول درجات و نجات از درکات . امیر المؤمنین علیه السلام را پرسیدند از تقوی گفت متقی آن باشد که اگر جمله اعمال او بر طبقی نهند از روی مثل و دستاری برروی آن نه افکنند و گردهمهٔ جهان بگردانند بر آنجا چیزی نباشد که او را از آن شرم آید و پنهانش بایدداشتن در خبر رسول صلی الله علیه و آله است که گفت « لایبلغ العبد حقیقة التقوی حتی یدع مالا بأس به حذراً ممّا به البأس » . گفت بنده بحقیقت تقوی نرسد تا آنچه با آن باکی نبود رها کند ترس آنرا که بآن باکی بود ، وبهترین خصال تقوی آنست که زادسفر قیامت است . « وتزودوا فان خیر الزاد التقوی » . قال الشاعر:

يُرِيدُ الْمَرْءُ أَنْ يُعْطَى مُناهُ و يَأْبَى اللهُ إِلّا مَـا أرادا
يَقُولُ الْمَرْءُ فَائِدَتِي و مَـالي وتَقْوَى اللهِ أفْضَلُ مَا اسْتَفادا(۱)

قوله : (ألَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ) بدانکه حقیقت ایمان تصدیق بدل باشد هم در لغت وهم در شرع واین لفظ چنانکه دراصل وضع آمد، وآن تصدیق است، بمانده است . بیانش قوله تعالی فی قصة یعقوب « وماأنت بمؤمن لنا ولو کنّا صادقین » ای بمصدّق ، این متفق علیه است که اگر کسی دعوی نقل کند دلیل بر او باید وفقد دلیل دلیل باشد بر بطلان این دعوی . دگر آنکه خدای تعالی هر کجا ایمان گفت درقرآن بدل بازبست واضافه بادل کرد چنانکه گفت « من الذین قالوا بأفواههم ولم تؤمن قلوبهم » وچنانکه گفت « وقلبه مطمئن بالایمان » وچنانکه گفت « کتب فی قلوبهم الایمان » و چنانکه گفت « قالت الاعراب آمنّا قل لم تؤمنوا ولکن قولوا أسلمنا ولمّا یدخل الایمان فی قلوبکم » دگر آنکه خدای تعالی هر کجا ذکر ایمان کرد عمل صالح بآن مقرون کرد که « آمنوا وعملوا الصالحات » اگر عمل صالح ازجملهٔ ایمان بودی این تکرار لغو بودی و بمثابهٔ آن بودی که گفتی : إنّ الذین آمنوا وآمنوا ، و این نه کلام حکیم بود این جمله دلیل است بر آنکه ایمان تصدیق بدل است پس خلاف قول معتزلیان و حشویان اهل اخبار که گفتند که ایمان تصدیق بدل است واقرار بزبان وعمل بأرکان و اخباریکه در این باب روایت کرده اند بعضی مردوداست از آنکه سندش مطعون است ، وبعضی آحاد است که ایجاب علم نکند وآنچه

---

(۱) مرد میخواهد آرزوی او باو داده شود وخداوند ابا دارد مگر از هرچه خود بخواهد، مرد میگوید فائده من ومال من وپرهیزکاری بهترین فائده او است .

بادلهٔ قاطعه درست شده باشد برای آن ترک نکند، و بعضی متأول است و این در کتب اصول مشروح باشد، استقصاء کلام در این باب این کتاب احتمال نکند. امّا غیب هر چه مغیب باشد از چشمها ومصوّر باشد (١) در دلها و این مصدری بجای اسم فاعل است چنانکه صوم بمعنی صایم است و زور بمعنی زایر. ابو العالیه میگوید ایمان بغیب آن باشد که ایمان آورد بخدای عزّ وجلّ وفرشتگانش و کتابهایش و پیغامبرانش وقیامت وبهشت ودوزخ وثواب وعقاب ونشور که این همه غیب است عطا میگوید مراد آن است که من آمن بالله هر که بخدای ایمان دارد بغیب ایمان داشته باشد، عاصم ابن أبی النجود میگوید مراد بغیب قرآنست کلبی میگوید آنچه نیامده بود غیب آنست ابن جریج گفت مراد بغیب وحی است بیانش قوله تعالی « عالم الغیب فلایظهر علی غیبه احداً » ای علی وحیه. وقوله « وماهو علی الغیب بضنین» حسن بصری میگوید غیب آخرت است، در تفسیر اهل البیت علیهم السلام میاید که مراد بغیب مهدی امّت است که غایب است از دیدار خلقان وموعود است در اخبار وقرآن امّا در قرآن فی قوله « وعدالله الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم - إلی آخر الآیة - » وامّا اخبار بیشماراست. منها قوله علیه السلام « لولم یبق من الدنیا إلاّ یوم واحد لطوّل الله ذلك الیوم حتی یخرج رجل من أهل بیتی یواطی اسمه اسمی و کنیته کنیتی یملاء الارض عدلاً وقسطاً کما ملئت جوراً وظلماً » گفت اگر از دنیا نماند إلاّ یکروز خدای عزّ وجلّ آن روز دراز گرداند تا مردی از فرزندان من بیاید نامش نام من و کنیتش کنیت من و زمین را پر از عدل باز کند پس از آنکه پر از جور باشد واین صفات مجموع نیست الاّ در این شخص که این قوم گفتند که در غیبت است وبآخر زمان خروج کند و این خبر در کتب مؤالف و مخالف باسانید درست نوشته شده است وچون بآیاتی رسیم که متضمن این معنی بود آن اخبار مستقصی گفته شود انشاءالله عزّ وجلّ. راوی خبر گوید که یکروز رسول صلی الله علیه و آله صحابه را گفت دانی که از مؤمنان که فاضلتر است گفتند فرشتگان گفت ایشان چنین اند ونه ایشان را میخواهم گفتند پیغمبران گفت ایشان چنین اندو نه ایشان را میخواهم گفتند یارسول الله کیستند ایشان؟ گفت جماعتی که ازپس من باشند تا بآخر زمان مرا ندیده وسخن من ناشنیده ومعجزات من نادیده ورقی مغلق (٢)

(١) عالم غیب درمقابل عالم شهادت است چنانکه فرمود «عالم الغیب والشهادة» واصل ایمان و تدین آن است که انسان معتقد باشد غیر این عالم ماده محسوس عالم دیگر است وموجود دیگر تا بخدا وفرشتگان وروح وقبر وقیامت اقرار کند.

(٢) درعهد قدیم کتابها را می بستند وقفل میکردند ومهر میزدند چنانکه درمقدمه صحیفه کامله سجادیه است که حضرت ابی عبدالله علیه السلام « فاستخرج منها صحیفة مقفلة مختومة فنظر الی الخاتم»

بینند وسوادی بر بیاض ، بر آن کار کنند ایشان فاضل‌ترین اهل ایمانند آنگه برخواند « الذین یؤمنون بالغیب » و در خبری دیگر آمد که در عقب این گفت « اولئك اخوانی حقاً » ایشان برادران منند براستی ، گفتند یارسول‌الله مابرادران تو نه‌ایم گفت انتم اصحابي وهم‌اخوانی. شما یارانید وایشان برادرانند . قوله(وَيُقيمونَ الصَّلوٰةَ) دراقامهٔ نماز دوقول گفتند یکی ادامة یعنی‌مادام نماز بپای‌دارند وبهیچ وقت درنماز خلل نکنند و مواظبت و مداومت نمایند چنانکه گویند فلان مقیم علی کذا ای‌مدیم‌له وأقام الحج و اقام السوق گویند چون پیوسته برسر کار باشدوفرونگذارد چنانکه‌شاعر گفت :

أقامَتْ غزالَةُ سوقَ الضِّراب لِأهلِ العراقينِ حولاً قميطا (۱)

و قول دویم آنکه أداء کنند بروجه خود بأرکان و شرایط و حقوق خود چنانکه گویند فلان مقیم لهذا الامر إذا أتی بەمعطی حقوقه أماصلوة درلغت‌دعا باشد چنانکه شاعر گفت :

و قابَلَها الرِّيحُ في دَنِّها و صَلّیٰ علیٰ دَنِّها وارتَسَم (۲)

ای‌دعاعلیه ، چون چنین باشداین‌ازالفاظ منقوله باشد برای‌آنکه درشرع عبارت است از این‌افعال که قیام وقعود ورکوع وسجود است بخلاف آنکه درایمان گفتیم وشبه‌اوباصل وضع‌از آنجاست که غالب‌بر نماز دعاست‌برای آنکه عبادت است مرخدای‌را وخواندن اوبرسبیل‌خضوع وخشوع . وابوحامدالخارزنجی‌میگویداشتقاق اوازصلاست‌وآن آتش باشدمن‌قولهم‌صلیت‌العصا، اذاقوّمتها بالصلاوهي‌النار . وقال‌الشاعر :

فلا تَعجَلْ بِأمرِكَ وَاستَدِمهُ فما صَلّیٰ عَصاكَ كَمُستَديمٍ (۳)

ای ماقوّم امرك کالمتأنی . اکنون باید که‌نماز کن‌متأنی باشدوحدود اونگاه‌داردوشرایط آن‌ظاهراً و باطناً بجای‌آورد چنانکه آنکس که چوب برآتش راست کند چه اگرتأنی نکنند

☆وقبله وبکی ثم نضه وفتح القفل ثم نشرالصحیفة » وما شرح آنرا در ذیل صفحه۸از شرح و ترجمه صحیفه نوشته‌ایم .

(۱) غزاله نام زنی ازخوارج است که یکسال تمام باحجاج بن یوسف جنك کرد .

(۲) دن خم شراب‌است وشعر ازاعشی است یعنی نسیم برخم وزید ومغ فروشنده مجوس‌برسم خود بر آن زمزمه کرد ودعاخواند .

(۳) درکارخویش شتاب مکن که عصای تورا هیچ کس بآتش راست نکند مگر آنکه باتأنی و درنك باشد .

پیش ازوقت بجنباند بشکند واگر بسیار بر آتش رها کند بسوزد (١) بروفق آنچه شرع فرموده است تانمازاوعبادت باشد. وگفته اند اشتقاق اوازصلی است وآن لزوم باشد ، قوله : « تصلی نارا حامیة » وقوله « سیصلی ناراً ذات لهب » . ومنه قول الشاعر « ولیس یصلی بحبل الحرب جانبها » وصلوان گویند دواستخوان عجزاسب را ومصلی گویند اسب دویم را که درمسابقه تازند برای آنکه ملازم بود سابق را ، ومراد بصلوة درآیه نمازپنجگانه است ولام تعریف عهداست یعنی آن پنج نماز معلوم معهود که در شرع مشهور است و اگرچه لفظ او واحد است مراد جمع است چنان که خدای تعالی گفت «فبعث الله النبیّین مبشّرین ومنذرین» «وأنزل معهم الکتاب» مراد جمع است یعنی الکتب . قوله تعالی(وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ)حدّ روزی هر آن چیزی بود که حي را باشد که بآن منتفع شود و کس رانباشد که اورا از آن منع کند وچون چنین بود شامل بود جمله منفوعات را ازاینجا گویند : رزقه الله داراً وعقاراً وولداً وعلماً وغیرذلك ممایتفع به . وازاینجا معلوم شود که حرام روزی نباشد دلیلش این آیت است «وممارزقناهم» از آنچه ماایشان را روزی دادیم و آنچه خدای دهد حرام نباشد چه حرام ممنوع باشد ازاینجا محظور گویند و حرمان ضدّ رزق بود ومحروم خلاف مرزوق باشد ، وحرمناضد رزقنابود ، اگرحرام روزی باشد اینقاعده مناقض آیه بودو آن قول که اِدّا کند بمناقضهٔ قرآن باطل باشدد گر آنکه آیه وارداست موردمدح ، خدای تعالی مدح میکند ایشانرا بانفاق روزی اگرحرام روزی بود بریك فعل هم ممدوح بودندی هم مذموم د گر آنکه حق تعالی گفت «کلوا ممّارزقکم الله حلالاً طیباً » واین لفظ امراست ومراد اباحت واباحه ضدتحریم بود د گر آنکه «حلالاً طیباً» نصب برحال است یعنی اباحت من شمارادر آن حال باشد که روزی حلال بود وطیب چه اگرحال نه این باشد این اباحه نبود بل ببدل اوحظر بود ومنع وتحریم. «ینفقون» اصل انفاق اخراج مال باشد ازدست وازملك وازاینجاست نفق المبیع نفاقاً چون مشتریش بسیار باشد زود از دست بایع بشود . ونفقت الدابة نفقاً آن باشد که بمیرد برای خروج روح ازتن او. ونافقاسوراخ موش دشتی باشد برای آنکه از آنجا بدر آید.ونفق سَرَبی باشد(٢)درزیرزمین که آن را راهي باشد بچاهی فی قوله تعالی « فان استطعت أن تبتغی نفقاً فی الارض أوسلماً في السماء » عبدالله عباس میگوید مرادزکوة است براي آنکه به نمازپیوست است. و عبدالله مسعود میگوید مراد نفقه مرد است براهل وعیال برای آنکه آیه پیش ازوجوب زکوة انزله بود. ضحاك میگوید مرادصدقه است و آنچه دروجوه برّ خرج کنند واولی ترحمل آیه بودبرعموم تاهمه معانی

(١) افتاده دارد بدین مضمون که (نماز راهم باید بجای آورد)
(٢) سرب جاده وراه زیر زمینی است .

داخل بود تحت آن . قوله :

(وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ) آنانكه تصديق كنند (بِما أُنْزِلَ إِلَيْكَ) بآنچه برتو فرستاده‌اند ای محمّد يعنی قرآن(وَما أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ) وآنچه ازپيش تو فروفرستاده‌اند يعنی كتابهای مقدم چون صحف ابراهيم وتوريهٔ موسی وزبور داود وانجيل عيسی عليه السلام . خدای عزوجل مدح كرد آنانرا كه چون بقرآن ايمان آوردند بكتب اوايل هم ايمان آوردند چه ايمان آوردن وتصديق كردن جمله انبياء ورسل را وآنچه ايشان آوردند حقی ودرستی آن دانستن ازجملهٔ ايمان است تا كسی گمان نبرد كه برای آنكه آن كتابها منسوخ است بآن ايمان نبايد آوردن . وقوله . (وَبِالآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ) آخرة صفت موصوفی محذوف است تقدير اين است كه وبالدار الآخرة بسرای بازپسين يعنی قيامت يقين دانند وبرای آنش آخرت خواند كه متأخر است ازدنيا ومراد اموری است كه درآخرت باشد ازبعث ونشوروحساب وكتاب وثواب وعقاب ويقين هرعلمی باشد مستدرك(۱) پس از شك سواء اگرضروری بود واگراكتسابی وازاين كار نميگويند كه من وجود خود يقين ميدانم كه اين علم نه مستدرك است وخدای را جل جلاله عالم خوانند ومتيقن نخوانند برای اينكه گفتيم اگر گويند نه معنی اين داخل است فی قوله تعالی « الذّين يؤمنون بالغيب » اينجا تكرار كردن چه معنی دارد؟ جواب ازاو دووجه باشد يكی آنكه آنجا اجمال كرد وبرسبيل جمله گفت واينجا تفصيل داد چه اول مجمل است واين معين(۲) دوم آنكه درآن آيت جمله مراد بود ودراين آيت قيامت را ازآن جمله بذكر افراد كرد تخصيص را چنانكه خدای تعالی گفت « و اذأخذنا من النبيين ميثاقهم و منك ومن نوح » و قال تعالی « و ملائكته و رسله و جبريل و ميكال » روايت كرده‌اند از رسول صلّى الله عليه وآله كه او گفت : « يا عجباً كلّ العجب للشاك في الله و هويری خلقه » گفت عجب و همه عجب از آنكه در خدايتعالی بشك باشد و او خلق را ميبيند ، ويا عجباً از آن كس كه او(۳) بسرای خلود منكر باشد، ويا عجباً ازآنكه بعث ونشور را منكر باشد واوهرروز وهر شب بميرد وزنده شود يعنی خواب رود وبيدار شود، ويا عجباً ازآن كس كه بسرای خلود يعنی ببهشت تصديق كند وبراست دارد واوسعی كند برای سرای غرور ويا عجباً ازمتكبر فخوروا وراازنطفه‌ای

(۱) يقين علمی را گويند كه بعد ازشك حاصل شود .

(۲) چون اول مجمل بود و بتعيين نـام آخرت درآن مذكور نبود چون بتعيين نام بـرد از اجمال بيرون آمد .

(۳) ظاهراً سقط دارد ومعنی اينـكه عجبا از آنـكه سرای فانی را مينكرد و بسرای خلود ايمان ندارد .

آفریده‌اند و باز بمرداری شود و در این میانه خودنداند که با اوچه خواهند کردن . ابوذر غفاری روایت کند از رسول ﷺ پرسیدم که در توریة چیست گفت بیشتر مواعظ است گفتم یارسول‌الله از آن جمله چیزی بفرمای گفت در توریة هست « عجبت لمن أيقن بالموت كيف يفرح » عجب از آنکس که یقین داند که بخواهد مردن چگونه شادشود و عجب از آنکس که اودوزخ داند چگونه بازخندد و عجب از آنکس که دنیامی بیند که چگونه میگرداند اهلش را چگونه دل بردنیا نهد و عجب از آنکس که او بقدر ایمان دارد چگونه رنج برخودنهد و عجب از آنکه حساب یقین داند و پس عمل نکند . انس مالك روایت کند که یکروز رسول ﷺ میرفت برنای انصاری پیش او برافتاد رسول ﷺ اورا گفت « كيف أصبحت ياحارثة » چگونه درروز آمدی ای حارثه گفت « أصبحت مؤمناً حقاً » درروز آمدم مؤمن بحق، رسول ﷺ گفت بنگر تاچه میگوئی هرحقی را حقیقتی هست حقیقة ایمان توچیست گفت یارسول‌الله خویشتن از دنیا بازگرفته‌ام شب نمیخسبم و روز نمیخورم و پنداری که درعرش خدامینگرم که ظاهرشده است خلقانرا و پنداری که دراهل بهشت مینگرم که بزیارت یکدیگر میشوند و دراهل دوزخ مینگرم که بانك میدارنـد . رسول گفت « أبصرت فالزم » تومستبصرشده‌ای براین ملازمت کن توبنده‌ایکه خدای دلت را بایمان منور بکرده است این است بعضی صفات آنانکه «وبالاخرةهم يوقنون» آخرت بیقین دانند «هم» برای تأکید آورد کوفیان آنرا عماد خوانند و بصریان فصل .

قوله (أُولَٰئِكَ) دراوچندلغت است اولئك واولاك واولالك. قال الشاعر « وَهَلْ يَعِظُ الضِّلِيلَ إِلَّا أُولَالِكَا » واولاء و«اولا» و«اولال» جمع را باشدوکاف درلفظ واحدولفظ جمع أعنی ذاك واولئك كاف خطابست وباقصربدل کنند همزه را بلام وبامدنکنند تاثقل مد ولام بر کلمۀ جمع نشود و او اسمی مبهم است صالح بود هرحاضر را ومعرف بود باشارت چون هذا وذلك (عَلَىٰ هُدًى) على رشدوبیان و بصیرة یعنی آنانکه چنان باشند که ذکر ایشان در آیات متقدمه برفت ایشان بر رشدوبیان و بصیرت باشنداز خدای عزوجل . عبدالله مسعود و جماعتی از صحابه روایت کردند که « ان الذين يؤمنون بالغيب» تاباآخر آیه درمؤمنان عرب فرود آمد واین آیت که از پس او است « والذين يؤمنون بماانزل اليك» تاباآخر آیه درمؤمنان اهل کتاب فرود آمد آنگه حقتعالی هردو گروه را جمع کرد دراین آیه وصف کرد ایشان رابآنکه «اولئك على هدى»(مِنْ رَبِّهِمْ) «من» ابتداء غایت است و شاید که تبیین بود وتفسیر هدی برفت مستقصی . عون بن عبدالله گفت : الهدى من الله كثير ولا يبصره الا بصير ولا يعمل به الا يسير الاترى ان نجوم السماء يبصرها البصراء ولا يهتدى بها الا العلماء ، گفت هدی ازخدای بسیاراست ولیکن الا بصیری نبیند والا اندك براو کارنکنند نبینی که ستارگان آسمان

بسیار ندهمهٔ بینندگان بینندولیکن هدایت باوجز عالمان را نباشد(وَأُولٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ)«هم» عماداست یافصل چنانکه برفت. وفلاح وظفروفوز ونجح دریافت مرادبود چنانکه شاعر گفت :

اعْقِلِي إِنْ كُنْتِ لَمَّا تَعْقِلِي وَلَقَدْ أَفْلَحَ مَنْ كَانَ عَقَلْ (۱)

ای ظفر بحاجته یعنی ایشان که ذکرشان برفت آنانندکه مرادخود دریابند از ثواب وفوز وظفر وبرسندبآنچه امید داشته. ومعنی دیگر فلاح را بقاء بودچنانکه لبید گفت :

نَحُلُّ بِلاداً كُلُّها حُلَّ قَبْلَنا وَنَرْجُو الفَلاحَ بَعْدَ عادٍ وَحِمْيَرِ (۲)

ای البقاء، ودیگری میگوید:

لَوْ أَنَّ حَيّاً مُدْرِكُ الفَلاحِ أَدْرَكَهُ مُلاعِبُ الرِّماحِ (۳)

ومرادهم بقااست. محمد بن علی الباقر علیهما السلام روایت کنداز جابر عبدالله انصاری که او گفت ازام سلمه (پرسیدندحدیث امیرالمؤمنین علیه السلام) (٤) شنیدم که گفت «ان علیاً وشیعته هم الفائزون» و فلاح وفوز بیك معنی باشد واصل کلمه درلغت شق وشکافتن بودازاینجا برزگررا فلاح خوانند و افلح گویند شکافته لب زیرین را. ودرمثل چنین است که الحدید بالحدید یفلح ای یشق ، مجاهد گفت این چهار آیت درحق مؤمنانست ودو آیه ازپس این درشأن کافران وسیزده آیه پس ازآن در شأن منافقان .

قوله تعالی

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ ءَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ لا يُؤْمِنُونَ (۶)

آنانکه کافر شدند راستاست برایشان اگر شان ترسانی واگر نترسانی ایمان نیارند

خَتَمَ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ وَعَلَىٰ سَمْعِهِمْ وَعَلَىٰ أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۷)

مهرنهاد خدای بر دلهاشان و بر گوشهایشان و برچشمهایشان پوششیهست وایشانرا عذابی بزرك باشد

این دو آیت است (إِنَّ)حرفی است که در کلام برای تأکید آرند (الَّذِينَ) اسمی موصول

(۱) تعقل کن اگر تاکنون نکرده‌ای، رستگار شد آنکس که تعقل کرد .

(۲) ما درزمین هائی منزل کردیم که پیش ازما ساکنان داشت وعجب است که پس از عاد وحمیر آرزوی بقا داریم.

(۳) اگر هیچ زنده‌ای جاویدان میماند ملاعب الرماح بدان نائل می گشت وملاعب الرماح یاملاعب الاسنة بمعنی نیزه باز، یکی ازشجعان است.

(٤) بین الهلالین بسابق ولاحق مربوط نیست بنظرمیرسد که عبارت چنین بوده است: از امسلمه پرسیدند از امیرالمؤمنین علیه السلام گفت از رسول علیه السلام شنیدم که گفت : ان علیا اه .

باشد ومابعد اوصلهٔاو باشدوصله وموصول درمحل نصب باشدبه «إن» و«سواء عليهم» تا بآخر كلام درجای‌خبر اواست . بدانکه«كُفر » درلغت ستر باشد. من قول لبيد « في لَيْلَةٍ كَفَرَ النُّجُومَ غَمامُها»(۱) مرد پوشیدهٔ بسلاح راكافر خوانندو برزگر را كافر خوانند برای آنكه دانه درزمين پوشد قوله «أعجب الكفار نباته» ای الزراع . وشب را كافر خوانند برای آنكه چیزهارا بتاريكى بـاز پوشاند لبيد گفت :

حَتَّىٰ إذا أَلقَتْ يَداً في كافِرٍ وأَجَنَّ عَوْراتِ الثُّغُورِ ظَلامُها(۲)

ودراصطلاح كفر جحود بدل باشد و بنزديك ما ازفعل دل باشد چنانكه‌ايمان برای آنكه‌خدای‌تعالی آنرا نيز بادل حواله كرد فی‌قوله «ولكن من‌شرح بالكفر صدراً» (سَواءٌ عَلَيْهِمْ) مرفوعست بآنكه‌خبر مبتدا، است‌مقدم بر مبتدا، (ءَأَنْذَرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ) درجای مبتدا، است‌وتقدير كلام چنين است كه الانذار وترك مستويان عليهم. وهمزهٔ اول‌همزهٔ استفهام است ودوم همزهٔ أفعل است كه‌آنرا همزهٔ تعديه گويند برای آنكه نذرت بالقوم اذاعلمت بهم باشد و أنذرت غيری‌أعلمته باشد جزآنكه إنذار اعلام باتخويف بود وهرمعلمی‌را منذر نخوانند تاباعلام تحذير نكند. اهل كوفه وابن عامرخوانند«ءانذرتهم»بدوهمزهٔ صريح و باقی‌بتخفيف همزهٔ اول وتليين همزهٔ‌دوم . واهل مدينه‌ازميانهٔ هردوهمزه بالفی فصل كنند مدی حاصل‌شود الاورش و ابوعمرو وحلوانی وهشام جايزداشته‌اند . ومعنی‌استواء اعتدال‌باشدچنانكه يكی‌را بريكی رجحان نبود يعنی اگرانذار كنی واگرنكنی بنزديك ايشان‌يكی‌باشد درآنكه ايمان‌نخواهندآورد چنانكه قيس الرُّقيات ميگويد :

تَعَدَّتْ بِيَ الشَّهْباءُ نَحْوَابْنِ جَعْفَرٍ سَواءٌ عَلَيْها لَيْلُها وَنَهارُها (۳)

يعني‌فرقی‌نيست اورا ازميان شب وروز ، وقال آخر:

وَلَيْلٍ يَقُولُ المَرْءُ مِنْ ظُلُماتِهِ سَواءٌ صَحِيحاتُ العُيُونِ وعُورها(٤)

«ام»حرف‌عطف‌است برهمزهٔ‌استفهام‌چنانكه گوئی:أزيدعندك‌أم‌عمرو و«لم»حرف‌جزم است (لاَيُؤْمِنُونَ) يعنی‌لايصدقون‌وارداست درحق كسانی كه‌خدای‌عزوجل‌ازايشان‌دانست كه‌ايمان

(۱) يعنی شبی كه ابرها ستارگان راپوشيده بود

(۲) تاآنگاه كه خورشيد دست درتاريكی‌انداخت يعنی غروب كرد وتاريكی رخنه های مرزها را فرو پوشيد .

(۳)ناقه سپيد رنك‌مراسوی‌فرزندجعفر بردناقه كه‌شب‌وروز برای‌او يكی‌است‌يعنی‌درهمه وقت‌راه‌ميرود.

(٤) شبی چنان كه‌مرداز تاريكی‌او گويد:آنكه چشمايش سالم است بايك چشم نابينا برابرند.

نخواهند آوردن قطع طمع رسول کرد از ایمان ایشان تا معلق القلب نباشد که «الیأس إحدی الراحتین» و نومیدی راحتی باشد از دو راحت . و این جز بر مذهب اهل عدل راست نبود چه از حکیم راست نبود که منع میکند ایشان را از ایمان و کفر در دل ایشان می‌آفریند. و آنکه رسول را دل خوش می‌دهد تا دلتنگ نشود بکفر ایشان

(خَتَمَ اللهُ عَلىٰ قُلوُبِهِمْ) بدانکه این آیه از جمله آیتهای متشابه است و ظاهر آیه چنان مینماید که خدایتعالی بندگان را باز دارد بمهر که بر دل ایشان نهد . و در آیه وجوهی هست از تأویل که آیت را از آن ببرد که مجبره را بآن تمسکی باشد ؛ یکی آنکه ختم در کلام عرب بمعنی گواهی بود عرب گوید : أراك تختم علی مایقول فلان . ترا چنان میبینم که مهر بسخن فلان باز مینهی یعنی گواهی می‌دهی بر صدق آن ، وختمت علیك بأنك لاتعلم .من مهر باز نهادم بآنکه تو اینکار ندانی یعنی گواهی دادم، ومعنی آیت آن بود که خدایتعالی گواهی داد بر دلهای ایشان که نظر نمیکنند و نمیدانند و قبول حق نمیکنند. ووجه دوم آنست که ختم بمعنی علامت بود چنانکه در شاهد یکی از ما مهری برای علامت بر جای نهد خداوند بر دلهای کافران علامتي کند که فرشتگان ایشان را باز بشناسند وازایشان تبری کنند و لعنت کنند ایشان را و برای ایشان استغفار نکنند چنانکه برای مؤمنان وجهی دیگر آنست که مراد باین طبع وختم نه چیز مانع باشد از ایمان نبیني که در دگر آیت گفت «بل طبع الله علیها بکفرهم فلایؤمنون الاقلیلا» ایشان ایمان نیارند به آن مهر الا اندکی واگر مانع بودی اندك و بسیار را مانع بودی. وجهی دیگر آنست که این عبارت باشد از اصرار ایشان بر کفر وقطع طمع رسول ﷺ از ایمان ایشان گفت چون کسانی اند که مهر بر دلها نهاده اند در این باب چه عرب چون خواهد که در تشبیه مبالغه کند حرف تشبیه بیفکند گوید : هواسد، اوشیر است یعنی بشجاعت چون شیر است یعني ایشان چیزی نخواهند شنیدن ودیدن ودانستن چون کسی که بر دل وچشم و گوش مهر دارد ومانند این تأویل گوئیم فی قوله «صمٌ بکم عمی» چون کران و گنگان و کوران اند در قلت انتفاع بگوش وزبان وچشم چنانکه گفت «انك لاتسمع الموتی» تو مردگان را نتوانی چیزی شنوانیدن یعنی چون مردگانند اینان وچنانکه گفت «لمن کان له قلب» کسی را که دل باشد و هیچکس نباشد که او را دل نبود ومعلومست بضرورت که این جمله مجاز است بر سبیل مبالغه فرمود جل جلاله در وصف ایشان بنظر نکردن وفهم نکردن و بر این منهاج است آنکه شاعر میگوید :

لَقَدْ أسْمَعْتَ لَوْ نادَيْتَ حَيًّا   وَلٰكِنْ لا حَياةَ لِمَنْ تُنادي (۱)

(۱) اگر ندای زنده کرده بودی آواز را بگوش آنان رسانیده بودی اما آنکه تو میخوانی حیات ندارد .

في قوله: (وَعَلىٰ سَمْعِهِمْ) اگر گویند چرا سمع بلفظ واحد گفت وقلوب وابصار بلفظ جمع جواب گوئیم سمع مصدر است ومصدر را تثنیه وجمع نکنند بل تثنیه وجمع او بلفظ واحد باشد چنانکه رجلان صوم ورجال صوم. وجهی دیگر آنکه سمع هریك ازایشان خواست وهریك را سمعی باشد چنانکه گویند : أتاني برأس کبشین ، یعنی برأس کل واحد منهما وقال الشاعر :

کُلُوا في بَعْضِ بَطْنِکُمْ تَعِفُّوا　　فَإنَّ زَمانَکُمْ زَمَنٌ خَمِیصٌ(۱)

ونگفت فی بعض بطونکم با آنکه اضافه با جمع کرد وخطاب با جماعتی . ووجه سوم سیبویه گفت اگرچه واحد گفت بلفظ بقرینهٔ دولفظ جمع ازاو جمع دانند چنانکه «یخرجهم من الظلمات إلی النور» چنانکه گفت «عن الیمین وعن الشمائل» وانوار وایمان خواست ، قال الراعی :

بها جِیَفُ الحَسْریٰ فأمّا عِظامُها ★ فَبِیضٌ فَأمّا جِلْدُها فَصَلِیبُ

فانما أراد جلودها . ودرشاذ ابن ابی‌عیله خوانده است «وعلی أسماعهم» ووقف باید کردن عند قوله « علی سمعهم » چه آنجا کلام تمام است (وَعَلىٰ أَبصارِهِمْ غِشاوَةٌ) جملهٔ دیگر باشد ازکلام و غشاوة غطا و پوشش بود یعنی پوششی که بآن حق نمیبینند و غاشیهٔ زین (۲) از اینجا گویند که پوشش زین باشد وغشي علیه آن باشد که از هوش بشود و غشیان کنایه بود ازجماع و اصل کلمه پوشش است . مفضل ضبی درشاذ خوانده است غشاوة بنصب بر تقدیر فعلی مضمر که ختم براودلیل کند وتقدیر چنین باشد که : وجعل علی أبصارهم غشاوة چنانکه درد گر آیه گفت واظهار عامل کرد. وقوله «وختم علی سمعه وقلبه وجعل علی بصره غشاوة» قال الشاعر: «عَلَّفْتُها تِبْناً وماءً بارِداً » ای وسقیتها ماء بارداً وغُشاوة وغشوه همه درشاذ خوانده‌اند (وَلَهُمْ عَذابٌ عَظِیمٌ) ایشان‌را عذابی بود بزرگ دردنیا و کشتن واسیر گرفتن . ودرآخرت بدوزخ وعذاب استمرار ألم بود بر معذب وعذوبت آب برای روندگی او بود درحلق وسر زبان را عذبه براین خوانند که برسخن گفتن مستمر بود وعظیم دراصل بزرگی شخص بود پس در عظم شأن بکار دارند .

قوله تعالی

و مِنَ النّاسِ مَنْ یَقُولُ آمَنّا بِاللهِ وَ بِالْیَوْمِ الْاٰخِرِ وَ ما هُمْ بِمُؤْمِنِینَ (۸)

ازمردمان کس هست که میگوید ایمان آوردیم بخدای تعالی و روزبازپسین و نیستند ایشان گرویدگان

(۱) اندکی بخورید تا عفیف باشید که زمانه‌شمازمان تنگی است .

(۲) درعهد مؤلف اشراف واعیان زینهای مرصع داشتند وبرای حفظ آن جامه باکمال تکلف آماده کرده بودند وآنرا غاشیه میگفتند چون ازاسب پیاده میشدند نوکری که غاشیه رابردوش داشت روی زین میکشید وآنرا میپوشید .

يُخادِعُونَ اللهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَما يَخْدَعُونَ إِلاَّ أَنْفُسَهُمْ وَما يَشْعُرُونَ (۹)

میفریبندخدای تعالی‌را وآنانکه‌گرویده‌اند ونه میفریبند مگرخویشتن را و نمیدانند

فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزادَهُمُ اللهُ مَرَضاً وَلَهُمْ عَذابٌ أَلِيمٌ بِما كانُوا يَكْذِبُونَ (۱۰)

دردلهای ایشان‌بیماری است بیفزایدایشانراخدای‌بیماری وایشانرا عذابی‌بود دردمندبدانچه‌دروغ‌گفته‌باشند

وَإِذا قِيلَ لَهُمْ لا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قالُوا إِنَّما نَحْنُ مُصْلِحُونَ (۱۱)

چون گویند ایشان‌را که تباهی‌میکنید در زمین گویند ما نیکی کنندگانیم

أَلا إِنَّهُمْ هُمُ الْمُفْسِدُونَ وَلٰكِنْ لا يَشْعُرُونَ (۱۲) وَإِذا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا كَما

الاایشانندکه تباهی‌کنندگانند ولیکن نمیدانند چون‌گویند ایشان‌را بگروید چنانکه

آمَنَ النّاسُ قالُوا أَنُؤْمِنُ كَما آمَنَ السُّفَهاءُ أَلا إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهاءُ وَلٰكِنْ لا يَعْلَمُونَ (۱۳)

بگرویدندمردمان‌گویندآیا بگرویم‌چنانکه‌گرویدندبیخردان‌ایشانند که بیخردانند ولیکن نمیدانند

وَإِذا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قالُوا آمَنّا وَإِذا خَلَوْا إِلىٰ شَياطِينِهِمْ قالُوا إِنّا

وچون بینندآنان‌راکه گرویده‌اند گویند بگرویدیم چون تنها شوند با دیوان خودگویندکه ما

مَعَكُمْ إِنَّما نَحْنُ مُسْتَهْزِؤُنَ (۱٤) اللهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَيَمُدُّهُمْ فِي طُغْيانِهِمْ

باشمائیم ما فسوس‌میداشتیم خدای فسوس دارد بایشان ورها کند ایشانرا در گمراهی خود

يَعْمَهُونَ (۱٥) أُولٰئِكَ الَّذِينَ اشْتَرَوُا الضَّلالَةَ بِالْهُدىٰ فَما رَبِحَتْ تِجارَتُهُمْ وَما

تا سر درنهند ایشان آنانکه بدل کردند گمراهی رابراه راست پس‌سودنکرد بازارایشان ونه

كانُوا مُهْتَدِينَ (۱٦) مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ ناراً فَلَمّا أَضاءَتْ ما حَوْلَهُ

بودندراه یافتگان مانندایشان‌چون‌مانندآنکسی‌است‌که‌برافروزدآتش‌راچون‌روشن‌کندآنچه پیرامن‌اوهستند

ذَهَبَ اللهُ بِنُورِهِمْ وَتَرَكَهُمْ فِي ظُلُماتٍ لا يُبْصِرُونَ (۱۷) صُمٌّ بُكْمٌ عُمْيٌ

ببرد خدای روشنائی‌ایشانراوترک‌کندایشان‌را درتاریکیهاکه نبینند کرند و گنگند وکورانند

فَهُمْ لا يَرْجِعُونَ (۱۸) أَوْ كَصَيِّبٍ مِنَ السَّماءِ فِيهِ ظُلُماتٌ وَرَعْدٌ وَبَرْقٌ يَجْعَلُونَ

ایشان نیایند یا چو باران از آسمان دراو تاریکیهاباشد ورعد و برق میکنند

أَصابِعَهُمْ فِي آذانِهِمْ مِنَ الصَّواعِقِ حَذَرَ الْمَوْتِ وَاللهُ مُحِيطٌ بِالْكافِرِينَ (۱۹)

انگشتهاشان درگوشهاشان قرارمیدهنداز‌سختی‌بانگ‌رعد ترس‌مرگ‌را وخدای‌تعالی‌توانااست برناگرویدگان

يَكَادُ الْبَرْقُ يَخْطَفُ أَبْصَارَهُمْ كُلَّمَا أَضَاءَ لَهُمْ مَشَوْا فِيهِ وَ إِذَا أَظْلَمَ

نزديك‌است معجره‌ای‌که برآید‌دیده‌هایشان هرگه روشن‌شود ایشانرا برفتند دراو وچون تاريك شود

عَلَيْهِمْ قَامُوا وَ لَوْ شَاءَ اللهُ لَذَهَبَ بِسَمْعِهِمْ وَ أَبْصَارِهِمْ إِنَّ اللهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

برایشان‌بایستند واگرخدای تعالی‌خواهدببردگوشهای ایشان ودیده‌های ایشان‌وخدای بر همه چیزتوانا است

این سیزده‌آیت درحق منافقانست . في قوله تعالى : (وَمِنَ‌النَّاسِ) «من»تبعیض‌وناس‌اسم جنس‌است ولام دراوتعریف‌جنس‌است‌واین‌اسمی واحداست مرجماعت‌مصوّررا باین صورت (١) كالرهط والنفروالقوم. وگروهی گفتند ناس‌جمع‌انسان‌بود نه‌ازقیاس ، لفظ جمع‌قیاس انسان اناسین‌بودچون‌سرحان‌وسراحین . وخلاف کرده‌انددرسبب تسمیهٔ‌اوباین اسم،عبدالله‌عباس گفت برای آن‌آدم‌را انسان‌خواند که عهد الیه فنسي باوعهد کردند فراموش کرد،وابوتمام‌میگوید: «وسُمّيتَ إنساناً لأنّك ناسي» وابوالفتح بستی گوید :

يا أفضلَ النّاسِ إفضالاً علىَ‌النّاسِ و أكْثَرَ النّاسِ إحساناً إلىَ النّاسي
نَسيتُ وَعدكَ وَالنّسْيانُ مُغتَفَرٌ فاغفِرْ فأوّلُ ناسٍ أوّلُ النّاسِ(٢)

وبعضی دگر گفتند برای آنش انسان‌خوانند لايناسه ای‌ادراك‌البصر إياه . برای آنکه‌دیدنی است وادراك‌بصر بدورسد . من‌قوله «آنس من‌جانب الطورناراً » أی‌أبصر . وقولی دیگرآنست كه سمّي‌بذلك لاستيناسه بمثله. برای‌آنکه‌باچون خودی‌انس گیرد. ودرخبراست که خدای تعالی چون‌آدم‌را بیافرید دربهشت‌تنهامیگشت دلش‌تنگ‌شد خدای‌تعالی خواب براوافکند (٣) جبرئیل‌بیامد وازپهلوی‌چپ‌او استخوانی بر کشید وخدای تعالی ازاوحوارا بیافرید تاآدم باو انس گرفت واین‌حدیث درقصهٔ‌آدم تمام‌بیایدان‌شاءالله.«مَن»لفظی‌است‌صالح واحدوتثنیه وجمع را درواحدخدای تعالی گفت «ومنهم‌من‌يستمع إليك» ودرجمع گفت «ومنهم من‌يستمعون‌إليك» ودرتثنيه چنان بود که شاعر گفت «نكن مِثْلَ مَنْ ياذِئبُ يَصْطَحِبانِ» معنی‌آنست نكن

---

(١) يعنى بصورت‌آدمی

(٢) اول ناس (بی الف‌ولام) يعنى نخستين فراموش كننده واول الناس (باالف‌ولام) آدم ابو البشر است .

(٣) اول كسی که برای عمل جراحی بيهوش كرد جبرئيل بود ودرمحل‌خود خواهيم گفت‌دراين حكايت شك واختلاف است .

یاذئب‌مثل‌صاحبین‌یصطحبان (۱)وگفته‌اند «من» کلمتی است موحد اللفظ مجموع المعنی چون توحید کنند بالفظ‌شودوچون‌جمع کنند بامعنی‌شوددراین آیه‌هر دوهست‌یکبار بالفظ‌ویکبار بامعنی.

قوله‌تعالی (وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا)«یقول»لفظواحداست و«آمنّا»لفظ‌جمع‌واین لفظ نکرهٔ موصوف است چنانکه شاعر گفته :

رُبَّ مَنْ أَنضَجْتُ غَيْظاً صَدْرَهُ قَدْ تَمَنَّى لِيَ مَوتاً لَمْ يُطَعْ

ای‌رب‌انسان. سبب‌نزول‌آیات آن‌بود که‌عبدالله‌ابی‌سلول‌ومعتب‌بن قشیروجدبن‌قیس‌واتباع ایشان گفتند بیائید تاخصلتی پیش گیریم که‌ازمحمد وقوم اوسلامت یابیم‌بزبان اسلام‌اظهار کنیم و دردل برسر اعتقادخودمی‌باشیم بیامدند واظهارایمان کردندبررسول ﷺ وبرصحابه ودردل کفر داشتندوآنکه چنین کند منافق‌باشد خدای تعالی کشف‌اسرار ایشان کرد واحوال‌ایشان‌واعتقاد ایشان‌بارسول ﷺ بگفت وآنکه گفتند (آمَنَّا بِاللهِ وَبِالْيَوْمِ الآخِرِ) مابخدا ایمان داریم و بروز بازپسین ایشان‌راتکذیب کردبقوله‌تعالی (وَمَاهُمْ بِمُؤْمِنِينَ) گفت دروغ میگویند دراین گفتار که ایشان مؤمن‌نه‌اند بل‌منافقند بزبان‌اظهار ایمان میکنند ودردل ندارند.

(يُخَادِعُونَ اللهَ) خدایرا می‌فریبنداصل‌این کلمه درلغت‌اخفاباشد . ونهان‌خانه‌رامخدع خوانند پس منافق مخادع است ازآنجا که کفردر دل‌پوشیده میدارد . بعضی دگر گفتند اصل خدع درلغت فسادبود من قول الشاعر:

أَبيَضُ اللَّوْنِ لَذِيذٌ طَعْمُهُ طَيِّبُ الرِّيقِ إِذا الرِّيقُ خَدَعْ(۲)

ای‌فسد وتغیر پس معنی آن‌بود که تباه میکنندآنچه بزبان میگویند بآن کفر که دردل دارند .اماآنکه‌خدایتعالی‌راچگونه میفریبند‌واین‌برخدای‌روانباشدچند قول گفتند یك قول‌آن است که ایشان چنین گمان بردند واعتقاد کردند که آنچه ایشان کردند خدع است و این بر خدای‌بشود روا باشد حقتعالی ازاعتقاد و گمان ایشان‌خبرداد . قولی دیگرآنست که یعاملون الله معاملة المخادع ایشان با خدایتعالی‌آن کردند که مخادع کند از اظهار ایمان وابطان کفر خدای تعالی‌فعل ایشان‌راخداع خواند برتوسع‌ومجازازآنجا که صورت‌خداع‌داشت. قولی‌دیگر

---

(۱) مردی که دربیابان گرگی‌تنهادید گفت‌ای گرك بایکدیگرمانند دویارهمراه باشیم‌ومصراع اول این است « فان کنت قد عاهدتنی لاتخوننی».

(۲) سپید رنك لذت بخش است مزه اوآب دهانش پاك وخوشبو است هنگامی که‌آب دهان فاسد گرددوبدبوی شود

آنست که حق تعالی برای تغلیظ انکار و تقبیح و تهجین ایشان وخبرازعظم کفرشان آن خداع حواله باخود کرد ومراد ازآن رسول بود ﷺ ومؤمنان ، چنانکه گفت «ان الذین یؤذون الله» أی یؤذون اولیاءالله، وخبر داد ازعظم حال خمس که ازغنیمت باید دادن بخودحواله کرد واگرچه او از آن مستغنی است وآن پیغمبر وامام را رسد گفت « واعلموا أنما غنمتم من شیء فأن لله خمسه » سهمی بنصیب خود بنهاد وآن سهم پیغامبروامام راباشد. « والّذینَ» اسمی موصولست و آنچه ازپس او آیدصلهٔ اوباشد وصلهٔ موصول درمحل نصب است برای آنکه معطوف برمنصوب است تقدیر چنین است که یخادعون الله و المؤمنین ومایخدعون إلا أنفسهم . نافع وابن کثیر و أبوعمرو میخوانند «ومایخادعون» بالف وضم یاء ازمفاعله وباقی قرّاء یخدعون بفتح یاء بی الف ازخدع ، حجت آنکس که «یخادعون»خواند مطابقهٔ افظست تاموافق لفظ اول بود وحجت آن کس که یخدعون بفتح خواندآنست که مفاعله ازمیان دو کس باشد ومیان خود ونفس مخادعه صحیح نباشد.ویخدعون بمعنی بهتر باشد ازیخادعون ومعنی آیت آن بود که وبال خداع ایشان بدنیا وآخرت جز بایشان نخواهد بر گشتن . پس چنانست که آن خداع باخویشتن کرده اند چنانکه یکی ازمافعلی کند وپندارد که زیان دشمن میکند چون بنگرد زیان خود کرده باشد ، اورا گویند ماأضررت غیر نفسك (وَما یَشعُرُونَ) ونمیدانند واصل شعرعلم بود بامری دقیق وشعر از اینجاست وموی را شعر از اینجا گویند (١) . وشعار علامت باشد . ومشاعرحج معالم باشد از مواقف وطواف وجز آن .

(فی قُلوبِهِم مَرَضٌ) ای شك ونفاق ، ودردل بیماری دارند یعنی شك ونفاق وچون علم را یقین وبیان را شفاخواندآنچه خلاف وضدآنست آنرابیماری خواند. وگفته اند برای آنش مرض خواند که شك ونفاق دل را ضعیف بکندهمچنانکه بیماری تن را. وگفته اند برای آنکه مآل بیماری بآخر باتلف وهلاك بودوشك ونفاق را دردل مرض خواند که مآل وعاقبت آن باتلف وهلاك وعقاب باشد وگفته اند مراد بمرض ریبه وتهمت است فی قوله تعالی «فیطمع الذی فی قلبه مرض» ای تهمة . وشك وتهمت دل را ضعیف دارد واصل مرض ضعف وفتورباشد ومرد مقصر را ممرض گویند قوله تعالی (فَزادَهُمُ اللهُ مَرَضاً) «زاد»هم لازم بودوهم متعدی یقال زدته فزاد. ونقص همچنین باشد یقال نقصته فنقص ولازم اوبلفظ ازداد وانتقص آمده است وزادمتعدی بود بدومفعول «زدناهم عذاباً» و«زدناهم هدی » ودراین آیت همچنین است «فزادهم الله مرضاً » دراین دوقولست یکی آنکه لفظ

(١) که موی باریك ودقیق است .

خبر است ومعنی دعایعنیدعا علیهم که نفرین باشد خدای بیفزاید ایشان‌را بیماری چنانکه‌عرب گوید. قاتله الله‌ولحاه . ومعنی آن بود که‌خدای تعالی ایشان‌را مخذول بکناد. وقولی دیگر آن است که لفظ خبراست ومعنی‌هم خبر یعنی بیفزود خدای تعالی‌ایشان‌را بیماری یعنی ایشان‌را با خود بگذاشت تاعند این‌درشك ونفاق و کفر بیفزودند آنگه‌آن زیاده باخودحواله کرد چون‌از ایشان‌عند خذلان‌او بود. وجهی دیگر آنست که خدای تعالی افعالی کرد باایشان که ایشان‌عند آن بایست تاباایمان‌وطاعت نزدیك شوند ایشان‌در کفر بیفزودندآنگه‌آن زیاده‌را خدای‌تعالی‌با خود حواله کرد ازآنجا که‌آن‌فعل‌او بود که‌ایشان‌عندآن زیاد کردند چنانکه درحق‌سوره گفت « واذاما انزلت سورة فمنهم من‌یقول أیکم زادته‌هذه ایماناً فاماالذین آمنوا فزادتهم ایماناً وهم یستبشرون» «وامّاالذین فی‌قلوبهم مرض فزادتهم رجساً إلی‌رجسهم» دراین‌آیات‌زیادة ایمان‌راو زیادهٔ کفررا حواله‌باسوره کرد ومعلومست بضرورت که سورة ایمان و کفر نیفزاید بل ایشان ایمان و کفر افزایند ولکن چون‌عند نزول سوره بود باسوره حواله کرد. واین‌آیات‌هم درحق منافقانست درآخرسورةالتوبه ومانند این‌قوله‌تعالی‌حکایة عن‌نوح «فلم‌یزدهم دعائی إلافراراً» ومثله «فاتخذتموهم سخریاًحتی انسوکم ذکری» (۱) ومعنی‌این‌هردو آیه چنانست که معنی‌آن آیات (وَلَهُمْ عَذابٌ أَلِيمٌ) یعنی مولم ، فعیل‌بمعنی مفعل‌است چنانکه شاعر گوید :

أمِنْ رَيحانَةَ الدّاعِي السَّمِيعُ . يُؤَرِّقُني وأصحابي هُجُوعُ (۲)(۳)

(۱) معنی آن است که گاه فعلی را نسبت به فاعلی میدهند که درحقیقت فاعل نیست بلکه‌مصاحب فعل است مانند سوره قرآن که ایمان و کفر کسی را زیاد نمیکند بلکه خود مردم وقت نزول سورة ایمان و کفرخودرازیاد میکنند چون‌ایمان و کفر اختیاری است وموجب ثواب وعقاب پس فاعل‌آن‌خود مکلف است .

(۲) أمن ریحانة الداعی‌السمیع. ذکرالمفسرون ان السمیع هنابمعنی‌المسمع قال‌الزمخشری فی الکشاف عند قوله تعالی بدیع السموات والارض علی‌القول بان‌السمیع بمعنی المسمع والبدیع بمعنی المبدع وفیه نظرای لانسلم کون‌السمیع بمعنی‌المسمع لجوازأن یرید انه سمیع لخطابه فیکون بمعنی السامع لان داعی الشوق لما دعاه صارسامعاً لقوله ولئن سلم فهو شاذلان فعیلا بمعنی مفعل شاذ ای امن ریحانة (اسم مکان) الداعی السمیع یؤرقنی و الحال ان اصحابی نیام غافلون قیل عن عمروبن معدیکرب کان‌ممدوداً فی‌الفرسان ثم عدفی‌الشعراء بهذاالبیت· قیل وریحانة هی‌اخت دریدبن الصمة کان عشقها عمرووأ غارعلیهاثم‌التمس من درید ان یتزوجها فاجاب .

(۳) ریحانه نام زنی است که شاعر نیمشب بیاداوازخواب برجسته است وگوید داعی شوق‌ریحانه آوازخودرا بمن شنوانید ومرا بیدار کرد درحالتی که یاران من خواب بودند. وگویند شاعرعمروبن معدیکرب باین بیت جزء شاعران آمد. وریحانه‌خواهردریدبن صمه بود واورا بزنی گرفت .

ای المسمع (بِما کانُوا یَکذِبُونَ) بابدل ومجازات راست ومامصدریت است ای بکذبهم یعنی ببدل وجزای دروغ ایشان عذابی باشد ایشان را بدرد آرنده قوله:

(وَإِذا قِیلَ لَهُمْ) «اذا» ظرف زمان مستقبل باشد و«قیل» در اصل قُوِلَ بوده است نقل کسرهٔ واو کردند باقاف برای استثقال را و برای کسرهٔ قاف واو را یاء کردند قیل شد واین لغت عامهٔ عرب است وقراءة جملهٔ قرّاء مگر کسائی ویعقوب که ایشان خوانند قیل باشمام ضم اشارت باصل و درجملهٔ اخوات او راغیض وحیل وجیء وسیئت وسیق واین فعل را مالم یسم فاعله خوانند وفعل مجهول خوانند، «واذاقیل لهم» چون گویند ایشان را یعنی منافقان را که در آیات مقدم ذکر ایشان رفته است (لاتُفسِدُوا فِي الارْضِ) اصل فساد تغیر بود از حال استقامت تقول فسدالامر وفسد الرجل وافساد احداث بود وفساد ضد صلاح بود. ومعنی این بر دووجه بود یکی بروجه انکار وجحود که ایشان را گفتند درزمین فساد نکنی گفتند ما نه چنینیم که شما گفتی (إِنَّما نَحْنُ مُصْلِحُونَ) بل ما مصلحانیم ووجه دوم آنست که ما مصلحانیم بنزدیك ما وباعتقاد ما ومعنی صلاح نفع باشد ددر استقامت حال بکار دارند. وصالح مستقیم الحال باشد ومصلح مقوم کار باشد. وارض مستقر حیوانست وارض نیز قوائم چهارپای بود من قول الشاعر :

وَأَحمَرُ کالدِّیباجِ أَمّا سَماؤُهُ فَخَصْبٌ وَأَمّا أَرضُهُ فَمَحُولُ (۱)

وارض رعدة بود. عبدالله عباس گفت هنگامیکه زمین می‌لرزید: أزلزلت الارض أم بی أرض» زمین میلرزد یامرا لرزاست خدای تعالی تکذیب ایشان کرد بقوله:

(أَلا إِنَّهُمْ هُمُ المُفسِدُونَ) «الا» استفتاح کلام بود « وهم »عماد است یافصل چنانکه برفت خدای تعالی گفت دروغ میگویند مفسد خود ایشانند بر حقیقت (وَلکِنْ لایَشْعُرُونَ) ولکن نمیدانند

(وإِذا قِیلَ لَهُمْ آمِنُوا کَما آمَنَ النّاسُ) خدای تعالی حکایت میکند که چون مؤمنان ایشان را دعوت کردندی بایمان و گفتندی ایمان آرید چنانکه مردمان یعنی صحابه رسول (قالُوا) ایشان جواب دادندی و گفتندی (أَنُؤْمِنُ) این همزهٔ استفهام است بر سبیل انکار ، ایمان آریم یعنی ایمان نیاریم (کَما آمَنَ السُّفَهاءُ) چنانکه این سفیهان آورده‌اند: وسفهاء جمع سفیه باشد مثل علما وعلیم وحکماء وحکیم وسفه ضعف رأی وجهل بود بمواضع منافع ومضار وازاین کار(۲) خدای

(۱) آسمان دراین شعر تن شیرده است وزمین پای اوخشك وبی ثمر.

(۲) مؤلف گاهی ازاین کار گوید بمعنی بدین علت وسبب .

تعالی زنان را واطفال را سفهاء خواند . من قوله «ولا تؤتوا السفهاء أموالکم التی جعل الله لکم قیاماً »
واصل سفه درلغت خفت بود وثوب سفیه گویند جامهٔ که تنك بافته بود وازاینجا سفیه ضد حلیم بود که
درحلیم رزانت ووقار بود . ومنه قول النبی «شارب الخمر سفیه لخفة عقله» حقتعالی جواب داد.
(أَلاَ إِنَّهُمْ هُمُ السُّفَهَاءُ) برحقیقت سفیه ایشانند نه مؤمنان که ایشان راسفیه خوانند (وَلَکِنْ
لاَ يَعْلَمُونَ) ولکن نمیدانند و حقیقت علم معنی باشد که اقتضای سکون نفس کند وازقبیل
اعتقاد بود وازحق او آنست که معتقد بروفق اعتقاد باشد(۱) واگرچه درحد نباید آوردن چه درحد
لفظی باید که بدو کشف وابانت افتد محدود را از نامحدود .ودر آیت دلیل است بربطلان قول اصحاب
معارف که گویند معارف ضروریست وکافران خدای را دانندوحق میدانند ومی شناسند ولکن عناد
و جحود میکنند برای آنکه خدایتعالی نفی علم کرد ازایشان باین آیت وبقوله «لایشعرون »
(وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا) درشاذ خوانده اند لاقوا من الملاقات .«اذا» ظرف زمان مستقبل
باشد واوابداً مضاف بود باجمله اما اسمي وامافعلي وعامل درآن فعل بود که جواب او بود ودر
آیه(قالوا آمَنَّا)است تقدیرچنین بود که «قالوا إنّا معکم» وقت لقاء المؤمنین. قدیم تعالی وصف
نفاق ایشان میکند که بامؤمنان چیزی دیگر گویندو کافران چیزی دیگر بامؤمنان گویندما مؤمنیم
(وَإِذَا خَلَوْا إِلَى شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ) و چون بارؤسا و اکابر خود بخلوت بنشینند
گویند ماباشمائیم (إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِؤُنَ) مافسوس میداشتیم برایشان. ولقاء وملاقات و
التقاء در کلام عرب مقابله ومقارنه باشد یقال التقی الجمعان اذا تقابلا وتقاربا واین معنی اطلاق
کنند واگرچه این ملاقات درشب تاریك باشد ویکدیگررا نبینند ولقاء از معنی رؤیت درهیچ
نباشد (۲) قوله «واذا خلوا إلی شیاطینهم » تقول خلوت به وخلوت الیه بمعنی واحد وگفته اند

---

(۱) یعنی شرط علم آن است که موافق واقع باشد وگفته اند علم تصدیق ثابت جازم مطابق واقع است ومؤلف گوید علم باید مطابق واقع باشد امادرتعریف نباید این قیدراآورد چون هرکس هر اعتقادداردآنرا موافق واقع میداندوهرگز نمیتواند تصور کند مطابق واقع نیست واگرچنین تصوری برای اوحاصل شود اودرشك است نه عالم .

پس باین قید نمیتواند تشخیص دهد اعتقاد اوچیست مگردیگری که بر اعتقاد اوواقف شود و آنرا مخالف واقع بیند بگوید آن علم نیست چنانکه دهریه باعتقاد جازم میگفتند خدا وعالم آخرت وجود ندارد خداوند فرمود « مالهم بذلك من علم انهم الا یظنون » وحق این است که این قیدرادرتعریف میتوان آورد وسبب امتیازمحدود ازغیرمحدود میشود منتها نزدغیرمعتقد وکلام مصنف ماخوذ از ذریعه سیدمرتضی است.

(۲) یعنی لقاء بمعنی رؤیت بهیچ وجه استعمال نشده است.

الى بمعنى مع است چنانکه گفت «من أنصاری الی الله» والمعنى مع الله . وقوله تعالى «ولا تأكلوا أموالهم الى أموالكم» أی مع أموالكم . ووجهی دیگر آن باشد که فعلی أضمار كنند كه الى از صله اوبود وتقدیر چنین بود که خلوا مفضین اليهم ومسرين اليهم اومنصرفين اليهم . چنانکه خدايتعالى گفت «للذين يؤلون من نسائهم» «والى» به «من» تعديه نكنند بعلى تعديه کنند ولکن بمعنی ایلاء درآیة سوگندی باشد که مرد بخورد که باحلال خود قربت نکند برای أضرار او پس دراینجا معنی تباعد باشد تقدیر چنین باشد للذين يؤلون متباعدين من نسائهم متبرئين منهن. شياطينهم رؤسایشان بودند گفتند کاهنان را می خواهد . عبدالله عباس میگوید پنجکس بودند ازجهودان كعب اشرف بود درمدینه وابوبرده دربنی اسلم وعبدالدار دربنی جهينه وعوف بن عامر دربنی اسد وعبيدالله بن السودا درشام. وشیطان هرمتمردی باشدعاتی ازجن وانس وازهرحیوانی ومار خبیث را شیطان خوانند . قوله تعالى «كانه رؤس الشياطين» ای الحيات وعرب گوید ، اتق هذه الدابة فانها شيطانة . اسب سر کش را شیطان میخوانند . ودرخبر میآید که رسول ﷺ مردی را دید که ازقفای کبوتری میرفت و کبوتر درهوا می پرید گفت شيطان يتبع شيطاناً گفت دیوی ازقفای دیوی میرود. ودر کلام بعضی فصحاء میآید وذلك حين ركبني شيطاني. واین آنکه بود که شیطان من برمن نشست گفتند «وماشیطانك» شیطان تو کدام است که برتو نشیند گفت غضبی، خشمم و شاعر گوید وهو ابو النجم .

إِنِّي وَكُلُّ شَاعِرٍ مِنَ الْبَشَرِ شَيْطَانُهُ أُنْثَى وَشَيْطَانِي ذَكَرْ

آن شیطان را میخواهد که عرب آن را تابعه (۱) خواند و گوید هر شاعری را ازانس تابعه باشد که اوراشعر تلقین کند. (قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِئُونَ) گویند باشمائیم و گفته‌اند ماتبع وانصار شمائیم ما بمحمد وقوم او فسوس میکردیم حقتعالی جواب داد که:

(اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ) خدا ازایشان فسوس دارد . اما وجه آیت ومعنی استهزاء از خدای تعالى دراو چند قول گفته‌اند قولی آنست که يجازيهم جزاء استهزائهم . ایشانرا جزای استهزاء کند پس جزاء را بلفظ مجزی علیه خواند برای ازدواج لفظ را ومانند این درقرآن و کلام عرب بسیار است . قال الله تعالى «جزاء سيئة سيئة مثلها» ودوم سیئه نباشد(۲) وهمچنین قوله « وان تسخروا منّا فانا نسخر منكم كما تسخرون » وقوله « فمن اعتدى عليكم فاعتدوا

(۱) ودرفارسی همزاد گویند.

(۲) زیرا که مجازات بدکارحسنه‌است .

علیه بمثل مااعتدی علیکم » ودوم اعتدانباشد که جزاءظلم عدل باشد ظلم نباشد وقوله تعالی «وان عاقبتم فعاقبوا بمثل ماعوقبتم به» اول‌عقوبت نباشد (۱) وشاعرمی گوید:

نُجازیهم کَیْلَ الصُّواعِ بِما أتَوا وَمَن یَرکَبِ ابنَ العَمِّ بالظُّلمِ یُظلَمِ (۲)

و دوم ظلم نباشد . وعمرو بن کلثوم می گوید :

ألا لا یَجهَلَنْ أحَدٌ عَلَینا فَنَجهَلَ فَوقَ جَهلِ الجاهِلینا

یعنی جزاء جهل دهیم ایشان را که هیچ عاقل بجهل فخر نیارد (و استهزاء و سخریه بنزدیك عرب عیب باشد. قوله تعالی « واذا سمعتم آیات‌الله یکفر بها ویستهزأ بها»ای‌یعاب(۳) ووجهی دیگر این‌است که یعاملهم معاملة المستهزیء . باایشان معامله کسی کند که‌مستهزیء باشد، پس‌خلاف کردند که این دردنیا بود یا در آخرت بعضی گفتند در دنیا بود بآنکه اطلاع دهند مؤمنان را برسّر ایشان و این‌چون استهزاء باشد برایشان برای آنکه ایشان‌کاری کنند و با یکدیگر سرّی گویند و گمان برند که رسول ﷺ بی‌خبراست‌ازاحوال واقوال‌ایشان و آنگاه خدای تعالی جمله را بوحی معلوم رسول‌کرده باشد تا برروی ایشان آرد واین چون استهزاءباشد برایشان . وعبدالله عباس گفت این در قیامت باشد که چون مؤمنان در بهشت بر سریرها بنشینند وکافران در دوزخ بجای خود برسند حقتعالی بفرماید تادري ببهشت ازدوزخ گشایند در آنجا که منافقان باشند ایشان بنگرند در گشاده بینند تاختن کنند وبروی در می‌آیند ومی‌خیزندو مزاحمت می کنند وبسر یکدیگر در می‌افتند تابرنجی عظیم بدان دررسند و بهشتیان از سریرها می‌نگرند راست چون آنجا رسند یغلق دو نهم در در روی ایشان در بندند ایشان نومید برگردند و مؤمنان ازآن بخندند این است معنی قوله تعالی « ان الذین اجرمواکانوا من‌الذین آمنوا یضحکون✿ واذامروابهم‌یتغامزون-إلی‌قوله تعالی- فالیوم‌الذین آمنوامن‌الکفار یضحکون✿علی‌الارائك‌ینظرون✿ هل‌ثوب الکفار ماکانوا یفعلون » قولی‌دیگر آنست که عدی‌بن حاتم روایت کند که رسول ﷺ گفت روز قیامت خدای تعالی جماعتی منافقان را تمکین کند تادر پی مؤمنان بر راه بهشت بروند وبنور ایشان عقبهای‌صراط ببرند

---

(۱) عقوبت مجازات بدکاران است وآنکه اول کارزشت کرد عمل اورا عقوبت نگویند .

(۲) پاداش دهیم آنهارا بپیمودن پیمانه بآنچه بجای‌آوردند وهرکس ستم ورزد با پسرعم ستم کرده شود .

(۳) بین الهلالین بنظر میرسد کـه خود جواب مستقلی است و خلاصه آنـکه گاه استهزا در لغت عرب بمعنی عیب‌گرفتن آمده است و«الله‌یستهزی » بهم یعنی خدای را برآنها عیب میگیرد .

تـا بدر بهشت رسند بر نگرند جمـال و کمـال بهشت بینند حور و قصور و اشجار و انهار و ثمـار و ولدان و غلمان و انواع نعمت و نسیم بهشت بر ایشـان آیدپای بر آرند تادر بهشت نهند زبانیگان (۱) در ایشـان رسند و ایشان را باراه دوزخ برند و در دوزخ اندازند ایشان گویند یار خدایا چون دانستی که ماازاهل دوزخیم ماراچرا تمکین کردی تابدربهشت آمدیم وجمال بهشت بدیدیم گوید تادانی که کجامانده‌وازچه بازمانده‌ای‌ودرحسرتتان‌زیاده‌بود واین جزاي‌آن‌استهزاءاست که‌بمؤمنان شما دردنیا کردید پس‌این‌معاملۀمستهزیان باشد که این فعل اگرچه نوعی‌بلیغ است‌ازعقوبت صورت‌استهزاءدارد . و گفته‌اند معنی آیه خذلان‌است وحرمان ازتوفیق . این‌جمله‌است درمعنی‌این‌آیات بروجهی که‌آیه‌رابرون‌آردازاضافۀ قبیح‌وعبث‌باخدای تعالی . قوله‌تعالی : (وَيَمُدُّهُمْ) ای‌یترکهم‌ویطیل لهم‌المدة . ایشانرارها کند ومدت‌برایشان دراز کند واین‌نوعی استهزاء باشد که ایشان‌پندارند که ایشانرا فراموش کرده‌اند تا گمان‌برند که‌آنچه بایشان میکنند ازنعمت خود بواجب واستحقاق میکنند . قوله تعالی « وَيَمُدُّهُمْ » و اصل این کلمه بمعني زیاده بود . یقـال مدّالنهر ومده نهر آخر . چون بمعنی زاد است «مدّ» چون «زاد» هم لازم است هم متعدی چنانکه می بینی و درشاذ خوانده اند « وَنُمِدُّهم » من‌الامداد ومدّ وأمدّ بیك معنی‌باشد و گفته‌اند مدّ درشرّ گویند وأمدّ درخیر گویند ، نه‌بینی که خدایتعالی درعذاب میگوید « ونمدّ له من‌العذاب مدّا » ودرنعمت میگوید « امددنا کم باموال وبنین » . قال‌تعالی « أیحسبون انّمانمد هم به‌من‌مال وبنین » و گفته‌اند فرق از میان مدّ وأمدّ آن‌باشد که هرزیاده که چیزیرا باشدازخودآن‌را مدّ گویند وهرزیاده که حادث باشد ازخارج آنجاأمدّ گویندمثال‌اوّل مدّالنهرومثال‌دوم‌امدّالجرح (فِي طُغْيَانِهِمْ) ای‌فی کفرهم‌وضلالهم وجهالتهم . واصل‌طغیان مجاوزت‌حدّ باشد کمافی‌قوله « انّالمـّا طغی‌الماء » ای جاوز قدره . و قوله تعالی « اذهب إلی‌فرعون إنّه‌طغی » ای‌اسرف وتجاوزالحدّ (يَعْمَهُونَ) واصل عمه تحیر باشد . یقال‌عمه‌یعمه‌عمهاًوعموهاًوعمهاناًفهوعمه‌وعامه‌قال‌رؤبة:

وَمَهْمَهٍ أَطْرافُهُ فِي مَهْمَهِ أَعْمَى الْهُدَى بِالْجاهِلِينَ الْعُمَّهِ (۲)

ومعنی‌آن بود که‌ایشان‌راباخودرها کندوآن الطاف که‌بامؤمنان کندباایشان نکند ازمنعی

---

(۱) یعنی زبانیه ها ومامورانِ‌دوزخ . چون درفارسی های‌آخراسماء را چون بالف ونون جمع بندند تبدیل به‌گاف کنند مانند بندگان ورفتگان مؤلف های‌آخرزبانیه را مبدل بگاف کرده‌است.

(۲) بیابانی که اطراف‌آن هم‌بیابان بود وازهیچ جانب‌آثارآبادی دیده نمیشد ونادانهای بی بصیرت‌را گمراه کرده .

که از جهت ایشان باشد .

قوله (أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرَوُا الضَّلَالَةَ بِالْهُدَى) ای استبدلوا . ایشان آنانند که بدل کرده گمراهی را بره راست . عبدالله عباس گفت هدی بدادند وضلالتها گرفتند یعنی اختیار کفر کردند وایمان رها کردند آنکه این استبدال را مشاراة خواند و تجارة برای آنکه در او معنی مشاراة حاصل است که خرنده بها بدهد و متاع بستاند. و گفته‌اند معنی « اشتروا » اختاروا باشد چه معنی اختار حاصل است برای آنکه مشتری اختیار متاع می کند بر بها، ودلیل قول اعشی بنی ثعلبه است :

لَقَدْ أَخْرَجَ الكَاعِبَ المُشْتَرَا ةَ مِنْ خِدْرِها وَأُشْبِعُ القِمارا (۱)

ای المختارة. و کقول الاخر « كَمَا اشْتَرَى المُسْلِمُ إذْ تَنَصَّرَ » ای اختار النصرانیة علی الاسلام، و کلام در وجوه هدی رفت ودر وجوه ضلال بیاید انشاءالله تعالی فی قوله « یضلّ من یشاء » قوله تعالی (فَمَا رَبِحَتْ تِجَارَتُهُمْ) این ازجمله مجازات کلام عرب است و معنی آنست، فماربحوا فی تجارتهم سود نکردند ایشان دربازارگانیشان. عرب گوید : ربح بیعك وخسرت صفقتك ونام لیلك معنی آنست که ربحت فی بیعك و خسرت فی صفقتك ونمت فی لیلك و قوله تعالی « فاذا عزم الامر » ای عزموك علی الامر. وقال عزّ من قائل « بل مکر اللیل والنهار » ای مکرهم فی اللّیل و النهار و قال الشاعر :

وَأَعْوَرَ مِنْ نَبْهانَ أَمّا نَهارُهُ فَأَعْمى وَأَمّا لَيْلُهُ فَبَصِيرُ (۲)

وقال آخر :

حارِثُ قَدْ فَرَّجْتَ عَنّي غَمّي فَنامَ لَيْلِي وَتَجَلّى هَمّي (۳)

ای نمت فی لیلی . ابن ابی عبله درشاذ خواند « تجاراتهم » بجمع (وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ) یعنی مصیب نبودند در تجارت و گفته‌اند هدایت یافته نبودند ازضلالت قتاده میگوید چون اختیار ضلالت کردند برهدی بضلالت شدند وازطاعت بمعصیت وازأمن بخوف و ازسنت ببدعت خدای تعالی گفت « فماربحت تجارتهم » ابومسلم محمّد بن بحر الاصفهانی گفت مراد بضلالت در این آیه عذاب است وبه هدی طریق ثواب ، بیانش قوله تعالی « اولئك الذین اشتروا الضلالة بالهدی والعذاب

(۱) یعنی زن تازه پستان برآورده وبرگزیده را ازجائیکه پوشیده بود بیرون آوردم وقمار شایع کردم ودرصحاح مستراه بمهمله آورده است .
(۲) اعوری ازقبیله نبهان روزش کوراست و شبش بینا.
(۳) ای حارث اندوه مرا زائل کردی پس شب خواب بودم وغم من برطرف شد .

بالمغفرة » واخبار وآثاری که درباب منافقان وعلامات ایشان آمده است بسیار است طرفی گفته شود . صادق علیه السلام گوید از پدرانش ازرسول صلی الله علیه وآله که گفت یاعلی مؤمن را سه علامت است نماز وروزه وزکوة ومنافق را سه علامت است چون حدیث کند دروغ گوید وچون وعده دهد خلاف کند وچون امینش دارند خیانت کند . عبدالله عمر روایت کند که رسول صلی الله علیه وآله گفت چهار خصلت از علامت نفاق است دروغ درحدیث وغدر درعهد وفجور درخصومت وخیانت درامانت . محمد بن محرم گوید ازحسن بصری پرسیدم ازاین خبر که روایت کردند ازرسول صلی الله علیه وآله : « ثلاث من كنّ فيه فهو منافق وان صلى وصام وزعم انّه مسلم، إذا حدث كذب، وإذا وعد أخلف، وإذا اؤتمن خان» سه خصلت هست که هر که آن سه خصلت دراو بود منافق باشد واگرچه نماز کند وروزه دارد ودعوی کند که مسلمانم . دروغ گفتن عند حدیث . وخلاف کردن وعده . ودرامانت خیانت کردن ، حسن بصری مرا گفت درست است این حدیث رسول صلی الله علیه وآله گفته است وهر که این خصال دراو باشد منافق باشد وحسن این را برمذهب خود گفت که مذهب حسن چنان است که فاسق منافق بود واین مذهب درست نیست بجای خود گفته شود انشاءالله ، محمد بن محرم گوید برمن سخت آمد این حدیث بمکه آمدم عطاء بن ابی رباح رادیدم اورا این حدیث بپرسیدم گفتم ای عطا این کاری عظیم است که رسول صلی الله علیه وآله اطلاق اسم نفاق کند آنکس که این سه خصلت دراو بود وبیشترین مسلمانان ازاین حال خالی نه اند عطا گفت من ازعبدالله عباس پرسیدم از این حدیث گفت من این حدیث ازرسول صلی الله علیه وآله شنیدم ولکن خاص درحق یك مرد منافق گفت که چون بمجلس رسول حاضر آمدی آنچه آنجا دیدی و شنیدی نقل کردی بامنافقان وامانت مجلس بجای نیاوردی ورسول علیه السلام میگوید « المجالس بالامانة » وچون رسول را وعده دادی که باتو بغزا خواهم آمدن خلاف کردی وعده را وچون گفتی ایمان دارم دروغ گفتی ، آنگه مرا گفت چون بابصره شوی حسن را ازمن سلام کن وبگوی که عطا این خبر چنین روایت میکند ازعبدالله عباس وبگو که تا ازاین مقاله بازآید نه برادران یوسف یوسف را ازپدر بستدند بامانت آنگه خیانت کردند ودرآن امانت ووعده دادند که مااورا باتو سپاریم ونگاه داریم خلاف کردند وچون بازآمدند گفتند یوسف را گرگ بخورد ودروغ گفتند درایشان چه گوئی ایشان منافق بودند ونزدیك بعضی مردمان چنان است که ایشان پیغامبران بودند گوید من بابصره آمدم وخبر دادم حسن را ازآنچه عطا گفت حسن برخاست ودست من بگرفت ومرا براصحاب خود عرضه کرد وگفت این مرد را حدیثی کردم وتفسیر حدیث اورا نگفتم ونه نشست تا تفسیر خبر بدست نیاورد برمن گواه باشی که دراین خبر من آن میگویم که عبدالله عباس گفت، ومقاتل بن حیان گوید این حدیث بمارسید بجزایشان ازروایت حسن بصری ومکحول عظیم آمد برما برخاستیم وبمکه

آمدیم سعید جبیررا یافتیم بمکه ازحجاج گریخته بود واین حدیث ازاو پرسیدیم گفت من ازعبدالله عباس پرسیدم و از عبدالله عمر ایشان درسایهٔ خانهٔ کعبه نشسته بودند گفتند ما از رسول صلی الله علیه و آله پرسیدیم تفسیر این حدیث را گفت من باین حدیث منافقان را خواستم که خدای تعالی ایشان را درقرآن ذکر کرد ووصف کرد بدروغ في قوله تعالی « والله یشهد إن المنافقین لکاذبون » گفت دراینگواهی که میدهند بنبوت من و میگویند ازدل این گواهی میدهیم دروغ میگویند ودردل ندارند شماچنین مکنید ما گفتیم معاذالله گفت « أنتم من ذلك برآء فلاعلیکم » شماازآن بیزاری برشما ازآن هیچ نیست وامّا بخلف عهد آن خواستم که خدای تعالی. قوله تعالی « ومنهم من عاهدالله لئن أتانا من فضله لنصدّقنّ ولنکونن من الصالحین » . منافقان باخدای عهدمیکنند که اگرخدای تعالی ماراما لی دهدصدقه بدهیم وصالح باشیم چون مال بداد ایشان را بخل کردند چنانکه گفت « فلما آتیهم من فضله بخلوا به وتولّوا وهم فرحون » وامّا بخیانت درامانت این خواستم که خدای تعالی میگوید « انّا عرضنا الأمانة علی السموات والارض والجبال فأبین أن یحملها وأشفقن منها وحملها الانسان » مراد باین امانت طاعت خدای تعالی بوددرسرّ وعلانیه خصوصاً این سه طاعت یکی غسل جنابت ودیگر نماز ودیگر روزه که هرمسلمانی دردینش باین مؤتمن باشد درسرّ وعلانیه و منافقان این سه طاعت بعلانیه کنند وبسرّ نکنند شمادرسر وعلانیه کنی یا نه ؟ گفتند بلی یارسول الله گفت « فلاعلیکم فأنتم من ذلك برآء » برشما نیست که شماازاین بیزاری ماچون این بشنیدیم شادمانه شدیم ودلخوش گشتیم وصحابه رسول گفتند که دین ما بسلامت شد . و در خبراست که مردی بیامدو گفت یارسول الله من میترسم که نبادا که من منافق باشم رسول صلی الله علیه و آله اورا گفت هیچ وقت که خالی باشی نماز کنی گفت بلی یارسول الله گفت برو که تومنافق نه ای. وروایت است از امیرالمؤمنین علیه السلام که گفت « إنّ الایمان یبدوفي القلب لمظة بیضاء » گفت ایمان بردل علامتی باشد سپیدچندان که ایمان میافزاید سپیدی بیافزاید ونفاق دردل اول لمظه باشدسیاه چندانکه نفاق میافزایدآن سیاهی میافزاید تاهمهٔ دل سیاه شود وبخدای که اگردل مؤمن بشکافند سپید یابند واگردل منافق بشکافند سیاه یابند ، بعضی اهل علم گفتند نفاق دواست یکی نفاق قول ویکی نفاق عمل، نفاق قول آن بود که بزبان آن گوید که دردل ندارد چنانکه خدای تعالی حکایت کرد دراین آیات ازایشان که « وإذالقوا الذّین آمنوا قالوا آمنا وإذاخلوا إلی شیاطینهم قالوا إنامعکم » ونفاق عمل آن باشد که آنچه کنداز طاعت نه ازدل کندو باخلاص نکند غرضش نه تقرب بخدای تعالی باشد، برنوعی کسل وکراهت کندچنانکه خدای تعالی حکایت کندازایشان « ولایؤتون الصلوة إلّا وهم کسالی ولاینفقون إلّا وهم کارهون » مردی بنزدیك عبدالله مسعود آمد گفت یا بن مسعود میترسم که

مبادا که منافق باشم وعبدالله مسعود گفت برو که تو منافق نیستی، گفت چه دانی؟ گفت منافق نترسد. درخبر است که مردی نام او حنظله ازجمله اصحاب رسول درراه میآمد و میگفت که من منافقم وبرخود بدمیکرد وابوبکر پیش او برافتاد و گفت چرا میگوئی گفت من چون پیش رسول میباشم دلم ترسان است وچشمم گریان وچون ازپیش او بدر آیم بخانه بازشوم آن رقت ازدلم بشود بخنده درآیم میترسم که این نفاق باشد ایشان دراین بودند عمر نیز بایشان رسید واین حدیث بشنید ایشان گفتند ما نیز همچنین باشیم آنکه بیك جا بیامدند پیش رسول ﷺ وازرسول پرسیدند رسول گفت این نفاق نباشد بخدا که اگر شما هم بر آن حال بماندی که پیش من باشید فرشتگان شما رادرراه مصافحه کردندی ودست دردست شما نهادندی. انس مالك روایت کند که رسول ﷺ گفت روزی صحابه راشما دانی که روی بچه داری وچه روی بشما دارد گفتند یارسول الله وحی فرود آمد گفت نه گفتند دشمنی روی بما آرد گفت نه ولکن ماه رمضان روی بشما آرد وخدای تعالی در بامداد این روز که اوّل ماه رمضان بود جمله اهل قبله را بیامرزد مردی از کنار مسجد آواز داد که خنك منافقان را رسول ﷺ آواز داد گفت پیش منش آری، اورا نزد رسول ﷺ آوردند رسول گفت چرا چنین گفتی؟ گفت برای آنکه تو اهل قبله گفتی ومنافقان اهل قبله اند رسول ﷺ گفت کلا وحاشا منافقان ازما نه اند ومااز منافقان نه ایم ومنافقان رادراین هیچ نصیب نیست منافقان کافرانند. أبودرداء روایت کند که رسول ﷺ گفت منافقانرا علامتی هست ایشانرا بازخوانی تحیتشان لعنت بود وطعمه شان نهبه (١) بود یعنی آنکه دریابند ودرغنیمت خیانت کنند درمسجدها هجو وفحش گویند وبنماز حاضر آیند مستکبر باشند وبروز حریص باشند وبشب بانك دارنده وصخاب باشند «لایألفون ولایؤلفون» الف نگیرند بامؤمنان ومؤمنان باایشان الف نگیرند واین خبر برتأویل آن بود که این خصال بردست گیرند و اعتقاد کنند که نیك است وروا باشد ورسول ﷺ گوید «خصلتان لا یکونان فی منافق حسن سمت وفقه فی الدین» دوخصلت است که درهیچ منافق نباشد نیکوطریقی وفقه دردین. وعمرعبدالعزیز گفت مؤمن ضعیف تن وقوی دل باشد. بشر بن السری گفت علامت منافق آن بود که پیش او عیب کسی کنند شادمانه شود وچون مدح کسی کنند خوشش نیاید ودر آن میانه طعنی زند ترس آنرا که عیب او پیدا شود. حاتم اصم گفت مؤمن ازهمه کس آیس بود مگر ازخدای تعالی ومنافق بهمه کس امیددارد مگر بخدای تعالی ومؤمن عمل صالح میکند ومیترسد ومنافق معصیت میکند وایمن میباشد ومؤمن مال را سپر دین کند ومنافق

(١) شاید صحیح نهبة باشد ومراد اینجا هرطعامی است که ازهرجا بدست آید ومنافق نپرسد حلال است یاحرام و درحدیث است که «لاینتهب نهبة وهومؤمن مانند «لایزنی الزانی وهومؤمن».

دین‌را سپر مال کند مؤمن طلب میکند مستحق‌را که چیزی باودهد ومنافق تعلل‌میکند تاچیزی ندهد بکسی‌ومؤمن‌طاعت میکندومیگرید ومنافق معصیت میکندومیخندد. مؤمن‌راخوردوخفت عبادتی‌باشد. مؤمن زلتی کند بخطا از آن استغفار کند و منافق هر گناه قصد کند و اصرار کند مؤمن طالب‌سیاست خودبود منافق‌طالب‌ریاست‌بود. مؤمن‌همه‌کرد باشدبیگفت منافق همه گفت بیکرد. سعی این‌درفکاك نفس‌خودبود وسعی اودرهلاك نفس خودبود . مؤمن آنچه کند خواهد که‌باز نگویدمنافق آنچه‌نکندخواهد که‌باز گوید چنانکه‌خدای‌تعالی گوید « ویحبون‌ان‌یحمدوا بمالم یفعلوا » .

قوله‌تعالی(مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذي اسْتَوْقَدَ ناراً)گفت‌مثل‌ایشان چون مثل کسی است که‌آتش برفروزد اگر گویندخدای‌تعالی چگونه‌تشبیه کردجماعتی‌رابیك‌شخص واز حق تشبیه‌آن بود که‌بروفق مشبه‌به‌بود چنانکه‌بایست « الذّین استوقدوا ناراً » گوئیم دوجواب‌است ازاین‌یکی آنکه خدای‌تعالی تشبیه نکردایشان‌را باجسام واعیانشان بمستوقدآتش‌بل‌فعلشانرا تشبیه کرد بفعل مستوقدآتش وتقدیرچنین است که مثل منافقان درطلب روشنائی و خیروصلاح باظهار ایمان و ابطان کفرچون مثل استضاءة کسی‌است که‌آتش برفروزد پس‌فعل بفعل تشبیه کرد الاّ آن است که‌مضاف بیفکندومضاف الیه‌بجای‌اوبنهاد . کقوله‌تعالی« واسئل‌القریة» «وجاء ربك » و کقول‌الشاعر:

وَكَيْفَ تُواصِلُ مَنْ أَصبَحَتْ خِــلالَتُهُ كأَبي مَــرْحَبِ(۱)

ای کخلالة ابی‌مرحب ، ومانند این‌آیهٔ دیگرهست « تدورأعینهم کالذي یغشي‌علیه من‌الموت» ای کدوراعین من‌یغشی علیه‌من‌الموت . قوله « ماخلقکم ولابعثکم‌إلا کنفس‌واحدة » ای کخلق نفس‌واحدة . واگرتشبیه اشخاص باشخاص کردی جزجمع نگفتی چنانکه گفت «کانهم اعجاز نخل منقعر » و « کانهم خشب مسندة » .وجواب دوم از اوآن است که مراد بلفظ واحد جمع است و برای آن موحد گفت که سیاقهٔ آیت برجمعی او دلیل میکند . وقوله تعالی« ذهب‌الله بنورهم وترکهم فيظلمات لایبصرون » مثله قوله تعالی « والذی‌جاء بالصّدق وصدق به‌اولئك هم‌المتقون » وقول الشاعر :

وَإِنَّ الَّذي حانَتْ بِفَلْجٍ دِماؤُهُم هُمُ القَوْمُ كُلُّ القَوْمِ يا أُمَّ خالِدِ

(۱) چگونه مراوده و دوستی کنی باکسی که صفتش مانند صفت‌ابی مرحب باشد . البته مردی بود معروف به بی‌وفائی واین‌بیت‌از نابغه است .

یعنی ان الذین (۱) استوقد ناراً بمعنی اوقداست چنانکه اجاب واستجاب بیك معنی بود چنانکه شاعر گفت:

وَداعٍ دَعی یا مَنْ یُجیبُ إلیَ النِداء فَلَمْ یَسْتَجِبْهُ عِنْدَ ذاكَ مُجیبٌ (۲)

ونار آتش بود ونوردروشنائی اوبود وجز او(۳) ومنارعلامت بودومناره برای آنکه چون علامتی بود و چراغ پای (٤) را مناره باین خوانند که جای نور بود وآهك را از اینجا نوره گویند که اندام پاکیزه وروشن بکند . ونار سمت وعلامت بود عرب گوید: ما نار ابلك ای ما سمتها (فَلَمّا أضاءَتْ ما حَوْلَهُ) أضاءهم لازم است و هم متعدی تقول أضاء القمر الظلمة وأضاء القمر بمعنی ضاء وضاء یضوء ضوءاً إلا لازم نباشد(٥) وشاعر گوید :

أضــاءَتْ لَهُمْ أحسابُهُمْ وَ وُجُوهُهُمْ دُجَی اللَّیلِ حَتّی نَظَّمَ الجَزْعَ ثاقِبُهُ (٦)

«ماحوله» ماموصول است وصله از جمله باید ولیکن مبتدا مقدر است تقدیر چنین است است که ماهو حوله وحول پیرامن باشد تقول دار حوله (۷) و حوالیه، وحول سال باشد لانه یحول برای آنکه باز گردد، وحال الحول سال بر گردید ، وحال عن العهد ازعهد بگردید، وحال لونه رویش بگردید ، وحال بینی و بینه کذا یعنی منع کرد . وحواله انقلاب حق بود از کسی بکسی دیگر ومحاوله گشتن بود درطلبکاری. وحَوَلَ درچشم انقلاب اوبود وحِوَلْ انقلاب بود قال الله تعالی «لا یبغون عنها حولا » ومحاله جهره بود (۸) برای آنکه گردد (ذَهَبَ اللهُ بِنُورِهِمْ) ای اذهب الله نورهم واین باء را باء تعدیه خوانند خدایتعالی نور ایشان را ببرد وآتش که نوراز

---

(۱) فلج جائی است دربصره که درآن جنگی اتفاق افتاد وگروهی ازخوارج کشته شدند یعنی کسانیکه درفلج خونشان ریخته وهدرشدآنها مرد کامل بودند ای ام خالد

(۲) خواننده فریاد زدای کسیکه جواب فریاد را میدهی اماکسی پاسخ اونگفت .

(۳) یعنی نور روشنائی آتش وغیر آتش باشد و منار علامتی کـه در راه ها هدایت مسافر و کاروان کند .

(٤) یعنی پایه چراغ .

(٥) ضاء ثلاثی مجرد پیوسته لازم است .

(٦) یعنی نژاد ورخسارآنان چنان تاریکی شب را روشن ساخت که سوراخ کننده مهره آنـرا بریسمان کشید .

(۷) یعنی پیرامن او گردید .

(۸) جهره چرخی است که نساجان بوسیله آن نخ ریسمان برماسوره پیچند

او بشود آتش نباشد. جواب آنست که آتش مشتملست بر دو وصف یکی نور و یکی احراق یکی سبب منفعت و یکی سبب مضرّت حقتعالی باز نمود که من ازآتش ایشـان سبب منفعت ببرم وسبب مضرّت رها کردم تااز هردو وجه برطریق خسارت باشند(وَتَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ) جمع ظلمت باشد وظلمت ضد ضیاء بود ومعنی او انتقاص نور باشد وظلم در لغت نقصان باشد بیانش قوله تعالی «اتت اکلها ولم‌تظلم منه شیئاً» ای لم‌تنقص. وآنکه در مثل گفته‌اند «من أشبه أباه فماظلم» معنی آنست که مانقص حق الشبه · وظلم برف باشد برای آنکه کاهدوظلم که آب دندان بود و روشني او مشبه است ببرف (لاَيُبْصِرُونَ) عبدالله عباس گفت حق و ره راست نمی‌بینند، اما معني آیت ووجه تشبیه احوال منافقان بحال کسی که آتش برافروزد و چون پیرامن او بآتش روشن شود خدایتعالی نور آتش او ببرد ودر تاریکی رها کند او را از کجاست وجه تشبیه؟ دراو چند قول گفته‌اند عبدالله عباس وقتاده وضحاك ومقاتل وسدی‌می‌گویند وجه تشبیه آنست که خدای تعالی منافقان را تشبیه کرد بمردی که آتش برافروزد و بدان منتفع شود و پیرامن خودبیند وایمن گردد ازآنچه خائف باشد پس بناگاه آتش اوبمیرد و او در تاریکی بماند خائف و معذور و متحیر، همچنین است حال منافقان اظهار کلمهٔ ایمان کردند و بعز ظاهر ایمان عزیز گشتند ودر عداد مسلمانان آمدند از روی ظاهر وبامسلمانان مخالطه و مناکحه و موارثه کردند و مقاسمهٔ غنایم، وبر جان و مال ایمن شدند همی چندان باشد که مرگ بایشان‌رسد آن نور بظلمت بدل‌شود وآن أمن بخوف و راحت بعذاب‌چه‌حکم ظاهر شرع دیگر باشد و حکم خدایتعالی بابندگان در قیامت دگر، این برظاهر حال بود و این برحسب اعتقاد. و مجاهد می گوید وجه تشبیه از اینجاست که ایشان یکبار با مسلمانان باشندبزبان و یکبار باکافران بدل چنانکه خدایتعالی ازایشان بازگفت قوله تعالی «وإذا لقوا الذین آمنواقالوا آمنا الایة ـ» اقبال ایشان برمسلمانان و موافقت‌ایشان بامسلمانان‌را تشبیه کرد بروشنائی آتش وشدن (۱)ایشان‌وپناه گرفتن ایشان بامشرکان تشبیه کردبظلمات سعید جبیر ومحمّد بن کعب وعطاویمان‌بن رباب گفتند آیه درجهود انزله بود وآنکه ایشان‌انتظار می کردند روزگار رسول ﷺ را و بیرون آمدن او و میگفتند چون بیاید اول کسی که باو ایمان آرد ماباشیم ونعت ووصف او می گفتند ومردی بودنام اوعبدالله‌بن وهبان‌هرسال‌بیامدی

(۱) یعنی رفتن.

و مردمان‌را تحریص کردی برایمان محمد ﷺ ایشان‌قبول کردندی و آن مرد پیش ازبعثت‌رسول فرمان یافت چون‌رسول‌ﷺ بیامد اینان که وعده می‌دادند خلاف کردند و کفر آوردند پس نور ایشان اطماع ونشر اوصاف او بودی وظلمت ازپس نور کفر ایشان بود بر رسول پس این احوال . و ضحاك میگوید این‌آیه هم‌آنست که معنی‌آن‌آیت خدایتعالی گفت « کلما او قدوا ناراً للحرب اطفاهاالله» ای لحرب‌رسول‌الله که هر گه آتش کارزار بر کنند چون مستوقدآتش دراین آیه أطفاهاالله خدایتعالی فرو نشاند چنانکه گفت «ذهب الله بنورهم » و این وجهی است بصواب وسداد نزدیك آنکه خدای تعالی ایشان را وصف کرد بصفاتی مذمومه و گفت (صُمٌّ بُكْمٌ عُمْيٌ) فُعل‌جمع‌أفعل‌صفت‌باشد قیاسی مطرد و مؤنث را فعلاء گویندوفُعل‌جمع‌مذکر ومؤنث باشد تقول . رجل اصم ابکم اعمی وامرأة صماء بکماء عمیاء ورجال و نساء صم‌بکم‌عمی و در شاذ خوانده اند صماً بکماً عمیاً بنصب بر حال علی تقدیر ترکهم صماً بکماً و گفته اند نصب علی الذم بود و صمم انسداد خرق گوش باشدبآفت . وسنك خاره را که مجوف نباشد صخرةصمّاء گویند . وسرشیشه راصمام گویند . وعزم سخت‌درست را عزم مصمم گویند و صمیم هرچه خالص‌باشد وبکم و خرس آفت بود در آلت کلام ، گفته‌اند ابکم آن باشد که لال زاید ازمادر وابکم گویند برسبیل مجاز کسی‌را که‌فصیح‌نباشد. واصل عمی آفت چشم باشد چنانکه چیزی نبیند بآن ودر چشم حقیقت بود بلا خلاف ودر دل مجاز باشد و بظاهر استعمال حکم حقیقت کنند اوراتادلیلی‌برخاستن که مجاز است وتعمیه در کلام ابهام وترك بیان بود و معمی کلامی بود نامبین (فَهُمْ لاَ يَرْجِعُونَ) ای إلی الحق . ورجوع باز آمدن بود و رجع باز آوردن‌باشد. ورجع بارانی بود که بار دگر در ایستد فی‌قوله «والسماء ذات‌الرجع» و رَجَعَ هم لازم بود هم متعدی فرق بمصدر پیدا شود که مصدر لازم رجوع باشد و مصدر متعدی‌رجع اگر گویند چگونه وصف کردایشان‌رابکوری و کری‌و گنگی آنکه‌تکلیف کردایشان‌را آنچه بچشم و گوش وزبان تعلق دارد این‌نه تکلیف مالایطاق‌باشد ؟ جواب گوئیم‌معلومست‌بضرورت که این نه حقیقت است بل توسع ومجاز است ومبالغه در وصف ایشان بآنکه در حق‌نا گفتن وناشنیدن و نادیدن چنانند که گوئی چشم و گوش‌وزبان ندارند چون این آلات دارند وانتفاع دینی نمیگیرندآن‌همچنان است که‌ندارند چنانکه در دگر آیه گفت « لهم قلوب لایفقهون‌بها ولهم اعین لایبصرون بهاولهم آذان لایسمعون‌بها اولئك کالانعام‌بل‌هم‌اضل اولئك هم‌الغافلون» وچنانکه مسکین دارمی میگوید :

أَعمىٰ إذا ما جارَتی خَرَجَتْ حَتّىٰ يُوارِيَ جارَتی الخِدْرُ

وَيَصَمُّ عَمَّا كَانَ بَيْنَهُمَا أُذُنِي وَمَا بِي غَيرَه وَقرٌ(۱)

چنانکه‌دیگری گوید «أَصَمُّ عَمَّاسَاءَهُ سَمِيعٌ(۲)» جمع کرد از میان کری و شنوائی برای این معنی که بگفتیم ، وجهی دیگر در آیه آن است که خدایتعالی این را برسبیل قطع طمع گفت ازایمان ایشان ، گفت چنانکه‌آنان که کران و کورانند ازایشان هیچ نیاید همچنین از اینان ایمان وعمل صالح نیاید چه در معلوم چنان است که اختیار ایمان نکنند و قوت این قول آنست که گفت «فهم لا یرجعون» .

قوله (أَوْكَصَيِّبٍ) اگر گویند «او» در خبرشود بمعنی شك‌بود پنداری گفت یشبه هذا اوذاك یا باین ماند یابآن و این شك باشد و شك برخدای تعالی روانیست ؟ گوئیم از این چند جواب است یکی آنکه کلام را اگر ظاهر «أو» خبر است متضمن است معنی امر را یعنی حال این منافقان مانده است بحال کسیکه آتش بر افروزد و بحال کسیکه اصحاب باران باشدتو که مُخیری مخیری خواهی باین تشبیه کن خواهی بآن پس «أو» تخییر را باشد شك را نباشد. جواب دوم‌آن است که «أو» اباحت رابود چنانکه جالس الحسن او ابن سیرین وفرق از میان تخییر و اباحت آن بود که درتخییر یکی شاید کردن برانفراد و در اباحت جمع شاید کردن میان هردو . جواب سیم‌آن است که «أو»برای تفصیل‌آورد پنداری‌حقتعالی گفت این منافقان بسیارند حال بعضی باحال اصحاب آتش میماند و حال بعضی با اصحاب با ان چنانکه گفت « و قالوا کونوا هوداً أو نصاری » قالوا ضمیر جهودان و ترسایان است بیکجا ، تقدیر آنست که جهودان گفتند جهود باشی و ترسایان گفتند ترسا باشی . و مثال دیگر آن آیت که گفت «و کم من قریة أهلکناها فجاء هابأسنا بیاتاً أوهم قائلون» یعنی عذاب ما ببعضی رسید بشب‌و ببعضی رسید وایشان بقیلوله خفته بودند . جواب چهارم آن است که أو بمعنی بل است و بل اضراب را باشد چنانکه گفت «وارسلناه الی‌مائة الف اویزیدون»والمعنی بل‌یزیدون وچنانکه شاعر گفت :

بَدَتْ مِثْلَ قَرْنِ الشَّمْسِ فِي رَوْنَقِ الضُّحى وَصُورَتِهَا أَوْ أَنتِ فِي العَيْنِ أَمْلَحُ(۳)

یعنی بل انت . وجواب پنجم آن است که « او » بمعنی واو است . کانه تعالی قال « و کصیب

---

(۱) یعنی من کورم‌چون زن همسایه بیرون‌آید تاهنگامی که مأمن‌اورا ازنظر بپوشاند و کر باشد ازآنچه میان زن وشوهر گذرد گوش من وغیراین سنگینی ندارم در گوش خود.

(۲) کراست ازهرچه اورا بدآید بااینکه شنواست .

(۳) پدیدآمدمانندقرص خورشیدوبصورت اوهنگام چاشت‌بلکه تواز‌آن هم‌درچشم‌بانمك‌تری .

من السماء » چنانكه گفت « ان تأكلوا من بيوتكم او بيوت امهاتكم » و چنانكه توبة بن الحمير گفت :

وَقَدْ زَعَمَتْ لَيْلَى بِأَنِّيَ فَاجِرٌ　　لِنَفْسي تُقاها أَوْ عَلَيْها فُجُورُها(١)

وجرير گفت :

نالَ الخِلافَةَ أَوْ كانَتْ لَهُ قَدَراً　　كَما أَتى رَبَّهُ مُوسى عَلى قَدَرِ(٢)

«أو» در هر دو بيت بمعنى واو باشد تا بمعنى مستقيم شود و اين وجوه كه گفتيم مطرد باشد فى قوله تعالى « ثم قست قلوبكم من بعد ذلك فهى كالحجارة أو أشد قسوة » ودر اين آيه وجهى ديگر است كه در آيت مارو انباشد چون آنجا رسيم گفته شود انشاءالله تعالى. تقدير آيه چنين است أوكاصحاب صيب على حذف المضاف واقامة المضاف اليه مقامه چنانكه شاعر گفت :

لَهُمْ مَجْلِسٌ صُهْبُ السِّبالِ أَذِلَّةٌ　　سَواسِيَةٌ أَحْرارُها وَعَبِيدُها(٣)

وصيّب باران بود واشتقاق اومن صاب يصوب باشدو بنزديك بصريان وزن او فَيْعِل است چون سيد وميت و بنزديك كوفيان فَيْعِلْ (مِنَ السَّماءِ) عرب هرچه سايه بر افكند از بالا آن را سماء گويند سقف خانه را سماء البيت گويند و بپارسى نيز آسمانه خانه گويندوابر را سماء گويندو اين اسم جنس است ولام تعريف جنس راست واحد و جمع دراو يكسان باشد نبينى كه خدايتعالى گفت «ثم استوى الى السماء فسويهن » و بعضى ديگر گفتند سماء جمع است و واحدش سماوه بود چنانكه شاعر گويد« سَماوَةَ الْهِلالَ حَتّى احْقَوْقَفا (٤) » وسموات جمع او باشد (فِيهِ) دروى يعنى در باران و گفته اند باسماء ميشود بر قول آنكه سماء را مذكر گويد چه هردو در قرآن هست هم تذكير و هم تأنيث مذكر فى قوله «السماء منفطر به » وتأنيث «إذا السماء انفطرت» و گفته اند باشب ميشود كنايت عن غير مذكور. و گفته اند راجع است باسماء ومراد ابر است از سما (ظُلُماتٌ) جمع ظلمت باشد درشاذ ظلمات بسكون لام خوانده اند وظلمات بفتح لام (وَرَعْدٌ)اين آواز معروف است كه از ابر ميشنوند

(١) ليلى پنداشت من مردى بدكاره ام . پرهيزكارى من بسود من است و بدكارى بزيان من .

(٢) درباره يكى از خلفاى اموى گفت خلافت بدورسيد و باندازه او بود چنانكه موسى نزد پروردگار خويش رفت و سزاوار بود .

(٣) آنها مجلسى دارند درحالتى كه همه سبلتشان سرخ رنك است وخوارند . آزادان و بندگان برابرهم . سرخى موى نزد عرب عيب است و مراد از آن رنك بوراست .

(٤) شترخويش را ازبسيارى راه رفتن ولاغرى تشبيه بهلال كرده است و سماوة دراين بيت بمعنى شخص است واحقوقف يعنى خميده گشت .

(وَبَرْقٌ)این آتش بود که از ابر بیرون میاید . مجاهد میگوید رعد نام فرشته است که تسبیح میکند بحمد خدای تعالی وآواز اورا رعدنیز خوانند فی‌قوله « ویسبح الرعد بحمده » یعنی آن فرشته ، برق‌تازیانه زدن آن فرشته است که ابررا میراند. عکرمه میگوید رعد نام فرشته است که ابررامیراند چنانکه راعی‌شتررا . وشهر بن‌حوشب همچنین میگوید الا درآخر حدیث میگوید چون خشمش‌سخت شودآتشی ازدهن او بیرون‌آید وآن صواعق‌بود. واز امیرالمؤمنین علی‌ؑروایت کرده‌اند که‌او گفت‌البرق‌مخاریق الملائکة . گفت‌برق آن‌چوبست که‌فرشتگان بآن ابررانند. ابوالدّرداء میگوید رعدتسبیح‌است‌وبرق‌برای‌خوف وطمع‌است وتگرگ‌عقوبت است وصواعق بگناه بود وملخ روزی‌بود قومی‌را وزجر بود قومی دیگررا ودریا بکیل است و کوهها بوزن است . واصل رعددرلغت حرکت واضطراب باشد وازرزرا ازاینجا رعدة خوانند و رعدت‌السماء وبرقت‌آن باشد که رعد وبرق‌آید ازآسمان، وارعد وابرق‌آن‌باشد که تهدید کند کسی کسی‌را . واصل‌برق روشنائی‌باشد . وبریق شمشیرلمعان‌اوبود . قوله تعالی(یَجْعَلُونَ أصابِعَهُمْ فِي آذانِهِمْ مِنَ‌الصَّواعِقِ) انگشتها در گوش مینهند ازصواعق وآن‌آوازی عظیم باشد که ازآسمان بیاید یاآتشیکه هرجا که برآید بسوزدونیست کند ، وصاعقه‌نامی‌است‌عذاب را وهلاك‌را . وصعق‌اذامات ، من قوله تعالی «فصعق من فی‌السموات‌ومن‌في‌الارض» آن‌باشد که بیهوش شود من‌قوله تعالی «وخرّ موسی‌صعقاً» وصعاق و نهاق‌آوازی عظیم باشد ازخر و گاو . (حَذَرَالمَوْتِ) ترس مرگ‌را ونصب اوبرمفعول له باشد (وَاللّٰهُ مُحِيطٌ بِالكافِرِينَ) در او چند قول گفته‌اند قولی‌آن است که عالمست باحوال کافران . من قوله «فان‌الله‌قداحاط‌بکل شیء علماً » و قول دیگر آنست که قادر است برایشان واز قبضه قدرت او بدر نتوانند شد چنانکه‌گفت « والله من‌ورائهم محیط » قولی دیگر آن است که هلاك‌کنندهٔ کافران است من قوله تعالی «إلا أن‌یحاط بکم» یعنی إلاّ که هلاك شوی جمله بیکبارگی .

(یَكادُالبَرْقُ) کاد از اخوات عسی باشد و بمعنی مقاربه بود و او در باب مقاربه از عسی بلیغ تر بود واوفعل جامد است از او اسم فاعل نیاید و اورا خبری باید و خبر او فعل مضارع بود بی«أن» و خبرعسی فعل مضارع بود با «أن» (یَخْطَفُ أَبْصارَهُمْ) یعنی نزدیك بود که‌برق چشمهای ایشان را برباید ولکن نربوده باشد چنانکه گفت . «یکادسنابرقه‌یذهب بالابصار » وخطف‌ربودن باشد وپرستکرا خطاف گویند وچاه جوی‌را (۱) خطاف گویند وجمع

(۱) آهن سر کجی‌است که محورچرخ چاه برآن میگردد ودربرهان‌قاطع گوید چوبی‌است که برگردن گاو مینهند هنگام شیار.

هردو خطاطیف‌بود . (کُلَّما) کل‌اسم جمله که ضم کرده‌اند باماء مجازات و معنی حیثما بود یعنی هر گه (أضآءَ لَهُم مَشَوا فیهِ) که روشن‌شدی‌برفتندی‌دراو. اضاء اینجا لازم است‌یعنی برق روشن‌شدی(وَإذا أظلَمَ عَلَیهِم قامُوا) وهر گه‌برق‌بدررفتي بایستادندی(وَلَو شآءَاللهُ لَذَهَبَ بِسَمعِهِم وَأبصارِهِم) واگرخدای تعالی خواستی گوش وچشمهایشان را ببردی و «لو»حرف‌شرط است و معنی اوامتناع‌کاری بود برای امتناع‌کاری دیگربشرط آنکه هردواعنی «لو»وجوابش مثبت باشد و اگر یکی رااز آن دو حرف نفی در او بود مثبت شود و جمله آن است‌که نفیش اثبات‌بود و اثباتش‌نفي وسخت نیکو گفته است شاعر آن دو بیت که برصورت لغز بگوید در این معنی :

أنَحوِيَّ هذَا العَصرِ ما هِيَ لَفظَةٌ　　جَرَت بِلِسانَي جُـرهُمٍ وَثَمُودِ
إذا مـا نَفَت وَاللهُ أعـلَمُ أوجَبَت　　وَإن أوجَبَت قامَت مَقامَ جُحُودِ(١)

نبینی که خدای تعالی‌چون گفت:«ولوشاءالله لذهب‌بسمعهم وأبصارهم » اگر خدای‌خواستی سمع وبصر ایشان ببردی چون حرف نفی نیست وهردو مثبت است نه مشیت هست ونه‌اذهاب سمع وبصر وبعکس این قول خدای تعالی « ولولا فضل‌الله علیکم ورحمته مازکی منکم من أحد أبداً » اگرنه فضل و رحمت خدای بودی زکی نبودی از شما هیچکس اکنون هم فضل هست وهم زکا برای آنکه حرف نفی در هردو جایگاه هست این حکم لو ولولاست درقرآن و کلام عرب هر کجاآید . وباءدر بسمعهم باء تعدیه است یعنی اذهب سمعهم وأبصارهم (إنَّ اللهَ عَلیٰ کُلِّ شَيءٍ قَدیرٌ) که خدایتعالی بر همه چیزی قادر است‌بدانکه شیء آن باشد که صحیح بود که بدانندوازاو خبردهند واین‌لفظ شامل‌بود موجودومعدوم‌را چه موجود و معدوم صحت‌معلومی ومخبری داردبنابراین قاعده معدوم شیء باشدولفظ شیء درقرآن آمدیك‌جا مراد موجود ویکجا معدوم آنجا که مراد هردواست . قوله تعالی «ان‌الله‌بکل‌شیء علیم»خدای تعالی بهمه چیزی عالم است هم‌بموجود عالم‌باشد وهم‌بمعدوم وآنجا که‌مراد معدوم است‌دون موجود هر کجاست که گفت : «والله علی کل‌شیء قدیر» مراداز‌این شیء معدوم باشدچه شیء چون در وجود آمدازمقدوری قادر برفت واگرنه این‌دلیل‌بودی ،که‌تخصیص میکند بمعدوم دون موجود ، برعموم حمل بایستی کردن، همچنین آنجا که برموجود افتد دون معدوم‌برای قرینهٔ اودلیلی باشد فی‌قوله تعالی«وقدخلقتك من‌قبل‌ولم تك شیئاً» ای‌موجوداً بقرینة خلقتك

(١) یعنی ای نحوی این زمانه کدام است‌لفظی که بزبان قبیله جرهم وثمود جاری شداگر نفی کند، خدا داناتراست، که‌اثبات کرده است واگر اثبات کنددرمقام انکاروقع شود .

وقدیر برسبیل مبالغه‌بود درقادر وقادر ذاتی‌بود حاصل برصفتی که ازمکان آن‌صفت ازاوصحیح بودایجادآنچه مقدور اوبود علی بعض‌الوجوه . امامعنی آیه‌ووجه‌تشبیه منافقان باین‌چیزها که درآیه بگفت‌دراوچند قول گفته‌اند یکی گفت مثل‌منافقان درتحیر وترددشان مثل کسی است که آتشی برافروزد یامثل کسی است که درشبی تاریك دربیابانی حاضرآید بارانی‌آید ایشان را که دراورعد وبرق وصواعق بود که درسختنی بانك‌رعد چنان بود که تاانگشت درگوش‌نهند ودرفشیدن برق بصفتی‌بود که بیم آن باشد که چشمها برباید بااین‌همه هول وترس چون‌برق روشنائی دهد باو راه روند وراه بینندوچون‌برق‌بشود بایستند که راه نبینند وجه تشبیه و مثل تحیر ایشان است گاهی میل کنند بمسلمانی ازروی ظاهر وگاهی بانزدیك کافران میشوند که هرگه قسمت غنیمت باشد وچیزی بایشان رسد میل کنند بمسلمانی «کلما أضاء لهم مشوا فیه» وچون خلاف این‌بود فرومانند «وإذا أظلم علیهم قاموا» .

قولی دیگر آن است که حقتعالی بامنافقان مثل‌زد قرآن‌را وتشبیه کردقرآن‌را بباران ازآنجا که دراو خیرونفع‌است چنانکه درباران وآنچه درقرآن هست ازشفا ونور ووعدخیر و ثواب ممثل است ببرق وروشنائی اوچنانکه اصحاب رعد انگشت درگوش نهند ترس آن‌را که نبادا که چیزی شنوند که (۱) موافق رأی ایشان بود اندکی میل کنند چنانکه آن کس که بروشنائی برق پاره‌ای بروداندك‌وچون خلاف آن باشدفروماند. قتاده مي گویداین مثلی است که خدایتعالی بزد منافقان‌رادربددلی وبي‌یقینی‌وپای‌نه برجای، هرکجاآوازی بشنوندبترسند وانگشت درگوش نهند ترس‌هلاك را ازحذرالموت چنانکه در دگر آیة گفت .«یحسبون کلّ صیحة علیهم» و قوله «کلما أضاء لهم مشوا فیه» یعنی‌بنور اظهار کلمهٔ اسلام‌برخی روزگار می‌کنند «و إذا أظلم علیهم قاموا» چون بمیرند باظلمت‌عذاب‌شوند .قولی دیگر آنست که مثل منافقان‌زد چون دراسلام‌آید ایمن‌شود وحالش نیك شود ساکن گردد مطمئن‌القلب‌شود ، چون نکبتی وشدتی بدورسد بر گردد ومرتد شود ودراول باکسی ماند که«کلما اضاء لهم‌مشوا فیه» ودر دوم باآن ماند که «وإذا أظلم‌علیهم قاموا» بیان‌این قول‌قوله تعالی فی‌سورة الحج « ومن الناس من‌یعبدالله‌علی‌حرف فان‌أصابه خیر اطمأن به‌وإن‌أصابته فتنة‌انقلب علی‌وجهه خسرالدنیا والآخرة ذلك هوالخسران‌المبین». قولی‌دیگراُبي گفت‌ازعبدالله عباس که مرادبآیه منافقانند که اول‌جهود بودند چون‌فتح بدر پدیدآمد شادمانه شدندو گفتند این آن محمّداست که مانعت و صفت اودر تورية خوانده‌ایم وپیغمبر آخرالزمان است چون دراحد وهنی پدیدآمد یهود مرتد

(۱) افتاده دارد بدین مضمون «که موافق رأی ایشان نبود واگرچیزی شنوند که» .

شدند و گفتند این نه آن محمد است واین صفات وسیرت نه آن‌است که ماخوانده‌ایم . قولی‌دیگر آن است که عبدالله مسعود وجماعتی ازصحابه روایت کردند که منافقی چند برخاستند و بشب از مدینه بگریختند چون ببیابان‌در آمدند واز شب پاره‌ای‌بگذشت ابری برآمد وتاریکی‌پدید آمد وباران در گرفت رعد وبرق غرّیدن ودرفشیدن گرفت‌ایشان متحیر فروماندند هر گه که برق روشنائی دادی پاره برفتندی وچون برق بشدی بایستادندی که راه ندیدندی گفتند بار خدایا اگر مارا ازاین بیابان خلاص دهي ما برویم ودست در دست رسول نهیم وایمان‌آریم از صدق دل چون روزشد بیامدند ودست دردست رسول نهادند وایمان‌آوردند وقصهٔ خود با رسول بگفتند خدای تعالی مثل ایشان‌را بادگر منافقان بزد والله أعلم‌بمراده .

قوله تعالىٰ: يا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ

ای‌مردمان‌پرستید　خدای تان راآنکه‌بیافرید شمارا وآنان را که پیش‌ازشما بودند

لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ (۲۰) اَلَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِراشاً وَالسَّماءَ بِناءً وَأَنْزَلَ

تامگر شما پرهیزکار شوی　آنکه‌کرده برای شمازمین گسترده　وآسمانرا بناکرده　و فرودآورد

مِنَ السَّماءِ ماءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَراتِ رِزْقاً لَكُمْ فَلا تَجْعَلُوا لِلّهِ أَنْداداً وَأَنْتُمْ

از آسمان　آبی　بیرون آورد باو　از میو ها　روزی برای‌شما　پس قرارندهیدخدارامانندگان و شما

تَعْلَمُونَ (۲۱).

می دانی

قدیم تعالی چون‌ذکر مؤمنان ومنافقان‌وکافران بکردوایشان را مثل‌زد بآنچه درآیات متقدم برفت‌خلقان‌را دعوت کرد بعبادت خودوتذکیر کرد ایشان‌را نعمتهای که باایشان کرد و تحذیر کرد ایشان را ازآنکه بااو معبودی دیگر پرستند واشباه وامثال گویند اورا . قوله :

(يا أَيُّهَا النَّاسُ) یاحرف‌نداست‌وایٌ منادای‌مفردمعرفه‌است‌مبني‌برضم وهامقحم‌است‌برای تنبیه «والناس» صفت ایّ است‌ولام دراو تعریف جنس‌عبدالله عباس گفت هر کجا درقرآن«یاایها الناس» است خطاب اهل مکه است وهر کجا «یاأیها الذین‌آمنوا» است خطاب اهل مدینه‌است و حمل او کردن باعموم اولی‌تر است تادلیلی مخصص بود (اعْبُدُوا رَبَّكُمُ) خدای را پرستید اصل ومعنی عبادت ورب بگفتیم درسورهٔ فاتحه اعادت کردن وجهی‌ندارد (الَّذِي خَلَقَكُمْ) حقیقت خلق اخراج مقدوربود از عدم بوجود با نوعی تقدیر . ودر لغت تقدیر بود چنانکه شاعر گوید .

أَلا أَنتَ تَفري ما خَلَقتَ ★ وَبَعضُ القَومِ يَخلُقُ ثُمَّ لا يَفري(۱)

ای تقطع ماقدرت . وقال آخر :

وَلا يُبَطُّ بِأَيدي الخالِقينَ وَلا ★ أَيدي الخَوالِقِ إِلّا جَيِّدُ الأَدَمِ (۲)

یعنی المقدرین و المقدرات و از اینجاست قول خدایتعالی « وإذ تخلق من الطین کهیئة الطیر » بدانکه خالق براطلاق خدای تعالی را گویند برای آنکه افعال او بروفق حکمت و صواب بودپس پنداری مقدراست باندازهٔحکمت مارا خالق باطلاق نگویند برای آنکه فعل ما بیشتر نامقدور باشد ودر افعال ما محکم ومشوش وحسن و قبیح درافتد وبر وفق تقدیر ما نه بیاید برای فقدعلم وبرسبیل تقییداجراء کنندبریکی‌ازما گویند خالق‌الادیم‌نعلاً وعرب گوید : خلقت‌الادیم نعلاً . چنانکه در« ربّ » بیان کردیم که براطلاق نگویند یکی را ازما مگرمقید ربّ‌الدارو رب الضیعة ، وچنانکه‌شاعر گفت :

فَإِذا شَرِبتُ فَإِنَّني رَبُّ الخَوَرنَقِ وَالسَديرِ

وَإِذا صَحَوتُ فَإِنَّني رَبُّ الشُوَيهَةِ وَالبَعيرِ (۳)

وخدای‌تعالی این‌اسم اجراء کردبرجزخودفی‌قوله : «تبارك‌الله احسن‌الخالقین». (الَّذي خَلَقَكُم) بیافریدشمارا، از کتم‌عدم بحیزوجودآورد (وَالَّذينَ مِن قَبلِكُم) وآنان‌را که پیش ازشمابودند واوعطف راست‌ومعنی‌اواشتراك ثانی‌بود درحکم واعراب‌اول(لَعَلَّكُم تَتَّقُونَ) ولعل معنی‌اوطمع‌وترجّی‌واشفاق‌بودتقول‌ائت‌السوق لعلك‌تشتری شیئاًطمع‌بود درووقوع واشفاق ازفوت ومعنی آن‌بودلکی‌تنجومن‌عذاب‌الله . «لعل»درقرآن‌بمعنی‌لام باشد،بیانش‌قوله تعالی فی قصهٔ‌یوسف « لعلّی أرجع الی‌الناس لعلهم یعلمون » وبمعنی‌کانّ آمد در سورة الشعراء فی قوله تعالی « وتتخذون مصانع لعلکم تخلدون » ای کانّکم. وجماعتی مفسران گفتند لعلّ وعسی از خدای‌تعالی واجب‌بود ومحققان گفتندبرنهادخوداست (٤) ودراومعنی ترجّی‌هست ولکن‌راجع باما، نه‌باخدای‌تعالی یعنی‌خدای تعالی‌را پرستی بامیدتقوی ونجات وبرای‌آن بااین‌لفظ فرمود

---

(۱) تومیبری‌آنچه را اندازه میگیری وبعض مردم اندازه میگیرندونمیبرند یعنی قصد میکنند وعمل نمیکنند .

(۲) شکافته نمیشود بدست اندازه کنندگان مردیازن مگرچرمهای نیکو.

(۳) چون شراب نوشم صاحب قصر خورنق وسدیرم وچون‌بهوش‌آیم صاحب گوسفندوشتر یعنی چون مست باشم خودرا پادشاه پندارم وچون بهوش‌آیم چوپانم .

(٤) یعنی براصل وضع ومعنی خوداست .

تاقاطع نشوند ومغری بقبیح نگردند. در «تتقون» دوقول گفتند یکی آنکه تا ازمعاصی بپرهیزی چه‌فعل‌طاعت صارف باشد مکلف را ازفعل‌قبایح چنانکه‌خدای‌تعالی گفت فی‌قوله «ان الصلوة تنهی عن‌الفحشاء والمنکر» . وقولی دیگر تاازعذاب دوزخ بپرهیزی چه‌عبادات کردن بروفق اوامر ونواهی‌خدای‌تعالی‌سبب‌نجات‌بودازعذاب‌دوزخ .

قوله (اَلَّذي جَعَلَ لَكُمُ الاَرضَ فِراشاً) خدای‌تعالی‌چون‌امر بعبادت‌بکردخلقانرا وبازنمود که مستحق عبادت منم‌ازشما که آفریننده‌ٔ شماوپدران شمامنم‌تقریربعضی نعمتها کرد و بعض‌آن بگفت گفت این زمین‌را من‌بفراش و بسترشما کردم تادروی میائی ومیشوی و تصرف میکنی برای‌معاش ودرشب براو قرارمیکنی‌چنانکه بربستر . «جعل» بروجوه‌باشد بمعنی‌خلق آمد فی‌قوله تعالی «وجعل‌الظلمات والنور» وبمعنی‌صیّر آمد فی‌قوله تعالی «جعل‌لکم الارض فراشاً» . و در بیشترآیات قرآن همچنین بودودروجه اول‌متعدی‌بود بیك‌مفعول و دروجه دوم متعدی‌بودبدومفعول ، بمعنی‌تسمیه آمد فی‌قوله‌تعالی «وجعلوا الملائکة الذین‌هم عبادالرحمن إناثاً» «فراش»فعال‌بود بمعنی‌مفعول‌یعنی‌مفروش‌چنانکه‌بساط بمعنی‌مبسوط. (وَالسَّمآءَ بِنآءً) بمعنی مبنی زجاج گفت‌بناء ضم کردن بعضی‌بود به‌بعضی بروجه‌تماسك که ایمن‌باشندازسقوطش گفته‌اندبناء ای‌سقفاً مرفوعاً . گفته‌اندبناءرا درمقابل فراش‌برای دووجه گفت یکی آنکه‌ابوزید گفت بناءالبیت وسماؤه‌اعلاه‌باشد تااین‌ازروی بلندی‌مطابق‌آن‌باشدنه‌ازروی پستی.وقولی‌دیگر آنست که‌آسمانهٔ خانه ، باشد که‌مبنی‌نباشد ، چون‌آسمانهٔ خیمه‌وخباء عرب‌پس‌بناء گفت‌تاازآن پیدابود چنانکه شاعر گوید :

بَنَاالسَّمآءَ فَسَوَّيها بِبُنْيَتِها وَلَمْ تُمَدَّ بِاَطْنابٍ وَلا عَمَدِ (۱)

آفریدن‌آسمان وبر کشیدن اوبی‌عمدی و گستردن زمین‌بی‌سندی دلیل‌است برقادرالذاتی اوچه‌قادر بقدرت‌محدث‌چنین‌فعل نتواند کردن (وَاَنزَلَ مِنَ السَّمآءِ مآءً) . دراودوقول گفتند قولی‌آنکه بسماء أبرخواست و گفتند خدای‌تعالی این‌ابررا چون‌جامه یاچیزی که درآب نهی نشف کندآفرید(۲)ابربدریافروشودوبرآید ودرهوامترا کم‌شودبادبراو آیدوآنرا بیفشاردچنانکه

(۱)آسمان را بساخت وبنیان‌آن استوار کرد وطناب وستون بکارنبرد .

(۲) ابرخودبخاراست نه‌آنکه چیزی‌مانند جامه بدریافرورود وآب بردارد وبخارچون متراکم شودابرباشد وبازمبدل بباران شود وحاج ملاهادی درمنظومه گوید :

رطب من الاجسام حین سخنا ☆ بخرو الیابس منها دخنا

للزمهریران بخار لقیا ☆ فما طرالسحاب ان لم یقویا

گفت خدای‌تعالی «وانزلنا من‌المعصرات ماء ثجاجاً» براین قول آب باران آب‌دریا بود . وقولی دیگر آن است که مرادبسماء آسمان است‌وآب باران‌ازسما میآید وخدای‌تعالی این‌ابررامغربل آفریده است وحایل کرده درهوا ازمیان‌آسمان وزمین تاچون‌آب ازآسمان‌بیاید براو آیداوتاب واعتمادش بستاند مقدار مقدر برزمین‌آید چه‌اگرنه چنین‌بودی زمین ویران‌شدی ، و این‌قول درست‌تراست برای‌آنکه‌لفظ قرآن برحقیقت مانده‌است ، وبرقول اول‌مجاز باشدو کتاب‌خدای راجل‌جلاله تابرحقیقت حمل شاید کردن برمجاز حمل نباید کردن (۱) قوله‌تعالی (فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ‌الثَّمَرَاتِ رِزْقاً لَكُمْ) یعنی بباران ازدرختان وزمین‌برای‌شمامیوه‌هابیرون‌آوردتاروزی بود شمارا چنانکه‌گفت « إنّاصببنا الماء صبّاً ثم شققنا الارض شقّاً ـ الی قوله ـ متاعاً لکم و لأنعامکم» خدایتعالی دراین‌آیه منت‌نهادبرمابخلق‌زمین‌برای مابروجهی که قرارگاه ماباشد . راویان اخبار روایت کرده‌اند که چون‌خدای‌تعالی جل‌جلاله خواست تاآسمان وزمین بیافریند جوهری سبز بیافریدچند هفت‌آسمان وهفت‌زمین آنکه بنظرهیبت بدان‌جوهر نگریست ازترس خدای‌تعالی گداخته‌شدآبی گشت لرزان آنکه فرمان‌داد تاازآن‌آب بخاری ودودی برآمدازآن دود یك‌آسمان بیافرید چنانکه‌گفت « ثم استوی إلی‌السماء وهی دخان »آنگه‌آن یك‌آسمان بشکافت‌وهفت آسمان کردوفرمان‌دادتاآن‌آب‌پاره‌ای زبدو کف‌برآوردبمقدارزمین‌مکه‌ازآن کف زمین‌مکه بیافریدآنکه فرمان‌داد تاجملهٔ زمین اززیرآن بدرآوردند از اینجا مکه‌را امّ‌القری خوانند که اصل‌همهٔ زمین از اوست‌آنگه‌آن یك‌طبقه‌را بشکافت و هفت طبقه کرد ستبرهرزمینی پانصدساله‌راه‌اززمینی‌تابزمینی که طبقهٔ دیگراست پانصدساله‌راه‌آنگه فرشته‌ایرا بفرستاداززیر عرش تازمین‌را بردوش وگردن گرفت و دستها بگسترد یکی بمشرق رسید ویکی بمغرب‌قرار قدم نداشت وخدای تعالی ازبهشت گاوی‌بفرستاد که اورا چهل‌هزارسرو(۲)بود وچهل هزاردست وپای‌آن‌فرشته برسنام‌آن گاو نهادقدمش نیك‌قرار نگرفت (۳) یاقوتی ازفردوس ازمیان سنام

--- بالجمله ابرمانند همین مه‌است که‌گاه برزمین میافتند وماخود بارها در کوهستانها دیده‌ایم ابر مارا فرو گرفت .

(۱) چون دلیل‌حسی‌وقرائن‌عقلی‌قائم‌شده است براینکه باران‌ازابرمیریزدواگرلفظ سماءرا در قرآن حمل‌برمطلق بلندی‌کنیم‌خلاف‌قاعده زبان‌نکرده‌ایم . (۲) سرو بمعنی‌شاخ ترجمهٔ قرن‌است .

(۳) این عبارت نقل عمل کسی است که درضمن‌کار تجربه‌آموزد وازاول نداند چه باید کرد و خدای تعالی چنین نیست وحدیث البته ضعیف است ومطلق خبرواحد دراین ابواب قابل اعتماد نیست ومؤلف برای تصویرعظمت خلق پروردگارنقل کرده است .

اوتا گوش بفرمود بنهادن تاپایهای فرشته قرار گرفت براووسروهای این گاوباقطارزمین بر آمده است تابزیرعرش وبینی ودهان اودردریاست درروزی یکدم بزند وباز گیرد چون دم بزند دریامد باشدچون دم باز گیرد جزر باشد قوایم گاورا جای قرار نبود سنگی بیافرید ستبری اوچند هفت بارهفت آسمان وهفت زمین، قوایم گاوبراوقرار گرفت وآن سنك است که لقمان عليه السلام میگوید پسرش را دروصیت فی قوله « یابنی انها ان تك مثقال حبة من خردل فتکن في صخرة » و گفته اند این آخرسخنی بود که لقمان گفت درحکمت وصیت. وسنك را جای قرارنبود خدای تعالی ماهی بیافرید وآن آنست که باوقسم کرد فی قوله تعالى: « ن والقلم وما یسطرون » آن سنك برپشت آن ماهی نهاد وجمله تن اوخالی است وماهی برآب است وآب برباد وبادبقدرت باری جل اسمه. کعب الاحبار گفت یکروز ابلیس بیامد واین ماهی را گفت هیچ دانی که درپشت تواززمینها و کوهها و حیوانات چه نهاده است اگرخویشتن بجنبانی همه ریخته شود ماهی همت کرد که چنان کند خدای تعالی جانوری رابفرستاد تادربینی آن ماهی شد واورابجنبانید سخت اودرخدایتعالی بنالیدوخدای تعالی فرمان داد تاآن جانور بیرون آمد و برابرحوت نشست هر گه همت کند بماننده آن دراو نگرد نیارد کردن آنگه زمین مانند کشتی برسرآب می جنبید خدای تعالی کوهها را بیافرید و میخ زمین کرد تادوخته شد چنانکه گفت « والجبال أوتاداً »، « والقى فى الارض رواسى أن تميد بكم » و کوهی عظیم بیافرید محیط بگرد همه عالم را اززمرد سبز آن را قاف گویند وآن آنست که خدای تعالی باوقسم کرد « ق والقرآن المجید » وهب بن منبه گوید ذوالقرنین آنجا رسید و کوه قاف دید وپیرامن اوبسیار کوههای کوچك ازفرشتگانیکه آنجا موکل بودند ایشانرا گفت این چیست گفتند این عروق زمین است چون خدایتعالی خواهد تازمین بجنباند امر کند بما تاعرق آنزمین بجنبانیم زلزلهٔ زمین ازآنجامیباشد والله اعلم ، ازایشان پرسیدم که بعضی عظمة مخلوقات خدای تعالی مرابگوئید گفتند عظمت خدای را اندازه نیست ولکن ازورای مازمینی است پانصد ساله راه همه ازبرف که ازسرمابعضی بعضی رامی شکند اگرنه آنستی من ازگرمای دوزخ بسوختمی گفت دگر بگوی مرا گفتند جبرئیل ازپیش عرش خدا ایستاده ازترس خدای میلرزد ازهررعده که اورا میباشد خدای تعالی صدهزار فرشته میآفریند تاصف میکشند درپیش عرش سرهادرپیش افکنده خاموش ، دستوری نیست ایشانراسخنی گویند چون دستوری دهند ایشان را ، بسخن گفتن زبان بر گشایند و گویند لاإله إلاالله وذلك قوله تعالى « يوم يقوم الروح و الملائكة صفاً لايتكلمون إلاّ من اذن له الرحمن وقال صواباً » یعنی لااله الاالله. انس مالك روایتی میکند که چون خدایتعالی کوهها بیافرید فرشتگان از سختی و عظم کوهها تعجب نمودند گفتند بارخدایا

از این سخت‌تر وعظیم‌تر هیچ آفریده ای گفت بلی آهن که غالب است سنك را گفتند بارخدایا از آهن عظیم ترهیچ آفریده ای گفت بلی آتش که غالبست آهن را گفتند بارخدایا از آتش عظیم‌تر هیچ آفریده ای گفت بلی آب که غالب است آتشرا . گفتند بار خدایا از آب عظیم تر هیچ آفریده ای گفت بلی خاك که غالب است آب را گفتند بارخدایا ازخاك عظیم‌تر هیچ آفریده‌ای گفت بلی باد که غالب است خاك را گفتند عظیم‌تراز این هیچ هست درخلق تو گفت بنده‌ایکه صدقه بدست راست بدهد از دست چپ پوشیده دارد . عبد الله عمر روایت کند ازرسول ﷺ که گفت خدای تعالی زمین اول بیافرید و مسکن آدمی کرد . و زمین دوم بیافرید و بزندان باد کرد و بادهای مختلف ازاو وزید . و در زمین سیم خلقی آفرید روی های ایشان چون روی آدمی و پایهای ایشان چون پای گاوان و اندام ایشان موی دارد چون موی گوسفندان طرفة العینی در خدای عاصی نشوند شب ما روز ایشان است و روز ما شب ایشان. و زمین چهارم در او سنك کبریت است که خدایتعالی بر اهل دوزخ نهاده است چنانکه گفته است « وقودها الناس والحجارة » . وهب منبه گفت هرپارهٔ سنگ چندِ کوهی عظیم است برزمین و رسول ﷺ گفت در آنجا رودها است از کبریت گداخته که اگر عظیمتر کوهی در او فکند فرو برد . زمین پنجم مسکن ماران و کژدمان اهل دوزخست هر ماری چندِ وادئی هر دندانی چندِ نخلی هر ماری از این هیژده هزار از آن دندان دارد و زیرهر دندانی هیژده هزار قله زهر باشد که اگر یکی ازآن در دنیا ریزند همهٔ اهل دنیا بمیرند . و در خبر است که چون بوی یکی از آن بدوزخی رسد همه اعضای او از یکدیگر جدا شود و هر کژدمی چندِ شتر هر دنبالي چندِ نیزه برهر دنبالی سیصد و شصت بند باشد در هر بندی سیصد و شصت فرق زهر باشد هر فرقی سیصد و شصت قله (۱) که بیك قله از آن همه اهل زمین هلاك شوند . زمین ششم جای نامهای اهل دوزخ کرد و جای ارواح ایشان و نام آن سجین است و ذلك قوله تعالی « کلاّ انّ کتاب الفجار لفی سجین » و زمین هفتم جای ابلیس و لشکر او کرد و سریر او در آنجا نهاده است از یکجانبش سموم باشد و از یکجانب سریر ز مهریر و رعایا ولشکر او پیرامن او از آنجا پراکنده شوند . و سلمة کهیل روایت کند ازعبدالله مسعود که خدایتعالی بهشت در آسمان هفتم آفریده امروز و دوزخ درزمین هفتم چون فانی کندآنجا باز آفریند که

(۱) فرق پیمانه ایست وقله کوزه بزرگی است ودوقله درمذهب شافعی کراست و برهرشتر دو کوزه بارمیکردند و باید کودم ازشتردنیابزرگتر باشد تااین همه زهردرآن جای گیرد. ووهب بن منبه راوی‌این روایت ازعلمای اهل کتاب بوده‌شاید این‌راازکتب آنها روایت کرده‌است .

او خواهد (۱) اما بعد وقعر زمین حدیث قارون بس است فی‌قوله «فخسفنا به وبداره الارض» وآنگه خدایتعالی اورا بزمین فرو برد ومالهای او وسرای او تابروز قیامت بزمین فرومیشود در اخبارمسلسل ابواسحق ابراهیم الثعلبی المفسر بیارد که مرا روایت کرد ابو بکربن محمد بن احمد القطان الاصفهانی انگشتهای خودرا درانگشتهای من افکنده و همچنین جمله راویان تا بأبوهریره که او گفت مرا حدیث کردرسول‌خدا ﷺ انگشتها درانگشتهای من افکنده گفت خدایتعالی‌زمین روزشنبه آفرید و کوهها روزیك‌شنبه ودرختان روزدوشنبه ومکاره (تاریکی) روز سه شنبه ونور روزچهارشنبه وچهارپایان روزپنجشنبه وآدم را روزآدینه . این طرفی است ازقصهٔ خلق زمین چنانکه وعده دادیم که هرقصه که اول بدورسیم طرفی بگوئیم و آنگاه حواله بر گفته میکنیم انشاءالله تعالی‌وبه‌الثقة، وحدیث خلق‌آسمان دردگرآیت گفته شود انشاء الله تعالی قوله تعالی(فَلا تَجْعَلُوا لِلّهِ أَنْداداً) انداد جمع نِدّ باشد نِدّ هم مِثْل باشدهم ضِدّ باشد وکلمه ازاضداد است اما بمعنی مثل چنان بود که حسان گوید :

أَتَهْجُوهُ وَلَسْتَ لَهُ بِنِدٍّ ★ فَشَرُّكُما لِخَيْرِكُما الفداءُ

وقال جرير:

أَتَيْماً تَجْعَلُونَ إِلَيَّ نِدّاً ★ وَما تَيْمٌ لِذي حَسَبٍ نَديدٌ

ای نظیر . ومفضل بن سلمه گفت نِدّ ضِدّ باشد من قولهم نَدّ البعیر اذا نفر، وبعیر ندود‌ای نفور برای‌آنکه اضداد متنافر باشد ومعنی متقارب است . با خدایتعالی مثل فرو مدارید یاضد فرو مدارید . مرادبهردو انبازاست درعبادت ، یعنی باخدایتعالی شریك نگوئید (۲) چه اگرخدای را – تعالی‌عن ذلك علواً کبیراً – مثلی بودی چون ضدی بودی باو درمنازعه وممانعه پس‌معنی

(۱) یعنی درقیامت که زمین وآسمان رافانی کند بهشت ودوزخ‌را درمحل دیگرآفرینند هرجا که خواهد واین‌روایات‌همه‌ازثعلبی‌است وضعیف‌است امامقصودبیان‌عظمت‌ملك خدااست که‌البته بیش‌ازآن است که دراندیشه ماگنجد وگفت دوزخ درزمین هفتم است ودربعضی روایات ازجانب یسارعرش است وپیغمبرصلی‌الله علیه وآله چون بآسمان رفت بهشت ودوزخ راآنجا دید ودرسوره ص دوزخ راهم از ملاءاعلی شمرده است چنانکه اول ذکرمخاصمه‌اهل‌آنجافرموده وپس‌ازآن گوید «ماکان‌لی من علم بالملا الاعلی اذیختصمون» وهریك باعتباری صحیح است چنانکه درجای خود واضح شود .

(۲) یعنی آیه قرآن را بهر دو توان ترجمه کرد برای خدای تعالی مثل قرار ندهید یاضد قرارندهید مرجع هر دو باین است که شریك برای او ثابت نکنید .

یکی است با تضاد لفظین چنانکه بینی (وَأَنتُمْ تَعْلَمُونَ) دراو چند قولست یکی آنکه شما میدانی که این جمله که خدای تعالی برشمرد که خدایتعالی آفریده است وجز خدای براین قادر نیست، واین بتان که شما انباز گرفتی آن‌را باخدایتعالی این نتواند کردن . قولی دیگر آن است که شما میداني که با خدایتعالی ضدّ وند درنخورد و سزا نبود ولکن جحود میکنی . و قولی دیگر آن است که شما عاقلانی خیروشرّ خود میدانی وامرمعاش وصنایع ووجوه منافع می‌شناسی اگراینجا میرسید چراعقل کار نمیبندید ونظر نمیکنید . قوله :

وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِنْ مِثْلِهِ وَادْعُوا

واگر میباشی درشك ازآنچه ما فرستادیم بربندهما بیارید سوره‌ای مانند این و بخوانید

شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۲۲) فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا فَاتَّقُوا

گواهانتان بجز خدای اگر راست میگوئی اگر نکنی و خود نکنی بترسی

النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ (۲۳)

ازدوزخ آنکه هیزمش مردم‌باشد و سنك‌ها مهیا شده برای کافران

(وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ) واوعطفست وان حرف شرط است «کان» فعلي است گاه تامه بوده‌است گاه ناقصه وگاه زیاد وهرسه وجه‌محتمل است اینجا، اگر تامه بود معنی‌این بود که حصلتم فی‌ریب واین‌وجه ضعیف‌است واگر ناقصه‌بودفی‌ریب درجای‌خبراو بود وتقدیرچنین باشد که‌ان کنتم شاکین واین‌وجه درست‌است‌واگرزیاده گویندهم محتمل‌است ومعنی‌چنین‌باشد که‌وان‌انتم فی‌شك واین وجه‌هم نیك‌باشد وعرب کان در کلام آردزیاد. چنانکه شاعر گفت : «عَلىٰ كَانَ الْمُسَوَّمَةِ الْعِرابِ » یعنی علی‌المسوّمة‌العراب . بدانکه خدایتعالی چون ذکرأدله که دلیل‌میکند برتوحید اوبگفت‌تنبیه میفرماید خلقان‌را برنبوت پیغمبرش ﷺ ومورد آیه براحتجاج است وحجت‌انگیختن برصدق‌رسول ﷺ وصحت‌نبوت او،وجه استدلال آن است که خدایتعالی گفت بامنکران نبوت- وایشان جماعتی‌عاقلان‌وفصیحان وبلیغان بودند درفصاحت بدرجهٔ‌اعلاوخداوندان‌اشعاروخطب‌و کلام‌فصیح- مردی‌را بشمافرستادیم‌هم‌ازشما‌و کتابی‌بدوداديم ازجنس کلام شما اگر شمارا شکی است درآنکه این کلام کلام من است یا کلام اوست یا کلام بعضی‌بشرشمانیز فصیحان‌وبلیغانیدحدیثی مانند‌این‌بیارید وشمااهل حمیت وانفی(۱) با این‌همه

(۱) انف همان حمیت است یعنی شما اهل غیرتید .

عدول کردند ازمعارضهٔ قرآن آوردن ودست باتیغ زدند واختیار قتال کردند تا کشته گشتند و زنان وفرزندان ایشان را باسیری بردند ومالهای ایشان را غنیمت کردند اگر قادر بودندی بر معارضهٔ قرآن اختیار آن کردندی نه اختیارقتال که هرعاقلی را که مخیر بکنند ازمیان دو کار چونین یکی سهل ویکی صعب تا بجان ومال ، باقدرت بر کارسهل اختیار کارصعب نکنند، وبذل جان ومال نکنند چون خصم را بسخن دفع توان کردن . این دلیل است برصحت نبوت رسول ما علیه السلام وآنکه این قرآن ازقبل خداست جل جلاله ومعجزرسول اوست علیه السلام . اما کلام در آنکه ازچه وجه معجزاست علماء خلاف کردند بیشترعلماء گفتند وجه اعجازفرط فصاحت است و بعضی دگر گفتند اسلوب مخصوص است وبعضی دیگر گفتند اخبارغیب است که درقرآن هست ومذهب مرتضی رحمة الله علیه صرف است ومذهب نظام ، وکلام دراین معنی در کتب اصول مشروح آمده است دراین کتاب تشاغل باین معنی وجهی ندارد. قوله (مِمَّا نَزَّلْنا عَلىٰ عَبْدِنا) من تبیین رابود وما موصوله است وتنزیل وإنزال بیك معنی بود وآن نقل باشد ازجهت علوّ بجهت سفل ومراد بماقرآن است بلاخلاف «علی عبدنا» یعنی رسول ما محمد صلی الله علیه وآله . (فَأْتُوا بِسُورَةٍ) خلاف کردند درآنکه این لفظ «فأتوا» امراست برحقیقت یا امر نیست ؟ درست آن است که این نیست برحقیقت چه امر قول قائل باشد آن را که دون او بود دررتبه بصیغه إفعل یا آنچه جاری مجری آن بود بشرط آنکه مأموربه رامرید باشدواین جایگاه خدای عزّوجل مریدنبود آوردن مثل قرآن را چه وجود مثل قرآن ازایشان صحیح نبودواین صیغه مشترك بودازمیان امرواباحه وتهدید وتحدّی امر چون « اقیموا الصلوة وآتوا الزکوة » اباحة چون قول خدایتعال « واذا حللتم فاصطادوا » وتهدید چون «اعملوا ماشئتم» وتحدّی چون «فأتوا بسورة» وامر باارادهٔ آمر مأموربه را محقق شود هر کجا صاحب اراده بود ومراعات رتبهٔ آمر امر بود والاامر نباشد برحقیقت، ومعنی سوره بگفتیم درمقدم . (مِنْ مِثْلِهِ) در«من» خلاف کردندودرضمیرمتصل بمثل اعنی هاء بعضی گفتند راجع است باقرآن آنکه این قول گفت گفت من زیاده است تقدیرچنین باشد فأتوا بسورة مثله چنانکه درد گرجا گفت فی قوله « أم یقولون افتریه قل فأتوا بسورة مثله » وچون راجع باشد بارسول صلی الله علیه وآله معنی آن باشد که بیارید وبازنمائید سورتی جنس این ازبشری مثل محمد یعنی چون ازمثل اوصورت نبندد ازشماهم ممکن نباشد، لابد کلام خدای تعالی بود، براین قول «من» تبیین بود و شاید که ابتداء غایت بود وتقدیر چنین باشد که بسورة صوّرت ای وجدت من مثله (وَادْعُوا شُهَداءَكُمْ) این دعا بمعنی استعانت واستغاثه باشد چنانکه شاعر گفت :

وَقَبْلَكَ رُبَّ خَصْمٍ قَدْ تَمَالَوْا ★ عَلَيَّ فَمَا هَلَعْتُ وَلَا دَعَوْتُ(۱)

یعنی جزع نکردم بکسی واستغاثه نکردم بکسی .و قولی دیگر آن است که بمعنی مسئله وخواستن حاجت باشد چنانکه یکي‌را چون مهمي پیش آید بخدای تعالی فزع کند وخدای تعالی را بخواند وازاوفرج درخواهد میگوید شما نیز مسئله کنی‌ازمعبودان خود. ودرشهداء دو قول گفتند یکی اصنام را که بدون خدای می‌پرستی و برای آن گواه خواند بتانرا که ایشان دعوی کردند که این بتان برای ما گواهی دهند برعبادت ما ایشانرا چنانکه گفتند شفیعان ما باشند فی‌قوله تعالی « هؤلاء شفعاؤنا عندالله » . وقولی دیگر آنست که جهودان را خواست که مشرکان جهودان رابگواهی درخواستندی وایشان گواهی‌دادند برای مشرکان چنانکه خدای تعالی دردگر آیت حکایت کرد ازایشان « قل هلم شهداءکم الذین یشهدون أن الله حرّم هذا فان‌شهدوا فلا تشهد معهم» قوله (مِنْ دُونِ اللهِ) برقول اول «من دون‌الله» راجع باشدباشهداء وبراین قول راجع باشد الی قوله تعالی « فادعوا » یعنی این جهودان را بفریاد خوانی بدون خدای اگرفریادرسی توانند کردن (إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ) اگرراست میگوئی دراین دعوی که کردی که محمد ازخویشتن میگوید این قرآن را .

قوله تعالی (فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَلَنْ تَفْعَلُوا) آنگه حق تعالی تهدید کرد کافران را دراین‌آیه بدوزخ وخبر داد که معارضهٔ قرآن نیاری هرگز، گفت اگر نکنی یعنی معارضهٔ قرآن وخود نکنی، چه معلوم‌آن است شمارا خودآن علم نیست یا اگرهست دروقت معارضه مصروف شوی ازآن علم برقول‌آنکه صرفه گوید . (فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي) بترس‌ازآن‌آتش، و نارنیزاسمی علم است دوزخ را ولام در اینجا تعریف عهداست (وَقُودُهَاالنَّاسُ وَالْحِجارَةُ) وقودآن باشد که آتش باوبر افروزند بفتح وضم مصدر فعل باشد و کذلك‌الطَّهُور والطُّهُور والوَضُوء والوُضُوء . گفت هیزم‌آن‌آتش‌آدمیان باشند وسنگها ، دراو دوقول گفتند یکی‌آنکه این خبراست‌ازعظم‌شأن‌آتش دوزخ که ازقوة‌بآنجا باشد که سنگها سوزد، نگر که بآدمی‌چکند نعوذبالله منها. وقولي دیگر آن است که مراد بحجاره سنك کبریت است چه که‌آتش‌با اومسرع شود واین قول عبدالله عباس است وعبدالله مسعود وجماعتی‌ازصحابه وبرهردو قول مبالغت است دو وصف دوزخ ودرخبرمیآید ازرسول ﷺ که در وصف دوزخ گفت این‌آتش که شمابینی در

(۱) چه بسا دشمن پیش‌ازتو برمن ستم خواستند من‌جزع واستغاثه نکردم .

دنيا جزئی است از هفتاد جزئی از دوزخ . ودر خبری دیگر چنین آمد بآب فرو برد وفرمود تا شستند جزئی که ازدوزخ بیاورند بدنیا، تا چنین شد که مي بینید گفتند یارسول الله اگر این آتش بودی همانا کفایت بودی گفت بلی ولکن عظیم‌تر از این است بشصت ونه جزء وهرجزئی مثل این آتش . ودرخبری دیگر آمد که اگراهل دوزخ را بر آتش دنیا نهند خوابشان برباید ودرخبر است که رسول علیه‌السلام گفت اگر دراین مسجد صد هزارمرد باشد ودرمیان ایشان یك مرد باشد ازاهل دوزخ واودمی برآرد جمله ازتف دم اوبسوزند ، وعبدالله عباس روایت کند که رسول ﷺ گفت ای مردمان ازخدای بترسید حق‌ترسیدن او ، اگرقطره‌ای زقوم دوزخ در دنیا چکانند طعام وشراب ومعاش برهمهٔ اهل دنیا تلخ شود وتباه گردد پس حال آنکس که طعامش همه ازآن باشد چگونه بود . و درخبر میآید که چون داود ﷺ گریستی مردم اورا گفتندي کمتر گری ، گفتی رها کنی تا گریه کنم پیش ازآنروز که درآنروز گریه سود ندارد و پیش از آنکه استخوانها سوخته شود وفرشتگان عذاب مسلط گردند وعزّت از میان سلطان و گدا برداشته شود از فرشتگان که غلاظ شدادند «لایعصون الله ماامرهم ویفعلون مایؤمرون» منصور عمار گوید سالی از سالها بحج خانهٔ خدای میشدم بکوفه فرود آمدم شبی بیرون‌آمده درکوئی ازکویهای کوفه می گذشتم از سرائی آواز بدر میآمد که می گفت بار خدایا بعزّ جلال تو که من بآن‌معصیت که کردم مخالفت تونخواستم وبنکال وعذاب‌توجاهل نبودم ولکن خطیئتي عارض‌شدوشقاوتی‌یاری‌داد وبپرده فرو گذاشت‌تومغرورشدم وبجهل‌ونادانی‌درتوعاصی‌شدم بارخدایامرااز‌عذاب‌تو که‌برهاندواگردستم‌ازرسن‌رحمت توبگسلدتمسك‌بربند که کنم گفت من خواستم تاامتحانی کنم ودهن‌برشکاف‌درنهادم واین‌آیه بخواندم « یاایهاالذین‌آمنوا قوا انفسکم وأهلیکم ناراً وقودهاالناس‌والحجارة علیها ملائکة غلاظ شداد » تابآخر آیه نعره‌ای بزدوساعتی اضطرابی کرد وآنگه‌ساکن‌شد درسرای‌نشان کردم‌وبردگر روزآمدم تاچه‌حال است‌جنازه‌ای دیدم بردر سرای نهاده وعجوزی را دیدم که درسرای می‌شد وبدر می‌آمد گفتم یاهذه این مرد کیست که فرمان‌یافته است گفت‌جوانی خدای‌ترس ازفرزندان رسول در وردخویش‌درمناجات بود دوش مردی اینجا بگذشت‌آیتی از قرآن خواند وی ساعتی اضطراب کرد وجان بداد من گفتم طوبی له چنین باشند اولیای خدای . هم منصور عمار گوید در مسجدی شدم جوانی را دیدم نماز میکرد با خشوع وخضوع‌و تضرع و گریه گفتم‌از این مرد بوی‌آشنایان میاید چون سلام نماز بداد فراز شدم و گفتم هیچ میدانی که خدای را در دوزخ وادی است نام آن لظی است «نزاعة للشوی» گفت نعره‌ای بزد وبیفتاد بیهوش چون باهوش‌آمد گفت زیادتي کن گفتم

« یاأیها الذین آمنوا قوا انفسکم وأهلیکم نارا وقودها الناس والحجارة » الایه ، نعره بزد و بیفتاد وجان بداد من جامه ازسینهٔ او دور کردم برسینهٔ اونوشته دیدم بخط روشن «فهوفی‌عیشة راضیة فی‌جنة عالیة قطوفها دانیة »بکار اوقیام کردم تااورا دفن کردم بخفتم درخواب دیدم که میآمد تاج بر سر نهاده وحله بهشت پوشیده گفتم مافعل‌الله بك خدایتعالی باتو چه کرد گفت مرا بدرجهٔ شهیدان بدر برسانید وبیشتر گفتم چرا ؟ گفت لانهم قتلوا بسیوف الکفار و قتلت بسیف الملك الغفار . برای آنکه ایشان بشمشیر کفار کشته شدند ومن بشمشیر ملك غفار پس شهادت من به از شهادت ایشان بود . ابوالعباس قطان گفت پادشاهی بود و دختری داشت و در همه جهان همانش بود او را بغایت اکرام و اعزاز داشتی پیوسته باکام دل و مطربان میبود شبیی اهل طرب در پیش او ملاهی میزدند وعابدی در همسایگی بود آواز برداشت و این‌آیه برخواند « یاایها الذین آمنوا قوا أنفسکم وأهلیکم ناراً و قودها الناس والحجارة » او گفت خاموش شوی ایشان خاموش شدند عابد دگر باره برخواند کنیزك بشنید دست بیازیدو جامه بدرید و جزع و زاری کردن گرفت پدر را بگفتند پدر آمد و دختر را درکنار گرفت و گفت جان پدر ترا چه رسید ؟ گفت بخدای برتو(۱) که خدای را سرای است که در او آتشی‌هست که هیزم آن آدمیان‌اندو سنگهاست ؟ گفت بلی ؛ گفت ای‌بی‌امانت پس چرا مرا خبرنکردی بخدای که طعام خوش نخورم و جامهٔ نرم نپوشم تا بدانم که من اهل بهشتم یا اهل دوزخ . (أُعِدَّتْ لِلْکافِرِینَ) واعداد واستعداد مهیا باشد خداي تعالی گفت‌این‌آتش‌رابرای کافران بجاآورده‌ام؛ والله‌أعلم.

وَ بَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الأَنْهارُ

مژده‌ده آنانراکه بگرویدند وکارهای نیك‌کردند آنکه ایشانراست بهشتهاکه روداز زیرآن جویها

كُلَّما رُزِقُوا مِنْها مِنْ ثَمَرَةٍ رِزْقاً قالُوا هذَا الَّذِي رُزِقْنا مِنْ قَبْلُ وَ أُتُوا بِهِ

هرگه روزی‌دهد ایشانرااز میوه‌ها روزی گویندااین‌آناست‌که مارا روزی‌داد ازپیش‌واز این‌آرند باو

مُتَشابِهاً وَ لَهُمْ فِيها أَزْواجٌ مُطَهَّرَةٌ وَ هُمْ فِيها خالِدُونَ (٢٤).

ماننده‌یکدیگر واز برای‌ایشان درجنت جفتها است‌پاکیزه وایشان درآن همیشه هستند

چون قدیم جل‌جلاله وصف عذاب دوزخیان بکرد وآنانکه کفر آرند بخدای عزوجل

---

۱ ـ عبارتی است مترجم ازعربی یعنی ترا سوگند بخدا میدهم که بگوئی .

درعقب آن طرفی ثواب مؤمنان و مطمئنان بکند تا ازهردو طریق هم ازطریق ترغیب وهم‌از طریق ترهیب‌دعوت کرده باشد تا مکلفان‌را داعی قوی‌تر باشد بفعل طاعات واجتناب کفر و مقبحات . فقال (وَبَشِّرِ) ومژده ده بشارت خبری باشد متضمن‌نفع مخبررا چنانکه اثر آن بر بشرهٔ او پیدا شود و در نفع وخیر حقیقت باشد ودر عذاب ومضرت مجاز بود چنانکه‌حق‌ـ تعالی گفت « فبشرهم بعذاب أليم » ودر لغت هم خبری باشد که اثر آن از مسرت ومساءت بر بشره پیدا شود . و برای آن گفتم که در اول حقیقت است ودر دوم مجاز که عرب این لفظ را محقق کرده است بچیزی که متضمن مسرت ونفع باشد واگر برأصل وضع مانده بودی در هردو حقیقت بودی ازروی استعمال واشتقاق . وبشره بیرون پوست آدمی‌بود . وبشر اسم‌جنس است مر آدمی‌را. ومباشرت مس بشره بودببشر. وتباشیرصبح علامت‌صبح باشد(الَّذِينَ آمَنُوا) موصول است وصله هردودر محل نصب بوقوع البشارة علیه (وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ) ای‌الطاعات الصالحات والصالحات صفت موصوفی محذوف‌است چنین که گفتیم علماء خلاف کردنددر آنکه مراد بعمل صالح‌چیست و عمل که‌صالح باشد؟ ازبعضی صحابه روایت کرده‌اند که مرادبصلاح عمل اخلاص عمل است خدای را جل جلاله چه عمل بنفاق صالح نباشد بیانش « فليعمل‌عملا صالحاً» ای‌خالصاًلله تعالی . وازامیرالمؤمنین عليه السلام روایت کرده‌اند که مراد نمازپنج است بیانش « و أقاموا الصلوة انالا نضيع أجر المصلحين » عبدالله عباس میگوید عمل صالح آن بود که از میان خدای تعالی باشد وبنده‌بس (١) بروجهی که ریاءرا بدو راه نبود معاذ جبل گفت که‌صالح آن بود که دراو چهار خصلت بود علم ونیت وصبر و اخلاص سهل بن عبدالله گفت‌آن بروفق سنت است چه عمل مبتدع صالح نبود گفته‌اند عمل صالح اداء امانت بود لقوله تعـالی « وكان أبوهما صالحاً » أی اميناً و گفته‌اند که عمل صالح عمل تایب بود قوله . وتكونوا من‌بعده قوماً صالحين ای تائبین‌و اولی تر آن بود که‌حملش بر عموم کنند تاهمه وجوه داخل باشد دروجهی از میان این وجوه تنافی‌نیست (أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ) محل او نصب است برمفعول دوم‌بشر یقال بشرته کذا و بکذا. جنات جمع جنت بود وآن بستانی بود که سایهٔ درختان او زمین را بپوشاند از آفتاب و اصل کلمه ستر بود از اینجا سپر فراخ را جُنّه و مجن خوانند ودیوان را جن خوانند که پوشیده باشند از چشم ما و دیوانگی را جنون و جِنّه خوانند که عقل‌رابپوشد وجنّ علیه اللیل و اجنه آن باشد که شب باو درآمد (تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ) یعنی من

(١) یعنی فقط .

تحت أشجارها در زیر درختانش جویها میرود برای آنکه در اخبار چنین آمد که جویهای بهشت برروی زمین رود در او شکاف نباشد چون جویهای دنیا. قولی دیگر آنست که بفرمان ایشان رود بر وفق مراد ایشان. چنانکه گفت و هذه الانهار تجری من تحتی ای بأمری این انهار بفرمان من میرود حکایت است از فرعون و انهارجمع نهر باشد ونهر ونَهَر دولغت است و نهررا اشتقاق از فراخي بود و روز را برای آن فراخی روشنائی نهار خوانند وقول شاعراز اینجاست « وأنهرت فتقها » در بینی که برفت ای وسعت ، در اخبار ما میاید که جویهای بهشت برروی زمین رود چنانکه متفرق نمیشود بي‌حایلی وچهار جوی آب ومی و شیر وانگبین بیك جا میرود که آمیخته نشود . وگفتند صادق عليه السلام این خبر می گفت ملحدی بشنید گفت عقل این حدیث چگونه پذیرد که چهار مایع بیکجای باشد و مختلط نشوند (۱) صادق عليه السلام گفت ای بیچاره نبینی که خدای تعالی در یك پوست خایه مرغ دو مایع جمع کرد برنك و طعم و طبع مختلف و هیچ دو باهم مختلط نمیشوند مرد مفحم گشت و جواب نداشت . عبادهٔ صامت روایت میکند از رسول عليه السلام که گفت بهشت صد درجه است از درجه بدرجه صد ساله راه است و فردوس از بالا، همه است چهار جوی فرو میآید یکي از آب و یکی ازمی ویکی از شیر و یکی از انگبین چون از خدای بهشت خواهی بهشت فردوس خواه . وانس مالك روایت می‌کند که همانا شما گمان بری که جویهای بهشت در اخادید زمین باشد آن برروی زمین روداز یکجانبش مروارید باشد واز یك جانبش یاقوت وگل او از مشك اذفر باشد گفتند اذفر چه باشد گفت خالص که بااو خلطی نباشد. مسروق روایت کرداز عبدالله عباس که او گفت جویهای بهشت اززیر کوههای مشك بیرون میآید وخالدبن‌معدان روایت کندتلهای مشك دربهشت بیشتر از ریگهای دنیاست ازعصاره آن جویها بیرون میایدازشیر سپیدتر و انگبین شیرین‌تر بر کنار آن کوهها مروارید باشد . (كُلَّمَا رُزِقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرَةٍ رِزْقًا) هرگه ایشان را ازآنجا روزی دهند «رزقوا» فعلی است مسند بامفعول به واین فعل را مجهول گویند وفعل مالم یسمّ فاعله گویند و«من» تبیین‌راست«رزقاً» مفعول دوم است (قالوا هٰذا الَّذي رُزِقنا مِنْ قَبْلُ) عبدالله عباس وعبدالله مسعود وقتاده ومجاهد میگویند «من‌قبل» یعنی‌فی‌الدنیا . این آن میوه‌ها است که مارا دردنیا دادند یعنی مثل آنست ووجه این تأویل آن باشد که آنکس که اوطعامی لذیذ که اورا خوش‌آمده باشد خورده بود دلش دربند آن‌بوده باشد که‌مثل‌آن بازیابد حقتعالی

(۱) رسم ملاحده است که حکم ماده را درهمه عوالم‌جاری میکنند برای آنکه بموجودی غیر مادی قائل نیستند .

خبرداد که آن میوه‌ها بود که دل شما بدان معلق شده باشد . واین اختیار محمد جریر است وروایت کلبی از عبدالله عباس آنست که خدایتعالی ایشان را میوه‌های متشابه دهد تا آنچه دوم بار آرند ایشان را گویند این خودهم آنست که ما اول خوردیم از قوت تشابه آنکه بطعم مختلف یابند بدانند که نه آنست . واصم گفت معنی آنست که هر گه ایشان میوهٔ از درخت بگیرند مانند آن در حال پدید آید في اللون والطعم واین غایت متمنی مرد باشد. ومسروق روایت میکند که درختان بهشت ساق ساده ندارند بل از آخر تا باول منضود ومنظوم باشد ازمیوه هر گه یکی ازاو بگیرند خدای تعالی مانند آن باز آفریند وحسن بصری روایت کند که رسول صلی الله علیه وآله گفت که بآن خدائیکه مرا بخلق فرستاد که میوه بهشت ازدرخت باز کنند بدهن نارسیده که خدایتعالی ببدل مانند آن باز آفریند (وَأُتُوا بِهِ مُتَشَابِهاً) بایشان آرند آنرا مانند بایکدیگر نصب او بر حال باشد از «به» یعنی مانند یکدیگر بود درلون وطعم ومنظر واین روایت سدی است ازعبدالله عباس وعبدالله مسعود و جماعتی صحابه. وحسن وقتاده وابن جریج میگویند مانند یکدیگر بود درجودت ونیکی در او هیچ تفاوت نباشد عطاء بن یسار روایت کند که درختان بهشت اززر باشد وبر گهای آن ازحله‌های بهشت و میوه هاء آن چند کوزه های بزرگ باشد از سیم سپیدتر واز مشك خوشتر وازشکر شیرین‌تر و از کره نرمتر. مجاهد روایت کند که زمین بهشت از سیم باشد و خاکش ازمشك باشد واصل درختانش اززر بود وشاخهای آن از لؤلؤ وزبرجد و یاقوت اگر ایستاده بوددست او بمیوه رسد واگر نشسته بود همچونین واگر خفته باشد شاخ سرفرود آورد تامیوهٔ او باز کند وذلك قوله « وذللت قطوفها تذليلا » ابوسعید خدری روایت کند که رسول صلی الله علیه وآله گفت در بهشت مرغان باشند هرمرغی‌را هفتاد هزارپر بود صحنی درپیش مرد بنهند این مرغ بیاید و بر آن صحن افتد وپرها بیفشاند ازهر پریش لونی طعام بیرون آید ازبرف سفیدتر واز کره نرم‌تر وازانگبین شیرین‌تر که آن الوان بهری به‌بهری نماند . (وَلَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ) و ایشان‌راجفتانی باشد پا کیزه . زوج مردداوزن‌را گویند پا کیزه باشند ازریبت وتهمت و گفته‌اند پا کیزه ازبول وغایط ومنی وحیض واستحاضه وآب‌دهن وآب بینی وجملهٔ مکاره . ورسول صلی الله علیه وآله گفت حورالعین دربهشت بغناء گویند« نحن خيرات حسان خلقنا لازواج كرام» ما زنان باخیر وجمالیم مارا برای شوهرانی کریم آفریده‌اند « نحن الخالدات فلا نموت ابداً ، ونحن الناعمات فلا نبؤس ابداً ، ونحن الراضيات فلا نسخط ابداً» ماپایندگانیم که نمیریم هرگز وما بنعمت پروردگانیم که بسختی نرسیم هرگز وما خوشنودانیم که خشمگین نشویم هرگز چون جفت خودرا بینند

گویند «أنت لی وأنالك لم‌ترعینای مثلك» تومرائی ومن‌ترا وچشمهای من چون توئی ندیده . سعیدبن عامرروایت کند رسول ﷺ گفت اگر زنی اززنان بهشت یکبار سر بدنیا فرود آرد همهٔ زمین پرازبوی مشك شود ونور ازآفتاب وماه بستاند . وعبدالله‌عباس روایت کند که اگر یکی‌ازحورالعین خیو درهفت دریافکندآب دریاها جمله عذب‌شود. وبصیانت بآنجا باشند (۱) که خدایتعالی میگوید ، قوله : « حورمقصوزات‌فی‌الخیام» درخیمها سرها در پیش افکنده سر برندارند تاجفت خود نبینند دست‌آدمی‌وپری‌بایشان نرسیده که «لم‌یطمثهن انس قبلهم ولاجان ودرآنکه دربهشت تمتع وطی‌باشد خلاف نیست . در فرزند خلاف کردند درخبرآوردند که فی الجنة جماع ماشئت ولا ولد . گفت دربهشت جماع باشد چندانکه خواهی‌وفرزند نباشد . ودر خبری دیگر ابوسعید خدری روایت کند از رسول ﷺ چنین است که گفت چون مؤمن را در بهشت آرزوی فرزند باشد وضع‌ورضاع بیك ساعت باشد برحسب مراد . وآنکه حقتعالی آنچه تمامی‌نعمت بآن متعلق است از دوام‌ونفی انقطاع بگفت (وَهُمْ فِيهَا خَالِدُونَ)وایشان یعنی اهل بهشت دربهشت مخلد مؤبد باشند که دوام‌بقای ایشان راانقطاع‌نبود. ابوهریره‌روایت کند که اهل بهشت را ندا کنند که «تصحون فلا تمرضون ابداً» تندرست باشی که هرگز بیمار نشوی« وتشبعون فلا تجوعون أبداً ». وسیر شوی که هرگز گرسنه نباشی « تشبون فلاتهرمون أبداً . وجوان باشی که هرگز پیر نشوی « وتحیون فلا تموتون أبداً» زنده باشی که هرگز نمیری مویهای شما دگرگون نشود واندام شما تغییر نپذیرد ودرآنجا هرگز سختی نبینی . قدیم جل جلاله انواع منافع ولذات در این آیت جمع کرد ذکر بستانها و جویها کرد تالذت منظر باشد ونزهت چشم و گفت« کلما رزقوا» تاذکر مطاعم وتناول‌لذات‌آن گفته باشدو گفت «ازواج مطهرة» تاذکرتمتع وقضاء شهوت کرده باشدو گفت «وهم فیهاخالدون» تابخوف‌انقطاع مکدر ومنغص‌نباشد. رزقنا‌الله تعالی‌وإیاکم برحمته . قوله تعالی:

إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَا بَعُوضَةً فَمَا فَوْقَهَا فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا

خدای شرم‌ندارد که بزند مثل‌به‌پشه‌وآنچه زبالای‌آن باشد آنانکه ایمان‌آرند

فَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَيَقُولُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَٰذَا

دانند که‌آن‌درست‌است ازخدای‌ایشان واماآنانکه کفرآرند گویند چه‌خواست خدا باین

(۱) یعنی درعفت وحجاب بدان مثابه اند.

مَثَلاً يُضِلُّ بِهِ كَثِيراً وَيَهْدِي بِهِ كَثِيراً وَما يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفاسِقِينَ (۲۵)

مثل گمراه کند بآن بسیاری را وهدایت کند بآن بسیاری را وگمراه نکند باو مگر فاسقین را

الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثاقِهِ وَيَقْطَعُونَ ما أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَ

آن کسانیکه میشکنند عهد خدا را بعد از عهد بستن با او و میبرند آنچیزیرا که خدا امر کرده باو اینکه وصل کرده شود

يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولئِكَ هُمُ الْخاسِرُونَ (۲۶)

وفساد میکنند در زمین آنها آنانند که زیانکارها هستند

این دو آیت است سبب نزول آیت آن بود که چون خدایتعالی مثل زد بچیزهای اندك چون عنکبوت و ذباب جهودان از آن بخندیدند و گفتند خدای این مثل زد چه خواست بدین چیزها خسیس این کلام خدای را نماند خدایتعالی این آیه را فرستاد و برایشان گفت:

(إِنَّ اللَّهَ لا يَسْتَحْيِي) خدای شرم ندارد، واین قول قتاده است. عبدالله عباس وعبدالله مسعود گفتند چون خدایتعالی مثل زد منافقان را بآن دوچیز که درمقدم برفت از مستوقد آتش و از صیب، منافقان گفتند خدای چگونه مثل زند بچیزها واو از آن بزرگوارتر است که مثل زند. خدایتعالی این آیت فرستاد ردّ برایشان. واین قول اولی‌تر است ازقول قتاده برای آنکه در آیات مقدّم ذکر آن مثلها ومنافقان رفته است پس این لایق‌تر باشد بسیاقت آیات. اما حقیقت حیاء امتناع باشد ازفعلی برای خوف وضع قدررا یاملامت غیری اورا وحقیقة آن برخدایتعالی روا نیست برای آنکه این معنی که گفته شد برخدا روا نیست. ودر معنی «یستحیی» خلاف کردند بعضی گفتند لایمتنع امتناع نکند وباز نایستد، وبعضی دگر گفتند لایترك رها نکند، و بعضی دگر گفتند لایخشی نترسد. و گفتند ترس بمعنی حیاء آمده است فی‌قوله: «وتخشی الناس والله أحق أن‌تخشاه» یعنی ازمردم شرم میداری چون ترس بمعنی حیاء هست شاید که حیاء بمعنی ترس باشد اینجا واستحیاء وانقباض وانخزال وارتداع وانقماع متقارب المعنی باشد. رمانی گفت معنی آنست که مثل‌زدن بمحقرات اشیاء ازآن‌باب نیست که ازاو شرم بایدداشتن اگر حقیقت شرم براو روا بود شرم نداشتی. وضدّ حیا وقحه باشد ووقح ضدّ حیا باشد قوله (أَنْ يَضْرِبَ مَثَلاً ما بَعُوضَةً) پس خدایتعالی گفت من رها نکنم ضرب مثل با آنچه خواهم چون دانم که صلاح بآن متعلق است یا کسی‌را لطف خواهد بودن برای آنکه حکمت دراین باب مختلف نشود بصغیر و کبیر ودقیق وجلیل، اما ضرب مثل رامعنی وصف وبیان باشد ازطریق تشبیه حالی بحالی چنانچه گفت «ضرب لکم مثلا من أنفسکم» ای وصف لکم و گفته‌اند ضرب العدد في العدد

ازاین باب باشد. وضرب نوع باشد یقال ضرب من الضروب یعنی نوع من الانواع . مِثل و مَثَل باشد چون شِبه و شَبَه قال کعب بن زهیر :

کانَتْ مَواعیدُ عرقوبٍ لَها مَثَلاً وَ ما مَواعیدُهُ إلّا الأباطیل (۱)

اگرچه مثل شبه باشدفرق ظاهر هست دراصل وضع وعرف ازمیان تشبیه وتمثیل چه تشبیه رانهاد این باشد که زید کعمرو وهذا کذلك تمثیل این باشدمثل کذا و کذا پس این تمثیل حال بود بحال وآن تشبیه شخص بود بشخص. اکنون در«ما» خلاف کردند بعضی گفتند ابهامیه است چنانکه «لِأمرٍ ما جَدَعَ قَصیرٌ أنفَهُ»(۲)درقصهٔ زباء کقول الشاعر «لِأمرٍ ما یُسَوَّدُ مَنْ یَسوُدُ»(۳) ومعنی آن باشد که هرمثل که باشدپس«ما» برای تأکید ابهام وتنکیر آورد . وقولی دیگر آنست که «ما» نکره است إما موصوفه او غیرموصوفه آنکس که موصوفه گفت گفت بعوضة صفت اوست وآنکه غیرموصوفه گفت گفت بعوضه بدلست ازاو. وقولی دیگر آنست که موصوله است وتقدیر چنین باشد مثلا الذی هو بعوضة برفع بایست ولکن چون بجای مثلا است اعراب مثلا باو داد چنانکه شاعر گفت :

لَکَفی بِنا فَخْراً عَلی مَنْ غَیرِنا حُبُّ النَّبیِّ مُحَمَّدٍ إیّانا (٤)

درقراءة آنکه بنصب خواند ومانند این قوله تعالی « تماماً علی الّذی أحسن » و تقدیرهم این است که الذی هو أحسن وقولی دیگر آنست که زیاده است چنانکه شاعر گفت «ألا لَیتَما هذا الحَمامَ لَنا » بروایت آنکه بنصب گوید و کما قال « فبما رحمة من الله » ای برحمة معنی آن بود که مثلا بعوضة. وفراء گوید به « ما » بین میخواهد چنانکه عرب گوید « مطرنا مازبالة فالثعلبیة وهو من أحسن الناس ماقرناً فقدما» ای ما بین الموضعین ومابین قرنه إلی قدمه . ومعنی آیه آن بود که خدایتعالی امتناع نکند که مثل زند ازمیان بعوضه درصغر وحقارت تا بآنچه بالای آن باشد واین

(۱) درقصیده ایست که مدح خاتم انبیاء صلی الله علیه وآله کرده است . گوید وعده‌های عرقوب مانند وعده‌های محبوبه من است ووعده های او نبود مگر باطل وبیهوده .

(۲) یعنی بعلتی قصیر بینی خود را برید . .قصیر نام مردی است ازمقربان جذیمه که زباء ملکه عرب‌ را بحیله فریفت و گفت مخدوم من برمن خشم گرفت و بینی مرا برید ونفی کرد ومن پناه بتو آوردم دشمن باور کرد و فریب خورد و بحیلتی لشکر بشهر زباء آورد اورا در چنك دشمن انداخت و تفصیل آن مناسب اینجانیست .

(۳) هر کس سیادت یابد بعلتی است

(٤) فخر ما همین بس که پیغمبر محمد صلی الله علیه وآله ما را دوست دارد .

اقوال همه نیکو ومحتمل است والله أعلم بمراده . قوله (فَما فَوقَها) این ماموصوله باشد بمعنی فالّذي هوفوقها یانکرهٔ موصوفه که فشیئاً هوفوقها و بعوضه صغاربق باشد . ودرمعنی «فمافوقها» دوقول گفته اند یکی آنکه فمافوقها في الصغر تامعنی مبالغه وصف باشد درحقارت چنانکه یکی گوید من اضعف من الذباب؟ تو گوئی فوق ذلك یعني في الضعف وقولی دیگر آنکه فوق ذلك ای اعظم من ذلك و این معنی برعکس معنی اوّل باشد. ودرشاذ رؤبة بن العجاج خواند بعوضةٌ برفع (فَأَمّا الَّذينَ آمَنُوا) «امّا» حرفی است متضمن شرط وجزاء برای اودرجوابش فاء باید لابدچنان که في قوله تعالى «فامّا اليتيم فلاتقهر. وامّا السائل فلاتنهر وامّا بنعمة ربّك فحدّث» . ولغت عامهٔ عرب امّا باشد ولغت تمیم ایما چنانکه شاعر گفت:

مُبتَلَّةٌ هَيفاء أَيما وِشاحُها فَيَجرِي وَأَمّا الحَجلُ مِنها فَلا يَجري(۱)

فجمع بين اللّغتين گفت : (فَيَعلَمُونَ أَنَّهُ الحَقُّ مِن رَبِّهِم) أمّا مؤمنان دانند که این حق است وصدق است و ازنزدیك خداست . سؤال کردند که چرا بعوضه را از میان حیوانات تخصیص کرد؟ یکقول آن است که لصغرها برای کوچکی اوکانه بعض البق. ویکی دیگر آنکه مثل زد منافقان را باو که اوتا گرسنه بودزنده باشد چون سیرشود بمیرد تابامنافقان نماید که حال ایشان چون حال بعوضه باشد چون کارشان مستقیم خواهدشدن وقت هلاکشان باشد «إنّما نملی لهم لیزدادوا اثما ولهم عذاب مهین» (وَأَمّا الَّذينَ كَفَرُوا فَيَقُولُونَ) . وامّا کافران چون این مثل بشنوند برسبیل انکار گویند (ماذا أَرادَ اللهُ بِهٰذا مَثَلاً) صورت صورت استفهام است و مراد انکار یعنی این چه سخن باشد وخدای را باین چه حاجت است واین چه درخوراست و دراین چه فایده است خدایتعالی جواب داد که دراین چه فایده است گفت (يُضِلُّ بِهِ كَثيراً وَيَهدي بِهِ كَثيراً) تااضلال کند بآن بسیاری کس را وهدایت کندبآن بسیار کس را. ومعنی آیه روشن نشودمگر پس ازآنکه معنی ضلال واقسام آن گفته شود چه معنی هدایت واقسام آن برفت . بدانکه اضلال هلاك بود. یقال ضل الماء في اللّبن إذاضاع فيه . وازاینجاست قوله «أئذاضللنا في الارض» ای هلکنا . چون درزمین نیست شویم . آن را که إدا کندبهلاك وعذاب یاطریق آن باشد برتوسع آن راضلال خوانند . ازوجوه ضلال یکی عذاب بود کقوله تعالى « انّ المجرمین في ضلال وسعر » و اضلال ازاین قسمت بمعنی عقوبت باشد کقوله « ویضلّ الله الظالمین ویفعل الله ما یشاء » یعنی یعاقبهم واین نیز حقیقت باشد وامثال این بسیار است درقرآن قوله تعالى « إنّ الذين لايؤمنون بالاخرة

(۱) محبوبه خودرا بباریکی میان وفربهی ساق وصف میکند که اوتمام اندام باریك میان است که کمربند براومیلغزد واماخلخال نمیلغزد .

في العذاب والضلال البعيد » وقوله حكايت عن خزنة النار «إن أنتم إلاّ في ضلال كبير » دگر اضلال بمعنی ابطال عمل آمده في قوله « فلن يضلّ أعمالهم » وقوله « الذين ضل سعيهم في الحيوة الدنيا» ای بطل . دیگر بمعنی حرمان باشد از زیادة الطاف که در حق مؤمنان کند که در حق کافران راست نیاید لمقامهم علی کفرهم چنانکه گفت « و من یرد أن یضلّه یجعل صدره ضیقاً حرجاً » دیگر بمعنی اذهاب از راه بهشت چنانکه در وجوه هدایت یکی هدایت براه بهشت و ثواب است و أفعَل را وجوهی باشد که بآن تفسیر دهند یکی از آن بمعنی حکم، گویند: أفلس القاضی فلاناً اذا حکم بافلاسه. قاضی فلانکس را مفلس بکرد معنی آن باشد که حکم بکرد بافلاس او . دگر بمعنی تسمیه چنانکه أکفرته وأفسقته . یعنی نامش نهادم کافر و فاسقش خواندم چنانکه کمیت گفت :

فطايِفَةٌ قَدْ أكْفَرُونِي بِحُبِّكُمْ وطايِفَةٌ قالوا مُسِيءٌ وَمُذْنِبُ (١)

دگر بمعنی وجدان و بر آن صفت یقال اضل فلان بعیره ای وجده ضالاً . و ما دانیم که هیچ کس شتر گم نکند ولکن از او گم شود و چنانکه شاعر گفت :

هَبُونِي امْرءاً مِنْكُمْ أَضَلَّ بَعيرَهُ لَهُ ذِمَّةٌ إنَّ الذمام كَبيرُ (٢)

نه بینی که در بیت دیگر چه گفت :

وَلِلصَّاحِبُ المَتْروكُ أعْظَمُ حُرْمَةً عَلى صاحِبٍ مِنْ أنْ يَضِلَّ بَعيرُ (٣)

دیگر بمعنی ترك تعهد و تخلیه از میان او و میان آن فعل که در وی باشد تا عند آن ضلال حاصل شود چنانکه گوید افسد زرعه إذا خلاه من السقي والعمارة . و هر کسی که زری مسکوك دارد بر آتش نهد سیاه شود گویند افسد ذهبه . و آن فساد نه او کرده باشد آن خود در زر بوده باشد ولکن بفعل او ظاهر شده باشد این جمله وجوه روا بود که باخدای تعالی اضافه کنند . فأمّا بمعنی خلق ضلال در او و یا منع او از ایمان یا دعوت باضلال یا بطریق تلبیس ادله ؛ این بر خدای تعالی روا نباشد برای آنکه قبیح است و خدای جل جلاله از فعل قبیح منزه و متعالی است و خدای تعالی آن جنس ضلال را بار باب آن حواله کرد یکی از آن شیطان فی قوله: « لقد أضلّ منکم جبلاً کثیراً » :و با فرعون « وأضل فرعون قومه وماهدی » و باسامری « وأضلّهم السامری » . و بااصنام فی قوله « إنّهن أضللن کثیراً من الناس » . دگر اگر خدای تعالی إضلال کند بمعنی خلق ضلال ومنع از

(١) گروهی مرا بسبب دوستی شما کافر خوانند و گروهی گفتند بدعمل و گناهکار است .

(٢) چنان پندارید مرا مردی از شمایم و شتر گم کرده‌ام و بزنهادی شمایم با شما پیمانی دارم و پیمان بسیار بزرك است.

(٣) یار ترك شده وواگذاشته حرمتش بیشتر است نزد یار از این که شتری گم شود .

ایمان امر و نهی و وعده وعید و مدح وذم وثواب وعقاب باطل شود . واما معنی ضلال وهدی دراین آیه بیشتر اهل علم بر آنند که مراد بهدی آن است که مؤمنان تقبل کردند ومعترف شدند وایمان آوردند بدان وکافران منکر شدند آن را وجحود کردند، آن را هدی خواند واین را ضلال و اضافهٔ آن بخود بر آن طریق کرد که بیان کردیم فی اضافة الایمان والکفر إلی السورة . چون عند نزول سوره مؤمنان در ایمان بیفزودند وکافران در کفر؛ اضافهٔ آن زیاده با سوره کرد فی قوله «وإذا ما انزلت سورة فمنهم من یقول أیّکم زادته هذه ایماناً ـ الآیات ـ» وبر آن طریق که یکی ازما چیزی خواهد از کسی که گران آید بر او دادن آن و ندهد گویند. فلان بخل فلاناً . فلان فلان را بخیل بکرد یعنی عند سؤال او بخل این ظاهر شد . قوله (وَما یُضِلُّ بِهِ إِلَّا الفاسِقِینَ) یعنی جز بر فاسقان وکافران قبول این امثال کردن گران نیاید تا ضلال ایشان ظاهر شود . ووجهی دیگر آن است که جماعتی هدی را برطریق ثواب حمل کردند وضلال را بر اضلال از راه بهشت . ووجهی دیگر بعضی هدی را حمل کردند برزیاده الطاف و اضلال برحرمان از آن ، وابوعلی حمل کرد برعقوبت و گفت دلیل بر آنکه بمعنی جزاء ، وعقوبت است آن است که گفت «وما یضل به الا الفاسقین» . واصل فسق خروج بود از کاری ، عرب گوید . فسقت الرّطبة عن قشرها إذا خرجت . پس کافر ومنافق را دراین آیه فاسق خواند برای آنکه از طاعت بیرون آمده‌اند . آنگه آن فاسقان را وصف کرد گفت :

(أَلَّذِینَ یَنْقُضُونَ عَهْدَاللهِ مِنْ بَعْدِ مِیثاقِهِ) آنانند که نقض عهد خدای کنند تمام نکنند و بسر نبرند بل بشکافند؛ بعضی مفسران گفتند مراد جهودانند که خدای تعالی در توریة عهد بستد از ایشان که حدیث رسول پنهان نکنند خلاف کردند توریة را و عهد بشکافتند چنانکه گفت « وإذ اخذالله میثاق الذین اوتوا الکتاب لتبیننّه للناس ولا تکتمونه ـ الآیة ـ » بعضی دیگر گفتند مراد بآیه منافقانند که دست بیعت وعهد برسول دادند و آنکه بزبان ودست بسته بودند بدل بشکافتند. وسعدبن وقاص را پرسیدند از این آیه گفت مراد بآیه خوارجند که پس از آنکه در دین وعهد آمدند خلاف کردند وبشکافتند لاجرم رسول ﷺ ایشان را ناکثان عهد خواند وناکث وناقض یکی باشد درلغت واین وصف که خدای کرد در آیه بایشان لایق است ورسول ﷺ خبر داد امیرالمؤمنین علیه السلام را که « ستقاتل الناکثین و القاسطین والمارقین » . گفت تو باین سه گروه پس از من قتال کنی همچنان بود که خبرداد با ناکثان ببصره قتال کرد وباقاسطان بصفین وبامارقان بنهروان ، قصه مشهور است درتواریخ وسیر . اما « عهد » درلغت چند معنی دارد یکی

بمعنی عقدمیثاق باشد چنانکه گویندبافلان عهد کردیم. وعهد بمعنی رؤیت باشد چنانکه گویند عهدمن با فلان دیراست یا نزدیك است . و عهد بمعنی وصیت باشد یقال عهدت الی فلان یعنی اوصیت الیه. وعهدوعهاد باران(۱) باشد. وعهدوعقد ومیثاق نظایر باشدو آن کس که گویدعاهدت الله باخدای عهد کردم یا گوید عليّ عهدالله پس خلاف کند بنزدیك ما براومثل کفارهٔ ظهار باشدو بنزدیك بعضی فقهاء کفارهٔ سوگند باشد براوو بعضی گفتند براو کفاره نباشد . ومیثاق مفعال باشد ازوثیقه و آن استوار بکردن عهد باشد (وَيَقْطَعُونَ ما أَمَرَ اللهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ) ازآن کس که خدای فرمود که بااوپیوندی ببرند . قتاده گفت مرادصلهٔ رحم است ؛ واصم گفت مراد آن است که برسول ﷺ پیوندی وبمؤمنان، واولی ترحمل آن بود برعموم (وَيُفْسِدُونَ فِي الأَرْضِ) مراد بفساد درزمین ظلم وتعدّی وراه زدن وهرمعصیتی که ضرر آن متعدّی باشدبغیری و گفته‌اند مراد نفاق است چه‌منافقان باظهار موافقت در اسلام واهل اسلام نکایت بیشتر توانستند کردن از مشرکان (أُولٰئِكَ هُمُ الخاسِرُونَ) ایشان زیان کارانند واصل خسران نقصان بود وخسران دربیع نقصان بوداز بها وجریر میگوید :

إنّ سَليطاً فِي الخسارِ إنّه أَوْلادُ قَوْمٍ خُلِقُوا أَقِنّه (۲)

مراد بخسار در بیت نقصان حظ ایشانست از شرف ، و قومی گفتند مراد بخسار در آیه هلاك است ومعني آن بود بردوقول که یاثواب خویش نقصان میکنند یامستحق عقاب. وهلاك میشوند وعبدالله عباس گفت هرخساری که درحق کافران بودمراد از او کفرباشد وآنچه درحق مؤمنان بود مراد حطام دنیا باشد . قوله :

كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللهِ وَكُنْتُمْ أَمْواتاً فَأَحْياكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ

چگونه کافر شوی بخدا و شما مرده‌بودید زنده کرد شمارا پس بمیراندتان پس زنده کند

ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۲۷) هُوَ الَّذي خَلَقَ لَكُمْ ما فِي الأَرْضِ جَميعاً ثُمَّ اسْتَوىٰ إِلَى

پس بیاورند شما را اوآنا،ت که بیافرید شمارا و هرچه در زمین است جمله پس قصد کرد به

السَّماءِ فَسَوّاهُنَّ سَبْعَ سَمٰواتٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَليمٌ (۲۸) .

آسمان راست کرد آنرا هفت آسمان‌واوبهمه‌چیزی داناست

این‌دو آیت است «كَيْفَ» سؤال حال باشد ، کیف زید ؟ چگونه‌است زید ازحال او میپرسی

(۱) یعنی مطر . (۲) اقنه ازقن مشتق است بمعنی بنده خالص وسلیط نام قبیله‌ایست یعنی این قبیله دربستی فرزندان قومی هستند که بنده آفریده شدند و«انه» تأکید ان دراول شعر است .

وازاینجاست که آنکس که تورا بهمه چیزی داناست بکیف سؤال کندجواب او بحال دهی تو گوئی جاءنی زید. زید بمن آمد گوید کیف جاء چگونه آمد تو گوئی را کباً سوار. این را نصب برحال گویند وعلامتش آن است که صالح بود که جواب کیف باشد وآیه وارد است مورد تعجب یعنی چگونه کفر میآرند این کافران بخدایتعالی وانکار میکنند الهیت اورا باتظاهر این آیات وبینات وبراهین ومعجزات ودرآیت ردّی ظاهراست برمذهب مجبره برحکیم چگونه روابود که کفر درکافر آفریند وقدرت موجبهٔ کفر وارادت موجبهٔ کفر وایمان بازاستاند ومنع کند از آن و قدرت ایمان ندهد وارادهٔ ایمان ندهد وقدرت ارادهٔ ایمان ندهد وتمکین نکند وازاحهٔ علت نکند وتلبیس ادلّه کند آنگه بلفظ تعجب گوید (کَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللهِ) چگونه کافر شوی ؟ این تعجب ازفعل او بیشتر است وپس براین قول که اومی کند واین میگوید کس نیست تا گوید چگونه این همه با بندهٔ ضعیف کردی ومهر بردل وچشم و گوش او نهادی وتکلیف کردی اورا که بی چشم ببین وبیگوش بشنو وبیدل بدان وبی قدرت بکن و بی آلت کار بساز پس چون نکرد از آنکه نتوانست کردن ازاو تعجب نمودی که چگونه نکرد ؟ بااین همه موانع ازتعجب توجای تعجب است. تعالی الله عن ذلك علوّاً کبیراً . (وَ كُنْتُمْ أمواتاً) و اوحال راست یعنی چگونه کافر میشوید وحال - این حال که شرح خواهد دادن- اموات جمع مَيْت باشد کذیل وأذیال وقیل وأقیال وبرای آن درجمع میت اموات گفت وأمیات نگفت قیاساً علی اخواتها که کلمه ازذوات الواواست واصل مات یموت موتاً است ومَيْت تخفیف میّت واصل او مَيْوِت بوده است واو را یاء کردو آنگاه ادغام کرد تا میّت شد آنگاه تخفیف کرد تا مَيْت شد وجمع میت موتی ومیتون باشد . (فَأَحياكُمْ) بدانکه درآیه چندقول گفته اند قولی آن است که « و کنتم امواتا » یعنی شمامرده بودید یعنی نطفه بودید دراصلاب آباء وارحام امهات من شمارا احیاء کردم بخلق حیوة درشما (ثُمَّ يُميتُكُمْ) پس بمیراند شما را در دنیا (ثُمَّ يُحْييكُمْ) پس زنده گرداند شما را در گور برای مسائلهٔ گور (ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ) فی القیامة للجزاء پس باوشوید درقیامت برای جزاء . واین قول عبدالله عباس است وعبدالله مسعود ومجاهد ودراین قول اماته در گور بعدازسؤال گفته نباشد برای آنکه کلام براودلیل میکند . وقتاده میگوید « کنتم أمواتا » یعنی نطفه و موات بودی « فأحیاکم فی الدنیا» شمارا دردنیا زنده کرد «ثم یمیتکم» پس بمیراند شمارا دردنیا این مرگ عام است ولا بدمنه « ثم یحییکم » فی القیامة پس شمارا در قیامت زنده کند ودراین قول احیاء در گور برای سؤال گور نیست و آنچه دلیل ضعف این قول میکند آن است که خدای تعالی میگوید « ثم إلیه ترجعون»

وازاین بعث ونشورقیامت میخواهد واگرمعنی «یحییکم» هم این باشد که درقیامت احیاء کنداین دولفظ مکرر باشد ومعنی یکی وکلام خدای تعالی تاهرآینه برفایدۀ مستقل حمل توان کرد بروجهی حمل نباید کردن که بی‌فایده بود. وابوصالح میگوید «وکنتم امواتا» فی القبر. شما در گورمرده بودی «فأحیاکم» پس زنده کردشمارا برای سؤال گور «ثم یمیتکم» پس بمیرانید شمارا در گور پس زنده کند شمارا درقیامت و دراین قول خطاب بازندگان باشد ومراد پدران مردۀ ایشان چنانکه گفت باجهودان عهدرسول ﷺ فی قوله تعالی «واذقلتم یاموسی لن نؤمن لك حتی نری الله جهرة فأخذتکم الصاعقة وأنتم تنظرون ثمّ بعثناکم من بعد موتکم» تاباآخر آیات بکاف خطاب، باحاضران میگویدومراد پدران ایشان چه معلوم است بضرورت که این همه درعهد موسی علیه السلام بودودرعهد رسول مااازاین معانی هیچ نبود، واین وجه قریب است بصواب. وحسن بصری میگویداین آیه خطاب باعام است که ایشان را دوحیات ودوممات بوده است جماعتی بودند که ایشانرا سه حیات وسه ممات بودچون عزیر علیه السلام فی قوله تعالی «أوکالّذي مرّ علی قریة وهي خاویة علی عروشها - الآیة -» وچنان جماعت در بنی اسرائیل که ازوبا بگریختند فی قوله تعالی: «الم تر الی الّذین خرجوا من دیارهم وهم اُلوف حذرالموت فقال لهم الله موتوا ثم احیاهم» وچون قوم موسی که بصاعقه هلاك شدند پس خدایتعالی ایشانرا زنده کرد؛ واین قول هم محتمل است اثبات عذاب گوررا علی احدی التأویلین اعنی تأویل عبدالله عباس وتأویل ابوصالح. وقولی دیگر آن است که احیاء واماته اول مجاز است مرادآن است که خامل الذکر بودی من شمارا رفیع کردم ومجهول بودی شمارا معروف کردم چنانکه ابونخیله السعدی گفت:

فأحییت من ذکري وماکنت خاملا ولکن بعض الذّکر أنبه من بعض (۱)

ودوم حقیقت است یعنی اماتت دردنیا بعادت واحیاء درقیامت واگرچه این وجهی ملیح است تا حقیقت ممکن باشد حمل کلام برمجازنباید کردن ومورد آیه تذکیراست بنعمت خدای تعالی ونهی کردن بندگان را از کفر بروجه تعنیف وتبکیت وتهدید و وعید کردن بذکرمرك و سؤال گور وبعث ونشور ومواقف حساب وآنچه درقیامت باشد «ثم إلیه ترجعون» هم برسبیل وعیداست وچنانکه دردگر آیه گفت «إنّ ربك لبالمرصاد» ویکی ازما گویدباش که مرجع تو بامنست و گذر تو بامن است وتوازمن فوت نشوی ونخواهی شدن وحقیقت این کلام که خدای گویدمرجع با من است آنست که مرجع با جائی است که در آنجا حکم همه مرا باشد کس را حکمی نبود بخلاف دنیا که دیگرانرا بحق وناحق حکمی باشد. بدانکه درسؤال گورخلاف نیست جز آنکه

(۱) نام مرا زنده کردی ومن گمنام نبودم ولکن بعضی شهرت ها بهتر از بعض دیگراست.

بعضي گويند بآخركار بود چون وقت بعث باشد خدايتعالى زنده كند خلق را در گور سؤال كند ايشانرا وزنده ميدارد إما معذب وإما براحت بحسب استحقاق ايشان آنگه برانگيزد . و نزديك ما آن است كه سؤال گور آنگه باشد كه مرده را در گور نهند و گور بر او راست كنند تا در خبر است كه از بهر آن آواز پاى آنانكه از سر گور او بازميگردند بشنود و براى اينكار سنت است كه ولي مرده چون مردم از سر گور باز گردند بايستد واورا تلقين كند بآواز بلند هم تلقين كه در گور كرده باشد تا او بشنود وسؤال اواز اعتقاد او كنند از خدايتعالى وپيغامبر وامام و كتاب وقبله . ودر خبر است كه رسول ﷺ چون فاطمه بنت اسد رضي الله عنها از دنيا برفت بنفس خود بكار او قيام كرد ورداء خود كفن او كرد ودر گور او بخفت پيش از آنكه اورا در گور نهاد چون گور بر او راست كرد بر سر گور او بنشست كالمصغي الى كلام احد، چون كسيكه گوش با كلام كسى كند آنگاه گفت «ابنك ابنك ابنك» سه بار گفت پسرت است چون باز گشت گفتند يارسول الله با كسي اين نكردى كه با او كردى گفت بلى براى آنكه او برمن حق تربيت داشت حق مادرى داشت من طفل بودم كه مادرم از دنيا برفت اومرا مادرى كرد ومرا بپرورد خواستم تا اورا مكافات كنم براى كرامت او ازرداء خود كفن ساختم وبراى آنكه تا ازهوام اورا مضرت نباشد در گور او بخفتم گفتند يا رسول الله آنچه معنى داشت كه گفتى « ابنك ابنك ابنك » گفت چون گور بر او راست كردم فرشتگان سؤال آمدند واورا از خدا بپرسيدند جواب بصواب داد وازپيغمبرش بپرسيدند جواب بصواب داد ازامامش بپرسيدند فرو ماند منش تلقين كردم كه پسرت است پسرت است . ودر اين خبر صحت سؤال گور است وتقرير واثبات امامت اميرالمؤمنين وآنكه بنده را در گور ازامامت سؤال خواهند كردن . درخبر ميآيد كه رسول ﷺ گفت چون مرده را در گور نهند دو فرشته ميآيند تا بگور او فروشوند وخداى تعالى اورا زنده كند تا بصدر وسينه وحيات با او دهد وحواس درست واورا ازخداى بپرسند وازپيغامبر وازامامان اگرجواب دهد وجواب صواب دهد اورا گويند نم نومة العروس بخسب چنانكه عروس درخوابگاه خود بخسبد وآنگه فرشته‌اى در گور پر زند و گور بر او فراخ كنند مدالبصر (١) چندانكه چشم كار كند ودرى ازدرهاى بهشت در گور او گشايند

(١) وبسيار باشد كه شقى‌را درجوار سعيد دفن كنند وچون قبر سعيد را اينگونه فراخ كنند قبر شقى درضمن قبر سعيد نيفتد وسعيد ازعذاب شقى متالم نگردد زيرا كه هريك عالمى دارند جداگانه مخصوص بخود مانند دو نفر كه دريك فراش خفته يكى خواب نيك ميبيند ويكى خواب بد واگرماقبر سعيد را بشكافيم وبهشت نه بينيم ياقبرشقى را وآتش نيابيم علت همين است كه آنها در عالم ديگرند وما در عالم ديگر چنانكه خود آنها ازهم خبر ندارند ماهم از آنها خبر نداريم

تا نسیم بهشت براومیآید . وا گرجواب بصواب ندهدآن فرشته مقمعیازآتش بدست دارد یکی برسراو زند چنانکه همه گور آتش بستاند ودری ازدرهای دوزخ بر گوراو گشایند این‌است‌معنی قول‌رسول ﷺ که گفت «القبر روضة من‌رياض‌الجنة أوحفرة من‌حفرات‌النيران» گوریامرغزاری ازمرغزارهای بهشت استیا کنده‌ای از کنده‌های‌دوزخ.أعاذنااللہ من عذاب‌القبر بفضله ورحمته .

قوله : (هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا) این آیت هم برسبیل تذکر نعمت است، میگوید و آن‌خداست که هرچه درزمین آفرید برای شما آفریدچه اوبی نیازومستغنی‌است حاجت براوروانیست منافع ومضارباو راه نیابد و«هو» کنایت است‌ازنام خدای وضمیر مرفوع منفصل است و«خلق»تقدیر فعل‌باشد(۱) و«ما»لفظی‌است‌صالح عموم مالایعقل‌را چنانکه مِن لفظی است صالح‌عموم عقلارا ، بنزدیك اصحاب عموم ما لفظی‌است موضوع عموم را و «من» همچنین موضوع است عموم مایعقل را «ما»هرچه‌باشد«من» هر که‌باشدوبجای خوداین خلاف گفته شود وبیان مذهب صحیح کرده شود انشاءالله . ودرآیت حمل برعموم کنند الا اگر دلیلی منع کند وما موصوله است ومحلش نصب بوقوع الفعل علیه « جمیعاً » نصب برحال است از مفعول و دلیل برآنکه از اطلاق لفظ « ما » عموم ندانند مگر بدلیل ،آن است که خدای تعالی گفت جمیعاً و اگر فایدهٔ «ما» استغراق و عموم می‌بودی ، از روی لفظ مشترك نبودی بین العموم والخصوص « جمیعاً » را فایده نبودی چه خود جملگی از ظاهر « ما » مفهوم بودی چون چنین است عموم ازلفظ «جمیعاً» دانیم نه از«ما» و قوله تعالی (ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ) در او چند قول گفته‌اند درآیه . واستوی‌در کلام‌عرب‌برچند وجه‌آمد بمعنی‌انتصاب‌آمد چنانکه‌استوی جالساً اوقایماً یعنی راست بود و بمعنی اعتدال بود چنانکه استوی الامران إذا تساویا ، یعنی تفاوت نیست یکی را بریکی وبمعنی تمام شباب باشد فی‌قوله: « ولمابلغ أشده واستوی » واین هیچ برخدای تعالی روانیست واستوی‌آمد بمعنی قصد و اقبال برچیزی چنانکه گویند فلان شتم‌فلاناً‌ثم‌استوی‌إلي يشتمني یعنی‌اقبل،وشاعر گوید :«ثُمَّ اسْتَوَيْتُمْ لَنَا تَرْمُونَ اثْلَتَنَا» (۲)

وذو الرمة گفت :

أَقُولُ وَقَدْ قَطَعْنَ بِنَا شَرُورِى سَوَامِدَ وَاسْتَوَيْنَ مِنَ الضُّجُوعِ (۳)

---

(۱) یعنی خلق بمعنی‌اندازه کردن کاراست .

(۲)روی بما آوردید وبربن واساس ماتیر افکندید .

(۳) درمنتهی‌الارب گوید شروری کوهی است بنی‌سلیم‌را وسوامد بمعنی کوشیدن درراه است ومقول دربیت دیگراست یعنی گفتیم درحالتی که‌شتران کوه شروری‌را طی کردند بجد و کوشش و

وتفسیر اقبال هم قصدباشد ووجه معتمد درآیة این است ومعنی آن استکه قصدالی خلق السماء نه بینی که بحرف الی تعدیه داد فعل‌را چنانکه قصد را تعدیه به‌إلی کنند وآنکه شاعر گفت « استویتم لنا » هم‌بمعنی قصداست برای آنکه قصدله والیه گویند وقصدله فصیح تراست واستوی بمعنی‌استیلاء وقهروغلبه باشد چنانکه شاعر گفت :

قَدِ اسْتَوَی بِشْرٌ عَلَی العِراقِ   مِنْ غَیْرِ سَیْفٍ وَ دَمٍ مُهْراقِ

ای استولی علیه، *براین تفسیردادند قول خدایتعالی « الرحمن علی‌العرش استوی» نه بینی که به«علی» تعدیه کرد چنانکه‌استولی متعدی است‌بعلی‌واین وجه دراین آیه هم‌محتمل‌بود معنی آن باشد « قهرها وذللها بالخلق » چنانکه گفت « قالتاأتیناطائعین » یعنی ذلیل وفرمان بردار وخاضع شدند مرخدایرا واین برسبیل توسع ومبالغه باشد . ووجهی دیگر آن است که حسن‌بصری گفت استوی امره وتدبیره فی‌السماء ، اضافهٔ فعل بامحذوفی گردید برتقدیرحذف مضاف واقامت‌مضاف‌الیه مقامه چنانکه وجاء ربك یعنی امر ربك . واسئل‌القریة یعنی‌اهل‌القریة واصم گفت فعل مضاف نیست با خدای تعالی بل مضاف است بادخان ومعنی آیه این است ثم علا الدخان الی‌السماء . یعنی الی العلو ،آن دخان که خدای از اوآسمان‌آفرید ، واین وجه بعید ومتعسف است ، قوله (فَسَوَّیٰهُنَّ) اگر گویند سماء واحد است چرا ضمیر جمع گفت فسویهن ازاین چند جواب‌است یکی آنکه فراء گفت این لفظ جنس‌است وجنس‌صالح‌بود واحد وجمع را اگرچه لفظ واحداست مراد هفت‌آسمان است جوابی دیگر آن است که سماء جمع است وواحد اوسماوه بود چنانکه شاعر گفت « سَماوَةُ الْهِلالِ حَتّیٰ احْقَوْقَفا » (۱) و جوابی دیگر آن است که کنایت راجع است باآحاد واجزاء ونواحی واقطارآسمان وآن جمع است . اگر گویند چگونه گفت «الی‌السماء» وآسمان ناآفریده‌آسمان نباشد گوئیم ازاین‌چند جواب است یکی‌آنکه این برتوسع‌ومبالغه‌قرب فعل ازوجود گفت چنانکه یکی پاره ریسمان پیش دارد یکی گوید چیست این گوید أعمل ثوباً جامه میبافم ریسمان نابافت جامه خواند و همچونین خیاط گوید أخیط قمیصاً وتاتمام نکند پیراهن نباشد. وجوابی‌دیگر آن‌است که حق تعالی‌آن‌دخان که ازاوآسمان‌آفرید برشکل‌آسمان کردازروی‌شکل‌آن راآسمان خواندجوابی دیگر آن است که اول یك آسمان بیافرید و آنکه بشکافت وهفت آسمان کرد برای‌آن اطلاق اسم کرد که‌یك‌آسمان‌آفریده‌بود . اگر گویندداین آیه گفت‌اول‌زمین آفریدم آنکه بحرف «ثم»

---

*روی‌آوردنداز‌ضجوع وضجوع جالی‌است یاقبیله‌ای .

(۱) درص ۹۲ ترجمه مصراع گذشت .

که معنی او ترتیب باشد باتراخی گفت پس آسمان آفریدم ودرد گر آیه گفت « ءأنتم أشدخلقاأم السماء بناها » تا آنجا که گفت «والارض بعدذلك دحاها» پس از آن زمین دحو کرد واین ظاهرا تناقض دارد؟ گوئیم ازاین دو جواب است یکی آنکه قدیم جل جلاله زمین بیافرید ودحو نکرد اعنی نگسترد آنکه آسمان بیافرید آنکه زمین بگسترد چه در آیهٔ دحو گفت تأخیر کردم بخلق. جواب دوم آن است که مراد به«ثم» و«بعد»دراین آیات نه ترتیب وتقدیم وتأخیراست غرض تعداد نعمتست نه بینی یکی از ما گوید ألم أطعمك ثم کسوتك ثم أعطيتك ثم حملتك ؛ نه من تو را طعام دادم وجامه دادم وعطادادم واسب دادم واگرچه آنچه مقدم گوید مؤخر کرده باشد چه نظر اوبتقدیم وتأخیر نباشد نظر اوتعداد باشد ونصب (سَبْعَ سَمٰوٰاتٍ) برحال است(وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ) شیء دراین آیه واقع باشدهم برموجود هم برمعدوم چه قدیم جل جلاله معدومات داند چنانکه موجودات داند. وعلیم ازعالم بلیغ تر باشد اگر گویند پس از آنکه ذکر خلق آسمانها کرد وخلق چیزها که درزمین است بایست تا گوید علی كل شي قدیر که ذکر قادری لایقتراست اینجا از ذکر عالمی. جواب آن است که گوئیم «علیم» گفتن اینجا بلیغ تر است ازقدیر چه درعلیم زیاده معنی هست که درقدیر نیست برای آنکه قادر فعل کند که محکم نباشد ولکن عالم آنچه کند محکم ومتقن باشد پس حقتعالی دراین آیه باز نمود که من آنچه کردم ازخلق آسمان بر سبیل اتقان واحکام است .درآیه چون وصف بعالمی کرد براین معنی، قادری در آن داخل بودی واگر قادری گفتی عالمی در آن داخل نبودی، پس ذکر عالمی اینجا بهتر است از ذکر قادری و عالم هر آن ذاتی بود که ازاوصحیح بود ایجاد مقدور خود کردن بروجه احکام واتقان . اما کیفیت خلق آسمان درخبری جامع روایت کرده‌اند باسناد ازمقاتل وضحاك که ایشان گفتند خدای عزوجل آسمان دنیا ازدود آفرید واززمین بآسمان دنیا پانصدساله راه است واز آسمان بآسمانی پانصدساله راه است وغلظ هر آسمانی پانصد ساله راه است وآسمان دنیا برلون آهن افروخته آفرید ونام اورقیع است ودرآسمان دنیا فرشتگان هستند ایشانرا خدایتعالی ازنور و آتش وآب آفریده است ومهتر ایشان فرشته‌ایست نام اورعد واوموکل برأبر وباران استوتسبیح اواین است که : « سبحان ذی الملك والملكوت » . وآسمان دوم برلون مس آفرید و درآنجا اصناف و الوان فرشتگانند چندانکه عدد آنها جز خدای نداند آواز بتسبیح و تهلیل بلند کرده تسبیح ایشان این است. «سبحان ذی العزة والجبروت » ونام این آسمان قیدوم است . و در آسمان دویم فرشته ایست نام او حبیب خدایتعالی یك نیمهٔ او ازبرف آفریده است ویك

نیمه ازآتش نه آتش برف را بگدازد ونه برف آتش را بنشاند ودعای اواین است «یامؤلفاً بین الثلج والنار ألف بین قلوب عبادك المؤمنین» وآسمان سیم برلون برنج آفریده است ونام اوماعون است درآنجا فرشتگانند «اولی اجنحة مثنی وثلاث ورباع» با پرهای بسیار ورویهای مختلف واصوات والوان مختلف صفها زده ایستاده اند وآواز به تسبیح وتهلیل برداشته وتسبیح وتهلیل ایشان این است «سبحان الحی الذی لایموت». وآسمان چهارم بررنك سیم آفرید ونام اوفیلون است ودرآنجا فرشتگانند وچندان که درآسمان سیم هستند وهمچنین درهرآسمان که بالاتراست فرشتگان درآنجا ضعف آنند که درآسمان فرود آن است، همه درقیام ورکوع وسجودند که هیچ فرشته آنرا که در براوبود نشناسد ازآنکه بعبادت حقتعالی مشغول بود وتسبیح وتهلیل ایشان این است که «سبوح قدوس ربنا الرحمن لااله الاالله» وآسمان پنجم خدایتعالی برلون زر آفریده است ودرآنجا فرشتگانند که ازآنگاه که خدایتعالی ایشانرا آفریده درسجودند یادررکوعند سربرندارند از آن رکوع وسجود وفردای قیامت بزبان عجزوقصور گویند. «سبحانك ماعبدناك حق عبادتك» بارخدایا ماتورا نپرستیدیم بسزاوارپرستش تو. وآسمان ششم برلون یاقوت سرخ آفریده ونامش عاروست وآن جای کروبیان است جندالله الاکبرلشکرمهترین خدایتعالی ودرآنجاهفتادهزار فرشته است هرفرشته را هفتاد هزارفرشته دیگرزیردستندواین آن فرشتگانند که حقتعالی ایشان را بمصالح بندگان وکارهای دنیا بفرستد. وآسمان هفتم ازدرسپید بیافرید ونام اورفیع است درآنجاخدایتعالی هفتصدهزارفرشته آفرید(١) هریکی ازایشان چندان زیردستان دارندازفرشتگان که عدد قطرهٔ باران وریك بیابان وبرگ درختان. وازآسمان هفتم تاجائیکه اورا «رموبا گویند پانصدساله راه است درآنجا رؤساء الملائکه باشند باعظم خلق وحملة العرش ازایشانند عبادت ایشان نظردرعرش است یکساعت چشم ازعرش برنگیرند وآوازتسبیح وتهلیل برداشته اگریکی ازایشان یك پرباز کنند همهٔ دنیا برپوشد وبالای آن ابری است کثافت آن چندان که کثافت هفت آسمان و هفت زمین وعرش بالای آن است در علّیّین وحد ونهایت آن جزخدای تعالی نداند. روایتی دیگرازربیع آنستکه گفت خدای عزّوجل آسمان دنیا ازموجی مکفوف آفرید وآسمان دوم از سنك آفرید وآسمان سیم ازآهن آفرید وچهارم ازمس وپنجم ازسیم وششم اززر وهفتم ازیاقوت.

١- پیش ازاین گفت ملائکه هرآسمان دوبرابرآسمان زیرین است واینجا ازده برابر نیز در گذشته امااوروایت ضعیف است ومؤلف روایت مخالف آنرا نیز نقل کرده تاخواننده بداند روایت آنها برای اعتماد واعتقاد نیست بلکه برای آنکه ازگفته های مفسران خالی نباشد وحق این است که آسمان☆

عبدالله عباس گفت خدایتعالی آسمان دنیا مقبّب آفرید واقطار وجوانب آن درآسمان دوم بست ودوم درسیم تاهفتم وآسمان هفتم درعرش بست پس عماد آسمان ازبالاساخت برای آنکه گفت «بغیر عمد ترونها» ابوهریره روایت میکند که یکروز رسول ﷺ درآمد صحابه را گفت فیم انتم؟ درچه کاری شما گفتند یارسول‌الله درتفکر گفت درچه تفکرمیکنی گفتند درآفریدگار گفت تفکرمکنید درخدای که فکر باومحیط نشود ولکن درخلق خدا تفکر کنی که خدایتعالی هفت آسمان وهفت زمین بیافریدازرمینی تابزمینی پانصدساله‌راه وازبالای آسمان هفتم دریا آفریدعمق آن چندانکه ازبالای هفت آسمان تابزیرهفتم زمین درآن دریاخدای را فرشته‌ایست لم‌یجاوز الماء کعبه، که آب آن دریااز کعب اودرنگذشته ؛ وهب منبه گفت «کادت الاشیاء أن یکون سبعاً» نزدیك بود که چیزهاهمه هفت شود ، آسمانها هفت کوهها هفت ودریاهاهفت وعمردنیا هفت هزارسال است وایام هفت و کواکب سیارهفت است وطواف خانه هفت است وسعی صفاومروه ورمی الجمار هفت است ودرهای دوزخ هفت ودرکات اوهفت است وامتحان یوسف درزندان هفت سال بود و سبب خلاص درخواب ملك هفت گاوبود فی قوله «إنی أری سبع بقرات سمان یأکلهن سبع عجاف وسبع سنبلات خضر» و کرامت سیدالاولین والآخرین هفت است فی قوله «ولقد آتیناك سبعاً من المثانی والقرآن العظیم» وقرآن هفت سبع است وترکیب بنی‌نوع آدم برهفت اندام است وآفرینش او ازهفت چیزاست فی قوله تعالی «ولقد خلقنا الانسان من سلالة من طین ثم جعلناه نطفة في قرار مکین ثم خلقنا النطفة علقة ـ إلی قوله تعالی ـ فتبارك الله أحسن الخالقین» وروزی وغذاء آدمی ازهفت چیزاست فی قوله تعالی «فلینظر الانسان إلی طعامه إناصببنا الماء صباً ثم شققنا الارض شقاً فأنبتنا فیها حباً وعنباً وقضباً وزیتوناً ونخلا وحدائق غلباً وفاکهة وأبّاً» واورا فرمودند که درنمازسجده برهفت اندام کن . قوله تعالی :

وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا

چون گفت خدای تو فرشتگان راکه من نهادم در زمین خلیفه گفتند خواهی کردن در آنجا

مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي

کسی راکه تباهی کند در آنجا و بریزدخونها وما پاك میکوئیم تورا بسپاس تو وپاك میدانیم تورا گفت من

أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ (۲۹) وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ

دانم آنچه شما ندانی و بیاموخت آدم را نامها همه پس عرض کردشان بر فرشتگان

☆ها رنك ندارد ودرنهایت شفافی است ولطافت چنانکه با اینهمه مسافت ستارگان را درآسمان هشتم مشاهده میکنیم .

فَقالَ أَنبِئُونِي بِأَسْماءِ هٰؤُلاءِ إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ (٣٠) قالُوا سُبْحانَكَ لا عِلْمَ
گفت خبر دهيد مرا باسماء اينان اگر شما راستی‌گيری گفتند منزهی‌تو نيست ما را علمی
لَنا إِلّا ما عَلَّمْتَنا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ (٣١) قالَ يا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمائِهِمْ
جز آنكه آموختی ما را كه تو دانا ومحكم‌كاری . گفت ای‌آدم خبرده ايشان را بنامهای ايشان
فَلَمّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمائِهِمْ قالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمٰواتِ وَالْأَرْضِ
چون خبر دادشان بنام هاشان گفت نه من‌گفتم شما را من دانم نهانی آسمانها و زمين
وَأَعْلَمُ ما تُبْدُونَ وَما كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ (٣٢) وَإِذْ قُلْنا لِلْمَلائِكَةِ اسْجُدُوا
و دانم آنچه شما آشكارا كنيد و آنچه پنهان داريد چون‌گفتيم ما فرشتگان را كه سجده كنی
لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلّا إِبْلِيسَ أَبىٰ وَاسْتَكْبَرَ وَكانَ مِنَ الْكافِرِينَ (٣٣) .
آدم را سجده‌كردند مگرابليس‌كه سرباز زد وبزرگواری كرد وبود از جمله‌كافران

اين پنج‌آيت است . «إذ» ظرف زمان ماضی‌باشد ومحل‌او نصب بود وعامل دراوچندچيز محتمل است يكی فعل مقدركانه قال (وَ) اذكر يامحمد (إِذْ قالَ رَبُّكَ) وزجاج ميگويد فعل مقدراين‌است‌ابتدأ خلقكم حين‌قال‌ربك وشايد كه عامل‌دراوجواب«اذ»بود وهوقوله «قالوااتجعل فيها» وظروف ابداً مضاف بودباجمله ازفعل وفاعل يا ازمبتدا و خبر(لِلْمَلآئِكَةِ) فرشتگان را، واحداوملك باشد واصل ملك‌مألك‌بود مهموز آنكه قلب كرده است بملأك بتقديم‌العين‌على الفاء مهموزاً چنانكه شاعر گويد :

فَلَسْتُ بِجِنِّيٍّ وَلٰكِنَّ مَلْأَكاً تَنَزَّلُ مِنْ جَوِّ السَّمآءِ يَصُوبُ (١)

واصل او ازالوكه بود وآن رسالت باشد وكذلك المألك قال عدى بن زيد :

أَبْلِغِ النُّعْمانَ عَنِّي مَأْلُكاً إِنَّهُ قَدْ طالَ حَبْسِي وَانْتِظارِي (٢)

١- من جنی‌نيستم ولكن فرشته‌ام‌كه ازبالای‌آسمان بزيرميآيد.

٢- نعمان راازمن پيام رسانيدكه ماندن ونگرانی من درازشده . و اين شعرراعدی بن‌زيد در حبس نعمان بن منذر گفت واين عدی سرگذشت بسيار مطول جالب داردكه در اغانی و كتب ديگر نوشته‌اند درآغاز جوانی در دربار انوشيروان بود وزبان فارسی و عربی ميدانست ودر عهد هرمز بسفارت روم رفت و چندی درشام بود واو ميان كسری و ملوك حيره وساطت داشت تا وقتی در ملك پرويزكه نعمان بن منذرملك حيره بود پيامی برای اوبرد ونعمان‌بن منذر ازاو رنجيد ومدتها بزندان كرد و او را در زندان كشت خسرو پرويز بسعايت فرزندش زيد بن عدی نعمان را بمدائن خواست و چندی در خانقين حبس كرد آنگاه كشت وخاقانی بدان اشارت كرد دراين شعر «زيرپی پيلش بين شهمات شده نعمان» چون دربعض روايات نعمان را زير پای فيلان انداخت .

وقال لبید :

وَ غُلامٍ أَرْسَلَتْهُ أُمُّهُ بِأَلوُكٍ فَبَذَلْنا ما سَأَل (۱)

وتاء ازملائکه بیفکنند دربعضی مواضع چنانکه‌امیة بن ابی‌الصلت میگوید :

وَ فیها مِنْ عِبادِ اللهِ قَوْمٌ مَلآئِكُ ذُلّلوُا وَهُمْ صِعابُ (۲)

پس براین‌قول ایشان را ملائکه خوانند که رسولان خدایند. وقولی دیگر آنست که‌اسم مشتق‌نیست واین‌اسم جنس‌است‌کالجن والانس . (إِنّي جاعِلٌ فِي الأَرضِ) یعنی فاعل‌وخالق، ‌من کننده‌ام یعنی خواهم کردن در زمین (خَلیفَةً) وخلیفه فعیله باشد بمعني فاعل من خلفه یخلفه اذاقام‌مقامه‌برای آنکه‌قائم‌مقام‌مخلف ومستخلف خودباشند ازپس او کلمه ازخلف‌مشتق است وآن‌جهت‌پس‌بودوخَلَف گویند جای‌نشین نیک‌را وچون بدبود خلف بشکون‌لام گویند . قال‌الله تعالی «فخلف من‌بعدهم خلف أضاعوا الصلوة »قال‌الشاعر « وَ بَقیتُ في خَلْفٍ کَجِلْدِ الأَجرَبِ » (۳) و خلف کلام بدوخطا باشد در مثل گویند « سَکَتَ الفاً وَ نَطَقَ خلفاً » وخلف خلاف باشد.وخلف ازپستان‌شترآنجابود که دوشندودر انگشت گیرند. وخلوف‌بگردیدن بوی دهن‌باشد. وجمع‌خلیفه خلایف بود چنانکه گفت « ثم‌جعلنا کم خلائف فی‌الارض »وخلفاء نیزجمع‌او بود کظریف وظرفاء و کریم‌و کرماء برای‌آنکه‌تاءزیاده‌است برای‌مبالغه‌آورده‌اند(٤) قال‌الله تعالی « واذکروا اذجعلکم خلفاء » گروهی گفتند آدم‌را برای آن خلیفه خواند که‌از پس فرشتگانی بود که در زمین‌بودند. وعبدالله عباس گفت برای آنکه ازپس قومی بود که در زمین بودند که ایشان‌را جان گفتند. حسن‌بصری گفت برای‌آنکه جماعتی‌باشند ازفرزندان‌او که بعضي خلیفه باشند درعمارت زمین وآنچه پدران کرده باشند . عبدالله مسعود گفت برای آنش خلیفه خواند که‌او خلیفه خدا بودبحکم کردن ازمیان مردم‌واقامت اعلام‌حق کردن فی

---

(۱) ای بسا پسری که مادرش فرستاد و پیغام داد وما آنچه خواست باو دادیم یعنی فقیرها را سیرمیکردیم .

(۲) درآنجا قومی‌از بندگان خدایند که فرشتگانند‌بااینکه سخت وزورآورند رامند ومطیع‌حق دروصف ساکنان ملاء اعلی گفته است ومانند این دراشعارامیه بسیاراست .

(۳) ماندم در میان فرزندانی مانند پوست جربناك . اجرب را بفارسی گر میگویند وآن خارشی سخت است . وبیمار نه میتوان پوست را ازخود دور کند ونه پوست او را راحت میگذاردو فرزند ناخلف‌چنین‌است.

(٤) یعنی قاعده آن بود که خلیف بی‌تاء بخلفاء جمع‌بسته شود نه خلیفه .

الأرض لام استغراق جنس است . درخبر میاید که یکروز عمرخطاب درمسجد رسول خدا ﷺ پرسیدازسلمان وطلحه وزبیر و کعب الاحبار که فرق چیست میان خلیفه وپادشاه؟ طلحه وزبیر گفتند ماندانیم سلمان گفت من دانم گفت بگو گفت خلیفه آن باشد که «یعدل فی الرعیّة ویقسم بالسویّة ویشفق علیهم شفقة الرجل علی أهله ویقضی بکتاب الله» گفت آنکه دررعیت عدل کند و قسمت بالسویّة و راستی کند وبررعایا چنان مشفق باشد که براهل خود، وحکم بکتاب خدا کند کعب الاحبار گفت نکو گفتی من ندانستم که کسی باشد در میان ما که این داند جز من ولکن سلمان ملأ حکماً وعلماً. ولکن سلمان راپرازعلم وحکمت باز کرده اند آنگه عمر گفت سلمان را من خلیفه ام یاپادشاه؟ گفت اگر درهمه عمرت یکدرم سیم یا کمتریا بیشتر نه ازجای خود بستده ئی ونه بجای خود صرف کرده ای خلیفه نئی پادشاهی عمر بگریست (قالوا) گفتند بعضی فرشتگان «اتجعل فیها» خواهی کردن درزمین کسهارا که درزمین فساد کنند وخون بناحق ریزند وسفك درخون بکاردارندوصب درد گرمابهات وسفح ریختن آب بود برسبیل تضییع ازاین کارزنارا سفاح خوانند که صاحبش آب ضایع میکند. قوله تعالی (أتَجْعَلُ فِیهامَنْ یُفْسِدُ فِیها وَیَسْفِكُ الدِّماءَ) این لفظ استفهام است ومرادهم استفهام واستعلام است ونه بروجه انکاراست و گروهی گفتند بروجه تعجب است و آنکه گفت بروجه استفهام است گفت ایشان ندانستنداین بروجه مسئلت گفتندتا بدانند چیزیکه ندانستند. وقولی دیگر آنست که بظن گفتند وامارت آن بود که پیش ازحضرت آدم درزمین جماعتی بودند ایشان را جانّ خواندند چنانکه خدایتعالی گفت والجان خلقناه من قبل من نار السموم. ایشان درزمین فساد کردندوخون بناحق ریختند خدایتعالی فرشتگان را بفرستادتاایشان را اززمین براندند وهلاك کردنداین را ازآنجا گفتند واین قول ربیع انس است. گروهی دیگر گفتند فرشتگان این ازعلم گفتندسبب آن بود که خدایتعالی پیش ازخلق آدم خبرداد که من درزمین خلیفتی خواهم کردن که فرزندان اودرزمین فساد وخون بناحق کنند ایشان این برسبیل تعجب گفتند که توقومی چنین را بپادشاهی زمین خواهی کردن مامسبحان درگاه تو ومقدّسان حضرت تو. خدایتعالی گفت من آن دانم که شما ندانی واین قول عبدالله عباس وعبدالله مسعود استوسدّی (وَنَحْنُ) ضمیرمرفوع باشد (نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ) اصل تسبیح تنزیه باشد و معنی تنزیه دور داشتن بود یعنی ماترا پاك ومنزه میگوئیم ازهرچه بتو لایق نباشدوهرچه ناسزا باشد ازصفات نقص ازتودورداریم . و گفته اندمعنی تسبیح تعظیم باشد یعنی ماترا معظم دانیم ومستحق حمدوشکر شناسیم. و گفته اندمراد آنست که ماترانماز میکنیم ونمازراسبحه خوانند قتاده میگوید : گفتن

سبحان الله مفصل تسبیح است و تسبیح آواز بر داشتن باشد بذکر خدای چنانکه جریر گوید :

قَبَّحَ الاِلهُ وُجُوهَ تَغلِبَ کُلَّما ★ سَبَحَ الحَجِیجُ وَکَبَّرُوا إهلالاً*١*

نه‌بینی که اهلال که مصدراست وآن‌رفع صوت بود بمعنی رسبح کرد وکانه قال‌اهل الحجیج اهلالا (وَنُقَدِّسُ لَكَ)یعنی ترا پاك شناسیم ازقبایح وگفته‌اند ماخودرا ازگناه پاك میداریم برای‌تو. خدایتعالی (قالَ إنِّي أعلَمُ مالاتَعلَمُونَ) گفت‌من‌آن دانم که شما ندانی یعنی از مصالح وعواقب امور وعبدالله‌عباس وسدی گفتند معنی آنست که چون خدایتعالی این جماعت فرشتگان‌را فرستاد باهلاك‌جان،ابلیس درمیان‌ایشان‌بود واین‌سخن‌ابلیس گفت بایشان وابلیس منافق بودوخدایتعالی‌ازاو نفاق دانست‌وفرشتگان ندانستندوچون گفتند «نحن نسبح بحمدك و نقدس لك» خدایتعالی گفت من‌آن دانم که‌شما ندانید ازنفاق‌ابلیس. قتاده وحسن‌بصری گفتند چون خدایتعالی آغازخلق‌آدم‌کرد فرشتگان گفتند خدایتعالی خلقی خواهد آفریدن هماناما ازاوعالمتر باشیم وگرامیتر بنزدیك اوخدایتعالی پیش‌ازآنکه بتفصیل بازنمود که خلاف‌آنست که شماظن میبرید گفت شمارا باین‌علمی نیست من‌آن‌دانم که‌شماندانید. آنکه بمعاینه‌بایشان نمودآنجا که آدم گفت «أنبئونی بأسماء هؤلاء» وقولی دیگر قتاده‌برآنست که من‌آن‌دانم که شما ندانید که ازنسل‌او انبیاء واوصیاء واولیاء خواهندبودن. ودرآیه دلیل‌است‌برآنکه خلافت بخدایتعالی تعلق دارد وکسی‌دیگررا بدون‌خدایتعالی‌نرسد. وقوله«تعالی‌انی جاعل»ودر حق داود گفت «إناجعلناك خلیفة» ودرحق‌هارون حکایةً ازموسی عليه السلام «هرون اخلفنی فی‌قومی» واین قول‌هم ازامر خدا گفت ودرخلیفهٔ بازپسین‌هم این فرمود فی‌قوله « لیستخلفنهم فی‌الارض کما استخلف‌الذین‌من‌قبلهم » هر کجاذکر خلافت کردبخودحواله کرد تامعلوم شود که کسی رادراین‌معنی خوض‌نرسد. والله ولی التوفیق .

قوله تعالی (وَعَلَّمَ آدَمَ الأَسماءَ کُلَّها) بدانکه تعلیم ازخدایتعالی بدو معنی باشد إما بخلق علم یا بنصب‌دلیل أما آنکه ازاین‌دو خدایتعالی کدام کرد دراوچند قول گفتند قولی آنست که‌لابد باید تامواضعتي متقدم بوده‌باشد واصطلاح قومی برلغتي تاصحیح‌باشد که خدای تعالی اعلام کند آدم‌را نامها‌بر آن‌لغت وآن اصطلاح آنان بود که پیش ازآدم بودند ازجان و برای آن گفتند که مکلف مراد خدا بضرورت نداند بدلیل‌داند ودلیل خطاب اوباشدوخطاب

(١) خداوند روی قبیله تغلب را زشت گرداناد در هر وقت که حاجیان آواز برآرند و تکبیر گویند .

آنگه دلیل باشد برمراد که مواضعة مقدم باشد بر آن پس چون خدایتعالی آدم را بیافرید وعقلش تمام کرد علم بآن مواضعة دروی آفرید تا چون خبر داد آدم از آن خبر فایده گرفت وعلمش حاصل شد بآن لغت پس خبر داد اورا بدیگر لغتها تا این را بدان استدلال کرد چنانکه اشارت کرد بچیزی که این را بتازی فلان نام است وبپارسی فلان نام وبدیگر لغت فلان نام پس علم باصل مواضعت بر یك لغت ضروری بوده باشد وبدیگر لغتها مستدل واین قول ابوهاشم است وجماعتی محققان. و ابوالقاسم بلخی گفت خدایتعالی خبر داد آدم را باین نامها واویاد گرفت آنرا بمدتی نزدیك از فهمی و حفظی که خدایتعالی داد او را پس باقی اسماء را بر آن قیاس کرد تا هرچه مشاکل آن مسمی بود اسمی مینهاد آنرا که لایق آن بود ومعنی این قول هم راجع است باخلق علم ضروری وقولی دیگر آنست که خدایتعالی آدم را خبر داد بنامهای چیزها وبر آنچه دانست که اصطلاح خواهند کردن اهل هر لغتی بر آن واگرچه اصطلاحی مقدم نبوده باشد تا گفت اورا اولیتر آن باشد که این شخص را یا این چیز را فلان خوانند وحاجت نبود بمواضعتی مقدّم (١) وآدم اسمی علم است بروزن افعل برای دوسبب منع صرف کرد ازاو بعضی گفتند موضوع است مشتق نیست وبعضی گفتند مشتق است و گفتند برای آنش آدم خواند که اورا ازادیم زمین آفرید، و بعضی دیگر گفتند برای آنکه لون او با دمة وسمرة مایل بود وآدم در تازی سیاه گونه باشد وصاحب کتاب العین گفت ادمة درمردم سپیدی بود با اندك سیاهی ودرشتر وآهو سپیدی بود. واسماء جمع اسم باشد واسم آن بود دراصطلاح اهل نحو که ازاو خبر شاید دادن یا در معنی چیزی که از آن خبر شاید دادن و«کل» عبارت باشد ازجمله وباشد که عبارت بود ازجل ومعظم چیزها اعنی بیشتر وتأکید باشد وجز تأکید باشد آنجا که ازتوابع بود تأکید باشد جاءنی القوم کلهم وآنجا که تابع نبود اصل باشد چنانکه جاءنی کل الناس درآیة تأکیداست وتبع مؤکد باشد دراعراب. خلاف کردند درآنکه این نامها چه بود ربیع انس گفت نام فرشتگان بود بعضی دیگر گفتند نام فرزندان او بود واین قول عبدالرحمن زید است، عبدالله عباس گفت أسماء أجناس بیاموخت اورا کالجن والانس و البقر والغنم چون آدمی وپری وگاو وگوسفند و روایتی دیگر ازعبدالله عباس آنست وقتاده و

(١) این سخنان را رجماً بالغیب گفتند چون که عقل انسانی بتحقیق وقایع گذشته راه ندارد مگر بنقل صحیح اگر بگوئیم لغت را پیش ازحضرت آدم وضع کردند تا آدم آنرا یاد گرفت یا اورا اخبار کردند ازوضع لغات درمستقبل بتوسط اولاد آدم هردو را بی دلیل گفته‌ایم ومیتوان گفت مراد آن است که آدم را مستعد کلام وسخن آفریدیم واو را ملهم کردیم تا لغت وضع کرد مانند «خلق الانسان علمه البیان».

مجاهد وسعید جبیر که مرادنام‌همه چیزها است حتی القصعة والقصیعة تا باز آموخت آدم را که این کاسه بزرگ‌است وآن کاسه خرداست وظاهر آیت اقتضاء این‌میکند برای تأکیدبلفظ کلّ. خلاف کردند درآنکه بکدام‌لغت گفت بیشتر مفسران برآنند که بلغت تازي آموخت اورا وبعضي دگر گفتند بهمه لغتها خبر داداوراو آدم عليه السلام همه لغتها وزبانهادانستی وبدان‌سخن گفتی. قوله‌تعالی (ثمّ عَرَضَهُمْ عَلیَ‌المَلآئِکَةِ) پس‌عرضه کردآنرا برفرشتگان. خلاف کردند آنکه اسماء عرضه کرد یامسمیات بعضی گفتند واین بیك روایتی‌است ازقتاده وعبدالله عباس که نامها عرضه کرد یعنی آن‌نامها که خدای اورا بیاموخت یعنی سؤال فرشتگان را (۱) بروجه امتحان از آن گفت این‌نام چه‌باشد؟ وآن نام که‌باشد؟ بقوت‌این‌قول قراءت اُبی بیارند که او خواند «ثمّ عرضها» ودرقراءت عبدالله مسعود چنین‌آمد که«ثمّ عرضهن» وبراین دوقراءت‌ضمیر راجع بود باسماء. وقول‌دوم یك‌روایت‌است ازعبدالله عباس‌وآن‌قول مجاهد وحسن بصری‌است که عرض‌مسمیات واشیاء کردبرای‌آن‌عرضهم گفت‌اگرچه‌بیشتر ناعاقل بودندبضمیر عقلا که تغلیب‌داد عقلارا برناعاقلان چنانکه تغلیب‌دهند مذکررابرمؤنث واگرچه درعدد مؤنث‌بیشتر باشد. واین‌قول‌درست‌تراست‌برای‌ظاهررا که«هم» برأسماء نیفتد إلا برمجاز (۲) اکنون‌خلاف‌در آنکه‌چگونه‌عرض کرد، بیشترمفسران‌واهل‌علم‌برآنند که‌بیافریدوحاضر کردوعرض کرد وگفت نام‌این‌چیزها چیست‌بگوا گردانی بعضی دگر گفتندآن‌چیزهانا‌آفریده دردل‌ایشان مصور کرد (فَقالَ) آنگه‌گفت (أَنْبِئُونِي بِأَسْماءِ هؤُلآءِ) یعنی‌این‌چیزها که دردل‌شمامصوراست،وقول اوّل معتمداست.

---

(۱) یعنی‌برای سؤال فرشتگان نامهارا گفت ومعنی‌آنرا ازفرشتگان خواست چنانکه ماپرسیم ازدیگری که فرس چه معنی دارد. وبعضی گویند مراد سؤال ازخواص ومنافع‌اشیاء‌است و صناعات و استخراج معادن وغیرآن که ملائکه نتوانستند.

(۲) «انبئونی باسماء هؤلاء» صریح‌است‌درقول دویم‌زیرا که گفت‌اسم‌این هارابمن بگوئید و نگفت مسمای اسامی را واگرکسی سؤال کند ملائکه همان اسم که می‌دانستند چرا نگفتند زیرا که ایشان سخن میگفتند وباخدا وآدم تکلم کردند وتکلم بی آنکه نام‌اشیاءرا بدانند ممکن نیست گوئیم تکلم ملائکه وسخن‌آنها بنحوی دیگری است غیرسخن بنی‌آدم واگر گوئی شاید ملائکه یك لغت داشتند وآدم چند زبان میدانست وسؤال ازنام اشیاء کرد بزبانهای دیگر گوئیم برخلاف ظاهراست چون آیهٔ قرآن دلالت برآن دارد که ملائکه نام هیچیك ازاشیا، نمیدانستند وآدم میدانست‌نه‌آنکه آدم بیشترمیدانست وملائکه کمتر وتعلیم اسماءهمان است که درجای‌دیگرفرمود«علمه‌البیان» وحکماء گویند الانسان حیوان ناطق ونطق فصل ممیزانسان است.

« فقال : «انبئونی» گفت یعنی آدم فرشتگان را خبردهی مرا، ونبأ خبر باشد وأنبأته ونبأته بمعنی واحد ونبأته کذا وبکذا واین هردو فعل متعدی باشد بسه مفعول ودر آیه بدو مفعول تعدی کرده است وخلاف نیست میان محققان درآنکه این امر برحقیقت نیست چه اگر امر بودی تکلیف مالایطاق بودی ونشاید تا خدای تعالی این را مرید باشد ونه آدم عليه السلام وبعضی گفتند امر است ولکن مشروط وشرط این است که (إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ) اگر شرط حاصل باشد امر است اگر حاصل نشود امر نبود. وخلاف کردند درمعنی «إن کنتم صادقین» قولی آن است که « ان کنتم صادقین » اگر شما راستی گیری درآنکه گفتی که بنی آدم درزمین فساد کنند وخون ناحق ریزند واین تعریض باشد بآنکه ما اولی تریم که درزمین خلیفه باشیم پس معنی آن است که اگر شما صادقی در این دعوی که خلافت بشما لایق تر است واین قول سدی است وعبدالله عباس و عبدالله مسعود . قولی دیگر آن است که اگر شما راستی گیری در آنچه گفتی هما ناما عالم تر باشیم برای تقدم روزگار. و قول درستتر آن است که معنی آن است که خبردهی اگردانی وبجای آن گفت « إن کنتم صادقین » برای آنکه ایشان خبر نتوانند دادن بروجهی که مخبر چون خبر بود و خبر صدق بود الا پس از آنکه دانند واین قول حسن بصری است وعمروعبید واختیار ابوعلی الجبائی والله اعلم بمراده .
ودرخبر چنین آمد که چون خدای تعالی خواست تا فضل آدم بفرشتگان نماید بفرمود تا منبری در آسمان هفتم نهادند وبربالای آن کرسی قدس بنهادند وفرشتگان را حاضر کرد وآدم را فرمود تا برآن منبر شد و برسبیل امتحان فرشتگانرا گفت « انبئونی باسماء هؤلاء » . سالهای دراز است تاشما این چیزها می بینید مرا خبردهی بنام این چیزها اگردانی، ایشان بعجز وقصور افراردادند « لاعلم لنا » ما را علمی نیست جز آنکه تو آموختی ما را ازتسبیح. خدای تعالی گفت که شما نمیدانی از اوبپرسی تاشما را خبردهد ایشان در خواستند خدای تعالی گفت « أنبئهم باسمائهم » خبرده ایشان را بنامهای ایشان آدم عليه السلام ایشان را خبر داد بنامهای ایشان و نامهای چیزها حتی الهنة والهنیة (۱) واین کنایت باشد ازچیزهای حقیر، خدای تعالی گفت استحقاق آدم خلافت را معلوم شد شما را که فرشتگانید گفتند آری ای خدای ما. گفت همه سجده کنید اورا سجدهٔ تعظیم وتوقیر ، همه فرشتگان سجده کردند وابلیس درمیان ایشان بود اوسجده نکرد خدای تعالی گفت چرا سجده نکردی اورا گفت برای آنکه من ازاوبهترم گفت چرا بهتری گفت آنکه تومرا ازآتش آفریدی واورا ازخاك ، خدای تعالی اورا براند وبراولعنت کرد وازصف فرشتگان بیفکند اورا وددرآسمانش رها نکرد آنکه فرشتگانرا فرمود تامنبر آدم بر گرفتند واورا درهفت آسمان بگردانید

(۱) هن کنایه ازهرچیزی است که ذکر نام آن قبیح باشد وهنة همان است وهنیة تصغیر آن .

تاعجایب هفت آسمان بدید بمقدار صدسال، آنکه اسبی ازمشك اذفر بیافرید واورا دوپر داد ازدر ومرجان وفرمود آدم را، تااو آنجا بنشست ودر آسمانها میگردید وبر افواج فرشتگان سلام میکرد ومیگفت « السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته یاملائکة الله » ایشان درجواب میگفتند (۱) «وعلیك السلام ورحمة الله وبرکاته یاخلیفة الله » خدای تعالی گفت آدم رامن این سلام تحیت فرزندان تو کردم تابقیامت . و رسول ما ﷺ گفت « السلام تحیة ملتنا وامان لذمتنا » . و درخبری آمد که این پیش از آن بود که او را بر منبر فرستاد و برفرشتگان عرض کرد وامتحان فرشتکان فرمود اورا، والله اعلم .

(قالوا سبحانك لا علم لنا) وفرشتگان گفتند سبحانك یعنی تسبیحك . وسبحان مصدر است مضاف بامفعول چنانکه وعدالله و کتاب الله مصدر است مضاف بافاعل و تقدیر چنین است که وعدالله وعداً و کتب کتاباً . واینجا تقدیر چنین است که نسبّحك تسبیحاً . ومعنی بگفیم چه باشد. « لاعلم لنا » نفی جنس است برای آن بنا کرد اسم را بر فتح با « لا » چنانکه : لارجل فی الدار . یعنی جنس مردان کس نیست؛ هیچ علم نیستمارا (إلّا ما علّمتنا) إلّا آنکه تومارا آموختی امّا بخلق علم یا بنصب دلالت ، واین برسبیل عجز وقصور گفتند وفزع بادرگاه او وبراءت از آنکه ایشان علم غیب دانند وایشانرا علمی باشد جز باعلام (إنّك أنت العليم الحكيم) « علیم » از عالم بلیغ تر باشد و« حکیم » دومعنی دارد یکی عالم بدقایق الامور ویکی محکم کار ودرست کردار برتفسیر اول راجع بود باصفت ذات وبردوم راجع بود باصفت فعل واولیتر آن بود که بروجه دوم حمل کنند تاتکرار نباشد، چه اگر حمل بر عالمی کنند معنی او وعلیم یکی بود پس باید گفتن حکیم فعیل باشد بمعنی مفعل چون الیم بمعنی مؤلم، واصل حکمت در لغت منع باشد من حکمة اللجام (۲) برای آنکه حکمت منع صاحبش را از آنکه نابایست کند ، چنانکه حکمت لجام منع کند اسب را از آنك آنجا رود که اوخواهد، وجریر میگوید :

أبني حنيفة أحكموا سفهاءكم * إني أخاف عليكم أن أغضبا (۳)

فاحکموا یعنی امنعوا. سفیهان را بازدارید. چون ایشان بعجز مقر آمدند ونفی علم کردند از خود

---

(۱) ازجمله آیات وروایات معلوم میگردد که ملائکه با آدم سخن میگفتند وسخن گفتن بی دانستن اسماء اشیاء ممکن نیست چنانکه گفتیم واگر سخن آنان مانند سخن ما باشد آنها هم اسم چیزها را میدانستند پس سخن گفتن آنها تفهیم معنی است .

(۲) یعنی دهنه برای لگام اسب .

(۳) ای بنی حنیفه سفیهان خودرا بازدارید من میترسم برشما که خشم گیرم .

(قالَ) خدای تعالی آدم را گفت (يا آدَمُ) واین منادی مفرد علم است بر آن بنا کرد آنرا برضم (أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمائِهِمْ) خبرده ایشان را بنامهای ایشان بر قول آنکس که گفت اورا نامهای فرشتگان آموخت و بر قول دیگران بر سبیل تغلیب گفت چنانکه بیان کردیم فی قوله «ثم عرضهم» وچنانکه خدای تعالی گفت : « والله خلق كلّ دابّة من ماء فمنهم من يمشي على بطنه ومنهم من يمشي على رجلين - الاية - » «منهم» بر سبیل تغلیب عقلا گفت وإلا « منها » بایست گفتن (فَلَمّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمائِهِمْ قالَ) خدای تعالی گفت : (أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمٰواتِ وَالأَرْضِ) نه من گفتم شمارا که من غیب آسمانها وزمین‌ها دانم و آنچه آشکارا کنی و پنهان داری. اگر گویند غیب آسمان وزمین چه باشد و هیچ چیز از خدا غایب نباشد گوئیم مراد آن است که آنچه غایب است از آنان که حضور و غیبت در حق ایشان مصور بود از اجسام چون ما و فرشتگان، آنکه آنرا باطلاق غیب خوانند و اگرچه درحق او غیب نیست و علی هذا قوله تعالی « عالم الغيب والشهادة » و هر کجا غیب بعلم خود باز بست تأویل این باشد والله اعلم . قوله عزوجل : (وَ أَعْلَمُ ما تُبْدُونَ وَما كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ) دراو چند قول گفتند یکی آنکه سر و علانیهٔ شمارا دانم بر جمله ، خبر است از آنکه پنهان چنان داند که آشکارا ، وقول دیگر آن است که عبدالله عباس گفت چون گل آدم عليه السلام از میان مکه و طایف افکنده بود ابلیس با جماعتی فرشتگان بر او گذر کرد گفت خدای تعالی خلقی خواهد آفریدا گر چنان باشد که او را بر ما فضل نهد و فرماید که فرمان او ببرید شما چه کنید ؟ گفتند ماسميع ومطيع باشيم فرمان اورا ، او در دل گرفت که طاعت ندارد آدم را و در دل گرفت که اگر مرا بر او مسلط کند هلاکش کنم و اگر اورا بر من مسلط کند در او عصیان کنم، خدای تعالی گفت من آنچه اظهار میکنی از طاعت وانقیاد میدانم و آنچه أبلیس در دل میدارد از شقاق و نفاق هم میدانم . اگر گویند فرشتگان از کجا دانستند که آدم در آن خبر که داد راستگواست ؟ و آن اسماء آن چیزهاست بر وفق راستی ؟ گوئیم لابد باشد از آنکه خدای تعالی علمی از آن اعلام معجز بآن مقرون کند که فرشتگان عند آن صدق دعوی آدم بدانند در آنچه گفت (١) ودر این آیه دلیل است بر فضل علم و تفضیل اهلش بر آنانکه پایهٔ او ندارند در علم و تقدیم فاضل بر مفضول واجب باشد .

قوله تعالی (وَإِذْ قُلْنا لِلْمَلٰئِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا) اصل سجود خضوع بود و تذلل در لغت ، و نقیض او ترفّع و تکبر باشد . يقال : سجد سجوداً وأسجد إسجاداً أي أدنى رأسه

(١) چون ملائکه دیدند آدم ازمعانی بالفاظ تعبیرمیکند واصوات مختلفه کاشف ازمافی الضمیر☆

من الأرض. وقيل: جعل رأسه ساجداً، قال الشاعر:

فَكِلْتاهُما خَرَّتْ وَأَسْجَدَ رَأْسَها * كَما سَجَدَتْ نَصْرانَةٌ لَمْ تَحَنَّفِ (۱)

قال آخر:

تَجَمَّعَ نَصْلُ البُلْقِ فِي حُجُراتِها * تَرَى الأَكْمَ فيها سُجَّداً لِلْحَوافِرِ (۲)

ای خاضعة تحت الحوافر، ودرشرع عبارت باشدازاین فعل مخصوص که روی برزمین نهادن است واو رکنی ازارکان نمازاست ومعنی رکن در نمازآن باشد که آنکس که رها کندسواءاگر بقصدبود واگر بنسیان نمازباسر باید گرفتن وآنچه نه رکن باشدازواجبات نمازچون بنسیان رها کندنمازباسر نباید گرفت. وسجده درشرع بر چهاروجه بود: یکی سجدهٔ نمازودیگرسجدهٔ قرآن وسجدهٔ سهووسجدهٔ شکر. امّاسجدهٔ نمازاین است که معهود استدرشرع وسجدهٔ قرآن درچهار جای واجباست برقاری ومستمع درالم تنزیل، ودرحم السجده، والنجم، واقرأ. ویازده جاسنت است وبنزدیك ابوحنیفه وشافعی جمله درچهارده جایگاه است و بنزدیك ما پانزده وجمله سنت گویند برقاری ومستمع ودرتفصیل آن خلاف است میان ایشان واین چهار سوره را عزایم خوانند وخواندن این سورتها حرام است حایض وجنب را واین چهارسوره درفرایض نشاید خواندن بنزدیك ماواین انفراد ماست. وسجدهٔ سهوهم چهارجای باید کردن هر که درنماز بنسیان سخن گوید. وهر که دردورکعت نخستین سلام بازدهد بنسیان. هر که شاك بودازمیان چهارر کعت وپنج رکعت بنابرچهار رکعت کند پس ازسلام دوسجدهٔ سهو کند. وهر که یك سجده رها کند ازدورکعت باز پسین بسهوویادش نیاید تا آن رکوع که ازپس آن بود بکند پس ازآنکه سلام بازدهد قضای آن سجده باز کندوسجدهٔ سهو بکند (۳) ومذهب شافعی آن است که هر کجا زیادتی کند یانقصانی درنمازسجدهٔ سهو باید کردن. ومذهب ابوحنیفه همچونین جز او زیادتی نگویدآنرا که جهر کند در جای

☆قرارداده تصدیق حکمت پروردگار کردند درخلق آدم واین نیاز بمعجز ندارد شبهت ازآن برخاسته که مردم ملائکه را مانند انسانی فرض کنند باتکلم انسان باآنکه آنها موجود دیگرند وازعالم دیگر

(۱) هر دوی ایشان خمیدند و سر فرود آوردند چنانکه سجده کند زن نصرانیهٔ بدین حنیفیت نیامده.

(۲) عبارت این بیت را در کتب مختلف یافتیم ومعنی این است که فراهم گردیدند وبسیار شدند اسبان درنواحی آن وتو بینی تل هارا سجده کرده‌اند زیر سم آنها یعنی زمین زیرسم اسبان کوفته شده وجای نعل آنها برآن پیداست.

(۳) وعلمای متأخردرتشهد فراموش شده نیزسجده سهورا واجب دانند.

اخفات ویااخفات کند درجای جهرودرترك تکبیرات نمازعید . ومذهب مالکی هرسهو که درنماز افتدجبران بسجدهٔ سهو کندوسجدهٔ سهو نزدیك ماواجب است ومذهب مالك همچنین است ومذهب شافعی و بیشتر اصحاب ابوحنیفه سنت است . وامّا سجدهٔ شکر مستحب است دراواخر نمازازفرایض وسنن چه دراخبار اهل بیت عليهم السلام چنین آمد که « علامات المؤمن خمس: صلوة الاحدی وخمسین وزیارة اربعین والتختم بالیمین و تعفیر الجبین و الجهر ببسم‌الله الرحمن الرحیم » گفت علامت مؤمن پنج چیزاست(١) : آنکه پنجاه ویکرکعت نمازدرشبان روزی درفریضه وسنت بپای دارد ، وزیارت الاربعین کندیعنی زیارت حسین بن علی عليهما السلام وبرای آنش زیارت اربعین خوانند که جابر عبدالله انصاری صاحب رسول صلى الله عليه وآله ازپس چهل روزازدفن اوزیارت او کرد پیش ازاو کس نیارسته بود کردن . انگشتري بدست راست داشتن وپیشانی در خاك مالیدن در سجدهٔ شکر . وآواز برداشتن به « بسم‌الله الرحمن الرحیم » آنجا که آواز بربايد داشتن درنماز .

چون قدیم جل جلاله تقدیر فضل وعلم آدم کرد بافرشتگان وایشان اعتراف دادند وانقیاد نمودند حق تعالی گفت اکنون آدم‌را سجده کنی ، علماء درآن خلاف کردند بعضی گفتند سجدهٔ عبادت بود وآدم درمیانهٔ قبله بود وسجده خدای‌را بود . وبعضی دگر گفتند آدم امام بود آدم سجده خدا کردوایشان بمتابعت آدم خدای‌را سجده کردند برای آن اقتداة بآدم حوالهٔ سجده بآدم آمد قول درست آن است که سجده سجدهٔ تعظیم واجلال بود وآدم‌رابود علی الحقیقة لظاهر قوله تعالی « اسجدوا لادم » ونگویند سجدت للقبلة ولا للامام وانّما یقال الی القبلة . نه‌بینی که خدای تعالی هر کجا سجده بخود حواله کرد بلام تخصیص کرد فی قوله تعالی « واسجدوالله الذّی خلقهن » « الاّ یسجدوالله الذی » و « یسبحونه وله یسجدون » . وبرای این لام نشاید گفتن که خدای تعالی قبله است دگر آنکه اگر آدم‌را درآن سجده فضیلتی نبودی برآنانکه آن سجده کردنداورا ابلیس استنکاف واستکبار نکردی چه اوسالیان بسیار خدای‌را سجده کرده بود ، اگرچه بنفاق بودعبادت او ' این آیت دلیل میکند برتفضیل پیغمبران برفرشتگان علیهم السلام چه درحکمت نیکونبود فاضل‌را فرمودن تامفضول‌را بغایت ونهایت تعظیم سجده کند و اگردرتعظیم چیزی دیگر بودی ازسجده برترهمانا خدای تعالی بندگانرا بآن فرمودی درعبادت خود . قوله تعالی

(١) علامت اگریافت شود دلیل ایمان باشد واگریافت نشود دلیل مخالفت نباشد مثلا دست بسته نمازخواندن علامت سنی بودن است. وتنوین علامت اسم است ونبودن آن دلیل اسم نبودن نیست امادست باز علامت شیعی نیست چون علامت نباید جامع باشد وهمه افراد را فراگیرد واین پنج که شمردنـد هیچیك ازاهل سنت نکنند واگردرکسی دیده شود شیعی است نه آنکه هرپنج درهرشیعی جمع باشد.

(إِلَّا إِبْلِيسَ) دراين‌استثناء خلاف کردند متصل است یامنقطع وبنای‌این‌مسئله بر آن‌باشد که ابلیس ازفرشتگان بودیانه . عبدالله‌عباس وعبدالله مسعود وسعید مسیب وقتاده وابن جریج وابن جریرالطبری میگویند ازجملهٔ فرشتگان‌بود . ومثل این ازصادق عليه‌السلام روایت کردند ، براین قول‌استثناء متصل‌بود واستثناء منقطع‌را معنی‌آن‌بود که‌مستثنی ازجنس مستثنی منه‌نباشدچنانکه مابالدار أحد« الاّ »وتداً . چون خدایتعالی امر بسجدهٔ‌آدم کرد فرشتگانرا ابلیس مخالفت‌کرد خدای‌اورا بلفظ «إلاّ »اخراج کرد بایدتاازجملهٔ فرشتگان باشد. وحسن بصری‌وقتاده وابن‌زید و ابوالقاسم بلخی ورمّانی وجماعت متأخران گفتند ابلیس‌فرشته نبود إلاّ درآیه استثناء منقطع است چنانکه خدای‌تعالی گفت : « مالهم‌به‌من علم‌إلااتباع الظن » . وقوله‌تعالی « فلاصریخ لهم لهم‌ولاهم ینقذون‌إلارحمة » . وقال‌الشاعر :

وَ مَوْضِعٍ لَيْسَ بِها أَنِيسٌ * إِلَّاالْيَعافِيرُ وَإِلَّاالعِيسُ (۱)

ونابغه گوید :

وَقَفْتُ فيها أُصَيْلالاً أُسائِلُها * أَعْيَتْ جَوابًا وما بِالرَّبْعِ مِنْ أَحَدِ
أَلَّا أَوارِيَّ لَأْياًما أُبَيِّنُهـا * وَالنُّؤْيُ كَالْحَوْضِ بِالْمَظْلُومَةِ الْجَلَدِ(۲)

وآنانکه گفتند فرشته بود خلاف کردند بعضی گفتند سلطان‌آسمان دنیابود وسلطان‌زمین وبعضی دیگر گفتند مابین‌السماء والارض درحکم‌اوبود.وبعضی دیگر گفتند خازنی‌بودازخازنان بهشت ونام اوحارث بود، واین روایت ضحاك‌است ازعبدالله عباس . وازقبیله‌ای بودازفرشتگان که خدایتعالی ایشانرا ازآتش‌آفرید نام این‌قبیله جان بود. وطاؤوس‌روایت کندازعبدالله‌عباس که نام اوپیش ازمعصیت عزازیل بودچون معصیت کرد خدایتعالی اورا ازصف فرشتگان‌براندو اورالعنت کرد ونامش‌بگردانید وابلیس نام کرد اوراودراخبارما ازاین معنی‌است وسیدرحمة‌الله علیه اعنی‌مرتضی‌علم‌الهدی‌قوت‌آن میکند که فرشته نبود ولکن مأموربود بسجدهٔ‌آدم و«إلا» در آیة منقطع است بمعنی‌لکن وظاهراین‌آیه که«کان من‌الجن» اقتضاءآن میکند که ازجن‌بود که جنسی‌اندبخلاف ملائکه وبشر، دگر آنکه‌فرشتگانراخدای‌ازنور آفرید واوراز آتش وفرشتگان روحانی‌اند وطعام وشراب نخورند ومیان‌ایشان مناکحه نبود وابلیس طعام وشراب خوردونکاح

(۱) جائیکه درآن انس گیرنده نیست مگر گله‌آهوان وشتران سرخ موی .
(۲) درآن دیارایستادم اندکی هنگام عصر ومی‌پرسیدم اماآن دیار درجواب فرومانده بود و کسی آنجانبود مگرجای چهارپایان که من‌بسختی تمیزمیدادم ونهردراطراف‌خیمه‌برای‌فاضل آب‌مانند حوض کنده‌درسنك‌سخت.

کند واخبار متظاهر است بآنکه ابلیس پدر واصل جان است چنانکه آدم ابوالبشر است واینقول عبدالرحمن زیداست . وشهر بن حوشب روایت کند که ابلیس از آن جنیان بود که درزمین فساد کردند خدایتعالی فرشتگانرا بفرستاد که تاایشانرا هلاك کردند وبراندند . ابلیس را اسیر گرفتند وبآسمان بردند ومشایخ معتزله این قول اختیار کردند ، اگر گویند نه خدای تعالی گفت . «واذقلنا للملائکة اسجدوا لآدم فسجدوا إلاّ إبلیس» . گفت من فرشتگانرا گفتم آدمرا سجده کنی ایشان آدمرا سجده کردند مگر ابلیس فرشته نباشد مأمور نبوده باشد بسجدهٔ آدم جواب گوئیم (۱) اجماع امت است که ابلیس مأمور بود بسجده ، دگر بظاهر قرآن فی قوله تعالی «ألاتسجد إذا أمرتك» خلاف در آن کردند که بیك امر یا بدو امر؟ ظاهر آنست که بیك امر بر وجهی که ابلیس دانست که او داخل است درخطاب امر او بسجده اکنون دراین لفظ خلاف کردند أعنی ابلیس که مشتق است یاغیر مشتق محمد جریر گفت مشتق است من ابلس اذا یئس ووزن إفعیل است کالازمیل وإلا عریض والاحریض ودرست آنستکه مشتق نیست بل اعجمی لاینصرف و سبب منع صرف او عجمیت است وعلمیت (أَبَىٰ وَاسْتَكْبَرَ) اباامتناع باشد یعنی سر باززد واین امتناع باقدرت باشد بر آن فعل بر سبیل مدح اجرا کنند که فلان یأبی الضیم وهوابی. آنکه بیان کرد که آن اباء وامتناع بروجه تکبر وترفع بود پس حقتعالی بازنمود که این اباء واستکبار کفر نبود چه کفر وایمان فعل دل باشد بقوله : (وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ) وآنانکه گویند این فعل کفر بود و ابلیس باین کافر شد «کان» را به صار تفسیر کنند گویند صارمن الکافرین . یعنی کافر گشت واین از دو وجه خطاست یکی عدول کردن ازظاهر بی ضرورتی یا دلیلی، دیگر گفتن که فعل جوارح کفر باشد.

ودرست آنستکه آیه برظاهر خود است ومعنی آنستکه خود کافر بود نه آنکه کافر گشت ومذهب ما آن است که مؤمن حقیقی که خدایتعالی ازاو ایمان داند کافر نشود برای منع دلیلی وآن دلیل آنستکه اجماع امت است که مؤمن مستحق ثواب ابد بود وکافر مستحق عقاب ابد و جمع بین الاستحقاقین بر سبیل تأبید محال بود چه استحقاق در صحت واستحالت تبع وصول باشد(۲)

(۱) قول خدای تعالی «اذقلنا للملائکة اسجدوا» حکایت گذشته است و در آنوقت که امر کرد بسجود لفظ ملائکه نیاورد بلکه فرمود «اسجدوا» خطاب بحاضرین وابلیس ازحاضرین بود وهنگام حکایت بنام ملائکه اکتفا فرمود تغلیباً ونام ابلیس بخصوص را نیاورد .

(۲) یعنی اگروصول بچیزی ممکن باشد استحقاق آنهم ممکن است واگروصول بآن محال باشد استحقاق آن هم محال است مثلانتوان گفت فلان برای عبادت مستحق مقام نبوت است چون وصول باین مقام پس ازخاتم انبیا صلی الله علیه وآله محال است .

واحباط بنزدیك ماباطل است چنانکه بیانش کرده شود درجای خود انشاءالله تعالی ، پس دلیل مانع ازارتداد مؤمن این استکه گفتیم وابلیس علیه اللعنة همیشه کافر بود ومنافق وآن عبادت که میکرد بروجه نفاق میکرد وفرشتگان ازاو نمیدانستند تاخدای تعالی امتحان بسجدهٔ آدم سبب کشف سر او کرد تافرشتگانرا معلوم شد که منافق بوده است ، واین بر اینجمله که ذکر کردیم ازحدیث نفاق ابلیس روایت است ازعبدالله عباس وعبدالله بن بریده وجماعتی مفسران. اگرسؤال کنند که چگونه گفت که اوازجملهٔ کافران بود ودرآنوقت کافر نبودجزاو ؟ وازاین چند جواب است: یکی آنکه قطع نیست بر آنکه درآن وقت یاپیش ازآن جزاو کافری نبودبل جائز را که خدای تعالی هلاك کرد پیش ازآن شاید که درمیان کافران بوده باشد وجوابی دیگر آنستکه خدایتعالی نه آن خواست که اوازجماعتی بود که درآن عهدبودند و کافربودند، معنی آنستکه او کافر بود وحکم اوحکم کفار بود چنانکه یکی گوید فلان مرا ازجملهٔ دشمنان است واگرچه درآن وقت دشمنی دگر نباشداورا. جوابی دگر آنستکه خدایتعالی این کلام درعهدرسول گفت واین نظم آنگاه فرمود ودرآن وقت همهٔ جهان کافر بودند إلاماشاء الله . و درروایت است ازابوهریره وابوسعیدالخدری که رسول ﷺ گفت چون یکی ازفرزندان آدم سورهٔ سجده بخواند وبجای سجده رسد و سجده بکند شیطان با کناره شود و گریستن گیرد و گوید ویلاه وای براوفرزندآدم سوره برخوانده وسجده کردومستحق بهشت شد ومن سجده نکردم مستحق دوزخ شدم. وابوالعالیه روایت کند که چون نوح ﷺ در کشتی نشست ابلیس بیامد و بر دنبال کشتی بنشست نوح گفت یا ابلیس خودرا ومردمانرا هلاك کردی گفت اکنون چکنم گفت توبه کن گفت مراتوبه باشد گفت بارخدایا ابلیس اگرتوبه کند قبول کنی گفت توبهٔ اوراقبول کنم اگر گورآدمرا سجده کند نوح گفت خدای چنین وحی کرد بمن گفت من آدمرا زنده سجده نکردم گوراوراسجده کنم واومرده. وامثال این اخبار آحادباشد برای اوظاهر قرآن وآیت محکم رهانکنند من قوله : « و کان من الکافرین » .

قوله تعالی

وَ قُلْنا يا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَ زَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَ كُلا مِنْها رَغَداً حَيْثُ شِئْتُما وَلا تَقْرَبا

گفتیم ما ای آدم بنشین تو و جفت تو در بهشت و بخورید ازآنجا که خواهی مشوی نزدیك

هٰذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونا مِنَ الظّالِمِينَ (۳٤) فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطانُ عَنْها فَأَخْرَجَهُما

این درخت که پس از جملهٔ بیدادگر ایشان باشی بخیزانیدایشانرا ابلیس ازآنجا بیرون آوردایشانرا

مِمّا كانا فيهِ وَ قُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتاعٌ
از آنچه بودند درآن و گفتیم ما فرو شوی بهری بهری‌رادشمنی وشمارا درزمین قرارگاهاست وبرخوداری
إِلىٰ حِينٍ (٣٥) فَتَلَقّىٰ آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِماتٍ فَتابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوّابُ
تا قیامتها گرفت گرفت آدم از خدایش سخنها راپذیرفت توبه بر او و توبه پذیرنده است و
الرَّحِيمُ (٣٦) قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْها جَمِيعاً فَإِمّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدايَ
بخشاینده گفتیم ما فروشوی ازآنجا جمله اگر آید بشما از من دینی هر که‌پیروی‌کنددین
فَلا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلا هُمْ يَحْزَنُونَ (٣٧) وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِآياتِنا أُولٰئِكَ
مرا نباشد ترس بر ایشان ونه ایشان اندوهناك می‌شوند وآنانکه کافر شوند وبدروغ‌دانند آیتهای‌ما ایشان
أَصْحابُ النّارِ هُمْ فِيها خالِدُونَ (٣٨)
اهل دوزخنددر آنجا همیشه باشند

چون قدیم تعالی جل جلاله قصهٔ آدم باابلیس و سجدهٔ فرشتگان بگفت پس از آن حدیث مکر ابلیس گفت که کرد بآدم وآدمرا از بهشت بدر آورد. (وَقُلْنا يا آدَمُ اسْكُنْ) پس از آنکه ابلیس را براند ولعنت کرد، آدمرا گفت اکنون دربهشت بنشین که بهشت را مسکن تو کردم وبرای آن ضمیرمنفصل اظهار کرد اعنی «انت» پس‌از آنکه‌مستکن‌بود تا عطف اسمی ظاهر کند براوچه عطف ظاهر برمستکن نشاید کردن برای آنکه‌عطف اسم را ماندبرفعل وماننداین دردگرآیه گفت «انه یریکم هووقبیله » ومانندابن «إذهب انت‌وأخوك » (أَنْتَ وَزَوْجُكَ) زوج هم جفت‌باشد وهم فرد ولکن یکی رازوج نگویند تااورا همتای نبود که هریکی‌ازایشان جفت صاحبش باشد ، تقول : عندی زوج من‌الحمام وزوجان . هردورا معنی یکی‌باشد، یعنی نرو‌ماده وزوج که ماده باشد گاه‌باها، گویندو گاه بی‌ها، وشاعرمیگوید :

وَأَرٰيكُمْ لَدَى الحَمامات عِنْدي مِثْلَ صَوْنِ الرِّجالِ لِلأَزْواجِ(١)

یعنی‌النساء واوجمع‌زوج باشد وجمع زوجه زوجات بودومرادباین‌لفظ‌حواءاست، علما خلاف کردند درخلق‌حوا، بعضی گفتند خدای تعالی‌اورا ازبقیهٔ طینت‌آدم آفرید ودرست آن‌است که درخبر آمد که چون‌آدم عليه السلام دربهشت بنشست تنها بود ومتوحش میشد ازتنهائی خدای - تعالی‌خواب برآدم افکند تاآدم بخفت پس بفرمود ازپهلوی اواستخوانی بگرفتند وخدایتعالی

(١) شمارا می بینم نزد کبوتران من چنانکه مردان زنانرا حفظ کنند .

از آن استخوان حوا را بیافرید برصورت آدم باجمال تمام وحلهای بهشت در اوپوشانیـد واورا بأنواع زینت بیاراست تابیامد برسر بالین آدم بنشست چون آدم ازخواب درآمد خواست تادست بدو دراز کند فرشتگان گفتند مکن گفت خدایتعالی آنرا ازبرای من آفریده است گفتند آری حتی تؤدّی مهرها . تامهرش ندهی اورا نیائی گفت مهرچه باشد گفتند سه بار بر محمد وآل محمد صلوات فرستی گفت محمد که باشد گفتند آخر پیغمبران ازفرزندان تو واگرنه برای او بودی تو را نیافریدندی پس فرشتگان خواستند تاعلم آدم امتحان کنند گفتند یاآدم این کیست گفت امرأة زنی است گفتند چه نام است اینرا گفت حواء گفتند چراحواء خوانند این را گفت لانها خلقت من حی برای اینکه این را ازحی آفرید گفتند چرا آفرید گفت تامارا بیکدیگر سکون باشد. ودرخبراست که رسول صلی الله علیه وآله گفت خدای تعالی زنان را ازاستخوان پهلو آفرید و آن کژ باشد.اگرخواهی که راست بازکنی، بشکنی و اگر استمتاع کنی بدو در او کژی باشد وظاهر قرآن براین است « هوالذی خلقکم من نفس واحدة وخلق منها زوجها» و « منها» راجع است بانفس آدم ، دراحکام امیر المؤمنین علیه السلام آمده که یکروزشریح قاضی که حاکم بود از قبـل امیرالمؤمنین بحکم نشسته بودمردی وزنی درنزداودرآمدند و گفتند مارا برتومسئله است وبخلوت شاید گفتن شریح گفت تاجای خالی کردند آنگه مرد گفت این زن دخترعم من است وحلال من است لها ماللرجال وما للنساء . هم آلت مردان دارد وهم آلت زنان اکنون چه گوئی او مرد است یـا زن گفت بول بکدام آلت کند زن گفت بهردو گفت از کدام زودتر آغاز بود گفت هردو بیك بار گفت از کدام منقطع شود گفت بیکجا گفت شهوتش بکدام باشد گفت بهر دو تا از حدّی که مرا از این شوهر فرزندی است و من کنیزکی دارم از او نیز فرزندی دارم شریح دست برهم زد گفت این مسئله در علم من نیست خیزید تا بنزدیك امیر-المؤمنین شویم برخاستند وبنزدیك امیرالمؤمنین آمدند وشریح این قصه باز گفت امیرالمؤمنین اززن پرسید، زن گفت همچونین است مردرا پیش خواند گفت چگوئی گفت همچنین است ای امیرالمؤمنین گفت : انت اجرأ من صایدالاسد گفت پس تودلیرتری از آنکه شیر گیرد تابرچنین حالی اقدام میکنی آنگه گفت قنبررا چهارزن معتمدحاضر کن تااین را درخانهٔ خالی برند و برهنه کنند این را پس از آنکه درسترعورت احتیاط تمام کنند وپهلوی او بشمارند قنبر همچونین کرد پهلوی او بشمرد ازجانب راست او هشت بودوازجانب چپ هفت امیرالمؤمنین علیه السلام گفت الله اکبر این مرداست وجامهٔ زنان ازاو بفرمود کندند وجامهٔ مردان دراوپوشانیدند وازمیان او

وشوهر جدا کرد این حکم نیز دلیل است بر صحت این قول . قوله تعالی (الْجَنَّةَ) خلاف کردند که این کدام بهشت است بعضی مفسران گفتند بستانی بود از بستانها و بهشت خلد نبود و اینقول ابوالقاسم بلخی است وابومسلم محمد بن بحر اصفهانی واین درست نیست ، درست آنست که بهشت خلد بود برای لام تعریف معنی خلد و باقی، و مانند این الفاظ نه آنست که واجب باشد که فانی نشود بل چون خدایتعالی فنا بیافریند فانی شود(١) پس خدایتعالی عین آن باز آفریند چه اعادت عین باقیات صحیح باشد ازقادر الذات برمذهب درست(٢) وآن شبهه که ایشان آوردند که اگر بهشت خلد بودی انتقال ازاو روا نبودی گوئیم اورا اخراج و انتقال نباشد، که بروجه ثواب بعد قیام الساعة در آنجا شود، چه این معنی بسمع شناخته ایم وسمع باین وارد است واین بهشت در آسمان هفتم است وآنست که رسول صلی الله علیه وآله درشب معراج دراو رفت وبگردید گفت «عرضت علی الجنة حتی هممت ان اقطف من ثمراتها وعرضت علی النار حتی اتقیت حرّها بیدی» علماء خلاف کردند در آنکه لفظ «اُسْكُنْ» ولفظ (وَكُلا) امر است یا اباحت بعضی گفتند هردو امر است وبعضی گفتند هردو اباحت است و بصواب این نزدیك است که «اسکن» امر است و «کلا» اباحت برای آنکه خدای تعالی آنرا مرید بود واین را دلیل نیست که مرید بود وامر که امر شود باراده آمر مأموربه را امر شود (مِنْهَا) کنایت راجع است باجنت (رَغَداً) فراخ و بسیار خیر بود یقال عیش رغد ورغید قال الشاعر :

بَيْنَمَا المَرْءُ تَراهُ نَاعِماً ★ يَأمَنُ الأحداثَ فِي عَيشٍ رَغَدٍ (٣)

(وَلا تَقْرَبا) یقال : قَرُبْتُ منه أقْرُبُ قرباً وقَرِبْتُهُ أقْرَبُهُ قُرْباناً ، فَعُلَ

---

(١) این سخن را دیگر علماء و متکلمان نپذیرند چنانکه خواجه نصیرالدین طوسی در تجرید گوید واثبات الفناء غیر معقول لانه ان قام بذاته لم یکن ضداً وکذا ان قام بالجوهر ودلیلی چند پس از آن آورده است .

(٢) درشرح تجرید علامه قدس سره است که عدم وفنا بمعنی تفرق اجزاء باشد نه آنکه اشیاء نیست شوند مطلقا واعاده آنها بمعنی جمع وفراهم کشتن اجزاست وقصه حضرت ابراهیم علیه السلام و زنده ساختن مرغان راکه نمونه زنده کردن درقیامت است شاهد آورده که اجزاء بدن آنها را متفرق ساخت و بر کوهها نهاد و باز فراهم کرد واصلا معدوم نشد و درصدر کلام گوید المحققون علی امتناع اعادة المعدوم .

(٣) درآن هنگام که مردی را بینی درنعمت وایمن ازحوادث درزندگی خوش (وتمام کلام دربیت بعد ازاین است) یعنی دروقت ایمنی گرفتار میشود.

از او لازم بود وفعل متعدی ، علماء خلاف کردند که ایشان منهی ازخوردن آن درخت بودند یا از پیرامن آن گشتن؟ درست آنست که ایشان را منع کردند از خوردن و این بر سبیل مبالغت فرمود خدایتعالی چنانکه یکی از ما گوید نگر تا گرد فلان کار نگردی یعنی آن کار نکنی واین لفظ صورت نهی دارد ومعنی امر است چنانکه «اعملوا ماشئتم» صورت امر دارد ومعنی نهی است پس معنی «ولا تقربا» آنست که اتر کاواهجرا، و برای آن گفتیم که امر چون(۱) ازحکیم بود دووجه باشد بواجب و بمندوب ومراد اینجا امر بمندوب است ونشاید که برظاهر حمل کنند و گویند نهی است برای آنکه نهی بکراهت ناهی منهی عنه‌را نهی شود وحکیم نهی نکند الا از قبیح، وقبیح برپیغمبران روا نباشد پس برای آن وجه‌را گفتیم که این لفظ بمعنی امر است تا بر ندب حمل توان کردن که لایق بود بآدم عليه‌السلام چه ادلهٔ عقلی وشرعی راه نموده است که قبایح ومعاصی بر پیغمبران روا نباشد چه اگر روا دارند نفرت افکنند دار قبول قول وامتثال امر ایشان وغرض از بعثت ایشان قبول قول ایشان است پس هرچه در این قدح کند باید تا منفی باشد از ایشان تا مؤدی نبود با نقض غرض حکیم جل جلاله وامر بچیزی اگرچه نهی نباشد از ضدش بر سبیل حقیقت بر مجاز روا باشد ودر قرآن مجاز بسیار است که قرآن بلغت عرب آمد ولغت ایشان مشتمل است بر حقیقت ومجاز. خلاف کردند در آنکه ایشان ممنوع ازجنس درخت بودند یا ازعین درخت بقوله (هٰذِهِ الشَّجَرَةَ) بیشتر علماء بر آنند که ایشان ازجنس درخت ممنوع بودند. خلاف کردند در آن که چه درخت بود. عبدالله مسعود وسدی گفتند درخت انگور بود، ابن جریج گفت انجیر بود ازحضرت امیرالمؤمنین عليه‌السلام روایت کردند که او گفت درخت کافور بود، کلبی گفت درخت علم بود یعنی علم خیر وشر(۲)

(۱) یعنی برای آن گفتیم امر است نه نهی که امر ازحکیم بردووجه است و شاید مندوب باشد و ممکن است پیغمبری امر مندوب‌را ترك کند اما نهی ممکن است ازحرام باشد یا مکروه وهردو فی الجمله قبیح است و پیغمبران‌را جائز نیست مرتکب مکروه شوند.

(۲) تفسیری بسیار بعید است گرچه در توراة «همین مذکور است گوئی تا مدتی آدم وحوا ازخیروشر خبر نداشتند وآدم که بوی تعلیم اسماء کردند وازملائکه در علم درگذشت مانند حیوان قبح کشف عورت را نمی دانست واین تفسیر مناسب قول کسی است که آدم را کنایه ازنوع انسان داند نه یك مرد خاص وگوید نوع انسان وقتی مانند حیوان درجنگلها میزیست وازخوب وبد خبر نداشت وکشف عورت بروی قبیح نبود وقتی بتدریج ازخیروشر باخبر گشت «بدت لهما سوآتهما» عورت آنها بر آنها آشکار شد و این دانستن آغاز بدبختی وزحمت او گشت وعلم آدم الاسماء راهم نسبت بنوع انسان گویند واینها همه تاویل برخلاف ظاهر وبرخلاف اقوال اهل تفسیر است. ودر تفسیر منسوب بعسکری عليه‌السلام آمده است که این درخت علم آل محمد علیهم‌السلام بود .

محمد کعب ومقاتل گفتندو بیشتر مفسران‌واهل اخبار که درخت گندم بود (فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ) منصوب است این فعل بجواب نهی مع الفاء، قوله «من الظالمین» یعنی‌من‌الناقصین لحظهم من الثواب، یعنی اگر چنین کنی خط ونصیب خود ازثواب نقصان کرده باشی و ظلم در کلام‌عرب بمعنی نقصان بود نه‌بینی که خدای تعالی میگوید «أتت اکلها ولم تظلم منه شیئاً » ای‌لم‌تنقص در صفت بستان و آنکس که گفت مراد باین صغیره است ازمعتزلیان قول‌او باطل است بآنکه گذشت همچنانکه کبیره ممنوع است درحق انبیاء علیهم‌السلام چه‌او نیز قبیح است و معصیت است و آزار خداست‌جل جلاله وامتناع درحق‌انبیاء‌وائمه‌صلوات‌الله علیهم از کبایر وصغایر برای‌تنفیر است ازقبول قول‌ایشان ومرجع درباب منفرات وعادات است‌نه‌باثواب وعقاب وهرچه درعادت منفر بود برایشان روانیست‌سواء اگر معصیت‌باشد واگر امراض وخلق شاینه باشد واگر از باب مباحات‌باشد چون سخف ومجون وخلاعه واین برای‌آن گفتیم تابدانند که اعتذار معتزله درباب‌جواز صغایر باحباط دم وعقاب باطل‌است چه اعتبار دراین باب‌بثواب وعقاب‌نیست‌بتنفیر است وتنفیرموقوف برعادت است چنانکه بیان کرده شد. واتفاق است که مرادنه‌ظلم‌اصطلاحی است که اضرار غیری باشد بروجهی که دراونفعی نباشد مضروررا ونه رفع مضرتی نه معلوم و نه مظنون نه عاجل ونه آجل ومستحق نباشد ونه درحکم چنان باشد که ازفعل مضرور بود یا ازجهت‌غیر فاعل ضرر بود، این حد ظلم است دراصطلاح متکلمان وهرقیدی دراو احترازاست ازنقصی وشرح‌این‌دراین‌موضع بتطویل‌باشد ودر کتب‌اصول‌مشروح‌است .

(فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا) حمزه تنهاخوانده‌است أزالهما بالف من‌الازالة متعدی‌زال باشد یعنی‌زایل کرد ایشان‌را ومعنی«ازلّهما»آنست بخیزانید ایشان را ابلیس یعنی بوسوسه و اغراء واغوا، وسوگند ومکر وآنچه مانند این‌بود ؛ ومعنی آنستکه ایشان‌را ازآن پایه‌ومرتبه فرود آورد واین عبارتی است که دروضع پارسیان نیز معروف است کسی‌را که باکسی مکری کند وبحیله چیزی‌ازاوبستاند یابراو تلبیسی کند گویندفلان‌پای اواززیرها گرفت یعنی‌ایشان را از قرارگاه خودببرد وکاری کرد بایشان که عندآن از راه امرخدای فراترشدند و برجای نبماندند. «عنها»یعنی‌ازبهشت ومراد بشیطان ابلیس است بلاخلاف ولام در اوتعریف عهد است (فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ) وایشان‌را بیرون‌آورد ازآنچه‌درآن‌بودندازبهشت ونعیم واخراج برحقیقت خدای کرد امّا بشیطان حواله کرد برای آنکه عند وسواس او حاصل‌آمد چنانکه بیان کردیم در باب سوره که زیاده ایمان و کفر بدو حواله کرد چون عند نزول او آن

زیاده حاصل شد . و « من » ابتداء غایت است و «ما» موصوله است و کان ناقصه است و «فیه» درجای خبر اوست تقدیر چنین بود که مماکانا حاصلین فیهو بیرون آوردن آدم وحوا علیهما السلام از بهشت نه بر سبیل عقوبت بودبل برای تغیر مصلحت بود چه مصالح باوقات واحوال واشخاص مختلف شود وفوت منافع عقوبت نباشد چه عقوبت مضرتی بود مستحق مقرون باستخفاف واهانت واستخفاف و إهانت درحق پیغمبران آنکس روادارد که قدرومنزلت ایشان نداندو آنکس که خدای تعالی مارا درحق ایشان بغایت اجلال ونهایت تعظیم فرموده است چگونه شاید که مهان و موبّخ (۱) و مستخف باشد پس دل که میل کند یا نفس که سا کن باشد بقبول قول آنکس که مستحق استخفاف واهانت بوداز خدای تعالی و مستحق ذمّ وملامت ازعقلا ؟ ولازم آید براین قاعده که پیغمبران خدای همیشه معاقب باشند چه هیچ مقدار نیست از نعمت ومنفعت که بایشان رسد الاوزیاده پذیرد این جمله دلیل بر آنکه فوت منفعت عقوبت نباشد. اکنون خلاف کردند در آنکه ابلیس چگونه بآدم رسید قولی آنست که آدم هروقت ازبهشت بیرون آمدی وابلیس ممنوع نبود از آنکه باو سخن گفتی از بیرون بهشت وبعضی دگر گفتند آدم علیه السلام برغرف بهشت آمدی وابلیس باو سخن گفتی ازبیرون بهشت، وبعضی دگر گفتند ابلیس از دور اشاره کرد بایشان که غرض را ایشان بشناختند وقولی دیگر آنست که دردهن مارشدومار ازجملهٔ فرشتگان بود وپرها وپایها داشت واز جملهٔ خازنان بهشت بود وباابلیس دوستی داشت ابلیس از اودرخواست که مرا بآدم رسان او ابلیس را دردهن خود پنهان کرد ودر بهشت برد ابلیس بیامد وبرابر ایشان ایستادو گریستن گرفت ایشان آواز بشناختند گفتند چرا میگریی گفت برشما که خواهی مردن و این نعمت برشما زوال خواهد آمدن گفتند چرا گفت زیرا که ازدرخت خلد وجاودانی نمیخوریدوایشان را اشارت کرد بآن درخت گفتند ما از این نخوریم که مارا منع کردند سوگند خورد که این درخت نه آنست ومن شمارا نصیحت میکنم ایشان ازآن درخت بخوردند بادی درآمد وتاج از سر ایشان بربود وحله ازایشان بکند وایشان برهنه ماندند ومکشوف العورة (۲) آدم دربهشت برمید مویش بدرختی بپیچیده شد خدای تعالی گفت یاآدم أفراراً منی؟ ازمن میگریزی گفت لابل حیاء منك نه بارخدایا بل شرم میدارم ازتو خدای تعالی گفت پس چراخوردی ازاین درخت

---

(۱) اهانت وتوبیخ شده .

(۲) در تورات آمده است که چون از درخت دانستن نیك و بدخوردند دانستند برهنه‌اند و از برهنگی شرم نمودند وخودرا درعقب درخت پنهان میکردند تادرپناه برك درختان خود را از بینندہ پنهان دارند واینها صحیح نیست چنانکه گفتیم.

گفت بار خدایا ندانستم کسی باشد که بنام تو سوگند بدروغ خورد (وَقُلْنَا اهْبِطُوا) خدای تعالی گفت : ازاینجا بزیر شوی وبرمارخشم گرفت واوراپرها وپایها بستد، واین روایت اصحاب الحدیث است. وقولی دیگر آنست که ایشان‌را ندید وبایشان نرسید پیغام دادبایشان بر دست بعضی خزنهٔ بهشت واین‌قول خلاف ظاهراست وقولی دیگر آنست که ایشان‌را خمردادتا مست‌شدند درمستی تناول کردند، واین قول درست نیست خدای تعالی گفت «اهبطوا» فرو شوی ازاینجا واین‌لفظ دلیل آنست که‌بهشت بر آسمان است وهبوط ونزول ووقوع نظایر باشد وضدّ اوصعود بود وهبوط زمین نشیب‌بود وصعود زمین بالا بود قوله (بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ) خطاب آدم‌را وحواء را وابلیس را وبر آن قول که گفت در دهن مارشد ابلیس خطاب بمار باشد همچنین واین جمله درمحل حال‌باشد ای فی‌حال عداوة بعضکم بعضاً نه بینی که شیطان و مار دشمن بنی‌آدم باشند وبنی‌آدم دشمن ایشان واصل عدو از تعدی گرفته است چه دشمن متعدّی باشد ازره دوستی واستقامت وعدوان مجاوزة الحدّ باشد ومنه قوله « فیسبوا الله عدواً بغیرعلم » ای‌عدواناًوظلماً ودویدنرا برای آن‌عدوخوانند که‌ازحدّ رفتن‌در گذشته باشد،وامر که‌باشدبهبوط مجردباشد، نه بعداوت، وعداوت‌حال‌بوداز‌مفعول به‌چنانك‌ضربت‌زیداًمجرداً من‌ثیابه‌واجب‌نباشد که زننده اورا برهنه کرده باشد وچنانکه القِ زیداً وهوقائم مراد نه‌آنست که زیدرا بپای کنی وآنگه اورا ببینی‌قوله (وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ) گفتند مستقرمصدراست و گفتند قرار گاه است وهر بنا که‌زاید باشد بر‌ثلاثی لفظ مصدر ومفعول وموضع دراو متساوی‌بود. کماقال «رب ادخلنی مدخل صدق وأخرجنی مخرج صدق» وقوله «هذامغتسل بارد‌وشراب» وقوله : (وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ) یعنی تازنده‌باشی‌پشت‌زمین‌جای‌شما باشد چون بمیری‌شکم زمین جای شماست‌چنانکه دگرجا گفت «ألم نجعل الارض کفاتاً أحیاء وامواتاً» ومتاع تمتع‌باشد وبرخورداری ومتاع دنیا ازاینجاست ونکاح متعه ازاینجاست ومتعة المطلقة التی لم یفرض لها صداق فی‌قوله تعالی «فمتعوهن‌علی‌الموسع‌الآیة(۱)»(إلی‌حین) حین‌وقت‌باشدوزمان. وحین هلاك‌بود بوقت‌خود. وحان اذاقرب واذاهلك‌واذادخل‌حینه،ومنه‌قول‌الشاعر: «انه من‌حان‌حانا» ای‌من‌قرب وقت‌هلا که‌هلك وحین‌وقتی درازباشد . ومرادبحین‌درآیة قیامتست وحین درقرآن‌بروجوه آمد،درخبری آورده‌اند که درعهد ابوبکر مردی‌بیامد و گفت من نذری کرده‌ام (۲) که حینی‌بااهل خود سخن‌نگویم

(۱) زنی را که بی‌تعیین مهرعقد کنند وبی‌دخول طلاق دهند متعه باید داد یعنی مالی بفرا خور حال شوهراگرفقیرباشد کمتر واگرغنی باشد بیشتر .

(۲) مراد قسم است چون نذر بامثال این عمل تعلق نمی کرد .

مرا چند گاه بااو سخن نباید گفتن گفت تابقیامت گفت از کجا گفتي گفت من قوله تعالى« و متاعاً إلى حين» برخاست بنزديك عمر آمدو گفت چنين حالى است من چند گاه سخن نگويم بااو گفت چهل سال، گفت از كجا گفتى گفت لقوله «هل أتى على الانسان حين من الدهر» بنزديك عثمان آمد و گفت توچه ميگوئى دراين چنين حالى گفت برو يكسال بااوسخن مگوى گفت از كجا گفتى گفت من قوله تعالى «تؤتى اكلها كل حين باذن ربها» بنزديك على آمد گفت چه گوئى گفت اگر بامداد نذر كردى شبانگاه سخن توانى گفتن واگر شبانگاه نذر كنى بامداد سخن توانى گفتن گفت از كجا گفتى گفت قوله تعالى « فسبحان الله حين تمسون وحين تصبحون » (۱) مرد برخاست شادمانه وميگفت «الله أعلم حيث يجعل رسالته » وبنزديك ماهر كه نذر كند كه حين روزه دارد بايد تاشش ماه روزه دارد لقوله تعالى «تؤتى اكلها كلّ حين » براى آنكه بهر شش ماه درخت به بر آيد (۲) وآنچه ازاين كمتر است من قوله تعالى «حين تمسون وحين تصبحون» در روزه صورت نبندد .

قوله تعالى (فَتَلَقَّى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ)اى أخذو تعلّم وتقبل يعنى ياد كرفت وبياموخت وتقبل كرد . وتلقى بمعنى استقبال باشد چنانكه درخبر آمده كه «نهى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم عن تلقى الركبان» رسول صلى الله عليه وآله وسلم نهى كرده ازاستقبال كاروان يعنى ازايشان چيزى خريدن وفروختن بايشان كه ايشان تسعير شهر ندانندو آنكه درعبارت فقهاء ميرود كه اين خبر متلقى است بقبول هم بمعنى استقبال است وتلقى تفعل باشد ازلقى والقاهم(۳) ازاين اصل باشد براى آنكه چون متاع بعضى برسر بعضى افكند متلاقى شوند. ولقّى فعّل باشد هم ازاين بناجز كه بدومفعول تعدى كند نحو قوله تعالى «ولقّاهم نضرة وسروراً» ابن كثير درسبع ودرشاذ جماعتى خوانده اند «فتلقى آدمَ من ربه كلمات » برعكس قراءة اول براى آنكه افعال متعدى در كلام عرب برسه وجه است يكى آنكه آنچه فاعل باشد صحيح بود كه مفعول بود چنانكه ضرب زيد عمرو وأكرم بشر خالداً. هريكى ازايشان صحيح بود كه بربدل فاعل ومفعول باشد ونوعى ديگر آن بود كه آنكه فاعل بود صحيح نباشد

---

(۱) لفظ مطلق را درنذر وقسم حمل براقل مسمى توان كرد چنانكه اگر نذر كند مالى در راه خدا بدهد كمترين مقدار كافى است .

(۲) يعنى بميوه آيد وبقاعده بايد اندك مدتى كه حين براوصادق آيد مثلا سه روز كافى باشد چون قصد ناذر تكرار روزه بوده است چند روزو گرنه يك روز كافى ميبود وازاينكه درقرآن برشش ماه اطلاق شد دليل انحصار نيست چنانكه بربيشتر و كمترهم اطلاق شده است .

(۳) القا جمع لقااست يعنى چيزهاى افكندنى ودورريختنى .

که مفعول بود و نه آنکه مفعول بود فاعل باشد چنانکه اکلت الطعام وشربت الماء صحیح نبود که آب شارب بود وطعام آکل ونوع سیوم آنکه اسناد فعل بافاعل برحد اسناد او باشد بامفعول ومعنی مختلف نشود وآن فعلی چند مخصوص بود چون بلغ ونال واصاب وادرك وتلقی تقول بلغنی کذا وبلغته و نالنی کذا ونلته واصابنی خیر و أصبته و أدرکنی الشر وأدرکته وتلقانی فلان و تلقیته واز اینجاست قراءة عبدالله مسعود فی قوله «لاینال عهدی الظالمون» چنانکه عهد مفعول به باشد و ظالمون فاعل باشد (کَلِمات) جمع کلمه باشد وحد کلمه هر لفظی باشد که دلیل معنی کند بوضع وعرب کلمه گویند و قصیده خواهند و نیز خطبه خواهند یقولون قال زهیر فی کلمته وقس فی کلمته ای قصیدته وخطبته. خلاف کردند در این کلمات حسن بصری ومجاهد وقتاده وابن زید گفتند کلمات این بود که «ربنا ظلمنا انفسنا وإن لم تغفر لنا وترحمنا لنکونن من الخاسرین» ومحمد بن کعب القرظی گفت کلمات این بود که گفتند «اللهم لا إله الا انت سبحانك و بحمدك رب انّی ظلمت نفسی فاغفر لی انك انت خیر الغافرین اللهم لا اله الا انت سبحانك وبحمدك رب انی ظلمت نفسی فتب علیّ انك انت التواب الرحیم» عبدالله عباس گفت کلمات این بود که گفت بار خدایا نه مرا تو آفریدی بدست قدرت؟ گفت بلی گفت بار خدایا نه روح درمن تو دمیدی؟ گفت بلی گفت بارخدایا اگر توبه کنم مرا بآنجا بری(۱) گفت بلی گفت یارب توبه کردم کلمات این بود. عمیدبن عمیر گفت کلمات این بود که گفت بار خدایا این که من کردم ازبر خود کردم یا بقضاء وقدر تو کردم خدایتعالی گفت لا بل بقضاء و قدر من کردی و من ترا ناآفریده برتو قضا کردم تا چنین کنی گفت اکنون چون برمن قضا کردی و بقضای خود مرا از بهشت بیرون کردی توبهٔ من بپذیر گفت پذیرفتم عجب از عقل کسانی که چونین سخن گفتن روا دارند واندیشه نکنند که براین قاعده این گناه خدای کرده باشد وتوبهٔ اورا باید کردن وعذر او را باید خواستن وآدم را قبول کردن فنعوذ بالله من مثل هذه المقالات بل المحالات. ودر اخبار اهل البیت علیهم السلام چنین آمد که چون خدای تعالی آدم را بیافرید وحیات دراو آفرید فاستوی جالساً بنشست اورا عطسه فرود آمد حقتعالی اورا الهام داد تا گفت الحمد لله خدایتعالی اورا گفت «یرحمك ربك ولذلك خلقك» خدایتعالی برتو رحمت کناد وترا برای رحمت آفرید واو برساق عرش نگرید اشباح و تماثیلی دید برصورت خود نام هریکی بالای سر اونبشته محمد وعلی وفاطمه والحسن والحسین. آدم گفت بارخدایا پیش از من برصورت من خلقی آفریدی گفت نه گفت اینان کیند گفت فرزندان تواند «ولولا هم لماخلقتك» واگر نه

(۱) درتفسیرطبری گوید اراجعی انت الی الجنة.

ایشانندی ترا خود نیافریدمی گفت بار خدایا گرامیتر بندگانند بر تو گفت ای آدم این نامها یادگیر تا در وقت درماندگی مرا باین نامها بخوانی تا بفریادت رسم آدم آن نامها یاد گرفت چون آن ترك مندوب کرد وخواست تاازآن توبه کند ومثل آن ثواب فوت‌شدهٔ ازاو دریابد گفت بارخدایا بحق محمد وعلي وفاطمه والحسن والحسين الاتبت‌علیّ فتاب‌الله علیه بحق این بزرگان که توبهٔ من قبول کنی خدای تعالی توبهٔ او قبول کرد فهذه هي الكلمات گفتند خدای تعالی توبهٔ آدم بسه‌چیز قبول کرد بحیاء ودعاء وبکاء اما حیاء درخبر آمد ازشهر بن حوشب که گفت‌چنین رسید بمن که آدم ازشرم آن کردهٔ خودسیصدسال سربآسمان بر نداشت ودویست سال سر بر کنار میگریست وچهل روزطعام وشراب نخورد وصدسال باحواء خلوت نکرد عجب ازتو ای غافل که‌شنوی که خدایتعالی بیك ترك مندوب بیك مخالفت فرمان آدم را وحواء که پدرومادر توبودند باآن قدر ومنزلت ایشان بنزدیك خدایتعالی ازبهشت بفرستاد وازمیان ایشان سالها جدا کرد وایشان را بسرای محنت وبلیت افکندوتو درشبانه‌روز بسیارترك واجبات وارتکاب مقبحات کنی واصرار کنی وتوبه نکنی وآنگاه طمع‌داری که این‌موجب آن‌بود که دربهشت شوی وصحبت‌حورالعین یابی اینست تمنای محال وکژ تقدیری (۱) محمود وراق گوید :

يا ناظِراً يَرْنُو بِعَيْنَيْ راقِدِ ... وَمُشاهِداً لِلأَمْرِ غَيْرَ مُشاهِدِ
مَنَّتْكَ نَفْسُكَ ضَلَّةً فَأَبَحْتَها ... سُبُلَ الرَّجاءِ وهُنَّ غَيْرُ قَواصِدِ
تَصِلُ الذُّنُوبَ إلى الذُّنُوبِ وتَرْتَجي ... دَرْكَ الجِنانِ بِها وفَوْزَ العابِدِ
ونَسِيتَ أَنَّ اللهَ أَخْرَجَ آدَمَ ... مِنْها إلى الدُّنْيا بِذَنْبٍ واحِدِ(۲)

پس اگر درگناه پیاپی بشیطان اقتدا کردی بتوبه بآدم اقتدا کن که درخبر آمده است از عبدالله عمر که گفت رسول صلی الله علیه وآله گفت «توبوا إلى ربكم فاني أتوب اليه في كل يوم مائة مرة» توبه کنی باخدای که‌من هرروزی صدبار توبه کنم وهمچونین گفت علیه السلام «ما اصر من استغفر ولو عاد في اليوم سبعين مرة» . مصر نباشد آنکس که استغفار کند اگرچه درروزی هفتاد بارباسر گناه‌شود . ومردی ازامیرالمؤمنین‌علی علیه السلام پرسید که چه گوئی درمردی که گناه میکندوتوبه

---

(۱) یعنی فرض غلط .

(۲) ای بیننده که بچشم خواب‌آلوده نگاه میکنی وچیزی می‌بینی ودرست نمی بینی . هوای نفس‌تورا بآرزو گمراه کرده است وتوبرای اوراههای امیدرامباح ساختی‌واین‌راهها بمقصد نمیرساند. گناهان‌را بهم پیوستی‌وامیدواری ببهشت رسی ومانند عبادت کننده رستگارشوی.وفراموش کردی که خدای‌آدم را ازبهشت بسبب یك گناه بیرون کرد .

میکند و گناه میکند واستغفار میکند ؟ گفت باید که‌استغفار کند تا آنگاه که شیطان‌را غلبه کند و عاجز باستغفار پس‌توبه کن چنانکه پدرت کرد تاقبول کنند ازتوچنانکه از او کردند فی‌قوله تعالی (فَتابَ عَلَیْهِ) بدانکه توبه‌درلغت رجوع باشدیقال تاب‌وثاب وآب واناب وآل و آض اذارجع چون بنده‌ای توبه کند گویندتاب إلی الله‌چون‌خدای‌سبحان‌قبول کند گویندتاب‌الله‌علیه یعنی‌رحمت‌باسر آورد وبنده راتائب گویند وخداراتواب‌بناء مبالغه‌برای آنکه‌رحمت‌خدا بیش از توبه‌تائبان‌باشد ودرشرع توبه‌پشیمانی‌باشد بر گناه گذشته وعزم‌بر آنکه باسرمانند آن نسود(۱) برای‌قبحش‌را یابرای‌وجه قبحش‌راعلی‌خلاف‌فیه . این‌توبه آن‌است که اجماع امت‌است‌بر اسقاط عقاب عنداین‌وقبول توبه‌بدومعنی باشداز‌خدایتعالی یکی بضمان‌ثواب ودیگری باسقاط عقاب‌و توبهٔ پیغمبران‌وامامان باخدایتعالی برسبیل انقطاع وخضوع و فزع باشدباخدایتعالی . ومعنی قبول خدای‌تعالی‌توبهٔ‌ایشان را ضمان‌خدای‌بودثواب آن طاعت را ومراد بقوله فتاب‌علیه درآیه اینست چه‌عقاب درحق پیغمبران عليهم‌السلام ثابت‌نشود تاباسقاط حاجت‌باشدو‌بنزدیك ماتوبه اسقاط عقاب‌نکند بل‌خدایتعالی اسقاط کندعقاب‌را عندتوبه بتفضل(۲) ونزدیك معتزله برخدای‌واجب بودقبول توبه‌بمعنی اسقاط عقاب‌وتوبه ازترك واجب باشدوفعل قبیح ونیزازترك مندوب‌صحیح بود بمعنی رجوع الی فعله وتوبهٔ انبیاء عليهم‌السلام براین‌وجه باشد و توبه ازغصب با اقامت برمنع مغصوب‌درست‌باشد وتوبهٔ ازقتل‌عمدبی‌تسلیم‌نفس باولیاء‌مقتول‌درست باشدوتوبه ازقتلیکه‌موجب قودبود بی‌قود درست نباشد بنزدیك بعضی اصحاب ماواین‌جمله مسائل مبنی‌است برآنکه توبه از بعضی معاصی باصرار بربعضی درست باشد و برمذهب ابوهاشم درست نیاید و مذهب مرتضی رحمة‌الله‌علیه چنین‌است ومذهب ابوعلی درست‌آید برای آنکه بنزدیك اوتوبه‌از گناه لوجه‌قبحه باشدواین مقصورباشد علی کل قبیح‌علی حده وبنزدیك ابوهاشم لقبحه‌باشد واین‌عام باشد سایر قبایح‌را لاشتراکها فی‌القبح بناء مذهب‌ایشان دراین‌باب براین دوکلمه است، امّا آنچه مذهب ما اقتضا میکندآنست که درست نیایداین توبه بمعنی اسقاط عقاب برای آنکه اسقاط عقاب عند توبه باجماع دانند بنزدیك‌ما وآن‌توبه لقبحه‌باشد وآنچه جزاین است دراوخلاف است توقف

---

(۱) باسر آن نشود یعنی بدان نپردازد وماگوئیم‌بسر آن‌کارنرود . وشرط توبه‌آن است که از عمل قبیح اجتناب کند برای قبحش پس کسی که اززنا اجتناب کند برای شرم یاازقمار اجتناب کند برای آنکه خوب استاد نیست ونزد حریف رسوا میشود توبه نکرده است .

(۲) اگرقبول توبه واجب باشد درهمه ادیان وبرای همه درهرزمان واجب است .

بایددراوواین توقف وتجویزدراسقاط عقاب پیش ازتوبه حاصل است پس وجودوعدم توبه یکی باشد دراین باب امّاقول آنکس که گفت که ـ توبه[کسیکه]امتناع کنداز بعضی معاصی بااقدام بر بعضی مبتدءاً[چون درست باشد](۱) چرا درست نباید که امتناع کند از بعضی معاصی که کرده باشد باإصرار بر بعضی پس از آنکه کرده باشد وچه فرق است میان اوّل ودوّم و چون اوّل باجماع درست است ودوّم دراین باب چون اوّل است باید که درست باشد ـ چیزی نیست برای آنکه مجرد امتناع توبه نباشد تاشامل نبود آن شرایط را که گفتیم دگر آنکه مراد بصحت امتناع اگر آنست که بر ناکرده عقاب نباشد مسلم است امّا آنکه عندامتناع ثانیاً عقاب ثابت مستحق اولاساقط شود دونه خرط القتاد باشد چه درعقل وشرع دلیلی نیست جزاجماع واجماع حاصل نیست پس معتمد مذهب آنست که بیان کرده شد والله ولیّ التوفیق . امّاکافر چون از کفر توبه کند و دراسلام آید وفاسق بوده باشد توبه از کفر کفایت بود اورا اگرچه ازفسق توبهٔ مفرد نکند . لقول النبی ﷺ « الاسلام یجبّ ماقبله » اسلام آنرا که ازپیش او باشد قطع کند و حکم بردارد . وآنکه معصیت بسیار کرده بود و تفصیل آن یادندارد براو واجب نباشد ازهریکی توبه کردن بل اورا یك توبه کفایت باشدازهمه . وهرچه خدای تعالی کاره بود آنرا ورضاندارد بکردن آن وتوبه از معصیت بمعصیت درست نباشد چنانکه الحاد بعبادة اصنام وتوبه ازبنده درست آید مادام تابحدّ إلجاء نرسد وازعلامات مرگ یاشرایط قیامت چیزی نه بیند ورسول ﷺ گفت «إنّ الله یقبل توبة عبده مالم یغرغر» خدایتعالی توبهٔ بنده بپذیرفت مادام تا جانش بحلق نرسیده باشد و اتفاق است که آدم وحوّاء هردوتوبه کردند وقرآن باین ناطق است فی قوله تعالی «قالاربناظلمناانفسنا الایة » وخدای تعالی گفت فتاب علیه ولم یقل علیهما اکتفاء بالواحدعن الاثنین ، چنانك « واذارأوا تجارةاولهواً انفضواالیها» وقوله «والله ورسوله احق ان یرضوه» وقوله «والذین یکنزون الذهب والفضة ولاینفقونها فی سبیل الله» ونگفت الیهماویرضوهما وینفقونهما. وشاعر گفت:

رَماني بِأمرٍ كُنْتُ مِنْهُ ووالدي بَرِيّاً ومِنْ أجلِ الطَّوِيِّ رَماني(۲)

ونگفت بریّان .

---

(۱) معنی این است که اگر کسی ازبعضی معاصی مانند زنا امتناع کند اگرچه اصرار کند بر غیبت براوعقاب زنا نباشد پس توبه از زنا با اصرار برغیبت از کسی که پیش ازاین هم زناکرده باشد صحیح است و در عبارت کتاب سقط است و بین الهلالین را برای تکمیل آن در دوجا افزودیم قیاساً .

(۲) مرا بکاری متهم کرد که خود وپدرم ازآن بیزاربودیم وبرای یك چاه مرا متهم کرد.

(إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ) تواب کثیرقبول التوبه باشد و برای آن رحیم ضم کرد بااین لفظ تا منبیء باشد از آنکه خدایتعالی بقبول توبه متفضل است .

قوله (قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعاً) سؤال کردند که چرا این لفظ تکرار کرد یك جواب آن است که تأکید را چنانکه اذهب اذهب چنانکه شاعر گفت : (كَمْ نِعْمَةٍ عِنْدِي لَكُمْ كَمْ كَمْ وكَمْ) وجواب دیگر آنست که بهبوط اوّل نزول خواست از بهشت بآسمان دنیا وبدوّم نزول خواست از آسمان دنیا بزمین این امر است آدم را بهبوط وحواء را وابلیس را « منها » ای من الجنة أومن السماء «جميعاً» تأکید است چنانکه جاءنی القوم اجمعون . حسن بصری گفت اگر آدم ازدرخت تناول نکردی خدایتعالی هم اورا بزمین فرستادی برای آنکه اورا برای زمین آفرید فی قوله تعالی : « انّي جاعل في الأرض خليفة » وبعضی دگر گفتند مرادزمین بهشت است وقول اوّل درست است برای لام تعریف ، ونصب جمیعاً برحال باشد یعنی مجتمعین (فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي) اتیان ومجیء و اقبال نظایر بود ، ان حرف شرط است وما برای آن آورد تابنون تأکید سخن مؤکد کند چه نون تأکید بی ماویالام نیاید . تقول : إمّا يفعلنّ .ولا تقول: إنْ يفعلنّ وتقول: بعين ماأرينّك ولاتقول: بعين ارينّك :

اگر گویند در کلام دوشرط هست یکی به إن یکی بمَن جزاء هریك کجاست؟ جواب گوئیم بدانکه شرط وجزاء مشبه است بمبتدا وخبر برای آنکه مبتدا بی خبر مستقل نبود وشرط بی جزاء پس چنانکه درخبر مبتدا جمله‌ای ازمبتدا وخبر آرند چنانکه زیدابوه منطلق وجمله شرط وجزاء آرند چنانکه زیدإن یکرمك اکرمه همچونین در جزاء شرط شرط وجزاء آرند ومبتدا وخبر آرند چنانکه إن تأتنی فمن یکرمك اکرمه إن تأتنی فانت مکرم در آیت جزاء شرط هم شرط وجزا است بمن وجزاء شرط دوم ازجمله اسمی است من قوله «فلاخوف علیهم» ومثال آیت اینست که گوئی إن تأتنی فمن یکرمك فله العزازة والکرامة ودر (هُدًى) اینجا دوقول گفته‌اند یکی بیان ودلالت ویکی انبیاء ورسل.(فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ) تبع و اتّبع وتابع یکی باشد و معنی متابعت اقتداواحتذا بود ونقیض اوابتدا وابتداع بود میفرماید حقتعالی که هر که متابعت آیات وادله وپیغمبران من کند براوهیچ خوف واندوه نباشد وحد خوف علم بود یا اعتقاد بوصول مضرتي یافوت منفعتی درمستقبل عن قریب وچون متعلق باشد در ظاهر بذوات باقیه مرادهم مضرت بود چنانکه یخاف الاسد یعنی ضرره ویخاف الله یعنی عقابه واصل او درلغت نقصان بودومنه قوله علی «تخوف» اي تنقص، وحزن غمی عظیم باشد وازاینجا زمین درشت را حزن خوانند وحد حزن علم بود یاظن یا اعتقاد بوصول مضرتي یافوت منفعتی اما درحال یادرمستقبل واین نیز حد غم وهم بود ومذهب ابوعلي آن است

که غم‌معني بود برأسه واین‌درست نیست . عبدالله عباس میگوید خدای تعالی آدم‌را بزمین‌هند فرستاد وفرود آورد بر کوهی که آن‌را سر ندیب گویند ، و آن کوهی است عظیم واز کوههای‌زمین درازتر ، وحواء رابجده اززمین حجاز ، وابلیس‌را بأُبَلة اززمین عراق ، ومار‌را باصفاهان ، و طاووس‌رابزمین کابل،صدسال آدم ازحواء جدابود در زمین میرفتند یکدیگر‌را باز نیافتند چون بیکدیگر رسیدند ونزدیك درآمدن بیکدیگر فازدلفا ای‌تقاربا آن جایگاه‌را مزدلفه نام نهادند واجتماع ایشان بجمع بود وتعارف ایشان بعرفات بود دز روزعرفه وبه‌منی برخدای تعالی دردعا تمنای مغفرت‌وآمرزش کردنداین‌مواضع‌رانام‌مشتق‌باشد ازاین معانی وآدم عليه‌السلام بطول‌هزار گزبود وسراودرابرمی‌سودی وبافرشتگان هواوابرسخن گفتی . چون‌درزمین رفتی هوام‌وسباع زمین از اومیترسیدند و میگریختند خدایتعالی قامت‌اوباشصت گز آورد . مجاهد گوید آدم از زمین‌هند بچهل‌سال چهل حج کرد پیاده و بهرمنزل که فرود آمدی امروزآبادانی است وچون بزمین آمد عصائی‌داشت ازدرخت مورد‌بهشت(۱) بالای آن ده گزاز او بموسی‌رسید عليه‌السلام ، واکلیلی ازدرختان بهشت چون هوابراو آمد خشك‌شد وبرگهای اوبریزید وانواع طیب گشت برای‌این بیشترطیبها‌اززمین هندآرند وتمامی‌قصهٔ اودرذکر آیات که متضمن‌ذکر‌اوباشد گفته‌شودانشاءالله تعالی‌تاهرجا ازطرفی خالی‌نباشد والله‌ولي التوفیق .

(وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا) ای جحدوا، وآنانکه کفران وجحود کردند و تکذیب کردند آیات مرا وبیان کرده شد که کفر وایمان افعال قلوب‌باشد وفعل جوارح‌اعلام کفر وایمان‌باشد وعلامت دلالت‌بود وتکذیب اعتقاد بود یاحکم بودبکذب کسی و کذب هر- خبری بود که مخبرش بروفق خبر نبود و صدق خبری بود که مخبرش چون خبر باشد . (أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ الآية)اصحاب‌جمع‌صحب‌بودوصحب‌اسم بودجماعت‌راو گروهی گفتند صحب جمع صاحب بود واصحاب جمع جمع بود ونار درقرآن بلام تعریف هر کجاآید مراد دوزخ بود واصحاب‌دوزخ‌ملازمان اوباشند چه معنی‌صحبت مقارنت‌وملازمت بودچنانکه‌بدویان را اصحاب‌الصحراء گویند وخلود بنوعی‌عرف دلیل‌دوام کندچنانکه گویند لاخلود للدنیالادوام لها واهل‌الجنة مخلدون فیها ای‌دائمون وإلا دروضع لغت‌عبارت بوداز‌مدت درازچنانکه گویند خلدفلان في‌السجن اذاحبس مدةطویلة واگرچه دائم‌نباشد ومنه قوله تعالی «أخلدإلی الارض و

---

(۱) بیشترمفسران این بهشت را بهشت خلد دانند که درآسمان است وآدم ازآنجا بزمین آمد وچنانکه درجای دیگر گفته‌ایم همه موجودات ازآن عالم فرودآمده اند مثل«انزلنا الحدید فیه باس شدید» وچهارپایان راهم فرمود ما فروفرستادیم وخلقت همه درسیرنزولی این‌است .

اتبع هواه» ومنه قولهم فلان مخلد اذاكان بطیء الشیب واین شرح برای آن داده میشود تا در جای دیگر که آید درذکر فساق اهل‌صلوة اصحاب وعید(۱) تمسك نكنند بدو ودرمحل «اولئك» سه قول‌هست یکی بدل «الذین» ویکی‌مبتدای‌دوم. وسیم‌خبر بعدخبر، چنانکه هذاحامض‌حلوو این‌وجه‌معتمد نیست.

«قوله تعالی»

یا بَنِي إِسْرائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وأَوْفُوا بِعَهْدِي أُوفِ بِعَهْدِكُمْ

ای پسر یعقوب یادکنی نعمت‌مراکه دادم‌بر شما وفاکنی‌پیمان من تاوفاکنیم پیمان شما

وإِيَّايَ فَارْهَبُونِ* وآمِنُوا بِما أَنْزَلْتُ مُصَدِّقاً لِما مَعَكُمْ ولا تَكُونُوا أَوَّلَ كافِرٍ

وازمن بترسی وبگرویدبآنچه فروفرستاده‌ایم براست‌دارند آنراکه باشماست ونباشی سخت ناگرونده

بِهِ وَلا تَشْتَرُوا بِآياتِي ثَمَناً قَلِيلاً وَإِيَّايَ فَاتَّقُونِ(۳۹) وَلا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْباطِلِ

باو ومخرید بایتهای من‌بهاءاندك وازمن بترسی ودرمپوشانی حق بباطل

وتَكْتُمُوا الْحَقَّ وأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ (٤٠) وَأَقِيمُوا الصَّلوٰةَ وَآتُوا الزَّكوٰةَ وَارْكَعُوا مَعَ

وپنهان دانی حق‌را وشما دانید وبپای‌داری‌نماز بدهی زكوة وركوع كنی‌با

الرَّاكِعِينَ (٤١) أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتابَ

ركوع‌كنان میفرمائی مردمان‌را نیکوئی وفراموش‌میکنی خودرا وشما میخوانی توریةرا

أَفَلا تَعْقِلُونَ(٤٢) وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلوٰةِ وإِنَّها لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخاشِعِينَ(٤٣)

نه‌ای عاقل یاری‌خواهی‌بروزه ونماز واین بزرك است مگربر خدای ترسان

الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلاقُوا رَبِّهِمْ وأَنَّهُمْ إِلَيْهِ راجِعُونَ (٤٤).

آنانکه‌دانند که باپیش خدای‌خواهند شد وایشان باو بازگردند

«یاء» حرف‌نداست و«بنی» منادای مضاف است برای‌آن منصوب است وابن واحداست و أبناء وبنون‌جمع اوست‌وأبناءرا جمع تکسیر گویند وبنون‌جمع سلامت است ودرحال رفع‌بواو بود ودرحال‌نصب وجر بیاء، ونون‌برای اضافه بیفتاده است ومصدر ابن‌بنوّة باشدواسرائیل نام

---

(۱) اصحاب وعید کسانی را گویند که‌مسلمان‌را بارتکاب معصیت‌کافر شمارند و مذهب ما آن است که ایشان مؤمنند وفاسق وآیاتی که خلود در آتش برای آنهـا مقرر داشتند مراد زمان‌بسیار است نه دوام.

یعقوب است عليه السلام ودرمعنی او خلاف کردند بعضی گفتند معنی آن است که صفوة الله وبعضی گفته اند معنی آن است که عبدالله وبعضی دگر گفتند مرکب است ازعربی وعبری برای آنش اسرائیل خواندندی اسری إلی الله وایل بزبان عبری الله باشد بیشتر مفسران گفتند خطاب با احبار جهودان است که درعهد رسول صلی الله علیه وآله بودند در مدینه وبعضی دگر گفتند مراد جهودان و ترسایان عهد رسولند صلی الله علیه وآله جز که ایشان را نسبت کرد با پدر اعلی چنانکه گفت «یا بنی آدم» (اذْكُرُوا) یاد کنی. ذکر ضد نسیان بود وذکر بمعنی حفظ بود، تقول: انا ذاکر ومتذکر ای حافظ ، وذکر بمعنی گفتار بود یقال ذکرته بالخیر، وذکر بمعنی نوشته بود یقال هذا مکتوب فی ذلك الذکر ای فی ذلك المکتوب ، وذکر بمعنی شرف بود وقوله تعالی «وانه لذکر لك و لقومك» وذکر بمعنی شکر بود فی قوله عليه السلام «فمن ذکره فقد شکره» وقوله عليه السلام «التحدث بالنعم شکر» و حسن بصری گفت مراد بذکر دراین آیت شکر است ای اشکروا (نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ) حدّ نعمت هر منفعتی بود که بغیری رساند چون غرض منعم نفع منعم علیه باشد و برای آن گفتیم برحسن (۱) که منعم برانعام مستحق شکر و تعظیم باشد وبرقبح مستحق تعظیم نباشد وحدّ احسان وانعام هم این باشد «أنعمت علیکم» دراین دوقول است یکی آنکه مراد آن نعمتها است که برایشان کرد دینی و دنیائی وقولی دیگر آنکه مراد این نعمتها است که برپدران و اسلاف ایشان کرد و گروهی گفتند نعمت جمع است واگرچه لفظ واحد است چنانکه گفت « وإن تعدّوا نعمة الله لاتحصوها »وقولی دیگر آنست که نعمت آنستکه دراین آیات ازپس این خواهد آمدن تفصیل آن ازنجات ایشان ازآل فرعون ونجات ایشان ازغرق وهلاك آل فرعون و آن انواع نعمت که برپدران ایشان کرد درتیه وقصهٔ آن بیاید بجای خود، واین روایت هشام است ازعبدالله عباس وابو العالیه گفت مراد بنعمت اینجا آنست که در آیت دگر گفت «اذکروا نعمة الله علیکم إذجعل فیکم أنبیاء وجعلکم ملوکا وآتاکم مالم یؤت أحداً من العالمین» خدایتعالی ایشان را این نعمتها یاد داد برای دوکار را یکی آنکه دراین جمله نعمتها بعضی آنست که تصدیق رسول عليه السلام درآنست چون توراة وانجیل وزبور و کتابهای منزل برپیغمبران ایشان پس درجمله این نعمتها بعضی است که متضمن است بوجوب تصدیق پیغمبر ما صلی الله علیه وآله واین قول اصمّ است دوم

(۱) درعبارت مؤلف درتعریف نعمت کلمه حسن مذکور نیست و ظاهراً از قلم ناسخ افتاده است چون هر منفعتی که کسی بغیر رساند نعمت نیست و گاه بعض منافع نقمت است وشرط نعمت آن است که دادن آن حسن باشد .

آنكه كثرت نعمت ايجاب عظم معصيت كند در كفران او اما آنكه نعمت بر آباء از كجا نعمت برفرزندان بود ازدووجه باشديكى آنكه اگر آن نعمت نفرمودى ايشان نماندندى اينان حاصل نشدندى، دگر آنكه‌درجملهٔاين نعمتها بعضى آنست كه تشريف‌وتفضيل‌داردوتشريف پدران تفضيل فرزندان‌بوددروقت‌مفاخرت قوله(وَأَوْفوا بِعَهْدِي)يقال: وفى‌بعهده وأوفى لغتان‌وأوفى على كذا اى‌اشرف‌عليه. و أوفى على كذا اى زاد عليه، و أوفى‌عليه‌حقه. ووفاه أي أعطاه تاماً وافياً وشاعر گويدفى‌الجمع بين‌اللغتين .

أما ابْنُ عَوْفٍ فَقَدْ أوْفى بِذِمَّتِهِ كَماوَفى بِقِلاصِ‌النَّجْمِ حادِيها(١)

ومراد بعهدآن‌عهد است كه خدايتعالى برايشان‌ها گرفت در كتب ايشان كه اوامرخداى تعالى‌كار بندند وازمناهى اجتناب كنند وتحريف نكنند كتاب‌را وذكررسول‌ما ﷺ وصفوة و نبوة اوپنهان‌نكنند چنانكه گفت «وإذاخذالله‌ميثاق‌الذين اوتواالكتاب لتبيننه للناس‌ولاتكتمونه واين روايت ضحاك است ازعبدالله‌عباس(أُوفِ بِعَهْدِكُمْ) براى‌آن‌مجزوم‌است كه‌جواب‌امراست وعهد خداى باايشان‌وعدهٔ اوست‌ايشان‌را بثواب‌برطاعت‌پس آنرا درتأكيد ايجاب برخودبمثابهٔ عهد وپيمان‌وسوگند كردبرمعاهد. ابن‌زيد گفت مراد بعهدخدا امرخداست وبعهد ايشان‌جزاء ايشان‌است آنكه برخواند «ان‌الله اشترى من‌المؤمنين أنفسهم‌وأموالهم-الى‌قوله‌عزوجل -ومن اوفى بعهده من‌الله» و سعيد جبير گفت ازعبدالله عباس كه مراد آنست كه در گردن ايشان كرد ازايمان برسول‌ﷺ تاآنچه بر گردن ايشان‌بود ازاثقال واغلال بر گيرد چنانكه گفت«الذين يتبعون‌الرسول النبى الامى‌الذى‌يجدونه مكتوباً عندهم - الى‌قوله عزوجل - ويضع‌عنهم‌إصرهم والاغلال التى كانت‌عليهم» وقتاده وابن‌جريج گفتند مراد آن‌عهد است كه درسورة المائده گفت «ولقد اخذالله ميثاق‌بنى‌اسرائيل وبعثنامنهم‌اثنى‌عشر نقيباً - الى‌قوله - لاكفرن‌عنكم سيئاتكم» واين‌اقوال متقارب‌المعنى است (وَإِيّايَ فَارْهَبُونِ) ضمير منصوب منفصل‌است وعامل‌در اوفعل مقدّر بود كه‌اين‌فعل ظاهر براو دليل‌بود ونشايد كه عامل‌دراواين‌فعل ظاهر باشد چه او بضمير متصل‌مشغول است‌وتقدير چنين‌باشد كه‌ارهبوااياى‌فارهبون‌چنانكه گفت «والقمر قدرناه منازل» واصل‌اوفارهبونى بوده‌است ياء‌بيفكنده‌است‌واكتفاء كرده بكسره‌ازآن چنانكه «الكبير المتعال» «والليل‌إذايسر» براى‌سر آيت تاملايم‌بود اسجاع آيات‌را ورهبت خوف‌باشد وضدّ اودر

---

(١) النجم ستاره ثرياست وآنرا تشبيه بدسته‌اى‌ازشتران كرده است‌وحادى آنكه‌شتررا براند وحدى خواند ومراداواينجا ستاره دبران است كه نزديك ثريا است وآنراتشبيه بساربان كرده‌وچون هرگز ازهم جدانميشوند گوئى بهم وفا ميكنند .

عبارت رغبت بود، حقتعالی میگوید ازمن بترسی بکردن چیزی که مستحق عقوبت من شوی و بیان کردیم که معنی آنست که ازعقاب من بترسی .

(وَآمِنُوا) امراست ایشان را (بِما أنْزَلْتُ) «ما» موصوله است با آنچه من فرو فرستادم یعنی قرآن (مُصَدِّقاً) راست دارنده نصب او برحال است (لِما مَعَكُمْ) مراد کتب اولی است از توراة وانجیل، حقتعالی ایشان را برغبت میافکند درایمان آوردن بقرآن چه مصدق کتب ایشانست و کتب ایشان مصدق قرآنست اگر بگویند وپنهان نکنند، وانزال و تنزیل نقل بود ازجهت علو بجهت سفل ودرآیه دلیل است برحدوث قرآن چه آنکه منزل باشد قدیم نبود و نزول برقدیم روا نباشد (وَلا تَكُونُوا أَوَّلَ كافِرٍ بِهِ) درست آنست که هاء کنایت ازقرآن است واین قول ابن جریج است، وابوالعالیه گفت کنایت است ازرسول صلی الله علیه وآله وسلم ، واصم گفت مراد کتاب ایشانست یعنی بمحمد کافر مشوی که ذکر او در کتابهای شماست کفر باو کفر بکتابهای شما باشد ، اگر گویند چرا گفت «اول کافر» برلفظ واحد درصدر آیه خطاب باجماعتی است جواب فراء و اخفش گفتند اگرچه ظاهر اسم است برمذهب فعل رانده است آنرا، تقدیر چنین است که اول من کفر ،وفعل را تثنیه وجمع نکنند ومبرد میگوید وجه آنست که «اول کافر» راموصوفی تقدیر باید کردن که درلفظ واحد بود ودرمعنی جمع چنانکه آل أوحزب أوقبیل أورهط کافر چنانکه شاعر گفت :

وَإذاهُمْ طَعِمُوا فَألْأَمُ طاعِمٍ وَإذاهُمْ جاعُوا فَشَرُّ جِياعٍ(۱)

واین قول ملیح است. اگر گویند ظاهراین قول که گفت «أول کافر» چنان مینماید که اگر دوم باشند یاآخر کافر رواباشد. گوئیم این قول بدلیل الخطاب بود وقول بدلیل الخطاب باطل است بنزد ماوبیشتر اهل علم ازمحققان. اگر گویند دلیل الخطاب چه باشد گویم آنکه استدلال کند بوجود چیزی برنفی جز آن چنانکه گوید . من دخل داری اکرمته هر که درسرای من آید اکرامش کنم دلیل نکند برآنکه هر کس که درسرای اونشود مستحق اکرام نبود از اوبرای آنکه حکمی منفصل است ازآن وازاینجا بیش از این مفهوم نباشد که هر که درسرای شود مستحق اکرام بود وهر که درسرای نشود حکم اوموقوف باشد بردلیل دگر وآنانکه بدلیل الخطاب گویند خلاف این گویند ، گویند هر که درسرای نشود نشاید که اورا اکرام کنند واین ازظاهر خطاب دانیم وبطلانش آنست که بیان کردیم وبرای آن این قدر شرح دادیم که دراین کتاب ازاین معنی بسیار خواهد آمد تاخوانندهٔ این کتاب واقف باشد براو وجواب دیگر ازسؤال

(۱) آن هنگام که طعام خورند لئیمترین خورندگانند وچون گرسنه شوند بدترین گرسنگان.

آنست که اين‌طريقی است عرب‌را درفصاحت معروف ومرادازاين مبالغه‌باشد ومراد آنست که کافر مشوی باو نه‌باول ونه‌بآخر واين‌چنانست که گويند فلان غير سريع الی‌الخنی.فلان‌سريع نيست بفحش‌مراد نفی فحش‌باشد برجمله نه‌نفی سرعت و گويند: قلّ‌مارأيت مثله‌چون او کم ديدم‌ومعنی آنست که چون اوندیدم نه‌قليل‌ونه کثير، وچنانکه شاعرميگويد :

مِنْ أُناسٍ لَيْسَ فِي أَخْلاقِهِم عاجِلُ الفُحْشِ ولا سُوءُ الجَزَعِ (١)

غرض او نه نفی عاجل فحش است دون آجل بل نفی‌فحش وجزع است برسايروجوه وجواب سوم آنست که تخصيص اول برای آن کرد تاديگران که دراو نگرند اقتداء نکنند چنانکه رسول‌ﷺ گفت « من‌سن‌سنة سيئة فله وزرهاووزرمن‌عمل بها الی‌يوم‌القيامة » هر که سنتی‌بد نهد بزه آن وبزه آنان که برآن‌کار کنند تابقيامت براوباشد « ومن‌سن سنة حسنة فله أجرها و أجرمن‌عمل بها إلي يوم‌القيامة » وهر کس‌سنتی نکونهدمزدآن‌وهر که‌برآن‌کار کند اوراباشد تابروزقيامت (وَلاتَشْتَرُوا بِآياتِي ثَمَناً قَلِيلاً) دراين کلمات‌مانند اين‌سؤال‌هست که همانا ببهای بسياربشايد فروختن چه نهی مقيداست ببهای‌اندك جواب‌هم آنست که بيان کرديم در دوم ازسؤال‌اول مرادنه‌آنست که اندك نشايد بل‌مرادآنست که هربها که‌درعوض‌او بستانی‌اندك باشدودراين دوجايگاه دليل‌است بربطلان قول‌بدليل‌الخطاب والاابن الزامها لازم‌آيد. واشتراء درآيه بمعنی معاوضه است ودرتازی خود اين‌معنی دارد برای‌آنکه شاری ومشتری أعنی بايع ومشتری معاوضه ميکنند اوبهاميدهد ومتاع بعوض‌ميستاندواين متاع ميدهد وبهابعوض‌ميستاند وشری آن باشد که بفروخت نحو قوله تعالی « وشروه بثمن بخس» ای‌باعوه واشتراء خريدن باشد نحو قوله تعالی «ان‌الله اشتری من‌المؤمنين أنفسهم وأموالهم» (وَإِيّايَ فَاتَّقُونِ) از من بترسی يابپرهيزی معنی آنکه از معصيت من‌بپرهيزی وازعقاب من‌بترسی .

(ولاتَلْبِسُوا الحَقَّ بِالباطِلِ) يقال‌لبست الثوب البسه‌لبساًولباساًولبست‌عليه‌الامر البسه‌لبساً خدايتعالی ميگويد حق بباطل باز مپوشی وباطل بروی‌حق برمياريد وحق‌را معنی مختلف‌بود باختلاف‌مواضع چون درقول گويند صدق‌باشد چون‌درفعل گويند صواب باشدچون دراعتقاد گويند علم‌باشد، وحقّ‌عليه ای‌وجب‌ومنه‌قوله تعالی«ولکن‌حق‌القول منی» والحقيقة‌فی اللغة مايحق علی الرجل حفظه چنانکه شاعر گويد :

---

(١) گروهی که نيست در سرشت وخوی ايشان شتاب در زشت‌کاری ونه زاری وبيقراری.

فَكُنْتُ أَنَا الحامي حَقِيقَةَ وائِل كَما كانَ يَحْمي عَنْ حَقائِقِنا أَبي (۱)

وباطل نقیض حق بود واصل بطلان فساد بود ودرمعنی لبس ایشان حق بباطل چند قول گفته‌اند یکی آنکه دین جهودی آشکارا مکنی ومسلمانی پنهان یعنی قوّة جهودی وترسائی مکنی (۲) تاظاهر شود وضعف مسلمانی مجوی تا پنهان شود . وقول دیگر آنست که آنچه میدانی ازحق باز میپوشی وباطل وآشکارا مکنی طمع ریاست وحطام دنیارا ، وقولی دیگر آنست که باطل بصورت حق بمردمان منمائید و آیه وارده است مورد مذمت وملامت آنان را که تلبیس کنند وحق بصورت باطل بنمایند پس چگونه شاید که خدایتعالی نهی کند جهودان را ازکاری و مذمت کند ایشان را بر آن و خود آن کند ؟ پس معلوم شد که قدیم جل جلاله منزه است از آنکه تلبیس أدله کند وباطل بصورت حق بکسی نماید (وَتَكْتُمُوا الحَقّ) در محل او دوقول گفتند وآنکه نون چرا بیفتاد از این فعل یك قول آنست که واو عطف است ومحل اوجزم است ونون برای جزم بیفتاد معنی آنست که ولا تکتموا الحق پنهان باز مکني وقولی دیگر آنست که واوجمع است بمعنی مع وفعل درمحل نصب است باضمار أن ونون برای نصب افتاده است ، معنی آنست که حق را بباطل باز میپوشی با آنکه حق پنهـان کنی یعنی از میان این هردوکار جمع مکنی چنانکه شاعر گوید :

لا تَنْهَ عَنْ خُلقٍ وتَأْتِيَ مِثْلَهُ عارٌ عَلَيْكَ إذا فَعَلْتَ عَظِيمٌ (۳)

ومثال این آیه در کلام عرب چنین باشد که « لاتأكل السمك وتشرب اللبن» ولا تأكل السمك وتشربَ اللبن» معنای اول نهی باشدازهردو ومعنای دوم نهی باشد عن الجمع بينهما معنی آن باشد مع ان تشرب اللبن (وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ)واو حال راست معنی آنکه درآنحال که شما میدانی. خلاف کردند در آنکه چه بود که ایشان میدانستند بعضی گفتند میدانی که قول شما باطل است وقول محمد حق است قولی دیگر آنست که شما میدانی که بعث ونشور وحساب وکتاب حق است . قولی دیگر آنست که شما میدانید که محمد حق است و صادق است از آنکه نام او ونعت او وسیر او در کتابهای خود شناخته ودرآیت دلیل نباشد برصحت قول اصحاب معارف

---

(۱) منم کـه آنچه باید حمایت کـرد،از قبیله وائل حمایت میکنم چنانکه پـدرم پیش از من حمایت میکرد .

(۲) امروز میگویند تقویت مکنید .

(۳) ازخوئی نهی مکن که تو خود مانند آنـرا میآوری وقتی چنین کنی ننگی است بـزرگ برای تو .

برای آنکه آیه خاص است بجماعتی عالمان واحبار جهودان که ایشان وصف رسول ﷺ از توراة شناخته بودند و پنهان میداشتند برای حب ریاست اگر گویند چون دانستند نه مؤمن باشند؟ جواب گوئیم دانستن تنها ایمان نبود تا تصدیق با او نبود چون بدل تصدیق نکنند جحود باشد ایمان نباشد و علمی را که(١) بر او مستحق ثواب شوند.

(وَأَقِيمُوا الصَّلٰوةَ وَآتُوا الزَّكٰوةَ) قدیم جل جلاله چون ایشان را نهی کرد از آنچه در آیه مقدم رفت دراین آیه امر کرد ایشان را بنماز و زکوة و کلام درصلوة واصل واشتقاق او برفت فی قوله تعالی «یقیمون الصلوة» وهمچنین درمعنی اقامت وجهی نباشد اعادهٔ آنرا «وآتوا الزکاة» ایتاء اعطاء باشد واتیان آمدن باشد وأتاوه خراج باشد، واتیت الرجل اذا جئته، واتیت الامر اذا فعلته، وأتیت المرأة إذا جامعتها. وزکوة درلغت نماء وزیاده باشد یقال زکا الزرع إذا نما وزاد و صاحب کتاب العین میگوید اصل زکوة طهارت وپاکی باشد من النفس الزکیة ومن التزکیة فی قوله تعالی «خذ من اموالهم صدقة تطهرهم وتزکّیهم» و در زکوة در معنی نماء شاعر گوید

أَلْمالُ يَزْكُو بِكَ مُسْتَكْثِراً يَخْتالُ قَدْ أَشْرَفَ لِلنّاظِرِ (٢)

ومصدر او زکاء باشد ممدود وعرب گوید: هذا الایزکو بك ای لایلیق. وفلان زکا النقدای حاضره وعتیده، وزکا مقصور جفت بود وخسا فرد، قال الشاعر:

كانُوا خَساً وَزَكاً مِنْ دُونِ أَرْبَعَةٍ لَمْ يَخْلَقُوا وَجُدُودُ النّاسِ تَعْتَلِجُ(٣)

(وَارْكَعُوا مَعَ الرّاكِعِينَ) رکوع وانخفاض وانحناء نظایر باشد درلغت ورکع نقیض ارتفع بود قال الشاعر:

لاتُذِلَّ الفَقِيرَ عَلَّكَ أَنْ تَرْ كَعَ يَوْماً وَالدَّهْرُ قَدْ رَفَعَهُ(٤)

صاحب العین گفت هرچه برروی درآید اگرزانویش بزمین درآید واگرنه اورا راکع گویند لبید میگوید:

أُخَبِّرُ أَخْبارَ القُرُونِ الَّتِي مَضَتْ أَدِبُّ كَأَنِّي كُلَّما قُمْتُ راكِعُ «٥»

(١) یعنی علم آنها علمی نیست که مستحق ثواب باشند بر آن.

(٢) مال بسبب تو نمو میکند و بسیار میشود و بخود میبالد ودر نظر بیننده بلند و عالی مینماید

(٣) این بیت منفرد است وفراء بشاهد لغت نقل کرده است وترجمه این است که آنها طاق وجفت و کمتر از چهار بودند و شایسته خیری نبودند درحالتیکه مردم برای بخت وخوشی کشمکش میکردند.

(٤) درویش راخوار مدار که شاید روزی تو پست شوی وروزگار اورا بلند گرداند.

(٥) میدانم سرگذشت قرنهای گذشته را و جنبیدن من چنان است که هرگاه بایستم پنداری در رکوعم.

ودر شرع همچونین دوتاشدن باشد و برای آن رکوع را تخصیص کرد از ارکان نماز که درنمازی که جهودان کردندی رکوع نبودی وقولی دیگر برای عظم موقع او ازنماز آنرا تخصیص کردچه‌عبارت کنندازجملهٔ‌قیام‌وقراءةورکوع وسجود بیك رکعت‌ورکه ببیکبار رکوع کردن‌باشد اگر گویند چون‌بگفت «أقیموا الصلوة» و رکوع درآنجا داخل بـاشد باز گفتن «وارکعوا» تکرار باشد ودر او فایدهٔ نبود جواب آنست که گوئیم خطاب با جهودان است که ایشان درنماز رکوع نکنند جوابی‌دیگر آنست که‌تخصیص بذکر کرداین‌راچنانکه «وملائکته و رسله و جبریل و میکال» و جواب دگر آنست که مراد بامر باو نماز جماعت است لقوله «مع الراکعین» ودر اول آیه مراد امر باقامه نماز است تا تکرار نباشد و هریکی مستقل بود بفایدهٔ خود اما اخبار درباب نماز وزکوة وترغیب برفعل آن ووعید برترکش بی‌اندازه‌است طرفی گفته شود : امیرالمؤمنین علیه‌السلام روایت کند و ابوذر غفاری که یك روز رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله نشسته بود باجماعت مهاجر وانصار ده مرد از جملهٔ احبار جهودان در آمدند و گفتند ما ازتو مسائل خواهیم پرسیدن که جز پیغامبر مرسل یافرشتهٔ مقرب نداند ، اگر جواب دهی ما بدانیم که تو پیغمبری خدایرا . رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله گفت بپرسی گفتند یامحمد خبر ده مارا ازپنج نماز که خدای تعالی ترا و امت ترا در شبانه روز فرموده است پنج وقت این اوقات را چه اختصاص است و تفضیل بردیگر وقتها؟ رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله گفت امانمازپیشین (۱) بدان که خدایتعالی را جل جلاله در میان‌آسمان دنیا حلقه است(۲) که هر گه آفتاب بدان حلقه بیرون شود هرچه درآسمان‌و زمین است خدای‌را تسبیح کند ودرهای‌آسمان بر گشایند و دعا درآن وقت اجابت کند خدای تعالی خواست تاامت من درآن وقت درآن خیرمشارك‌باشند. وامانماز دیگر(۳) آن ساعت‌است که ابلیس‌آدم را وسوسه کرد خدایتعالی مرا وامت مرا نمازفرمود درآنوقت رغم شیطان را و بازداشت کیداورا وامانماز شام‌آن وقت است که توبه‌آدم قبول کرد خدایتعالی خواست‌تاامت من نیزدرآن وقت بادرگاه اوشوند تاایشان را توبه باشد ازگناهی کرده. وامانمازخفتن‌آنوقت نماز پیغمبران است خدایتعالی خواست تا امت من موافق باشندایشان را درعبادت . واما نماز بامدادآفتاب که‌بر آیدازمیان دوشاخ شیطان برآیدو کافران اوراسجده کنند خدایتعالی‌خواست

(۱) نماز پیشین نمازظهر است .

(۲)این حلقه را دراصطلاح علمی‌دائره نصف النهارگویند اگرچه نسبت بهرجای زمین‌مختلف است اما دریك معنی شریکند که همه جا روزبدان نصف میشود

(۳) نماز دیـگر نماز عصراست .

تا امت من اوراسجده کنند پیش از آنکه کافران شیطان را سجده کنند آن احبار گفتند راست گفتی وهرده ایمان آوردند. ودرخبراست که رسول صلی الله علیه وآله گفت « ان آفضل الفرائض بعد المعرفة الصلوة واول مایحاسب العبد علیها الصلوة فان قبلت قبل ماسواها وإن ردت رد ماسواها» گفت اول فریضه ایکه بر بنده هست پس ازشناختن خدایتعالی نمازاست واول چیز که اورا بر آن حساب کنند نمازاست اگر نمازش قبول کنند دگرطاعتش قبول کنند واگر نمازش رد کنند دگرطاعتش رد کنند . دیگرروایت است ازانس مالك ازرسول صلی الله علیه وآله که گفت اول چیزیکه خدایتعالی فریضه کرد بر بندگان خود نمازاست وآخر چیزی که ازمکلفان بردارد نمازاست واول چیزی که بر آن حساب کند نمازباشد و گفت علیه السلام «الصلوة قربان کل تقي » گفت نمازتقرب هر پرهیز کاری است و گفت « بین العبد و بین الکفر ترك الصلوة » ازمیان بنده و کفر آن استکه نماز رها کند و گفت علیه السلام « موضع الصلوة من الدین کموضع الرأس من الجسد » گفت جای نمازازدین جای سراست ازتن وحسن بصری روایت کند ازانس مالك که گفت رسول صلی الله علیه وآله گفت چون بنده بنماز برخیزد وروی بنماز آورد چون گوید الله اکبر از گناه بدر آید چنانکه روزیکه ازمادرزاده وچون گوید اعوذ بالله من الشیطان الرجیم خدای تعالی بهرموئیکه برتن اوباشد عبادت یکساله بنویسد اورا، و چـون فـاتحة الکتـاب بخوانـد همچنان باشد که حج وعمره کرده، و چون بر کوع شـود همچنان بود کـه هم سنك خود زر بصدقه بداده، و چون گویـد « سبحان ربی العظیم وبحمده » همچنان باشد که هر کتابی که خدایتعالی از آسمان فروفرستاد خوانده باشد وچون گوید « سمع الله لمن حمده » خدایتعالی برحمت بدونگرد وچون بسجده شود خدای بعدد هر شیطاني وجني حسنتش بنویسد وچون گوید « سبحان ربي الاعلی وبحمده » همچنان باشد که بهر حرفي برده ای آزاد کرده باشدوچون بتشهد بنشیند خدایتعالی ثواب صابرانش دهدوچون سلام باز دهد خدای درهای بهشت براو گشاید گوید ای بنده بهردری که خواهي در بهشت می شو . ابوهریره روایت میکند که رسول صلی الله علیه وآله گفت : الصلوة کفارة الخطایا ثم قرأ « ان الحسنات یذهبن السیئات » گفت نماز کفارۀ گناهان باشد واین آیه برخواند که حسنات سیئات را ببرد . وعبدالله عمر روایت کند ازامیرالمؤمنین علی علیه السلام که مردی را دیدم که نماز نیکومیکرد وتضرع عظیم مینمود رسول صلی الله علیه وآله بدست مبارك اشارت کرد که این مرد ازاهل بهشت است، وهم گفت ازرسول صلی الله علیه وآله شنیدم چون مرد مؤمن درنماز ایستد وتکبیرافتتاح کند جمله گناههای اوبیاید وبرسرو دوش وی بایستد چنانکه بر کوع و سجود میشود گناهان از اوفرومیافتد . ومعاذ جبل روایت کند که مردی بنزدیك رسول آمد گفت یارسول الله چه گوئي درمردی که بازنی نامحرم بخلوت

بنشیند وهرچه ازمیان زنان ومردان باشد از میان برود مگرمواقعه خدایتعالی این آیه فرستاد که « واقم الصلوة طرفي النهار وزلفاً من اللّيل إنّ الحسنات يذهبن السيئات » رسول ﷺ گفت باید که برخیزد و وضوء نماز باز کند ودور کعت نماز کند تا کفارهٔ گناه او باشد صحابه گفتند یارسول‌الله این اوراست خاص یاجمله امترا عام گفت بل‌جمله مؤمنان راست عام ، سه‌بار بگفت . ابوهریره گفت رسول ﷺ مثل‌زد گناه‌کار نماز کن را بمردی که اودرمیان خاك مراوغه (١) میکند تا خاك آلوده شود آنگه بیاید به‌آبی صافي تا خود را بشوید پس در دگرباره باسر خاك شود پس دگر باره باب شود هر گه باب فرو شود نه آب اندام او را از خاك پاك میکند؟همچنین نماز گناهان‌ازاوفرومیشویدچنانکه‌آب خاك‌را ازاندام میبرد . ومعاذروایت کند که رسول‌را ﷺ گفتم کدام عمل‌فاضل‌تراست که بنده کند گفت نماز بوقت خود که نماز ستون‌دین‌است . ودرخبرمی‌آید که چون بنده‌را درگورنهندچهارآتش بیاید وآهنك او کندنماز بیایدویکی‌را دفع کند وروزه بیاید ویکی را بنشاند وصدقه بیاید یکی‌را رفع کند و صبربیاید یکی برگرداند . وکعب الاحبار گفت درکتب اوایل هست که خدای تعالی گفت سه‌چیز هست که‌هر که برآن محافظت کند اوبندهٔ من است حقا وهر که آنرا ضایع کند او دشمن من است حقا : نماز وروزه وغسل جنابت . وبعضی صحابه در وعظ گفته اند ای بیچاره همه‌روز برای خود آتشي می افروزی عظیم چون وقت نماز درآید برخیز و آن‌آتش که همه‌روزافروخته باشي بیك‌ساعت‌بنشان تاتورا نسوزد . وامیرالمؤمنین ﷺ چون وقت نماز درآمدی‌گونه برویش بگردیدی (٢) و مضطرب شدی‌گفتندی تورا چه بود گفتی وقت‌گذاردن امانتی درآمد که خدای تعالی‌آن را عرض کرد برآسمانها وزمینها و کوهها همه ازآن بترسیدندی‌و نیارستندی(٣)برگرفتن‌تامن‌خود چگونه خواهم‌گذاردن‌آن را واخباررا در این باب حصر نیست ودرد گرآیات هرجای طرفی گفته شود انشاءالله عزوجل . امازکوة رسول ﷺ میگوید « الزكوة قنطرة الاسلام » زکوة پل اسلام‌است . وامیرالمؤمنین ﷺ روایت کند که رسول‌ﷺ درخطبهٔ وداع گفت « أيها‌الناس أدّوا زكوة اموالكم» ایمردمان زکوة مال بدهی که هر که زکوة ندهد نمازنبود اورا وهر که نمازنبود اورادین نبود او را وهر که دین نبود اوراروزه وحج وجهاد نبوذاورا رسول ﷺ گفت‌اعمال اهل‌بهشت واهل دوزخ برمن‌عرضه

---

(١) مراوغه غلطیدن درخاك است .

(٢) یعنی رنگش متغیرشدی .

(٣) نتوانستند .

كردند اول کس که در بهشت شود سه کس رایافتم شهید و بندهٔ مملوك که عبادت خدای نیکو کند وخواجهٔ خودرا نصیحت کند ومردی ضعیف حال صاحب عیال واول کسی ازاهل دوزخ هم سه کس را یافتم امیری مسلط را ومالداری که زکوة مال ندهد و درویشی متکبر را. ودرخبری هست که چون توانگران زکوة مال ندهند خدایتعالی باران از آسمان باز گیرد ورسول عليه السلام گفت «ماطلعت شمس قط الاوعلی جنبیها ملکان یقولان اللهم عجل لمنفق خلفاً ولممسك تلفاً» هیچ روز آفتاب بر نیاید والا بر پهلوهای اودو فرشته ایستاده میگویند بارخدایا هر دهنده و بخشنده را عوض ده وهر بخیل وممسك را هلاك مال .

قوله تعالی : (أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ) حدّ امر قول قائل باشد آن را که دون اوبود إفعل یامانند آن بشرط آنکه مرید بود آن را که میفرماید . ومراد بناس جنس است ولام استغراق جنس راست. برّ هر کاری نکوبود. اسمی است شامل جملهٔ طاعات را از واجبات ومندوبات و گفته اند مراد ببر صدق است من قولهم برّ في یمینه ای صدق . و برّ ضدّ فجور باشد من قول الشاعر :

إِنَّا اقْتَسَمْنَا خُطَّتَيْنَا بَيْنَنَا فَحَمَلْتُ بَرَّةَ وَاحْتَمَلْتَ فَجَارِ (١)

وهما علمان للبر والفجور فلان برّ وبارّ بوالدیه . وضدّ این عقوق باشد ونیز بمعنی صله و احسان باشد ومعنی استفهام درآیه تقریع وملامت است آنان را که امرمعروف کنند مردمان را وایشان بر آنکه گویند کار نکنند. عبدالله عباس گفت مراد آن است که اهل کتاب تحریص کردندی برتمسك باحکام تورية وانجیل وایشان رها کردندی وضایع ماندندی . قتاده گفت مردم را طاعت فرمودندی وخود نکردندی قومی دیگر گفتند مردم را صدقه دادن فرمودندی وایشان ندادندی وحسن بصری وابن جریج گفتند مراد منافقانند که بظاهر امرمعروف کردندی ودر باطن منکر کردندی . واولی تر حمل آن باشد برعموم برای آنکه تنافی نیست میان این اقوال پس باید گفتن شامل است همه را وهمه داخل اند در آن امانسیان در آیه اگر حمل کنند برضد ذکر حقیقت نباشد برتوسع ومجاز باشد برای آنکه نسیان مزیل تکلیف است وبازوال تکلیف ملامت نباشد و آیت وارد است مورد ملامت، اولیتر آن بود که حمل کنند بر ترك چنانکه درقصه آدم عليه السلام برفت فی قوله تعالی «فنسی» ای ترك تاهم برحقیقت باشد وهم بلیغ تر باشد درباب ملامت (وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ) . واو حال را باشد وحال حالي است که شما کتاب میخوانی یعني تورية از این وجه باید حمل کردن بر اهل کتاب و آنچه ایشان در تورية یافتند از ذکر رسول صلى الله عليه وآله وذکر

(١) یعنی ما کار خودرا میان خود قسمت کردیم من نیکی را قبول کردم وتوزشتی را پذیرفتی .

تحریص وترغیب برصدقات وزکوة وانواع مبرات ازصلت رحم وجز آن وانتم ضمیر مرفوع منفصل باشد «تتلون». تلوت القرآن قرآن بخواندم واصل او تتبع باشد من قولهم : تلوت الرجل اذا تبعته آنگه برسبیل مبالغه گفت (أَفَلا تَعْقِلُونَ) شما عقل نداری یعنی این کار عاقلان نباشد که چیزی بغیری ارزانی دارند وخویشتن را از آن محروم کنند و گفتند معنی آن است که نه کار عاقلان باشد که تو کسی را چیزی فرمائی وغرض تو آن باشد تا او بر آن کار کند آنکه تو نکني اورا داعی نباشد بکردن بمنزلت آن بود که نقض غرض خود کرده باشی و عاقلان چنین کار نکنند وقولی دیگر معنی چنین است که شما استعمال عقل نمیکنی که چنین کردن باعقل درنخورد چنانکه شاعر گفت :

لا تَنْهَ عَنْ خُلُقٍ وتَأْتِيَ مِثْلَهُ　　عارٌ عَلَيْكَ إذا فَعَلْتَ عَظِيمُ (۱)

و انس مالك روایت کند ازرسول ﷺ که گفت شب معراج مرا بآسمان بردند جماعتی را دیدم که لبهای ایشان میبریدند . کلما قرضت وفت . چندانکه میبریدند بازدیگرباره تمام میشد من گفتم ای جبرئیل اینان که اند؟ گفت « هؤلاء خطباء امتك يقولون مالا يفعلون ويأمرون الناس بالبّر وينسون انفسهم » اینان خطیبان امت تواند که گفتند وبر آن کار نکردند ومردمان را امرمعروف کردند وخویشتن کار نبستند . وابوهریره روایت کند که رسول ﷺ گفت « أن اشد الناس عذاباً يوم القيامة عالم لم ينفعه الله بعلمه » سخت تر کسی روز قیامت بعذاب عالمی باشد که اورا بعلم خود منفعت نبود. وجندب بن عبدالله روایت کند که رسول ﷺ گفت مثل آنکس که مردم را خیر آموزد واو کار نبندد مثل چراغ باشد که خویشتن میسوزد ودیگرانرا میفروزد وچنان بود که شاعر گفت :

وَمَنْ يَعِظُ الرِّجالَ بِقَوْلِ حَقٍّ　　فَيُحْفَظُ عَنْهُ وَهُوَ لَهُ مُضِيعٌ
كَعاصِي اللهِ في مالٍ حَواهُ　　وَ وُرّاثٌ لَهُ فيهِ مُطِيعٌ
فَيَسْعَدُ بِالَّذي كَسَبَتْ يَداهُ　　سِواهُ وذلِكَ الغَبْنُ الفَظِيعُ (۲)

وعبدالله مسعود روایت کند که رسول ﷺ فرمود که فردای قیامت هیچ مرد را رها نکنند

(۱) ازخلقی نهی مکن که تومثل خود آن را بجای میاوری وقتی چنین کنی بر تو ننگی است بزرك .

(۲) آنکه مردان را بگفتار حق اندرز میدهد ومردم سخن اورا حفظ میکنند اما خود او کلام خودرا تباه میسازد مانند گناهکاری است که خدارا درجمع مال نافرمانی کرد وارثان او درآن مال اطاعت حق کردند پس بآنچه او کسب کرده بود دیگری نیك بخت شد واین است غبن فاحش .

که قدم ازقدم بردارد تا ازعهدهٔ چند چیز بدرنیاید ازبرنائی که بچه به پیری رسانیده و از عمر که درچه صرف کرده وازمالش که کجا کسب کرده وبکجاخرج کرده وازعلمش که برآن کار کرد یانبکرد . وانشدمحمدبن الجهم :

إذا أَنتَ لَمْ يَنْفَعْكَ عِلْمُكَ لَمْ تَجِدْ   لِعِلْمِكَ مَخْلُوقاً مِنَ النَّاسِ يَقْبَلُهُ
وَ إِنْ صانَكَ العِلْمُ الَّذي قَدْ حَمَلْتَهُ   أَتاكَ لَهُ مَنْ يَجْتَنيهِ وَيَحْمِلُهُ (١)

و مالك دينار گفت خدايتعالى وحى كرد بعيسى ابن مريم عليه السلام كه يا عيسى وعظ كن مردمان را وتومتعظ شو واگرمتعظ نشوى ازمن شرم دار . وحسن بصرى باين بيت بسيار تمثل كردى :

إِذَا العِلْمُ لَمْ تَعْمَلْ بِهِ صارَ حُجَّةً   عَلَيْكَ وَلَمْ تُعْذَرْ بِما أَنْتَ جاهِلُهُ (٢)

اماحد عقل ، عقل عبارت بود ازمجموع علومى كه چون حاصلند دريكى ازماازاوصحيح بود درعلم اكتسابى دخل كردن وازخداىتعالى نيكو بود كه اورا تكليف كند چون ديگرشرايط تكليف حاصل بود واشتقاق اوازعقال ناقه بود چه عقل عاقل را منع كند ازبسيارى كارها چنانكه عقال منع كند شتررا ازرفتن. ودگر انك علوم اكتسابى بااومعتقل باشد وبسته. وديه را ازاينجا عقل خوانند كه خون را بازداردازآنكه ريخته شود وعقل بمعنى ديه آمده است در كلام عرب چنانكه شاعر گفت :

فَلا تَأْخُذُوا عَقْلاً مِنَ القَوْمِ إِنَّني   أَرَى العارَ يَبْقَى وَالمَعاقِلُ تَذْهَبُ (٣)

اگر گويندآن علوم چيست كه مجتمع شوندآنرا عقل خوانند گوئيم اول علم است بخود واحوال خودچنانكه يكى ازماوجودخوددانه ودانه كه حاصل است برصفت مدركى وادراك مدركات ميكند برآن وجه كه آن باشد واين ازخويشتن يابد. دگرعلم بودبانتفاءآنكه ادراكش نميكند باسلامت احوالش (٤)، ديگر علم بآنكه مدركى ديگرموجود بودى اوادراك كردى دگرعلم

(١) اگردانش تو سود ندهد تراهيچ آفريده‌اى ازمردم نيابى كه ازتوآن را قبول كند واگر تورا نگاهدارد دانشى كه فرا گرفته نزد توآيد كسيكه آن را بگيرد وبپذيرد .

(٢) وقتيكه بعلم خود عمل نكردى حجت شود برتو ومعذور نباشى بعلت ندانستن .

(٣) از اين قوم ديه نستانيد كه من ميبينم ننك ميماند وخون بها ازدست ميرود .

(٤) اگر كسى چيزى را ادراك نكرد دليل برآن نخواهد بود كه آن چيزموجود نيست چنانكه ماعذاب قبروملائكه وجن را ادراك نميكنيم وهمه اينها هستند مگرآنكه قيد كنيم چيزى قابل ادراك يك حاسه را ازهمان حاسه درك نكرديم آن چيز نيست .

باشد بقسمتهای متردد چنانکه داند که ذات خالی نبود از آنکه برصفتی بودیانبود ؛ ودگرعلم باشد ببسیاری چیزها عند اختبارچنانکه داند که آبگینه بسنك شکند وآتش پنبه را بسوزدومانند این، وعلم بتعلق فعل بفاعل دراین باب شود ، ودگرعلم بقصد مخاطب چون خطاب او شنود : دگرعلم بامور جلی وتذکر آن باقرب عهد بآن ، دگرعلم بحسن بسیار محسنات عقلی و علم بقبح مقبحات عقلی ووجوب واجبات عقلی وجواز مجوزات عقلی واستحالهٔ مستحالات عقلی ؛ واین اجزاء اجزاءعلوم عقل بودوهرجزئی ازاجزای علوم عقل که ذکرش کرده شدخدایتعالی آن را برای نوعی ازانواع تکلیف عقلی آفرید که بی آن قبیح بودی درحکمت اوتکلیف کردن بآن نوع واستقصاء کلام دراین معنی در کتب اصول مشروح است واطناب کردن دراین کتاب در این باب ازغرض مقصود خارج بود .

وقوله تعالی (وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلوٰةِ) امراست جمله مکلفان را باستعانت و طلب یاری کردن ازخدای تعالی واین سین را سین طلب خوانند واستعانت طلب یاری کردن باشد واعانه یاری دادن باشد. ومعنی آن است که ازخدایتعالی الطاف خواهیکه شما را بطاعت نزدیك کند وازمعصیت بازدارد وخلاف کردند در آنکه خطاب باکیست بیشتر مفسران گفتند خطاب بااهل کتاب است ازجهودان وترسایان چه آیات اول درحق ایشان است چه ایشانرا نهی کرداز آنکه بطمع ریاست وحطام دنیا حق بباطل بپوشند وچیزی بگویند وبرآن کارنکنند دراین آیه گفت دست ازآن بدارید وبنماز وروزه تمسك کنی وبعضی دگر گفتند خطاب بااصحاب رسول است ﷺ چه ایشان نمازوروزهٔ شرع مانشناختند چگونه گوید ایشان راکه استعانه کنی بآن هردو وآنکه آیات مقدم درحق ایشان باشد منع نکند که این آیه خطاب امت رسول ماباشد ﷺ واگربرعموم حمل کنند اولیتر اماصبرحبس نفس باشدبرآنکه نفس کاره بودآن راوازاینجاست حدیث رسول ﷺ که گفت درحق مردی که مردی را بدست ها گرفته تادیگری اورا بکشت « اقتلوا القاتل واصبروا الصابر» گفت قاتل را باید کشتن وآنکه اورا بازداشت ازآنکه دفع او کند ازخود درزندان بازباید داشتن تابمیرد شرع اینستکه حابس را درزندان مخلد باز دارند تابمیرد پس حبس راصبرخواند وحابسرا صابروآنکه نهی کرد ﷺ عن قتل الرجل صبراً، آن باشد که کسی را جای باز دارند وآب ونان ندهند تابمیرد ونهی عن ذبح البهیمة صبراً نهی کرد ازآنکه بهیمه را بصبر بکشند معنی آن است که نشاید که گاوو گوسفند ومانندآن یکی رامیکشند ویکی دراومینگرد وضدصبر جزع بود وشاعر گوید:

فإنْ تَصْبِرا فالصَّبْرُ خيرٌ مغبَّةً وَ إنْ تَجزَعا فالأمرُ ما تَرَيانِ (١)

وصبر برسه وجه بود یکی صبر برطاعت ویکی صبرازمعصیت ویکی صبر برمصیبت و گفته‌اند مراد بصبردرآیت روزه است چه معنی صبردرروزه حاصل است وقدیم جل جلاله روزه رادرقرآن صبرخواند فی‌قوله : « وجزاهم بماصبروا » ای بماصاموا دگر آنك تاملایم ومناسب باشدبانماز واگر بر عموم حمل کنند تا جمله داخل باشد در آن اولی تر بود وفایده بیشترودرصلوة دوقول گفته‌اند یکي دعا ودیگر نماز وحمل آن بر نماز کردن اولیتر بود چه عرف شرع این لفظ ازاصل ببرده است ومحقق کرده (٢) باین افعال مخصوص (وإنّها) کنایت راجع است بانمازواگر دومذکور درپیش رفته است ازصبروصلوة، برای دووجه را یکی آنکه موقع نمازبیشتراست ازموقع صبر واور کنی ازارکان شرع است ووجه دوم آنکه رد کنایت کرد الی اقرب المذکورین مثال وجه اول قوله تعالی «واذارأواتجارة اولهواً انفضوا الیها » رد کنایت باتجارت کرد چه بیشتررا مقصودآن بود وآن عمده و غرض بود . و مثال وجه دوم قوله تعالی « والذین یکنزون الذهب والفضة ولاینفقونها فی‌سبیل الله » رد کنایة بادویم کرد اگرچه زرعزیزتر باشد برای آنکه فضه نزدیك تراست (لَكَبِيرَةٌ) ای ثقیلة یعنی گران است برای آنکه گرانی نتیجهٔ بزرگی بود چون جسم بزرگ تربود [سنگین تر بود] این تشبیه گفت (إِلَّا عَلَى الخاشِعِينَ) خشوع و خضوع وتذلل واخبات نظایر بود وضد خشوع استکباربود وخشوع‌البصرچشم برهم‌نهادن باشد من قوله‌تعالی « ابصارهاخاشعة » وخشوع صوت سکون او باشد. کقوله تعالی «وخشعت‌الاصوات للرحمن » یعني نماز گران است مگربرآنانکه گردن نهاده‌اند فرمان خدایتعالی را. ربیع‌انس گفت مرادبخاشعان درآیة خایفان وترسکارانند امااخبار وآثار که درمعنی وفضیلت ودرجهٔ صابران آمده است بیکرانه است طرفی گفته شود : رسول عليه السلام میگوید « الایمان نصفان نصف صبر و نصف شکر» ایمان دونیمه است یك نیمه صبراست ویك نیمه شکر . وامیرالمؤمنين عليه السلام گفت « الصبرمن‌الإیمان بمنزلة الرأس من‌الجسد » صبر ازایمان بمنزلهٔ سراست ازتن چون سرجدا کنند تن‌را هیچ قدری‌نماند . وعمروبن شعیب روایت کند ازجدش از رسول عليه السلام که او گفت روزقیامت چون خلایق را درصعید سیاست، بدارند منادی ازقبل رب العزة ندا کند که «أین‌اهل الصبر» اهل صبر وشکیبائی کجایند جماعتی اندك برخیزند وروی بجانب بهشت نهند بشتاب

(١) اگرصبر کنید عاقبت آن بهتراست واگرزاری نمایندکارهمین است که می بینید.

(٢) یعنی افعال مخصوص را معنی حقیقی آن قرار داده است .

فرشتگان ایشان را گویند بس بشتاب میروی بهبهشت شما کیانید ایشان گویند ما اهل‌صبریم گویند صبرشماچه بود گویند صبرمابرطاعت بود واز معصیت بود فرشتگان گویند. «ادخلوا الجنة فنعم اجرالعاملین» ببهشت روید که مزدی است بهشت نیکو کاران را و برای آن این‌دو چیزراتخصیص کرد که بصبرازمعاصی اجتناب کند ونمازاورالطف باشد درادآء طاعات واجتناب مقبحات کمافی‌قوله تعالی «إن‌الصلوةتنهی عن‌الفحشاء والمنکر» ورسول ﷺ چون کاری‌سخت بدو رسیدی فزع بانماز کردی ودرخبراستکه یك روز رسول ﷺ سلمانرا دید برروی افتاده از درد شکم گفت یا سلمان قم فصل فان الصلوة شفاء ، خیز ونماز کن که‌درنمازشفاهست. ودر خبری‌هست که عبدالله عباس‌دربعضی سفرهابود اوراخبردادند بمرك برادرش«قثم» (۱)استرجاع کرد و فرود آمد از راحله و کناره گرفت ودرنماز ایستاد و دو رکعت نماز کرد و ساعتی نیك بنشست آنگه برخاست ومیخواند « و استعینوا بالصبر والصلوة و إنها لکبیرة الا علی‌الخاشعین» .

قوله تعالی (أَلَّذِينَ يَظُنُّونَ) آنانکه ظن برند ، باتفاق محققان ظن درآیت بمعنی یقین است چه اگربعث ونشوروثواب وعقاب بظن‌باشد ایشان‌را شاك باشند وچون شاك باشند کافرباشند وچون کافرباشند ممدوح نباشند وظن بمعنی علم‌در کلام عرب‌بسیاراست ومانند این آیه قوله «أنی ظننت أنی ملاق حسابیه» قال دریدبن‌الصمه گفت :

فَقُلْتُ لَهُمْ ظُنُّوا بِأَلفَيْ مُدَجَّجٍ　　سَرَاتُهُمْ فِي‌الفَارِسِيِّ المُسَرَّدِ(۲)

یعنی‌ایقنوا و گفته‌اند ظن‌ازافعالی‌استکه بمعنی‌شیء وضد باشد بمعنی‌ظن‌وعلم‌بود و گفته‌اند چون‌در علم بکاربرند مجازبود واین قول قریب است بصواب برای‌آنکه ازاطلاق لفظ ظن علم ندانند تاقرینه نباشد وقرینت درآیه‌آن است که‌آیه وارد مورد مدح است و مدح نباشدآنان را که دربعث ونشورشاك باشند (۳) وحد ظن‌آن باشد که بقوی کند، بنزدیك‌آنکه این معنی‌دراو حال‌باشد، که متعلق معنی‌چنان‌است باآنکه‌روا دارد که‌برخلاف‌آنست (۴) ودرقرآن‌ظن‌بمعنی

(۱) قثم بضم قاف وفتح ثاء مثلثه نام برادر عبدالله بن عباس است .

(۲) ایشان را گفتم یقین دانید دوهزار مرد مسلح‌را که بزرگان ایشان درزره فارسی بافته‌شده پوشیده باشند .

(۳) این شك اعم از ظن است وازاین سخن‌معلوم گردید که ظن دراصول دین باتفاق محققان معتبرنیست وبعضی اهل حدیث گویند درایمان بظن قوی اکتفا میتوان کرد ودرحق الیقین مرحوم مجلسی بابی درآن ایراد کرده است .

(۴) ترجمه عبارت‌ذریعه سیدمرتضی‌است «فاماالظن فهو مایقوی کون ماظنه علی ماتناوله‌الظن وان جوزخلافه» یعنی ظن‌آن است که قوی باشد درنظرانسان که‌آنچه ظن‌اوبآن تعلق گرفته مطابق واقع است اگرچه خلاف‌آن راهم روا دارد .

علم بسياراست منهاقوله « ورأى المجرمون النارفظنوا أنهم مواقعوها » وقوله تعالى « وظنوا ان لاملجأ من الله الااليه » وقوله تعالى « الايظن اولئك أنهم مبعوثون ليوم عظيم»(أَنَّهُمْ مُلاقُوا رَبِّهِمْ) اصل ملاقات درلغت مقابله بود بروجه مقاربه تابحد ملاصقه نيزباشد . يقال التقى الحدان إذا تلاصقاوالتقى الفارسان اذا تقابلا وتقاربا . و قال الشاعر : « فلما التقى الصفان واختلف القنا » و حقيقت اين در دو جسم برود و لقاء و ملاقات بمعنى رؤيت نيست ودرآية مضاف محذوف است ومضاف اليه بجاى اونهاده چنانكه «واسئل القرية» و «جاء ربك». واين طريقتى است عرب را معروف واشعاربراين معنى برفت . ودليل بر آنكه لقاء بمعنى رؤيت نيست . قوله تعالى « فاعقبهم نفاقاً فى قلوبهم الى يوم يلقونه » . و اتفاق است كه كافران ومنافقان خداى را نه بينند دگرقول رسول ﷺ كه گفت «من فارق الجماعة و استذل الامارة لقى الله ولاوجه له عنده» . واين خبررا معنى آن استكه هر كس كه ازجماعت مسلمانان مفارقت كند وامارة را يعنى امامت را ذليل وخواردارد باپيش خداى تعالى شود واورا بنزديك خداى هيچ روى نباشد (١) دگرقول رسول عليه السلام « من حلف على يمين ليقطع بهامال امرىء مسلم لقى الله وهوعليه غضبان » ومانند اين اخباربسياراست واين صفت دوزخيان است ودردوزخ كس خداى رانه بيند باتفاق پس معلوم شدكه لقاء بمعنى رؤيت نيست ، دگر آنكه لقاء گويند در حق آنكسكه بميرد گويند لقى الله فلاناًسواء اگر مؤمن واگر كافر، پس معنى آن است كه ملاقواثواب ربهم . ايشان را بثواب خداى وصول باشد ديگر آنكه بمعنى صيرورة آمده است فى قول الفرزدق .

وَإِنَّكَ إِنْ تَخْطِبْ إِلَيْكَ بَنَاتِهِمْ   تُلاقِ الَّذي لاقَى يَسارُ الكَوَاعِبِ (٢)

---

(١) يعنى وجاهت وآبروى .

(٢) يسار نام غلامى است چون عاشق پيشه بود او را يسار الكواعب ناميدند و كاعب دخترى است كه تازه پستان درآورده باشد و فرزدق دراين بيت هجو مخاطب ميكند به پستى نسب وگويد اگردختران قبيله ما را خواستارى كنى چنان شوى كه يسارالكواعب شد وقصه اوآن است كه يسار عاشق بى بى خود شد وازاوكام خواست وبى بى به تعلل اورا ازسرخود باز مى كرد تا اصرار غلام بغايت رسيد وزن بستوه آمدشبى را باووعده داد غلام درآن شب باميدكام گرفتن آمد زن ازبوى كريه او اظهار نفرت كرد و گفت ناچار بايد ترا بخوردهم او را برمجمر نشانيد و مجمررا زير جامه هاى او نهاد وخود پيش اونشست ودست درازكرد وآلت غلام درمشت گرفت وتيغ آماده كرده بود غلام را اول خوش آمد اما ناگهان احساس سوزشى كرد گفت اين چيست بى بى گفت هيچ وتارفت بداند اصل قضيه چيست قضيه ازاصل منتفى شده بود.

ای تصیر الی ماصارالیه ، و دگر آنکه آن را که بر امیربار دهند مثلا گویند : لقیت الامیر . واگرچه ضریر باشد ولقاء درحق او بمعنی حضور باشد پیش او. واما آن خبر که رسول ﷺ گفت « من أحب لقاء الله احب الله لقاءه ومن کره لقاء الله کره الله لقاءه » راوی خبر گوید که چون رسول ﷺ این بگفت یکی ازجملهٔ زنان رسول ﷺ گفت یارسول الله اگر کراهت مرگ کراهت لقـای خدای باشد ماجمله مرگ را کارهیم رسول ﷺ گفت نه چنین است ولکن چون مؤمن را وفات نزدیك رسد خدای تعالی آنچه برای او بجارده(۱) باشد باو نماید ازثواب و کرامت در آنحال هیچ چیز نبود که اودوست تردارد از آنکه بآن رسد پس اودوست دارد لقاء خدا را و خدای تعالی لقاء اورا و کافررا چون وفات نزدیك رسد خدایتعالی با او نماید آنچه نهاده است اورا از هوان وعذاب آن وقت هیچ چیز نباشد بنزدیك او از آن سختتر ومکروه تر پس او کاره باشد لقاء خدا را و خدایتعالی لقاء اورا پس معنی خبر آن است که هر که خواهد بثواب خدایتعالی برسد و باجوار خدایتعالی شود خدای تعالی خواهد ودوست دارد که اورا باجوار خود برد وثواب دهد وهر که کاره باشد جوار خدای تعالی را خدای تعالی کاره باشد جوار اورا. ومعاذ جبل روایت کند که رسول ﷺ گفت اگر خواهی خبر دهم شمارا که ازاول چیز که خدای تعالی با بنده گوید چه باشد وبنده باخدای گوید چه باشد ؟ گفتند بلی یارسول الله گفت خدایتعالی بندهٔ مؤمن را گوید تو لقاء من دوست داشتی او گوید آری بارخدایا ، حقتعالی گوید چرا ؟ گوید بامید مغفرت وآمرزش تو خدای تعـالی گوید من مغفرت و آمرزش شما واجب کردم ، این جمله دلیل میکند بر آنکه لقاء بمعنی مصیر باشد وابوالقاسم بلخی وابوبکر اصم ظن درآیه برحسبان حمل کردند نه برعلم ، گفتند مراد خوف است چه خوف ازباب ظن باشد ومراد بلقاء مرگ باشد معنی آنست که آنانـکه ازمرگ ترسند واین برسبیل مدح باشد ایشانرا برای آنکه چون ازمرگ ترسند اعـداد واستعداد آن کرده باشند ومادام بر سر توبه و تقوی باشند واین وجهی است قریب بصواب برای آنکه ظن ولقاء هردو برحقیقت خود ماند (وَأَنَّهُمْ إِلَيْهِ رَاجِعُونَ) تکرار نباشد (۲) چه اگر لقاء بـر مصیر حمل کنند مصیر ومرجع هردو یکی باشد ورجوع بازگشتن باشد اگر گویند چگونه گفت راجعون وراجع آنرا گویند که جائی بوده باشد واز آنجا بیامده پس بآنجا شود و ایشان هرگـز بقیامت نبوده‌اند تا آنجا بازشوند جواب آنست که ایشان دردنیاهم در قبضهٔ خدا بودنـد دربعضی احوال وخدایتعالی بنوعی تعجیل عقوبت ایشان نمیکرد چون بافناشوند وخدایتعالی ایشانرا باز

(۱) بجاردن بمعنی آماده کردن است (۲) چون لقاء پروردگار درجمله پیش بمعنی مرك است وبر گشتن بسوی او بمعنی بازگشتن بتصرف او این دو تکرار نیست برخلاف آنکه لقاء را بصیرورت تفسیر کنیم .

آفریند تاباتصرف خدای شوند پس‌ازآنکه بفنا ازتصرف اوبرفته باشند (۱) جواب دگر ازاو آنست که رجوع درآیه بمعنی صیرورت‌است یقال رجع علی فلان منه مکروه وعادالیه منه‌بلاء واگرچه پیش‌ازآن نبوده باشد همچنانکه شاعر گوید:

فَإِنْ تَكُنِ الْأَيَّامُ أَحْسَنَ مَرَّةً إِلَيَّ فَقَدْ عَادَتْ لَهُنَّ ذُنُوبُ (۲)

ای صارت. و از پیش آن دهر را باو گناهی نبوده بود. وجهی دگر آنست که ایشان بوجود از مقدوری بشده باشند بعدازفناء بامقدور خدا آیند تا اعادهٔ ایشان کند. والله تعالی اعلم بمراده.

يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَ أَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى

ای پسران یعقوب بخاطر بیارید نعمت مرا آنکه‌کردم برشما وآنکه من تفضیل دادم شمارابر

الْعَالَمِينَ (٤٥) وَاتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ

جهانیان بترسی ازروزی که‌کفایت نکندکس از کس شیئی و نپذیرند از او شفاعتی

وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا هُمْ يُنْصَرُونَ (٤٦) وَ إِذْ نَجَّيْنَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ

وها نگیرند ازاو فدیه ونه ایشانرا یاری‌کنند چون برهانیدیم شمارا از آل فرعون

يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ يُذَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَ يَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَفِي ذَٰلِكُمْ بَلَاءٌ

برشما نهادند بدی عذاب‌میکشتند پسران شمارا وزنده میگذاشتند زنان شمارا درآن امتحان

مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ (٤٧) وَإِذْ فَرَقْنَا بِكُمُ الْبَحْرَ فَأَنْجَيْنَاكُمْ وَأَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ

ازخدای تان بزرك چون بشکافتیم بشما دریا برهانیدیم شما را وغرق کردیم‌آل فرعون را

وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ (٤٨) وَإِذْ وَاعَدْنَا مُوسَىٰ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ

وشما مینگری چون وعده دادیم موسی را چهل شب پس اخذ کردی گوساله از

بَعْدِهِ وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ (٤٩) ثُمَّ عَفَوْنَا عَنْكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ

پس او وشما بیدادگر بودید پس عفو کردیم از شما از پس ازآن تا شما سپاس داری

(٥٠) وَإِذْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَالْفُرْقَانَ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ (٥١)

چون بدادیم موسی را تورية و شکافتن دریا تا مگر راه‌یافته شوی

---

(۱) محققان گویند چنانکه خداوند مبدء المبادی است وهمه ازاو پدیدآمدند بازگشت همه بدو است چون غایت الغایات است واین معنی در قرآن کریم بسیار مکرر شود و تأویل او بتدریج معلوم گردد.

(۲) اگر روزگار نیکی کرد یکبار بامن گناهان بسیار هم کرد.

این هفت آیت است خطاب . با جهودان و ترسایان عصر رسول صلی الله علیه و آله و آنکه حق تعالی با یاد داد ایشان را نعمتها که بر اسلاف ایشان کرد و نعمت بر پدران نعمت شمرد بر فرزندان برای دو وجه را یکی آنکه اگر نعمتها نکردی از نجات ایشان از فرعون و غرق دریا ایشان نماندندی و اینان در وجود نیامدندی از پشت ایشان. وجه دوم آنکه نعمت بر پدران و مفاخر و مناقب ایشان مناقب و مفاخر فرزندان باشد برای آن نعمت فرزندان خواند آن را و برای آن تکرار کرد این کلمات را که مراد باین نعمتها جزاء آن نعمتهاست که در آن آیه گفت :

(وَإِنِّي فَضَّلْتُكُمْ) تفضیل و ترجیح و تزیید نظایر بود و نقیض تفضیل تسویه بود و تفضیل ایشان بر دیگران بآن داد که دگر آیت شرح داد من قوله «اذ جعل فیکم انبیاء وجعلکم ملوکا الآیه» در ایشان پیغمبران کرد و پادشاهان و ایشان را چیزها داد که جهانیان را نداد و من و سلوی از آسمان بر ایشان فرو فرستاد فرعون را هلاک کرد و دگر نعمتها که تفضیل آن در آیاتی دیگر بخواهد آمدن قوله عزوجل (عَلَى الْعَالَمِينَ) ای علی عالمی زمانهم مراد آنست که شما را تفضیل داد بر اهل روزگار خود برای آنکه امت پیغمبر ما صلی الله علیه و آله مفضل آمد بر ایشان لقوله تعالی «کنتم خیر امة اخرجت للناس» . قوله تعالی :

(وَاتَّقُوا يَوْماً) عطف است علی قوله «واذکروا» گفت نعمتهای من یاد کنی و بترسی از روزی. و معنی آنست که بترسی از آفات و احوال و حوادث روزی یعنی قیامت و معنی آنکه هر چیزی از افعال که شما را در اهوال و شداید آن روز افکند . آنکه کلام را ملخص کرد و گفت بپرهیزی . از روزی (لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئاً) اینجمله در محل نصب است با نکه صفت یوم است «لاتجزی» ای لاتغنی و لا تکفی، غنا نکند و بجای او نبایستد من قوله علیه السلام «البقرة تجزی عن سبعة» و لغت اهل حجاز تَجْزِي باشد از بنای ثلاثی و لغت بنی تمیم تُجْزِی باشد از اجزاء و اخفش گفت معنی کلمه آنست که لاتقوم مقامها و گروهی دیگر گفتند لاتجزی لاتقضی و اصل مجازات مکافات و مقابلة بود و منه الجزاء و پاداشت(۱) را از اینجا جزا گویند و «فیه» در او مضمر است و تقدیر چنین است که لاتجزی فیه نفس عن نفس شیئاً ای حقاً مما وجب علیه حقی که بر او واجب باشد از عقاب و عوض و حساب و جز آن یعنی که هر نفسی را بگناه خود گیرند و جزای عمل او بدیگری ندهند و مستحقات او از اعواض و جزای آن بدیگری نیفکنند چنانکه حق تعالی گفت «ولا تزر وازرة وزر اخری» و قوله «لکل امریء منهم یومئذ شأن یغنیه» . آن روز حمایت نباشد و رشوه

---

(۱) همان پاداش است یعنی مزد و ثواب .

نپذیرد وفدیه نستانند وآنچه مانند این باشد این جمله داخل است تحت قوله «لاتجزی نفس عن نفس شیئاً» قوله تعالی (وَلا يُقْبَلُ مِنْها شَفاعَةٌ)قبول اخذ چیزی باشد وتلقی او«منها»راجع است بانفس یعنی قبول نکند ازهیچ کس شفاعتی مفسران گفتند مراد بآیت جهودانند که ایشان گفتند ماراباکی نیست که پدران ما انبیاء واوصیاء اند ماراشفاعت کنند حق تعالی بازنمود که شفاعت ایشان مقبول نخواهدبودن . واین آیت دلیل نکند برقول معتزله که نفی شفاعت کنند چه آیه مخصوص است بجهودان و اگر مخصوص نبودی تخصیص بایستی کردن علی کل حال بآیاتی که متضمن اثبات شفاعت است من قوله «ولا یشفعون إلا لمن ارتضی» وقوله «من ذا الذی یشفع عنده إلا باذنه» ونیز إجماع امت منعقد است برثبوت شفاعت، خلاف ازمیان ما ومعتزله در آن افتاد که شفاعت در اسقاط مضار باشد یادر زیاده منافع ، بنزدیك ما حقیقت شفـاعت در اسقاط مضار بود وبنزدیك ایشان درزیاده منافع وحد شفاعت التماس باشد ازغیری اسقاط مضرت از کسی بروجهی که اگرشفاعت نبودی آن مضرت بدورسانیدی ودلیل براین آنست که عرف مستمر است وعادت که شفاعت درحق جنات وخونیان وکسانی استعمال کنند که مستحق کشتن وعذاب باشند ودروضع لغت هم برای اسقاط مضاراست دلیل براین قول شاعر غطفان است بروایت مبرد :

وقالُوا تَعَلَّمْ أَنَّ مالَكَ إِنْ يُصَبْ		نُفِدْكَ وَإِنْ يُحْبَسْ نَذُدْكَ وَنَشْفَعِ (١)

شفاعت را نیز استعمال کرده اند درزیاده منافع فی قول الحطیئة:

وَذاكَ امْرُؤٌ إِنْ تَأْتِهِ فِي صَنِيعِهِ		إِلىٰ مالِهِ لا تَأْتِهِ بِشَفِيعِ (٢)

وبمعنی معاونت استعمال کرده اند فی قول النابغة :

أَتاكَ امْرُؤٌ مُسْتَعْلِنٌ لَكَ بِغْضَةً		لَهُ مِنْ عَدُوٍّ مِثْلُ ذٰلِكَ شافِعُ (٣)

ای معین . وفی قول الاحوص گفت :

كَأَنَّ مَنْ لا مَنِي لِأَصْرِمَها		كانُوا عَلَيْها بِلَوْمِهِمْ شَفَعُوا (٤)

ای تعاونوا واصل شفاعت از شفع باشد ، وشفع جفت بـاشد و وتر فرد برای آن شفیع

(١) گفتند بدان که اگرمال ترا آفت رسدمابتوسود رسانیم واگرمال توازتوبازداشته شودترا حمایت ودفع زیان از تو کنیم .

(٢) مردی است که اگر نزد اوروی درطلب احسان ازمال اوشفیع نبری .

(٣) آمدنزد تومردی که درظاهر باتودشمنی دارد و دشمنی دیگرهمچنان یاوراواست .

(٤) گویا آن کسانی که مرا سرزنش کردند تا از محبوبه خود ببرم بملامت خویش مرا بروی جری تر کردند .

خوانند اورا که دوم مشفوع فیه باشد درکار اوو ذب ازاو چنانکه امیرالمؤمنین علیه‌السلام گفت «الشفیع جناح الطالب» گفت شفیع بال طالب باشد و شفیع آن باشد که شفاعت کرد. وشفع آن باشد که دوم تنها می‌شد (۱) ویك تفسیراین دادند قول رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله «اشفعوا توجروا» گفتند بمعنی آنست که دوم آنکس شوی که اورا درصف نماز جماعت تنها بینی تا مزد باشد شمارا. وشفع خلاف وتر باشد. وشفعه دربیع معروف است. وشافع طالب باشد و شفیع بلیغ‌تر باشد ازاو. و مشفوع الیه آنکس باشد که اورا شفاعت کنند. ومشفوع فیه آن باشد که درحق او شفاعت کنند. وشفیع مشفّع مقبول الشفاعة باشد، وشفاعة وذریعه ووسیله ووصیله متقارب باشد. وپیغامبر را صلوات الله علیه وامامان را و اولیاء را شفاعت باشد و بیان کردیم که شفاعت در اسقاط مضار بود لقول النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله «شفاعتی لاهل الکبائر من امتی» وآیت مخصوص است بجهودان که خدای تعالی ایشان را نومید بکرد از شفاعت هرشفیعی برای کفرشان و آنکه اجماع است که کسی برای کافران شفاعت نخواهد کردن «وَلا یُؤْخَذُ مِنْها عَدْلٌ» عدل وحق وانصاف نظایر باشد و نقیض عدل جور بود وعدل مصدر بود و باشد که بجای اسم فاعل بنهند عادل را عدل خوانند و واحد و تثنیه وجمع دراو یکسان باشد و عدل نظیر چیز باشد وهمتای او و ازاینجاست «بربهم یعدلون» ای یشرکون بااو همتا فرود آرند و عَدَلَ عَنِ الطریق اذا جاز و نکب عنه و «عدلٌ» درآیت گفتند فدیه است یعنی فدا ازایشان نستانند و گفته‌اند عدل فریضه است من قولهم لایقبل الله منه صرفاً ولا عدلا ای سنة ولا فریضة ومعنی آن بود که طاعت فرائض ازایشان قبول نکنند برای آنکه واقع نباشد ازایشان بر وجه مشروع ابن کثیر واهل بصره «تقبل» بتاء خوانند وباقی قراء بیاء خوانند آنکه بتاء خواند برای لفظ شفاعت که مؤنث است وآنکه بیاء خواند برای آنکه فعل مقدم است وتأنیث نه حقیقی است وبرای آنکه میان فعل وفاعل فاصله است کما قال تعالی: «لئلا یکون للناس علی الله حجة» خدای تعالی دردگر آیت میگوید «فلن یقبل من احدهم ملء الارض ذهباً ولو افتدی به» اگر زمین پرازرز کرده اورا باشد بفدیه بدهد ازاو قبول نکنند ودر خبر است که رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله گفت «یحشر الناس حفاة عراة غرلا» گفت خلقان را حشر کنند برهنه پا برهنه‌تن، ختنه نا کرده. عایشه گفت یارسول الله زنان هم برهنه باشند؟ گفت بلی گفت «واسوأتاه» وارسوائی رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله گفت روزقیامت مردان اززنان بی‌خبر باشند وزنان ازمردان، آن روز همه بخود مشغول باشند کسی را پروای کسی نبود «لکل امرء منهم یومئذ شأن یغنیه» سه جایگاه بود که کس کس را یاد نکند نزدیك آنکه نامه‌ها پران شود یکی را نامه بدست راست میدهند ویکی را بدست چپ

(۱) یعنی شفع آن است که به فرد منضم و ثانی آن شود و آنرا جفت گرداند.

عندآن مردم متحير باشند وآنگه بنزديك ترازو مى آيند وحق تعالى حساب خلقان كند يكى را حسنات ترجيح دارد ويكى را سيئات درآن حال بنده متحير بود يكبار باحسنات مينگرد يك بار با سيئه مينگرد تاخود رجحان كدام خواهد بودن وعندآن بسر دوراه رسند كه گروهى را بينند بدست راست ببهشت ميروند وگروهى را بدست چپ بدوزخ مى برندآنجا نيز متحير باشند كه نداند كه اورا بكدام دست خواهندبردن أعاذناالله فى ذلك اليوم من أهواله وشدايده بمنّه ورحمته قوله (وَلا هُمْ يُنْصَرُونَ) ونه ايشان را يارى كنند. نصرت معونت باشد وضدا وخذلان بود وانصار جمع ناصر بود وانصار رسول ﷺ اعوان او بودند از اهل مدينه . وانتصار انتقام بود . وتنصّر آن باشد كه ترسا شد. ونصرانى منسوب است باجائى كه اورا ناصره گويند ونصارى جمع او باشد. ونصرت السماء آن باشد كه باران بباريد ازآسمان. ونصرت بمعني عطا باشد چنانكه شاعر گويد:

أبُوكَ الَّذي أعطى عَليَّ بِنَصْرِهِ　　وَأسكَتَ عَنِّي بَعْدَهُ كُلَّ قائِلِ(١)

(وَإذْ نَجَّيْناكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ) «إذ» ظرف است زمان ماضى را ازآن فعل كه در آيت مقدم رفت من قوله «اذكروا نعمتى إذ نجينا كم» ونجات وخلاص وسلامت نظاير بود وضد نجاة هلاك بود تقول: نجا ينجو نجاتاً اذا تخلص. ونجا ينجو نجاً، اذا أسرع، وناجى فلان فلاناً، إذا أسرّ إليه والنجوى السرّ قال الله تعالى «إنما النجوى من الشيطان» ونجاة ونجوه زمين بلند باشد چنانكه شاعر گفت :

فَمَنْ بِنَجْوَتِهِ كَمَنْ بِعَقْوَتِهِ　　وَالمُسْتَكِنُّ كَمَنْ يَمْشي بِقِرْواحِ(٢)

ونجو أبرى باشد كه اول پديد آيد . ونجو حدث باشد واستنجا تطهير موضع نجو باشد سواء اگر بآب باشد واگر بأحجار. ونجوت فلاناً آن باشد كه گفتيم اورا كه بوى دهنت باز نماى وآن را استنكاه خوانند يعنى طلب نكهة وشاعر گفت :

نَجَوْتُ مُجالِداً فَوَجَدْتُ مِنْهُ　　كَريحِ الكَلْبِ ماتَ حَديثَ عَهْدِ(٣)

ونجوت الشاة آن باشد كه پوستش بكندم ونجوت العود آن باشد كه پوست باز كردم چوب

---

(١) پدر تو آن است كه برمن بخشش كرد و زبان هر بدگويى را از من فرو بست و خاموش ساخت .

(٢) شعر از عبيد ابرص است واو از شعراى جاهلى بود دروصف ابرى گفته است كه درهمه جا باريد وهمه را سيراب كرد . گويد هر كس درزمين بلنداست مانند كسى است كه درزمين پست است وآنكه پنهان و پوشيده است مانند كسى است كه درزمين گشاده راه ميرود .

(٣) دهان مجالد را بوئيدم ويافتم آنرا مانند بوى سگ كه تازه مرده باشد .

را واصل باب نجوه باشدوآن زمین بلندباشد .

گفت یاد کنی نعمتهای من چون برهانیدم شمارا از آل فرعون وآل واهل ازروی وضع یکی باشدوآن ازابدال است برای قرب مخرجها. وهمزه ودرعرف فرق باشد میان ایشان که اهل عام تر بود از آل برای آنکه گویندأهل الکوفة واهل البصرة ولا یقال آل الکوفة ویقال اهل الرجل ولا یقال: آل الرجل ، وکذااهل الحرب ، واهل الجنة واهل النار. واما آل فرعون مراد قوم او و اهل دین اوباشند. وآل سراب باشد(۱) وآل جمع آلة باشد کتمره وتمروالآلةشدیدمن الشداید باشد، قالت الخنساء :

فَاَحمِلُ نَفسي عَلیٰ آلَةٍ فَإمّا عَلَیها وَ إمّا لَها (۲)

وآل شخص باشدواصل کلمه از اَوْل باشد وآن رجوع بود وفرعون نام پادشاه عمالقه است چنانکه قیصر گویند پادشاه روم را وقیل گویند پادشاه حمیررا وفغفورپادشاه چین را و کسری پادشاه پارس را ، وخاقان ملك ترك را ، وتبع ملك تبابعه . وایشان جماعتی اند ازعرب (۳) واو اسمی أعجمی غیر منصرف للعجمیة والعلمیة، وگفته اند نامش مصعب بن الریان بود و گفته اند ولیدمصعب بود و گفته اندریان بن الولید فرعون درمصر درعهد یوسف علیه السلام بود که خزائن مصر دردست یوسف کرد کما قال تعالی حکایةً عنه «اجعلنی علی خزائن الارض» واین فرعون بیوسف ایمان آورد واو درعهد یوسف علیه السلام بمرد از پس او پادشاهی بقابوس بن مصعب رسید و یوسف علیه السلام زنده بود اورا دعوت کردباسلام اجابت نکرد وجباری بودظالم ویوسف علیه السلام درعهدمملکت او باپیش خدای تعالی شد واین قابوس درملك دیرگاه بماند پس خدای تعالی هلاکش کرد ازپس برادرش ابوالعباس الولیدبن مصعب بپادشاهی نشست ونسب اوالولیدبن مصعب بن الریان بن أراشه بن شروان بن عمر بن فاران بن عملاق بن لاوذبن سام بن نوح علیه السلام این فرعون موسی علیه السلام بود (٤) (یَسُومُونَکُم) ای یکلفونکم برشما مینهند من قولهم سامه الخسف إذاحمله الظلم (٥)

---

(۱) در بیابان گرم بنظر آب مینماید اما هیچ نیست .

(۲) یعنی خودرا برسختی شکیبا ساختم یابزیان خود یابسود خود .

(۳) یعنی عمالقه جماعتی هستند ازعرب وچند سلسله ازفراعنه مصرعرب بودند وآنهارایونانیان هکسوس گویندیعنی چوپانان .

(٤) این نام ونسب ازامام معصوم روایت نشده وسند آن معلوم نیست ، ونام فرعون زمان ولادت موسی علیه السلام درتوراة رعمسیس است والله العالم.

(٥) ستم را براو بار کرد .

قال الشاعر : « إنْ سِيمَ خَسْفاً وَجْهُهُ تَرَبَّدا(۱) »

والسوم السعر نرخ باشد همچونین یقال ساومة علی کذا با او نرخ کردم، واز اینجاست حدیث رسول ﷺ «لا یدخل احدکم فی سوم اخیه» وسوم همچنین مداومت چرا کردن شتر باشد وسوم نیز آن باشد که میرود ومیچرد وتسویم علامت باشد ومنه قوله « والخیل المسومة » ای المعلمة من السمة وهی العلامة وکذلك السیما والسیمیاء (سُوءَ العَذابِ) من قولهم ساءه کذا اذا احزنه وساء خلاف سرّ باشد ومسائه نقیض مسرّت بود واساءه ضد احسان بود گفته‌اند «سوء العذاب» آن بود که قبطیان بنی‌اسرائیل را بنده گرفته بودند ایشان را کارهای سخت فرمودندی از برزگری وکارگل کردن وخشت زدن وبار گران کشیدن . وگفته‌اند «سوء العذاب» آن بود که ایشان را کارهای پلید فرمودندی چون کناسی وحفاری ومانند آن . قوله :

(یُذَبِّحُون أبْناءَکُم) تذبیح تکثیر ذبح بود وهر آن فعلی که ثلاثی او متعدی باشد تفعیل دراو برای مبالغه وتکثیر فعل باشد چون تقطیع وتکسیر وتفریق ومانند این وأبناء جمع ابن باشد وجمع تکسیر گویند این را وجمع سلامت او بنون باشد درحال رفع ، وبنین درحال نصب و جرّ ، واصل ذبح شق وشکافتن بود یقال ذبحت المسك اذا فتقت فارته چون نافه مشگ بشکافی ذبحت گوئی وذبح نیز فتّ بود چون فشردن غوره ، وفتّ کسر باشد چنانکه شاعر گفت:
« کَأنَّ عَیْنِي فِیهَا الصابُ مَذْبُوحٌ (۲) » ای مفتوت من قولهم : « ألفَتُّ فِي العَیْنِ کَفَتّ الحِصْرِمِ »

و مَذبح حلق بود و مِذبح کارد باشد که آلت ذبح بود وذَبْح مصدر بود وذِبْح گوسپند باشد که کشتن را شاید من قوله تعالی «وفدیناه بذبح عظیم» وذبح نبتی تلخ باشد من قول الاعشی «انما قولك صاب وذَبح» وسبب در کشتن پسران بنی‌اسرائیل آن بود که فرعون علیه اللعنة چون عمر او درازشد وظلم عظیم کردن گرفت در ملك خود خدای تعالی خواست تاموسی را به پیغامبری فرستد شبی فرعون درخواب دید که آتشی ازبیت المقدس برآمدی عظیم وگرد سرای فرعون را فراگرفتی ودر سرای اوافتادی وسراهای او بسوختی ودرسراهای قبطیان افتادی وبسوختی وبنی‌اسرائیل را هیچ گزند نکردی فرعون ازآن خواب بترسید دگر روز کس فرستاد و کاهنان ومعبران را بخواند و خواب برایشان عرضه کرد ایشان گفتند این خواب دلیل آن میکند که از بنی‌اسرائیل کسی بیاید که هلاك تو وقوم تو وخراب مملکت تو بر دست او باشد ، او کس فرستاد وقابلگان واهل مصر را بخواند وبرزنان بنی‌اسرائیل که آبستن بودند موکل کرد وبفرمود تا

(۱) اگرستم بوی رسد رویش درهم شود .
(۲) صاب درختی است تلخ وچون ازآن درچشم ریزند اشك آورد .

از میان مردان‌وزنان جدا کردند و گفت وای بدان کس که بازن خلوت کند وچون زنی بـار بنهادی اگر دختر بودی رها کردی‌واگر پسر بودی بکشتندی تاچند سال‌براین قاعده‌میراندند مرگ درمردان بنی‌اسرائیل افتاد وبسیاری‌بمردند . قبطیان برخاستند وبنزدیك فرعون آمدند وگفتند پیران بنی‌اسرائیل منقرض شدند و تو کودکان ایشان را میکشی نسل ایشان منقطع شود وفردا مارا کسی نباشدکه برای‌ما کاری کند وخدمت کند ومارا کار بدست خودباید کردن فرعون گفت رأی آنست که یکسال بباید کشتن ویکسال رها باید کردن براین‌جمله قراردادند خدای تعالی قضا چنان کرد که هارون درسال أمن وعفوزاد وبیکسال مه موسی‌بود (۱) وچون سال‌قتل‌وخوف بود مادرموسی باربر گرفت خائف‌ودلتنگ‌شد وبیك روایت آنست که کس‌ها که علم کتب اوایل‌شناختند فرعون را گفتند مادر کتابها چنین می‌یابم که این کودك که ملك توبر دست‌اوتباه شودازپشت‌عمران‌باشدوعمران‌مؤمن‌بودوایمان پنهان‌میداشتی وازجملهٔ خاص‌فرعون بود وفرعون اورا گفت نخواهم که هیچ یکساعت‌ازپیش من‌غایب باشی‌بشب وروز گفت‌هم‌چنین کنم بشبها پیش‌او خفت شبی ازشبها فرعون بر کوشك خود خفته بود خدای تعـالی‌فرشته‌ایرا بفرستاد مادر موسی‌را بر گرفت وبنزدیك عمران آورد واوخفته وبنزدیك عمران بنهاد او را عمران‌ازخواب درآمدمادرموسی‌را دید بنزدیك خود در کوشك فرعون ، گفت توچگونه‌آمدی اینجا وچپد (۲) درهابسته است وحجاب وحراس نشسته ؟ گفت من‌ندانم ومن‌نیامدم مرا اینجا آوردند عمران‌دانست که آن کار خدایست بربالین فرعون باو خلوت کرد واوبموسی بار بر- گرفت وآن فرشته اوراباجایگاه خود بردچون حمل‌ظاهرشد عمران برخود بترسید از آنچه فرعون براوعهد ومیثاق گرفته بود که هیچ گرد زنان نگردد وخلوت‌نکند بهیچ وجه واوقبول کرده بودچون حمل آشکاراشد مردم ایشان‌باز گفتند بسمع‌فرعون رسید فرعون گفت مراباور نیست که من‌یك‌لحظه اورا ازپیش‌خود فرونگذاشتم آنگه جماعتی زنان معتمدرا ازخاص خود بفرستاد تاآن حال‌بنگرند بیامدند وبدیدند وتفحص کردند خدای تعالی فرمان‌داد تا کودك‌با پشت‌مادرشد وایشان بازگشتند وخبردادند وسوگند خوردند که این معنی هیچ نیست فرعون

(۱) یعنی یکسال‌ازموسی بزرگتر بودو«مه» بکسرمیم بزرك‌است‌درمقابل« که» یعنی کوچك و سعدی گوید .

چواز قومی‌یکی بیدانشی کرد نه که رامنزلت‌ماند نه مه را

(۲) چنان بنظرمیرسد که لغتی است درچفت یعنی بست و زنجیر پشت‌در زیرا که در فارسی فاه به پ وتاه بدال تبدیل میشود مانند سفید وسپید واسفند واسپنت وتنبوره ودنبوره .

بفرمود ، تا آن ساعیان‌را عقوبت کردند ودربر وا کرام عمران بیفزود وهم‌چونین میبودتاوقت وضع چون بار بنهاد خبر بسمع فرعون رسید گماشتگان وخاصان خود را بفرستاد تابدانند که اینحال چگونه است کسی آمد وخبر بمادر موسی آورد که کسان فرعون میآیند بتفحص اینحال او کودك را بر گرفت ودر تنور نهاد وسر تنور برنهاد وخود بگریخت وخانه رها کرد وخواهر او که خاله موسی بود درآمد واز آن حال بیخبر بودآتش بیاورد ودرتنورنهاد تاپاره‌ای نان‌پزد درتنورآتش زبانه میزد کسان فرعون درآمدند وهمه سرای زیر وزبر کردند ومادر موسی را بدست آورند هیچ ندیدند بسرتنور نرفتند که آتش عظیم دراو ظاهر بود وهم ایشان ازآن دور بودند برفتند وخبردادند فرعون راچون ایشان برفتند مادرموسی خواهر را گفتی کودك‌را چه کردی گفت من کودك را ندیدم گفت کودك در تنور بود همانــا آتش را در تنور نهــادی و کودك را بسوختی و جزع گرفتن گرفت آنکه بسر تنــور آمد و فرو نگریــد مــوسی علیه السلام در میــان تنــور نشسته بــود و آتش گرد او می گردید و او را گزند نمی کرد مادرموسی شادمانه شد وبدانست که خدای تعالی را درزیر آن‌کار سری‌هست کودك‌را بر گرفت. اهل اشارت گفتند خدای تعالی برای‌آن این‌حال بمادرموسی نمود تا چون فرماید اورابوحی الهام که موسی‌را بآب افکن اوایمن‌باشد واوثق وداند که‌آن خدای که اورا درآتش‌نگاه‌داشت درآبش نگاه دارد وتمامی قصه‌چون بآیات میرسیم گفته میشود انشاءالله تعالی وبه‌الثقة . قولــه تعالی (وَيَسْتَحْيُونَ نِساءَكُمْ) استحیاء استبقاء باشد، وسین طلب راست‌یعنی طلب حیوةایشان میکردند وایشان رازنده رهامیکردند پسران را میکشتند ودختران را رها میکردند، واین‌لفظ دراینجا استفعال من‌الحیوة باشد ودردگرجا استفعال من‌الحیاء باشد شرم داشتن بود نساءلفظ جمع است نه ازلفظ واحد وواحده‌المرأة باشد چنین مسموع‌است برخلاف قیاس ونساء گفت و اگرچه اطفال بودند واطفال را نساء نگویند برای دووجه یکی‌آنکه زنان را نمی کشتند علی التغلیب چنانکه مردان و کودکان را بیك جا گویند جاءالرجال علی تغلیب الرجال. ووجه‌دوم آنکه برای‌آن ایشان را رها میکردند تا زنان شوند بر توسع ایشان را زنان خواند . قولــه (وَفِي ذٰلِكُمْ) ودراودوقول‌است یکی‌آنکه اشارت است بسَوْمَ وتکلیف ایشان و(بَلاءٌ) بمعنی محنت ومشقت باشد براین قول واضافهٔ‌آن‌باخدای جل جلاله برتوسع باشد ازآنجا که‌بتمکین وتخلیه بود، وقول دوم‌آن بود که اشارت بنجات است یعنی درآن نجات بلایست ازخدای‌عظیم یعنی نعمتی است‌ازخدای‌تعالی وبلاء هم بمعنی نعمت باشد وهم‌بمعنی شدت برای‌آنکه اصل او ابتلاست وامتحان ازخدای‌تعالی بندگان‌را بهردوبود هم بنعمت وهم بشدت، یقال: بلوت‌الرجل

وابتليته وبلاه الله وأبلاه بلاء حسناً بيانش قوله تعالى «ونبلوكم بالشر والخير فتنة» ای نختبر کم بهما اختباراً ، وفتنه هم اختبار باشد ونصب او بر مصدر است لامن لفظ الفعل چنانکه گویند : أعجبني حباً شديدا قال الله تعالى «والله أنبتكم من الارض نباتاً» والتقدير إنباتاً . وقال تعالى « وتبتل إليه تبتيلا» أی تبتلاً . قال زهير:

جَزَى اللهُ بِالإحسانِ ما فَعَلا بِكُمْ وَأبلاهُما خَيرَ البَلاءِ الّذي يَبلو (۱)

ودرمثل : البلاء ثم الثناء . يعنی النعمة ثم الشکر . ودرمعنی مثل این بهتر که «الاختبار ثم المدح» اول بیازما وآنگه مدح کن وقریب است باین معنی قول رسول ﷺ «أخبُرْ تَقلَه» (۲) وقولی دیگر آنست که « وفي ذلكم » اشارت است الی قوله تعالی « ويستحيون نساءكم » یعنی دراستبقاء دختران وقتل پسران بلاء وامتحانی است عظیم که طبع مردم بپسران مایل باشد و از دختران نافر . از اینجا گفت حقتعالی « فاذا بشّر أحدهم بالانثى ظلّ وجهه مسوّداً وهو كظيم » .

سُرورانِ ما لَهُما ثالِثٌ حَيوةُ البَنينَ وَموتُ البَناتِ
لِقَولِ النَّبيِّ عَلَيهِ السَّلا مُ دَفنُ البَناتِ مِنَ المَكرُماتِ (۳)

وديگری میگوید درحق دختران وبمعنی کرده است :

القَبرُ أخفى سُترَةٍ لِلبَناتِ وَدَفنُها يُروى مِنَ المَكرُماتِ
أما تَرَى الرَّحمنَ سُبحانَهُ قَد وَضَعَ النَّعشَ بِجَنبِ البَناتِ (٤)

وديگر میگوید دراستثقال دختران :

---

(۱) خداوند بنیکی پاداش دهاد هردوتن را بر آنچه باشما کردند وبهترین نعمت که بکسی دهد بایشان دهاد این دوتن حارث بن عوف وهرم بن سنانند از اسخیای عرب. زهیرا گرچه پیش از پیغمبر مادر گذشت امابعقل وفطرت هم بخدا ایمان داشت وهم بآخرت وروزحساب ونمیتوان گفت خود پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم که درعقل ازاوبرتر ومؤید بروح قدس بود از ایمان وکتاب خبر نداشت .

(۲) باخبرشو آن را دشمن دار یعنی اگر از باطن مردم خبردارشوی آنانرا دشمن داری .

(۳) دوشادی است که سیمی ندارد زنده ماندن پسران ومردن دختران برای قول پیغمبر صلی الله وعلیه وآله وسلم دفن دختران کرامت باشد. وجماعتی گویند حدیث مجعول است مانند نعم الختن القبر.

(٤) قبر پوشنده‌تر پوششی است دختران را ودفن آنها درروایت از مکرمات شمرده شد آیانمی بینی خدای سبحانه نعش را کنار بنات نهاده است . اشاره است بستاره بنات النعش . وحدیث ظاهراً مجعول است .

لِكُلِّ أَبِي بِنْتٍ إِذَا هِيَ أَدْرَكَتْ　　ثَلَاثَةُ أَصْهَارٍ إِذَا ذُكِرَ الصِّهْرُ
فَزَوْجٌ يُرَاعِيهَا وَ بَيْتٌ يُكِنُّهَا　　وَقَبْرٌ يُوَارِيهَا وَخَيْرُهُمُ الْقَبْرُ (۱)

وديگرميگويد دراستثقال رنج عيال ونيزمعنی انگيخته است .(۲)

مَا لِلْمُعِيلِ وَ لِلْمَعَالِي إِنَّمَا　　يَسْعَى إِلَيْهِنَّ الْفَرِيدُ الْوَاحِدُ
كَالشَّمْسِ تَجْتَابُ السَّمَاءَ فَرِيدَةً　　وَأَبُو بَنَاتِ النَّعْشِ فِيهَا رَاكِدُ (۳)

يعنی النجم الذی يقال له القطب لان بنات النعش تدورحوله . و برای آن گفت خدای تعالی (مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ) كه تكليف كرد تحمل مشقت ايشان وتربيت واحسان باايشان خلاف آنكه عرب كردندی از وأدی كه دختران زنده دفن كردندی درجاهليت تاناسزا بخطبهٔ ايشان نيايد . وازاينجا گفت آن شاعر كه ناكفوی بخطبهٔ دختران اوآمدند :

تَبَغَّى ابْنُ كُوزٍ وَالسَّفَاهَةُ كَاسْمِهَا　　لِيَسْتَادَ مِنَّا أَنْ شَتَوْنَا لَيَالِيَا
فَمَا أَكْبَرُ الْأَشْيَاءِ عِنْدِي حَزَازَةً　　بِأَنْ أُبْتَ مَزْرِيًّا عَلَيْكَ وَزَارِيَا
وَ إِنَّا عَلَى عَضِّ الزَّمَانِ الَّذِي تَرَى　　نُعَالِجُ مِنْ كُرْهٍ الْمَخَازِي الدَّوَاهِيَا
فَلَا تَطْلُبُنَّهَا يَا بْنَ كُوزٍ فَإِنَّهُ　　غَذَا النَّاسُ مُذْ قَامَ النَّبِيُّ الْجَوَارِيَا
فَإِنَّ الَّذِي حَدَّثْتَهَا فِي أُنُوفِنَا　　وَ أَعْنَاقِنَا مِنَ الْإِبَاءِ كَمَا هِيَا (٤)

---

(۱) برای هر كه پدردختر باشد وقتی دختربسن بلوغ رسد سه داماد است چون سخن ازدامادرود اول شوهری كه اورانگاهبانی كند ديگرخانه ايكه اورابپوشد و گوری كه اورا پنهان كند و بهتر آنها گوراست . چون پيش اززمان پيغمبر صلی الله عليه وآله دختران وزنان آزاد بودند وزناعيب نبودومردان دختردار كه بمقتضای فطرت بشری غيرت داشتند ازعمل دختران رنج ميبردند امااناچار تابع حكم جامعه بودند بغريزهٔ غيرت دختران را ميكشتند چون ازوجود دختران آبروی خودرا بر بادرفته ميدانستندوخود دختران را درشقاوت، تااسلام حجاب آورد وزنارا حرام كرد ومعاشرت زن ومردرا منع فرمود . اكنون هم درامت‌های متوحش مركز افريقا زنان آزاد وبرمردان حكومت دارند بدتر ازعرب جاهليت ودرامم متمدن بالعكس چنانكه فرمود «الرجال قوامون علی النساء».

(۲) يعنی معنی تازه ابتكار كرده است .

(۳) مردعيالمند راچه باكارهای بلند ومناصب و كسی سوی آن شتابد كه تنها ويگانه باشدمانند خورشيد كه تنهاست آسمان را ميپيمايد وجدی كه پدر بنات النعش بيكجا استوار مانده است .

(٤) ازاشعار حماسه است منسوب به جزء بن كليب فقعسی والسفاهه كاسمها يعنی سفاهت چنان است كه نام او يعنی لفظ سفاهت خوددلالت برقبح آن ميكندو ترجمه شعر زين است كه پسر كوزخواست بابزرگان☆

ودیگری می گوید که پای بسته مانده است بدختران از آنکه سفر کند ودرزمین برود:

لَقَدْ زَادَ الحَيٰوةَ إلَيَّ حُبّاً   بَنَاتِي إنَّهُنَّ مِنَ الضِّعَافِ

مَخَافَةَ أنْ يَرَيْنَ البُؤْسَ بَعْدِي   وَأنْ يَشْرَبْنَ رَنْقاً بَعْدَ صَافِ

وَأنْ يَعْرَيْنَ إنْ كُسِيَ الجَوَارِي   فَتَنْبُو العَيْنُ عَنْ كَرَمٍ عِجَافِ

وَلَوْلاهُنَّ قَدْ سَوَّمْتُ مُهْرِي   وَفِي الرَّحْمٰنِ لِلضُّعَفَاءِ كَافِ (۱)

ورسول ﷺ گفت « من ابتلي من هذه البنات بشيء فأحسن إليهن كن ستراً له من النار» گفت هر کرا امتحان کنند بچیزی ازاین دختران و بایشان احسان کند فردای قیامت ایشان را پرده باشد ازدوزخ یعنی حاجزی وحایلی.

قوله تعالی: (وَإذْ فَرَقْنَا بِكُمُ البَحْرَ فَأنجَيْنَاكُمْ) ای فلقنا. چون بشکافتیم مادریارا وبیان کردیم که «اذ» ظرف زمان ماضی است وعامل در اوفعل مقدم است من قوله «اذکروا نعمتی التی انعمت علیکم» وفلق بلیغ ترباشد از فَرَقَ پس فرق وفلق وفصل وقطع وقصم وفصم چنان که متناسب الحروفند متقارب المعنی اند، و فِرْقٌ آن پاره باشد که ازچیزی جدا کنند چنانکه گفت «فانفلق فكان كل فرق كالطود العظيم» ونقیض فرق جمع بود و فَرْقٌ مفرق شعر الرأس باشد وفريق من الناس طایفه وجماعتی باشند ازمردمان ودریا را برای آن بحرخوانند که فراخ باشد وبحر فلان في العلم اذا اتسع فيه ومتبحر آن باشد که درعلوم اتساع وفراخی دارد وبحر که شکافتن بود هم ازاینجاست که درشق فراخی پیداشود وبحرت أذن الناقة گوش شتر بشکافتم، وبحیره شتر گوش شکافته باشد. وباحر مردی باشد که چون بااوسخن گویند مبهوت شود. وبحرانی منسوب

---

*باوصلت کند برای آنکه ماچند شب سرما زده شدیم وبرمن بسیار دشوار نیست که تو ناامید باز گردی و برما زشت گوئی ما بااین سختی زمانه که می بینی مصیبت هارا میکشیم ورسوائی را نمی پسندیم. پس دختر مطلب ای ابن کوز برای آنکه چون پیغمبر بنبوت برخاست مردم دختران را غذا دادند (و دختر فراوان است) و آنچه بتو گفتند که دربینی و گردن ما باوامتناع است درست است. ولغت استیاد بمعنی ارتباط ووصلت باسادات است.

(۱) شاعرازخوارج بود ودرجنگی بیرون نرفت ملامتش کردند گفت زندگانی را نزدمن بیشتر محبوب کرده اند دختران من که ضعیفند وترس آن است که پس ازمن سختی ببینندو آب آلوده نوشند پس از آنکه آب صاف نوشیدند ودیگر برهنه مانند وقتی که دختران پوشیده باشند وچشم ازدیدن دختران گرامی که زار وضیف مانده اندنفرت کند واعراض نماید واگر آنها نبودند اسب راهوارخودرا داغ میزدم خداوند بخشنده را برضعیفان لطفی کافی است .

باشد ببحر. ودم بحرانی وباحری خونی باشد سخت سرخ ازخون‌شکم واصل‌باب‌اتساع است و سبب دراین‌آن بود که چون فرعون ظلم وطغیان ازحدببرد وخدای عزوجل هرچه ممکن‌باشد بااوازباب اعذار وانذار وابلاغ حجت‌بکرد واوراچهارصدسال عمرداد درملك‌وتمکین کرد، واو إلا طغیان وعتو نیفزود. وحی کرد بموسی عليه السلام که مدت‌فرعون ووقت هلاك‌اودر آمد ونجات‌این مستضعفان‌ازدست‌او، بفرمای بنی اسرائیل راحللی که قبطیان را هست بعاریت بخواهند ودرشب برووایشانرا ببر، بنی‌اسرائیل بیامدند وقبطان‌را گفتندماراعروسی وخرمی‌هست حللی‌وجواهری که شماراهست بعاریت‌بمادهی تاماروزی چند بداریم ایشان بدادند وموسی عليه السلام ایشان را خبر داده بود و شبی معین وعده کرده ایشان آن شب همه جمع شدند واز مصر بیرون‌آمدند وعدد ایشان ششصدهزاروبیست هزارمرد مقاتل بودچه هر کس‌را زیر بیست سال بـود درآن حساب نیاوردند وهر که‌را بالای شصت سال‌بود درآن حساب نبودی، موسی عليه السلام آن شب ازمصربیرون آمد وجمله بنی‌اسرائیل بااوچون براه‌آمدند تابروند راه نیافتند موسی‌متعجب فروماند پیران بنی اسرائیل را بخواند و گفت این‌چه حال است وماچرا راه نمی‌یابیم گفتند ما ازپدران خود شنیده‌ایم که یوسف عليه السلام وصیت کرده است که چون بنی اسرائیل ازاینجابیرون شوند بایدتامرا باخود ببرند همانا ازاین سبب راه نمی‌یابیم موسی عليه السلام گفت پس درمیان شما کیست که‌او گور یوسف شناسد گفتند همانا کسی‌باشدموسی عليه السلام خدایرادعا کرد گفت بارخدایاهر که گور یوسف وجای‌آن بداند فاضرب علی‌اذنیه إذاناديته. چون من ندا کنم‌آوازمن‌بشنوان اورا آنگه موسی عليه السلام برخاست وبرمحافل بنی اسرائیل گذرمیکرد وآوازمیداد که هر کس که‌ازشما گوریوسف شناسد مرا راه نمائی‌برآن. پیران ایشان نمی‌شنیدندتادرخبرهست که ازمیان دومردمیگذشت نزدیك وباوازبلند ندا میکرد وایشان‌آوازاونمی‌شنیدند بدعای اوبرای‌آنکه ایشان نمیدانستند تا برسید بعجوزی که‌آوازاوبشنید و گفت‌یاموسی من دانم جای گوریوسف ولکن‌تورا راه‌ننمایم تابرای من‌چند دعابکنی وازخـدای چند حاجت بخواهی موسی عليه السلام گفت ازخـدای دستوری خواهم تاخدای دستوری دهدمرا که‌برای تودعا کنم ازخدای‌تعالی درخواست خدایتعالی‌رخصت داد موسی عليه السلام گفت یاعجوزه چه خواهی گفت ازخدادرخواه تاجوانی وقوت بامن دهدوچون بروی ازاینجامرا باخود ببروفردای‌قیامت چون ببهشت روی مراباخود ببرموسی عليه السلام درحق اواین دعابکرد وخدایتعالی این اجابت کرد گفتا کنون گوریوسف مرابنمای اوآمد تابجائی وإشارت کرد درمیان رودنیل و گفت اینجاست خدای‌تعالی‌را دعا کن تاآب ازاینجا برودتاگور پیدا شود موسی عليه السلام خدای را دعا کردآب روه‌نیل‌ازبالا بایستاد وآنکه ازیرآن بودبرفت و

گوریوسف پیدا شد موسی ؑ بفرمود تا آن جای بشکافتند ویوسف را از آنجا بیرون آوردند ودر تابوتی از سنگ مرمر نهاده بر گرفت وبفرمود تا بشام دفن کردند وحقتعالی بدعای موسی ومعجزهٔ او آن شب را دراز کرد وخواب برقبطیان مسلط کرد تا از آن حال بی خبر ماندند ودر آن شب خدای مرگ براطفال قبطیان افکند تا هیچ سرائی نماند که دراو یکی یادو نمردند وبیشتر اطفال فرمان یافتند . قبطیان بامداد بدر آمدند معزّی، همه را تعزیه بود بدفن آن مردگان مشغول شدند وبا تفقدّ وتفحص احوال بنی اسرائیل نپرداختند تا نماز دیگر بیگاه بود شب چون درشهر نگاه میکردند هیچ کس را از بنی اسرائیل نمی دیدند عجب داشتند طلب کردند در بازارها نبودند و درمحلها نبودند آهنگ سراهای ایشان کردند درها استوار بسته بود ببامها بر رفتند ونگاه کردند کسی را ندیدند فرعون راخبر دادند از گریختن بنی اسرائیل، فرعون گفت ایشان بالشکرها جمع شدند ومنادیان ندا میکردند که «إنّ هؤلاء لشرذمة قليلون وإنهم لنا لغائظون و إنا لجميع حاذرون» وتعبیه ساختند وموعد کردند که چون خروس بانگ کند برویم حق تعالی تقدیر کرد که آن شب درهمهٔ دنیا هیچ خروس بانگ نکردند تا روز روشن شد فرعون لشکر بساخت وهامان را بر مقدمه باهزارهزار ونهصد هزار سوار بفرستاد وفرعون بر ساقهٔ لشکر برفت با هفتاد هزار سوار همه باجامهای سیاه واسبان سیاه وموسی ؑ درپیش ایشان میرفت هارون برمقدمهٔ او واو بر ساقهٔ لشکر همچنین میرفتند بکنار دریا رسیدند وآب دریا درغایت زیاده بود چون بکنار دریا رسیدند باپس نگاه کردند لشکر دیدند درپیش دریا وازپس لشکر فرعون موسی ؑ فروماند درخدای تعالی تضرع کرد بنی اسرائیل گفتند یاموسی ماراچه تدبیر است مارا راه نمای، دریا درپیش وازپس دشمن ماچه چاره سازیم گفت دل مشغول مدارید «إن معي ربي سيهدين» خدای تعالی بامن است مارا راه نماید حقتعالی وحی کرد بموسی «أن اضرب بعصاك البحر» عصا بر دریا زن، درخبر میآید که موسی یکبار عصا بزد هیچ اثر نکرد بازدگر باره عصا بر دریا زد و گفت یا أبا خالد انفلق باذن الله ای اباخالد شکافته شو بفرمان خدا شکافته شد ودوازده راه خشك دراو پیدا شد برای آنکه بنی اسرائیل دوازده سبط بودند هر سبطی را نقیبی بود هر نقیبی برهي فروشدند وسبط اودرقفای او حق تعالی باد وآفتاب را فرمود تا آن راهها ازوحل خشك کردند چنانکه درخبر میآید که ازسنب اسبان ایشان گرد درهوا میشد چون بمیانهٔ دریا رسیدند یکدیگر را نمی دیدند گفتند یاموسی ما احوال دوستان و خویشان خود نمیدانیم مبادا که غرق شده باشند موسی دعا کرد تا خدای تعالی آب های نیل را وحواجز را که از آب بود طاقها ساخت تا آنان که بر آن کنار میرفتند می نگریدند آنان را که بر

دگرطرف میبودند تابکنارهٔ دریارسیدند چون بساحل رسیدند فرعون بکناردریارسید چون آن راههای خشك دیدند دانست که آن بمعجزهٔ موسی است خواست تا تلبیس کند برعوام گفت از هیبت من دریا بشکافت وراههای خشك پیدا شد تا مادشمن خود بگیریم فرو شوی و ایشان را بگیری ایشان گفتند ما نرویم تاتودرپیش مانباشی فرعون تعلل‌میکرد ودردریا نمیشدبراسبی فحل نشسته بودجبرئیل عليه السلام بیامد براسبی مادیان نشسته واسب‌درپیش اسب فرعون راند وبدریافرو شد چون اسب فرعون بدریافروشد قبطیان همه فروشدند میکائیل عليه السلام ازپس درآمد وهمه را بدریا کرد ورهانکرد که یکی ازایشان بماند که بدریافرونشود چون قبطیان بدریا فروشدندو جملهٔ بنی اسرائیل ازدریا برآمدند؛ ودرخبرچنین میآید که آخرکس که از بنی اسرائیل از دریا برآمدآن وقت بود که آخرکس ازقبطیان فروشد چون‌ایشان جمله برآمدند واینان‌جمله فروشدند حقتعالی فرمان داد تاآن طاقهای‌آب برهم‌آمد فرعون چون علامت غرق وهلاك‌دید وملجأشد گفت «آمنت انه‌لا إله الاالذی آمنت به بنواسرائیل وأنا من‌المسلمین» جبرئیل عليه السلام پاره‌ای گل‌دریا برگرفت‌وبردهن او زد گفت: «آلان وقد عصیت قبل و کنت من المفسدین» اکنون میگوئی که گرفتارشدی وپیش ازاین عاصی ومفسد بودی وبنی اسرائیل ازکنار دریا مینگریدند گفتند یاموسی ماچه ایمن باشیم که فرعون ازرهی دیگربرآمده باشدوبرفته، باسر ملك خود شود ومارا رنجه دارد موسی گفت ایمن‌باشی که خدای تعالی فرعون را و قومش را جمله هلاك کرد گفتندیاموسی مارا دل ساکن نشود تافرعون را مرده نه بینیم موسی عليه السلام دعا کرد تاخدایتعالی جثهٔ فرعون را برسرآب‌آورد باجمله سلاحها که پوشیده داشت ودرخبرچنین است که چهارصد من‌آهن براوبود تابنی اسرائیل اورا دیدند ساکن شدند وذلك قوله تعالی «فالیوم ننجیك ببدنك» ای بدرعك والمعنی مع درعك «لتکون لمن خلفك آیة» این قصه غرق فرعون‌است‌قوله: (وَأَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ) غرق‌رسوب باشد درآب علی ماقاله‌صاحب العین وحقیقت او درآب باشدآنکه درطیب ووام وکارهای دگربرتوسع استعمال کنند یقال: غرق فی‌الامروفی الدین. گویند فلان دراین کارغرق شد؛ ودروام غرق است. وغرق وغریق اسم فاعل‌باشد، وأغرق فی‌القوس إذابالغ فی‌نزعها. چون کمان بیش از اندازه بکشند اغرق گویند وهرکاری که دراومبالغه کنند اغراق دراواستعمال کنند، وغرّق غیره دیگری‌را غرق کردولفظ عام راکه شامل‌بود جمله متناول خودرا مستغرق گویند. واغرورقت عینه‌آن باشد که چشمش پرآب شود (وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ) واوحال‌راست یعنی ما این غرق فرعون وقومش بچشم شما کردیم درحالیکه‌دراومی نگریدید. ونظر بمعانی مختلف آمده‌است‌بمعنی‌تقلیب‌حدقه است‌بجانب

منظور برای طلب رؤیت اوواین طریق رؤیت باشد وسبب‌اووآنکس که گمان برد که نظر بمعنی رؤیت باشد خطایش‌ازاینجا افتاده ونظر بمعنی فکر باشد فی قوله تعالی «أولم ینظروافی ملکوت السموات» و«أفلاینظرون إلی الابل کیف خلقت» «قل انظروا ماذافی السموات والارض» «فانظر الی آثاررحمة الله» إلی غیرذلك من الآیات . واین قسمت‌درقرآن نظایر بسیاردارد. ونظر بمعنی رحمت باشد فی‌قوله «ولاینظرالیهم یوم‌القیمة» ای لایرحمهم وگفته‌اند این‌ازقسمت اولی‌است برای‌آنکه ینظر فی حاله اولافیعرف حاله فیرحمه فی الثانی ، ازمایکی در حال دیگری نگرد حالش مختل‌بیند براورحمتش‌آید ودرحق خدای تعالی برمجاز بود چیزی را بنام‌آنچه‌طریق اوست بازخوانده باشند. (۱) دیگر بمعنی مقابله بود فی‌قولهم. جبلان یتناظران، ای یتقابلان. دو کوه بهم‌نگرداننديعنی برابریکدیگرند وگفتند این نیزهم ازقسمت اول‌است نظر بچشم‌باشد وتحقیق معنی‌آن بود که وقعا موقعاً لوکان لهما آلة النظرلتناظرا ، چنان افتاده‌اند که اگرآلت نظرداشتندی بیك دیگر ناظر بودندی چنانکه گوید: الجبلان یتناوحان یتقابلان. معنی هم این است که درجای دونوحه گرافتادند که جای ایشان برابریکدیگربود واین وجوه سره‌است(۲) ومحققانه است ونظر بود بمعنی انتظار فی قوله تعالی «وجوه یومئذ ناضرة الی ربهاناظرة» ای وجوه غضة منتظرة الی‌ثواب ربها . وهمچنین قوله تعالی «وإنی مرسلة الیهم بهدیّة فناظرة بم یرجع المرسلون» وکذا قوله تعالی «و ان کان ذوعسرة فنظرة الی میسرة» و استقصاء کلام درآنکه نظر بمعنی رؤیت نیامده است وشبه مخالفان و جواب آن چون‌بآیه رسیم گفته شود انشاء الله تعالی وبه الثقة .

قوله (وَإِذْ وَاعَدْنَا مُوسَىٰ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً) ابوجعفر وابوعمرو و یعقوب خوانند وَعَدْنا من‌الوعد بی‌الف؛ باقی‌خوانند «واعدنا» بالف من‌المواعدة ومفاعله اغلب ازمیان‌دو کس باشد واینجا ازباب‌آن باشد که مفاعله ازمیان دو کس نباشد برای آنکه موسی خدای را وعده نداد بل‌خدایتعالی اوراوعدهٔ مناجات داد پس قراءة ابوعمرو قوی ترباشد وبر قراءة دیگرقراء مفاعله ازباب‌طارقت‌اللیل‌وعاقبت‌اللص‌وعافاه‌الله‌باشد ووعداخبار باشدموعودرا بآنچه اورا خرم کند

(۱) هرمعنی‌رابنام‌آنچه طریق اواست بخوانند مجازباشد خواه درحق خدای‌تعالی وخواه‌درحق دیگران مثلابهشت‌گوئیم وازآن‌عبادت‌خواهیم یادوزخ وازآن‌گناه وسعدی گفت : که‌شهوت آتش‌است ازوی بپرهیزیعنی شهوت طریق آتش است .

(۲) سره بمعنی نیکواست وناسره بمعنی بد، وحافظ گوید :

یارمفروش بدنیاکه بسی‌سود نکرد آنکه‌یوسف بزرناسره بفروخته بود

ووعدةوموعدةومیعادنظایر بودووعددرخیر بود ووعیددرشر بودچون‌مطلق‌باشد،چون‌مقیدبوددرخیر وشرحقیقت برد من‌قوله تعالی«النارو‌عدهاالله‌الذین کفروا» . «أربعین‌لیلة» گفتند چراشب گفت وروزنگفت گوئیم برای‌آنکه‌عرب حساب برماه کند وماه بشب‌برآید. قولی دیگر آن‌است که شب بروزمقدم‌است خدای‌تعالی‌اول‌شب آفرید پس‌روزرالقوله تعالی: «وآیة لهم اللیل‌نسلخ منه النهار» ونصب‌لیلة تمیزاست وموسی نام اعجمی است برای آن نامنصرف است که علم است و اعجمی‌وبرای آنکه الف درآخرش‌افتاداعراب دراونشود اولیتر آن باشد که‌اسماء مقصوره‌شمارند اورا و گفته‌اند‌اسمی‌است‌مرکب‌ازدونام‌بلغت‌عبری‌واصل«موشا» بوده‌است؛چه «مو» بزبان‌ایشان آب‌باشد و«شا»شجر برای‌آنش«موشا» خوانند که اورادرمیان‌آب ودرختان‌یافتنددرسرای‌فرعون چون‌مادراورابرودنیل‌افکندآنکه‌چون‌معرّب کردندشین‌را سین کردندوموسی‌بن‌عمران‌بن‌یصهر بن قاهث‌بن لاوی بن یعقوب‌اسرائیل‌الله و گفته‌انداین چهل روزسی‌روزذوالعقده‌است وده‌روزازاول ذوالحجه (ثُمَّ) حرفی‌ازحروف‌عطف‌است ومعنی‌اومهلت‌وتراخی‌بود. قوله(اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ) اتخاذ افتعال بود من‌الاخذ،واتخذ یکبارمتعدی‌بودبیك مفعول ویکباربدومفعول مثال اول‌قوله «اتخذ ممایخلق بنات» وقوله‌تعالی «واتخذوا من‌دون‌الله‌آلهه» و قوله تعالی «یالیتنی اتخذت مع‌الرسول سبیلا» ، واما‌آنجا که متعدی بدومفعول فی‌قوله تعالی «یاایهاالذین آمنوالاتتخذوا عدوی وعدوکم اولیاء» وفی‌قوله تعالی «اتّخذوا ایمانهم جنة» ودراین‌آیه متعدی است بدو مفعول ولکن‌مفعول‌دوم محذوف‌است وتقدیرچنین‌است‌اتخذتم العجل‌الهاً(مِنْ بَعْدِهِ) گفته‌اند پس‌ازوعد ،کنایت راجع است باوعدو گفته‌اند راجع‌است باموسی وتقدیرچنین است من بعد ذهاب موسی و غیبته ، پس از آنکه موسی بمناجات رفت و از شما غایب شد . قوله (وَأَنْتُمْ ظالِمُونَ) واوحال‌داست وظلم درآیت حمل باید کردن بر ظلم حقیقی و مراد حال ضررباشدبرخویشتن یعنی عقاب عبادت عجل. وحمل توان کردن‌برظلم مجازی که عرب گویند ظلم وضع شیئ باشد درغیرموضوع خود چون ایشان عبادت نه بجای خودنهادند ظالم‌بودند از روی لغت ، وحدّظلم هرضرری بود محض که دراونفعی نبود ودفع مضرتی نبود لاعاجلا ولا آجلا نه معلوم ونه مظنون(۱) ومستحق‌نبود (۲) ودرحکم چنان نبود که گوئی ازفعل مضرور

---

(۱) پس‌بریدن عضوفاسد ظلم‌نیست چون‌دراونفعی یادفع مضرتی‌است .

(۲) پس‌بریدن دست دزد ظلم نیست چون‌مستحق است .

است(۱) وچنان نبود که پنداری ازجهت غیرفاعل ضرراست(۲) وقصهٔ آیت وحدیث ساختن گوساله آنست که راویان اخبار واهل سیر گفتند چون خدای تعالی فرعون راهلاك کرد وملك او بمیراث بنی اسرائیل داد (۳) موسی را گفتند مارا کتابی باید که دراوحلال وحرام باشد تاما بر آن کار کنیم ومارا شرفی وذکری باشد موسی عليه‌السلام گفت چون من بروم بمناجات بمیقات خدایتعالی ازاودرخواهم تااگرصلاح داند مرا کتابی دهد که دراواحکام حلال وحرام باشدآنکه برفت و هارون رابخلافت برجای خود بنشاند وقوم را بچهل روزوعده داد. مدت غیبت او مردی منافق بود درامت نام اوسامری و گفتند لقب اوسامری بود ونامش میخان بود، عبدالله عباس گفت نامش موسی بن ظفربود وزرگربود وازاهل باجرمی(٤) بود و گفته‌اند ازاهل باکرمی بیامد و بنی اسرائیل را گفت این حلیها که شما ازقبطیان بستده ئید شما را حلال نیست چه غنیمت است وآن برشما حرام بود گفتند پس چه باید کردن؟ گفت حفره‌ای باید کندن ودرآنجا نهادن تاموسی بازآید گفتند همچنین کنیم وچنین کردند، روایتی دیگرآنست که آتشی برافروخت و گفت همه را بیاری ودراین آتش اندازی، ودریك روایت آنستکه پیش از آن سامری جبرئیل را دیده بود براسبی نشسته که آن را فرس الحیاة گفتند واوجبرئیل را بدیدی برای آنکه ازآن کودکان بود که درعهد فرعون کودکان را میکشت ومردم کودکان را در گورها و غارها و شکاف سنگها پنهان میکردند جبرئیل عليه‌السلام بیامدی وایشان را از گوشهٔ پرخود شیردادی پس آنانکه از پر جبرئیل شیرخورده بودند جبرئیل را بدیدندی. واین روایت محمد بن جریر الطبری است وهر کجا آن اسب پای برنهادی سبزشدی اززمین، او برفت وپاره‌ای خاك ازجای سنب بر گرفت و گفت این اسبی است که هرجای اوقدم نهد زمین مرده زنده شود ممکن بود که این خاك برجمادی زنند زنده شود آن خاك نگاه میداشت چون بنی اسرائیل آن حلیها درآتش انداختند اوبیامد وآن پارهٔ خاك نیزدرآتش انداخت و گفت، کن عجلا جسداً له خوار. گوساله‌ای شو که آنرا آوازی بود فصار کذلك گوساله شد آن زر آواز گوساله کردن گرفت ایشان گفتند این چیست گفت هذا

---

(۱) جرح وقتل دردفاع ظلم نیست چون ازجهت خود مضرور است.

(۲) اگر کسی را اجبار کنند ببردن مال کسی واگر نکنداورا بکشندظلم ازناحیه اجبار کننده است نه اجبارشده.

(۳) درصورتی که بگوئیم بنی اسرائیل بمصر باز گشتند و گرنه ملك فرعون ببنی اسرائیل نرسید ونظیر آن رسید.

(٤) باجرمی بالف مقصوره در آخرآن وفتح جیم موضعی است درجزیره شمال عراق.

إلهكم وإله موسى فنسى» این روایت ابن جریر است از ابن زید و این درست نیست که سامری زرگری استاد بود این حلیها بستد واز آن گوساله ساخت زرین و بیاورد آن را و بر گذرگاه باد بنهاد وچنان ساخت که باد در زیر او در شدی بگلو بدهن او بدر آمدی خوار را ماندی و بانگ گوساله را، از آنجا که مخارق او چنان ساخته بود که آواز که از او برون آمدی خوار را ماندی چون آوازی که از مزمار و یراع(۱) بیرون آید مختلف بود باختلاف مخارق چون آواز از گوساله بیرون آمد ایشان گفتند این چیست آن ملعون گفت «هذا الهكم واله موسى فنسى» این خدای شما و خدای موسی است موسی خدا را اینجا فراموش کرد واو آنجا رفت و برای آن از حیوانات گوساله را اختیار کرد که او گوساله پرست بود وابو العالیه گفت برای آن آن را عجل خواند که او تعجیل کرد پیش از آمدن موسی مردم را بدان ضال کرد چنانکه خدای تعالی گفت «وأضلهم السامری» مردم مفتن گشتند و هیجده هزار مرد از بنی اسرائیل گوساله پرست شدند و چندانکه هارون گفت نشنیدند و گفتند ما از این باز نگردیم تا موسی نزدیك ما نیاید چنانکه خدای تعالی از ایشان باز گفت «قالوا لن نبرح عليه عاكفين حتى يرجع إلينا موسى» وشبهه‌ای دیگر برایشان آن بود که موسی گفت من میروم تا چهل روز ایشان ندانستند شب و روز بحساب در آوردند چون بیست روز بگذشت گفتند موسی وعده خلاف کرد این بقوت قول سامری شد ایشان را .

قوله (ثُمَّ عَفَوْنَا عَنْكُمْ) عفو وصفح وتجاوز ومغفرت نظایر بود ونقیض او عقوبت باشد. ودر اصل واشتقاق عفو دو قول گفته‌اند یکی آنکه عفو ترك باشد یعنی تركنا معاجلتكم بالعقوبة من قول النبی ﷺ «احفوا الشوارب واعفوا اللحى» شوارب بگیری که سنت این است و محاسن رها کنی و بگذاری «حتى يعفو» ای يكثر من قولهم عفا النبت اذا كثر وأعفيته كثرته وقول دیگر آنست «عفونا عنكم» تجاوزنا من ذنوبكم من عفا الشيء اذا درس ای غفرنا لكم و كفرنا عنكم سيئاتكم از سر گناه شما در گذشتیم و آنرا مکفر و ناپدید کردیم یعنی توبهٔ ایشان قبول کردیم چون توبه کردند و آیه دلیل میکند بر آنکه خدای تعالی بقبول توبه متفضل است (۲) برای آنکه آیه وارد است مورد منت واگر واجب بودی بر خدای تعالی بفعل واجب منت ننهادی برایشان (مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ) قيل من بعد ذلك الزمان پس از آن وقت و گفته‌اند من بعد عبادة العجل پس از پرستیدن گوساله (لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ) و این برای آن کردم تا شما همانا

(۱) یراع نی است .
(۲) یعنی قبول توبه واجب نیست اگر خدا خواست قبول میکند واگر نخواست نمیکند .

شاکر شوی وشکر من گوئی، و کلام در«لعل» ازخدای تعالی بیان کرده شد وحدشکر گفتیم که اعتراف بنعمت باشد باضربی تعظیم. وعلماء را درشکرسخن بسیاراست عبدالله عباس میگوید شکر طاعت خدای باشد بهمه جوارح در نهان و آشکارا وحسن بصری گفت شکر النعمة ذکرها من قوله تعالی : «واما بنعمة ربك فحدث» ومن قول النبی ﷺ التحدث بالنعمة شکر .وقوله ﷺ «من ذکره فقد شکره ، ومن کتمه فقد کفره » شکر النعمة آن باشد که باز گوید که منعم بامن چه نعمت کرد بر سبیل مدح و ثناء وفضیل عیاض گفت شکر نعمت آن بود که نعمت را عدت و آلت نسازد بمعصیت او، ابوبکر وراق گفت شکر نعمت آن بود که خود را در نعمت و سعی خودرا دراوهیچ بهره نشناسی همه ازاو بینی چنانکه گفت «وما بکم من نعمة فمن الله» وبیان این آن خبر است که رسول ﷺ گفت موسی ﷺ خدای را گفت بار خدایا آدم شکر تو چگونه توانست کردن وتو اورا بیافریدی و بر گزیدی فرشتگان را فرمودی تا اورا سجده کردند و بهشت جای او کردی حق تعالی گفت آدم دانست که آن همه از من است شکر او این قدر بس مرا. جنید گوید شکر خدای آن بود که بنده داند که از شکر عاجزاست. وازداود ﷺ روایت کرده‌اند که او گفت سبحان من جعل اعتراف العبد بالعجز عن شکره شکراً کما جعل اعترافه بالعجز عن معرفته معرفة . گفت سبحان آن خدای که اعتراف بنده بعجز ازشکر او بشکر بر گرفت چنانکه عجز او از معرفت بمعرفت بر گرفت. و گفتند شکر پنج چیز است : مجانبة السیئات و محافظة علی الحسنات و مخالفة للشهوات وبذل الطاعات و مراقبة رب الارضین و السموات . گفت شکر این پنج چیز است که از سیئات بپرهیزد و حسنات را محافظت کند و شهوات را مخالفت وطاعات را مبذول دارد معبود خودرا ومراقبت فرمان خدای تعالی کند در جمیع احوال ذوالنون گفت شکر آن کس که فوق تو باشد بطاعت توان کردن و آنکه مثل تو باشند بمکافات و آنرا که دون تو باشد باحسان .

(وَإِذْ آتَيْنَا مُوسَى) یعنی اعطینا چون ما بدادیم موسی را (الْكِتَابَ) یعنی توراة بلاخلاف (وَالْفُرْقَانَ) دراو چند قول گفتند قولی آن است که مراد هم توراة است ولکن عطف کردند بر آن برای اختلاف لفظ را چنانکه شاعر گفت :

وَقَدَّدَتِ الأَدِيمَ لِرَاهِشَيْهِ وَأَلْفَى قَوْلَهَا كَذِباً وَمَيْناً(۱)

(۱) گویند درزمان قدیم که تاریخ آن درست معلوم نیست در عرب زنی زباء نام ملکه بود و یکی از ملوك عرب که جذیمه ابرش نام داشت پدر زباء را کشته بود. زباء حیلتی اندیشید ووعده مزاوجت بجذیمه داد وجذیمه را نزد خود آورد اما بوعده خودوفا نکرد و دورك ساعد اورافصد ←

وعنتره گفت:

حُييتَ مِنْ طَلَلٍ تقادَمَ عَهْدُهُ أقوى وأقفرَ بعدَ أمِّ الهَيثمِ (١)

و كذب و مين هردو يكى باشد واقوى وأقفر يك معنى دارد يعنى خالى شد براى اختلاف لفظ را روا باشد كه يكى را برديگر عطف كند وهمچنين «وهند أتى من دونها النأي والبُعد» ونأى و بعد هردو يكى باشد اين قول مجاهد است واختيار فراء وزجاج و گفتند بيانش آن است كه دگر آية گفت كه «ولقد آتينا موسى وهرون الفرقان» ومراد بفرقان تورية است و كسائى گفت مراد آن فرق است كه در تورية هست از ميان حلال وحرام وفريضه وسنت وحق وباطل ووعد و وعيد وقولى ديگر هم ازاو آن است كه فرقان صفت توريةاست ولكن ازميان صفت وموصوف واوى زياده كرد قال الشاعر :

إلى المَلِكِ القَرْمِ وابنِ الهُمامِ ولَيثِ الكَتيبَةِ فِي المُزْدَحَمِ (٢)

وقولى ديگر آنست كه فرقان صفت موصوفى محذوف است وتقدير آن است كه وإذ آتينا موسى الكتاب والشرع الفرقان . ماموسى راتورية داديم وشرعى فرق كننده ازميان حق وباطل وحلال وحرام وفرقان هصدر بود بجاى اسم فاعل برسبيل مبالغه چنانكه رجل عدل وصوم وفطر بمعنى عادل وصايم ومفطر پس مراد بفرقان فارق بود وقطرب گفت مراد بفرقان قرآن است و در كلام محذوفى هست وتقدير چنين است و إذ آتينا موسى الكتاب اى التورية ومحمداً الفرقان ولكن ذكر محمد از كلام بيفكند براى دلالت كلام براو چنانكه شاعر گفت:

تَراهُ كأنَّ اللهَ يَجدَعُ أنفَهُ وعَينَيهِ أنْ مَولاهُ ثابَ لَهُ وَفرُ (٣)

وجدع بريدن بينى باشد باچشم هيچ نسبت ندارد ولكن تقدير چنين كه يجدع أنفه ويفقأ عينه. ولكن براى آنكه كلام على كل حال براو دليل ميكند چنانكه شبهتى نيست از كلام بيفكندا ومانند اين قول شاعرى ديگر گفت :

وَرأيتُ بَعلَكِ فِي الوَغى مُتَقَلِّداً سَيفاً وَرُمحاً (٤)

← كردورها كرد تا خون بسيار آمد وجذيمه بمرد. وراهشين دورك ساعد است . واديم قطعه‌چرمى كه دست اورا بست .

(٤) زنده باش تو كه آثار منزل گاه قديم هستى پس ازام هيثم خالى مانده‌اى .

(٢) سوى پادشاه بزرگوار فرزند پادشاه بلندهمت كه در مقدمه لشكر هنگام‌جنگ‌شيراست.

(٣) او را بينى گويا خداى بينى اورا ميبرد وچشم اورا بيرون ميآورد اگر بيند دوست اورا مال بسيار گرديد. ثاب جسمه يعنى تن اوپس از لاغرى فربه شد و ثاب له و فر يعنى مال او پس از رفتن باز آمد (٤) شوهر تو را در كارزارديدم شمشيرى بر گردن آويخته و نيزه دردست .

وتقدیر چنین است که وحاملا رمحاً برای آنکه تقلد دررمح صورت نه‌بندد ومانند این قول شاعر است. « علفتها تبناً وماء بارداً » یعنی وسقیتها ماء بارداً چه تعلیف در آب صورت نبندد لابد فعلی تقدیر باید کردن که به آب لایق تر باشد. وقولی دیگر آن است که مراد بفرقان انفراق دریا است چه فرقان مصدری باشد از مصادر فعل چون سبحان وفضلان وفرق وفلق یکی باشد جز که فلق بیشتر ازفرق بود وبیانش قوله: « فانفلق فکان کل فرق کالطود العظیم » سواء اگر فلق گفتی بجای فرق معنی یکی بودی که فعل بمعنی مفعول باشد وابن زید گفت مراد بفرقان نصرت است که خدایتعالی داد موسی را بر فرعون وفرقان کنایت کرد از آن چنانکه نصرت رسول ﷺ در روز بدر وروز بدر را روز فرقان خواند فی قوله « وما أنزلنا علی عبدنا یوم الفرقان یوم التقی الجمعان » یعنی یوم بدر یعنی یوم فرق الله بین المسلمین والکفار (لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ) تامگر راه یافته شوی تامگر شما بآن الطاف که من میکنم باشما منتفع شوی وبطاعت نزدیك شوی واز معصیت دورشوی چنانکه گفت « والذین اهتدوا زادهم هدی » یعنی آنانکه بالطاف کرده بایشان منتفع شوند زادهم هدی أی لطفاً من ایشان را درلطف بیفزایم. قوله تعالی:

وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجْلَ فَتُوبُوا

چون گفت موسی قومش را ای مردمان شما بیدادگری برخود برگرفتن شما گوساله را توبه کنید

إِلَى بَارِئِكُمْ فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ عِنْدَ بَارِئِكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ

بسوی خالقتان بکشید خودرا که آن بهتر باشد بنزدیك آفریدگارتان پس توبهٔ شما بپذیرد که توبه

الرَّحِيمُ (٥٢) وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْكُمُ

پذیرنده است وچون گفتی ای موسی ما باور نداریم ترا تا نه ببینیم خدای را آشکارا بگرفت شمارا

الصَّاعِقَةُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ (٥٣) ثُمَّ بَعَثْنَاكُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (٥٤)

آتش عظیم وشما مینگریدید پس زنده کردیم شمارا ازپس مرگتان تا مگر شاکرشوی

وَظَلَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْغَمَامَ وَأَنْزَلْنَا عَلَيْكُمُ الْمَنَّ وَالسَّلْوَى كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ

وسایه کردیم برشما ابررا وفروفرستادیم برشما من وسلوی بخورید از پاکیزهای آنچه ماروزی دادیم بشما

وَمَا ظَلَمُونَا وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ (٥٥)

وستم نکردند ایشان ما را بر نفسهای خودشان ظلم کردند

(وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجْلَ فَتُوبُوا)

واوعطف است و «إذ» معطوف است علی ماتقدم وعامل دراوهم آن است که درآیات مقدم برفت:

يعني ياد كني چون گفت موسى عليه السلام قومش را كه اى قوم شما برخود ظلم وستم كردى بپرستيدن گوساله و گرفتن اورا بخدائى چون موسى عليه السلام ازمناجات پرداخت خدايتعالى اورا گفت ياموسى دانى كه سامرى چه كرد وقوم ازپس توچه كردند گفت بارخدايا ندانم توعالم ترى خدايتعالى او راخبرداد از كردۀ سامرى موسى عليه السلام باميان قوم آمد غضبان أسفا وأسف شديدالغضب باشد وقيل حزيناً باز آمد خشم گرفته دلتنگ قوم را گفت چيست اين كه كردى؟ ايشان گفتند ما ازخويشتن نكرديم ماراسامرى گمراه كرد، هارون را گفت چرا كه ديدى كه ايشان چنين كردند ازپس من نيامدى و مراخبر نكردى « مامنعك إذ رأيتهم ضلوا ألا تتبعن الاية » گفت اى برادرمرا موافق نيامد ايشانرا رها كردن چه ايشان درغيبت تووحضورمن اين كردند كه كردند اگرمن نيزغايب شد مى ندانم تاحال ايشان كجارسيدى وتو گمان بردى كه سبب فتنۀ ايشان غيبت من بود. آنكه روى بسامرى كرد واورا گفت چه كردى وچگونه كردى؟ اين قصه باز كرد واين قصه بسورۀ طه لايق تراست چه آيات دراين باب آنجا بيشتر است چون آنجارسيم انشاء الله تعالى گفته شود بتوفيق الله وعونه آنكه روى باقوم كرد و گفت ظلم كردى وستم كردى وظلم اينجامحمول بود على أحدالوجهين چنانكه گفتيم اماالغوى، واما اصطلاحى ولغوى رامعنى آن بود كه اين عبادت كه كردى عجل رانه بجاى خودنهادى كه سزاى عبادت نبود وظلم چيزى نه بجاى خودنهادن بود وازروى حقيقت ظلم كردى كه ضرر عقاب بخود جلب كردى چون كسى كه بر كسى بيداد كند ومضرتى رساند مبتدأبر آن جمله كه بيان كرده شد. مرادبقوم درآيت خصوص است اگرچه لفظا وعموم است ومراد آنانند كه گوساله پرست بودند چون موسى چنين گفت وزبان ملامت دراز كرد گفتند اى رسول الله مارا گناه نبود گناه سامريرا بود كه مارا گمراه كرد اكنون تدبيرماچيست گفت شماراتوبه بايد كردن گفتند توبۀ ماچه باشدوچگونه بايد كردن؟ گفت خويشتن را بدست خويشتن بايد كشتن و بعضى دگر گفتند كه مراد آنست كه بعضى بعضى را ببايد كشتن چون ايشان جمله يكنفس بودندبراى آنكه ازيك جنس بودند خداى تعالى ايشانرا نفس يكديگر خواندچنانكه رسول عليه السلام گفت :« المؤمنون كنفس واحدة » ايشان گفتند «سمعاً وطاعة لامر الله» سميع ومطيعيم فرمان خداى را آنكه بيامدند بردرهاى سراى ودرهاى خانها خودبنشستندتا آنانكه گوساله نپرستيده بودند تيغها برآهيختند و ايشانرا كشتن گرفتند پسر پدررا ميكشت وپدرفرزندرا وبرادر برادرراوشفقت ورقت هيچ ايشان را منع نميكرد وقولى ديگر آنست كه ايشان گفتند ماسميعيم ومطيعيم ولكن ترسيم كه نبادا كه بفرزندان وخويشان خودرسيم مارا رقت وشفقت منع كند ازآنكه فرمان خداى بجاى آريم خداى تعالى ابرى تاريك برآورد تاجهان تاريك شدايشان تيغها برآهيختند وروى دريك ديگر نهادندو

یکدیگررا کشتن گرفتند پدرپسررا وبرادر برادررا میکشت خدای‌تعالی وحی کرد بموسی که هر کس که‌دست ازهم بگشایدیامنع کند یادست درپیش‌دارد توبهٔاوقبول نیست‌از بامدادتاشبانگاه می کشتند چون‌روزبآخررسید وبسیاری را بکشتند موسی وهارونرا رحمت‌آمد بگریستندودعا کردند وتضرع کردند وگفتند یارب هلکت‌بنو إسرائیل‌بارخدایا بنواسرائیل هلاك شدندالبقیة البقیة بارخدایا این‌بقیه‌را که ماندبما‌بخش خدای‌تعالی‌دعای‌ایشان اجابت‌کرد فرمان‌دادتاآن تاریکی گشاده‌شد وروشنائی‌پدیدآمدبشماردند هفتادهزارمرد کشته‌بودند(۱) موسی علیه‌السلام غمگین شد خدای‌تعالی گفت یاموسی راضی‌نباشی که من‌قاتل ومقتول‌رابیهشت خواهم بردن آنکه کشت مجاهداست وآن‌را که کشتند شهیداست ابن جریج گفت سبب‌آنکه خدای تعالی ایشان راقتل فرمود آن بود که‌آنان که این میدیدند ونهی منکرنمی کردند سبب خوف قتل‌بود خدای‌تعالی گفت شماخوف قتل راترك نهی منکر کردی امروزشمارابفرمایم کشتن تابدانی که‌آنچه شمااز آن میترسیدی بنافرمانی درآن افتادی . قتاده گفت برای‌آن فرمود ایشانرا کشتن که مرتد بودندومرتدرا جزا کشتن‌بود . عبدالله عباس گفت‌برای‌آن فرمودایشانرا کشتن که‌ایشان‌متعبد بودند بقتال‌آنانکه‌نافرمانی کردندایشان‌را ابقاء کردندجهت خویشی ودوستی‌را صیانت‌کردن حقتعالی گفت ایشانرا رها کردی وباایشان قتال‌نکردی امروزمیفرمایم که‌ایشان‌را بکشی‌تااین قتل‌توبهٔ‌آن‌ترك باشد.وقتاده خوانده‌است که « فاقیلواأنفسکم» ای‌اقیلوا من‌الاقالة ومعنی‌آنست که استقیلوامن تلك‌العثرة معنی‌آنست که توبه کنی واستقاله کنی واقاله خواهی‌ازگناهی که کردی ومعنی توبه رجوع بودچنانکه برفت (إِلَىٰ بَارِئِكُمْ) با آفریدگارتان و برءالله الخلق بیافرید خدای تعالی‌خلق را(فَاقْتُلُوا أَنفُسَكُمْ ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ عِندَ بَارِئِكُمْ) « ذلکم » اشارت‌است‌بقتل‌یعنی‌شماراقتل‌بهتر است‌چه‌قتل‌برضای‌خدایتعالی‌بهتر است‌ازحیوة بر خلاف خدای (فَتَابَ عَلَيْكُمْ) درآیه‌محذوفی‌هست که‌تقدیرمی‌باید کردن‌تا کلام مستقیم شود.ومعنی‌پذیرد وآن این‌است که‌ففعلتم‌ما امرتم‌به‌فتاب علیکم آنچه شمارافرمودند بجای‌آوردی ازقتل‌یکدیگر خدای تعالی‌توبهٔ شماپذیرفت ومعنی قبول‌توبه ضمان ثواب‌بودبر آن چنانکه بیان‌کرده شداما اسقاط عقاب خدای کند عندآن بتفضل وفعّال‌بنای مبالغه است کسی‌را گویند که شأن وکاراو همه آن‌باشدازاین کار(۲) صناع ومحترفه رابراین بناگویند(۳) (إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ) بخشاینده است‌برخلقان وذکررحیم عقیب‌لفظ توّاب دلیل میکند که خدای تعالی بقبول توبه

(۱) در تورات این‌قصه مذکور است الاآنکه گوید سه هزارتن کشته شدند (۲) یعنی‌از این جهت وبدین علت (۳) صنعتگران بروزن فعال آیند مانندنجار وصباغ و قصاب .

ازبندگان منفصل است چه لفظ رحمت درجای وجوب بکار ندارند .

(وَإِذْ قُلْتُمْ يا مُوسىٰ لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ) ویاد کنی چون نیز گفتی ما تـو را براست نداریم ونگرویم بتو تا خدای را آشکارا نه‌بینیم وسبب این آن بود که خدای تعالی موسی را فرمود که د گر نوبت که بمناجاة آئی جماعتی ازبنی اسرائیل را باخود بیار تا عذر گناه که کرده اند ازعبادت عجل بخواهند موسی علیه السلام هفتاد کس را بر گزید ازخیار بنی اسرائیل و ایشان را فرمـود تا روزه گرفتند وغسل کردند وجامها بشستند موسی علیه السلام ایشان‌را بکوه طور بمیقات خدای جل جلاله برد چون بدآنجا رسیدند موسی را گفتند ازخدای درخواه تا کلام خود مارا بشنواند موسی علیه السلام بر کوه شد وایشان براثر او، ابری بر آمد وایشانرا و کوه را بپوشید موسی گفت پیش آئی حق تعالی حجابی پیدا کرد ازمیان ایشان وموسی برای آنکه خدایتعالی باموسی چون سخن گفتی نوری ازروی او بتافتی چنانکه کس طاقت نداشتی دراو نگریدن موسی دراندرون حجاب شد و ایشان بیرون حجاب بایستادند، حقتعالی باموسی سخن میگفت بامر ونهی ووعظ وزجر ایشان چون کلام خدا بشنیدند بروی درآمدند وبسجده شدند پس خدایتعالی گفت چنانکه ایشان میشنیدند. «إني أنا الله لا إله إلا أنا ذو بكة أخرجتكم من أرض مصر فاعبدوني ولا تعبدوا غيري» من خدایم که جز من نیست خداوند مکه‌ام یعنی زمین کعبه شمارا ازمین مصر بیرون آوردم مرا پرستی وجز مرا مپرستی چون موسی علیه السلام ازمناجات فارغ شد وآن ابر برفت و کوه روشن شد موسی بنزدیك قوم آمد ایشان را گفت شنیدی کلام خدای؟ ایشان گفتند ما کلامی شنیدیم جز که ندانیم که کلام خدای بود یا کلام شیطان وما باور نداریم بآنکه کلام خدای بود تا خدایرا معاینه وآشکارا نه‌بینیم چون این سخن بگفتند آتش عظیم ازآسمان بیامد وهمه‌را بسوخت وهب منبه گوید خدایتعالی جماعتی فرشتگان را فرستاد تا بانگ برایشان زدند جمله بمردند (حَتّىٰ نَرَى اللّٰهَ جَهْرَةً) جهر نقیض سر باشد و اصل او کشف بود وخاك ازچاه بر آوردن را جهر گویند : شاعر گوید: « يجهر أفواه المياه السدم»(۱) ونصب او بر صفت مصدری بود محذوف وتقدیر چنین است که نرى الله رؤية جهرة، وشاید که درجای حال بود وتقدیر چنین بود که مجاهراً چنانکه گفت «قل أرأيتم إن أصبح ماؤكم غوراً» ای غائراً ودر آیت دلیل است بر بطلان قول آنانکه گفتند سؤال رؤیت موسی کرد و ازخود گفت چه خدایتعالی تصریح لفظ حوالهٔ سؤال رؤیت بایشان کرد که حتی نرى الله جهرة ود گر آنکه صاعقه که ازآسمان بیامد وبرایشان افتاد موسی علیه السلام مسلّم بود ازآن اگرموسی رؤیت خواسته بودی اول

(۱) سدم چاه انباشته از خاك است و « يجهر افواه المياه» یعنی برمیآورد خاك را از دهانه آب چاه‌های انباشته .

صاعقه بموسی رسیدی و دگر آنکه خدایتعالی دردگر آیه چنین فرمود « یسئلك أهل الكتاب أن تنزل علیهم کتاباً من السماء فقدسئلوا موسی أکبر من ذلك فقالوا أرنا الله جهرة » دگر آنکه موسی علیه‌السلام حکایت چنین کرد که «أتهلکنا بما فعل السفهاء منّا» پس موسی علیه‌السلام دعا کرد تاخدایتعالی ایشان را زنده کردتاباز آمدندوبنی اسرائیل را خبردادند . قوله (فَأَخَذَتْكُمُ الصَّاعِقَةُ) و درشاذ خوانده‌اندالصعقة بی‌الف واصل کلمه بمعنی هلاك بود وازاینجاست قول خدای « فصعق من فی السموات ومن فی الارض» ای مات. وقوله «أنذرتکم صاعقة مثل صاعقة عاد وثمود» وقوله تعالی « ویرسل الصواعق» أی الاشیاء المهلکات و گفته‌اند صاعقه رجفه بود یعنی زلزله چنانکه دردگر آیه گفت «فلما أخذتهم الرجفة» خلاف کردند که موسی علیه‌السلام از آن صاعقه بمرد یانه باین لفظ تمسك کردند که وخرموسی صعقاً قالوا امینا واین خطاست برای آنکه حقتعالی گفت «فلما أفاق» ومرده را نگویند أفاق معنی آن است که موسی علیه‌السلام بیفتاد بی هوش شدچون باهوش آمد گفت «سبحانك تبت إلیك» ای سبحان الله اگر جماعتی ازجملهٔ بنی اسرائیل از گمان وتمنا این اقتراح کردند نصیب ایشان صاعقه آمدونصیب موسی بحق الجوار والصحبة بیهوشی آمد ونصیب کوه که جای قدم ایشان بود آن آمد که پاره پاره شد ندانم تانصیب آنکس که ازصمیم دل اعتقاد کند که خدایتعالی را معاینه برسبیل جهرة بخواهد دید چون رؤیت اجسام والوان چه خواهد بود. قوله (وَ أَنْتُمْ تَنْظُرُونَ) «واو» حال راست آنچه خواستند تاخدای را ببینند بمعاینه صاعقه دیدند.

(ثُمَّ بَعَثْنَاكُمْ) «ثم» حرف مهلت وتراخی باشدوبعث بچند معنی آمد : بعث زنده کردن باشد وازخواب بیدار کردن وبرانگیختن برکاری بمعنی حث وتحریض وفرستادن وبمعنی نصب کردن باشد . امازنده کردن دراین آیه است (۱) وبرانگیختن فی قوله « إذانبعث أشقاها » واما فرستادن فی قوله « فبعث الله النبیین مبشّرین ومنذرین » وبمعنی نصب کردن فی قوله «وبعثنا منهم اثنی عشر نقیباً » وبمعنی الهام فی قوله « فبعث الله غراباً یبحث فی الارض » . پس قدیم تعالی چون لفظ مشترك گفت آنرا بقرینه بیان کرد تا بدانند که این بعث درآیه بچه معنی است . قوله (مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ) یعنی زنده کرد شمارا از پس مرگتان پس صاعقهٔ ایشان بقرینهٔ بعثناکم مرگ است وصعق موسی بقرینه « فلما افاق » بیهوشی است تا بدانند که حال موسی در اینباب مخالف

(۱) در تفسیر المنار ازشیخ محمدعبده نقل کرده است که مراداز این بعث کثرت نسل است پس از موت جماعتی بصاعقه ولی بسیار بعید و بر خلاف ظاهر آیه است و اگر در موت تأویل میکرد که پس از مشرف شدن بمرك شما را نجات دادیم مناسب‌تر مینمود چنانکه بیمار سخت راچون بهبودی حاصل شود گویند مرده بود و زنده شد و این هم برخلاف ظاهر قرآن است و بی دلیل نمیتوان قرآن را بدان تأویل کرد .

حال ایشان بود وموت برمذهب درست معني نیست (۱) بل مرجع او با نتفاء حیوة است واگر معنی بودی ضد حیوة بودی (لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ) ای لکی تشکرون تاشکر کنی و کلام در «لعل» که ازقدیم تعالی بود برفت وازوجوه لعل یکی آن است چنانکه قایل گوید : ائت السوق لعلك تشتري شيئاً أي لكي تشتري وأصل او ترجّي بود .

(وَظَلَّلْنَا عَلَيْكُمُ الْغَمَامَ) الله تعالى در این آیات نعمتها که بر بنی اسرائیل کردی می شمارد و یاد ایشان میدهد نعمت ازپس نعمت تادرشکر او بیفزایند و کفران نکنند یعنی ماسایبان کردیم برشما ابررا و این آنگاه بود که ایشان درتیه بودند وسبب شدن ایشان درتیه درجای خود بیاید که درتیه می گشتند و آن بیابانی بود ساده هیچ سایه و کوهی نبود گرمای آفتاب ایشان رامیرنجانید درموسی بنالیدندموسی ازخدایتعالی درخواست تاسایه دهد ایشان راحق تعالی ابری بفرستاد سپیدو تُنُكْ که دراو باران نبودو بااو نسیمی و بادی خوش بود چون بسایهٔ ابر آسودند گفتند یاموسی کار گرما کفایت شدماطعام از کجا آریم حق تعالی فرمان داد تا آن ابر بجای باران من وسلوی بباريد برایشان تابامداد وشبانگاه هر کس بیامدی بمقدار کفایت خودازا بر گرفتی بیشتر نه وچون شب آدینه بودی دوروزه بباریدی برای آنکه حق تعالى روزشنبه نباریدی وخدای تعالی بایشان شرط کرده بود که بمقدار کفایت بردارند اگر اسراف کنند وبیش ازاندازهٔ حاجت بردارند خدایتعالی منقطع کند ازایشان و اگرذخیره نهند از ایشان بردارد شرط بکردند وفا نکردند در گرفتن اسراف کردند وازاوذخیره ساختند خدایتعالی آن نعمت ازایشان باز گرفت و آنچه ذخیره نهاده بودندتباه کرد ، قوله تعالى « وظللنا » حقیقت ظل عدم روشنائی آفتاب باشد ازجائی آنکه آفتاب طالع شود . واظلال وتظليل سايه كردن باشد . وظل فلان يفعل كذا بمعنى اقام باشد برای آنکه تامقیم باشداورا سایه بود واستظل بكذا آن باشد که بازیرسایه شد . ودرظلول ظَلْتُ وَظَلَلْتُ لغت است ومكان ظليل وظل ظليل دائم باشد وعرب شب راظل خوانندو نقیض اوضحی وشمس باشد وعذاب يوم الظلة روز إهلاك قوم شعیب بود بابری که برآمد وسایه افکند برایشان واظل زیر بوتهٔ شتر باشد (۲) وظل سايهٔ بامداد بود که آفتاب براو نیامده باشد و فیء سایه نماز دیگر (۳) بود که آفتاب برجائی بودو آنکه ازاوفرو گذرد واشتقاق او من فاء إذا رجع باشد . وغمام ابر بود برای آنکه آسمان بپوشدوغمه پوشش باشدوغم را برای آن گویند که دل را بازپوشد

---

(۱) مقصود متكلمان از معنى در این مواردآن صفت موجود است که در عرف حکماء کیف گویند مانند علم و قدرت پس موت و حیوة نسبت بهم عدم و ملکه‌اند نه ضدین.

(۲) اظل بصيغه تفضيل زیر سپل شتر یعنی کف پای آن است وبوته تصحیف است (۳) یعنی نماز عصر .

وافم‌مردی باشد که موی‌بسیاردارد بر پیشانی وقفاواصل باب‌پوشش باشد (وَأَنْزَلْنا عَلَيْكُمُ) انزال نقل‌باشد از جهت علوبجهت سفل (المَنَّ وَالسَّلْوىٰ)درمن خلاف کردند مجاهد گفت صمغی‌بودچنانکه بردرختان‌بود ولکن‌شیرین بودضحاك گفت ترنجبین‌بود . وهب‌منبه گفت‌نان گرم بودسدی گفت انگبین‌بود که بشب‌بردرختان‌آمدی بامداد ایشان بخوردند ، عکرمه گفت چیزی‌بود مانند روبی(۱) سطبر، بعضی‌دگر گفتندزنجبیل‌بود. زجاج گفت من‌هرچیزی‌بود که خدایتعالی بفرستادن‌آن برایشان منت‌نهد چه‌ایشان‌رادرآن رنجي‌نبود بشب‌بخفتندی بامداد که برخاستندی منّی‌بردرختان ایشان باریده‌بودی چنانکه برف‌بارد برای‌هرمردی صاعی‌چون از آن‌مدتی خوردند گفتند یاموسی‌مارا ازاین‌شیرینی دل‌بگرفت مارا گوشت‌آرزو میکند حقتعالی فرمان‌داد تاسلوی برایشان‌بیارید مفسران خلاف کردند درسلوی عبدالله عباس گفت مرغی‌بود سانَنج راماند (۲) ابوالعالیه ومقاتل گفتند مرغی‌بودسرخ ، يك‌شب ببارید ازنمازشام تابامداد درعرض میلی‌درعمق رمحی‌بعضی بربعضی عکرمه گفت‌نام‌مرغی‌است که‌به‌هندباشداز گنجشگی مهتربود مؤرج گفت سلوی‌انگبین‌باشد بلغت کنانه وشاعرایشان میگوید :

وَقاسَمَها بِاللهِ حَقّاً لَأَنْتُمُ أَلَذُّ مِنَ السَّلْوىٰ إذاما نَشُورُها (۳)

(كُلُوا مِنْ طَيِّباتِ ما رَزَقْناكُمْ) درکلام محذوفی هست وآن اینست که و قلنالهم ، و گفتیم ایشان‌را که بخوری ، عرب قول‌بسیار اضمار کند ودرقرآن این‌را نظایربسیار است منها قوله «فاماالذین اسودت وجوههم اكفرتم » والمعنی‌یقال‌لهم أكفرتم ؛ ومنهاقوله « إن‌المتقين فی‌جنات وعيون اُدخلوها » والتقدیر‌یقال لهم‌ادخلوها ونظایراودرمواضع‌خودبیاید «کلوا»صیغهٔ امراست مرادا‌باحت‌است«من‌طیبات مارزقناکم» گفتند بطیبات حلال‌خواست برای‌آنکه حلال پاکیزه باشد وچون خدای تعالی روزی‌راطیب‌می‌خواند دلیل کند برآنکه حرام روزی نباشد دگرآنکه خدای تعالی یاامرمی کند یااباحت وبهیچ حال حرام نه مأمور به باشد نه مباح بل محظور وممنوع باشد (وَما ظَلَمُونا وَلٰكِنْ كانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ) بمازیان نکردند. قولی

(۱) لغت روبی را درجائی نیافتم و در تفسیر در المنثور بجای آن شبه الرب الغلیظ آمده پس در اینجا هم ظاهراً ربی سطبر بوده و واو زائد است .

(۲) سانَنج بروزن نارنج مرغکی باشد سیاه و کوچك و ضعیف ازبرهان قاطع. ودرتحفه گوید سلوی‌ظاهراً مرغی‌است‌مانندسمانی‌یعنی بلدرچین وآن‌را بترکی‌بلوه گویند ودر تنکابن لـه‌بال‌نامند.

(۳) سوگند خورد با محبوبه خود بخداوند که راستی شما لذیذترید از عسل آن هنگام که ازکند و بر داریم .

دیگر آنکه بما نقصانی نکردند بخود کردند وحظّ خود از خیر بکاستند بر ظلم لغوی چه از کفر وایمان ایشان مارا زیاده ونقصانی نبوده. ابوهریره روایت کند از رسول ﷺ که گفت اگر نه آن بود که بنی اسرائیل آن طعام ذخیره نهادندی وشرط را مخالفت کردندی تا تباه شدی هرگز هیچ طعامی تباه نشدی .

«قوله تعالی»

وَإِذْ قُلْنَا ادْخُلُوا هٰذِهِ الْقَرْيَةَ فَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَداً وَادْخُلُوا الْبَابَ

چون گفتیم درشوی دراین ده بخوری ازاینجا هرکجا خواهی بسیار در شوی بدر

سُجَّداً وَقُولُوا حِطَّةٌ نَغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ وَسَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ (٥٦) فَبَدَّلَ الَّذِينَ

سجده کننده و بگوئید بیامرز ما را تابیامرزیم شماراوبیفزائیم نیکوکاران را بدل کردند آنانکه

ظَلَمُوا قَوْلاً غَيْرَ الَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا رِجْزاً مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا

بیدادکردن سخن که گفته بودند فروفرستادیم بر آنانکه بیداد کردند عذابی از آسمان بآن

يَفْسُقُونَ (٥٧)

نافرمانی که کردند

خدای جل جلاله ایشان را گفته بود که حرام است بر شما اگر در این چهل سال در هیچ شهر روی جز که دراین بیابان می گردی چنانکه گفت «قال» فانها محرمة علیهم اربعین سنة یتیهون فی الارض» چون چهل سال بر آمد خدای تعالی گفت مدت بسر آمد اکنون دراین شهر شوی که (وإذ قلنا ادخلوا هذه القرية) و شهررا ودیه را قریه برای آن خوانند که مردم دراو مجتمع باشند من قولهم قریت الماء فی الحوض اذا جمعته فیه . خلاف کردند مفسران که باین قریه چه خواست قتاده گفت مراد بیت المقدس است ابن کیسان گفت مراد شام است ضحاك گفت اردن ورمله وفلسطین و تدمر است از بلاد روم ، مقاتل گفت ایله است بعض دیگر گفتند مراد شهری است نام او أریحـا (فكلوا منها) لفظ امر است ومراد اباحه ومراد آن است که تضجّر وتبرّم نمودند از «منّ» و «سلوی» و گفتند «لن نصبر علی طعام واحد» حق تعالی گفت چون بر یك طعام صبر نمیکنی دراین شهر شوی تا هرچه خواهی خوری از آنجا که خواهی قوله : (حيث شئتم) حیث ظرف مکان است وبناء او بر ضمّ است وظروف را اضافه کنند باجمل (رغداً) ای واسعاً یعنی فراخ وبسیار و چون باین شهر رسی و از در شهر درشوی سجده کنی وآن شهرراهفت دربود و گفتند مراد

بسجده تواضع است بروضع لغت چنانکه شاعر گفت « تری‌الاکم فیهاسجداً للحوافر»(۱) ای‌خضعاً ونصب اوبرحال است وعبدالله عباس گفت مرادآن است که رکعاً پشت خم کرد قوله (وَقُولُوا حِطَّةٌ الآیة)وچون‌دراین‌شهرخواهی‌شدن بگوئی که‌حطة،واین‌چون‌استغفاری است ومعنی‌آنکه اللّهمّ حط عناخطایانا . بارخدایا گناهان ازمافرونه عبدالله عباس گفت مراد گفتن « لااله الاالله » است‌ورفع‌اوبرخبرمبتدأ محذوف‌است تقدیرچنین است که مسئلتنا حطة‌ومجاهد گفت آن دری‌بود ازدرهای بیت‌المقدس که‌آن‌را باب حطه گفتندی . وبعضی دگر گفتند درآن قبه‌بود که موسی‌درآنجا نماز کردی واصم گفت مرادبباب‌راهی ازراههای‌آن شهراست چنانکه گویندهذا باب‌الامرای‌وجهه . وسعید جبیر گفت مرادبحطه استغفاراست که باستغفار حط گناه باشدونصب‌را درعربیت وجهی‌باشد ووجه اومصدربود از فعلی محذوف و لکن نخوانده‌اند (۲) (نَغْفِرْ لَكُمْ) جزم‌اوبرای جواب امراست‌وبرای تضمن‌اومعنی شرطرا واصل‌غفرستربودوترك را ازاینجا مغفر(۳) گویند . وآن‌خرقه که درزیرمقنع زنان برسرافکنند‌آن‌را غفیر گویند . و غفر نام ستاره‌است ازمنازل قمر . وغفرنکس باشددربیماری . یعنی گناهان شماباز‌پوشیم‌وبرآن محاسبه ومعاقبه نکنیم (خَطَایَاكُمْ) جمع خطیئه باشد وجمله گناهان را خطیئه گویند اگرچه بعمد کرده باشند ابن‌درید گفت اسم‌خَطَأ باشد ومقصورمهموزو خَطأالشیء آن باشد که قصد نکندآن چیزرا وبیابد وأخطأ آن باشد که خواهد که بکند ولکن اصابت نبود و کرده‌نشود . وبعضی اهل‌لغت گفتند خطأ وأخطأ بیك‌معنی باشدواشتقاق او ازتخطی باشد و هوتجاوز المراد والصواب قوله‌تعالی : (وَسَنَزِيدُ الْمُحْسِنِينَ) سین‌استقبال‌است‌و«زاد»هم لازم‌بود هم‌متعدی بدو مفعول بود نحو قوله « وزدناهم‌هدی»«فزادهم‌الله مرضاً » ودرآیت مفعول‌دوم محذوف‌است وتقدیرچنین است که سنزید المحسنین احساناً وخیراً ومثوبة .

(فَبَدَّلَ الَّذِينَ ظَلَمُوا) تبدیل وتغییرمقارب المعنی باشد و ازمیان ایشان فرق‌است تبدیل جعل‌الشیء مکان‌غیره‌باشد وتغییر بگردانیدن شکل‌وهیئت‌او باشد« الذین ظلموا » گفتند مراد باین ظلم کفراست یعنی کافران آن‌را که ایشان‌رافرمودند بدل کردند قولاً وفعلا ایشان را گفتند ازاین‌درهای‌تنك‌درشوی تاپشت خم کنی‌بتواضع، ایشان بدل کردند بعضی بدرهای‌فراخ

(۱) تلها در آنجا بینی زیر سم اسبان. و مصرع اول‌این‌است: «تجمع‌نصل‌البلق‌فی‌حجراتها» واین بیت در جای دیگر مذکوراست .

(۲) اگروجهی برحسب قواعد عربی جائز باشد اما قراء نخوانده باشند جائز نیست ما قرائت کنیم باتفاق علمای‌اسلام. (۳) ترك ومغفر کلاه خود است.

رفتند وراه بگردانیدند وبعضی که بدرهای تنك شدند پشت باز کردند وبه‌پشت درشدند و بجای آنکه ایشان‌را گفتند که گوئی حطه تاشمارا کفارهٔ گناه بودایشان گفتند حنطه فی‌شعیر برطریق استهزاء وقولی دیگر آن است که گفتند بلغت خود « هطاسمقا یا » یعنون حنطة حمراء بلغت ایشان گندم سرخ بود .

(فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا رِجْزاً مِنَ السَّمَاءِ) . فرو فرستادیم برایشان عذابی از آسمان گفتند طاعون بودواین قول ابن‌زیداست . عبدالله عباس وقتاده گفتند نوعی عذاب بودتا بیك روایت بیست‌وچهارهزارمرد وبیکروایت هفتادهزارمرد دربیکساعت هلاك شدند . وقوله «من السماء» قولی آنست که آن عذاب از آسمان آمد وبعضی دگر گفتند مرادآن است که من قضاءالله وبسماء کنایت کرد از آن، وگفتند من قبل‌الله واین‌را کنایت کرد ازاو . وگفته‌اند مراداخبار ازرفعت استوعلواست حمل‌او برحقیقت کردن اولیتر باشداعنی آسمان (بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ) بآن‌فسق کردند واصل‌فسق خروج باشدازچیزی‌وفاسق‌را برای آن گویند که ازفرمان خدای‌تعالی‌خارج باشد . وگفتندمراد باین‌فسق کفراست برای آنکه آنچه درآیه‌ازایشان حکایت کرد برآن‌وجه ازمؤمنان نباشندوکافر بهرحال فاسق‌باشد وهمه‌فاسق‌کافر نباشند .

✿ (قوله تعالی) ✿

وَإِذِ اسْتَسْقَى مُوسَى لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا

چون آب‌خواست موسی برای قومش گفتیم ما بزن عصایت بر سنك بر دمید از او دوازده

عَشْرَةَ عَيْناً قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَشْرَبَهُمْ كُلُوا وَاشْرَبُوا مِنْ رِزْقِ اللهِ وَلَا تَعْثَوْا فِي

چشمه دانست که هرکس آب خوردن خود بخوری وباز خوری از روزی خدا و تباهی‌مکن‌در

الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ (۵۸) وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نَصْبِرَ عَلَى طَعَامٍ وَاحِدٍ فَادْعُ لَنَا

زمین تباهی کنان و چون گفتی ای موسی ما شکیباً نکنیم بر یك طعام وبخوان برای ما

رَبَّكَ يُخْرِجْ لَنَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ مِنْ بَقْلِهَا وَقِثَّائِهَا وَفُومِهَا وَعَدَسِهَا وَبَصَلِهَا

خدایت را تا بیرون آرد برای ما از آنچه برویاندزمین از تره‌یش وخیارش‌وسیرش ومرجویش‌وپیازش

قَالَ أَتَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي هُوَ أَدْنَى بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ اهْبِطُوا مِصْراً فَإِنَّ لَكُمْ مَا سَأَلْتُمْ

گفت بدل میکنی آنچه کمتراست بدا نچه بهتراست فرو شوی بشهری که شماراست آنچه‌خواستید

وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ وَالْمَسْكَنَةُ وَبَاؤُا بِغَضَبٍ مِنَ اللهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ

بزدند برایشان خواری و درویشی باز آمدند بخشمی ازخدای آن‌برای‌آنستکه‌ایشان‌که‌کافرشدند

بِآيَاتِ اللهِ وَ يَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ الْحَقِّ ذٰلِكَ بِمَا عَصَوْا وَ كَانُوا يَعْتَدُونَ (۵۹)

بآيات خداى و ميكشتند پيغمبران را بناواجب اين به آن است كه عصيان كردند .

اين آيات هم قصهٔ احوال ايشان است در تيه وچون از كار سايه وطعام فارغ شدند گفتند اى رسول‌الله ما را آب بايد موسى عليه‌السلام از براى ايشان از خداى تعالى آب خواست وسين طلب راست چنانكه در بيشتر بناى استفعال بود چون استفهام و استخبار كه طلب فهم و خبر باشد استسقاء آب خواستن باشد وسقى آب دادن بود وسقى وأسقى گفته‌اند يك لغت است و گفته‌اند سقاه آن باشد كه بدست آب دهند اورا يا بدهان باز خورد وأسقى آن باشد كه كِشتش را آب دهند يا تحريض كند اورا باب خوردن بيانش فى قوله « وانزلنا من السماء ماء فاسقيناكموه » . وقوله « اسقيناكم ماءغدقاً » وبر حجت قول اول شاعر ميگويد :

سَقَى قَوْمِي بَنِي مَجْدٍ وَ أَسْقَى نُمَــيْراً وَ القَبَايِلَ مِنْ هِلالِ

خداى تعالى گفت اى موسى عصاى خود بر سنك زن و آن عصا بود كه موسى عليه‌السلام از شعيب بستد چون اورا شبانى فرمود و گفته‌اند عصا اورا از آدم بميراث رسيد و آن عصائى بود از مورد كه آدم عليه‌السلام چون از بهشت بزمين آمد باخود بياورد واورا دو شعبه بود چون شب در آمد از او چو مشعلهٔ نور تافتى وطول اوده گز بود بر طول موسى عليه‌السلام ونام اين عصا عليق بود قوله « الحجر » خلاف كرده‌اند درسنگ وهب منبه ميگويد هروقتى سنگى ديگر بودى چنانكه موسى عليه‌السلام برسيدى هرسنگى كه بودى عصا براوزدى دوازده چشمه از او روان شدى براى هرسبطى چشمه تا ايشان راباهم خلاف نباشد ايشان گفتند اگر موسى را عصا گم شود ما ازتشنگى بميريم خدايتعالى گفت پس از اين عصا بر سنك مزن بانگشت اشاره كن وبفرما تا بفرمان تو آب ازسنك بيرون آيد همچنان كرد گفتند اگر وقتى بزمين فرود آئيم كه در آنجا سنك نباشد آب از كجا آريم موسى عليه‌السلام سنگى باخود بر گرفت گفت اكنون ايمن باشى وقولى ديگر آنست سنگى معين بود براى آن گفت الحجر لام تعريف عهد راست . عبدالله عباس گفت سنگى بود مربع خفيف بر شكل روى مردى آن باخود داشتى ، هر گه كه بآن حاجت بودى عصا بروى زدى تا دوازده چشمه ازوى بيرون آمدى ابوروق گفت سنگى سست بود در او دوازده رخنه بود ازهر رخنه چشمهٔ آب عذب بيرون آمدى چون مستغنى شدندى دگر باره عصا بروى زدى تا منقطع شدى هر روز از آن سنك ششصد هزار مرد را آب دادى جز چهار پايان را درخبر مى آيد كه موسى عليه‌السلام ميرفت در بعضى راهها سنگى ديد بر آن راه افكنده آن سنك موسى را آواز دادى كه مرا بر گير كه تورادرمن شأنى و كارى ومعجزه‌اى

هست موسی عليه السلام سنك بر گرفت چون قوم آب خواستند خداينعالی گفت.

(اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ) يعنى آن سنگ معين (فَانْفَجَرَتْ) در آيه حذفى واختصارى هست وتقدير اين است كه فضرب فانفجرت بيفكند براى دلالت كلام بر او واصل انفجار انشقاق و اتساع بود، وصبح را از اينجا فجر خوانند فجور را بر اين گويند لاتساعه چه آنچه مشروع باشد مضيق ومحدود بود بتضييق وتحديد شرع. انفجار بر دميدن آب باشد از چشمه (مِنْهُ) اى من الحجر از او يعنى از سنگ (اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا) دوازده چشمه آب وعين از اسماء مشترك است عين چشم باشد وچشمه باشد وعين الميزان چشمهٔ ترازو باشد وعين الركبة سر زانو باشد وعين زر باشد وعين الشيىء ذاته وشخصه باشد. وگفته‌اند تسميهٔ اين جمله بيك نام براى تدوير وتغوير آن است وتخصيص اين عدد براى آن بود كه ايشان دوازده سبط بودند از دوازده فرزند يعقوب عليه السلام. و عين مؤنث اللفظ براى آن «اثنتا عشرة» گفت، در «عشرة» و «اثنتا» تاء در آورد، ونصب او بر تميز است والف تثنيه علامت رفع بود ويا علامت نصب وجر ورفع اينجا بفاعليت است ونصب فى قوله «وبعثنا منهم اثنى عشر نقيباً» بمفعوليت (قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَشْرَبَهُمْ) هر سبطى از اسباط چشمهٔ خود شناختند ومراد بأُناس سبطى از اسباط است يعنى كل سبط مشربهم؛ مشرب محل شرب باشد وبمعنى مصدر باشد چون مدخل ومخرج ومطلع. (كُلُوا وَاشْرَبُوا) تقدير چنان است وقلنا لهم از جملهٔ مواضع است كه قول در او حذف كرده است چون حال بر اين جمله بود ما ايشان را گفتيم كلوا واشربوا بخوريد (مِنْ رِزْقِ اللَّهِ) از اين من وسلوى وباز خوريد از اين چشمهاى آب كه من شما را روزى كرده‌ام وحد روزى بگفتيم وروزى را با خود حواله كرد از آنجا كه او آفريد واسباب رسيدن بآن از تمكين آلات او كند (وَلَا تَعْثَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ) ودر زمين فساد مكنى. والعثو والعيث اشد الفساد واين از مقلوب است باتفاق المعنى يقال عثا يعثو اعثوا وعاث يعيث عيثا وعثا يعنى عثاهم لغتى است دراين معنى عدى بن الرقاع گويد:

لَوْلَا الْحَيَاءُ وَأَنَّ رَأْسِي قَدْ عَثَا ... فِيهِ الْمَشِيبُ لَزُرْتُ أُمَّ الْهَيْثَمِ (١)

وقال رؤبة:

وَعَاثَ فِينَا مُسْتَحِلٌّ عَائِثٌ ... مُصَدِّقٌ او تاجرٌ مُقَاعِثٌ (٢)

وبراى آن گفت مفسدين واگرچه عثو خود فساد باشد تا در ايهام آن نيفكند كه فعلى باشد

(١) اگر شرم مانع نبود وسفيدى موى سرم را فاسد نكرده بود بزيارت امهيثم ميرفتم.
(٢) مفسدى در ما فساد كرد كه صرف مال را حلال ميشمارد و مفسد مال صدقه دهنده است يا سوفا كننده بوعده و اسراف كننده.

که ظاهرش فسادبود و باطنش صلاح چنانکه فعل صاحب موسی ازخرق سفینه وقتل غلام یعنی فعلی مکنی که ظاهرو باطن آن فسادباشد تامکرر نبود ومحمول بود بر فایدهٔ .

قوله (وَإِذْ قُلْتُمْ يَامُوسَى لَنْ نَصْبِرَ عَلَى طَعَامٍ وَاحِدٍ)ونیزیاد کنی چون گفتی یاموسی که ما بریك طعام صبر نکنیم چون مدتی از آن من وسلوی بخوردند ایشان را از آن ملال آمد آرزوی تره وسیروپیاز کردند حسن بصری گفت برای آنکه ایشان اهل سواد بودند ونشوو تربیت ایشان بر آن بود وطبع ایشان بامن سلوی نساخته بود طبعشان آن خواست (فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُخْرِجْ لَنَا مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ مِنْ بَقْلِهَا) گفتند یا موسی خدای را دعا کن تا این زمین را برای ماتره بیارد وبرای ما بیرون آرد از زمین از آنچه اززمین روید ازتره وتره را برای آن بقل خوانند که اززمین بر آید یقال بقل البقل إذا نبت وبقل وجه الغلام إذا اختط (وقِثّائِها) درشاذ قثائها بضم قاف خوانده اندو آن لغت تمیم است وقثاء خیار باشد(وَفُومِهَا)عبدالله عباس گفت فوم نان باشدیقول العرب فوّموا لنا ای اخبزوا وعطا وابومالك گفتند گندم باشدواین لغت قدماء عرب است قال الشاعر :

قَدْ كُنْتُ أَحْسِبُنِي كَأَغْنَى وَاجِدٍ قَدِمَ الْمَدِينَةَ عَنْ زِرَاعَةِ فُومِ(۱)

قتیبی گفت جمله حبوب را فوم خوانند، وکلبی گفت ونضربن شمیل و کسائی ومؤرج که سیر باشد ومؤرّج این بیت حسان بیاورد:

وَأَنْتُمْ أُنَاسٌ لِئَامُ الْأُصُولِ طَعَامُكُمُ الْفُومُ وَالْحَوْقَلُ (۲)

یعنی سیروپیاز.ونضربن شمیل این بیت بیاوردباستشهاد از امیة بن الصلت :

كَانَتْ مَنَازِلُهُمْ إِذْ ذَاكَ ظَاهِرَةً فِيهَا الْفَرَادِيسُ وَالْفُومَانُ وَالْبَصَلُ (۳)

و عرب از میان ثاء وفاء معاقبه کنند صمغ عرفط را مغافیر ومغاثیر گویندو گور را جدف وجدث گویند ودرمصحف عبدالله مسعودوثومها است بثاء(وَعَدَسِهَا) مرجو(٤) وروایت است ازعلی بن موسی علیهما السلام ازپدرانش ازامیر المؤمنین علیه السلام ازرسول صلی الله علیه وآله که گفت «علیکم بالعدس فانه مبارك مقدس وانه یرقق القلب ویکثر الدمعة وانه بارك فیه سبعون نبیاً آخرهم عیسی بن مریم» گفت بر

(۱) من خود را مانند غنی‌ترین ثروتمندان میپنداشتم که کشت گندم داشته وبشهر درآمده.

(۲) مؤرج سدوسی درآخر آن جیم از بزرگان ادب ولغت است. و معنی شعر آن است که شما مردم پست نژاد و بدگوهرید و خوراك شماسیر وپیاز است.

(۳) خانه‌ها آنان پیدا و آشکار است و در آن باغها وسیرو پیاز است.

(٤) مرجی ومرجو عدس است بزبان فارسی

شما باد که مرجو بسیارخوری که آن مبارکست ومقدس وپاکیزه است دل را تنك کندو آب چشم رابسیار کندوهفتاد پیغمبر براو دعا کرده اندببرکت، آخرشان عیسی بن مریم(و بَصَلِها)وپیاز وجملة، درجملهٔ این چیزها کنایت است ازرمین که زمین مؤنث است وتأنیث او بسماع دانند موسی ﷺ ایشان را گفت عندآن (أَتَسْتَبْدِلُونَ الَّذي هُوَ أَدْنىٰ بِالَّذي هُوَ خَيْرٌ) گفت بدل میکنی آنچه کهتر وخسیس تراست بآنچه بهتراست، ادنی من الدنائة وهی الخساسة ودرشاذ بهمزه خوانده اند و بعضی نحویان گفتند مراد أدون است ولکن قلب کرده اند چنانکه درعثاوعاث گفتیم دون تروفرو تریعنی آنچه بهتراست ازطعام رهامیکنی وبتراختیارمیکنی وروابود که راجع بود باختیارخدای واختیارایشان برای خود (اهْبِطُوا مِصْراً) هبوط بزمین نشیب فروشدن باشد ونقیض او صعودبود ومراد بمصرشهری ازشهرهاست (۱) برای تنکیرودخول تنوین دراو، اگرمصرمعین خواستی تنوین دراو نبودی که اوازباب لاینصرف است چنانکه گفت «ادخلوامصرانشاءالله آمنین» واین قول قتاده است وضحاك میگوید مصرفرعون خواست این شهرمخصوص که آن را مصرمی - خوانند وروابود که این اسم را ومثال این را گاه صرف کنندو گاه نکنندبرای آنکه اسمی خفیفست برسه حرف واوسط او ساکن وهرآن اسم که چنین باشد مخیرباشد درصرف وترك صرف، آنکه صرف نکند برای آن نکند که دوسبب دراوحاصل است وآن علمیت است وتأنیث وآنکه صرف کند گوید خفت اسم معادل باشدیك سبب را اسم بریك سبب ترك صرف نکند ودرشاذ حسن بصری وطلحة بن مصرف خوانند «اهبطوا مصر» بی تنوین ودرمصحف عبدالله مسعود چنین است، ومانند این دردونوع بود در مؤنث واسم اعجمی چون هند ودعد ونوح ولوط وشاعر گفت :

---

(۱) اگرمصرمعروف باشد مراد از امرحقیقت طلب نیست مقصودآنکه یا باید بذلت خدمت راضی شوید درشهرمصروهرچه خواهید بخورید یا بعزت باشید وقناعت کنید چنانکه بافرزندت گوئی اگر ادب نیاموزی خود راآماده فقر کن و ازآیه ۵۹ سوره شعراء معلوم میگردد خداوند ملك و ثروت فرعونیان را به بنی اسرائیل داد پس آنان بمصرباز گشتند ومشهورآن است که چون ازمصربیرون آمدند درزمین تیه وپس از آن درزمین شام بودند و بمصرباز نگشتند وبعضی گویند درتفسیرشعراء که فرعونیان در شام نیزثروت ومال داشتند چون درآن عهد شام نیزجزء قلمرو مصربود و بنی اسرائیل آن املاك را گرفتند ودرتفسیرالمنارازیوسیفوس مؤرخ یهودی یونانی نقل میکند که بنی اسرائیل یکبار فرعون را منهزم ساختند و او بحبشه گریخت وموسی علیه السلام ۱۳ سال در مصرحکومت کرد آنگاه فرعونیان بمصرباز گشتند وحضرت موسی علیه السلام باقومش باردوم ازمصرخارج شدند و باز نگشتند.

لَمْ تَتَلَفَّعْ بِفَضْلِ مِئْزَرِهَا دَعْدٌ وَلَمْ تُسْقَ دَعْدُ فِي الْعُلَبِ (۱)

جمع کرد ازمیان هردو وجه. و مصر درتازی حدباشد و مُصورُ الدار حدودها باشد و شاعر گفت :

وَجَاعِلُ الشَّمْسِ مِصْراً لَا خَفَاءَ بِهِ بَيْنَ النَّهَارِ وَبَيْنَ اللَّيْلِ قَدْ فَصَلَا (۲)

(فَإِنَّ لَكُمْ مَا سَأَلْتُمْ) درمصرشوی یابهرشهری که آنچه شما خواستی که بقول ونبات زمین آنجاباشدآنکه از خطاب بمغایبه آمد گفت (وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ وَالْمَسْكَنَةُ) برعادت عرب که ایشان چنین بسیار کنند قال الله تعالی «حتی إذا کنتم فی الفلك وجرین بهم» وشاعر گوید :

فِدًى لَكَ نَاقَتِي وَجَمِيعُ أَهْلِي وَمَالِي إِنَّهُ مِنْهُ أَتَانِي (۳)

ونگفت منك أتانی. وکثیر میگوید:

أَسِيئِي بِنَا أَوْ أَحْسِنِي لَا مَلُومَةٌ لَدَيْنَا وَلَا مَقْلِيَّةٌ إِنْ تَقَلَّتِ (٤)

واگر برخطاب راندی تَقَلَّيْتِ گفتی .«الذلة» هوان‌وخواری برایشان زد تا هر کجا یهودی را بینی الاذلیل ومهین نباشد. وگفته‌اند مرادباین مذلت جزیه است که خدای‌تعالی‌بر ایشان نهادبامذلت ومهانت میگذراند چنانکه گفت :« حتی یعطواالجزیة عن یدوهم صاغرون » وعطاء بن‌السایب میگوید مرادصغاروزی جهودی واهل ذمت است که شارع فرمود تاایشان را بصغارازمسلمانان جدا کنند «والمسکنة»درویشی وهو مفعلة من‌السکون برای‌آنکه درویشی‌را حرکت نشاط نبود تاهر کجاجهودی را بینی یادرویش باشد یادرویش‌شکل یادرویش دل باشد (وَبَآؤُ بِغَضَبٍ مِنَ اللهِ) ای رجعوا باز آمدند باخشم خدا و ابوروق میگوید استحقوا مستحق خشم خدای شدند، وابوعبید میگوید اقروابه واحتملوه بر گرفتند وبآن معترف‌شدند یقال باء بحقه إذاأقربه . وغضب‌خدا ارادهٔ اوباشد عقاب رابمستحقش، ومعنی سخطهم این‌باشد وبغض (ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللهِ) این‌بآن‌است که ایشان‌بایات خدایتعالی کافرمیشوند یعنی‌نعت وصفت محمد ﷺ پنهان میکنند وآیة رجم درتوریة وانجیل‌پنهان‌میکنند

(۱) دعدروی خودرا بدنباله دامن‌نپوشید وازشیردوش شیرننوشید یعنی زنی است متنعمه برای پوشش‌جامه‌داردومانندچادر نشینان‌ازهمان ظرفی که شیرمیدوشند شیرنمیخورد بلکه‌ظرف‌مخصوص‌دارد

(۲) این شعرسابقاً گذشت .

(۳) فدای‌توباد ناقه‌من وهمه کسان من‌ومال‌من که‌همه ازاو بمن‌رسیده است یعنی‌ازتو .

(٤) بامابدی کنی یانیکی‌ملامت نشوی‌وترادشمن نداریم گرچه تودشمن‌داری مارا .

وتحریف آن میکنند. (وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ الْحَقِّ) پیغامبران رابناحق میکشند وقتل تخریب بنیهٔحیوة باشد بآلتی که بغالب عادت عندآن تلف حیوة بود. ونافع تنها«النبیئین»مهموز میخواند من‌النبأ وهوالخبر. وباقی قراء بی همزه میخوانند وآن‌را سه وجه‌بود: یکی آنکه معنی هم آن‌باشد که درمهموزبود ولکن تخفیف همزه کرد ووجه دوم من‌النباوه وهی‌الرفعة‌پس براین‌قول نبی رفیع باشد ونباعن‌المکان إذا ارتفع‌عنه‌قال‌الشاعر :

إِنَّ جَنْبِي عَنِ الفِراشِ لَنابٍ كَتَجافِي الأَسَرِّ فَوْقَ الظِّرابِ(۱)

ووجه سیم آنست که‌نبی‌طریق‌روشن‌باشد برای آنکه‌خلق‌باومهتدی‌شوندچنانکه‌براه‌راست وآن قول کسائی است وبراین‌حجت‌انگیخت بقول شاعر:

لَأَصْبَحَ رَتْماً دُقاقَ الحَصى مَكانَ النَّبِيِّ مِنَ الكاثِبِ(۲)

وقوله«بغیرالحق»دلیل نکندبر آنکه کشتن پیغامبران بروجهی بود که‌حق‌باشدمراد آن‌است کشتن‌ایشان‌جز بناحق‌نباشدچه‌این‌دلیل‌الخطاب باشد ودلیل الخطاب بنزدیك‌بیشتراهل‌علم‌باطل است‌واین راامثله‌بسیاراست بعضی گفته‌شدپیش‌ازاین.و گفته‌اندمراد آن‌است بقوله«بغیرالحق»یعنی بلاجرم بی گناهی وچیزی که بعلت‌توان کردن(۳) پیغامبران را میکشتند . درخبرمی‌آید که جهودان دریك روزهفتادپیغمبررابکشتند دربازاربامدادونمازدیگرهم درآن‌بازارتره میفروختند (ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا)«ما»مصدریه‌است معنی آن‌است ذلك بعصیانهم وعصیان مخالفت امربااراده باشد (وَكَانُوا يَعْتَدُونَ) ای‌یتجاوزون‌حدودالله این‌بایشان برای‌آن‌است که ایشان‌فرمانهای مرامخالفت کردند وازحدهای من تعدی کردندواعتداءاسراف وظلم وتجاوزحدوقدرباشد واودر محل مصدراست عطفاًعلی قوله«بماعصوا»

قوله تعالی

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَى وَالصَّابِئِينَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ

آنانکه بگرویدید و آنانکه جهود شدند و ترسایان وصابئین هرکه ایمان آرد بخدای وروزواپسین

(۱) پهلوی‌من‌ازبستر برداشته‌میشودماننددورشدن‌أسر بالای‌زمین‌درشت‌وناهموارو‌سر‌درمرضی‌است.

(۲) کاثب نام کوهی است و نبی جمع نابی است وبقول کسائی‌مفردبمعنی طریق‌و«لاصبح» جواب شرط است در بیت سابق و شاعر گوید اگر ممدوح برفراز کوهی رود آن‌کوه بتلی از سنگریزه بدل شود ودر برابر ممدوح من پست شود مانند راه در مقابل کوه‌کاثب .

(۱)یعنی بی‌چیزی که‌آنرا علت قتل‌پیغمبران قرار توان‌داد .

وَعَمِلَ صالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِندَ رَبِّهِمْ وَلا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلا هُمْ يَحْزَنُونَ (۶۰)
وكردار نيكو كند ايشانرا مزدشان بنزديك خدا باشد وبر ايشان ترسى نباشد و نه ايشان اندوهگين شوند

كلام در ايمان وحقيقت او در آيات مقدّم برفت . قوله‌تعالى (وَالَّذِينَ هادُوا) درمعنى وأصل اشتقاق اوخلاف كردند«هادوا»يعنى جهود شدند ، ابوعبيد گفت معنى هادوا اى‌تابوا من عبادة العجل از گوساله‌پرستيدن توبه كردند من‌قوله « اناهدنا إليك » اى‌تبناوأنشد « انى‌امرء من مدحه‌هايد (۱) » اى‌تايب بعضى‌دگر گفتند لانهم هادوا عن‌الاسلام اى مالوا براى‌آنكه از ايمان بجستندوميل كردند، يقول‌العرب هاديهود اذامال وقال امرؤالقيس :

قَدْ عَلِمَتْ سَلْمى وَ جاراتُها إِنّي مِنَ النّاسِ لَها هايِدُ (۲)

اى‌أليهامايل، وابوعمروبن العلاء گفت : لانهم يتهوّدون عندقراءة التورية اى يتحركون براى‌آن چون تورية خوانند جنبند و گويند براى‌آن چنين ميكنيم كه چون‌خدايتعالى‌توريةرا بموسى فرستادآسمان و زمين بجنبيد (وَالنَّصارى) علماء خلاف كردند در سبب تسمية ايشان باين‌نام ، زهرى گفت‌براى‌آن ترسايان‌را نصارى‌خوانند كه حواريان ايشان گفتند نحن‌انصارالله و مقاتل گفت ايشان را براى آن نصارى خواندند كه ايشان در دهى بودند كه آنرا ناصره خوانند ، نسبت كردند ايشان را بآن ، خليل احمد گفت نصارى جمع نصران باشد كندمان وندامى وأنشد :

تَراهُ إِذا زارَ العَشِيَّ مُحَنَّفًا وَتُضْحِي لَدَيْهِ وَهُوَ نَصْرانُ شامِسُ (۳)

پس ياء سبت دراوفزودند چنانكه درلحيانى‌ورقبانى لكثيراللحية وعظيم‌الرقبة . وزجاج گفت‌شايد كه نصارى‌جمع‌نصرىّ بودچنانكه بعيرمهرى وابل‌مهارى واين‌شترى باشدمنسوب‌الى مهرة و هى‌قبيلة همچنين ايشان منسوبند الى نصرت قرية‌كان عيسى عليه السلام ينزل بها. دهى بود كه عيسى عليه السلام آنجا فرودآمدى (وَالصّابِئِينَ) اهل مدينه صابين ميخوانند بى‌همزه و باقى قراء بهمزه خوانند ؛ واصل‌اومن‌صبايصبوا اذامال وخرج‌من‌دين إلى‌دين و بهمزه‌هم اين‌معنى‌دارد و صبأ لغة فى‌صبا، قال الشاعر:

---

(۱) من مردى‌ام از مدح گفتن اوتوبه كردم .

(۲) سلمى وهمسايگان او ميدانند كه من ازميان مردم باو راغبم .

(۳) ميبينى او را چون هنگام شب بديدن آيد صاحب دين حنيف و چاشتگاه نزد او باشى در حاليكه نصرانى است و مذهب شماس‌و كشيشان‌دارد. و دربعض كتب بجاى زارالعشى دارالمشى‌است .

إذا صَبأَتْ هَوادِي الْخَيْلِ عَنْها حَسِبْتَ بِنَحْرِها شَرْقَ الْعَبِيرِ (۱)

وعلماء خلاف کردند درایشان که کی بودند و دین ایشان چه بود سدی گفت ایشان قومی اند ازاهل کتاب وذبایح ایشان ذبایح اهل کتاب بود ، عبدالله عباس گفت ذبایح ایشان حلال نباشد وباایشان مناکحه نشاید کردن؛ ومجاهد گفت ایشان اهل کتاب نه اند بل قبیله ای ازشامند میان گبر کی وجهودی(۲) ایشان را دینی نیست واین مذهب ابوحنیفه است، قتاده و مقاتل میگویند قومی اند که بخدایتعالی مقرّند وفرشتگانرا پرستند وزبورخوانند و نماز کنند بجانب کعبه از هردینی چیزی گرفته اند ؛کلبی گفت جماعتی اند میان جهودان و ترسایان میان سربتراشند و خودرا خصی بکنند (۳)، ابن زید گفت قومی اند درجزیرهٔ موصل لا إله إلا الله گویند و بررسولان خدای ایمان ندارند برای این مشرکان عهدرسول رسول ﷺ راوصحابهٔ اورا صابی خواندند تشبیه بایشان وقومی دیگر گفتند برای آن ایشان را صابی خواندند که ایشان ازدین جاهلیت بدین مسلمانی شدند واصله من صبا یصبوا اذامال، قال الشاعر :

صَبا قَلبي وَ مالَ إلَيْكَ مَيلاً وَأَرَّقَني خَيـالُكَ بِابْتِـلاءِ (٤)

(مَنْ آمَنَ بِاللهِ) سؤال کردندو گفتند « من آمن بالله » یاراجع است باه إن الذين آمنوا» یا بآنچه ازپس اوست اگرراجع است باول مؤمن چگونه ایمان آورد واگرراجع بود بادگر اصناف ازجهودان وترسایان وصابیان بچه دلیل تخصیص افتد(٥) ازاین شبهه بجواب گوئیم ایشان را در

---

(۱) عبیر در عربی بمعنی زعفران است یا مرکب از چند خلط که یکی از آنها زعفران است وعرق اسب را درجنگ بعبیرتعبیر میکنند چون آلوده میگردد ، و مهلهل گوید کان الخیل تنضح بالعبیر. و در این بیت گوید چون سروگردن اسبان از آنجا باز گردد پنداری در گودی زیر گردنشان عبیر میدرخشد.

(۲) یعنی دین ایشان میان دین زردشتی و یهودی است.

(۳) نه همه آنان زیرا که اگر چنین میکردند نسل آنان برافتاده بود بلکه این عادت فی الجمله میان آنها بود و آن را زهد و عبادت میشمردند.

(٤) میل کرد دل من بسوی تو میل کردنی و بیدار کرد مرا خیال تو بامتحان و آزمایش.

(٥) این آیه دفع توهم یهود و بعض امم دیگر است که دین را مانند نژادقابل تغییر ندانند ویهودیان امت دیگر را چون خود نمیپذیرند هرچند بموسی «ع» ایمان آرندامامسیحیان ومسلمانان هرکس را ایمان آورد او را از خود میشمارند وفرقی میان نژادهانمی گذارند ومسلمانان که از این رسم امم وادیان خبر ندارند از مضمون آیه تعجب میکنند.

این چند جواب است یکی آنکه « ان الذین آمنوا » مؤمنانند و « من آمن » راجع است باد گر اصناف ؛ جز آنکه « منهم » مضمر است اینجاتاباو تخصیص افتدوحذف او برای دلالت کلام کردند براو چنانکه درهمین سوره گفت و«منهم» اظهار کرد فی قوله تعالی : « وارزق أهله من الثمرات من آمن منهم بالله » و جواب دیگر آنست که « انّ الذین آمنوا » نه برحقیقت است معنی آنست که اظهروا الایمان بألسنتهم واضمروا الکفر فی قلوبهم چنانکه دردگر آیت گفت « من الذین قالوا آمنا بافواههم ولم تؤمن قلوبهم » وچنانکه دردگر آیت گفت « یاایها الذین آمنوا آمنوا بالله » و معنی آن است که یاایها الذین أظهروا الایمان بالسنتهم آمنوا بقلوبکم ، جواب سه ام آنست که مراد بمن آمن آنست که من ثبت علی ایمانه واستقام علیه کما قال تعالی «إن الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا» بیانش آنست که جزاء هردو گروه این است درآخر آیه که گفت « فلهم أجرهم عند ربهم ولاخوف علیهم ولاهم یحزنون» . ودرآخر آن آیه گفت: «تتنزل علیهم الملائکة ألاتخافوا ولاتحزنوا» ومن لفظی است صالح واحدرا وتثنیه را وجمع راومذکررا ومؤنث را امادرواحد قوله تعالی « ومنهم من یستمع الیك » ودرجمع « ومنهم من یستمعون إلیك » ودرمؤنث « ومن یقنت منکن لله ورسوله وتعمل صالحاً نؤتها اجرها مرتین » ودرتثنیه فرزدق گفت :

تَعالَ فإنْ عاهَدْتَني لا تَخُونُني نَكُنْ مِثْلَ مَنْ يَاذئبُ يَصطَحِبانِ (۱)

وبنزدیك اصحاب عموم موضوع است عموم را چون شرط باشدیااستفهام و بنزدیك بیشتر مفسران همین حکم است وبنزدیك ماصالح بودعموم راوخصوص را (وَ اليَوْمِ الآخِرِ) یعنی روز قیامت وبآن این روز روزبازپسین خواند که ازپس آن دگرشب نباشد تا روزی دگربود ازپس او (وَعَمِلَ صالِحاً) عمل نیکو کند ازاداء واجبات وسنن و اجتناب قبایح (فَلَهُمْ أجرُهُمْ) فاء برای جواب شرط آمد . اگر گویند جزاء ازکجاست و شرط کدام است جواب آنست که فلهم أجرهم جمله است ازمبتداء وخبردرمحلّ خبر انّ وهم درمحلّ جزاء شرط ومن آمن که شرط است مبتداء دوّم است وزان این از کلام عرب بود إنّ الذین دخلوا داری من سلّم علیّ فله درهم برای مشابهتی که مبتداء وخبررا بشرط وجزاست جواب هردو بجمله بازآید ووجه مشابهت آن است که هیچ دو مستقل نیستند مبتدا بی خبر نباشدوشرط بی جزاء واین مسئله پیش ازاین مشروح تر گفته شده است (وَلاخَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلاهُمْ يَحزَنُونَ) گفته اند معنی آن است که ترسی نیست برایشان درآنچه از پیش فرستاده اند ونه اندوهی درآنچه بازگذاشته اند ، وقیل لاخوف علیهم من الخلود فی النار ولاهم یحزنون من قطیعة الملك الجبار . وقیل لاخوف علیهم فی

(۱) ای گرك بیا اگر پیمان ببندی که بمن خیانت نکنی مانند دو تن باشیم که یار یکدیگر شوند.

الکبایر فانی اغفرها ولاهم یحزنون من الصغایر ایشان‌را از کبایر خوف نباشد ونه‌از صغایر اندوه چه‌این‌مکفر کنم‌وآن‌مستتر .

☆ (قوله تعالى) ☆

وَ إِذْ أَخَذْنا مِيثاقَكُمْ وَ رَفَعْنا فَوْقَكُمُ الطُّورَ خُذُوا ما آتَيْناكُمْ بِقُوَّةٍ وَاذْكُرُوا

چون‌ما گرفتیم پیمان شما بلندکردیم بالای شماکوه را بگیری‌آنچه مادادیم شمارابقوه یادکنی

ما فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ (٦١) ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ مِنْ بَعْدِ ذٰلِكَ فَلَوْلا فَضْلُ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ وَ

آنچه دراوست تا مگر رستکار شوی پس بر گردند ازپس آن اگرنه فضل خدای است برشماو

رَحْمَتُهُ لَكُنْتُمْ مِنَ الْخاسِرِينَ (*) وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذِينَ اعْتَدَوْا مِنْكُمْ فِي السَّبْتِ

بخشایش او بودی از زیان کاران و بدانستی که تعدی‌کردند از شما در شنبه

فَقُلْنا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خاسِئِينَ (٦٢) فَجَعَلْناها نَكالاً لِما بَيْنَ يَدَيْها وَ ما خَلْفَها وَ

گفتیم ایشان را باشی‌بوزینگان راندگان کردیم آن راعذاب‌که‌پیش‌از ایشان‌بود وآنچه‌پس‌از آن‌استو

مَوْعِظَةً لِلْمُتَّقِينَ (٦٣)

پندی است مر پرهیزکاران را

این‌چهار آیه‌است (وَ إِذْ أَخَذْنا مِيثاقَكُمْ) یادکنی‌چون ماعهد شمابستدیم وآن‌عهدخداست که برجملهٔ مکلفان گرفت که اورا پرستند وبااوانباز نگیرند ورسولان‌اورا تصدیق کنند و کتابهای اوراکاربندند وامراورا مؤتمر شوند وازمناهی اومتحرز شوند، ومیثاق مفعال باشد از وثیقه إما بسوگند وإمابعهد یاجز آن أزوثایق ومراد باین میثاق آن‌است که ما گفتیم وحق‌تعالی دردگر آیت شرح داد من‌قوله : « واذاخذناميثاق بنی‌اسرائیل لاتعبدون‌الاالله وبالوالدين إحساناً الاية» وفی‌قوله : « وإذ اخذالله ميثاق‌الّذين‌اوتوا الكتاب لتبيننه للناس ولا تكتمونه » وفی قوله « وإذ اخذالله‌ميثاق النبين لما اتيتكم‌من كتاب وحكمة ـ الاية ـ » وآنچه مانند این‌است ازآیات که متضمن استذکرعهدومیثاق‌را وحمل برعموم کردن اولی‌تربود (وَرَفَعْنا فَوْقَكُمُ الطُّورَ) بتازی کوه باشد چنانکه عجاج گفت :

دانى جَناحَيْهِ مِنَ الطُّورِ فَمَرَّ　　تَقَضِّيَ البازي إذالبازي كَسَرَ (١)

---

(١) دوبال خودرا نزدیك کوه گردانیدوگذشت مانند فرود آمدن باز وقتی بالهای خودرابتن بچسباند .

وچنانکه جریر گفت :

فإنْ يرَ سلمى الجنّ يستأنسوا بها وإنْ يرَ سلمى صاحب الطّور ينزل (۱)

و گفته‌اند طور کوهی است معین که خدای تعالی بر او باموسی سخن گفت و گفته‌اند بلغت سریانی اسم کوه باشد و اگر چنین بودی اتفاق اللغتین باشد برای آنکه در قرآن جز تازی نیست مفسران گفتند چون خدای جلّ جلاله توریة بر بنی اسرائیل فرو فرستاد ودر آنجا آصار (۲) واثقال و تکالیف شاق بود بنی اسرائیل آنرا احتمال نکردند و نمی‌پذیرفتند وچون میپذیرفتند وفا نمیکردند خدای جل جلاله بر سبیل تهدید ووعید واعذار و انذار بفرمود جبرئیل را تا کوهی بمقدار لشکرگاه ایشان بطول و عرض یکفرسنك دریکفرسنك بر کند از جایگاه وبر بالای سر ایشان معلق بداشت بمقدار قامت مردی (۳) عبدالله عباس گفت از کوههای فلسطین بود حق تعالی فرمان داد تا از جای بر کنده شد و بر بالای سر ایشان چون سایه‌بانی بایستاد . وعطاء روایت کند هم از عبدالله عباس که خدای تعالی کوه بر بالای سر ایشان بداشت وآتشی عظیم ازپیش روی پدید کرد و ازپس ایشان دریای شور بود وایشان درمیانه سر برزمین نهادند بنیم روی وبیك چشم بکوه می‌نگریدند ومیگفتند حنطه بجای حطه واین جمله بروجهی بوده باشد که ایشان ملجأ نشده باشند والا اگر ملجأ شدندی علی کل حال آن گفتند که ایشان را فرمودندی خلاف آن نگفتندی دگر آنکه با لجأ اثبات تکلیف نباشد . (خُذُوا ما آتَيناكُم) واین ازجمله آن جایگاه هاست که ما گفتیم که قول در او حذف کرد وتقدیر آن است که : « وقلنالهم خذوا ما آتيناكم بقوة » ولابد این محذوف تقدیر باید کردن تا معنی کلام مستقیم شود ومعنی اخذ اینجا قبول است وایتاء اعطا باشد یقال آتیته إذا اعطیته و أتیته جئته (بِقُوَّةٍ)ای بجدّ واجتهاد ومواظبة ومداومة واین قول عبدالله عباس وقتاده است و مجاهد وسدی وابوالعالیه ، وربیع انس گفت بطاعة الله بفرمان برداری خدای مجاهد گفت بعمل کردن

(۱) اگر پریان سلمی را ببینند باا و انس گیرند و اگر کسی بر فراز کوه اورا بیند بعشق او فرود آید . (۲) آصار بندهای محکم است .

(۳) در تفسیر المنار بتکلف آنرا توجیه کرده است که مردان در دامنه کوه بودند ونتق بمعنی زلزله است پس کوه میلرزید وآنها میترسیدند که سنك جدا شود و بر آنها افتد ویکی از علمای اهل کتاب در تفسیر حدیث خودشان گوید شریعت مانند کوهی برسر آنان قرار گرفت و خداوند گفت آنرا بگیرید و عمل کنید یعنی کوه استعاره برای تورات است وقول مشهور ظاهر است هرچند یك فرسنك مبالغه باشد و در میان بنی اسرائیل معجزات کونیه بسیار بود .

بآنچه‌دروی‌است ، ابن‌بحر(۱) گفت مراد آن است که بالقبول ، ابوعلی گفت بقدرتی که‌خدای تعالی‌شمارا داده‌است ودر آیه‌دلیل است بر آنکه قدرت قبل فعل باشد وخدای تعالی خبرداد که قدرت پیش‌ازامراست پس‌قدرت بدودرجه پیش‌ازفعل باشد(۲) (وَاذْكُرُوا مافيهِ) یادداری و فراموش نکنی و گفته‌اند مراد آن است که تأمل‌وتفکر کنی وتذکرواعتبار بآنچه در اوست از وعدووعید وعظه وامثال آن (لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ) تا همانا شماپرهیزی از معاصی وتذکر شمارالطفی‌باشد مقرب‌بطاعت ومبعدازمعصیت تابصفت متقیان‌شوی

(ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ) پس‌اعراض کردی وعدول نمودی واصل‌کلمه من‌قولهم ولانی‌فلان کذا فتولیته.وتفعّل‌مطاوع فَعَّلَ باشدچنانکه قَطَعْتُهُ فَتَقَطَّعَ وحملته‌فتحمل‌وقلدته‌فتقلّدوکلفته فتکلّف . آنکه این‌معنی ازآنجابودکه ولانی‌دبره چنانکه ویولون الدبرومن قوله « ومن یولهم یومئذ دبره»وولیت کذا وتولیته إذافعلته بنفسك ولم‌تکله إلی‌غیرك پس‌بآن‌ماند اینجا که تفعیل ازاین‌فعل‌کار کسی دیگراست وتولّی‌فعل‌تووتولی‌استدبارواعراض‌بود چنانکه گفت «وتولواوهم معرضون»(مِنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ) ازپس‌آن وآن‌اشارت است الی‌قوله« ماآتیناکم»و اولیتر آن‌است که‌اشارت‌بود بجمله‌آنچه درآیه مقدم برشمردازأخذ میثاق‌ورفع طوربربالای سرایشان‌وانزال توریة وآیات او وگفتن اوکه « خذواماآتیناکم بقوة واذکروا مافیه» تافایده را مشتمل بود (فَلَوْلا فَضْلُ اللهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَكُنْتُمْ مِنَ الْخاسِرِينَ) اگرنه فضل‌خدای‌تعالی ورحمت‌اوبودی‌برشما باظهار آیات‌وبینات‌تاشمادراین‌تأمل کردی‌و گفته‌اند که‌اگرنه‌فضل‌اوبودی بقبول‌توبه‌شما ازنکث‌ونقض عهدشماازجمله‌زیان‌کاران بودی‌واصل خسران‌نقصان‌بود و گفته‌اند من‌الهالکین شماهلاك شده بودی اگرنه خدایتعالی شمارا دریافتی برحمت . وابوالعالیه گفت مرادبفضل‌الله اسلام است وبرحمت قرآن‌وآیه دلیل نکند برآنکه‌آنان که خاسروهالك شدند فضل‌ورحمت‌خدای باایشان نرسید چه‌این هردوشامل است جمله‌خلق‌را برای‌آنکه این دلیل الخطاب‌باشد واین‌باطل است‌بنزدیك بیشتراهل علم‌وروابود که مرادبفضل و رحمت رفع‌عذاب بود از ایشان و امهال ایشان تا توبه کردند و خویشتن برهانیدند از عذاب عاجل عند رفع الجبل فوقهم .

(وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذِينَ اعْتَدَوْا مِنْكُمْ) خطاب‌دراین‌آیه وجمله‌آیات‌مقدم‌باهل کتاب‌عهد

---

(۱) ابومسلم محمدبن‌بحر اصفهانی از بزرگان معتزله است و کتابی درتفسیر دارد .

(۲) متکلمین گویند قدرت قبل از فعل است ودرکافی چند روایت آمده که قدرت بافعل است‌و چون خبرواحد است‌ومخالف عقل علمای ما برآن اعتماد نکردند .

رسول است صلوات الله علیه و مراد پدران ایشان چنانکه برفت در آیاتی که پیش از این است گفت ندانسته ای حال آنان که اعتدا کردند (۱) و اعتد او تعدی مجاوزة الحدباشد وعدو که دویدن است مجاوزة المشی باشد وعدوی که اسم تعدی است (۲) از اینجا باشد و عداوت که دشمنی است هم از اینجاست (فِي السَّبْتِ) اصل کلمه قطعة من الدهر باشد این قول زجاج است . و ابوعبیده میگوید سبت آن روز است که سبت فیه خلق کل شیء ای قطع پس براین قول اصل سبت قطع بود و گفته اند سبت راحت باشد و سکون و منه السبات للنوم و اللیل . وقوله تعالی «وجعلنا نومکم سباتاً» ومردخفته را مسبوت گویند لان السبات ادرکه واخذه وقطع برای آن گفتند که خدایتعالی آغاز خلق أشیاء راروزشنبه کرد تاروز آدینه نماز دیگر تمامی شش روز چنانکه گفت « خلق السموات والارض ومابینهما فی ستة أیام که روز شنبه بود تمام کرده بود قطع کرد خلق را وجهودان گفتند لماخلق الله الاشیاء فی ستة ایام آخرها یوم الجمعة لحقه تعب. «تعالی الله عن ذلك علواً کبیراً » چون بشش روز این همه چیزها بیافرید رنجورشد علی زعمهم علیهم لعائن الله فسبت یوم السبت ای استراح روزشنبه بیاسود ، ازاین کار ایشان شنبه را روز آسایش دانند ودراین روز هیچ کاری نکنند . واین درعهد داود بود ﷺ درزمینی که آنرا أیله گفتند خدای تعالی ماهی گرفتن برایشان حرام کرد درروزشنبه پس چون روزشنبه بودی هرماهی که در دریا بودی بآن بقعه آمدندی وسر از آب بیرون میکردندي وایمن بودندی ازآن پس ایشان را تعرض نیارستي کردن چون روز شنبه برفتی ازآنجا بشدندی ونیز کس اثر ایشان ندیدندی آنجا چنانکه حق تعالی گفت « اذ تأتیهم حیتانهم یوم سبتهم شرّعاً و یوم لا یسبتون لا تأتیهم » گروهی بایستادند و پیرامن دریاحوضها بکندند وازدریا رهگذرآب بدو بکردند چون روزشنبه آن حوضها پرازماهی شدی که روز آدینه آب در اوافکنده بودندي نماز دیگرروز شنبه راآن بگرفتندی تاماهی بادریا نتوانستی شدن روزیکشنبه بگرفتندی پس گفتندماروز آدینه آب می افکنیم درحوض وماهی یکشنبه

---

(۱) از این آیه کریمه معلوم میگردد که یهودیان عهد پیغمبر این حکایت را میدانستند امـا امروز ازآن خبر ندارند و نه تورات ونه احادیث آنان چنین قصه روایت نکرده و مانند این بسیار است از جمله عزیر ابن الله که امروز سخت انکار دارند اما یهودیان عصر پیغمبر درآن شهر بدان معتقد بودند ودر سایر امم نظیر این هست درزمانی حکایت مشهور است وزمانی نیست تنها در کتاب مسطور بود نظیر حکایت سلامان وابسال ابوعلی بن سینا درا شارات نامبرده وبدان تمثیل کرده وشارح آن خواجه نصیرالدین طوسی از آن خبر نداشت گوید پس از بیست سال برآن واقف شدم .

(۲) سرایت مرض.

میگیریم چیزی نکرده باشیم که خدایِ‌مارا از آن نهی کرده مدّتی براین راه پی‌زدند. وقولی دیگر آن است که روز آدینه بیامدندی ودامها دردریا و حوضها و جایها که ماهی آنجا آمدی در انداختندي وشنبه رها کردندی تاماهي دردام‌شدي روزیکشنبه دام ازدریا بر کشیدندی گفتندی ما راشنبه نهی کرده اند نه آدینه و یکشنبه و درآن شهرهفتاد هزار مردبودندی و گروهی این‌میکردند، و گروهي نميكردندونهی نميكردندآنان‌را که‌این‌میکردند. و گروهی نمیکردند وآنان‌را که این‌میکردند نهی‌منکرمیکردند، وایشان دوازده هزار مردبودند چون مدّتی باین برآمد واین‌مردمان براین‌کار دلیرشدند وخدایتعالی ایشان را عقوبت نمیکرد، شنبه نیزدست دراز کردند وماهی گرفتند ومدّتی‌براین بماندند ومال‌بسیار جمع کردند، چون ناهیان‌منکر بسیار بگفتند وایشان قبول نکردند گفتند ماباشما دراین شهر نباشیم که ماازعذاب خدای ایمن نه‌ایم شهر باشما بخشیم شهررا قسمت کردند وایشان بایك جانب شدند وحائلی وباره‌ای‌بکردند ازمیان‌خود وآن‌قوم ونیز بایشان مخالطت ومواکلت‌ومشاربت نکردند، داود ﷺ برایشان‌دعا کرد خدايِ‌تعالی عذاب‌بایشان فرستاد وایشان‌را مسخ کرد، باکپي کردایشان‌را(١)یك روزاین مردمان‌مصلح که ازایشان جداشده بودندبرخاستند ازآن‌جای وازبقعهٔ ایشان‌هیچ‌آوازنشنیدند وکسیرا ندیدند ونیزدرنگشادند و کسی بیرون‌نیامد ایشان بدیوار فرا رفتند و بربامهای ایشان شدندایشانرا دیدند که‌خدایتعالی‌مسخ کرده‌بود وبابوزینه کرده‌بود، ایشان‌شکرخدای‌بگذاردند وپناه باخدای دادند از عقوبت اوو آن ممسوخان سه‌روز بماندند وجمله بمردند وهیچ ممسوخ بیشترازسه‌روزنبماند علی ماجاء في‌الاخبار. وقوله تعالی (فَقُلْنَا لَهُمْ) این‌قول اینجا مجاز است چنانکه درآن‌آیه که گفت: « ثم استوى إلى‌السماء وهي‌دخان فقال‌لها وللارض ائتیاطوعاً أو کرهاً قالتا أتینا‌طائعین » وآنجا برحقیقت نه‌ازخدای تعالی قولی‌بود ونه‌ازآسمان وزمین و چنانکه‌شاعر گفت:

إمْتَلَاءَ الحوضُ وَقالَ قَطْنِي مَهْلاً رُوَيداً قَدْ مَلأتَ بَطْنِي(٢)

و معلوم است که حوض چیزی نگفت. وقوله (کُونُوا) صیغهٔ امراست و مراد کنایه از تسخیر چنانکه گفت: « انما قولنا لشيء إذا أردناه أن‌نقول له کن فیکون » (قِرَدَةً) جمع قرد باشد (خاسِئِينَ) ای بعیدین وخسأیخسأ هم‌لازم باشدوهم متعدی؛ یقال: خسأت الکلب فخسأ‌هوأي طردته فاطّرد وأبعدته فبعد، ودرمطاوع اوانخساء آمده‌است یقال: خسأته فانخسأ

(١) کپی بوزینه است که عوام زمان‌ما میمون گویند.

(٢) حوض پرشد و گفت‌بس‌است مرا، رهاکن مراشکمم‌را پر کردی.

بر این قیاس قال الراجز « کالکلب ان قلت له اخسأ فانخسأ » مجاهد گفت معنی آن است اذلاء صاغرین ذلیل و مهین (۱) و در این عظتی و عبرتي است آنانرا که دراو تأمل کنند .

(فَجَعَلْنَاهَا) کردیم ایشانرا و «ها» روا بود که راجع بود با جماعت و روا بود که راجع بود باعقوبت و روا بود که راجع بود بالفظ قرده و این وجوه که محتمل است همه قریب است بصواب (نَكَالاً) عبدالله عباس گفت عقوبة ، دیگران گفتند : عبرة ینکل بها من رآها ، عبرتی که هر آنکس بیند نکول کند و بگریزد و اقدام نیارد کردن بر مثل آن ؛ ونکال إرهاب غیر باشد کسی را بترسانیدن ، و نکل که قید باشد از اینجاست ، ولگام را نکل گویند از آنجا که منع کند چون قید پس اصل کلمه منع بود و منکول آن باشد که اورا بنکال کنند ، ونکول تأخر باشد (لِمَا بَيْنَ يَدَيْهَا وَمَا خَلْفَهَا) « ما » شاید که موصوله بود وشاید که نکره موصوفه بود و «ها» راجع است اما بامت یا باجماعت یا باقری « لما بین یدیها » من القری او الجماعات او الامم این قول عبدالله عباس است . سدی میگوید « لما بین یدیها » راجع است باذنوب یعني نكال آن گناهان که کرده بودند ، « وماخلفها » یا امتی که ازپس ایشان آیند مجاهد گفت « لما بین یدیها » گناهانی که ازپیش کردند « وما خلفها » آن گناهان که درمیان آن بودند چون هلاك باایشان رسید، معنی قول عبدالله عباس آن است که ما ایشانرا عبرتی ومثلی کردیم برای امت گذشته یعنی امتی که پیش ازهلاك ایشان بودند و گناهی کردند « وماخلفها » و آنانکه ازپس ایشان باشند . ومعنی قول دیگر آن است که آن عقوبت نه بگناهی بود که در مقدم کردند بل گناهی بود که برسر آن بودند (وَمَوْعِظَةً لِلْمُتَّقِينَ) پندی پرهیزکارانرا واین لفظ مصدر است و کذلك الوعظ والعظة کالوعد والعدة و الموعدة یقال: وعظته، ومنه قول النبي صلى الله عليه وآله « السعید من اتعظ بغیره » « للمتقین » پرهیزکاران راوا گرچه آن موعظه بود جمله خلایق را چون متقیان بآن متعظ شدند گفت موعظة ایشان است وتخصیص کرد ایشانرا بذکر چنانکه گفت : « هدی للمتقین » و « انما انت منذر من یخشاها » وبرای آنکه گویند قرآن هدي متقیان است و آن آیت یاعقوبت موعظهٔ متقیان است دلیل نکند که موعظه جز متقیان نیست برای آنکه این دلیل الخطاب بود و آن بنزدیك بیشتر اهل علم باطل است وبیان تقوی وحقیقت او وعلامت متقیان دردگر آیه گفته شده است وجهی ندارد اعاده کردن ، والله ولي التوفیق وهو حسبنا ونعم الوکیل نعم المولی ونعم النصیر .

هذه آخر المجلدة الاولی و یتلوه في الثانیة قوله تعالی « وإذقال موسی لقومه إنّ الله یامرکم أن تذبحوا بقرة » .

---

(۱) بمذهب مجاهد چنانکه طبری ودیگران نقل کردند اصحاب سبت در معنی مسخ شدند نهدر جسم و صورت یعنی ذلیل و پست و بیچاره گشتند اما این تفسیر برخلاف مشهور است .

بسم الله الرحمن الرحيم

وَإِذْ قالَ مُوسىٰ لِقَوْمِهِ إِنَّ اللهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُوا بَقَرَةً قالُوا أَتَتَّخِذُنا هُزُواً
چون گفت موسى قومش‌را خداى‌ميفرمايد شمارا كه بكشى گاوى‌را گفتند ميگيرى ما را فسوس
قالَ أَعُوذُ بِاللهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجاهِلِينَ. (*) قالُوا ادْعُ لَنا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنا ما هِيَ
گفت پناه ميدهم بخداى كه باشم ازجمله نادانان گفتند بخوان براى‌ما خدايت را تا بيان كند ما را چيست
قالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّها بَقَرَةٌ لا فارِضٌ وَلا بِكْرٌ عَوانٌ بَيْنَ ذٰلِكَ فَافْعَلُوا ما تُؤْمَرُونَ
گفت او ميگويد كه آن گاو است نه پير و نه جوان ميانهٔ اين وآن بكنيد آنچه ميفرمايد شمارا
(٦٤) قالُوا ادْعُ لَنا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنا ما لَوْنُها قالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّها بَقَرَةٌ صَفْراءُ
گفتند بخوان براى ماخدايت را تابيان كند مارا چيست رنگ‌آن گفت‌اوميگويدكه آن‌گاوى است زرد
فاقِعٌ لَوْنُها تَسُرُّ النّاظِرِينَ (٦٥) قالُوا ادْعُ لَنا رَبَّكَ يُبَيِّنْ لَنا ما هِيَ إِنَّ الْبَقَرَ
خالص‌رنگش خرم‌كند نگرندگان را گفتند بخوان‌براى‌ما خدايت راتا بيان‌كند ماراتاچيست آن‌گاو
تَشابَهَ عَلَيْنا وَإِنّا إِنْشاءَ اللهُ لَمُهْتَدُونَ (٦٦) قالَ إِنَّهُ يَقُولُ إِنَّها بَقَرَةٌ لا ذَلُولٌ
پوشيده‌گشت‌برما وماا گر خواهدخداى راه يابيم گفت او مى‌گويدكه آن‌گاو است نه‌كارشكسته
تُثِيرُ الْأَرْضَ وَلا تَسْقِي الْحَرْثَ مُسَلَّمَةٌ لاشِيَةَ فِيها قالُوا الْآنَ جِئْتَ بِالْحَقِّ فَذَبَحُوها
شكافته‌مى‌سازد زمين را ونه آب دهدكشت را عيب نباشد براوگفتند اكنون‌آوردى‌بحق وبدرستى بكشتندآنرا
وَما كادُوا يَفْعَلُونَ (٦٧) وَإِذْ قَتَلْتُمْ نَفْساً فَادّارَأْتُمْ فِيها وَاللهُ مُخْرِجٌ ما كُنْتُمْ
ونزديك نبودند كه‌بكنند و چون بكشتيد تنى را ومرافعه كرديد در آن و خدا بيرون آورد آنچه
تَكْتُمُونَ (٦٨) فَقُلْنَا اضْرِبُوهُ بِبَعْضِها كَذٰلِكَ يُحْيِي اللهُ الْمَوْتىٰ وَيُرِيكُمْ آياتِهِ
پنهان‌ميكنيدشما گفتيم‌بزنيداورا ببعضى‌آنهم‌چنان‌زنده‌كند خداى‌مردگان‌را و باز نمايد شمارا حجتهاى‌خود
لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (٦٩)
تا هماتا بدانيد

(وَإِذْ قالَ مُوسىٰ لِقَوْمِهِ ـ الآية) سبب‌اين‌آن بود كه در بنى اسرائيل كشته اى را
يافتند نام‌اوعاميل ونداىنستند كه اورا كه كشته استواووارث نداشت ومفسّران خلاف كردنددر

کشتن او وسبب کشتن او عطاء وسدّی گفتند مردی بود در بنی‌اسرائیل اورا مالی بسیار بود و پسر عمّی داشت وجز او وارثی نداشت این پسرعم میخواست که او بمیرد تا میراث او بردارد واو دراز عمر بود واورا بکشت تا میراث او بردارد ، وبعضي دیگر گفتند این عامیل زنی داشت بجمال و پسرعم او میخواست تا اورا بزنی کند اورا بکشت برای آن زن ، کلبی گفت عامیل دختری داشت بجمال این پسرعم اورا میخواست باو نمیداد اورا بکشت تا ولایت آن دختر با او افتد و آن مرد را چون بکشت از آن دیه بر گرفت وبدیه دیگر برد وبیفکند ، وگویند ازمیان دوده بیفکند اورا عکرمه گفت مسجدي بود بنی‌اسرائیل را دوازده دربداشت بعدد اسباط بنی‌اسرائیل این مرد را کشته یافتند بدر سبطی دیگر کشیدند او را ، ازمیان دوسبط خصومت افتاد ابن سیرین گفت این پسر عم او را بکشت وبدرسرای مردی برد و بیفکند درشب آنگاه بامداد بیامد وطلب خون او میکرد از آن مرد بدین‌سبب ازمیان اسباط بني اسرائیل خصومت افتاد بنزدیك موسی آمدند و گفتند مارا چنین حالي افتاد واین کار برما پوشیده‌شده ازخدایتعالی درخواه تا مارا معلوم کند که این‌مرد را کشته است موسی عليه‌السلام گفت (إِنَّ اللهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُوا بَقَرَةً قَالُوا) بیان کردیم که امر چون ازباب‌قول بود قول‌القائل افعل اومایجری مجراه إذاكان القایل فوق المقول‌له فی الرتبة وكان مریداً لماامر به،وامرهم در فعل و هم درقول حقیقت بود چنانکه بیان کرده شود انشاءالله وذبح قطع حلقوم بهیمه‌باشد برای انتفاع بگوشتش وحقیقت اودرگاو و گوسفند باشد وآنچه‌بدان ماندودرحق مردم‌برمجاز گویند ، واصل‌ذبح درلغت‌شق وشکافتن‌بود ، یقال:ذبحت فارة المسك‌إذاشققتها، نافهٔ مشك‌بشکافتم . وبقره‌اسم گاو ماده‌باشد ونررا ثور گویند چنانکه‌ناقه وجمل ورجل وامرأة که مؤنث اونه‌ازلفظ مذکر باشد وبقرجنس‌بود ،و«تاء»دراونه علامت‌تانیث است بل‌علامت وحدان‌است من‌باب‌ثمروثمرة ، وباقراسمی‌باشد بقررا چنانکه جامل اسمی‌باشد جمل‌را واصل‌او ازبقراست.وبقرشکافتن بود یقال‌بقربطنه أی‌شقه‌برای‌آنش بقرخوانند که زمین شکافد چنانکه ثوررا ثور خوانند لاثارته الارض قال‌الله‌تعالی « وأثاروا الارض وعمروها » موسی عليه‌السلام گفت خدایتعالي شمارا میفرماید که گاو بکشی تامعلوم‌شود که این‌مرد را که کشته است ایشان گفتند (أَتَتَّخِذُنَا هُزُواً) . برما فسوس داری‌برای‌آنکه ایشانرا مستبعدآمد چه‌نسبتی معقول‌نبود ازمیان‌این‌وآن‌ودرهزو وأسه‌قرائت استوهمچونین در کفواً ، هزؤاً و كفؤاً بتخفیف(۱) وهمزه قرائت حمزه و خلف است وهزؤاً و كفؤاً بتثقیل و همزه قراءة ابوعمرو است وکسائی وأهل حجاز واهل شام، وهُزُواً و كُفُواً مثقل بی‌همزه قراءة عاصم است بروایت حفص وهمه

(۱) بتخفیف یعنی بسکون عین‌الفعل. وتثقیل‌ضمه دادن آن است .

لغات فصيح صحيح است ، و هزؤاً سخرية و لعب باشد و استهزاء همچونين يقال : هزيت به قال الراجز :

قَدْ هَزِئَتْ مِنّي أُمُّ طَيْسَلَةَ قالَتْ أَراهُ مُعْدِماً لا شَيْءَ لَهُ(۱)

موسى عليه السلام گفت : (أَعُوذُ بِاللهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجاهِلِينَ) پناه باخداى مى‌دهم از آنكه من از جملهٔ جاهلان باشم از براى آنكه درجواب مسئلتى كه طالب رشدوصلاح كند سخريه واستهزاء جهل باشدوجهل اعتقادى باشد كه معتقدبخلاف اعتقادبوده‌ر كه اورامعتقدى بود، واز جمله حيوانات گاورابراى آن تخصيص كرد كه ايشان عبادت عجل كرده بودند و آن درچشم ودل ايشان موقعى داشت تابراى استخفاف باشد ومهين وذليل شود بردست ايشان تابدانند كه اوصلاحيت عبادت ندارد اكنون خلاف كردند اهل علم درآنكه خدايتعالى ايشان را ذبح بقرفرمود هرچه باشد ياذبح بقر كه موصوف باشد باين صفات، بيشترمفسران گفتند خداى تعالى ايشان را فرمود كه گاوى بكشند هرچه باشداگرمراجعت نكردندى و گاوى بكشتندى هر گونه كه بودى مجزى بودى از ايشان وليكن چون برخويشتن سخت بكردند خدايتعالى برايشان سخت كرد چون خداى تعالى ايشان را گفت گاوى بكشى مصلحت در آن بود كه گاوى بكشتندى بر هر وجه كه بودى چون مراجعت بكردند گاوى بايست موصوف بصفات اول اگر بكردندى ومراجعت نكردندى مجزى بود ديگر باره مراجعت كردند مصلحت بگشت(۲) گاوى بايست باين لون مخصوص چون دگر باره مراجعت كردند گاوى بايست جامع اين جمله صفات را كه درسه آيت هست واين مذهب معتزليان واصحاب الحديث است و بيشترمتكلمان دراصول فقه، ومذهب مرتضى علم الهدى قدس الله روحه آن است كه خداى تعالى بأول ايشان را كشتن گاوى فرمود كه جامع باشـد جملهٔ اين صفات را وليكن تأخير بيان كرد ازوقت خطاب بوقت حاجت واين را بنا بر مسئله‌اى باشد بزرگ از اصول فقه كه تأخير البيان عن وقت الخطاب رواباشديانبود؛ مذهب مشايخ معتزله آن است كه روانبود مذهب مرتضى رحمة الله عليه آن است كه تأخير بيان ازوقت خطاب روابود واز وقت حاجت روانبود و اين آيت دليل است برصحت اين قول واگرچه وجه استدلال آيه آن است كه خدايتعالى ايشان رافرمود كه گاوى بكشند دروقتى مثلا درعاشر اوقات ازخطاب، خطاب بگفت دراول حال وبيان تأخير كرد تابوقت عاشر كه وقت حاجت بود، ودليل بر آنكه ايشان مأمورنبودند إلا بذبح بقر كه جامع بود اين جمله صفات را آنست كه اگرمراد خداى تعالى ذبح بقره بودأى بقرة كانت چون مراجعت كردند و گفتند «ماهى» جواب آن بود كه مراد من بقره است هرچه باشد إذبحوا اى بقرة كانت ،

(۱) سخريه كرد مرا امطيسله گفت اورا بينم درويش بى‌چيز .
(۲) يعنى مصلحت تغيير كرد بجهت سؤال ايشان .

چنانکه‌باشدتابدست‌آید، برای‌آنکه‌نتوان گفتن که «هی» و «إنها» درجواب سؤال کنایت‌است ازبقره دیگر که ذکر آن درآیه نیست‌لابدباید که راجع‌بابقرهٔ اول باشد وجزچنین نباشد وبا این جمله هیچ شبهت‌نماند درآنکه مراد خدایتعالی جز گاوی نباشدجامع‌جملهٔاین‌صفات‌را(۱) دگر آنکه ما بضرورت دانیم آنکه یکی ازماغلامش را گویدترافردا ببازارمی‌باید رفتن یابدیه که چندمهم‌است تاتمام کنی. ودروقت خطاب مهمات‌را بیان‌نکند چون وقت رفتن در آید اورا پیش خواند ومهمات براوشماردوتفصیل بگوید وبیان کند ووصایت کند مادانیم که هر کس که درحسن این‌خلاف کندیا گویداین‌جاری مجری‌خطاب‌عربی‌بود بزنجی‌مکابر باشد ودافع‌ضرورت و جماعتی دیگر از مفسران گفتند این گاو موصوف باینصفات در بنی‌اسرائیل بنزدیك مردی بود که او با پدر نیکوکار بود وقصهٔ او آن بود که او مردی بازرگان بود و جواهر فروختی روزی مردی آمد تا جواهر خرد از او بمبلغی و او را بر آن بسیارسود خواست بودن ، چون بیامد تا جواهر عرضه کند جواهر در صندوق بود وقفل زده و کلید درزیرسر پدرش بود وپدرخفته‌پدررا بیدار نکرد وبیامد ومردرا جواب داد و گفت‌وقترامیسّر نیست اگر توقف کنید تاپدرم بیدارشود من‌ازبهای این‌جواهردوهزاردرم کم بستانم مرد گفت مراتعجیل‌است‌اگر کارمراترویج کنی ده هزاردرم‌بر آنچه‌قراربهاست زیادت بدهم او گفت‌نکنم وروانداره که برای زیادت‌سیم پدررا بیدار کنم‌وخواب‌براو بیاشوبم،مردرا گسیل کردوطمع‌ببرید ازآن‌سودچون‌پدر بیدارشدپدرراخبرداد باین‌حال پدراوراحمد ودعا کرد و گفت ببدل‌مرا گاوی است نیکوبتودادم واورادعا کردببرکت درآن گاو، جوان‌آن گاوبستد . چون‌این حال افتاد خدایتعالی فرمود ایشان را که گاوی بایدموصوف باین صفات درهمهٔ بنی‌اسرائیل‌إلابنزدیك او نیافتند ازاوبخواستند باحتیاط واستقصا، تمام‌ازاوبخریدند «بمل، مسکهاذهبا» بآنکه پوستش‌پر اززرباز کنند وبااودهند، وعبدالله عباس‌ووهب منبه گفتند مردی صالح بود دربنی اسرائیل واورا پسری طفل‌بود و گوساله‌ای داشت چون اجلش‌بنزدیك رسیدآن گوساله رابیاورد وبیشه‌ای بود درآن‌بیشه کرد و گفت ای خدای ابراهیم این عجل‌را بتومی‌سپارم تااین فرزندك من بزرك‌شود

---

(۱) قول‌اول که ازمعتزلیان واصحاب حدیث روایت کرد یعنی اول هر گاو میکشتند کافی بود پس از آن برخود سخت گرفتند و خداوند هم قید زیاده کرد در روایات ما نیز واردشده است اما چون روایت آحاد است مؤلف آنرا دلیل قرار نداد .

بااودهی وبرفت ومادرآن پسررا ازاین حال خبر کردوباپیش خدایتعالی شدآن عجل در آن بیشه
بزرك شد وقوی گشت ودست بکس ندادتااین کودك بالغ شد هرروز بیامدی و پشتهٔ هیزم کردی
وبیاوردی وبفروختی ونفقهٔ خود ومادر کردی ورضای مادررا عظیم نگاه داشتی یکروز مادر اورا
گفت پدرت را دراین بیشه گوساله ایست بخدای ابراهیم سپرده بودماست اگر بروی وآن ودیعه
بازخواهی که اوودیعه داریست ودایع بنزدیك او ضایع نشود،غلام به بیشه درآمد و گفت «یاإله
ابراهیم یامن لایضیّع ودائعه» ایخدای که ودیعه تو ضایع نشودآن ودیعهٔ پدرم بمن بازده نگاه
کرد گاوی می آمد «کاعظم مایکون من البقر وأحسنه» بزرك ترازآنچه ممکن باشد که گاوی
بود ونیکوتر تاپیش اوبایستاد و او بنام خداش رسنی برسراو کرد چون ببازاردرآمد مردمان را
ازبزرگی آن گاوعجب آمد گاورا بخانه آوردومادراورا گفت مصلحت درآن است که این گاو بفروشی
وسرمایه گیری وبدان کاری کنی بردگرروز گاورا ببازار آورد وقیمت گاوی نیك درآن روزگار
سه درم بودی مادررا گفت بچند فروشم این گاو؟ گفت قیمت سه درم است ولیکن بهر بها که خواهند
تامرا خبر ندهی مفروش چون گاورا ببازاردرآورد مردی درآمدو گفت این گاو بچند فروشی گفت
قیمت بازارسه درم است گفت سه درم ازمن بستان گفت نفروشم تامادرم راخبردهم گفت قیمت سه
درم است شش درم ازمن بستان ومادررا خبرمکن گفت نستانم اودرم دوازده و بیست وچهار کرداو
میگفت ممکن نیست تامن مادرراخبرندهم اوهم چنین می فزود تاباآنجارسانید که گفت پوست
این گاوراپراززربستان وبامادررجوع مکن گفت، ممکن نیست مردم ازآن بخندیدندو گفتندبی
خرد غلام است این درتفسیرمیآید که آن فرشته ای بود که خدای تعالی اورا فرستاده بودبامتحان
تابراین کودك حق مادربخلقان نماید تاایشان را تنبیه باشد وبدانند که کس برطاعت خدایتعالی
ورضای مادروپدرنگاه داشتن زیان نکند، پسر　　نه بازآمدومادرراخبرداد مادر گفت
صواب کردی ولیکن فرداببازارشو اگر آن مردرا به بینی بااومشورت کن بگو که باتو مشورت
میکنم آنچه صلاح من است درحدیث این گاومرا خبری ده بردگر روزغلام ببازارآمدآن مرد
را دید گفت ای بندهٔ خدا باتومشورت میکنم آنچه مصلحت من است مرا بفرمای گفت برواین
گاورانگاه دار که تازمانی که دربنی اسرائیل حادثه‌ای افتدوایشان راحاجت باشد باین گاو چون
ازتوخواهند کمتر ازپوست اوپر اززرمستان او برفت چون حادثه افتاد دربنی اسرائیل گاوی که بر
این صفت بودنیافتندالا بنزدیك این غلام ازاوبخریدند بمراداوپوست آن گاورا پرزر کردند و
عجب آن است که این هردوروایت درتفسیرهای آنانست که ایشان می گویندهر گاو روا بودی و

و بتشدید ایشان مشدد شد ونمی دانند که این مناقض قول ومذهب ایشانست برای آنکه این هردوروایت دلیل میکند که مراد خدایتعالی جزاین گاومعین نبود چون چنین باشد این قوت آن مذهب کند که سیدرحمة الله علیه اختیار کرده است که گاونمیشایست که باشد الاجامع جملهٔ این صفات را که درآیات مذکوراست چه مراد خدایتعالی عزوجل آن بود و امر باو تعلق داشت پس چون موسی عليه السلام ایشان‌را گفت خدای می‌فرماید شمارا که گاوی بکشی وپاره‌ای ازآن گاو براین کشته زنی تاخدایتعالی اورازنده کندتااو بگوید که مرا که کشته است ایشان چون بدانستندی که اینحدیث خداست و از قبل خداست

(قالوا ادعُ لنا ربّكَ يُبَيِّنْ لنا ما هِيَ) گفتند: دعاکن خدایرا تابیان کند که این گاوچه گاوی است دعادرخواستن فعلی باشد ازغیر بروجهی که داعی بمرتبه ازمدعوفروتر باشدو کذلك السؤال یقال دعوت‌الله فی کذاوسئلته کذا. ودعانیز بمعنی بانگ زدن باشد، یقال دعاه إذا صاح به ومنه قوله تعالی: «ولاتجعلوا دعاء الرسول بینکم کدعاء بعضکم بعضاً» ودعاله بالخیر وعلیه بالشر. چون دعابخیر کندعاله گویندچون نفرین کند دعاعلیه گویند . وبیان روشن کردن باشد واصل اواز بین وبینونة بود، وخدای راست که تفصیل دهد ومشتبه ازنامشتبه جدا کند «ماهی» ما استفهامی است و«هی» باجماع کنایت است ازبقرهٔ مقدم فی قوله «إن‌الله‌یأمر کم‌أن‌تذبحوا بقرة» موسی عليه السلام جواب داد که خدایتعالی می گوید (إنّها بَقَرَةٌ لافارِضٌ وَلا بِكْرٌ) این گاو می‌باید نه بزرك ونه کوچك بسال نه پیرپیرونه جوان جوان؛ مجاهد و ابوعبیده گفتند فارض آن باشد که پیری بیحد باشد که نزاید یقال : فرضت‌البقرة تفرض فروضاً إذاأسنّت.

قال الشاعر:

كُمَيْتٌ بَهِيمُ اللَّوْنِ لَيْسَ بِفارِضٍ   وَلا بِعَوانٍ ذاتَ لَوْنٍ مُخَصَّفِ (۱)

وقال الراجز :

يا رُبَّ ذي ضِغْنٍ وَ ضَبٍّ فارِضٍ   لَهُ قُرُوءٌ كَقُرُوءِ الحائِضِ (۲)

ای حقدقدیم. وبکرجوانی بود که هنوززاده نبود. وسدی گفت بکر آن بود که یك بارزاده باشد، اوراوپدررا وفرزندرا بکرخواند قال الشاعر:

---

(۱) اسب سرخ تیره‌رنك که نه پیراست ونه تازه جوان ودارای رنك غیر مختلف .

(۲) ضب بمعنی ... و ... بمعنی کینه آمده ومراداینجا کینه است یعنی ای بساصاحب کینهٔ قدیم که حالات گوناگون دارد وگاهی ستیزه سخت میکند .

يا بِكْرَ بِكْرَيْنِ وَيا خِلْبَ الكَبِد أصْبَحْتَ مِنّي كَذِراعٍ مِنْ عَضُدِ (١)

(عَوانٌ) نصف بود نه جوان جوان ونه پیرپیر میان هر دو. و (ذٰلِكَ) اشارت است(٢) بهردو اخفش گفت عوان آن بود که زاده بودجمعها عون وآن غایت نکوئی وقوت او باشد ورفع «فارضٌ» برصفت است ورفع «عوان» برخبر مبتداء محذوف وروا بود که هم صفت بود یعنی غیر فارض ولا بکر بل عوان(فَافْعَلُوا ما تُؤْمَرُونَ) بکنید آنچه میفرمایند شما را آنکه گفتند ای موسى حديث سال معلوم شد درخواه ازخدایتعالی تابیان کند ما را لون این گاو تا بچه رنگ می بایداون عام تر است ازصفرت چه لون جنس است وصفرت نوع وجنس واقع بود برمتماثل و مختلف ومتضاد و نوع واقع بود برمتماثل پس گفت خدای تعالی میگوید این گاوی میباید زرد وسخت زرد عبدالله عباس گفت فاقع شديدالصفرة قال عدی :

وَإنّي لَأَسْقِي الشَرْبَ صَفْراءَ فاقِعاً كَأنَّ ذَكِيَّ المِسْكِ مِنْهُ يُفَتَّقُ (٣)

وقتاده وابوالعاليه گفتند «فاقع» خالص اللون باشد، سعيد جبير گفت سروسم زرددارد، و حسن بصري گفت مرادبصفراء سیاهست چنانکه أعشى ميگويد:

تِلْكَ خَيْلي مِنْهُ وَ تِلْكَ رِكابي هُنَّ صُفْرٌ أوْلادُها كَالزَّبيبِ (٤)

و این قول درست نیست برای آنکه تأکید سواد بحلوك كنند يقال : أسود حالك وأبيض يقق و أحمر قاني واخضر ناضر واصفر فاقع « تسر الناظرين » نگرندگان را خرم كند از صفاء لون و این لون بر گاو نکو باشد و چشم مولع بود بنگریدن باو و از امیرالمؤمنین علی ﷺ روایت کرده اند که او گفت هر که او نعلی زرد پوشد غمش نشود لقوله تعالى : (صَفْراءُ فاقِعٌ لَوْنُها تَسُرُّ النّاظِرِينَ) چون لون معلوم شد گفتند یا رسول الله از خدای درخواه تا بازنماید که این چه گاواست که برما مشتبه است قوله تعالى (إنَّ البَقَرَ تَشابَهَ عَلَيْنا) وتشابه الشيء واشتبه بمعنی واحد و آية متشابه برای آن گویند که معنی دراو مشتبه باشد و پوشیده اگر گویند بقر جمع است چرا تشابهت نگفت گوئیم ازاین چند جواب است یکی آنکه بقر مذکر اللفظ است وچون چنین باشد تذکیر اولیتر بود چنانکه خدای تعالی گفت «كأنهم أعجاز نخل منقعر»

(١) ای نخست زاده که فرزند اول پدر و مادری وای پرده جگر تو نسبت بمن مانند ساعدی از بازو .

(٢) عوان بين ذلك يعني گاو نه پير است و نه جوان بلكه عوان بين اين دو حالت است .

(٣) من هم کاسگان را مینوشانم از شربت سخت زرد که گوئی بوی مشك از آن پراكنده می شود .

(٤) این است اسبان واین است شتران من وفرزندان آنها سیاهند مانند مویز .

و «أعجاز نخل خاوية» ومبرّد گفت سیبویه را ازاین پرسیدند گفت هرلفظی از الفاظ که جمع گردد وواحد راماندا گرلفظ اوراحروف جمعش ازحروف واحد کمتر بودآن را تذکیر کنند چنانکه أعشی گفت «ودع هریرةأنّ الرکب مرتحل (۱)»و نگفت،رتحلة، زجاج گفت معنی آن‌است که جنس‌البقر تشابه علینا(وَإِنّاإِنْ شاءَ اللهُ لَمُهْتَدُونَ) ای‌لموفّقون فیماأمرنا.واگر خدای تعالی خواهد ماراه یافته وموفق گردیم دراین امر که‌مارا گردید.

جواب داد ایشان را که گاوی می‌باید (لاذَلولٌ) نه‌کارشکسته (۲) ای مذللـة بالعمل تثیرالارض که زمین‌شیارده باشد یقال رجل ذلیل بین‌الذّل والذّلة والمذّلة ودابة ذلول بین‌الذلة وذلیل درصفت مردمدح‌باشد قوله‌تعالی: «أذلةعلی‌المؤمنین أعزّة علی‌الکافرین» ودرصفت گاو ذم‌است‌اینجا(تُثیرُالأرضَ) من‌آثرت‌التراب‌باشد. چون خاك بازشیارند(۳)وگاونررا ازآنجا ثورخوانند که‌زمین‌شیارد. وثارالنقع گردانگیخته‌شد . وآثرته‌أنامن‌برانگیختم . وثارالفحل‌آن باشدکه شتر نرحمله آرد . و کسی که بقصد کسی برخیزد گویند ثارالیه. و اخذالثار و طلب‌الثار. ازاینجاباشد که کینه‌بازخواست. وثأرت‌القتیل‌بالقتیل‌آن باشد که کشندهٔ اورا باز کشد (وَلاتَسْقِی‌الحَرْثَ) کشت‌را آب نداده باشدکه جائی که‌آب روان نباشد کشت را بگاووشتر آب دهند که ازچاهها بر کشند.(مُسَلَّمَةٌ) یعنی‌بری‌ازعیبها . حسن‌بصری گفت‌درست دست و (لاشِیَةَ فیها) یك رنگ که در اورنگی نباشد مخالف رنگ تنش و اینقول محمد کعب است مجاهـد گفت در او سواد وبیاض‌نباشد . قتـاده گفت در او عیبی نباشد چـون این جمـله بشنیدند ؛

(قالُوا الْئنَ جِئْتَ بِالحَقّ) گفتنداکنون‌حق‌آوردی‌یعنی جمله‌صفات‌روشن‌گردید چنانکه اشتباه زایل شد واین دلیل است برای‌آنکه ایشان مأمور بودند بکشتن گاوی موصوف بجملهٔ این صفات که‌چون صفات تمام بشنیدند وبدانستند گفتند الآن جئت بالحق واگر مراد آن بودی که گاوی بکشید هر گاوی که باشد(٤) باول که شنیدند که«ان‌تذبحوابقرة»گفتندی الآن‌جئت بالحق‌فذبحوها. درآیت حذف واختصاری هست‌مقدّر تا کلام مستقیم شود وآن این

(۱) هریرة نام زنی است یعنی بااو وداع کن که کاروان خواهد رفت «وهل‌تطیق وداعا ایهـا الرجل» مصرع دوم‌است.

(۲) امروز مابجای کار شکسته میگوئیم کار کشته یعنی ماهر .

(۳) باز شیارند یعنی شیار کنند وخاك پرا کنده سازند .

(٤) چنانکه‌گفتیم درروایت ازطریق‌شیعه همچنین وارد است وچون روایت‌واحد است‌مؤلف☆

که فطلبوها فوجدوها واشتروها باغلى الثمن (فَذَبَحُوها) بجستند و بيافتند وبگرانتر بها بخريدند آنگه بكشتند آن گاو را (وَماكادُوا يَفعَلوُنَ) ونزديك بود كه نكنند لغلاء ثمنها از گرانى بهاى آن سدى گفت ده استر زرباز كردند ديگران گفتند پوستش پر از زرباز كردند وبهايش را بدادند .

(وَإذْ قَتَلْتُم نَفْساً) يعنى عاميل را واين آية اول قصه است (فادّارَءْتُمْ فيها) اى تدارأتم تدافعتم واصل او تفاعلتم است براى قرب مخرج تا بدال ادغام خواستند تا كنند تارا دال كردند واسكان او كردند براى ادغام ابتداء بساكن نشايست كردن الف واصل را بياوردند تا زبان بر او اعتماد كند در گفتن ادّارأتم شد و كذلك قوله «اثاقلتم» «واطيرنا» عبدالله عباس گفت تدافعتم واختلفتم ومجاهد وضحاك گفتند اختصمتم، عبدالعزيز بن يحيى گفت سكنتم واصل دره دفع بود من قوله تعالى «ويدرؤون بالحسنة السيئة» ومنه قول الشاعر: «فنكب عنهم درءَ الأعادي »(۱) (وَاللهُ مُخرِجٌ ماكُنتُم تَكتُمُونَ)وخداى بيرون آرنده است آنچه شما پنهان ميكردى .

(فَقُلْنَا اضرِبُوهُ بِبَعْضِها) گفتيم اكنون چون اين گاو را بكشيد بعضى از اين گاو كشته بر اين مرد كشته زنى، مفسران در آن بعض خلاف كردند ، عبدالله گفت آن استخوان بود كه بنزديك غرضوف (۲) باشد وهو بعض الكتف وآن مقتل بود ضحاك گفت زبانش بود سعيد جبير گفت دمغزه (۳) بود، مجاهد گفت دنبالش بود، كلبى گفت ران راستش، سدى گفت آن پاره گوشت كه از ميان دو كتف بود، بعضي دگر گفتند گوشش بود، حسين بن الفضل گفت از همه اقوال آن بهتر است كه زبان بود براى آنكه او آلت كلام است و غرض آن بود كه او سخن گويد ودر كلام حذفى واضمارى هست وتقدير او تا معنى مستقيم شود اين است فقلنا اضربوه ببعضها يحيه الله فيدلكم على من قتله فضربوه به فاحياه الله فذكرو دلّ على قاتله (كَذٰلِكَ يُحيِ اللهُ المَوتىٰ) گفتيم پارهٔ از اين گاو بر او زنى تا خدايتعالى اورا زنده كند تا بگويد كه مرا كه كشته است چنان كردند خدايتعالى اورا زنده كرد تا بگفت كه مرا كشته است وآنگاه بيفتاد وبمرد . آنگاه

☆چند جا برخلاف آن فرمود وخداوند لجاجت ندارد و بسؤالى كه سائل در آن معذور است او را عقاب نميكند .

(۱) پس بيكسو كرد از ايشان دفع و نشار دشمنان را ومصرع ديگر اين است «داووا بالجنون من الجنون» يعنى ديوانگى را بديوانگى دارو كردند .

(۲) غضروف وغرضوف هردو صحيح است وفارسى كركرانك .

(۳) دمغزه بفارسى بيخ دم است كه آنرا بعربى عجب الذنب گويند .

خدایتعالی بر سبیل تنبیه ایشان را که منکر باشند بعث و نشور را گفت «کذلك یحیی الله الموتی» خدایتعالی مردگان را چنین زنده کند که عامیل را زنده کرد (وَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ) وآیات وحجج وبینات ودلالات ومعجزات با شما می‌نماید (لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ) تاشمابدانی وعقل‌راکار بندی وتفکر وتأمل کنید .

«قوله تعالی»

ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً وَإِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ

پس سخت شد دلهای شما از پس آن پس چون سنگهاست یا سخت‌تر بسختی و آن سنگها بهتر بود

لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَشَّقَّقُ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ

که بردمد از او جویها وازآن بهتری بودکه بشکافد بدرآید از او آب وازآن بهتری بودکه فرودآید

مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ (۷۰) أَفَتَطْمَعُونَ أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ وَقَدْ

از ترس خدای ونیست خدای غافل ازآنچه شما میکنید طمع میداریدکه براست دارند شما را و

كَانَ فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلَامَ اللَّهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ مَا عَقَلُوهُ وَهُمْ يَعْلَمُونَ (۷۱)

بودند گروهی ازایشان می‌شنیدندسخن خدای پس برمیگردانیدندازپس آنکه ندانسته بودندوایشان میدانستند

وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَا بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ قَالُوا أَتُحَدِّثُونَهُمْ

وچون بینند آنان را که ایمان‌دارند گویند گرویدیم چون خالی شوند بهری ازایشان با بهری گویند حدیث میکنید ایشان‌را

بِمَا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ لِيُحَاجُّوكُمْ بِهِ عِنْدَ رَبِّكُمْ أَفَلَا تَعْقِلُونَ (۷۲) أَوَلَا يَعْلَمُونَ

بآنچه حکم کرد خدا برشما تاحجت انگیزد برشما بآن بنزدیك خدایتان خردمند نیستید نمی دانند

أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ (۷۳)

که خدای میداند آنچه پنهان و آنچه آشکارا دارند

این چهار آیت است. قدیم جل جلاله گفت پس ازآنکه این همه الطاف کردم وحجت انگیختم ومرده زنده کردم و کشنده را پیدا کردم دلهای شما سخت شد معنی قسوة ذهاب لین ورحمت بود ازدل. وحجر قاس جاس اذا کان صلباً شدیداً وجاسی وقاسی سخت وقسوة بلیغ‌تر ازجسوه باشد وعسو وقسو وجسو ازیك معنی باشد. خلاف کردند درآنکه خطاب با کی است عبدالله عباس گفت با أولیاء مقتول است و«ذلك» اشارتست باحیاء کشته وبرقول مفسران خطاب است باجملهٔ بني اسرائیل وذلك اشارتست بجملهٔ آیات متقدم ازفلق دریا وغرق آل فرعون ونجاة بنی اسرائیل

وجز آن وتشبیه کرددلهای ایشان بسختی بسنك (فَهِيَ) کنایت راجع است باقلوب و «هی» ضمیر مرفوع منفصل باشد بابتداء وکاف تشبیه درجای خبر اوبودوتقدیر اینست که فهی مثل الحجارة فی القسوة آنگه ترجیح داد دلهای ایشان درباب سختی برسنك وگفت (أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً) و نصب قسوة بر تمیز بود، اگر گویند «او» که درخبر شود بمعنی شك بود وشك برخدایتعالی روا نیست گوئیم از این سؤال چند جواب برفت فی قوله تعالی «أو کصیب من السماء» وآن جوابها جملهٔ صالح است اینجا که جواب این سؤال باشد . وجوابی دیگر اینجا آنست که «او» اینجا بمعنی بل استو بل اضراب راباشد چنانکه دردگر آیت گفت «وارسلناه الی مائه ألف اویزیدون» و المعنی بل یزیدون وچنانکه شاعر گفت :

بَدَتْ مِثْلَ قَرْنِ الشَّمْسِ فِي رَوْنَقِ الضُّحَى
وَصُورَتِهَا أَوْ أَنْتَ فِي العَيْنِ أَمْلَحُ (۱)

ومعنی «او» بل است اینجا ، ووجه دیگر اینجا آنست که اواینجابمعنی واو است چنانکه گفت «ولا تطع منهم آثماً او کفورا» معنی آنست که و کفوراً وچنانکه شاعر گفت :

وَقَدْ زَعَمَتْ لَيْلَى بِأَنِّيَ فَاجِرٌ لِنَفْسِي تُقَاهَا أَوْ عَلَيْهَا فُجُورُهَا (۲)

و معنی آنست که وعلیها فجورها. ووجهی دیگر آنست درآیه که او برای ابهام بر مخاطب گفت چنانکه عرب گوید: اکلت الیوم تمرة او بسرة . امروز خرما یابسری خوردم و غرض ابهام آن بود برمخاطب، نه آنکه اوشاك باشد درآنچه خورده باشد ودر خبر میاید که ابوالاسود الدؤلی - رحمة الله علیه - دربنی قشیر فرود آمد وایشان مجبره بودند اورا بشب سنك میانداختند اوبردگر روز بیامد وایشان را ملامت کرد ایشان گفتند «مارمیناك بل الله رماك» ماترا سنك نه انداختیم خدایتعالی انداخت گفت «لاتکذبوا علی الله فلوأن الله رمانی لما أخطأنی» گفت دروغ برخدای منهی اگر خدای سنك انداختی بمن خطانکردی آنکه اورا گفتند تاچند از علی و علی خواهی گفتن واو مدح بنی هاشم واهل البیت بسیار کردی او بجواب گفت :

يَقُولُ الأَرْذَلُونَ بَنُو قُشَيْرٍ طِوَالَ الدَّهْرِ لا تَنْسَى عَلِيَّا
أُحِبُّ مُحَمَّداً حُبّاً شَدِيداً وَعَبَّاساً وَحَمْزَةَ وَالوَصِيَّا

---

(۱) آشکار شد آن زن مانند خورشید در روشنائی چاشتگاه وبصورت آن بلکه تودردیده نمکین تری.وآخر این بیت التفات است یعنی او نمکین تر است .

(۲) پنداشت لیلی من گناهکارم پرهیزکاری من بسود من است و گناه من بزیان من .

فإن يك حبهم رشداً أصبه — ولم أك مخطئاً إن كان غيا (١)

اورا گفتند شك آوردی گفت أفترون الله شك حيث يقول «وانا أو اياكم لعلى هدى أوفى ضلال مبين» يعنى خداشاك است آنجا كه دريك آيه دو«او»ميگويد وابوالاسود معروفست بحاضر جوابى پس اونيز برسبيل ابهام برمخاطب ميگويد نه ازشكى كه اورا بود دردوستي ايشان آنگه بازنمود. خدايتعالى كه دلهاچرا ازسنك سخت تراست گفت(وإنّ من الحجارة)باز نمود كه در سنك چندگونه خيراست كه دردلهاى ايشان از آن هيچ چيز نيست ومن تبعيض راست اينجا يعنى ازسنگها بعضى هست (لما يتفجّر منه)لام تاكيد راست وما نكره موصوف است تقدير اينست وان من الحجارة لحجراً چنانكه شاعر ميگويد :

ربّ ما تكره النفوس من الأمـ — ـر له فرجة كحلّ العقال (٢)

اى امر تكرهه النفوس «وما» درمحل نصب است بآن وجار ومجرور درجاي خبراواست «يتفجر» گشاده ميشود ودر شاذ «ينفجر» خوانده‌اند وتفجر وانفجار خروج آب باشد از منبع خود وأنهار جمع نهر باشد واصل او اتساع بود ومنه النهار لاتساع الضياء به ومراد بجويها آب است وليكن اكتفا كردبذكر جوي ازآب وبعضي ازآن آنست كه شكافته ميشود وآب ازاو بيرون ميآيدچنانكه فرموده(وإنّ منها لما يشقّق فيخرج منه الماء)واين تكرار نباشد براى آنكه باول آب خواست كه ازكاريزها سنك كنده بيرون ميآيد تاجويها روان مى‌شود وازدوم آب چشمه‌ها خواست كه دركوهها ازجانبها مى‌زايد فهذه عيون نابعة ، وتلك أنهار جارية ومغربى گفت مراد بحجارهٔ اول كوهها است كه آبها ازاو بيرون ميايد ودوم سنك موسى است كه درتيه آب از او بيرون مى‌آمد، معجزهٔ موسى عليه السلام (وإنّ منها لما يهبط من خشية الله)وآن سنگها بعضى آنست كه ازكوهها فرو مى‌آيد ازترس خدايتعالى مغربى گفت مرادبمن اينجاباست چنانكه «يحفظونه من أمر الله»أى بامر الله.ودر معنى هبوط اينجا چندقول گفتندقولى آنست كه مراد سايهٔ كوهها و

---

(١) ميگويند مردم پست از بنى قشير كه درطول روزگار ثناى على مگوى من محمد «ص» را سخت دوست دارم وعباس وحمزه وجانشين پيغمبررا . اگر دوستى آنان راه صواب است كه بدان رسيده‌ام واگر نيست من خطا نكرده‌ام .

(٢) بسا مردمى كه كراهت دارند كارىرا ودر آن فرج وگشايش باشد آسان مانندباز كردن زانوبند شتر، اين بيت ازامية بن ابى الصلت كه اشعار اوبيشتر دين وادب است واين بيت را پس از ذكر ابراهيم وفرزندش گفته است كه خواست بامر خدا اورا ذبح كند وفدا براى او آمد وبعضى نسبت به عبيد ابرص داده‌اند .

سنگهاست که برزمین افتد چنانکه گفت «یتفیؤظلاله عن‌الیمین والشمائل سجداً لله» چنانکه آن سایه برزمین افتاده را آنجا ساجد خوانند برتوسع اینجا هابط خواند برسبیل مجاز قول دوم آنست که مراد باین سنگهای کوهست که پاره پاره شدعند تجلی چون سؤال رؤیت رفت وسوم آنست که مرا دآن‌سنگهاست که درعقوبت کفار وهلاك ایشان فرودآمد چنانکه برقوم لوط و جز ایشان فی‌قوله « و أمطرنا علیهم حجارة من سجیل منضود» و وجه چهارم آنست که این جاری مجرای آن آیت‌است که حقتعالی گفت لو أنزلنا هذا القرآن علی جبل لرأیته خاشعاً متصدّعاً من خشیةالله » ومعنی‌آیت‌این است که اگر ما این‌قرآن‌را بر کوهي فرستیم باصلابت وشدتش واو عاقل وسامع بود خاشع و ذلیل شود واز ترس خدای تعالی شکافته گردد یعنی از سنگها بعضی آنستکه باصلابت وشدت او اگر عقل داشته باشد وترس خدایتعالی باورسد بر- جای بنماید وازآنجا که باشد زایل‌شود وفرودآید . وقولی دیگرآنستکه منها راجع نیست با کوهها‌یاحجارة ، راجعست‌باقلوب، وتقدیرچنانست که وانّ‌من‌القلوب‌یهبط ای یخشع‌ویخضع ویذلّ من خشیة الله . واز دلها بهری آنستکه ازترس خدایتعالی خاضع وخاشع شود وآن‌دل مؤمنانست واین وجه ضعیف است برای‌آنکه مخالف نظم آیت استووجهی چند دگر گفته‌اند ما برای‌آنکه ضعیف‌بود نگفتیم (وَمَا اللهُ بِغافِلٍ عَمّا تَعْمَلُونَ) «ما»نفی‌راست بمعنی‌لیس‌ودر خبر او گاه«باء»با شدو گاهی نباشد تقول مازید بمنطلق و منطلقاً و خدای تعالی غافل نیست از آنچه شما می کنید . ابن کثیر تنها خواند بیاء خبر از غایب آنچه ایشان میکنند و جمله قرّاء بتاء خطاب خوانند.

(أَفَتَطْمَعُونَ)الف استفهام است ومراد انکار ومورد آیت قطع طمع رسولست ﷺ و طمع مؤمنان ازایمان ایشان (أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ وَقَدْ كانَ فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلامَ اللهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ) گفت طمع میدارید که ایشان ایمان دارند وشمارا باوردارند وجماعتی‌از ایشان آنانند که کلام خدای تعالی می‌شنودند و تحریف و تغییر میکردند ایشان خلف آن سلف‌اند که تغییر کلام خدای تعالی کردند یعنی توریة ، (مِنْ بَعْدِ ماعَقَلُوهُ) پس از آنکه شناخته و دانسته بودند و معنی فهم کرده (وَهُمْ يَعْلَمُونَ) و ایشان میدانستند که آن کلام کلام خداست و قولی دیگر آنست که ایشان میدانستند که ایشان را نیست که آن تغییر وتبدیل کنند قوله « یسمعون کلام الله » خلاف کردند در آنکه این کلام از که می‌شنیدند ، مجاهد گفت و قتاده وعکرمه وسدی گفتنداز موسی شنیدند. عبدالله

عباس گفت ازخدای می‌شنیدند بطور بر این قول مراد به «فریق منهم» آن هفتاد مرد باشند که موسی علیه السلام ایشان را باخود بطور بردتا کلام خدای تعالی شنوند ومقاتل گفت تحریف ایشان آن بود که چون باز آمدند گفتند ما شنیدیم کلام خدای تعالی واو امرو نواهي او ولیکن مارا مخیر کرد گفت اگر خواهی کنی واگر خواهی نکنی که شمارا باکی نیست ودرآیت دلیلست برای آنکه کلام خدای تعالی ازجنس صوت وحرف است برای آنکه حق تعالی گفت «یسمعون کلام الله» و ادراك بسمع بهیچ معنی ازمعانی تعلق ندارد جز بصوت و آنچه ایشان دعوی کردند از آنکه کلام معنی باشد قائم بذات متکلم واگر چه از اوچیزی نشنوند حدیثی نامعقول است و طریقی نیست باثبات ودون اثباته خرط القتاد تهاب شوکته الید .

(وَإِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا) چون ایشان را ملاقات بود بامؤمنان یعنی چون بمؤمنان رسند وباهم افتند ومعنی ملاقات ولقاء باستقصاء گفته شد گویند مانیز مؤمنیم وچون بخلوت بایکدیگر افتند گویند (أَتُحَدِّثُونَهُمْ بِمَا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ) ایشان را نمیگوئي وحدیث نمیکنی بایشان ومعنی فتح الله حکم الله است وازاینجا حاکم را فتاح خوانند ومنه قوله تعالی: « ربنا افتح بیننا وبین قومنا بالحق وانت خیر الفاتحین» واین قول کلبی است؛ کسائی گفت معنی آن است که بما بینه الله لکم ایشان راخبر میدهید بأحوالی که خدایتعالی بیان کرده است شمارا یعنی سرمذهب بامسلمانان میگوئی؟ واین بر سبیل ملامت گفتند ، واقدی گفت: بما انزل الله علیکم واین قریب است بقول أول نظیرش «لفتحنا علیهم برکات من السماء والارض» أی أنزلنا، فتح بمعنی انزال است دراین آیه، ابوعبیده واخفش گفتند بمامن الله علیکم وأعطاکم. بازمیگوئی آن نعمت که خدایتعالی برشما کرد؟ وبعضی دیگر گفتند سبب نزول آیه آن بود که جماعتی مؤمنان چون خویشان وحلفاء خودرا(۱) دیدندی آن جهودان ایشانرا گفتندی کار محمد چگونه میدانی؟ ایشان گفتند ما برای خویشی ودوستی باشما بگوئیم او پیغامبر است وذکر او در توریة هست ایشان بیامدند وورؤسا ومعاندان را گفتندی هم ازشما میگویند که این مرد پیغامبر است وصادق است ایشان اینان را ملامت کردندی که «اتحدثونهم بما فتح الله علیکم» ای حکم الله علیکم (لِيُحَاجُّوكُمْ بِهِ عِنْدَ رَبِّكُمْ) تا باشما بآن محاجه ومخاصمه کنند فردا پیش خدایتعالی عزوجل ومجاهد گفت سبب نزول آیه آن بود که چون رسول صلی الله علیه وآله وسلم ازاحزاب فارغ شد وازفتح برآمد اورا، قصد بنی قریظه وبنی النضیر کرد لشکر بیامدند و پیرامن حصن خیمها بزدند وفرود آمدند وامیر المؤمنین علیه السلام رایت رسول داشت رسول صلی الله علیه وآله اورا گفت « سر علی برکة الله وأیقن بالنصر» برو بر برکت خدایتعالی وبیقین دان که خدایتعالی ناصر تواست

۱ ـ حلفاء جمع حلیف هم سوگند است .

وخدایتعالی مرا وعده داده است زمینهای ایشان وسرایهای ایشان را و آن خدائیکه تورا بر عمرو عبدود ظفر داد تورا مخذول نکند وخداوند ترس من در دل اینها افکند امیر المؤمنین علی عليه السلام گفت من آمدم بزیر حصن و رایت رسول درزیر حصن بزدم راست چون مرا دیدند خوفی عظیم درایشان افتاد یکی میگفت. جاءکم صاحب عمرو ویکی میگفت أقبل إليكم قاتل عمرو ویکی از کنار حصن آواز داد قتل عليٌّ عمراً صاد عليٌّ صقراً قصم على ظهر أهتك على ستراً أبرم على أمراً. ومضطرب شدند من بدانستم که ایشان بترسیدند وخدای تعالی ایشان را مخذول کرد چون ساعتی برآمد بکنار حصن آمدند سفاهت میکردند ودشنام میدادند من خواستم که پیش رسول باز شوم واورا بعلتی برگردانم تا آن سخنها نشنود ومن در این عزم بودم رسول صلى الله عليه وآله فرا رسید آواز ایشان بشنید آواز داد که «یا اخوة القردة والخنازیر إنا إذ أنزلنا بساحة قوم فساء صباح المنذرین» گفت ای برادران بوزینگان وخوکان ماچون پیرامن قومی فرو آئیم بامداد ایشان بد باشد ایشان چون این شنیدند گفتند: یا ابا القاسم ما کنت جهولا ولا سباباً. ای ابوالقاسم تو هرگز جاهل ودشنام دهنده نبودی رسول صلى الله عليه وآله از کرم خود بشرم برافتاد فرجع القهقری بپس بازشد وبایستاد ایشان بایکدیگر گفتند این حدیث محمد را که گفته باشد؟ همانا از شما برخاسته باشد «اتحدثونهم بما فتح الله علیکم» چنین حدیثها میگوئید بایشان بحکمی که خدایتعالی برشما کرد تا باشما حجت می آرند وبوقت مخاصمه برشما حجت میکنند (أَفَلَا تَعْقِلُونَ) وشما خود عقل ندارید که چنین سخنها بادشمنان وخصمان نقل میکنید آنگه حق تعالی برایشان رد کرد که

(أَوَلَا يَعْلَمُونَ) ایشان نمیدانند (أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ) که خدای داند آنچه ایشان پنهان دارند وآنچه را آشکاره دارند.

قوله تعالى

وَمِنْهُمْ أُمِّيُّونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِيَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ فَوَيْلٌ

و از ایشان امیانند ندانند نوشتن مگر خواندن از بر نه اند ایشان مگر گمان برند وای

لِلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَٰذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لِيَشْتَرُوا بِهِ ثَمَنًا

بر آنانکه بنویسند کتاب بدستهای خود آنکه گویند این از نزدیکی خداست تا بخرند وآن بهای

قَلِيلًا فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ (٧٤) وَقَالُوا لَنْ

اندك وای ایشان را از آنچه نوشت دستهای ایشان و وای بر ایشان از آنچه می اندوزند گفتند نرسد

تَمَسَّنَا النَّارُ إِلَّا أَيَّاماً مَعْدُودَةً قُلْ أَتَّخَذْتُمْ عِنْدَ اللهِ عَهْداً فَلَنْ يُخْلِفَ اللهُ عَهْدَهُ

بما آتش مگر روزهای شمرده بگو که گرفته‌ای بنزدیك خدای زنهار که خلاف نکند خدای زنهارش

أَمْ تَقُولُونَ عَلَى اللهِ مَالَا تَعْلَمُونَ (۷۵) بَلَى مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ

یا میگوئی بر خدای آنچه ندانی آری آنکس که اندوزد بدی و گرددر آمده باشد باو گناهش

فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۷٦) وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ

ایشان اهل دوزخند ایشان همیشه در اینجا باشند و آنانکه بگرویدند و کردند نیك ها

أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۷۷)

ایشان اهل بهشتند ایشان همیشه در اینجا باشند

قوله (وَمِنْهُمْ) من تبعیض راست یعنی بعضی‌ازایشان یعنی ازاهل کتاب (أُمِّيُّونَ) امیانند و کسی را امی گویند که چیزی‌نتواندنوشت ودرمعنی اوخلاف کرده‌اند عبدالله عباس و قتاده گفتند غیرعارفین بالکتاب کتاب ندانند، وبرمعانی اوواقف نباشند، از حفظ قراءتی بـود ایشانرا بلافهم، کلبی گفت قراءة و کتابت ندانند و دلیل براین قول رسول ﷺ « نحن امّة امّية لانكتب ولانحسب » گفت ما امیتم امی ننویسیم وحساب‌نکنیم وشاعر گوید :

لَهُ أُمَّةٌ سُمِّيَتْ فِي الزَّبُو ... رِ أُمِّيَّةٌ هِيَ خَيْرُ الْأُمَمِ (۱)

اهل علم خلاف کردند درآنکه چرا آنان‌را که کتابت ننویسند وچیزی ندانند خواندن امی خوانند بعضی گفتند منسوب است بامت یعنی‌جماعت عامه که‌قراءة و کتابت‌ندانند؛وبعضی دیگر گفتند منسوب است باامة که خلقت باشد من‌قول الاعشی:

وإنّ مُعَاوِيَةَ الْأَكْرَمِينَ ... حِسَانُ الْوُجُوهِ طِوَالُ الْأُمَمِ (۲)

ای‌الخلق یعنی‌براصل‌خلقت‌مانده‌اند چیزی نیاموخته‌اند وتابرای یاء نسبت بیفکنده‌اند چنانکه درنسبت بابصره و کوفه گویند بصریّ و کوفیّ تافرق باشد میان یاء نسبة ویاءاضافه، وبعضی دیگر گفتند منسوب‌است باام که مادرباشد ، مادری‌اند یعنی‌براصل ولادت مادرمانده‌اند

(۱) او را امتی است که در زبور نامبرده شده اند ناخواننده و نانویسنده که آنها بهترین امتها اند .

(۲) بدرستیکه معاویه و کسان بزرگوارا و نیکوروی وبلند بالااند. وغرض معاوية بن‌ابی‌سفیان‌نیست .

چیزی نیاموخته‌اند وبرای‌آنکه کتابت ازشأن مردان است ازشان زنان نیست (لا یَعْلَمُونَ الکِتابَ إلاّ أمانِیَّ) کتاب ندانند إلاامانی، درامانی خلاف کردند ابوروق و ابوعبیده گفتند إلا تلاوةً عن‌ظهرقلوبهم إلاآنچه ازبرمیخوانند وتمنی‌نیزتلاوت باشد من‌قوله تعالی : إذا تمنی ألقی الشیطان فی‌أمنیته» ای إذاتلاألقی فی‌تلاوته، چون اوچیزی خواندی شیطان در میان‌آن القاء کردی وشاعر گوید:

تَمَنّی کِتابَ اللهِ أوّلَ لَیْلِه　　وَآخِرُهُ لاقَی حِمامَ المَقادِرِ (۱)

حسن گفت مراد بأماني تمنی‌است یعنی تمنی‌باطل میکنند من قولهم: «لن‌تمسناالنار إلا ایاماً معدودة » ازآنکه میگویندآتش دوزخ‌بمانرسد ومامعذّب نباشیم الاروزی چند شمرده‌و آنچه گفتند «نحن‌أبناءالله وأحباؤه » وآنچه گفتند: «لن یدخل‌الجنة‌إلامن‌کان هوداًاونصاری » و مجاهد وقتاده گفتند إلا کذباً وباطلا، ومراد بأمانی دروغ است وآن‌آن است که خدایتعالی از ایشان حکایت کرد. فی‌قوله: « وقالت‌الیهود عزیرابن الله وقالت النصاری‌المسیح‌ابن الله » واز اینجاست حدیث عثمان‌بن عفان ماتمنیّت منذاسلمت ای ماکذبت. گفت تا اسلام‌آوردم دروغ نگفتم وبعضی‌أعراب إبن دابرا(۲) گفت واوحدیثی میکرده‌اهذاشییء رویته‌ام شیء‌تمنیته» این چیزی‌است که‌روایت میکنی‌یاچیزی‌است که فرابافتهٔ بدروغ،وبراین قول وبرقول حسن‌بصری الااستثناء منقطع باشد برای آنکه مستثنی از جنس مستثنی منه نیست و برقول اول قریب تر آنست که‌استثناء متصل‌باشد.(وَإنْ هُمْ إلاّ یَظُنُّونَ)«إن‌بمعنی‌ماء‌نفی استهرآنکه ازپس‌او الاباشد بمعنی‌ما،نفی‌بودنحوقوله تعالی«إن‌الکافرون‌الاّ فی‌غرور»وقوله تعالی:إن أنتم‌إلافی‌ضلال کبیر ». ومانند این گفت إلاگمان نمی‌برند وایشان را در آنچه میگویند یقین نیست چنانکه در دگرآیت گفت «مالهم به من‌علم‌الااتباع‌الظن » . ومجاهد وقتاده وربیع گفتند معنی‌آن است که الا دروغ نمیگویند .

(فَوَیْلٌ لِلَّذِینَ یَکْتُبُونَ‌الکِتابَ بِأیْدِیهِمْ)ابوسعیدخدری روایت‌میکندازرسول صلی‌الله‌علیه‌وآله که گفت ویل نام وادی است دردوزخ که چون‌کافران را دروی افکنند چهل سال میروند هنوز بقعر نرسیده باشند سعیدمسیب گفت‌وادی است دردوزخ که کوههای دنیادروی افکند فرو بردابن زید گفت وادی است دردوزخ‌پر ازخون وریم‌عبدالله عباس گفت کنایت‌است ازسختی‌عذاب ابن کیسان گفت ویل کلمتی است که هر متفجعی مصیبت زده بگوید چنانکه میگوید : ویله

---

(۱) خواند کتاب خدا را در آغاز شب ودرآخر شب ملاقات کرد مرگ مقدر را .

(۲) محمد بن دأب یکی از راویان حدیث است معروف بدروغگوئی .

وویل له وویح له وویب له وویس له ، این جمله لفتهاست دراین معنی« للذین یکتبون الکتاب بأیدیهم » ۰کتاب مینویسند بدست خود وفایده قیدآوردن کتابت بدست وتعلیق او کردن باین عضو، و کتابت جز بدست نتوان نوشتن، آن است که تاباز نماید که این فعل ایشان تولی کردند و کسی دیگر نکرد بل در حقیقت فعل ایشان بود و بآلت ومحل قدرت خود کردند چنانــکه گفت « ذلك بماقدمت یداك» و«بماقدمت أیدیکم» وچنانکه درمثل بغدادیان هست: یداك أو کتا وفوك نفخ درحق مردی که خیکی دمیده پرازباد سربسته برسینه بست وبدجله فروشد چون بمیانه رسید سرخیك گشاده شد وباد میرفت ازاو ومرد باب فرومیشد فریاد میخواست وبانگ میداشت یکی گفت یداك أو کتاوفوك نفخ، دستهای تو گره زد ودهن توباد دمید فعل جز تو نیست گناه تراست سست نبایست بستن. ای سبحان الله همهٔ عاقلان میدانند که آنچه کند بدست خود ازخیروشر مدح وذم آن بااوراجع باشد چون باخدایتعالی رسداین قصه بکرد: فعل خیروشر دربنده خدا کند ومدح وذم بابنده راجع باشد، این خلاف معقول است . واین برای تأکید باشد(۱) ومبالغه دراضافهٔ فعل بافاعلش چنانکه گویند ،مشیت برجلی واخذت بیدی ورأیت بعینی وسمعت باذنی ، بپای خود رفتم وبدست خود گرفتم وبچشم خود دیدم وبگوش خودشنیدم چه معلوم است بضرورت که بآلت غیر فعل نتوان کردن پس قید فعل بجارحه فایدهٔ تحقیق اضافهٔ فعل بود بافاعل(ثُمَّ یَقُولُونَ هذا مِنْ عِنْدِ اللهِ)آنکه گویند این ازنزدیك خدایتعالی است «من» ابتدای غایت است المعنی صادر من عندالله. سبب نزول آیة آن بود که جماعتی ازأحبار وعلماء ایشان برجهودان مرسومی داشتند که أکل ایشان بود وطعمهٔ که درسال بایشان رسید چون رسول ﷺ بیامد وایشان بدانستند که او پیغامبر آخرزمانست ونعت وصفات او بدیدند موافق آن بود که درتوریة نوشته بود ازآنکه مردی نکوروئی سیاه موئی سیاه چشم جعد موی وبهری این ورقها بگرفتند وبدل آن بازنوشتند کــه مردی باشد کوتاه بالادمیم الوجه ازرق چشم سرخ موی چون رسول ﷺ هجرت کرد ازمکه بمدینه آمد جهودان نعت وصفت او شنیده بودند چون بدیدند اورا گفتند همانا این آن پیغامبر است که نعت اورادرتوریة نوشته است بنزدیك احبار ورؤساء آمدند وایشان را گفتنداین آن پیغامبر است که درآخرزمان بخواهد آمدن ایشان گفتند حاشا و کلا و توریة بیاوردند وآن سطرها و ورقها که نوشته بودند وتحریف کرده وبگردانیده عرضه کردند وبرایشان تلبیس کردند (۲) و ایشان را از ره

(۱) یعنی بدست خود برای تأکیداست چون البته نوشتن بغیردست نتواند بود .

(۲) اگر آن أحبار تسلط برهمه یهودیان جهان داشتند وسخن وعمل آنها درهمه جا جاری بود همه نسخهای توراترا تحریف میکردند اما آنها قومی اندك بوده وتنها به یهودیان ده خودنشان میدادند .

بیفکندند قدیم جل‌جلاله تهدید کرد ایشانرا و گفت«فویل للذین یکتبون الکتاب بأیدیهم ثم یقولون هذا من‌عندالله» (لِیَشْتَرُوا بِهِ ثَمَناً قَلِیلاً) تا بخرند بآن بهای‌اندك معنی آن‌است تا بگیرند بآن عوض‌اندك ومشاراة معاوضه‌باشد برای آنکه هریکی از بایع ومشتری آنچه بنزدیك اوست میدهدتاعوض‌او بستاند آنچه دردست صاحبش است واصل‌اودرلغت اخراج باشد من‌شریت العسل، وأشریته‌وأشتریته‌اذا استخرجتـــه (فَوَیْلٌ لَهُمْ مِمَّا کَتَبَتْ أَیْدِیهِمْ)وای‌ایشان‌را از آنچه دستهای ایشان می نویسد و«ما»موصوله است و«من»بدل‌راست‌چنانکه‌لیت‌لی‌من کذا کذا شاعر گوید :

فَلَیْتَ لَنا مِنْ مَاءِ زَمْزَمَ شَرْبَةً مُبَرَّدَةً بَاتَتْ عَلَى الطَّهْیانِ (١)

وشاید که ابتداء غایت بود کقولهم وویل‌له من فلان یعنی ازجهت اوصادرباشد این کلمه یاسبب این عذاب وشاید که تبین وتخصیص را باشد یعنی منه لامن غیره وروا باشد که مامصدر بود والتقدیرمن کتب ایدیهم (وَوَیْلٌ لَهُمْ مِمَّا یَکْسِبُونَ) وویل‌ایشان را از آن کسب که میکنند . کسب در کلام‌عرب فعلی باشد که‌باوجرّ منفعت کنند از آنجاست که مرغان شکاری‌را کواسب گویند که ایشان بصید کردن‌جرّ منفعت کنند ونیزجوارح گویند ایشان را از آنجا که جراحت کنند ولبید میگوید «غُبْسٌ کَوَاسِبُ لایُمَنُّ طَعامُها» (٢) اما کسب که مجبره میگویندنامعقول‌است(٣) برای آنکه‌لفظ‌تازی‌است ومراد ازاین‌لفظ نه‌این‌معنی‌است‌وچندان که خواهد که‌آن را تفسیر گوید ممکنش‌نشود وچیزی عقل پذیر نتواند گفتن وروشن‌ترحدی که کسب را گفتند آن است که گویند کسب آن‌باشد که‌بقدرت محدث کنند ما گوئیم حدبرای‌ابانه وکشف گویندودراینجا کشفی نیست برای آنکه معلوم‌نیست که مرادازآنکه گفت بقدرت‌محدث

(١) ای کاش‌بدل‌ازآب‌زمزم شربتی‌داشتیم‌سرد که شبی‌برقله کوه مانده‌بود .

(٢) مصرع اول‌این‌است «لمعفرقهد تنازع شلوه» برخاك‌افتاده سفید رنگ یعنی کره گاو وحشی که برسرجثه اونزاع دارند مرغان خاکستری رنك شکاری که طعام‌آنها بریده‌نگردد .

(٣) ازاینجا احتجاج بااشاعره است که‌گویند انسان هرچه اطاعت یامعصیت کند‌آنرا خدایتعالی بردست‌اوجاری کرده‌است‌جبراً و کسب‌ازبنده‌است‌ومعنی کسب‌را ندانستند بهترین حدآن‌است که گفتند تو که کننده‌کاری آنکه بقدرت تو باشد کسب است وآنکه بقدرت خدا باشد خود عمل‌است ومولف جواب میدهدآنچه بقدرت بنده‌است آیا احداث فعل‌است یاکسب‌فعل اگراحداث فعل‌بقدرت بنده‌است آن‌قول‌ما‌است‌واگر گویند کسب آن‌است که کسب‌فعل‌بقدرت‌بنده‌باشد این‌تعریف‌ناقص‌است‌و کسب‌را‌بکسب تحدید کردن‌دور ومصادره باشد.

کنند چیست یامراد آن‌است که بقدرت‌محدِث احداثش کنند یا کسبش کنند، اگر مراد آن‌است که بقدرت محدِث‌احداثش کنند‌این قول ماست واگرمراد آن است که بقدرت محدث کسبش کنند این تحدید شیء باشد‌بنفس‌او، چنان‌است که اورا ازتفسیر کسب پرسیدند گفت کسب آن باشد که کسبش کنند، دگر آنکه‌بادله‌عقل معلوم شده‌است که‌واسطه‌ای‌نیست میان محدث‌وقدیم برای‌آنکه این قسمت‌بمعنی متردداست ازمیان نفی واثبات اگر وجودش را ابتداء نبودآن را قدیم خوانند واگروجودش‌را ابتداء بودآنرا محدَث خوانند حال این کسب ازدو بیرون‌نیست یاقدیم است یامحدَث‌اگرقدیم گویند باخدایتعالی قدما بسیار اثبات کرده باشند و اگر گویند محدَث‌است‌اورامحدَث‌باید یامحدثش‌خدایتعالی‌باشدیاما باشیم‌اگرخدایتعالی‌باشدپس‌خدامکتسب باشدوقادر بقدرت‌محدث‌واگرمامحدِث‌اوباشیم‌فعل‌مادرحق‌اواحداث‌باشدچنین‌استکه‌ماشرح دادیم واین‌روشن‌است‌آنرا که تامل کند ابومالك گفت آیه درشأن دبیری آمد که پیغامبررا بود ﷺ وآنچه پیغمبر براودادی که بنویس‌اوبخلاف‌آن‌نوشتی بجای « غفوررحیم « سمیع علیم» وبجای « سمیع علیم» « عزیزحکیم» ومانند این عاقبت مرتدشد وبگریخت رسول ﷺ براودعا کرد وگفت زمین‌اوراه‌مپذیراد ابوطلحه روایت کند گوید من‌حاضر آمدم بآن زمین که‌اورادفن کرده بودند اورادیدم بربالای زمین‌افتاده گفتم‌این مردراچرا دفن‌نمی کنید گفتند چندبارافن کردیم بربالای افتادمن دانستم که دعاء پیغمبراست که دراورسید . این بگردند ونیزباخود تمنای‌محال کردند . (قالُوا لَنْ تَمَسَّنَا النَّارُ إِلا أَيَّاماً مَعْدُودَةً) گفتند دوزخ بمانرسدإلاروزی‌چند شمرده‌آنکه منقطع شود(۱) ازما،مفسران درآن ایام خلاف کردند عبدالله عباس ومجاهد گفتند چون‌رسول ﷺ بمدینه‌آمد جهودان مدینه گفتند مدت عمردنیاهفت هزارسال‌خواهدبودن‌خدای تعالی بهرهزارسال مارا يك روزعذاب کند مدت مقام مادر دوزخ بیش‌ازهفت روز نباشد، قتاده وعطاء گفتند مرادبدین‌آن چهل‌روزاست که ایشان گوساله پرستیدند وآن مدت غیبت موسی بود ازایشان‌خدایتعالی برایشان‌رد کرد بقوله تعالی(قُلْ) بگوای محمد (أَتَّخَذْتُمْ عِنْدَ اللهِ عَهْداً) «ألف» الف‌استفهام است که مفتوح‌است وهمزهٔ وصل‌بیفکندند واصل چنین بود که أإتخذتم دوم بیفکند تادوهمزه مجتمع‌نشود که مکرر باشد ومعنی تقریروتقریع‌است بگو که بنزديك خدای

(۱) چنانکه گفتیم گاه باشد درمیان فرقه ازطوائف وامم عقیده وقصهٔ معروف‌باشد که نزدفرقه دیگرودرزمان دیگروجای‌دیگر نباشد مانند معنی کسب واختلاف درآن که درعصرمؤلف مشهوربود و امروز کسی از این‌خلاف خبر ندارد . این‌سخن ازیهود نیزمانند عزیرابن‌الله میان یهود مدینه معروف بود واگرامروزازیهود پرسی انکارمیکنند.

تعالى عهد و پیمانی گرفته (فَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ عَهْدَهُ) كه خدايتعالى عهد وپيمان خودرا خلاف نكند، عبدالله مسعود گفت مراد بعهد توحيداست يعنى عهد گرفته بتوحيد چنانكه گفت « ألامن اتخذعندالرحمن عهداً» يعنى قال «لااله الاالله مخلصاً» (أَمْ) معادل همزهٔ استفهام است يقول القايل ازيدعندك ام عمرو (تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مالا تَعْلَمُونَ) برخداى چيزى ميگوئى كه نميداني.

(بلى[1]) بمعنى بل آمد ودراومعنى استدراك بود چنانكه كسى گويد ما فعلت كذا اودرجواب گويد بلى فعلت و قلت و بعضى نحويان گفتند. (بَلَى) دو معنى دارد يكى نفى خبر ماضى واثبات خبر مستقبل و كسائى گفت فرق از ميان بلى و نعم آن است كه بلى جواب استفهام بود كه بر سبيل جحد باشد و نعم جواب استفهام بود كه در اوجحد نبود مثال اول قوله « ألم يأتكم نذير قالوا بلى » « ألست بربكم قالوابلى » و مثال دوم قوله « ءَإنالمبعوثون أوآباؤنا الاولون قل نعم» واينجاجواب جحداست فى قوله «لن تمسنا النار» (مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً) المعنى من عمل سيئة و جَمْعها تشبيه بكسب مال. اصل اودر نفع باشد، پس بكثرت واستعمال عام شددرهمه فعل، اگرچه دراومضرت باشد، قتاده وابن جريج گفتند مراد بسيئه اينجا شرك است ونيز قول عبدالله عباس است ومجاهد وابووايل. وسدى گفت مرادهمه گناه است شرك وجزشرك، وقول اول درست است وقول دوم هم نيك بانضمام شرك، براى آنكه مادون شرك راعذاب دايم نباشد الابشرك يا باضافه شرك باديگر گناه، اما آنكه حمل كنند بر فسق بى شرك لايق نباشد و ملايم خلوددردوزخ لقوله تعالى « ويغفرمادون ذلك لمن يشاء[1] » ديگر آنكه چون حمل سيئه بر شرك كنند وخطيئة بر فسق تكرار نباشد وچون نه چنين كنند وحمل هردو بر فسق كنند تكرار باشد (وَأَحاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ) احاطه گرددر آمدن باشدو كذلك الإحداق والحفوف يقال احاط به كذا واحدق وحف بمعنى واحد و درمعنى احاطه خلاف كردند عبدالله عباس وضحاك وعطاء وأبووائل گفتند مراد آن است كه برشرك بميرد، ربيع خثيم گفت اصرار باشد بر گناه، كلبى گفت احاطه خطيئه آن بود كه گناهى كند كه اورا بهلاك بردمن قوله «إلاأن يحاط بكم[2]» وقول آنكس كه گفت مراد آن است كه گناه محيط شود بحسنات و آنرا احباط كند درست نيست براى آنكه احباط بنزديك ما باطل است چنانكه بيان كرده شود، مجاهد گفت مراد باحاطهٔ خطيئة آن است كه چون گناهى كند نكتهٔ سياه بردلش افتد وچون گناه دو كند سياهى بيشتر شود وچندانكه گناه ميفزايد سياهى ميفزايد تاجملهٔ دلش سياه شود واين است معنى احاطه، اهل مدينه خطيآته بر جمع خوانند وباقى قرآء

خطيئة بر وحدان(«فأولئك أصحاب النار») ايشان ملازمان دوزخ باشند واصل صحبت ملازمت بود وملازم هر كاري را صاحب او گويند ومنه اصحاب السوق واصحاب السلطان واصحاب رسول ﷺ ونار با آنكه لام تعريف در اوست چون علمي است دوزخ را از روى شرع و(«هم») عماد است يا فصل چنانكه شرح داديم (فيها) راجع است با دوزخ(«خالدون»)خالد مقيم ثابت باشد واگرچه بر سبيل دوام نباشد بيانش قوله تعالى «أخلد إلى الارض واتبع هواه» وهم چنين قول لبيد: «صما خوالد ما يبين كلامها»(۱) در وصف ديگ پايه ميگويد كه آن سنگها برجاى مانده است وسخن نميگويد پس مراد بخوالد ثوابت است چه معلوم است كه آن دايم نباشد ودرين لفظ ومانند اين اصحاب وعيد را متمسكى نباشد چه اگر معنى خلود جز دوام نبودى با دلهٔ ديگر از آن عدول بايستى كردن فكيف كه خود در او اين معنى نيست .

قوله («والذين آمنوا ـ الآية»)آنگاه قديم جل جلاله براى آنكه دانست كه صلاح مكلفان متعلق است با آنكه چون وعيدى كند ايشانرا مقرون كند بوعدى وچون وعدى كند مقرون بكند بوعيدى چه مكلفان عند اين بصلاح نزديك باشند وازفساد دور شوند تا آنچه داعى بود ايشان را بفعل طاعات وصارف بود ايشان را از فعل مقبحات بطر في الوعد والوعيد والترغيب والترهيب واقتران الوعد والوعيد وذكر الجنته والنار على ابلغ الوجه بود تا اعذار وانذار وتحريص و منع بغايت رسانيده باشد .اگر گويند در اين آيه چگوئى؟ نه خلود را تفسير بر دوام بايد دادن گوئيم لامحاله چنين بايد كردن وليكن نه براى ظاهر را بل براى اجماع امت را واگر ما را با ظاهر رها كنند حمل خلود بر دوام نكنيم چو معنى او در لغت عرب اين است كه گفته شد وليكن اينجا اجماع امت ما را حمل كرد براى آنكه خلود را بر دوام تفسير دهيم ودر آيت اول چنين نيست

والله وليّ التوفيق

قوله تعالى

وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَذِي

چون ها گرفتيم پيمان پسران يعقوب كه نپرستيد جز خدايرا و بمادر و پدر نيكوئى و با

الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ

خويشان و بى پدران و درويشان و گوئيد مردمان را نيكوئى وبپاى داريد نماز وبدهيد زكوة

(۱) مصرع اول اين است «فوقفت اسالها وكيف سوالنا» يعنى ايستادم و پرسيدم چگونه باشد سوال ما آن سنگهاى سخت و برجاى مانده را كه سخن آنها آشكار نباشد .

ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ إِلاَّ قَلِيلاً مِنْكُمْ وَأَنْتُمْ مُعْرِضُونَ (۷۸) وَإِذْ أَخَذْنا مِيثاقَكُمْ لا تَسْفِكُونَ
پس بر گردیده مگر اندکی از شما و شما برگشته بودید چونها گرفتیم پیمان شما که نریزی
دِماءَكُمْ وَلا تُخْرِجُونَ أَنْفُسَكُمْ مِنْ دِيارِكُمْ ثُمَّ أَقْرَرْتُمْ وَأَنْتُمْ تَشْهَدُونَ (۷۹)
خونهای تان و بیرون مکنید خود را از سرایهاتان پس اقرار دارید و شما گواهی میدادید
ثُمَّ أَنْتُمْ هؤُلاءِ تَقْتُلُونَ أَنْفُسَكُمْ وَتُخْرِجُونَ فَرِيقاً مِنْكُمْ مِنْ دِيارِهِمْ تَظاهَرُونَ
پس شما ای جماعت می‌کشید خود را و بیرون میکنید جماعتیرا ازشما از سرای‌های‌شان یاری‌میدهید
عَلَيْهِمْ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوانِ وَإِنْ يَأْتُوكُمْ أُسارى تُفادُوهُمْ وَهُوَ مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ
بر ایشان بگناه و بیداد و اگر بشما آیند اسیران فداکنید ایشان‌را و آن حرامست بر شما
إِخْراجُهُمْ أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَما جَزاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذلِكَ
بیرون کردن ایشان می‌بگروید به بهری توریة وکافر میشوید به‌بهری چه‌باشد پاداشت آنکس که‌این‌کند
مِنْكُمْ إِلاَّ خِزْيٌ فِي الْحَياةِ الدُّنْيا وَيَوْمَ الْقِيامَةِ يُرَدُّونَ إِلى أَشَدِّ الْعَذابِ وَمَا اللهُ
از شما مگر رسوائی در زندگانی دنیا و روز قیامت بازبرند ایشان‌را باسخت‌تر عذاب نیست خدای
بِغافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ (۸۰)
غافل از آنچه ایشان میکنند

قوله تعالی (وَإِذْ أَخَذْنا مِيثاقَ) ویاد کن ای محمد، برای آنکه «اذ» ظرف زمان ماضی بود وظرف معمول باشد و معمول‌را عامل بایدلا بد فعلی تقدیر باید کردن؛ چون ما گرفتیم پیمان (بَنِي إِسْرائِيلَ) یعنی‌پسران یعقوب‌بر آنکه جزخدای‌نپرستند یعنی‌برتوحیدخدایتعالی و برای آنکه خدایرا یکی‌دانند ویکی گویند بااوهمتا وانبازنگیرند. عبدالله عباس گفت میثاق عهدی سخت‌باشد و وثیقه که‌استواری‌بوداز‌اینجاست، واثق‌استواربود (لا تَعْبُدُونَ) ابن کثیروحمزه وکسائی بیاء خوانند وباقی‌قراء بتاء خوانند علی‌الخطاب آنان که بمغایبه‌خوانند گویند ضمیر راجع است با بنی‌اسرائیل و آنانکه برخطاب خوانند حمل‌کنند بر آنکه باقی‌آیه برخطاب است. من قوله (وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْناً وَأَقِيمُوا الصَّلوٰةَ) تاباآخر آیه وبصریان گفتند «ان» مضمراست اینجا وهمچنین فی‌قوله «لاتسفکون» وکذلك فی قوله «قل أفغیرالله تامرونی أعبد» تقدیر آن‌است که أن‌لا تعبدواوان‌لاتسفکواوان‌لاتخرجوا، ولیکن‌چون «أن» بیفکندند فعل‌باحال رفع شد چنانکه طرفه گفت شعر:

أَلا أَيُّهَذا اللائِمي أَحضُرَ الوَغا   وأَنْ أَشهَدَ اللَّذاتِ هَلْ أَنتَ مُخلِدي (۱)

وتقدیر آن است أیهذا اللائمی فی أن أحضر الوغا ودلیل بر این آن است که در معطوف «أن» بیاورد که وان اشهد اللذات ، ووجهی دیگر توان گفتن وآن آنست که در کلام محذوفی باشد و التقدیر فی أنهم لایعبدون إلّا الله چون ما گرفتیم عهد بنی اسرائیل در آنکه نپرستند جز خدای تعالی را ، و ابی کعب خواند ودرمصحف او چنین است «لاتعبدوا» جزماً علی النهی معنی آنکه مپرستی جز خدا را (وَبِالْوالِدَيْنِ إِحْساناً) باء تعلق دارد بمحذوفی تقدیر این است که وصیناهم او امرناهم ما ایشانرا وصیت کردیم یا ایشانرا فرمودیم که با مادر و پدر نیکوئی کنند، ومادر و پدر را هردو بهم والدین خوانند با آنکه مادر والده باشد برای تغلیب مذکر بر مؤنث که عرب چون مذکر و مؤنث بهم جمع شوند در کلام واگرچه مؤنث بعدد بیشتر باشد غلبه مذکر را دهند .

خدایتعالی جل جلاله از تعظیم حق مادر و پدر حق ایشان با حق خود پیوست واحسان بایشان ازپی توحید خود گفت و درخبر هست که چون ابتدای اسلام بود واول هجرت رسول ﷺ از مکه بمدینه آمده بود ومسجد بنا کرده ، ستونی است که آنرا حنانه گویند رسول ﷺ بر آن ستون تکیه کردی و برای صحابه خطبه کردی برپای ایستاده ، چون مسلمانان بیشتر شدند و عددوعدة بسیار شد دستوری خواستند و گفتند مارا خوش نیست که ما نشسته وتو برپای ایستاده ماراخطبه میکنی دستوری باشد مارا تابرای شما منبری سازیم تابر آنجا خطبه کنید او گفت روا باشد این منبر که هست امروز بساختند رسول ﷺ آن روز ازدرمسجد در آمد وآهنك منبر کرد وبنزديك اسطوانهٔ حنانه نرفت منبر سه پایه بود پای برپایهٔ اول نهاد و گفت آمین وبردوم وسه ام همچنین ، وکس را ندیدند که دعامیکرد (۲) چون برمنبر شد وبنشست خطبه آغاز کرد آن پاره چوب که ازاستون بداشته بود که رسول ﷺ بر آن تکیه کردی ناله آغاز کرد تاچندانی بنالید که آوازش بالای آوازپیغامبر بر آمد رسول ﷺ ازمنبر بزیر آمدوستون چوب در کش (۳) گرفت

(۱) ای کسیکه مرا ملامت میکنی ازاینکه درجنك حاضرشوم وازلذات بهره گیرم آیا مرا جاوید زنده میگذاری و این بیت از معلقات است و مقصود آنکه کار امروز بفردا کسی گذارد که بداند همیشه زنده است .

(۲) چون مردم فرشتگان را نمی‌بینند وپیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله وسلم می‌دید وازاینجا توان دانست که شرط دیدن فرشتگان بتابش نور ازجسم غیرشفاف ودخول نور درجلیدیه چشم و رفتن به ملتقی‌العصبتین نیست واگرچنین بودهمه میدیدند .

(۳) یعنی دربغل .

واورا خاموش کرد چون مادری که کودکی را خاموش کند آنگه گفت بآن خدای که مرا بحق بخلقان فرستاد که اگر خاموش نکردمی تاقیامت برفراق من می نالیدی گفتند یارسول الله چون ازدر درآمدید وبپای منبر شدید سه بار آمین گفتید وکسی دعا نمیگفت گفت بلی جبرئیل دعا میگفت وشما نمی شنیدید چون پای برپایهٔ اوّل نهادم جبرئیل گفت « من أدرك والديه أوواحداً منهما ولم يغفرله أبعده الله » گفت هر که مادر وپدر را دریابد یا یکی ازایشان واورا نیامرزند ابعده الله خدایتعالی اورا هلاك کناد من گفتم آمین چون پای برپایهٔ دوم نهادم گفت هر که ماه رمضان دریابد و اورا نیامرزند أبعده الله خدایتعالی اوراهلاك کناد من گفتم آمین چون پای برپایهٔ سوم نهادم گفت هر که پیش او ذکر تو کنند ونام تو برند وبر توصلوات نفرستد أبعده الله خدایتعالی اورا هلاك کناد من گفتم آمین. ورسول ﷺ میگوید « الجنة تحت أقدام الامهات » بهشت درزیر پای مادران است (وَذِي القُرْبَىٰ) وخداوند نزدیکی یعنی خویش ، وقربی قرابة باشد ، واومصدر است کالحسنی والشوری، قال طرفه :

وَقَرَّبْتُ بِالقُرْبَىٰ وَجَدِّكَ إِنَّنِي مَتَىٰ يَكُ أَمْرٌ لِلنَّكِيثَةِ أَشْهَدِ (١)

(وَالْيَتَامىٰ) جمع یتیم بود چون ندامی و ندیم، ویتیم طفلی باشد که اورا در طفولیت پدر بمیرد اگر پس ازبلوغ او باشد یتیمش نخوانند لقوله ﷺ: «لایتم بعد حلم» یتیمی نباشد ازپس خواب دیدن (وَالمَسَاكِينِ) جمع مسکین باشد ومسکین مفعیل ازسکون، و اودرویشی بود که اورا چیز کی باشد و کفافش نبود . (وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْناً) محذوفی است اینجا و تقدیر این است که وقلنا لهم قولوا للناس حسناً . وما ایشانرا گفتیم که مردمان را نکوئی گوئی اهل حجاز(٢) حسنا علی المصدر خوانند و حمزه و کسائی وخلف «حسنا» علی النعت بفتح الحاء والسین ای قولا حسنا وعیسی بن عُمَر درشاذ خواند بضم حاء وسین «حُسُنا» واین لغتی است درحسن مثل ذُعْر و ذُعُر و رُعْب و رُعُب و سُحْت و سُحُت) وعاصم الجحدری خوانداحسانا ای قولاً نافعاً لهم ومعنی آن است که بایشان خیرخواهی درگفتن و نیز خوانده‌اند حسنی ای کلمة حسنی مردمان را سخن نکو گوی وبعضی دگر گفتند معنی آن است که قولوا للناس حسنا ای لمحمد حسنا رسول مرا محمد

---

(١) نزدیکی جستم بوسیله خویشاوندی و سوگند ببخت تو که هرچه بتوانم وممکن باشد برای کوشش حاضر خواهم شد . شکایت ازیکی ازخویشان خودمیکند که هرچه بتوانم درتقرب باو کوشش میکنم واوازهرخیری مرانومید کرد، وازنکیثه غایت جهد و کوشش مراداست .

(٢) اهل حجاز ازقراء سبعه ابن کثیرمکی است و نافع مدنی، وغیراهل حجازهم بعضی چنین خوانند مانند عاصم کوفی که قرائت اومشهوراست .

مصطفی‌را ﷺ نکو گوی یعنی بنبوت اقراردهی و نعت وصفت او که درتورية دیده پنهان باز مکنید وتصدیق او کنید . عبدالله‌عباس وابن‌جریج وسعید جبیر ومقاتل گفتند مراد آ نست که رسول‌مرا براستداری(۱) دلیلش قوله‌تعالی «ألم‌یعد کم ربکم‌وعداً حسناً» ای‌صدقاً وسفیان‌ثوری گفت مرادآن‌است که مردمانرا امرمعروف کنید ونهی‌منکر، وبهری دگر گفتند عام‌است در جمله‌مردمان ودرجمله حسنه یعنی کس‌را بدمگوی ازغیبت وبهتان وعیب‌ومنقصت وآنچه‌مانند این‌بود وحمل او برعموم کردن اولیتر بود تاهمه داخل‌بود تحت‌آن (ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ) ثم‌حرف عطف‌است ومعنی اومهلت وتراخی‌بود وتولی‌اعراض وپشت بر کردن‌باشد پس‌پشت برآن‌عهد و میثاق کردی یعنی خلاف کردی آنرا وفانکردی‌بآن (إِلَّا قَلِيلاً مِنْكُمْ) الاحرف استثناء است‌واستثناء اخراج بعضی‌بود ازجمله‌بنحوی که اگرنه اوباشدصحیح بوددخول اودرآن‌وسین دراوطلب راست ومعنی اودرتازی طلب‌صرف کردن‌بود یعنی‌میخواهی که برگردانی مستثنی را ازآنکه‌داخل‌بود درمستثنی‌منه ونصب‌اوبراستثناء است‌حق‌تعالی خواست تاباز نماید که‌همه‌را این حکم‌نبود وهمه‌این‌بی‌عهدی نکردند جماعتی‌اندك بودند که بخلاف‌آن کردند که جمهورقوم و سواد أعظم برآن‌بودند تابدانی که قدیما مردمان ممدوح اندك‌بوده‌اند : اگراینجاست«الاقليلاً منکم » اگردرقصهٔ طالوت‌است «فشربوامنه إلاقلیلامنهم » اگربرجمله است «وقلیل‌من عبادی الشکور » اگردرقصهٔ داوداست«الاالذین‌آمنوا وعملوا الصالحات وقلیل‌ماهم » و اگر درحدیث داود وجالوت‌است« کم‌من فئةقلیلة غلبت‌فئة کثیرة باذن‌الله» واگردرقصهٔ نوح است «وماآمن‌معه الاقلیل » و اگر شاعراست که قوم‌اورا باندکی (۲) طعنه میزنند بجواب میگوید « فَقُلْتُ لَهُم إنَّ الكِرامَ قَلِيلُ » پس‌معلوم شد که همه‌اندك ممدوح بوده‌اند و بسیار مذموم « منکم » «من»تبیین‌راست و« کم» ضمیرمجرورمتصل‌است‌واتتم‌واوحال‌راست‌وانتم ضمیرمرفوع منفصل‌است برابتداء واعراض عدول بود ازچیزی ونقیض اواقبال‌بود وبرای‌آن جمع کرد ازمیان تولّی و اعراض تابدانندهم‌بصورت هم‌بمعنی تارك‌آن میثاق بودندوناقض‌آن عهدقوله :

(وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ)یاد کن‌نیزچون‌ما گرفتیم‌ازشماهاعهد ومیثاقتان وسوگند واسة واریتان. (لَا تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ) که‌نربزید خونهایتان‌؛ کس‌خون‌خود نریزدیعنی‌بعضی‌خون‌بعضی‌پس خون‌ایشانرا بمثابهٔ‌یك‌نفس کرد و گفت‌چون‌خون آنان ریختن که ازجنس‌وقبیل‌وملت‌و دین‌شما باشند همچنان‌باشد که‌خون‌خود ریختن(وَلَا تُخْرِجُونَ أَنْفُسَكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ)وخویشتن راازسرای هاتان بیرون نکنید هم‌این معنی‌دارد یعنی‌بعضی‌را اخراج نکنید چون‌قوم همه ازیك

(۱) یعنی نبوت اورا تصدیق کنید (۲) کم‌نظیری‌وبی‌مثلی.

ملتویك جنس بودندهمه‌را یکی‌خواند چنانکه رسول ﷺ گفت « المؤمنون کنفس واحدة » یك‌معنی‌این‌است، ویك معنی آنکه آنکس که کسی‌را بکشد وشرع‌راه چنان نهاده باشد که اورا بقصاص بازباید کشتن بمعنی چنان است که خودرا کشته است چنانکه حق‌تعالی گفت « ولکم في القصاص حیوة » و جماعتی مفسران گفتند آیه درشأن بنی‌قریظه و بنی‌النضیر آمد که خدای تعالی ایشان‌را فرمود که یکدیگررا نکشند وقوی‌ضعیف‌را برمال‌وملك او غلبه نکند وسرای و ملك‌اوبغصب نگیرد واگر کسی ازایشان اسیری بگیردفدیه کنند وبازخرند اورا وایشان بیکی وفانکردند وبیکی‌وفا کردند (ثُمَّ أَقْرَرْتُمْ وَأَنْتُمْ تَشْهَدُونَ) پس اقراردادی وگواهی میدهی برآن‌اقرار برخود وگواهی میدهی بردیگران واوحال‌راست و خلاف کردند درآنکه این‌حکم خاص‌بایشان‌بود یاباسلاف ایشان . أبوالعالیه گفت این‌قصه اسلاف ایشان است خدای تعالی‌حواله بایشان کرد چنانکه درآیات متقدم برفت، وعبدالله عباس گفت خطاب بایشان است اعنی‌جهودان عهدرسول ﷺ و حمل کردن برعموم اولی‌تر باشد تافایده‌را شامل‌ترچه ازمیان هردو قول تنافی نیست . قولی دیگر در « و انتم تشهدون » آن است کـه شما در بارهٔ خود مقری و براسلاف خود گواهی که خدای تعالی بر ایشان عهد گرفت تا براقرار اسلاف خود گواهی دهند .

(ثُمَّ أَنْتُمْ هٰؤُلاءِ)والتقدیر یاهؤلاء وحرف ندابیفکند لدلالة الکلام‌علیه ، برای‌آنکه عرب‌حرف‌ندا بسیاربیفکند چون‌در کلام براودلیل بود کقوله تعالی « یوسف اعرض عن هذا » و کقوله تعالی « واذقال ابرهیم‌لابیه‌آزر » درقراءة آنکس که برضم آزرخواند والمعنی یاآزر ، وهاء تنبیه‌راباشد واولاء کنایت باشدازجماعت معنی‌آن است که پس‌شما ای‌جهودان پس ازآنکه شمااقراردادی‌وگواهی‌دادی وعهدومیثاق برشما گرفته‌شد « تقتلون انفسکم » خویشتن‌میکشی یعنی بعضی بعضی را و گروهی را هم از خویشتن از سرایهاشان بیرون میکنید (تَظاهَرُونَ عَلَيْهِمْ) اهل کوفه‌بتشدید خوانند اینجاودرتحریم‌وآنانکه بتشدیدخوانند برتقدیر تتظاهرون باشدیك‌تارا قلب کنند باظایش ادغام کنند وباقی‌قراء بتخفیف‌خوانند (۲) ومحل‌اونصب است‌بر حال تقدیرچنان است که متظاهرین علیهم ای متعاونین برای‌آنکه یارراپشت خوانند که پشت صاحبش قوی‌دارد از اینجاست که درعبارت فرقی نبود میان‌آنکه گویند یاری اومیکند ومیان آنکه گویند پشتی‌اومیکند وتظاهرتعاون باشدوتفاعل ازمیان جماعت باشد پنداری جماعتی‌اند

(۱) عبارت کتاب دلالت برخلاف مقصود دارد چون اهل کوفه عاصم‌وکسائی وحمزه بتخفیف خواندند وباقی قراء تظاهرون بتشدید یاسهوا ست ویاتصحیف .

درمعاونت پشت باهم داده وشاعر گفت :

تَظاهَرْتُمْ أَشْباهَ نِيبٍ تَجَمَّعَت عَلى واحِدٍ لازِلْتُمْ قِرْنَ واحِدٍ (۱)

و بعضی نحویان گفتند «هؤلاء» بدل « أنتم » است وتأكيد او وتقدير آن باشد كه ثم أنتم القوم تقتلون أنتم أنفسكم . وأعان عليه خلاف اعانه بود چه اعانه يارى داد اوراواعان عليه يارى داددشمن اورا براو براى اين گفت شاعر :

أعانَ عَلَيَّ الدَّهْرُ إذ حَكَّ بِبَرْكِهِ كَفَى الدَّهْرُ لَوْ وَكَّلْتَهُ بِي كافِياً (۲)

وازاينجاست قول خداى تعالى «وإن تظاهرا» أى تعاونا وقوله تعالى «ساحران تظاهرا» و ظهيرعون باشدقوله «والملائكة بعد ذلك ظهيرا» شاعر گفت :

تَكَثَّرْ مِنَ الإخْوانِ ما اسْطَعْتَ إنَّهُمْ عِمادٌ إذا اسْتَنْجَدْتَهُمْ وَظَهِيرُ
وَما بِكَثِيرٍ ألفُ خِلٍّ وَصاحِبٍ وَإنَّ عَدُوّاً واحِداً لَكَثِيرُ (۳)

واين معنى است قول رسول ﷺ « المرء كثير بأخيه » مرد ببرادرش بسيار باشد يعنى ببرادر عزيزوقوى باشد يعنى بمعاونت ومظاهرت او (بِالإثْمِ) بمعصيت (وَالعُدْوانِ) وظلم وتعدّى ، و گفته اند اثم گناهى باشد كه ازتو تعدي نكند وعدوان گناهى بود كه ازتو بديگرى شود واثم جامع است جمله را چه هرچه بآن مستحق ذم باشند آنرا اثم خوانند و عدوان مجاوزة الحق باشد (وَإنْ يَأتُوكُمْ أُسارى تُفادُوهُمْ) اسرى قراءة حمزه است على وزن فعلى كقتيل وقتلى و جريح وجرحى تفدوهم هم قراء حمزه است بى الف در هردوجايگاه وباقى قراء ازنافع وعاصم و كسائى ويعقوب وابن كثيروابوعمرو وابن عامر «اسارى تفادوهم» خواندند ، واسارى جمع جمع بود يقال اسيروجمعه اسرى وجمعها اسارى ، والاسر السدّ أسر بستن باشدواسير فعيل باشد بمعنى مفعول مفضل بن سامه گفت ازابوعمرو بن العلاء پرسيدم كه فرقى هست ميان اسرى و اسارى گفت

---

(۱) پشت بهم داده ايد بمساعدت مانند شتران سالخورده كه بر گرد يكى فراهم گردند پيوسته قرين باشيد .

(۲) بر كه ميان سينه است وحك بر كه آن باشد كه شتر بخوابد وسينه برزمين سايد وابن زبعرى گفت «حين حكت بقباء بر كها ☆ واستحر القتل فى عبدالاشل» معنى بيت آنكه روزگار يارى دشمن من كرد يابامن دشمنى كرد چون سينه برزمين سود يعنى سنگينى برمن افكند وآرام گرفت واگر روزگار رامو كل من گردانى براى شكنجه وآزارمن بس است .

(۳) برادران بسيار بدست آور تاتوانى كه آنها ستون وتكيه گاه تواندوياور توهرگاه ازآنها يارى جوئى . هزاردوست وياوربسيار نباشد ويك دشمن بسيار است .

بلی اسری آنان باشند که دردست دشمن باشند و اگرچه بند ندارند و اساری آنان باشند که در بند باشند وقول او ّل معتمدتر است. وفدیه آن مال باشد که بدهند تا اسیر را بآن بازخرند وبی ألف از بناء ثلاثی باشد یعنی تفدوهم یقال فدیته أفدیه و باألف از بناء مفاعله باشد یقال فادیته أفادیه قال الشاعر :

قِفي فـادي أسـيـرَكِ إنّ قومي	وَقومَكِ ما أرىٰ لَهُمُ اجتماعاً (۱)

(وَهُوَ مُحَرَّمٌ عَلَيكُمْ إخراجُهُمْ) واخراج ایشان برشما حرام است . عبدالله‌عباس وعکرمه وسدی گفتند معنی آیه آن است که بنی قریظة حلفاء اوس بودند و بنی النضیر حلفاء خزرج بودند وچون ازمیان اوس وخزرج قتالی بودی بنی قریظه و بنی النضیر بیاری حلیفان خود آمدند وهردو ازقبیلهٔ جهودان بودند ویکدیگر را میکشتندی چون اسیر را بگرفتندی از جانبین فدیه کردندی وبازخریدندی عرب ایشانرا عیب کردندی و گفتند ایشانرا که روا میداری کشتن را واسیر رها کردن روا نمیداری تا فدیه میکنید ؟ گفتند امّا فدیه مارا فرموده‌اند درتوریة وقتل ایشان برما حرام کرده‌اند درتوریة ولکن انفة(۲) مارا رها نمیکند که حلفاء خود را اسیر ومستذل بینیم برای ایشان باخویشان خود وهم ملتان خود قتال میکنیم. وحلفاء جمع حلیف باشد وحلیف هم سوگند بود خدای تعالی بر ایشان عیب کرد وانکار کرد بر ایشان بلفظ استفهام ومعنی تقریع (۳) وملامت کرد ایشانرا گفت (أفَتُؤمِنُونَ بِبَعْضِ الكِتابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ) ببعضی توریة ایمان میداری وببعضی کافر میشوید ، یعنی بفدیه کردن ایمان دارید و بتحریم قتل کافرید (فَما جَزآءُ مَنْ يَفْعَلُ ذٰلِكَ) «ما» استفهام راست چیست جزای آنکس که این کند که ذکر آن برفت از ایمان ببعض کتاب و کفر ببعضی و«ذلك» اشارت باین است(منکم)ازشما که جهودانی(إلّا خِزْيٌ فِي الحَيٰوةِ الدُّنيا) ای ذلّ وصغار، خزی مذلة ومهانة باشد وخزی هلاکت باشد وعذاب و خزی خصلتی باشد که یخزی منه ای یستحیی که از اوشرم دارند . مفسران در این خزی که دردنیا بود ایشانرا خلاف کردند بعضی گفتند آن حکم بود که خدایتعالی عزوجل بکرد که قاتل را قصاص کنند وازظالم ومتعدّی انتقام کشند برای مظلوم وبعضی دیگر گفتند خزی این جزیه است که خدایتعالی بر ایشان نهاد تا خود بدست میگذارند ذلیل ومهین « عن یدوهم صاغرون » وبعضی دیگر گفتند که مراد بخزی دنیا آن است که چون رسول ﷺ بزیر حصن بنی النضیر فرو آمد بیستد

---

(۱) بایست واسیرخود را بازخر که قوم من وقوم تو باهم اجتماع نکنند و وقت دیگر برای آزاد کردن اسیر نیست.	(۱) یعنی غیرت و تعصب	(۳) سرزنش

پنج روزایشان‌را حصار داد ایشان بزینهار آمدند واز رسول ﷺ در خواستند که سعد معاذ را بحاکم کنند تابرحکم اوفرود آیند براین‌قرار افتادورسول ﷺ سعدمعاذرا فرستاد وروان کرد تاازمیان رسول وایشان حکم کند سعد معاذحکم کرد که مردانرا باید کشتن وزنانرا برده باید آوردن و مال‌ایشانرا قسمت‌باید کردن رسول ﷺ گفت « یاسعدلقد حکمت‌فیهم بحکم‌الله‌من فوق سبعة ارفعه » ای سعد حکمی کردی که خدایتعالی‌آن حکم کرد از بالای هفت‌آسمان . رسول ﷺ بفرمودتامردانرا فرودآوردند ایشان نهصدمرد بودند وایشانرا بامدینه‌آوردند و زنان و کودکانرا ببرده‌آوردند و مالها قسمت کردند وچون مردانرا بمدینه آوردند ایشانرا در سراي بني‌نجار فرودآوردند رسول ﷺ بیامدبآنجا که امروزبازاراست وبفرمود تاچندخندق بکنند وامیرالمؤمنین‌علی ؑ حاضرآمد و ایشانرا بیرون‌آوردند گروه گروه وعلی‌رابفرمود تا ایشانرا گردن میزد و درآن خندق میانداخت ، وحیی اخطب وکعب اشرف درمیان آنها بودند وایشان دورئیس‌بودند درمیان‌قوم، کعب اشرف‌را گفتند که باماچه خواهند کردن گفت: فی کل موطن لاتعقلون اما ترون الدّاعی لاینزع ومن‌ذهب منکم لایرجع هووالله القتل . گفت درهرجاي عقل بکارنداري نمی‌بینی که داعی بازنمی‌ایستد و هر که ازمامیشود باز نمي‌آید قتل است‌و کشتن ، وأخطب (۱)را بیاوردند دستها با گردن بسته‌تاپیش رسول ﷺ آوردندش چون دررسول نگریست گفت والله مالمت‌نفسی علی‌عداوتك ولکن‌من یخذل‌الله یخذل . گفت‌بخداي خودرا بردشمنی توملامت نکردم و لیکن‌آنرا که خداي مخذول کند مخذول شود آنگه روي بقوم کرد و گفت لابدمن‌امرالله کتاب وقدروملحمة کتبت علی بنی‌اسرائیل . گفت‌کارخدای‌لابد باشدنوشته وقضاوکارزاري‌است که‌بربنی‌اسرائیل‌نوشته‌اند چون‌اورا[نزد]امیرالمؤمنین‌علی ؑ بردندتا گردنش بزند گفت : قتلة شریفة بیدشریف ؛ کشتن‌شریفی بدست‌شریفی‌آنگه اورا گفت این‌حله بمن رها کن ونگذار که ازمن بر کنند امیرالمؤمنین علی علیه‌الصلوة‌والسلام گفت‌هی أهون‌عليّ من‌ذلك ،آن‌خوارتر است‌برمن(۲) آنگه گردن‌بر کشیدوسر پیش‌داشت تاامیرالمؤمنین علی‌علیه‌الصلوة و السلام گردنش بزند امیرالمؤمنین علی پرسید از آنکس که اورا میآورد که

---

(۱) مقصود حیی بن‌اخطب‌است‌چنانکه‌منصورحلاج گویند ومراد حسین‌بن‌منصوراست گاهی بنام پدرا کتفا کنند .

(۲) یهودی چنان می‌پنداشت که کوشش مسلمانان برای‌مال است و اورا میکشند تاحله که در بردارد بردارند از امیرالمؤمنین خواست تاآنرا برای پوشش اوبگذارند حضرت فرمود این حله تو سخت بی‌بهاوبی‌ارزش است .

این‌مرددرراه چه‌میگفت او گفت‌اورا میاآوردم درراه این‌بیتها گفت شعر:

لَعَمْرُكَ مالامَ ابْنُ أَخطَبَ نَفسَهُ وَلكِنّهُ مَنْ يَخذُلِ اللهُ يُخذَلِ
فَجاهَدَ حَتّى يَبلُغَ النّفسُ جُهدَها وَحاوَلَ يَبتَغي العِزَّ كُلَّ مُغَلغَلِ (١)

امیرالمؤمنین علی عليه السلام درجواب اواین‌بیتها بگفت:

لَقَدْ كانَ ذاجِدٍّ وَجَدٍّ بِكُفرِهِ فَقِيدَ إلَينا في المَجامِعِ تُقتَلُ
فَقَلّدتُهُ بِالسّيفِ ضَربَةَ مُحفِظٍ فَصارَ إلَى قَعرِ الجَحيمِ يُكَبّلُ
فَذاكَ مآبُ الكافِرينَ وَمَنْ يَكُنْ مُطِيعاً لِأَمرِ اللهِ فِي الخُلدِ يَنزِلِ (٢)

پس‌این‌خزي دردنیا این‌است که برایشان رفت ازقتل مردان وسبی زنان‌وغنیمت‌اموال.

قوله تعالى (وَيَوْمَ القِيامَةِ). نصب اوبرظرف است وعامل دراو(يُرَدُّونَ)است واین فعل را مجهول خوانند یعنی فاعلش مجهول است‌وفعل مالم یسمّ فاعله خوانند وفعل مبنی برای‌مفعول به ، این هرسه نام فعلی معدول‌بود، ازاصل خودبگردانند یعنی ازاسناد بافاعل‌باسناد بامفعول وروزقیامت ایشان راباسخت‌ترعذابی‌برند واین‌لفظ آنجا گویند که ایشان وقتی دیگرآنجابوده باشند ولیکن فعل مبتدااردّ وعود گویند برتوسع چنانکه شاعر گفت:

فَإنْ تَكُنِ الأيّامُ أحسَنَ مَرّةً إلَيَّ فَقَدْ عادَتْ لَهُنّ ذُنُوبٌ (٣)

میگوید اگرروزگار وقتی‌بامن احسان کردا کنون گناهانش بازآمد، واورا گناه نبود اول تابدوم حال بازآید، وجوابی‌دیگرازاین‌آن است که ردّ اینجابرجای خوداست چه‌ایشان‌را خزی ونکال وعذاب که دردنیاذکر کردیم‌باعذاب دوزخ خواهد بودن پس معنی ردبرجای‌خود است وهمچنین درخبراست که «ألاإن من‌عادةالایام والغالب علیه‌الاساءةإلى أهلها » فكانها كانت لها ذنوب ثم احسان‌ثم‌عادت الى ماكانت منها (إلىٰ أَشَدِّ العَذابِ) این را افعل تفضیل گویند باسخت‌ترعذابي، وعذاب المی‌باشد روابرمعذب ومنه عذبة اللسان ، سرزبان را برای آن عذبه

---

(١) بجان توسوگند که فرزند اخطب خویش‌را ملامت‌نبایدبکندلکن خداوند هرکه‌را مخذول خواست او مخذول شود او کوشش کرد تاآن اندازه که توانائی داشت و خواست تا بسربلندی رسد بهمه کوشش وشتاب .

(٢) مرد کوشش‌بودو بکفرخود کوشید پس‌بسته وبندبردست‌و گردن سوی ماآوردندش تا کشته شودومن شمشیر براوزدم‌زدنی که اورابخشم‌آوردپس‌سوی قعردوزخ رفت وآنجادربندشد عاقبت‌کافران این است وهرکس فرمانبردار خدای باشد در بهشت فرودآید

(٣) اگروقتی روزگار باما نیکی کرد گناهان وبدیهای بسیار هم داشت .

گویند که برسخن جاری باشد، وماء عذب آبی خوش باشدبرای آنکه گوارا بگلوفروشود، واصل کلمه ازاستمراراست پس الم مستمررا عذاب گویند (وَمَا اللهُ بِغَافِلٍ) وخدایتعالی غافل نیست وغفلت سهوباشدو آن انتفاء علم باشد پس ازحصولش (عَمَّا تَعْمَلُونَ) اهل مدینه و ابوبکر و یعقوب بتاء خطاب خوانند وباقی قراء بیاء خبرازغایب ، ازآنچه شمامیکنید :

«قوله تعالی»

أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرَوُا الْحَيَوٰةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ فَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذَابُ وَلَا هُمْ

ایشان آنانکه بخریدید زندگانی نزدیکتر بسرای بازپسین وسبك نكند ازایشان عذاب و نه نیز ایشانرا

يُنْصَرُونَ (۸۱) وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَقَفَّيْنَا مِنْ بَعْدِهِ بِالرُّسُلِ وَآتَيْنَا

یاری کنند بدرستی دادیم موسی را تورية و بر اثر بفرستادیم از او پیغمبران را و دادیم

عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى

عیسی بن مریم را حجتها و دست او بقوی کردیم بجبرئیل هرگه بیایدبشما پیغمبری بآنچه نخواهد

أَنْفُسُكُمُ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ (۸۲) وَقَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ

تنهای شما تکبرکردید گروهی را بدروغ دارید وگروهیرا بکشید گفتنددلهای ما غلافهااست

بَلْ لَعَنَهُمُ اللهُ بِكُفْرِهِمْ فَقَلِيلًا مَا يُؤْمِنُونَ (۸۳) وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِنْ عِنْدِ اللهِ

لعنت کند خدای ایشانرا بکفرشان اندکی ایمان آوردند ایشان وآنکه آمد ایشانرا نامه ازنزدیك خدای

مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ وَكَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا

راست دارنده آنرا که با ایشانست وبودند از پیش آن طلب فتح میکردندبرآنکه کافر بودندچون آمدبا یشان آنچه

عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللهِ عَلَى الْكَافِرِينَ (۸۴) بِئْسَمَا اشْتَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ أَنْ

شناختند کافر شدند بآن و لعنت خدای بر کافران باد بداست آنچه خریدند بآن خود راازآنکه

يَكْفُرُوا بِمَا أَنْزَلَ اللهُ بَغْيًا أَنْ يُنَزِّلَ اللهُ مِنْ فَضْلِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ فَبَاؤُ

کافر شدند بآنچه فرستاد خدای بیداد که فرو فرستاد خدای ازرحمتش برآنکه خواهدازبندگانش بازآمدند

بِغَضَبٍ عَلَى غَضَبٍ وَلِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ مُهِينٌ (۸۵) وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ آمِنُوا بِمَا أَنْزَلَ

بخشمی بر خشم کافران را باشد عذاب خوارکننده وچون گویند ایشانرا ایمان آورید بآنچه فرستاد

اللهُ قَالُوا نُؤْمِنُ بِمَا أُنْزِلَ عَلَيْنَا وَيَكْفُرُونَ بِمَا وَرَاءَهُ وَهُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا لِمَا مَعَهُمْ

خدای گویند ایمان آریم بآنچه فرستاد بزما وکافر میشوندبآنچه ازپس آنست وآندرستست براستدارنده آنچه

قُلْ فَلِمَ تَقْتُلُونَ أَنْبِيَاءَ اللَّهِ مِنْ قَبْلُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (۸٦) وَ لَقَدْ جَاءَكُمْ
بر ایشانست بگوای محمد چرا میکشید پیغمبران خدای رااز پیش این اگر ایمان داشتید و درست که آورد
مُوسَى بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَ أَنْتُمْ ظَالِمُونَ (۸۷) وَ إِذْ أَخَذْنَا
موسی حجت ها پس گرفتید گوساله را از پس آن و شما بیداد گر بودید چون ها گرفتیم
مِيثَاقَكُمْ وَ رَفَعْنَا فَوْقَكُمُ الطُّورَ خُذُوا مَا آتَيْنَاكُمْ بِقُوَّةٍ وَ اسْمَعُوا قَالُوا سَمِعْنَا وَ
پیمان‌شما وبرداشتیم از بالای شما کوه را بگیری آنچه ما دادیم شما را بجد بشنوید گفتند شنیدیم و
عَصَيْنَا وَ أُشْرِبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ بِكُفْرِهِمْ قُلْ بِئْسَمَا يَأْمُرُكُمْ بِهِ إِيمَانُكُمْ إِنْ
فرمان‌نبردیم بخور دارند دردلهای ایشان گوساله بکفرشان بگو بد میفرماید شما را بآن ایمانتان اگر
كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (۸۸) قُلْ إِنْ كَانَتْ لَكُمُ الدَّارُ الْآخِرَةُ عِنْدَ اللَّهِ خَالِصَةً مِنْ دُونِ
مؤمنید بگوی اگر خواهد شما را سرای باز پسین نزدیك خدای صافی از سوای
النَّاسِ فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (۸۹) وَ لَنْ يَتَمَنَّوْهُ أَبَداً بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ
مردمان تمنا کنید مرك را اگر شما راست‌گیری تمنا نکنند هرگز بآنچه درپیش افکنده‌اند دستهای ایشان
وَ اللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ (۹۰) وَ لَتَجِدَنَّهُمْ أَحْرَصَ النَّاسِ عَلَى حَيَوٰةٍ وَ مِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا
و خدای داناست به بیدادگران یابی ایشان را حریص ترین مردمان برزندگانی وازآنانکه مشترك بودند
يَوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرُ أَلْفَ سَنَةٍ وَ مَا هُوَ بِمُزَحْزِحِهِ مِنَ الْعَذَابِ أَنْ يُعَمَّرَ وَ اللَّهُ بَصِيرٌ
خواهد یکی‌ازایشان‌که عمرش دهند هزارسال‌نیست‌او بدورکننده‌اورا ازعذاب اینکه عمرش‌دهندخدای بیناست
بِمَا يَعْمَلُونَ (۹۱)
بآنچه ایشان میکنند

این یازده آیة است. قوله (أُولٰئِكَ) گفتیم که اولاء کنایه باشد ازجماعتی‌واین‌جمعی‌باشد نه ازجنس واحدو واحداوذلك باشد چنانکه واحد هؤلاء هذاباشد (الَّذِينَ) این اسم راموصول گویند ومابعداوصلهٔاوباشد (اشْتَرَوُا) یعنی بدل کرده‌اند چنانکه بگفتیم (الْحَيٰوةَ الدُّنْيَا) فُعلی‌تأنیث‌أفعل‌تفضیل‌باشدچون‌اکبرو کبری‌واعظم‌وعظمی‌واقصی‌وقصوی‌وادناوادنیا (بِالْآخِرَةِ) بسرای بازپسین یعنی‌دنیا بستانند وآخرت ازدست رها کنند (فَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذَابُ) سبك نکنند از ایشان عذاب ، خداوند جل جلاله دراین‌آیه تهدید کردآن کسانی را که اقبال کنند بردنیا وبرای‌طمع دنیا وحطام او دست ازآخرت‌وعمل صالح بدارند دین بدنیا بفروشند وحیوة

باقی بحیوة فانی بدل کنند بعوض راحت اندك ایشان را عذاب بیکرانه باشد کاشد مایکون من العذاب بی آنکه از ایشان تخفیفی کنند و نه کس ایشان را یار و ناصر بود یا شفاعت کند. آیه خاص است در حق جهودانی که ذکر ایشان در آیات مقدم برفته حقتعالی باز نمود که آنکه ایشان را بر آن حمل کرد که چنین کردند، حب دنیا بود و از این کار (۱) گفت رسول الله ﷺ «حب الدنیا رأس کل خطیئة» و گفت «أشقی الاشقیاء من باع دینه بدنیاه وأشقی منه من باع دینه بدنیا غیره» گفت شقی‌ترین اشقیاء آنست که دین بدنیا بفروشد واز اوشقی‌تر آنستکه دین خودرا بدنیای غیری بفروشد.

(وَلَقَدْ آتَیْنا مُوسَی الْکِتابَ) ما بدادیم موسی را کتاب یعنی توراة (وَقَفَّیْنا مِنْ بَعْدِهِ بِالرُّسُلِ) یعنی أتبعنا من القفا یقال قفاه یقفوه اذا أتبعه وقفاه غیره اذا أتبعه فی‌قوله «ولا تقف ما لیس لك به علم» أی لاتتبع قال امیة بن ابی‌الصلت شعر :

قالَتْ لَهُ أُخْتُهُ قُصّیهِ عَنْ جُنُبٍ   وَکَیْفَ تَقْفُو وَلا سَهْلٌ وَلا حَزَنٌ

ومعنی این است که گفت خواهر از آن رو : برپی او وچگونه برپی رود و نه سهل است و نه درشت (۲) و قوله (وَآتَیْنا عِیسَی ابْنَ مَرْیَمَ الْبَیِّناتِ) و عیسی پسر مریم را آیـات و معجزات دادیم از آنچه در سورهٔ آل عمران و سورة المائده میگوید از احیاء موتی و ابراء و أکمه وابرص وخبر دادن ایشان را بآنچه خورده بودند وذخیره کرده بودند ، وبینه از بیانست واز برای آن گواه را بینه خواند فی‌قوله ﷺ «البینة علی المدعی والیمین علی المدعی علیه» که بگواهی حق مدّعی روشن شود و چون پیغمبران ﷺ مدعی بوده‌اند حقتعالی معجزات ایشان را بینات خواند (وَأَیَّدْناهُ) قویناه اورا قوت دادیم من الاید وهو القوة ومنه قوله تعالی «داود ذا الاید» ای ذاالقوة ، وایده‌الله أی‌قواه (بِرُوحِ الْقُدُسِ) ابن کثیرخواند بروح القدْس باسکان الدال وباقی قراء خوانند قدُس بضم الدال ، و مفسران خلاف کردند ربیع انس درروح القدس گفت مراد از روح روح عیسی است ﷺ که در او دمید و بقدس خدای جل جلاله من قوله «الملك القدوس» و برای تخصیص با خود اضافه کرده کبیت‌الله و ناقة‌الله ، و بعضی دیگر

---

(۱) یعنی بدین سبب گفت .

(۲) چون صندوق حضرت موسی علیه‌السلام در آب میرفت نه در زمین نرم یادرشت. وامیة بن ابی الصلت از حنفا بود واشعار او بیشتر در خدا شناسی وقصص انبیا و بهشت ودوزخ وامثال اینهاست اما به پیغمبر(ص) ایمان نیاورد باآنکه درزمان آنحضرت بود .

گفتند که مراد بقدس پاکیزگی است وقدس در لغت طهارت باشد و برای آنش پاکیزه خوانند که مدنس نبود باصلاب مردان و ارحام زنان چه اورا از آب نطفه آفریده نبود خدایتعالی او را از باد آفریده بود که جبرئیل در گریبان مریم دمید یا در آستینش باختلاف روایت. سدی و ضحاك و مجاهد گفتند مراد از روح القدس جبرئیل است وروح نامی از نامهای جبرئیل امین است ، و بعضی دیگر گفته‌اند معنی قدس برکت است و روح نام جبرئیل عليه السلام است یعنی فرشته بابرکت ودلیل این تأویل قوله تعالی « قل نزله روح القدس من ربك بالحق» عبدالله عباس و سعید جبیر و عمروعبید گفتند مراد نام مهترین خداست جل جلاله که او ببرکت آن احیاء موتی کردی خدایتعالی را بآن نام بخواندی خدایتعالی او آنچه خواستی بدادی واظهار معجزات کردی بدست او . ابن زید گفت مراد انجیل است چه انجیل روح او بود چنانچه قرآن روح محمد صلى الله عليه وآله بود. وروح در قرآن از معانی مختلف آمد روح آدمیان وجانوران استکه اوشرط است دروجود وبقاء حیاة وآن از جملهٔ بنیه است فی قوله تعالی « و یسئلونك عن الروح قل الروح من امر ربی » وآن نفس متردد باشد که تا تردد آن بود حیوة بماند و چون نباشد حیوة نماند ومنه قول النبی صلى الله عليه وآله «الارواح جنود مجنده فماتعارف منها ائتلف وماتناکر منها اختلف» یعنی ذوی الارواح، مراد بارواح درخبر ذوی الارواحند علی حذف المضاف و اقامة المضاف الیه مقامه کقوله تعالی « واسئل القریة» وروح ریح بود واین ارباب فعل و فعل باتفاق معنی باشد اعنی روح ریح بود جز که تا در هوا بود ریح خوانند چون بحیوانات پیوندد آنرا روح خوانند(۱) و روح بمعنی وحی آمد فی قوله « یلقی الروح من امره علی من یشاء من عباده » وروح قرآنست فی قوله « و کذلك اوحینا الیك روحاً من امرنا» دراین آیه علی احد الاقوال و روح جبرئیلست عليه السلام فی قوله « قل نزله روح القدس من ربك» وروح عیسی است عليه السلام فی قوله تعالی « و کلمة القاها الی مریم وروح منه » وروح نام فرشتهٔ ایست که روز قیامت بیکصف بایستد وفرشتگان

---

(۱) روح مجرداست وغیرجسمانی الا آنکه عوام را دشوار است تصور مجرد کردن و بهترین تمثیل برای آنان باداست که‌خود دیده نمیشود وآثار آن مرئی استهمچنین مجردات دیده نمیشوند وآثار آنها مرئی‌است، واگر کسی پندارد که جان انسانی‌حقیقة باداست درمجاری عروق‌سخت بخطا رفته و اگر گوید نظیر باد است که خود دیده نمیشود صحیح گفته است وتنظیر نیکو کرده ، وروح دراصطلاح اطبا بخاری است‌دارای مزاج خاص وسخن‌از آن نداریم، وبهتر آن است که روح‌را تشبیه بنور آفتاب کنیم که‌چون بردرودیوار تابدروشن کند واگردیوار خراب شود نوربماند و فانی نشود چنانکه قوام‌نور بآفتاب است نه‌بدیوار قوام‌روح بعالم اعلی‌است وامرخدانه‌بدن .

دیگر بیکصف فی‌قوله تعالی « یوم یقوم الروح والملائکة صفا» وروح آمد بمعنی رحمت فی قوله تعالی «وأیدهم بروح منه» (أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ) سبب نزول آیه این بود که چون قدیم جل‌جلاله قصهٔ معجزات عیسی با رسول بگفت رسول ﷺ بر جهودان خواند ایشان گفتند نه همی عیسی این کرده باشد واگر کرده تو چرا همچنان نکنی تو نیز دعوی پیغامبری می کنی همچون او ، خدایتعالی این آیه بفرستاد که هر گاه پیغمبری چیزی بشما آرد که دلهای شما آن نخواهد ونفس شما کاره باشد آنرا گروهی را تکذیب کنید چنانکه شما میکنید و گروهی را قتل کنید چنانکه ایشان کردند که پیش ازعهد شما بودند که زکریا ویحیی را علیهما السلام بکشتند ودیگر پیغمبران را که جهودان ایشان را بکشتند یقال هَوِیَ یَهْوِیٰ هَوىً اذا شهی وهوىٰ یهوی هُوِیّاً اذا سقط واصل هردو هوی است فان من یهوی شیئاً یهوی قلبه الیه دلش بآن فروشود بیانه قوله « فاجعل افئدة من الناس تهوی الیهم » وقول القائل « الا حیث یهوی القلب یهوی به الرجل » (۱) و (فَرِيقٌ) فعیلست بمعنی فاعل چون کریم وظریف وشاید که بمعنی مفارق بود چون اکیل ونديم وضجيع ورسيل لان كل واحد من الفريقين يفارق صاحبه .

(وَقَالُوا قُلُوبُنَا غُلْفٌ) گفتند یعنی جهودان که دلهای ما غلف است جمله قراء بسکون لام خواندند مگر ابن محیصن (۲) که اودرشاذ خواند غُلُف بضم اللام وغلف جمع اغلف باشد وفُعْل درجمع أفعل صفت قیاسی مطرد است کاحمر وحمر واصفر وصفر واخضر وخضرای فی غلاف وشمشیر در نیام کرده را اغلف خوانند ومرد ختنه ناکرده اغلف واقلف گویند ومعنی آنست که گفتند دلهای مادر پوشش است از آنچه تومیگوئی نمیتوانیم دانستن وسخن تو دردل ما جای گیر نیست پنداری ازمیان دل ما وسخن توحجابی هست ونظیر این معنی قوله «وقالوا قلوبنا فی أکنة مما تدعونا الیه وفی آذاننا وقر ومن بیننا وبینك حجاب» واینقول مجاهد وقتاده است قولی دیگر آنستکه قلوبنا غُلُف اصل او غُلُف بوده باشد برای تخفیف را تسکین لام کردند واو جمع غلاف باشد واین را دومعنی بود یکی آنکه دلهای ما اوعیه وظروف وغلافهای علم است برای آنکه ما خداوندان کتب اوایلیم وعلم اوایل پیش ماست ماعلم تراچه خواهیم کردن مارا حاجت نیست بعلم تو واینقول عبدالله عباس وعطاء و کلبی است ومعنی دیگر آنکه دلهای ما اوعیهٔ علم است و محل وظروف علوم بسیار است اگر تو اینکه میگوئی درآن چیزی بودی هم دردل جا گرفتی و دل ما آنرا یاد گرفتی (بَلْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ) «بل» حرف اضراب باشد ومعنی اضراب

(۱) هرجا که دل‌خواست پای بدانجا فرورود .
(۲) ابن محیصن ازقراء مکه است وقراءة او ازقراءةهای شاذه است .

بود چون گوینده‌ازآن حدیث که دراو باشد عدول کند وباچیزی دیگر شود بل آنجا استعمال کنند ماجائنی زیدبل‌عمرو وازجمله حروف عطف باشد واصل لعن طرد وابعادبود. یقول‌العرب شاوء لعین‌اي بعید قال‌الشماخ :

ذَعَرْتُ بِهِ القَطَا وَنَفَیْتُ عَنْهُ مَقامَ الذِّئْبِ کَالرَّجُلِ اللَّعِینِ (۱)

یعنی خدایتعالی ایشان رابراناد ودور کناد ازرحمت ولفظ خبراست شاید که معنی دعابودو شاید که خبر بود ودعا علیهم بهتراست (۲) «بکفرهم» خدای اضافهٔ فعل لعنت‌باخود کرد واضافه کفربایشان اگر کفر فعل‌خدای بودی حواله بخدای‌بودی چنانکه‌اسنادفعل لعنت‌بااوست‌دیگر اینکه‌باین «با» بیان کرد که سبب‌استحقاق‌ایشان لعنت‌را آنستکه‌کافرشدند دیگر آنکه درعقل‌نکو نیاید که کفر ازاولعنت‌باشد ولعنت بر کفرهم ازاوباشد (فَقَلِیلاً مایُؤْمِنُونَ) مازیادة استو روا باشد که مصدریه باشد وتقدیر چنین باشد. فقلیلا یصح منهم الایمان ونصب «قلیلا» برحال باشد، وابوعبید گفت نصب‌او بنزع‌حرف‌جراست ومعنی آنستکه‌بقلیل‌یؤمنون و بکثرةیکفرون بکمتر ایمان دارند وببیشتر کافر ند چون حرف جرّ بیفکندند فعل بدو رسید وعمل کرد در او چنانکه فی‌قوله تعالی «واختارموسی قومه سبعین رجلا» والمعنی‌من‌قومه . واقدی گفت مراد نفي ایمانست بجملهٔ قلیل و کثیر وچنانکه یکي از ما گوید «قلّ‌مارأیت مثله» من‌چون او کم دیدم ومعنی آنستکه چون اوخود ندیدم قوله :

(وَلَمَّا جاءَهُمْ کِتابٌ مِنْ عِنْدِ اللهِ مُصَدِّقٌ لِما مَعَهُمْ) چون بایشان آمد کتابی از نزدیك خدای مراد بکتاب قرآنست مصدق صفت کتاب‌است براست دارنده‌آنرا که باایشانست یعنی توراة را وماموصوله است (وَکانُوا مِنْ قَبْلُ) یعنی من‌قبل خروج النبی ﷺ اومن‌قبل مجییء الکتاب کوفیان این‌را غایت‌خوانند و گویند رفع اوبرغایت بود و بصریان مبنی برضم گویند ببنای عارض‌ومعنی این‌آن بود که‌مضاف الیه آن‌لفظ بیفکنند ودرنیت ودل‌برجای‌باشد

---

(۱) رجل‌لعین چیزی است‌بهیئت انسان میان کشت‌زار برپامیدارند تامرغان ومانندآنها بترسند و کشت‌را زیان‌نرسانند . گویدمرغ سنك‌خواررا راندم وگرك رادور کردم مانندرجل‌لعین. علامت سر جالیزرا رجل‌لعین گویند چون‌دورافتاده است ازآبادی وابن‌جریرطبری‌رجل‌لعین‌را. بوجه‌دیگرتفسیر کرده گوید یعنی مقام الذئب الطرید اللعین و اللعین من نعت الذئب وانما ازاد مقام الذئب الطرید اللعین بالرجل .

(۲) یعنی نفرین‌باشد بهتراست‌و بنظرما دراین‌آیه چون‌قلیلا مایؤمنون‌خبراست وتفریع برلعنت شده پس‌لعنت هم‌خبرباشد بهتراست ازآنکه نفرین باشد .

آنرا بنا کنند و کذلك جميع الجهات من قبل ومن بعد ومن فوق ومن خلف (يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا) طلب فتح کردندی بر کافران وسبب نزول این آیه آن بود که جهودان پیش از آمدن رسول ﷺ چون با مشرکان خصومت ومناظره کردندی گفتندی اگر پیغامبر آخر الزمان که محمد است بیاید با ما باشد وبرای ما گواهی دهد او به پیغامبر ما ایمان دارد وبگوید که ما بحق اولی تریم از شما مشرکان چون این دانند که ما اهل کتابیم و کتاب ماحق است وپیغامبر ما موسی علیه السلام پیغامبری صادق بود چنانکه خدایتعالی در دیگر آیت بگفت « ان تستفتحوا فقد جائکم الفتح» وچون رنجی از مشرکان بایشان رسیدی دعا کردندی که « اللهم انصرنا بالنبی المبعوث فی آخر الزمان الذی نجد نعته فی التوراة » بارخدایا مارا نصرت کن به پیغامبر آخر الزمان که نعت وصفت او در توراة میبابیم چون وقت آمدن رسول ﷺ بود گفتند «قداظل زمان النبی یخرج بتصدیق ماقلنا» نزدیك آمد روزگار پیغامبری که بیاید وبیان کند راستی آنرا که ما گفتیم (فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ) چون او بیامد واورا شناختند ودانستند بنعت وصفت او در توراة کافر شدند باین گفتند این نه آن پیغامبر استکه نعت او در توراة خواندیم کافر شدند بآنکه دانستند ببغی وحسد « فلعنة الله علی الکافرین » لعنت خدای بر کافران باد .

(بِئْسَمَا) بئس و نعم هر دو در فعل ماضی آیند مخالف دیگر افعال هم ببناء وهم بحکم ودراصل نعم وبئس بوده است علی وزن فَعِلَ وآنرا فعل مدح و ذم گویند و تصریف در او نشود و فاعل او اسمی باشد که لام تعریف جنس در او بود و باین کفایت نباشد تا مخصوص بالمدح یا بالذم با او باشد چنانکه نعم الرجل زید و بئس الغلام عمرو، الرجل فاعل باشد وزید مخصوص باشد بمدح یا بذم وباشد که اسم فاعل اضمار کنند واسم نکره منصوب بر تمیز بجای او بدارند چنانکه نعم رجلا زید تقدیر این بود که نعم الرجل رجلا زید اینجا تقدیر این است بئس الشیء شیئاً ومانکرة موصوفه است (اشْتَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ) که بفروختند بآن خودرا (أَنْ يَكْفُرُوا) «أن» بافعل درجای مصدر است واو مخصوص بذم است ومعنی آنست که بدچیزی است که ایشان خودرا بآن بفروختند، کفرشان بآنچه خدای فرو فرستاد از قرآن و مراد باشتراء بیع است که «شراء» هم خریدن باشد هم فروختن ومراد آنست که حظ ونصیب خود ازثواب بفروختند بعقاب کفر گفته اند معنی آنست که بداختیاری کردند چون بدل کردند حق بباطل و کفر بایمان ومراد (بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ) قرآن است بلاخلاف وماموصوله است (بَغْياً) ای ظلماً ونصب او بر مفعول له است واصل بغی فساد باشد من قولهم بغی الجرح اذا امدّ وفسد، وبغی طلب

بود وبعرف مخصوص‌شده‌است‌بطلب ناحق‌وناواجب، وبغی‌زناباشد و گفته‌اند بغی‌حسدباشدیعنی حسد می‌برند بر آنکه‌خدایتعالی فرومیفرستد ازفضلش‌یعنی‌نبوت و کتاب (عَلیٰ مَنْ یَشاءُ مِنْ عِبادِه) بر آنکه خواهدازبندگانش‌یعنی محمد ﷺ (فَباؤُ) ای فرجعوا بازآمدند (بِغَضَبٍ عَلیٰ غَضَبٍ) مفسران خلاف کردنددر آنکه این‌دوغضب برچه‌بودعبدالله‌عباس گفت‌مرادبغضب اول خشم خداست برایشان بضایع کردن ایشان توراة را وغضب دوم بکفرشان محمدﷺرا. و قتاده وابوالعالیه گفت غضب اول‌بکفرشان بعیسی وانجیل وغضب دوم بکفرشان‌بمحمد . سدی گفت بغضب‌اول بگوساله پرستیدن ودوم بکفرشان بمحمدﷺ و گفته‌اند علی بمعنی‌مع‌است چنانکه گویند هو علی صغرسنه یقول‌الشعر . ای مع صغرسنه (وَلِلْکافِرِینَ) یعنی‌جاحدان نبوت محمد را (عَذابٌ مُهِینٌ) عذابی خواهد بودن خوار کننده که ایشان در آن مهان و مستذل باشند .

(وَإِذا قِیلَ لَهُمْ آمِنُوا بِما أَنْزَلَ اللهُ) چون گویند ایشان راکه ایمان آرید بقرآن خدایتعالی جل جلاله کفر وعنادایشان باز میگوید که چون‌ایمان برایشان‌عرض کنند وایشان رادعوت کنندبایمان وبقرآن‌وبمحمد (قالوا نُؤْمِنُ بِما أُنْزِلَ عَلَیْنا وَیَکْفُرُونَ بِما وَراءَهُ) گویند ما ایمان بآن آریم که برما فرود آمد و بآنچه ورای آنست وپس از آن است‌کافریم یعنی آنچه جزآنست چنانکه گفت « فمن‌ابتغی وراء ذلك» ای غیرذلك وسواه ودر دیگر آیت « واحل‌لکم ماوراءذلکم»ای‌ماسواه (وَهُوَ الْحَقُّ) وقرآن حق‌است ودرست‌است (مُصَدِّقاً لِما مَعَهُمْ) براست دارنده آنرا که باایشان است یعنی توراة و نصب او بر حال است (قُلْ فَلِمَ تَقْتُلُونَ أَنْبِیاءَ اللهِ) اکنون ای محمد جواب ایشان‌بازده وبگو«لم» چرا ، لام حرف‌جراست که برماء استفهامیه درشده‌است والف ازاو بیفکنده وحروف‌جاره چون‌درماء استفهام داخل‌شودالف ازاوبیفتد وبفتحه اکتفاء کنند ازاوچنانکه فیم‌ولم‌وبم وعم‌وعلی‌م فی‌قوله «بم یرجع‌المرسلمون و«عم یتسائلون» و«فیم کنتم» یعنی‌لماذا، برای‌چه پیغامبران را میکشتید (مِنْ قَبْلُ) پیش از این چنانکه بیان کرده شددرحذف مضاف الیه درلفظ (إِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِینَ) بالتوریة اگر بتوراة ایمان‌دارید چه درتوراة نوشته‌است که کشتن پیغامبران‌حرامست .

(وَلَقَدْ جاءَکُمْ) واوحرف عطف‌است ولام‌تأکیدراست وقدتحقیق‌را (موسی) بشماآورد (بِالْبَیِّناتِ) ودلالات‌روشن وحجتهای‌ظاهروشما پس‌ازآن گوساله‌بمعبودخود گرفتید (وَأَنْتُمْ ظالِمُونَ)واوحال‌راست وشمادرآن‌حال ظالم وبیداد گربودید برخود برآن‌تفسیر که بدادیم .

(وَإِذْ أَخَذْنا مِیثاقَکُمْ) ویادکنیدچون پیمان‌شما بستدیم و کوه طور بربالای سرشما

بداشتیم وشمارا گفتیم که آنچه شمارا من‌دهم بستانید وبقوه وجد وحفظ نگاه دارید(وَاسْمَعُوا) بشنوید یعنی یاد گیرید و گفته‌اندمعنی آنست که طاعت‌داریدوطاعت‌را برای آن‌سمع خوانند که طاعت‌عندسماع امر باشد وبسبب‌اوبود وبراین‌تفسیراست «سمع‌الله لمن‌حمده» ای‌اجاب‌الله لمن دعاه خدای اجابت کننده‌است آنرا که‌اورا بخواندوشاعر میگوید :

دَعَوْتُ اللّهَ حَتّىٰ خِفْتُ أَلّا يَكُونَ اللّهُ يَسْمَعُ ما أَقُولُ (۱)

ای یجیب ، واگر دربیت سمع بر معنی خود حمل کنند اولی تر باشد (قالُوا) جواب دادند که (سَمِعْنا وَعَصَيْنا) بشنیدیم وعاصی‌شدیم‌سمع‌وسماع‌ادراك‌باشد بحاسه‌سمع وعصیان‌مخالف امرباشدیامخالف اراده گفتند سمعناقولك وعصیناأمرك سخنت بشنیدیم وفرمانت نبردیم وبعضي اهل‌معانی گفتند ایشان این‌حدیث برزبان نراندند ولیکن چون‌عند سماع اوامر عصیان کردند حقتعالی گفت چنین گفتند چنانکه شاعر گفت :

إمْتَلأَ الحَوْضُ وَقالَ قَطْني مَهْلاً رُوَيْداً قَدْ مَلأْتَ بَطْني (۲)

یعنی بلغ حداً اوأمكنه ان‌یقول‌شیئاً قال‌قطنی (وَأُشْرِبُوا في قُلُوبِهِمُ العِجْلَ) و در خورد دل‌ایشان‌دادند دوستی گوساله یعنی‌پنداری ایشان‌را مطبوع بکرده‌اند بر آن‌ودردل‌ایشان سرشته. وشربت‌الماء واشربته‌غیری: یعنی آب بازخوردم وبخورددیگری‌دادم‌ومرادحب‌العجل‌است ولیکن‌مضاف بیفکندومضاف‌الیه بجای‌اوبنهاد چنانکه «واسئل‌القرية» ونابغه گفت:

وَكَيْفَ تُواصِلُ مَنْ أَصْبَحَتْ خِلالَتُهُ كَأَبي مَرْحَبِ (۳)

ای کخلالة أبی‌مرحب می گوید چگونه‌پیوندی با کسیکه خصلت‌اوچون ابومرحب‌باشد یعنی‌چون‌خصلت ابومرحب‌باشدودیگری‌می گوید :

حَسِبْتَ بُغامَ راحِلَتي عَناقاً وَما هِيَ وَيْبَ غَيْرِكَ بِالعَناقِ (٤)

یعنی آوازشتر مراآوازبره پنداشتی (بِكُفْرِهِمْ) اکنون حقتعالی چون اشربوا برفعل مالم یسم فاعله‌آورد وجه‌آن‌بازنمود تا کسی گمان نبرد که‌از فعل‌اوست گفت آن دوستی‌عجل با دل‌ایشان مختلط شده از کفرشانست آنکه رسول‌را ﷺ میگویدبگو (بِئْسَما يَأْمُرُكُمْ بِهِ إيمانُكُمْ إنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ) بد میفرماید شمارا ایمانتان بآن‌یعني بدوستی‌عجل اگرشما

(۱) آنقدر خدای‌را خواندم تاترسیدم که خدای تعالی اجابت نکندآنچه میگویم .

(۲) این بیت گذشت. (۳) چگونه به‌پیوندی با کسی که صفتش‌مانندأبی مرحب‌باشد .

(٤) وای برغیر تو جمله معترضه است و در مقام تأدب چنین گفت و اگرنه در مقام تادب بود می گفت وای برتو .

مؤمنید برزعم خود (قُلْ إِنْ كانَتْ لَكُمُ الدّارُ الآخِرَةُ عِندَ اللهِ خالِصَةً مِنْ دُونِ النّاسِ)
سبب نزول آیه آن بود که جهودان علیهم لعاین الله دعاوی باطل کردند از آنکه گفتند «نحن أبناء الله وأحبائه» ما پسران خدائیم ودوستان خداواز آنکه گفتند «لن يدخل الجنة إلا من كان هوداً أو نصارى» کس ببهشت نخواهدشدن إلا آنکس که جهود باشد یاترساواز آنکه گفتند «لن تمسّنا النار إلا اياماً معدودة» قديم تعالى باين آيت رد كرد، و گفت بگو که سرای آخرت یعنی بهشت که درجوارخداست اگرشمارا خواهدبودن خالص وهیچکس را درآن نصیبی نیست (فَتَمَنَّوُا المَوْتَ) اکنون پس تمنای مرگ کنیدا گرراستمی گوئید ، برای آنکه قاطع باشد ازاهل بهشت است بهرحال تمنا کند که ازسرای تکلیف ومحنت تحویل کند با بهشت ونیز آنکس که دوست خدا باشد هم تمنای او آن بود که باجوار خداشود که دوست بنزدیك دوست بیارامد چنانکه امیرالمؤمنین عليه السلام بمرگ مبالات نمیکرد ومی گفتی «والله لا اُبالي وقع الموت علي أم وقعت على الموت» بخدای که باك ندارم اگرمن برمرگ افتم واگرمرگ برمن افتد، وگاه گاه آرزوی مرگ کردی وهروقت که دلش تنگ شدی ازقوم دست بر کردی ومحاسن مبارك خودبدست بگرفتی و گفتی که «ماينتظر أشقيها أن يخضبها من فوقها بدم» چه انتظار می کشد آن شقی ترین امت که خضاب کند این محاسن سپیدرا ازخون این سر، ودست برسرنهادی وبرمحاسن وچون پسر ملجم را بدیدی بگفتی:

أُشْدُدْ حَيازِيمَكَ لِلْمَوْتِ فَإِنَّ المَوْتَ لاقِيكا
وَلا تَجْزَعْ مِنَ المَوْتِ إِذا حَلَّ بِوادِيكا

ومانند این اخبار که ازاوروایت کرده اند. آنکه قدیم جل جلاله خبرداد که ایشان هرگز تمنای مرگ نکنند بآن عمل که ایشان کرده اند «لن» نفی فعل مستقبل راباشد وتمنا قول الرجل لما كان ليته لم يكن أولما لم يكن ليته كان. تمنا آن باشد که کسی گوید چیزی را که باشدکاشکی نبودی یاآن را که نباشدکاشکی بودی (بِما قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ) اضافه فعل بادست کردن بآنکه فعل ازجملهٔ جوارح واقع است برای آن است تاموکد کند که فعل اوست چنانکه بیان کردیم، عبدالله عباس گفت اگر تمنای مرگ کردندی يغص كل انسان منهم بريقه، هریکی را از ایشان آب دهنش درگلوبماندی تابمردن تابرروی زمین هیچ جهود نماندی واین ازجملهٔ معجزات رسول بود که خبرداد ازغیب ونابوده ومخبر بروفق خبربود وصدق بودواین خبردرست نیاید الا بوحي ازعالم الغيب (وَاللهُ عَلِيمٌ بِالظّالِمِينَ) وخداداناست بظالمان تابدانند که این خبر که داداز علم دادایمن باشند که مخبر بخلاف خبرنخواهدبود. آنکه بازنمود حقتعالی جل جلاله وعم نواله که بیرون ازآنکه تمنای مرگ نکنند درهمه جهان از ایشان حریص تربرزندگانی نیابی

(وَلَتَجِدَنَّهُمْ) کوفیان گفتند قسم اینجامضمراست ولام ونون تأکید بجواب‌اوباز آمد تقدیر این است که. والله لتجدنّهم (أَحْرَصَ النَّاسِ عَلىٰ حَيٰوةٍ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا) فراء گفت تقدیرچنین است که احرص الناس علی حیوة من کل احد ومن الذین اشرکوا ایشان‌را برحیوة وزندگانی حریص تریابی ازهمهٔ جهانیان ونیزازمشرکان آنچنانند که آنکه از ایشان خبرداد که ازحرص برحیوة (يَوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرُ أَلْفَ سَنَةٍ) خواهد وتمنا کند یکی‌ازایشان که هزارسال بماند و گفت مثال این از کلام چنان بود که یکی ازما گوید : فلان أسخی‌الناس ومن حاتم. فلان سخی‌ترین مردم است‌وازحاتم برای آنکه «من»درناس مقدرباشد یاتقدیر آن باشد که وأسخی من حاتم. وازحاتم نیز سخی تراست . ووجهی دیگر آن است که «علی‌حیوة» جای وقف است «ومن‌الذین‌اشرکوا» «واو»استیناف است «یود أحدهم» وتقدیر آنکه «من»بود و معنی آن باشد که ازمشرکان کسانند که یکی ازایشان‌تمنای هزارسال حیوة کند براین قول‌این تمنای هزارسال زندگانی‌حواله‌بمشرکان‌باشد دون جهودان وشاهد صحت این قول قول‌ذوالرمه است که گفت :

فَظَلُّوا وَمِنْهُمْ دَمْعُهُ سابِقٌ لَهُ وَآخَرُ يُذْرِي دَمْعَةَ العَيْنِ بِالعَجَلِ(۱)

ترجمه این است که همه روزبودند وازایشان آب چشم سابق اورا ودیگری میریخت آب چشم بسیلاب این سخن معنی دارنیست تا«من» تقدیر نکنند فی‌قوله : « ومنهم من دمعه سابق‌له» وازایشان کس‌بود که دمعش‌سابق‌بوداوراو گفته‌اند: مراد بمشرکان گبرکانند که درعبارت‌ایشان بسیار رود که هزاربزی .آنکه حقتعالی بازنمود که اگرچه ایشان‌را عمردرازدهند درازی عمر ایشان‌را ازعذاب خدانرهاند (وَمٰا هُوَ بِمُزَحْزِحِهِ مِنَ الْعَذٰابِ) مانفی است وهومبتداست و(أَنْ يُعَمَّرَ) «أن» مع‌الفعل درتأویل‌مصدراست ودرتفسیر بدل «هو» است(۲)وتقدیرچنین‌است وماتعمیره‌بمزحزحه من‌العذاب وروابود که هوضمیرشأن وامرباشد وخبرمقدم برمبتداء وتقدیر چنین باشد که ماالشأن والامرتعمیره بمزحزحه من‌العذاب وقول اول ظاهرتراست ، وزحزح هم لازم است‌وهم متعدی یقال‌زحزحته عن کذا فزحزح هو. ای أبعدته فبعد دورکردم اورا از آن کاردورشد . ذوالرمه گوید درمتعدی :

يا قابِضَ الرُّوحِ مِنْ نَفْسي إذا احْتَضَرَتْ وَغافِرَ الذَّنْبِ زَحْزِحْني عَنِ النّارِ

ای بستانندهٔ جان من ازتن من چون حاضرآید وای آمرزندهٔ گناهان دورکن مرا از آتش دوزخ. ودیگری میگوید بلازم :

(۱) یعنی دلودلواشك میریزد (۲) یعنی بدل وتفسیر هواست

خَلِیلَیَّ ما بالُ الدُّجی لا یُزَحزِحُ وَما بالُ ضَوءِ الصُّبحِ لا یَتَوَضَّحُ

ایدوست من چه بوده است تاریکی را که نمیرود وروشنائی صبح را که روشن نمیشود (وَاللهُ بَصِیرٌ بِما یَعمَلُونَ) وخدا بیناست وداناست بآنچه ایشان میکنند قوله تعالی :

قُل مَن کانَ عَدُوّاً لِجِبرِیلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلی قَلبِکَ بِإِذنِ اللهِ مُصَدِّقاً لِما بَینَ

بگوهرکه باشد دشمن جبرئیل اوفروآورده است این را بردل توبفرمان خدای راست دارنده آن را که

یَدَیهِ وَهُدیً وَبُشری لِلمُؤمِنِینَ (۹۲) مَن کانَ عَدُوّاً لِلّهِ وَمَلائِکَتِهِ وَرُسُلِهِ

پیش اوست هدایت و بشارتی مؤمنان را هرکه باشد دشمن خدای و فرشتگانش و پیغمبرانش

وَجِبرِیلَ وَمِیکالَ فَإِنَّ اللهَ عَدُوٌّ لِلکافِرِینَ (۹۳) وَلَقَد أَنزَلنا إِلَیکَ آیاتٍ بَیِّناتٍ

و جبرئیل و میکائیل پس خدای دشمن کافران است بدرستی بفرستادیم بتو آیت های روشن

وَما یَکفُرُ بِها إِلَّا الفاسِقُونَ (۹۴) أَوَکُلَّما عاهَدُوا عَهداً نَبَذَهُ فَرِیقٌ مِنهُم بَل

و کافر نشوند بآن مگر فاسقان هر گاه که عهدی کنند بیندازند آن را جماعتی از ایشان بل

أَکثَرُهُم لا یُؤمِنُونَ (۹۵) وَلَمّا جاءَهُم رَسُولٌ مِن عِندِ اللهِ مُصَدِّقٌ لِما مَعَهُم

بیشترین ایشان ایمان ندارند چون آمد بایشان پیغامبری از نزدیک خدای براستدارنده آن را که با ایشانست

نَبَذَ فَرِیقٌ مِنَ الَّذِینَ أُوتُوا الکِتابَ کِتابَ اللهِ وَراءَ ظُهُورِهِم کَأَنَّهُم لا یَعلَمُونَ (۹۶)

بینداختند گروهی از ایشان که ایشان را کتاب دادند کتاب خدای پس پشتشان پنداری که ایشان نمیدانند

قوله (قُل مَن کانَ عَدُوّاً لِجِبرِیلَ)عبدالله عباس گفت سبب نزول این آیه آن بود که حبری ازاحبارجهودان نام اوعبدالله صوریا بیامد وبارسول ﷺ مناظره کرد واورا ازچندمسئله پرسید چون جواب بیافت وحجت بر اومتوجه شد گفت کدام فرشته بتومیآید از آسمان رسول ﷺ گفت آن فرشته که بجمله پیغمبران میآمد نام اوجبرئیل. پس صوریا گفت اودشمن ماست اگر بجای اومیکائیل بوذی ما ایمان میآوردیم(۱). رسول ﷺ گفت جبرئیل چرا دشمن شماست گفت اوصاحب عذاب وشدّت وقتال است پس خدایتعالی این آیه فرستاد و گفت بگو پسر صوریا را هر که دشمن جبرئیل بود جبرئیل آنستکه قرآن فرود میآورد بردل تو بفرمان خدای، مقاتل گفت ایشان گفتند جبرئیل دشمن ماست که او را فرمودند کتاب بما آرد و آورده و درجبرئیل

(۱) سخن خاص مردی یاجماعتی است نه ازاعتقادات ضروری یهود که همه بدان معتقد باشند مانند آن که جماعتی ازمسلمانان زینت کردن و طعام نیکو خوردن را حرام میدانستند و خدافرموده: «قل من حرم زینة الله ـ الی آخره ـ .

هفت لغت است جبرئیل بفتح جیم وراء وهمزه واشباع . واین قراءة حمزه و کسائی وابوبکر وخلف است وشاعر گفت :

شَهِدْنا فما تُلقْفي لنا مِنْ کَتیبَةٍ مَدَی الدَّهرِ إلّا جَبرَئیلُ أمامَها(۱)

حاضر آمدیم نیابند مارا در لشکری الا همیشه جبرئیل در پیش ایشان بود . و جَبریل بفتح جیم بی‌همزه این قرائت ابن کثیر است و جِبریل بکسر جیم بی همزه واین‌قراءة بصریان ومدنیان است وشاعر گوید:

وَجِبْریلُ رَسُولُ اللهِ فینا وَرُوحُ القُدْسِ لَیسَ بهِ خِفاءٌ (۲)

وجبرئیل رسول خداست درما واوروح‌القدس است ونیست بدین پوشیدگی وجبرائیل علی‌وزن جبراعیل وجبرائل‌علی‌وزن‌جبراعل‌وجبرئل علی‌وزن‌جبرعل‌وجبرال‌علی‌وزن‌فعلال‌واین‌اسمی‌است اعجمی غیرمنصرف‌واسباب مانع‌ازصرف‌اوعلمیت‌است‌وعجمیت(فإنَّهُ نَزَّلَهُ)«ها»درفانه‌ضمیر جبرائیل‌است‌ودرنزله‌ضمیرقرآن‌است‌ضمیرقبل‌الذکراست‌چنانکه‌حق‌تعالی گفت« انا انزلناه‌فی لیلة‌القدر».وقوله«حتی‌توارت‌بالحجاب»ودرآیات‌ذکرقرآن‌وآفتاب‌نرفته‌است. (عَلیٰ قَلبِكَ) برای‌آن گفته‌اند بردل‌تو که جبرئیل ﷺ آنمقدار قرآن که‌آوردی بررسول ﷺ خواندی و رسول یادگرفتی‌وپس‌املاء کردی‌ازحفظ‌تابنوشتندی‌چه‌اونتوشتی‌وازنوشته‌نخواندی (مُصَدِّقاً) نصب برحال‌است ازمفعول (لِما بَینَ یَدَیهِ) بر‌است‌دارنده آن را که‌ازپیش اوست از کتب‌اوایل چون توریة وانجیل وزبور وصحف‌وهر کتاب که خدایتعالی پیش ازپیغمبرمافرستاد(وَهُدیً) بمعنی بیان‌است اینجا وشاید بمعنی‌لطف بود(وَبُشریٰ) بشارت باشد وآن مصدراست‌کالقربی والزلفی‌والحسنی (لِلمُؤمِنینَ) واگرچه‌قرآن‌هدی است جزمؤمنان راچون ایشان منتفع‌و مهتدی‌شدندذکر ایشان کرد .

شهربن حوشب روایت می کند از عبدالله عباس که او گفت سبب نزول آیه آن بود که جماعتی جهودان بیامدند ورسول ﷺ را گفتند ما ازتوچند مسئله خواهیم پرسیدن اگـر مارا خبردهی وجواب بصواب باشد ایمان‌آریم. رسول ﷺ ایشانرا سوگند داد وعهد و میثاق کرد که اگرمسائل را جواب بصواب یابی ایمان‌آرید سوگند خوردند و عهد کردندآنگه سوگند داد ایشان که این مسائل که ازمن بپرسید چون من جواب دهم‌آن را بحق وشما دانی که آن

(۱) از این ترجمه مؤلف چنان مستفاد میگردد که مصراع اول چنین بوده است شهدنا فما تلفو ننافی کتیبة .

(۲) وجبریل پیغام‌آور ازطرف خدا درمیان ما است وروح القدس و آن پنهان نیست .

حق است منکر نشوید وجحود نکنی، سوگند خوردند وقرار دادند، براین رسول ﷺ گفت اکنون بپرسید هرچه خواهی، ایشان گفتند مارا خبرده تافرزند که ازمادر بزاید گاه باپدرماندوخویشان پدرازاعمام وبنی اعمام وگاه بمادرماند وخویشان مادرازاخوال وفرزندان اوسبب چیست؟ رسول ﷺ گفت شمارا معلوم هست که نطفهٔ مردان سپید باشد وسطبر ونطفهٔ زن رقیق باشد وزردهر کدام که غالب آیدازاین دو آب بریکدیگر شبه اورا باشد، گفتند نیکو گفتی وراست گفتی، مسئله دیگر گفتند مارا خبرده تاپیغمبر آخرالزمان را خواب چگونه باشد؛ گفت بخدای بر شما قسم که نه در کتاب خود خوانده‌ای که پیغمبر آخر زمان را که منم وشمامیگوئید که من نیم چشمهایش بخسبد ودلش نخسبد؟ گفتند اللهم نعم آری همچنین است. مسئلهٔ دیگر آن بود که گفتند مارا خبرده از آن طعام که اسرائیل برخودحرام کرد آن چه طعام بود؟ گفت بخدای بر شما قسم ندانسته‌ای که آن طعامی بود که اودوست ترداشتی وآن گوشت شتر وشیر شتر بود، گفتند اللهم بلی همچنین است که گفتی. دگر مسئله آن بود که گفتند مارا خبرده تافرزند که ازمادروپدر حاصل میآید ازمرد است یا از زن؟ رسول ﷺ گفت أمّا استخوانها ورگها وپی ازمرداست واما گوشت وخون وموی وناخن اززن است، گفتند نیکو گفتی وراست گفتی ولیکن مارا یك مسئله ماند که اگرمارا از آن خبردهی مابتوایمان آریم گفت بگوی گفتند این فرشته که وحی بتو میآرد کیست؟ گفت جبرئیل است. گفتند اودشمن ماست واوفرشتهٔ عذاب است از آسمان بلاوصاعقه وهلاك وعذاب او فروآرد ومیکائیل فرشتهٔ رحمت است رحمت وخصب وروزی وبشارت اوفروآرد ازآسمان اگر بیدل جبرئیل میکائیل بتو آمدی بتوایمان آوردمانی رسول ﷺ گفت سبب دشمنی شماباجبریل چیست؟ گفتند اوبامادشمنی بسیار کرده است و ازهمه بدتر آن است که خدایتعالی در کتاب ما برپیغامبرما انزله کرد که بیت المقدس بیران شود بردست مردی که اورا بخت نصر گویند در فلان وقت مامردی را بفرستادیم تابگشت وبخت نصررا بیافت واورا گفته بودیم چون اورایافته باشی اورا بکش تامسجد ماخراب نکند این مردبیامد چون خواست که اورابکشد واوغلامی بود مدبّر وضعیف ودرویش وبی قوّت وبی لشکر جبرئیل بیامد ورهابکرداورا، گفت برو که این هلاك وخراب بفرمان خدایتعالی خواهد بودن آن مرداز او نشنید وخواست تا اورابکشد جبرئیل اورا گفت ازخدا نمی ترسی این مردرا بچه گناه میکشی؟ این مرد گناهی نکرده است هنوز چگونه رواداری که اورابکشی؟ آن مرد فروماند واورا نکشت وباز آمد ومارا خبرداد تامدتی برآمد بخت نصر بزرگ شد وقوی گشت وپادشاه شد ومسلط گشت وبیامد وبیت المقدس راخراب

کرد واز بنی اسرائیل خلایق را بکشت ما از این کار دشمن او ئیم سدی گفت سبب نزول آن آیه آن بود که عمر خطاب را زمینی بود بر درمدینه هر وقت آنجا شدی و در راه او مدرسه‌ای بود از آن جهودان در آنجا احبار و علماء جهودان بودند هر وقت در آنجا شدی و با ایشان مناظره کردی چون گستاخ شدند و انس گرفتند بایکدیگر بطریق احسن او را گفتند که ما از اصحاب رسول شما کس را چنان دوست نداریم که تورا، گفت برای چه؛ گفتند برای آنکه ایشان ما را رنجانیدند و تو ما را نرنجانی و ما را الفتی که با تو هست سخن بگوئیم با تو که با جز تو نگوئیم این محمد مردی باخبر است عمر سوگند دادشان بآن خدای که توریة بکوه طورسینا. برموسی علیه السلام انزله کرد که هیچ دانسته و شناخته‌ای که این محمد رسول خداست و حق است وصادق است چون این سخن بشنیدند باهم نگریستند وهیچ سخن نگفتند، یکی ازجملهٔ ایشان گفتند چرا نمیگوئی آنچه او میپرسد؟ پس از آنکه سوگندان گران داد و گفت اگر شما نگوئی من بگویم و آن پیغامبر است که ما نعت وصفت او در توریة دیده‌ایم و خوانده‌ایم گفت پس چرا ایمان نمی‌آرید باو گفتند سبب آن است که آن فرشته که باو می‌آید جبرئیل است واو دشمن ماست گفت چه عداوت است شما را باجبرئیل؟ گفت او صاحب عذاب وخسف ومسخ است واگر ببدل او میکائیل بودی که صاحب رحمت ورأفت وخصب وسعت است ما ایمان آوردمانی عمر گفت بخدای برشما بگوی تا مقام جبرئیل کجاست ومقام میکائیل کجاست؟ گفتند مقام جبرئیل بردست راست است ومقام میکائیل برچپ وازمیان ایشان عداوت است و فرشتگان دست راست دشمنان فرشتگان دست چپ‌اند. عمر گفت دروغ میگوئی که ازمیان فرشتگان هیچ عداوتی نیست وبرخاست وبیرون آمد تا رسول را صلی الله علیه و آله خبردهد جبرئیل آمده بود واین آیات بررسول خدا آورده بود و او را خبرداده از آنچه میان ایشان رفت. سؤال کردند که وجه محاجه وظهور حجة رسول صلی الله علیه و آله برجهودان چیست در این آیة واین چه جواب است سخن ایشان را؟ «فانه نزله علی قلبك باذن الله» جواب از این آن است که معنی چنان است که اگر معادات شما باجبرئیل از آنجاست که او از آسمان بمن پیغامها آورد و آن از خویشتن نمی آورد از نزدیك خدایتعالی می‌آورد بفرمان او. پس این عداوت باخداست شما را. دگر آنکه جبرئیل بمن آمد بموسی آمد و آنچه بمن آورد جنس آن ومانند آن بموسی آورد. واگر آمدن او بمن منع میکند شما را از ایمان بمن چرا منع نکرد شما را از ایمان بموسی، پس جبرئیل علیه السلام آورد آنچه از خدای تعالی آورد (بِإِذْنِ اللهِ) در او دو قول است یکی بعلم الله و یکی بأمر الله، بعلم وفرمان خدای تعالی بود وچون چنین باشد عداوت با رسولان خدایتعالی جل جلاله عداوت باخدا باشد. (مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلهِ) گفت هر کـه دشمن خدایتعالی باشد و ملائـکته و

فرشتگان اوورسله وپیغامبران او وجبرئیل ومیکائیل باشد اگرچه ایشان گفتند که مادشمن جبرئیلیم ودوست میکائیل خدایتعالی ایشانرا تکذیب کرد و گفت دروغ می گویند که ایشان دشمن هردواند چه دشمن جبرئیل دوست میکائیل نباشد ولیکن برسبیل تعلل از آنکه ایمان نمی‌آرند این بعلت کرده‌اند (١) .

اماافراد جبرئیل ومیکائیل بذکر باآنکه داخل باشد فی قوله تعالی (وَمَلٰئِكَتِهِ)این را تخصیص بالذکرخوانندبرای تنبیه برقدرایشان وبرمنزلت ایشان وعظم ایشان نزدیك خدای تعالی چنانکه گفت : واذ أخذنا من النبیین میثاقهم و منك ومن نوح . ومیکائیل قرائت اهل مکه و کوفه وشام است و میکائل علی وزن میکاعل قراءة اهل مدینه ومیکال علی وزن مفعال قراءة اهل بصره است (٢) : شاعر گوید :

وَيَوْمَ بَدْرٍ لَقِينَاكُمْ أَتَى مَدَدٌ ... فِيهِ مَعَ النَّصْرِ جِبْرِيلٌ وَمِيكَال (٣)

وشاعر دیگر گفت :

عَبَدُوا الصَّلِيبَ وَكَذَّبُوا بِمُحَمَّدٍ ... وَبِجَبْرَئِيل وَكَذَّبُوا مِيكَالاً (٤)

پرستیدند صلیب را وبدروغ داشتند محمدرا (وَجِبْرِيلَ وَمِيكَالَ) رانیز. ودرست آن است که این دونام اعجمی است علم موضوع غیرمشتق واگرچه دروجهی روایت کرده‌اندازجماعتی که اهل علمند که جبرئیل ومیکائیل را معنی آن است که عبدالله وعبیدالله وهراسمی که در آخراوإیل است این معنی دارد چه إیل بزبان عبریان الله باشد واین روایت عکرمه وسعیدجبیر وعطاست ازعبدالله عباس، پس براین وجه سببی دیگرازموانع صرف دراوباشد واین ترکیب است کمعدیکرب واگرقایلی گویداین ترکیب نیست اضافه است کعبدالله وعبیدالله روابود پس معتمد وجه اول است حق تعالی بیان کرد دراین آیه که هر کس که دشمن جبرئیل بود دشمن خداوجملهٔ فرشتگان ورسولان وجبرئیل ومیکائیل باشد وخدا دشمن اوباشد برای آنکه بعداوت ایشان کافر شود وخدای دشمن کافران باشد وعداوت ازما ارادهٔ مضرت باشد بغیری ، وازخدایتعالی جل جلاله ارادهٔ عقاب باشد بمستحقش وعداوت درحق خدای تعالی محقق نشودچون مضرت باو نتوان رسانیدن

---

(١) این را علت عدم ایمان دانستند (٢) و هم قراءة حفص است از کوفیان و همین قراءة مشهور است (٣) روز بدر شمارا ملاقات کردیم مددی آمد با پیروزی و جبرئیل ومیکائیل باآنها بودند . (٤) صلیب را پرستیدند و محمد صلی الله علیه و آله را دروغ پنداشتند و جبرئیل و همچنین میکائیل را .

ودرحق جزخدای محقق‌بود: اماعداوت درحق خدایتعالی آن را چند تأویل بود یکی آنکه‌روا باشد که جهودان درحق خدایتعالی اعتقاد چنان دارند که مضرت باوراه یابد اگرچه دانند که ایشان‌نتوانند رسانیدن ولیکن‌صحیح باشد باین‌اعتقاد که مریدباشندآن را چه ایشان‌ازاین‌عظیم تر روا داشتند في قوله حکاية عنهم « وقالت اليهود عزير ابن الله » ودیگر آنکه برتمنا حمل کنند که چوبودی که مضرت‌ممکن‌بودی‌رسانیدن، آنکه‌آن راعداوة خوانند واگرچه تمنا بود آنرابحکم‌ارادت خواندبرسبیل مجاز. وجهی‌دیگر آنکه معادات‌باخدایتعالی‌مرادمعادات‌باولیاء خداست چنانکه : «یؤذون الله ورسوله» قوله :

(وَلَقَدْ أَنْزَلْنا إِلَيْكَ آياتٍ بَيِّناتٍ) سعید جبیر ازعبدالله عباس چنین روایت میکند که‌سبب نزول‌این‌آیه‌آن‌بود که جهودان‌برمشرکان برسول ﷺ احتجاج واستفتاح میکردند ومیگفتند اگراوبیاید مارا برشما ظفردهدوبگوید که مابرحقیم وشمابرباطل چون‌رسول ﷺ بیامد و ایشان‌کافرشدند معاذ جبل وبشربن‌البراءبن معرور گفتند سبحان‌الله خدای تعالی اورا نافرستاده شماتمنا میکردید واستعجال می‌نمودی بفرستادن اوبرما باوحجت می‌انگیختید وما برشرك بودیم‌اکنون ماازشرك باسلام‌آمدیم وباوایمان‌آوردیم و شماازآنچه میگفتید بازآمدی وکافرشدید، ایشان گفتند این محمد آیتی‌نیاورد که مارا ایمان‌آوردن باوواجب‌شود خدای‌تعالی‌این آیه فرستاد « و لقد أنزلنا اليك آيات بينات » . گفت بدرستیکه من‌آیات فرستادم‌آیات روشن واضح . مفسران خلاف کردند دراین‌آیات عبدالله عباس گفت مراد بیان‌حلال و حرام است ، ضحاك گفت‌هم‌ازعبدالله عباس که مرادبآیات قرآنست که‌رسول ﷺ برایشان میخواندبامداد وشبانگاه، أصم گفت‌مرادعلم تورية وانجیل‌است واخبارغایبات‌وقصهٔ‌امتان گذشته واشاره بآیاتی که‌ایشان تحریف کرده بودند باآنکه هرگز کتابی نخوانده‌بود وتعاطی نکرده‌بود و بنزدیك استادی اختلاف نکرده ، ابوالقاسم بلخی گفت مرادبآیات قرآن ومعجزات است که ایشان را وعرب وعجم‌را وجن‌وانس‌را بدان‌تحدی کرد ازآوردن مانندآن‌عاجزشدند ، بعضی‌دیگر گفتند مرادسایرمعجزات است ازحدیث معراج وتسبیح حصاوآب بردمیدن ازمیان انگشتان‌اووآمدن درخت وجزآن ازمعجزات او ﷺ و حمل‌کردن برعموم اولیترباشد تافایده راشامل‌تربود (وَما يَكْفُرُ بِها إِلَّا الْفاسِقُونَ) وبآن‌آیات‌کافرنشوند الاالفاسقان . کفر باین‌آیات ازدووجه بود یکی آنکه دانند وباعلم جحود کنند و یکی آنکه جحود کنند و انکارازآنکه بدانند ومراد بفاسق‌کافراست‌درآیه برای‌آنکه‌کافرفاسق‌باشدولیکن‌همهٔ فاسق‌کافرنباشد واصل‌فسق‌خروج‌بود

وفاسق خارج بود از فرمان خدایتعالی جل جلاله .

(أَوَكُلَّمَا عَاهَدُوا) . عبدالله عباس گفت مراد آن است که خدایتعالی عزوجل در تورية برزبان موسی عهد بستد ازجهودان که چون محمد ﷺ بیاید باو ایمان آرند و نعت وصفت او پنهان نکنند رسول ﷺ مالك بن الصفير را گفت نه خدایتعالی از شما عهد و پیمان بستده است که بمن ایمان آرید و نعت وصفت مرا جحود نکنید گفت خدایرا هیچ عهدی نیست در تورية در معنی تو باما(١)، منکر شد این را خدایتعالی آیه فرستاد که عهد کردند ولیکن اینان باپس پشت انداختند وکار نبستند . « أوكلما » الف استفهام راست «واو» عطف است و « كلّما » ظرف است و در شاذ خواندند «عوهدوا» (عَهْداً نَبَذَهُ) ای رماه، ونبذ انداختن بود، ومنه قوله : «فنبذناه بالعرآء». نبیذ از اینجاست ، فعیل بود بمعنی مفعول وشاعر گفت :

نَظَرْتُ إلىٰ عِنْوانِهِ فَنَبَذْتُهُ　كَنَبْذِكَ نَعْلاً أَخْلَقَتْ مِنْ نِعالِكا (٢)

(فَرِيقٌ مِنْهُمْ) . گروهی از ایشان و از احبار و رؤساء ایشان بودند «منهم» من اليهود (بَلْ أَكْثَرُهُمْ لاٰ يُؤْمِنُونَ) بل إضراب را بود حقتعالی برای تسلی رسول ﷺ باز نمود که ایشان بیشتر ایمان نیارند تا دل عزیز او دربند ایمان ایشان نباشد .

(وَلَمَّا جَاءَهُمْ رَسُولٌ) چون آمد بایشان مراد بایشان جهودان عصر رسولند واگرچه رسول ﷺ مبعوث بود بایشان وجز ایشان ولیکن برای قرینه حال تخصیص کردیم بایشان . ابومسلم گفت روا بود که مراد برسول رسالت بود چنانکه کثیر گفت :

فَقَدْ كَذِبَ الواشُونَ مَا بُحْتُ عِنْدَهُمْ　بِلَيْلَىٰ وَلا أَرْسَلْتُهُمْ بِرَسُولِ

ای برسالة دروغ گفتند سخن چینان که آشکار نکردم نزدیك ایشان این زن را و نفرستادم بایشان پیغامی ومراد نه مجيء شخص است مراد قیام اوست بحجتهای خدایتعالی در اداء رسالت ومراد برسول محمد ﷺ است (مِنْ عِنْدِ اللهِ) از نزدیك خدای تعالی یعنی بفرمان او و حجت و آیات او. (مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ) صفت رسول است و آنکه او تصدیق میکند کتاب ایشان را و این برسبیل تحریض است ایشانرا بر ایمان برسول ﷺ برای آنکه آنکس که بیاید و کتاب ایشانرا و پیغامبر ایشان طعن نزند و تصدیق کند اولی تر آن باشد که اورا تصدیق کنند . (نَبَذَ فَرِيقٌ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الكِتَابَ) فریق ای جماعة ومن تبعیض راست ومراد باصحاب کتاب اینجا جهودانند (كِتَابَ اللهِ) گفتند مراد قرآن استکه

---

(١) یعنی درباره تو که مابتو ایمان آریم .

(٢) نگاه کردم بعنوان نامه وآنرا بیفکندم چنانکه تو نعل کهنه را ازمیان نعل‌های خود دورمیافکنی.

ایمان نیاوردند بآن و کار نبستند آنرا و گفتند که مراد توریة است که در آنجا ذکر محمد ﷺ بود ونعت وصفات او (وَرَآءَ ظُهُورِهِمْ) باپس پشتهای ایشان واین کنایه است از آنکه ترك کلی کردند آنرا و دست ازاو بداشتند و بر آن بهیچوجه کار نکردند (كَأَنَّهُمْ لا يَعْلَمُونَ) پنداری خود ندانسته‌اند یا کسی را مانند که اینحال نشنیده باشد ونداسته واین عبارت باشد از کاری بیقدر سخیف ، عرب کنایه‌را چنین گوید : جعلت ذلك خلف ظهری ودبر اذنی وتحت قدمی ونظیر این قوله تعالی «واتخذتموه وراءكم ظهريّاً» قال الشاعر :

تَمِيمَ بْنَ زَيْدٍ لاتَكُونَنَّ حاجَتِي بِظَهْرٍ وَلا يَعْيا عَلَيْكَ جَوابُها

ای تمیم نباید که حاجت من باشد پس پشت انداخته و نه درماند بر تو جواب آن . وسعید گفت مراد آن است که بر آن کار نکردند . سفیان عیینه گفت توریة در حریر ودیبا پیچیدند و درزر وسیم گرفتند بر حلال و حرامش کار نکردند ومعنی آنکه باپس پشت انداختند اینست «كانهم لايعلمون» پنداری نمیدانند . قوله : « قوله تعالی »

وَاتَّبَعُوا ما تَتْلُوا الشَّياطِينُ عَلى مُلْكِ سُلَيْمانَ وَما كَفَرَ سُلَيْمانُ وَلٰكِنَّ

پیروی کردند آنرا که می‌خوانند دیوان بر پادشاهی سلیمان و کافر نبود سلیمان ولیکن

الشَّياطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النّاسَ السِّحْرَ وَما أُنْزِلَ عَلَى الْمَلَكَيْنِ بِبابِلَ هارُوتَ وَ

دیوان کافر شدند می‌آموزند مردمان را جادوئی و آنچه فرستاده‌اند بر دو فرشته ببابل نام آن دو فرشته است هاروت

مارُوتَ وَما يُعَلِّمانِ مِنْ أَحَدٍ حَتّى يَقُولا إِنَّما نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلا تَكْفُرْ فَيَتَعَلَّمُونَ

و ماروت نمی‌آموزند هیچکس را تا میگویند که ما آزمایشیم کافر مشو می‌آموزند ایشان

مِنْهُما ما يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ وَما هُمْ بِضارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلّا بِإِذْنِ

آنچه جدامیکنند بآن از میان مرد و زنش و نیستند ایشان زیان کننده بآن کسی را مگر بدانستن

اللهِ وَيَتَعَلَّمُونَ ما يَضُرُّهُمْ وَلا يَنْفَعُهُمْ وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَراهُ ما لَهُ

خدای می‌آموزند از آنچه زیان دارد ایشان را و سود ندارد ایشانرا و بدانستند که آنکه میخرد آنرا نیست اورا

فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلاقٍ وَلَبِئْسَ ما شَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ لَوْ كانُوا يَعْلَمُونَ (۹۷) وَلَوْ

در آخرت نصیبی بد چیزی است آنچه فروختند بآن خودرا اگر دانستندی اگر

أَنَّهُمْ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَمَثُوبَةٌ مِنْ عِنْدِ اللهِ خَيْرٌ لَوْ كانُوا يَعْلَمُونَ (۹۸)

ایشان ایمان آوردندی و بترسیدندی ثواب از نزدیك خدای بهتر است اگر دانستندی

اهل تفسیر گفتند سبب نزول آیه آن بود که شیاطین سحر و نیرنجات بنوشتند برزبان آصف ابن برخیا و بر پشت آن بنوشتند این نوشتها : هذا ما علم آصف بن برخیا سليمان الملك . و پنهان سلیمان در زیر سریر او دفن کردند چون سلیمان فرمان یافت بیامدند و آن نوشتها را از زیر سریر او بیرون آوردند و گفتند سلیمان بر مردمان و جنیان و خلایق باین پادشاهی میکرد شما نیز بیاموزی تا همچنان ملك یابی أما علماء و صلحاء بنی اسرائیل گفتند معاذالله که این علم سلیمان باشد و از آن حدیث تبرّا کردند اما سفله و جهال چون آن دیدند نوشتن و آموختن گرفتند و تعاطی میکردند و حدیث سلیمان و آنکه او ساحر بود برزبان ایشان روان شد تا عهد رسول ما ﷺ حقتعالی این آیه فرستاد رد برایشان و دلیل بر براءة ساحت سلیمان . این قول کلبی است ، سدی میگوید سبب نزول این آیه آن بود که شیاطین درعهد پیشین توانستندی که بر آسمان شدندی و جایها مقام کردن که حدیث فرشتگان شنیدندی کما قال الله تعالی : « وإنا كنا نقعد منها مقاعد للسمع فمن يستمع الآن نجدله شهاباً رصداً » در احداثی که درزمین افتادی و خواستی بودن آنرا با ضافتهای دروغ بردندی و با مردمان بگفتندی که تا مردم اعتقاد کردند که شیاطین غیب میدانند چون سلیمان علیه السلام را به پیغامبری بفرستاد خدای تعالی جل جلاله او را پادشاه کرد بر جن و انس و وحوش و طیور ، او شیاطین را بگرفت و آن کتابها از ایشان بستد و درزیر سریر خود دفن کرد تا شیاطین بر آن راه نیابند چون سلیمان ازدنیا بشد دیوی بیامد بنی اسرائیل را گفت من شما را راه نمایم بر علم سلیمان و آنچه سلیمان بآن مسخر کرد جن و انس را گفتند بنمای گفت زیر سریرش بشکافید و در آنجا صندوقی خواهید یافت پر از کتاب آن کتابها بردارید و کاز بندید که آن علم سلیمان است همچنان کردند و آن کتابها که سلیمان ازدیوان بسته بود سحر و جادوی و نیرنجات در آنجا نوشته بود برداشتند و بدیدند سحر بود و از آنجا بیرون آوردند و درمیان مردمان خبر فاش شد که سلیمان علیه السلام پادشاه ساحر بود . چون جهودان با رسول ﷺ درحق سلیمان علیه السلام خصومت کردند و گفتند او ساحر بود رسول ﷺ ایشانرا زجر کرد خدایتعالی جل جلاله تصدیق رسول را ورد بر جهودان و براءة ساحت سلیمان این آیات فرستاد قوله تعالی (وَاتَّبَعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكِ سُلَيْمَانَ) . يقال تبعه و أتبعه و اتّبعه بمعنی واحد پس روی کرد او را ، فعل و افتعل و أفعل بیك معنی و بیان افعل باین معنی قوله تعالی : « فاتبعهم فرعون وجنوده بغياً وعدوا » و اتبع نیز آن باشد که کسی را تبع کسی گردانند و چیزی را از پی چیزی ببرد کما قال الله تعالى : « وأتبعناهم في هذه الدنيا لعنة » و این متعدی باشد بدو مفعول . « واتبعوا » یعنی الیهود ، پس روی کردند یعنی جهودان : « ما تتلوا

الشیاطین » . «ما» موصوله‌است بمعنی الذی ، آنچه شیاطین میخواندند من التلاوة بمعنی القراءة یقال تلوت القرآن تلاوةً إذا قرأته . واین قول عطاوابوعبید است عبدالله عباس گفت آنچه شیاطین تتبع میکردند من قولهم تلوت الرجل اذا تبعته واقتفیت اثره یمان گفت معنی تتلوا آن است که تروی و تکذب آنچه از او روایت میکردند بدروغ وقوت این قول قرینه « علیه » است یقول العرب قال فلان علی فلان ای کذب علیه وقوله تعالی: « ویقولون علی الله الکذب» وقوله تعالی «ولو تقوّل علینا بعض الاقاویل » ای تکذب وتخرص قال الشاعر :

عَرَضْتُ نَصِیحَةً مِنّي لِیَحْیَی ... فَقَالَ غَشَشْتَنِي وَ النُّصْحُ مُرٌّ
وَ ما إِنّي أَکُونُ أُعِیبُ یَحْیَی ... وَ یَحْیَی طَاهِرُ الأَخْلاقِ بَرٌّ
وَلکِنْ قَدْ أَتانِي أَنْ یَحْیَی ... یُقالُ عَلَیْهِ فِي بَقْعاءَ شَرٌّ (۱)

ای یکذب علیه واگرچه لفظ مستقبل است معنی ماضی است معنی تتلوا تلت ومستقبل بمعنی ماضی آمده‌است چنانکه شاعر گفت شعر:

وَإِذا مَرَرْتَ بِقَبْرِهِ فَاعْقِرْ بِهِ ... کُومَ الهِجانِ وَکُلَّ طِرْفٍ سابِحٍ
وَانْضَحْ جَوانِبَ قَبْرِهِ بِدِمائِها ... فَلَقَدْ یَکُونُ أَخادِمٍ وَ ذَبائِحِ (۲)

یعنی کان معنی آن است که بود خداوند خونها. ووجهی دیگر در این آیه آن است که کان اضمار کردند تا حکایت حال باشد ای ما کانت تتلوا الشیاطین آنچه شیاطین نهاده بودند بر سلیمان علیه السلام وبسته بودند از حوالهٔ سحر براو دروغ نهاده بودند بر سلیمان علیه السلام ودر تتلوا این سه قول گفتند که برفت از دروغ وقراءة ومتابعت «علی ملك سلیمان» بر پادشاهی سلیمان بعضی گفتند که مراد آن است که علی عهد سلیمان یعنی روزگار سلیمان (وَماکَفَرَ سُلَیْمانُ) آنگاه حق تعالی براءة ساحت سلیمان را بیان کرد و گفت سلیمان کافر نبود یعنی ساحر نبود برای آنکه ساحر چون اعتقاد صحت سحر کند کافر بود(وَلکِنَّ الشَّیاطِینَ کَفَرُوا)ولیکن کافر وساحر شیاطین بودند که سحر ایشان کردند وحواله بر سلیمان کردند کوفیان و شامیان خواندند ولکن الشیاطین بتخفیف نون «لکن»

---

(۱) پندی بر یحیی عرضه داشتم گفت بامن راست نبودی ونصیحت تلخ است. ومن یحیی را عیب نمی گویم بلکه یحیی پاکیزه خوی ونیکوکار است ولکن بمن خبر رسید که بر یحیی در بقعاء ، سخن زشت می گویند یاقوت گوید بچشم بدبزنی نظر داشت.

(۲) چون بر گور او بگذری ناقه های بلند کوهان واسبان رونده را بخاك آن آلوده ساز و از خون آنها در گرداگرد قبر او بپاش که او پیوسته ملازم خون ریختن و ذبح کردن بود یعنی بخشنده بود و سفره داشت .

و برفع «شياطين» و باقی قراء بتشدیدنون لکن وبنصب شیاطین برای آنکه ولکن‌را چون نون او را تخفیف کنند عمل او باطل شود اعنی عمل نصب ورفع واو بمثابة حرفی شود که عمل نکند واسم مرفوع بماند برمبتداء وخبر(یُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ) مردمان‌را جادوئی می‌آموختند بدانکه سحر حیلتی باشد که وجهاو پوشیده باشد از جنس آن که مشعبدان کنند و جنس آنکه سحرهٔ فرعون کردند از آنکه عصاها مجوف کردند و رسنها از ادیم بدوختند مارپیکر واژدها صورت پراز زیبق کردند وزیرزمین مجوف کردندو آتش براو ریختند ووقت چاشتگاه که آفتاب گرم شد گرمای آتش و گرمای آفتاب از زیر وبالا اثر کرد آن‌حبال وعصی ازآن جیوه‌یعنی زیبق بجنبش در آمد (۱) چنان می‌نمود که بخواهد رفتن چنانکه حق تعالی گفت « یخیل الیه من سحرهم أنّها تسعی» این نوعی سحراست و نوعی دیگرهم از باب حیل باشد چنانکه گویند زنی بود وشوهری داشت آن شوهر اوبرفت و زنی دیگر کرد این زن اول بیامد و پیر زنی را گفت که دعوی‌ساحری کرده‌ای که تدبیری توانی کردن که این‌شوهراین زن‌را رها کند گفت تدبیری بتوانم کردن که اورا بدست‌خویشتن بکشد آنکه برخاست و بنزدیك این زن دوم‌آمد واو را گفت چگونه میباشي باشوهرت، ترا دوست میدارد یانی ؟ گفت آری گفت اگر خواهی چنان کنم که ازتو یکساعت نشکیبد گفت روا باشد گفت سه تاموازریر محاسن این مرد بباید گرفتن‌تامن‌بدان جادوئی کنم که او تورا چنان‌دوست دارد که یك ساعت ازتو جدا نشودولیکن این موی‌ها که میگیری تمام باید وبریده نشاید واین تمام نشود الا باستره گفت ازکجا استره آورم گفت من تورا بدهم‌واستره‌ای تیز کرده بدوداد گفت‌امشب چون بخسبد توباین استره این سه‌تا موازز یرمحاسن‌اوجدا کن اما ازآنجا که گلواست بگیرتامقصودحاصل‌شودآنکه برخاست وبیامدوبنزدیك شوهر آمدوبرابراو بنشست‌ودراومینگریست‌ومیگریست مرد گفت ای‌عجوزه‌ترا چه بوده است گفت مرا برجوانی‌تو رحمت میآید که تورا بیشترازروزي چندزندگانی نمانده است گفت چگونه گفت این‌زن تو که بدل دوستی(۲) بیاورده‌ای عزم کرده است که تورا بکشد امشب . گفت ازکجادانی گفت نشان‌آن‌است استره‌ای (۳) تیز کرده چون‌قطرهٔ آب باین‌صفت‌و این نشان واین راز بامن بگفته است تو امشب خویشتن راخفته سازتا آنچه من گفتم معاینه‌بینی

(۱) مؤلف گوید هیچ موثر نیست جزاسباب مادی وساحرآن را می‌پوشاند وحق آن است که سحرتأثیرنفوس است ازقبیل‌چشم‌زخم واین معجزه نیست نظیر غیب گوئی‌ازراه استخاره و تاویل خواب که قادح‌دراعجازغیب گوئی انبیاء نیست ومادرحاشیه‌وافی‌درباب‌حدود درمعنی‌سحرشرحی آورده‌ایم.

(۲) بمحبت قلب (۳) تیغ دلاکی است .

مرد بیامدوبوقت‌خفتن خویشتن‌را خفته ساخت‌زن‌چون گمان برد که اوخفته است برخاست و بیامد ومحاسن او برداشت تاموی‌ها بگیرد مردرا حدیث عجوزه درست‌شد برجست ودست اورا بگرفت و گفت این‌چه حال است واین استره چیست زن‌فروماند وجوابی نداشت مرد گفت تو قصدجان‌من کرده‌ای آنگاه آن‌استره ازاوبستد وآن‌زنرا بکشت آن‌ملعونه بیامد وآن‌زنرا گفت دیدی که‌چگونه جادوی کردم‌وازاومبلغی‌بستد واین حکایت برای آن آوردم تابدانی که‌سحری که آنرا اصلی‌بود چنین‌باشد (۱) این کردن وکار بستن کفر نیست فسق‌است اما اعتقاد بستن که کسی برخمی و جارویی نشیند وبرودیا درهوا بپرد این‌انواع مستحیلات که عقل‌قبول آن نکند کفر است برای‌آنکه تجویز آن‌قدح کند درمعجزات پیغمبرانﷺ وآنچه ازباب تمویه وتلبیس باشد چنانکه گفتم کردن وتعاطی آن فسق باشد واصل کلمه درلغت ازپوشید گیست و شش را برای آن سحر گویند که پوشیده باشد در شکم (۲) وسحررا برای آن گویند که آخر شب که صبح برخواهد آمدن تاریك تر باشد وبیانی که بحدی رسد که دیگران ندانند چنان بیان کردن سحر خوانند آنرا برای آنکه وجه اوپوشیده باشد وهر کس چنان نداند گفتن. واز اینجاست حدیث رسولﷺ که گفت «ان‌من‌البیان‌لسحراً» وشعر نکورا سحرحلال‌خوانند بحلال‌آن خواهند که سحروجادوی‌حرامست وسحر بیان‌حلال‌است وسحر بفتح سین‌مصدر باشدو بکسرسین اسم‌باشد وسحر نیز غذاباشد من‌قول‌الشاعر:

أرانا مُوضِعَيْن لِأمرِ غَيْبٍ　　　وَنُسْحَرُ بالطَّعامِ وَبالشَّرابِ (۳)

[وقول‌لبید] فَإن تَسْئَلینا فِیمَ نَحْنُ فَإنَّنا　　　عَصافیرُ مِنْ هذَاالأنامِ المُسَحَّرِ (٤)

وگفتند مراد دراینها بمسحر ومسحور مخدوع است واین قریب تراست ولایق‌تر بمعنی أبیات واصل‌لغت . وسحر آمده است بمعنی علم بکاری پوشیده کقوله تعالی: «یاایها الساحرادع لنا ربك» یعنی یاأیهاالعالم قوله «انما انت‌من‌المسحّرین» گفته‌اند معنی آنست که من‌المخلوقین المحتاجین الی الغذاء اما انواع سحر وآنکه گفتند نوعی ازاوآن باشد که مردم‌را بگرداند از

(۱) بااینحال تأثیر نفوس قویه را درامثال این‌اموراِنکار نتوان کرد وآئینه بینی وتسخیر جن وزشت نمودن زن درچشم شوهر ازتأثیر نفوس است .　　　(۲) مقصود ریه است .

(۳) ماخویشتن را سوی امرپنهانی شتابان می‌بینم بااینحال بخوراك ونوشیدنی‌تنعم می‌کنیم،

(٤) اگر ازما پرسی درچه حالیم‌ما چون گنجشگانیم‌ازبین این مردم‌فریب‌خورده و دربیت دیگر گوید :« وانا واخوان لنا قدتنا بعوا☆لکالمغتدی‌والرائح‌المتهجر » یعنی مردم که آمدندورفتندازدنیا مانند کسی است که صبح مسافرت کند یا عصرهنگام گرمای سخت .

صورتی بصورتی یاحیوانی‌دیگر کند واحداث الوان‌واجسام وچیزها که‌درمقدورقادر بقدرت (۱) نباشد اعتقاد جوازآن کفر است برای آنکه قدح کند اختصاص قدیم جل جلاله‌را بقـادری بر اجسام واعراض‌مخصوص، ونیزقدح کند درمعجزات‌انبیاء علیهم السلام وآنچه گفتنداز‌چشم افسای(۲) آنکه مردم‌را چیزی نماید بخلاف راستی این باطل است وروا نشاید داشت برای آنکه مؤدی بود باسفسطه وآنکه مارا بمدرکات ومشاهدات وثاقت نباشد واما ازآنچه ازابواب حیل‌وتلبیس وتمویه باشد آنرا اصلی نبود وعقل آنرا نپذیرد چون وجه او شناخته شود کردن وتعاطی آن فسق‌باشد (وَمَا أُنزِلَ عَلَى الْمَلَكَيْنِ)در«ما» خلاف کرده‌اند بعضی گفتند «ما» موصوله است بمعنی الذی و روا بود که عطف باشد بر«ما»فی قوله « ما تتلوا الشیاطین » معنی آن باشد که جهودان متابعت آن کردند که فرودآوردند برآن دوفرشته وشاید که عطف‌بود برسحرفی‌قوله تعالی « یعلّمون الناس السحر وماانزل» یعنی شیاطین مردم را سحر میآموزند وآنچه بر آن‌دو فرشته فرودآمد وقولی دیگر آنست که مانفی است‌وتقدیر کلام چنین‌باشد که «وما کفرسلیمان ولا انزل الله السحر علی الملکین » واین تأویل را روایت کرده‌اند از عبدالله عباس و جماعتی مفسران، اما ملکین در او خلاف کردند در قراءة عبدالله عباس وحسن بصری« ملِکین» است بکسرلام یعنی دوپادشاه بود وعبدالله عباس‌را ازاین‌آیت‌پرسیدند گفت متی‌کان‌العلجان ملَکین انما کانا ملِکین آن دو علج یعنی آن دوخر کی فرشته بودند (۳) ایشان دو پادشاه بودند وقراءة عامهٔ قراء فتح‌لامست ومعنی آنکه دوفرشته بودند قوله (بِبَابِلَ) بعضی مفسران گفتند بابل نام زمینی است در عراق وبرای آنش بابل خوانند که زبان اهلش مبلبل است یعنی مضطرب وبعضی دیگر گفتند که بابل نام زمین است که صرح نمرود براو افتاد ازخوف‌آن زبانهای‌مردم مبلبل شد واین اسمی اعجمی لاینصرف است وسبب منع صرف او عجمه است وتأنیث وعلمیت

(۱) قادر دوقسم‌است یکی‌قادربالذات که صفت قدرت اوعین ذات اوست وآن خدای‌تعالی‌است ودیگر قادر بقدرت که صفت قدرت زائد برذات او است وچنین قادر البته نتواند کسی را ازصورتی به صورتی بگرداند .

(۲) چشم بندی وتردستی وآنکه چیزی نماید برخلاف حقیقت شعبده است ومؤلف انکار آن کرده است اماحق آن‌است که ساحران این‌کارمی کنند واگرچه وثاقت بمدرکات ومشاهدات باقی‌نماند واعتماد برحس نباید کرد .

(۳)علج همچنانکه بمعنی خر آمده‌است بمعنی کافر عجمی که هیچ‌نداندهم‌آمده ودور نیست مراد این باشد .

در (هارُوتَ وَمارُوتَ) خلاف کردند واین هر دو اسم أعجمی است و سبب منع صرف او عجمه وعلمیت است؛ بعضی مفسران گفتند بدل ملکین‌است نام‌آن دو فرشته بود بعضی دیگر گفتند نام آن دو پادشاه بود بعضی دیگر گفتند بدل شیاطین است بدل البعض من‌الکل بعضی دیگر گفتند بدل ناس است فی قوله تعالی « یعلمون الناس السحر » هاروت و ماروت السحر و در ملکین نیز خلاف کردند بعضی گفتند مراد جبرئیل و میکائیل است چون جهودان حوالهٔ سحر بر سلیمان کردند گفتند جبرئیل و میکائیل فرود آوردند بر سلیمان ﷺ بعضی دیگر گفتند هاروت و ماروت بودند (وَ ما یُعَلِّمانِ مِنْ أَحَدٍ)این ما بی‌خلاف ماء نفی است این دو فرشته هیچکس را چیزی از این دو معني نیاموختند و اعلام نکردند تانگفتند که مافتنه‌ایم یعنی امتحان‌و آزمایش‌نگر تا کافر نشوی‌عبدالله عباس وجماعتی‌مفسران گفتند قصهٔ آیه آنست که درعهد ادریس پیغامبر ﷺ چون فرشتگان اعمال بنی‌آدم دیدند و آنچه از گناه ومعاصی ایشان بآسمان‌میبردند گفتند بارخدایا اینان‌را درزمین نشاندی تاچندین فسادومعصیت میکنند حق‌تعالی گفت اگرشهوت که درایشان مرکب است درشما باشد وبجای ایشان‌شماباشید همان کنید گفتند بارخدایاتو منزهی مارا نرسد که درتوعاصی شویم وتورا بیان؛ آریم خدای تعالی گفت دو فرشته را بگزینیدتامن ایشان‌را بزمین فرستم تاخبرد چگونه کنند ایشان هاروت وماروت اختیار کردند حق‌تعالی ایشان را بزمین فرستاد وشهواتی که دربنی‌آدم باشد ازشهوت طعام و شراب ونکاح درایشان مرکب کرد وایشان را نهی کرد از کفر وشرك و شرب خمر وزناوقتل نفس بناحق ایشان بیامدند و بروزمیان‌مردمان حکم کردند وشب‌بآسمان میشدند بیاد کردن نام مهترین خدای عز و جل(۱) یك ماه بر این برنیامد که زنی از پارس با جمال تمام نام زهره بحکومت پیش ایشان آمد بدو نگریدند وبر او فتنه شدند و استدعاء کردند او اجابت نکردروزدیگر بازآمد ایشان اورا استدعا کردند گفت اجابت نکنم‌الاآنگاه که‌بت‌را سجده کنی ویاخمر بازخوری ویا کسی‌رابکشی ایشان اندیشه کردند که بت‌راچگونه سجده شاید کردن وقتل نفس هم عظیم باشد مگر پاره خمر باز خوریم بر این قرار دادند زن آن روز برفت و دیگر روز آمد و پاره‌ای‌خمر باخودبیاوردایشان ازآن خمر بازخوردندتامست شدندچون‌مست‌شدندبت‌راسجده کردندو کسی آنجارسیداورا کشتندوبا آن‌زن‌خلوت کردندآخر

(۱) یعنی اسم اعظم .

روز بود که هرچهار معصیت ازایشان در وجود آمد سدی و مکی(١) گفتند نماز شام خواستند بآسمان شوند نتوانستند و نام خدای فراموش کرده بودند و قوت نداشتند بدانستند که این از شومی معصیت ایشانست بنزدیك ادریس پیغامبر ﷺ آمدند و گفتند ای بندهٔ صالح ما آن عبادت که آن از ان تو دیدیم که بآسمان میاوردند از ان کسی دیگر ندیدیم دانیم که تورا نزدیك خدای تعالی منزلتی عظیم باشد ما رااز خدای تعالی در خواه ادریس گفت بار خدایا که احوال ایشان برتو پوشیده نیست حق تعالی گفت من ایشانرا لامحال عذاب خواهم کردن ولیکن ایشان را مخیر کن تا عذاب دنیا می‌خواهند یا عذاب آخرت ایشان عذاب دنیا اختیار کردند. و علماء در کیفیت عذاب ایشان خلاف کردند عبدالله مسعود گفت ایشان را بموی سر آویخته اند تا روز قیامت و قتاده گفت از کمر بست (٢) تا بندپای دربند وقیدند عثمان بن سعید گفت بپای آویخته اند وبسیاط آتشین میزنند ایشانرا بعضی دیگر گفتند ایشانرا سر نگون آویخته اند از بالا وازبی آبی زبان ایشان بیرون افتاده است وازمیان ایشان وآب چهار انگشت است وخدایتعالی عزوجل ایشان را بتشنگی عذاب میکند ، راوی خبر گوید که کسی بزمین بابل رسید آنجا که ایشانند وایشان را بر آن جمله بدید پناه باخداداد و گفت: « لااله الاالله محمد رسول الله» ایشان گفتند اوراتو ازامت کیستی گفت من ازامت محمد مصطفی ایشان شادمانه شدند گفتند عذاب مارا کرانه پیدا خواهد آمدن که محمد پیغامبر آخر زمان است ودولت او بدامن قیامت پیوسته است(٣) . اما کلام در تأویل آیه از این وجه بود که سؤال کنند که شاید خدای تعالی سحر بر فرشتگان فرو فرستد وفرشتگان مردمانرا سحر آموزند؟ گوئیم ازاین چند جواب است یکی آنکه خدای تعالی از آسمان سحر نفرستاد ولیکن وصف سحر فرستاد تا مردمان بدانند وبشناسند واز آن احتراز کنند چه ازعهد ادریس پیغامبر علیه السلام تا بروزگار سلیمان علیه السلام سحر درمیان مردمان مستعمل شده بود خدای تعالی این فرشتگان را بفرستاد و بر زبان ایشان نهی کرد از سحر و وعید و تهدید کرد بر آن آنکه وصف سحر باز نمود تا مردمان بدانند واجتناب کنند وغرض خدای تعالی وغرض ایشان ازاین آن بود تا مردم احتراز واجتناب کنند نه آنکه تا استعمال کنند وآن جاری مجری اعلام و وصف سایر معاصی باشد

---

(١) از ثعالبی ماخوذ است ومراد ازمکی مجاهد باشد. (٢) یعنی جای بستن کمر.

(٣) این حکایات ضعیف است و نسبت معصیت بفرشتگان جائز نیست و آمدن ملائکه بزمین وشهوت رانی کردن وامثال آن مشتمل بر پند وعبرت نیز نمی باشد مؤلف برای آنکه تفسیرش ازقول مفسران خالی نباشد آورده است والله العالم .

که خدای تعالی عزوجل اعلام کرد تا مردمان بدانند واجتناب کنند نه آنکه استعمال کنند بیان این وجه آن است که خدای تعالی گفت (وَما يُعَلِّمانِ مِنْ أَحَدٍ حَتّى يَقُولا إِنَّما نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلا تَكْفُرْ) وفتنه امتحان واختبار باشد وبرای آن فتنه وآزمایش خواند این را که بامتحان ماند برای آنکه بروجهی بود تعلیم ایشان که هم اجتناب را صالح بود وهم استعمال را چون قدرت وسایر آلات که صالح بود خیر وشر را گفتند ماشمارا چیزی میآموزیم که ممکن است وصالح هم استعمال راوهم اجتناب را، اجتناب کنید تانجات یابید واستعمال مکنید که پس هلاك شوی وذلك قوله تعالی : « ومایعلمان من أحد حتی یقولا إنمانحن فتنة فلاتکفر » وماتورا فتنه وآزمایشیم نگر تاکافر نشوی آنکه چون متعلمان را غرض ازآن کار استعمال بود نه اجتناب برسبیل ذم وتهجین ازایشان باز گفت که «ویتعلمون مایضرهم ولاینفعهم » واین وجهی است در تاویل آیه مطابق ظاهر وموافق ادلهٔ عقل ودراین وجه «ما» بمعنی الذی بود، «واو» عطف بود علی قوله «السحر» ومحل او نصب بود تقدیر چنین بود: که یعلمون الناس السحر والذی انزل علی الملکین ووجه دویم در آیه آن است که محل «ما» جر بود عطفاً علی «ملك سلیمان» وتقدیر چنین بود که واتبع الیهود ما کذب به الشیاطین علی ملك سلیمان وعلی «ما انزل علی الملکین ». وممتنع نبود عطف «ما» بر ملك سلیمان بآنکه درمیان ایشان کلام دیگر افتاد برای آنکه ردچیزی کردن با نظیر خود و آنچه بدو لایق باشد بدلیل اولی تر بود بلکه واجب بود واعتراض کلامی دیگر درمیانهٔ آن منع نکند از عطف آن بر او چنانکه گفت «الحمدلله الذی أنزل علی عبده الکتاب ولم یجعل له عوجاً قیماً» . معنی آن است که «أنزل علی عبده الکتاب قیما لم یجعل له عوجاً» وسادراین وجه فی قوله تعالی «وما یعلمان من احد حتی یقولا انما نحن فتنة فلاتکفر». ما نفی است معنی این آن بود که ایشان کسی را بهیچ وجه سحر نیاموزند تا بدان غایة که گویند ما فتنه واختبار وامتحان تو ایم نگر تا کافر نشوی بطلب سحر واستعمال او وامثال این چنان بود که یکی ازما گوید : ما امرت فلاناً بکذا وبکذا ولقد بالغت فی نهیه حتّی قلت له لوفعلت کذا لکان لك کذا وفرق میان اینوجه ووجه اول آن است که در وجه اول تعلیم حاصل است بشرط اعلام و دراینوجه تعلیم حاصل نیست بهیچوجه و «حتی یقولا» مؤکد نفی است ودراین وجه منهما راجع نباشد بادو فرشته بل راجع باشد باسحر و کفر که مذکورند در آیه فی قوله: «ولکن الشیاطین کفروا یعلمون الناس السحر» وتقدیر چنین بود که «ویتعلمون من الکفر والسحر (ما يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ) ومن دراین وجه تجرید وتبدید بود چنانکه رأیت فرایت منه الاسد و ممکن بود که من بدل بود فی قوله (فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُما)

ای ویتعلمون بدلا منهما ومما علمنا هم من النهی عن‌السحر والزجرعن الكفر مایفرقون‌به‌بین المرء وزوجه چنانكه شاعر گفت :

جَمَعْتَ مِنَ‌الخَیْرات وَطباً وَعلْبَةً ... وَصراً لِأخْلاف‌المُزَمَّمَةِ البُزْلِ
وَمِنْ كُلِّ أخلاقِ الكِرامِ نَمِیمَةً ... وَسَعْیاً عَلَی‌الجارِالمُجاوِرِ بالمَحْلِ (۱)

ومعنی آن است كه جمعت مكان الخیرات وطباً وعلبة وبدل أخلاق الكرام‌نمیمة . ووجه سهام درآیه‌آن است كه ماحرف نفی‌است فی‌قوله تعالی : « ومآانزل علی‌الملكین» وتقدیر كلام چنین است كه وما كفرسلیمان ولا أنزل‌الله السحرعلی الملكین ببابل هاروت وماروت. وبر این وجه روا بود كه «هاروت وماروت» بدل ملكین باشند یا بدل ناس یابدل شیاطین چنانكه ذكر كردیم . أما قوله تعالی « إنما نحن فتنة » دراین وجه برسبیل مجون وتخالع واستهزاء باشد چنانكه یكی از ما برسبیل استهزاء ومجون گوید نگر تا می نخوری وغرض اوآن باشد كه میخوری ولیكن این بر سبیل استهزاء بگوید و این تأویل روایت كرده اند از عبد الله عباس فاما برقراءة او و حسن بصری ملكین بكسر لام و گویند مراد دو پادشاه بود تفسیر انزال برآن دهند كه ازشهرهای نجد وزمینهای بلند سحر بآن دوپادشاه فرودآوردند نه ازآسمان بر ایشان فرودآمد این وجهی است درتأویل آیه كه‌آیه‌را ازآن ببرد كه سؤال سائل وطعن‌طاعن را درآن‌مجال‌بود، اماقوله « ومایعلمان من أحدحتی یقولاإنمانحن فتنة» «ما» بی خلاف نفی‌است و«من» زیادة‌است و«حتی»انتهاء غایت‌است و«إنما» برای‌اثبات چیزبود ونفی ماسواه ومعنی«فتنة» امتحان بود ازقول‌عرب كه . فتنت‌الذهب‌بالناروهذادینارمفتون. اماقوله تعالی«فیتعلمون منهما» روابود كه‌راجع بود باملكین‌وروابود كه‌راجع‌بودباكفروسحرآنان كه تعلیم‌میكنند مرد مانند واین ضمیرراجع است الی قوله « یعلّمون‌الناس‌السحر» ومانكرهٔ موصوفه است و تقدیر چنین است ویتعلمون‌منهماشیئاً یفرقون به بین‌المرء وزوجه ودرمعنی اوچند وجه گفته‌اند یكی آنكه ازسحروتمویه وتلبیس‌چیزهامیاآموزند كه بدان‌سعایت ونمیمه كنند بین‌المرء وزوجه‌ازمیان زن وشوهرتامفارقت افكنند میان ایشان چنانكه درآن‌حكایت رفت وجهی دیگر آن است كه او را دعوت كنند باكفرو شرك چون او كافرشد زن از اورها شود بی طلاق وجهی دیگر آن است كه درشرع سلیمان عليه‌السلام چنان‌بود كه هر كه سحر آموزد یاسحری كند زن ازاورهاشود بی‌طلاق

(۱) وطب مشك وعلبه‌شیردوش چرمین وصردلواست وشاعر گویدتواین هارا جمع كردی برای پستان شتران زمام بسته ودندان نیش برآورده یعنی نه ساله وصف بخل اومیكند ودربیت دویم گوید بجای اخلاق نیك‌جوانمردان‌سخن‌چینی‌فراگرفتی و كوشش‌میكنی برهمسایه مجاور تا او را در سختی معیشت اندازی .

(وَما هُم بِضارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ) ما نفی است بمعنی لیس و«هم» ضمیر مرفوع منفصل است و«با» در خبر ما و لیس یکبار بیارند و یکبار نیارند چنانکه مازید منطلقاً و مازید بمنطلق و فایدهٔ در او تأکید نفی بود و«به» ضمیر سحر است بمعنی و در ظاهر راجع است باما و من زایداست و معنی هم تاکید نفی است چنانکه ماجائنی من احد . وضرّ ومضرة خلاف نفع ومنفعت باشد یقال ضر یضرضراً وضاره یضیره ضیراً (إِلّا بِإِذْنِ اللهِ) در او چند وجه گفته‌اند: یکی آنکه معنی آن است که بعلم الله من قولهم أذنت فلانا بکذا إذا علمت به واوقعته في اذنه، واذنت لکذا إذا استمعت اليه ومنه الاذان و بانگ نماز را از اینجا أذان گویند که اعلام باشد، بنماز و گوش را ازاینجا اذن خوانند؛ قال عدی :

فِي سَماعٍ يَأْذَنُ الشَّيْخُ لَهُ وَحَدِيثٍ مِثْلِ ماذِيٍّ مُشارِ(۱)

ووجهی دیگر آن است که الازیاده بود چنانکه یکی گوید: لقیت فلاناً إلاّ أني أكرمته و معنی آن باشد که لقیته فاکرمته چنانکه شاعر گفت :

وَكُلُّ أَخٍ مُفارِقُهُ أَخُوهُ لَعَمْرُ أَبِيكَ إِلّاالفَرْقَدانِ (۲)

ومعنی آن باشد که والفرقدان ایضاً. ووجهی دیگر آن است که إلاباذن الله ای بامرالله. و اینوجه بدان لایق بود که تفسیر تفریق بین المرء وزوجه بر آن دهند که کافر شود تارها شود بکفر یا بسحر چنانکه شرح دادیم، واین حکمی است شرعی الابفرمان خدا نباشد. ووجه چهارم آنستکه « إلاباذن الله» ای إلا بتخلية الله وتوليته وتمكينه . وفایده آن بود که تاخلقان بدانند آنانکه سحر میکنند واصرار بسحر میکنند نه بروجه تعجیز خدای میکنند واگر خدای خواستی ایشانرا منع کردی بجبر وقهر إلا آن است که تکلیف مانع است ازاو. ووجه پنجم آن است که «باذن الله» ای بفعله واجرائه العادة ومراد آن مضرت است که بمسحور رسد عند تناول آن ادویه واغذیه که باو دهند تا بخورد که بر آن سحر کرده باشند آن مضرة فعل خدای تعالی بود بعادت چه ادویه واغذیه فعلی نکند واثری نباشد آنرا بر حقیقت .(وَيَتَعَلَّمُونَ ما يَضُرُّهُم وَلا يَنْفَعُهُمْ) برای آنکه اختیار بد بود ایشان را وغرض ایشان آن است که کاربندند نه آنکه اجتناب کنند ازاین وجه

(۱) در غنائی که مرد سالخورده بدان گوش فرا میدهد و گفتاری شیرین مانند عسل از کندو چیده. وعدی بن زید را پیش ازاین گفتیم درزمان اکاسره بود وخدمت آنان میکردد وفارسی و عربی میدانست وقتی نعمان بن منذر پادشاه حیره اورا حبس کرده بود وحبس طولانی شد این اشعار رادرحبس برای نعمان فرستاد .

(۲) هر برادری برادرش ازاوجدا شود سوگند بجان پدرت مگر فرقدان و آن دوستاره‌اند روشن نزدیك هم دربنات النعش صغری .

زیان دارد ایشآن را وسودندارد .(وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرٰیهُ مالَهُ) لام تأکیداست و هر لامیکه دراول اسمی یافعلی بودمفتوح برای تا کید بودومن درجای ابتداست«وماله فی الآخرة من خلاق» در جای خبراوست یعنی دانندآنانکه خریده‌اند گرفته‌اندآنرا ببدل چیزها ازخیر که ایشانرا درآخرت نصیبی نیست وهاء دراشتراه ضمیرسحراست و گفتندلام بجای آن نهاده است برای آنکه تاکیداست وتقدیرچنین باشد ولقدعلموا أن الذی اشتراه ماله (فِي الآخِرَةِ مِنْ خَلاقٍ) . و خلاق نصیب باشد، وحسن بصری گفت ماله من دین ولاوجه عندالله اورادین نبود وبنزدیك خدای هیچ روی نبود، عبدالله عباس گفت مِنْ قرار(۱) ازراستی نباشد اورا ، بعضي دیگر گفتند که من خلاق ای من خلاص رستگاری نبود اورا قال امیة بن ابی‌الصلت :

یَدْعُونَ بِالوَیْلِ فیها لاخَلاقَ لَهُمْ إلّا سَرابِیلَ قَطْرانٍ وَأَغْلالِ(۲)

ای لاخلاص لهم (وَلَبِئْسَ ماشَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ): مانکرهٔ موصوفه است وتقدیر چنین است ولبئس شیئأشروابه انفسهم . وبئس فعل ذم باشد وفاعل دراو مضمرست اینجاچنانکه بیان کردیم . و لبئس الشيء شیئاً شروابه أنفسهم . أی باعواحظ أنفسهم . بدچیزی است آنچه ایشان حظ و نصیب خویشتن از ثواب آخرت بآن بفروختند (لَوْ کانُوا یَعْلَمُونَ) اگـر دانند که آنچه کردندنیك نیست ازاختیار کفروسحر برایمان‌ودین‌حق اگرسئوال کنند و گویند چگونه‌اثبات علم کرددرحق‌ایشان فی‌قوله تعالی«ولقدعلموا لمن‌اشتراه» ونفی علم کرد فی‌قوله «لو کانوا یعلمون» گوئیم‌ازاین‌چندوجه‌است‌یکی آنکه آنانکه‌دانستندجز آنانند که‌ندانستندآنانکه دانستند شیاطین یاجهودان ویااحبار ایشان که کتاب باپس‌پشت انداختند فی‌قوله « نبذفریق من الذین اوتواالکتاب کتاب‌الله‌ورآء ظهورهم » وبیانش آن است که گفت « کانهم لایعلمون »وآنان که ندانستندآنان بودند که سحر آموختندودین‌بدنیابفروختند جواب‌دیگر آن است که‌قوم‌یکی بودند ولیکن‌چیزی دانستندوچیزی ندانستندآنچه دانستندآن بود که‌برجمله معلوم ایشان‌بود که « مالهم في الاخرة من‌خلاق » وآنچهَ ندانستندآن بود که تفاصیل انواع عقاب که ایشانرا خواهد بودن بر کفروسحروتعاطي ازاستعمال‌آن ازتعلیم وتعلم‌وجز آن ندانستند . جواب‌دیگر آنست که قوم همانند ودانستند لیکن‌کار نبستند و چون‌کار نبستند همان إنگار که ندانستند که آنکس که چیزی داند و کار نه‌بندد همچنان بود که نداند برای‌آنکه بعلم منتفع نباشد پس‌وجود وعدم علمی که بدوانتفاع نباشد یکی‌میشمارد وبیان‌این‌وجه وشاهد کعب‌بن زهیراست

(۱) در تفسیر طبری بجای قرار قوام است وهمان صحیح است .

(۲) یعنی دردوزخ واویلاه گویند وخلاصی نباشدآنهارا لکن ایشان‌را جامه باشدازقطران وغل

که وصف میکند گر گیرا و کلاغیرا که پی او میدویدند تا چون او صیدی کندو از آنجا چیزی بیفکند تناول کنند آنرا ؛ میگوید :

إذا حَضَرانِي قُلْتُ لَوْ يَعْلَمانِهِ أَلَمْ تَعْلَما أَنِّي مِنَ الزّادِ مُرمِلُ (۱)

واین بیت وزان این است برای آنکه لویعلمانه نفی علم است وألم تعلما اثبات علم است و معني بیت آن است که ایشان میدانند ولیکن تجاهل میکنند غرض شاعر از بیت این است .

قوله (وَلَوْ أَنَّهُمْ آمَنُوا وَاتَّقَوْا) ای عقاب الله ومعاصیه اگر بگرویدندی بخدای جل جلاله و رسولان او و از عقاب او بترسیدندی و از معاصی ومخالفت او اجتناب کردندی (لَمَثُوبَةٌ مِنْ عِنْدِ اللهِ خَيْرٌ). وتقدیر آن است که خیر لهم ثواب خدای تعالی ایشانرا بهتر بودی از آنچه ایشان در آنند از کفر و سحر و بطمع حطام دنیا ثواب آخرت رها کردن، ومثوبه مصدر است وثواب همچنین است وثواب درجای اسم بکار دارند واصل او من ثاب إذا رجع باشد (لَوْ كانُوا يَعْلَمُونَ) اگر دانند موقع ثواب خدای تعالی جل جلاله وا کرام واجلال او مر مستحق ثواب را چگونه باشد ودر آیة دلیلست بر آنکه ثواب و عقاب باستحقاق باشد برای آنکه لفظ ثواب و عقاب هم از روی وضع لغت وهم از عرف شرع و هم از جهت اشتقاق دلیل میکنند که معلل باشند بسبب برای آنکه ثواب من ثاب باشد و معنی آن بود که چون طاعت کند پاداشت نیك یابد وچون حسنه کند احسان یابد چنانکه گفت « للذين أحسنوا الحسنی » و چون بدی کند بعقب آن عقاب یابد و پاداشت بدی، پس لفظ ثواب وعقاب دلیل میکند بر آنکه إلاّ باستحقاق نباشد چنانکه مذهب اهل عدل است والله ولي التوفيق .

قوله تعالى

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَقُولُوا راعِنا وَقُولُوا انْظُرْنا وَاسْمَعُوا وَلِلْكافِرِينَ

ای آنانکه گرویدید مگو این کلمه و بگوگوش دار ما را و بشنوی و نا گرویدگان را

عَذابٌ أَلِيمٌ (۹۹) ما يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتابِ وَلَا الْمُشْرِكِينَ أَنْ

عذابی بود دردمند نخواهند آنانکه نا گرویده باشند اهل کتاب یعنی جهودان وترسایان وبت پرستان که

يُنَزَّلَ عَلَيْكُمْ مِنْ خَيْرٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَاللهُ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشاءُ وَاللهُ ذُو الْفَضْلِ

فرود آرند برشما هیچ نیکی از خدای تان وخدای خاص گرداند بخشایش خود آنرا که خواهد وخدای خداوند رحمت

(۱) چون آن دوحیوان نزد من آمدند گفتم اگر سخن گفتن مرا دریابند ـ آیا ندانستید که من ازتوشه بی نصیبم .

الْعَظِيمِ (١٠٠) ما نَنْسَخْ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنْسِها نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْها أَوْ مِثْلِها أَلَمْ تَعْلَمْ
بزرك است هرگه‌كه منسوخ‌كنيم آيتى يا بازپس‌داريم‌آن را بياريم بهتر ازآن ياماننده آن نميدانى
أَنَّ اللَّهَ عَلى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (١٠١) أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّماواتِ وَالْأَرْضِ
خداى بر همه چيزى توانا است نميدانى كه خداى او راست پادشاهى‌آسمان هاوزمين
وَما لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلا نَصِيرٍ (١٠٢) أَمْ تُرِيدُونَ أَنْ تَسْئَلُوا رَسُولَكُمْ
و نيست شما را بجز خداى تعالى از يارى و يارى خواهى شما ميخواهى سؤال كنى ازپيغامبرتان
كَما سُئِلَ مُوسى مِنْ قَبْلُ وَمَنْ يَتَبَدَّلِ الْكُفْرَ بِالْإِيمانِ فَقَدْ ضَلَّ سَواءَ السَّبِيلِ (١٠٣)
چنانكه‌خواستند ازموسى‌پيش اين وهركه بدل‌كندكفر را بايمان كم كرده باشد راستى راه
وَدَّ كَثِيرٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِنْ بَعْدِ إِيمانِكُمْ كُفَّاراً حَسَداً مِنْ عِنْدِ
خواهند بسيارى از اهل كتاب اگر بر گردانند از پس ايمان‌تان كافران ازجهة حسدازنزديك
أَنْفُسِهِمْ مِنْ بَعْدِ ما تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ فَاعْفُوا وَاصْفَحُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ إِنَّ
خودشان از پس‌آنكه‌پيداشدايشانراحق‌عفو كنى‌و درگذارى تا بيارد خداى فرمانش
اللَّهَ عَلى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (١٠٤)
كه خداى بر همه چيز توانا است

قوله (يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَقُولُوا راعِنا ـ الآية) . مفسران گفتندسبب‌نزول‌اين‌آيه‌كه گفت « ياايها الذين‌آمنوا لاتقولواراعنا ـ تابآخر »آن‌بود كه مسلمانان بنزديك‌رسول‌آمدند و گفتند يارسول‌الله راعنامارا مراعات كن و مارا بپاى و گوش‌نما و حديث مادار واين‌لفظ بلغت جهودان دشنام بود چنانكه حقتعالى دردگرجاى گفت : « وراعنا لياباً لسنتهم وطعناً في الدين » جهودان چون‌آن بشنيدندغنيمت شمردند گفتند ما محمدرادشنام‌ميداديم اكنون بهانه‌بدست‌آورديم كه اورا آشكارا دشنام‌دهيم بيامدند وميگفتند راعنا يامحمد وميخنديدندى واستهزاء ميكردندى و رسول ﷺ ازآن‌غافل‌بود سعدمعاذ اين‌لفظ رابشنيدواين‌لفظ شناخت‌وغرض ايشان‌درآن گفتن بدانست ، ايشانرا گفت بآن‌خداى كه محمدرا بحق بخلقان فرستاد كه اگر كسي ديگراين معنى راندبرزبان ، جزبتيغ باوخطاب نكنم . ايشان گفتند نه‌صحابه و قوم اوميگويند ؟ گفت ايشان خيرميخواهند وشماسب ودشنام . حقتعالى اين‌آيه فرستاد و گفت چون‌جهودان باين‌كلمه توريه ميكنند وبگفتن شما تعلل ميكنند شما نيزراعنا مگوئى وببدل‌آن‌كلمه انظرنا گوئي ، اين قول

عبدالله‌عباس‌است وجماعتی ازمفسران « قوله‌یاایها الذین آمنوا » بدانکه قدیم تعالی دراین کتاب مجید باین‌خطاب مؤمنانرا درهشتاد وهشت جایگاه ندا کرد وعبدالله‌عباس میگوید هر کجا در قرآن « یاایهاالناس » است مکی‌است وهر کجا « یاایهاالذین‌آمنوا » است مدنی‌است ، وهم او گوید رحمةالله علیه‌هر کجادر قرآن « یاأیهاالذین آمنوا » است‌در توریة‌بدل آن«یاأیهاالمساکین» است ای‌مسکینان ودرویشان، حقتعالی‌ایشانرا بنام‌مسکنت برخواند ومسکنت ومذلت برایشان زدفی‌قوله : « وضربت علیهم الذلة والمسکنة » . حقتعالی‌امت محمدراچون ندا کرد بنداء شرف ومدحت ندا کرد گفت‌ای‌مؤمنان ای گرویدگان ای‌باورداردندگان واین‌اسم مدح‌است‌لغةوشرعاً وجهودانرا درعهد موسی‌خطاب بمسکنت کرد ودرعهد رسول ﷺ بتازیانهٔ مسکنت ادب کرد که « وضربت علیهم‌الذلة والمسکنة » اینجاشانهٔ مسکنت برسرزد . درحکایات صالحین‌میگوید که‌مردی بود نام‌اوعیسی‌بن زاذان‌مجلس وعظداشتی وعجوزه‌ای‌بودنام‌اومسکینةالطفاویه‌مجلس اورهانکردی یکدونوبت بگذشت که حاضر نمی‌آمد ، واعظ گفت آن عجوزه کجاست ؟ گفتند بیماراست چون‌فرودآمد گفت‌برویم اوراعیادت کنیم ، برفت‌وجماعتی‌بااو ، چون‌ببالین‌اودرآمد اورا درحال خودیافت یعنی حال‌نزع ، بربالین اوساعتی بنشست ومیگریست ، اورا دیدکه لب میجنبانید وچیزی میگفت گوش بنزدیك‌لب‌اوبرد ، اومیگفت : کار کردیم بس آمد رنج‌بردیم ببر آمد (١)دوست جستیم خبرآمد . واعظ گفت عجوزه آگاه است‌ومیداند تا کجا میرود ، آنگه دمی‌چند برآورد وجان‌بداد ، عیسی‌بن‌زاذان بکاراوقیام کرد واورادفن کرد ، چون شب درآمد و بخفت اورا درخواب دیدکه می‌آمد تاج کرامت برسرنهاده ؛حله‌های بهشت پوشیده ، گفت ای مسکینةاین‌توئی گفت‌بلی‌ولکن‌نگر تامرادیگرمسکینة نخوانی که‌ذهبت‌المسکنةوجاءت‌المملکة مسکنه‌ودرویشی رفت‌وپادشاهی‌ومملکت آمد . وعبدالله عباس‌میگوید که خدایتعالی‌هیچ‌جایگاه درقرآن‌نگفت«یاایهاالذین آمنوا»الاامیرالمؤمنین‌علی عليه السلام رئیس‌وشریف‌ایشان‌بودودرآیاتی‌دیگران راتفسیر کرد ذکرعلی‌جزبخیرنکرد.قوله‌تعالی «راعنا»خلاف کردند درآنکه حقتعالی چرامنع کرد ازاین گفتن قول عبدالله بن عباس آن است که گفتیم درباب نزول، وقتاده ومجاهد گفتند برای آنکه جهودان این بر وجه استهزاء میگفتند خدای تعالی نهی کرد مؤمنان را تا ایشان نیز بدلیری مسلمانان نگویند، حسن وابن زید گفتندبرای آنکه این کلمتی است که‌زبردستی گوید زیردستی راحق‌تعالی گفت ادب نگاهداریدوخطاب پیغامبر بشناسی چگونه باید کردن

---

(١)برآمد یعنی بمیوه رسید ورنج ماثمر داد وببرآمد درقرینه دیگر (دوست جستیم ببرآمد) یعنی دوست دربرماآمد و نزدیك ماشد .

چنانکه در آیتی دیگر گفت« ولا تجعلوا دعاء الرسول بینکم کدعاء بعضکم بعضاً» وقولی دیگر آن است که«راعنا» بر زبان جهودان این بود که اسمع لا سمعت بشنو که مشنوادی، مسلمانان پنداشتند که کلمه تازی است و از مراعات است نیز بگفتند. بعضی دیگر گفتند غرض ایشان آن بود که راعنا ای شبان ما. سدی گوید که مردی ازقبیلهٔ قینقاع نام اورفاعة بن زید نزدیك رسول آمد و بااو حدیث کرد ودرمیانه میگفت اسمع غیر مسمع مسلمانان که بشنیدند گمان بردند که معنی آن است اسمع غیرصاغر ایشان نیز میگفتند. و گفتی نیز«راعنا» ویاران رسول را اندیشهٔ مراعات بود وغرض او سب، ومسلمانان پنداشتند که کلمه از مراعات است میگفتند، خدای تعالی نهی کرد، قطرب گفت این کلمه متضمن معنی وعید است اگرچه اشتقاق او از مراعات است حقتعالی گفت این کلمه درحق رسول من چرا میگوئید؛ ودر شاذ حسن بصری خوانده است « راعناً » بتنوین آنگه وقف کند براو تا «راعنا» شود که منصوب منون را درحال وقف ببدل تنوین ألفی بیارند چنانکه رأیت زیداً دروصل ودروقف رأیت زیدا. آنگه درمعنی او خلاف کردند بعضی گفتند معنی آن است که لاتقولوا راعنا ای قولا فاسداً قبیحاً قالوا والرعن هو القبیح من الکلام وممتنع نبود که اشتقاق او من رعن الجبل باشد وهو الانف الخارج منه (۱) آنگه معنی آن باشد سخنی خارج وخطابی نالایق مکنید بارسول و گفته‌اند اشتقاق او از رعونت باشد وآن خفت وجهل و حمق باشد، ای لاتقولوا مایقولونه جهلا وحمقاً. مجاهد گفت خلافا، یمان گفت هجراً واین سخن زشت باشد ، و کسائی گفت شراً و این اقوال بمعنی مقارب است وهمه بر آن قراءة میآید که منون خوانند فأما أصل کلمه مراعات است و راعِنا فاعِلْنا باشد از بناء مفاعله ورعایت نگاهداشتن باشد ورعی چره کردن وچرانیدن باشد واما قولهم ارعنی سمعك دومعنی دارد یکی آنکه اجعل سمعك یرعانی ویحفظنی گوشت را نگاهبان من کن وشنونده سخن من کن، وقولی دیگر آنکه گوشت بچره کنندهٔ کلام من کن تاچنانکه چارپائی ازآن انتفاع گیرد تو از کلام من انتفاع گیری(وَقولُوا انظُرْنا) گفت ببدل این لفظ بگوی که اُنظرنا گفته‌اند معنی آنست که انتظر الینا برای آنکه نظرته بمعنی انتظرته باشد ومعنی آن باشد که توقف فرما تاما کلام توشنویم وتأمل کنیم وبدانیم آنکه دیگر بگو ، وبعضی دیگر گفتند انظرنا معنی آنست که انظر الینا ولیکن حرف جر بیفکند چنانکه فی قوله : «واختار موسی قومه» والمعنی من قومه و چنانکه شاعر گفت :

---

(۱) دماغه کوه تیزی است از کوه بیرون آمده .

ظاهِراتِ الْجَمالِ وَالْحُسنِ يَنْظُرْ .... نَ كَما يَنْظُرُ الْأَراكَ الظِباء (۱)

ای إلی الاراك ومعنی آن باشد که بما نگر تا ما خطاب تو نیك فهم کنیم که چون گوینده ببعضی شنوندگان نگرد از شمایل و حرکات و آثار چیزها بینند که فهم کلام او بهتر توانند کردن از آنانکه کلام او شنوند و او را بینند و او بایشان ننگرد. و بعضی دیگر گفتند «أُنظرنا» در جای أنظرنا استعمال کرد فَعَل درمعنی أفْعَلَ و درحرف أبی کعب چنین است ومعنی آن است که مارا مهلت ده تا چون سخنی بگوئی ما فهم آن بکنیم ودر آن اندیشه کنیم پس از آن چیزی دیگر گو، چنانکه در انظرنا بمعنی انتظرنا شرح دادیم. قطرب گفت راعنا وانظرنا بمعنی یکی است جز آنکه درعرف یکی نکوست و یکی زشت بیکی امر کرد واز یکی نهی واز جملهٔ اقوال و وجوه آن بهتر است که نظر بمعنی انتظار باشد چه ظاهر برحال خود باشد ومعنی برجای خود ونظر بمعنی انتظار در قرآن و کلام عرب شایع وظاهر است کقوله «وانی مرسلة الیهم بهدیة فناظرة ای منتظرة» قال امرؤ القیس:

فَإِنَّكُما إِنْ تَنْظُرانِي ساعَةً .... مِنَ الدَّهْرِ يَنْفَعْني أَرى أُمَّ جُنْدَبِ (۲)

مجاهد گفت معنی آنست که فهمنا مارا مفهوم گردان یمان گفت «بین لنا» مارا بیان کن (وَاسْمَعُوا) بشنوید یعنی طاعت دارید برای آنکه غرض ازسمع طاعت است و گفته‌اند مراد آن است که بشنوی این آیات که برشما میخوانند (وَلِلْكافِرِينَ عَذابٌ أَلِيمٌ) وکافران را یعنی جهودان را عذابی خواهد بودن مولم وموجع، فعیل است بمعنی مفعل چنانکه شاعر گفت.

أَمِنْ رَيْحانَةَ الداعِي السَّمِيعُ .... يُؤَرِّقُني وَأَصْحابي هُجُوعٌ (۳)

وبیان کردیم عذاب استمرار الم بودمن قولهم ماء عذب.

قوله (ما يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتابِ) سبب نزول آیه آن بود که مسلمانان حلفاء خود را گفتند ایمان آری از جملهٔ جهودان ایشان را گفتند در ایمان بمحمد خیری نیست وما خواستمانی که در آن خیری بودی تا ما نیز بآن خیر برسیدمانی. وشمارا نیز خیر بودی خدای تعالی باین آیه تکذیب ایشان کرد و باز نمود که ایشان اهل کتابند هرگز برای شما تمنای هیچ خیر نکنند و نه نیز مشرکان، یقال وددت الشیء إذا تمنیته وودت الرجل إذا احببته ود یود ودّاً وودّاً ووداداً ومودة ودر آیه هردو معنی محتملست هرگز تمنای خیر نکنند برای شما وهرگز خیر نخواهند بشما

(۱) جمال آنان آشکار است و نگاه میکنند مانند آهوان که درخت اراك را مینگرند.
(۲) اگر شما يك ساعت اززمان منتظر من باشید مرا سود دارد که ام جندب را ببینم.
(۳) درصفحه ۷۷ گذشت.

«من» تبيين راست (وَلَاالمُشْرِكِينَ) درمحل جر است عطفاًعلی«اهل الکتاب» و بمعنی عطف است‌علی« الذین کفروا» واو درمحل رفع‌است ونظیر این آیه دراعراب قوله تعالی «یاایها الذین آمنوالاتتخذوا الذین اتخذوادینکم هزواً ولعباًمن‌الذین اوتواالکتاب من‌قبلکم والکفاراولیاء» جز که دراین‌آیت هردوخوانده‌اند هم‌جر وهم نصب ودرآیت ماجزجر نخوانده‌اند واگر برفع خوانده بودند درعربیت روابودی جزآنست که قراءة موقوف برسماع‌وروایت باشد (١) (أَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْكُمْ مِنْ خَيْرٍ) أن مع الفعل درتأویل‌مصدراست ومحل او ازاعراب نصب‌است بوقوع التنزیل علیه و تقدیر چنین باشد که مایودّ الکافرین من الیهود والنصاری والمشرکین تنزیل خیرعلیکم و«من» زیادت است وروابود که تبیین بود (مِنْ رَبِّكُمْ) این «من» ابتداء غایت است و«من» اول‌برای تأکید نفی‌آورد (وَاللهُ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ) وخدای تعالی تخصیص‌کند برحمتش آنراکه خواهد واصل‌رحمت نعمت باشد چنانکه بیان کرده شده‌است ومراد این جایگاه برحمت نبوت است یعنی خدای تعالی پیغامبری و کتاب بآن‌کس دهد که اوخواهد برای آنکه‌این معنی تبع مصلحت باشد ومصلحت اقتضای آن کرد که نبوت‌ورسالت بمحمد ﷺ دهد چه‌او بهتروفاصل‌تر خلق بود ، وصالح تر اداء رسالت‌را ومستقل‌تر بأعبای او ودور تراز‌منفرات درحق او ، پس قدیم تعالی نبوت اورا رحمت خواند واو را خود رحمت خواند فی قوله : «وما أرسلناك الارحمة للعالمین» ونبوت بمعنی رحمت فی‌قوله عز وجل«أهم یقسمون رحمة ربك» در جواب آنان که گفتند «لولا نزل هذا القرآن علی رجل من‌القریتین عظیم » (وَاللهُ ذُوالفَضْلِ العَظِيمِ) و خدای عزو جل خداوند فضل و احسان و نعمت عظیم است برای‌آنکه اورابرهربنده وپرستاری (٢) چندان نعمت است که حصروحدآن جزخداوند نداند چنانکه گفت «وإن‌تعدوا نعمت‌الله لاتحصوها» .

قوله تعالی (مانَنْسَخْ مِنْ آيَةٍ) حق‌تعالی‌چون ذکر نبوت کردوتعلیق‌آن کرد بمشیت اوبرسبیل مصلحت باز نمود که چنانکه نبوت تبع مصلحت است شرایع که بانبوت بیکجا رود هم تبع مصلحت است وازحق آنکه‌متعلق بمصلحت باشدآن است که باوقات واشخاص‌مختلف شود، وقتی مصلحت خلقان درآن‌باشد که کتاب ایشان توراة باشد وپیغامبر ایشان موسی‌ووقتی مصلحت درآن باشد که پیغامبر ایشان عیسی بود و کتاب ایشان انجیل ، ووقتی مصلحت‌درآن

(١) باجماع علمای اسلام قرآن سماعی است واگروجهی برحسب قواعد زبان عربی جائزباشد وآنرابنقل‌نشنیده باشیم قراءة بدان وجه جائز نیست .

(٢) پرستار کنیز است

داند که نبوت وپیغمبری بمحمد دهد و کتاب او قرآن بود وآیه ردّ برجهودان است که‌ایشان منکرندنسخ‌شرایع‌راحقتعالی جل جلاله‌باز نمود چنانکه شرایع تبع مصالح بود نسخ او و تبدیل او هم تبع مصالح بود که تا اگر در این کتاب که ناسخ همه کتابها است و این شریعت که ناسخ همهٔ شرعهاست مصلحت نسخ پیدا شود یعنی بعضی ببعضی منسوخ کنم آیتی بآیتی و حکمی بحکمی چه مصالح خلقان در تکالیف وعبادات ایشان جز من نداند . بعضی دیگر از مفسران گفتند سبب نزول این‌آیه آن بود که چون خدای تعالی بعضی آیات واحکامرا نسخ میکرد جهودان طعن زدند و گفتند محمدرا رأی متین نیست که وقتی چیزی بیاوردآنکه پشیمان‌شود چیزی دیگر بخلاف‌آن‌بیاورد خدای‌تعالی جل‌جلاله رد کرد برایشان باین آیهٔ واین آیه فرو فرستاد تا بایشان نماید که این کار تعلق بمن دارد نه برأی محمد گفت « ما نَنسَخْ مِنْ آيَةٍ» «ما»درآیت جزااست چنانکه گوئی مایصنع اصنع وعمل او جزم بود درشرط وجزابشرط آنکه هردومضارع باشندو«ننسخ»شرطست‌و«نأت» جزاءاوست وهردو به«ما» مجزوم استومادراین‌باب اسم‌باشد واو اسمی‌مبهم باشد معنی آنست که هرچه توبخواهي کردن کائناً ماکان من‌نیز بکنم فی‌قولك ماتصنع اصنع ومضمن بود معنی اوبه إنْ وتقدیرچنین باشد معنی را که هرفعل ازافعال‌اگر توبکنی‌من‌نیز بکنم‌ومعنی‌در آن آیت آن‌است که هر آن آیت که منسوخ کنیم یا تأخیر کنیم‌آیتی دیگر بیاریم بهترازآن یامانندآن ، ومعني نسخ در کلام عرب تغییر وتبدیل‌باشد ومسخ هم‌چنین‌یقال مسخه‌الله قرداً وغیره ونسخ نیز تحویل‌باشد یقال‌نسخت الکتاب نسخاً وانتسخته واستنسخته ونسخة را برای آن‌گویند که تحویل کرده باشند بجـای دیگر فعله باشد بمعنی‌مفعول ومنه قوله تعالی «انا کنا نستنسخ ما کنتم تعملون» یعنی‌بفرمائیم فرشتگان را تانسخهٔ اعمال توبکنند وبرجرائد نویسند تاتو فردابرخوانی، وعبدالله عباس را یك قول درنسخ آیه این‌است که گفت معنی آنکه هرچه مانسخهٔ آن میکنیم ازلوح محفوظ یا بازپس میداریم که نسخه نمیکنیم بدل‌آنچه انساء و تأخیر میکنیم و نمیآریم و انزال نمیکنیم آیتي یاحکمي میآریم به ازآن یامانندآن‌این یك قول است ازعبدالله عباس درمعني آیه وقولی دیگر آن است ازاوکه مرادنسخ شرعي است ازازاله وابطال حکم من قول العرب : « نسخت الشمس الظل» ای ذهب‌به وأبطلته ومعنی آیه براین قول‌آن‌باشد که هیچ آیتی یاحکمی‌نباشد که ما برداریم وازاله کنیم آنرا والا بدل‌آن یا به ازآن‌یامانند آن‌بیاریم‌وحد نسخ بیان کردیم که ازاله مثل حکم ثابت‌باشد بدلیل‌شرعي درمستقبل بوجهیکه اگر آن‌دلیل‌نبودی ثابت‌بودی

بنص اول باتراخي ازاواو ، وناسخ دليل شرعی باشد که دليل کند برازاله مانند آن حکم ثابت باباقی شرائط که گفتیم ومنسوخ آن حکم بود که بردارند وازاله کنند بدليل ناسخ وحقيقت نسخ دردليل شود وناسخ برحقيقت دليل باشد، وحکم را برتبع ناسخ ومنسوخ خوانند وخدای را جل جلاله ناسخ خوانند برتوسع برای آنکه نصب کنندهٔ آن دليل که نسخ باو باشد اواست وازاحکام نسخ آن است که دراحکام شرعی افتد دون اجناس افعال وادلهٔ عقل را که دليل کند برزوال چیزی آن را ناسخ نخوانند چنانکه در اول کتاب شرح داديم و نسخ درامر ونهي شود يادر چیزی که متضمن بود معنی امر ونهی را فاما درخبر محض وديگر اقسام کلام نباشد . امافرق ازميان بدا ونسخ و تخصيص: نسخ اين است که بيان کرديم وبدا درلغت ظهور باشد يقال بداله اذا ظهر له و بـادی الرأی بی همز آن رأی باشد که پديد آيد واين علم باشد ياظن که پيداشود برکاری وبدارا چهار شرط است يکي آنکه فعل يکي باشد يعنی مأموربه ومنهی عنه چنانکه يك چيز بفرمايد وهم از آن نهی کند ومکلف ووقت ووجه يکی باشد؛ هرچه جامع بوداين چهارشرط را بدا بود مثال اوچنانکه زيدرا گويند که نمازپيشين کن چهاررکعت، آنکه پيش ازآنکه وقت در آيد گويد مکن، اين بداباشد، واين برخداي تعالی جل جلاله روانيست(١) برای اينکه اين آنکس کند که عالم نباشد بعواقب اموروعالم باشد بعلم محدث، چون کاری بفرمايد که گمان چنان بـرد که آن مصلحت آن است آنکه پيداشود اورا بعلميکه پديد آيد اورا که آن مصلحت نبود پشيمانش شود نهی کنداز آن ، وبرای آن گفتيم درنسخ که ازالهٔ مثل حکم باشدو نگفتيم که ازاله حکم باشد تا فرق باشد ميان نسخ وبداوهر گه که ازاين چهارشرط يکي نباشد بدانباشد بلکه نسخ باشد پس هرامری بعدنهی يانهی بعد امريکه جامع باشد اين شرايط را بدا بود . واما تخصيص إخراج چيزی باشد ازحکم جمله بدليل وازميان مسلمانان خلافی نيست در جوازنسخ شرايع و انمـا خلاف در اين باب باجهودان است ونسخ برسه وجه بود نسخ لفظ باشد وحکم معاً، ونسخ لفظ باشدبی حکم، ونسخ حکم باشدبي لفظ، إما نسخ الحکم دون لفظ چون آية تخفيف قتال است که خداي تعالی دراول فرمود که يك مسلمان باده کافر قتال کند واگرروی از اوبگرداند فاسق و عاصی باشد فی قوله تعالی: « ياايها النبي حرّض المؤمنين علی القتال إن يکن منکم عشرون صابرون

(١) درحاشيه صفحه٤ ازاين کتاب گذشت که اهل حديث بدارا جائز ميشمارند و گفتيم که اعتبار بقول آنان نيست حتی آنکه خود ايشان قول خودراتأويل می کنند وبرای تحقيق بداواطلاع براقوال مجتهدين غيراخباری رجوع بکتب اصول فقه شود درقضيه ابراهيم ومأمورشدنش بذبح فرزند درباب نسخ والله العالم .

يغلبوا مأتين و إن يكن منكم مائة يغلبوا ألفاً من الذين كفروا » آنكه اين حكم منسوخ كرد في قوله تعالى « الان خفف‌الله عنكم و علم أن فيكم ضعفاً فان يكن منكم مائة صابرة يغلبوا مائتين وإن يكن منكم ألف يغلبوا الفين » حقتعالى گفت من اين‌حكم منسوخ كردم يك مرد با دومرد بايد تامقاومت كند پس‌حكم منسوخ كرد وتلاوت برجا رها كرد وهمچنين آيهٔ صدقه‌پيش نجوى في‌قوله‌تعالى : «ياايها الذين آمنوا اذا ناجيتم الرسول فقدموا بين يدى نجويكم صدقة » آنكه‌منسوخ كرد اين حكم را بقوله‌تعالى: «ءاشفقتم ان تقدّموا بين يدى نجويكم صدقات» چنانكه قصهٔ او بيايد در جاى خود وأما آنچه تلاوت منسوخ است چنان است كه در تفسير آمده است كه از جملهٔ قرآن درسورة النور بود كه «الشيخ والشيخة إذا زنيا فارجموهما البتة فانهما قضيا الشهوة جزاء بما كسبا نكالا من‌الله والله عزيز حكيم » و آنچه لفظ وحكم منسوخ است آن است كه در تفسير واخبار آمده است «كان مما أنزل‌الله أن عشر رضعات يحرّمن». آنكه منسوخ شد بپانزده رضعة وتـلاوت نيز منسوخ شد واين هردو در اخبار آحاد است وبر او قطع نيست (۱) اما نسخ الشيء قبل فعله روا باشد (۲) وليكن قبل وقت فعله روا نباشد بنزديك ما و اصحاب ابو حنيفه وبيشتر متكلمان براى آنكه اين بدا بود، وبنزديك اصحاب شافعي روا باشد، ونسخ الكتاب بالكتاب روا باشد وهست چنانكه گفتيم بلاخلاف ونسخ السنة بالكتاب روا باشد بلاخلاف ، ونسخ الكتاب بالسنة روا باشد بشرط آنكه مقطوع عليها باشد ونسخ السنة بالسنة روا باشد باين‌شرط كه گفتيم كه معلوم مقطوع بها باشد، اما نسخ اجماع بقياس وفحوى الخطاب روا نباشد واين جمله مسائل اصول الفقه است وادله و بيان او در كتب اصول الفقه مشروح باشد در اينجا احتمال نكند . اما معنى آيه واختلاف اقوال در او واختلاف قراء درقرائتش جملهٔ قراء خوانند «ما ننسخ» بفتح نون وسين مگر ابن عامر كه او خواند ما ننسخ بضم نون و كسر سين من‌الانساخ وبراين قراءة در او دو قول باشد يكى آنكه نسخ و انسخ بيك معنى باشد ويكى آنكه انسخت الكتاب اذا امرت بنسخه يقال نسخت الكتاب فانسخته غيرى اذا جعلته ناسخاً له چنانكه حفرت بئراً واحفرت زيداً بئراً اى جعلته حافراً لها. قوله (أو نُنسِها) جمله قرّاء خوانند «أو ننسها» مگر ابوعمرو و ابن كثير كه ايشان خوانند « أو ننساها» اما آنان كه « ننسها » خوانند من الانساء باشد افعال من النسيان يعنى ما ازياد ببريم ايشان را آن آيتها وقوة اين قول و بيان او آن است كه روايت كرده‌اند كه سهل بن حنيف گفت يكروز مردى در مجلس رسول ﷺ

(۱) يعنى نسخ تلاوت چه حكم را نسخ كند وچه نكند در روايت آحاد وارد شده است و يقين بدان نداريم شايد اصلا هيچ نسخ تلاوت نباشد .

(۲) وآنكه ترك فعل كرد تا نسخ شد معصيت نكرده است چون به فرض واجب مضيق نبود .

بر پاي خاست و گفت يا رسول الله چند آيه قرآن دانستم كه شب در نماز ميخواندم دوش برخاستم فراموش كرده بودم چندانكه خواستم كه تا يادآرم يك حرف يادم نيامد و ديگرى برخاست و گفت مرا هم اين افتاد وديگرى همچنين . رسول ﷺ گفت ندانى كه چرا چنين بود خداى تعالى اين آيتهامنسوخ كردوچون آيتىمنسوخ كندازيادهاودلهاببرد واين يك قول است در معني اوننسها. ووجهى ديگر آن است كه اونتر كهاودراين وجه نَسِيَ وَأَنْسَى بيك معنى باشد و نسيان در كلام عرب ترك بودمن قوله تعالى جل جلاله «نسوا الله فنسيهم» اى تركوا طاعة الله فتركهم من الثواب و كذلك قوله تعالى «كذلك أتتك آياتنا فنسيتها و كذلك اليوم تنسى» ووجه ديگر آن است ننسها اى نأمر بتركها بفرمائيم تارها كنند چنانكه شاعر گفت :

إنَّ عَلَيَّ عُقْبَةً أقضيها لَسْتُ بِناسِيها وَلا مُنْسِيها (١)

يعني آمراً بتركها. ووجهى ديگر در«ننسها» آن است كه معنى آن بود كه نؤخرها باپس داريم آن را من انسأالله اجله اى اخره يك معنى آن بود كه تأخير كنيم انزال آن را خود فرو نفرستيم يا تأخير كنيم ازوقتى بوقتى تا بحسب مصلحت فروفرستيم. اما قرائت ابوعمرو و ابن كثير اوننسئها يك معنى اين بود كه نتركها من نسيت الشيء إذا تركته ووجهى ديگر آن است ننسئها اي نمضيها من قولك نسأت الابل إذا سقتها ومنه المنسأة للعصا براى آنكه شتر را بآن رانند و طرفة بن عبد گويد دروصف شترش :

أمُونٍ كألواحِ الاران نَسأتُها عَلى لاحِبٍ كأنَّهُ ظَهرُ بُرجُدِ (٢)

(نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْها) نأت مجزوم است بجزاء شرط ودرمعنى اودوقول است يكى آنكه «نأت بخيرمنها» به از آن بياريم يعني خوارتر(٣) وسهل تر درباب تكليف وقولى ديگر بخير منها اى بأصلح منها بهتر از آن ونافع تر از آن درباب تكليف (أَوْ مِثْلِها) ياماننده آن دراين دووجه از صلاح وخفت (أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللهَ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ) الف استفهام بمعني تقريع است نميداني يعنى ميدانى كه خداى برهمه چيز قادراست وشيء درآية مخصوص است بمعدوم دون موجود براى آنكه آنچه دروجود آمداز مقدورى برفت(٤) وقدير فعيل باشد بمعنى فاعل بناء مبالغه بود

(١) برمن وظيفه ايست ادا كردنى كه البته آنرا بجاى آورم فراموش نكنم يعنى ترك نكنم و كسى را بترك آن نفرمايم . (٢) ناقه‌ای قوی چون تخته‌های صندوق بزرك اورا بعصا زدم برراهى مانند گليم رنگارنگ . (٣) خوار بمعنى آسان است .

(٤) اين سخن نزد حكماى الهى صحيح نيست زيرا كه وجود ممكن در بقاء واستمرار وجود هم نيازمند بواجب است كه اورا نگاه دارد

(أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللهَ لَهُ مُلْكُ السَّمٰوٰاتِ وَالْأَرْضِ) نمیدانی که ملك آسمان و زمین خدای راست ومعنی مُلك و مِلك راجع بود باقادری وصف أز مُلك مَلِك باشد وازمِلك مالك یعنی درقبضهٔ قدرت اواست تامیگرداند چنانکه خواهداز عدم بوجود وازوجود بعدم و از حال بحال بحسب مصلحت چنانکه داند(وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ)«ما» نفی است و«من» در هردو جایگاه زیاداست ومعنی آن است که مالکم من دون الله ولی ولانصیر، یعنی جز خدای تعالی عزوجل شمارا یارویاوری نبود و«دون» در آیه بمعنی غیر است وولی ونصیر هردوفعیل است بمعنی فاعل بروجه مبالغه ومعنی ولی آن باشد که یتولی امرهم که تولی کارایشان کند واولی تر باشدو یاری نبودایشانرا که حمایت کند برخدای تعالی .

(أَمْ تُرِيدُونَ) ام معادل بودهمزهٔ استفهام را وآن بردو ضرب بود متصل بود ومنقطع مثال متصل چنان بود که أزیدعندك ام عمرو، ومثال منقطع چنان بود أزید عندك ام عندك عمرو وفرق ازمیان ایشان درمعنی آن بود که دراول سائل را علم حاصل بود بوجود یکی اززیدو عمرو ولیکن عین نمیداند ازعین اوسؤال میکند ودردوم سؤال میکند از کون زید بنزدیك او پس زید را رهامیکند بجملگی وسؤال باسرمیگیرد ازعمرو یعنی زیدرا رها کردم ازعمرو خبرده مرا تانزد توهست یانه، وأم درآیه معادل همزه استفهام است فی قوله تعالی «ألم تعلم أن الله له ملك السموات والارض » ووجهی دیگردر «ام» آن است که گفته اند أم زیاده است ومعنی آنستکه أتریدون أن تسئلوا ووجهی دیگر درأم آنستکه بمعنی بل است چنانکه شاعر گفت« ام انت فی العین املح » (۱) و معنی آنکه بل أنت فی العین أملح (أَنْ تَسْئَلُوا رَسُولَكُمْ كَمَا سُئِلَ مُوسَىٰ مِنْ قَبْلُ) حقتعالی دراین آیهٔ ملامت وتقریع کرد جهودان را وجزایشان ازآنانکه بررسول عليه السلام تحکم وتعنت کردند گفت شمامیخواهی که ازپیغامبرتان یعنی محمد مصطفی صلى الله عليه وآله آن خواهید که قوم موسی ازموسی خواستند پیش ازاین وآنچه ایشان ازموسی عليه السلام خواستند آن بود که ایشان موسی عليه السلام را گفتند خداي بمانمای معاینه چنانکه خدای تعالی ازایشان حکایت کرد که « لن نؤمن لك حتی نری الله جهرة» ودردیگرآیه ازایشان باز گفت که «یسئلك أهل الکتاب ان تنزل علیهم کتابأمن السماء فقد سألوا موسی اکبرمن ذلك فقالوا ارناالله جهرة »آنکه بیان کرد که مثل سئوال ایشان کردن؛ بدل کردن باشد کفررا بایمان؛ اگرسؤالش کفرباشدهماناعتقادش ایمان نباشد (وَمَنْ يَتَبَدَّلِ الْكُفْرَ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ) اشارت است بآنکه

(۱) تمام این بیت در صفحه ۹۱ گذشت

سؤال کردن درحق خدای آنچه براو روانباشد وبدولایق نباشد باعتقاد جواز آن کفر باشد وهر که کافرشود و کفر بایمان بدل کند یعنی ایمان رها کند واختیار ایمان نکند وبدل آن کفر آرد اوراه راست گم کرده باشد وسواء السبیل میانه راه باشد یعنی جاده راه بیانش« فاطلع فرآه فی سواء الجحیم »ای فی وسط الجحیم .

(وَدَّ كَثِيرٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ) این آیت درشأن گروهی جهودان آمدوسبب نزول او آن بود که فنحاص بن عازورا وزیدبن قیس،عمار یاسر راو حذیفهٔ یمانی را گفتند چون واقعهٔ اُحد بیفتادو وهنی رسیدمسلمانان را کهاگر پیغامبر شماحق بودی این وهن نیفتادی شمارا ازاوبر گردی وبدین مادر آئی که آن بهتر باشدشمارا عمار یاسر گفت شماچه گوئی درنقض عهد ؟ گفتند عظیم باشد گفتند ما باخدای تعالی عهد کرده ایم که هرگز بمحمد کافر نشویم فنحاص گفت اماهذا فقدصبا این مرد صابی شدعمار گفت: امااناقفدرضیت بالله رباًوبالاسلام دیناً وبمحمد نبیاًوبعلی اماماً وبالقرآن کتاباً وبالکعبة قبلة وبالمؤمنین اخواناً. گفت من باری راضی ام بآنکه خداوند من خدای باشد واسلام دین من باشد ومحمد پیغمبرم باشد وامیرالمؤمنین علّی امام من باشد وقرآن کتابم باشدو کعبه قبله ام باشد ومؤمنان برادرانم باشندآنکه بیامدند ورسول را عليه السلام خبردادند برایشان ثنا کرد و گفت«أصبتماالخیر وأفلحتما»بخیر رسیدی وفلاح یافتی«ود».ای تمناوأراد، بسیار کسان اهل کتاب یعنی جهودان میخواهند وتمنا میکنند کهشما راازایمان بکفر بر گردانند(كُفَّاراً)منصوب است بر حال ازمفعول(حَسَداً)منصوب است برمفعول له وروا بود که مصدرفعلی محذوف بودیعنی حسدوا حسداًواصل حسددرلغت حك الشيء بالشيء چیزی درچیزی سودن باشد چنانکه خراشیده شود وازاینجا بیل را محسد گویند که آلة خدش استو کراهت راحسدل گویند بزیادت لام چنانکه عبدراعبدل گویندودراین معنی قول شاعر از اینجا است که گفت :

إِصْبِرْ عَلىٰ مَضَضِ الْحَسُو — دِ فَإِنَّ صَبْرَكَ قَاتِلُهُ
كَالنَّارِ تَأْكُلُ نَفْسَهَا — إِنْ لَمْ تَجِدْ مَا تَأْكُلُهُ

گفت صبر کن بر خشم وحسد حاسد کهصبر توحسداورا بکشدچون آتش کهچون چیزی نیابد کهبخورد [خودرا بخورد] یعنی دل اورا بخوردحسد.ورسول صلی الله علیه وآله درذم حسد گفت:«إن الحسدليأ كل الحسنات كماتأ كل النارالحطب » گفت حسد حاسد حسنات را چنان خورد که آتش هیزم را وامیرالمؤمنین علیه السلام گفت : « الحاسد مغتاظ على من لاذنب له » گفت حاسد خشمناك است بر

آنکس که اورا گناهی نباشد ودرمثل گفته‌اند که «الحسود لایسود» حسود هر گزسید نشودوهیچ چیز نیست که زیان‌کارتر بود وسودمندتر ازحسد یعنی حاسد ومحسود را (۱) . اماحاسدراجگر خورد ومحسود را رفعت دهد پنداری حاسد را بر گماشته‌اند تاآنکس را که مردمان ندانند و نشناسند ذکرمیکند ونام اوتازه میدارد ونکو گفت ابوتمام طائی درآن بیتهااین معنی‌را:

وَإذا أرادَاللّهُ نَشْرَ فَضيلَةٍ طُوِيَتْ أتاحَ لَها لِسانَ حَسُودِ
لَوْلااشْتِعالُ النّارِ فِيماجاوَرَتْ ما كانَ يُعْرَفُ طِيبُ عَرْفِ العُودِ (۲)

ودیگری میگوید که براوحسد برده بودند :

إنّي حُسِدْتُ فَزادَاللّهُ في حَسَدي لاعِشْتُ ماعِشْتُ يَوْماغَيْرَ مَحْسُودِ
لايُحْسَدُالْمَرْءُ إلّامِنْ فَضائِلِهِ بِالفَضْلِ وَالعِلْمِ وَالنَّعْماءِ وَالْجُودِ (۳)

ودیگری میگوید :

إنْ يَحْسُدُونِي فَإنّي غَيْرُ لائِمِهِم قَبْلي مِنَ النّاسِ أهلُ الفَضْلِ قَدْحُسِدُوا
فَدامَ لي وَلَهُمْ ما بي وَما بِهِم وَ ماتَ أكْثَرُنا غَيْظاً بِما يَجِدُ
أنَا الشَّجا وَجَدُونِي في حُلوقِهِم لا أرْتَقي صَدَراً مِنْها وَلا أرِدُ (٤)

وازاینجا گفت قدیم جل جلاله درحق امیرالمؤمنین عليه السلام چون حاسدان براو حسد بردند «ام یحسدون الناس علی ما آتیهم الله من فضله ـ الاية» وازعایشه روایت کرده‌اند که گفت روزی رسول صلى الله عليه وآله درحجرهٔ من بود جماعتی جهودان آمدند ودستوری خواستند من درحجاب شدم وایشان درآمدند و رسول را عليه السلام خطابی کردند گفتند : السام علیك یا محمد ، رسول صلى الله عليه وآله دانست ولیکن بکرم وحلم إغضاء کرد چیزی پرسیدند و برفتند مرا سخت آمد همت کردم که جواب دهم ایشان را چون ایشان برفتند جماعتی دیگر آمدند وهمچنین گفتند گفت مرا صبر نماند من گفتم ازپس

(۱) بلف و نشر مرتب زیان کار بود حاسدرا سودمند محسودرا.

(۲) هر گاه خداوند خواهد فضیلت پوشیده را منتشرسازد زبان حسودرا بدان کار می دارد و اگرسوختن آتش نبود دراطراف وی نیکی بوی عود شناخته نمیشد .

(۳) برمن حسد بردند ، خداوند حسد آنهارا برمن افزون گرداند وخدا نکند یکروز زنده باشم و برمن حسد نبرند . برانسان رشك نمیبرند مگر از جهت فضائل او برتری ودانش و نعمت وسخاء .

(٤) اگر برمن رشك برند آنهارا ملامت نکنم که برمردم اهل فضل پیش از من حسد بردند . آنچه من داشتم وایشان داشتند برای ماپیوسته ماند وآنکس که بیشتر اندوه داشت مرد بسبب آنکه اندوه میخورد . من لقمه گلو گیر هستم درحلق ایشان نه بالامی آیم و بیرون میشوم ونه بدرون میروم .

پرده وعليكم السام واللعنة والغضب ياعداء الله . رسول ﷺ مرا گفت خاموش باش چون ايشان برفتند رسول ﷺ مرا ملامت كرد و گفت چرا سخن گفتى گفتم يارسول الله من برخويشتن مالك نبودم كه جواب ندهم گفت ندانى كه جهودان قومى‌اند حسود بسيارحسد و برهيچ چيز حسد ايشان بيشتر نيست ازخصال مسلمانان، از آنكه برسلام، كه حقتعالى بتحيت ما كرده‌است و آن تحيت اهل بهشت‌است، و بر آمين گفتن بعقب دعا پس هر كه حسد كار بندد بجهودان اقتدا كرده باشد . (مِنْ بَعْدِ ما تَبَيَّنَ لَهُمُ الحَقُّ) پس از آنكه حق ايشانرا روشن شد يعنى پس از آنكه بدانستند و بشناختند كه تو رسول خدائى و نعت وصفت تو درتورية بخواندند آنگه حق تعالى گفت رها كنيد ايشان را (فَاعْفُوا وَاصْفَحُوا) ايشانرا عفو كنيد وصفح عفو باشد و اصل او اعراض باشد حتى تبدو صفحة وجهك تا ازاو بگردد جانب رو (حَتَّى يَأتِيَ اللهُ بِأمْرِهِ) تا خداى تعالى كار خود يافرمان خود بيارد، عبدالله عباس گفت بروايت ابى طلحه كه اين منسوخ است بقوله تعالى « فاقتلوا المشركين حيث وجدتموهم » واين قول قتاده وربيع وسدى وانس‌است وبعضى ديگر گفتند منسوخ است بقوله : «قاتلوا الذين لايؤمنون بالله ولاباليوم الآخر ولايحرمون ما حرم الله ورسوله ـ الاية ». ومحمد بن على الباقر عليهما السلام گفت خداى تعالى رسول را ﷺ قتال نفرمود تا اين آيه آمد « اذن للذين يقاتلون بانهم ظلموا وان الله على نصرهم لقدير » جبرئيل بيامد واين آيه بياورد وتيغى از آسمان بياورد ودر گردن رسول ﷺ افكند و هر آيت كه آيت سلم و صلح و مدارا بود باين آيت منسوخ بكرد « حتى يأتى الله بامره » كلبى گفت از عبدالله عباس بامره فى القتل والقتال، تافرمان خداى بيايد در قتال، آنگه فرمان خداى بيامد در بنى قريظه و بقتل و سبى تامردان را بكشتند وزنان را آواره كردند ودر بنى النضير بجلاء و نفى تا ايشان را اززمين خود بزمين شام راندند. وابومسلم گفت «حتى يأتى الله بامره» يعنى بآنچه وعده داد ازنصرت وفتح واظهار دين اسلام واعلاء كلمهٔ او چنانكه ديگرجاى گفت « فتربصوا حتى يأتى الله بامره» وبعضى ديگر گفتند «حتى يأتى الله بامره» الموت والعقاب تاخداى تعالى ايشانرا هلاك برآرد وازدنيا باسراى عقاب برد ، بعضى ديگر گفتند معنى آن است تابميرند ياايمان آرند ، بعضى ديگر گفتند تامسلمانانرا قوتى وعدد وعدتى پيدا شود وبيشتر ازمفسران بر آنند كه فرمان خدايتعالى بيايد درحق اهل كتاب إما بآنكه ايمان آرند ياقبول جزيه كنند و جزيه بدهند ذليل و صاغر و شرائط ذمه را مراعات كنند و يا بكشند ايشان را اگراين نكنند . اگر گويند چگونه گفت «فاعفوا واصفحوا» وعفو آنكس كند كه اوقادر باشد ومسلمانان ضعيف وعاجز بودند جواب آن است كه گوئيم حقتعالى گفت مسلمانانرا دراين سخنها وايذاء وسفاهت كه اينان ميكنند وشما

میتوانی که جواب دهید ندهید تاآنکه خدایتعالی فرمان دهد بآنچه شرح داده شد(إِنَّ اللهَ عَلىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ)خدایتعالی برهمه چیزقادراست، واللهولیالتوفیق. قوله تعالی

وَأَقِيمُوا الصَّلٰوةَ وَآتُوا الزَّكٰوةَ وَما تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ

بپای دارید نماز را و بدهید زکوة و آنچه در پیش‌دارید برای خود از نیکی یابی آن را بنزدیك

اللهِ إِنَّ اللهَ بِما تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (۱۰۵) وَقالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كانَ هُوداً

خدای که خدای بآنچه‌شمامی‌کنید بیناست و گفتند نشوند در بهشت الا آنکه جهود باشد

أَوْ نَصارىٰ تِلْكَ أَمانِيُّهُمْ قُلْ هاتُوا بُرْهانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ (۱۰۶) بَلىٰ

یا ترسا آن آرزوی ایشانست گو بیارید حجتها اگر شما راست گوئید آری

مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلّٰهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَلا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلا هُمْ

آنکس که‌بسپارد روی‌خودخدارااواو نیکوکار بود او را مزد اونزدیك خدایش ترسی نه برایشان ونه‌ایشان

يَحْزَنُونَ (۱۰۷) وَقالَتِ الْيَهُودُ لَيْسَتِ النَّصارىٰ عَلىٰ شَيْءٍ وَقالَتِ النَّصارىٰ

اندوهگین شوند گفتند جهودان نیستند ترسایان . برچیزی و گفتند ترسایان که

لَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلىٰ شَيْءٍ وَهُمْ يَتْلُونَ الْكِتابَ كَذٰلِكَ قالَ الَّذِينَ لا يَعْلَمُونَ

نیستند جهودان بر چیری و ایشان می‌خوانند تورية و انجیل هم چنین گفتند آنان که ندانستند

مِثْلَ قَوْلِهِمْ فَاللهُ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ فِيما كانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ (۱۰۸) وَمَنْ

مانند قول ایشان خدای داوری کند میان ایشان روز قیامت در آنچه ایشان خلاف می‌کنند و کیست

أَظْلَمُ مِمَّنْ مَنَعَ مَساجِدَ اللهِ أَنْ يُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ وَسَعىٰ فِي خَرابِها أُولٰئِكَ

ظالم تر از آنکس که منع کند مسجدهای خدا را که نام او برند در آنجا و سعی کند درویرانی آن ایشان

ما كانَ لَهُمْ أَنْ يَدْخُلُوها إِلَّا خائِفِينَ لَهُمْ فِي الدُّنْيا خِزْيٌ وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذابٌ

را نبود که در آنجا شوند مگر ترسناکان ایشانرا استدر دنیاهلاکی و ایشانراست درآخرت‌عذابی

عَظِيمٌ (۱۰۹).

بزرك

قدیم جل جلاله چون صحابهٔ رسول ومسلمانان راآنچه مصلحت با اهل کتاب ایشان‌بود درباب عفووصفح ومداراو حسن معاشرت بااهل کتاب بجای‌آوردند انتظارفرج‌را وآمدن‌فرمان خدای‌تعالی‌را گفت‌آنچه بخاصهٔ شمامتعلق است ازعبادات ابدان و اموال نیـز بپای دارید از

اقامت نماز وایتای زکوة ، این وجه اتصال بآیت است بایت مقدم ، و کلام دراقامت نمازوایتای زکوة مستوفی برفت درآیات مقدم. قوله :

(وَما تُقَدِّمُوا) « ما » مجازات است وجزای او «تجدوه» است ونون ازهر دوفعل بجزم شرط وجزاء بیفتاد و گفت هرآنچه تقدیم کنید ودر پیش افکنید ازنیکی برای خود بازیابید بنزدیك خدای عزوجل، و«من» تبیین راست ومراد بخیر صدقه است و گفته‌اند مرادبخیرمالست نظیره قوله تعالی « إن ترك خیراً» ای مالا و گفته‌اند مراد عمل صالح است و اولیتر حمل آن بود برعموم تاجمله داخل باشد تحت او، خدای تعالی باین آیت تحریص میکند برعمل صالح وآنچه ایشان را بخیر نزدیك گرداند ومیگوید آن بماند بنزدیك خدای تعالی مدّخر. درخبر آمده است که یك خرمایا یك لقمه نان که بنده بصدقه بدهد حق تعالی آن رامی پروراند تاچندان شود که کوهی عظیم آن را بیارد در کفه حسنات اونهد تا کفه‌اش سر بشاهین آرد بیانش قوله : «یمحق الله الربوا ویربی الصدقات » درخبرهست که مردی یك روزبنزدیك رسول آمد و گفت یا رسول الله مالنا نکره الموت ؟ مارا چه بوده است که ما مرك را کارهیم ؟ گفت « قدم مالك فان قلب کل امرء عند ماله » گفت مالت ازپیش بفرست که دل هر کس بنزدیك مالش بود و در خبرهست که رسول علیه‌السلام گفت چون بندهٔ یا پرستاری (۱) باپیش خدای شود « یقول الناس ماذا خلف و تقول الملائکة ماذا قدم » همه همت مردمان آن بود که گویند چه بگذاشت وهمه‌همت فرشتگان آن که گویند چه ازپیش بفرستاد. حمید طویل روایت کند ازانس مالك که گفت چون فاطمهٔ زهراء علیها‌السلام باجوار رحمت ایزدی شد امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام درمرثیة اواین دوبیت بگفت شعر :

لِکُلِّ اجتِماعٍ مِنْ خَلیلَیْنِ فُرْقَةٌ وَ کُلُّ الَّذي دُونَ الفِراقِ قَلیلُ
وَإنَّ افتِقادي فاطِماً بَعْدَ أحْمَدَ دَلیلٌ عَلی أنْ لا یَدُومَ خَلیلُ (۲)

آنگه در گورستان رفت و گفت : «السلام علیکم یا أهل القبور أموالکم قدقسمت ودورکم سکنت ونساؤکم نکحت هذاخبرماعندنافماخبرماعندکم» سلام برشمابادای اهل گورها مالهاتان را بخشیدند(۳) وسراهایتان را دراونشستند و زنانتان شوهران باز کردند این خبر آن است که

(۱) پرستار ترجمه امه است یعنی کنیز زرخرید .

(۲) هراجتماعی را ازدو دوست جدائی باشد وهرسختی غیرفراق اندك باشد . واز دست دادن من فاطمه علیها السلام راپس ازپیغمبردلیل آن است که هیچ دوستی جاویدان نماند .

(۳) یعنی بخش کردند و تقسیم .

بنزدیك ماست خبر آنچه بنزدیك شماست چیست ؟ هاتفی آواز داد . « ماأكلنا ربحنا وماقدمنا وجدنا وماخلفنا خسرنا » آنچه خوردیم سود کردیم و آنچه از پیش فرستادیم یافتیم و آنچه باز گذاشتم زیان کردیك . ورسول ﷺ چنین گفت «لیس لك من مالك إلا ما أكلت فأفنيت أو لبست فابليت أو تصدقت فأمضيت » . گفت ازمال تو ترا نصیب نیست إلا آنکه بخوردی وفانی کردی یادرپوشیدی و کهنه کردی یا بدادی بگذرانیدی . ودرخبر است کـه رسول ﷺ گوسفندی را در حجرهٔ عایشه بکشت درویشان مدینه خبر یافتند میآمدند ومیخواستند ورسول ﷺ میداد چون شب درآمد از آن گوسفند هیچ نمانده بود مگر گردنش عایشه را پرسید که ازاین ذبیحه چه ماند گفت هیچ نماند مگر گردنش مانده گفت بگو همه مانده مگر گردنش اشارت باین فرمود که خدای تعالی گفت : « ماعندكم ينفدوماعندالله باق » ونکو گفت شاعر:

قَـدِّمْ لِنَفْسِكَ شَيْئاً وَ أَنْتَ مالِكُ مالِكْ
مِنْ قَبْلِ أَنْ تَتَلاشي وَلَوْنُ حالِكَ حالِكْ (۱)

ودیگری گوید :

إِفْعَلِ الخَيْرَ مـا بَدا وَ تَهَيّـا عَلَمُ الخَيْرِ لأَبَحَ فِي الثُّرَيّـا
إِنَّما أَنْتَ أَنْتَ مـادُمْتَ حَيّاً فَإِذامِتَّ صِرْتَ تَأْوِيلَ رُؤْيا (۲)

پس بغنیمت دار که تورا باز گذاشته‌اند وتومتمکنی و ترا خیر کردن ممکن است تأخیر و تقصیرمکن .

قَدِّمْ جَمِيلاً إِذا ما شِئْتَ تَفْعَلُهُ وَلا تُؤَخِّرْ فَفِي التَّأْخِيرِ آفاتُ
أَلَسْتَ تَعْلَمُ أَنَّ الدَّهْرَ ذُوغِيَرٍ وَلِلْمَكارِمِ وَالإِحْسانِ أَوْقاتُ (۳)

---

(۱) برای خود چیزی پیش فرست تامالك مال خود هستی پیش ازاین که متلاشی شوی وبدنت ازهم بریزد ورنك حال تو سیاه گردد .

(۲) نیکی کن هرچه بخاطرت آید ودستت بدان رسد که نشانه نیکی کردن آشکار گردد وهمه بینند مانند آنکه ثریا درآسمان است وهمه می بینند تو مادامی که زنده هستی تولی وچون درگذری مانند تأویل رؤیا باشی.

(۳) اگر کارنیك خواهی کرد آن رایپش انداز وتأخیر مکن که درتاخیر آفتهاست آیانمیدانستی که روزگاررا تغییرها باشد ونیکی‌واحسان اوقاتی دارد .

تا کارت روان است و بادت جهان است(۱) و هوایت صافی است و آب بجوی تواست پیش از آنکه آبت برود و بادت بنشیند و کارت فروماند.

رُبَّ رِيحٍ لِأُناسٍ عَصَفَتْ　ثُمَّ ما إنْ لَبِثَتْ أنْ سَكَنَتْ
وَكَذاكَ الدَّهْرُ في أطوارِهِ　قَدَمٌ زَلَّتْ وأُخرى ثَبَتَتْ
وَكَذا الأيّامُ مِنْ عاداتِها　أنَّها مُفْسِدَةٌ ما أصْلَحَتْ (۲)

چه هرچه کردی و خواهی کردن من بآن عالم و بصیرم هیچ برمن پوشیده نشود از جهر و برمن فرو نشود از سر.

قوله (وَقالوا لَنْ يَدْخُلَ الجَنَّةَ إلّا مَنْ كانَ هُوداً أوْ نَصارى) الله تعالی حکایت موافقت جهودان و ترسایان میکند بایکدیگر با همه مخالفت و معادات کز میان ایشان بود برای مظاهرت و معاونت یکدیگر بر رسول ﷺ چو رسول ﷺ بنسخ شرع ایشان آمد چون دشمنی ازخود قوی تر دیدند موافقت نمودند بر سبیل منافقت بزبان نه بدل برای آنکه عند الشدائد تذهب الاحقاد ندانستند که آن کار نه آنجاست که بموافقت ایشان بایکدیگر و مخالفت ایشان بر سول ﷺ خلل یابد گفتند در بهشت نشود إلا آنکه جهود باشد یا ترسا این قولی است. قول دیگر آنست که حقتعالی برطریقه عرب که از ایشان معروف است «العرب تلف الخبرين لفاً فترمى بهما رمياً ثقة منها بان السامع يضع كلاً منهما موضعه» عرب دو خبر مختلف بگیرد و بهم بر پیچد و بیندازد برای آنکه داند وواثق باشد که شنونده هر یك بجای خود بنهد مثالش. قوله «جعل الليل والنهار لتسكنوا فيه ولتبتغوا من فضله» و معنی آن است که شب پیدا کرد تا بیارامی و روز پیدا کرد تا طلب فضل و روزی او کنی ولیکن درهم بیخت چه معلوم بود که سامع جدا داند کردن، این آیه همچنین است وتقدیر آیه این است که جهودان گفتند کس ببهشت نرود مگر جهودان و ترسایان گفتند ببهشت نرود مگر آنکه ترسایان باشد آنکه درهم بیخت و بیك بار هر دو خبر داد از جهودان و ترسایان و تقدیر آنکه: وقالت اليهود لن يدخل الجنة الا من كان هوداً وقالت النصارى لن يدخل الجنة إلا من كان نصرانياً. آنکه خدایتعالی رد کرد بر ایشان و ایشانرا جواب داد بلطیف ترجوابی گفت این خبر از آرزوی خود میدهند و «هوداً» جمع هاید کعود عاید وغوط وغایط، من هاد اذا مال وبیان این برفت پیش از این (تِلْكَ أمانِيُّهُمْ) این آرزوی ایشان است جمع اُمنیّة وامیر المؤمنین

---

(۱) یعنی جهنده　(۲) ای بسا باد که برای مردمی وزید آنگاه چیزی نکشید که فرو نشست همچنین روزگار دراختلاف حالات گاه قدمش بلغزد وقدم دیگر برجای ماند وعادت زمانه است که آنچه را اصلاح کرده تباه می‌سازد.

علی ﷺ میگوید: «لا تتکل علی المنی فإنها بضایع النوکی» گفت بر تمنا اعتماد نکنی که آن بضاعت احمقان است وازاینجاست که رسول ﷺ گفت: «الکیس من دان نفسه وعمل لما بعد الموت والعاجز من تبع نفسه هواها وتمنی علی الله» زیرك آنکس باشد که حساب خود بکند وبرای قیامت عملی کند وعاجز آن بود که نفس را ازقفای هوا ببرد وتمنا کند برخدا تمنا بیشتر محال باشد و گفتند «تلك أمانیهم» ای أکاذیبهم و أباطیلهم واصل کلمه من منایمنی باشد اذا قدر قال الشاعر:

«حتی تبین ما یمنی لك المانی» ای ما یقدر لك المقدر، و منه المنیة للموت.

واین چنان است که درعبارت ما پارسیان آید، چون چیزی چنین شنوند از کسی که سخنی میگوید بروفق مراد وهوای خود، میگوئیم چه آرزوئی میکند. آنکه گفت این دعوی است دعوی را بینه وبرهان باید (قل هاتوا برهانکم إن کنتم صادقین) کوفیان گفتند اصل هات آت بوده است ای اعط آنکه همزه راها کردند برای آنکه ازیك مخرج بیرون میآید وآن حلق است که ها و همزه از حروف حلقند، و جمع برهان براهین باشد کقربان و قرابین وسلطان وسلاطین، گفت اگر راست میگوئی حجت بیارید که دعوی بی حجت پیش نرود.

من ادعی شیئاً بلا شاهد لابد أن تبطل دعواه (۱)

آنکه رد کرد برایشان وایشان را تکذیب کرد و گفت نه چنین است که شما گفتی بلکه هر که استسلام کند وانقیاد نماید خدای را تعالی وروی خود بسپارد وفرونهد خدای راجل جلاله «فله أجره» یعنی هر که مسلمان باشد نه جهود وترسا بهشت اورود واین قول عبدالله عباس است ودیگر مفسران گفتند بلی آنکس که ازجمله جهودان وترسایان رجوع کند ازآن ملت و طریقه وبدین مسلمانی درآید فله أجره، واصم گفت معنی آیه آن است که جهودان وترسایان دینی دارند که چون دعوی آن دین کنند دعوی ایشانرا حجت نباشد بلی آنکس که مسلمان باشد دینی دارد که چون دعوی آن کند اورا بردعوی خود حجت وبرهان باشد اینجا وآنجا ثواب بهشت واین بعیداست چودراوتعسفی هست. اگر گویند بلی درجواب سخنی گویند که متضمن نفی بود اینجا چه رفته است که مقتضی آن است گوئیم نهاد کلام دلیلی میکند بر کلامی متضمن معنی نفی راوتقدیر

---

(۱) هر کس دعوی چیزی کند بی گواه ناچار دعوی او باطل شود.

آن است که چون جهودان وترسایان گفتند ببهشت نشود إلاآنکس که جهودان باشد یاترسایان پنداری قایلی گفت خود هیچ کس ببهشت نشود جواب دادند که:

(بَلىٰ مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلّٰهِ)واگر گویند«بلی»جواب آنست که گفت«لن یدخل الجنة الا من کان هوداً اونصاری» صواب باشد وباین تعسف حاجت نبود، اگر گویند چراتخصیص کرد وجه را گوئیم که یك جواب ازاین آن است که روی شریف ترین اعضاست برای آنکه حواس بر اوست ونظر باوست وعرفان وتمییز باوباشد چون روی که شریف تراعضاست مبذول ومسلم باشد دگراعضاء ممنوع نباشد،جوابی دیگر آن است که وجه کنایت است وعبارت ازهمه اندام چنانکه گفت: «کل شی هالك الاوجهه» المعنی إلاهو. وقوله«إلا ابتغاء وجه ربه الاعلی»ای ابتغاء ربه بمعنی ثواب ربه . ووجهی دیگر آن است که سجده که سرعبادات وغایت شکر است بروی باشد برای آن وجه را تخصیص کرد، وزیدبن عمروبن نفیل (۱) گوید دراین معنی شعر:

وَأَسْلَمْتُ وَجْهي لِمَنْ أَسْلَمَتْ　　لَهُ المُزْنُ تَحْمِلُ عَذْباً زَلالاً
وَأَسْلَمْتُ وَجْهي لِمَنْ أَسْلَمَتْ　　لَهُ الأَرضُ تَحْمِلُ صَخْراً ثِقالاً

واسلام تن بدادن باشد یقال اسلمت فی کذا واسلام بسپاردن باشد وتسلیم کردن یقال أسلمت إلیه کذا وآنکه اسلام عرفي است که مسلمانی باشد از قسمت اول بود که معنی او انقیاد باشد قوله تعالی (وَهُوَ مُحْسِنٌ) واو حال راست وبیشتر ازپس اومبتداء وخبر آید چنانکه جاءنی زید وهو راکب ونیز فعل وفاعل آید چنانکه ضربت زیداًوقدجرّدته من ثیابه یعنی واودرعمل نکوکارباشد وگفته اند که مراد آنست که وهومخلص فی عمله (فَلَهُ أَجْرُهُ) فاء برای جواب شرط آمد برای آنکه هرگه که درجواب شرط مبتدا وخبر آید لابدباشد ازفاء وأجر واجرت مزد عمل باشد(عِنْدَ رَبِّهِ) بنزدیك خدایتعالی نه بمعنی مکان بل بمعنی اختصاص ثواب بقدیم تعالی وبمعنی دوری ازفوت وضیاع تابدانند وایمن باشند که آنچه بنزدیك اوبود ضایع نشود (وَلاخَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلاهُمْ يَحْزَنُونَ) وحدخوف وحزن پیش ازاین برفت ونیز که«من» لفظی است موحد اللفظ مجموع المعنی برای آن کنایت یکبار بالفظ بود که «فله اجره عند ربه» ویك بار بامعنی که «ولاخوف علیهم ولاهم یحزنون» برجمع وآیه مثال بسیار دارد در قرآن

---

(۱) زیدبن عمروبن نفیل ازحنفا است یعنی آنها که پیش از بعثت پیغمبر ازدین بت پرستان اعراض کرده بتوحید مایل گشتند واوعم خطاب پدرعمراست. من خودرا تسلیم آن کس کردم که تسلیم اوست ابرها وباران صاف وگوارنده راحمل می کند. ونیز خودرا تسلیم آن کس کردم که زمین تسلیم اواست وسنگ های گران را برداشته است .

منها قوله : « ومنهم من يستمع إليك حتى إذا خرجوا من عندك » وقوله « ومنهم من يستمع إليك وجعلنا على قلوبهم أكنة». قوله‌تعالى : « وقالت اليهود » عبدالله عباس گويد سبب نزول آيه آن بود كه چون ترسايان نجران بنزديك رسول آمدند احبار وجهودان مدينه بيامدند وبا ايشان مناظره كردند مردى نام اورافع بن حرمله ايشان را گفت ما انتم على شيىء شما برهيچ نهٔ وانكار كرد عيسى را ونبوت اوراو كتاب اورا ويكى از ترسايان نجران گفت بل شما جهودان بر هيچ نهٔ وانكار كرد نبوت موسى را و كتاب اورا خدا اين معنى از ايشان باز گفت وحكايت كرد.

(وَقالَتِ الیَهُودُ لَیسَتِ النصارىٰ عَلىٰ شَيءٍ) واين آيه مقوى قول آن كس است كه گفت در آيهٔ مقدم كه «وقالوا لن يدخل الجنة الامن كان هوداً اونصارى » هريكى ازايشان تزكيهٔ دين خود كردندو تقويت قول خود كردند وجهودان گفتند لادين الا اليهودية ولا يدخل الجنة الامن كان هوداً وترسايان درحق خودهمين دعوى بكردند؛ ودر آثار مى آيد كه چون سفيان ثورى اين آيه خواندى گفتى صدقوا والله هردو گروه راست گفتند (وَهُمْ يَتلُونَ الكِتابَ) واو حال راست يعنى اين قول مى گويند درحالى كه هريكى از ايشان كتاب خود مى خوانند هم آن نهاد دارد كه آيت اول من لف الخبرين لفاً والرمى بهمارمياً اى وكل واحد من الفريقين يتلو كتابه وتفصيل آنكه جهودان كتاب خود مي خواندند وآن توراة است ودر توراة حديث عيسى ونبوت او وبشارت باوهست وترسايان كتاب خود مى خوانند وآن انجيل است ودراو حديث موسى است وصحت نبوت او وآنكه هردو درهم بيخت وبيكجا بگفت براى آنكه برسامع ملتبس نخواهد شدن وايشان كتاب ميخوانند وميدانند كه هردو حقست وصدق است و كلام خداست (كَذٰلِكَ قالَ الَّذِينَ لايَعلَمُونَ مِثلَ قَولِهِمْ) بعضى مفسران ديگر گفتند مراد پدران ايشانند كه از پيش ايشان بودند پيغامبران خودرا همچنين گفتند مقاتل گفت مراد مشركان عربند كه محمدرا هم اين گفتند كه تو برچيزى نهٔ، ابن جريج گفت عطارا پرسيدم كه اينان كه‌اند گفت امم الانبياء السالفة چون نوح ولوط وهود وصالح وشعيب هرامتى پيغامبر خود را تكذيب كردند و گفتند تو برچيزى نهٔ (فَاللهُ يَحكُمُ بَينَهُمْ يَومَ القِيٰمَةِ فِيما كانُوا فِيهِ يَختَلِفُونَ) آنكه حق تعالى برسبيل تهديد ووعيد گفت هريكى ازايشان درحق خودوبروفق خودتصويب قول خودو تخطئه مذهب خصم مى كند وهريكى درقول خود مدعى است وازميان دومدعي حاكمى بايد خداى جل جلاله كه احكم الحاكمين است فرداى قيامت ميان ايشان حكم بكند درآنچه ايشان درآن خلاف مى كنند.

(وَمَنْ أَظلَمُ مِمَّنْ مَنَعَ مَساجِدَ اللهِ) سبب نزول آيه آن بود درقول قتاده وسدى

که بخت‌نصر و قومش برای کشتن یحیی‌بن‌زکریا بیامدند وبنی‌اسرائیل رابکشتند وفرزندان ایشان رابردند وبیت المقدس خراب کردند وبعضی دیگر گفتندآنکه این کرد مردی بود نام اوططوس بن اسیسا بیامد وبابنی اسرائیل‌کار زار کرد و بیت المقدس خراب کرد وآنرا مزبله ساخت وجیف‌وسرگین دراوبیفکند وآن‌همچنان خراب‌بودتاچون‌مسلمانی‌قوت گرفت‌مسلمانان آنراعمارت کردند خدایتعالی‌باین‌آیت ایشان‌را خواست وبمساجد بیت‌المقدس‌خواست واضافه باخدای‌اضافهٔ‌تخصیص‌است‌بتشریفی که‌حقتعالی‌دادمساجدرابرد گربقاع(أَنْ يُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ) أن‌مع‌الفعل درتأویل مصدراست ومحل‌او ازاعراب نصب‌است‌برای‌آنکه مفعول‌دوم منع است‌چه اومتعدی‌باشد بدومفعول‌یقال منعته کذا تقدیرچنین است که منع مساجدالله بعدالذکرفیها ، و روابود که مساجدالله من‌الظروف المتسع فیه‌باشد یعنی ظرفی‌بجای مفعول‌به نهاده چو منع بر حقیقت تعلق بذا کردارد وذکر وتقدیرچنین‌است ومن اظلم ممن‌منع‌الذاکرین من‌ذکرالله‌فی المساجد، ومثالهای ظرف متسع رفته‌است دراین کتاب چندجای پس گفت کیست درهمه جهان که‌ظالم‌تر وستمکارتر بود ازآنکس که منع کند بندگان خدای‌را که درمساجد وخانهای خدا روند وذکراو کنند (وَسَعَىٰ فِي خَرَابِهَا) وسعی کننددرخراب وبیرانی‌آن واصل سعی بشتاب رفتن‌باشد یقال‌سعی‌فی کذا وسعی‌الی کذا اذااسرع إلیه وازاینجاست سعی بین‌الصفا والمروة که آنجاهروله‌باشدبین‌المیلین درموضعی‌معلوم آنکه شایع‌شدتادرتعاطی واشتغال‌بهر کار آنراسعی خواندند (أُولَٰئِكَ مَا كَانَ لَهُمْ أَنْ يَدْخُلُوهَا إِلَّا خَائِفِينَ) ایشان‌آنانند که نباشدایشان‌را که‌درآنجاشوند الا خایف وترسناك،عبدالله عباس گفت‌پس‌ازآنکه خدایتعالی‌این‌آیه‌فرستادهیچ جهود وترسا دربیت‌المقدس نشد الاخایف وترسان‌ومتنکر وبعضی‌دیگر گفتند این‌لفظ‌خبراست ومعنی‌نهی‌است چنانکه گفت حقتعالی«لاتدخلوهاالاخائفین» «وما کان‌لکم‌أن‌تؤذوا رسول‌الله ولا أن تنکحوا أزواجه من‌بعده أبداً »و بلاخلاف‌معنی‌نهی‌است ازایذاء رسول‌ﷺ وازنکاح‌ازواج وقوله تعالی (لَهُمْ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ) خزی‌هوان وهلاك‌بود قتاده گفت خزی حربی قتل‌بود وخزی ذمی جزیه‌بود، عبدالله‌عباس‌ومقاتل‌و کلبی گفتندخزی‌این‌قوم‌آن بود دردنیا که‌مسلمانان شهرهای‌ایشان بستدند وبگشادندازعموریه وقسطنطنیه وهمچنان سبی وغارت کردند ابوهریره روایت کند که پیغامبرﷺ گفت قیامت‌برنخیزد تامدینهٔ هرقل یعنی‌روم‌نگشایند(١)ومؤذنان

(١) مدینه هرقل یعنی قسطنطنیه را سلطان محمد ثانی معروف بفاتح ازسلاطین عثمانی گشود ودرزمان مؤلف هنوز گشوده نشده بود امادرهنگام فتح قسطنطنیه دجال ظاهر نشدو باید راوی سهواً روایت دجال را بخبرفتح قسطنطنیه آمیخته باشد .

دراو بانگ نماز نکنندو آن مالها جمع کرده به پسرها قسمت نکنند تاچندان غنیمت یابند که کس چنان ندیده باشد ایشان دراین باشند خبر آرند که دجال بیرون آمد وخانهای شما بگرفت ایشان بشتابند و بادجال قتال کنند. عطاوعبدالرحمن بن زید گفتند این آیت درشأن مشرکان مکه آمد که رسول را ﷺ منع کردند ازمسجد الحرام چنانکه گفت « هم الذین کفروا وصدوکم عن المسجدالحرام » وسعی ایشان درخراب مسجد هم ازجهت منع مسلمانان بود ازآنجا وذکر خدا ونمازوسعی وطواف دراو، چه مسجد بنماز وذکر خدای بأذان آراسته بود. چنانکه مکه بگشادند منادی رسول ﷺ ندا کرد که ازامروز نباید تاهیچ مشرك گردخانهٔ خدا گردد وپیرامن آن شود وهیچکس برهنه گرد خانه طواف نکند چوا گر کند «لهم فی الدنیاخزی» ایشان را باشد دردنیا خزی قتل وسبی وذل وهوان وقوله تعالی (وَلَهُمْ فِي الآخِرَةِ عَذابٌ عَظيمٌ)ایشان رادرآخرت عذابی عظیم بود دردوزخ.

قوله تعالی :

وَ لِلّهِ الْمَشْرِقُ وَ الْمَغْرِبُ فَأَيْنَما تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللّهِ إِنَّ اللّهَ واسِعٌ

وخدای راست آنجا که آفتاب برآید وآنجا که فروشود هرکجا فرازکنی آنجاروی خداست که خدای بسیارعطا

عَلِيمٌ (۱۱۰) وَ قالُوا اتَّخَذَ اللّهُ وَلَداً سُبْحانَهُ بَلْ لَهُ ما فِي السَّمٰواتِ وَ الْأَرْضِ

و دانا است وگفتند بگرفت خدای فرزندمنزه است او بل اوراست درآنچه آسمانها و زمین است

كُلٌّ لَهُ قانِتُونَ (۱۱۱) بَدِيعُ السَّمٰواتِ وَ الْأَرْضِ وَ إِذا قَضىٰ أَمْراً فَإِنَّما يَقُولُ لَهُ

همه اورا فرمان بردارند آفرینندهٔ آسمانها و زمین است چون قضا کند کاری گوید او را

كُنْ فَيَكُونُ (۱۱۲) وَ قالَ الَّذِينَ لا يَعْلَمُونَ لَوْلا يُكَلِّمُنَا اللّهُ أَوْ تَأْتِينا آيَةٌ

باش بباشد گفتند آنانکه ندانستند چرا سخن نگوید با ما خدای یا نیاید بما آیتی

كَذٰلِكَ قالَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِثْلَ قَوْلِهِمْ تَشابَهَتْ قُلُوبُهُمْ قَدْ بَيَّنَّا الْآياتِ

چنین گفتند آنانکه از پیش ایشان بودند مانند گفتار ایشان مانند شد دلهاشان پیدا کردیم حجتها

لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ (۱۱۳) إِنّا أَرْسَلْناكَ بِالْحَقِّ بَشِيراً وَ نَذِيراً وَلا تُسْئَلُ عَنْ

برای گروهی که دانند ما فرستادیم تو را بدرستی بشارت دهنده و ترساننده ونه پرسند تو را از

أَصْحابِ الْجَحِيمِ (۱۱٤) وَلَنْ تَرْضىٰ عَنْكَ الْيَهُودُ وَ لَا النَّصارىٰ حَتّىٰ تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ

اهل دوزخ ونشنوند خشنود از تو جهودان ونه ترسایان تا پیروی کنی دین ایشان را

قُلْ إِنَّ هُدَى اللّهِ هُوَ الْهُدىٰ وَ لَئِنِ اتَّبَعْتَ أَهْواءَهُمْ بَعْدَ الَّذِي جاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ

بگو بدرستی که راه خدا آن راه راست است و اگر پیروی کنی هواهای ایشان را پس آنکه بتو آمد ازعلم

مَا لَكُمْ مِنَ اللهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ (۱۱۵)
نباشند تو را از خدای یاری و نه یاوری

این شش آیت است قوله (وَلِلّٰهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ) مفسران خلاف کردند درسبب نزول این آیه عبدالله عباس گفت جماعتی ازصحابهٔ رسول صلی الله علیه وآله وسلم بسفری شدند پیش از آنکه قبله از بیت المقدس بکعبه گردانیدند دربیابانی حاضر آمدند ابری تاریك بر آمد و قبله نتوانستند شناختن تحرّی کردند و هر کسی بجانبی که ظنش بود نماز کردند چون روشن شد و آفتاب برآمد بعضی بجانب مشرق نماز کرده بودند وبعضی بجانب مغرب بدانستند که نیك نکردند بیامدند ورسول را علیه السلام خبردادند خدایتعالی عزوجل این آیه فرستاد، عبدالله عباس گفت بروایتی دیگر که ما باپیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم بسفری بودیم درشبی تاریك بمنزلی فرود آمدیم هر کسی ازمامی رفت وسنگی چند مینهاد ومسجدی میساخت وروی بجانبی میکرد که گمانش بود چون روز روشن شدروی بجهات مختلف کرده بودند گفتند یارسول‌الله حکم این چیست خدایتعالی این آیه فرستاد . عبدالله عمر گفت آیت درحق مسافران آمد که برراحله نمازنوافل کنند چنانکه شترمی رود وروی فرا کرده بود روابود چون روی بتکبیر احرام بقبله کرده باشند اگر قبله شناسند ، عکرمه گفت آیت در تحویل قبله آمد چون خدایتعالی قبله بگردانید جهودان طعنه زدند و عیب کردند مسلمانان را خدای تعالی این آیه فرستاد وباز نمود که مشرق و مغرب اوراست و مشرق موضع شروق باشد وشروق بر آمدن آفتاب بود ومغرب موضع غروب باشدواین فروشدن آفتاب بود واشراق تافتن روشنائی بود میگوید مشرق ومغرب خدای راست (فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا) معنی آنست که وجوهکم ولیکن مفعول به بیفکند برای دلالت کلام براو هر کجاروی فراز کنی (فَثَمَّ وَجْهُ اللهِ) عطاوقتاده گفتند سبب نزول این آیه آن بود که چون نجاشی فرمان یافت جبرئیل آمدو گفت خدای تعالی می فرماید بربرادرتان نجاشی نماز کنی ونجاشی روی به بیت المقدس کردی درنماز گفتندما چگونه بر کسی نماز کنیم که روی بقبلهٔ (۱) ما نکردی خدایتعالی این آیه فرستاد. مجاهدوحسن وضحاك گفتند سبب آن بود که چون آیه آمد که « ادعونی استجب لکم » صحابه گفتند این ندعوه کجاش خوانیم آیت آمد که « ولله المشرق والمغرب» خلقاً وملکاً

(۱) آیه بظاهرمناسب تخصیص قبله بجانب کعبه نیست بلکه مناسب آن است که گویند بهر جانب نماز روا بوداز این جهت بعضی گفتند این آیه تخصیص بنافله دارد و بعضی آنکه هنگام ضرورت وندانستن قبله است وبعضی آنکه رد توهم آنهاست که قبله را منحصردربیت المقدس پنداشتند خداوند گوید که اودرجهتی معین نیست وقبله تعبداست بهرجانب که اوفرماید .

مشرق‌ومغرب‌خدار است بملك وُملك برای آنكه خلق آفریدهٔ اوست. بدانكه هر كجادرقرآن ذكر وجه است مضاف‌باخدای‌تعالی تأویل‌اودراین‌آیت وجزاین‌آیه‌آن‌باشد كه چون وجوه و معانی‌مختلف وجه‌در كلام عرب گفته‌شودهرجای آنچه‌لایق ومحتمل بودبرآن‌حمل‌باید كردن.

بدانكه وجه‌در كلام عرب بروجوه ومعانی‌مختلف بسیارمیآیدیكی ازآن‌وجه‌الانسان وغیره‌روی آدمی‌وجزاو كه‌حواس براو است ازچشم و گوش‌ودهن وبینی، ووجه‌الشیء أوله‌وصدره باشد كما قال‌الله تعالی «آمنوا بالذی أنزل علی‌الذین‌آمنوا وجه‌النهار» دلیل‌این تأویل قرینهٔ او كه گفته «واكفروا آخره»قال‌ربیع‌بن زیاد‌شعر :

مَنْ كانَ مَسْرُوراً بِمَقْتَلِ مالِكٍ   فَلْيَأْتِ نِسْوَتَنا بِوَجْهِ نَهارِ (۱)

یعنی بامداد هرروزی. وبعضی اهل لغت گفتند وجه نهار دراین بیت‌نام جایگاهی است و وجه قصد بفعل باشد كقوله تعالی «انمانطعمكم لوجه‌الله» و كقوله «ومن یسلم وجهه الی‌الله» ای قصده و عمله و عزمه و قوله «انی و جهت وجهی للذی فطر السموات» ای قصدة بعبادة الله قال الفرزدق :

وَأَسْلَمْتَ وَجْهِي حِينَ شُدَّتْ رَكائِبي   إِلىٰ آلِ مَرْوانَ بُناةِ المَكارِمِ (۲)

ای‌جعلت قصدی إلیهم. وقال آخر:

أَسْتَغْفِرُ اللهَ ذَنْباً لَسْتُ مُحْصِيَهُ   رَبَّ العِبادِ إِلَيْهِ الوَجْهُ وَالعَمَلُ (۳)

ای‌القصد.ووجه‌بمعنی احتیال‌بود عرب گوید ماوجه‌هذاالامروما الوجه فیه؟ ای‌ماالحیلة فیه ، این‌كاررا چه وجه است یعنی دراین‌كار چه حیلت‌است وچه تدبیر وچه‌چاره ؟ ووجه جهت وناحیه باشد چنانكه حمزة‌بن بیض الحنفی گفت :

أَيَّ الوُجُوهِ انْتَجَعْتَ قُلْتُ لَهُ   لِأَيِّ وَجْـــهٍ إِلّا إِلىَ الحَكَمِ

---

(۱) ربیع بن زیاد شاعر جاهلی است ومالك بن زهیر كه نامش دراین بیت‌آمده است برادر قیس وقیس صاحب دواسب معروف به داحس وغبراء كه‌درباره مسابقه آنهابادواسب دیگرازان حذیفه میان عبس وذبیان جنك ها واقع شد وازایام مشهوره عرب است ربیع گوید هركس ازكشتن مالك شادمان است بیاید وزنان مارا بامداد هرروز به بیند كه زاری میكنند ورسم عرب بود كه تا انتقام نمیگرفتند زنها گریه نمیكردند .

(۲) آن هنگام كه بارسفرمن بسته شد روی كردم بآل مروان سازندگان مكرمت .

(۳) آمرزش می طلبم برای گناهی كه شماره آن را نمی دانم ازپروردگار بندگان كه نیت و عمل برای اواست .

مَتىٰ يَقُل حاجِبا سُـــرادِقِهِ هذا ابنُ بِيضٍ بالبابِ يَبتَسِمُ (١)

ووجه دراين آيت براين معنى حمل توان كردن. ووجه قدرومنزلت بود يقال لفلان وجه عريض وهو وجه من فلان من الجاه واوجهه السلطان اى جعل له جاهاً قال امرؤالقيس:

وَ نادَمتُ قَيصَرَ في مُلكِهِ فَأوجَهَني وَرَكِبتُ البَريدا (٢)

ووجه رئيس منظور باشد يقال فلان وجه القوم ووجه عشيرته كما يقال رأسهم ورئيسهم، ووجه الشيىء ذاته ونفسه. قال حبيب بن جندل السعدى:

وَنحنُ حَفَزنَا الحَوفَزانَ بِطَعنَةٍ فَأفلَتَ مِنها وَجهُهُ عَتِدٌ نَهِد (٣)

وازاينجا باشد كه گويند: فعلت ذلك اوجهك اى لك اين كار بروى تو كردم يعنى براى تو كردم. ويكى وجه ازوجوه آيت اينست كه «فثم وجه الله» اى فثم الله خداى تعالى آنجاست نه بمعنى حضور بمكان وليكن بمعنى علم وتدبير همچنين قوله «كل شيىء هالك الا وجهه» يعنى الاهو قوله «ويبقى وجه ربك» اى ذاته وآنچه در قرآن ميآيد من قوله «وجوه يومئذ ناظرة» «و وجوه يومئذ باسرة» و«وجوه يومئذ مسفرة» و«وجوه يومئذ ناعمة» مراد باين وجوه دراين مواضع همه اصحاب وجوهند براى آنكه آنچه باوجوه اضافه كرد جمله جمله مضاف نتواند بودن امااين آيه دراو چند وجه گفته اند يكى آنكه «فثم وجه الله» صله باشد واين قول كلبى وقتيبى است وجز ايشان وجهى ديگر آنست كه معنى جهت بود ومعنى آن بود «فثم وجه الله» اى جهت قبلته على حذف المضاف واقامة المضاف اليه مقامه وإضافه قبله باو اضافه تخصيص باشد كبيت الله و ناقة الله واين قول حسن ومجاهد وقتاده ومقاتل است و گفته اند مراد آنست كه فثم رضاالله كه وجه بمعنى رضا آمده است فى قوله «الا ابتغاء وجه ربه الاعلى» اى ابتغاء رضائه وقوله «وما آتيتم من زكاة تريدون وجه الله» (إنَّ اللهَ واسِعٌ عَليمٌ) كلبى گفت واسع المغفرة فراخ مغفرة است، ابوعبيده گفت الواسع الغنى معنى آن باشد كه واسع العطاء گفت بيانش قوله «لينفق ذوسعة من سعته» اى غنى من غناه، فراء گفت الوسع الجواد بيانه قوله «رحمتى وسعت كل شيء» و گفته اند واسع عالمى بود كه يسع علمه كل شيء بيانش «وسع كرسيه

(١) (پرسيدازمن) كدام جانب را قصد كردى گفتم مگر غيرحكم كدام وجه را قصد توان كرد هر گاه دوتن حاجب سراپرده او گويند ابن بيض بردرسراى است تبسم ميكند.

(٢) و با قيصر نديمى كردم وهم سخن شدم پس برجاه من افزود و سوارمركب خاص شدم.

(٣) حفز براى معجمه نيزه زدن است و حوفزان لقب حارث بن شريك شيبانى است براى آنكه اورا طعنه زدند وفرس عتيد اسبى كه مهياى رفتن باشد ونهد اسب بلند. يعنى ما نيزه زديم برحوفزان و اورا برهانيد اسبى تيزتك وبلند قامت. وشعررا بوجه ديگر نيزروايت كرده اند درنقل آن فايده نيست.

السموات والارض» یعنی علمه هرچه در آسمان و زمین است درعلم او گنجد وعلیم بلیغ تر باشد ازعالم بعضی ازصالحان گفت درديری رفتم وقت نمازبود دیرانی را گفتم مرا راه نمای برجای پاکیزه تا نماز کنم گفت طهّر قلبك وصلّ حيث شئت دل پاك كن وهرجا كه خواهی نماز کن .

(وَقالوا اتَّخَذَ اللهُ وَلَداً) آیت درجهودان آمد که گفتند عزیر پسر خدا است ودر ترسایان که گفتند مسیح پسر خداست ودر مشرکان عرب که گفتند فرشتگان دختران حقتعالی اند گفتار ایشان از ایشان حکایت کرد که ایشان گفتند خدای فرزندی گرفت وولد لفظ جنس است صالح بود یکیرا و جماعتی را ازاینجا گویند فلان من ولد فلان فلان ازفرزندان فلان است آنگه رد کرد بر ایشان وجوابداد که (سُبْحانَهُ) منزه است اوازآنکه فرزند گیرد (بَلْ لَهُ ما فِي السَّمٰوات وَالأرض) بل اوراست هرچه در آسمانها وزمینست وآنرا که ملك آسمانها وزمین ها اورا باشد چه حاجت بود اورا بآنکه فرزند گیرد چون همه بندهٔ او باشند ودر ملك وملك او باشند (كُلٌّ لَهُ قانِتُونَ) درمعنی کلّ خلاف کردند در این آیه بعضی گفتند مراد آنست که همهٔ آنان که شما ایشان را فرزند خواندی ازعیسی وعزیر وفرشتگان همه خدای را قانت ومطیعند واینقول مقاتل ویمان است بعضی دگر گفتند مراد اهل طاعت خدا اند یعنی مطیعان خدای قانتند ومطیع وآنانرا که عاصی اند و کافرند درشمار نیاورد و گفت بایشان اعتبار نیست واینقول عبدالله عباس است واختیار فراء، بعضی دیگر گفتند مراد جمله بندگان خدا اند مؤمن و کافر ومطیع وعاصی آنگه در کافر دوطریق گفتند یکی آنکه اگر چه ایشان مطیع وخاضع نه اند خدای را، سایهٔ ایشان مر خدای را سجده میکند فی قوله «ولله يسجد من في السموات والارض طوعاً و كرهاً وظلالهم بالغدو والاصال» وقوله «يتفيؤ ظلاله عن اليمين والشمائل سجداً لله» واینقول مجاهد است ودر خبر آمد که چون کافر جز خدای را سجده کند سایهٔ او برغم او خدای را سجده کند، ووجه دوم آنکه در قیامت مؤمن و کافر خدای را خاضع وخاشع باشند دلیلش «وعنت الوجوه للحيّ القيوم» (۱) درمعنی قانت خلاف کرده اند مجاهد وعطا وسّدی گفتند قنوت طاعت باشد وقانت مطیع باشد دلیلش قوله «والقانتين والقانتات » عکرمه ویمان و مقاتل گفتند مقرون بالعبودية قانت آن باشد که به بندگی اقرار دهد ابن کیسان گفت قائمون بالشهادة ایستاده اند بگواهی دادن بخداوندی او واصل قنوت قیام باشد بیانش قول رسول ﷺ چون ازاو پرسیدند که کدام نماز فاضل تر بود گفت «طول القنوت» گفت هرچه قیامش درازتر باشد و گفته اند مصلون نماز کنندگان اند بیانش «أمّن هو قانت آناء الليل» و گفته اند داعون، دعا کنندگان بیانش «وقوموا لله قانتين» .

---

(۱) یا گوئیم آنها تکویناً قانت وخاضعند .

قوله: (بَدِیعُ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ) ای مبدعهما و منشیهما فعیل بمعنی مُفْعِل، آفریدگار آسمانها و زمینهاست بر سبیل ابتداء و ابتداع بی آنکه کسی رسمی زد و مثالی نهاد و بدی، و بدیع یکی باشد و بدأ و بدع و ابتدأ و ابتدع و این از باب ابدال بود چون مدح و مده قوله (وَإِذَا قَضَىٰ أَمْراً) قضی در قرآن بر وجوه است بمعنی خلق آمد فی قوله «فقضیهن سبع سموات فی یومین» و بمعنی امر بود فی قوله تعالی «وقضی ربك ألا تعبدوا إلا إیاه» و بمعنی حکم بود فی قوله تعالی «والله یقضی بالحق» و بمعنی اعلام بود فی قوله «وقضینا الی بنی اسرائیل فی الکتاب» و بمعنی گزاردن بود کقضاء الدین و قضاء الصلوة و منه قوله «منهم من قضی نحبه» واما قوله فی قصة موسی علیه السلام «فوکزه موسی فقضی علیه» گفته اند معنی آنست که فقتله اگر چه اینجا فائده این میدهد اما قضاء بمعنی قتل نیامده است معنی آنست که عمر براو بسر آورد و اصل او در لغت إحکام و اتمام بود چنانکه ابوذویب گفت:

وَعَلَيْهِمَا مَسْرُودَتَانِ قَضَاهُمَا   دَاوُدُ أَوْ صَنَعُ السَّوَابِغِ تُبَّعُ (۱)

ونیز بمعنی ایجاب والزام بود و این اقسام عند تأمل ازاین دو بیرون نیست (فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ) این عبارتی باشد از سرعت وجود و نفی امتناع آن عند ارادت خدای تعالی عز وجل آنرا بی تعذر و تعسر نه آنکه آنجا قولی باشد یا امری برای آنکه قول با معدوم، و امر معدوم را در حکمت نیکو نباشد این بر سبیل تشبیه است یعنی چنانکه یکی از ما چیزی خواهد که بباشد طریق آنست که گوید «کن» تا بباشد و در حق خدای تعالی قول و امر بر این تشبیه باشد همچنانکه در حق آسمان و زمین گفت «فقال لها وللارض ائتیا طوعاً او کرهاً قالتا اتینا طائعین» اهل اشارت گفتند چنانستی که گفت کار من بخلاف کار تو است چنانکه من بخلاف توام تو چون خواهی که تا کاری کنی ترا آلت باید و ساز و عدّت و وقت و مهلت باید، من چون چیزی خواهم بیش از آن نرود که گوینده گوید کن کاف بنون نا رسیده هژده هزار عالم آفریده باشم، شاعر در این باب میگوید:

لَا تَخْضَعَنَّ لِمَمْلُوكٍ عَلَىٰ طَمَعٍ   فَإِنَّ ذَاكَ مُضِرٌّ مِنْكَ بِالدِّينِ

---

(۱) از قصیده ایست که ابوذویب هذلی در مرثیهٔ پسران خود سروده است و گوید هیچکس از دست مرگ نجات نیابد حتی گوزن و گور خر وحشی که در بالای کوهها مأوی دارند و از دست رسی صیادان ایمن اند و معنی شعر این است که بر آن دو گور خر زره هائی باشد ساختهٔ حضرت داود یا دیگر بافندهٔ زره که تبع بود.

وَاسْتَرْزِقِ اللهَ مِمَّا فِي خَزائِنِهِ فَإِنَّ ذلِكَ بَيْنَ الكافِ وَالنُّونِ (۱)

(وَقالَ الَّذِينَ لا يَعْلَمُونَ) گفتند آنانکه ندانند عبدالله عباس گفت جهودانند مجاهد گفت ترسایانند قتاده گفت مشرکان عرب‌اند (لَوْلا) کلمة تحضيض است المعنى هلا چرا (يُكَلِّمُنَا اللهُ) ای عیانا چرا خدای باما سخن نگوید معاینه بی‌حجاب که تو رسول اوئی (أَوْ تَأْتِينا آيَةٌ) یا آیتی بما آید یعنی علامتی ودلالتی که دلیل صدق تو کند آنگه حق تعالی رد کرد برایشان گفت (كَذلِكَ قالَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِثْلَ قَوْلِهِمْ) گفت چنین گفتند آنان که پیش ایشان بودند از کافران امتان گذشته (تَشابَهَتْ قُلُوبُهُمْ) دلهای ایشان باهم میماند در کفر و قسوة (قَدْ بَيَّنَّا الآياتِ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ) ما آیات و بینات مفصل و مبین کردیم برای آنان که بیقین دانند و یقین ضد شك بود یقال: أيقن إيقاناً وتيقن تيقناً والاسم اليقين. ويقين علمی باشد که پس از شك حاصل آید برای آن خدای تعالی را متیقّن نخوانند حق تعالی چون حکایت اقوال فاسد ایشان بکرد و تحکم وتعنت ایشان باز گفت عقب آن بیان صحت رسالت رسول کرد ﷺ فی قوله تعالی :

(إِنّا أَرْسَلْناكَ بِالْحَقِّ) ما فرستادیم ترا بحق بدرستی و راستی وحق اینجا صدق است چنانکه فلان محقّ فی دعواه ای صادق فلان محق است در دعوی یعنی راست گواست وشاید مراد بحق قرآن وشرع باشد یعنی مافرستادیم ترابکتابی ودینی حق ودرست، مقاتل گفت ماارسلناك عبثا لغير شيء بل بالحق ماترا ببازی نفرستادیم بیانش قوله تعالی «وماخلقنا السموات والارض وما بينهما الا بالحق» وجای دیگر گفت «وما بينهما باطلا» وهو ضدالحق، عبدالله عباس گفت بالقرآن دلیلش قوله «بل كذبوا بالحق لما جاءهم» یعنی بالقرآن ابن کیسان گفت بالاسلام دلیلش قوله «وقل جاء الحق وزهق الباطل» قوله (بَشِيراً) ای مبشراً فعیل باشد بمعنی مفعل یعنی بشارت دهنده اولیاء را و دوستان مرا بثواب دائم و بشارت چیزی باشد متضمن سرور که اثر آن بر بشره پیدا شود و حقیقت اودر خیر باشد و درشر و عذاب برمجاز بود برای عرف را من نحو قوله «فبشرهم بعذاب اليم» (وَنَذِيراً) ای منذراً فعیل باشد بمعنی مفعل ترساننده دشمنان مرا بعقاب و نصب هردو برحال بود از مفعول (وَلا تُسْئَلُ عَنْ أَصْحابِ الْجَحِيمِ) عبدالله عباس گفت سبب نزول این آیه آن بود که یکروز رسول ﷺ گفت «ليت شعري مافعل

(۱) نزد هیچ بنده خاضع مشو برای طمع که آندین ترا زیان رساند ، وروزی ازخدای بخواه ازخزینه خودش که میان کاف و نون است چون گوید کن همه چیزحاضر شود .

الله بالکفار الذین ماتوا »کاشکی تا من دانستمی که خدای تعالی بآن کافران گذشته چه کرد خدای تعالی این آیه فرستاد، مقاتل گفت سبب نزول آن بود که رسول ﷺ گفت «لوانزل الله بأسه بالیهود لآمنوا» اگر عذاب فرستادی جهودانرا ایمان آوردندی این آیت آمد، نافع ویعقوب وشیبه واعرج بجزم خوانند «ولا تسئل» علی النهی مپرس وباقی قراء برفع خوانند علی النفی من بناء مالم یسم فاعله تورا نپرسند ، وعبدالله مسعود «ولن تسئل» خواند ترا نخواهند پرسیدن «عن اصحاب الجحیم» از اهل دوزخ و جحیم فعیل باشد بمعنی مفعول من جحمة النار وجحمها ای معظمها و جحمت النار آتش برافروختم و جحیم بکثرت استعمال چو اسمی علم شده است دوزخ را، و بعضی مفسران گفتند جحیم از جملهٔ نامهای درکات است چون لظی وسقر وهاویه نعوذ بالله منها .

(وَلَنْ تَرْضیٰ عَنْكَ الیَهُودُ وَلَا النَّصارٰی) عبدالله عباس گفت سبب نزول آیه آن بود که جهودان مدینه و ترسایان نجران امید داشتند که رسول ﷺ موافقت ایشان کند دد قبلـه ، چون خدای تعالی قبلـه بگردانید و فرمود که روی بکعبه کن آیس شدند ، و آن اظهار موّدتی که می کردند نیز نکردند، خدای تعالی این آیه فرستاده ، بعضی دیگر مفسران گفتند سبب نزول آیه آن بود که جماعتی ازجهودان بنزدیك رسول ﷺ میآمدند ومیگفتند ای محمد اگر باما هدنه وصلحی کنید وباما بسازید مابتو ایمان آوریم رسول ﷺ حرصاً علی ایمانهم بایشان مدارا ومواسات میکرد خدای تعالی این آیه را فرستاد ومعنی آنکه اگر بسیار مساعده بکنی بایشان از توراضی نشوند تامتابعت ملت و دین ایشان نکنی ابوالعیناء بحاضرجوابی معروف بود یکروز بنزدیك متوکل اورا گفت چگوئی در ابن مکرم وعباس بن رستم گفت : « هماالخمر والمیسر وإثمهما اکبر من نفعهما» گفت شنیدم که بایشان دوستی میکنی گفت «ابتعت الضلالة بالهدی والعذاب بالمغفرة» گفت سعید بن عبد الملك برتو میخندد گفت « انالذین اجرموا کانوا من الذین آمنوا یضحکون » گفت ابراهیم ابن النوح النصرانی بر توخشم میگیرد گفت « ولن ترضی عنك الیهود ولا النصاری حتی تتبع ملتهم» گفت پیش ازآنکه توآمدی حدیث تومیرفت همهٔ حاضران غیبت تومیکردند وسخن تو میگفتند مگرمن گفت :

إذا رَضِیَتْ عَنّي کِرامُ عَشیرَتي   فَلا زالَ غَضْبانًا عَلَيَّ لِئامُها (۱)

---

(۱) چون کریمان قبیله من ازمن خشنود گردند لیئمان ایشان برمن خشم گیرند.

زجاج گفت «ملة» مشتق است ازملّه وملّة خاکستر گرم بود که خمیردرمیان آن کنند تا پخته شود تابحدآن رسد که بتوان خوردن همچنانکه ملة بتدریج کار خداوندش بآنجا میرساند که بدنیامنقطع شودوبآخرت ازعذاب خلاص یابدواشتقاق هردو روابود که ازملل وملال بود برای آنکه برهردوصبر باید کردن وصبر ملال آرد (قُلْ إِنَّ هُدَى اللهِ هُوَ الْهُدَى) هدی اول دین است یعنی دین الله وهوالاسلام دین خداست که اسلام است «هوالهدی» راه حق وراه راست که طریق نجات باشد متابعت رأی ودین یهود ونصاری نباید کردن ومتابعت دین خدای باید کردن که مسلمانی است که ره نجات آنست (وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ الآية) خطاب با رسول است ﷺ و مراد امت گفت و اگر چنانکه متابعت رأی وهواومراد ایشان کنی پس ازآنکه علم بتوآمد از نبوت و قرآن وادله و بیان و دین اسلام (مَا لَكَ مِنَ اللهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ) پس کسی نباشد که ترا با پناه گیرد ازخدایتعالی ویاور ویارتو باشد، و«من» اول تعلق دارد بمحذوف فی تقدیر چنین است «مالك من ولی ولانصیر یحمیك ویمنعك من الله ومثله قول الشاعر: «إِنِّي لِكُلِّ امْرِءٍ مِنْ جَارِهِ جَارٌ»(۱) ای مجیر یجیره ویحمیه من جاره السوء و«من» دوم زیادت است برای تاکید نفی آورد.

قوله تعالی:

الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ أُولَئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَمَنْ يَكْفُرْ بِهِ

آنانکه مادادیم ایشانرا کتاب میخوانند آنرا حق خواندنش ایشان ایمان دارند بآنحر که کفر د آرد

فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ (۱۱۶) يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ

بآن ایشان زیانکارانند ای پسران یعقوب یاد کنید نعمت من آنکه کردم بر شما

وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ (۱۱۷) وَاتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَلَا

وآنکه فضل دادم شمارا بر جهانیان بترسی ازروزی که کفایت نکند کسی از کسی چیزی و

يُقْبَلُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا تَنْفَعُهَا شَفَاعَةٌ وَلَا هُمْ يُنْصَرُونَ (۱۱۸) وَإِذِ ابْتَلَى إِبْرَاهِيمَ

نپذیرد از او قراری و سود ندارد او را شفاعتی و نه ایشان یاری دهند چون بیاموزد ابراهیم را

رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ

خدای اوسخنهای پس تمام کرد آنهارا که گفت من خواهم کردن تورا برای مردمان امام گفت از فرزندان من گفت نرسد

عَهْدِي الظَّالِمِينَ (۱۱۹)

عهد ووصایت من بستمکاران

---

(۱) معنی این است که من پناه دهنده هرمردی هستم اورا حفظ میکنم ازهمسایه بد.

این چهار آیت است مفسران خلاف کردند در آنکه آنان که اند که خدای کتاب بایشان داد و ایشان آن کتاب خواندند حق خواندن عبدالله عباس گفت مراد اهل سفینه اند که با جعفر ابوطالب آمدند و ایشان چهل مرد بودند سی و دو ازان حبشه و هشت از جملهٔ راهبان شام که یکی از ایشان بحیرا بود، ضحاك گفت مراد مؤمنان جهودانند یعنی آنان از جهودان که برسول ﷺ ایمان آوردند ازعبدالله سلام وسعید بن عمرو وتمام بن یهودا واسد واسید پسران کعب وعبدالله صوریا، وقتاده وعکرمه گفتند مراد اصحاب رسولند و بعضی دیگر گفتند مراد جملهٔ مؤمنانند و برقول اول مراد بکتاب انجیل باشد و برقول دوم مراد بکتاب توراة باشد و برقول سه ام و چهارم مراد قرآن باشد (يَتْلُونَهُ حَقَّ تِلَاوَتِهِ) بعضی مفسران گفتند مراد بحق آنست که ایشان آنچه می خوانند بترتیل خوانند باخضوع وخشوع وصفای اعتقاد چنانکه حق تعالی گفت «الذين اذا ذكر الله وجلت قلوبهم الاية» کلبی گفت مراد آنست یصفونه حق صفته فلايكتمون منه شيئا یعنی در این کتابها که می خوانند وصفت و نعت محمد ﷺ چنانکه هست میگویند و هیچ پنهان نمیکنند. عبدالله مسعود گفت يحلون حلاله ويحرمون حرامه كما أنزل فلايحرفونه حلالش حلال میدارند وحرامش حرام میدارند هیچ نبگردانند از آنکه هست حسن گفت برحکمش کار کنند وبمتشابهش ایمان دارند علم آن رها کنند تا آنکس گوید که داند مجاهد گفت يتبعونه حق اتباعه متابعت او کنند حق متابعت (أُولَٰئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ) ایشان آنانند که بآن ایمان دارند یعنی ایمان حقیقی آن باشد که با اوتلاوتی براین جمله باشد چنانکه درعقب آن آیت گفت «اولئك هم المؤمنون حقا» (وَمَنْ يَكْفُرْ بِهِ)وهر که بآن کفر آورد (فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ) ایشانند که زیانکارانند برای آنکه هر کس که حظ خود از ثواب آخرت بعاجل دنیا بدل کند وبکتاب ورسول خدا کافر شود این بازرگانی بود بازیان و خداوندش زیان کار بود.

قوله : (يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ) تا بسر دو آیه الی قوله (ولاهم يُنصَرُونَ) مکرر است مثل این هردو آیه از پیش برفت وآنچه تفسیر وشرح آن است که گفته شد وجهی نبود اعادهٔ آنرا جز که سخن باید گفتن بر سؤال سائل اگر گوید چرا خدای جل جلاله تکرار کرد این دو آیت را با آنکه یکبار در این سوره بگفت باتفاق لفظ (۱) و معنی این نه چون لغوی باشد؟ جواب آنست که گوئیم اما آیت اول متضمن است ذکر نعمتهای خدای که بر بنی اسرائیل کرد وآیت خطاب جهودان وترسایان عهد رسول است حقتعالی نعمتهای که

(۱) آیه ٤٤ و ٤٥ این سوره گذشت .

بایشان و باپدران ایشان کرد یاد ایشان داد تا در شکر او بیفزایند و کفران نکنند و اما آیت دوم متضمن است ذکر وعید را ترسانیدن از روز قیامت و آنکه آن روزی باشد که کس از کس غنا نکند و قبول و[عدل] نباشد و شفاعت شافع در حق کفار نافع نباشد و این هر دو آنست (۱) که بتذکر این مکلف بصلاح نزدیك شود و از فساد دور شود و آنکه این صورت دارد تکرار او و تذکار او مکلفان را لطف باشد پس وجه حسن تکرار این باشد وجهی دیگر آنکه روا بود که مخاطب باین آیت جماعتی دیگر باشند چه معلوم است که این هر دو آیت در دو موضع از این سورة بیك وقت فرو نیامد پس چون مخاطب مختلف شود تکرار نکو بود تا مخاطب بداند که او مخصوص است در این وقت باین خطاب باداء واجبات از شکر نعمت وجز آن واجتناب مقبحات از کفران نعمت وجز آن واین نیز وجهی باشد در حسن تکرار ووجهی دیگر آنکه درست شده است که ألفاظ بأعیانها لطف و مصلحت بآن متعلق است مثلا چنانکه خدای تعالی گفت «الم ذلك الکتاب لا ریب فیه هدی للمتقین» اگر ببدل آن گفتی هذا القرآن لا شك فیه بیان ودلالة للمؤمنین بمعنی همان بودی ولیکن بامراعات فصاحت در أعیان این الفاظ صلاحی شناخت از لطف بامکلفان که در دگر ألفاظ آن لطف نبود واین جمله منبهست بر آنکه در قرآن هر جا لفظی هست بجای او دیگری نشاید آوردن در باب مصلحت پس جواب سه ام از این سؤال این باشد که حق تعالی آنچه در تکرار الفاظ شناخت از لطف بامکلفان در اقتصار بر یکبار نشناخت برای آن تکرار کرد والله أعلم بمراده .

قوله (وَإِذِ ابْتَلَى إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ) در شاذ ابو الشعثاء جابر بن یزید خوانده و إذ ابتلی ابراهیمُ ربَّه بکلمات» برفع ابراهیم و نصب ربه بر آنکه ابراهیم فاعل باشد و نام خدا مفعول باشد و بر این قراءة معنی ابتلی دعا و سؤال باشد یعنی ابراهیم ﷺ خدای را امتحان کرد بآنکه او را بخواند و دعا کرد «بکلمات» ای «بدعوات» بدعاهای (فَأَتَمَّهُنَّ) ای اجابه بهن خدای تعالی تمام کرد آنرا یعنی اجابت کرد او را بآن دعاها وقراءة جملهٔ قراء برعکس این است بنصب «ابراهیم» و رفع «ربه» چنانکه فاعل خدای تعالی باشد جل جلاله ومفعول إبراهیم ومعنی ابتلی امتحان واختبار و آزمایش بود وحقیقت این بر خدای تعالی روا نباشد بر کسی روا بود که چیزی نداند تا بداند ولیکن چون تکلیف صورت امتحان دارد حق تعالی او را امتحان و ابتلی خواند. ومراد با بتلاء در این آیه امر است یعنی امره بکلمات . ودر ابراهیم چهار لغت است «إبراهام» بدو الف از میان راء و هاء «أبرهام» بی ألف میان راء و هاء. واثبات ألف از میان هاء ومیم واین قراءة عبدالله عباس وزبیر است در شاذ و ابوبکر

(۱) یاد آوردن نعمت ووعید از قیامت هر دو لطف است و تکرار لطف روا باشد چون نزدیك میکند مکلف را بطاعت ودور میکند از معصیت .

خواند «إبراهم» باثبات ألف وزوال یاء وزید بن عمرو گوید : (۱)

عُذْتُ بما عاذَ به إبراهمْ إذْ قالَ وَجْهي لكَ عانٍ راغِمْ

وابن عامر خواند «ابراهام» بد وألف و باقی قراء خوانند «ابراهیم» بألف و یاء و هو ابراهیم بن تارخ بن ناخور بن ساروغ بن ارغو بن عابر و هو هود النبی علیه السلام ابن شالخ بن ارفحشد بن سام بن نوح و اهل سیر خلاف کرده‌اند در مسکن ابراهیم بهری گفتند بشوش بود از زمین اهواز و گفته‌اند بابل بود و گفته‌اند کوثی و گفته‌اند کوثکی (۲) و گفته‌اند کسکر. و گفته‌اند حران بود ولیکن پدرش بزمین بابل آورد اورا و آن زمین نمرود کنعان بود. وعلماء خلاف کرده‌اند «در کلمات» بعضی گفتند کلماتی بود که خدای تعالی اورا فرمود گفتن بر سبیل تسبیح و تهلیل در اوقات عبادت، از معاذ روایت کردند که رسول صلی الله علیه و آله یکروز صحابه را گفت شما دانی که خدای تعالی چرا ابراهیم را خلیل خود گرفت گفتند نه یارسول الله گفت برای آنکه او هر بامداد و شبانگاه گفتی «سبحان الله حین تمسون و حین تصبحون» سدی و سعید جبیر گفتند کلمات آن بود که بنای خانه میکرد میگفت «سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم» چون تمام بکرد گفت «ربنا تقبل منا إنك أنت السمیع العلیم ـ الی قوله ـ انك انت العزیز الحکیم» عبدالرحمن بن زید گفت کلمات این بود که اورا گفت بگو «لا اله الا الله وحده لاشریك له له الملك وله الحمد یحیی و یمیت و هو حی لایموت بیده الخیر و هو علی کل شیء قدیر ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم ، سبحان الله حین تمسون و حین تصبحون» و آنانکه گفتند که از جنس افعال بود خلاف کردند عبدالله عباس گفت بروایت ابوصالح از او که آن ده سنت بود پنج در سر و پنج در تن اما پنج که در سر است مضمضه و استنشاق و مسواك کردن و سبلت پیراستن و فرق سر را موراست کردن کسی را که همه سر موی دارد و آن پنج که تن است در استنجاست بسنگ بعد از آن باب و ختنه کردن است و ناخن گرفتن است و موی بغل پاك کردنست و موی زهار پاك کردنست، روایتی دیگر از عبدالله عباس آنست که آن کلمات سی

(۱) زید بن عمرو بن نفیل از حنفاء بود که پیش از بعثت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم ترك بت پرستی کرد و او بسر عم خطاب است و میان این دو بیت او بیت دیگر روایت کرده‌اند «مستقبل الکعبة و هو قائم» یعنی پناه بردم بآنکه پناه برد باو ابراهیم درحالتیکه روی بکعبه ایستاده بود وقتی گفت خدایا روی من توجه بتو دارد و آنرا نزد تو بخاك سایم.

(۲) کوثی دهی است درعراق و کسکر جائی است که قصبه آن واسط است اما جائیکه نام آن کوثکی یالفظی شبیه آن باشد نیافتیم و درعرائس ثعلبی که ظاهراً مؤلف از آن نقل کرده است الورکاء نزدیك کسکر مذکور است والله العالم.

خصلت است که‌خدای تعالی درسه‌آیت برسول مافرستاده است ده درسورة الاحزاب«إن‌المسلمین والمسلمات تاباآخر آیه وده درسورة التوبة فی‌قوله تعالی «التائبون العابدون» تاباآخر آیت و ده درسورة المؤمنین‌فی‌قوله «قدأفلح المؤمنون‌الذین‌هم‌فی‌صلوتهم‌خاشعون- الی قوله- اولئك‌هم الوارثون» قتاده وربیع گفتند مناسك حج‌است ازطواف ونماز وسعی میان صفا ومروه و ذبح و حلق‌ووقوف‌بعرفات‌وبمشعر حسن‌بصری گفت کلمات آنست که‌اورا ابتلی کرد بماه‌وآفتاب وستاره ودربدایت‌حال که اورا نظر فرمودتابدانست که‌ایشان‌همه‌محدث‌ومخلوقندوصلاحیت‌الهیت‌ندارند واستحقاق‌عبادت‌وبآتش‌امتحان کردوبختان، اوْبرهمه‌صبر کرد، یمان گفت‌محاجت‌او بودباقوم‌و مجادلهٔقوم‌بااوفی‌قوله«وحاجّه‌قومه‌قال‌أتحاجّونی فی‌الله‌وقدهدان»ابوروق گفت آنست کزوحکایت کرد «فانهم عدوّ لی إلا رب‌العالمین الذی‌خلقنی فهویهدین-الی‌قوله- الا من‌اتی‌الله بقلب سلیم»

بعضی‌دیگر گفتند آنستکه‌اورا امتحان کرد بچیزهادر نفس‌وفرزند ومال‌ودل‌مال‌بمهمان‌دادو فرزند بقربان‌داد وتن بنیران داد ودل‌بخدای‌رحمن داد، لاجرم چون ازهمه مجرد شد حق تعالی اورا بخلیل‌خود گرفت، بعضی دیگر گفتند شرایع اسلام بود از گفتن «لاإله‌الاالله» ونماز وروزه وزکاة وحج‌وجهاد، مجاهد گفت کلمات هم این است که درآیه هست من‌قوله تعالی«انی جاعلك للناس اماما» تاباآخر آیه گفت من‌ترااامام‌مردمان خواهم کردن واین قول‌ازهمه‌قریب تر است برای‌آنکه هم درآیت‌است وسخن منقطع نیست وسیاقت آیت براو دلیل‌میکند اگر گویند چگونه گفت پیغامبررا که ترا امام‌خواهم کردن‌ودرجهٔ‌پیغمبران‌بیش‌ازامامت‌است‌وچون پیغمبر باشدخودامام باشدجواب گوئیم‌معنی‌امامت‌درحق‌پیغامبر امر بجهادباشد که همه‌پیغامبران امام‌نباشندازپیغامبران‌امام‌آن‌باشد که‌مأمورباشدبجهاد . حقتعالی گفت‌من‌ترا باداء رسالت جهاد خواهم‌فرمود«فاتمهن» تمام کردآنراقتاده گفت اداهن‌اداء کردآنرا.ربیع گفت‌وفی‌بهن‌وفاکرد بآن ضحاك گفت«قام‌بهن قیام کردبآن،واین‌اقوال متقارب‌المعنی‌است وسیاقت‌آیت بآن میماند که حق‌تعالی خلیل‌خودرا‌امتحان کرد بکلماتیکه اقوال دراومختلف است چنانکه دیدی‌چون تمام‌کرد امامت برسری(۱)خلعت‌قیام‌بآن وتمام‌آن‌ساخت گفت چون‌برسری‌ازتکلیف‌پیغمبری ترا امتحان کردم وفاکردی ترابجزاء آن‌برسری ازتکلیف پیغامبری امامت دهم تاپیغامبری امام باشی (قالَ إِنّي جاعِلُكَ لِلنّاسِ إماماً) گفت من ترا امام مردمان خواهم کردن او

---

(۱) یعنی باضافه وبعلاوه ومعنی عبارت این‌است چون‌کلمات خدارا تمام کرد خداوند هم امامت راعلاوه کرد وگفت چون علاوه برتکلیف پیغمبری ترابچیز دیگرامتحان کردم وتووفا کردی ترابپاداش‌این‌تکلیف امامت‌دادم علاوه بر نبوت .

آرزو میکرد و حاجتی خواست لابد باید تا مشروط باشد وشرط درضمن کلام و ضمیر گوینده باشد ازتقدیر اینجمله که (قالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي) إن كانوا صالحين لذلك بارخدایا از فرزندان من بعضی‌را امام کن اگر صلاحیت دارند برای آنکه نشاید که ابراهیم براطلاق دعا کند که ایمن نباشد که رد کند اورا خصوصا بمحضر قومی که پس مؤدی بود بانفرت از او(١) و امام فعال‌باشد بمعنی مفعول کالکتاب بمعنی المکتوب والحساب بمعنی المحسوب یعنی مقتدای‌امت بود واصل اومن‌أمّه اذاقصده باشد. وذرية را وزن فعلية باشد من‌ذرءالله‌الخلق ای خلقهم وقول آنکس که گفت اشتقاق‌او‌ازذر است درست نیست‌ودرشاذخوانده‌اند (لاَيَنالُ عَهْدِي الظَّالِمُونَ) چنانکه ظالم فاعل‌باشد وعهد‌مفعول‌برای‌آنکه نال‌واصاب وتلقّی وادرك افعالی است که ازهر دوطرف که اسناد کنی یعنی طرفی‌الفاعل والمفعول معنی دراویکی باشد نبینی که اگر گوئی نلت کذا ونالنی کذا معنی یکی‌باشد و کذلك اصابنی کذا واصبت کذا وتلقانی فلان وتلقیته و ازاینجاست قراءة آنکس که خواند«فتلقی آدم من‌ربه کلمات» بنصب«آدم» ورفع«کلمات» واین فعلی چند مخصوصند‌باین‌حکم دون‌سائر افعال، درعهد خلاف کردند ابوعلی گفت نبوت‌است و این قول‌سدی‌است وبعضی دیگر گفتند میثاقست یعنی عهدی که ظالمی کند تو برظلم وفامکن ومجاهد گفت مراد بعهدامامت‌است واین قول صادق وباقر عليهما السلام است وقرينة آیت دلیل صحت این‌میکند برای‌آنکه ابراهیم عليه السلام برای‌ذریت‌امامت خواست خدای‌تعالی‌نفی‌عهد کرد لابدباید که معنی عهدامامت بود تا کلام ملایم‌بود وإلاجواب بروفق سؤال‌نبود وبا کلام حکیم نماندچو اورا ازامامت پرسند ازنبوت بامیثاق جواب‌دهد ودرآیه دلیلست برآنکه امامت بخدای تعالی تعلق دارد چون نبوت لقوله «انی‌جاعلك للناس اماما» ای عجب که ابراهیم باآن‌پایه ومنزلت او وپیغامبری وخلّت‌وآنکه ازپیغامبر ما گذشته خدای‌را ازاو پیغامبر بهتر نبودتا خدایش‌امام نکرد امام‌نشد ابراهیم‌این‌پایه ازخود نیافت‌تواز کسی چون‌یابی که فرودترباشدبمرتبة. دیگر درآیة دلیلست برآنکه امام معصوم میباید و وجه دلالت‌آنکه ابراهیم عليه السلام این منزلت برای بعضی فرزندان‌خودتمنا کرد خدای تعالی بازنمود که امامت عهدمن‌است وعهدمن بظالمان‌نرسد پس چون حقتعالی‌نفی امامت کرد ازآنکس که خدایتعالی اورا ظالم داند برعموم، ظالم نفس خود وظالم‌غیر، وآنکس که برجمله این هردو ظلم ازاو منفی باشد معصوم باشد ونیز درآیه دلیل است برآنکه درجهٔ امامت ازدرجهٔ پیغامبری جداست برای آنکه خدای تعالی ابراهیم

(١) اگرپیغمبردرحضور منکران دعا کند ودعای اومستجاب نشود موجب وهن اوونفرت مردم است ازاو واین‌جائز نیست.

را با آنکه پیغامبر بود تاامامتش نداد امام نشد پس باید که این درجه‌ای باشد جزدرجهٔ پیغامبری

قوله تعالی:

وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِلنَّاسِ وَ أَمْنًا وَ اتَّخِذُوا مِنْ مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى وَعَهِدْنَا

چون کردیم خانه را بازگشتن مردمان و امینی بگیرید از جای ابراهیم نمازگاهی وعهد کردیم

إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ أَنْ طَهِّرَا بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَالْعَاكِفِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ (۱۲۰)

تا ابراهیم و اسمعیل که پاك بکنی خانهٔ من برای طواف کنان و مقیمان و رکوع کنان و سجده کنان

وَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَٰذَا بَلَدًا آمِنًا وَارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ

چون گفت ابراهیم بار خدایا کن این شهر راشهری ایمن و روزی کن اهلش را ازمیوه‌ها هر که ایمان آرد ایشان

بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ قَالَ وَ مَنْ كَفَرَ فَأُمَتِّعُهُ قَلِيلًا ثُمَّ أَضْطَرُّهُ إِلَىٰ عَذَابِ النَّارِ

بخدای و روز بازپسین گفت و هر که کافر شود برخوردار کنم او را اندکی و پس ملجأ کنم او را عذاب دوزخ

وَ بِئْسَ الْمَصِيرُ (۱۲۱) وَ إِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَ إِسْمَاعِيلُ رَبَّنَا تَقَبَّلْ

و بد بازگشتن گاه است چون برداشت ابراهیم قاعده‌ها از خانه و اسمعیل بار خداوندا بپذیر

مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (۱۲۲) رَبَّنَا وَ اجْعَلْنَا مُسْلِمَيْنِ لَكَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً

از ما که تو شنوا و دانائی بارخدایا حکم کنی ما را مسلمان گردن نهاده تورا و از فرزندان ما را جماعتی

مُسْلِمَةً لَكَ وَ أَرِنَا مَنَاسِكَنَا وَ تُبْ عَلَيْنَا إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ (۱۲۳) رَبَّنَا

مسلمانان گردن تورا نهادن بازنمای ما را ارکان حج وتوبپذیر بر ما که تو توبه‌پذیرنده‌ای بخشاینده بارخدایا

وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ

بفرست بر ایشان پیغامبری از ایشان که خواند بر ایشان آیات تو بیاموزد ایشان را کتاب وسخن درست و پاکیزه کند

إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۱۲۴) وَ مَنْ يَرْغَبُ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا سَفِهَ

ایشان را که تو غالب و محکم کاری که باشد ناخواست دین ابراهیم‌را مگر آنکه نشناسد

نَفْسَهُ وَ لَقَدِ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا وَ إِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ (۱۲۵)

خود را بدرستی ما بر گزیدیم او را در دنیا و او در آخرت از جملهٔ صالحان باشد

قوله تعالی (وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ) خلاف نیست در آنکه بیت در آیه خانهٔ کعبه است (مَثَابَةً) ای مرجعاً والمثابة والمثاب واحد کالمقامة و المقام واصل اومن ثاب اذارجع باشد. عبدالله عباس گفت معاذاً وملجأ پناه گاهی که باو گریزند، مجاهد گفت وسعید جبیر وضحاك گفتند بااو آیند ازهرجانبی وحج او کنند وملال نیاید ایشان را تا کس نباشد که از آنجا باز گردد و

إلا تمنا کند که دگرباره بآنجاشود قتاده گفت مجمعاً (وَأَمْناً) یعنی مأمناً أمن گاه تاهر که آنجاباشدایمن بود چنانکه گفت «ومن دخله کان آمناً» وهر کس که بیرون حرم جنایتی کند یاخونی ریزد ودرحرم گریزد تادرحرم باشد اورانرنجانند وقصاص نکنند وحد نزنند تا آنجا باشد جزاء آن است که بااومبایعت ومشارات نکنند وطعام وشراب براو تنگ دارند تابضرورت ازحدحرم بیرون آید وآنگاه حدبراو برانند وبجنایت اورامؤاخذت کنند، واگر این گناه درحرم کندهم درحرم براوبرانند لانتها که حرمةالحرم، براي آنکه او حرمت حرم نگاه نداشت (وَاتَّخِذُوا) شیبه ونافع وابن عامر برخبر خوانند واتخذوا بفتح خاء وباقی قراء بکسر خاء خوانند برامر ، بگیرید (مِنْ مَقامِ إِبْراهِيمَ مُصَلًّى) ازمقام ابراهیم نماز گاهی وبرقرائت اول بگرفتند ازمقام ابراهیم نمازگاهی. درخبرمیآید که یکروز رسول ﷺ بمقام ابراهیم بگذشت بایکی ازجملهٔ صحابه آن صحابی گفت یارسول‌الله این نه مقام پدرتواست؟ابراهیم گفت بلی گفت چرا درنمازروی با اونکنی گفت خدای تعالی نفرمودمرا، راوی خبر گوید که این روزبشب نیامدتاآیه آمد که «واتخذوا من مقام ابراهیم مصلی» وپیغامبر ﷺ ازبیت المقدس روی با کعبه کرد. خلاف کردند درمقام ابراهیم، نخعی گفت جمله حرم مقام ابراهیم است یمان گفت جمله مسجد مقام ابراهیم است ؛ قتاده ومقاتل وسدی گفتند مقام ابراهیم آنجاست که امروزنمازمیکنند یعنی دو رکعت طواف که ازپس طواف باید کردن بمقام ابراهیم واینجا معروف است بمقام ابراهیم، و بعضی دیگر گفتند مقام آن سنگ است که ابراهیم پای براو نهاد اثرپایش در آنجابماند چون بزیارت اسماعیل شده بود وقصه او آن است که چون خدایتعالی ابراهیم رافرمود که هاجررا واسماعیل را ازپیش ساره ببر که اورارشکی می‌بود ابراهیم گفت بارخدایا ایشان را کجابرم حق تعالی گفت آنجا که جبرئیل تورا راه نماید، ابراهیم برخاست وایشانرا بر گرفت ومیآورد وجبرئیل ﷺ در پیش اومیرفت هر کجاشهری آبادان وبقعه‌ای خوش و آبی روان و گیاهی بود می گفت اینان رااینجا فرودآرم؟جبرئیل گفتی نه فرمان نیست، تابرسیدآنجا که امروزبیت الحرام است بزمین حرم وآنجانه آبی بود ونه گیاهی ونه انیسی جبرئیل گفت اینجافرودآراینان را که خدای تعالی چنین می فرماید وبر گرد گفت ای جبرئیل این چه جای است گفت این حرم است وخدای تعالی را اینجاخانه‌ای بودمحرّم اوایشانرا اینجابنهاد وبر گردید وایشانراتنهارها کرد هاجرراواسمعیل را طفلي وعورتی رابخدای تسلیم کرد ایشان را چنانکه خدای تعالی از اوحکایت میکند «ربنا انی اسکنت من ذریتی بواد غیرذي زرع عند بیتك المحرم» و این قصه بتمامی بیاید در این آیه

-انشاءالله- چون مدتی بر آمد واسماعیل بزرگ شد وهاجر فرمان یافت وجرهمیان آنجا فرود آمدند واسماعیل ازایشان زنی خواست و باخانه برد ابراهیم علیه السلام از ساره دستوری خواست تا بیاید و اسماعیل رابیند ساره گفت رواست بروبشرط آنکه ازاسب فرونیائی واوندانست که هاجر مانده نیست(۱) ابراهیم باوشرط کرد وبیامد چون بیامد جائی دید بمردم آبادان وقبیله‌ای بزرگ فرود آمده اسماعیل راخواست اوحاضر نبود بصید رفته بود بیرون حرم، زن اسماعیل بیرون آمد ازخیمه و گفت توراچه میباید؟ گفت اسماعیل را می‌خواهم گفت حاضر نیست گفت هیچ طعامي وشرابی هست؟ گفت نه. ابراهیم علیه السلام گفت اسماعیل چون بازآید بگوي که پیري تورا سلام می کند براین نشان ومی گوید آستان در بگردان کهموافق نیست وبرفت، چون اسمعیل علیه السلام بازآمد بوي ابراهیم شنید گفت ای زن کسی غریب اینجاحاضر بود گفت بلی پیری براین نشان وبراین صفت کالمستخفة بشأنه چون کسی که استخفاف کند گفت چه گفت؛ گفت تورا سلام کرد و گفت اسماعیل را بگوتا آستانهٔ دربگرداند که نیك نیست، گفت طعام وشراب نخواست؟ گفت خواست من ندادم گفت برخیز که طلاقت دادم وبرو وزنی دیگر کرد مدتی دیگر بر آمد دگرباره ابراهیم علیه السلام دستوری خواست از ساره، دستوری دادش هم برین شرط ابراهیم بیامد اتفاق چنان افتاد کـه اسماعیل حاضر نبود چون بدر خیمه رسید زن بیرون دوید و گفت ای جوانمرد فرود آی که اسماعیل بصیداست هم این ساعت آید توبیاسای تا آمدن او ابراهیم گفت فرونتوانم آمدن ولیکن پیش تو هیچ طعامی وشرابی هست؟ گفت بلی وبدوید وبرای او گوشت آورد وشیر آورد، ابراهیم علیه السلام برپشت اسب ازآن بخورد ودعا کرد ایشانرا ببرکت، درخبرمي آید که اگر آن زن پیش ابراهیم نان آوردی یاخرما وابراهیم بر آن دعا کردی درهمهٔ زمین جای نبودی که گندم و خرما بیشتر بودی ازآنکه بمکه ولیکن دعا بر گوشت وشیر کرد چندانی گوشت وشیر که بمکه باشد هیچ جا نباشد، آنگه آن زن گفت یاپیر ببرکت فرود آی تاسرت بشویم که گردناك شده است ازگرد راه گفت فرودنیایم ولیکن سنگی بیارتامن یکپای بر آنجا نهم ویك پای دررکاب نگه دارم برفت وسنگی بزرگ بیاورد ودرزیر پای ابراهیم نهاد ابراهیم علیه السلام یکپای بر آن سنگ نهاد تااویك جانب سرش بشست اثرپای ابراهیم درآن سنگ بماند پای دیگر برسنگ نهاد تا اودگرجانب بشست اثرپایش درآن سنگ ظاهر شد آنگه برنشست واورا گفت چون شوهرت بازآید بگوی که آن پیر تورا سلام می کند ومی گوید عتبه درسخت صالح است مگردان و برفت چون اسماعیل باز آمد

(۱) یعنی ازدنیا رفته است واگرمیدانست ازدنیا رفته اجازه میداد ابراهیم آنجا بماند.

پدررا نديد گفت، كسي اينجا بود؟ گفت بلى پيري چنين بدين صفت نكوروى خوش بوى وخوش خوى وثنا گفت، گفت چه كردى؟ گفت مهمان دارى كردم اورا وسرش بشستم وبسيار لابه كردم فرود نيامد. گفت چه پيغام داد؟ گفت تورا سلام مى كند وبى گويد عتبهٔ درنگاه دار كه مستقيم است وبدل مكن، گفت دانى تااو كه بود اوپدرمن است ابراهيم خليل خداى تعالى عزّوجل ، پس مقام ابراهيم اين سنگ است . انس مالك روايت مى كند كه من ديدم اثر انگشتان وپاشنه درآن اكنون ازبسكه مردم دست درماليدند اثر روشن نمانده . عبدالله بن عمر روايت كند كه ركن ومقام دوياقوت بود ازياقوتهاى بهشت خداى عزّوجلّ بزمين فرستاد وروشنائى ايشان ببستند واگر همچنان روشن بودندى هر گزدردنيا شب نبودى ازنور وفروغ ايشان و همهٔ زمين بنور ايشان منوربودى قوله (وَعَهِدْنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ) ماعهد كرديم باابراهيم واسماعيل گفتند معنى آن است كه مافرموديم ووصيت كرديم ايشانرا (أَنْ طَهِّرَا بَيْتِيَ) كه خانهٔ من پاك كنيد بعضى ديگر ازمفسران گفتند معنى آن است كه خانهٔ مرا برطهارت بنا كنيد يعنى برتوحيد سعيد جبير وعمروعبيد وعطاومقاتل گفتندمراد آن است كه خانهٔ مراازبتان پاك كنيد. يمان گفت معنى آن است كه دراوبخور سوزى وخلوق (١) دراومالى وخوش بوي كنيد (لِلطَّائِفِينَ) براى آنان كه طواف كنند وازآفاق واقطارجهان آنجا آيند (وَالْعَاكِفِينَ) براى آنان كه آنجا مقيم ومجاورباشند وساكنان حرم باشند، وعكوف واعتكاف روى بكارى نهادن وبر آن مقام كردن است (وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ) وركع جمع راكع باشد و سجود جمع ساجد بود چنانكه شاهد و جمعه شُهَّدوشُهُود واين دربناء جمع فاعل بود واوراجموع بسيار بود. عطا گفت چون طواف كند ازطايفان باشد وچون بنشيند ازعاكفان باشد وچون نماز كند من الركع السجود باشد وعطا روايت كند ازعبدالله عباس ازرسول ﷺ كه گفت خداى تعالى عزوجل درشبانه روزى صدوبيست رحمت بخانهٔ كعبه فرستد شصت طواف كنانراباشد وچهل نماز كنان را وبيست نظاره گيانرا كه درخبراست كه « النظر الى الكعبه عبادة » درخانه كعبه نگريستن عبادت است وسعيد ابن المسيب گويد كه هر كه درخانه نگرد « ايماناً واحتساباً وتصديقاً خرج من ذنوبه كيوم ولدته امه » يعنى ازسرايمان واحتساب وتصديق ازگناه بيرون آيد و همچنان بود كه آن ساعت كه ازمادر زاده. ازعبدالله عباس پرسيدند كه طواف اوليتر باشد درگردخانه يا نماز ؟ او گفت اما غربارا طواف وامامقيمان و مجاورانرا نماز. وعطاء بن كثير روايت ميكند كه رسول ﷺ گفت

(١) خلوق بفتح خاء عطرى است.

« المقام بمكة سعادة والخروج منهاشقاوة » مقام كردن بمكه سعادت‌است وازمكه بيرون‌آمدن شقاوت‌است. ومقاتل گفت هر كه مجاورت كند بمكه يابمدينه و نه ازاهل اين شهرهاباشد براى مزدواحتساب فرداى قيامت‌درشفاعت رسول بود ﷺ وعبدالله عباس روايت كند ازرسول ﷺ كه او گفت هر كه ماه رمضان بمكه درآيد وچندانكه تواند مقام كند حق‌تعالى چندان‌ثوابش دهدآنكس‌را كه‌صدهزار ماه رمضان روزه داشته باشدنه‌بمكه وبهرروزى كه روزه داردآن‌چنان بود كه برده‌اى‌آزاد كرده باشد وبهرشبى همچنين وبهرروزى وشبى‌اسبى درسبيل خداى بازبسته ورسول ﷺ اهل حرم را اهل‌الله خواندآنكه اسيدبن عتاب رابعامل مكه كرد گفت‌تورابعامل كردم درشهريكه درآنجا اهل‌خدااند، ودراخبارما چنين آمده است كه مجاورت بمكه مكروه است وبمدينهٔرسول ﷺ مستحب. مردى بود اوراحسين بن عكك گفتندى مردي مالداربود بمكه رفت و مجاور بنشست و پشت برخان ومال واملاك و اسباب كرد وسالها بماندآنجا سالى همشهريان او بحج بودند او را گفتند تورا هيچ آرزو نمي آيد تا باسر املاك و اسباب خود آئى آهى بزد و گفت چه اميد بازآمدن‌است بادنيا كشتهٔ را كه اورا رمقي‌مانده بود آنكه اين بيت برخواند:

حَسْبُ المُحِبِّ مِنَ الحَبِيبِ بِعِلْمِهِ أَنَّ المُحِبَّ بِبَابِهِ مَطْرُوحٌ

گفت عاشق‌را همان بس كه معشوقش بداند كه او بر در سراى اوكشته فكنده است

اما فضل نماز در مسجدالحرام: رسول ﷺ گفت نمازى در مسجد من‌برابر هزار نمازباشد درمسجد هاى ديگر مگرمسجد الحرام كه نمازى دراوچنان باشد كه صدنماز در مسجد من

(وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَداً آمِناً) يادكن اى محمد چون گفت‌ابراهيم كه بارخدايا اين شهرمكه را شهرى ايمن گردان واين دعارا براى‌آن كرد كه خداى تعالى اعلام كرده بوداورا كه‌اين‌شهرمكه شهرى باشد كه مقصد خلقان وبندگان خواهد بودن‌براى اداى‌مناسك حج‌وعمره‌واعتكاف‌وعباداتى كه‌مختص‌است‌بدآنجاتاذراعى[دلها] قوى باشدبحضور آن جايگاه ونفسها ساكن بمقام ومجاورت دراو ودگرآنكه‌اهل وفرزند خودراآنجارها كرده بود وآنجاانيسى نبود وجاى خوف بود گفت اين جايگاه شهرى‌ايمن گردان وعرب بيابان را بلد خواند واگرچه‌آبادانى وانيس نباشد چنانكه شاعر گفت :

وَبَلْدَةٍ لَيْسَ بِهَا أَنِيسٌ إِلَّا اليَعافِيرُ وَإِلَّا العِيسُ (۱)

---

(۱) اين‌شعر گذشت .

وخایهٔ شترمرغ را که در بیابان دوردست بنهد آن را بیضة البلد گویند و «آمن» بمعنی مأمون است وهذا من باب لیل قائم ونهار صائم وبیع رابح وصفقة خاسرة . ومنه قوله تعالی « فما ربحت تجارتهم » برای آنکه معنی آن است که شبی دراو نخسبند وروزی که دراو روزه دارند وبیعی که دراو سود کنند ودست زدنی(۱) که دراو زیان کنند ومعنی آیت آن است : فما ربحوا فی تجارتهم . دربازرگانی سود نکردند، یا «آمن» بمعنی مأمن بود جای أمن وخداوند أمن کما قال الله تعالی: «فی عیشة راضیة» ای ذات رضاً وامرأة حایض وطاهر وطامث ای ذات حیض وطهر وطمث وهردووجه نیکواست (وَارْزُقْ أَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ) واهلش را روزی کن ازمیوه‌ها و«من» تبیین را باشد (مَنْ آمَنَ مِنْهُمْ بِاللهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ) «من» بدل بعض است از کل چنانکه اخذت المال ثلثه ورأیت القوم ناساً منهم و نظیر این قوله «ولله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا» بعضی ازمفسران گفتند ابراهیم ﷺ پیش ازاین دعائی کرد مطلق اجابت نیامد که مصلحت نبود من قوله تعالی « ومن ذریتی » جواب این آمد کـه « لاینال عهدی الظالمین » چون اینجاخواست تاسؤال کند مؤدب شده بود سؤال مقید کرد مؤمنان را دعا کرد وکافران را نکرد گفت « من آمن منهم بالله والیوم الاخر» این حدیث مذکر آن است و اما آنچه تحقیق مذهب است در این باب در آیهٔ مقدم بیان کردیم فی قوله « ومن ذریتی » حقتعالی گفت (وَمَنْ كَفَرَ فَأُمَتِّعُهُ قَلِيلًا) در آیه حذفی و اختصاری هست و تقدیر چنین است که اجبت دعوتك فی من آمن بی و الیوم الاخر فاما من کفر فامتعه قلیلا : دعاء تو در حق مؤمنان مستجاب است و اما کافران را من ایشانرا برخورداری دهم اندکی قوله «قلیلا» درنصب اودووجه گفته‌اند یکی آنکه صفت مصدری باشد محذوف وإماصفت ظرفی باشد محذوف . متاعاً قلیلا وزماناً قلیلا(۲) و درمعنی او دوقول گفته‌اند یکی آنکه متاع دنیاخواست چون متاع دنیا راخواند کی خواند فی قوله « قل متاع الدنیا قلیل» ، وباضافه بآنکه مؤمنان را دربهشت خواهد بودن اندك است ونیز باضافه باعذاب ایشان دردوزخ اندك است، وقولی دیگر آن است که ایشان راتمتع کنیم تاآمدن محمد ﷺ آنکه ایشان رابتیغ اوقهر کنیم تابهری را بکشد وبهری را اسیر کند(ثُمَّ أَضْطَرُّهُ إِلَىٰ عَذَابِ النَّارِ) آنـگه مضطر کنم او را بعذاب دوزخ یعنی اورا باضطرار او بـدوزخ رسانم بی اختیار او. (وَبِئْسَ الْمَصِيرُ) وبدجای بازگشتن است. یقال: صار الیه اذا رجع الیه ، واین برسبیل تهدید

(۱) دست زدن کنایه ازمعامله است .
(۲) متاعاً مصدراست وزماناً ظرف است

ووعید گفت .

اما آنچه متعلق است بقصهٔ آیه من قوله « هذا بلداً آمناً وارزق اهله من الثمرات » و آنکه چگونه مأمن گشت ومأهول شد ومردم باوراه یافتند آن است که اهل سیر روایت کردند از محمد بن اسحق ووهب منبه وعبدالله عباس که چون هاجر باسمعیل بار نهاد واوراساره با براهیم داده بود ساره را رشك آمد برای آنکه نور محمدی که در پیشانی ابراهیم بود انتقال افتاد باسماعیل و ساره دانست که آن شرف ازاو بیفتاد ساره را کراهت می بود از دیدن هاجر واسمعیل حق تعالی گفت ابراهیم را که اینان را از پیش ساره ببر چون اوباتو مردمی کرد تو نیز اورا رنج ورشك منما ابراهیم گفت بارخدایا اینان را کجا برم گفت آنجا که من میفرمایم آنکه جبرئیل آمد و برای ابراهیم براق آورد واو برزمین شام بود تا ابراهیم بر نشست وهاجر واسمعیل را برچهار پای نشاند ومی برد چنانکه شرح داده شد چون بجای خانهٔ کعبه رسید وآن پشته ای بود از ریگ سرخ و پیرامن آن درختی چند بود از تاه وسمر جبرئیل علیه السلام اشاره کرد بآنجا که رکن عراقی است امروز وجای حجر اسود است وابراهیم را گفت خدایتعالی که اینان را اینجا فرود آور گفت یاجبرئیل این چه جائی است؟ گفت این جای معظم است وخدایتعالی را اینجا خانه بود که آن را بیت المعمور گفتند وآدم در آن خانه بود وآن طواف گاه آدم بود وخدایتعالی پس از این بردست تو آبادان خواهد کردن ابراهیم علیه السلام هاجر را واسمعیل را آنجا فرود آورد وبرای ایشان عریشی کرد تادر زیر آن شدند وقربه ای داشتند اندکی آب در آنجا مانده بود و جبرئیل گفت خدایتعالی میفرماید که اینان را رها کن وبرو ابراهیم علیه السلام بر گشت تا بیاید هاجر گفت یا خلیل الله مارا بکه رها میکنید گفت بآن خدائی که مرافرمود که شمارا اینجا آرم ورها کنم وبآن خدای که مرا در غار طعام وشراب داد وبپرورید وبآن خدای که مرا در آتش نگاه داشت هاجر چون این بشنید گفت « رضیت بقضاءالله وامتثلت لامرالله » بقضای خدای راضی شدم وفرمان خدای را منقاد شدم « حسبی الله وعلیه توکلت » . ابراهیم بر گردید وایشانرا بخدای تسلیم کرد ساعتی چند که بر آمد قدری آب که درقربه بود بازخوردند دگر آب نماند هاجر تشنه شد وشیرش منقطع گشت ازتشنگی و گرسنگی اسمعیل ازضعف بیفتاد وپای در زمین میزد هاجر درماند برخاست دو کوه دید آنجا یکی صفا یکی مروه ساعتی برصفا میدوید ساعتی برمروه میشد تاهیچ کسی را بیند یاحسی وحرکتی شنود یامستغاثی بود کسی را ندید، بانزدیك کودك آمد کودك را رنجور وضعیف یافت چنان گمان برد که بخواهد مردن گفت بروم تا باری مرك وجان کندن او نبینم ازمیان هردو کوه میدوید ومیامد ومی شد گاه برصفا گاه برمروه وابتدا بصفا کرده بود تاهفت بار بدوید بارهفتم برمروه بود ودرهر نوبتی بیامدی واسمعیل را بدیدی چون

اورا زنده دیدی بدویدی دیگر باره امید آن را که باشد که چاره‌ای یابد یا چاره گری، کس را نمیدید ببار هفتم که مروه حاصل آمد بنگریست بنزدیك اسمعیل بیاض آب دید . محمد بن اسحق گوید هاجر چون اول بار که بر کوه صفا آمد تا بنگرد تا هیچ آدمی و انیسی و آبی بیند ازجانب کوه مروه آوازی شنید از آنجا بدوید و بکوه مروه آمد بنگریست هیچ کس را ندید ، هم آواز از کوه صفامیامد چون با کوه صفا آمد هیچکس را ندید باری دیگر آواز از کوه مروه می‌شنید بدوید با کوه مروه آمد کسی را ندید آواز ازصفامی آمد باصفادوید همچنین تاهفت بار ببار هفتم مدهوش و متحیر شد آواز داد که بارخدایا این آواز نمیدانم تا تو کنی آوازت شنوم وتورا نمی‌بینم بخدائی تو که اگر بنزدیك توفرجی وفریاد رسی هست بفریادرس که هلاك مرا دریافت حق تعالی آن دویدن ضعیفه را رکنی کرد ازارکان حج تاهر که بحج آن خانه رود موافقت تاختن وسعی هاجررا، هفت بار ازمیان صفاو مروه سعی کند ابتدا بصفا وختم بمروه . آنکه آن آواز اورامتتابع میبود وهاجر براثر آوازمیرفت تابنزدیك درخت رسید آواز جری آب شنید که برروی زمین میرفت عجب داشت بدوید تابنزدیك اسمعیل آمد آب دید . وهب منبه گوید ببار هفتم هاجرچون آیس شد ومحنت بغایت رسید جبرئیل عليه السلام بیامد وپای اسمعیل بگرفت وپاشنهٔ پای اوبزمین می مالید چشمهٔ آب پیداشد وهرچندساعتي بر آمد بیشترشد تابرروی زمین روان گشت هاجرازمروه نگاه کرد بیاض ولمعان آب دیدعجب داشت بدوید آبی دید که اززیرپای اسمعیل بردویده وبرروی زمین میرفت هاجربیامد وپاره ریگ پیرامن آن آب بر کرد و چالهٔ بکرد که آب در اوایستاد و آنکه قربه‌ای ازآن آب پر کرد . رسول صلى الله عليه وآله وسلم گفت : « رحم الله امی هاجر » . خدای برمادرمن هاجررحمت کناد اگر آب را منع نکردی ازآن آب همه بادیه برفتی هاجررا دل نمیداد که ازآب بازخورد برای اسمعیل هاتفی آواز داد و گفت آب بازخور ومترس که خدای تعالی جل جلاله این آب برای شما پیدا کرد واین آب شرب حجاج خانهٔ اوخواهد بودن وخدای تعالی بردست شما اساس وقواعد این خانه پیدا خواهد کردن تاخانه را عمارت کنی وخلایق ازاقصای عالم بحج باینجا آیند هاجردل خوش گشت وساکن شد وآب بازخورد و آن آب هرروز زیاده شد واوبند ازپیش اوبر گرفت تا آب روان گشت، وبرروی زمین رفت و گیاه بسیار پدید آمد وزمین سبزشد و آن در ختان که آنجا بودتازه شد اتفاق چنان افتاد که جماعتی از قبیلهٔ جرهم ببازرگاني ازشام بیمن می‌شدند و آنجا منزلی نبود و عادت گذشتن بودچون آنجا آبی و گیاهی نبود ایشان را بمنزلی که بود فرود آمدند وازدور نگاه کردند مرغان راذیدند که پرواز میکردند بایکدیگر گفتند بهرحال آنجا بایدتا آب باشد که مرغ جائی پرواز کند که آب بود و بجانب مرغان روی نهادند بیابانی بوادی مکه فرو میشد

ایشان گفتند علی کل‌حال آنجا باید تا آب باشد آنگه دومردرا اختیار کردند و گفتند براثراین مرغان‌بروید وبنگرید تا کجا میروند که‌ایشان‌سر آب‌دارند آن‌دومردبیامدند وپی‌مرغان گرفتند تابمکه‌رسیدند نگاه کردندهاجررا واسماعیل‌را دیدند زنی‌و کودکی‌طفلی‌تنها بی‌مردی‌وانیسی وآبی‌روان‌دیدند و گیاه زاری، عجب‌داشتند وبیامدند واورا پرسیدند که جنی‌یاانسی؟ گفت من انسم گفتنداین‌آب‌از کجا آمد که‌هرگز کس‌نگفت که‌اینجاآب‌بوده‌است واگر کسی‌خواهدچاه کند سیصدیاچهارصدگز بباید تاآبی‌شوربرآید اینچه‌حال‌است‌هاجر قصهٔ خود باایشان‌بگفت واکرام خدای تعالی‌ایشان‌را بآن‌آب. گفتند ماراازاین‌آب شربتی‌ده که بازخوریم‌ایشان‌را از آن‌آب بداد تابازخوردند آبی‌عذب خوش‌بود گفتند این‌آب‌بملکیة کراست؟ گفت مراوفرزندمرا که خدای تعالی برای‌ما پیدا کرد آنگاه بر کوه رفتند نگریستند همه زمین گیاه زاردیدند و درختان سبز شده‌دیدند گفتند تورا دراین‌آب و گیاه مشارکی یامخاصمی هست یامدعی گفت حاشا که اصل‌ملکیت‌این مراست‌واین‌فرزندمراایشان‌برفتند وقوم‌را خبردادند وایشان‌مردمانی بودند خداوندان چهارپای ازگاوو گوسفند وشتر شادمانه شدند برخاستند وباربرنهادند وروی بآن جایگاه نهادند وپیرامن‌آن فرودآمدند و کس‌فرستادند بهاجرو گفتند اگر تراشاید که‌ما درجوار وهمسایگی تو فرودآئیم که تونیز اینجاتنهائی وانیسی نداری و کسی نیست که برای توکاری کند وتورا وفرزندتورا خدمتکاری کند مااینجافرودآئیم ودرجوار توبباشیم واین‌فرزند تورا بپروریم و خدمت بواجب کنیم و تو مارا از این آب نصیبی کنی واز این گیاه. هاجر گفت روا باشد ایشـان آنجا فرود آمدند و آن جایگاه بایشـان مأهول شد و نعمت بسیار پدید آمد و ایشان‌براحت افتادند و خدای تعالی ایشان را برکاتی بداد و ایشان خدمت‌بواجب کردند هاجر را و اسمعیل را تا اسمعیل بزرك شد و ایشان اصحاب صید بودند او را صید وحش بیاموختند، ومردم خبریافتند روی بدانجا نهادند وهرجنس متاع ومیوه و انواع نعمت آنجا میبردند این قصهٔ آن است که چون مأمن گشت من حیث الظاهر، أمّا من حیث الحکم خلاف کردند بعضی علماء گفتند مکه حرم بود پیش از آنکه ابراهیم علیه السلام دعا کرد و از عهد آدم علیه السلام که بیت المعمور آنجا بنهادند برای‌آن اومحترم شدوپیش ازآدم علیه السلام در بدایت خلق زمین که خدای‌تعالی‌اول بقعه‌ایکه اززمین بیافرید مکه‌بود جای کعبه‌وآنراحرمی محرم کرد و بحرمت ممیز کرد ازهمهٔزمین وزمین‌اززیرآن بدرآورد ازاینجامکه‌را ام‌القری خواند که‌اصل همهٔزمین ازاوست وبمثابه متولدی است‌ازاووبیان آنکه مکه‌همیشه محترم‌بود آن است که‌درخبر می‌آید که چون رسول صلی الله علیه وآله مکه‌بگشاد، خزاعه هذیلی‌را بکشت، پیغامبر صلی الله علیه وآله خطبه کردودر

آن خطبه گفت بدانید که خدایتعالی مکه‌را حرمی محرم کرد آن روز که آسمان و زمین آفرید حلال نباشد کسی را که بخدای وقیامت ایمان دارد که آنجا خون ریزد یا درخت او ببرد وخدایتعالی هیچ کسی را حلال نکرد این حرم إلاّ مرا یك ساعت وپس از آن حرام کرد تا روز قیامت ألا وهر که حاضر است سخن من بشنوید ویاد گیرید وبغایبان برسانید واگر کسی گوید نه پیغامبر آنجا خون ریخت؟ بگوئید خدایتعالی اورا حلال کرد یکساعت باز حرام کرد تا بروز قیامت . وروایت کرده‌اند از عبدالله عباس که گفت چون خانهٔ خدای بیران کردند باساس ابراهیم عليه السلام رسیدند سنگی بیافتند بر آنجا نقش کرده کتابتی نه بلغت عرب راهبی‌را بخواندند ومردی‌را از اهل یمن تا آن بخواند نوشته بود « أنا الله ذو بكة حرمتها يوم خلقت السموات و الارض و الشمس و القمر ويوم وضعت هذين الجبلين و حففتها بسبعة أملاك حفاً لا يزول حتّى يزول جبالها ، مبارك لاهلها فى الماء واللبن » نوشته بود من خدا ام خداوند مکه حرام بکردم این شهر در آن روزیکه آسمان و زمین آفریدم و آفتاب وماه وآن روز که این کوهها بنهادم اینجا وهفت فرشتهٔ بااستقامت‌را موکّل کردم براو واین زایل نشود تا کوهها زایل نشود وبرکت کردم اهل این شهررا در آب وشیر . ونیز استدلال کردند براینکه همیشه حرم بود بقوله تعالی « ربنا انی اسکنت من ذریتی بواد غیر ذی زرع عند بیتك المحرم » وبعضی دیگر گفتند حلال بود پیش از ابراهیم واما بدعای ابراهیم حرام شد ، واستدلال کردند بخبریکه روایت کردند از ابوهریره که رسول صلى الله عليه وآله گفت ابراهیم بنده خدای بود وخلیل او بود واو مکه بحرام کرد ومن بندهٔ خدا ام ورسول خدا ام من مدینه‌را حرام کردم ازمیان این دو کوه درختش نبرند وصیدش‌را نرنجانند و دراو سلاح برنگیرند وگیاهش ندروند الا برای علف شتر . وقول اول درست‌تر است وممکن است جمع کردن میان هردو قول بروجهی که مناقضت زایل بود وآن آن است که مکه وماوالاها همیشه حرم بود بآن اخبار بمعنی آنکه ممنوع ومصون بود از حلول عقوبات چون مسخ وخسف وسطوات جباران ، ابراهیم عليه السلام درخواست از خدای تعالی تا آن‌را ادامت کند وپیوسته بدارد وممکن بود که حرام بود باین معنی که گفتیم ولیکن ازروی حکم شرع که محرم شد بدعای ابراهیم محرم شد. وحسین بن القاسم روایت کند از بعضی اهل علم که چون آدم عليه السلام بزمین آمد ایمن نبود از شیطان و مکر او پناه بخداداد خدای تعالی جماعتی فرشتگان را بفرستاد تا گرد مکه درآمدند ازچهار جانب حق تعالی چندانکه فرشتگان ایستاده بودند حرم کرد ودرخبر استکه ابراهیم عليه السلام چون بنای خانه تمام کرد جبرئیل آمد وابراهیم‌را مناسك حج ومعالم و ارکان حج بیاموخت واورا حدود حرم باز نمود و هر کجا در عهد آدم فرشته‌ای ایستاده بود فرمود تا علامتی بنهاد وسنگی نصب کرد وبخاك استوار کرد پیرامن اوواول کسیکه حدود حرم

پیدا کرد ابراهیم بود(۱) پس همچنان تا بروزگار قصی او تجدید کرد همچنان بود تا قریش در بعضی غزوات بعضی از آن علامات بیفکندند رسول را سخت آمد جبرئیل ﷺ آمد و گفت دل مشغول مدار که هم ایشان آن اعلام بازجای بنهند آنگه بیامد ودرقبائل قریش ندا کرد و گفت شرم نداری که خدای تعالی شمارا اکرام کرد باین خانه و این حرم اکنون علامات وحدود او باطل کردی نه اکنون شمارا ذلیل کنند و بربایند همه گفتند راست میگوید بیامدند و آنچه از آن علامات قلع کرده بودند باجای نهادند واستوار کردند جبرئیل آمد و گفت یارسول‌الله آنچه ازحرم واعلام او قلع کرده بودند بدست خود باجایگاه نهادند پیغمبر گفت انشاءالله که راست نهاده باشند جبرئیل گفت هیچکس ازایشان سنگی برجای ننهادند إلا فرشته‌ای بااوهمدست بود تاخطا ننهد وبجای خود نهد چنان می بود تاعام الفتح تمیم بن اسد الخزاعی مجدد کرد پس از آن درعهد عمر خطاب چهارمرد را ازقریش بفرستاد تامجدد کردند، درعهدعثمان نیزمجدد کردند وحدود حرم چنانکه دراخبار آمد ازاهل سیر برراه مدینه ازجانب تنعیم سه میل است وازراه یمن هفت میل است وازراه عراق هفت میل است وازراه معرّه نه میل است حدود حرم درشرع بباید شناختن تااحکامی شرعی که بآن تعلق دارد بجای آرند ازتحریم صید وقلع شجر وچیدن گیاه و آنکه باحرم گریزد اورا ایذاء نکنند و هدی جزدرحرم نشاید کشتن و آنکس که عمره آرد نشاید که ازحرم بدرشود پیش ازحلق یاتقصیر علی خلاف فیه بین الفقهاء اگر برود و تقصیردرحل کند بنزدیك ابوحنیفه ومحمد بن الحسن خونی لازم آید اورا وبنزدیک ابویوسف چیزی نباشد براو واحکام بسیار درباب حج وعمره متعلق است بحرم در کتب فقه مشروح باشد وحدحرم بنزدیک اهل البیت علیهم السلام بریدی باشد در بریدی وبریدی چهارفرسنگ بود . اما اجابت دعای ابراهیم درآن جایگاه عاجلا آن بود که آن قوم از قبیلهٔ جزهم آنجا آورد چنانکه برفت وازجملهٔ مفاخراو آن است که مولد سیداولین و آخرین است واخبار که رسول ﷺ درذکرحرم وفضل اووفضایل مکه وفضایل خانه گفته است آنرا حصری نیست طرفی گفته شود : عبدالرحمن بن سابط روایت کند که چون رسول ﷺ ازمکه بمدینه می آمد بیامد وطواف خانه بکرد واستلام حجر وارکان بکرد چون بمیان مسجدالحرام رسید با کعبه نگریست و گفت من دانم که درهمهٔ روی زمین ازتو فاضل ترجای نیست وازتو دوست تر ومحبوب تر

---

(۱) درتفسیر محمد عبده گوید بانی نخستین خانه کعبه حضرت ابراهیم است بمقتضای آیهٔ کریمه و آنچه دلالت دارد برسبقت کعبه براو واینکه آدم علیه السلام حج خانه کرد ازساخته های قصاصین است و حدیثی صحیح در آن نیامده والله العالم و قصاصان در عصر اول بمنزله نقالان و معرکه گیران عهد ما هستند .

بنزدیک خدای‌تعالی درجهان هیچ‌جای نیست که من‌دوست‌تردارم ازاینجا ، ولکن کافران مرا رهانمی کنند که اینجا مقام کنم آنکه گفت ای‌بنی عبدمناف حلال‌نباشد هیچکس‌را که منع کند کسی‌را که‌خواهد که نماز کند دراین‌مسجد بشب‌وبروز ، درخبراست که بعضی‌زنان‌رسول گفتند اگرنه هجرتستی ماازمکه نرفتمانی هرگز که هیچ جای نیست که‌آسمان بزمین‌نزدیکتراست ازآنکه بمکه وهیچ‌جای ماه‌چنان نیکو نبود که بمکه ودلها بهیچ شهرچنان خوش‌نباشد که‌بمکه وهشام‌بن‌عروه روایت کند که رسول ﷺ گفت چون‌بمدینه خواست آمدن گفت‌بارخدایا‌مدینه دوست‌داشته گردان برمن چنانکه مکه،وهوایش دوست کن وبرصاع ومدّش برکت کن‌وتبی که آنجا است‌نقل‌فرمای باجحفه، وابومسلم روایت‌میکند که روزفتح مکه‌رسول ﷺ برحجون بایستاد و گفت ای‌مکه توبهترین زمینهائیکه خدای تعالی آفرید ومحبوب‌ترنزدیک خدائی و اگرمرا ازاینجا بیرون نکردندی‌من هرگزاختیار مفارقت تونکردمی ، توحرمی‌محرم ، کس راهرگزحلال نبوده‌است الامراوآن نیزیك ساعت پس‌ازآن حرام است‌تابقیامت درختش‌نبرند وگیاهش‌نچینند وگم شده‌اش که یابند برنگیرند مگربرای تعریف، عباس گفت:یارسول‌الله الا الاذخر که‌اذخربگیرندتاازآن‌مرده‌وزنده‌نفع‌برندرسول‌الله ﷺ اذخررااستثنا کرد گفت‌الاالاذخر اماایمنی اوازروی حکم وصورت آنست که حقتعالی اهل‌اورا ووحوش وطیور أورا ایمن کرده است تاکس ایشان‌را نیازارد ونکشدوصید نکند وکسانیکه‌آنجا تعدی کردند بچه عذاب های عاجل گرفتار شدند چنانکه گفته‌اند فی قوله فی‌سورة الحج « ومن یردفیه بالحاد بظلم نذقه من‌عذاب‌الیم»ومأمن‌وحوش وطیوردرحکم‌شرع پیدا کردیم.واما ازروی قهر (١) چنانست که اگرشیر وگاو ویوز وآهو وخرگوش‌وسگ بایستدهیچیکدیگررا گزندنکنندویك‌ازیك‌ایمن باشند مادام تادرحرم باشند وکبوتر ودیگر مرغان برسردوش‌مردم مینشینند وکس زهره‌ندارد که بگیرد تادرخبراست که‌آزموده‌اند وروایت کرده‌اند که چندکس در حرم بودند وبیحرمتی کردند وکبوتربگرفتند وبکشتندوبخوردندهنوزآن ازشکمشان بیرون نیامده بود که‌شکمشان بترکید ، وعبدالعزیزبن ابی روایت میکند که جماعتی بذی‌طوی فرودآمدندآهوئی آمد و با مردم‌انس گرفت واحتراز نمیکردیکی‌ازایشان پای‌آهوبگرفت گفتند دست‌بدار ساعتی‌میداشت چندانکه آهو بول کردچون بقیلوله بخفتند ماری بیامدوبرشکم این‌مردبخفت چون‌ازخواب درآمد او را گفتندبنگر تاباآن بیحرمتی که کردی چه چیز پیشت آمد چندانکه خواستند که

---

(١) اما ازروی قهرقرین جمله پیش است که‌فرمود اماایمنی اوازروی حکم‌وصورت‌الی آخره .

آنماررا دور کنند دورنشد ازشکم او تااو حدث کرد از خوف اوآنگاه فرو آمد و برفت .
مجاهد روایت میکند که درجاهلیت ازپس قصی بن کلاب جماعتی بازرگانان میآمدند وبوادی ذوطوی فرود آمدند وآهومیگردید وچرا میکرد مردی از ایشان کمان برداشت وآهوی را بزد وبیفکند بکشتند وپوست بکندند وآتش بر کردند تابپزند بعضی دردیگ کردند وبعضی بر آتش نبادند ازآن آتش شرری بجست درآن قوم افتاد جمله بسوختند وجامها ورختشان ومتاعشان نسوخت. واما اجابت دعای ابراهیم درثمرات آن است که درخبر می آید ازجبیر بن مطعم و اززهری وازمحمد بن المنکدر که چون ابراهیم این دعا کرد خدای تعالی جبرئیل را فرستاد تادهی ازدهای شام ازجمله آنکه بسیار میوه تر ونکوتر بود اززمین بر کند وبر گرفت وبیاورد و گرد خانه بگردانید وبرزمین طائف بنهاد (۱) تاازآنجا انواع نعمت میبرند بمکه، وسعید جبیر گوید بدعای ابراهیم بود که اهل مکه را گوشت وآب ونان زیان نمیدارد والا هرجا جز مکه که طعام ایشان گوشت وآب ونان باشد دردشکم آرد، عبدالله عباس گفت ابراهیم دعا کرد براهل مکه وببرکت گوشت وشیر، لاجرم درهمه روی زمین جائی نباشد که گوشت وشیر بیشتر بود ازمکه والله ولی التوفیق .

قوله تعالی(وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْراهِيمُ الْقَواعِدَ مِنَ الْبَيْتِ وَإِسْمٰعِيلُ) یاد کن ای محمد چون برداشت قواعد خانه را ابراهیم واسماعیل، خلاف کردند درآنکه قواعد خانه ابراهیم نهاد یاخود مانده بود ابراهیم برداشت مجاهد وعمروبن دینار گفتند قواعد خانه خود ابراهیم نهاد وجای خانه پشته ای بود ازریك سرخ بشکل قبه وبعضی دیگر ازمفسران گفتند خانه را اول آدم عليه‌السلام بنا کرد بطوفان نوح بیران(۲) شد قواعد او برجای بماند ابراهیم عليه‌السلام برآن قواعد بنا کرد و این قول عبدالله عباس است وعطا. محمد بن علی باقر عليه‌السلام گوید باپدرم زین العابدین عليه‌السلام بودم واوطواف خانه میکرد مردی بیامد ودست برپشت اونهاد وگفت یابن رسول الله من می خواهم تامسئله ای پرسم پدرم جواب نداد اورا تاازطواف فارغ شد وبمقام ابراهیم نماز کرد آنکه درحجر آمد وبنشست و گفت کجاشد این سائل مرد برخاست گفت یابن رسول الله سائل منم گفت بیاتاچه می پرسی گفت مراخبر ده ازابتدای طواف این تا کی بود وچگونه بود وچرا بود پدرم اورا گفت تواز کجائی گفت ازشام گفت از کدام شهری گفت ازبیت المقدس گفت کتابین خوانده ای یعنی توراة وانجیل گفت آری، گفت ای برادر اهل شام اماابتدای طواف آن بود که خدایتعالی چون فرشتگان را گفت «انی

---

(۱) یعنی خاصیت آنرا درطائف پدید آورد .
(۲) یعنی ویران .

جاعل فی الارض خلیفة» ایشان گفتند «اتجعل فیها من یفسد فیها ـ الایه ـ» حقتعالی گفت «انی أعلم مالا تعلمون» ایشان بترسیدند گفتند نبادا که ما بر خدایتعالی اعتراض کرده باشیم بیامدند و از خدایتعالی تضرع کردند و گرد عرش طواف کردن گرفتند خدایتعالی بایشان نظر کرد ورحمت فروفرستاد آنگه در زیر عرش خانه بنهاد بر چهار ستون از زبرجد سبز و آنرا غاشیه ساخت از یاقوت سرخ و آنرا بیت الضراح نام نهاد آنگه فرشتگان را گفت طواف عرش رها کنید و گرد این خانه طواف کنید و آن بیت المعمور است که خدایتعالی یاد کرد آنرا در قرآن هر روز هفتاد هزار فرشته در آنجا شوند تا بروز قیامت نیز بآنجا نرسند آنگه خدایتعالی جماعتی فرشتگان را بزمین فرستاد گفت در برابر این خانه در روی زمین خانه‌ای بنا کنید باین طول و عرض و ارتفاع تا چنانکه شما طواف این خانه میکنید اهل زمین طواف آن خانه کنند آن مرد گفت راست گفتیدای پسر رسول خدا همچنین بود، ودر خبر است که یکروز جبرئیل علیه السلام بنزدیك رسول آمد وعصابه بر سر بسته گرد بر آن عصابه نشسته بود رسول صلی الله علیه و آله گفت این گرد چیست گفت من بزیارت خانهٔ کعبه بودم جماعتی فرشتگان با من بودند زحمت کردند بریکدیگر در طواف این گردهای ایشان است، ولیث بن معاذ روایت کند از رسول صلی الله علیه و آله که او گفت که این خانه یکی است از پانزده [چهارده؟] خانه هفت در آسمان نهاد و هفت در زمین یکی از برابر یکی و هر یکی را حرمی است چند حرم اینخانه و اگر بیفکنند بعضی بر بعضی آید (۱) و هر خانه را عمارت کننده‌ای هست از زوار آن خانه چنانکه این خانه را عمارت کننده هست از زائران، ودر خبر است که چون آدم علیه السلام بزمین آمد طول او چندان بود که سر او در ابر می‌سود تا اصلاح شد (۲). ودواب زمین از او می‌رمیدند از خدایتعالی درخواست تا قد او باقوام بشصت گز آورد واو پیش از آن آواز فرشتگان شنیدی و بایشان حدیث کردی چون بالای او باینمقدار باز آورد خدای تعالی اورا در زمین تنها دلتنگ شد باخدای بنالید خداوند تعالی برای او خانه‌ای فرستاد از بهشت از یاقوت سرخ بر طول و عرض کعبه دو در براو گشاد از زمرد سبز یکی برمشرق و یکی برمغرب واورا گفت گرد این خانه طواف میکن و بنزدیك اینخانه نماز کن چنانکه فرشتگان گرد عرش طواف

---

(۱) اگر گوئی یا زمین می‌گردد یا آسمان و بهر حال همیشه خانه آسمانی محاذی خانه زمین نیست در جواب گوئیم آن خانه آسمانی تجرد مثالی دارد و جای ملائکه و بگردش آسمان مادی یا زمین مادی از محاذات خارج نمی‌شود و هر موجود عالم مادی در محاذات خود نظیری دارد در عالم مثال و عالم عقل و نظیر آن در این جهان نور آفتاب است که از پنجره بر فرش خانه تابیده و چون فرش را از جای خود بهر طرف بکشی نور آفتاب برجای خود میماند.

(۲) صحیح آن است که اصلع شد یعنی موی از سر او برفت چنانکه ثعلبی در عرایس آورده است

میکنند ونمازمیکنند وسنگی بفرستاد یعنی حجرالاسود تابگریست اشك بآن بسترد وآن از درسفید بود چون مشرکان و ناپاکان دست دراومالیدند سیاه شد ، ودرخبر استازرسول ﷺ که گفت حجر الاسود یاقوت بود از یاقوتهای بهشت اگرنه آن بودی که مشرکان پلید دست در او مالیدند هیچ خداوند عاهتی دست باو نبردی الاشفا یافتیآدم اززمین هند پیاده بمکه آمد بحج خانه جبرئیل درپیش‌اواورا دلیلی میکرد ،راوی خبر گوید مجاهد را گفتم چراپیاده آمد برمر کوبی ننشست گفت کدام چهارپای اورا میتواند کشید چون‌هر گام که اومینهادی سه‌روز راه مابودی،هر کجا پانهاده امروز آبادانی‌است وهرچه ازمیان‌خطوات اوافتاد امروز بیابان‌است بمکه‌آمد وجبرئیل‌اورا مناسك‌بیاموخت ازخدای‌و آدم حج کرد چون فارغ شد فرشتگان اورا تهنیت کردند گفتند بر"حجتك حجت‌پذیرفته بادما این‌خانه‌راپیش‌ازتوزیارت کرده‌ایم بدوهزار سال گفت درطواف چه گفتید گفتند«سبحان‌الله والحمدلله ولا اله الاالله‌والله اکبر»آدم‌هم اینکلمات میگفت خدای تعالی عز و جل گفت توبیفزای وبگو « لاحول ولا قوة الا بالله »آدم گفت این کلمات‌را چون باابراهیم رسید گفت بیفزای «العلی العظیم» عبدالله عباس گفت آدم چهل‌حج کرد اززمین‌هندبمکه،پیاده آمدبدان‌خانه، همچنین‌بودتاایام طوفان‌نوح چون‌ایام طوفان‌نوح خواست بودن‌خدای تعالی‌فرمود تاباسمان‌چهارم بردندوبیك‌روایت‌تاباسمان‌هفتم وخدای‌تعالی‌جبرئیل رافرستاد تاسنگ سیاه در کوه بوقبیس پنهان کرد صیانت آن‌را ازغرق‌طوفان چون طوفان کنار شدجای‌خانه‌خالی‌ماند تابروزگارابراهیم‌چون‌خدایتعالی‌باابراهیم‌واسماعیل‌فرمودخانهٔ‌مرابمکه بناکنیدابراهیم‌ندانست که کجابنا‌باید کردن گفت‌بارخدایامرا‌بنمای که کجابنا‌باید کردن این بنا، حسن‌بصری‌روایت کنداز‌امیرالمؤمنین ﷺ که‌خدای‌تعالی‌بادی‌بفرستاد نرم نام‌آن بادسکینه برصورت ماری‌دوسردرپیش ابراهیم‌بایستادتااورابمکه‌آورد وبیامدوبرجای خانهٔ کعبه‌چندانکه اساس‌آن است بخفت چون طوقی ابراهیم رسم برزد وبرآن رسم بنا کرد(۱) عبدالله عباس گفت خدایتعالی ابری بفرستاد تابا‌ابراهیم میرفت چون‌بمکه رسید بربالای خانهٔ کعبه بایستاد وسایه افکند حقتعالی گفت چندانکه‌سایهٔ این‌ابراست بنا کن، وبعضی دیگرازمفسران گفتند حقتعالی بادی سخت بفرستاد تااساس‌خانه بروفت، قولی دیگر آن است که جبرئیل ﷺ آمد ورقم بزد تا ابراهیم برآن رقم بناکند فذلك قوله : «واذبوأنا لابراهیم مکان البیت»آنکه ابراهیم ﷺ

---

(۱) رسم رنك عبارت است که معماران باگچ یازغال یاغیرآن روی زمین‌میکشند واین روایت برفرض صحت معنی‌آن معلوم‌نیست‌واز‌تشبیه بادبصورت‌مارعجب‌نباید داشت‌چون معنی‌نامرئی‌رابصورت مرئی تشبیه‌میکنند ازقبیل تشبیه کشف و الهام‌بنور دل‌وعلم‌به‌آب وشیر.

بنامی کرد واسمعیل سنگ می‌داد، ودرخبرمی‌آید که‌ابراهیم بسریانی میگفت واسمعیل بتازی جواب میداد هریك ازایشان زبان صاحبش میدانستند ولیکن جواب نمی‌توانستند دادن، بنائی کردند تابرآوردند. فذلك قوله « واذیرفع ابراهیم القواعد من‌البیت» عبدالله عباس گفت التی کانت اصوله قبل ذلك علیها . آن بناها که پیش‌ازآن بودکلبی گفت أساسه (۱).واحدتها قاعده . قال‌الکمیت «زانت عوالیها قواعدها»(۲) مفسران گفتندازسنگ پنج کوه آن‌رابنا کردندطورسینا وطورزیتون ولبنان وجودی وحری، واساس وقاعده از کوه حری بود چون بجای سنگ سیاه رسید هرسنگ که بروی می‌نهاد جای نمیگرفت ومی افتاد اسماعیل برفت تاطلب سنگ کند درخورآن جایگاه تااوبرفته بود جبرئیل عليه‌السلام بیامد وسنگ درجای خودنشاند، وبیك روایت چون بجای سنگ‌رسید گفت بروسنگ نکوبجووبیار که این دربرابر روی مردمان خواهدبود برفت چندسنگ بیاورد ابراهیم نه پسندید از کوه ابوقبیس آواز آمد که یا ابراهیم تورا بنزدیك من ودیعه‌ای هست‌بستان‌ابراهیم‌بیامدوسنگ‌بر گرفت‌بروفق آنجایگاه بودنه کم‌ونه بیش، بعضی دیگرمفسران گفتند خدایتعالی هفت‌فرشته بفرستاد تاابراهیم را یاری دادند دربنای خانه‌چون فارغ‌شدند گفتند (رَبَّنا تَقَبَّلْ مِنّا) واین ازجملهٔ آن مواضع‌است که قول دراوحذف کردند تقدیراین‌است یقولان ربناوآن محذوف کردند درجای حال بود وتقدیرچنین است که اذیرفع ابراهیم‌القواعد من‌البیت واسماعیل قائلین‌والتقدیریا ربنا ولکن حرف ندا بیفکند برای‌آنکه کلام براو دلیل کرد « تقبل منا » ازما بپذیرومارا ثواب ارزانی داربرای‌آنکه (إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ) که توشنوا ودانائی سمیع‌لاقوالنا علیم بافعالنا. قول مامی‌شنوی وفعل‌مامی دانی برای‌آنکه سمیعی وبصیری، واهل علم دراوخلاف کردند بعضی گفتنددوصفت زاید است‌بر سایرصفات وبعضی گفتند راجع است باعالمی یعنی عالم است بمسموعات و مبصرات و مذهب درست آنستکه مرجع اوباحی است سمیع وبصیرحی باشد که‌آفت ازاودورباشد وخدایتعالی در ازل سمیع و بصیربود برای‌آنکه حی بود وآفت براوروانه و درلایزال وصف کنند اورا بآنکه سامع ومبصراست برای‌آنکه مرجع این دولفظ بامدرکي است ومدرکي موقوف باشدبروجود مدرك، وعلیم مبالغه باشد در عالم .

(رَبَّنا وَاجْعَلْنا مُسْلِمَيْنِ لَكَ) واین هم حکایت دعای ایشان است بار خدایا مارا

---

(۱) یعنی کلبی گفت قواعد بیت اساس یعنی‌پایه‌آن است .

(۲) یعنی‌بالای آن زینت کردپایه‌های آنرا .

مسلم ومستسلم ومنقاد فرمان تو کن یعنی ألطافیکه ما بآن مقیم شویم بر ایمان و آن ثبات باشد ازما ایمان بازمگیر، وابوالقاسم بلخی وابومسلم بحر اصفهانی گفتند معنی جعل در آیت حکم وتسمیت است یعنی برما باسلام حکم کن ومارا مسلمان نام چنانکه گفت « و جعلوا الملائکة الذین هم عبادالرحمن إناثاً» (وَمِنْ ذُرِّيَّتِنا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ) هم آن دعا که خودرا کردند إما بدوام وثبات و إما بزیادت الطاف واما بحکم وتسمیه برای فرزندان خود بکردند و«من» تبیین را باشد وروا بود که تبعیض بود (وَأَرِنا مَناسِكَنا) وباما نمای یعنی اعلام کن مارا مناسك حج بیانش « لتحکم بین الناس بما أراك الله » ای علّمك الله . و ابن کثیر و یونس خوانند «أرنا» بسکون را، چنانکه شاعر گفت :

أَرْنا أداوَةَ عَبْدِاللّـهِ نَمْلَؤُهـا مِنْ ماءِ زَمْزَمَ إِنَّ القَوْمَ قَدْ ظَمِئُوا (۱)

وابوعمرو باختلاس خواند بین الحرکة والسکون. وباقی قراء بکسر صریح خوانند «أرِنا» مفسران درمناسك خلاف کردند عبدالله عباس وحسن و قتاده گفتند معالم الحج مراد بمناسك معالم وارکان وافعال حج است، ومجاهد وعطا گفتند مناسك مذابح بود ونسیکه گویند ذبیحه را یعنی آن گوسفند که اورا بکشند، اصم گفت مواضع عبادتنا، ونسك عبادت بود وناسك عابد وتنسك تعبد بود چنانکه شاعر گفت :

وَقَدْ كُنْتُ مَسْتُوراً كَثِيرَ تَنَسُّكٍ فَهَتَّكْتَ أَسْتاري وَلَمْ تُبْقِ لِي نَسْكاً (۲)

و گفته‌اند اصل او درلغت غسل بود یقال نسك ثوبه ای غسله ودرشرع اسمی باشد عبادت را ومنه قوله تعالی « إن صلاتی ونسکی» ای عبادتی برای آنکه در عبادت غسل گناهان شود تشبیهاً بغسل الثوب. براء بن عازب گفت رسول ﷺ روز عید اضحی بیرون آمد و گفت «اول نسکنا فی یومنا هذا الصلوة ثم الذبح » نمازرا وذبح رانسك خواند وجمله افعال حج مناسك باشد، قال تعالی «ففدیة من صیام أوصدقة أونسك » چون ابراهیم ﷺ این دعا کرد جبرئیل ﷺ آمد واورا مناسك حج باز آموخت وعبدالله عمر روایت می کند از رسول ﷺ که او گفت جبرئیل بیامد ودست ابراهیم گرفت واورا بمنی برد وآنجا نمازپیشین ودیگروشام وخفتن وبامداد بکرد آنگه اورا بعرفات درآورد چون نمازپیشین در آمد نمازپیشین ودیگر بکرد بجمع وبموقف بداشت

(۱) ظرف عبدالله را بمانشان بده تا آنرا پر کنیم از آب زمزم که قوم تشنه شدند .

(۲) من مردی عفیف بودم و بسیار عبادت ، تو پرده مرا دریدی و عبادتی برای من باقی نگذاردی .

اورا تاشب درآمد آنگه اورا بمزدلفه آورد وآنجا نماز شام وخفتن(۱) بکرد بجمع(۲) وشب آنجا بود وبامداد اورا بمشعر الحرام آورد ونماز بامداد آنجا بکرد وبموقف بایستاد آنگاه اورا بمنی آورد ورمی بکرد یعنی سنگ بینداخت وگوسفند بکشت وبفرمود تاابراهیم سررا بتراشید آنگه از منی بیامد خدای تعالی وحی کرد برسولش که «أن اتبع ملة ابراهیم حنیفاً» محمد بن اسحق گفت عبدالله عباس پرسید ازعبید عمیر لیثی که ابراهیم مردم را چگونه بحج خواند گفت ببام خانه برآمد وروی بیمن کرد ومردم را باخدای وحج خانهٔ خدای خواند جوابش دادند لبیك لبیك آنگه روی بمشرق کرد همچنین دعوت کرد جواب شنید که لبیك لبیك و روی بمغرب کرد همچنین بخواند جواب شنید وروی بشام کرد وبخواند جواب یافت(۳) آنگه اسمعیل را وقبیلهٔ جُرهم راحج فرمود ومناسك بیاموخت وایشان مصاهران اسمعیل بودند واهل حرم بودند نماز پیشین ودیگر وشام وخفتن بمنی کرد وشب بمنی مقام کرد چون روزشد نماز بامداد بنمره(٤) آورد آنجا مقام کرد وقیلوله کرد وآنگه بعرفات آمد ونماز پیشین ودیگر آنجا بکرد درمسجد ابراهیم بجمع آنگه بموقف آمد وبایستاد تا آفتاب فروشد. آنگه ازآنجا بمزدلفه آمد وجمع کرد ازمیان نماز شام وخفتن آنجا آنگاه بامداد بمشعر آمد وبموقف بایستاد، آنگه بمنی آمد وسنگ بینداخت ومناسك تمام کرد وباز گشت واسمعیل راآنجا رها کرد واوباشام شد وآنجاوفاتش بود صلی الله علیه وعلی جمیع انبیاءالله ورسله آنگه دعا کرد که (وَتُبْ عَلَيْنَا) بارخدایا توبهٔ مارا بپذیر وبیان کردیم توبهٔ پیغمبران برسبیل خضوع وخشوع وانقطاع باخدای بود وغرض تحصیل ثواب چه ایشان را گناهی نبود که بتوبه ساقط شود. محمد بن جریر گفت اصل توبه رجوع باشد من المکروه الی المحبوب. ازاینجا بود توبهٔ بنده باخدا ازمعاصي، وتوبهٔ خدا بربنده آن بود که رجوع کند باوازعذاب برحمت . واصم گفت ممکن باشد که توبه راجع باشد با ذریهٔ او که ایشان معصوم

---

(۱) اگراین روایت صحیح باشد این پنج نماز که درشرع اسلام است در شریعت ابراهیم نیز بود وبسیار بعید مینماید، وشاید عبدالله عمرقیاس کرد وچنان دانست که درهرقومی پنج نماز است ونماز پیشین ظهرونماز دیگر نماز عصرونماز شام نماز مغرب ونماز خفتن نماز عشاء است .

(۲) جمع یعنی جمع میان دو نماز کرد .

(۳) محال نیست آنرا بخواندن محسوس وندای جسمانی تفسیر کنیم و بهتر آن است که گوئیم بنا را ساخت ومانند سایر انبیا که مردم جهان را الی آخر الدهر بدین دعوت میکنند دعوت کرد و آنها اجابت کردند .

(٤) مسجدی است دراول عرفات ازجانب منی .

نبودند ودر آیه ذکر فرزندان رفت « ومن ذريتنا امة مسلمة لك » ، واين وجه قريب است آنكه ثنای خدا گفتند (إِنَّكَ أَنتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ) تو خداوندی که قبول توبه کنی ازتایبان وبر ایشان رحمت کنی، ودرآیه دلیل است بر آنكه خدايتعالى متفضل است بقبول توبه(۱) برای آن رحيم باتواب قرین بکرد چه اگرواجب بودی بخلاف این بودی که فاعل واجب را نگویند رحمت میکند بکردن واجب ونیز دردعا گفتند :

(رَبَّنا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولاً مِنْهُمْ) اين دعای خاص است ایشان را بفرستادن رسول ما ﷺ واین آن است که : رسول ﷺ گفت « أنادعوة أبي إبراهيم و بشرى عيسى » ودر روايت خالدبن معدان الكلاعي آمد که جماعتی ازصحابه رسول ﷺ را گفتند «اخبرناعن نفسك فقال أنادعوة أبي إبراهيم وبشرى عيسى» . عرباض بن سارية السلمي گفت از رسول ﷺ شنيدم كه ميگفت : « إني عندالله لخاتم النبيين وإن آدم لمنجدل في طينته وسوف انبئكم بتأويل ذلك أنا دعوة أبي ابراهيم وبشارة عيسى، ورؤيا امي أنه خرج منها نور أضاءت به قصور الشـام» گفت من بنزديك خدا خاتم پيغمبران بودم و آدم بخاك خلقت خود بخاك آلوده بود، وشمارا خبردهم بتأويل آن، من دعاء پدرم ابراهيم وبشارت عيسى وخواب مادرم که درخواب دید نوری ازاوجداشد كه قصور شام بآن روشن شد، ودلیل بر آنکه مراد باین پیغمبر رسول ماست ﷺ آنستكه اين دعادرمكه رفت ومراد به «فيهم» عرب است وبه «منهم» همچنین، خدايتعالى دعای ایشان اجابت كرد وپيغامبرى را بفرستاد ازعرب ازمعروفتر قبیله‌ای درمیان ایشان زاده وپرورده كه اوراشناختند ونفس ونسبت اودا نستندتا بقبول قول نزدیك تر باشد (يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ) آيات توبر ايشان خواند یعنی ازقرآن وايشان را حكمت آموزد يعنى شريعت، وگفته‌اند تأويل متشابه آموزدایشانرا وگفته‌اند مرادبحكمت سنت است(۲) ابن زيد گفت علم الدين، واين أقوال متقارب المعنى است (وَيُزَكِّيهِمْ) ايشانراتزكيت كند يعنى استدعا كند ايشانرا با كارها كه

(۱) بمذهب ما قبول توبه برخدا واجب نيست اگرخواست قبول میکند و اگر نخواست توبه کسی را قبول نمیکند .

(۲) در جـای دیگر گفته‌ایم متبادر ازکتاب آن است که وحی باشد از طرف خدا ومطالب آن راتعبداً بایدپذیرفت . وحکمت آنچه عقل بدان راه دارد وپیغمبر صلى الله عليه وآله بسيار دليل عقلی بر معارف آورد وعقول مردم‌را هدایت کرد بلکه در خود کتاب ترغیب به‌تعقل فرمود وکتاب مقدم برحکمت است درذکر وتعلم ، چون تاقرآن نیامد عقول‌مردم پرورش نیافت وموخر است چون تاعقل نباشد کتاب سود ندارد .

بآن مزكى ومطهرشوند. وگفته‌اند معنى آن‌است كه ايشانرا پاكيزه كند از شرك وگناهان و گفته‌اند كه چون برشرايع كار كنند حكم كند بزكات وطهارت ايشان وايشان را زكى خواند و اين جمله دعاهادرحق فرزندان خود ميكند كه ازنسل اسمعيل باشندآنگه درآخردعاثنا گفت برخدايتعالى‌عزوجل گفت (إِنَّكَ أَنتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ) كه‌توخداوندى قادربرآنچه‌خواهى ممتنع ازهرچه نقص‌باشد. واصل عزّت درلغت شدت بود. يقال: تعززلحم‌الناقة إذااشتد و يقال عزعليّ اى شق عليّ قال الشاعر :

أَجُدٌ إذا ضَمَرَتْ تَعَزَّزَ لَحْمُها وَ إذا تُشَدُّ بِنِسْعِها لاتَنْبِسُ(١)

ومنه قوله تعالى: « فعززنا هما بثالث » اي‌قوّينا هما . ومحل اين افعال من قوله « يتلو عليهم آياتك ويعلمهم الكتـاب والحكمة ويزكيهم » . نصب است لكونهـا صفات للرسول فى قوله «رسولاً منهم » وحكيم‌وعالمى ومحكم‌كار ودرست كردارى وبيان اين برفت ازپيش‌اين‌والله ولى التوفيق .

(وَمَنْ يَرْغَبُ عَنْ مِلَّةِ إِبْرٰاهِيمَ) رغب فيه‌ضدآن‌باشد كه‌رغب عنه، رغب‌فيه‌خواست ورغب عنه نخواست ودورشدازاو، ميگويد و كيست كه رغبت كند ازدين ابراهيم ودور كندآن‌را وناخواست(إِلاَّ مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ) أى إلاّمن جهل قدرنفسه، إلاخويشتن نشناسى، وآنكسى كه قدرخودنشناسد غيرخودرا چگونه شناسد،اصم گفت معنى‌آن است كه إلاكافرى براى‌آنكه چون خودرانشناسد خدايرا نشناسد من‌قوله ﷺ « من‌عرف نفسه فقدعرف ربه» وقوله«أعرفكم بنفسه أعرفكم‌بربه » أبوعلى گفت معنى آن‌است كه‌آنانكه راغب بودندازدين محمّد راغب‌بودنداز دين ابراهيم‌ومحمّد ﷺ كه‌آمد بعزّوشرف واعلاء كلمة ورفع‌منزلت ايشان‌آمدآنكس كه‌ازاين‌روى

---

(١) ناقه اجد ماده شتر نيرومند استوگوينده شعر متلمس است وصحيفه متلمس در عرب مثل بوده گويند او وطرفه بن عبدنديم پادشاه عرب عمروبن هند بودند وبعلتى‌برآنها غضب كرد خواست آنها را بكشد از شورش قبائل آنان ترسيد فرمانى نوشت بدست هر يك داد وآنها را نزد حاكم بحرين وعمان فرستاد مضمون آنكه حامل نامه را دست وپاى ببرد وزنده دركور كند مردى درراه بآنها باز خورد وآنها رامتنبه كرد متلمس نامه رابكسى داد كه خواندن ميتوانست گرفت وخواند وبر مضمون آن اطلاع يافت صحيفه بيفكند اما طرفه گفت گمان بدبملك ندارم نامه را برد وكشته شد اما متلمس كه نجات يافت وصف شتر خويش ميكند كه بر او نشست وبشام گريخت وبآل‌جفنه پناه برد . ومعنى شعر اين است كه ناقه من چنان نيرومند است كه چون لاغر شود گوشت او پيچيده واستوار ميگردد واگر تنك را براو محكم بكشى نالان نشود .

بگرداند ودورشود إلاسفیهی نباشد، ابوعبیده گفت معنی آن است إلا من أهلك نفسه و أوبقها. الا آنکه خویشتن رها کند بدست خود تاهلاك شود ، از عبد الله عباس روایت کردند که إلا من خسر نفسه الا آنکه خودرا زیان کند ، و قطرب گفت معنی آن است که الا من کان سفیهاً فی نفسه الاآنکه بخویشتن درسفه باشد . قوله : (وَلَقَدِ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا) و ما ابراهیم را در دنیا بر گزیدیم براهل روزگار سرور بسیاری پیغمبران واودر آخرت ازجملهٔ صالحان باشد یعنی پایه ومنزلت صالحان دارد دراستحقاق منازل ودرجات وعرفات و گفته اند که اجابت دعای ابراهیم است آنجا که گفت « رب هب لی حکماً وألحقنی بالصالحین » گفت بارخدایا مرا بصالحان در رسان خدایتعالی گفت أودر آخرت بنزدیك من ازجملهٔ صالحان است تابداند که دعای اوباجابت مقرون شد .

قوله تعالی :

إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمْ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ (۱۲٦) وَ وَصَّى بِهَا إِبْرَاهِيمُ

چون گفت او را خدای او که اسلام آر گفت اسلام آوردم خدای جهانیان را ووصایت کرد بآن ابراهیم

بَنِيهِ وَ يَعْقُوبُ يَا بَنِيَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى لَكُمُ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ (۱۲۷)

پسرانش را و یعقوب ای پسران من خدای بر گزید برای شما دین نمیرید الا وشما مسلمان باشید

أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتُ إِذْ قَالَ لِبَنِيهِ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ بَعْدِي

آیا بودی حاضر چون حاضر آمد یعقوب را مرگ چون گفت پسرانش را چه می پرستید ازپس من

قَالُوا نَعْبُدُ إِلَٰهَكَ وَ إِلَٰهَ آبَائِكَ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِلَٰهًا وَاحِدًا وَ نَحْنُ لَهُ

گفتند پرستیم خدای تو واو خدای پدرانت را ابراهیم و اسمعیل و اسحق یك خدا را و ما او را

مُسْلِمُونَ (۱۲۸) تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ لَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَلَا

گردن نهادیم آن امتی اند که بگذشتند ایشان راست آنچه کردند و شماراست آنچه کردید نپرسند

تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۱۲۹) وَقَالُوا كُونُوا هُودًا أَوْ نَصَارَىٰ تَهْتَدُوا قُلْ بَلْ مِلَّةَ

شمارا از آنچه ایشان کرده باشند گفتند باشی جهود یا ترسا تا راه یابی بگو بلکه دین

إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ (۱۳۰) قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنْزِلَ

ابراهیم مسلمان و نبود از انباز گیران بگوئید ایمان آوردیم بخدای و آنچه فرستاده شد بما و آنچه فرستاده شد

إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ وَ عِيسَىٰ وَ مَا

باابراهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب و فرزندان او و آنچه دادند موسی و عیسی را و آنچه

أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِن رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ (١٣١) فَإِنْ آمَنُوا بِمِثْلِ
دادند پیغامبرانرا ازخدای ایشان جدا نکنیم میان یکی از ایشان وما اورا مسلمانیم اگر ایمان آرند بمانند
مَا آمَنْتُمْ بِهِ فَقَدِ اهْتَدَوْا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا هُمْ فِي شِقَاقٍ فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللَّهُ وَهُوَ
آنکه ایمان آوردید بآن راه یافتند و اگر برگردند ایشان درخلافند کفایت کند تورا از ایشان خدای و او
السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (١٣٢) صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً وَنَحْنُ لَهُ عَابِدُونَ (١٣٣)
شنوا و داناست دین خدای وکیست نیکوتر از خدای به دین و ما او را پرستنده‌ایم
قُلْ أَتُحَاجُّونَنَا فِي اللَّهِ وَهُوَ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ وَلَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ وَنَحْنُ لَهُ
بگو خصومت میکنی با مادر خدا و او خدای ماست ماراست کردار ما و شما راست کردار شما وما اوراهستیم
مُخْلِصُونَ (١٣٤) أَمْ تَقُولُونَ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطَ
خالص کننده یا می‌گوئید که ابراهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب و فرزندان یعقوب
كَانُوا هُودًا أَوْ نَصَارَى قُلْ أَأَنْتُمْ أَعْلَمُ أَمِ اللَّهُ وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَتَمَ شَهَادَةً مِنَ اللَّهِ
بودند جهودان و ترسایان بگو شما بدانی یا خدای کیست بی‌دادگرتر از آنکه پنهان کند گواهی او از خدای
وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ (١٣٥) تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَلَكُمْ مَا
نیست خدای غافل از آنچه شما می‌کنید آن جماعتی اند که گذشتند ایشانراست آنچه کردند وشماراست آنچه
كَسَبْتُمْ وَلَا تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ (١٣٦)
کردید و نپرسند شما را از آنچه ایشان کرده باشند.

قوله تعالی (إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمْ) قدیم جل جلاله دراین آیة بیان کرد که سبب آنکه اورا برگزید ودردنیا وآخرت ازجملهٔ صالحان کرد آن بود که اورا گفت ای ابراهیم اسلام آر وتن بده و گردن بنه، عبدالله عباس گفت حقتعالی این امر اورا کرد آنگاه ازغار بیرون آمد او در نگریست ماه و آفتاب وستاره رادید نظر کرد دراو وعلمش حاصل شد بحدوث او واحتیاج او بمحدث گفت (أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ) چنانکه آنجا گفت که: «إنی وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض حنیفاً مسلماً وماأنامن المشر کین». بعضی دیگر گفتنداین امر او پس از آن کرد که اواسلام آورده بود ولیکن اورا گفت استقامت کن وبراین که داری بایست وازاین برمگرد کلبی وابن کیسان گفتند مراد آن است که دین خالص کن خدایرا بتوحید، عطا گفت که معنی آن است که خودرا بخدای خالص کن وآنگه تسلیم کن، بعضی دیگر گفتند که خاضع باش خدایرا و منقاد شو فرمان اورا ودین او اختیار کن، ابوعلی گفت گردن نهادم ومنقاد شدم خدای جهانیان را

آنگه قدیم جل جلاله بازنمود که ابراهیم ﷺ تازنده بودخلق را دعوت میکرد چون وقت وفاتش بود اندرز کرد فرزندان را بآن .

(وَوَصَّىٰ بِهَا) مفسران خلاف کردند درآنکه کنایت باچه راجع است عبدالله عباس گفت مراد کلمهٔ اخلاص است «لااله الاالله» واین ضمیر قبل ازذکر باشد چنانکه گفت « انا انزلناه » و«حتی توارت بالحجاب» وقرآن را وآفتاب را درآیات ذکررفته نیست .چنانکه طرفه گفت:

عَلىٰ مِثْلِها أَمْضي إذا قالَ صاحِبي   أَلا لَيْتَني أَفديكَ مِنها وَأَفتَدي (۱)

« منها » أي من الفلاة و آنرا ذکری نیست . اصم گفت راجع است بآن کلمه که او گفت وهی قوله «أسلمت لربّ العالمین » ابوعبیده گفت کنایة راجع است بامة و گفته اند راجع است با وصیت ای وصّی بوصیة، ومفضل گفت راجع است باطاعت وابن عامرونافع خوانند أوصی بالالف وابوعبیده گفت درمصحف عثمان بالف است وأوصی ووصّی بیك معنی باشد و گفته اند « أوصی» یکبار فعل باشد ووصّی تکثیرفعل را باشد یعنی أوصی مرة بعد اخری، یکبارپس ازدیگروصایت کرد، وفعّل وأفعل بیك معنی بسیار است کقوله : «فمهل الکافرین أمهلهم رویداً» (بَنِيهِ) پسرانش را وآن هشت پسربودند اسمعیل ومادرش هاجربود واسحق مادرش ساره بود و مدان ومدیان ویقشان وزمران ویشبق وشوح(۲)ومادراینان جمله قطورا بنت یقطن الکنعانیه بودابراهیم اورا ازپس وفات ساره بزنی کرد و مهترین فرزندان اسمعیل بودوآنگاه اسحق و آنگه اینان بودند قوله: (وَيَعْقُوبُ) وتقدیراین است که ووصی بهاأیضاً یعقوب بنیه ویعقوب نیزپسران خود را این وصیت کرد،عبدالله عباس گفت یعقوب را برای آن یعقوب خواندند که ولادت اوبعقب و ولادت عیص بود برادرش ، اسحق را این دوفرزندبودند یکی عیص ویکی یعقوب، وبروایتی آن است که یعقوب وعیص هم شکم بودند مادراوبعیص بارنهاد ویعقوب براثراو «قابضاً علی عقبیه» پاشنهٔ اورا دست گرفته؛ و گفتند یعقوبش برای آن خواند که عقبش بسیاربود واورا دوازده پسر بود روبیل واوفرزندمهتربود وشمعون ولاوی ویهودا وزبالون ویسجرودان ونفتالی وجادواشیر ویوسف وبنیامین(۲) (يَا بَنِيَّ) واینجانیزقال محذوف است قال یابنی یا «ان» تقدیر،چنانکه

(۱) از معلقات است یعنی برچنین ناقه میگذرم ومیروم هنگامی که دوست من میگوید ای کاش تورا وخود را ازاین فلات خلاص میکردیم .

(۲) اسامی اولاد ابراهیم واولاد یعقوب علیهماالسلام مطابق تورات ذکر شده ومادر صفحه ۳۲۳ ازجزء اول تفسیر منهج الصادقین نیز نقل کرده ایم وصحیح بجای روبیل روبین است .

أن يابني ودرمصحف اُبي وعبدالله مسعود «أن» نوشته است و گفته اند «أن» مضمر است في قوله «يوصيكم الله في أولادكم للذكر مثل حظ الانثيين» و كذا في قوله «وعدالله الذين آمنوا وعملوا الصالحات لهم مغفرة» اى أن لهم مغفرة . قال الشاعر :

إنّي سَأُبدي لكَ فيما أُبدي   لي شَجَنانِ شَجَنٌ بِنَجْدِ

وَشَجَنٌ لي بِبَلادِ الهِنْدِ (١)

وتقدير آن است كه إن لى شجنين (إنّ اللهَ اصطَفَى) «إنّ» براى تقدير قول است چنانكه بيان كرديم چون ازپس قول إنّ باشد، وآنكس كه بجاى قال أن تقدير كند گويد در ندا معنى قول باشد يعنى في قوله يابنى براى آنكه ندا قول باشد يا رفع صوت. اى اختار (لَكُمُ الدِّينَ) خدايتعالى براى شما دين مسلمانى اختيار كرد (فلا تَمُوتُنَّ إلّا وَأنتُم مُسلِمُونَ) درظاهر نهى تعلق بمرگ دارد ومرگ ازفعل واختيار ايشان نباشد وليكن بمعنى نهى ازمخالفت اسلام است براى آنكه «إلا» اينجا براى اثبات است بعد نفى وواو حال راست يعنى مبادا مرگ بشما آيد وحال وصفت شما جز مسلمانى بود يعني مادام بايد تا برمسلماني باشيد تا چون مرگ بشما رسد برهرحال از احوال، شمارا درمسلماني يابد واين ازجمله كلام فصيح است . « مسلمون» قيل موحدون، وقيل مخلصون ، وقيل مفوّضون: كارخود بخدا افكنده :

قوله (أمْ كُنْتُمْ شُهَدآءَ إذْ حَضَرَ يَعقُوبَ المَوْتُ) روايت كرده اند كه يعقوب را اجل نزديك رسيد فرزندان او ببالين او حاضر آمدند يعقوب يوسف را گفت اى يوسف تودانى منزلت خود دردل من ومن ازبراى توچه غم واندوه ديده ام وخدايتعالى آن غم برمن بسر آورد وبسرور بدل كرد وامروز روزفراق وجدائي من است ازتو ومن باجوار رحمت خداى ميشوم و روح من بانزديك ارواح انبياء ميرود پسرانت را اوريم (٢) وميشارا پيش من آرتا ايشان را اختصاص كنم بفضلى كه جزايشان را نباشد، ايشان را حاضر كرد يعقوب گفت من شمارا ازجملهٔ اسباط كردم واسباط فرزندان يعقوب بودند يعنى من شمارا باآنكه فرزندزاده اى بمثابهٔ فرزند كردم إما درمنزلت واما درميراث، آنگه گفت يايوسف دستها بياور وبرپهلوهاى من نه ومرا دربر گيرمن باپدرم همچنين كرده ام وپدرم اسحق باپدرش ابراهيم همچنين كرد يوسف همچنان كرد آنگه گفت چون مرادفن كرده باشي مراهشتاد روزرها كن آنگه مرا بر گيرازاينجا و بانزديك پدرم وجدم بركه پدرم وجدم دريك گورند مرانيزدرآنجا نه تاازايشان جدانباشم آنگه فرزندانرا گفت

(١) شجن حاجت است يعنى من بزودى اظهار كنم براى تودرضمن آنچه اظهار ميكنم من دو حاجت دارم يك حاجت در نجد ويك حاجت دربلاد هند .

(٢) در تورات افرايم است .

وخویشانرا که بسلامت بروید ومرا بایوسف رها کنید تاوصیتي که هست باو بگویم ایشان برفتند واویوسفرا وصیت کردبوصیتی که داشت و گفت برادران را نکودارا گرچه ایشان باتوزشتی کردند یوسف عليه السلام وصیت او بپذیرفت یعقوب باپیش خدای شد ویوسف اورادفن کرد چون هشتاد روز برآمد بفرمود تااورا بر گرفتند وبازمین کنعان بردند بانزدیك پدروجدش اسحق و ابراهیم عليهما السلام. سبب نزول این آیه آن بود که جهودان دعوي کردند که یعقوب آن روز که او را وفات رسید فرزندان را بجهودی وصیت کرد حقتعالی عزوجل رد کرد برایشان گفت «ام کنتم شهدآء» شماحاضر بودید که یعقوب را اجل حاضر آمد؟ کلبی گفت سبب وصیت یعقوب آن بود که درمصر شد اهل مصر بعضی بت پرست بودند وبعضي آتش پرست گفت مبادا که فرزندان او بآن میل کنند نزدیك مرگ ایشان راحاضر کردو گفت (ماتَعْبُدُونَ مِنْ بَعْدي) عطا گفت خدایتعالی یعقوب رامخیر کرد ازمیان مرگ وزندگانی وباهمه پیغمبران همچنین کند یعقوب اختیار مرگ کرد گفت چندان مهلت میخواهم که تاوصیت کنم آنکه بیامد وفرزندان را جمع کرد و گفت «ماتعبدون من بعدی» «أم» بیان کردیم که معادل همزهٔ استفهام بود اگر گویند اینجا باچه معادله میکند جواب آن است که گوئیم یك وجه آن است که بیان کردیم پیش ازاین که میم صله است ومعنی آن است که أ کنتم شهداء، ووجهی دیگر آن است که معادل استفهامی است در کلام مضمر ومحذوف وتقدیر این است که « اقلتم ذلك تخرصاً وافکا ام کنتم شهدآء » این دروغی است که میگوئید شما یاحاضر بودید که یعقوب را مرگ حاضر آمد ووصیت کرد وما استفهامیه است « من بعدی » ای من بعد موتی وبرقول اول خطاب با جهودان است وبرقول دیگر مفسران خطاب باصحابهٔ رسول‌الله است ایشان جواب دادند که (نَعْبُدُ إِلٰهَكَ) ماخدای تورا پرستیم(وَإِلٰهَ آبآئِكَ) وخدای پدران تورا واین اضافه اختصاص بود ازدووجه یکی آنکه خدای که تورا و ایشان را به پیغامبری فرستاد پس ازاین وجه اختصاص دارد بایشان دون دیگران ووجه دیگر آنکه خدایتعالی که توو پدران تواورا پرستیدندی وخلقان برضلالت وعبادت اصنام وجز آن از طواغیت بودند آنگه تفصیل داد پدران اوابراهیم واسمعیل واسحق را واسمعیل پدر نبودعم بودو عرب عم را پدرخواند ازآنجا که بحرمت پدرداشت بجای پدربود وازاینجا گفت رسول‌الله صلی الله علیه وآله روزبدر عباس را « ردواعلی أبی» پدرمرا بانزدیك من آرید یعني عمش عباس را ونیز خاله رامادر خوانند چنانکه درقصهٔ یوسف گفت «ورفع أبویه علی العرش » پدرش را خواست و خاله‌اش را باجماع مفسران یوسفرا مادرنمانده بود درآن وقت این آیه حجت ما باشد درپدر ابراهیم که خدای عزوجل گفت «واذقال ابراهیم لابیه آزر» مراد عمش بود برای آنکه نشاید که پدرپیغمبر

كافر بود واو كافر بچه بود براى آنكه نفرت افكند درحق اوغايت نفرت، چنانكه بجاى خود بيايد انشاءالله تعالى (إِلٰهاً واحِداً) نصب او بر حال باشد از «نعبد» (وَنَحْنُ لَهُ مُسلِمُونَ) اي مخلصون. ودر آيه دليل است بر استحباب وترغيب در وصيت، آنكه خدايتعالى بر پيغامبران ثنا كرد بكاربستن وصيت وخلل ناكردن باو، وازپس ايشان پيغامبران خاستند و كتابها وشرعهاى ناسخ، باهمه روانداشتند خلل كردن بوصيت، رسول ﷺ كه ختم وآخر پيغمبران بود وازپس اوديگر پيغمبر نخواهد بودن كى روا باشد كه خلل كند بوصيت

(تِلْكَ أُمَّةٌ) عبدالله عباس گفت جماعت وامت بروجوه مختلف آمد بمعني امام ومقتدا باشد فى قوله تعالى « انَّ ابراهيم كان امة» وبمعنى دين آمد فى قوله « انا وجدنا آباءنا على امة» اى على دين؛ وبمعنى حين آمد فى قوله «وادَّكر بعدامة» وبمعنى جماعت آمد في قوله « وجدعليه امة من الناس يسقون» «امة» ام باشد يعني مادروامة قامت باشد يقال فلان حسن الامة أي القامة وفى قول الشاعر:

فَإِنَّ مُعاوِيَةَ الأَكْرَمِين حِسانُ الوُجُوهِ طِوالُ الأُمَمِ (١)

اى القامات. (قَدْ خَلَتْ) كه گذشتند يعنى ابراهيم واسمعيل واسحق ويعقوب و فرزندان ايشان (لَها ما كَسَبَتْ) ايشان راست آنچه كردند. حقتعالى بيان عدل خود كرد دراين آيه واوثواب عمل كسى بكسي ديگر ندهد وبگناه كسى كسى ديگررا نگيرد گفت كار ايشان ايشان راست(وَلَكُمْ ما كَسَبْتُمْ وَلا تُسْئَلُونَ عَمّا كانُوا يَعْمَلُونَ)وكارشما شمارا ايشان راازشما نپرسند وشمارا ازايشان نپرسند وهر نفسى رابكردۀ اوجزاء دهد چنانكه گفت « كل نفس بما كسبت رهينة » و« كل امرء بما كسب رهين» «ولاتزروازرة وزراخرى» وأمثال اين آيه كه خداوند بيان عدل خود فرمود بدينمعنى دروجه اتصال اين آيه بآيۀ مقدم گفتند چون حقتعالى ازجهودان حكايت كرد كه ايشان برابراهيم حوالۀ جهودى كردند وترسايان حوالۀ ترسائى كردند حقتعالى خوددر آيات مقدم جواب ايشان بازداد ورد كرد برايشان بقوله: « أم كنتم شهداء» آنگاه گفت أحسب(٢) كه چنين است شمارا ازآن چيست ، شمارا ازعمل اونپرسند واورا ازعمل شما واين وجهى نيكواست .

(وَقالُوا كُونُوا هُوداً أَوْ نَصارىٰ تَهْتَدُوا) اين حكايت است ازجهودان وترسايان در

(١) بدرستيكه معاويه و كسان او كه بزرگوارند نيكوروى وبلند بالا. واين معاويه البته پسر ابى سفيان نيست چون قائل شعر اعشى است واومقدم بود بروى .

(٢) فرض كرديم كه چنين باشد .

هم بیخته چنانکه بیانش درآیات مقدم برفت یعنی جهودان گفتند جهودباشی وترسایان گفتند ترساباشی، آنگه درآیت چنین نهاد که إمااین وإماآن یعنی اگر ازاینان بشنوید مدح جهودی گویند واگر ازایشان شنوید مدح ترسائی گویند برای این لفظ «أو» گفت وقوله «تهتدوا» مجزوم است بجواب امر برای آنکه کلام متضمن معنی شرط وجزاء است وتقدیر چنین است فانکم إن تکونوا کذلك تهتدوا آنگه حقتعالی مسلمانان رابیاموخت که جواب جهودان وترسایان چگونه دهید (قُلْ بَلْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ) ونصب اوبرفعل مقدربود ومعنی آنکه بل نتبع ملة ابراهیم و نعتقد ملة ابراهیم (حَنِيفاً) نصب او برحال است ودرمعنی او خلاف کردند بعضی از اهل لغت گفتند حنیف مایل باشد وآنرا احنف گویند که انگشتان او بجانب وحشی(۱) میل دارد ومعنی آنکه ما مایلیم وعدول کرده ازدینی که جزدین مسلمانی است، وبعضی دیگر گفتند که حنیف مستقیم باشد ازاینجا أحنف گویند آن راکه قدم اوراست باشد یعنی همه پای او برزمین نشیند در وقت ایستادن یعنی ما بر استقامت دین مسلمانیم وابوعلی جمع کرد میان هردو قول گفت اصل حنف استقامت باشد وکژی را بر سبیل تفأل حنیف خوانند چنانکه اعمی را بصیر خوانند و بیابان راکه مهلکه باشد مفازه ومارگزیده که بیم هلاکش بود سلیم چنانکه شاعر گفت یعنی طائی دروصف پیری :

دِقَّةٌ فِي الْحَيٰوةِ تُدْعىٰ جَلالاً مِثْلُ ما سُمِّيَ اللَّدِيغُ سَلِيماً (۲)

عبدالله عباس گفت ملت ابراهیم درنماز روی بکعبه کردن است ودرحج طواف خانه ومسح ارکان واستلام حجر ووقوف بالموقفین ورمي الجمار که ابراهیم وآنانکه برملت اوبودند این را کاربستند، قتاده گفت حنیف تحریم نکاح محرمات باشد وختنه کردن، مقاتل گفت حنیفاً مخلصاً ومجاهد گفت حنیفاً متبعاً (وَ ما كانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ) وابراهیم ازجملهٔ مشرکان نبود وجهودان وترسایان مشرکند باآنچه خدایتعالی ازایشان حکایتی کرد که «وقالت الیهود عزیر ابن الله وقالت النصاری المسیح ابن الله» وفی قوله «لقد کفر الذین قالوا إن الله ثالث ثلاثة» آنگاه گفت جواب جهودان دهید (قُولُوا) وبگوئید که (آمَنّا بِاللهِ) مابخدای تعالی ایمان داریم (وَما أُنْزِلَ إِلَيْنا) وآنچه بما آورده‌اند یعنی قرآن (وَما أُنْزِلَ إِلىٰ إِبْراهِيمَ) یعنی صحف ابراهیم وآن ده صحیفه بود که برابراهیم عليه السلام فرود آمد وکتاب اسمعیل واسحق ویعقوب واسباط همان بود و اگرچه واو ایجاب ترتیب نکند حقتعالی در آیه ترتیب نگاهداشت اسماعیل را ازپس ابراهیم

(۱) یعنی بجانب بیرون (۲) ضعف وسستی در زندگی را وقار وبزرگی خوانند چنانکه مار گزیده را سلیم گویند، دردم پیری است .

برای آن تقدیم کرد که اوفرزند مهتر بود پس‌ازاواسحق را پس‌از او یعقوب‌را که فرزنداسحق بود پس ازآن اسباط را که فرزندان یعقوب‌بودند ، محمّدبن اسحق گوید یعقوب دختر خالهٔ خود را لیابنت لبان بزنی کرد و ازاوشش‌پسرداشت وچون لیا فرمان یافت یعقوب خواهر اوراحیل را بزنی کرد وازاویوسف وبنیامین‌را داشت(١) واودو سرپوشیده داشت(چهارشدند ازراحیل)(٢) این دوازده سبط بودند وبروایت دیگران هردوفرزند از مادری دیگر بودند واللّهاعلم . واسباط دربنی یعقوب چنانند که قبایل در بنی‌اسمعیل بنام مختلف‌اند تافرق وتمیز باشد میان‌فرزندان ایشان . وسبط درلغت نواده بود یعنی‌فرزند زاده ازاینجا حسن وحسین را سبطا رسول اللّه گویند علیه وعلیهم‌السلام واصل اودرلغت‌درختی بودشاخهای اودرهم پیچیده کذا ذکره‌ابوسعیدالضریر آنکه موسی وعیسی‌را جدا کرد برای‌آنکه دین ایشان و کتاب وشرع ایشان دگربود ، دیگر آنکه جهودان وترسایان‌را باایشان اختصاص‌بودتابدانند که مصطفی ﷺ به‌پیغمبری و کتاب ایشان ایمان دارد و اورا عصبیت ومکافات برآن نمیدارد که کفر آرد بایشان چون درست شده است که ایشان پیغمبران خدا بودندو کتابهای ایشان حق بود(وَمَا أُوتِيَ) اعطي‌من‌الایتاء وهو الاعطاء ومراد بآنچه ایشان‌را دادند، یعني‌موسی‌وعیسی‌را، توراة‌وانجیل‌است(وَمَاأُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ) وآنچه پیغمبران‌را دادند خدای ایشان‌را داد ازکتابها وشرایع (لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ) ازمیان ایشان‌فرق‌نکنیم‌درباب پیغمبری‌وراست گوئی‌وحقی‌آنچه ازخدای تعالی آوردند، ومراد نه آن‌است که تفضیل‌ننهیم‌بعضی‌را بر بعضي‌بل‌مراد آنست که درباب‌ایمان فرق‌نکنیم چنانکه شما جهودی کردید و گفتید نؤمن ببعض و نکفر ببعض (وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ) وما اورا مستسلم ومنقادیم یعنی خدای‌را جل‌جلاله وابومسلم گفت رواباشد که ضمیر عاید باشد با جملهٔ آنچه در مقدم برفت آنکه ضمیر را برای‌آن تذکیر کرد که‌آن خواست ونحن کذلك سفیان ثوری‌را گفتندمرد، کی‌مسلمان باشد؟ گفت آنکه که چون‌اورا پرسند که بچه ایمان داری بگویدآمنت باللّه وما انزل الینا ـ الی‌قوله ـ ونحن له مسلمون» و این‌آیه برخواند .

(فَإِنْ آمَنُوا بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ بِهِ فَقَدِ اهْتَدَوْا) سبب نزول این آیه این بود

(١) شش پسر ازلیاه ودو پسر از راحیل مجموع هشت پسر میشود وچهار پسر از دو کنیزك داشت که همه دوازده پسر شدند وسر پوشیده کنیز است .

(٢) عبارت بین الهلالین درنسخه بود وصحیح نیست وبجای‌آن عبارتی باید بدین مضمون (چهار فرزند ازاین دو داشت) و در تورات گوید نام آن دو کنیزك بلهه بود وزلفه وازاین دو چهار فرزند آمد: دان ، نفتالي، جاد ،اشیر.

كه چون رسول ﷺ آيه مقدم برجهودان وترسايان خواند چون بذكر عيسى رسيدجهودان‌را خوش نيامد وترسايان‌را نيز، گفتند حكم عيسى دگر است اوپيغمبر نبود چون ديگر پيغمبران بل پسر خدا بود « تعالى‌الله عن ذلك علواً كبيراً » خدايتعالى اين آيت را فرستاد و گفت اگر جهودان و ترسايان ايمان آرند بمانند آنچه شما ايمان داريد مهتدى‌اند و راه راست يافته اند عبد الله عباس گفت « مثل » زيادت است و در قراءة او چنين است « فان آمنوا بما آمنتم به » و گفت ايمان بخداست و خدايرا مثل نيست و مانند اين آنست كه گفت « ليس كمثله شيء » والمعنى ليس كهو و مانند اين قول شاعر است :

يا عاذِلي دَعْني مِنْ عَذْلِكا مِثْلي لا يَقْبَلُ مِنْ مِثْلِكا (١)

أى أنالاأقبل منك، و بعضى ديگر گفتند «باء» زيادتست تقدير اينست « فان آمنوا مثل‌ما آمنتم » «وما» مصدرى باشد يعني‌مثل ايمانكم تشبيه درايمان شده باشدنه درآنكه ايمان بدوست و اين وجه مليح است ووجه اول‌هم نيكواست ومعنى آيه بريكى ازاين دووجه مستقيم شود (وَ إنْ تَوَلَّوْا) اگر بر گردند واعراض كنندوايمانى براين‌وجه نيارند (فَإِنَّما هُمْ في شِقاقٍ)عبدالله عباس وعطا و أخفش گفتند فى‌خلاف يقال شاق فلان فلاناً مشاقة وشقاقاً اذا اخذفى‌شق خلاف شق‌صاحبه، دليله قوله «لايجرمنكم شقاقى» ابوسلمه وسدى گفتند فى‌عداوة در دشمني‌اند كأنّ كل واحدمنهما فيمايشق على صاحبه پندارى هريكي ازايشان برطريقى‌اند كه مشقت‌صاحبش بود،دليله قوله «إلا بشق الانفس» اى‌بمشقتها وقوله «ذلك‌بانهم شاقوالله» اى عادوه وعصوه وقال براءبن حازم:

وَإِلَّا فَاعْلَمُوا أَنَّا وَأَنْتُمْ بُغاةٌ ما حَيِينا في شِقاقِ (٢)

اى فى‌عداوة، مقاتل وابوعبيده گفتند فى‌ضلال واختلاف كما قال الشاعر :

إلىٰ كَمْ تَقْتُلُ العُلَماءَ قَسْراً وَتَفْجُرُ بِالشِّقاقِ وبِالنِّفاقِ (٣)

اى بالضلال . كسائى گفت‌فى‌خلع الطاعة‌ومعنى‌راجع بود بامخالفت (فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللهُ) آنكه حقتعالى‌رسول‌را تسلى داد و گفت درنگر دل دربنداينان ندارى كه خدايتعالى ترا كار اينان كفايت كند يعني جهودان وترسايان وسين‌استقبال راست كه فعل‌را خالص بكند بمستقبل

(١) اى ملامت كننده من ملامت كردن را ترك كن چون مثل منى كلام از چون توئى قبول نخواهد كرد .

(٢) بدانيد كه ما وشما باغى هستيم وتا زنده‌ايم در دشمنى بسر بريم .

(٣) تا چند علماء رابزور ميكشى وفجور ميكنى‌بضلالت ونفاق.

و كفى متعدى بدو مفعول باشد كاف مفعول اولست وهم مفعول دوم يقال كفيته المهم. وهم چنين كرد كه گفت، كارجهودان بني قريظه كفايت كرد بقتل وسبي و كار ترسايان نجران كفايت كرد بجزيه ومذلت (وَهُوَ السَّمِيعُ) لاقوالهم (العَلِيمُ) باحوالهم.

(صِبْغَةَ اللهِ) أبوالعاليه گفت دين الله مجاهد گفت اسلامست عبدالله عباس گفت ترسايان را چون فرزندى آمدى روزهفتم اورا بآبى بردندى كه آن را عمودية (١) گويند واورا بآن آب بشستندى و گفتندى صبغناه بهما اورا باين آب بشستيم تادين ديگر نگيرد جز ترسائى واين بجاى ختان داشتند خدايتعالى بر ايشان رد كرد بعبارت ايشان، گفت آن دين كه خداى رنك كرده است بهتراست، بعضى ديگر گفتند ازمفسران كه جهودان را عادت بودى كه چون ايشان را مولودى آمدى رنگى دراو ماليدندى وترسايان نيز رنگى بخلاف رنك جهودان در مولود ماليدندى و آن چون شعارى بودى ايشان را حقتعالى گفت شعار مسلمانى كه برنك اصل خلقت باشد كه خداى آفريد آن بهترباشد، وبعضى ديگر ازعلماء گفتند حقتعالى دين را براى آن صبغة خواند كه دين را اثرى و علامتى بود چنانكه رنك را، ابن كيسان گفت «صبغة الله» اى قبلة الله، بعضى ديگر گفتند حجة الله، زجاج وابوعبيده گفتند خلقة الله، ومعنى آنستكه خدايتعالى خلقان را برفطرت اسلام آفريد بيانش «فطرة الله التى فطر الناس عليها» وبدين معنى است قول رسول ﷺ «كل مولود يولد على الفطرة فأبواه يهودانه وينصرانه» گفت هر مولود كه زايد برفطرت اسلام زايد مادر وپدر اورا ياجهود ياترسا كنند (٢) بعضى ديگر گفتند سنة الله و گفته‌اند ختان است براى آنكه صاحبش را بخون رنك كنند وبيشتر اقوال را معنى راجع بادين است و خدايتعالى دين را بنامهاى مختلف خواند وباخود اضافت كرد فطرتش خواند فى قوله «فطرة الله» صبغتش خواند فى قولة «صبغة الله» كلمتش خواند فى قوله «و كلمة الله هى العليا» دينش خواند فى قوله «يدخلون فى دين الله» صراطش خواند فى قوله تعالى «صراط الله» هداش خواند فى قوله «ذلك هدى الله» نورش خواند فى قوله «يريدون أن يطفئوا نورالله» حبلش خواند فى قوله «واعتصموا بحبل الله» سبيلش

---

(١) عموديه بدال استو تعميد ازآن مشتق.

(٢) در فطرت انسان هر كسى نيكى كند محبوب خداست وسعادتمند وهر كه بدى كند شقى و مبغوض حق شود واين دين اسلام است ويهود گويند سعادت خاص اولاد اسرائيل است وهر كس هر چه عبادت كند مانند اين طائفه محبوب حق نخواهدشد، ونصارى گويند عمل نيك وبدسبب نجات يا هلاك نيست بلكه همه هالك‌اند و كشته شدن حضرت مسيح موجب نجات انسان شد والبته اين دوعقيده فطرى بشر نيست اماعقيده اسلام فطرى است وهمه كس آنرا آسان مى پذيرد.

خواند فی قوله «أدع إلی سبیل ربك» عبدالله عباس روایت کند که بنی‌اسرائیل ازموسی پرسیدند که ایصبغ ربك خدای رنگرز است موسی گفت الله الله إن کنتم مؤمنین بترسید اگر مؤمنید خدایتعالی بموسی وحی کرد که اگر ازتو میپرسند که من رنگرزم بگو که همه رنگها من ریزم برای آنکه همهٔ رنگها از منست ودر مقدور من است جهودان بر آن منکر شدند خدایتعالی این آیه فرستاد برایشان وبرجهودان عصررسول ﷺ درنسب اوخلاف کردند بعضی گفتند نصب او براغراست یعنی اتبعوا والزموا صبغة‌الله أخفش گفت بدل «ملة ابراهیم» است (وَمَنْ أَحسَنُ مِنَ اللهِ صِبْغَةً) أی دیناً و خلقاً، ونصب او بر تمیز است (وَنَحْنُ لَهُ عابِدُونَ) ای مطیعون مذللون .

(قُلْ أتُحاجُونَنا فِي اللهِ وَهُوَ رَبُّنا)همزه استفهام راست ومعنی تقریع وإنکار ومحاجه مجادله ومخاصمه باشد، مفاعله ازحجت ، یقال حاججته بحجة أی غلبته بالحجة، خلاف کردند درآنکه این محاجّه ومخاصمه با که بود وبر چه بود اصم گفت بامشرکان بود که ایشان بخدای وصفـات خدای مقرّ نبودند وجز خدایرا عبادت میکردند میگوید باما در خدا خصومت میکنید وما و شما مقریم که او آفریدگار وپروردگار ما وشماست ، بعضی دیگر گفتند خصومت با جهودان بود آنجا که گفتند مابحق اولی‌تریم که خداوند کتابیم وعلم أوایل نزدیك ماست «ونحن أبناء‌الله و أحباؤه» واین قول أبوعلی است، وابوالقاسم بلخی و بعضی دیگر گفتند خصومت با جهودان و ترسایان است آنکه که جهودان گفتند «عزیر ابن‌الله» وترسایان گفتند «المسیح ابن‌الله» آنکه گفتند که ما بحق اولی‌تریم وبلاخلاف آیه رداست برجملهٔ آنانکه خلاف حق گفتند ودر حق خلاف کردند (وَلَنا أعمالُنا وَلَكُمْ أعمالُكُمْ) واین عبارتست وخبر ازعدل خدای عزوجل و آنکه او جزای عمل دیگر بدیگر ندهد چنانکه گفته شد(وَنَحْنُ لَهُ مُخْلِصُونَ) وماعمل باخلاص می کنیم اورا یعنی درعبادت او بااوشرك نمی‌آریم .

فصل دراخلاص از کلام علماء ومشایخ(۱)

حذیفهٔ یمان گفت ازرسول ﷺ پرسیدم که اخلاص چه باشد ؟ رسول ﷺ گفت من از جبرئیل پرسیدم گفت من ازخدای عزّ وجلّ پرسیدم مرا گفت: «الاخلاص سر من سری استودعته

(۱) مؤلف از نقل کلام مشایخ صوفیه احتراز نمی‌جست چون بسیاری از آنان شیعی و متشرع بودند و سخنان عالی گفتند و تنفر از آن صوفی رواست که ازحدود شرع پای فراتر نهد وبدان مقید نباشد .

قلب من أحببته من عبادی» گفت اخلاص سری است از سرهای من در دل آن بنده نهم کش دوست دارم. ابوذر غفاری گفت رسول گفت ﷺ «ان لكل حق حقيقة وما بلغ عبد حقيقة الاخلاص حتى لا يحب أن يحمد على شیء من عمل الله» گفت هر حقی را حقیقتی هست و بنده بحقیقت اخلاص نرسد تا چشم از آن بیفکند که او را مدح کنند بر کاریکه برای خدا کند. سعید جبیر گفت اخلاص آن باشد که مرد دین وعمل خویش خدایرا خالص کند ودر دین باخدای شرك نیاورد ودرعمل باخلقان ریانکند. فضیل عیاض گفت شرك عمل برای مردمان ریاء باشد واخلاص آن بود که از این هر دو مسلم باشد. یحیی معاذ گفت هو تخليص العمل من العيب والذم كتميز اللبن من بين الفرث والدم گفت اخلاص آن باشد که عمل خالص دارد ازعیب وذم چنانکه شیر ممیز است از میـان سرگین وخون. ابوالحسن بوشنجی گفت اخلاص آن بود که لا يكتبه الملكان ولا يفسده الشيطان ولا يطلع عليه الانسان ولا يعلمه غير الرحمن گفت اخلاص آن باشد که فرشته را نبشتن راه نبود وشیطان را به تباه کردنش و آدمی بر او مطلع نباشد وجز خدای عز و جل کسی نداند. رویم گفت اخلاص آن بود که آنچه کنی نبینی و گفته اند ما يراد به الحق ويقصد به الصدق، وقيل: هو ما لا يشوبه الآفات ولا يتبعه رخص التأويلات آن بود که آفات آن را مشوب نکند ورخصت تأویل بدنبال او نباشد وقيل :هو ما استر من الخلايق واستصفى من العلايق : آنچه ازخلقان پوشیده باشد وازعلایق صاف باشد. حذيفهٔ مرعشی گفت اخلاص آن بود که بنده راسر وعلانیه راست بود. ابو یعقوب مکفوف گفت اخلاص آن بود که حسنات هم چنان پوشیده دارد که سیئات را. أبوسلیمان گفت مرائی را سه علامت بود درخلوت کسلان باشد ودر میان مردم بنشاط بود برعمل چون مدحش کنند برعمل بیفزاید.

قوله تعالى (أَمْ تَقُولُونَ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطَ كَانُوا هُودًا أَوْ نَصَارَى) ابن عامر وحمزه و کسائی وخلف بتاء خوانند علی الخطاب و بـاقی قراء بیاء على الخبر عن الغايب «ام يقولون» یامیگویند یعنی جهودان وترسایان بقراءة آنکه بیاء خواند و آنکس که بتا خواند خطاب هم بایشان است یامیگوئید که إبراهیم واسمعیل واسحق و یعقوب وفرزندان یعقوب جهود بودند یا ترسا وهم چنان که بیان کردیم خبر از هر دو گروه در هم بیخته است وتفصیل آنکه جهودان گفتند اینان جهود بودند وترسایان گفتند اینان ترسا بودند و«ام» معادل است همزهٔ استفهام را فی قوله «قل أتحاجون في الله أم تقولون» تو جواب ده یا محمد (قُلْ ءَأَنْتُمْ أَعْلَمُ أَمِ اللهُ) بگو شما عالم ترید باحوال وادیان ایشان یا خدای اگر چنانست که قول

شما درحق ایشان ازحوالهٔ جهودی‌وترسائی برایشان درست‌است خدای چنان دانسته‌باشد واگر نگوئید گواهی پنهان کرده باشید (وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَتَمَ شَهادَةً عِنْدَهُ مِنَ اللهِ) و هر که گواهی داند وپنهان کندازاو ظالم‌تر که‌باشد؟ یعنی کس‌نباشد ازاوظالم‌تر ومن‌استفهامیت است وأظلم أفعل تفضیل‌است ودرآیت‌دلیلست بر آنکه‌قبح ازقدیم تعالی قبیح‌تر باشدچون‌عالمی واستغناء درحق اوبلیغ تراست خلاف آنکه مجبران گفتند قبح ازما قبیح باشد از خدایتعالی قبیح نباشد برای آنکه موردآیت آنستکه آنکس که گواهی داند وپنهان کند ظالم باشدواگر خدایتعالی کند ظالم‌تر باشد «تعالی‌الله عن‌ذلك علواً کبیراً» (وَمَا اللهُ بِغافِلٍ) این«باء» درخبر ماء نافیه ودرخبرلیس شودبرای‌تأکید نفی‌را تقول مازید بمنطلق ومرجع‌غفلت بانفی‌علم‌باشد (عَمّا تَعْمَلُونَ) بتاء ویاء خوانده‌اندبناء علی‌مایقولون وتقولون‌دراول‌آیه قوله:

(تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ ـ الایه) تفسیراین‌برفت‌در آیتی که مثل‌اینست لفظاً ومعناً‌اگر گویند چرا تکرار کرد این‌آیه‌را باقرب عهدباآو گوئیم مرادبامت‌أول أنبیاءاند که‌ذکرایشان درآیتی که پیش‌ازاین آیه‌بودبرفت ومرادباین‌امت اسلاف جهوداند که اعقاب ایشان گفتند از ایشان که‌پیغامبران جهودان‌بودند یاترسایان‌وچون مراد مختلف‌باشد فائده مختلف‌بود و چون چنین باشد تکرارنبود چه‌هریك‌مستقل‌باشد بفایدهٔ خودووجه دیگر آنست که مخاطبان مختلف بودند چون مخاطبان مختلف باشندتکراررا فایده باشد وجه‌دیگر آنکه وقت‌مختلف بود وآیه وارد موردوعظ وزجراست‌ودراین‌تذکیر باشدبنعمت‌خدا وتحذیربود ازعقاب اوواین‌معنی هرچه بیشترباشد نفعش‌عامترباشد وفایده‌اش ظاهرتر والله أعلم .

« قوله تعالی»

سَيَقُولُ السُّفَهاءُ مِنَ النّاسِ ما وَلّيهُمْ عَنْ قِبْلَتِهِمُ الَّتي كانُوا عَلَيْها قُلْ لِلّهِ

گویند سفیهان ازمردان چه برگردانید ایشان را از قبله شان که بودند برآن بگوی خدایراست

الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ يَهْدي مَنْ يَشاءُ إِلىٰ صِراطٍ مُسْتَقيمٍ (۱۳۷) وَكَذٰلِكَ جَعَلْناكُمْ

آنجاکه آفتاب برآید وآنجاکه فروشود ره‌نماید آنراکه خواهد براه راست وهمچنین‌کردیم‌ماشمارا

أُمَّةً وَسَطاً لِتَكُونُوا شُهَداءَ عَلَى النّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهيداً (۱۳۸)

امتی میانه تا باشید گواهان بر مردمان و باشد پیغمبر برشما گواه

وَما جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتي كُنْتَ عَلَيْها إِلّا لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعُ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلىٰ

و نکردیم ما آن قبله که تو بودی بر آن مگر تا بدانیم که پی‌گر می‌کند رسول‌را ازآنکه برگردد‌بر

عَقِبَيْهِ وَإِنْ كَانَتْ لَكَبِيرَةً إِلَّا عَلَى الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِيعَ إِيمَانَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ

پی‌خود و اگرچه‌بود بزرك مگر با آنانکه‌خدای‌لطف‌کرد‌بر ایشان‌و نبوده خدای‌که‌ضایع کند‌ایمان‌شمارا بدرستی

لَرَؤُفٌ رَحِيمٌ (١٣٩) قَدْ نَرَى تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّمَاءِ فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا فَوَلِّ

که خدای‌بمردمان‌مهربان‌و بخشاینده‌است. ماهمی‌بینیم گردانید روی‌تو در آسمان‌بگردانیم‌تورا با قبله‌که توخواهی

وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ وَإِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا

فرازکن رویت جانب مسجد مکرم و هرکجا باشی فراز کنی روی‌تان بجانب او وآنانکه دادند ایشان را

الْكِتَابَ لَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ (١٤٠) وَلَئِنْ أَتَيْتَ

کتاب دانند که این‌حق است از خدای ایشان و نیست‌خدا ناآگاه ازآنچه ایشان می‌کنند. و اگر بیاری

الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ بِكُلِّ آيَةٍ مَا تَبِعُوا قِبْلَتَكَ وَمَا أَنْتَ بِتَابِعٍ قِبْلَتَهُمْ وَمَا بَعْضُهُمْ

بآنانکه ایشان‌را کتاب دادند بهر دلیلی پی‌گر نکنند قبلهٔ تو را ونه تو پیروی کنی قبلهٔ ایشان‌را ونه بهری

بِتَابِعٍ قِبْلَةَ بَعْضٍ وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّكَ

از ایشان می‌گیرد قبله بهری را اگر توپیروی‌کنی هوای ایشان راواز پس آنکه‌آمد بتو از علم توآنگاه ازجملهٔ

إِذًا لَمِنَ الظَّالِمِينَ (١٤١)

ستمکاران باشی

فی‌قوله (سَيَقُولُ السُّفَهَاءُ) وجه اتصال آیه بآیهٔ مقدم آنست که چون محاجت با کافران وجهودان و ترسایان کناره شد خدایتعالی رسول را خبر داد که آنانکه با تو خصومت کردند درتوحید من ودر باب انبیاء سخن گفتند دل عزیز تو بخواهند رنجانیدن در باب قبله چون من قبله بگردانم وحقتعالی این‌برای‌چندوجه گفت یکی‌برای‌آنکه تارسول صلی الله علیه و آله توطین نفس کند ودل بر آن بنهد که ایشان این خواهند گفتن چون بگویند سختش نیاید برحدآنکه او بی‌خبر بوده باشد دیگر تسلیهٔ رسول صلی الله علیه و آله کرد بقوله «سیقول السفهاء» گفت سفیهان‌اند و واز سر سفه سخنی خواهند گفتن تادل ازآن خوش داری وجهی دیگرآنکه تامعجزه‌باشدرسول را علیه السلام چون خبر دهد ازغیبی که درمستقبل‌ایام خواهد بودن ومخبر وفق‌خبر آید این‌معجزه باشد ودلیل صدق او کندرآنچه گوید وسفیه‌ضد حلیم باشد وسفه خفت‌بود درلغت‌مردسبکسار را سفیه گویند مفسران خلاف کردند در آنکه این سفیهان که بودند عبدالله عباس گفت مشرکان بودند که چون حقتعالی قبله بگردانید ایشان گفتند محمد مترددگشت گاه‌روی‌به‌بیت‌المقدس میکند وگاهروی بکعبه‌میکند چون سرگشته شده است درکارخود این‌راکافران مکه

گفتند ومانند این روایت است ازحسن بصری. قولی دیگر آنستکه این سفیهان جهودانند که چون رسول ﷺ روی ازبیت‌المقدس باحرم مکه‌آورد طعن زدند وایشان‌را خوش نیـامد و گفتند محمد چرا روی بگردانید واین قبلهٔ پیغمبران مقدم‌است واگر براین قبله بماندی‌همانا آن پیغمبر آخرالزمان بودی که مانعت اورا درتوراة وانجیل یافته‌ایم واینقول مجاهد وقتاده وسفیانست، ویک‌روایت است از عبدالله عباس وسدی گفت مراد منافقانست و جهودان که چون رسول‌ﷺ روی‌ازبیت‌المقدس بامسجد الحرام کرد طعن زدند و گفتند اشتاق الرجل إلی بلده ومولده محمدراتاسهٔ(۱)مکه‌می‌باشد که‌شهرومولداوست برای آن روی درنماز باو کرد وجهودان این بروجه تألم گفتند که ایشان امید موافقت رسول می‌داشتند در بعضی چیزها و گمان‌ایشان چنان بود که روی به‌بیت‌المقدس کردن از طریق مسامحت ومساهله است میگفتند امید است که با دین ما آید که در قبله مارا مخالفت نمیکند «سیقول» سین استقبال راست یعنی خواهند گفتن‌این‌سفیهان بیخردان‌سبکساران(مَا وَلَّـٰهُمْ عَنْ قِبْلَتِهِمُ) چه‌بر گردانید ایشان‌را «ما» استفهامی‌است ای‌ماصرفهم یقال ولیته‌عن کذا فتولی‌ای‌صرفته‌فانصرف حقتعالی گفت جواب:ده (قُلْ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَالْمَغْرِبُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ)وبگوی که‌خدای راست مشرق ومغرب بحسب مصلحت بندگان‌ایشانرا بفرماید که روی‌بجانبی‌دوردور کنیدوراه نماید آنرا که‌خواهد بره راست بالطاف و زیادات الطاف و گفته‌انداین هدایت بمعنی تثبیت‌است یعنی الطافی که کند بآن الطاف ایشانرا ثبات کنندبرره راست قوله «و کذلك» أهل علم خلاف کردند درآنکه این‌کاف تشبیه بچه‌تعلق‌دارد؛ بیشتر مفسران گفتند تعلق بجزاء دارد که«یهدی من یشاء الی صراط مستقیم » بر او دلیلست و تقدیر اینست که‌فکما هدینـاکم بمحمد الـی صراط مستقیم .

(وَكَذَٰلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا) أبومسلم محمد بحر گفت وجه تشبیه آنستکه فکما جعلناقبلتکم‌وسطاً وهی‌الکعبة لانها وسط الدنیا کذلك‌جعلناکم امة وسطاً چنانکه‌قبله‌تان‌وسط کردیم وآن کعبه استکه میانهٔ عالمست شمارا نیزامتی میانه کردیم واین‌وجهی لطیف است و بعضی دیگر گفتندکاف تشبیه است‌بحال‌ابراهیم ﷺ ،درآیات مقدم ذکراو رفته‌است واین‌عطف است علی قوله تعالی « ولقد اصطفیناه‌فی‌الدنیا» کذلك جعلناکم واین وجه متعسف وبعید است وجعل روا بود که بمعنی تصییر بود وتأویل برالطاف وتوفیق توان کردن یعنی ما کردیم باشما

(۱) تاسه بمعنی شوق و رغبت لغت فارسی است ومعانی دیگر داردکه اینجا مراد نیست .

الطافی که عند آن امتی وسط شدی و شاید که جعل بمعنی حکم وتسمیه باشد چنانکه گفت «و جعلوا الملائكة الذين هم عباد الرحمن إناثاً» و کقوله «وجعلوا الله انداداً» «امة» ای جماعة وسطاً ابوسعید خدری وأبوهریره ازرسول ﷺ روایت کرده‌اند که «وسطاً» ای عدلا واینقول عبدالله عباس است ومجاهدوقتاده وربیع وابن زیداست وبرای آن عدل‌را وسط خوانند که عدل راست باشد وآنکه راست باشد جای او میانه باشد ویا انفاق او بروجه میانه باشد نه اسراف ونه تقتیر و این قول عربست که نزل فلان وسط الوادی ای خیرموضع فیه وموضع فلان من قومه موضع الوسط من القلادة ودر وصف رسول ﷺ آمده است « هواوسط قریش نسباً» ای خیرهم واعدلهم ومثل‌ازاینجاست که «خیر الامور اوسطها» وقال زهير:

هُمْ وَسَطٌ يَرْضَى الأَنامُ بِحُبِّهِمِ إذا نَزَلَتْ إِحدَى اللَّيالي بِمُعْظَمِ (۱)

کلبی گفت «امة وسطاً» ای اهل دين وسط بين الغلو والتقصير برای آنکه هردو مذموم است هم اسراف هم تقتیر آنچه ازمیان این هردوباشد پسندیده آن است نه بینی که حقتعالی چگونه گفت رسولش‌را « ولاتجعل يدك مغلولة الى عنقك ولاتبسطها كل البسط» وقال «ولاتجهر بصلوتك ولاتخافت بهاوابتغ بين ذلك سبيلا» وقال «الذين إذا انفقوالم يسرفوا ولم يقتروا وكان بين ذلك قواماً» سبب نزول‌این آیه آن بود که جماعتی جهودان مرحب وربیع وقومی دیگر بامعاذ جبل گفتند ما امت عدليم وقومی وسطیم وقبلهٔ ماقبلهٔ پیغمبران است ومحمد میداند ولیکن حسد اورا رهانمی کند که بگوید. معاذ گفت دین ماحق است ومامة عدلیم خدای‌تعالی این آیه فرستادرد برایشان. بدانکه بنزدیك ما آیه مخصوص است بائمة معصومین علیهم السلام برای آنکه درآیت‌چند چیز است یکی آنکه حقتعالی گفت من حکم کردم بعدالت شما فی‌قوله « جعلناكم امة وسطاً» وآنرا که خدای تعالی بعدالت اوحکم کند الا معصوم نباشد برای آنکه قاضی که حاکم وقت باشد بعدالت هیچکس حکم نکند تااوراظاهراً عادل نداند واگراورابباطن طریقی بودی حکم نکردی تاباطن درعدل‌نبودی وچون خدای‌تعالی جل جلاله عالم است بظاهروباطن خلق‌حکم بکند بعدالت کسی لابدباید تاعدل باشد ظاهراً و باطنا وآنکه چنین باشد جز معصوم نباشد ، دیگر آنکه گفت (لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيداً) گفت تاشما گواهان باشید برمردمان ورسول ﷺ برشما گواه باشد پس آنکس که دربرابر رسول گواهی دهد اگربمنزلت برابراونباشد کم ازآن نباشد بعدالت که شرط است درگواهی

(۱) آنان بهترین مردمند ومردم ازدوستی آنان خورسند، هرگاه یکی ازشبها یعنی روزگار حادثهٔ عظیمی پیش آورد .

برابر اوباشد واینچنین نباشد الا که معصوم باشد . اگر گویند این خطاب با جملهٔ امت است گوئیم تخصیص کنیم باین ادله وقراین که درآیت وبیرون آیت است . دیگر آنکه امت بمعنی عصبه وجماعت درقرآن بسیاراست منها «تلك امة قدخلت من قبله الرسل» ومنها «ومن قوم موسی امة یهدون بالحق» ومنها «ومن ذریتنا امة مسلمة لك» ومنها قوله تعالی «منهم امة مقتصدة» الی مالایحصی کرة . وگفته اند وسط برای آن خواند اینان را که قول ایشان در پیغمبران بحد غلو نیست چون قول ترسایان درمسیح وبحد تقصیر نیست چون قول جهودان، آنکه بیان کرد که من تعدیل اینان برای آن کردم تا گواه باشند برمردمان. وخلاف کردند که این چه گواهی است و چگونه گواهی دهند و کجا گواهی دهند؟ عبدالله عباس ومجاهد وقتاده وربیع گفتند گواه پیغمبران باشند درقیامت بتبلیغ رسالت خدای عزوجل واین قول را روایت میکند جابر عبدالله انصاری ازرسول خدا صلی الله علیه وآله گفت من وامتم فردای قیامت برپشتهٔ بلندباشیم چنانکه اهل عرصات فرود ماباشند وهیچ امت نباشد الاتمنا کند که ازما باشد وهیچ پیغمبر نبود که امت اوراتکذیب کنند إلاما برای او گواهی دهیم وایشان گویند شما این گواهی چگونه میدهید و شما در عصرمانبودی؟ گویند ماازپیغمبران خود شنیدیم واوراباورداشتیم. وبعضی دیگر گفتند گواهان باشند دردنیا دردین من برای آنکه من باجماع ایشان حجت کردم واین قول نیزدلیل است بر آنکه مراد معصومانند برای آنکه اجماع حجت است درهرعصری که قول معصوم ازاوخارج نیست چنانکه درجای خودبیاید تفصیلش انشاءالله تعالی. قول دیگر آن است که گواهانند هم دردنیا وهم درآخرت واین عام تراست وحملش براین کردن اولیتربود وبعضی اختیاراجماع کردند وگفتند بآن ممیزاند ومفضلندبرسایرامم وآنچه ماگفتیم اولیتراست برای آنکه «علی الناس» گفت اگر للناس گفتی آن معنی دادی دگربقرینهٔ آنکه گفت «ویکون الرسول علیکم شهیداً» وشهدعلیه نقیض شهدله باشدوازاین عذرخواستند بآنکه چون قول ایشان دردین حجت خواهدبودن بمثابهٔ حکم باشد برایشان همچنانکه قول رسول علیه السلام ، لازم است امت راعمل کردن باجماع چنانکه بقول رسول علیه السلام پس برای این «علی» گفت فی الموضعین جمیعاً یعنی درحق امت ورسول واین جمله عندتأمل همه دلیل میکند برآنکه آیه مخصوص است بمعصومان واجماع برای قول ایشان حجت است. ونیزاین خبر که ابی کعب روایت کند یکروزرسول علیه السلام نشسته بود جنازه‌ای بگذرانیدند گفتند جنازهٔ فلان است. حاضران گفتند نعم الرجل وثنامیگفتند هریکی رسول علیه السلام گفت وجبت واجب شد. دیگربرآوردند گفتند جنازهٔ فلان است حاضران گفتند بئس الرجل

بد مردی بوداین، رسول عليه السلام گفت وجبت، ابی گفت یارسول‌الله چه معنی دارد دوبار گفتی وجبت چه واجب شد؟ گفت قوله تعالی «لتکونوا شهدآء على الناس» ومعنی ازدووجه بیرون آید از او یکی آنکه وجبت الشهادة ووقعت موقعها گواهی بجای خود افتاد، ویکی دیگر آنکه وجبت لاحدهما الجنة وللاخری النار یکی رابهشت واجب شد ودیگری رادوزخ بگواهی شما، گفتند این نیز دلیل است بر آنکه گواهی دردنیاباشد وروابود که امیرالمؤمنین علی وحسن وحسین علیهم السلام درآن جمله بوده باشندتارسول عليه السلام این حکم برقول ایشان کرده باشد ودرخبر میآید که یکروز امیرالمؤمنین علی عليه السلام نشسته بود درمسجد کوفه عبدالله قفل التیمی بگذشت درع طلحة عبیدالله پوشیده امیر عليه السلام گفت «هذه درع طلحة أخذتها غلولا یوم البصرة» گفت ای عبدالله این درع طلحة است که روز کارزار بصره توبغلول وخیانت بر گرفته‌ای اومنکر شد آنگه گفت بیاتابحاکم شویم که توبرای حکومت نصب کرده‌ای یعنی شریح، بحکومت پیش شریح رفتند امیرالمؤمنین عليه السلام دعوی کرد، عبدالله انکار کرد، حاکم گواه خواست امیرالمؤمنین عليه السلام حسن رابیاوردتا گواهی داد شریح گفت بیك گواه حکم نکنم قنبررا بیاوردتا گواهی داد گفت بگواهی بنده حکم نکنم امیرالمؤمنین عليه السلام گفت «قبحك الله یاشریح لقد جرت فی حکمك ثلاثاً» دراین حکم سه بارجور کردی گفت چگونه؟ گفت ندانی که ازامام گواه نخواهند که امام دردین خدای مأمون باشدو قول اودردین حجت باشد بیشترازاین؛ دیگر گفتی بگواهی حسن حکم نکنم ورسول عليه السلام گفت مرا روزخیبر خدای تعالی هرقریشی‌را قوت هفت مرد داد که نه‌ازقریش باشند وتوراقوت هفت قریشی داد وروز استرجاع خالد که براوبفسق گواهی دادم بگواهی من‌تنهاحکم کرد و گفت گواهی مرد قریشی بگواهی هفت مرد باشد که نه قریشی باشند گواهی من هفت قرشی است ودیگر گفتی بگواهی بنده حکم نکنم این‌قدر ندانی که گواهی بنده بشنوند لسیده ولایقبل علیه برای اومقبول باشد براومقبول نباشدپس‌ازاین نگرتاهیچ حکم‌نکنی تامراخبر ندهی(۱) این خبر باقر عليه السلام روایت کرد که ازپدرانش عليهم السلام . وابوزهیر روایت کرد که رسول عليه السلام برای ماخطبه کرد بناوة؟ طائف وآن جائی‌است بطائف درآنجا گفت نزدیك است که شمااهل بهشت راازاهل دوزخ بشناسید ونیك‌را ازبدبدانی گفتند بچه‌چیز یارسول‌الله گفت بثناء نکوو بثناء بد «انتم شهداء الله

---

(۱) چون حجیت این خبر ثابت نشده است کسی را ندیدیم ازفقهای ما که گوید شهادت قرشی اگر یکتن باشد باید پذیرفت، برحسب اصول وقواعد فقه قریش وغیر قریش در حکم‌شهادت یکسانند مگر آنکه یکی‌معصوم باشد .

بعضکم علی بعض » شماها گواهان خدائید بهری بربهری « و یکون الرسول علیکم شهیداً » و رسول من که محمد است برشما گواه باشد بآنچه کردید وشرح آن بیاید فی قوله « وجئنا بك علی هؤلاء شهیداً » .

قوله (وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا) در او چند قول گفتند ، محمد جریر گفت معنی آن است که: وماجعلنا تحویل القبلة التی کنت علیها. تقدیر مضافی کرد یعنی ما نکردیم تحویل از آن قبله که تو بر آن بودی یعنی بیت المقدس برای آنکه رسول علیه‌السلام اول روی به بیت المقدس کرد پس چون منسوخ شد فرض توجه باو بتوجه با کعبه روی بکعبه کرد ، وبعضی دیگر گفتند که کان زاید است و معنی آنستکه و ماجعلنا القبلة التی أنت علیها . یعنی کعبه که آنگاه که آیت آمد رسول علیه‌السلام بر آن بود ، ومعنی جعل فرض وبیان باشد نحو قولهم جعلت لك کذا ای فرضت وبینت یعنی ما نکردیم و نفرمودیم و بیان نکردیم این قبله که تو اکنون بر آنی یعنی کعبه، وممکن است تفسیر آیه گفتن بروجهی که دراوحذفی نباشد وزیادت وآنچنان بود که دراخبار آورده‌اند که چون رسول علیه‌السلام بمکه بود روی بکعبه کردی واخبار بر آن متظاهر است،بعضی علماء گفتند روی بکعبه کردی از آن جهت که برابر بیت المقدس بود رویش هم بکعبه بود وهم به بیت المقدس واین ممکن باشد بمکه وبعضی دیگر گفتند خدای تعالی رسول علیه‌السلام را مخیر کرده بود درباب قبله تاهر کجا خواستی روی فراز کردی و بر او حجری نبود «فثم وجه الله» پس وقتی روی بکعبه کردی ووقتی روی به بیت المقدس واین دربدایت اسلام بود درمکه وبعضی دیگر گفتند این حجروتعین بمدینه فرمود پس بر آن قول که روی بکعبه کردی در آیة محتاج نباشد بحذفی و نه بتقدیر زیادتی وما نکردیم آن قبله که تو بر آن بودی درمکه یعنی کعبه‌ای ما بینا وعینّا واین قول قریب است بصواب تا آیه برظاهر خود بماند. وخلاف نیست که چون رسول ﷺ بمدینه آمد روی به بیت المقدس کرد بنماز ، خلاف در مدت است و در اخبار چنین آمد که پیش ازهجرت انصاریان دوسال درمدینه روی به بیت المقدس میکردند چون رسول ﷺ بمدینه آمد شانزده ماه روی به بیت المقدس میکرد بروایت براء بن عازب ، و بروایت عبدالله عباس هفده ماه و بروایت سدی هیجده ماه و بروایت انس نوزده ماه و بروایت معاذجبل سیزده ماه، چون رسول در مدینه بفرمان خدای تعالی روی به بیت المقدس میکرد در نماز و پیش از آن بمکه روی به بکعبه کردی جهودان بآن شادمانه بودند وخویشتن را در آن تشریفی می‌شناختند برسول تقربی میکردند رسول ﷺ طمع بایمان ایشان دربست خدای تعالی قبله

بگردانید تارسول ﷺ وصحابه رضی‌الله عنهم بدانستند که این موافقت جهودان نه‌ازآن بود که چیزی دردل داشتند چون قبله با کعبه افتاد جهودان که تقرب میکردند بر گشتند ودشمنی و تبرا آشکارا کردند خدای‌تعالی عزوجل برای آن گفت (إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعُ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلَىٰ عَقِبَيْهِ) واین وجهی است درغرض خدای تعالی درقبله بگردانیدن واین وجهی معتمد است وظاهرقرآن براین دلیل میکند وبعضی دیگر گفتند که جهودان میگفتند که محمد بدین مانزدیك است نه بینی که روی بقبلهٔ ماهی کند ممکن است که با دین ما آید ، احبار ورؤساء میگفتند عوام را ، حق‌تعالی قبله بگردانید تاطمع ایشان‌منقطع‌شد (١)ونیزابهام نکنند برعوام. بعضي دیگر گفتند رسول ﷺ درمدینه روی به‌بیت‌المقدس میکرد ودردلش آن‌بود که میخواست روی بکعبه کند که قبله پدرش بودابراهیم ﷺ، برای این گفت قدیم جل‌جلاله « فلنولینك قبلة ترضیها» برای رضای اوبشرط آنکه رضای او موافق مصلحت شرعی بود قبله بگردانید واین وجه هم قریب است چون قرآن باوناطق است واگر این اسباب جمع باشدروا بود برای‌آنکه ازمیان ایشان تنافي نیست که منع کند ازجمع میان ایشان، اکنون ظاهر آیت آن‌است که‌ماقبله‌برای‌آن‌بگردانیدیم‌تابدانیم که کیست که‌تبع‌توخواهدبودن‌ازآن‌و که‌خواهد بر گشتن یعنی تافرق بدانیم‌میان دوست‌ودشمن ومنافق‌وموافق، واین برعالم بالذات روانباشد جواب ازاین آن است که این‌آیه جاری مجری‌آیاتی است که متضمن است لفظ ابتلاوامتحان‌را! نحوقوله«الذی خلق‌الموت والحیوة لیبلوکم‌أیکم أحسن‌عملا»وقوله «ولقدفتناالذین من قبلهم فلیعلمن‌الله الذین‌صدقوا ولیعلمن الکاذبین» ودرسورة الکهف «ثم‌بعثناهم لنعلم‌أی‌الحزبین‌أحصی لمالبثواأمدا» وهم دراین‌سوره قوله «لیبلوهم‌ایهم احسن عملا» ومثال‌این‌آیه بسیاراست وجواب ازهمه یکی بود و آن آنست که خدای‌تعالی صورت تکلیف را صورت امتحان وآزمایش نهاد وبامکلفان معامله‌آن کرد که کسی‌را‌آزماید که چیزی‌نداند تابدان‌آزمایش بداند چون‌صورت این‌بود واگرچه‌معنی نه‌این‌بود حقتعالی دراین مورد بدین‌لفظ‌بیاورد، واین وجهی‌است ووجهی دیگر آن است که مراد بلفظ علم اختبار وامتحان است وآن‌را علم خواند برای‌آنکه سبب‌علم بسیاراست وعندآن علم حاصل‌شود یکی‌آزمایش، برسبیل توسع اورابجای بنهاد. ومعنی‌راجع بود عندتحقیق‌باجواب‌اول، ووجهی‌دیگر آن‌است که الا لِعِلْمِنا ، یعنی‌إلا برای‌آنکه مادانستیم که کیست که متابعت رسول کند ازپس ایمان و کیست که درآن منافق باشد پس مرتدشود،و معنی‌آن بود که درسابق علم مارفته بود که تحویل قبله سبب هدایت قومی باشد وسبب ضلالت

(١) شد بفتح شین باید خواند مخفف شود ومثل این اصطلاح دراین‌کتاب بسیار است .

قومی وعرب لفظ مستقبل‌را بجای ماضی نهد چنانکه گفت «فلم تقتلون انبیاء الله» والمعنی فلم قتلتم انبیاءالله. برای آنکه درعهد رسول پیغامبران نبودند که جهودان ایشان رابکشتندی چنانکه گفتیم ازقول شاعر:

«وَلَقَدْ يَكُونُ أَخَادِمٍ وَذَبَايِحٍ»(۱) ووجهی دیگر آنست إلا لنعلم أنت وأصحابك آنکه‌علم‌ایشان‌را علم خودخواند برای اختصاص ایشان‌چنانکه گفت «إن الذين يؤذون‌الله» أی أولياءالله چنانکه گفته «فلما آسفونا» ای اغضبونا یعنی اغضبوا رسولنا واولیاءنا پس‌قدیم‌تعالی تحویل قبله را سبب ظهور نفـاق جماعتی منافقان کرد چنانکه آن‌آب که قوم طالوت را سبب امتحان کرد فی‌قوله تعالی «ان‌الله مبتليكم بنهر ـ الاية» تامنافقان که در دل‌نفاق دارندازمؤمنان مخلص جداشوند چه‌مصالح بسیار درتکلیف باین‌تعلق‌داردچنانکه‌گفت«ما کان‌الله‌ليذر المؤمنين على ماأنتم عليه حتى يميز الخبيث من الطيب» قوله (وَإِنْ كَانَتْ لَكَبِيرَةً) إن مخففه است از ثقیله وتقدیر اینست وإنها كانت لكبيرة واین لام لازم باشد باین حرف در خبر تافرق باشد میان او ومیان‌إن‌نافیه، اکنون خلاف کردند درآنکه این تاء تأنیث راجع با کجا است بعضی گفتند راجع بانماز است که بقبلهٔ اول کرده بودندواین قول ابن زیداست وبعضی دیگر گفتند راجع باقبله است یعنی بیت‌المقدس واین‌قول ابوالعالیه‌است وبعضی دیگر گفتندراجع با کعبه است وبعضی‌دیگر گفتندراجع بلفظ«تولّی»است من‌قوله «فلنولينك قبلة ترضيها»قتاده و مجاهد گفتند راجعست با تحویلة القبلة وآن یکبار بگردانیدن باشد و وجهی هست در کلام عرب که بآن تحویل را بتحویله تأویل باید کردن که ایشان چون مضاف إلیه مؤنث باشد و اگر چه مضاف مذکر باشد بمجاورت تأنیث کنند کقولهم خربت سور المدينة فعل مسندرا با سور علامت تأنیث درآورد برای آنکه مضافست بامؤنثی و آن مدینه است قوله تعالی «و إن كانت‌لكبيرة»(إِلَّا عَلَى الَّذِينَ هَدَى اللهُ) واین‌قبله که کعبه‌است‌یاتولیة‌باین‌وجوه که گفتیم بزرگ آید و عظیم یعنی دشخوار آید إلابرآنکس که خدای تعالی باو الطـافی کند که بآن الطاف اوثبات کند برهدایت وایمان، شعبی گوید ما ببصره آمدیم بنزدیك حجاج وجماعتی‌از قراء مدینه واز قراء شام ازفرزندان مهاجروانصار وهرکس بمرتبهٔ خود بنشستند حسن‌بصری درآمد بفرمود حجاج تابرای او کرسی بیاوردند ودر پهلوی سریر او بنهادند و حسن‌را بر ـ کرسی بنشاندند آنکه روی‌باو کرد واورا اکرام‌تمام کرد آنکه درمیانه حدیث امیرالمؤمنين عليه‌السلام درآمداو سخریه کردن بگرفت ومانیز ازخوف اومساعدت وتصویب‌رأی‌او میکردیم‌مگر

(۱) مرد خون و کشتارها است یعنی سخی است وخوان برنعمت وبرمردم بخشش میکند.

حسن بصری که خاموش گشت وهیچ سخن نمیگفت حجاج روی باو کرد و گفت یا باسعیددر علی چگوئی گفت چه خواهی تا گویم گفت رأی تو دراو چیست ؟ گفت خدای تعالی میگوید « وماجعلنا القبلة التی کنت علیها إلا لنعلم من یتبع الرسول ممن ینقلب علی عقبیه و ان کانت لکبیرة الا علی الذین هدی الله» فعلی ممن هدی الله ومن أهل الایمان وهو ابن عم رسول الله ﷺ و ختنه علی ابنته وأحب الناس الیه وصاحب سوابق مبارکات سبقت له من الله لاتستطیع أنت ولا أحد من الناس أن یحظرها علیه ولا أن یحول بینها وبینه» چون خدای تعالی امتحان کرد خلق را بتحویل قبله تا که برجای ماند و که ازجای بشود واو از آنان بود که برهدایت وایمان بود و پسر عم رسول بود ودامادش ودوست ترین خلقان باوواورا از خدای تعالی درحق او سوابقی و نعمتها بود که نه تو ونه هیچکس ازمردمان آنرا رفع نتواند کردن. قوله تعالی (وَما كانَ اللهُ لِيُضيعَ إيمانَكُمْ) سبب نزول این آیه آن بود که چون خدای تعالی قبله بگردانید جماعتی که بدان قبله بارسول ﷺ نماز کرده بودند چون اسعد بن زراره وبراء بن معرور ازدنیا رفته بودند کسان ایشان بیامدند و گفتند یارسول الله آن نمازها که ما وایشان بدان قبله کردیم حکم آن چه باشد وخدای تعالی چون قبله بگردانید این آیه فرستاد که «وما کان الله لیضیع ایمانکم» أی صلوتکم إلی بیت المقدس خدای تعالی آن نمازهای شما باطل وضایع نکند که به بیت المقدس کردید این قول قتاده وعکرمه و ربیع است، بعضی دیگر گفتند که برای خود پرسیدند که نمازهائی که ما کردیم، بعضی دیگر گفتند که این راجهودان پرسیدند و گفتند که شما امروزمارا کافر میخوانید ما که روی به بیت المقدس کرده ایم وشما سالها نماز کرده بآن قبله حال آن نمازهای شما چیست؟ خدای تعالی این آیت رافرستاد که «وما کان الله لیضیع ایمانکم» و خلافی نیست میان مفسران در آنکه مراد بایمان نمازاست اینجا خدای تعالی نمازراایمان خواند دراین آیه برای عظم شأن اووموقع اوازایمان چه اول رکنی ازأرکان ایمان نمازاست چنانکه رسول ﷺ گفت «الدین النصیحة لعظم موقعها من الدین» عبدالله عباس میگوید نسخی که در قرآن بود حدیث قبله بود حقتعالی آن حکم را منسوخ کرد یعنی توجه بیت المقدس در نماز بتوجه بمسجد الحرام؛ زهری گفت اول منسوخی درسورة البقرة حدیث قبله است ، اگر گویند کدام آیه منسوخ است باین آیات ودرقرآن هیچ جای نیست حدیث توجه بیت المقدس تا گویند این آیات ناسخ آنست گوئیم اگر چه مفصل نیست مجملست فی قوله «ولله المشرق والمغرب فأینما تولوا فثم وجه الله» دگر آنکه بیان کرده ایم پیش ازاین که اگردرتلاوت نباشد ودر حکم شرع باشد شاید که منسوخ شود بتلاوت یابحکم اکنون صحابه رسول برسه وجه بودند بعضی آنان بودند که با

رسول صلی الله علیه و آله در بیت‌المقدس نماز کرده بودند و بکعبه نرسیدند چون براء بن معرور واسعدبن زراره وجز ایشان وجماعتی آن بودند که نماز کرده بودند بکعبه به‌بیت‌المقدس درنیافتند که درآن عهدایمان نیاورده بودند وازآنانکه اتفاق واجماع امت استکه بدوقبله نماز کردند بـا رسول علیه السلام بلاشبهه امیرالمؤمنین علیه السلام بود که اوراالمصلی بقبلتین‌خواندند وازمشاهیر مناقب او یکی آنست باتفاق مخالف و مؤالف . (إِنَّ اللهَ بِالنَّاسِ لَرَؤُفٌ رَحِيمٌ) در رؤف سه قراءة است رؤف علی فعول واین‌قراءة نافع وابن‌عامروحفص است وحجت‌ایشان‌قول شاعراست :

نُطِيعُ رَسُولَنا وَنُطِيعُ رَبًّا هُوَ الرَّحْمٰنُ كانَ بِنا رَؤُفاً (۱)

«وروُف» علی‌فعُل (۲) واین قراءةابوجعفر استورؤف‌علی فَعُل واین‌قراءةباقی‌قراء است وحجت اینان قول‌شاعر است :

تَرىٰ لِلْمُسْلِمِينَ عَلَيْكَ حَقًّا كَفِعْلِ الوالِدِ الرَؤُفِ الرَّحِيم (۳)

ورأفت درلغت بلیغ تر باشد ازرحمت .

(قَدْ نَرىٰ تَقَلُّبَ وَجْهِكَ فِي السَّماءِ) سبب نزول‌آیت آن‌بود که جماعتی ازجهودان طعنه زدندو گفتند اگرمحمد دین‌ماراعیب میکند چرا روی بقبلهٔ مامیکند اگر اوراشریعت‌بودی جداگونه اورا قبلهٔ جدابودی واو را دردل آرزوی کعبه ومسجد الحرام بودی که قبلهٔ پدرش ابراهیم بود جبرئیل‌را گفت‌این‌دشمنان مرا طعنه می‌زنند ومرادمن‌آنستکه روی‌بقبلهٔ پدرم‌آرم جبرئیل گفت من‌بنده‌ام توازخدای تعالی‌درخواه اگرمصلحت داند قبله‌بگرداند رسول صلی الله علیه و آله أدب نگاه داشت بزبان هیچ نگفت وروی درآسمان‌میکرد و آب‌درچشم میگردانید وحاجت در دل‌میگردانید آنگه درنمازایستاددور کعت‌نمازپیشین‌بکرد جبرئیل‌آمد واین‌آیت‌آورد«قدنری تقلب وجهك في‌السماء فلنولینك قبلة ترضیهافول‌وجهك شطر المسجد الحرام» ورسول‌رافرمود که قبله بگرداند تاروی بکعبه کرد درآن دور کعت که مانده‌بود ای‌محمد مامی‌بینیم گردانیدن روی‌تو درآسمان‌توروی میگردان که مابرمتابعت رضای‌تو قبله میگردانیم (فَلَنُوَلِّيَنَّكَ) ای ولنحولنك الی قِبْلَةً بگردانیم ترا با قبله که توخواهی وپسندی اینقول مجاهد است و ابن‌زید وعبدالله‌عباس وجماعتی‌دیگر گفتند که‌جهودان‌مدینه گفتندمحمد وأصحاب‌اوقبله نشناختند

---

(۱) فرمان پیغمبر خویش میبریم و فرمان پروردگار خود را که‌بخشاینده است برماو مهربان است . (۲) غیر مهموز

(۳) چنان بینی که مسلمانان حقی برتودارند چنانکه پدر مهربان یعنی‌نسبت بفرزندان خویش حقی‌ثابت‌میداند برخود که پرستاری کند تونیز برمسلمانان چنین کنی .

تاماهدایت کردیم ایشان را، رسول را ﷺ اینسخن سخت آمد ازخدای تعالی درخواست تا قبله بگردانید ولابد رسول ﷺ این دعا بدستوری کرده باشد چون اوداند که آنچه خدای تعالی فرماید صلاح اووصلاح مکلفان در آن باشد واگرچه ازروی میل طبع اوراموافق نباشد حسن بصری گوید خدای تعالی ازپیشتر رسول را ﷺ وعده کرده بود که من قبله بخواهم گردانیدن از بیت المقدس ونگفت از کدام جانب چون جهودان زبان طعن دراز کردند حقتعالی گفت اکنون دعا کن تااجابت کنم او گفت بارخدایا کعبهٔ قبلهٔ پدرم است ابراهیم اگرصلاح دانی همان قبلهٔما باشد حقتعالی گفت (فَلَنُوَلِّيَنَّكَ قِبْلَةً تَرْضَاهَا فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ) واصم گفت معنی روی در آسمان گردانیدن آنستکه خدای وحی کرد برسول ﷺ گفت من توجه ببیت المقدس منسوخ کردم وهنوزوقت نماز نبودونگفت روی بکعبه کن وچون وقت نماز در آمد رسول ﷺ روی در آسمان میگردانید انتظار اللوحی تاوحی آید چراکه میدانست که نماز درست نباشد بی قبله تاوحی آمد که «فول وجهك شطر المسجد الحرام» تابدانی که تأخیر البیان عن وقت الخطاب رواباشد وعن وقت الحاجة روا نباشد نگاه کن بقول اصم وحسن بصری وهردو معتزلی اند (۱) ونزدیك معتزلیان چنان است که تأخیر البیان عن وقت الخطاب روا نبودوایشان در تفسیرهای خود چنین می آرند وایشان ازطبقات اولند واین هردو قول ازایشان تصریحست بجواز تأخیر بیان از وقت الخطاب بوقت حاجت چنانکه قاعدهٔ مذهب ماست، وبعضی دیگر گفتند معنی روی در آسمان گردانیدن آنست تاکه جبرئیل آید ودستوری دهد و سؤال کند او سؤال ناکرده جبرئیل آمد که سؤالت کفایت شد «فول وجهك شطر المسجد الحرام» اماقوله «قبلة ترضیها» مجرد رضای اونبود مگر آنکه رضای او موافق صلاح او ومکلفان بوددر تکلیف ،حق - تعالی اجابت کرد وتصریح بمراعات رضای او کرد چون اعتبار مصلحت خودمعلوم بودحاجت نداشت بذکر کردن، وبعضی دیگر گفتند رسول ﷺ دانست باعتبارحال که چون قبله کعبه بود واهل مکه وعرب بایمان واجابت رسول نزدیکتر باشند برای آن میل بکعبه کرد واین نیز بشرط مراعات مصلحت بود آنکه بیان کرد بوقت حاجت که «فول وجهك شطر المسجد الحرام» روی برگردان وباجانب مسجدالحرام کن واگرچه ذکرروی کردمرادجملهٔ اوبود ولیکن روی را دراین باب اختصاصی داد که توجه ازوجه است وچون بجانبی باشدهمهٔ اندام برسبیل تبع آن

(۱) حسن بصری معتزلی نبود بلکه واصل بن عطا شاگرد او اصل اعتزال است برای مخالفت در مسأله که ازحلقه حسن جدا شد و کنار ستون دیگر مسجد بصره نشست وحسن گفت اعتزل عنا ونام اعتزال ازآنجا برایشان بماند .

جانب بودپس تخصیص روی باین سبب کرد، اما «شطر» عبدالله عباس ومجاهد وقتاده گفتند ای نحوه یعني جانب مسجدالحرام وشطر الشيء ناحيته وجانبه باشد قال الشاعر :

أَقُولُ لِأُمِّ زِنْبَاعٍ أَقِيمِي صُدُورَ الْعِيسِ شَطْرَ بَنِي تَمِيمِ

فَاظْعَنْ بِالقَوْمِ شَطْرَ المُلُو كِ حَتّى إذا أَخفَقَ المُخدِجُ (۱)

ای نحوهم ونصب اوبرظرف است وابوالعالیه گفت «تلقاء» برابرش وابوعلي گفت وسطه روی بمیان مسجد آر گفت شطر الشيء نصفه باشد شطر نیمه بود وچون یك نیمه بایك جانب گذارد ویك نیمه بایك جانب روی بمیانه باشد واگرچه درتازی وجهی ندارد واین چون حشوی باشدو دیگر آنکه اتفاق مسلمانان است که اگر روی بجانبی کند ازجوانب واگرچه همه طرفی و کناری باشد نمازش درست بود (۲) اکنون بدانکه تعین قبله مختلفست باختلاف احوال حاضران ، کعبه قبلهٔ آن کس است که اودرمسجدالحرام باشد ومسجد قبلهٔ آنکس است که بیرون مسجد بوددرحرم وحرم قبلهٔ آنست که دربیرون بوداز حرم ازچهارجانب (۳) واهل عراق روی برکن عراقی کنند واهل یمن بر کن یمانی کنند واهل شام روی بر کن شامی کنند واهل غرب روی بر کن غربی کننداین مذهب ماست(٤) وجملهٔ فقیهان مخالفند مارا اصحاب شافعي را خلاف است در آنکه روی بعین کعبه باید کردن یابجهت کعبه بعضی دیگر گفتند که اصحاب اورا آن است مذهب که روی بعین کعبه باید کردن و بعضي را مذهب آن است که روی بجهت کعبه باید کردن واین مذهب ابوحنیفه

---

(۱) قوم را سوی ملوك بکوچانم تا آنکه یکی تهی دست بازآید ونا امید .

(۲) اتفاق مسلمانان نسبت بکعبه معظمه است نه نسبت بمسجد زیرا که اگر چنان مقابل مسجد بایستد که مواجه کعبه نباشد نماز صحیح نیست .

(۳) کسی که بیرون مسجد نزدیك آن بایستد برابر گوشه مسجد چنانکه مقابل کعبه نباشد نمازش باطل است و بیرون حرم نسبت بحرم همچنین پس مناط قبله کعبه است باآنکه درقرآن مسجدالحرام را نام برد اما اجماع مسلمانان ازصدر اسلام وعمل آنان دلیل آن است که مراد از آن کعبه است.

(٤) دو عبارت که نسبت بمذهب ماداد بایکدیگر مخالفند چون اگر واجب باشد اهل عراق روی بر کن عراقی کنند و رکن عراقی در کعبه است کافی نیست روی بحرم کنند بی آنکه متوجه کعبه باشند پس مناط قبله کعبه است نه حرم وعلمای متأخر گویند قبله برای نزدیك عین کعبه است و برای دورجهت آن است وجهت کعبه عبارت ازآن است که چون عین کعبه را ندانند همه آن سمتها که احتمال وجود کعبه درآن میرود جهت است ونماز روی بهمه آن سمتها صحیح است وآن حد که یقین داریم سمت کعبه نیست ازجهت خارج است وحق آن است که واجب اصلی استقبال عین کعبه است وجهت واجب اضطراری است لذا هرچه میتوان درجهت تضییق باید کرد پس اگر احتمال سمت کعبه را در چهار انگشت محصور توان کرد یك شبر را جهت قرار ندهند وهکذا.

است واصحاب او وبنزدیك ما اهل عراق را تیاسری باید کردن اندك(١) وهیچ فقیه را این مذهب نیست مگر که ابویوسف در کتاب الزوال بیاورد که حماد بن زید را مذهب آن است که اهل بصره را تیاسر باید کردن. قوله تعالی (وَحَیْثُ مَا کُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَکُمْ شَطْرَهُ) وهر کجا باشید روی بجانب او کنید البراء بن عازب گوید چون آیهٔ قبله آمد ما روی به بیت المقدس داشتیم ودر رکوع بودیم رسول صلی الله علیه وآله بر گردید ما نیز بر گردیدیم وروی بکعبه کردیم وراوی خبر گوید ما در نماز بودیم مردی در آمد و گفت بآواز بلند که روی بکعبه آرید که رسول صلی الله علیه وآله فرمودند که روی از بیت المقدس بر گردانید وروی بکعبه کنید پس ما در نماز بر گردیدیم وروبکعبه کردیم و آن نماز را از سر نگرفتیم وپس از آن منادی رسول صلی الله علیه وآله در مدینه ندا کرد تا همهٔ اهل مدینه از مردان وزنان بشنیدند وروی با کعبه آوردند آنکه حقتعالی گفت این حکم مقصور نیست بر مدینه هر کجا باشید روی بجانب مسجد آرید . قوله تعالی (وَإِنَّ الَّذِینَ أُوتُوا الْکِتَابَ لَیَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ) سبب نزول آیه آن بود که جهودان گفتند اگر این محمد پیغمبر آخر الزمان بودی که مانعت اودر توراة خوانده‌ایم نبایستی که بر بیت المقدس بایستاد خدایتعالی این آیه فرستاد وباز نمود که ایشان میدانند که او حق است واز قبل خداست ودر «ها» خلاف کردند فی «أنه» که این ضمیر با که راجعست بعضی گفتند با رسول الله صلی الله علیه وآله که جهودان میدانند که محمد صلی الله علیه وآله حق است ومبعوث است از قبل خدای جل جلاله وبعضی دیگر گفتند که ایشان میدانند که کار قبله حق است وتحویل او واین امر صادر است از خدای جل جلاله ولیکن بحسد وحب النشؤ وطمع ریاست وحطام دنیا پنهان میکنند ما را اعتقاد نباشد (٢) که اصحاب رسول صلی الله علیه وآله چندین سال در خدمت رسول بودند و آن لطف و حکم اوشنیده وایشان را باراه خدا ورسول وشفقت وامانت ودیانت خوانده ونیك از بد دانسته وحق از باطل شناخته دم بدم باشارات النبوی صلی الله علیه وآله درامر ونهی مشرف شده درغیبت رسول صلی الله علیه وآله این صفات پسندیده را دانستند وعالم وجاهل را شناختند بسبب حطام دنیای فانی سعادات جاودانی را بر باد دادند و دین را بدنیا بفروختند دنیا بدیشان نمانده و بآخرت و ثواب آن نرسیده . خسر الدنیا والآخرة. آنگاه برای تاکید درخبر لام آورد، و کوفیان گفتند جواب قسمی مضمر است پس بر سبیل تهدید گفت(وَمَا اللهُ بِغَافِلٍ عَمَّا یَعْمَلُونَ) خدای تعالی غافل نیست از آنچه

(١) مراد تیاسر از قبله است که مردم آن عهد ملتزم بودند یعنی آن قبله که می‌بینید مردم بدان سوی نماز میکنند از آن متیاسر شوید نه آنکه اگر قبله حقیقی بدست آمد از آن بچپ منحرف شوید .

(٢) یعنی با تعجب باور میکنیم .

ایشان میکنند .

قوله (وَلَئِنْ أَتَيْتَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ بِكُلِّ آيَةٍ مَا تَبِعُوا قِبْلَتَكَ) سبب نزول آیه این بود که جهودان گفتند که اگر محمد آیتی ومعجزه ای آوردی مارا چنانکه پیغمبران مقدم را بوده است ما بدو ایمان آوردمانی حقتعالی باین آیه تکذیب ایشان کرد و گفت دروغ می گوئید که اگر هر آیة که درمقدوراست مثلا تو بایشان آری بتو ایمان نیارند ومتابعت قبلهٔ تو نکنند و اگر ایشان از تو توقع میکنند که تو بر مسامحه متابعت قبلهٔ ایشان کنی بگو تا ایشان این طمع نیز ندارند که تو نیز این نکنی وهیچکس از شما که مسلمانانید و اهل کتابید جهودان و ترسایان متابعت یکدیگر نکنند چه قبلهٔ مسلمانان کعبه است وقبلهٔ جهودان بیت المقدس و قبلهٔ ترسایان مشرق است . قوله(وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ) گفتند سبب نزولش آن بود که جهودان بر سبیل مکر و خدیعه گفتند اگر محمد دربعضی امور مساعدت ما کردی وباما بساختی ماباو ایمان آوردیمی رسول ﷺ برای طمع ایمان تمنا کرد که کاشك خدایتعالی دستوری دادی دربعضی مساعدت و ملاینت حق تعالی آیت فرستاد بتکذیب ایشان ورسول را خبر داد ازخبث سریرت ایشان و آنکه ایشان سخن ازسر مکر وخدیعه می گویند گفت اگر تومتابعت هوای ایشان کنی (مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ پس از آنکه علم وحجت وبینه و کتاب بتو آمد و تو حقیقت دین خود و بطلان دین وقول ایشان بشناختی (إِنَّكَ إِذًا لَمِنَ الظَّالِمِينَ) پس تو ازجملهٔ ظالمان باشی. وبعضی دیگر گفتند خطاب با رسول است ومراد امت چنانکه گفت «یاایها النبی اذاطلقتم النساء » وبعضی دیگر گفتند این شرطی است که خدای تعالی دانست که دروجود نیاید چنانکه گفت «لئن أشرکت لیحبطن عملك» وزجاج وأخفش گفتند که لام دراین دوجایگاه فی قوله «ولئن اتیت»«ولئن اتبعت» جواب قسمی مضمر است و«إذاً» جواب وجزاء بود واورا دوحالت بود حالت اعمال وحالت الغاء ودراینجا ملغی است برای آنکه در میان مبتدا وخبر افتاد .

«قوله عزوجل»

الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ

آنانکه ما دادیم ایشانرا کتاب شناسند اورا چنانکه شناسند پسران خودرا وجماعتی از ایشان پنهان میکنند

الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ (۱۴۲) الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ (۱۴۳)

حق را و ایشان می دانند حق از خدای تست مباشید از جملهٔ شك کنندگان

وَلِكُلٍّ وِجْهَةٌ هُوَ مُوَلِّيهَا فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ أَيْنَمَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ
و هر کسی را قبله بود که او روی بآن آرد بشتابی بخیرات هر کجا باشی بیارد شما را خدای بهم که خدای
عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (١٤٤) وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ
بر همه چیز قادر است و از آنجا که بیرون شوی روی بجانب مسجد الحرام کن
وَإِنَّهُ لَلْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ (١٤٥) وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ فَوَلِّ
و آن حق است از خدای تو و نیست خدای غافل از آنچه شما می‌کنید واز آنجا که بیرون‌شوی فراز کن
وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَحَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ لِئَلَّا يَكُونَ
روی خود بجانب مسجد الحرام و هر کجا باشی روی فراز کنید بجانب او و تا نباشد مردمان
لِلنَّاسِ عَلَيْكُمْ حُجَّةٌ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِي وَلِأُتِمَّ نِعْمَتِي عَلَيْكُمْ
را بر شما حجتی مگر آنانکه ستم کاره باشند ازایشان، مترس از ایشان بترس از من تا تمام کنم نعمتم برشما
وَلَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ (١٤٦)
و تا مگر شما راه یافته شوید

قوله تعالى (الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ) احبار جهودان را خواست و علماء ترسایان را مفسران خلاف کردند در آنکه های (يَعْرِفُونَهُ) راجع است بـا که؟ قتـاده و ربیـع و سدی و ابن زید گفتند راجع است با امر قبله یـا بـا مسجد الحرام یعنی ایشـان میدانند که مسجدالحرام قبلهٔ انبیاء عليهم السلام بوده‌است پیش‌ازاین. ودیگرمفسران گفتند ضمیرراجع‌است با محمد صلى الله عليه وآله واین‌اختیاراصم است وابوعلی وابومسلم‌بن بحر کما قال‌الله تعالی «يجدونه مكتوباً عندهم في‌التورية والانجيل» گفت اینانکه اهل کتابند علماء ایشان محمد مصطفی راچنان شناسند (كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ) که فرزندان‌خودرا، اکنون خلاف کردند بعضی گفتند مراد اعیان ایشان یعنی عین اوونعت اووصفت اووآنکه پیغمبر آخر الزمان است چنان شناسند که اعیـان فرزندان خودرا واین‌قول بهتراست برای آنکه ظاهر بروفق این‌است وقوة این‌قول آن‌است که یکی‌ازجمله صحابه روایت میکند که من میخواستم که مصداق‌این آیه‌بدانم عبدالله سلامرا گفتم که شمادر کتاب خود این‌پیغمبرمارا می‌شناسید گفت والله که من‌اورا بهترشناسم‌ازآنکه پسران خودرا که درمیان کودکان بازی می کنند من عجب داشتم ازموافقت تشبیه اووتشبیهی که‌خدای تعالی کرد درآیت درباب معرفت رسول صلى الله عليه وآله، بعضی دیگر گفتند مراد آن است که مااوراپیغامبر شناسیم چنانکه پسران خودرا ببنوت شناسیم و گفتند قوت این‌قول آن‌است که عبدالله سـلام را

گفتند تو این محمد رامیشناسی گفت اورا بهترشناسم که پسرخودرا برای آنکه در شناخت او شکی نیست مرا ولیکن در پسرخود قاطع نباشم وایمن از آنکه کار زنان ندانم چگونه باشد، وبگفتیم که قول اول درست است برای ظاهر و برای آنکه حقتعالی این تشبیه برسبیل مبالغه کرد ودیگر آنکه اینجامعرفت حاصل باشد وآنجامعرفت وعلم حاصل نباشد، آنکه گفت (وَإِنَّ فَرِيقاً مِنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ) و گروهی ازایشان حق را میدانند وپنهان میکنندواین جماعتی رؤساءایشان بودند و بطمع ریاست وطعمه‌ای که ایشان را بوداز عامه این پنهان داشتندوجماعتی اندك بودندچه برجماعت بسیار روانبود گمان آنچه دانند. مفسران در «حق» خلاف کردند کهمراد چیست بحق، بعضی گفتند مراد قبله‌است، واین قول ربیع است وجماعتی مفسران، وقولی دیگر آن است که محمداست ﷺ واین قول عبدالله عباس‌است ومجاهدوقتاده،و ابوروق راوی خبر گوید عبدالله بن بکر الانصاری ازصفیه‌بنت حیی بن‌اخطب گفت پدرم حیی بن‌اخطب وعمم ابویاسر بن اخطب چون رسول‌الله ﷺ بمدینه‌آمد حدیث رسول می کردند ومی گفتنداین آن پیغمبر باشد که مانعت اودرتوریة خوانده ایم یانباشد ورسول ﷺ بقبا فرو آمده بود، گفتند فردا برویم واو را به‌بینیم وحدیث اوبشنویم وعلامتی که یافته‌ایم درتوریة بنگریم آنکه بامداد بگاه برخاستند وبرفتند نمازشام بازآمدند دلتنك و گرفته من پیش ایشان رفتم بامن ننگریستند باآنکه مـرا بغایت دوست داشتندآنکه عمم باپدرم می گفت که اوست، پدرم گفت‌آری بآن خدای که توریة برموسی انزله کرد. عمم گفت دردل خود چگونه یابی اورا گفت عداوته مابقیت . دشمنی اورا می‌یابم تازنده باشم، من‌بدانستم که حدیث رسول است ﷺ میکنند عبدالله‌بن قدامة بن صخر روایت کند که چون رسول ﷺ بمدینه‌آمد پدرم گفت بیاتابرویم واین مردرا به بینیم وسخن اوبشنویم بیامدیم واورایافتیم باجماعتی‌صحابه ونیزجماعتی جهودان حاضرآمده بودند وپدری وپسری بیمار با او بود درجملهٔ جهودان رسول ﷺ روی بآن جهودان کرد و گفت بآن خدای

(۱) خواجه نصیرالدین طوسی آیتی از توراة دربـاره نبوت حضرت خاتم انبیا درکتاب نقد المحصل آورده وبدان تمسك کرده است که پیغمبری ازمیان برادران ایشان مانند تومبعوث میکنم برای ایشان و کلام خود را بدهان او میگذارم پس هرچه بگویم بآنها خواهدگفت وانسانی که سخن مرا نشنود ازاومواخذه خواهم کرد،واین آیه در سفر پنجم توراة موسوم بسفر تثنیه فصل ۱۸ آیه ۱۸ است ونصاری گویند مرادبابن پیغمبرمسیح‌است(انجیل یوحنا۱:۲۱)واین‌صحیح‌نیست زیرا کهوقتی مردم‌عهد حضرت مسیح از حضرت یحیی پرسیدندآیا تومسیحی گفت نیستم گفتند کیستی آیا ایلیائی گفت نیستم گفتند آن پیغمبری جواب داد نه پس این پیغمبر موعودحضرت موسی غیر مسیح بوده .

که تورية بموسى انزله کرد که دراین تورية نعت وصفت من ونبوت من میبایدآن مرد جهود تورية باز کرد ومیخواندآن پسر بیمار که بااوبود چون بذ کر محمد رسید پدرخواست تاپنهان کند آن پسر گفت این است نعت وصفت تو که اومیخواند و پنهان میکند وانا اشهدان لااله الاالله و انك محمد رسول الله من گواهی میدهم که خدایکی است وتورسول اوئی، این گفت پیش خدای شد رسول صلى الله عليه وآله صحابه را گفت «ولوا أخاكم» یعنی تولای برادرتان کنی ، یعنی تجهیزودفن او آنگه حقتعالی جل‌جلاله زیادت بیان رابرسبیل نهی وزجر گفت :

(اَلْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ) گفت حق‌ازخدای توپیداشد وپدید آمد تادراوشك نکنید. خطاب‌بارسول است ومراد رسول وغیررسول ونهی خدای تعالی ازمنهیات وأمراومأمورات رامتناول است رسول صلى الله عليه وآله را اولاً ، آنگه امت‌را، ونه هرچه‌نهی کنند کسی‌را ازآن او کرده باشد یاخواهد کردن، مانندآنکه «ولاتمش في‌الارض مرحاً» «ولاتقف مالیس‌لك به علم» «لئن اشرکت لیحبطن عملك» این همه نهی‌است رسول‌را و امة را باآنکه در معلوم چنان بود که رسول صلى الله عليه وآله آن‌نکرد ونیزنخواهد کردن چه‌بآن نهی مصلحتی تعلق دارد مکلفان را ونیزرسول را صلى الله عليه وآله درآن لطف باشد وداعی بکردن واجب واجتناب کردن‌ازقبایح. والامتراء الشك وكذا المرية .

قوله تعالى (وَلِكُلٍّ وِجْهَةٌ) حسن‌بصری گفت معنی آن‌است که‌لکل امة دین‌تدین بهاهرامتی را دینی باشد که بر آن‌دین عبارت کند و گفت چنان است که دردیگر آیه گفت«لکل جعلنا منکم شرعة ومنهاجاً » ودیگرمفسران گفتند وجهةای قبلةیعنی‌اهل‌هردینی راقبله‌ای‌باشد (هُوَ مُوَلِّيها) گفتند مراد بهوخدااست جل‌جلاله ای امرله بتولیه الیها یعني‌اوفرموده‌باشد آنکس راکه روی‌بآن‌قبله کن‌چون چنین باشد چرا برتوعیب میکنند ومیگویند « ماولیهم‌عن قبلتهم التی‌کانوا علیها» این قول بعضی مفسران است وقول دیگر آن است که هو کنایت است ازلفظ کل یعنی هومولّی‌وجهه الیهاای مستقبلا علیها یعنی‌هر کسی‌راقبله‌ای‌باشد که روی‌بآنجا کند درعبادت یقال‌ولیته وولیت الیه اذا اقبلت الیه وولیت عنه اذا ادبرت عنه، واصل اومن‌ولیته والیه‌اذا اقربت منه‌والتصقت به ، پس ولّی‌درجای تولّی‌نهاد کماقال‌الله‌تعالی «ثم‌ولیتم‌مدبرین» ومعنی‌آن است که‌ثم‌تولیتم مدبرین وروابود که مفعول از کلام بیفکنده بود چه مفعول در کلام فضله باشدبسیاربیفکنند وتقدیراین باشد، ثم ولیتموهم ادبار کم مدبرین واین درست تر است که کلام بااوبرظاهرخود می ماند وتقدیرچنین باشد که هومولیهاوجهه ای یجعل وجهه یلیها

برای آنکه تولّی متعدی باشد بیك مفعول وولّی بدومفعول قوله تعالی «ومن یولهم یومئذ دبره» وابن عامر خوانده است «هومولاها» ای مصروف الیها درمصحف اُبی هست «ولکل قبلة هو مولیها وجهه» ای یجعل وجهه . ودرمصحف عبدالله مسعود «ولکل جعلنا قبلة هومولیهـا» (فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ) فبادروا بالطاعات یعنی بشتابی ویکدیگررا سبق برید بخیرات، وطاعات وحرف جر بیفکند چنانکه راعي گفت :

ثَنـــائي عَلَيْكُمْ يَابْنَ حَـرْبٍ وَ مَنْ يَمِلْ
سِـــواكُمْ فَإِنِّي مُهْتَدٍ غَــيْرُ مـايِلِ (۱)

ای ومن یمل إلی سواکم (أَيْنَ ما تَكُونُوا) انتم واهل الکتاب هر کجاباشید شما که مسلمانید واهل کتاب (يَأْتِ بِكُمُ اللهُ جَمِيعاً إِنَّ اللهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ) هر کجا باشید درمواضع متفرق خدای تعالی شمارا باهم آرد وجمع کند روزقیامت برای حساب وجزاء که او برهمه چیزقادراست .

(وَمِنْ حَيْثُ خَرَجْتَ) «حیث» ظرف مکان بود و مبنی است برضم ودرشاذ عبیـد عمیرخواند حیث بفتح تا کسائی گفت وجه این لغت و قراءة آن باشد که اصل درمبنی سکون است چون آخرساکن بود وباساکن جمع ساکنین بود علی غیرحده حرف صحیح را متحرك کردند بفتح برای آنکه اواُخف الحرکات است چون لیت و کیف وأین. وحوث لغتی است و این قراءة عبدالله عمراست درشاذ، و گفتند مردی عبدالله عمر را گفت نمازکن (۲) دست کجا فرونهد چون سجده کند گفت « إرم بهماحوث وقعتا» گفت هرکجاافتد. پس بجای حیث حوث گفت (وحیثما کنتم» هر کجاباشید حقتعالی این آیه بازنمود که حکم مسافرحکم حاضراست در وجوب توجه بقبله چون متمکن باشد و چون متمکن نباشد تحری کند درحال ضیق ودر حال سعت بچهارجانب نماز کند چهاربارتا کسی گمان نبرد که حال مسافرمخالف است حال حاضررا چنانکه درشرع بعضی احکام مختلف است مسافررا باحاضر و «ما» درحیثما کافه است بخلاف اینکه دراینما ومهما که آنجازیادت است ودرإذما «ما» کافه است همچنین ومعنی این آنست که منع کند این «ما» این دو اسم را از آنکه اضافه کننداورا إلی ما بعدهما تاجمله خالص شودبفعلیت ومستعدجزم شود که جزم

---

(۱) ثنای من برشما است ای پسر حرب و هر کس مایل باشد بسوی غیرشما من را میل بسوی شما است ومنحرف نیستم .

(۲) یعنی نمازکننده .

ازخصائص افعالست واضافه ازخصائص اسماء اگر این ما نباشد وحیث واذ جزم نکنند بیما برای این علت
که گفتیم واما أین ومتی چون «ما» دراو باشد ونباشد جزم کنند برای آنکه مازیادت است در آنجا
(وإنّه لَلحقّ مِنْ رَبِّكَ) وآن ازخدای حق است ودرست یعنی تحویل قبله واین را دومعنی
باشد یکی آنکه حق است وازخدای تعالی صادراست وعمل کردن براو واجب است ودوم آنکه
ثابت است ومستقراست ومنسوخ نخواهد شدن بقبلهٔ دیگر چنانکه بیت المقدس بکعبه منسوخ
شد (وَمَا اللهُ بِغافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ) وخدای تعالی بیخبر نیست از آنچه شما می کنید یعني
شما که مسلمانانید ومورد آیت وعیداست تا مکلفان بطاعت نزدیك باشند وازمعصیت دور وابو-
عمرو تنها بیاء خواند یعنی غافل نیست از آنچه جهودان میکنند ازعناد و کتمان حق. قوله (وَمِنْ
حَيْثُ خَرَجْتَ) اهل علم در تکرار این آیه سخن گفتند ابوعلی میگوید فائده مختلفست و موضع
مختلف، چرا که مراد بآیهٔ اولست که هر کجا بیرون شوی بنواحی وأقطار مدینه که وقتها رفته
وروی ببیت المقدس کرده ای اکنون چون آنجا روید روی بکعبه کنی ومراد بآیه دوم آن است که
چون سفرهاي دور کنی که ازمیان تو و کعبه مسافت بعید باشد نباید که بعد مسافت مانع بود ترا
از آنکه روی بکعبه کنی درهر دو حال ودر هر دو وجه روی بکعبه آر وچون چنین باشد فائده در
او مختلف بود وتکرار نباشد وابومسلم میگوید چون غرض مختلف شد تکرار نباشد نبینی که در
آیه اول بیان فرمود که روی باین قبله کردن هر کجا باشی حق است واز فرمان خداست و در
آیهٔ دوم گفت این حق که در آیهٔ اول مقرر شد هر کجا باشی بجای آر تـا کسی را بر تو حجتی
نباشد چون مورد ومقصد فائده مختلف شود تکرار نباشد واین هر دو وجه نیکو است واصم گفت
مراد بآیه اول آن است که هر کجا باشید از بیرون شهر درسفر ومراد بآیه دوم آن است که هر کجا
باشید درمدینه درهر بقعه وهر سرای ومسجدی واین نیز وجهی قریب است وقوله (لِئَلَّا يَكُونَ
لِلنَّاسِ عَلَيْكُمْ حُجَّةٌ) تا مردمان را برشما حجتی نباشد اقتضای آن میکند که محاجتی رفته
باشد حسن بصری گفت مراد آن است که هر کجا باشی روی بکعبه کن تا کسی را بر تو طعنه
نرسد چنانکه مشرکان عرب چون روی ببیت المقدس داشتی گفتند «رغب عن قبلة أبيه» ازقبلهٔ
پدرش ابراهیم رغبت مینماید وبرمیگردد چون روی بکعبه کردی گفتند پشیمان شد بسی برنیاید
که بادین ما آید، قتاده وربیع گفتند مراد آن است که جهودان طعنه زدند چون رسول روی
ازبیت المقدس بگردانید وبکعبه آورد گفتند اشتاق الرجل الی قبلة أبیه وإلی مولده ومسقط
رأسه، وابوعلی میگوید مراد آن است که هیچگونه از کعبه روی متاب تا هیچکس را ازمشرکان
وجهودان ومنافقان را برتو زبانی نباشد نگویند این نه ازفرمان خدا کرد چه اگر ازفرمان خدا

بودی، برنگشتی از آن، وقوله تعالی «لئلا» تقدیر آنست «لان لا» لام کی است دخل علی «ان» برای کسر لام بجای الف یاء مفتوحه نوشتند ونون درلام ادغام کردند وحجة فعلة من الحج وهوالقصد یعنی القصد الی البیان وایضاح وازاینجاره روشن را محجه گویند ومحاجه ومجادلة را ازاینجا گویند که هر یکی ازمتجادلین قصد صاحبش کند با بطال حجت او (إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ) علماء خلاف کردند در نظم آیه ومعنی «الا» و آنکه این استثناء ازچیست واین ظالمان که اند مجاهد وعطاء وقتاده وسدی گفتند مراد بناس جهودانند تاجهودان را بر تو حجت نباشد در آنکه گفتند اگر هدایت ما نبودی او قبله نشناختی وامثال این چیزها از آنکه گفتم پیش ازاین و«الاالذین ظلموا» مشرکان عرب‌اند یعنی جهودان را بر تو حجت نماند بآن محالات وطعنها که زدند مگر مشرکان عرب را که ایشان را حجت یعنی شبهت بماند وشبهت را حجت خواند برای مشابهت شبهت با حجت و خود برای اینش شبهت خوانند که با حجت ماند و بحجت ملتبس توان کردن وشبهت عرب این باشد که گفتند رغب عن قبلة أبیه ثم رجع إلیه ازقبلهٔ ابراهیم بگردید پس باز او آمد وعن قریب بسی بر نیاید که بادین ما آید ومشرکان را گفت « منهم » ازایشانند یعنی ازجهودان برای آنکه کفر بمحمد صلی الله علیه وآله وسلم قدجمعهم، وقولی دیگر آنست دراین وجه که حجت بمعنی خصومت باشد چنانکه حق تعالی گفت «لاحجة بیننا وبینکم» ای لاخصومة وکذا قوله «ومن حاجك» و«أتحاجوننا» و«لیحاجوکم» همه بمعنی مجادله و مخاصمه است و وجهی دیگر در آیه آنست که ما قبلهٔ تو بگردانیدیم از بیت المقدس بکعبه روی بدآنجادار پیوسته تاهیچ آدمی را برتو حجت نباشد وناس دراین وجه عام بود جهودان ومشرکان وجز ایشان را مگر آنانکه ظلم کنند یعنی جحود وعناد کنند پس ازآنکه حق روشن شود مقر نشوند وعناد درمناظره ظلم باشد وتلخیص معنی اینستکه کس را بر تو حجت نماند مگر عناد وجحود بر سبیل ظلم در محاجت واین اختیار مفضل ضبی است غیر انا لخصناه بعض التلخیص، وجهی دیگر آن است که استثناء منقطع است ودروجوه پیشتر متصل بود ومعنی او دراین وجه لکن باشد وتقدیر کلام چنین بود که لئلا یکون للناس کلهم علیك حجة الاالظالمین یعنی الجاحدین المعاندین واین چنان بود که یکی ازما گوید ترا برمن حقی نیست الاّ که ظلم کنی وترا حجتی نیست برمن الا مزوری که دردست داری وظلم حق نبود و مزور حجت نبود پس استثناء منقطع بود واستثناء منقطع آن بود که مستثنی نه ازجنس مستثنی منه بود کقولهم ما بالدار احد الاوتد، وکقول الشاعر:

و بلدة لیس بها انیس الا الیعافیر والا العیس(۱)

(۱) این شعر گذشت در صفحه ۱۳۷ .

واینقول فراء ومؤرّج است قولی دیگر آنکه لئلا یکون للناس علیکم حجة یعنی الیهود تاجهودان‌را برتوحجت‌نباشد بآن‌معنی که‌ایشان درتوراة یافتند که پیغمبر آخر الزمان‌را قبله گردانند ازبیت المقدس بکعبه واین علامت را توقع می کردند فیما بینهم چون رسول ﷺ مدتی به‌بیت‌المقدس نمازمی کرد گفتند دیدی که این نه رسول‌خداست که قبلهٔ اونبگردانیدند تاآنکه آیة تحویل قبله آمد و خدای تعالی جل‌جلاله قبله بگردانید ایشان‌را یقین‌حاصل شد پس از آن جحود وعناد کردند رؤساء وأحبار ایشان حقتعالی جل‌جلاله استثناء کرد مجادلان رؤساء معاندرا وایشان‌را ظالم خواند واین وجهی لطیفست(۱) وقولی دیگر ابوعبیده گفت الا بمعنی واو عطفست وتقدیر آیه ومعنی اوچنین بودلئلا یکون للناس ای‌الیهود علیکم حجة ولا للذین ظلموا یعنی تانه جهودان‌را نه مشرکان عرب‌را برتو حجتی نباشد و گفت شاهد این‌قول وحجة او قول‌شاعر است یعنی درالا بمعنی واو عطف .

مَا بِالْمَدِينَةِ دَارٌ غَيْرُ وَاحِدَةٍ دَارُ الْخَلِيفَةِ إِلَّا دَارُ مَرْوانا (۲)

یعنی ودارمروان . وقال آخر:

وَ كُلُّ أَخٍ مُفَارِقُهُ أَخُوهُ لَعَمْرُ أَبِيكَ إِلَّا الْفَرْقَدانِ (۳)

ای و الفرقدان ، أنشدهما المفضل وأنشد الاخفش :

وَأَرَى لَهَا دَاراً بِأَغْدِرَةِ السِّـ ـيدانِ لَمْ يَدْرُسْ لَهَا رَسْمٌ
إِلَّا رَمَاداً هَامِداً دَفَعَتْ عَنْهُ الرِّيَاحَ خَوَالِدٌ سُحْمٌ (٤)

(۱) الاآنکه ثابت نیست چون باید بدلیل و تتبع معلوم گردد که چنین مطلب در توراة بوده است .

(۲) در مدینه نیست غیریك سرای وآن سرای خلیفه‌است وخانه مروان چون خانه مروان‌همان خانه خلیفه بود .

(۳) هر برادری برادرش ازاو جدا میشود بجان پدر تو مگر فرقدان که جدا نمیشود وبنظر مؤلف حتی فرقدان جدا میشود وفرقدان دو ستاره روشن دب اصغر است.

(٤) می بینم از آن معشوقه سرائی در زمین موسوم به اغدرة السیدان که نشانه آن محو نشده است، خاکستر بر جای مانده و سنگهای سیاه زیردیك بادها را از پراکندن خاکستر مانع شدند . و اگر در این شعر الارا بمعنی استثناء گیریم حاصل این میشود که خاکستر محو شده و باقی بیت مناقض آن است .

یعنی ورماداً هامداً تامعنی مستقیم شود(۱) بیان اینقول روایت مجاهداست که گفت در شاذ خوانده‌اند «الی الذین ظلموا» بر آنکه الی حرف جر بود بمعنی مع چنانکه خذهذا الی ذاك ای مع ذلك و کقوله « من أنصاری إلی‌الله» والمعنی مع‌الله آنکه معنی آیت چنین‌بود کیلایکون للناس ای الیهود علیکم حجة مع الذین ظلموا من کفار قریش یعنی باهیچ رو گروه را با تو حجتی نباشد ازجهودان و کفار قریش‌واین جمله وجوهی است محتمل باشواهد اشعاروقراین کلام عرب والله ولی التوفیق. ومحل «الذین» بعضی گفتند جرّ بود بتقدیر لام یعنی الا للذین ظلموا بدل ناس‌بود و بعضی‌دیگر گفتند محل‌او نصب‌است‌براستثنا. (فَلاَ تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِي) از ایشان مترسید در روی بکعبه کردن «واخشونی» ازمن بترسید درترك اوامر و نواهی من (وِلأُتِمَّ نِعْمَتِي عَلَيْكُمْ) عطفست علی قوله «لئلا یکون للناس علیکم حجة ولاتم» تانعمت خود برشما تمام کنم بهدایت شما بقبلهٔ ابراهیم وملت حنفی از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت است که او گفت تمام النعمة الموت علی‌الاسلام تمام‌نعمت‌خدای بر آن بنده بود که براسلام میرد. و هم ازاو روایت است که گفت نعمت شش‌است اسلام وقرآن ومحمد وستر وعافیت واستغناء ازآنچه در دست مردمان باشد. وازتمام نعمت خدای عزوجل برمکلفان ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام فی قوله «الیوم اکملت لکم دینکم وأتممت‌علیکم نعمتی ورضیت لکم‌الاسلام دیناً» (وَلَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ)دراعل‌شش لغت است (۲) عَلْ وَلَعَلْ وَلَعَنْ وعَنْ وَرَعَنْ وَلعاً و معنی او بر شش لغت ازخدای‌تعالی‌واجب‌بود علی‌قول اکثر المفسرین وازما بروجوه مختلف‌یکی براصل‌خودواو را معنی ترجی‌بود چنانکه لعل زیداً منطلق یعنی امید چنان‌است که زید برفته باشد و بمعنی استفهام بود فی‌قولك لعلك فعلت کذا همانا تو کرده باشی این‌کاربرنهاد استفهام. وبمعنی ظن بود چنانکه کسی گوید: قدم‌فلان ، فلان‌آمده است بروجهٔ سؤال تو گوئی‌لعل همانا آمده‌است یعنی گمان چنین‌است، وبمعنی ایجاب آمد چنانکه کسی گوید دروقت نماز که نمازواجب شد تو گوئی لعل‌یعنی، أجل قدوجب وفراء دراین‌وجه این‌بیت‌بیاورد :

لَعَلَّ المَنا یا مَرَّةً سَتَعُودُ   وَآخِرُ عَهْدِ الثابِرِینَ جَدِیدٌ (۳)

---

(۱) اگر این توجیهات نباشد مفاد آیه این خواهد بود که ظالمان را برتوحجت هست والبته این مقصود خداوند نیست .

(۲) در قاموس یازده لغت درلعل آورده است و چهار لغت اول‌مذکور دراین کتاب غیرمصحف است ودردو لغت اخیر اطمینان نداریم .

(۳) البته مرك یکبار بازمیگردد یعنی یکبارآمد وجماعتی را هلاك کرد و باز خواهد آمدو جماعت دیگر را هلاك خواهد کرد وآخرین عهد هلاك شدگان تازه است .

وبمعنى عسى بود كما قال الله تعالى «لعلي أبلغ الاسباب» أي عسى أن أبلغها وبمعنى كي بود درمعنى جزاء وآنچه درقرآن آيد بيشتر براين مفسر بود اينجا وديگرجايها قال الله «أنظر كيف نصرف الايات لعلهم يفقهون» اي لكي يفقهواودرآيه همچنين است اي لكي تهتدوا واصل دراوترجى بود واين معاني رابيشتر مرجع بااو بودچنانكه شاعر گفته :

لَعَلّي في هُدى أمري وجَوْبي وتَقْطيعي التّنوفةَ واحْتِيالي
سَيُوشِكُ أنْ أُنيخَ إلى كَريمٍ يَنالُكَ بالنّدَى قبلَ السُّؤالِ(١)

اي لكي تهتدوا من الضلالة يعني آنچه درآيات مقدم رفت از تحويل قبله وقطع حجت و خصومت كافران ازشما واتمام نعمت برشما براى آن كردم تامهتدى وراه يافته شويد في قوله :

كَما أَرْسَلْنا فيكُمْ رَسُولاً مِنْكُمْ يَتْلُو عَلَيْكُمْ آياتِنا وَيُزَكّيكُمْ وَيُعَلِّمُكُمُ

چنانكه فرستاديم درشما پيغامبرى ازشما ميخواند برشما آياتما وپاكميكند شمارا ومى آموزدشمارا

الْكِتابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُعَلِّمُكُمْ ما لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ (١٤٧) فَاذْكُرُوني

كتاب و سخن درست و مى آموزد شما را بآنچه ندانستى ياد كنى مرا

أَذْكُرْكُمْ وَاشْكُرُوا لي وَلا تَكْفُرُونِ (١٤٨) يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا اسْتَعينُوا

تا يادكنم شمارا و شكركنى مرا وكفران مكن بمن اى آنانكه بگرويديد يارى خواهى

بِالصَّبْرِ وَالصَّلوٰةِ إِنَّ اللهَ مَعَ الصّابِرينَ (١٤٩) وَلا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ في سَبيلِ اللهِ

بروزه و نماز كه خداى با صابرين است مگو آنان را كه بكشتند در راه خدا

أَمْواتٌ بَلْ أَحْياءٌ وَلٰكِنْ لا تَشْعُرُونَ (١٥٠) وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ

كه ايشان مردگانند بل زندگانند ولكن شما نميدانى هرآينه بيازمائيم شمارا بچيزى ازترس

وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِنَ الْأَمْوالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَراتِ وَبَشِّرِ الصّابِرينَ (١٥١)

و گرسنگى و كاستن از مالها و جانها و ميوه ها و بشارت ده صابران را

الَّذينَ إِذا أَصابَتْهُمْ مُصيبَةٌ قالُوا إِنّا لِلّهِ وَإِنّا إِلَيْهِ راجِعُونَ (١٥٢) أُولٰئِكَ عَلَيْهِمْ

آنانكه چون مصيبتى رسد ايشان راگويند ماخدارائيم وما باوبازخواهيم گشتن ايشان برايشان است

صَلَواتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولٰئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ (١٥٣)

رحمت ها ازخداى ايشان وبخشايش و ايشانندكه راه يافته گانند .

---

(١) شايد من در يافتن راه كار خود وپيمودن وبريدن بيابان وچاره انديشى خويش نزديك بآن شود كه شتر خود را بردرسراى كريمى بخوابانم كه پيش از سؤال عطا بخشد .

قوله (كَما أَرْسَلْنا) این کاف تشبیه است وخلاف کرده‌اند در آنکه تعلق بچه‌دارد بعضی گفتند تعلق داردبآنچه پیش‌ازآن‌است بقوله «ولاتم نعمتی علیکم کما أرسلنا فیکم» تااتمام کنم نعمت خودرا برشماچنانکه فرستادیم درشما پیغمبری هم ازشما ازبرای آنکه درجملهٔ نعمتهای خدای‌تعالی جل‌جلاله یکی بعثت انبیاء است قولی دیگر آن است که تعلق دارد بقوله تعالی «لعلکم تهتدون» ومعنی آن است که‌ولعلکم تهتدون بهدایتی کما أرسلنا أی کمااهتدیتم بارسالی فیکم رسولا منکم یعنی‌تاشمامهتدی شوید بهدایت من‌چنانکه مهتدی‌شدید به پیغامبر فرستادن من. قولی دیگر آن‌است که تعلق‌داردبما بعدها ای‌من‌قوله «فاذکرونی‌اذکرکم واشکرولی»مرا یاد کنید تا من شما را یاد کنم چنانکه فرستادیم در میان شما رسولی هم از شما یعنی از جملهٔ یادکرد من‌شمارا برحمت آنست که رسولی فرستادم برحمت. محمد جریر گفت‌ابراهیم عليه السلام دعا کرد یکی آنکه «ربنا واجعلنا مسلمین‌لك‌ومن ذریتنا امة مسلمة لك» ویکی‌دیگر« ربنا وابعث فیهم رسولا منهم» حق‌تعالی هردو دعا اجابت کرد اول‌دعاقوله «ولاتم نعمتی‌علیکم» .

ودوم (كَماأَرْسَلْنا فِيكُمْ رَسُولاً مِنْكُمْ) ابومسلم گفت محمول‌است علی قوله تعالی « و کذلك جعلناکم امة وسطاً کما أرسلنافیکم» وخطاب«فیکم» و« منکم» باعرب‌است ومرادبرسول محمد است صلى الله عليه وآله برای آن او را از ایشان فرستاد تا او را دانند و شناسند که او من أکرمهم نسباً وأشرفهم بیتاً وأطهرهم نفساً وأبعدهم من‌الزلة والعیب است چه‌اگر اورا نشناختند نفس ایشان ساکن نبودی بقبول قول او و گفتندی ماخود چه دانیم که این کیست دعی(۱) است یا نسبی‌دارد، پاك نفس است یانیست،دگر آنکه رسول صلى الله عليه وآله رازاد ونشو وتربیت درمیان ایشان بود وایشان براحوال او مطلع بودند هرگز چیزی نخواند ونوشت وبنزدیك استادنشد چون ازحدی رفت که کسی چیزی‌آموزد وآن‌چهل سال بود آمد و کتابی‌چون قرآن‌بیاوردتاایشان را هیچ شکی‌وشبهه‌ای‌نماند که‌آن کتاب ازقبل‌خداست نه‌ازنزدیك اوچنانکه گفت تعالی «وما کنت تتلو من قبله من‌کتاب ولا تخطه بیمینك اذاً لارتاب المبطلون » قوله تعالی (يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آياتِنا وَيُزَكِّيكُمْ وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُعَلِّمُكُمْ) جمله در جای صفت رسولست صلى الله عليه وآله ای رسولا تالیاً علیکم آیاتنا ومزکیاً لکم ومعلماً لکم الکتاب والحکمة (ما لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ)این‌رسول که آمده است ره میکند (۲) شمارا باخلاق و افعالی که بآن زکی وپارسا باشید، ووجهی دیگر آنست که گواهی میدهد برزکا وطهارت شماچون‌تکلیف

(۱) دعی بر وزن غنی آنکه درنسبش سخن است .
(۲) یعنی راه مینماید .

اوبجای آورید برشما مدح وثنا میگوید. وابومسلم گفت شمارا جمع میکند وعدد شمارا بسیار میکند بدعوت والفت دادن واظهار معجزات کردن منزکاالزرع اذانما وشما را کتاب ومعانی و تفسیر واحکام میآموزد ونیز حکمت یعني سنت (١) وشریعت شمارا میآموزد چیزي که شما نمیدانید برای آنکه او درجاهلیت آمدبرفترت پیغامبران کتابی نبود ایشان‌را وایشان انجیل وشرع‌عیسی‌رافراموش کرده بودندومتروك کرده‌وآیت‌وارده‌وردمنت‌وتذکیرنعمت‌است‌برعرب وعجم بفرستادن رسول موصوف باین صفات وآیة دلیلست بربطلان قول آنانکه گفتند خدای تعالی‌را بسمع دانند وبقول پیغامبر (٢) برای آن‌خدای تعالی باز نمود که من رسول‌را برای آن فرستادم تاشمارا بیاموزد آنچه شما ندانستید یعني ازشرعیات که بعقل نشاید دانستن و اما آنچه در عقل مقرر است ویابنظر درادله استخراج توان کردن دانسته‌ایم از بدیهۀ عقل یااز ره نظر بی‌تعلیم معلمی ونیز دلیلست بربطلان قول مثبتان قیاس که حق تعالی گفت رسول شمارا سنت وشرایع آموزد وباین منت‌نهاد برما اگربقیاس طریق معرفت شرعیات بودی این منت نبودی‌چه‌خود قیاس کننده بدانستی‌بی‌تعلیم رسول ﷺ .

(فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ) اینفعل مجزوم است بجواب امر علی تضمین معنی الشرط و الجزاء. درمعنی آیه‌مفسران‌وعلماء بسیارسخن گفتند عبدالله‌عباس گفت‌اذکرونی بطاعتی‌أذکرکم بمعونتی مرا بطاعت یادآرید تاشمارا بمعونت یادآرم بیانش « والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا» سعید جبیر گفت اذکرونی بطاعتی‌أذکرکم بمغفرتی‌مرا بطاعت‌یادآرید تاشمارابآمرزش یادآرم بیانش قوله تعالی عزوجل: «واطیعوالله واطیعواالرسول لعلکم ترحمون» فضیل عیاض گفت اذکرونی بطاعتي اذکرکم بثوابی بیانش «إن‌الذین‌آمنوا وعملواالصالحات إنا لانضیع أجرمن‌أحسن عملاًاولئك‌لهم جنات‌عدن» ونیزقول‌رسول‌ﷺ که گفت «من‌أطاع‌الله فقدذکرالله وإن قلّت صلاته‌وصیامه وتلاوته‌القرآن ومن‌عصی‌الله فقدنسی‌الله وإن کثرت صلاته و صیامه و وتلاوته‌القرآن» گفت هرکه فرمان خدای پاداشته‌بود پس بتحقیق یادکرده خدارا واگر چه

---

(١) حکمت چیزی است که عقل وجه آنرا بداند و تصدیق کند وکتاب اعم است از آنکه تعبدی باشد وجهت آنرا بدانی یاندانی‌وپیغمبر صلی‌الله علیه وآله عقلیات رابه‌تنبیه وتعلیم القافرمود وشرعیات‌را به‌تعبد وتکلیف‌مثلا درتوحید فرمو«دلوکان فیهماالهه‌الا الله لفسدتا» وفرمود درعلم‌واجب «الایعلم‌من خلق وهواللطیف‌الخبیر»وامرکرد بتدبر درآسمان وزمین وخلق اشیاء یعنی‌ترغیب کرد در فراگرفتن علم نجوم وهیئت وتشریح وطب وعلوم طبیعی وفلسفه وغیر ذلك .

(٢) اینها اخباریان شیعه وحشویه اهل سنت‌اند .

نماز کم کند وروزه کم کرده باشدوقرآن کم‌خواند وهر که‌نافرمانی کند خدای‌را پس‌بتحقیق فراموش کرده‌است خدای را و اگرچه نماز بسیار کند وروزه بسیاردارد وقرآن بسیار خواندو بعضی دیگر گفتند اذکرونی بالتوحید والایمان أذکرکم بالدرجات و الجنان بیانه قوله « و بشرالذین آمنواوعملواالصالحات ان‌لهم‌جنات تجری‌من‌تحتهاالانهار» ابن کیسان گفت‌اذکرونی بالشکرأذکرکم بالزیادة بیانه قوله «لئن شکرتم لازیدنکم » و گفته‌اند «اذکرونی علی ظهر الارض أذکرکم فی بطنها» اصمعی گفت اعرابی دیدم که بعرفات ایستاده میگفت «الهی‌عجّت الیك الاصوات بضروب‌اللغات یسئلونك‌الحاجات وحاجتی‌أن‌تذکرنی علی طول‌البلاء إذانسینی اهل الدنیا » میگفت بارخدایاآوازها بلندشد بتو بزبانهای مختلف ازتو حاجتها میخواهند و حاجت من آن است که چون مرا درآن منزل وحدت ووحشت فرود آرندوخلقان مرافراموش کنندتومرا یادآری . بعضی‌دیگر گفتند «اذکرونی بالطاعات‌أذکرکم‌بالمفازات» بیانه فی‌قوله تعالی «من‌عمل‌صالحا من‌ذکر أوانثی وهو مؤمن فلنحیینه حیوة طیبة » وقیل اذکروني فی ـ الخلاء أذکرکم فی‌الملاء مرا یادآرید درخلوت تاشمارا یادآورم در روز جمعیت بیانش روایت کرده‌اند که خدای تعالی دربعضی از کتب‌اوائل انزله کرد «أناعند ظن‌عبدی فلیظن‌بی ماشاء و أنا مع عبدي اذاذکرنی فمن ذکرنی فی‌نفسه ذکرته فی‌نفسي ومن‌ذکرنی فی‌ملاء ذکرته فی ملاء خیراًمنه،ومن‌تقرب إلیّ‌شبراً تقربت الیه ذراعاً ومن تقرب الی ذراعاً تقربت‌الیه باعاً ومن أتانی‌مشیا أتیته هرولة ومن أتانی بقراب الارض خطیئة أتیته بمثلها مغفرة مالم یشرك‌بی شیئا» گفت‌من‌نزد گمان‌بنده‌ام بمن، گوهرچه‌خواهی بمن گمان‌بر،ومن‌بابنده‌ام‌چون مرادرنفس‌خود یاد کنداورا درنفس خود یاد کنم واگرمرادرمجمعی‌یاد کند اورا درمجمعی به ازاو یاد کنم‌چون بدستی‌بمن نزدیك‌شودأرشی‌باو نزدیك شوم‌وچون‌ارشی‌بمن‌نزدیك‌شود من‌دوچندِ ارش‌باونزدیك شوم(۱) هر که بمن‌آید برفتن‌باوشوم بتاختن وهر که بمن‌آید باچندانی گناه که در همه روی زمین نگنجد هم‌چندِ آن مغفرت‌بدو آورم مادام‌تابامن‌شرك‌نیاورد، و گفته‌اند اذکرونی‌فی‌السعة والرخاء أذکرکم فی‌الشدة والبلاء بیانه قوله تعالی « فلولا انه‌کان من المسبحین للبث في‌بطنه الی یوم‌یبعثون» ونیز قول‌رسول‌صلی‌الله‌علیه‌وآله « تعرف‌الی‌الله فی‌الرخاء یعرفك فی‌الشدة والجفاء» بـا خدا آشنائی کن درخواری تاترا بشناسند درسختی، سلمان پارسی گفت چون‌بنده براین درگاه آشناباشد واورا بلائی‌رسد فرشتگان شفیع اوباشند گویند بارخدایا خادم حضرت‌تواست وبندهٔ

(۱) بدست یك وجب است . دوچند ارش یعنی دوبرابر ارش باع است، وارش یك ذراع است

در گاه تواست اورا بلائی رسید بارخدایا اگر مصلحت دانی اوراخلاصی ده وازاو کفایت کن وچون بدرگاه آشنائی ندارد وبلایش رسد آنگاه بدرگاه آید گویند آلآن (١) بیانش قصهٔ فرعون «آلآن وقدعصیت قبل» وقیل اذکرونی بالثناء أذکرکم بالجزاء اذکرونی بلاغفله أذکرکم بلا مهلة، اذکرونی بالندی أذکرکم بالکرم اذکرونی بالمعذرة أذکرکم بالمغفرة اذکرونی بالارادة أذکرکم بالافادة اذکرونی بالتنصل (٢) أذکرکم بالتفضل اذکرونی بالاخلاص أذکرکم بالخلاص اذکرونی بالقلوب أذکرکم بکشف الکروب اذکرونی بالایمان أذکرکم بالأمان اذکرونی بالاسلام أذکرکم بالاکرام. عبدالله مبارك گفت سالی ازسالها بحج خانهٔ خدامیشدم درراه مراقطع افتاد و ازقافله بازماندم بر توکل شترمیراندم کودکی را دیدم مراهق از کنارهٔ بیابان بر آمد تنها جامهٔ مختصر پوشیده نه زادی نه راحله‌ای نه انیسی تا بمن رسید گفتم ای جوان با خویشتن زینهار خورده‌ای (٣) که چنین آمده ای در بادیه و یا چون من منقطع شده ای ؟ گفت منقطع نشده ام خود آمده ام، گفتم زاد و راحله و طعام و شرابت کجاست ؟ اشارت بسوی آسمان کرد، خواستم تا او را امتحان کنم گفتم مرا باری تشنه است شربتی آب سرده من این بگفتم او دست در هوا کرد قدحی آب بگرفت از هوا مشعشعاً بالثلج یعنی برف دراوافکنده بجنبانید وپیش من داشت من عجب بماندم گفتم ماهذا این پایه از کجایافتی گفت أذکره فی الخلوات یذکرنی فی الفلوات. ربیع انس دراین آیه گفت ان الله ذاکر من ذکره و زاید من شکره ومعذب من کفره گفت خدای تعامی یاد کند آنرا که یاداو کند وزیاده کند آنرا که شکر او کند وعذاب کند آن راکه کفران نعمت او کند. سفیان عیینه گفت دراخبار چنین خوانده‌ام که خدای تعالی جل جلاله گفت من بندگان خودرا آن دادم که اگر جبرئیل ومیکائیل رادادمی حق ایشان گذارده بودمی بقولی لهم «فاذکرونی أذکرکم» بموسی بن عمران وحی کرد که یاموسی دشمنان مرابگوی تاازمن یادنکنند که چون ایشان مرا یاد کنند من ایشان را یاد کنم ویاد کردن من ایشان را بلعنت بود حق تعالی دراین آیه جمع کرد ازمیان ذکروشکر ذکراو سه گونه بود بدل وبزبان وبجوارح وارکان اماذکر بدل دو گونه بود یکی نظر وفکر باشد وآن شرف واصل عبادت است (٤) که همه رابنا برآنست چه سکون النفس وطمأنینهٔ دل در آنست «الا بذکر الله

---

(١) یعنی آیا اکنون آمدی واظهار آشنائی میکنی .
(٢) یعنی بیرون آمدن ازخودی وخود پرستی .
(٣) زنهار خوردن عهد گسستن و پیمان شکستن است یعنی دست از جان خود شسته و ترك خود گفته که اینچنین بیبابان آمده‌ای .
(٤) وصوفیه آنرا ذکرخفی گویند .

تطمئن القلوب» واین آن واجب است که بنده ازهمهٔ واحبات خالی بوددر وقتی وازوجوب این خالی نبودیعنی نظرلاجرم چنین فرمود ﷺ که «تفکرساعة خیرمن عبادة ستین سنة» ووجه دوم آن بود که تفکر کند دروعد ووعید وثواب وعقاب تاداعی باشداورا بافعل طاعت وصارف باشد از فعل معصیت وتوبه داخل باشد دراین جمله برای آنکه هم ازفعل دل است ازپشیمانی بر گذشته وعزم بر آینده . اماذکر بزبان مشتمل است(۱) بر تسبیح وتهلیل وتحمید وتمجید اماذکر بجوارح سایر طاعات باشد ازنماز وروزه وحج وعبادات وبرای این کار خدای تعالی نمازآدینه را ذکرخواندفی قوله تعالی «فاسعوا الی ذکرالله وذروا البیع» ازجمله ذکر دعاست من قوله ﷺ «افضل الذکر الدعاء» وبعضی دیگر گفتند که ذکر سه است ذکر الالاء وذکر الاسماء وذکررب الارض والسماء اما ذکرالآلاء فقولـه « اذکروا نعمتی » « و اذکروا نعمة الله علیکم » و ذکر الاسماء قوله تعالی عزوجل «واذکر اسم ربك وتبتل الیه تبتیلا» واماذکرالله عزوجل فقوله «فاذکرونی أذکرکم» «واذکروا الله ذکراً کثیراً وسبحوه بکرة وأصیلا» چون ذکر او کنی بسیار کن که بسیارذکر تو در جنب ذکر ذاکران اندك باشد نبینی که درحق فرشتگان چه فرمود که «یسبحون اللیل والنهار لایفترون» ابوسعید خدری گفت چون این آیه آمد که «اذکروا الله ذکراً کثیراً» رسول ﷺ چندانی ذکرخدای تعالی کرد که کافران گفتند دیوانه است. یحیی بن معاذ گفت عارف را سه حالت بود حالت افتخار حالت افتقار حالت اعتذارچون خدای را یاد کند مفتخر بودوفخر آرد چون خود را یاد کند مفتقر یعنی درویش ومحتاج چون گناه خودیاد کند عذر خواهنده بود، وهم او گفت خدای تعالی را بر بنده هم این دو نعمت بودی که هر گه خواهد ذکراو کند ومنع نه، وهر گه بادرگاه اوشود اورا بَد وحجاب نه ، کفایت بودی، وهم او گفت بیم آنست که ازدنیا بروم ومرادمن ازدو چیز بر آمده نباشد وحق آن نگذارده باشم ذکرخدای تعالی عزوجل ونوحهٔ برخویشتن. حقتعالی سه چیز بر سه چیز وعده داد: ذکررا بذکر وفارا بوفا وفسحت را بفسحت « فافسحوا یفسح الله لکم». قوله تعالی عزوجل (أَذْكُرْكُمْ) تاتورایاد کنم ، ذکرخدای تعالی بنده را از دووجه بودیکی با آنکه مدحش فرمایددر کتابهای خودبرزبان پیغمبران ودر آسمانها برزبان فرشتگان ودرملأ أعلی(۲) ودوم بایجاب ثواب أبدو کرامت ورضا ، حسن بصری گفت شکرخدای چگونه گزارم اگرمارا گفتی ذکرمن کنی در مواضعی مخصوص تامن ذکر شما کنم آنکه جان ومال بذل بایستی کردن تابآنجارسید، واجب بودی فکیف که میگوید بنده من برهرحالی ازحالات

(۱) این قسم را ذکر جلی گویند .

(۲) یعنی بزبان خود

كه باشى «اذكروا الله قياماً وقعوداً وعلى جنوبكم» اگر ايستاده باشيد واگر نشسته باشيد واگر بر پهلوخفته باشيد. كعب الاحبار گفت موسى عليه السلام گفت يارب توبابندگان خود نزديكى؟ تاباتو سر گويند يادورى تاتورا بآوازبلند خوانند؟ حق‌تعالى گفت يا موسى «أناجليس من ذكرنى» من هم نشين آنم كه ذكرمن ميكند موسى گفت بارخدايا من بر حالاتى باشم كه نخواهم كه در آن حال ذكرتو كنم يعنى حالت جنابت وحالت قضاء حاجت حقتعالى گفت «اذكرنى على كل حال» اماتأويل اين خبر، سؤال ممتنع نبود كه‌اززبان قوم باشدچنانكه«أرنى أنظر إليك»وتفسير «جليس من‌ذكرنى» مبالغه باشد درعلم‌باحوال بندگان ودرخبر است كه خدايتعالى جل‌جلاله وحى كرد بموسى بن عمران گفت ياموسى چون ذكرمن كنى بايد كه اندامهاى توازخوف من لرزان باشد ودلت ازعقاب‌من ترسان باشد وبمعرفت‌من بغايت سكون‌واطمينان باشد وچون‌مرا خوانى دلت بايد تاپيشرو زبانت بود وزبانت وراى دلت باشد وچون درپيش‌من بايستى مقامت بايد مقام ذليلان واسيران‌وحقيران باشد وآنگه بمذمت‌وملامت‌باخويشتن گردى(١) كه‌بملامت تواوليترى وچون بامن‌مناجات كنى بدل حزين موافق وزبانى راستگوصادق مناجات كن‌قوله (وَاشْكُرُوا لِي) حد شكر بيان كرديم كه اعتراف باشد بنعمت منعم باضربى ازتعظيم اووآن اعتراف هم بدل‌باشد وبزبان وبجوارح واصل‌اعتراف بدل است براى آنكه اگر بزبان وجوارح معترف بود وبدل‌نبود منافق‌بودواگر بدل‌بوداززبان وجوارح‌مجزى(٢) باشد وامااعتراف‌بزبان براى نعمت مخلوق‌بايد تااوبداند كه شاكراست، ونيزدرنعمت خداى تعالى جل‌جلاله تامردمان اقتدا كنند واما شكر بجوارح بانواع عبادت باشد واين غايت شكربود واين برنعمت هيچ منعم نباشد مگر بر نعمت خدايتعالى جل جلاله كه‌آن اصول نعم‌باشد ازحيوة و قدرت و نفرت وشهوت وكمال عقل. واستقصاء كلام دراين باب درذكر آيات بيايد ان‌شاءالله تعالى. آنگه مؤكد بكرد بقوله (وَلَا تَكْفُرُونِ) يعنى‌درساير اوقات خالى نباشيدازشكر نعمت من‌واظهار آن‌بر خويشتن واحتراز كردن ازپنهان داشتن آن، كه درخبر چنين است كه «من ذكره فقدشكره ومن كتمه فقد كفره».

قوله‌تعالى (يَاأَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَوٰةِ)حقتعالى چون‌بندگان خودرا بذكروشكرخود امر كرد وعده داد ايشان را بذكر خود بذكرى كه ايشان كنند اورا آنگه‌آنچه عون ايشان‌باشد ازايشان دريغ نداشت‌براى آنكه‌آنچه تورا بفعل طاعت‌نزديك كند

---

(١) يعنى باخود در آويزى و نبرد كنى.　　(٢) يعنى كافى

لطف باشد وچون عند آن طاعت کرده شود توفیق باشد گفت بر این اوامر که کردم شمارا استعانت کنید ویاری خواهید ازمن بالصبر والصلوة بعضی مفسران گفتند أراد بالصبر الصوم ، مراد بصبر روزه است، برای قرینه نماز نسبت دارد باو، و گفتند خدای تعالی چند جا روزه راصبر خواند فی قوله تعالی « سلام علیکم بماصبرتم» ای بماصمتم وفی قوله « وجزاهم بماصبروا » ای بماصاموا وبعضی دیگر برعموم حمل کردند و گفتند صبر ازسه گونه باشد صبر بر طاعت وصبر ازمعصیت و صبر بر مصیبت وحمل آیة برعموم کردن اولیتر بود برای کثرت فایده را ووجوه واقسام او در ذکر آیه بیاید ان شاءالله تعالی (إنَّ اللهَ مَعَ الصَّابِرِینَ) که خدای باصابران است بمعنی نصرت ومعاونت ولطف وتوفیق .

(وَلا تَقُولُوا لِمَنْ یُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللهِ أَمْواتٌ) عبدالله عباس گفت مراد کشتگان بدرند، وسبب نزول آیه آن بود که مردمان چون ذکر ایشان رفتی گفتندی مات فلان مات فلان حقتعالی این آیت فرستاد ونهی کرد ایشان را ازاین گفتن، گفت ایشان را مرده مگوی که ایشان زنده اند وایشان چهارده تن بودند شش تن ازمهاجر بودند وهشت تن ازانصار اما مهاجران عبیده حارث عبدالمطلب بود وعمر بن وقاص وذوالشمالین ابن عمرو بن فضله وعامر بن بکیر ومهرج بن عبدالله وصفوان وازانصار سعد بن خیثمه وقیس بن عبدالمنذر وزید بن الحارث وتمیم بن حزام و رافع بن المعلی وحارثة بن سراقه ومسعود وعوف بن عفراء علماء درتفسیر آیت واحوال شهداء خلاف کردند عبدالله عباس وحسن بصری گفتند ایشان زنده اند بأرواحهم و أجسادهم بامداد و شبانگاه روزی بایشان میرسد وایشان خرمند بآنچه خدای بایشان میدهد چنانکه در دگر آیه فرمود « یرزقون فرحین بما آتاهم الله من فضله » وبعضی دگر گفتند ارواح ایشان زنده باشدو روزی برای شان عرض میکنند بامداد وشبانگاه چنانکه بر ارواح آل فرعون آتش عرضه می کنند قوله «النار یعرضون علیها غدواً وعشیاً »وعلماء محققان بیشتر برقول اولند واما در اخبار لفظ ارواح آمد(۱) چنانکه روایت کرد عبدالله عباس که رسول ﷺ دردذکر شهداء احد گفت «أرواحهم فی اجواف طیر خضر تروی من أنهار الجنة وتأکل من ثمرها وتأوی إلی قنادیل من ذهب فی ظل العرش» گفت ارواح ایشان درحوصلهٔ مرغان سبز باشد(۲) که ازجویهای بهشت آب خورند وازمیوه های

---

(۱) اعتماد برهمین باید کرد که در اخبار وارد شده است زیرا که اجساد شهداء وغیر شهداء باید در قیامت زنده شوند وپیش ازآن حیات ظاهری ندارند .

(۲) این روایت در اخبار ما تکذیب شده است و فرمودند روح مؤمن شریفتر از آن است که درچینه دان مرغ قرار گیرد بلکه دربدنی است همانند بدن خود .

بهشت خورند وباقنادیل‌هاشوند ازززآویخته درسایهٔ عرش وألفاظ اخباردراین معنی‌مختلف‌است درخبرازمجاهد چنین‌است که بوی بهشت یابند ودربهشت‌نه‌اندوقتاده میگوید مساکنهم‌السدرة، جای ایشان درسدرةالمنتهی‌است واماابوالقاسم‌بلخی گفت معنی‌آنکه خدای‌تعالی گفت (بَلْ أَحياءٌ)آن است که سیحیون‌ایشان زنده خواهند شدن بقیامت عندآنکه خلقانراحشر کنند و بعضی دیگر گفتند مراد بحیات ایشان‌آن‌است که ذکرایشان ونام ایشان، دردنیابماندبمثابه‌این باشدکه زنده‌باشند. چنانکه شاعر گفته شعر:

ذِكْرُ الفَتى عُمْرُهُ الثاني وَلَذَّتُهُ   مافاتَهُ وَفُضُولُ العِيشِ أَشْغالٌ (۱)

وظاهرآیه دلیل قول اول میکند که حقتعالی گفت « بل‌أحیاء » معنی‌آن است که بل هم احیاء، ودردیگرآیه تصریح کرد بذکرآنکه روزی میخورند و شادمانه‌اند بآنچه خدای تعالی بایشان میدهد واین‌لایق‌نباشد بروح بی‌جسم(۲)درخبراست ازرسول ﷺ که خدایتعالی‌عزوجل شهیدرا شش خصلت‌بدهد عندآنکه اول قطره‌ای ازخون او بزمین‌آید جملهٔ گناهانش عفو کند جای اودربهشت باونماید وجفتی‌ازحورالعین بدودهد وازفزع اکبرش ایمن گرداند واز عذاب گورایمن باشد وبحلیهٔ‌ایمانش بیاراید، ودرخبری‌دیگرنه خصلت است وتاج وقاربرسرش نهند وآن تاجی‌بود ازیاقوت سرخ وهفتادودوجفت ازحورالعین بدهد و شفاعتش قبول کند تاهفتاد

---

(۱) یادکردن نام انسان پس ازمرك عمر دویم اواست ولذت اوچیزهائی است که ازدست او بدررفته وزیادتی‌های عیش گرفتاری اواست این قول‌ملاحده دهری وطبیعیان است که روح را عرض بشمارند و خرافی‌تر از این قول کسی است که روح راهم جسمی داندمانندبدن‌مادی .

(۲) در تفسیر بیضاوی گوید در این آیه دلالت است برآنکه ارواح جوهرند قائم‌بذات خود غیر آنچه حس میشود اعنی غیر بدن وپس ازبدن باقی میماند باصفت ادراك وجمهور صحابه وتابعین براین قولند وآیات وسنن برآن‌دلالت دارد و بنابراین تخصیص شهداء برای‌آنستکه بخداوند تعالی نزدیکترند وبهجت و کرامت‌آنها بیشتر انتهی. وماگوئیم‌صحابه وتابعین وسایرعلمای منقول‌اصطلاح جوهر مجرد وامثال آنرا بکار نمیبردند اما عمل ورفتار وعقایدشان دلالت برآن دارد که روح را جوهرمستقل میدانند چون همه برای مردگان خیرات میکردند وقرآن میخواندند ودرروایات‌ترغیب بآن شده وهیچکس بابدن مردگان معامله زنده نمیکرد پس برای او نوعی حیات دیگر قائل‌بودند مثلا قبر راگرم نمیکنند که مرده درزمستان سرما نخورد یاغذا برای او در قبر نمیگذارند و باز معتقدند خداوند بکرة وعشیا بآنها غذا میدهد پس مقربودند نوع غذای‌آنها طور دیگر است‌ومعتقد بودند که پیغمبر صلی‌الله علیه وآله سعد معاذ را دید باحوری معانقه‌میکند وخودشان نمیدیدند پس حیات اورانوع دیگر غیرحیات دنیوی‌میدانستند وهکذا .

کس ازخویشانش، وراوی‌خبرعبادهٔ صامت است ازرسول ﷺ وأبوهریره روایت میکند ازرسول ﷺ که او گفت که زمین ازخون‌شهیدخشك نشده‌باشد(۱) تادوحورالعین ازبهشت بشتابند مانند دومرغ که بچه ایشان برزمین‌افتاده‌باشد هریکی باحله‌ای ازحله‌های‌بهشت که بهای‌ایشان‌بیشتر باشد از هرمتاعی که در دنیاست و هم ابو هریره روایت کند که مثل مجاهد مثل نماز کن روزه دار است‌آنکه همیشه صایم و قایم بود وهیچ بنده نبود که اورا مجروح میکنند در سبیل خدا وإلافردای قیامت‌میآید خون‌آلود رنگ رنگ خون باشد وبوی بوی مشك دهد وخدای تعالی‌عزوجل اوراضمان کرده‌بوداز‌دوکاریکی، یابهشت یاآنکه باخانهٔ خودشود باغنیمت‌واخبار دراین معنی بسیار است .

قوله‌تعالی:(وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ) خطاب‌بامت محمد است خدای تعالی عزوجل میگوید ماامتحان کنیم وبیازمائیم شمارا بچیزی یعنی بنوعی از ترس و گرسنگی. عبدالله عباس گفت خدایتعالی خبرداد که دنیا سرای بلاست وهکلفان دراومبتلااند. عطاوربیع أنس گفتند مراد بآیه مهاجرانند بعدهجرت ومراد بابلاوابتلاء تشدیدتکلیف است‌بر ایشان تاعندآن مستحق ثواب عظیم شوند ومعنی ابتلاپیش ازاین شرح دادیم حقتعالی گفت به پنج چیز امتحان کردم شمارابخوف، عبدالله عباس گفت‌ترس ازدشمن ، والجوع یعنی قحط‌قوله (وَنَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ) نقصان‌مال‌یعنی‌زیان درتجارت وهلاك‌مواشی والانفس یعنی تنهابمرگ‌یابقتل و گفته‌اند بیماری‌و گفته‌اندبه‌پیری . وابوعلی گفت‌خوف‌برای آن باخدای‌نسبت کرد که‌بجهادباشدو آن‌بامرخدا بودو بعضی دیگرازمفسران تفسیرخوف‌بحرب کردند وخوف در کلام ایشان کنایت‌باشد ازحرب وهمچنین روع وفزع نه‌بینی که شعراء ایشان چندانکه یوم روع گفتندیوم‌الحرب خواستند شعر.

إِنَّا لَنُرْخِصُ يَوْمَ الرَّوْعِ أَنْفُسَنَا   وَلَوْ نُسَامُ بِهَا فِي‌الأَمْنِ أُغْلِينَا (۲)

وقال‌أيضاً :

مَقَادِيمُ وَصَّالُونَ فِي‌الرَّوْعِ خَطْوَهُمْ   بِكُلِّ رَقِيقِ الشَّفْرَتَيْنِ يَمَانِ (۳)

وقال آخر :

---

(۱) دلیل تجرد روح است مستقل از تن (۲) ما جان‌های خویش را در روز جنك ارزان میکنیم و اگر خواهند در امن باما معامله کنند جانها گران بها باشند .

(۳) پیش روانند و پیاپی گام در پی هم می‌نهند باتیغ یمانی که هردو لب‌آن تیزاست .

أُبَعِّدُهُنَّ يَوْمَ الرَّوْعِ عَنْكُمْ وَإِنْ كَانَتْ مُسَلَّمَةَ النِّصَالِ (١)

واين را حدی نیست. مراد حرب است یعنی جهاد کفار واین خود بظاهر خود باشد بتأويل حاجت ندارد. شافعی گفت «بشيء من الخوف والجوع» یعنی خوف الله والجوع صيام شهر رمضان يعني بخوف ترس خدای خواست وبگرسنگی روزهٔ ماه رمضان وبنقصان مال زکوة مال وصدقات وبنقصان نفس مرگ وبیماری وبنقصان ثمرات ومیوه ها مرگ فرزندان وفرزندزادگان برای آنکه فرزند میوهٔ دل مادروپدر باشد عبدالله عباس گفت ازابوسلمه ازابوسنان که او گفت مرافرزندی فرمان یافت نام اوسنان که مرا باو کنیت میکردند من اورادفن کردم ابوطلحة الخولانی حاضر بود مرا گفت یاباسنان تورا بشارت دهم؟ گفتم بلی گفت حدثني الضحاك بن عبدالرحمن عن ابی موسی الاشعری گفت مراضحاك حديث کرد ازابوموسی اشعری که رسولﷺ گفت چون بندهٔ مؤمن را فرزندی بمیرد خدای تعالی فرشتگانرا گوید بندهٔ مرافرزندازاو بستدی ومیوهٔ دل اواز اوجدا کردی گویدبندهٔ من عند آن حال چه گفت؟ گویند بارخدایا توراحمد کرد واسترجاع کرد گویدبرای بندهٔ من در بهشت خانه‌ای بنا کنی و آنرابیت الحمد نام نهی برای اودربهشت خانهٔ بنا کنند وبیت الحمد نام نهند قوله تعالى (وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ) بشارت ده صابرانرا و آنانکه براين مصائب وبلیات صبر کنند وجزع نکنند و گفتیم صبر حبس نفس علی ماتکره باشد.

(ألَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمْ مُصِيبَةٌ قَالُوا) آنانکه چون ایشان رامصیبتی رسد استرجاع کنندوباخدای گریزند و گویند (إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ) ماخدا رائيم بعبودية» وإنا إليه راجعون» در آخرت . امروز ملك اوئيم وفردا در آخرت رجوع بااوست، ابوبكر وراق گفت «إنالله» إقرار له بالملك «وإنااليه راجعون» إقرار على أنفسنا بالهلك، گفت دراين کلمه دو اقرار است یکی إقراراست اورابملك ویکی إقراراست برخويشتن بهلك، إقرارمیکند که اومالك است وماهالكيم. بصريون «انا» اماله کنند وقتيبه لام «لله» وباقی قراء بتفخيم خوانند . عکرمه گفت شبی رسولﷺرا چراغی بمرد گفت «انالله وانا إليه راجعون» گفتند یارسول‌الله این نیز مصیبت باشد گفت بلی هرچه مردابرنجاند مصیبت باشد. سعید جبیر گفت هیچ امت را در مصیبت آن ندادند که این امت را یعنی کلمات استرجاع نه بيني که یعقوب را چون آن مصیبت رسید گفت يا اسفى على يوسف واگراین کلمه داده بودی فزع باین کردی رسول ﷺ گفت «من استرجع عندالمصيبة جبرالله مصيبته وأحسن عقباه وجعل له خلفاً صالحاً» گفت هر کس عندالمصيبة استرجاع

(١) روز جنك آن اسلحه را ازشما دور میکنم اگرچه آهن آن درست وسالم باشد.

کند خدای‌تعالی جبرمصیبت‌او کند وعاقبت اوراخیر کند واورا خلفی صالح دهد پسندیدۀ او و رسول ﷺ فرموده است هر که اورامصیبتی رسیده باشد هر گاه که‌آن مصیبت یادش‌آید عند آن استرجاع کند خدای‌تعالی چندان مزدش دهد که‌آن روز که مصیبت رسید اورا واگرچه روزگاردرازبرآمده بود. عبدالله‌عباس گفت چهارخصلت‌است که‌هر کس که‌آن‌خصلتهادراوباشد اورادربهشت‌خانه‌ای‌بدهندیکی گفتن« لاإله إلاالله» است وچون گناهی کند استغفار کند وچون نعمتی بدورسد شکر کند وچون مصیبتی باورسداسترجاع کند وبگوید «اناالله وانااليه راجعون» عبدالله‌عباس گفت چون مؤمن عندآنکه‌اورامصیبتی رسد رضادهد وتسلیم واسترجاع کندخدای تعالی‌عزوجل‌اوراسه چیزدهد صلوة ازقبل اوورحمت وهدایت‌ازحق. ام‌سلمه گوید ازرسول ﷺ شنیدم که گفت هیچ بندۀ مسلمان نباشد که اورامصیبتی رسد واوعندآن مصیبت‌آنچه‌خدایتعالی فرموده است بگوید که‌آن‌کلمه استرجاع است یعنی گفتن«اناللهوانااليه راجعون» وآنکه‌بگوید « اللهم اجبرنی فی مصیبتی واخلفنی خیرأمنها» إلاخدای تعالی عوض‌آن بهترازآنش بازدهد، آنگه گفت چون‌ابوسلمه بمرد من گفتم درمیان مسلمانان بهترازابوسلمه کجاباشد اول‌جماعت مهاجران است(۱) تارسول ﷺ حاطب بن‌ابی ربیعه‌را فرستاد ومرابخواست من گفتم دختری‌دارم ومن زنی غیورم گفت امادخترش راخدا کفایت کند واماغیرتش من دعا کنم تابرود ودر روایتی دیگر گفتم مرا ازاولیاء من هیچ کس حاضر نیست رسول ﷺ گفت هیچ‌ولیٔ تونباشدالابآن‌رضا دهد که من دامادش‌باشم.

روایت است ازوهب منبه که گفت‌یکروزموسی علیه‌السلام درمناجات باخدای تعالی گفت‌إلهی ازمنازل بهشت کدام‌برتونزدیك تراست بمعنی کرامت؟ گفت حظیرۀ قدس گفت خدایاساکنان حظیرۀ قدس که‌باشند؟ گفت اصحاب مصیبات، موسی گفت بارخدایا صفت ایشان مرابگو گفت یاموسی آنان باشند که چون‌ایشان‌را ابتلاکنم‌ببلیتی صبر کنند وچون برایشان نعمتی کنم‌شکر کنند وچون مصیبتی رسدایشانرابگویند «اناالله واناالیه راجعون»ایشان اهل حظیرۀ قدس باشند مغیرة بن شعبه روایت کند که دوال نعل رسول ﷺ بگسست رسول ﷺ استرجاع کردو گفت « اناالله والیه راجعون» ما گفتیم یارسول‌الله‌این نیزمصیبتی باشد گفت بلی هرمکروهی که‌بمرد رسد مصیبت باشد. وابوهریره روایت کرده که رسول ﷺ گفت چون‌دوال نعل‌یکی‌ازشمابگسلد باید که استرجاع کند وازخدای تعالی عوضش بخواهد که اگرخدای تعالی میسر نکند میسر

(۱) ابو سلمه نخستین کس بود که از مکه هجرت کرد بمدینه و افضل ازاو کسی نیست.

نشود آنكه‌اوبی برگ(١) مانده، انس مالك گويد كه رسول ﷺ زنی را ديد كه بر كودكی میگريست اورا گفت اتقی‌الله واصبری ازخدای بترس وصبر كن، زن گفت مصيبت من‌تورا درد نميكند، رسول ﷺ بگذشت، اورا گفتند اين رانشناختی ؟ گفت نه گفتند اين‌رسول خد است براثراوبدويد وتضرع كرد وتوبه كرد گفت يارسول‌الله تورانشناختم اكنون فرمان‌بردارم صبر كنم واحتساب كنم، رسول ﷺ گفت «الصبرعندالصدمةالاولى» گفت صبر بنزديك زخم اول‌بايد كردن، وبيان كرد كه هرچه مصيبت سخت‌تر باشد صبر كردن براومزد بيشتر باشد . ذوالنون مصری گويد بگورستانی بگذشتم زنی را ديدم باجمال گوری چند درپيش گرفته ميگريست و اين بيتها ميخواند .

صَبَرْتُ وَكانَ الصَّبْرُ خَيراً مَغَبَّةً ... وَهَلْ جَـزَعٌ يُجْدي عَلَيَّ فَأَجْزَعُ
صَبَرْتُ عَلىٰ ما لَوْ تَحَمَّلَ بَعْضَهُ ... جِبالُ شَرَوْرَىٰ أَصْبَحَتْ تَتَصَدَّعُ
مَلَكْتُ دُمُوعَ العَيْنِ ثُمَّ رَدَدْتُها ... إلىٰ ناظِري فَالعَيْنُ فِي‌القَلْبِ تَدْمَعُ (٢)

اورا گفتم چه مصيبت رسيده تورا گفت عجب‌تر مصيبتی دوپسرك داشتم كه همه سلوت دل من ايشان‌بودندپدرايشان روزی گوسفندی بكشت وكاردآنجارها كرد واوبرفت ومن‌مشغول كاری شدم پسرمهترين كهترين(٣) را گفت بياتامن تورا بگويم كه پدرم گوسفندرا چگونه كشت‌آنگه اورا دست وپا ببست وبخوابانيد وكارد بر گلوی اوبماليد اورا بكشت چون‌من‌خبر يافتم بانگ‌برآوردم بگريخت وبر كوه شد پدردرآمد گفتم چنين حالتی افتاد پدر بطلب پسر رفت بسياربگرديدآخرچون‌بازيافت اوراشيرش دريده بود پدرساعتی برسراوبودآنگه بگرفت اوراباز‌آورد تشنگی عظيم دراوكار كرده‌بود ساعتی‌برآمد اونيز باپيش خداشدهمان روزپسر كی ديگرداشتم طفل ومن ديك ميپختم مشغول شدم بكارإينان بنزديك ديك رفت ديك بيفكند وبر اوريخت واونيزسوخته شد اكنون من نشسته‌ام چنين كه می‌بينی(٤) گفتم چگونه صبر ميكنی

(١) برك هرگونه اثاث و لباس ومال باشد كه غالباً انسان باخود دارد .

(٢) شكيبائی كردم وشكيبائی‌عاقبت نيكودارد وبيتابی كردن مرا سود نكند‌چرابيتابی‌نمايم . شكيبائی كردم بر مصيبتی كه اگر بكوههای شروری ميرسيدآنرا ازهم ميشكافت و فروميريخت . سرشك خود را در اختيار خود داشتم وآنرا بچشم بازگردانيدم پس ازآن چشم من اشكها را در دل ميريزد .

(٣) بزرگتر كوچكتر را .

(٤) خداوند تعالى برای حفظ انواع حيوان وانسان محبت فرزند را دردل‌پدرو مادر قرار⇐

براین مصیبتها وجزع نمیکنی؟ گفت اندیشه کرده‌ام که اگرصبر وجزع دومردبودندی که با یکدیگر بر آویختندی صبرغالبتر بودی آنگاه این بیتها انشاء کرد:

إِلَى اللهِ كُلُّ الأَمْرِ فِي الخَلْقِ كُلِّهِ ... وَلَيْسَ إِلَى المَخْلُوقِ شَيْءٌ مِنَ الأَمْرِ
تَعَوَّدْتُ مَسَّ الضُّرِّ حَتَّى أَلِفْتُهُ ... وَ أَسْلَمَنِي طُولُ العَزَاءِ إِلَى الصَّبْرِ
وَ وَسَّعَ قَلْبِي لِلأَذَى كَثْرَةُ الأَذَى ... وَقَدْ كُنْتُ أَحْيَاناً يَضِيقُ بِهِ صَدْرِي
إِذَا أَنَا لَمْ أَقْنَعْ مِنَ الدَّهْرِ كُلَّ مَا ... تَكَرَّهْتُ مِنْهُ طَالَ عَتْبِي عَلَى الدَّهْرِ (۱)

وامیرالمؤمنین علیه السلام گفت «إن صبرت جرت عليك المقادير وأنت مأجور، و إن جزعت جرت عليك المقادير وأنت مأزور» گفت اگرصبر کنی قضادر تورود وتوبامزد باشی واگرجزع کنی قضا بر تورود تو بابزه باشی، أنس مالك روایت میکند که مردی از جملهٔ صحابه بود مادام پیش رسول بودی پسر کی داشت فرمان یافت روزی چند بمسجد نمیآمد رسول صلی الله علیه و آله گفت فلان چرا بمسجد نمیآید گفتند یا رسول‌الله پسر کی داشت فرمان یافته است برای آن نمیآید گفت بخوانیدش اورا بخواندند گفت یافلان بهشت راهشت دراست و دوزخ راهفت توراضی نباشی که بهر در که فرازشوی ازدرهای بهشت‌اوایستاده باشد ومیگوید پدررابیا که من بیتو بهشت نخواهم رفتن آنمردد‌لخوش گشت ، صحابه گفتند یارسول‌الله‌این اوراست خاص یادیگرانراهم‌این‌حکم است؟ گفت لابل جملهٔ مسلمانانرا چون صبرواحتساب کنند. ثابت بنانی گوید این مرد عثمان مظعون بود . حسن‌بصری‌روایت کند که‌ثواب‌صابران‌نه چندان‌است که‌آن را وصف توان کرد قوله تعالی: «انما يوفى الصابرون أجرهم بغيرحساب» هم انس روایت کند که در صحابه رسول صلی الله علیه و آله مردی بود کنیت اوابوطلحه واوپسری داشت سخت نجیب وزنی داشت صالحه وعاقله نام او ام‌سلیم این پسر بیماربود وضعیف شد شبی‌ازشبهاابوطلحه بمسجد رفت بنمازپسرفرمان‌یافت مادر برخاست و کودك را درخانه برد وبنهاد و برخاست دیك‌پخت وطعام راست کرد ومرددرآمد گفت بیمارچون‌است گفت ازامشب هیچ‌شب ساکن تر نبودآنکه طعام پیش آورد تانان‌بخوردند

☆داده و فقدان آنها را سخت ودردناك نموده تا در حفظ فرزند بکوشند پس‌اصل‌جزع برای‌مصلحت خدا وحفظ فرزنداست اگرمصلحت برگردد وخداوند بقای‌فرزندرا نخواهد جزع نباید کرد.

(۱) هرکار در آفرینش بدست خدا است وآفریدگان را هیچ تصرفی نباشد . من بارنج خو گرفته‌ام وباآن الفت دارم وخویشتن داری مرا بسوی صبر کشانیده، از بسیاری‌رنج بردن گنجایش دل من برای رنج‌بسیارشده و پیش ازاین سینه‌ام ازآن‌تنك میشد، اگرمن خرسند نباشم بآنچه‌روزگار برخلاف میل من میکند عتاب من بر او دراز خواهد بود .

وجامۀ خواب بیاورد بخفتند ومرد خلوت ساخت بازن چون آخرشب بود مرد خواست تابیرون شودزن گفت یاباطلحه نه‌بینی فلانانرا عاریه‌ای‌از کسی بستده‌اند ومدتي بداشته وبدوتمتع کرده اکنون چون خداوندش بازمیخواهد خشم می‌آید ایشانرا واظهار کراهت وجزع میکنند گفت بیخرد مردمانند وبی‌انصاف، گفت اکنون بدانکه پسرتو عاریت بودخدای‌تعالی بماداد مدتی اکنون بازستد ازحق ما آن‌است که رضا وتسلیم کاربندیم مرد گفت نیکومیگوئی «انالله وانااليه راجعون والحمدلله» بامداد چون پیش رسول رفت ورسول اورا گفت « بارك‌الله‌لكمافی‌لیلتکما » خدای شب دوشین مبارك گرداناد برشماخدای‌تعالی اورا پسری دیگربداد وعقبش از اوبماند، روزاحد زنی میآمد سه کشته برشتر بسته برپیغمبر عليه‌السلام بگذشت رسول عليه‌السلام گفت اورا که اینان چه کس‌اند؟ گفت برادرم وپسرم وشوهرم یا رسول‌الله اگرصبر کنم مرا چه باشد؟ گفت اگرصبر کنی بهشت ترا باشد گفت «فماأُبالي بعدهذا» . یعنی پس ازاین باك ندارم . مردی را پسری فرمان یافت عبدالله‌بن مزاحم بتعزیت اوآمد واورا تعزیه داد وآنگه گفت:

إنّا نُعَــزِيكَ لا أنّا عَلىٰ طَمَعٍ ... مِنَ الحَيٰـوةِ وَلٰكِنْ سُنَّةُ الدِّينِ

فَمَاالمُعَزّي بِباقٍ بَعْدِصاحِبِهِ ... وَلا المُعَزّىٰ وَإنْ عاشا إلىٰ حِينٍ (١)

عمرخطاب دربعضی راهها اعرابی را دید گفت از کجا می‌آئی؟ گفت ازنزديك وديعة که مرانهاده است دراین کوه گفت آن چیست گفت پسر کي داشتم که روزگاربتعالل اوه یگذاشتم ازمنش ببربودند دراین کوه دفنش کردم دوسال است هرروز یکباربیایم و زیارتش کنم گفت در حق اوچیزی گفتی ازمرثیه گفت بلی گفت بیار گفت:

یا غائِباً ما يَؤُوبُ مِنْ سَفَرِهْ ... عــاجَلَهُ مَوْتُـهُ عَلىٰ صِغَرِهْ

يا قُرَّةَ العَيْنِ كُـنْـتَ لِي أُنساً ... في طُولِ لَيْلِي نَعَمْ وَفي سَحَرِهْ

ما تَقَـعُ العَيْنُ كُلَّما وَقَعَتْ ... فِي الحَيِّ مِنّي إلّا عَلىٰ أثَرِهْ

شَـرِبْتَ كـأساً أبُوكَ شارِبُها ... لابُدَّ مِنْهـا لَهُ عَلىٰ كِـبَرِهْ

يَشْـرَبُهـا وَالأنامُ كُلُّهُمْ ... مَنْ كانَ في بَدْوِهِ وَفي حَضَرِهْ

---

(١) ما ترا دلداری میدهیم نه‌برای آنکه خود طمع زندگانی جاوید داریم‌بلکه چون دردین تسلیت دادن‌سنت‌است، ونه تسلیت دهنده پس‌ازآن‌دوست میماند ونه آنرا که تسلیت میدهند هرچند تامدتی زنده بمانند .

فَالْحَمْدُ لِلّهِ لا شَرِيكَ لَهُ فِي عِلْمِهِ كانَ ذا وَفِي قَدَرِهِ (۱)

عمر بگریست ، حارث بن شریح گفت قتاده را گفتم چون است که مارا مصیبتی رسد پنداریم که هرگز دلخوش نخواهیم شدن آنگه بسی برنیاید که دلخوش شویم گفت بلی چنین بمارسانیدند چندانکه مرده در گور میریزد و کهن میشود یاد او بردل دوستانش کهن میشود آنگه گفت :

وَكَما تَبْلى وُجُوهٌ فِي الثَّرى فَكَذا يَبْلى عَلَيْهِنَّ الحَزَنُ (۲)

وقال الآخر :

مُقيمٌ إلى أنْ يَبْعَثَ اللّهُ خَلْقَهُ لِقاؤُكَ لا يُرْجى وَأنتَ قَرِيبٌ

تَزِيدُ بَلىً في كُلِّ يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ وَتُنْسى كَما تَبْلى وَأنتَ حَبِيبٌ (۳)

اخبار واشعار دراین معانی بی‌قیاس‌است و کفایت است (أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَواتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ) ایشان آنانند که برایشان صلوات است از خدای ایشان ورحمت . عبدالله عباس گفت ای مغفرة، مراد بصلوات اینجا مغفرت‌است، ابن کیسان گفت صلوات اینجا ثناء است دیگران گفتند صلوات از خدای‌رحمت . وتکرار برای اختلاف لفظین افتاد چنانکه حطیئه گفت:

ألا حَبَّذا هِنْدٌ وَأرْضٌ بِها هِنْدٌ وَهِنْدٌ أتى مِنْ دُونِها النَّأيُ وَالبُعْدُ (٤)

(۱) ای غایب از نظر که از سفر باز نخواهی گشت ومرگ درعهد خردی سوی توشتاب کرد. ای روشنی دیده که درهمه شب وسحر مایه انس من بودی چشم من در تمام قبیله بچیزی نمیافتد مگر دنبال‌تو، جامی‌تو نوشیدی که پدرت‌هم خواهدنوشیددربزرگی، پدرت‌آنرا بنوشدوهمه مردم‌خواه‌چادر نشین باشند یا شهرنشین، سپاس خدای را که شریك وانباز ندارد و این مصیبت در علم وقضای او گذشته بود .

(۲) چنانکه رویها در زیر خاك نمناك پوسیده میشود اندوه نیز برآنها کهنه و فرسوده میگردد .

(۳) جاوید میمانی در اینجا تاخداوند خلق را برانگیزاند باین نزدیکی امید ملاقات نیست . درهرروزوشب کهنگی وفرسودگی‌تو میافزاید و همچنان که پوسیده‌میشوی‌از یادمیروی باآنکه‌ترا دوست داریم.

(٤) چه نیکو است آن زن که هند نام دارد و هم زمینی که هندبدانجا است وازمیان‌ماوهند دوری وفراق آمده است .

و برای‌آن«صلوات» بجمع گفت که صلواتی‌خواست بعدصلواتی و رحمت و بخشایشی (وَأُولٰئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ) و ایشان راه یافتگانند یعنی برحمت‌وثواب و گفته‌اند الی‌الحق و والثواب، و گفته‌اندبکلمهٔ استرجاع، وبعضی‌صحابه‌چون این‌آیه بخواندی گفتندی نعم‌العدلان ونعم العلاوة : گفتی نیك دولنگ‌است یعنی صلوات ورحمت ونیك سرباری است یعنی هدایت برسری (۱). درتفسیراهل‌البیت‌آمد که این‌آیات درحق اهل‌البیت است، واز صادق ﷺ روایت است که او گفت سبب نزول این‌آیه‌آن بود که چون خداي جل جلاله این‌آیه فرستاد که « و إذابتلی ابراهیم ربّه‌بکلمات‌فأتمهن» رسول ﷺ گفت «نعم‌الخلیل إبراهیم ابتلی فصبروأعطی فشکر، ولولاأنی أخاف علی عترتی‌لسألت‌الله لهم‌الامامة وما لهم وللدنیا فانهم خلقوا للاخرة و خلقت‌الدنیالهم» گفت نیك خلیلی بودخدای را ابراهیم ابتلا کردند اوراصبر کرد وبدادنداو را شکر کردواگرنه‌آنستی که من برعترت‌خود می‌ترسم، ازخدای‌تعالی‌جل‌جلاله درخواستمی تا ایشانرا امامت دادی ولیکن ایشانرا بادنیاچه‌کار که ایشان رابرای‌آخرت‌آفریده‌اند ودنیا برای ایشان جبرئیل‌آمد واین‌آیه‌آورد «ولنبلونکم بشيء من‌الخوف» رسول‌ﷺ علی‌رابخواند واین‌آیة براوخواند واورا گفت:« هذه‌کلماتك وکلمات ابراهیم هي‌الشمس والقمر» این کلمات تواست و کلمات‌ابراهیم‌آفتاب وماه بود «ولقد سبقت اجابة الله مسئلتی » واجابت خدای‌تعالی سبق برد سؤال‌مرایعنی‌این کلمات تواست که تورا باین امتحان کرد چنانکه ابراهیم‌را باآفتاب وبماه یعنی‌فی‌قوله تعالی: «فلماجن علیه‌اللیل‌رأی کوکباً ـ الایات‌الی‌قوله‌ـ انی‌وجهت وجهی». اووفا کرد اورا امامت داد تورا نیزابتلا کرد باین چیزها ومعلوم ازحال توآنکه تونیزوفا کنی تورانیزامامت داد ومن ناخواسته واجابت اوسابق شد دعاء مرا اکنون کلمات توست «بشيء من الخوف » بچیزی ازخوف یعنی حرب وعرب عبارت کند ازحرب بخوف وروع چنانکه بیان کرده شد وابیات استشهاد گفته شد وامتحان که اورابود باین معنی ازهمه صحابه کس را نبود بلکه ازهمه امت بلکه ازهمه امم تاهر کجاسری از گریبان کفر برآمد بتیغ‌اوش عمر بسرآمد واین چیزی است که هیچ مخالف ومؤالف سرازآن نکشد «والجوع» گرسنگی یعنی‌الصیام، و مراد روزهٔ بامعظم سال‌إلاماشاءالله روزه داشتی وآنگاه افطاربر کفی چندپست(۲) کردی‌بالقمه چند طعام و گفتی «حسبی من‌الطعام مایقیم ظهری ولایمنعنی عن عبادة ربی » مرا ازطعام‌آنقدر بس که پشت من راست دارد ومرا ازعبادت خدای‌تعالی جل جلاله بازندارد، بیانش قوله

(۱) برسری یعنی‌بعلاوه .
(۲) پست آرد جو وغیر آن است وگاه باشد که باشکر وروغن وغیرآن آمیزند .

« ویؤثرون علی أنفسهم ولو کان بهم خصاصة» و«انما نطعمکم لوجه الله » وآنچه دراوهست درجای خود بیاید. إن شاءالله « ونقص من الاموال والانفس » أراد به البذل والعطاء بذل وعطا خواست بیان عطایش این آمد قوله « الذین ینفقون أموالهم باللیل والنهار سراً و علانیـة » بعضی علماء گفتند ونقص من الاموال این نقصان مال منع ایشان ازفدك است تازهراء علیهاالسلام میگوید «بلی کانت لنا فدك من جمیع ماأظله الفلك، فسخت بها نفوس قوم وشحت بها نفوس قوم آخرین»(۱) بعضی دیگر گفتند ترك غنیمت است للاشتغال بالقتال تا بغنیمت ازقتال باز نماند برهمت او آن کمتر بود، چه همت او جانها و نفوس ابطال بود نه نفایس اموال، و سرهای سران بود نـه مالهای گران بود .

إنَّ الاُسُودَ أُسُودَ الغابِ هِمَّتُها   یَوْمَ الکَرِیهَةِ فِي المَسْلُوبِ لاالسَّلَبِ(۲)

نبینی که چون عمروعبدود را ازپای بیفکند وخواست تاسرش بردارد گفت ای پسرعم مرا بتویك حاجت است گفت چیست آن گفت «ان لاتکشف سوأة ابن عمك ولا تسلبه حلته» آنکه کشف عورت من نکني وسلاح وجامهٔ من نبکني گفت «ذاك اهون علی» گفت ازهمه چیز آن کمتر است بر من مفاخرت بیاورد درآن بیتها که انشاء کرد.

أَعَلَيَّ تَقْتَحِمُ الفَوارِسُ هٰکَذا   عَنّي وَعَنْهُمْ أَخْبَرُوا أَصحابي
أَليَوْمَ يَمْنَعُني الفِرارَ حَفيظَتي   وَمُصَمِّمٌ فِي الهامِ لَيسَ بِنابٍ
فَصَدَرْتُ حينَ تَرَكْتُهُ مُتَجَدِّلاً   كَالجِذْعِ بَيْنَ دَكادِكَ وَ رَوابي
وَعَفَفْتُ عَنْ أَثْوابِهِ وَلَوْأَنَّني   كُنْتُ المُقَطَّرَ بَزَّني أَثْوابي
عَبَدَ الحِجارَةَ في سَفاهَةِ رَأْيِهِ   وَعَبَدْتُ رَبَّ مُحَمَّدٍ بِصَوابٍ
لا تَحْسَبُنَّ اللهَ خاذِلَ دينِهِ   وَنَبيِّهِ يامَعْشَرَ الأَحْزابِ (۳)

---

(۱) این کلام در نهج البلاغه در ضمن نامه امیرالمؤمنین علیه السلام بعثمان بن حنیف است .

(۲) شیران یعنی شیران بیشه همتشان در بوشنده جامه است نه در ربودن جامه‌های او .

(۳) آیا سواران برمن حمله آورند؟ چنین خبر دادند ازمن وایشان یاران من (یعنی همه میدانند که همت مردان نبرد برمن است) امروز مرا از گریختن باز میدارد نژاد و گوهر من وتیغ تیزی که چون برسرها فرو رود برنگردد . پس باز آمدم هنگامی که او را انداخته گذاشتم مانند تنه درخت خرما میان تپه‌ها وتلها. وازجامه‌های او برهیز کردم واگرمن کشته شده بودم جامه‌های مرا برمی کند. ازنادانی سنك را برستید ومن پروردگار محمد را که راه صواب آن است مپندارید که خدایتعالی دین خود را و پیغمبر خود را فرو گذارد ای گروه احزاب .

تاعمر خطاب اورا گفت یاعلی چرا درع اورها کردی که درهمه عرب کسی درع چنان ندارد گفت شرم داشتم کشف عورت پسرعم خود کردن واین برای آن گفت که عمرو عبدود قرشی بود بعضی دیگر گفتند مراد تحریم صدقات است بر ایشان ، صادق را علیه السلام پرسیدند ازسبب تحریم صدقات برایشان گفت «ان الله تعالی نزهنا عن غسالة اموال الناس» گفت خدای تعالی مارا پاك داشت ازدست سودهٔ مالهای مردمان بعضی ازبزرگان درحق ایشان گفت «ومُنعوا الدنیا فلم یسئلوها واعطوها فلم یقبلوها» گفت دنیا ازایشان بازداشتند ایشان نه بخواستند وچون بدادندشان قبول نکردند «والانفس» گفتند مراد خبراست که اورا دادند بقتل او پیش ازوقوع آن، تابرمنبر و بیرون منبر میگفت «مایحبس اشقاها ان یخضبها من فوقها بدم» وبدست اشارت میکرد بمحاسن وسرچه منع میکند آن شقی ترین امت را که بیاید واین محاسن سپیدرا ازخون این سر خضاب دهد « و الثمرات» یعنی خبردادن رسول علیه السلام اورا بکشتن حسن بزهر و کشتن حسین بتیغ حق تعالی ایشان را ثمرات خواند برای آنکه میوهٔ دل رسول وقرة عین اوبودند تادرخبر است که یکی را براین ران نشاندی ویکی را بر آن ران و گاه بوسه براین میدادی و گاه بوسه بر آن، یکی ازامیرالمؤمنین علی پرسید که مابالنا الثمرات احب الینا من الشجرة گفت چرا میوه دوست ترا ازدرخت میداریم یعنی فرزندزاده را ازفرزند دوست تر می داریم جوابداد اورا که فرزندان ما دشمنان ما اند لقوله تعالی «ان من ازواجکم واولادکم عدواً لکم» فرزندان ایشان دشمنان ایشانند پس ایشان دشمنان ماند وهمه کس دشمن دشمن را دوست میدارد « وبشر الصابرین الذین اذا اصابتهم مصیبة ـ الایه» صادق گفت علیه السلام همه درحق او آمد چون خبر برادرش جعفر آوردند ازمؤته اوبشنید گفت «انا لله وانا الیه راجعون» گفتند کس نگفته پیش او حقتعالی گفت من سنت کردم تاازپس او هرمصیبت رسیده باو اقتدا کند دراین .

قوله « اولئك علیهم صلوات من ربهم ورحمة » اگر آیه برقول اول حمل کنند که مراد عامة امتند حقتعالی گفت چون کسی را مصیبتی برسد او این کلمات گوید صلوات من براو باد ای سبحان الله تو درحق او لفظ صلوات روا نداری ودرحق خود روا داری؟!! اگر تو بنوعی مصیبت رسیده ای او بانواع مصیبت رسیده است منها ازآنجمله یکی آنکه چون تورعیت ، دارد که آنچه در حق خود ازخدا روا داری درحق او ازخود روانداری اگر تودراین معنی مصیبی اوباری بتو مصاب است واگر آیت خاص است صلوات خاص است بمستحق این لفظ واهلش، چه مستحق این لفظ جزاو وفرزندان او کس نیست چه شاعر درحق ایشان میگوید :

مُطَهَّرُونَ نَقِیَّاتٌ جُیُوبُهُم تَجْرِي الصَّلٰوةُ عَلَيْهِمْ أَيْنَما ذُكِرُوا

مَنْ لَمْ يَكُنْ عَلَوِيّاً حِينَ تَنْسِبُهُ ... فَما لَهُ فِي قَدِيمِ الدَّهْرِ مُفْتَخَرُ
أَللهُ لَما بَرا خَلْقاً وَأَنْشَأَهُ ... صَفَاكُمْ وَاصْطَفاكُمْ أَيُّها البَشَرُ
فَأَنْتُمُ المَلَأُ الأَعْلىٰ وَعِنْدَكُمْ ... عِلْمُ الكِتابِ وَما جاءَتْ بِهِ السُّوَرُ(۱)

ابيات حسن‌هاني راست‌درشأن علي‌بن‌موسى‌الرضا عليه السلام چنين ابيات‌وما نند اين‌دردولت‌بنى اميه وبنى‌العباس‌ميگفتندو كس منكر نبودآ نرا وتومنكر باشى؟ آنراهمانادر نصب‌ازايشان‌بيشترى «واولئك‌هم المهتدون» هم اوست بيانش «اناهديناه السبيل»درسورة هل‌اتى كه‌باتفاق درشأن او است‌قوله «انما انت منذرولكل قوم‌هاد» فالمنذر رسول‌الله صلى الله عليه وآله والهادى‌على‌بن ابيطالب على ما روى عن‌ائمة الهدى عليهم السلام وغيرهم. وقوله تعالى:

إِنَّ الصَّفا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعائِرِ اللهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوِ اعْتَمَرَ فَلا جُناحَ عَلَيْهِ أَنْ
كوه صفا وكوه مروه از نشانيهاى خداست هركه حج خانهٔ‌كعبه يا عمره‌آرد بزهى نيست براوكه
يَطَّوَّفَ بِهِما وَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْراً فَإِنَّ اللهَ شاكِرٌ عَلِيمٌ (۱۵۴) إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ
طواف كند بايشان وهركه كند كارى نيكوخداى اوسپاس دهنده وداناست آنانكه پنهان كنند
ما أَنْزَلْنا مِنَ الْبَيِّناتِ وَالْهُدىٰ مِنْ بَعْدِ ما بَيَّنّاهُ لِلنّاسِ فِي الْكِتابِ أُولٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ
آنچه ما فرستاديم از حجتها وبيان پس ازآنكه روشن نموديم مردمان را درتورية ايشانرا لعنت ميكند
اللهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللّاعِنُونَ (۱۵۵) إِلَّا الَّذِينَ تابُوا وَأَصْلَحُوا وَبَيَّنُوا فَأُولٰئِكَ
خداى ولعنت ميكنند لعنت كنندگان مگر آنانكه توبه‌كنند ونيك شوند وبيان كنند ايشان را
أَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَأَنَا التَّوّابُ الرَّحِيمُ (۱۵۶) إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَماتُوا وَهُمْ كُفّارٌ
توبه‌پذيرند ەام و من بخشاينده‌ام ومهربان آنانكه‌كافر شوند وبميرند و ايشان‌كافر باشند
أُولٰئِكَ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللهِ وَالْمَلائِكَةِ وَالنّاسِ أَجْمَعِينَ (۱۵۷) خالِدِينَ فِيها لا
ايشانندكه بر ايشان است لعنت خداى وفرشتگان و مردمان جمله هميشه باشند در آنجا
يُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذابُ وَلا هُمْ يُنْظَرُونَ (۱۵۸)
سبك نكنند ازايشان عذاب ونه برايشان رحمت‌كنند .

---

(۱) پاكند وگريبانهاى ايشان آلوده نيست درود بر ايشان روان‌گردد هرگاه نام آنها برند هر كس فرزند على نباشد هنگامى كه نسب اورا بگوئى ازروزگار قديم فخرى براى‌اونيست. خداى تعالى چون آفريدگان را بيافريد شما راپاك ساخت وبرگزيد اى كسانكه نام بشر سزاوار شماست شمائيد داعيان عالم بالا ونزد شما است علم قرآن و آنچه سورهاى قرآن آورده است .

این پنج آیتست قوله (إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ) صفاجمع صفاة باشد وآن سنگی نرم باشد قال امرؤالقیس .

لَهَا كَفَلٌ كَصَفَاةِ الْمَسِيـــــلِ أَبْرَزَ عَنْهَا جُحَافٌ مُضِرٌ (۱)

یقال صفاة وصفا مثل حصاة وحصی وقطاة وقطا ونواة ونوی وگفته‌اند صفا واحداست ودرجمع صفوان کعصا وعصوان وجمعش اصفا باشد کرحی وارحا ودرجمعش صفيّ آمده‌است کمصا وعصي قال الراجز.

كَأَنَّ مَتْنَيْهِ مِنَ النَّفِي مَوَاقِعُ الطَّيْرِ عَلَى الصفيّ (۲)

ومروه سنگی باشد کوچك وسست قال ابوذویب :

حَتَّى كَأَنِّي لِلْحَوَادِثِ مَرْوَةٌ بِصَفَا الْمُشَرَّقِ كُلَّ يَوْمٍ تُقْرَعُ (۳)

وجمعش مروات بود وجمع بیشترش مرو بود کثمرة وثمرات وثمر وجمرة وجمرات و جمر و خدای تعالی جل جلاله آن دو کوه معروف خواست که در مکه هست و دلیلش الف و لام تعریف عهد است (مِنْ شَعَائِرِ اللهِ) جمع شعیره وهی المنسك واصله الاشعار وهو الاعلام و در شرع هرعلمی از اعلام حج که بود از قربان و طواف وسعی آنرا شعائر گویند قال الکمیت

وَنَقْتُلُهُمْ جِيلاً فَجِيلاً تَرَاهُمْ شَعَائِرَ قُرْبَانٍ بِهِمْ نَتَقَرَّبُ (٤)

وإشعار الهدی اعلامه واصل او ازشعر باشد وآن علم بود وتقدیر آیه چنین است که « ان الطواف بالصفا والمروة اوالسعی بین الصفا والمروة من شعائر الله » مضاف حذف کرد ومضاف الیه بجای او بنهاد چنانکه « واسئل القرية » حسن بصری گوید هما من دین الله مراد بشعائر دین

---

(۱) اسب را کفلی است مانند سنك سخت که در راهگذر سیل باشد وسیل سخت خاك وگرد ازآنها شسته وبرده باشد .

(۲) نفی بمعنی اثر آب است برپشت آنکه آب ازچاه کشد یاشن وریك که اززیر سم اسب برجهد وبرپشت آن رسد واین بیت را دو تفسیر کرده‌اند یکی آنکه صفت همواری پشت ستورمیکند که چون ریك وشن برآن بجهد مانند پای مرغ است که خواهد برسنك صیقلی وهموار بایستد وچون ممکن نیست زود برمیخیزد، دیگر آنکه صفت کسی است که آب ازچاه شورمیکشد ونشان نمك برپشت اووقتی آب خشك شود مانند اثر پیخال مرغ است روی سنك صاف .

(۳) گویا من سنگی هستم ونشانه حوادث روزگارم در کوه مشرق و هرروز برآن میکوبند ومشرق جائی است در طائف که بازاری بود وسنك را دلال برای تعیین قیمت متاع میکوبید یامشرق منی است و سنك جمره درایام تشریق . (٤) آنانرا دسته دسته میکشیم ومی بینیم ایشانرا مانند قربانیها .

است یعنی طواف و سعی از میان دو کوه ازدین خداست بیانش قوله تعالی « ذلك ومن یعظم شعائرالله» ای دین‌الله. عبدالله عباس گفت‌من‌المناسك‌ازجملهٔ مناسك‌حجست. مجاهد گفت‌الخبر الذی اخبر کم‌الله، از آن خبرهااست که خدای تعالی‌جل‌جلاله شمارا باز داده‌است. واصم گفت شعائر اعلام بود براینوجه تقدیرمحذوفي نباید کردن یعنی این دو کوه ازجملهٔ مواضع‌عبادت خداست جل‌جلاله وبر آن وجوه مقدم که گفتیم تقدیر حذف مضاف باید کردن تامعنی مستقیم شود. اکنون‌مفسران درسبب‌نزول آیه‌خلاف کردند عبدالله عباس گفت سبب نزول آیه آن‌بود که درجاهلیت دوبت بودیکی‌را نام اساف ویکی‌را نائله یکي برصورت مردی ویکی‌برصورت زنی اساف برصفا ونائله برمروه‌بود، واهل کتاب گفتند که آن مردی‌وزنی بودند که در خانهٔ کعبه زنا کردند خدای تعالی ایشانرا سنگ کرد و ایشان‌را بیاوردند براین کوهها بنهادند تا خلقان به بینند واعتبار گیرند چون روزگار برآمد مشرکان پنداشتند که‌آن برای‌عبادت نصب کرده‌اند چون سعی کردندی ازمیان صفا ومروه دست‌درایشان‌مالیدندی‌وتقرب کردندی‌چون اسلام‌آمد وخانهٔ کعبه ازبتان پاك کردند بتان‌را نیز بشکستندپس مسلمانان ازمیان صفا ومروه سعی نمیکردندی که گمان چنان برده بودند که از سنت جاهلیت است ونوعی شرك میشناختند خدای تعالی آیه فرستاد «إن الصفا والمروة من شعائرالله» سدی گفت سبب نزول آیه آن بود که درجاهلیت اهل‌مکه آواز جنیان‌شنیدندی ازمیان‌صفا ومروه پس کس طواف نکردی‌آنجا چون اسلام‌آمدرسول‌ﷺ سعی میکردآنجا گفتند یارسول‌الله ماهر گزسعی‌نمیکردیم اینجا که این‌جای‌دیوان‌است وعمل‌بت پرستان‌است خدای‌تعالی جل‌جلاله آیه‌فرستاد وبیان کرد که سعي کردن‌آنجا ازجملهٔ عبادت وارکان حج است. قتاده گفت اهل‌تهامه ازمیان‌عرب آنجاسعی نکردندی خدای تعالی آیه فرستاد. مقاتل بن حیان گفت کس ازعرب آنجا طواف نکردی إلاحمس وایشان قرشي بودند وکنانه وخزاعه وعامر وصعصعة ایشانرا برای شدتشان حمس خواندند ایشان بیامدندورسول‌را ﷺ گفتند یارسول‌الله امن‌شعائرالله هذا؟ اینکه مامیکنیم از مناسك حج هست خدای تعالی این‌آیه فرستاد اکنون‌فقهاء خلاف کرده‌اند فی‌السعی بین‌الصفا والمروة مذهب شافعی‌ومالك واحمدواسحاق چنان است که سعی ازمیان صفا ومروه ازفرائض حج است وحج بی‌آن درست‌نباشد واگر کسی رها کندبفدیه ازاوبرنخیزد جز آنکه قضا کند همان‌را بعینه واگرازمکه بیرونشده باشدبازآید وقضا کند همچنان که طواف‌خانه کعبه. مذهب ابوحنیفه وسفیان ثوری‌وابویوسف ومحمد چنان است که‌اگر بازآید وقضا کند نیکو باشد واگر نکند وفدیه کند بخونی که بریزد مجزی‌باشدازاو، انس‌مالك گفت وعبدالله زبیر وعطاومجاهد

که سعي ازمیان‌صفا ومروه سنت است اگر کسی نکند هیچ براو لازم نیاید و گفتند درقراءت عبدالله عباس وشهر بن‌حوشب وعبدالله مسعود چنین است که«فلاجناح علیهما ان‌لا یطوف بهما» و مذهب‌اهل‌البیت چنانست که‌سعی‌میان‌صفاومروه‌رکنی‌ازارکان‌حج‌است‌هرکه‌نکندحجش درست نباشدو کیفیت‌آن‌آنست که‌هفت‌بارسعی کندازمیان‌صفاومروه‌ابتدابصفا کند وختم‌بمروه‌ومذهب فقها هم‌چنین‌است‌إلا‌اصحاب‌ظاهر‌ازداودوأصحاب‌اوواابن‌جریرو‌ابو‌بکرالصیرفی‌من‌اصحاب‌الشافعی و گفتند درسعی این‌مقدار بس‌بود که ازمیان این‌دو کوه برود واگر بر کوه نشود باکی نبودو مذهب فقها هم‌چنین است إلا مذهب ابن‌الوکیل من اصحاب الشافعی که او گوید صعود واجب است دلیل برصحت مذهب مادراین مسائل طریقهٔ احتیاط وطریقهٔ براءت ذمت‌است وقول‌رسول ﷺ که او گفت « یاایهاالناس کتب علیکم السعی فاسعوا» ومعني کتب فرض باشد دگر خبر جابر وآنکه رسول ﷺ چون حج کرد بصفا ومروه‌رسید وسعی کرد و گفت قوله «ان‌الصفا والمروة من شعائرالله‌فابدؤابما بدءالله» پس آنکه درصفاشدوبرخانه‌نگریست . وازعبدالله‌عباس روایت است که جماعتی را دید که سعی میکردند گفت هذا ماورثتکم امکم ام اسماعیل گفت این آنست که مادرتان بمیراث بشمارها کرد مادر اسماعیل هاجر چون تشنه شد بر کوه صفادوید ودروادی نگریست تا کس‌را بیند از آنجا فروآمد وبدوید وبر مروه شد بنگرید و کس‌را ندید تاهفت بار همچنین کرد خدای تعالی درمناسك حج واجب کرد موافقت او را چون ببطن الوادی رسد مستحب آنستکه بهروله بدود و گوید « رب‌اغفر وارحم وتجاوز عما تعلم انك انت‌الاعز الاکرم»اهل‌اشارت گفتند اشارت درسعی بآنستکه سائل‌محتاج چون بدرخانهٔ مخدوم ومقصود رسد نیارد(۱) هجوم کردن وبیکبار فرازشدن متردد می‌باشد و آمد وشدي میکند انتظاردستوری‌را. حاج همچنین کند پیش‌ازآنکه درخانه‌شود تا تشبه کرده باشد بسائل محتاج که گرد در سرای پادشاه میگردد و طواف میکند تا که باشد بارش دهند. قوله (فَمَنْ حَجَّ البَيْتَ) ای‌قصدالکعبة هر که اوحج خانه کند یعنی قصد کعبه کند و حج درلغت قصد باشد ودر شرع نیز قصد باشد جز که قصدی مخصوص بود دروقتی مخصوص بجای مخصوص بر اداء مناسکی مخصوص و این از اسماء مخصوصه باشد چون صوم وشاعر گفت :

لِراهِبٍ يَحُجُّ بَيْتَ المَقْدِسِ ذي بُرْجُدٍ و منعد وَبُرْنُسِ (۲)

محمد جریر گفت حج کثرت اختلاف باجای بود کما قال المخبل‌السعدی :

---

(۱) یعنی نتواند .

(۲) منعد مصحف کلمه نامعلوم است ومعنی بیت آنکه برای راهبی که آهنك بیت المقدس کرده و گلیمی دبر وبرنسی برسر دارد .

وَأَشْهَدُ مِنْ عَوْفٍ حُلولاً كَثِيرَةً يَحُجُّونَ بَيْتَ الزِّبْرِقانِ المُزَعْفَرا (۱)

چون مردم‌را بسیار باخانهٔ کعبه بایدشدن یکبار برای‌طواف زیارت ویکبار برای‌طواف عمره ویکبار برای‌طواف النسا،ویکبار برای‌الوداع آن راحج خوانند (أوِ اعْتَمَرَ) من‌العمرة وهی‌الزیاره قال‌الشاعر :

لَقَدْ سَمَا ابْنُ مَعْمَرٍ حِينَ اعْتَمَرْ مَغْزَى بَعِيداً مِنْ بَعِيدٍ وَصَبَرْ (۲)

واصل عمره درلغت اقامت‌جای‌بود برای عمارت‌ودرشرع‌بردووجهٔ بود یکی عمرهٔ‌متمتع که اول‌لبیك بعمره زندچون ازآن‌خلاص شود لبیك بحج زند وآن فرض آنان باشد که نه از حاضران مسجدالحرام باشند وحدش‌آن بود که ازخانهٔ او تابمکه‌بیست وهشت میل (۳)بیشتر باشد وآنانکه حاضر المسجد الحرام‌باشند فرض ایشان‌قران یاافرادبود، ودیگرعمرهٔ مبتوله وآن‌عمره‌مفرده باشدوآن‌همه وقت‌شاید کردن وفاضلتردرماه رجب‌باشد(فَلاَ جُنَاحَ عَلَيْهِ)أی لاحرج‌علیه ولا إثم‌بزهی (٤)نباشداوراواصل اومن‌جنح اذامال فی‌قوله‌تعالی « وإن جنحواللسلم فاجنح‌لها»قوله (أنْ يَطَّوَّفَ بِهِما)وتقدیرچنانست که‌یتطوف‌بهماتاءرا بدل‌بطاء کرده‌برای‌قرب مخرج و آنگه‌درطاء ادغام‌کردند وظاهر این‌لفظ دراباحت ورخصت استعمال‌کنند و اگر چه واجب وندب مشارك باشند دراینحکم واز اینجا خطاافتاد آنانرا که پنداشتند ندبست واین‌خطا است اعنی ظن ایشان برای‌آنکه اگر برظاهرموضوع حمل‌کنند اباحه فائده دهد واین‌محال است درباب عبادات دگر آنکه واجب وسنت در این باب مشارکند او را یعنی فی‌دفع الجناح علیه وإنما حق تعالی باین لفظ فرمود برای آنکه قومی اعتقادکرده بودند که درآن جناح و

---

(۱) زبرقان لقب حصین بن بدر صحابی است‌از قبیله‌بنی عوف وسیدآنان بود رسول صلی‌الله علیه‌وآله او را ولایت صدقات قوم خود داد و این شاعر گوید دیدم فرود آیندگان بسیار آهنك خانه زعفران آلود زبرقان میکردند و در بعض کتب سب الزبرقان است یعنی جامه نازك زعفران آلوده او .

(۲) فرزندمعمر هنگام زیارت کردن قصدجای دوری‌کرد ازجای دوروشکیبائی نمود .

(۳) تصحیف‌ازکاتب وناسخ است‌وصحیح چهل وهشت میل‌است که شانزده‌فرسخ باشدوهیچکس بیست وهشت میل نگفته است .

(٤) بزه بفارسی گناه است .

حرج است برای آنکه پنداشتند که اقتدا بجاهلان و بت پرستان است چنانکه درسبب نزول گفته شد وخلاف آنانکه در وجوب سعی خلاف کردند منقرض شد اکنون اجماعست بر وجوبش و خلاف درآنست که رکن است یا رکن نیست و شرط هست درصحت حج یا نیست و دلیل دیگر بروجوبش خبر ابوموسی که گفت درآمدم ورسول را ببطحاء مکه یافتم مرا گفت چه لبیك زدی گفتم بروفق لبیك تو گفت نیك کردی آنگه گفت طف بالبیت واسع بین الصفا والمروة ثم احل اکنون طواف خانه بکن وسعی ازمیان صفاومروه وآنگه حلال شو ظاهر امررسول ﷺ بر وجوب باشد قوله (وَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْراً) حمزه وکسائی خوانده‌اند «فمن يطّوّع خيراً» بیاء و تشدید طاء وواو واصل او يتطوع بوده هم آنچنان کردند که گفتیم فی قوله «ان يطوف بهما» ازقلب وادغام ومفسران درمعنی او خلاف کردند اما مجاهد وابن زید وعطا که مذهب ایشان ندبست ایشان تمسك کرده‌اند باین آیه وجواب ازاو برفت وآنانکه وجوب گویند گویند این منفصل است ازسعی. حسن بصری گفت مراد آنستکه هرکه نفلی وسنتی کند ازسائر ابواب شرعیات از نماز وروزه وجز آن. مقاتل وکلبی گفتند فمن زاد علی الواجب فی الطواف یعنی هر که طواف سنت کند وبعضی دیگر گفتند مراد آنستکه هر که عمرهٔ سنت کند (فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ) خدای تعالی سعی او مشکور کند ومراد بشکر از خدای تعالی مجاز است و مکافات و مقابلهٔ بخیر باشد وإنما شکر خواند آنرا تا الطیف تر لفظی گفته باشد تا مکلف راغب شود بطاعات و داناست بآنچه تو کنی وبراو هیچ اندك وبسیار پنهان نماند تا بداند مکلف که رنج او درآنچه کند پوشیده نیست ، و گفتند معنی شاکر درخدای تعالی عزوجل آن باشد که يقبل اليسير ويعطي الكثير آنکه اندك بپذیرد وبسیار بدهد من قول العرب دابة شكور چه فربهی او وبیشتر ازعلف خوردنش باشد وعلیم یعنی عالمست باخلاص مخلصان ونفاق منافقان ورياء مرائيان .

قوله (إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ) آنانکه پنهان میکنند یعنی رؤسا واحبار جهودان آنچه ما فرستادیم ازتوراة واحکام حلال وحرام او وحدود وفرائض او (وَالْهُدَى) ونبوت رسول ما ﷺ کلبی گفت ازعبدالله عباس که آیت در کعب اشرف و کعب اسد وعبدالله صوریا آمد که ایشان احکام توریة پنهان کردند طمع حطام دنیارا، عکرمه گفت ازعبدالله عباس که سعد معاذ ومعاذ جبل جماعتی احبار را گفتند شما هیچ ذکر این محمد را درتوریة یافتی گفتند نه خدای تعالی این آیه درحق ایشان فرستاد واگر حمل کنند برعموم اولیتر باشد واگر درست شود که آیت درحق بعضی آمده منع نکند که حکم او متعدی باشد بدیگری ولیکن به دلیل . عطا گوید

ابوهریره گفت لولا آیة من کتاب‌الله لما اخبرتکم بشیء أبداً، ودر بعضی لولا آیة فی کتاب‌الله فی‌سورة البقرة لماحدثتکم بشیء أبدا گفت اگر نه آیتی هست‌در کتاب خدا درسورة‌البقرة من هیچ حدیث نکردمی‌شمارا و گفتند آن آیه کدامست این‌آیه برخواند،و عروه روایت کرد از حمان که او گفت یکی ازمعروفان صحابه وضوء نماز کرد آنگه گفت اگر نه آیتی هست در کتاب خدای تعالی عزوجل من‌حدیث نکردمی شمارا بخبری‌از اخباررسول ﷺ گفت‌هر که وضوء نیکوباز کند ونمازبکند وچون‌بدیگر نمازرسد همچنین کند خدای‌تعالی عزوجل آن گناه که‌او کند ازآن نماز تااین‌نماز بیامرزد گفتند آیه کدامست این آیه برخواند. وچند صحابی روایت کردند این اخبارراچون انس‌وجابر وأبوهریره وعبدالله مسعود که رسول ﷺ گفت«من علم بعلم فکتمه ألجم یوم‌القیامة بلجام‌من‌النار» و بد گرروایت «جییء به‌یوم‌القیامة ملجماً بلجام من‌نار» و بد گر روایت «لقی‌الله یوم‌القیامة ملجماً بلجام من‌نار» وبرجمله معنی آنکه هر کس که‌اوعلمی داندواورا ازآن‌بپرسند پنهان کندفردای قیامت‌اورا بیارند لگامی ازآتش‌بردهن او کرده. وعبدالله‌عباس روایت کندازرسول ﷺ که او گفت علماء این‌امت دومردند یکی آنکه خدای تعالی عزوجل اورا علمی داده‌باشد او برمردمان بذل کند وبخل نکندبآن وبرآن‌طمعی نستاند (۱) وببهای‌اندك نفروشد او آن باشد که‌براي او ماهیان دریا ومرغان هوا و دواب زمین استغفار کنند و کرام الکاتبین‌همچنین‌وباپیش خداشو،سید وشریف ودیگر مردی‌باشد که خدای تعالی جل‌جلاله اوراعلمی دهداوبآن علم بخل کندبربندگان‌خدای‌تعالی وبرآن‌طمعی بستاند وآن ببها بفروشد فردای‌قیامت اورا بیارندلگامی ازآتش برسراو کرده برمجمع قیـامت و فرشته براو ندامیکند که‌این فلانست پسر فلان خدای عزوجل اورا علمی داد در دنیا او بر- بندگان‌خدای بآن بخل کرد وبرآن طمع گرفت وببها بفروخت اورا همچنین معذب‌میدارند تاخدای تعالی‌عزوجل ازحساب‌خلقان بپردازد. این‌اخبارجمله‌دلیل میکند که‌آیه برعموم‌است وهر کس که چیزی ازعلم دین‌پنهان میکند داخلست تحت این‌آیه وآیاتی که مثل‌این در این سوره‌وسورۀ آل‌عمران . و کتمان ترك‌اظهارچیزی باشدباحاجت بآن قوله «البینات» درعموم‌او داخل باشد هرچه خدای تعالی فرستاد ازکتابها ووحی به پیغامبران بیرون کتاب و قوله « و الهدی» جمله أدله وبیان‌ازأدله عقلی وشرعی داخل‌باشد درآن واین ازجملۀ فروض بر کفایت است یعنی این‌بیان کردن وتمهید وتقریر این‌أدله کردن بحسب حاجت چون بعضی بآن قیام کنند ازباقی‌بیفتد (مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ) پس‌ازآنکه ما بیان کردیم‌برای

(۱) یعنی چیزی که بتوان درآن طمع بست یاطمعی بتقدیم عین برمیم .

مردمان در کتاب کس‌را حلال‌نباشد که پنهان کند چه‌آن خود درمکنون علم ماپوشیده نباشد ومردمان بآن منتفع شوندچون حال‌چنین‌باشد کتمانش حرام بودهر که چنین کند (أُو۟لَٰٓئِكَ يَلۡعَنُهُمُ ٱللَّهُ) آنان‌باشند که خدای‌تعالی‌بر ایشان لعنت کندولعنت کنند گان وأصل لعن طردو ابعادباشد چنانکه بیان کردیم من‌قول‌الشماخ وقدوصف‌ماء ورده:

ذَعَرْتُ بِهِ القَطا وَنَفَيْتُ عَنْهُ مَقامَ الذِّئبِ كَالرَّجُلِ اللَّعِينِ(١)

ای المطرودالمبعد ودرشرع مراد باوابعادباشد ازرحمت وثواب، قوله تعالی (وَيَلۡعَنُهُمُ ٱللَّٰعِنُونَ) قتاده گفت فرشتگانرا خواست وپیغامبران را ومؤمنان را. عطا گفت جن‌وانسند مجاهد گفت هوام‌زمین‌است حتی‌العقارب والخنافس. عبدالله عباس گفت همه جانورانند مگر جن وانس، ضحاك گفت چون‌کافررا در گورنهند فرشتگان سؤال بیایند اورا گویند من ربك و من نبيك ومادينك. یعنی خدایت کیست وپیغمبرت کیست ودینت چیست گویدندانم‌مطرقه‌ای‌از آتش بدست دارندواورازخمی زنند چنانکه همه خلایق‌بشنوند مگرجن‌وانس را (٢) وهیچ کسی نباشد که‌آن‌آوازبشنود وإلا اورالعنت کند فذلك «قوله أولئك‌يلعنهم الله ويلعنهم اللاعنون»منكر ونكیراورا گویند « لادريت كذلك كنت في‌الدنيا» ندانادی که دردنیای همچنین نادان‌بودی(٣) عبدالله مسعود گفت هر آن دو کس که دیگررا لعنت کنند لعنت بر آسمان شود وپس فرودآید آنرا که لعنت براو کرده باشد مستحق نیابد بآن کس بازگردد که لعنت کرده باشد اورانیز مستحق‌نیابدباجهودان بازگردد فذلك قوله «يلعنهم‌الله ويلعنهم اللاعنون» مجاهد گفت بهایمند که عصاة بنی‌آدم را لعنت کنند چون قحطی پدید آید گویند بشومی گناه شماست که باران ازما بازگرفتند.

قوله (إِلَّا ٱلَّذِينَ تَابُوا۟) تامگر آنانرا که ایمان‌آوردند وتوبه کردند حق‌تعالی چون‌وعید بغایت رسانید پوشندگان وپنهان کنندگان را خواست تایکبارگی نومید نشوند وبدانند که ایشان را طریقی‌هست بخلاص‌خود ومتمکنند درسرای تکلیف ازآنکه خویشتن برهانند گفت

---

(١) این بیت در صفحه (١٥٩) گذشت وشماخ شاعر مخضرم است هم اسلام را در یافت وهم جاهلیت را و این‌بیت دروصف آبی است که در کنارآن فرود آمد .

(٢) گاه باشد که را پس ازکلمه‌مستثنی آورد . وندانادی یعنی هر گزدانا نباشی

(٣) اینان خلق جهانرا بیهوده وعبث پندارند وایمان ندارندبفاعل‌حکیم که‌همه موجودات‌تابع حکم ویند وطالب غایت معین که خدا آنها را برای آن آفریده پس همه موجودات از اینان تبری جویند و خود در قبر خطای خود رادریابند و از فرشتگان عذاب گوشمالی خورند نعوذبالله .

این همه هست مگر آنان را که توبه کنند از گناه مقدم یعنی کتمان صفت رسول ﷺ، وحملش کردن برعموم از کفروجمله گناهان اولیتر باشد، وبیان کردیم که توبه پشیمانی باشد بر گذشته وعزم در آینده بر آنکه مثل آن نکنند، (وَأَصْلَحُوا) وعمل خودسره(۱) باز کنند فیما بینهم و بین ربهم. کاری که ازمیان ایشان وخدای باشد باصلاح آرند، اصم گفت آن خواست که اصلاح کنند بعلم آنچه افساد کرده باشند بجهل (وَبَيَّنُوا) وبیان کنند آنچه کتمان کرده باشند ازصفت رسول ﷺ وآیت رجم. محمد جریر گفت «بیّنوا» یعنی توبه اظهار کنند باخلاص عمل، آنان که ایشانرا کفروعمل باطل دیده باشند، ایشانرا بر ایمان وعمل صالح بینند (فَأُولَٰئِكَ أَتُوبُ عَلَيْهِمْ) من توبهٔ ایشان قبول کنم یقال تاب العبد إلی الله وتاب الله علی العبد (وَأَنَا التَّوَّابُ الرَّحِيمُ) بیان این آیت کرده شد پیش ازاین آنکه حکم آنان گفت که اصرار کنند وتوبه نکنند:

(إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَمَاتُوا وَهُمْ كُفَّارٌ) واو اول عطف است ودوم حال گفت آنانکه بر کفر مقام کنند تا بمیرند (أُولَٰئِكَ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ ـ الآية ـ) ایشان آنان باشند که لعنت خدای تعالی بر ایشان باشد ولعنت فرشتگان ولعنت مردمان جمله، قتاده و ربیع گفتند به «إنس» مؤمنان را خواست ابوالعالیه گفت این روز قیامت باشد که کافران را بدارند اول خدایش لعنت کند وپس فرشتگان وآنکه مؤمنان، سدی گفت هیچ دومتلاعن نباشند که یکدیگر را لعنت کنند والالعنت ایشان بر کافران گردد لقوله «ألا لعنة الله علی الظالمین» برای آنکه کافر سرهمه ظالمان است ولعنت از خدای تعالی هم بقول باشد هم بفعل. آنچه بقول باشد برسبیل نفرین باشد کقوله تعالی «وإن علیك لعنتی» وكقوله «ألا لعنة الله علی الظالمین». و آنچه بفعل بود ایعاد مستحق لعنت بود از رحمت وثواب بهشت چنانکه بیان کردیم، وأمّا از ماجز بقول نباشد بروجه نفرین.

(خَالِدِينَ فِيهَا) نصب او برحال بودی ای مقیم یعنی در آنجا مؤبد ومخلد باشد ببقاء خدای تعالی تخفیف عذاب نکند ایشان را ودر «فیها» خلاف کردند بعضی گفتند ضمیر عاید است بالعنت، و بعضی گفتند بادوزخ نه ایشان بدرآیند و نه عذاب بر ایشان بسر آید ونه بمیرند تا بازرهند ونه عذابشان را فتوری ونقصانی باشد (وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ) بعضی گفتند از نظر است ونظر رحمت باشد آنجا نه بر ایشان رحمت کند خدای تعالی عزّ وجل وبعضی گفتند از إنظار است وآن امهال باشد و نه ایشان را مهلت دهند وباز گذارند تا توبه کنند واصلاحی کنند وبیشتر مفسران بر آنند که از

---

(۱) سره یعنی نیکو و بی‌عیب وسره باز کنند یعنی باردیگر به‌عمل نیکو باز گردند.

انظاراست بمعنی امهال ودرآیه دلیل است بر آنکه بقیامت تکلیف نباشد وتوبه نباشد و خلاف نجار، گفته‌اند وایمان سودندارد وتوبه قبول نکنند برای آنکه بروجه مأموربه واقع نبود وخلایق آنجا ملجأ باشند بدووجه یکی بمضرّتی عظیم عاجل یکی بمنفعتی عظیم عاجل پس ایمان وتوبه از او وقوع وقبول نباشد برای آنجا .

قوله تعالی :

وَإِلٰهُكُمْ إِلٰهٌ واحِدٌ لا إِلٰهَ إِلاّ هُوَ الرَّحْمٰنُ الرَّحِيمُ (١٥٩) إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمٰوات
خدای شما یك خداست نیست خدائی مگر او بخشاینده وبخشایشگر بتحقیق درآفریدن آسمانها
وَالْأَرْضِ وَاخْتِلافِ اللَّيْلِ وَالنَّهارِ وَالْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِما يَنْفَعُ النّاسَ
و زمین و آمد و شد شب و روز وکشتی‌هاکه میرود در دریا وآنچه سود کند مردمانرا
وَما أَنْزَلَ اللّٰهُ مِنَ السَّماءِ مِنْ ماءٍ فَأَحْيا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِها وَبَثَّ فِيها مِنْ كُلِّ
وآنچه بفرستاد خدای از آسمان ازآبی پس زنده بازکرد بآن زمین را وپس مرگش پران شد دراوازهر
دآبَّةٍ وَتَصْرِيفِ الرِّياحِ وَالسَّحابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّماءِ وَالْأَرْضِ لَآياتٍ لِقَوْمٍ
جانوری وگردانیدن بادها و ابرهای فرمان بردار میان آسمان و زمین آیاتی هست مردمان
يَعْقِلُونَ (١٦٠) وَمِنَ النّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللّٰهِ أَنْداداً يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ
خردمندان را ازمردمان کسی هست که میگیرد بجز خدای همتا بانی دوست میدارند ایشانرا چون دوستی
اللّٰهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبّاً لِلّٰهِ وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرَوْنَ الْعَذابَ
خدای وآنانکه ایمان دارند سخت‌تر دوست دارند خدای را واگر بینند ظالمان چون می بینند عذاب
إِنَّ الْقُوَّةَ لِلّٰهِ جَمِيعاً وَأَنَّ اللّٰهَ شَدِيدُ الْعَذابِ (١٦١) إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتُّبِعُوا مِنَ
که قوه خدارا باشد همه و خدای سخت عذاب است چون بیزارشوند آنانکه پس روی کرده باشند
الَّذِينَ اتَّبَعُوا وَرَأَوُا الْعَذابَ وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبابُ (١٦٢) وَقالَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا
ایشان را از آنان که پیروی کنند بینند عذاب وبریده شوند برایشان رسنها وگویند آنانکه پس روی باشند
لَوْ أَنَّ لَنا كَرَّةً فَنَتَبَرَّأَ مِنْهُمْ كَما تَبَرَّؤُا مِنّا كَذٰلِكَ يُرِيهِمُ اللّٰهُ أَعْمالَهُمْ حَسَراتٍ
اگرهیچ مارا بازگشتنی بودتا تبرا کنیم از ایشان چنانکه کردند ازما همچنین بازنماید بایشان خدای کردارشان اندوهها
عَلَيْهِمْ وَما هُمْ بِخارِجِينَ مِنَ النّارِ (١٦٣)
بر ایشان ونیند ایشان بیرون آینده از دوزخ .

قوله (وَإِلٰهُكُمْ إِلٰهٌ وَاحِدٌ) اسماء بنت یزید روایت کند ازرسول ﷺ که گفت نام بزرگترین خدای تعالی درسورة البقره است فی قوله «والهکم اله واحد» . ودرفاتحه وآل عمران ومغیرة بن سبیع العجلی روایت کند که هر کس که اوده آیة ازسورة البقره بخواند چون بخواهد خفتن هرگز قرآن فراموش نکند چهار آیه ازاول سوره ودوآیه من قوله تعالی «والهکم اله واحد» وآیة الکرسی وسه آیه ازآخرسوره حقتعالی دراین دوآیة تقریر وحدانیت خود کرد ودرآیة اول توحید خود گفت ودرآیة دوم ادلهٔ آن گفت قوله «والهکم اله» فعال باشد بمعنی مفعول کالکتاب والحساب یعنی معبود شما یعنی مستحق عبادت ازشما چه لفظ اله مشتق ازأله است وآن عبادت بود چنانکه بیان کردیم فی آیة التسمیة، وخطاب باین آیه باجمله مکلفان است حقتعالی گفت معبود شما وخدای شما که استحقاق عبادت دارد بخلق اصول نعم(۱) ازحیوة وقدرت وشهوت ونفرت و کمال عقل یك خداست که هیچ ذات بااومشارکت ندارد درقدرت براین، پس دراین منفرد است وانباز ندارد. ومعنی آنکه ما گوئیم خدا یکی است برچهاروجه بود یکی آنکه مثلی ونظیری و کفوی ندارد چنانکه گویند «فلان فریدعصره وواحددهره» کسی را که درفن خود بی نظیر باشد دوم آنکه منفرد بود بالهیت واستحقاق عبادت سوم آنکه تجزّی وتبعیض براو روا نباشد. چهارم آنکه درصفات ذات منفرد است ازقدیمی(۲) ودیگرصفات، واین جمله راچون تحقیق کنند مرجع بایك معنی بود وآن آن است که منفرداست بصفت ذات(۳) وآن صفتی است که هیچ ذات ازذوات اورامشارکت نکرده اند درآن وآن ماهوعلیه فی ذاته است که مؤثر است درمخالفت او سایرذوات را، وهم اواثر کردی درمماثلت اگر مثلی بودی اورا مماثلت هم بآن کردی ، تعالی عن ذلك علواً کبیراً ، وهم چنین مضاده اگر ضدّی بودی اورا باین صفت کردی پس آن هر سه قسم داخل است دراین، وتحقیق درتوحید آن است که اوذاتی است که درصفت الهیت باین معنی

---

(۱) متکلمان قدیم گویند خداوند خالق اصول نعم است وبمذهب حکما ومتکلمان اخیر او خالق همه چیز است أزاصول وفروع موثری غیراو نیست وهرچه جزاو بینی معدند بمشیت وتأثیر او و همچنانکه حق تعالی مؤثر در حدوث است مؤثر در بقاء است ومعدرا تمثیل کنند بآنکه مردی چیزی را روی آتش بگرداند وآتش آنرا گرم کند گرم کننده آتش است وآن مرد معد .

(۲) یعنی ازقدیم بودن .

(۳) باصطلاح متکلمان هرچیزی غیر ازصفات عارضه صفتی دارد که ذات اواست ودراصطلاح حکماء ماهیت گویند بمعنی اعم اگر دو چیز مثل هم باشند درصفت ذات مشترکند واگر ضدهم باشند درصفت ذات مباینند .

که گفتیم مشارك ندارد، پس دراین دوفایده بود یکی اثبات اوودیگر نفی امثال واشکال ازاو، تا آیه دلیل بود بر بطلان قول ملحدان وثنویان وترسایان وصابئان و مشبهان (لا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ) لا نفی جنس است برای آن اسم را بنا کرد باالو برفتح معنی آن است که هرچه اثبات کردند ارباب معبودان همه منفی است وصلاحیت الهیت ندارند واستحقاق عبادت مگر خدایتعالی عزوجل که موصوف است باین صفت واین کلمه کلمهٔ اخلاص است وسبب خلاص است ومتمسك باین تمسك بعروهٔ وثقی کرده باشد کقوله تعالی: «فمن یکفر بالطاغوت ویؤمن بالله فقد استمسك بالعروة الوثقی لاانفصام لها» واین کلمه تقوی است کقوله تعالی «وألزمهم کلمة التقوی» واین کلید بهشت است کقوله ﷺ: «مفتاح الجنة لااله الاالله» واین حصن حصین است از آتش دوزخ کقوله عزوعلا: «لااله الاالله حصنی فمن دخل حصنی امن من عذابی» گفت «لااله الاالله» حصن من است هر که درحصن من باشد ازعذاب من ایمن باشد. واخبار درفضائل این کلمه بی اندازه است درموضعی که این کلمه آید گفته شود ان شاءالله تعالی جل جلاله.

آنگه حقتعالی دو اسم را باین کلمه پیوست که منبی است ازنعمت خدای تعالی بربندگان واز رحمت او برخلقانش وهو (الرَّحْمٰنُ الرَّحِيمُ) و تفسیر این برفت درآیت تسمیه قدیم جل جلاله چون ذکر وحدانیت خودبکرد مشرکان گفتند «کیف یسع الناس اله واحد» این همه مردمان را یك خدای چگونه بس باشد حقتعالی این آیه فرستاد:

(إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمٰوٰاتِ وَالْأَرْضِ-الآية-) گفت بخلق او کفایت بود وحاجت نداشت بیاری وانبازی در نگاهداشتن و رعایت هم حاجت ندارد و وجهی است این درسبب نزول آیة. سعید جبیر گفت جهودان رسول را ﷺ گفتند آیتی با ما نمای چنانکه پیغمبران دیگر را بود، و بدیگر روایت مشرکان عرب جهودان را گفتند آیات موسی چه بود؟ ایشان گفتند دست بیضاء و فلق دریا وقلب عصا و مانند این. ترسایانرا گفتند آیات عیسی چه بود؟ گفتند احیاء موتی و ابراء أکمه وأبرص. آنگه رسول ﷺ را گفتندتو نیز از خدای در خواه تا کوه صفارا بازر(١) کند تاتو درکار خود صرف کنی گفت بار خدایادانی که چه میخواهند از من خدای گفت من اینکه ایشان میخواهند بکنم ولیکن اگر ایمان نیارند ایشانرا عذابی کنم که کس را عذاب نکرده‌ام رسول ﷺ گفت من نخواهم بارخدایا که رها کنی تامن ایشانرا دعوت کنم بمدارای روز بروز خدایتعالی جل جلاله این آیه فرستاد «ان فی خلق السموات و الارض» گفت درخلق آسمان و زمین وآنچه از پس اینست ایشانرا آیاتی هست روشن تر و نافع تر از کوه صفا که

(١) ما گوئیم زر کند و کلمه با نیاوردیم.

زر کنم اگر گویند ایشان از اودلیل نخواستند بروحدانیت خدا دلیل خواستند برصحت نبوت او و این جواب مطابق سؤال نیست جواب آنست که گوئیم رسول صلی الله علیه و آله ایشانرا دعوت کرد بمعرفت و عبادت خدای که قادر باشد بر این جمله و این فعل او باشد و چون ایشان نظر کنند بدانند که این جمله از فعل خداست و کس براین قادرنیست مگر الله تعالی ایشانرا علم بصدق اوحاصل آیدچون علم بصدق او حاصل شد علم بنبوت‌او حاصل باشد.

قوله (إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ) خدایتعالی جل جلاله در این آیه هفت دلیل ذکر کرد بر وحدانیت خود اول خلق آسمان و زمین دوم اختلاف شب و روز سیم کشتی دریا چهارم باران زمین زنده کننده پنجم انواع جانوران زمین ششم گردانیدن بادها هفتم ابرمسخر از میان آسمان و زمین و هریکی دلیلی بلکه‌دلیلهاست بر وجود ووحدانیت قدیم جل جلاله وهریکی نعمتی بل نعمتهااست‌ازخدای‌جل‌جلاله: أماخلق آسمان‌وزمین‌نعمت بااو آنست که‌خدای تعالی‌جل‌جلاله زمین‌بساط وفراش‌وبستروقرارگاه وخفتن گاه‌ومسکن‌وآمدوشدماکردچنانکه گفت «جعل لکم الارض قراراً» «وجعل لکم الارض بساطاً» «وجعل‌لکم الارض مهاداً» «وجعل لکم الارض کفاتاً أحیاء وأمواتاً» آنکه آسمان را سقف ما کرد وآنرا بماه وآفتاب‌وستارگان بیاراست آفتابی که‌جرمش از مادور است والا مارا بسوختی بفرط حرارت و شعاعش‌نزدیکست تابضیاء وحرارت اوبروجه‌انتفاع منتفع می‌باشیم. وماهرا بروجهی نهاد که ما بدان عدد سال‌و ماه میدانیم برای منافع دینی و دنیائی وستارگانی سیارهٔ هفت در دوازده برج بحسابی مقدر برای اعتبار وانتفاع و آن دیگران برای زینت چنانکه فرمود «انا زینا السماء الدنیـا بزینة الکواکب» وبعضی دیگر برجوم شیاطین کرد چنانکه گفت «وجعلناهارجوماًللشیاطین»آنکه وجه دلالت از او آنکه چون ما نظر کنیم در اختلاف احوال او مارا دلیل باشد برحدوث او وحدوث‌او مارا دلالت باشد در احتیاج اوبمحدثی قادر (۱)چه ازعاجزفعل درست نیاید، وعالم چه از جاهل فعل باین إحکام واتقان درست نیاید و هم چنین احوال و احکام این افعال دلیل باشد برصفات او یکیك آنکاه آنرابرداشته‌است بی‌عمادی‌اززیروعلاقه‌ای‌ازبالا لابد اورامسکنی باید که آنرا تسکین دهد چه اگر همه‌عالم جمع‌شوند تاسنگی معلق در هوا بدارندبی‌عمدی یا علاقه‌ای نتوانند پس این دلیل باشد برآنکه دارنده وآفرینندهٔ این‌بخلاف دیگرموجودات

(۱) این طریقه متکلمان قدیم است که گویند علت احتیاج اشیاء بآفریننده حدوث آنها است اما متکلمان اخیرمانند خواجه نصیرالدین‌طوسی‌وعلامه حلی رحمهماالله گویند علت احتیاج امکان‌است نه حدوث و در این باب باحکماء موافقت کردند.

است آنکه درزمین ازمعادن‌وجبال وأنهاروأشجار وثمار چندانکه فهم ووهم بآن‌نرسدازمأکول ومشروب وملبوس وأدویه وأغذیه وعقاقیر و نبات مختلف اللون والطعم والریح والطبع بعضی نافع و بعضی مضر، بهری همه منفعت بهری همه مضرت وبهری هم منفعت هم مضرت‌چنانکه خواست و مصلحت‌شناخت و دانست که صلاح خلقانست بیافرید (وَاخْتِلافِ اللَّیْلِ وَالنَّهارِ) آمد وشد و گشتن و گردیدن شب وروز، شب ازپس روز میآید و روز از پس‌شب و این اختلاف که‌آمد وشداست هم ازآن اختلافست که چیزی مخالف چیزیست برای‌آنکه این‌چون تحقیق کنی اختلاف اکوانست و اکوان مختلف متضاد باشد آمدن خلاف شدن باشد بل‌ضد او باشد ودر دیگر آیت فرمود که «جعل اللیل والنهار خلفة» أی کل واحد منهما یخلف صاحبه هر-یکی از ایشان خلیفه وقایم مقام صاحبش‌است چون او برود خلف او این درآید بمنزلةخلیفة او باشد واین قول‌بیشتر مفسرانست، عطا وابن کیسان گفتندمراد باختلاف شب وروزمخالفت ایشانست یکدیگر را درضیاءوظلام و طول‌وقصر، ولیل جمع لیلة باشد کتمروتمرة و این‌جمع جنس باشد ولیالی‌جمع لیلست‌ونهار واحداست برقول‌بعضی وجمعش نُهُر باشدمن‌قول‌الشاعر

لَوْلاالثَّرِیدانِ هَلَکْنا بِالضُّمُرِ ثَرِیدُ لَیْلٍ وَثَرِیدٌ بِالنُّهُرِ(١)

وبرقول درست لیل و نهاراسم جنس است ، در لیل یکی را لیله گویند ونهار را واحدی از لفظ او نباشد لفظی که بجای لیله باشد یوم بود وتقدیم شب‌بروز برای آن کرد که‌حقتعالی شب پیش از روز آفرید بل‌روز از شب آفرید قوله «وآیة لهم اللیل نسلخ منه النهار» حقتعالی جهان بیافرید مظلم بود آفتاب و ماه بیافریدیکی را آیت روز کرد و یکي را آیت شب بعض دیگر گفتند این تقدیم وتأخیر ایجاب تفضیل نکند برای‌آنکه«واو»ایجاب ترتیب نکند نبیني که حقتعالی چگونه گفت«بیع و صلوات ومساجد» کلیسای ترسایان‌وکنشت جهودان رادرلفظ تقدیم کرد برمساجد ووجه‌نعمت و دلالت در او ظاهر است چه شب برای راحت آفرید وروز را برای تصرف معاش چنانکه گفت«وجعلنا اللیل لباساً وجعلنا النهار معاشاً» واگر شب مادام بماندی ثمار وغلات تباه شدی‌واگر روز وآفتاب مادام بماندی بسوختنی الله تعالی جل جلاله باختلاف شب وروز غلات وثمار می‌پرورد بحسب مصلحت وروز را برای‌آن نهار خوانندلاتساع الضیاء فیه و منه النهر لاتساعه‌و استنهرا الفتق اذاتّسع و أنهرته أی وسعته (وَالْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِيالبَحْرِ) واحد وجمع دراویکسان باشد آنجا که واحدخواست دروصفش‌مذکر

---

(١) اگر دو غذای ثرید نبود از گرسنگی و لاغری هلاك میشدیم یك ثرید در شب و یکی در روزها .

گفت فی‌قوله «إذأبق إلی الفلك المشحون» وآنجا که جمع خواست وصفش‌مؤنث گفت «التی تجری فی‌البحر» وتأنیث برای جمعست واصل بحر ازسعت بود وفلان متبحرفی‌العلم إذا کان متسعاًفیه وبحر که بمعنی شق بود از اینجاست که شکافته بشق فراخ شود(بِمَا یَنفَعُ النَّاسَ) بآنچه‌مردمانرا درتجارات ومکاسب وانواع مطالب‌نافع‌بود واین از انواع‌نعمت که‌مربندگانرا هست نوعیست برای آنکه تألیف آب‌ازلطافت چنان‌ساختم که کشتی براو برود وتألیف‌چوب چنان ساختم که اگر چه و زنش گران بود بآب فرو نشود بخلاف سنك وآهن و مرجع این باختلاف تألیفست (وَمَا أَنزَلَ اللهُ مِنَ السَّمَاءِ مِن مَّاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا) آنکه‌نعمت بباران نه چندانست که تفصیل توان دادن چه خدایتعالی خود مبالغهٔ تمام فرمود چون گفت که زمین مرده بآن زنده کنم ، وآنچه خدایتعالی فرودآرد آب ازآسمان ، بعضی گفتند مراد سحابست لانه یظللك بر بالای‌ماست که مارا سایه میکند و اولی‌تر آنست که برآسمان حمل کنند که تاحقیقت باشد(۱) وخدای جل جلاله آبرا سبب حیات همه چیزها ساخته است قال الله تعالی «وجعلنا من الماء کل شیء حی» آنگاه اورا قطره قطره فرود آرد تاآنکه‌نیزبسیار بارد وقطره بقطره آمیخته نشود وبروز بادهمچنین باشد آنگاه آنرا بحسب مصلحت درقلت‌و کثرت‌وزودی ودیری چنانکه میداندمیراندآنکه در میانه ابری را حاجزی ساخته است‌چون جسمی مغر بل‌در‌او سوراخها‌بعدد قطرهٔ‌آب باران تااوتاب‌آب(۲) بستاند که اگر بیکباربزمین آید زمین را ویران کندآنگاه برزمین مرده‌آید وآنرا بنبات زنده کند تاصد هزار نبات‌بیرون آید وبروید بلون مختلف وبشکل مختلف وببو مختلف وبطعم مختلف وبطبع مختلف با آنکه آب یکی و زمین یکی وهوا یکی تابدانند که این نه بطبع است نه بدهر است نه بستاره‌است بل باختیار فاعلی مختار و خداوندی جبار است (وَبَثَّ فِيهَا مِن كُلِّ دَابَّةٍ) ضمیر راجع است بازمین و پیدا کند درزمین جانوران را از هرجنسی، ودابّه در لغت هر چیزیکه برزمین برود بهری مرکوب و بهری مأکول و بهری برای زینت و بهری برای منفعت و بهری ظاهر مضرت ومعنی منفعت، تابهری طعام توباشد وبهری آرام تو باشد وبهری تجارت کنی‌و

(۱) این سخن و این حمل صحیح نیست زیرا که‌باران از ابر فرود میآید نه‌از آسمان‌وآیاتی چند بر آن دلالت دارد مانند « فتری الودق یخرج من خلاله » یعنی باران را بینی از خلل ابر متراکم بیرون آید و مثل « الله الذی ارسل الریاح فتثیرسحاباً ـ تافسقناه الی بلد میت » الی غیر ذلك و آیات قرآن بعضی تفسیر بعض دیگر میکند.

(۲) یعنی فشاروقوت آب را ومغربل یعنی بصورت غربال .

ببهری صید کنی و ببهری سفر کنی قال الله تعالی « والخیل والبغال والحمیر لترکبوها وزینة. الایه» وقوله(وَتَصْرِيفِ الرِّيَاحِ) و گردانیدن بادها گاهی شمال گاهی جنوب گاهی صبا گاهی دبور گاهی نکبا برای آن تصریف فرمود که گاهی نسیم باشد گاهی عقیم باشد گاهی لواقح باشد ، گاهی بر آرد و گاهی ببرد و گاهی باران آرد گاهی ببردو گاهی درخت باردار کندو گاهی برگ او ببرد گاهی رحمت بود گاهی عذاب بود، درخبر می آید که یکروز موسی کلیم در مناجات با خدای کریم گفت الهی أرنی من سرائر حکمتك بار خدایا از اسرار حکمت چیزی بمن نمای گفت از این کوه فرو شوی برراه دهی است بآنجـا در شو و در آنجـا چهار در سرای بینی برابر یکدیگر آن درها بزن و از ایشان بپرس که ایشان که اند وچه صنعت کنند وچه می بـاید کار ایشان را موسی عليه السلام از آنجافرودآمد وچون بدر آن ده رسید در رفت و آن سرایها دید برابر یکدیگر بدر سرائی فراز شد ودر بزد و گفت ایمردمان این سرای شما چه مردمـانید و کار و پیشهٔ شما چیست وحاجت شما بخدای چیست ؟ ایشان گفتند ما مردمان دهقانیم وکار ما کشت و برزگری است و حاجت ما بخدای بارانست اگر امسال باران آید ما غنی شویم که تخم بسیار کاشته‌ایم، از آنجـا بـرفت بدر سرای دیگر شد گفتند ماءردمانیم پیشهٔ ما گلینه کردن (١) است و سفـال بسیار بکرده ایم اگر امسال آفتاب بسیار بـاشد و بـاران کم بود مـا مستغنی شویم، بدری دیگر رفت و گفت چه مردمـانی شمـا ؟ گفتند مـا مردمـانیم که دخلهـا خرد کرده ایم (٢) و بر خرمن نهاده اگرامسال باد بسیارباشد ما غله ها پاك کنیم ومارا خیرهای تمام باشد،بدری دیگر آمدو گفت چه‌مردمانی شما گفتند ماخد اوندان‌رزان‌ودرختستانیم (٣) و درختان ما میوه بسیاردارد اگر امسال باد کم‌بود ماغنی‌شویم موسی عليه السلام ازآنجا بر گشت متعجب گفت بار خدایا یکی‌باران میخواهد و یکی‌آفتاب میخواهد ویکی باد میخواهد و یکي هوای‌ساکن میخواهدحاجات ومرادات ایشان مختلف است وبراحوال ایشان تومطلعی‌هر یکیرا بروفق مصلحت خود خشنود کنی وروزی‌برسانی. حمزه و کسائی وخلف خوانند بر واحد ریح وباقی‌قراء برجمع خوانند ریاح ، عبدالله عباس گفت دررحمت ریاح گویند ودرعذاب ریح‌نه‌بینی که حقتعالی چگونه گفت « أرسلناالریاح بشری‌بین یدی رحمته » ای مَطَرِهِ وقوله « وارسلنا علیهم الریح العقیم ماتذر من شیء أتت علیه الاجعلته کالرمیم » وازاینجا رسول صلى الله عليه وآله گفتی در

(١) یعنی ظروف از گل ساختن .
(٢) یعنی درو کرده‌ارا کوبیده‌ایم‌و خرد کرده‌ایم و باد خواهیم داد تاغله‌از کاه‌جدا کنیم
(٣) درختان انگور و دیگر درختان .

دعا چون باد آمدی « اللهم اجعلها رياحاً ولاتجعلها ريحاً » بارخدايا رياح گردان تارحمت باشد وريح مگردان تاعقوبت نباشد (وَالسَّحابِ المُسَخَّرِ) وابر مذلل فرمانبردار ميان آسمان وزمين براى آنش سحاب خوانند كه خودرا درهوا ميكشدواشتقاق اواز سَحْبْ باشد وآن كشيدن بود مسخر ومذلل وفرمانبرداراز ميان آسمان وزمين ، اى عجب اگر درحدوث آسمان شكى است تورا درآنكه بيكساعت ازابر آسمانى سازد درحدوث آن شك مكن كه بااين همه دلالات نه جاى شكست (لآياتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ) دلالاتى وعلاماتى هست (۱) اين همه افعال محكم و متقن است دليل عالمى وقادرى كند وعالمى وقادرى دليل حى موجدى كند ووقوع اين افعال براين وجوه دون ديگروجوه دليل مريدى و كارهى كند وآنكه اوحىّ است وآفات براوروانيست واين اشياء مدرك است دليل مدركى كند واين افعالى است كه قادربقدرت بتوان كردن چه اجسام والوان و طعوم دليل آن كند كه فاعلش مخالف اشياء است حاصل است برصفت الهيت كه بدان مخالف است ذوات را پس علم بذات و صفات او بنظر در اين آيه گشايد و رسول ﷺ گفت « ويل لمن قرء هذه الاية فمجّ بها » واى آنكس كه اين آيه بخواند وبيندازدآنرا يعنى تفكر نكند در اوومعتبر نگردد بدو .

قوله (وَمِنَ النّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللهِ أَنْداداً) وجه اتصال آيه بآيه مقدم آن است كه حقتعالى جل جلاله چون ذكرتوحيد وأدّله بكرد و بازنمود كه دراين آياتى ودلالاتى هست آنرا كه عقل كار بندد بگفت كه درمردمان كسانند كه عقل كارنبندند وباخداى عزّوجل انداد وامثال فرود آرند اندادجمع ندّ بود وندهم مثل باشد وهم ضد چنانكه بيان كرديم پيش از اين. قتاده ومجاهدوربيع وابن زيد گفتند بتانند كه ايشانرا بدون خداى ميپرستيدند وسدّى گفت مراد سادات و كبرآء ايشانند (يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللهِ) أى يطيعونهم فى معصية الله كطاعة الله . طاعت ايشان ميدارند درمعصيت خداى چنانكه طاعت خدادارند و مراد نه آن است كه چنانكه طاعت خدادارندايشان ،ايشان كه كافرند طاعت خداندارند ، مراد آن است كه « يحبونهم كحب

---

(۱) اين آيه شامل تمام علوم طبيعى است چون درآسمان و زمين تدبر كنى علم سماءوالعالم و هيئت از آن فراهم گردد چون اين علوم همانست كه مردم در خلقت آسمان و زمين تدبر كردند و نتيجه تدبر خود رانوشتند، و آنچه در باد و ابر و باران تدبر كردند علم كائنات جو بود و از تفكر در حيوان و نبات و انسان كه يكى از آنها است علم مواليد پديد آمد و امثال ذلك واگر مخالفان علوم عقلى گويند اين علوم راكه از پيش مدون شده ترك بايد كرد وبدستورقرآن تدبر و تفكر را ازسر گرفت بازهمان علوم مدون ميشود.

المؤمنين » و فاعل را حذف کرده است و اضافهٔ مصدر کرده با مفعول چنانکه گویند : بعت غلامی کبیع غلامك . ای کبیعك غلامك کما قال‌الله تعالی«لقد ظلمك بسؤال نعجتك»والمعنی بسؤاله نعجتك قال‌الشاعر:

وَلَسْتُ مُسَلِّماً مادُمْتُ حَيًّا عَلىٰ زَيْدٍ بِتَسْليمِ الأميرِ (١)

ای‌بتسلیمی‌علی‌الامیروجماعتی دیگرمفسران گفتند معنی‌آن است که«یحبونهم کحب‌الله» ایشان‌بتانرا چنان دوست میدارند که خدایرا ورؤسارا چنان طاعت‌میدارند که خدایرا و محبت ایشان‌خدایرا ممکن‌است برای‌آنکه ایشان بخدای مقرّندوخالق وآفریدگار خدایرا میدانند لقوله : « ولئن سئلتهم من‌خلق السموات‌والارض‌لیقولنّ‌الله»«ولئن سئلتهم من‌خلقهم‌لیقولنّ‌الله » وعبادت اصنام برای تقرب‌بخدای میکنند که « لیقرّبونا‌الی‌الله» زلفی»وبرای‌شفاعت که «هؤلاء شفعاؤنا عندالله » . واین‌اختیاراصم‌وابوعلی وابومسلم محمدبن‌بحراست و گفتند دلیل‌بر آنکه‌ایشان اثبات خدایتعالی کنند و محبت ایشان ممکن است خدایرا بل حاصل است‌آن است که گفت « والذین‌آمنوا أشدّ حباًلله » . و اگرایشان خدای را دوست نداشتندی خدای تعالی نگفتی که مؤمنان خدایرا دوست‌تردارند که این لفظ جائی گویند که دراصل اشتراکی بودآنگه‌یك‌جای مزیتی بودقوله تعالی (وَالَّذينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبّاً لِلّهِ) عبدالله عباس گفت اثبت و ادوم ، و گفت برای‌آنکه مشرکان چون بتی‌پرستیدندی مدتی پس ازآنکه یکی دیگرنکو تردیدندی آنرارها کردندی وآنرا پرستیدندی مؤمنان خدایرا پرستند وبرخدای‌بدل‌نگیرند ازاینکار(٢) گفت‌اشد حباًلله یعنی‌دایمتروثابت‌تر(٣) قتاده گفت برای‌آنکه کافررا چون بلائی‌رسد روی از معبودخود برتابد وتضرع درخدای کند وفزع‌بادرگاه او کند چه‌داندببدیههٔ عقل که ازآنمعبود چیزی نیایدومؤمن نه‌همچنین‌باشد ، که دروقت بلابرعبادت‌خدا مقبل‌تربود بیانش « وإذامسكم الضرفالیه تجأرون » وقوله « إذامسكم الضرفی البحرضل من‌تدعون إلاإیاه » . مؤمن درسرّاء وضرّاء از خدا برنگردد ، و حسن بصری گفت برای‌آن چنین‌آمد که کافرخدای‌را بواسطهٔ

---

(١) تا زنده‌ام بر زید بامارت سلام نکنم .

(٢) یعنی از این جهت و بدین سبب .

(٣) از این آیه معلوم میگردد که دوستی نسبت بخداوند تعالی صحیح و معقول است‌وعشق هم مرتبه شدید محبت است و هرجا تصور کمال شود دوستی از لوازم آن است چنانکه مردم عالم را دوست دارند برای کمال علم و عادل رادوست دارند برای عدالت و حاتم را دوست دارند برای سخاء و چون هر کمالی در خدایتعالی است باید او را از همه چیزبیشتر دوست‌دارند.

اصنام پرستد توجیه‌عبادت صنم کند که « لیقربونا إلی‌الله زلفی » . ومؤمن درعبادت خدای‌واسطه نخواهدبرای این گفت « أشدّ حبّاًلله » . بعضی دیگر گفتند برای‌آن گفت که دوستی کافرمنقسم بود برسیصد وشصت بت‌ودوستی مؤمن خالص خدایرا بودوآنچه یك‌قسمت باشد برآن خدنبود که برسیصدوشصت‌قسمت‌باشد . سعیدجبیر گفت که فردای قیامت‌خدای‌تعالی بفرمایدتامؤمنان وکافران‌را جمع کنندآنکه کافرانرا گوید شما دردنیا دعوی‌دوستی‌این‌بتان کردی وایشان‌دعوی دوستی من کردند شمابردوستی معبودان خود دراین‌آتش‌توانی‌شدن‌ایشان اختیار نکنند مؤمنان گویند بارخدایا اگرما را فرمائی بدوستی توبآتش در شویم منادی ندا کند که « والّذین‌آمنوا اشدّ حبّاًلله » . وگفته‌اند برای‌آنکه دوستی‌کافران ایشانرا مراء باشد ودوستی مؤمنان خدایرا عقلی بود . وگفته‌اندبرای‌آنکه دوستی‌کافر بت‌راابتقایدبود ودوستی‌مؤمن‌خدایرا بدلیل‌و گفته‌اند برای‌آنکه ایشان بتان‌را مصنوع دانستند وایشان خدایرا صانع‌وگفته‌اند برای‌آنکه ایشان از بتان مقابله درمحبت ندیدند وایشان ازخدایتعالی جل‌جلاله بمقابلهٔ محبت خود ، از او محبت دیدند فی‌قوله تعالی « یحبهم ویحبونه » (۱) ودوستی توآنرا که تورادوست داردنه‌آن‌حدبود که آنرا که تورادوست ندارد. وابورجاء العطاردی وغیره گفت برای‌آنکه مؤمن‌را محبت بخوف وطمع‌بود خوف از عقاب وطمع درثواب چنانکه گفت «یدعون ربهم خوفاً وطمعاً» ودوستی‌کافر معبودخود را بی‌غرض بود وآنکه بغرض بود نه چنان بود که آنکه بیغرض بود . و گفته‌اند برای‌آنکه مؤمن درهروقتی وساعتی‌آثار نعمت اوبرخویشتن وغیرخود میبیند و کافر از معبود خود برخود اثرنه‌بیند ، پس دوستی کافرمعبود خودرا سرسری بود و دوستی مؤمن خدایرا از سرشاکری‌بود . ذوالنون مصری‌گفت یکیرا پرسیدم ازجمله عارفان‌که ابتدای محبت توچون افتاد باین‌درگاه؟ گفت إذا أقبَلْتُ قَرّبَني وَ أدْناني وَإذا أدْبَرْتُ صَرفني وآواني وإذا وثقتُ بغیره رغبني وَحناني وإذا عمِلتُ بطاعة أثابني و أعطاني ، و إذا عمِلتُ معصيةً سترني

(۱) اگر کوئی مردم عبادت‌میکنند اما مقابله محبت را از خداوندنسبت بخود ادراك‌نمیکنند و عبادت آنها مانند عبادت بت پرستان است چون هردو جواب معبود را نمیشنوند و اظهار محبت میکنند و مقابله محبت را ازطرف محبوب در نمی‌یابند گوئیم آنها أهل ظاهرند اما اهل باطن و سیر و تهذیب نفس جواب الهی را میشنوند بطرق بسیار مثلا باجابت دعوات چند بار مکرر چنانکه یقین میکنند خدایتعالی بدعای آنها عنایت فرموده است یا به رؤیاهای صالحه و بشارت ها بزبان اولیا و کشف معانی که بی‌عبادت و توجه‌از کشف آن عاجز بودند و امثال آن و اینها برای‌سالك مبتدی است و اما منتهی خود محبت الهی را واضح میابد.

ووارانى ، فمن أكرم من مولىً ولانى فوليتُ عنهومــا ولاني (١) و در شاذ عطاردى بخواند «يحبونهم» بفتح الياء والحاء من حبَّ يحبُّ فهومحبوب وأنشدالفراء وقد جمع فيه بين اللغتين .

أُحِبُّ لِحُبِّهَاالسُّودانَ حَتَّى حَبَبْتُ لِحُبِّها سُودَالكِلابِ (٢)

قوله (وَ لَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا) نافع وابن كثيروابن‌عامر بتاء خواندند على الخطاب وباقى بياء على الخبر من الغايب ، وآنكه‌بتاء خواندخطاب رسول‌رابود ﷺ وآنكه بياء خواند فعل‌مسند باظالمان‌بود وابن‌عامرخواند (إِذْ يُرَوْنَ الْعَذَابَ) ومعنى آنكه چون عذاب بايشان نمايند وباقى‌قرآء بفتح ياء‌خوانند ومعنى آنكه چون ايشان عذاب بينند وبرهردو قراءة يعنى تاء‌وياء‌جواب لومحذوف‌بود وجواب‌لوبسيار حذف كنند چون‌در كلام‌دليل‌بودبراو نحوقوله‌تعالى « ولوان قرآناً سيرت به‌الجبال ـ الايه ـ »و كقول‌الشاعر:

وَقَدْ سائني ما جَرَّتِ الحَرْبُ بَيْنَنا بَني عَمِّنا لَوْ كانَ أَمراً مُدانيا(٣)

المعنى لعفونا عنه‌وتقدير جواب‌درآيه چنين بود كه ولويرى الذين ظلموا اذيرون العذاب ان القوةلله جميعاً لرأوا امراً عظيما اويعلموا ماصاروااليه اويعلموا (أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً) چنانكه تقدير آية ديگرچنين است كه « ولوأن قرانا سيرت به الجبال أوقطعت به‌الارض أوكلم به‌الموتى لكان هذا القرآن » ومعنى آيه چنين بود برقراءة آنانكه‌بتاء‌خوانند كه اگرتوبينى يا محمد آنانرا كه ظلم كردند يعنى كافرانرا و اگرحمل كنند برعموم اولى‌تر بود يعنى كافرانرا و ظالمانرا كه ايشان عذاب‌بينند يعنى آنگه كه ايشان عذاب‌يابند وبعذاب خداى‌رسند ورؤية‌بمعنى وجدانست تاآنگه كه عذاب باايشان نمايند برقراءة ابن‌عامر « اعلمت‌أن القوةلله‌جميعاً »بدانى كه همه‌قدرت وقوت برايشان خداى راست‌وآنمعبودان ايشان ازايشان هيچ عنائى دفع نتوانند كردن وبرقراءة آنكس كه بياء‌خواند معنى‌آن باشد كه اگر بينند ظالمان آنگه كه عذاب بينند يعنى روز قيامت معنى رؤيت اول علم باشد و رؤيت دويم وجدان و وصول بود اگر بـدانند ظالمان وقت رسيدن ايشان بعذاب خداى كه همه قدرت وقوت خداى‌راست برايشان و ايشانرا و معبود ايشان را هيچ قـوت و منعت نيست لرأوا امراً منكراً و علموا علماً يقيناً لا يعتريه

(١) بعضى از غير ذوالنون هم اين عبارت را نقل كردند.

(٢) براى دوستى محبوبه خود كه سياه چرده است سياهان را دوست دارم حتى براى سياهى او سكان سياه را هم دوست دارم.

(٣) بدآمد مراآنچه جنگ در ميان مـا آورد اى فرزندان عم ما واگر كار نزديك بود عفو ميكرديم و در ميگذشتيم.

شك ولايعترضه شبهة . کاری منکر بینندآن روز یاعلمی ضروری حاصل آید ایشانرا واین جواب «لو» است که گفتیم محذوف است ویعقوب وابوجعفر ودرشاذحسن وقتاده وشیبه وسلام خوانندهٔ إنّ القوة لله جمیعاً «وإن الله» بکسر ألف فی الموضعین جمیعاً. وباقی قراء بفتح الف خوانند، آنانکه إنّ خوانند بکسر گویند تقدیر کلام چنین است که « ولوتری الذین ظلموا إذیرون العذاب أن القوة لله جمیعاً لقالوا إن القوة علی من قرأ بالیاء. وجمله فرق آنست که آنکه در جواب او که محذوف است علم تقدیر کردی، اکنون قول تقدیر باید کردن. که باعلم أنّ آید اوباقول إنّ ، عرب گوید علمت أنّ زیداً منطلق وقلت إنّ زیداً منطلق ، عطا گفت معنی آیه آنست که اگر ظالمان بینند روز قیامت آنجا که دوزخ از پانصد ساله راه باستقبال ایشان آید و ایشانرا همچنان برچیند که مرغ دانه را بدانند که قدرت وقوت وملکوت وجبروت خدایرا است وعذاب خدای سخت است.

قوله تعالی :

(إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتُّبِعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا)ویادکن ای محمد آنروزرا که متبوعان ازتابعان تبرا کنند وبیزار شوند مراد بمتبوعان رؤساء اهل ضلالت اند وبتابعان عوام وسفله اند مجاهد برعکس خواند « إذتبرء الذین اتبعوا من الذین اتبعوا» آنروزتابعان ازمتبوعان تبرّا کنند وبیزاری نمایند این قراءة شاذ است، پس آنانکه طول عمر تولا کرده باشند وهواخواهی وفرمان برداری نموده باشند بر تقلید وعمیاچون کشف حجاب کنند وپرده ازروی کاربردارند و پیدا شود که ایشانرا غرض فاسد بوده است وبرای ریاست وحطام دنیا استخدام کرده اند تبرا کنند وبیزاری نمایند گویند «لیتنی لم اتخذفلاناً خلیلاً» «یالیت بینی وبینك بعدالمشرقین فبئس القرین» وبرقراءة عامهٔ قراء معنی آن است که آنروز که متبوعان ورؤساء ضلالت ازاتباع خودتبرا کنند و گویند مارا ازشما امروز اتباع و پس روی درخورد نه ، ما ازشمالشکر بیزاریم ، مارا خود چندان افتاده است که شما فراموشی بنزديك ما، امروز پادشاه بلشکر نازد و رئیس باتباع و مقتدی بمقتدي ، فردا چون کشف کار کنند و هتك استار کنند حق از باطل پیدا شود تو بینی و بدانی .

سَوْفَ تَرَىٰ إِذَا انْجَلَى الْغُبَارُ ... أَفَرَسٌ تَحْتَكَ أَمْ حِمَارُ(۱)
تو بخـواب أنـدري نمیـداني ... فَإِذَا مَا انْتَبَهْتَ مِنْهُ دَرَيْتَ

شاعر گوید که تودرزیر گرد پنهان شده ای نمی دانی که براسبی یابرخری چون گردبازشود بدانی که در زیر ران تو خراست یا اسب ، این عجب نیست عجب آن است که چون گرد باز

(۱) چون گرد فرونشیند خواهي دانست که براسب سواری یاخر .

شود تابدانی که درزیرامرخری بودهٔ یادرزیرحکم استري، ازروی جهل درزیرامرخری وازروی بی اصلی در زیر امر استری (١) شرم نداري که دعوی انسانیت کنی ودر زیرامرخری وحکم استری شوی .

کَمْ مِنْ حِمارٍ لَهُ جَوادٌ　　وَ مِنْ جَوادٍ بِلا حِمارٍ (٢)

همسایهٔ ماخری است اورا اسبیست　　من آدمیم مرا کرای خر نیست (٣)

وآنچه‌حسرت‌باشدتوراخواهد بودن، آنجا که همه‌امیددر کسی‌بسته باشی‌واورا پایه‌یادستگاهی است‌آنکه‌ازبی‌پایه [گی] اورا یاری‌بایدوازبی‌دستگاهی اورادستگیری بایدتوبوقت درماندگی پیش‌اوروی کزپای درآوردی دستم گیر، او گوید مراپای برجای‌نیست‌دست توچگونه گیرم‌اول ثبات‌قدم‌بایدچون‌امروزقدم‌برجاندارد فرداجای‌قدم‌ندارد،چون‌امروزرأی قدم‌دارد(٤)فرداجای قدم‌کجا دارد ؟ گوید کسی میباید که مرا دست گیرد ، دست ازمن بدار که مرا بدست نداری فذلك‌قوله‌تعالی«إذتبرء‌الذین‌اتبعوامن‌الذین‌اتبعوا»این‌قول عبدالله‌عباس وقتاده‌وعطااست وسدی گفت‌مرادشیاطین‌اند که‌فرداتبرا کننداز آنانکه‌ایشان‌پس‌روی کرده‌باشند وبغرور ایشان مغرور شده‌فردابیایندو گویندشمامارا گم‌راه کردي‌امروزازعهده‌بیرون‌آی‌ایشان گویندما ازشمابیزاریم حقتعالی معنی این هردو قراءة از هردو گروه حکایت کرد اماحدیث رؤسافی قوله تعالی«یرجع بعضهم إلی بعض القول یقول الذین استضعفواللذین استکبروالولا أنتم لکنامؤمنین » إلی آیة قوله‌تعالی « وأسراالندامةلماراُواالعذاب» وقوله « یوم‌القیمة یکفرون بشرککم» وفی‌قوله‌تعالی « ویوم‌القیمة یکفربعضکم ببعض ویلعن بعضکم بعضاً » وحدیث شیاطین فی‌قوله « کمثل‌الشیطان إذقال‌للانسان اکفرفلماکفرقال إنی بريء منك إنی أخاف‌الله رب‌العالمین» وفی قوله « وقال الشیطان لماقضي‌الامرإن‌الله وعدکم وعدالحق ووعدتکم فاخلفتکم » الی قوله «انی کفرت بما اشرکتمون من قبل» این‌جمله‌آیاترا وجوه هریك بجای خود گفته شود. وروایت کرده‌اند از جماعتی‌مفسران که اصنام باشند که خدایتعالی جل جلاله ایشانرا بآوازآرد وهرچه بدون خدایتعالی جل جلاله آنرا عبادت کرده‌اند دردنیا تابآوازفصیح از پرستندگان خود تبرا کنند

---

(١) استرنا اصل است چون پدرش خر است.

(٢) چه بساخر که مالك اسبی است و مرد سخی که خری ندارد .

(٣) مرحوم قزوینی با آنکه متعهد بود ابیات فارسی کتاب را در آخر یکجا بیاورد و این بیت و بیتی راکه‌درصفحه‌سابق گذشت نیاورده است.

(٤) یعنی بخدا معتقد نیست و عالم را قدیم میپندارد .

(وَرَأَوُا العَذابَ) حقتعالی بیان کرد که چون عذاب بینند ومفروملجأ نیابند واسباب وصلات منقطع شود ویأس حاصل آید بعضی ازبعضی تبرا کنند پس ازآنکه تولا کرده باشند بلي چنین باشد چون تولا بر تبرّا مقدم باشد بعاقبت تبرا باید برتولامقدم بود، چنانکه موحدانرا فرمودند درکلمه توحید تااول ازهرچه دون اوست تبرا نکردند « بلا إله » الا الله از ایشان درست نیامد چون ازهمهٔ علایق خودرا ببریدندپیوند ایشان بعبادت اودرست شد ایشان به پیوندهای نااستوار تمسك کردند لاجرم بوقت مساس حاجت بریده گشت (وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ الأَسبابُ) عبدالله عباس و قتاده و مجـاهد گفتند مراد باسباب مودت است ، کلبی گفت مواصله است و بروایت دیگر قتاده گفت مراد باسباب ندامت است که روز قیامت منقطع شود ربیع گفت مراد منازل ومراتب شرف است که ایشانرا بوده باشد ازمخدومان خود، ابن جریج گفت مرادرحم وخویشی است . سدی گفت مراد عمل عمال است دردنیا ، یعنی عمل سلطان ، این وزیر است و آن عمید است و آن مستوفی و آنمشرف و این امیر(۱)، فردا امیررا ازإمارت أمارت(۲) حرمان وخذلان حاصل بود ووزیر بی موازر ومعاون ماند وعمید بی عمده (۳) ومستوفي مستوفی الحقوق شود ومشرف مشرف بود برهلاك، هردست آویزی و متمسکی که در دنیا بدست آورده باشند فردا از دست ایشان برود ودست ایشان از آن گسسته شود فذلك قوله تعالی « وتقطعت بهم الاسباب » و اصل سبب پاره رسن بود که درسررسن بندندتاباب رسدآنکه هرچیزیرا که بدوبچیزی رسندآنرا سبب خوانند زهیر گفت :

وَمَنْ هابَ أَسبابَ المَنایا یَنَلْنَهُ ... وَلَوْنالَ أَسبابَ السَّماءِ بِسُلَّمِ (٤)

وأسباب آسمان درهای آسمان بود که ازدرباورسند (٥) آنکه چون اتباع ازمتبوعان خود

---

(١) وزیر در آن عهد بمنزله صدراعظم و نخست وزیر در زمان ماست و عمید بمنزله رئیس بلدیه ومستوفی آنکه حساب خراج ودخل وخرج را رسیدگی کند ومشرف آنکه بازرسی عمال کند و امیر رؤسای لشکر را میگفتند.

(٢) امارت اول ریاست و امارت دویم علامت است.

(٣) عمده چیزی است که اعتماد بر آن توان کرد.

(٤) هر کس ازسببهای مرگ بترسد اورا ترس سودندهد وناچارمرگ اورا دریابد هرچند بنردبان بدرهای آسمان برسد .

(٥) یعنی درهای آسمان را سبب نامید برای آنکه سبب وسیله رسیدن است و بدرآسمان باید رسید .

تبرا بینند تمناء رجوع بادنیا کنندتا آنرا مقابله کنند گویند (لَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً) اگر هیچ مارا رجعتی بودی بادنیا (فَنَتَبَرَّءَ مِنْهُمْ كَمَا تَبَرَّؤُا مِنَّا) تامانیز ازایشان تبرا کنیم چنانکه ایشان ازماتبرا کنند چنانکه ایشان ازماتبرا کردند. اگر گویند درجواب لولام بایست که آیدنه فاءو آنکه نصب فعل ازپس فاء برای چه کرده است؟ جواب آنست که گویم درلفظا گرچه «لو» آورد امامراد لیت است برای آنکه کلام متضمن معنی تمناست آنکه «فاء» جواب لیت آورد وفاء درجواب شش چیزعمل نصب کند امرونهی واستفهام وجحد وعرض وتمنی وچون لوولیت مقارب المعنی اند لوبجای لیت نهاد وروابود که جواب لومحذوف بودچون کلام رادراومعنی تمنی است فاء بیاورد وآنکه تمام کلام وفایده درتقدیر جواب لوبود چنانکه لوأنّ لنا کرة فنتبرء منهم کماتبرؤامنالکان امراً جیداً .آنکه حقتعالی بازنمود که من روزگارایشانرا ورنج ایشانرا بحسرت ایشان چگونه کنم (كَذَٰلِكَ يُرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ حَسَرَاتٍ عَلَيْهِمْ) چنین بازنماید خدایتعالی اعمال ایشانرا برایشان برحسرت شده ، بعضي مفسران گفتند مراد اعمال صالح هست که ایشان ضایع کرده باشند یعنی عمل ناکرده که چرانکردند برایشان حسرت شود. سدی گفت مراد آن است که روزقیامت درجات ومنازل ایشان دربهشت بایشان نمایند و گویند این منازل مساکن شما خواست بودن اگر ایمان داشتی وعمل صالح کردی . ایشان عندآن حسرت خورند. ربیع گفت مراد اعمال قبیح ایشان است که برآن حسرت خورند که چرا کردند وبدل آن طاعت نکردند ابن کیسان گفت مرادآن امیداست که ایشان درمعبودان خود بسته باشند بشفاعت که « هؤلاء شفعاؤناعندالله » چون کار برخلاف مراد بینندآنعمل برایشان حسرت شود وبعضی دیگر گفتند اعمالیکه ایشان کرده باشند وامید درآن بسته و گمان برده که آنطاعت وقربت وعبادت است چون ذبایح که برای اصنام کشتند ومانندان حقتعالی برای آنکه نه بروجه مأمورومشروع بوده باشد آنرا نیست کند چنانکه گفت « وقدمنا الی ماعملوا من عمل فجعلناه هباء منثورا » «حسرات» جمع حسرت بود کتمرة وتمرات وشهوة وشهوات چون اسم باشدتحریك عين الفعل كنند درجمع وچون صفت باشد نکنند کضخمة وضخمات وعبلة وعبلات (وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ) و ایشان از دوزخ بدر نیایند چنانکه در دار دنیا بر کفر اصرار کردند و از کفر بدر نیامدند .

پایان جلد اول

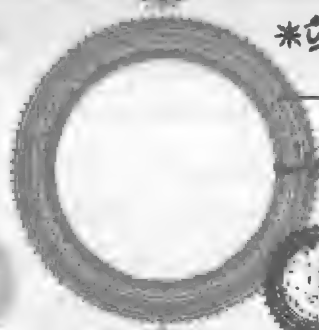
فهرست

صفحه	موضوع
	مقدمهٔ مؤلف
٢	در اقسام معانی قرآن و بیان تفسیر آن
٣	در اقسام قرآن
٥	نامهای قرآن و معانی آن
٩	معنی سوره و آیه و کلمه و حرف
١٠	ثواب خواننده قرآن
١٣	فضل علم قرآن و رغبت بر آن
١٣	معنی تفسیر و تأویل
١٤	استعاذة
	سورة فاتحة الكتاب
١٦	اسماء این سوره و شرح معانی آن
٢١	عدد آیات این سوره
٢١	ثواب خواننده این سوره
٢٣	قرائت این سوره در نماز جماعت
٢٦	اخبار در باب بسمله از طریق خاص و عام
٢٨	جهر کردن و آواز برداشتن به بسمله
٢٩	ابتداء کردن تفسیر به آیه بسمله
٣٠	علت دراز بودن باء بسمله
٣١	اشتقاق «بسمله» از وسم
٣٢	اصل کلمه «الله»
٣٥	معنی الرحمن الرحیم
٣٦	روایت عطا که رحمت خدا صدجزء است
	الایات
٤٢	معنای «الرب»
٤٩	سیاست نفس که حمل مشاق درطاعت است
٥٠	عبادت شامل افعال قلوب و جوارح است
٥٣	پنج قراءة برای صراط
٥٥	اختلاف فقهاء در گفتن آمین درآخر حمد
	سورة البقره
٥٧	عدد آیات و مدنی بودن آن
٥٨	أقوال علماء در معنی حروف مقطعه
٥٩	الایات
٦٠	معنی هدایت
٦٢	اصل «تقوی» و قوی بوده
٦٥	معنی اقامه صلاة
٧١	معنی «ختم الله علی قلوبهم».
٧٦	معنی «فزادهم الله مرضاً»
٨٢	معنی « و یمدهم فی طغیانهم یعمهون »
٨٤	مؤمن را سه علامت است و منافق راسه.
٩٠	معنی « وترکهم فی ظلمات لایبصرون»
٩٨	آیه « و أنزل من السماء ماء » و پاورقی مفید
١٠٢	دوزخ در زمین هفتم است و توضیح آن در پاورقی
١٠٤	تحدی رسول خدا (ص) بقرآن
١١١	«ان الله لایستحیی أن یضرب مثلا»
١١٤	معنی ضلالت و هدایت
١١٨	آیهٔ « کیف تکفرون بالله و کنتم امواتاً فأحیاکم ثم یمیتکم »
١٢٠	سؤال و جواب در قبر و پاورقی علمی مفید

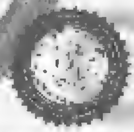
صفحه	موضوع
١٢١	معنى استواء الله على السماء
١٢٤	عدد فرشتگان آسمانها
١٢٥	آيه « اذ قال ربك للملائكة انى جاعل فى الارض خليفة
١٢٧	معنى خليفه در آيه مباركه
١٢٩	معنى « علم آدم الاسماء »
١٣١	چند پاورقى مفيد در قصه آدم باملائكه
١٣٤	معنى سجده ملائكه آدم (ع) را
١٣٩	آيهٔ « قلنا يا آدم اسكن أنت و زوجك الجنة »
١٤٠	قصهٔ آدم و ابليس
١٤٢	چند پاورقى علمى
١٤٧	آيهٔ « فتلقى آدم من ربه كلمات » ومعنى كلمات و توبه آدم (ع)
١٥٥	آيه « اوفوا بعهدى اوف بعهدكم»
١٦١	سؤال ابوذر از رسول خدا (ص) در اوقات صلاة و توضيح آن در پاورقى
١٦٤	آيهٔ « أتأمرون الناس بالبر و تنسون انفسكم »
١٧٣	قصهٔ بنى اسرائيل و نجات آنها از ستم فرعونيان
١٧٥	معنى‌شفاعت‌آنكه‌آن دراسقاط مضاراست
١٨٣	آيه « و اذ واعدنا موسى اربعين ليلة »
١٩٣	اتخاذ بنى اسرائيل عجل را به خدائى
١٩٦	تقاضاى بنى اسرائيل‌از موسى(ع) رؤيت پروردگار را
٢٠٢	قصه موسى (ع) و بنى اسرائيل دربيابان سينا
٢١٨	قصهٔ بقره بنى اسرائيل و دستور ذبح
٢٤٠	اخذ ميثاق ازبنى‌اسرائيل وسرانجام‌آن‌ها
٢٥١	معنى‌روح القدس
٢٥٢	روح مجرد است و غير جسمانى وتوضيح آن در پاورقى
٢٦٧	آيهٔ « و اتبعوا ما تتلوا الشياطين على ملك سليمان »
٢٧١	معنى سحر و شعبده
٢٧٩	قوله‌تعالى«لاتقولواراعناوقولواانظرنا»
٢٨٦	معنى نسخ و بدا
٢٩٠	در مذمت حسد
٣١١	آيهٔ « اذ ابتلى ابراهيم بكلمات »
٣١٥	قصهٔ حضرت ابراهيم (ع) وعمارة بيت‌الله الحرام
٣٢١	قصهٔ هاجر و اسماعيل و بيابان مكه
٣٣٥	سفارشات حضرت ابراهيم و يعقوب‌اولاد خود را هنگام مرك
٣٤٥	فصل در اخلاص از كلام علماء ومشايخ
	الجزء الثانى
٣٤٧	آيات تحويل‌قبلة
٣٥٩	احكام قبله و يك پاورقى مفيد
٣٦٢	مخالفت‌يهودبارسول‌خداصلى‌الله‌عليه‌وآله
٣٧٢	آيهٔ «فاذكرونى‌اذكركم» واقوال‌علماء
٣٧٧	آيهٔ « لا تقولوا لمن يقتل فى سبيل الله أموات » و معنى آن و پاورقى علمى
٣٧٤	در مدح صبر و شكيبائى در مصائب
٣٨٩	آيهٔ « ان الصفا والمروة من شعائرالله» وسبب نزول آن
٣٩٢	بعض احكام و مناسك حج
٣٩٤	در مذمت و گناه كتمان حقائق دين
٤٠٠	آيهٔ « ان فى خلق السماوات والارض»
٤٠١	خداوند دراين‌آيه هفت دليل بروحدانيت وخدائى خود ذكر نموده
٤٠٢	معنى اختلاف ليل و نهار
٤٠٢	تقديم ليل بر نهار ايجاب تفضيل نكند
٤٠٣	آيهٔ « و بث فيها من كل دابة »
٤٠٤	درخواست حضرت موسى (ع) از خدا
٤٠٥	معنى « يحبونهم كحب الله »
٤٠٦	پاورقى علمى مفيد راجع به آيه بالا
٤٠٧	» » » » » » مذكور
٤٠٨	عاقبت ظالمان و تبراى رؤساء ازمرؤسين
٤١٠	سرانجام كسانيكه از نزد خود و من دون الله اولياء اتخاذ كردند
٤١١	معنى « تقطعت بهم الاسباب »

بسمه — تبارک و تعالی

بخط نویسنده معروف طاهر خوشنویس تبریزی







چاپخانه اسلامیه — چاپ افست

کشف الآیات
جدید و صحیح
مطابق با آیات قرآن مجید

بهمت و سرمایه آقای حاج سید اسمعیل کتابچی و اخوان فرزندان مرحوم حاج سید احمد کتابچی
مؤسس کتابفروشی اسلامیه اُفست حاشیه - تهران - خیابان بوذرجمهری

با دستور فنی و نظریات اینجانب طاهر خوشنویس که زیر با حروف شماری غلطگیری شده و پس از آن
جناب آقای حاج میرزا ابوالحسن شعرانی بعنوان بررسی بمقابله آخری پرداخته رجاء واثق میرود
که از هرگونه اشتباه عاری باشد

اسفندماه ۱۳۳۶ مطابق شهر شعبان المعظم ۱۳۷۷

مفتاح کشف الآیات فی مواعد القرآن

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد الحمد والصلوٰة چون کشف الآیاتی که قبلاً نوشته بودند مشتمل بود بر تمام کلمات قرآن من البدو الی الختم از مشتقات و جوامد و ضمائر و اسماء اشاره وغیرها و تمام اینها از حیث کشف فائده نداشت و کاشف را بمطلوب نمیرساند ، لذا برای سهولت امر همین کشف الآیات مرقوم با تجربه نموده کلماتی که از حیث کشف فائده نداشت از قبیل ضمائر و اسماء اشاره و موصولات و اسماء افعال و مصادر و مشتقات مگر در صورت تعدد تا چهار سوره که برای کشف فائده تامه داشتند ذکر شده و بعضی موارد هم تا پنج و شش سوره ذکر شده و ترتیب این کشف الآیات بطریق کتب لغت ملاحظه شده که باید ماده کلمه ملاحظه شود ، پس اگر ماده کلمه مصدر بهمزه باشد آنرا در باب الف ملاحظه باید کرد و اگر حرف اول با باشد در باب الباء ، و همچنین در حرف دوم و سوم کلمه هم نیز حروف تهجی رعایت شده و حروفی که تنهائی ذکر نمیشود ضبط شده لیکن متصل بکلمات دیگر تا اینکه معانی که متعلقند باتصال این حروف بسهولت درک شود مثل فاء و باء در فَبِرَحْمَةٍ و واو در وَلِاَبَوَیْهِ و لام در لِلرَّسُولِ و امثال آن و حروف جاره تماماً ترک شده بملاحظه آنکه کلماتیکه زیاده از صد موضع در قرآن واقع شده از حیث کشف برای کاشف اصلاً فایده ندارد مگر حروف و مشتقاتی که در چهار سوره قرآن است فایده تامه دارد و از برای کشف ذکر شده است مثل یفعل و تفعل و هرگاه کلمه در آیه زیاده از یکی باشد پس اگر در دو موضع آیه باشد بحرف میم که علامت مکرر است ادا میشود و اگر در سه موضع از آیه بوده باشد بعلامت مج یعنی مکرر سه دفعه مرقوم شده و همچنین سفیدی بعضی خانه‌ها در ستون کلمات بعوض تکرار کلمه انتخاب شده تا بر وضوح صفحات (علاوه برآنچه در خوبی خط و زیبائی جدول داراست) افزوده شده

کلمات	سوره	آیت	کلمات	سوره	آیت	کلمات	سوره	آیت	کلمات	سوره	آیت	کلمات	سوره	آیت	کلمات	سوره	آیت	کلمات	سوره	آیت
باب الالف — ... متصل میشود بکلمات تنها استعمال نمیشود مثل همزه الاستفهام			وَاِبْرٰهِیمَ	۲۹	۱۵	وَاَبِیهِ	۸۰	۳۵	وَاٰبَاؤُکُمْ	۷	۶۹	اٰبَاءَنَا	۱۰	۷۸	آتِ	۵۱	۵۲	فَاٰتَاهُمُ	۳۹	۲۶
				۵۷	۲۶	اَبِینَا	۱۲	۸		۱۳	۴۰		۲۱	۵۳		۷۵	۱		۵۹	۲
			اَبَقَ	۳۷	۱۴۰	اَبِیکُمْ	۱۲	[illegible] ۸۱		۲۱	۵۵		۲۶	۷۴	فَاَتٰی	۱۶	۲۸	وَاٰتَاهُمْ	۱۶	۲۸
			الْاِبِلِ	۶	۱۴۵		۲۲	۷۷		۲۵	۷۶		۳۱	۲۰	اَتَتْ	۵۱	۴۲	اَتَتْكَ	۲۰	۱۲۶
کلمات	سوره	آیت		۸۸	۱۷	اَبِیهِمْ	۱۲	۹۳		۵۳	۲۳		۴۳	۲۲، ۲۳	فَاَتَتْ	۱۹	۲۸	اَتٰکُمْ	۶	۴۰
اَبَدًا	۲	۸۹	اَبَابِیلَ	۱۰۵	۳	اَبَاهُ	۱۲	۶۱	اٰبَاؤُهُمْ	۲	۱۶۵	اٰبَاءَكُمْ	۲	۱۹۶	آتَتْ	۲	۱۴۰	اَتَتْهُمْ	۹	۷۱
	۴	[illegible]	اَبٌ	۱۲	۹۳	آبَانَا	۱۲	[illegible]		۵	۱۰۳		۹	۲۳	آتِنَا	۱۸	۷۶	اَتَوْكَ	۹	۹۳
	۵	[illegible]		۱۱۱	۱	اَبَاکُمْ	۱۲	۸۰		۱۱	۱۱۱		۴۳	۲۳	آتَیْنَا	۲۱	۴۸	اَتَوْهُ	۲۷	۸۹
	۹	[illegible]	لِاَبِ	۲۵	۸۰	اَبَاهُمْ	۱۲	۱۶		۳۵	۵	اٰبَاءَهُمْ	۲۳	۲۰		۴۱	۱۰	وَاٰتَیْنَاكَ	۱۵	۹۴
	۹	۱۰۲	اَبَا	۳۳	۴۰	اَبَوَاهُ	۴	۱۲	آبَائِی	۱۲	۳۸		۳۳	۵	آتَوْا	۳	۱۸۵	آتَیْنَاهُمْ	۲۳	۷۳
	۹	۱۱۰	اَبًا	۱۲	۷۸		۱۸	۷۹	آبَائِكَ	۲	۱۲۷		۳۷	۶۷		۲۵	۴۲	یَأْتِ	۲	۲۶۰
	۱۴	[illegible]	اَبَتِ	۱۲	۴، ۱۰۰	اَبَوَیْكَ	۱۲	۶	آبَاؤُنَا	۲۳	۲۴		۵۸	۲۳		۲۷	۱۸		۵	۵۹
	۲۳	[illegible]		۱۹	[illegible]	اَبَوَیْهِ	۱۲	۱۰۰		۲۸	۳۶	وَاٰبَاؤُهُمْ	۲۱	۴۵	فَاَتَوْا	۷	۱۳۳		۶	۱۵۹
	۳۳	[illegible]		۲۰	۲۶	وَلِاَبَوَیْهِ	۴	۱۲	بِاٰبَائِنَا	۴۴	۳۶		۲۵	۱۹	آتِیْنَ	۴	۳۰		۲	۵۱
	۴۸	۱۲		۳۷	۱۰۲	اَبَوَیْکُمْ	۷	۲۶		۴۵	۲۴		۴۳	۲۸	آتَاكَ	۲۰	۸		۱۳	۴۸، ۴۹
	۵۹	۱۲	اَبُوكِ	۱۹	۲۹	آبَاءِ	۲۴	۳۱	آبَائِکُمْ	۲۴	۶۰	آبٰی	۲	۳۲		۲۸	۲۰		۴۱	۴۰
	۶۰	۴	اَبُوهُمَا	۱۸	۸۱	آبَاؤُنَا	۶	۱۳۹		۲۵	۱۵		۱۵	۳۱		۵۱	۳۴		۶۱	۶
	۶۳	۷	وَاَبُونَا	۲۸	۲۳		۷	۶۸، ۱۷۲		۳۷	۱۲۶		۲۰	۱۱۵		۷۹	۱۵	یَأْتِ	۲	۱۴۳
	۶۴	۹	اَبُوهُمْ	۱۲	۶۸		۱۱	۶۵		۴۳	۷	فَاَبٰی	۱۷	۹۱		۸۵	۱۷		۳	۱۵۵
	۶۵	۱۱		۱۲	۹۴		۱۴	۱۳	آبَائِهِمْ	۶	۸۷		۲۵	۵۲		۸۸	۱		۱۱	۱۰۷
	۷۲	۲۴	لِاَبِیهِ	۶	۷۴		۱۵	۳۷		۱۳	۲۳	وَاَبٰی	۲۰	۵۸	آتَاهَا	۱۰	۲۴		۱۲	۹۳
	۹۸	۸		۹	۱۱۵	فَآبَاؤُنَا	۲۳	۸۵		۳۰	۸	فَاَبَوْا	۱۸	۷۶		۲۰	۱۱		۱۵	۲۸
وَاَبًّا	۸۰	۳۱		۱۲	۴		۳۷	۶۹، ۷۰	لِاٰبَائِهِمْ	۱۸	۴	فَاَبَیْنَ	۳۳	۷۲		۲۸	۳۰		۳۰	۷۶
وَاَبَارِیقَ	۵۶	۱۸		۱۹	۴۳	اَوَآبَاؤُنَا	۳۷	۱۷		۳۳	۵	وَیَأْبٰی	۹	۳۲	آتَانَا	۷۴	۴۸		۲۳	۲۰
بِاِبْرٰهِیمَ	۳	۶۱		۲۱	۵۳		۵۶	۴۸	آبَائِهِنَّ	۲۴	۳۱	یَأْبَ	۲	۲۸۲	آتَاكُمْ	۶	۴۰، ۴۷		۳۱	۱۵
لِاِبْرٰهِیمَ	۲۲	۲۷		۲۵	۷۰	آبَاؤُكُمْ	۴	۱۲، ۲۶		۲۳	۵۵	وَتَأْبٰی	۹	۸		۱۰	۵۰		۳۳	۲۰، ۳۰
لِاِبْرٰهِیمَ	۳۲	۸۲		۲۷	۸۳		۶	۹۱	آبَاءَنَا	۲	۱۶۵	اَتٰی	۱۶	۱	آتَاهُمْ	۶	۳۴	تُكَذِّبَانِ	۵۲	۴۸
وَاِبْرٰهِیمَ	۳۳	۷		۴۳	۲۵		۹	۲۴		۵	۱۰۳		۲۰	۶۲، ۷۲		۲۸	۴۶	وَیَأْتِ	۴	۱۳۲
	۵۳	۳۸		۶۰	۴		۳۴	۴۲		۷	۹۳، ۲۷		۲۵	۸۹		۳۲، ۴۰	۲، ۳۷	[illegible]	۲۴، ۳۵	۲۲، ۱۷

كلمات	سورة	آيات	كلمات	سورة	آيات	كلمات	سورة	آيات	كلمات	سورة	آيات	كلمات	سورة	آيات	كلمات	سورة	آيات	كلمات	سورة	آيات
نَاْتِيَ	١٦	١١٣	يَاْتِيَكُمُ	٢	٢٤٨	تَاْتِيَهُمْ	١٩	٥٣	وَاْتُوا	٢	١٨٩	اٰتٰكُمْ	٥٧	٢٣	اٰتَيْنٰهُمْ	٣٤	٤٢ / ٤٣	وَاٰتِ	١٧	٢٨
	٤٤	٩		٣٩	٥٤ / ٥٥		٢٢	٥٤	اِئْتِنَا	٥	٧٠		٥٩	٧		٣٥	٣٨	فَاْتُوا	٦٠	١١
نَاْتِ	١٧	٩٣	يَاْتِكُمْ	٢	٢١٤		٤٣	٦٦		٧	٧٥	وَاٰتٰكُمْ	٥	٢٣		٤٣	٢٠	وَاٰتُوا	٢	[illegible]
وَلْنَاْتِ	٤	١٠٣		٦	١٣٠		٤٧	١٨		٨	٣٣		١٤	٣٧	لَاٰتَيْنٰهُمْ	٤	٧٠		٤	٢ / ٢٩
يَاْتُوْنَ	٩	٥٤		١٤	٩		٩٨	١		٢٩	٢٨	اٰتٰهُمُ	٣	١٤٥ / ١٤٨	وَاٰتَيْنٰهُمْ	٤	٥٧		٦	١٣٣
	١٧	٩٠		٣٩	٧١	فَتَاْتِيَهُمْ	٦	٣٥	فَاْتِنَا	٧	٧٠		٤	٣١ / ٥٧		١٥	٨١		٩	٥ / ١١
	١٨	١٤		٦٤	٥	تَاْتِهِمْ	٧	٢٠٣		١١	٣٢		٩	٥٩ / ٧٧		٤٤	٣٢		٢٢	٢٧ / ٢٨
	٣٣	١٨		٦٧	٨		٢٠	١٣٣		٤٦	٢٢		٥١	١٦		٤٥	١٦		٢٤	٥٥
يَاْتُوا	٤	١٠٧	فَلْيَاْتِكُمْ	١٨	١٩	اٰتِيْكَ	٢٧	٣٩ / ٤٠	فَاْتِيٰهُ	٢٠	٤٧		٥٢	١٨	يُؤْتِي	٢	٢٦٨ / ٢٦٩		٥٨	١٤
	١٧	٩٠	يَاْتِيَنَّكُمْ	٢	٣٨	اٰتِيْكُمْ	٢٠	١٠	اِئْتُوْنِيْ	١٠	٧٩	فَاٰتٰهُمُ	٣	١٤٨		٩٢	١٨		٧٣	٢٠
	٢٤	١٣ / ٣٨		٧	٣٥		٢٧	٧		١٢	٥٠ / ٥٩	وَاٰتٰهُمْ	٤٧	١٩	يُؤْتِ	٤	١٣٥	وَاٰتِيْنَ	٣٣	٣٣
فَلْيَاْتُوا	٥٢	٣٤		٢٠	١٢٣		٢٨	٢٩		٤٦	٤	اٰتَيْتَنِيْ	١٢	١٠٢		٥	٢٣	اٰتِنَا	٢	١٩٤ / ٢٠١
	٦٨	٤١	يَاْتِيَهُمْ	٦	٥		٤٤	١٨	وَاْتُوْنِيْ	١٢	٩٣	اٰتَيْتَنَا	٧	١٨٩	وَيُؤْتِ	٤	٤٠		١٨	[illegible]
يَاْتِيْنَ	٤	١٥ / ١٩		١١	١٠	سَاٰتِيْكُمْ	٢٧	٧		٢٧	٣١	اٰتَيْتُمُوْهُنَّ	٣٣	٥١		١١	٣	وَاٰتِنَا	٣	١٩٤
	٢٢	٢٨		١٤	٤٥	لَاٰتِيَنَّهُمْ	٧	١٧	فَاْتُوْنَا	١٤	١٠	اٰتَيْتُكَ	٧	١٤٤	تُؤْتِي	٣	٢٦	اٰتِهِمْ	٣٣	٦٨
	٦٠	١٢		١٥	١١	يَاْتِيٰنِهَا	٤	١٦	فَاْتُوْهُنَّ	٢	٢٢٢	اٰتَيْتُكُمْ	٣	٨١		١٤	٣٠	فَاٰتِهِمْ	٧	٣٨
	٦٥	١		٢١	٢	يَاْتُوْنِيْ	٢٧	٣٨	وَاْتُوا	٢	٢٣	اٰتَوْهُ	١٢	٦٦	يُؤْتُوْنَ	٤	٥٣	اٰتُوْنِيْ	١٨	٩٦
اَتَاْتُوْنَ	٧	٧٨		٢٦	٣	يَاْتُوْنَكَ	٢٥	٣٣	وَاٰتَى	٢	١٧٧	لَاٰتَوْهَا	٣٣	١٤		٢٣	٦٠	فَاٰتُوْهُنَّ	٤	٢٤
	٢٦	١٦٥		٢٦	٢٩	يَاْتُوْكَ	٥	٤١		٩	١٨	اٰتَيْتُمُوْهُنَّ	٢	٢٢٩		٤١	٦	وَاٰتُوْهُمْ	٢٤	٣٣
	٢٧	٥٥		٤٣	٦		٧	١٠٩	اٰتَتْ	١٨	٣٣		٤	٢٣	وَيُؤْتُوْنَ	٥	٥٥		٦٠	١٠
فَتَاْتُوْنَ	٧٨	١٨	فَسَيَاْتِيْهِمْ	٢٦	٥		٢٢	٢٨	فَاْتِ	٢	٢٥٨		٥	٧		٧	١٥٦	فَاٰتُوْهُنَّ	٤	٢٥
اَفَتَاْتُوْنَ	٢١	٣	يَاْتِيَهُمُ	٢	٢١٠		٢٦	٣٦	وَاٰتَتْ	١٢	٣١		٦٠	١٠		٩	٧١		٦٥	٦
لَتَاْتُوْنَ	٧	٧٩		٧	٩٥ / ٩٦	يَاْتُوْنَا	١٩	٣٩	اٰتَيْتَ	١٠	٨٨	اٰتَيْنٰكَ	١٥	٨٧		٢٧	٣	وَاٰتُوْهُنَّ	٤	٢٩
	٢٠	٥٦		١٥	٤٧	يَاْتُوْكُمْ	٢	٧٩		٣٣	٤٩		٢٠	٩٩		٣١	٣	اٰتَوُا	٢	[illegible]
	٢٩	٢٧ / ٢٨		١٨	٥٥	وَيَاْتُوْكُمْ	٣	١٢٥	اٰتَوْا	٢٣	٦٠	اٰتَيْنٰهُ	٧	١٧٥	يُؤْتُوا	٢٤	٢٢		٣	٧٨
وَتَاْتُوْنَ	٢٩	٢٨		٢٢	٥٥	يَاْتِيَنَّكَ	٢	٢٦٠	وَاٰتُوا	٢٣	٤٢		١٢	٢٢	وَيُؤْتُوا	٩٨	٥		٦	١٢٤
تَاْتُوا	٢	١٨٩		٧١	١	تَاْتُوْنِيْ	١٢	٦٠	اٰتَيْتُمْ	٢	٢٣٣		١٨	٦٥	تُؤْتُوا	٤	٥		١٧	٧٣
نَاْتِي	١٣	٤١	فَيَاْتِيَهُمْ	٢٦	٢٠٢	تَاْتُوْنَا	٣٧	٢٨		٣٠	٣٨		٢١	٧٤	يُؤْتِيَنِ	١٨	٤٠		٢٨	[illegible]
	٢١	٤٥	يَاْتِهِمْ	٧	١٦٩	لَتَاْتُنَّنِيْ	١٢	٦٦	وَاٰتَيْتُمْ	٤	٢٠		٢٨	١٤	يُؤْتِيَهُ	٣	٧٩		٦٩	١٩ / ٢٥
نَاْتِ	٢	١٠٦		٩	٧٠	يَاْتِكُمْ	١٤	٩		٥	١٥	وَاٰتَيْنٰهُ	٥	٤٦		٥	٥٤		٨٤	٧ / ١٠
يَاْتِيَنِيْ	١٢	٨٣		١٠	٣٩	فَلَنَاْتِيَنَّكَ	٢٠	٥٨	فَاٰتَيْنَا	٥٧	٢٧		١٦	١٢٢		٥٧	٢١ / ٢٩	وَاُوْتِيَتْ	٢٧	٢٣
لَيَاْتِيَنِّيْ	٢٧	٢١	وَلَيَاْتِيَنَّهُمْ	٢٩	٥٣	فَلَنَاْتِيَنَّهُمْ	٢٧	٣٧	لَاٰتَيْنَا	٣٢	١٣		١٨	٨٤		٦٢	٤	اُوْتِيْتَ	٢٠	٣٦
يَاْتِيَكَ	١٥	٩٩	يَاْتِيَنَا	٢	١١٨	اِئْتِ	١٠	١٥	وَاٰتَيْنَا	٢	٨٧ / ٢٥٣		١٩	١٢	نُؤْتِهٖ	٤٢	٢٠	اُوْتِيْتُمْ	٣	٧٣
يَاْتِكَ	١٩	٤٣		١٥	٧		٢٦	١٠		٤	١٥٣ / ١٦٣		٢١	٧٩	يُؤْتِكُمْ	٨	٧٠		٥	٤١
يَاْتِيْهِ	١١	٣٩ / ٩٣		٣٤	٣	فَاْتِ	٢	٢٥٨		١٧	٢ / ١٠١		٢٨	٧٦		٤٧	٣٨		١٧	٨٥
	٣٩	٤١	تَاْتِيَنَا	٧	١٢٦		٧	١٠٣	اٰتٰنِيَ	١٩	٣٠		٢٩	٢٧		٤٨	١٦		٢٨	٦٠
	٤١	٤٢	تَاْتِيَنَا	٧	١٢٩		٢٦	٦٠ / ١٥٤		٢٧	٣٦		٣٨	١٩		٥٧	٢٨		٤٢	٣٤
وَيَاْتِيْهِ	١٤	١٧	تَاْتِيَكُمْ	٧	١٨٧	اِئْتِيَا	٤١	١١	وَاٰتٰنِيْ	١١	٢٨ / ٦٣		٥٧	٢٧	يُؤْتِيَهُمُ	١١	٣١	وَاُوْتِيْنَا	٢٧	١٦ / ٤٢
يَاْتِهٖ	٢٠	٧٤		٤٠	٥٠	فَاْتِيَا	٢٦	١٦	اٰتٰىكَ	٢٨	٧٧	اٰتَيْنٰهَا	٦	٨٣	تُؤْتُوْنِ	١٢	٦٦	اُوْتِيْتُهٗ	٢٨	٧٨
يَاْتِيَهَا	١٦	١١٢	لَتَاْتِيَنَّكُمْ	٣٤	٣	اِئْتُوا	٢٠	٦٤	اٰتٰىهُ	٢	٢٥٨	اٰتَيْنٰكُمْ	٢	٦٣ / ٩٣	تُؤْتُوْنَهُنَّ	٤	١٢٧		٢٩	٤٩
يَاْتِيَكُمَا	١٢	٣٧	تَاْتِيْهِمْ	٦	٤		٤٥	٢٤		٦٥	٧		٢	١٧٠	تُؤْتَوْهُ	٥	٤١	اُوْتُوْهُ	٢	٢١٣
يَاْتِيَنَا	٢٠	١٣٣		٧	١٦٣	فَاْتُوا	٢	٢٣ / ٢٢٣	وَاٰتٰىهُ	٢	٢٥١	وَاٰتَيْنٰهُمَا	٣٧	١١٧	وَتُؤْتُوْهَا	٢	٢٧١	يُؤْتٰى	٣	٧٣
وَيَاْتِيَنَا	١٩	٨٠		٢١	٤٠		٣	٨٧	اٰتٰهَا	٦٥	٧	اٰتَيْنٰهُمْ	٢	١٢١ / ١٤٦	نُؤْتِيْهِ	٤	٧٤ / ١١٤		٧٤	٥٢
يَاْتِيَنَا	٣	١٨٣		٣٦	٤٦		١٠	٣٩	اٰتٰىهُمَا	٧	١٩٠		٦	٨٩ / ١١٤	نُؤْتِهٖ	٣	١٤٥	يُؤْتَ	٢	٢٦٩
فَلْيَاْتِنَا	٢١	٥		٤٠	٢٢		١١	١٦	اٰتٰىنَا	٩	٧٥		١٣	٣٦		٤٢	١٩	اُوْتَ	٦٩	٢٥
يَاْتِيْكُمْ	٦	٤٦		٦٤	٦		٢١	٦٢	اٰتٰكُمْ	٥	٤٨		١٦	٥٧	نُؤْتِهَا	٣٣	٣١	لَاُوْتَيَنَّ	١٩	٧٧
	١١	٣٣	تَاْتِيَهُمُ	٦	١٥٨		٢٨	٤٩		٦	١٦٥		٢٨	٥٢	يُؤْتِيْهِمْ	٤	١٥٢	يُؤْتَوْنَ	٢٨	٥٤
	٢٨	٧١ / ٧٢		١٢	١٠٧		٣٧	١٥٧		٢٤	٣٣		٢٩	[illegible]	سَنُؤْتِيْهِمْ	٤	١٦٢	نُؤْتٰى	٦	١٢٤
	٦٧	٣٠		١٦	٣٥		٤٤	٣٥		٢٧	٣٦		٣٠	٢٣	فَاٰتِ	٣٠	٣٨	اٰتِي	١٩	٩٣

كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات
لآتٍ	۶	۱۳۴	إثمٍ	۲	۱۷۳ ۱۷۸ ۱۹۹	وأجرٌ	۴۹	۳	أُجِّلَتْ	۷۷	۱۲	أحدهم	۱۶	۶۰	آخذناهم	۶	۴۴	وخذوهم	۹	۵
	۲۹	۴	إثمًا	۲	۱۷۸		۶۷	۱۲	أجلٍ	۵	۳۵		۴۲	۱۶		۲۳	۷۸	أخذ	۸	۷۱
لآتية	۱۵	۸۵		۴	۱۷۲ ۵۱ ۵۲	أجرٍ	۱۰	۷۲	أجلٌ	۷	۳۲	أحدهما	۵	۳۰	فأخذناهم	۶	۴۲	أخذوا	۳۳	۶۱
	۴۰	۶۱		۴	۱۱۱ ۱۱۲		۱۲	۱۰۴		۱۰	۳۹	لأحدهما	۱۸	۳۱		۷	۹۳ ۹۴	وأخذوا	۳۴	۵۰
آتيه	۱۹	۹۶		۵	۱۰۶		۲۵	۵۹		۲۹	۵۲	أحدهم	۳	۸۵		۵۴	۴۲	يؤخذ	۲	۴۸
آتيهم	۱۱	۷۸	وإثمًا	۴	۲۰ ۱۱۲		۲۶	۱۰۹-۱۲۷ ۱۴۵-۱۶۴ ۱۸۰	وأجل	۶	۲		۲۴	۶	وأخذناهم	۴۳	۴۷		۵۷	۱۴
وإيتاء	۱۶	۹۲		۳۳	۵۸		۳۴	۳۶		۲۰	۱۲۹	أحدنا	۱۲	۷۸	يأخذ	۱۸	۷۸	فيؤخذ	۵۵	۴۱
	۲۴	۳۷	الإثم	۵	۶۸		۳۸	۸۶	لأجل	۱۱	۱۰۶	أحدكم	۲	۱۷۶	ويأخذ	۹	۱۰۵	يؤخذ	۶	۱۶
يؤتيه	۳	۷۳		۶	۱۲۰	فأجره	۲۶	۱۰		۱۳	۲		۵	۱۰۵	ليأخذ	۱۲	۷۶		۷	۱۶۸
سيؤتينا	۹	۵۹	والإثم	۷	۳۱	أجر	۳	۱۹۵		۳۵	۱۴		۶	۶۱	تأخذ	۲۰	۹۵	يؤاخذ	۱۶	۶۳
آتية	۲۰	۱۵	إثمه	۲	۱۷۷		۷	۱۶۹		۳۹	۲		۱۸	۱۸	يأخذون	۷	۱۶۸		۳۵	۴۴
	۲۲	۲	وإثمهما	۲	۲۱۶		۹	۱۲۱	فأجل	۳۰	۷		۶۳	۱۰	يأخذوا	۷	۱۴۲	يؤاخذكم	۲	۲۲۵
وإيتاء	۲۱	۷۳	بإثمي وإثمك	۵	۳۲		۱۱	۱۱۷		۴۶	۲	أحدهم	۴	۲۲	وليأخذوا	۴	۱۰۲		۵	۹۱
مأتيًّا	۱۹	۶۲	آثامًا	۲۵	۶۸		۳	۵۶ ۹۰	أجل	۲۹	۵		۲۳	۱۰۱	تأخذوا	۲	۲۲۹	يؤاخذهم	۱۸	۵۷
والمؤتون	۴	۱۶۰	آثم	۲	۲۸۳		۱۴	۲۹		۷۱	۴	إحديهما	۲	۲۸۲		۴	۲۴	تؤاخذني	۱۸	۷۳
أ ث ث			إثمًا	۷۶	۲۳		۲۸	۲۵	أجلًا	۶	۲		۲۸	۲۵	تأخذ	۱۲	۷۹	تؤاخذنا	۲	۲۸۶
أثاثًا	۱۶	۸۲	الآثمين	۵	۱۰۵	لأجرًا	۷	۱۱۰		۱۷	۱۰۱		۲۸	۲۶	يأخذه	۲۰	۴۰	فاتخذ	۱۸	۶۰
	۱۹	۷۵	أثيم	۲	۲۷۷		۲۶	۴۰		۴۰	۶۹		۴۹	۹	فأخذكم	۷	۷۱	واتخذ	۴	۱۲۴
فأثرن	۱۰۰	۴		۲۶	۲۲۵		۶۸	۳	الأجل	۲۸	۲۹	إحديهن	۴	۲۳		۱۱	۶۷		۷	۱۴۶
وآثر	۷۹	۳۸		۴۵	۶	وأجرًا	۳۳	۳۵	الأجلين	۲۸	۲۸	وأخذن	۷	۱۳۹		۲۶	۱۵۶		۱۷	۳۲
آثرك	۱۲	۹۱		۶۸	۱۲		۴۸	۲۹	أجلها	۶۳	۱۱		۱۱	۷۰	يأخذهم	۱۶	۶۸ ۶۹		۱۸	۶۲
ويؤثرون	۵۹	۹		۸۳	۱۲	أجري	۱۰	۷۲	أجلهم	۷	۳۴ ۱۸۴	وأخذت	۱۱	۹۶	تأخذه	۲	۲۵۶	اتخذت	۲۹	۴۰
تؤثرون	۸۷	۱۶	الأثيم	۴۴	۴۴		۱۱	۴۱ ۵۳		۱۰	۱۱ ۴۹	أخذت	۳۵	۲۴	تأخذكم	۲۴	۲	فاتخذت	۱۹	۱۷
نؤثرك	۲۰	۷۵	أثيمًا	۴	۱۰۷		۲۶	۱۰۹-۱۲۷ ۱۴۵-۱۶۴		۱۶	۶۳	وأخذن	۴	۲۵	تأخذهم	۳۶	۴۹	اتخذت	۲۵	۲۸
يؤثر	۷۴	۲۴	تأثيم	۵۲	۲۳		۳۴	۴۶		۳۵	۴۴	أخذتم	۸	۶۹	يأخذونها	۴۸	۱۹	لاتخذت	۱۸	۷۶
أثر	۲۰	۹۵	تأثيمًا	۵۶	۲۴	أجره	۲	۱۰۶	أجلهن	۶۵	۴	وأخذتم	۳	۷۵	تأخذوه	۷	۱۶۸	اتخذت	۲۵	۲۹
	۴۸	۴۹	أ ج				۳	۱۰۱	أجله	۲	۲۸۲	لأخذنا	۶۹	۶۵	ليأخذوه	۴۰	۵	واتخذوا	۱۸	۵۳ ۱۰۶
آثار	۳۰	۴۹	أجاج	۲۵	۵۵	فأجره	۴۲	۳۸	أجلها	۱۵	۵	أخذت	۱۰	۲۴	تأخذونه	۴	۲۵		۱۹	۸۴
وآثارًا	۴۰	۲۱ ۸۲		۳۵	۱۲	أجرهم	۲	۲۶۲-۲۷۴		۲۳	۴۵	وأخذنا	۴	۱۵۳	أتأخذونه	۴	۲۴		۳۵	۳
أثري	۲۰	۸۶	أجاجًا	۵۶	۶۹		۳	۱۹۹	أجلنا	۶	۱۲۸		۷	۱۶۵	تأخذونها	۴۸	۲۰		۳۶	۷۴
آثارهما	۱۸	۶۴	تأجرني	۲۸	۲۷		۵۷	۱۸	أجلهن	۲	۲۳۱ ۲۳۲ ۲۳۴		۳۳	۷	لتأخذوها	۴۸	۱۵	اتخذتم	۲	۴۸ ۸۶
آثارهم	۵	۵۰	استأجرت	۲۸	۲۶	أجره	۲۹	۲۶		۴۴	۲	فأخذه	۷۹	۲۵	خذ	۷	۱۹۸		۲۹	۲۴
	۱۸	۵	استأجره	۲۸	۲۶	أجرها	۳۳	۳۱	مؤجلًا	۳	۱۳۹	فأخذهم	۳	۹		۹	۱۰۴		۴۵	۳۴
	۳۷	۶۸	أجرُ	۳	۱۳۰	أجرهم	۱۶	۹۸ ۹۹	كأحد	۳۳	۳۲		۸	۵۴		۱۹	۱۳	اتخذتم	۲	۷۳
	۴۳	۲۱ ۲۲		۲۹	۵۸		۲۸	۵۴	لأحد	۳۸	۳۴		۱۶	۱۱۵	تخذ	۲	۲۶۴	أفاتخذتم	۱۳	۱۷
	۵۷	۲۷		۲۹	۷۴		۳۹	۱۴ ۳۶		۹۲	۱۹		۲۶	۱۵۸ ۱۵۹		۷	۱۴۱	اتخذها	۴۵	۸
وآثارهم	۳۶	۱۱	ولأجر	۴	۵۷		۵۷	۲۷	أحد	۱۱۲	۴		۲۹	۱۴		۱۲	۷۸	اتخذوه	۷	۱۴۷
أثارة	۴۶	۳		۱۶	۴۳	أجوركم	۳	۱۸۲	إحدى	۸	۷		۴۰	۲۲ ۲۳	وخذ	۳۸	۴۳	اتخذوها	۵	۶۳
وأثل	۳۴	۱۵	أجرٌ	۳	۱۳۶ ۱۷۲		۴۲	۳۸		۹	۵۲		۶۹	۱۰	خذها	۲۰	۲۲	اتخذوهم	۵	۸۴
إثمه	۲	۲۱۶		۸	۲۸	أجورهم	۳	۵۰		۲۸	۲۷	أخذته	۲	۲۰۳	فخذها	۷	۱۴۲	لاتخذوك	۱۷	۷۵
	۴۹	۱۳		۹	۲۲		۳	۱۵۱ ۱۷۲		۳۵	۴۰		۲۹	۳۹	خذوا	۲	۶۰ ۸۷	واتخذتموه	۱۱	۹۴
لآثم	۵	۵		۴۱	۷		۳۵	۲۷	لإحدى	۷۴	۳۸	فأخذتكم	۲	۵۲		۴	۷۳	فاتخذتموهم	۲۳	۱۱۲
الإثم	۵	۲ ۶۲		۵۷	۵-۷ ۱۲	أجورهن	۴	۲۸ ۲۹	أحدكما	۱۳	۴۱	أخذتهم	۷	۱۵۴		۷	۲۹ ۱۷۰	اتخذناهم	۳۸	۶۳
	۶	۱۴۰		۶۴	۱۵		۵	۷	أحدهما	۱۲	۳۶	أخذتها	۲۲	۴۷	وخذوا	۴	۱۰۲	لاتخذناه	۲۱	۱۷
	۲۴	۱۱		۴۴	۲۵		۳۳	۳۹		۱۶	۷۸	أخذتهم	۱۳	۳۲	خذوه	۴۴	۴۷	يتخذ	۲	۱۶۰
	۴۶	۳۵		۹۵	۶		۶۰	۱۰		۱۷	۲۴		۲۲	۴۳		۶۹	۳۰		۹	۹۹
	۵۳	۴۳	كأجر	[illegible]	۱۲		۵۵	۶	أحدكم	۲	۲۶۸	فأخذهم	۳۰	۵	خذوه	۵	۴۵	يتخذ	۹	۱۰۰
بالإثم	۲	۲۰۶		۱۱	۱۳	أجر				۳۹	۱۲	فأخذناه	۲۸	۴۰		۵۹	۲	يتخذ	۳	۵۷
	۵۸	۷۹		۴۵	۹	أجّلت	۶	۱۲۸	أحدهم	۲	۹۰		۵۱ ۷۳	۳۰ ۱۶	خذوهم	۴	۹۱ ۹۴		۱۹	۴۶ ۹۴

کلمات	سورۃ	آیات	کلمات	سورۃ	آیات	کلمات	سورۃ	آیات	کلمات	سورۃ	آیات	کلمات	سورۃ	آیات	کلمات	سورۃ	آیات	کلمات	سورۃ	آیات
یتخذ	۲۵	۵۹	متخذات	۴	۲۹	وآخر	۱۲	۳۳	آخی	۵	۳۳	لیخزانہم	۵۸	۲۳	وآذن	۲۲	۲۸	فآذوہما	۴	۲۰
	۳۹	۶	اخر			وآخرہ	۳	۱۱		۱۳	۹۰	اخت	۴	۱۵/۱۷۵	اذن	۷	۱۲۰	الرزیٰ	۲۹	۹
لیتخذ	۴۳	۳۱	وآخر	۷۵	۱۳		۴۸	۲۱		۲۰	۳۱	الاخت	۴	۲۷		۲۰	۷۴	واوذوا	۳	۱۹۴
ویتخذ	۳	۱۳۴	وآخرت	۸۲	۵		۶۱	۱۴		۳۸	۲۲	اخت	۱۹	۲۹		۲۶	۴۸		۶	۳۴
یتخذ	۳	۲۷	آخرنا	۱۱	۱۰	الاخیہ	۲	۲۸۳	ولاخی	۷	۱۵۰	الاخوین	۴	۲۷	اذنتکم	۲۱	۱۰۹	اوذینا	۷	۱۲۹
	۴	۱۱۸	آخرتنی	۶۳	۱۰		۳۹	۴۳	وآخی	۵	۲۸	اخیک	۲۰	۴۱	اذنک	۴۱	۴۷	یوذین	۳۳	۵۹
یتخذ	۱۷	۱۱۱	آخرتن	۱۷	۶۲		۴۹	۹		۲۸	۳۳	لاخیہ	۲۸	۱۰	تاذن	۷	۱۶۷	آذی	۲	۲۶۲/۲۶۴
	۲۵	۲	آخرتنا	۴	۷۹		۵۳	۲۰/۲۸	آخوک	۱۲	۶۹	اختہا	۴۳	۴۷		۱۴	۷		۳	۱۰۷/۱۸۳
آتتخذ	۶	۷۴	یؤخر	۶۳	۱۱	اخرکم	۳	۱۴۷	وآخوک	۲۰	۴۳	اختہا	۷	۳۶	استاذن	۲۴	۵۸		۴	۱۰۳
یتخذ	۱۸	۸۵	یؤخرہم	۱۴	۴۳	اخریہم	۷	۳۶	وآخوہ	۱۲	۸	واخوانکم	۴	۲۳	استاذنک	۹	۸۷	والاذی	۲	۲۶۴
آتخذ	۶	۱۴		۱۶	۶۲	لاخریہم	۷	۳۷	آخوہم	۲۶	۱۰۶	آخوانکم	۲۴	۶۰	استاذنوک	۲۴	۶۲	آتاہم	۳۳	۴۷
ءآتخذ	۳۰	۲۲		۳۵	۴۳	وآخر	۱۰	۱۰	باخیک	۲۸	۳۵	آخواتہن	۲۴	۳۱	فاستاذنوک	۹	۸۳	الاربۃ	۲۴	۳۱
آتخذ	۲۵	۲۰	ویؤخرکم	۱۴	۱۱	والآخر	۵۷	۳	آخیہ	۲/۵	۱۷۳/۳۴		۳۳	۵۵	یستاذن	۳۳	۱۳	مآرب	۲۰	۱۹
لاتتخذن	۴	۱۱۸	ویؤخرکم	۷۱	۴	الآخر	۲۹	۳۵		۷	۳۳/۱۳۹	آدوا	۴۴	۱۷	فلیستاذنوا	۲۴	۵۸	ارض	۴	۹۹
یتخذون	۴	۱۳۸	یؤخرہ	۱۱	۱۰۴		۳۳	۲۱		۱۲	۷۴/۷۶	ادا	۱۹	۹۱	یستاذنک	۹	۴۴/۴۵		۱۱	۴۶
یتخذوا	۴	۱۴۹	آخرنا	۱۴	۴۵		۶۰	۶		۴۹	۱۲	آدم	۲	۳۳/۳۴	لیستاذنکم	۲۴	۵۷	فارض	۲۹	۱۳
	۹	۱۶	یؤخر	۷۱	۴	الآخرین	۲۶	۸۴		۸۰	۳۴		۷	۱۸	یستاذنونک	۹	۹۴	ارض	۷	۷۱
	۱۸	۱۰۲	تاخر	۲	۱۹۹		۳۷	[illegible]	لاخیہ	۷	۱۳۸		۲۰	۱۵،۸۸،۱۱۹		۲۴	۶۲		۱۱	۶۷
یتخذون	۷	۷۲		۴۸	۲		۵۶	۱۴/۲۹	وآخیہ	۱۰	۸۷	آدمہ	۲	۲۹	یستاذنوہ	۲۴	۶۲	ارض	۳۱	۳۴
	۱۶	۶۹/۹۴	یتاخر	۷۴	۳۰		۷۷	۱۷		۱۳	۸۷/۸۹		۳	۳۰	باذن	۳	۱۶۰	وبالاذن	۴۱	۱۰
وتتخذون	۲۶	۱۲۹	یستاخرون	۷	۳۲	للآخرین	۴۳	۵۷		۷۰	۱۲	لادم	۲	۳۲		۵۹	۵	ارضنا	۱۳	۹
تتخذ	۲۱	۱۷		۱۰	۳۹	والآخرین	۵۶	۴۹	آخاہ	۱۲	۶۹/۷۶		۷	۱۰	باذنی	۵	۱۱۰	ارضیہ	۲۹	۵۶
تتخذ	۲۵	۱۹		۱۵	۵	وآخرنا	۵	۱۱۴		۱۹	۵۳		۱۷	۶۳	لیذنہ	۱۰	۳۰	آرضنا	۱۴	۱۶
لتتخذن	۱۸	۲۰		۱۶	۶۳	اخرۃ	۳	۶۵		۲۵	۳۷		۱۸	۴۸	اذن	۹	۶۱		۴۰	۵۹
وتتخذوہا	۳۱	۵		۲۳	۴۵	الآخرۃ	۲	۸۸	وآخاہ	۷	۱۰۸		۳۰	۱۱۵	اذن	۹	۶۱		۲۸	۵۷
اتتخذنا	۲	۶۳	تستاخرون	۳۴	۲۹		۶	۳۲		۲۳	۳۷	فلیؤد	۲	۲۸۳		۵۹	۱۲	ارضکم	۷	۱۰۷
یتخذونک	۲۱	۳۷	واخر	۳۸	۵۸		۷	۱۶۸		۲۶	۳۵	تؤدوا	۴	۶۱	بالاذن	۵	۴۹		۲۰	۶۶
	۲۵	۴۳	الآخر	۱۲	۳۶/۴۱		۲۸	۸۳	آخاہم	۷	۶۳/۷۱	یؤدہ	۳	۶۸	والاذن	۵	۴۹		۲۶	۳۴
یتخذوہ	۷	۱۴۳	الآخر	۵	۳۰		۵۳	۲۵	آخانا	۱۲	۶۳/۶۵	وآذاہ	۲	۱۷۲	اذنیہ	۲۱	۶	آرضہم	۳۳	۲۷
افتتخذونہ	۱۸	۳۸	وآخر	۹	۱۰۳	وللآخرۃ	۱۷	۲۲	آخاہم	۱۱/۲۷	۶۳/۸۶	فاذنا	۴	۵۶	آذان	۷	۱۷۸/۱۹۴	الارائک	۱۸	۳۰
تتخذہ	۱۲	۲۱	اخران	۵	۱۰۵		۹۳	۴		۲۹	۳۰/۳۵	فلذا	۴	۷۰		۲۲	۴۵		۳۶	۵۶
	۲۸	۸	کاخوان	۵	۱۰۶	والآخرۃ	۴	۷۹	آخوتکم	۴۹	۱۰		۱۷	۷۵/۷۸	وآذان	۹	۳		۷۶	۱۳
اتخذی	۱۶	۷۰	آخرون	۲۵	۵		۸۷	۱۷	اخوتی	۱۲	۱۰۱		۳۳	۱۶	آذان	۴	۱۱۸		۸۳	۲۳/۲۵
واتخذوا	۲	۱۱۹	وآخرون	۹	۱۰۳	وبالآخرۃ	۲	۴	اخوتک	۱۲	۵	وآذنت	۸۴	۲/۵	آذنا	۴۱	۴	ارم	۸۹	۶
فاتخذہ	۷۳	۹		۷۳	۲۰	للآخرۃ	۹۲	۱۳	ولاخیہ	۱۲	۷	آذنت	۹	۴۳	آذانہم	۲	۱۸	تؤزہم ازا	۱۹	۸۶
اتتخذونی	۵	۱۱۶	آخرین	۴	۹۳	والآخرۃ	۲۲	۱۱	فاخوانکم	۲	۲۱۹	یاذن	۱۲	۸۰		۶	۳۵	فآزرہ	۴۸	۲۹
فاتخذوہ	۳۵	۶		۵	۳۵	المستاخرین	۱۵	۲۴		۹	۱۱		۵۳	۲۷		۱۷	۴۸	ازری	۲۰	۳۲
آخذ	۱۱	۱۰۴		۶	۱۳۳	آخ	۴	۱۵		۳۳	۵	یاذن	۴۲	۲۰		۱۸	[illegible]	آزر	۶	۷۴
آخذ	۵۳	۴۲		۲۱	۱۱		۱۳	۷۷	فاخوانکم	۹	۲۴	ائذن	۹	۴۹		۴۱	۴۴	ازفۃ	۵۳	۵۸
آخذا	۷۳	۱۶		۲۳	۳۲/۳۳	باخ	۱۲	۵۹	ولاخوانہم	۷	۲۰۱	فاذن	۲۴	۶۲		۷۱	۶	الانف	۵۳	۵۸
وآخذہم	۴	۱۵۹		۴۴	۳۷	الاخ	۴	۲۷	ولاخواننا	۵۹	۱۰	فازلہما	۲	۲۳۹	مؤذن	۷	۴۲	الآزفۃ	۴۰	۱۸
آخذہ	۱۱	۱۰۴	بآخرین	۴	۱۳۲	آخا	۴۶	۸۰	لاخوانکم	۲۴	۶۰	اذن	۲۲	۴۰		۱۲	۷۰	اسس	۹	۱۱۰
آخذۃ	۶۹	۱۰	واخرین	۸	۶۲	وآخوہ	۱۲	۸	لاخوانہم	۳	۱۵۶/۱۶۸	یؤذن	۱۶	۸۶	آذوا	۳۳	۶۹	اسس	۹	۱۰۹
اخذ	۱۱	۵۹		۳۸	۳۷	اخوۃ	۴	۱۷۶		۳۳	۱۸		۲۷	۳۶	یؤذی	۳۳	۵۳	واستبرق	۷۶	۲۱
آخذین	۵۱	۱۶		۶۲	۳۰	اخوۃ	۴	۱۲		۵۹	۱۱	یؤذون	۳۳	۲۸	یؤذون النبی	۹	۶۱/۶۲	استبرق	۵۵	۵۴
باتخذیہ	۲	۲۷۰	الآخرین	۲۶	۶۴/۶۶		۳۹	۱۰	ولاخوانہم	۵	۸۷		۳۳	۵۳		۳۳	۵۷/۵۸	وإستبرق	۱۸	۳۰
باتخاذکم	۲	۵۱		۲۷	۸۰/۸۱	واخوان	۵۰	۱۳	اخوانہن	۲۴	۳۱	لیؤذن	۹	۹۱	تؤذوا	۳۳	۵۳		۴۴	۵۳
تتخذ	۱۶	۴۱	واخر	۳	۵	اخوان	۱۷	۲۷		۳۳	۲۵۵	اذن	۱۲	۳۰	[illegible]	۱۴	۱۵	[illegible]	۳۳	۴۶
تتخذنہ	۵	۷	آخر	۳	۱۸۰/۱۸۱	اخوانا	۳/۱۵	[illegible]	[illegible]	۹	۲۳	فاذن	۷	۴۴	تؤذوننی	۶۱	۵	آسرہم	۷۶	۲۸

كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات
بِأَسِيرًا	۷۶	۸	يُؤْفَكُونَ	۷	۱۱۴	تَأْكُلْ	۷	۷۱	أُكُلَهَا	۲	۲۶۷	كَالَّتِي	۱۶	۹۴	الْأَلِيمَ	۲۶	۲۰۱	تَاللّٰهِ	۱۶	۵۶/۶۳
أَسْرٰى	۸	۶۸		۲۶	۴۴		۱۱	۶۷		۱۴	۳۰	لِلَّتِي	۱۷	۹		۵۱	۱۰۷		۲۶	۹۷
الْأَسْرٰى	۸	۷۱	لِتَأْفِكَنَا	۴۶	۲۱	تَأْكُلَانِ	۵	۷۹		۱۸	۳۱	وَالَّتِي	۲۱	۹۱	الۤمّرٰ	۱۳	۱		۳۷	۵۴
أَسَارٰى	۲	۷۹	أُفِكَ	۵۱	۹	يَأْكُلُونَ	۲	۱۶۹/۲۷۲	لَآكِلُونَ	۳۷	۶۴		۳۹	۴۳	الۤمّۤصۤ	۷	۱	وَتَاللّٰهِ	۲۱	۵۸
إِسْرَائِيلَ	۳	۸۷	يُؤْفَكُ	۴۰	۶۵		۴	۱۱		۵۶	۵۲	اللَّاتِي	۴	۲۳/۱۲۷	وَإِلٰهُ	۲۰	۹۰	وَاللّٰهِ	۶	۲۳
وَإِسْرَائِيلَ	۱۹	۵۹		۵۱	۹		۲۱	۸	لِلْآكِلِينَ	۲۳	۲۰		۱۲	۵۰	وَإِلٰهٌ	۲۷	۶۰،۶۱،۶۲،۶۳،۶۴	فَلِلّٰهِ	۶	۱۵۰
آسَفُونَا	۴۳	۵۵	يُؤْفَكُونَ	۵	۷۹		۳۶	۳۳/۷۲	أَكَّالُونَ	۵	۴۲		۲۴	۵۹	إِلٰهٍ	۲۸	۳۸		۱۳	۴۲
آسَفًا	۱۸	۵		۹	۳۰	لَيَأْكُلُونَ	۹	۳۴	مَأْكُولٍ	۱۰۵	۵		۳۷	۱۴۹		۴۰	۳۹		۳۵	۱۱
آسَفٰى	۱۲	۸۴		۲۹	۶۱		۲۵	۲۲	إِلًّا	۹	۸	وَاللَّائِي	۴	۱۵/۲۳		۲۴	۳		۵۰	۳۵
آسِفًا	۷	۱۴۹		۳۰	۵۵	وَيَأْكُلُونَ	۴۷	۱۳	وَإِلًّا	۱۱	۳۹	اللَّائِي	۳۳	۴	وَإِلٰهَ	۲	۱۲۷		۵۳	۲۵
	۲۰	۸۸		۴۳	۸۷	يَأْكُلُوا	۱۵	۳		۱۲	۳۳		۵۸	۲	إِلٰهَيْنِ	۵	۱۱۶		۵۹	۷
وَإِسْمٰعِيلَ	۲	۱۲۵/۱۲۷		۶۳	۴	لِيَأْكُلُوا	۳۶	۳۵	الْأَنَامِ	۵۲	۲۱	وَاللَّائِي	۶۵	۴		۱۶	۵۳	يَأْلُونَكُمْ	۳	۱۱۴
وَإِسْمٰعِيلَ	۲/۳	۱۳۳/۸۴	تُؤْفَكُونَ	۶	۹۵	يَأْكُلْنَ	۱۲	۴۸	وَالزُّبُرِ	۳	۱۸۴	الۤرٰ	۱۰	۱	إِلٰهَكَ	۲	۱۳۳	آلَاءَ	۷	۶۹/۷۴
[illegible]	۴	۱۶۱		۱۰	۳۴	وَتَأْكُلُونَ	۸۹	۲۰	كَالَّذِي	۲	۲۶۱/۲۶۴		۱۱	۱		۱۷	۴۴	لَالٰى	۳	۱۵۲
إِسْمٰعِيلَ	۳	۴۱		۳۵	۳	تَأْكُلُوا	۲	۱۸۴		۶	۷۰		۱۲	۱		۲۱	۲۲/۴۳		۳۷	۶۶
	۱۹	۵۵		۴۰	۶۴		۳	۱۲۵		۹	۷۰		۱۴	۱	الْآلِهَةَ	۳۸	۵	وَإِلَيَّ	۲۲	۴۷
	۳۸	۴۸	إِفْكٌ	۲۴	۱۲		۴	۲/۲۳		۳۳	۱۹		۱۵	۱	وَإِلٰهُنَا	۲۹	۳۵	وَإِلَيْكَ	۲	۲۸۵
وَإِسْمٰعِيلَ	۲	۱۳۴		۲۵	۵		۶	۱۱۹/۱۲۱	لِلَّذِي	۳	۹۰	أَلَّفَ	۸	۶۵	إِلٰهُكُمْ	۱۶	۲۳		۶۰	۴
	۶	۸۶		۳۴	۴۲		۲۳	۱۶۰	لِلَّذِي	۶	۷۹	فَأَلَّفَ	۳	۹۸		۱۸	۱۱۰	إِلَيْكَ	۱۹	۲۵
	۲۱	۸۵		۴۶	۱۰	لِتَأْكُلُوا	۲	۱۸۴		۱۲	۴۲	وَأَلَّفَ	۸	۶۵		۲۰	۹۰/۹۸		۲۷	۳۳
آسِنٍ	۴۷	۱۷	بِالْإِفْكِ	۲۴	۱۱		۱۶	۱۴		۲۳	۳۷	أَلَّفَ	۸	۶۵		۲۱	۱۰۸		۲۹	۶
أُسْوَةٌ	۳۳	۲۱	إِفْكًا	۲۹	۱۶	تَأْكُلَ	۵	۱۱۳	وَاللَّذَانِ	۴	۲۰	يُؤَلِّفُ	۲۴	۴۳		۴۱	۵	فَإِلَيْهِ	۱۶	۵۵
	۶۰	۴/۶	أَئِفْكًا	۳۷	۸۴	يَأْكُلُهُ	۶۹	۳۷	الَّذِينَ	۴۱	۲۹	أَلْفَ	۸	۶۶	فَإِلٰهُكُمْ	۲۲	۳۵	إِلَيْهَا	۷/۱۹	۱۸۹/۱۷
تَأْسَ	۵	۲۹/۷۲	إِفْكِهِمْ	۴۶	۲۷	يَأْكُلُهُنَّ	۱۲	۴۳/۴۶	بِالَّذِينَ	۳	۱۶۴	أَلْفِ	۹۷	۳	وَإِلٰهُكُمْ	۲	۱۵۸		۳۰	۳۰
آسٰى	۷	۹۱	إِفْكِهِمْ	۳۷	۱۵۱	يَأْكُلُهُ	۱۲	۱۳		۶	۱۰	كَأَلْفِ	۲۲	۴۶		۲۹	۴۵		۶۲	۱۱۱
تَأْسَوْا	۵۷	۲۳	أَفَّاكٍ	۲۶	۲۲۲	تَأْكُلُهُ	۳	۱۷۹		۱۹	۷۱	أَلْفِ	۳۷	۱۴۷	إِلٰهَكَ	۲۰/۲	۹۷/۱۲۷	إِلَيْكُمَا	۲۸	۳۵
آشِرٌ	۵۴	۲۵		۴۵	۶	تَأْكُلُوهَا	۴	۶		۲۱	۴۲	بِأَلْفٍ	۸	۹	إِلٰهَهُ	۲۵	۳۵	فَإِلَيْنَا	۱۰	۴۶
الْأَشِرُ	۵۴	۲۶	وَالْمُؤْتَفِكَةَ	۵۳	۵۴	كُلِي	۱۶	۷۱		۲۲	۷۱	أَلْفَ	۲	۹۰		۴۵	۲۲		۴۰	۷۷
مُؤْصَدَةٌ	۹۰	۲۰	وَالْمُؤْتَفِكَاتُ	۶۹	۹	فَكُلِي	۱۹	۲۶		۳۹	۳۷		۲۹/۳۲	۱۴/۴	إِلٰهَكُمْ	۳۷	۴	وَإِلَيْنَا	۱۹	۴۱
	۱۰۴	۸	وَالْمُؤْتَفِكَاتِ	۹	۷۱	فَكُلَا	۷	۱۸	فَالَّذِينَ	۳	۱۹۴		۷۰	۴	آلِهَتِي	۱۹	۴۷		۲۱	۳۶
إِصْرًا	۲	۲۸۶	أَفَلَ	۶	۷۶/۷۷	وَكُلَا	۲	۳۳		۷	۱۵۶	أَلْفًا	۸	۶۷	ءَآلِهَتُنَا	۴۳	۵۸		۵۰	۴۲
إِصْرِي	۳	۷۵	أَفَلَتْ	۶	۷۸	فَكُلُوا	۲	۵۵		۲۲	۴۹،۲۰/۵۵	أَلْفَيْنِ	۸	۶۷	آلِهَتُهُمْ	۱۱	۱۰۳	إِلَيْهِنَّ	۱۲	۳۱/۳۳
إِصْرَهُمْ	۷	۱۵۶	الْآفِلِينَ	۶	۷۶		۵	۶		۲۹	۴۶	آلَافٍ	۳	۱۲۰/۱۲۱	آلِهَتِنَا	۱۱	۵۶/۵۷	يُؤْلُونَ	۲	۲۲۶
أَصْلِ	۳۷	۶۴	أُقِّتَتْ	۷۷	۱۱		۶	۱۱۸		۴۱	۳۸	أُلُوفٌ	۲	۲۴۳		۲۵	۴۳	يَأْتَلِ	۲۴	۲۲
أَصْلُهَا	۱۴	۲۹	أَكَلَ	۵	۳		۸	۷۰		۵۲	۴۲	لِإِيلَافِ	۱۰۶	۱		۳۷	۳۵	إِلْيَاسَ	۳۷	۱۲۳
أُصُولِهَا	۵۹	۵	فَأَكَلَا	۲۰	۱۱۹		۱۴	۱۱۵		۵۷	۷	إِيلَافِهِمْ	۱۰۶	۲		۴۶	۲۱	وَإِلْيَاسَ	۶	۸۵
وَأَصِيلًا	۲۵	۵	لَأَكَلُوا	۵	۷۱		۳۲	۲۹	كَالَّذِينَ	۳	۱۰۵	وَالْمُؤَلَّفَةِ	۹	۶۰	بِآلِهَتِنَا	۲۱	۶۰/۶۳	إِلْيَاسِينَ	۳۷	۱۳۰
	۳۳	۴۱	فَأَكَلَهُ	۱۲	۱۷	وَكُلُوا	۲	۱۸۳		۸	۲۱/۴۹	أَوَلَمَّا	۳	۱۵۹	آلِهَةً	۳۸	۵	أُمُّ	۳	۵
	۴۸	۹	أَكَلَهُ	۱۲	۱۳		۵	۹۰		۹	۲۰	الۤمّۤ	۲	۱	آلِهَتُهُمْ	۳۲	۹۹		۱۳	۳۹
	۷۶	۲۵	يَأْكُلُ	۱۰	۲۴		۷	۲۹/۱۶۱		۳۳	۶۹		۳	۱	وَآلِهَتَكَ	۷	۱۲۴	أُمِّ	۲۸	۹
وَالْآصَالِ	۷	۲۰۴		۲۳	۳۳		۶۷	۱۵		۴۵	۲۰		۲۹	۱	آلِهَتِكُمْ	۲۱	۳۶/۶۸		۴۳	۳
	۱۳	۱۶		۲۵	۸/۹	فَكُلُوهُ	۴	۴		۵۷	۱۵		۳۰	۱		۷۱	۲۳	أَمْرَ	۶	۹۲
	۲۴	۳۶	يَأْكُلُ	۴۹	۱۲	أَكْلًا	۸۹	۲۰		۵۹	۱۹		۳۱	۱	فَاللّٰهُ	۲	۱۰۷		۷	۱۴۹
أُفٍّ	۱۷	۲۳	فَلْيَأْكُلْ	۴	۶	وَأَكْلِهِمْ	۴	۱۵۹	لِلَّذِينَ	۳	۶۱		۳۲	۱		۴	۱۳۴/۱۴۰		۲۰	۹۵
	۲۱	۶۷	تَأْكُلُ	۳	۳۶		۵	۶۷/۶۸	وَلِلَّذِينَ	۶۷	۶	يَأْلَمُونَ	۴	۱۰۵		۹	۱۳		۴۲	۵
	۴۶	۱۶		۳۲	۲۷	أُكُلٍ	۳۴	۱۵	بِالَّتِي	۶	۱۵۳	تَأْلَمُونَ	۴	۱۰۵		۱۳	۶۴	وَأُمَّهَاتُ	۴	۲۷
بِالْأُفُقِ	۵۳	۷		۲۴	۱۳	الْأُكُلِ	۱۳	۴		۱۶/۲۴	۱۲۶/۹۸	الْأَلِيمُ	۱۵	۵۰		۴۳	۷	أُمِّكَ	۱۹	۲۹
	۸۱	۲۳		۴۷	۱۳	أُكُلُهُ	۶	۱۴۲		۲۹	۲۵	الْأَلِيمِ	۳۷	۳۷	أَبِاللّٰهِ	۹	۶۶	أُمَّةٌ	۳۱	۱۳
الْآفَاقِ	۴۱	۵۳	تَأْكُلُ	۱۲	۴۱	أُكُلَهَا	۱۳	۳۵		۳۴/۴۱	۳۶/۳۴	الْأَلِيمَ	۱۰	۸۸/۹۷	تَاللّٰهِ	۱۲	۷۳،۸۵/۹۱،۹۵		۴۶	۱۴

كلمات	سورة	آيات	كلمات	سورة	آيات	كلمات	سورة	آيات	كلمات	سورة	آيات	كلمات	سورة	آيات	كلمات	سورة	آيات	كلمات	سورة	آيات
فَاُمُّهٗ	۱۰۱	۶	اَئِمَّةً	۳۲	۲۴	اَيَاْمُرُكَ	۳	۷۴	اَمْرِهٖ	۷	۷۵	اَمْرِهٖ	۲۴	۶۲	فَاٰمَنَ	۲۹	۲۵	وَيُؤْمِنُوْنَ	۳۰	۷
وَاُمِّهٖ	۵	۷۹	بِاَمَانِيِّهِمْ	۱۷	۷۳	وَيَاْمُرُكُمْ	۲	۲۷۱		۱۱	۴۵، ۱۲۲		۴۰	۱۵		۴۶	۹	يُؤْمِنُوْا	۲	۷۰، ۲۲۰
اُمُّكَ	۲۰	۳۹، ۴۰	الْاُمِّيِّ	۷	۱۵۸	يَاْمُرُهُمْ	۷	۱۵۷		۱۳	۱۲		۶۵	۳،۳	لَاٰمَنَ	۱۰	۹۹		۶	۲۵، ۱۱۰
اُمِّهٖ	۲۸	۱۲	الْاُمِّيَّ	۷	۱۵۶	يَاْمُرُكُمْ	۳	۷۶		۱۷	۸۷	اَمْرِنَا	۳	۱۴۱	وَاٰمَنَ	۱۹	۶۱		۷	۸۵، ۱۴۴
فَلِاُمِّهٖ	۴	۱۲	اُمِّيُّوْنَ	۲	۷۳	تَاْمُرُكَ	۱۱	۸۹		۱۸	۴۸		۱۸	۹، ۸۲		۲۰	۸۴		۱۰	۸۸
وَاُمِّهٖ	۸۰	۳۵	الْاُمِّيّٖنَ	۳	۶۹	تَاْمُرُنَا	۲۵	۶۱		۳۹	۹		۳۴	۱۱		۲۵	۷۰		۱۷	۹۶
اُمِّهَا	۲۸	۵۹		۶۲	۲	تَاْمُرُهُمْ	۵۲	۳۲		۵۱	۴۴		۴۲	۵۲		۲۸	۶۷		۱۸	۵
وَاُمِّيَ	۵	۱۱۶	وَالْاُمِّيّٖنَ	۳	۱۹	اَمْرُهٗ	۱۳	۳۲		۶۵	۸	اَمْرِهَا	۶۵	۹	اٰمَنْتُ	۶	۱۵۹		۳۳	۱۹
وَاُمُّهٗ	۵	۱۹	اَمَّا	۶	۱۴۳، ۱۴۴	تَاْمُرُوْٓنِّيْٓ	۳۹	۶۴	بِاَمْرِ	۱۹	۶۵	بِاَمْرِنَا	۲۱	۷۳		۱۰	۹۰، ۹۸		۸۵	۸
	۲۳	۵۰		۱۳	۴۱	تَاْمُرُوْنَنَا	۳۴	۳۳		۴۶	۲۴		۳۲	۲۴		۲۱	۶	يُؤْمِنُوْا	۲۲	۵۳
وَاُمَّهٰتُكُمْ	۴	۲۳		۱۸	۲۸، ۸۲	وَلَاٰمُرَنَّهُمْ	۴	۱۱۸	لِاَمْرِ	۹	۱۰۷	اَمْرِكُمْ	۱۸	۱۵	اٰمَنْتُ	۱۰	۹۰	لِيُؤْمِنُوْا	۶	۱۱۱
اُمَّهٰتُهُمْ	۳۳	۶		۲۲	۶۰، ۸۶	وَاْمُرْ	۷	۱۴۲، ۱۹۸	اَمْرَ	۷	۱۳۹	اَمْرِهِمْ	۱۸	۲۰		۳۶	۲۴		۷	۹۹
	۵۸	۲		۳۲	۱۹		۲۰	۱۳۲		۱۱	۶۲، ۹۹		۳۳	۳۶		۴۲	۱۴		۱۰	۱۳، ۷۴
اُمَّهٰتِكُمْ	۱۶	۸۰		۸۰	۵		۳۱	۱۶		۲۶	۱۵۱		۵۹	۱۵	فَاٰمَنَتْ	۶۱	۱۴	وَلْيُؤْمِنُوْا	۲	۱۸۶
	۲۴	۶۰	اَمْنًا	۲۰	۱۰۶	اُمِرْتَ	۱۱	۱۱۲	[illegible] الْاَمْرِ	۳	[illegible]		۶۴	۵	نُؤْمِنَ	۲	۸۵	يُؤْمِنَّ	۲	۲۲۰، ۲۲۸
	۳۳	۴	الْاَمَدُ	۵۷	۱۵		۴۲	۱۴		۱۰	۳۱	بِاَمْرِهِمْ	۳	۱۵		۴	۱۴۹	يُؤْمِنُوْنَ	۴	۶۲
	۳۹	۸	اَمَدًا	۳	۲۸	اُمِرْتُ	۶	۱۴، ۱۶۳		۱۳	۲	اَمْرِهَا	۴۱	۱۲	اٰمِيْنٌ	۴۴	۵۱		۲۴	۲
	۵۳	۳۳		۱۸	۱۱		۱۳	۳۶		۱۵	۶۶	اَمْرُنَا	۹	۵۰		۸۱	۲۱		۵۷	۸
اُمَّهٰتُهُمْ	۵۸	۲		۷۲	۲۵		۲۲	۹۳		۲۸	۴۴	اَمْرُكُمْ	۱۰	۷۱	اٰمِيْنٌ	۷	۶۸		۶۱	۱۱
اُمَّةً	۲	۱۲۸، ۱۳۴	اَمَرَ	۲	۲۵		۲۹	۱۴		۳۲	۴	اَمْرُهُمْ	۳	۱۰۳		۱۲	۵۴		۶۹	۴۱
	۳	۱۰۴، ۱۱۰		۴	۱۱۴	وَاُمِرْتُ	۱۰	۷۲، ۱۰۴	الْاُمُوْرُ	۲	۲۱۰		۱۸	۲۰		۲۶	[illegible]	وَيُؤْمِنُوْنَ	۳	۱۰۴، ۱۱۴
	۵	۷۱		۷	۲۸		۲۷	۹۳		۳	۱۰۵		۳۰	۶۵		۴۳	۱۷	اَفَتُؤْمِنُوْنَ	۲	۷۹
	۷	۱۵۹، ۱۶۰، ۱۸۱		۱۳	۳۰		۳۹	۱۴		۸	۴۶		۲۱	۹۳	فَاٰمَنُوْا	۳۷	۱۴۸	تُؤْمِنُوْا	۳	۶۶، ۱۱۴
	۱۶	۹۴		۱۳	۳۱، ۲۵		۴۰	۶۸		۲۲	۷۵		۲۴	۵۵	وَاٰمَنُوْا	۵	۹۴		۱۷	۱۰۸
اُمَمٌ	۶	۳۸		۹۶	۱۲		۴۲	۱۴		۳۵	۴	اَمْرِهَا	۱۸	۹۸		۷	۱۵۸		۴۰	۱۲
	۱۳	۲۹	وَاْمُرُوْا	۲۲	۴۱	اُمِرُوْا	۴	۶۰		۴۲	۵۳	الْاٰمِرُوْنَ	۹	۱۱۲		۴۷	۲		۴۴	۲۰
	۲۹	۱۲	اَمَرْنَا	۱۷	۱۷		۹	۳۱		۵۷	۵	لَاَمَّارَةٌ	۱۲	۵۳	اٰمَنْتُمْ	۲	۱۳۷		۴۷	۲۸
وَاُمَمٌ	۱۱	۵۰	اَمَرَهٗ	۸۰	۲۳		۹۸	۴	الْاُمُوْرِ	۳	۱۸۶	بِالْاَمْسِ	۱۰	۲۴		۷	۷۴، ۱۲۰		۴۹	۱۴
اُمَمٍ	۶	۴۲	اَمَرْنَا	۷	۲۷	وَاُمِرْنَا	۶	۷۰		۲۲	۴۲		۲۸	۱۸، ۸۲		۸	۴۲		۶۰	ط
	۷	۳۶	اَمَرَكُمْ	۲	۲۲۲	تُؤْمَرُ	۱۵	۹۴		۳۱	۱۶، ۲۱	الْاَمَلُ	۱۵	۳		۱۰	۵۱، ۸۴	لِتُؤْمِنُوْا	۴۸	۹
	۱۱	۵۰	اَمَرَهُمْ	۱۳	۶۸		۳۷	۱۰۲		۴۲	۴۱	اَمَلًا	۱۸	۴۶		۲۶	۴۸		۵۷	۸
	۱۶	۶۵		۶۶	۶	يُؤْمَرُوْنَ	۱۶	۵۲	الْاُمُوْرُ	۹	۴۸	اٰمِنَ	۲	۲۸۳	اٰمَنْتُمْ	۲۰	۷۴	نُؤْمِنُ	۵	۸۷
	۴۱	۲۴	اَمَرْتَنِيْ	۵	۱۱۷		۶۶	۶	اَمْرِيْ	۱۸	۷۳، ۸۱	اَفَاَمِنَ	۷	۹۵	وَاٰمَنْتُمْ	۴	۱۴۶	اَنُؤْمِنُ	۲	۱۲
	۴۶	۱۷	تَاْمُرُهُمْ	۲۴	۵۲	تُؤْمَرُوْنَ	۲	۶۳		۲۰	[illegible]		۱۵	۴۷		۵	۱۵		۲۳	۴۹
الْاُمَمِ	۳۵	۴۰	اَمَرْتُكَ	۷	۱۱		۱۵	۶۵		۳۷	۳۲	اَوَاَمِنَ	۷	۹۶	فَاٰمَنَّا	۳	۱۹۰		۲۶	۱۱۱
اُمَمًا	۷	۱۶۰، ۱۶۴	يَاْمُرُ	۱۶	۷۶، ۹۰	يَاْتَمِرُوْنَ	۲۸	۱۹		۴۰	۴۷	اَفَاَمِنُوْا	۷	۹۷		۷۳	۲	تُؤْمِنَ	۲	۵۲
اُمَّتُكُمْ	۲۱	۹۲		۱۹	۵۶	وَاْتَمِرُوْا	۶۵	۶	اَمْرُهٗ	۱۸	۲۷		۳	۱۰۷	وَاٰمَنَهُمْ	۱۰۶	۴		۳	۱۷۹
	۲۳	۵۴		۲۴	۲۱	اَمْرُ	۴	۵۰		۳۶	۸۲	اٰمَنْتُمْ	۲	۱۹۲، ۲۰۰	وَيُؤْمِنُ	۹	۶۱		۶	۱۲۴
اُمَّتَيْنِ	۵	۲	تَاْمُرِيْنَ	۲۷	۳۳		۹	۴۸	وَاَمْرُهٗ	۲	۲۱۷		۱۷	۷۱	يُؤْمِنُ	۱۱	۳۶		۹	۹۵
اَمَامَهٗ	۷۵	۵	يَاْمُرُوْنَ	۳	۲۰		۱۱	۹۹، ۱۰۲	اَمْرُنَا	۱۰	۲۴		۶۷	۱۷	يُؤْمِنُ	۲۰	۱۲۲		۱۷	۹۲، ۹۸
اِمَامٍ	۳۶	۱۱		۹	۶۸، ۷۲		۱۶	۱۵، ۷۹		۱۱	[illegible]	ءَاٰمَنْتُمْ	۶۷	۱۶		۴۸	۱۳		۲۴	۴۰
لَبِاِمَامٍ	۱۵	۷۹	وَيَاْمُرُوْنَ	۳	۱۰۴، ۱۱۰		۳۳	۳۲، ۳۸		۲۳	[illegible]	اَفَاَمِنْتُمْ	۱۷	۷۰		۴۳	۹	لَيُؤْمِنَنَّ	۴	۱۵۷
اِمَامًا	۲	۱۱۸		۴	۴۱		۴۰	۷۸		۵۴	۵۰	يَاْمَنُ	۷	۹۷		۶۵	۱۱	لَيُؤْمِنُنَّ	۶	۱۰۹
	۸	۱۱۹		۵۷	۲۴		۵۷	۱۳	اَمْرُكُمْ	۱۰	۷۱	وَيَاْمَنُوْا	۴	۹۳		۷۲	۱۴	لَنُؤْمِنَنَّ	۳	۷۵
	۲۵	۷۴	تَاْمُرُوْنَ	۳	۱۰۶		۶۵	۵	اَمْرُهُمْ	۵	۱۱۰	اَمِنَكُمْ	۱۲	۶۴	فَلْيُؤْمِنْ	۱۸	۲۸	لَنُؤْمِنَنَّ	۷	۱۳۱
	۴۶	۱۱		۷	۱۰۷	اَمْرُ	۴	۸۵	وَاَمْرُهُمْ	۴۲	۳۶	تَاْمَنْهُ	۳	۶۸	وَنُؤْمِنُ	۲	۲۵۷	اٰمِيْنَ	۴۶	۱۶
اَئِمَّةَ	۹	۱۲		۲۶	۳۴	وَالْاَمْرُ	۷	۵۲	[illegible]	۵	۹۶	تَاْمَنَّا	۱۲	۱۱	نُؤْمِنُ	۲	۲۶۴	[illegible]	۴	۱۲، ۸۵
اَئِمَّةً	۲۱	۷۳	اَتَاْمُرُوْنَ	۲	۴۱		۲۷	۳۳		۱۳	۳۱	اَمِنَكُمْ	۱۲	۶۴		۵	۲۵		۳	۶۵، ۱۹۰
	۲۸	[illegible]	تَاْمُرُكُمْ	۲	۸۷، ۹۳	[illegible]	۸۲	۱۹		۱۶	۲	تَاْمَنُوْكُمْ	۴	۹۳	تُؤْمِنُ	۱۰	۱۰۰		۴	۵۰، ۱۵۹

کلمات	سور	آیات	کلمات	سور	آیات	کلمات	سور	آیات	کلمات	سور	آیات	کلمات	سور	آیات	کلمات	سور	آیات	کلمات	سور	آیات
آمنوا	٥	١١١	أماناتكم	٨	٢٧	مؤمنين	١٨	٧٩	والمؤمنات	٧١	٢٩	آتنا	٦	١١١	فأتنا	١١	٣٥	أمانا	٣	١١٧
	٩	٨٧	الإيمان	٤٢	٥٢	مؤمنون	٥	٩٠		٨٥	١٠	يأتنا	٥	١١١	وإنكم	٦	١٩		١٧	٣٢
	١٧	١٠٨		٤٩	١٤		٧	٧٣	مأمون	٧٠	٢٨	بأنكم	٤٥	٣٤		٢٧	٥٦		٣٧	١٥٠
	٥٧	٧	بإيمان	٥٢	٢١		٣٤	٤٠	مأمنه	٩	٦	وأنكم	٢٣	١١٧		٢٩	٢٨		٤٢	٣٨
فآمنوا	٣	١٧٩	الإيمان	٩	٢٣		٣٣	١١	ولأمة	٢	٢٢١	وآتهم	٢	٣٣		٤١	٨		٤٣	١٨
	٣	١٩٣، ١٩٩		٣٠	١٠		٤٨	٢٥	وأماناتكم	٢٤	٣٢		٥	٨٥	فإنكم	٥	٢٦	فأتانا	٤٢	٣٩
	٧	١٥٨		٤٩	١١		٦٠	١١	بأن	٢	١٨٥		١٦	٦٢		٣٧	١٦١	آنس	٢٨	٢٩
	٦٤	٨	بالإيمان	٢	١٠٨	والمؤمنون	٢	٢٨٥		٩	٩١، ٩٢		٢٦	٢٢٦	وإنكم	٧	١١١	آنست	٢٠	٩
وآمنوا	٢	٣٨		٣	١٧١		٤	١٦٠	كأن	٤	٧٣		٧٢	٧		٢٦	٤١		٢٧	٧
	٤٦	٣٠		٥	٧		٩	٧٢، ١٠٦		٧	٩٠	كأنهن	٣٧	٤٩		٣٧	١٣٧		٢٨	٢٩
	٥٧	٢٨		١٦	١٠٨		٤٨	١٢		١٠	٤، ٢٤، ٤٥		٥٥	٥٨	إنهن	٣	٣٩	آنستم	٤	٦
أؤتمن	٢	٢٨٣		٥٩	١٠		٧٤	٣٢		١١	٧١	كأنما	٦	١٢٥	فأنما	٣	١٨٢	تستأنسوا	٢٤	٢٧
الأمن	٦	٨٢	للإيمان	٣	١٦١، ١٩٠	بمؤمنين	٢	٨		١١	٩٧		٨	٦		٢٩	٤٩	إنس	٥٥	٣٩، ٥٦، ٧٤
الأمن	٤	٨٣		٤٩	١٧		٧	١٢٩		٣١	٦		١٠	٢٧		٦٧	٢٦	الإنس	١٧	٩٠
بالأمن	٦	٨١	إيمانا	٣	١٦٧		١٠	٧٨		٤٥	٧	فكأنما	٥	٣٢	فأنا	٤٣	٨١		٧٢	٥
آمنا	٢٣	٥٤		٤٠	٢		١١	٥٦	لأن	٣٩	١٤		٢٢	٣٢	وأنت	٥	١١٦	الإنس	٦ / ٧٢	[illegible]
وآمنا	٢	١١٩		٩	١٢٥		١٣	١٠٤	فأن	٨	٤٢	أنى	٣٦	١٨		٢١	٦٣	والإنس	٦ / ٧	[illegible]
أمنا	٢	١٢٠		٣٣	٢٢		٢٣	٣٠		٩	٦٣	آمان	٣	١٣٨	فأنت	٨٠	٦، ١٠		٢٧	١٧
	٣	٩١		٤٨	٤	بالمؤمنين	٥	٤٧	كأن	٣١	٦		٢١	٣٥	أفأنت	١٠	٤٢، ٤٣		٤١	٢٤، ٢٩
	١٤	٣٨		٧٤	٣١		٩	١٢٩	وأن	٢	٣٤، ١١٦	أني	٢٦	٣٠		٢٥	٤٥		٤٦	١٧
	٢٨	٥٧	الإيمان	٤٩	٧		٢٤	٤٦	إنك	١٥	٩٧	فإني	٢	١٨٢		٢٩	٢٠		٥٥	٣٣
	٢٩	٦٧		٥٨	٢٢		٣٣	[illegible]		٤١	٣٩		٥	١١٥		٤٣	٣٩	والإنس	٥١	٥٦
	٤١	٣٠	والإيمان	٣٠	٥٦		٨٥	٧		٧٣	٢٠		١١	٣	لأنت	١١	٨٩	إنسان	١٧	١٣
آمنون	٢٧	٨٩		٥٩	٩	وبالمؤمنين	٨	٦٢	كأنك	٧	١٨٧		١٨	٦٢		١٣	٩٠	الإنسان	١٧	٨٥
	٣٤	٣٦	إيمانها	٦	١٥٨	وللمؤمنين	١٤	٤٢	وأنك	٢٠	١١٧		٢٧	١١	أنتما	٢٨	٣٥		٣٢	٦
آمنين	١٢	١٠٠		١٠	٩٨		٤٧	٢١	بأنه	٣٠	١٢		٥٢	٣١	وأنتم	٢	١٣٣		٤١	٥١
	١٥	٤٦، ٨٢	إيمانكم	٢	٨٧		٥٣	٨		٥٣	٦	إني	٦	١٤٣		٢٥	١٨		٧٥	١
	٢٦	١٤٦	إيمانهم	٣٣	٢٢		٧١	٢٩	وأنه	٨	٢٤		١١	٢		٥٦	[illegible]	للإنسان	١٢	٥
	٣٤	١٧		٤٠	٨٥	والمؤمنين	٣٣	٣٥		٢٢	٢٦		٣٠	١٤، ٢٨		٧٩	٢٧		١٧	٥٥
	٣٤	٥٥	إيمانه	١٦	١٠٦	مؤمنة	٤	٩٢		٥٣	[illegible]		٤١ / ٣٣	٢٣ / ٢٥	فأنتم	٣٠	٢٧		٢٥	٣١
	٣٨	٢٧	إيمانها	٦	١٥٨		٣٣	٣٦		٧٢	[illegible]	وأني	٦	١٩	أفأنتم	٢١	٥٠		٥٣	٢٤، ٣٠
الأمين	٢٨	٣١	إيمانكم	٢	١٤٣	مؤمنة	٣٣	٤٩	فأنه	٦	٥٤	أإنك	١٢	٩٠	لأنتم	٥٩	١٣		٥٩	١٦
آمنة	١٦	١١٢		٣	٩٧، ١٠٢	مؤمنة	٢	٢٢١		٢٢	٤		٢٧	٥٠	أنثى	٣	٣٦، ١٩٥	أناس	٧	٨٢
أمين	٧	٦٨		٩	٦١	مؤمنات	٤٨	٢٥	كأنه	٧	١٧٠	وأنك	٢	[illegible]		٤	١٣٤		٢٧	٥٧
	١٣	٥٤	بإيمانكم	٤	٢٥	المؤمنات	٦٠	١٠، ١٢		٢٧	٤٢		١١	٨١		١٣	٩	أناس	٢	٥٧
	٢٦	[illegible]	إيمانهم	٣	٨٠، ٨٤	والمؤمنات	٩	٧١		٣٧	٦٣		٢٣	٧٥		١٥	٩٩		٧	١٦٠
	٢٧	٣٦		٤٨	٤		٢٤	١٢		٤١	٣٤		٢٧	٦		٣٥	١٢		١٧	٧١
	٤٦	١٧	بإيمانهم	١٠	٩	مؤمنات	٦٠	١٠		٢٧	٣٣		٤٢	٥٢		٤٠	٤٣	وأناسي	٢٥	٥١
الأمين	٢٦	١٩٣	بإيمانهن	٦٠	١٠		٥٥	٥	أنها	٦	١٠٩		٦٨	٤		٤١	٤٧	إنسيا	١٩	٢٧
	٢٨	٢٦	إيمانه	٤٠	٢٨	للمؤمنات	٤	١٣٩		٨	٧	إنك	٣	٢٩	فأنى	٤٩	١٣	مستأنسين	٣٣	٥٣
أمين	٨١	٢١	إيمانكم	٢	١٤٣		٥	٧		٢٠	٦٩	فإنها	٥	٢٦	الأنثى	٥٣	٢١، ٢٧	بالأنف	٥	٤٥
الأمين	٩٥	٣	إيمانهم	٦	٨٢		٢٣	٢٤		٤٢	٣٧		٢٢	٣٣	بالأنثى	٢	١٧٨	والأنف	٥	٤٥
أمنة	٣	١٤٨	المؤمن	٥٩	٢٣		٣٣	٤٨	كأنها	٢٤	٣٥	وإنها	٢	٤٥		١٤	٦٠	آنفا	٤٧	١٦
	٨	١١	مؤمن	٩	١٠	للمؤمنات	٢٤	٣١		٢٧	١٠٠		١٥	٧٦	كالأنعام	٣	٣١	للأنام	٥٥	٩
الأمانة	٣٣	٧٢	بمؤمن	١٢	١٧	والمؤمنات	٩	٧٢		٢٨	٣١	إنها	٢٧	١٢٢	والأنعام	٢	١٧٣	يأن	٥٧	١٦
الأمانات	٤	٦١	لمؤمن	٤	٩٤		٣٣	[illegible]	أنهما	٥	١٠٦	وإنهما	١٥	٧٩		٥٣	٤٦	آن	٥٥	٤٤
أمانته	٢	٢٨٣		٣٣	٣٦		٤٧	٢١		٥٩	١٧	إننا	٣	١٦، ١٩٣		٧٥	٢٩	آنية	٨٨	٥
لأماناتهم	٢٣	٨	مؤمنا	٤	[illegible]		٤٨	٥	بأنا	٣	[illegible]		٢٠	٤٧		٩٢	٣	آناء	٢٠	١٣٠
	٧٠	٣٣		٣٢ / ٧١	١٨ / ٢٩		٥٧	١٢	وأنا	٧٢	[illegible]		٤١ / ٤٣	[illegible]	الأنثيين	٤ / ٦	[illegible]	آناء	٣٩	١٢

كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات
آناء	٣	١٠٩	آهله	٢١	٨٣	لأول	٥٩	٢	آلآن	١٣	٥١	آيات	١٣	٧	أيكم	١١	٨	الأيكة	١٥	٧٨
إناه	٣٣	٥٣		٣٨	٤٣	الأولى	٥٠	١٥		٧٢	٩		٣٩	٤٩		٣٧	٣٨		٢٦	١٧٦
بآنية	٧٦	١٥	وأهله	٧	٨١	الأولون	٩	١٠١	فالآن	٢	١٨٣		٤٥	٣		٦٧	٢		٣٨	١٢
آنٍ	٣٤	٥١		٢١	٧٦		١٧	٩٦	أواه	١١	٧٧		٥١	٢٠	أيهم	٣	٣٩		٥٠	١٤
	٨٩	٢٣		٢٦	١٧٠		٢١	٥	لأواه	٩	١١٥	الآيات	٦	١٠٩		٤	١٢	الأيامى	٢٤	٣٢
وأهل	٧٤	٥٥		٢٧	٥٨		٢٣	٨٣	أوى	١٨	٩		١٠	١٠١		١٧	٥٩	أين	٦	٢٢
لأهل	٩	١٣١		٢٩	٣١		٣٧	١٧	أوينا	١٨	٦٢		٢٩	٤٩		١٨	٦		١٤	٢٩
أهلي	١١	٤٧		٣٧	٧٦ ١٣٤		٥٦	٤٨	آوي	١١	٨٢	بالآيات	١٧	٥٩		١٩	٧٠		٢٨	٧٣ ٧٤
	٢٠	٣٠	أهلها	٧	٩٢ ١٢٠	والأولين	٧٧	٣٨	سآوي	١١	٤٥	آيتك	٣	٣٦		٦٨	٣٠		٤١	٤٧
وأهلي	٢٦	١٦٩		١٨	٧٠ ٧٧	والأولى	٥٣	٢٥	فأووا	١٨	١٥		١٩	١١	بأيكم	٦٨	٦		٧٥	١٠
أهله	٢	١٩٢		٢٨	٣		٧٩	٢٥	آوى	١٢	٦٩ ١٠٠	آياتي	٦	١٣٠	أيتها	١٢	٧٠	فأين	٨١	٢٦
أهلها	٤	٧٧		٢٩	٣٠		٩٢	١٣	فآوى	٩٣	٦		٧	٣٣ ١٤٣		٨٩	٢٨	فأينما	٢	١٩
	١٠	٢٣	وأهلها	٤٨	٢٦	لأولنا	٥	١١٤	آووا	٨	٧٣ ٧٥		١٨	٥٤ ١٠٥	أيما	٢٨	٢٨	أيان	٧	١٨٦
وأهلها	٦	١٣١	أهلنا	١٢	٦٥	أوليهما	١٧	٥	وتؤوي	٣٣	٥١		٢١	٣٨	أيه	٢٤	٣١		١٥	٢٢
	٥	١١٩	وأهلنا	١٢	٨٨	أوليهم	٧	٣٧	فآواكم	٨	٢٦		٢٣	٩٨ ١٠٧		٤٣	٤٨		٢٧	٦٧
	٢٨	٥٩	وأهلونا	٤٨	١١	لأوليهم	٧	٣٦	وآويناهما	٢٣	٥٢		٣٩	٦٠		٥٥	٣١		٥١	١٢
أهلك	٣	١٢١	أهليكم	٥	٩١	وأولوا	٣	١٦	تؤويه	٧٠	١٣		٤٥	٣٠	فبأي	١٥	٥٣		٧٥	٦
	١١	٤١	وأهليكم	٦٦	٦		٨	٧٦	المأوى	٣٢	١٩	آياته	٨	٢		٢٩	٥٦		٧٩	٤٢
بأهلك	١١	٨١	أهليهم	٤٨	١٢		٢٧	٣٣		٥٣	١٥		١١	١	وإياي	٢	٣٨	بابُ الباء		
	١٢	٢٥	وأهليهم	٣٩	١٧		٣٣	٦		٧٩	٣٩ ٤١		٤١	٤٢ ٤٣		٧	١٥٤	ببابل	٢	١٠٢
	١٥	٦٥		٤٢	٤٤	لأولي	٣	١٨٧	ومأواه	٣	١٥٦	بآياتي	٢	٣٨	إياك	١	٣	وبئر	٢٢	٤٤
أهله	٢	٢١٣	أوبي	٣٤	١٠		٣	١١١		٥	٧٦		٥	٤٨	وإياك	١	٤	تبتئس	١١	٣٨
	٤	٩٢	إيابهم	٨٨	٢٥		٢٠	٥٦ ١٢٨		٨	١٦		٢٠	٤٤	إياه	٢	١٦٧		١٢	٦٩
	٢٧	٥٠	أواب	٣٨	[illegible]		٢٤	٤٤	مأواكم	٥٧	١٤		٢٧	٨٦		٦	٤١	تأس	٥٧	٢٥
	٥١	٢٦	أواب	٥٠	٣١		٣٨	٤٢	ومأواكم	٢٩	٢٤	آياتك	٢	١٢٣		٩	١١٥	بأس	٤٠	٣٠
	٧٥	٣٣	للأوابين	١٧	٢٧		٣٩	٢٢		٤٥	٣٣		٢٠	١٣٤		١٣	٤٠	بأس	١٧	٥
	٨٤	[illegible]	مآب	١٣	٢٨		٤٠	٥٦	مأواهم	٣	١٩٦		٢٨	٤٧		١٦	١١٥		٢٧	٣٣
بأهله	٢٨	٢٩		٣٨	[illegible]	وأولي	٤	٦٢		٤	٩٩ ١٢٠	بآياته	٦	٢١ ١١٨		١٧	٢٤ ٦٩	البأس	٢	١٧٢
	٣٥	٤١	المآب	٣	١٢	وأولات	٦٥	٤		١٠	٨		٧	٣٥		٤١	٣٧	بأس	٤	٨٤
لأهله	٢٠	٩	مآبا	٧٨	[illegible]	أولاء	٣	١١٥		١٧	٩٩		١٠	١٧	إيانا	١٠	٢٨		٦	٦٥
	٢٧	٧	يؤوده	٢	٢٥٥		٢٠	٨٦	فمأواهم	٣٢	٢٠	وآياته	٩	٦٦		٢٨	٦٣	بأسا	٤	٨٦
	٢٨	٢٩	آل	٢	٢٤٩	أولئكم	٥٤	٤٣	ومأواهم	٣	١٤٢		٤٥	٥	إياكم	٣٤	٣٣ ٣٩		١٨	٢
أهلها	٤	[illegible]		٢٤	٧	تأويل	١٢	١٠١		٩	[illegible]	آياتنا	٢١	٣٣	وإياكم	٤	١٢٠	البأس	٣٣	١٨
	٧	٩٨	وآل	٢	٢٤٩		١٨	٧١		٣	١٨	لآياتنا	٧٤	١٦		١٧	٣٣	بأسنا	٦	١٤٨
	١٣	٢٦	آل	٢	٤٦	تأويل	١٢	[illegible]		٢٣	٥٦	أي	١٠	٥٤		٢٩	٦٠	بأسنا	٦	٤٣
	١٩	١٦		٣	٩	بتأويل	١٢	٤٤		٥٦	٩	أيّ	٥	١٩		٦٠	١		٧	[illegible]
	٢٣	٢٧		٧	١٣٧		١٨	٧٧	آية	٢	١١٢		١٧	١١	وإياهم	٦	١٥٢		١٢	١١٠
	٢٧	٣٤		٨	٥٢ ٥٤	تأويلا	٤	٦٢		٣	١١		١٩	٧٤	أيوب	٣٨	٤٠	بأسهم	٥٩	١٤
	٢٨	١٤		٣	٦		١٧	٣٧		٦	[illegible]	فأيّ	٦	٨١	وأيوب	٤	١٦١	بأسكم	٢١	٨٠
أهلنا	٥٢	٢٦		١٤	٦	تأويله	٧	٥١		١٠	٢٠	أيّ	٨٠	١٨		٦	٨٤	بأسنا	٦	١٤٩
بأهلكم	١٢	٩٣		١٩	٦		٣	٣٩		١٣	٨ ٢٧		٨٢	٨		٢١	٨٣		٢١	١٢
أهلهم	١٢	٦٢		٤٠	٢٩	تأويله	٣	٥		٣٤	١٤	بأيّ	٣١	٣٤	فأيدنا	٦١	١٤		٤٠	[illegible]
	٣٦	٥	بآل	٤٠	٤٨	بتأويله	١٢	[illegible]	وآية	٣٦	[illegible]		٨١	٩	يؤيد	٣	١١	بأسكم	١٦	٨٣
	٨٣	٣١	وآل	٣	٣٣	تأويله	٣	٥	آية	٢	٢٤٩	لأيّ	٧٧	١٢	أيدك	٨	٦٢	بئس	١١	١٠١
أهلهن	٤	٢٩	أوّل	٦	١٦٣		٧	٥١		١٧	١٣	أيّ	٢٦	٢٢٧	وأيده	٩	٤٠		١٨	[illegible]
أهلك	٢٠	١٣٢		٧	١٤٠	الآن	٢	٦٦	وآية	٥	١١٤	فأيّ	٤٠	٨١	وأيدكم	٨	٢٦		٤٩	١١
وأهلك	٢٩	٣٢		٤٣	٨١		٣	٢٢	الآية	٧٩	٢٠	أيّا	١٧	١١٠	وأيدهم	٥٨	٢٣		٦٢	٥
أهله	٢	١٢٠	الأوّل	٥٧	٣		٨	٦٧	آيتين	١٧	١٣	أيّنا	٢٠	٧٤	أيدتك	٥	١٠٩	فبئس	٣	١٨٤
	١٩	٥٦	أوّل	٩	١٠٩	الآن	١٠	٥١ ٩١	آيات	٣	[illegible]	أيكم	٩	١٢٥	وأيدناه	٢	٨٧ ٢٥٣		٣٨	٥٦ ٦٠

كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات
بِئْسَ	٣٩	٧٢	الْبَحْرَيْنِ	٢٥	٥٥	بَدَّلْنَا	٧	٩٣	يُبْدِينَ	٢٤	٣١	تَبَرَّأَ	٩	١١٥	وَالْأَبْرَصَ	٣	٤٣	بَسَطَ	٤٢	٢٦
	٤٠	٧٦		٢٧	٦٢		١٦	١٠٣	تُبْدُونَ	٢	٣١	تَبَرَّءُوا	٢	١٦٢		٥	١١٠	بَسَطْتَ	٥	٣١
	٤٣	٣٧		٥٥	١٩		٧٦	٢٨		٥	٩٩	تَبَرَّأْنَا	٢٨	٦٣	بَرِقَ	٧٥	٧	يَبْسُطُ	١٣	٢٦
	٥٨	٩	الْبِحَارُ	٨١	٦	بَدَّلَهُ	٢	١٧٧		٢٤	٢٩	فَنَتَبَرَّأَ	٢	١٦٢	وَبَرْقٌ	٢	١٨		١٧	٣٢
لَبِئْسَ	٥	[illegible]		٨٢	٣	بَدَّلْنَاهُمْ	٤	٥٩	تُبْدُوا	٢	٢٧٣، ٢٨٤	بَرِيءٌ	٦	١٩	الْبَرْقُ	٢	١٩		٢٨	٨٢
	٢٢	١٣	الْبَحْرُ	٣١	٢٦	وَبَدَّلْنَاهُمْ	٣٤	١٥		٤	١٤٨	بَرِيءٌ	٦	٧٨	الْبَرْقَ	١٣	١٣		٢٩	٦٢
فَلَبِئْسَ	١٦	٣١	بَحِيرَةٍ	٥	١٠٢	يُبَدِّلَ	٤٠	٢٧		٣٣	٥٤		٨	٥٠		٣٠	٢٣		٣٠	٣٦
وَلَبِئْسَ	٢	٩٦، ١٠٢	يَبْخَسْ	٢	٢٨٢	يُبَدِّلْ	٢	٢٠٧	يُبْدِهَا	١٣	٧٧		٩	٣	بَرْقِهِ	٢٤	٤٣		٣٤	٣٥، ٣٨
	٢٢	١٣	تَبْخَسُوا	٧	٨٥	يُبَدِّلُوا	٤٨	١٥	تُبْدُوهُ	٣	٢٧		١٠	٤١	وَبَارَكَ	٤١	٩		٣٩	٥٢
	٢٤	٥٦		١١	٨٧	نُبَدِّلَ	٥٦	٦١	تُبْدُوهَا	٦	٩١		١١	٣٧، ٥٧	بَارَكْنَا	٧	١٣٣		٤٢	١٠
بِئْسَمَا	٢	٩٠، ٩٣		٢٦	١٨٣		٧٠	٤١	تُبْدَ	٥	١٠١		٢٦	٢١٦		١٧	١	وَيَبْسُطُ	٢	٢٤٦
	٧	١٥٠	يُبْخَسُونَ	١١	١٧	وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ	٢٤	٥٤	الْبَدْوِ	١٢	١٠١		٥٩	١٦		٢١	٧١، ٨١	يَبْسُطُوا	٥	١٤
بَئِيسٍ	٧	١٦٥	بَخْسٍ	١٢	٢٠	بَدَّلَهُ	١٠	١٥	وَالْبَادِ	٢٢	٢٥	بَرِيئًا	٤	١١٢		٣٤	١٧	وَيَبْسُطُوا	٦٠	٢
الْبَائِسَ	٢٢	٢٩	بَخْسًا	٧٢	١٣	يُبَدِّلُونَهُ	٢	١٧٧	بَادِيَ	١١	٢٩	بَرِيئُونَ	١٠	٤١	وَبَارَكْنَا	٣٧	١١٣	فَيَبْسُطُهُ	٣٠	٤٧
الْبَأْسَاءُ	٢	٢١٠	بَاخِعٌ	١٨	٥	أُبَدِّلَهُ	١٠	١٥	بَادُونَ	٣٣	٢٠	بُرَآءُ	٤٣	٢٥	بُورِكَ	٢٧	٨	تَبْسُطْهَا	١٧	٣١
بِالْبَأْسَاءِ	٦	٤٢		٢٦	٢	يُبَدَّلُ	٥٠	٢٨	مُبْدِيهِ	٣٣	٣٧	بُرَآءُ	٦٠	٤	تَبَارَكَ	٧	٥٢	بَاسِطُوا	٦	٩٣
	٧	٩٣	بَخِلَ	٩٢	٨	تُبَدَّلُ	١٤	٤٩	تُبَذِّرْ	١٧	٢٨	بَرَاءَةٌ	٩	١		٢٥	[illegible]	الْبَسْطِ	١٧	٣١
الْأَبْتَرُ	١٠٨	٣	بَخِلُوا	٩	٧٧	يُبَدِّلَهُ	٦٦	٥	تَبْذِيرًا	١٧	٢٨		٥٤	٤٣		٥٥	٧٨	بَاسِطٌ	١٨	١٧
فَلَيُبَتِّكُنَّ	٤	١١٨		٣	١٧٦	يُبْدِلَهُمَا	١٨	٨٠	لِلْمُبَذِّرِينَ	١٧	٢٩	الْبَرِيَّةِ	٩٨	٥		٦٧	١	بِبَاسِطٍ	٥	٣١
وَتَبَتَّلْ تَبْتِيلًا	٧٣	٨	يَبْخَلْ	٤٧	٣٨	يُبْدِلَنَا	٦٨	٣٢	تَبَرُّوهُمْ	٦٠	٨	الْبَرِيَّةِ	٩٨	٦	فَتَبَارَكَ	٢٣	١٤	كَبَاسِطِ	١٣	١٥
وَبَثَّ	٤٢	٢٨	يَبْخَلُ	٤٧	٣٨	تَبَدَّلَ	٣٣	٥٢	الْبَرُّ	٥٢	٢٨	الْبَارِئُ	٥٩	٢٤		٤٠	٦٦	بِسَاطًا	٧١	١٨
وَبَثَّ	٢	١٥٩	يَبْخَلُونَ	٣	١٧٥	يَتَبَدَّلِ	٢	١٠٢	الْبِرِّ	٥	٩٧	بَارِئِكُمْ	٢	٥١	وَتَبَارَكَ	٤٣	٨٥	بَسْطَةً	٢	٢٤٨
	٤	١		٤	٣١	تَتَبَدَّلُوا	٤	٢		٦	[illegible]	مُبَرَّءُونَ	٢٤	٢٦	بَرَكَاتٍ	٧	٩٤		٧	٦٧
	٣١	٩		٥٧	٢٤	يَسْتَبْدِلْ	٤٧	٣٠		١٠	٢٢	تَبَرَّجْنَ	٣٣	٣٣	وَبَرَكَاتٌ	١١	٥٠	مَبْسُوطَتَانِ	٥	٦٩
يَبُثُّ	٤٥	٣	تَبْخَلُوا	٤٧	٣٩	وَيَسْتَبْدِلْ	٩	٣٩		٢٧	٦٤	بُرُوجٍ	٤	٨٠	وَبَرَكَاتُهُ	١١	٧٦	بَاسِقَاتٍ	٥٠	١٠
بَثِّي	١٢	٨٦	بِالْبُخْلِ	٤	٣٧	أَتَسْتَبْدِلُونَ	٢	٥٨		٢٩	٦٥	الْبُرُوجِ	٨٥	١	مُبَارَكٌ	٦	٩٢، ١٥٦	أُبْسِلُوا	٦	٦٩
الْمَبْثُوثِ	١٠١	٣		٥٧	٢٤	بَدَلًا	١٨	٤٨		١٧	[illegible]	بُرُوجًا	١٥	١٦		٢١	٥١	تُبْسَلَ	٦	٦٩
مَبْثُوثَةٌ	٨٨	١٦	بَدَأَ	٢٩	١٩	تَبْدِيلَ	١٠	٦٤		٣٠	٤٠		٢٥	٦٢		٣٨	٢٨	فَتَبَسَّمَ	٢٧	١٩
مُنْبَثًّا	٥٦	٦	بَدَأَ	١٢	٧٦		٣٠	٢٩		٣١	٣١	تَبَرُّجَ	٣٣	٣٣	مُبَارَكًا	٣، ١٩	٩٦، ٣١	وَبَشَّرُوهُ	٥١	٢٨
فَانْبَجَسَتْ	٧	١٦٠	وَبَدَأَ	٣٢	٧	تَبْدِيلًا	٣٣	٢٣، ٦٢	وَبَرًّا	١٩	١٤، ٣٢	مُتَبَرِّجَاتٍ	٢٤	٥٩		٢٣، ٥٠	٣٠، ٩	أَبَشَّرْتُمُونِي	١٥	٥٤
يَبْحَثُ	٥	٣١	بَدَأْنَا	٢١	١٠٤		٣٥	٤٣	الْأَبْرَارِ	٣	١٩١	أَبْرَحُ	١٨	٥٩	مُبَارَكَةٍ	٢٤، ٤٤	٣٥، ٣	بَشَّرْنَاكَ	١٥	٥٥
الْبَحْرُ	١٨	١٠٩	يَبْدَأُ	١٠	٤، ٣٤		٤٨	٢٣		٨٣	١٨	أَبْرَحَ	١٢	٨٠	الْمُبَارَكَةِ	٢٨	٣٠	فَبَشَّرْنَاهُ	٣٧	٩٩
وَالْبَحْرُ	٣١	٢٦		٢٧	٦٥		٧٦	٢٨	لِلْأَبْرَارِ	٣	١٩٧	نَبْرَحَ	٢٠	٩٣	مُبَارَكَةً	٢٤	٦١	وَبَشَّرْنَاهُ	٣٧	١١٢
بَحْرٍ	٢٤	٤٠		٣٠	١٠	مُبَدِّلَ	٦	٣٤، ١١٥	الْأَبْرَارَ	٧٦	٥	بَرْدًا	٣١	٦٩	أَبْرَمُوا	٤٣	٧٩	فَبَشَّرْنَاهَا	١١	٧٤
وَالْبَحْرِ	٥٢	٦	يُبْدِئُ	٢٩	١٨		١٨	٢٦		٨٢	١٣		٧٨	٢٤	مُبْرِمُونَ	٤٣	٧٩	يُبَشِّرُ	٤٢	٢٢
	١٠	٢٢		٣٤	٤٨	اسْتِبْدَالَ	٤	٢٠		٨٣	٢٢	بَرَدٍ	٢٤	٤٣	بُرْهَانٌ	٤	١٧٤	وَيُبَشِّرُ	١٧	٩
	١٧	٧٢		٨٥	١٣	بِبَدَنِكَ	١٠	٩٢	الْبِرُّ	٢	١٨٥	بَارِدٌ	٣٨	٤١	بُرْهَانَ	١٢	٢٤	وَيُبَشِّرَ	١٨	٢
	٢٧	٦٣	بَدَأَكُمْ	٧	٢٨	وَالْبُدْنَ	٢٢	٣٧	الْبِرِّ	٥	٣	بَارِدٍ	٥٦	٤٣		٢٣	١١٧	لِتُبَشِّرَ	١٩	٩٧
	٣٠	٤٠	بَدَءُوكُمْ	٩	١٣	بَدَا	٦	٢٨	بِالْبِرِّ	٢	٤١	لَبَرَزَ	٣	١٥٤	بُرْهَانَانِ	٢٨	٣٢	يُبَشِّرُكِ	٣	٣٩، ٤٥
	٥٢	٦	يُبْدِئُ	٣	١١٩		١٣	٣٥		٥٨	١٠	بَرَزُوا	٢	١٥١	بُرْهَانَكُمْ	٢	١٠٥	يُبَشِّرُهُمْ	٩	٢١
الْبَحْرَ	٢	٤٢	وَبِدَارًا	٤	٦	وَبَدَا	٣٩	٤٨، ٤٩	الْبِرَّ	٢	١٧٣، ١٨٤		٤	٨٣		٢١	٢٤	تُبَشِّرُونَ	١٥	٥٤
	٧	١٣٣	ابْتَدَعُوهَا	٥٧	٢٧		٤٥	٣٢		٣	٨٦	وَبَرَزُوا	١٤	٢١، ٤٩		٢٧	٦٥	نُبَشِّرُكَ	١٥	٥٣
	١٠	٩٠	بِدْعًا	٤٦	٨		٦٠	٤	بَرَرَةٍ	٨٠	١٦	وَبُرِّزَتِ	٢٦	٩١		٢٨	٧٥		١٩	٧
	١٨	١٤	بَدِيعُ	٢	١١١	بُهِتَ	٣	١١٤	نَبْرَأَهَا	٥٧	٢٢		٧٩	٣٦	بَازِغًا	٦	٧٧	بَشِّرِ	٤	١٣٧
	١٦	٦٣		٦	١٠١	بَغْتَةً	٧	٢١	فَبَرَّأَهُ	٣٣	٦٩	[illegible]	٤٠	١٦	بَازِغَةً	٦	٧٨	فَبَشِّرْ	٣٩	١٩
	٤٣	٢٣	بَدَّلَ	٢٧	١١	فَبُهِتَ	٢٠	١١٩	أُبَرِّئُ	١٢	٥٣	بَارِزَةً	١٨	٣٥	وَبُسَّتِ	٥٦	٥	فَبَشِّرْهُ	٣١	٦
	٤٥	١١	بَدَّلُوا	١٤	٢٨	لَتُبْدِي	٢٨	٩	وَتُبْرِئُ	٥	١١٠	بَرْزَخٌ	٢٣	١٠٢	بَسًّا	٥٦	٥		٢٦	١٠
الْبَحْرَانِ	٣٥	١٣		٣٣	٢٣	لِيُبْدِيَ	٧	١٩	وَأُبْرِئُ	٣	٤٣		٥٥	٢٠	وَبَسَرَ	٧٤	٢٢		٤٥	٧
الْبَحْرَيْنِ	١٤	٥٩	فَبَدَّلَ	٢، ٧	٥٩، ١٦٢	يُبْدِينَ	٣	١٢١	تَبَرَّأَ	٢	١٦١	بَرْزَخًا	٢٥	٥٥	بَاسِرَةٌ	٧٥	٢٤	فَبَشِّرْهُمْ	٣، ٩	٢١، ٣٤

كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات
تبشرهم	٨٤	٢٤	وبشر	٧	١٨٨	الابصار	١٤	٤٣	بصائر	٧	٢٠٣	افبالباطل	١٦	٧٢	لبعثنا	٢٥	٥٣	مبعوثين	٦	٢٩
بشر	١٦	٥٨		١١	٢		٢٢	٤٦		٤٥	٢٠		٢٩	٦٧	وبعثنا	٥	١٢		٢٣	٣٧
	٤٣	١٦	البشير	١٢	٩٦		٣٣	١٠	بصائر	١٧	١٠٢	باطلا	٣	١٩١	بعثه	٢	٢٥٩	بعثر	١٠٠	٩
باشروهن	٢	١٨٧	بشير	٥	١٩		٣٨	٦٣		٢٨	٤٣		٣٨	٢٧	بعثنا	٣٦	٥٢	بعثرت	٨٢	٤
تباشروهن	٢	١٨٧	بشيرا	٢	١١٩	والابصار	٢٤	٣٧	تبصرة	٥٠	٨	الباطل	٨	٨	بعثناكم	٢	٥٦	بعدت	١١	٩٥
وابشروا	٤١	٣٠		٣٤	٢٨	الابصار	٣	١٣	مبصرا	١٠	٦٧		١٧	٨١	بعثناهم	١٨	١٢، ١٩	بعدت	٩	٤٢
يستبشرون	٣، ٩	١٧٠، ١٢٤		٣٥	٢٤		٢٤	٤٤		٢٧	٨٦		٤٢	٢٤	يبعث	١٦	٣٨	باعد	٣٤	١٩
	١٥	٦٧		٤١	٣		٥٩	٢		٤٠	٦١		٤٧	٣		٢٢	٧	بعده	٢	١٣٧
	٣٠	٤٧	مبشرا	١٧	١٠٧	بالابصار	٢٤	٤٣	مبصرون	٧	٢٠١	والباطل	١٣	١٧	يبعث	٦	٦٥		٧	١٤٩
	٣٩	٤٦		٢٥	٥٨	والابصار	٣٨	٤٥	مبصرة	١٧	١٢، ٥٩	مبطلون	٣٠	٥٨		٢٨	٥٩		٣٨	٣٣
ويبشرون	٣	١٦٣	ومبشرا	٣٣	٤٥	وابصارا	٤٦	٢٦		٢٧	١٣	المبطلون	٧	١٧٣		٤٠	٣٤		٦١	٦
فاستبشروا	٩	١١١		٤٨	٨	الابصار	٦	١٠٣	مستبصرين	٢٩	٣٨		٢٩	٤٨		٧٢	٧	بعدك	٢٠	٨٥
بشرا	٧	٥٥		٦١	٦	والابصار	١٠	٣١	وبصلها	٢	٦١		٤٠	٧٨	ليبعثن	٧	١٦٧	بعدها	٧	١٥٣
	٢٥	٥٠	مبشرين	٢	٢٠٩		١٦	٧٨	بضع	١٢	٤٢		٤٥	٢٧	نبعث	١٦	٨٤، ٨٩		١٦	١١٠
	٢٧	٦٣		٤	١٦٥		٢٣	٧٨	بضاعة	١٢	٨٨	بطن	٦	١٥١	نبعث	١٧	١٥	بعدهم	٧	١٠٠
ابشر	٦٤	٦		٦	٤٨		٣٢	٨	بضاعة	١٢	١٩		٧	٣٣	يبعثك	١٧	٧٩	بعده	٧	١٥٠
بشر	٦	٩١		١٨	٥٤		٦٧	٢٣	بضع	٣٠	٤	ببطن	٤٨	٢٤	يبعثكم	٦	٦٠		٧٧	٥٠
لبشر	٣	٧٩	مبشرات	٣٠	٤٦	بصرك	٥٠	٢٢	بضاعتنا	١٢	٦٥	بطني	٣	٣٥	يبعثهم	٦	٣٦	بعدها	١٨	٧٦
	١٥	٣٣	مستبشرة	٨٠	٣٩	بصره	٤٥	٢٣	بضاعتهم	١٢	٦٢، ٦٥	بطنه	٢٤	٤٥		٥٨	٧		٢١	١١
	٢١	٣٥	فبصرت	٢٨	١١	ابصارها	٧٩	٩	ليبطئن	٤	٧٢		٣٧	١٤٤		٥٨	١٨	بعدهن	٢٤	٥٨
	٤٢	٥١	بصرت	٢٠	٩٦	ابصارنا	١٥	١٥	بطرت	٢٨	٥٨	بطون	٦	١٣٩	ابعث	٢	٢٤٦	بعد	٤٣	٣٧
البشر	١٩	٢٦	يبصروا	٢٠	٩٦	ابصاركم	٤١	٢٢	بطرا	٨	٤٧		١٦	٦٦	وابعث	٢	١٢٩	بعدا	١١	٤٤، ٦٠، ٦٨، ٩٥
	٧٤	٢٥	يبصرونهم	٧٠	١١	ابصارهم	٧	٤٧	بطشتم	٢٦	١٣٠		٣٩	٦		٢٦	٣٦	فبعدا	٢٣	٤١، ٤٤
للبشر	٧٤	٢٩، ٣١، ٣٦	ابصر	٦	١٠٤		٤٦	٢٦	يبطش	٢٨	١٩		٥٣	٣٢	فابعثوا	٤	٣٥	بعيد	٢١	١٠٩
بشرا	١١	٢٧	ابصرنا	٣٢	١٢		٥٤	٧	نبطش	٤٤	١٦	البطون	٤٤	٤٥		١٨	١٩		٥٠	٣
	١٢	٣١	تبصر	١٩	٤٢		٦٨	٤٣	بطش	٨٥	١٢	البطون	٣٧	٦٦	يبعث	١٩	١٥	البعيد	١٤	١٨
	١٥	٢٨	فستبصر	٦٨	٥		٧٠	٤٤	بطشا	٤٣	٨		٥٦	٥٣	ابعث	١٩	٣٣		٢٢	١٢
	١٧	٩٥، ٩٦	يبصرون	٦٨	٥	وابصارهم	٤١	٢٠		٥٠	٣٥	بطونه	١٦	٦٦	يبعثون	٧	١٤	بعيد	٢	١٧٦
	١٩	١٧	تبصرون	٢١	٣	ابصارهم	٢	٧	البطشة	٤٤	١٦	بطونها	١٦	٦٩		١٥	٣٦		١٤	٣
	٢٣	٣٣		٢٧	٥٤		٢٤	٣٠	وبطل	٧	١١٨		٢٣	٢١		١٦	٢١		٢٧	٢٢
	٢٥	٥٤		٢٨	٧٢	بابصارهم	٦٨	٥١	بطشتنا	٥٤	٣٦	بطونهم	٢	١٧٤		٢٣	١٠٠		٢٢	٥٣
	٣٨	٧١		٤٢	٥١	وابصارهم	٢	٢٠	ويبطل	٨	٨		٤	١٠		٢٦	٨٧		٢٥	١٣
ابشرا	٥٤	٢٤		٥١	٢١		١٦	١٠٨	تبطلوا	٢	٢٦٤		٢٢	٢١		٢٧	٦٥		٣٤	٥١، ٥٢
لبشرين	٢٣	٤٧		٥٢	١٥	ابصارهن	٢٤	٣١		٤٧	٣٣	والباطن	٥٧	٣		٣٧	١٤٤		٤٢	١٨
بشرى	٣	١٢٦		٥٦	٨٥	وابصاركم	٦	٤٦	سيبطله	١٠	٨١	باطنه	٥٧	١٣		٣٨	٧٩		٥٠	٢٧، ٣١
	٨	١٠		٦٩	٣٨، ٣٩	ابصارهم	٢	٢٠	وباطل	٧	١٣٩	وباطنه	٦	١٢٠	بعثوا	٦٤	٧	ببعيد	١١	٨٣، ٨٩
	١٢	١٩	ابصر	١٨	٢٦		٤٧	٢٥		١١	١٦	وباطنة	٣١	٢٠	يبعثون	٢٣	١٦	البعيد	٣٤	٨
	٢٥	٢٢	وابصر	١٩	٣٨	وابصارهم	٦	١١٠	الباطل	١٧	٨١	بطانة	٣	١١٨	لتبعثن	٦٤	٧	بعيدا	٣	٣٠
وبشرى	٢	٩٧		٣٧	١٧٩	البصير	١٧	١		٢٢	٦٢	بطائنها	٥٥	٥٤	انبعث	٩١	١٢		٤	٦٠، ١١٦، ١٣٦، ١٦٧
	١٦	٨٩، ١٠٢	وابصرهم	٣٧	١٧٥		٤٠	٢٠، ٥٨		٣١	٣٠	بعث	٢	٢٤٧	البعث	٢٢	٥		٧٠	٦
	٢٧	٢	البصر	٥٣	١٧		٤٢	١١		٣٤	٤٩		٣	١٦٤		٣٠	٥٦	مبعدون	٢١	١٠١
	٤٦	١٢		٦٧	٤	والبصير	٦	٥٠		٤١	٤٢		٢٥	٤١	بعثكم	٣١	٢٨	ببعيد	١٢	[illegible]
البشرى	١٠	٦٤		٧٥	٧		١٣	١٦	الباطل	٢١	١٨		٦٢	٢	انبعاثهم	٩	٤٦	بعض	٢	٢٥٣
	١١	٧٤	البصر	١٦	٧٧		٣٥	١٩	بالباطل	٢	٤٢، ١٨٨	ابعث	١٧	٩٤	مبعوثون	١١	٧		١١	٥٢
	٣٩	١٧	بالبصر	٥٤	٥٠		٤٠	٥٨		٣	٧١	فبعث	٢	٢١٣		٨٣	٤		١٢	١٠
بالبشرى	١١	٦٩	البصر	٦٧	٣، ٤	والبصير	١١	٢٤		٤	٢٩، ١٦١		٥	٣١	لمبعوثون	١٧	٤٩، ٩٨		٢٧	٧٤
	٢٩	٣١	والبصر	١٧	٣٦	بصيرة	٧٥	١٤		٩	٣٤	بعثنا	٧	١٠٣		٢٣	٨٢		٤٠	٢٨
بشريكم	٥٧	١٢	ابصار	٢١	٩٧	بصيرة	١٢	١٠٨		١٨	٥٦		١٠	٧٤، ٧٥		٣٧	١٦	بعض	٥	٤٩
بشير	٥	١٩	الابصار	٦	١٠٣	بصائر	٦	١٠٤		٢٩، ٤٠	٥١، ٥		١٦، ١٧	٣٦، ٥		٥٦	٤٧		٢٦	١٩٨

كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات
كَبَعْضٍ	۴۷	۲۸	تَبْغِي	۱۲	۶۵	بَغْيًا	۲	۸۴	بَقِيَّةٍ	۱۱	۱۱۶	إِبْلِيسَ	۲	۳۴	أَبْلَغُوا	۷۲	۲۸	بَلَاءٌ	۲	۴۹
	۶۰	۳	تَبْغِ	۱۸	۶۳		۳	۱۷	بَكَّةَ	۳	۹۶		۷	۱۱	أُبَلِّغُكُمْ	۷	۶۲ / ۶۸		۷	۱۴۱
بِبَعْضٍ	۲	۷۶	أَبْغِيكُمْ	۷	۱۴۰		۱۰	۹۰	بِكْرٌ	۲	۶۸		۱۵	۳۱		۱۱	۵۷		۳۳	۶
بِبَعْضٍ	۳	۱۴۹	وَيَبْغُونَهَا	۷ / ۱۱	۴۵ / ۱۹		۴۲	۱۴	أَبْكَارًا	۵۶	۳۶		۱۷	۶۱	أَبْلِغْهُ	۹	۶		۴۴	۳۳
	۴	۲۳		۳۴	۳		۴۵	۱۶	وَأَبْكَارًا	۶۶	۵		۱۸	۵۰	بَالِغُ	۶۵	۳	الْبَلَاءُ	۳۷	۱۰۶
	۵	۵۴	يَبْغُونَكُمُ	۹	۴۷	وَالْبَغْيَ	۷	۳۱	بُكْرَةً	۱۹	۱۱ / ۶۲		۲۰	۱۱۵	بَالِغَ	۵	۹۵	بَلَاءً	۸	۱۷
لِبَعْضٍ	۲۴	۶۳	تَبْغُونَهَا	۳	۹۹	بَغْيُكُمْ	۱۰	۲۳		۲۵	۵		۲۶	۹۵	بِبَالِغِهِ	۱۳	۱۵	لَمُبْتَلِينَ	۲۳	۳۰
بَعْضُهَا	۳	۳۴	وَتَبْغُونَهَا	۷	۸۶	بِبَغْيِهِمْ	۶	۱۴۶		۳۳	۴۲		۳۸	۷۴	بَالِغُوهُ	۷	۱۳۵	مُبْتَلِيكُمْ	۲	۲۴۹
	۲۴	۴۰	بُغِيَ	۲۲	۶۰	بَاغٍ	۲	۱۷۳		۴۸	۹	اِبْلَعِي	۱۱	۴۴	بِبَالِغِيهِ	۱۶	۷	**بن**		
بَعْضُنَا	۳	۶۴	يَنْبَغِي	۱۹	۹۲		۶	۱۴۶		۵۴	۳۸	بَلَغَ	۶	۱۹	بِبَالِغِيهِ	۴۰	۵۶	بَنَانٍ	۸	۱۲
	۶	۱۲۸		۲۵	۱۹		۱۶	۱۱۶		۷۶	۲۵		۱۲	۲۲	بَالِغَةٌ	۵۴	۵	بَنَانَهُ	۷۵	۴
	۳۸	۲۱		۲۶	۲۱۱	بَغِيًّا	۱۹	۲۰ / ۲۸	وَالْإِبْكَارِ	۳	۴۱		۱۸	۶۰ / ۹۳		۶۸	۳۹	بَنَوْا	۹	۱۱۱
بِبَعْضِهَا	۲	۷۳		۳۶	۴۰ / ۶۹	الْبِغَاءِ	۲۴	۳۳		۴۰	۵۷		۲۴	۵۸	الْبَالِغَةُ	۶	۱۴۹	وَبَنَيْنَا	۷۸	۱۲
بَعْضُكُمْ	۲۴	۶۳		۲۵	۳۴	ابْتِغَاءَ	۴	۱۰۴	بُكْمٌ	۲	۱۸ / ۱۷۱		۲۸	۱۳	بَلِيغًا	۴	۶۳	بَنَاهَا	۷۹	۲۷
	۴۹	۲	ابْتَغَى	۲۳	۷	ابْتِغَاءَ	۲	۲۰۷ / ۲۶۵ / ۲۷۲	وَبُكْمٌ	۶	۳۹		۳۷	۱۰۲	بَلَاغٌ	۱۴	۵۲		۹۱	۵
بَعْضَهُ	۸	۳۷		۷۰	۳۱		۳	۷	الْبُكْمُ	۸	۲۲		۴۶	۱۵		۴۶	۳۵	بَنَيْنَاهَا	۵۰	۶
	۱۳	۳۶	ابْتَغَيْتَ	۳۳	۵۱		۴	۱۱۴	وَبُكْمًا	۱۷	۹۷	وَبَلَغَ	۴۶	۱۵	بَلَاغًا	۷۲	۲۳		۵۱	۴۷
	۴۹	۳	ابْتَغُوا	۹	۴۸		۱۳	۱۸ / ۲۲	أَبْكَمُ	۱۶	۷۶	بَلَغَتِ	۵۶	۸۳	لَبَلَاغًا	۲۱	۱۰۶	أَتَبْنُونَ	۲۶	۱۲۸
بَعْضُهَا	۱۳	۴	لَابْتَغَوْا	۱۷	۴۲		۱۷	۳۰	بَكَتْ	۴۴	۲۹		۷۵	۲۶	مَبْلَغُهُمْ	۵۳	۳۰	ابْنُوا	۱۸	۲۱
بَعْضُكُمْ	۴	۲۵	فَابْتَغُوا	۲۹	۱۷		۵۷	۲۷	يَبْكُونَ	۱۲	۱۶	وَبَلَغَتِ	۳۳	۱۰	بَلَى ، بَلْ				۳۷	۹۵
	۶	۶۵ / ۱۶۵	وَابْتَغُوا	۲	۱۸۷		۹۲	۲۰		۱۷	۱۰۹	بَلَغْتَ	۱۸	۷۶	بَلَوْنَا	۶۸	۱۷	ابْنِ	۵	۵۰ / ۸۲
	۱۶	۷۱		۵	۳۵	وَابْتِغَاءَ	۳	۷	وَلْيَبْكُوا	۹	۸۲	بَلَغْتُ	۱۹	۸	بَلَوْنَاهُمْ	۶۸	۱۷		۳۳	۷
	۲۵	۲۰		۶۲	۱۰		۶۰	۱	تَبْكُونَ	۵۳	۶۰	بَلَغَا	۱۸	۶۱	وَبَلَوْنَاهُمْ	۷	۱۶۸		۴۰	۳۸
	۴۷	۵	يَبْتَغِ	۳	۸۵	وَابْتِغَاؤُكُمْ	۳۰	۲۳	وَأَبْكَى	۵۳	۴۳	بَلَغُوا	۴	۶	يَبْلَى	۲۰	۱۲۰		۵۷	۲۷
بَعُوضَةً	۲	۲۶	تَبْتَغِيَ	۶	۳۵	الْبَقَرِ	۶	۱۴۴ / ۱۴۶	وَبُكِيًّا	۱۹	۵۸		۲۴	۴۴	لِيَبْلُوَ	۴۷	۴		۶۶	۱۱
بَعْلًا	۳۷	۱۲۵		۶۶	۱	الْبَقَرَ	۲	۷۰	وَالْبَلَدُ	۷	۵۸	بَلَغْنَ	۲	۲۳۴	تَبْلُوا	۱۰	۳۰	وَابْنِ	۲	۲۱۵
بَعْلِي	۱۱	۷۲	أَبْتَغِي	۶	۱۱۴	بَقَرَةٌ	۲	۶۷	بَلَدٍ	۱۶	۷		۶۵	۲	وَنَبْلُوَ	۴۷	۳۱		۴	۳۶
وَبُعُولَتُهُنَّ	۲	۲۲۸	يَبْتَغُونَ	۵	۲	بَقَرَةٌ	۲	۶۸ / ۶۹ / ۷۱		۳۵	۱۰	فَبَلَغْنَ	۲	۲۳۱ / ۲۳۲	لِيَبْلُوَنِي	۲۷	۴۰		۸	۴۱
بُعُولَتِهِنَّ	۲۴	۳۱		۱۷	۵۷	بَقَرَاتٍ	۱۲	۴۳ / ۴۶	لِبَلَدٍ	۷	۵۷	وَبَلَغْنَا	۶	۱۲۸	يَبْلُوكُمُ	۱۶	۹۲		۹	۶۰
لِبُعُولَتِهِنَّ	۲۴	۳۱		۲۴	۳۳	الْبُقْعَةِ	۲۸	۳۰	الْبَلَدِ	۹۰	۱ / ۲	بَلَغَنِيَ	۳	۴۰	لِيَبْلُوَكُمْ	۵	۴۸		۵۹	۷
الْبَغْضَاءُ	۳	۱۱۸		۴۸	۲۹	بَقْلِهَا	۲	۶۱		۹۵	۳	يَبْلُغَ	۲	۱۹۶ / ۲۳۵		۶	۱۵۲	وَابْنَ	۲	۱۷۷
وَالْبَغْضَاءُ	۶۰	۴		۵۹	۸	بَقِيَ	۲	۲۷۸	بَلَدًا	۲	۱۲۶		۶	۱۵۲		۱۱	۸		۱۷	۲۸
وَالْبَغْضَاءَ	۵	۱۴ / ۶۴ / ۹۱		۷۳	۲۰	وَيَبْقَى	۵۵	۲۷	الْبَلَدَ	۱۴	۳۵		۱۷	۳۴		۶۷	۲		۳۰	۳۷
وَالْبِغَالَ	۱۶	۸	أَيَبْتَغُونَ	۴	۱۳۹	أَبْقَى	۵۳	۵۱	الْبِلَادِ	۳	۱۹۶		۴۶	۱۵	لَيَبْلُوَنَّكُمُ	۵	۹۴	ابْنِي	۱۱	۴۵
بَغَى	۳۸	۲۲	تَبْتَغُونَ	۴	۹۴	وَأَبْقَى	۲۰	۷۱ / ۷۳ / ۱۲۷ / ۱۳۱		۴۰	۴	لِيَبْلُغَ	۱۳	۱۴	وَنَبْلُوكُمْ	۲۱	۳۵	لِابْنِهِ	۳۱	۱۳
فَبَغَى	۲۸	۷۶	تَبْتَغُوا	۲	۱۹۸		۲۸	۶۰		۵۰	۳۵	يَبْلُغَنَّ	۱۷	۲۳	لِنَبْلُوَهُمْ	۱۸	۷	ابْنَكَ	۱۲	۸۱
بَغَتْ	۴۹	۹		۴	۲۸		۴۲	۳۴		۸۹	۷ / ۸	تَبْلُغَ	۱۷	۳۷	وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ	۲	۱۵۵	ابْنَهُ	۱۱	۴۲
لَبَغَوْا	۴۲	۲۷	لِيَبْتَغُوا	۱۷	۱۲ / ۶۶		۸۷	۱۷	بَلْدَةٌ	۳۴	۱۵	أَبْلُغُ	۴۰	۳۶		۴۲	۳۳	وَابْنَهَا	۲۱	۹۱
لَيَبْغِي	۳۸	۲۴		۳۴	۳۳	تُبْقِي	۷۴	۲۸	الْبَلْدَةِ	۲۷	۹۱	أَبْلُغَ	۱۸	۶۰	نَبْلُوهُمْ	۷	۱۶۳	أَبْغِي	۵	۳۰
تَبْغِي	۴۹	۹		۳۵	۱۳	فَاسْتَبِقُوا	۵	۴۸	بَلْدَةً	۲۵	۴۹	يَبْلُغَا	۱۸	۸۲	تُبْلَى	۸۶	۹	بَنُونَ	۲۶	۸۸
تَبْغِ	۲۸	۷۷	وَلِتَبْتَغُوا	۱۶	۱۴	بَاقٍ	۱۶	۹۶		۴۳	۱۱	يَبْلُغُوا	۲۴	۵۸	لَتُبْلَوُنَّ	۳	۱۸۶	الْبَنُونَ	۳۷	۱۴۹
أَبْغِي	۶	۱۶۴		۲۸	۷۳	الْبَاقِينَ	۲۶	۱۲۰		۵۰	۱۱	لِتَبْلُغُوا	۲۲	۵	وَلِيُبْلِيَ	۸	۱۷		۵۲	۳۹
تَبْغِيَانِ	۵۵	۲۰		۳۰	۴۵		۳۷	۷۵	يُبْلِسُ	۳۰	۱۲		۴۰	۶۷	ابْتَلَى	۲	۱۲۴	وَالْبَنُونَ	۱۸	۴۶
يَبْغُونَ	۳	۸۳		۴۵	۱۱	بَاقِيَةٍ	۶۹	۸	مُبْلِسُونَ	۶	۴۴	وَلِتَبْلُغُوا	۴۰	۸۰	وَابْتَلُوا	۴	۶	بَنِينَ	۶	۱۰۰
	۵	۵۰	تَبْتَغِي	۲۵	۵۵	بَاقِيَةً	۴۳	۲۸		۲۳	۷۷	بَلَّغْتَ	۵	۶۷	وَلِيَبْتَلِيَ	۳	۱۵۴		۱۶	۷۲
	۱۰	۲۳	وَابْتَغِ	۱۷	۱۱۰	وَالْبَاقِيَاتُ	۱۸	۴۶		۴۳	۷۵	يُبَلِّغُونَ	۳۳	۳۹	ابْتَلَاهُ	۸۹	۱۵ / ۱۶	وَبَنِينَ	۱۷	۶
	۱۸	۱۰۸		۲۸	۷۷		۱۹	۷۹	لَمُبْلِسِينَ	۳۰	۴۹	أُبَلِّغُكُمْ	۷	۶۲ / ۶۸	لِيَبْتَلِيَكُمْ	۳	۱۵۲		۲۳	۵۷
وَيَبْغُونَ	۴۲	۴۲	الْبَغْيُ	۴۲	۳۹	بَقِيَّةٍ	۱۱	۸۶	إِبْلِيسُ	۱۵	۳۱ / ۳۲	وَأُبَلِّغُكُمْ	۴۶	۲۳	نَبْتَلِيهِ	۷۶	۲		۲۶	۱۳۳
تَبْغُوا	۴	۳۴	وَالْبَغْيِ	۱۶	۹۰	وَبَقِيَّةٌ	۲	۲۴۸		۳۴ / ۳۸	۲۰ / ۷۵	بَلَغَ	۵	۷۱	ابْتُلِيَ	۳۳	۱۱		۶۸	۱۷

کلمات	سور	آیات	کلمات	سور	آیات	کلمات	سور	آیات	کلمات	سور	آیات	کلمات	سور	آیات	کلمات	سور	آیات	کلمات	سور	آیات
وَبَنِیۡنَ	۷۱	۱۱	وَبَنَاتٍ	۳۳	۴۹	نَتَبَوَّأُ	۳۹	۷۴	الۡبَیۡتِ	۲۲	۲۶، ۳۳	بِضَآءٍ	۳۰	۲۳	وَبَیۡنَکَ	۴۳	۳۸	تَبَرَّءۡنَا	۲۵	۴۱
	۷۴	۱۳	بَنَاتٍ	۴۳	۱۵	مُبَوَّأَ	۱۰	۹۳		۳۳	۳۳		۲۷	۱۲	وَبَیۡنِکَ	۱۸	۷۷	وَلِیُتَبِّرُوۡا	۱۷	۷
الۡبَنِیۡنَ	۳۷	۱۵۳	وَبَنَاتٍ	۶	۱۰۰	بَابٌ	۵۷	۱۳		۱۰۶	۳		۲۸	۳۲		۴۱	۴	تَبَارًا	۷۱	۲۸
بِالۡبَنِیۡنَ	۱۷	۴۰	الۡبَنَاتِ	۱۶	۵۷	بَابٍ	۱۲	۶۷	بِالۡبَیۡتِ	۲۲	۲۹		۳۷	۴۵	بَیۡنَهٗ	۲۴	۴۳	تَتۡبِیۡرًا	۱۷	۷
	۴۳	۱۶		۳۷	۱۵۳		۱۳	۲۳	وَالۡبَیۡتِ	۵۲	۴	بِبَیۡعِهِمۡ	۹	۱۱۲		۲۷	۱۵۸		۲۵	۴۱
وَالۡبَنِیۡنَ	۳	۱۴	اِبۡنَتَیَّ	۲۸	۲۷		۱۵	۴۴	بَیۡتًا	۲۹	۴۱	یُبَایِعُوۡنَکَ	۴۸	۱۰	وَبَیۡنَهٗ	۳	۳۰	مُتَبَّرٌ	۷	۱۳۹
بَنُوۡا	۱۰	۹۰	بَنَاتِیۡ	۱۱	۷۸	الۡبَابُ	۱۲	۲۵		۶۶	۱۱	یُبَایِعُوۡنَکَ	۴۸	۱۸		۴	۷۵	تَبِیۡعًا	۲	۴۶
یٰبَنِیۡۤ	۷	۱۳۴		۱۵	۷۱	بَابًا	۱۵	۱۴	الۡبَیۡتَ	۲	۱۲۵، ۱۲۷	یُبَایِعۡنَکَ	۶۰	۱۲		۴۱	۳۴		۳	۶۶
	۱۰	۹۰	وَبَنَاتُکُمۡ	۴	۲۳		۲۳	۷۷		۵	۲، ۹۷	فَبَایِعۡهُنَّ	۶۰	۱۲	بَیۡنَهُمَا	۳	۲۸	تُبِعُوۡا	۲	۱۶۶
لِبَنِیۡۤ	۳	۸۷	بَنَاتِکَ	۱۱	۷۹	الۡبَابَ	۲	۵۸	بَیۡتِیَ	۲۰	۱۱۹	تَبَایَعۡتُمۡ	۲	۲۸۲		۵۵	۴۳	تَبۡغِیۡ	۱۴	۳۹
	۱۷	۱۰۱، ۱۰۴	وَبَنَاتِکَ	۳۳	۵۹		۴	۱۵۳		۲۳	۲۷	بَیۡعٌ	۲	۲۵۵	وَبَیۡنَهُمَا	۷	۴۴	تَبِعَکَ	۷	۱۷
	۳۲	۲۳	بِنَآءً	۲	۲۲		۵	۲۶		۷۱	۲۸		۱۴	۳۶	بَیۡنَهُمَا	۴	۳۵		۱۷	۶۵
	۴۳	۵۹		۴۰	۶۴		۷	۱۶۱	بَیۡتِکَ	۸	۵		۲۴	۳۷		۱۸	۶۰		۳۸	۸۵
بَنِیۡ	۲	۱۲۶	بَنَّآءٍ	۳۸	۳۶		۱۲	۲۵		۱۴	۴۰	الۡبَیۡعُ	۲	۲۷۵	بَیۡنَنَا	۶	۵۳	یَتۡبَعُهَا	۲	۲۶۳
	۱۳	۶۷، ۸۷	بُنۡیَانٌ	۶۱	۴	اَبۡوَابُ	۷	۴۰	بَیۡتِهٖ	۴	۱۰۰	بِبَیۡعِکُمُ	۹	۱۱۱		۳۸	۷	تَتۡبَعُهَا	۷۹	۷
وَبَنِیَّ	۱۴	۳۵	بُنۡیَانًا	۱۸	۲۱	الۡاَبۡوَابُ	۳۸	۵۰	بَیۡتِهَا	۱۲	۲۳	الۡبَیۡعَ	۲	۲۷۵		۴۱	۳	اَتۡبَعَ	۱۸	۸۹، ۹۲
بَنِیۡهِ	۲	۱۳۲		۳۷	۹۷	اَبۡوَابٍ	۱۲	۶۷	بُیُوۡتِ	۲۴	۶۱		۶۲	۹		۵۴	۲۵	فَاَتۡبَعَ	۱۸	۸۵
بَنِیۡهِ	۷۰	۱۱	بُنۡیَانَهُمۡ	۹	۱۱۰		۱۵	۴۴	بُیُوۡتٍ	۲۴	۳۶	وَبِیَعٌ	۲۲	۴۰	بَیۡنِهِمۡ	۱۹	۳۷	فَاَتۡبَعۡنَا	۲۳	۴۴
لِبَنِیۡهِ	۲	۱۳۳	بُنۡیَانَهٗ	۹	۱۰۹	اَبۡوَابَ	۶	۴۴	الۡبُیُوۡتِ	۴	۱۵	وَبَیَّنُوۡا	۲	۱۶۰		۴۳	۶۵	فَاَتۡبَعَهٗ	۷	۱۷۵
وَبَنِیۡهِ	۸۰	۳۶	بُنۡیَانَهُمۡ	۱۶	۲۶		۱۶	۲۹		۲۹	۴۱	بَیَّنَّا	۲	۱۱۸	بَیۡنَهُنَّ	۶۵	۱۲		۱۵	۱۸
اَبۡنَآءُ	۵	۱۸	مَبۡنِیَّةٌ	۳۹	۲۰		۳۹	۷۲	بُیُوۡتَ	۳۳	۵۳		۳	۱۱۸	بَیِّنٍ	۱۸	۱۵		۳۷	۱۰۰
اَبۡنَآءَ	۲۴	۳۱	**بهت**				۴۰	۷۶	بُیُوۡتًا	۷	۷۴		۵۷	۱۷	بَیِّنَةٍ	۲۰	۱۳۳	فَاَتۡبَعَهُمۡ	۱۰	۹۰
	۳۳	۵۵	فَتَبۡهَتُهُمۡ	۲۱	۴۰		۵۴	۱۱		۱۰	۸۷	بَیَّنّٰهُ	۲	۱۵۹	بَیِّنَةٌ	۶	۱۵۷		۲۰	۷۸
اَبۡنَآءَ	۴۰	۲۵	فَبُهِتَ	۲	۲۵۸	اَبۡوَابًا	۴۳	۳۴		۱۵	۸۲	وَیُبَیِّنُ	۲	۲۲۱		۷	۷۳، ۸۵	فَاَتۡبَعُوۡهُمۡ	۲۶	۶۰
وَاَبۡنَآؤُکُمۡ	۴	۱۱	بُهۡتَانٌ	۲۴	۱۶		۷۸	۱۹		۱۶	۷۰، ۸۲		۲۴	۱۸	الۡبَیِّنَةُ	۹۸	۱، ۴	وَاَتۡبَعۡنٰهُمۡ	۲۸	۴۲
	۹	۲۴	بِبُهۡتَانٍ	۶۰	۱۲	الۡاَبۡوَابَ	۱۲	۲۳		۲۴	۲۷، ۲۹، ۶۱	یُبَیِّنَ	۹	۱۱۵	بَیِّنَةٍ	۷	۱۰۵	یُتۡبِعُوۡنَ	۲	۲۶۲
وَاَبۡنَآءَنَا	۲	۲۴۶	بُهۡتَانًا	۴	۲۰، ۱۱۲، ۱۵۶	اَبۡوَابِهَا	۲	۱۸۹	الۡبُیُوۡتَ	۲	۱۸۹	لِیُبَیِّنَ	۴	۲۶		۱۱	۵۶	نُتۡبِعُهُمُ	۷۷	۱۷
اَبۡنَآءَکُمۡ	۴	۲۳		۳۳	۵۸	اَبۡوَابُهَا	۳۹	۷۱، ۷۳	بُیُوۡتُهُمۡ	۲۷	۵۲		۱۴	۴	بَیِّنَةٍ	۲۹	۳۵	وَاُتۡبِعُوۡا	۱۱	۶۰، ۹۹
اَبۡنَآئِهِنَّ	۲۴	۳۱	بَهۡجَةٍ	۲۷	۶۰	یَبُوۡرُ	۳۵	۱۰	بُیُوۡتِکُمۡ	۳	۴۹		۱۶	۴۴	بَیِّنٰتٌ	۳	۹۷	اتَّبَعَ	۳	۱۶۲
	۳۳	۵۵	بَهِیۡجٍ	۲۲	۵	تَبُوۡرَ	۳۵	۲۹		۱۶	۸۰	یُبَیِّنُ	۲	[illegible]		۲۹	۴۹		۵	۱۸
اَبۡنَآءَنَا	۳	۶۱		۵۰	۷	بُوۡرًا	۲۵	۱۸		۲۴	۲۷، ۶۱	وَلَیُبَیِّنَنَّ	۱۶	۹۲	وَبَیِّنٰتٍ	۲	۱۸۵		۲۰	۱۲۳
اَبۡنَآءَکُمۡ	۳	۶۱	نَبۡتَهِلۡ	۳	۶۱		۴۸	۱۲	بُیُوۡتِکُنَّ	۳۳	۳۳، ۳۴	لِتُبَیِّنَ	۱۶	۴۴، ۶۴	الۡبَیِّنٰتِ	۲	۸۷، ۲۵۳		۲۲	۷۴
	۷	۱۲۷	بَهِیۡمَةُ	۵	۱	الۡبَوَارِ	۱۴	۲۸	لِبُیُوۡتِهِمۡ	۴۳	۳۳	وَلِاُبَیِّنَ	۴۳	۶۳		۳۰	۷۵		۲۸	۵۰
	۱۴	۶	بَهِیۡمَةِ	۲۲	۲۸، ۳۴	بَالُ	۱۲	۵۰	وَلِبُیُوۡتِهِمۡ	۴۳	۳۴	نُبَیِّنُ	۵	۷۵	مُبَیِّنَةٍ	۴	۱۹		۳۰	۲۸
	۳۳	۴	بَآءَ	۳	۱۶۲		۲۰	۵۱	بُیُوۡتِهِنَّ	۶۵	۱	لِنُبَیِّنَ	۲۲	۵		۳۳	۳۰		۳۶	۱۰
وَاَبۡنَآءَکُمۡ	۲	۴۹		۸	۱۶	بَالَهُمۡ	۴۷	۲، ۵	بُیُوۡتَنَا	۳۳	۱۳	یُبَیِّنُهَا	۲	۲۳۰		۶۵	۱	وَّاتَّبَعَ	۴	۱۲۵
اَبۡنَآءَهُمۡ	۲	۱۴۶	فَبَآءُوۡ	۲	۹۰	یَبِیۡتُوۡنَ	۲۵	۶۴	بُیُوۡتِکُمۡ	۱۰	۸۷	لَتُبَیِّنُنَّهٗ	۳	۱۸۷	الۡمُسۡتَبِیۡنَ	۳۷	۱۱۷		۷	۱۷۵
	۶	۲۰	وَبَآءُوۡ	۲	۶۱	بَیَّتَ	۴	۸۱	بُیُوۡتَهُمۡ	۵۹	۲	وَلِنُبَیِّنَهٗ	۶	۱۰۵	بَیَانٌ	۳	۱۳۸		۱۱	۱۱۶
	۷	۱۱۳		۳	۱۱۲	یُبَیِّتُوۡنَ	۴	۸۱، ۱۰۸	بَیَاتًا	۷	۴، ۹۷	یُبِیۡنُ	۴۳	۵۲	الۡبَیَانَ	۵۵	۴		۱۸	۲۸
	۲۸	۴	تَبُوۡٓءَ	۵	۲۹	لَنُبَیِّتَنَّهٗ	۲۷	۴۹		۱۰	۵۰	تَبَیَّنَ	۱۴	۴۵	بَیَانَهٗ	۷۵	۱۹		۳۰	۱۷
	۵۸	۲۲	بَوَّأۡنَا	۱۰	۹۳	لَنُبَوِّئَنَّهُمۡ	۲۹	۵۸	تَبِیۡدَ	۱۸	۳۵	تَبَیَّنَتِ	۳۴	۱۴	بِبَدَنِکَ	۱۰	۹۲	اتَّبَعۡتَ	۲	۱۲۰، ۱۴۵
بُنَیَّ	۱۱	۴۲		۲۲	۲۶	بَیۡتٌ	۱۷	۹۳	ابۡیَضَّتۡ	۳	۱۰۷	تَبِعُوۡا	۳	[illegible]	**بَابُ التَّآءِ**				۱۳	۳۷
	۱۲	۵	وَبَوَّاَکُمۡ	۷	۷۴	بَیۡتٍ	۳	۹۶	وَابۡیَضَّتۡ	۱۲	۸۴		۲۹	۶	التَّابُوۡتُ	۲	۲۴۸	وَاتَّبَعۡتُ	۱۲	۳۸
	۳۱	[illegible]	تُبَوِّئُ	۳	۱۲۱		۳۹	۱۱	تَبۡیَضُّ	۳	۱۰۶	یَتَبَیَّنَ	۲	۱۸۷	التَّابُوۡتِ	۲۰	۳۹	اتُّبِعُوۡا	۲	۱۶۶، ۱۶۷
	۳۷	۱۰۱	لَنُبَوِّئَنَّهُمۡ	۱۶	۴۱		۵۱	۳۶	بَیۡضٌ	۳۷	۴۹		۹	۴۳	**تبب**				۴۷	۲۳، ۳۰
اِبۡنَتَ	۶۶	۱۲		۲۹	۵۸	الۡبَیۡتِ	۳	۱۲۱	الۡاَبۡیَضُ	۲	۱۸۷		۴۱	۵۳	وَّتَبَّ	۱۱۱	۱	فَاتَّبَعُوۡۤا	۱۱	۹۷
وَبَنٰتُ	۴	۲۳	تَبَوَّاٰ	۱۰	۸۷		۳	۹۱	بِیۡضٌ	۳۵	۲۷	وَلِتَسۡتَبِیۡنَ	۶	۵۵	تَبَّتۡ	۱۱۱	۱	وَاتَّبَعُوۡا	۲	۱۰۲
الۡبَنَاتُ	۳۷	۱۴۹	تَبَوَّءُو	۵۹	۹		۸	۳۵	بَیۡضَآءَ	۷	۱۰۸	وَبَیۡنَکَ	۲۰	۵۸	تَبَابٍ	۴۰	۳۷		۲	۱۶۸
	۵۲	۳۹	یَتَبَوَّاُ	۱۲	۵۶		۱۱	۷۶		۲۶	۳۳		۲۴	۲۸	تَتۡبِیۡبٍ	۱۱	۱۰۱		۷، ۱۱	۱۴۲، ۱۲۰

كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات
اتبعتم	٧	٨٨	فنتبع	٣٠	١٣٣	تترا	٢٣	٤٦	تركتم	٢	١٦	تتلون	٢	٤١	فتاب	٢	٥٤، ١٨٣	متاب	١٣	٢٩
لاتبعتم	٤	٨٥		٢٨	٤٧	تجارة	٤	٣٣	وتركوك	٦٢	١١	تتلو	٢٨	٣		٢٠	١٢٠	متابا	٢٥	٧١
واتبعنا	٣	٤٦	نتبع	٢٨	٥٧	تجارة	٢٤	٣٧	تركتموها	٥٩	٥	ويتلوه	١١	١٩		٧٣	٢٠	تارة	١٧، ٢٠	٦٩، ٥٥
اتبعن	٣	١٨	ونتبع	١٤	٤٦	وتجارة	٩	٢٤	تركناها	٥٤	١٥	يتلونه	٢	١١٥	فتاب	٥٨	١٤	التورية	٣	٥٨، ٨٧
اتبعني	١٢	١٠٨	يتبعهم	٢٦	٢٢٤	تجارة	٦١	١٠	نترك	١١	٨٩	نتلوه	٣	٥١	تبت	٤	٢٢		٥	٤٧
اتبعك	٨	٦٦	تتبعن	٢٠	٩٣	التجارة	٦٢	١١	تتركه	٧	١٧٥	نتلوها	٢	٢٥٣		٧	١٤٠	التورية	٣	٣٣
	١١	٢٩	اتبعك	١٨	٦٥	تجارة	٢	٢٨٢	واترك	٤٤	٢٣		٣	١٤		٤٦	١٣		٥	٢٥٠
	١٥	٤٢	اتبعه	٢٨	٣٩		٣٥	٢٦	يترك	٧٥	٣٦		٤٥	٥	تابا	٤	٢٠		٧	١٥٦
	٢٦	٢١٥	يتبعوكم	٧	١٩٢		٦٢	١١	يتركوا	٢٩	١	أتل	٢٩	٤٤	تبتم	٢	٢٧٩		٩	١١٢
واتبعك	٢٦	١١١	تتبعونا	٤٨	١٥	تجارتهم	٢	١٥	أتتركون	٢٦	١٤٦	واتل	٥	٣٠		٩	٣		٤٨	٢٩
اتبعكما	٢٨	٣٥	نتبعه	٥٤	٢٣	تحت	٥	٧١	تتركوا	٩	١٦		٧	١٧٤	يتوب	٤	٢١		٦١	٦
واتبعتهم	٥٢	٢١	تتبعكم	٤٨	١٥		٦	٦٥	تارك	١١	١٤		١٠	٧١		٥	٤٣	بالتورية	٣	٨٧
اتبعتني	١٨	٦٩	اتبع	٦	١٠٦		٢٩	٥٥	بتاركي	١١	٥٦		١٨	٢٦		٩	٢٧، ١٠٧	التورية	٣	٢
اتبعوك	٣	٤٨		١٦	١٢٣	تحتي	٤٣	٥٠	لتاركوا	٣٧	٣٥		٢٦	٦٩		٢٥	٧١		٥	٦٦، ٦٨
لاتبعوك	٩	٤٢	فاتبع	٧٥	١٨	تحت	٣٠	٥	تسع	٣٨	٢٢	فاتلوها	٣	٨٧	ويتوب	٩	١٥		٦٢	٥
اتبعوه	٣	٦١	واتبع	١٠	١٠٩		٤١	٢٩	تسع	٢٧	١٢	تليت	٨	٢	يتوب	٣	١٢٣	والتورية	٣	٤٣
	٩	١١٨		١٥	٦٥		٤٨	١٨	تسع	١٧	١٠٣	يتلى	٤	١٢٦		٤	٣٢		٥	١١٠
	٥٧	٢٧		٣١	١٤		٦٦	١٠	تسعا	١٨	٢٤		٥	١		٩	١٠٣	والتين	٩٥	١
فاتبعوه	٣٤	١٩		٣٣	٢	تحتك	١٩	٢٤	تسعة	٢٧	٤٩		١٧	١٠٨		٣٣	٢٤	يتيهون	٥	٢٩
اتبعوهم	٩	١٠١	اتبعوا	٢	١٦٥	تحته	١٨	٨١	تسعة / وتسعون	٧٤ / ٣٨	٣٠ / ٢٢		٢٢	٣١	ويتوب	٤	٣١	**باب الثاء**		
لاتبعناكم	٣	١٦١		٧	٢	تحتها	٩	١٠١	تسنيم	٨٣	٢٧		٢٨	٥٣		٣٣	٧٣	**ثبت**		
تبع	٢	١٣٨		٢٩	١١	تراب	٢	٢٦٦	تعسا	٤٧	٩		٢٩	٥٠	يتب	٤٩	١١	فاثبتوا	٨	٤٧
	١٠	٣٦، ٦٦		٣١	٢٠	التراب	١٦	٦١	تفثهم	٢٢	٣٠		٣٣	٣٤	أتوب	٢	١٥٥	ثبتناك	١٧	٧٤
ويتبع	٢٢	٣		٣٦	١٩، ٢٠	أتراب	٣٨	٥٢	أتقن	٢٧	٩٠	فالتاليات	٣٧	٣	تتوبا	٦٦	٤	يثبت	١٤	٣٢
يتبع	٢٤	٢١	فاتبعوا	٣	٨٩	أترابا	٥٦	٣٦	الأتقى	٩٢	١٧	تلاوته	٢	١١٥	يتوبون	٤	٢١	ليثبت	١٦	١٠٤
ويتبع	٤	١١٥	واتبعوا	٣٩	٥٦		٧٨	٣٣	أتقاكم	٤٩	١٣	فتم	٧	١٣٨		٥	٧٨	ويثبت	٨	١١
يتبع	٢	١١٤	فاتبعني	١٩	٤٣	والترائب	٨٦	٧	وتله	٣٧	١٠٣	وتمت	٦	١١٥		٩	١٢٧	ويثبت	٤٧	٨
يتبع	٥	٥٢، ٥٣	فاتبعها	٤٥	١٧	متربة	٩٠	١٦	فتلك	٢٧	٥٣		٧	١٣٣	يتوبوا	٩	٧٥	نثبت	١١	١٢١
	٦	١٥١	اتبعون	٤٠	٤١	وأترفناهم	٢٣	٣٤		٢٨	٥٨		١١	١٢٠		٨٥	١٠	لنثبت	٢٥	٣٢
	٧	١٣٨	فاتبعوني	٣	٢٩	أترفوا	١١	١١٨	تلكما	٧	٢١	أتممت	٢٨	٢٧	ليتوبوا	٩	١١٩	وثبت	٢	٢٥١
				٢٠	٩٢	أترفتم	٢١	١٣	تلكم	٧	٤١	وأتممت	٥	٥	وتب	٢	١٢٢		٣	١٤١
	٤٢	١٤	واتبعون	٤٣	٦١	مترفين	٥٦	٤٤	تلاها	٩١	٢	أتمها	١٢	٦	توبوا	١١	[illegible]	فثبتوا	٨	١٢
	٤٥	١٧	فاتباع	٢	١٧٣	مترفوها	٣٤	٣٣	تلوته	١٠	١٦	فأتمهن	٢	١١٨		٦٦	٨	وثبت	٣	٣٩
يتبع	٣٨	٢٥	فاتبعوه	٦	١٥٣، ١٥٥		٤٣	٢٢	يتلوا	٢	١٢٣، ١٤٦	وأتممناها	٧	١٣٨	فتوبوا	٢	٥١	ليثبتوك	٨	٣٠
أتبع	٦	٥٠، ٥٩	واتبعوه	٧	١٥٨	مترفيها	١٧	١٧		٣	١٥٨	يتم	١٦	٨٣	وتوبوا	٢٤	٣١	ثبات	٤	٧٣
	٧	٢٩	اتبعوا	٢	١٦١	مترفيهم	٢٣	٦٦		٢٨	٥٩	ويتم	١٢	٦	التوب	٤٠	٢	ثبوتها	١٦	٩٦
	١٠	١٥	يتبع	١٠	٣٥	ترك	٤	٣٧		٦٢، ٦٥	٢، ١١	يتم	٢	١٣٣	التوبة	٤	٢١، ٢٢	ثابت	١٤	٢٩
			تبعا	١٤	٢٤		٢٢	١٠٢		٩٨	٢		٩	٣٢	التوبة	٩	١٠٥	الثابت	١٤	٣٢
	٤٦	٨		٤٠	٥٠	تركوا	٤	١٠	تتلوا	٢	٩٦	وليتم	٥	٩		٤٢	٢٤	تثبيتا	٤	٦٩
يتبعان	١٠	٨٩	بتابع	٢	١٤٥		٤٤	٢٤		١٠	٦١	ويتم	٤٨	٢	توبتهم	٣	٨٣	وتثبيتا	٢	٢٦٧
يتبعون	٣	٥	التابعين	٢٤	٣١	تركن	٤	١٣		٢٨	٣٥	ولأتم	٢	١٤٥	التائبون	٩	١١٣	ثبورا	٢٥	١٣، ١٤
	٣٩	١٩	تبع	٤٤	٣٦	تركتم	٤	٢١٤		٢٩	٤٧	أتمم	٦٦	٨	تائبات	٦٦	٥		٨٤	١١
يتبعون	٦	١٤٩		٥٠	١٤	وتركتم	٦	٩٤	لتتلو	١٣	٢٩	وأتموا	٢	١٨٣	تواب	٢٤	١	مثبورا	١٧	١٠٤
	١٧	٥٠	تبيعا	١٧	٧١	تركنا	٢٩	٣٤	سأتلوا	١٨	٨٢	فأتموا	٩	٤		٤٩	١٢	فثبطهم	٩	٤٦
	٢٥	٩	اتباع	٤	١٥٦	وتركنا	١٣	١٧	أتلو	٢٧	٩٤	فأتموا	٢	١٩٢	التواب	٢	[illegible]	ثجاجا	٧٨	١٤
نتبع	٢	١٤٥	متابعين	٤	٩٤		١٨	٩٩	أتل	٦	١٥٢	تماما	٦	١٥٥		٩	١٠٥، ١١٩	أثخنتموهم	٤٧	٤
				٥٨	٥		٣٧	٧٦، ١٠٨، ١١٩	يتلون	٣	١٠٧	متم	٦١	٨	توابا	٤	٢٠، ٦٤	يثخن	٨	٦٧
	٢٦	٣٩	متبعون	٢٦	٥٢		٥١	٣٧		٣ / ٢٣	١٠٩ / ٧١	التنور	١١	٤٢		١١٠	٣	تثريب	١٢	٩٢
	٣١	٣٠		٤٣	٢٢	فتركه	٢	٢٦٦		٣٥ / ٣٩	٢٩ / ٧١		٢٣	٢٧	التوابين	٢	٢٢٢	الثرى	٢٠	٥

كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات
ثعبان	٧	١٠٤	ثلاثة	٢	١٩٢	أثمر	٦	٩٩ ١٤٢	ثيابهم	١١	٥	وجبريل	٦٦	٤	جاثية	٤٥	٢٧	جادلوك	٢٢	٦٧
	٢٦	٣١		٥	٩١	ثمر	١٠	٣٢		٧١	٦	لجبريل	٢	٩١	جنبا	١٩	٦٩ ٧٣	يجادل	٤	١٠٩
ثاقب	٣٧	١٠	بثلاثة	٣	١٢٠	ثمره	٢	٢٣	ثيابهن	٢٤	٥٩	وجبريل	٢	٩٢	تجحدوا	١١	٦٢		٣٣	٣ ٨
الثاقب	٨٦	٣	ثلاثتهم	٥	٧٧	ثمرات	٢٨	٥٧	ثواب	٤	١٣٣	جبل	٢	٢٦٢	وتجحدوا	٢٧	١٤		٣١	١٩
تثقفونهم	٢	١٨٧		٥٨	٨	ثمرات	١٦	٦٩		٢٨	٨٠		١١	٤٥	يجحد	٢٩	٤٦		٤٠	٤
	٤	٩٣	الثلاثة	٩	١١٩	ثمرات	٣٥	٢٥	الثواب	١٨	٣٠		٥٩	٢١		٣١	٣١	ويجادل	١٨	٥٤
تثقفنهم	٨	٥٩	ثلاثة	٢	٢٢٨		٤١	٤٧	ثواب	٣	١٤١	الجبل	٧	١٣٩	يجحدون	٦	٣٣	يجادل	٤	١٠٧
تثقفوكم	٦٠	٢		٣	٣٦	والثمرات	٢	١٥٠	الثواب	٣	١٩٥	للجبل	٧	١٣٩		٧	٤٩	يجادلون	١٣	١٤
ثقفوا	٣	١٠٨		١١	٦٨	الثمرات	٣	٢٠/١٢ ٢٦٨	ثواب	٣	١٣٩ ١٤١	الجبل	٧	١٧٠		١٦	٧٣		٣٠	٣٨ ٧١
	٣٣	٦١	ثلاثة	٥٩	٧		٧	٥٥ ١٢٧		٤	١٣٣	جبال	٣٤	١٠		٤٠	٦٥		٤٢	٣٣
ثقلت	٧	١٨٧	الثلث	٤	١٥		١٣	٣	ثوابا	٣	١٩٥	والجبال	٢٢	١٨		٤١	١٤ ٢٨	تجادلوا	٢٩	٤٥
	٢٣	١٠٤	الثلث	٤	١٢		١٤	٣٧ ٤٠		١٨	٤٢ ٤٤		٦٩	١٤		٤٦	٢٥	يجادلنا	١١	٧٧
	١٠١	٥	ثلثا	٤	١٢		١٦	١١ ٧١		١٩	٧٩		٧٣	١٤	الجحيم	٢٦	٩١	يجادلك	٥٨	١
أثقلت	٧	١٨٩	الثلثان	٤	١٧٥		٤٧	١٧	مثابة	٢	١١٩	جبال	٢٤	٤٣		٧٩	٣٦	يجادلونك	٦	٢٥
إثاقلتم	٩	٣٨	ثلثي	٧٣	٢٠	الثمن	٤	١٢	لمثوبة	٢	٩٧	الجبال	١٥	٨٢		٨١	١٢		٨	٦
الثقلان	٥٥	٣١	ثالث	٥	٧٧	بثمن	١٢	٢٠	مثوبة	٥	٦٠		١٦	٧٠ ٨٣	بجحيم	٥٦	٩٤	ليجادلوكم	٦	١٢١
وأثقالا	٢٩	١٢	بثالث	٣٦	١٣	وثامنهم	١٨	٢١	تثير	٢	٦٦		٢٠	١٠٥		٨٢	١٤	أتجادلونني	٧	٦٩
أثقالهم	٢٩	١٢	الثالثة	٥٣	٢٠	ثماني	٢٨	٢٧	فتثير	٣٠	٤٧		٢٦	١٤٩	الجحيم	٢	١١٣	وجادلهم	١٦	١٢٦
أثقالها	٩٩	٢	وثلاث	٤	٣	ثمانين	٢٤	٤		٣٥	١٠		٣٥	٢٥		٥	١٣ ٨٨	جدلا	١٨	٥٢
أثقالكم	١٦	٧		٣٥	١	ثمانية	٦٩	١٧	وأثاروا	٣٠	٨		٨٠	١٩		٩	١١٤		٤٣	٥٨
أثقالهم	٢٩	١٣	ثمّ	٢٦	٦٤	ثمانية	٦	١٤٣	ثاويا	٢٨	٤٥	كالجبال	١١	٤٢		٢٢	٥٠	جدال	٢	١٩٣
ثقيلا	٧٣	٥		٨١	٢١		٣٩	٨	مثوى	٣	١٤٣	والجبال	٣٣	٧٢		٣٧	٢٣ ٣٢ ١٥	جدالنا	١١	٣٤
	٧٤	٢٧	فثمّ	٢	١٠٩	وثمانية	٦٩	٧		١٦	٣١	الجبال	٧	٧٢		٤٠	٧	جذاذا	٢١	٥٩
ثقالا	٧	٥٥	أثمّ	١٠	٥١	يثنون	١١	٥		٣٩	٧٢		١٧	٣٩		٤٤	٤٧ ٥٦	مجذوذ	١١	١١٠
وثقالا	٩	٤١	ثمود	١١	٩٧	يستثنون	٦٨	١٨		٤٠	٧٦		١٨	٤٥		٥٢	١٨	جذع	١٩	٢٣
الثقال	١٣	١٣		٢٦	١٤١	ثاني	٩	٤٠	مثوى	٢٩	٦٨		٢١	٧٩		٥٧	١٨	بجذع	١٩	٢٥
مثقال	٣٤	٣		٤١	١٦		٢٣	٩		٢٩	٣٣ ٦١		٢٧	٩٠		٨٣	١٦	جذوع	٢٠	٧٤
مثقال	١٠	٦١		٥٤	٢٣	إثنا	٩	٣٦		٤١	٢٣		٣٨	١٧	وجحيما	٧٣	١٢	جذوة	٢٨	٢٩
مثقال	٤	٤٤		٦٩	٤ ٥	إثنى	٥	١٥		٤٧	١٣	والجبال	٧٨	٧	الجحيم	٦٩	٣١	يجره	٧	١٤٩
	٢١	٤٨		٩١	١١	إثنان	٥	١٠٥	مثواي	١٢	٢٣		٧٩	٣٢		٧٩	٣٩	جرحتم	٦	٦٠
	٢٢	١٥	وثمود	٢٢	٤٣	إثنتا	٢	٥٧	مثواه	١٢	٢١	جبلا	٣٦	٦٢	جدل	١٠٢ ٧٢	٦ ٣	اجترحوا	٤٥	٢٠
	٣٤	٢١		٣٨	١٢		٧	١٦٠	مثواكم	٦	١٢٨	والجبلة	٢٦	١٨٤	جديد	١٣	٥	والجروح	٥	٤٩
	٩٩	٧ ٨		٥٠	١٢	إثني	٧	١٦٠	ومثواكم	٤٧	٢١	للجبين	٣٧	١٠٣		١٤	٣٢	الجوارح	٥	٦
مثقلة	٣٥	١٩	ثمود	٧	٧١	إثنين	٤	١٢ ١٧٥	ثبات	٤	٥	جباههم	٩	٣٥		٢٢	٩	جراد	٥٤	٧
مثقلون	٥٢	٤٠		١١	٦٤		٤٠	١١	باب الجيم			يجبى	٢٨	٥٧		٣٤	٧	والجراد	٢	١٣٠
	٦٨	٤٦		٣٧	٤٦	مثنى	٤	٣	تجأرون	٢٣	٦٦	واجتبينا	١٩	٥٩		٣٥	١٧	الجرز	٣٢	٢٧
ثلة	٥٦	١٣، ٣٨		٤٠	٣٢		٣٤	٤٥	تجأرون	١٦	٥٥	اجتباه	١٦	١٢٢		٥٠	١٥	جرزا	١٨	٧
وثلة	٥٦	٣٩		٥١	٤٣		٣٥	١	تجأروا	٢٣	٦٧		٢٠	١٢٠	جديدا	١٧	٥٢ ١٠٠	[illegible]	١٤	٢٠
ثلث	٢٤	٥٧	لثمود	١١	٧١	مثاني	٣٩	٢٣	الجبت	٤	٥١	فاجتباه	٦٨	٥٠	جدد	٣٥	٢٥	جرف	٩	١١٠
ثلث	٧٧	٤	وثمود	٩	٧١	المثاني	١٥	٨٧	بالجنب	٤	٥٤	اجتباكم	٢٢	٧٧	الأجداث	٣٦	٥١	يجرمنكم	٥	٣ ١١
ثلث	٣٩	٨		١٤	٩	ثوب	٨٣	٣٦	الجبار	٥٩	٢٣	اجتبيتها	٧	٢٠٣		٥٤	٧		١١	٩٥
ثلث	١٨	٢٤		٤١	١٢	فأثابكم	٣	١٤٧	جبار	١١	٦٢	واجتبيناهم	٦	٨٧		٧٠	٤٣	أجرموا	٦	١٢٤
	١٩	١١		٨٥	١٨	فأثابهم	٥	٨٨		١٤	١٨	يجتبي	٣	١٧٤	الجدار	١٨	٨١		٣٠	٣٦
	٢٤	٥٧		٨٩	٨	وأثابهم	٤٨	١٨		٤٠	٣٧		٤٢	١٢	جدارا	١٨	٧٦		٨٣	٢٩
ثلثون	٧	١٤	ثمود	١١	٧١	ثياب	٧٦	٢١	بجبار	٥٠	٤٣	يجتبيك	١٢	٦	جدر	٥٩	١٤	أجرمنا	٣٤	٢٣
ثلثين	٧	١٣٨		١٧	٦١	ثياب	٢٢	٢٠	جبارا	١٩	١٤ ٣٢	اجتثت	١٤	٣١	وأجدر	٩	٩٨	تجرمون	١١	٣٧
ثلاثة	٥٦	٤	وثمود	٢٥	٤٠	ثيابا	١٨	٣٠		٢٨	١٨	جاثمين	٧	٧٨ ٩١	وجادلوا	٤٠	٥	جرم	١١	٢٤
ثلاثة	٤	١٦٩		٢٩	٣٧	وثيابك	٧٤	٤	جبارين	٥	٢٥		١١	٧٠ ٩٦	جادلتم	٤	١٠٩		١٦	١١١ ١٢٤
	١٨	٢١		٥٣	٥٢	ثيابكم	٢٤	٥٧		٢٦	١٣٠		٢٩	٣٦	جادلتنا	١١	٣٤		٤٠	٤٦

كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات
إِجْرَامِي	۱۱	۳۷	يَجْزِيَهُمْ	۹	۱۲۲	جَعَلَا	۷	۱۹۰	فَجَعَلْنَاهُ	۲۵	۲۵	يَجْعَلْ	۱۸	۱	وَلِنَجْعَلَكَ	۲	۲۶۱	جُلُودًا	۴	۵۹
الْمُجْرِمُ	۷۰	۱۱		۲۴	۳۸	جَعَلُوا	۱۳	۱۷		۷۶	۲		۲۳	۴۰	وَلِنَجْعَلَهُ	۱۹	۲۱	جُلُودُكُمْ	۴۱	۲۱
مُجْرِمًا	۲۰	۷۶	وَيَجْزِيَهُمْ	۳۹	۳۶		۱۵	۹۱		۷۷	۲۱		۶۵	۲/۳	نَجْعَلُهَا	۲۸	۸۳	جُلُودُهُمْ	۴	۵۹
مُجْرِمُونَ	۴۴	۴۱	نَجْزِيهِ	۲۱	۳۰		۷۱	۶	لَجَعَلْنَاهُ	۵۶	۹		۱۰۵	۲	لِيَجْعَلَهَا	۶۹	۱۲		۳۹	۲۳
	۷۷	۴۶	وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ	۱۶	۹۸	وَجَعَلُوا	۶	۱۰۰/۱۳۷		۵۶	۶۵	وَيَجْعَلُ	۲۵	۱۱	نَجْعَلْهُمَا	۴۱	۲۹	وَجُلُودُهُمْ	۴۱	۱۹
بِالْمُجْرِمِينَ	۳۷	۳۴		۲۹	۶		۱۳	۳۳	وَجَعَلْنَاهُ	۱۷	۲		۵۷	۲۸	نَجْعَلُهُمْ	۴۵	۲۰	لِجُلُودِهِمْ	۴۱	۲۰
	۷۷	۱۸		۴۱	۲۷		۱۴	۳۵		۳۲	۲۳		۷۱	۱۱	وَنَجْعَلَهُمْ	۲۸	۵	الْمَجَالِسِ	۵۸	۱۱
كَالْمُجْرِمِينَ	۶۸	۳۵	يُجْزَىٰ	۶	۱۶۱		۲۷	۳۴		۴۳	۵۹	أَجْعَلُ	۲	۲۸	إِجْعَلْ	۲	۱۲۰/۲۶۲	جَلَّاهَا	۹۱	۳
لِلْمُجْرِمِينَ	۲۵	۲۴		۲۸	۸۴		۳۷	۱۵۸	جَعَلْنَاهَا	۲۲	۳۶	تَجْعَلْ	۱۸	۹۳		۳	۳۶	يُجَلِّيهَا	۷	۱۸۶
	۲۸	۱۶		۴۰	۴۳		۴۳	۱۴/۱۸		۳۷	۶۱	تَجْعَلْ	۱۷	۲۲/۲۹/۳۹	تَجَلَّىٰ	۷	۱۴۳		۷	۱۳۹
مَجْرِيهَا	۱۱	۱۳۳	يُجْزَ	۴	۱۲۳	جَعَلْتُمْ	۱۶	۹۳		۵۶	۷۲		۵۹	۱۰		۱۴	۳۸		۹۲	۲
وَجَرَيْنَ	۱۰	۲۲	تُجْزَىٰ	۴۰	۱۷	أَجَعَلْتُمْ	۹	۱۹	فَجَعَلْنَاهَا	۲	۶۶	أَجْعَلُ	۱۸	۹۴		۱۹	۱۱	الْجَلَاءَ	۵۹	۳
تَجْرِي	۱۳	۲		۹۲	۱۹	فَجَعَلْتُمْ	۱۰	۵۹		۱۰	۲۴	يَجْعَلُونَ	۲	۱۸	فَاجْعَلْ	۱۴	۳۷	جَمًّا	۸۹	۲۰
	۳۱	۲۸	لِتُجْزَىٰ	۲۰	۱۶	أَجَعَلْنَا	۴۳	۳۴	وَجَعَلْنَاهَا	۲۱	۹۱		۱۵	۹۶		۳۰	۶۰	يَجْمَعُونَ	۹	۵۷
	۳۵	۱۴	وَلِتُجْزَىٰ	۴۵	۲۱	فَجَعَلْنَا	۱۵	۷۴		۳۹	۱۴	وَيَجْعَلُونَ	۱۶	۵۶/۵۷		۲۸	۳۸	جَامِدَةً	۲۷	۹۰
	۳۹	۷	يُجْزَوْنَ	۷	۱۴۷	لَجَعَلْنَا	۴۳	۳۳/۶۰		۶۷	۵	وَيَجْعَلُونَ	۴۱	۸	وَاجْعَلْ	۴	۷۵	جَمَعَ	۱۰۴	۲
لِيَجْزِيَ	۱۴	۳۷		۲۵	۷۵	وَجَعَلَنِي	۱۹	۳۱/۳۲	جَعَلْنَاكُمْ	۲	۱۳۷		۵۶	۸۱		۱۷	۸۲	فَجَمَعَ	۲۰	۶۲
	۴۵	۱۱		۳۴	۳۲		۲۶	۲۰		۱۰	۱۴	تَجْعَلُوا	۲	۲۰		۲۰	۳۰	وَجَمَعَ	۷۰	۱۸
وَلِتُجْزَىٰ	۳۰	۴۵	تُجْزَوْنَ	۶	۱۲۰		۳۶	۲۶	وَجَعَلْنَاكُمْ	۱۷	۶		۲	۲۲۴		۲۶	۸۴	جَمَعُوا	۳	۱۶۷
تَجْرِيَانِ	۵۵	۵۰		۷	۱۷۹	جَعَلَهُ	۳	۱۲۲		۴۹	۱۳		۴	۱۴۳	اِجْعَلُوا	۱۲	۶۲	يَجْمَعُهُمْ	۶	۳۵
جَارِيَةٌ	۸۸	۱۲	جَزَاؤُهُ	۵۳	۴۲		۷	۱۳۹	جَعَلْنَاهُمْ	۲۱	۸/۱۵		۲۳	۶۳	وَاجْعَلُوا	۱۰	۸۷	جَمَعْنَاكُمْ	۷۷	۳۸
الْجَارِيَةِ	۶۹	۱۱	يُجَازَىٰ	۳۴	۱۶		۸	۱۰	فَجَعَلْنَاهُمْ	۲۱	۷۰		۵۱	۵۱	وَاجْعَلْنِي	۱۲	۵۵	جَمَعْنَاهُمْ	۳	۲۲
فَالْجَارِيَاتِ	۵۱	۳	جُزْءٌ	۲	۲۶۲		۱۸	۹۵/۹۸		۲۳	۴۳	تَجْعَلْ	۱۸	۹۳		۱۴	۴۲	فَجَمَعْنَاهُمْ	۱۸	۹۹
الْجَوَارِ	۴۲	۳۱		۴۳	۱۴	تَجْعَلُهُ	۲۵	۵۶		۲۴	۱۸		۳۸	۲۲۷	وَاجْعَلْنِي	۲۶	۸۵	يَجْمَعُ	۵	۱۰۸
	۵۵	۲۴	جُزْءٌ	۱۵	۴۴		۶۸	۵۰		۳۷	۹۶	أَفَنَجْعَلُ	۶۸	۳۵	وَاجْعَلْهُ	۱۹	۶		۳۴	۲۵
	۸۱	۱۶	جَابُوا	۲۱	۳۲		۸۷	۵		۴۳	۵۶	وَنَجْعَلَ	۲۸	۳۵	وَاجْعَلْنَا	۲	۱۲۸		۴۲	۱۳
مَجْرَاهَا	۱۱	۴۳	وَجَزَاءُ	۴۲	۳۸	لَجَعَلَهُ	۲۵	۴۷	وَجَعَلْنَاهُمْ	۱۰	۷۳	نَجْعَلَ	۱۸	۴۶		۲۵	۷۴	يَجْمَعُونَ	۳	۱۵۱
أَجْرَ عَمَلًا	۱۴	۲۵	فَجَزَاءٌ	۵	۹۶	جَعَلَهَا	۱۳	۱۰۱		۲۱	۷۳	وَنَجْعَلَ	۳۳	۳۲	جُعِلَ	۱۶	۱۲۵		۱۰	۵۸
وَجَزَاهُمْ	۷۶	۱۲	الْجَزَاءُ	۵۳	۴۲	وَجَعَلَهَا	۴۳	۲۷		۲۳	۴۶	نَجْعَلْ	۱۸	۸۹	وَجَاعِلُ	۳	۴۸		۴۳	۳۱
جَزَيْنَاهُمْ	۲۳	۱۱۳	جَزَاؤُهُ	۱۲	۷۴/۷۵	جَعَلَكُمْ	۶	۱۶۵		۲۵	۳۹		۱۹	۸	جَاعِلٌ	۲	۲۸	يَجْمَعُوا	۴	۲۷
جَزَيْنَاهُمْ	۶	۱۴۷	فَجَزَاؤُهُ	۴	۹۵		۷	۶۷/۷۲		۲۴	۴۱		۷۷	۲۵	جَاعِلِ	۳۵	۱	لَيَجْمَعُ	۷۵	۳
	۳۳	۱۶	جَزَاؤُكُمْ	۱۷	۶۳		۳۵	۱۲/۳۷	فَجَعَلْنَاهُنَّ	۵۶	۳۵		۷۸	۶	لَجَاعِلُونَ	۱۸	۷	يَجْمَعُكُمْ	۴۵	۲۵
يَجْزِي	۱۰	۳۳	جَزَاؤُهُمْ	۳	۸۷/۱۳۶		۵۷	۷	يَجْعَلُ	۶	۱۲۳/۱۲۵		۹۰	۸	جَاعِلُكَ	۲	۱۱۸		۶۴	۹
	۳۱	۳۲		۱۷	۱۰۰	يَجْعَلَكُمْ	۵	۵۳		۷۲	۲۵	فَيَجْعَلَ	۳	۵۴	وَجَاعِلُوهُ	۲۸	۶	لَيَجْمَعَنَّكُمْ	۴	۸۹
وَسَيَجْزِي	۳	۱۳۸		۱۴	۱۰۶		۱۶	۹۵		۷۳	۱۷	يَجْعَلْنِي	۱۹	۳۲	[illegible]	۳	۱۸		۶	۱۲
لِيَجْزِيَ	۱۰	۴		۹۸	۷	يَجْعَلَكُمْ	۵	۲۳	سَيَجْعَلُ	۱۹	۹۶	يَجْعَلُهُ	۲۴	۴۳	وَجِفَانٍ	۳۴	۱۳	يَجْمَعُ	۲۶	۳۷
	۱۴	۵۱	الْجِزْيَةَ	۹	۲۹	تَجْعَلُهُمْ	۲۱	۵۹		۶۵	۷		۳۹	۲۲	تَتَجَافَىٰ	۳۲	۱۶	وَجَمَعَ	۷۵	۹
	۳۰	۴۴	تَجَسَّسُوا	۴۹	۱۲		۱۰۵	۵	وَيَجْعَلُ	۱۰	۱۰۰	وَيَجْعَلَهُ	۳۰	۳۷	الْجَلَالِ	۵۵	۲۷/۷۸	أَجْمِعُوا	۱۲	۱۳
	۳۳	۲۴	جَسَدًا	۷	۱۴۶	لِيَجْعَلَهُمْ	۴۲	۶		۴۲	۴۹	فَيَجْعَلَهُ	۸	۳۸	وَأَجْلِبْ	۱۷	۶۶	وَأَجْمِعُوا	۱۲	۱۵
	۳۴	۴		۲۰	۹۰	جَعَلَتْهُ	۵۱	۴۲	يَجْعَلَ	۳	۱۷۰	يَجْعَلُهُ	۶	۳۹	جَلَابِيبِهِنَّ	۳۳	۵۹	فَأَجْمِعُوا	۱۰	۷۱
	۴۵	۱۳		۲۱	۸	جَعَلْنَاكَ	۶	۱۰۷		۴	۱۹/۱۴۰	وَيَجْعَلُكُمْ	۲۷	۶۲	بِجَالُوتَ	۲	۲۵۰		۲۰	۶۷
	۵۳	۳۲		۳۸	۳۳		۳۸	۲۵		۶۰	۷	تَجْعَلْنِي	۷	۱۵۰	لِجَالُوتَ	۲	۲۵۱	اجْتَنَبَ	۱۷	۹۰
وَيَجْزِيَ	۵۳	۳۱	وَالْجِسْمِ	۲	۲۴۷		۴۵	۱۷	لِيَجْعَلَ	۳	۱۵۰		۲۳	۹۶	جَالُوتَ	۲	۲۵۲	اِجْتَمَعُوا	۲۲	۷۳
تُجْزِي	۲	۴۸/۱۲۳	أَجْسَامُهُمْ	۶۳	۴	جَعَلْنَاهُ	۶	۹		۵	۹	تَجْعَلْنَا	۷	۴۷	فَاجْلِدُوا	۲۴	۲	الْجَمْعُ	۵۴	۴۵
تُجْزِي	۶	۱۵۸	أَجَلَ	۲۸	۴		۲۲	۲۵		۲۲	۵۲		۱۰	۸۵	فَاجْلِدُوهُمْ	۲۴	۴	الْجَمْعِ	۴۲	۵
وَسَيَجْزِي	۳	۱۳۹	الْجَمَلُ	۴۱	۲۷		۲۳	۱۳	تَجْعَلْ	۴	۳۳		۶	۵	جَلْدَةٍ / جَلْدَةً	۲۴ / ۲۴	۲ / ۴		۶۴	۹
وَلَنَجْزِيَنَّ	۱۶	۹۸		۷۵	۳۹		۴۱	۴۴		۸	۳۸	لَأَجْعَلَنَّكَ	۲۶	۲۸	جُلُودُ	۳۹	۲۴	جَمْعًا	۱۸	۹۹
لِيَجْزِيَكَ	۲۸	۲۵	يَجْعَلَ	۱۱	۱۲۰		۴۲	۵۲	يَجْعَلْ	۶	۱۲۵	تَجْعَلُونَهُ	۶	۹۱	وَالْجُلُودُ	۲۲	۲۱		۲۸	۷۸
نَجْزِيهِمْ	۶	۱۳۹/۱۴۰	وَجَعَلَكَ	۷۳	۱۲		[illegible]	[illegible]	يَجْعَلْ	۸	۲۹	يَجْعَلُونَهُ	۱۳	۱۵	جُلُودِ	۱۶	۸۲		۱۰۰	۵

كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات
الجمعان	۳	۱۵۵ ۱۶۶	الجنة	۱۹	۶۴	مجنون	۵۱	۳۹ ۵۲	أجنحة	۳۵	۱	جاهداك	۲۹	۷	الجاهلين	۱۲	۳۳	أستجيب	۴۲	۱۵
	۸	۴۲		۲۶	۹۰		۵۴	۹	جناح	۲	۱۹۳ ۲۸۲		۳۱	۱۴		۲۴	۵۵	جواب	۷	۸۰
	۲۶	۶۱		۴۳	۷۲	لمجنون	۱۵	۶		۴	۱۰۳	جاهد	۹	۷۳	جهولا	۳۳	۷۲		۲۷	۵۷
جمعكم	۷	۴۶		۵۰	۳۰		۲۶	۲۷		۵	۹۴		۴۶	۹	بجهالة	۴	۲۱		۲۹	۲۳ ۲۸
جمعهم	۴۲	۲۸		۸۱	۱۳		۶۸	۵۱		۲۴	[illegible]	وجاهدنا	۵	۳۹		۶	۵۴	كالجواب	۳۴	۱۲
جمعه	۷۰	۱۷	جنة	۲۶	۸۵	مجنون	۳۷	۳۵		۲۲	۵		۹	۴۱ ۸۷		۱۶	۱۲۰	يجيب	۱۱	۶۴
جامع	۳	۷	جنة	۲	۲۶۶		۵۲	۲۹	جند	۳۶	۷۵		۲۲	۷۷		۴۹	۶	المجيبون	۳۷	۷۳
	۴	۱۳۹		۶۹	۲۲	بمجنون	۶۸	۲		۳۸	۱۰	وجاهدهم	۲۵	۵۴	الجاهلية	۳	۱۴۸	الجياد	۳۸	۳۰
جامع	۲۴	۶۲		۸۸	۱۰		۸۱	۲۲		۴۴	۲۳	جهد	۵	۵۸		۵	۵۵	الجودي	۱۱	۴۶
الجمعة	۶۲	۹	وجنة	۳	۱۲۷	واجنبني	۱۴	۳۸		۶۷	۲۰		۶	۱۰۹		۲۳	۳۳	يجاورونك	۳۳	۶۰
جميع	۳۶	۳۲ ۵۳		۵۷	۲۱	سيجنبها	۹۲	۱۷	جند	۳۶	۲۷		۱۶	۳۰		۴۸	۲۶	يجير	۲۳	۹۰
	۵۴	۴۴	بالجنة	۴۱	۳۰	ويتجنبها	۸۷	۱۱	جندا	۱۹	۷۷		۲۴	۵۲	بجهنم	۴	۵۸		۶۷	۲۸
لجميع	۲۶	۵۶	جنة	۷۰	۳۸	اجتنبوا	۳۹	۱۹	جنود	۴۸	۴ ۷		۳۵	۴۰		۸۹	۲۴	يجيرني	۷۲	۲۲
أجمعون	۱۵	۳۰	جنة	۷۶	۱۲	يجتنبون	۴۲	۳۵	وجنود	۲۶	۹۵	جندهم	۹	۸۰	لجهنم	۷	۱۷۸	ويجركم	۴۶	۳۰
	۲۶	۹۵	جنتان	۳۴	۱۴		۵۳	۳۲	جنود	۳۳	۹	وجهاد	۹	۲۴		۵۰	۲۹	فأجره	۹	۶
	۳۸	۷۳		۵۵	۴۶ ۶۲	تجتنبوا	۴	۳۵	بجنود	۹	۴۰	جهادا	۲۵	۵۴		۷۲	۱۵	يجار	۲۳	۹۰
بمجمع	۱۸	۵۹ ۶۰	جنتين	۱۸	۳۱	اجتنبوا	۴۹	۱۲		۲۷	۳۷		۶۰	۱	جو	۱۶	۸۱	استجارك	۹	۶
مجموع	۱۱	۱۰۵		۳۴	۱۵	واجتنبوا	۱۶	۳۸	الجنود	۸۵	۱۷	جهاده	۲۲	۷۷	جابوا	۸۹	۸	جار	۸	۵۰
لمجموعون	۵۶	۵۰	الجنتين	۱۸	۳۱		۲۲	۳۱	بالجنود	۲	۲۵۰	والمجاهدون	۴	۹۷	أجبتم	۲۸	۶۵	والجار	۴	۳۰
مجتمعون	۲۶	۳۸		۵۵	۵۴	فاجتنبوا	۲۲	۳۱	جنود	۷۳	۳۳	المجاهدين	۴	۹۷	يجيب	۲۷	۶۲	جائر	۱۶	۹
الجمل	۷	۳۸	جنات	۳	۱۴ ۱۹۷	فاجتنبوه	۵	۹۲	جنودا	۹	۲۶		۴۷	۳۳	يجب	۴۶	۳۱	متجاورات	۱۳	۴
جمال	۱۶	۶		۵	۱۱۹	جنب	۳۹	۵۷	وجنودا	۳۳	۹	تجهر	۱۷	۱۱۰	أجيب	۲	۱۸۲	جاوزنا	۱۸	۶۱
جميل	۱۲	۱۸ ۸۳		۵۷	۱۲	بالجنب	۴	۴۰	جندنا	۳۷	۱۷۳		۲۰	۶	نجب	۱۴	۴۶	وجاوزنا	۷ ۱۰	۱۳۸ ۹۰
جميلا	۳۳	۲۸ ۴۸		۸۵	۱۱	لجنبه	۱۰	۱۲	جنوده	۲۷	۱۷	تجهروا	۴۹	۲	أجيبوا	۴۶	۳۰	جاوزه	۲	۲۵۰
	۷۰	۵	وجنات	۳	۱۳۰	جنوبها	۲۲	۳۷	وجنوده	۱۰ ۲۷	۹۰ ۱۸	اجهروا	۶۷	۱۳	أجيبت	۱۰	۸۹	ونتجاوز	۴۶	۱۵
	۷۳	۱۰		۱۳	۴	جنوبهم	۳۲	۱۶		۲۸	۳۹	كجهر	۴۹	۲	أجبتم	۵	۱۰۸	فجاسوا	۱۷	۵
الجميل	۱۵	۸۵	وجنات	۶	۹۹	وجنوبهم	۹	۳۵	وجنوده	۲	۲۵۰ ۲۵۱	الجهر	۷	۲۰۴	فاستجاب	۳	۱۹۳	تجوع	۲۰	۱۱۶
جملة	۲۵	۳۴		۹	۲۱	جنوبكم	۴	۱۰۴	بجنوده	۲۰	۸۱	وجهرا	۱۶	۷۷		۸	۹	جوع	۸۸	۷
جمالة	۷۷	۳۳		۲۶	۱۳۳	جنوبهم	۳	۱۸۸	وجنوده	۲۸	۴۰	الجهر	۴	۱۴۷		۱۲	۳۴		۱۰۶	۳
جن	۶	۷۶		۷۸	۱۶	جنب	۲۸	۱۰		۵۱	۴۰		۲۱	۱۱۰	استجابوا	۳	۱۶۶	الجوع	۱۶	۱۱۴
الجن	۳۴	۱۲	الجنات	۴۲	۲۱	الجنب	۴	۴۰	وجنودهما	۲۸	۵ ۷		۸۷	۷		۱۳	۱۸	والجوع	۲	۱۵۰
والجن	۱۷	۹۰	جنتي	۸۹	۳۱	جنبا	۴	۴۶	جنفا	۲	۱۷۸	وجهركم	۶	۳		۳۵	۱۵	جوفه	۳۳	۴
	۷۲	۵	جنتك	۱۸	۳۸		۵	۹	متجانف	۵	۵	جهرة	۲	۵۲		۴۲	۳۶	فجاء	۵۱	۲۶
والجن	۶	۱۱۲	جنتك	۱۸	۳۷	جانبو	۱۹	۵۳	وجنى	۵۵	۵۴		۴	۱۵۲	فاستجبتم	۱۴	۲۷	وجاءت	۱۲	۱۹
الجن	۶	۱۰۰	جنة	۱۸	۳۳		۲۸	۲۹	جنيا	۱۹	۲۵		۶	۴۷	فاستجبنا	۲۱	[illegible]		۵۰	۱۸ ۲۰
	۳۴	۴۰	جنتيهم	۳۴	۱۵	بجانب	۲۸	۴۴ ۴۶	جاهد	۲۹	۵	جهارا	۷۱	۷	يتجنب	۶	۴۶	جئت	۲	۶۶
	۵۱	۵۶	جنة	۲۳	۲۵ ۷۲	جانب	۲۳	۸	وجاهد	۹	۱۹	جهزهم	۱۲	۵۹ ۷۰		۴۶	۴		۷	۱۰۴
جان	۲۷	۱۰		۲۴	۸	جانب	۱۷	۷۰	جاهدوا	۳	۱۳۶	بجهازهم	۱۲	۵۹ ۷۰	ويستجيب	۴۲	۲۵		۱۸	۷۰ ۷۳
	۲۸	۳۱	أجنة	۵۳	۳۲		۲۰	۸۲		۹	۱۶ ۸۹	يجهلون	۶	۱۱۱	استجب	۴۰	۶۲		۲۰	۴۲
	۵۵	۷۴	الجنة	۳۷	۱۵۸	بجانبه	۱۷	۸۵		۱۶	۱۱۲	تجهلون	۷	۱۳۳	يستجيبون	۱۳	۱۵	جب	۱۹	۲۸
الجان	۵۵	۱۴	جنة	۷	۱۸۴		۴۱	۵۱		۲۹	۶۹		۱۱	۴۱	يستجيبوا	۱۱	۱۶	جاءوا	۳	۱۸۱
والجان	۱۵	۲۷		۳۴	۴۵	جنحوا	۸	۶۳	وجاهدوا	۲	۲۱۵		۲۷	۵۶		۱۳	۱۸		۲۴	۱۱ ۱۳
جنة	۲۵	۱۶	الجنة	۱۱	۱۲۰	فاجنح	۸	۶۳		۸	۷۲ ۷۴		۴۰	۲۲		۱۴	۵۰		۲۵	۵
	۵۳	۱۵		۳۲	۱۳	جناح	۱۷	۲۵		۹	۲۰	الجاهل	۲	۲۷۵		۲۸	۵۰ ۶۳		۲۷	۸۶
وجنة	۵۶	۸۸		۳۷	۱۵۸	بجناحيه	۶	۳۸		۴۹	۱۵	جاهلون	۱۲	۸۹	فليستجيبوا	۲	۱۸۲		۵۹	۱۰
جنة	۲	۲۶۶		۱۱۴	۶	جناحك	۲۰	۲۳	يجاهد	۲۹	۵	الجاهلون	۲۵	۶۴		۷	۱۹۳	وجاء	۷	۱۱۳
	۱۷	۹۳	جنة	۵۸	۱۷	جناحك	۱۵	۸۸	يجاهدون	۵	۵۹	الجاهلين	۶	۳۵	فتستجيبون	۱۷	۵۲		۱۲	۱۶ ۱۸
	۳۵	۹		۶۳	۲		۲۶	۲۱۵	يجاهدوا	۹	۴۴ ۸۱		۷	۱۹۸	استجيبوا	۸	۲۴	جثم	۱۰	۸۱
الجنة	۷	۴۱	مجنون	۴۴	۱۳		۲۸	۳۲	وتجاهدون	۶۱	۱۱		۱۱	۳۸		۴۲	۴۶		۱۹	۹۱

كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات
جنا	٤	٣٥	آجتنا	٣١	٥٦	يجبون	٧	٧٧	حبطت	٣	٣١	جباب	٧	٤٣	حدب	٢١	٩٦	الحق	٩	٨٢
	١٣	٧٣		٤٦	٢١		٢٤	٢٢		٥	٥٨		٤١	٣	تحدث	٩٩	٣	حرا	٩	٨٢
	١٧	١٠٦	جئتهم	٥	١١٠		٧٥	٢٠		٧	١٤٥	حجاب	٣٣	٥٣	أتحدثونهم	٢	٧١	الحق	١٥	٨٣
	١٨	١٠٩		٣٠	٥٨	ويحبون	٨٩	٢١		٩	١٧ / ٧٠		٤٢	٥٠	فحدث	٩٣	١١	الحر	٢	١٧٣
وجئنا	٤	٣٥	جئتك	٢٦	٢٩	يحبوا	٢	٢١٣	فحبطت	١٨	١٠٥	بالحجاب	٣٨	٣١	يحدث	٢٠	١١٣	بالحر	٢	١٧٣
	١٢	٨٨	وجئتك	٢٧	٢٢	يحبهم ويحبونه	٥	٥٩	ليحبطن	٣٩	٦٥	حجابا	١٧	٤٧		٤٥	١	الحرور	٣٥	٢٠
	١٦	٩١	جئتكم	٣	٤٣	يحبونكم	٣	١١٥	تحبط	٤٩	٢		١٩	١٧	أحدث	١٨	٦٩	وحريرا	٧٦	١٢
جاءني	١٩	٤٤		٧	١٠٣	يحبونهم	٢	١٦٥	فأحبط	٣٣	١٩	لمحجوبون	٨٣	١٥	حديث	٢٠	٨	تحرير	٥	٩١
	٢٥	٣١		٤٣	١٣ / ٢٣	تحبونها	٦١	١٣		٤٧	٩ / ٢٨	حجر	٦	١٣٩		٥١	٢٤	فتحرير	٤	٩٢
	٤٠	٦٨	وجئتكم	٣	٤٤	تحبونهم	٣	١١٥	ويحبط	٤٧	٣٤	حجر	٨٩	٤		٧٩	١٥		٥٨	٣
وجاءك	١١	١٢١	جاءك	٤	٦٥ / ٦٧	إستحبوا	٩	٢٣	الحبك	٥١	٧	الحجر	١٥	٨٠		٨٥	١٧	وتحرير	٤	٩٤
جاءه	٢	٢٧٦		٥	٤٦		١٦	١٠٩	حبل	١١١	٥	حجرا	٢٥	٢٤		٨٨	١	محررا	٣	٣١
	١٢	٥٠		٦	٢٥	فاستحبوا	٤١	١٦	حبل	٥٠	١٥	وحجرا	٢٥	٥٥	حديث	٤	١٣٩	حرير	٢٢	٢٣
	٢٤	٣٩		٥٨	٩	يستحبون	١٤	٣	بحبل	٣	٩٨	الحجر	٢	٥٧		٦	٦٧		٣٥	٣٠
	٢٨	٢٥	جاءوها	٣٩	٧١ / ٧٣	والحب	٥٥	١١	بحبل	٣	١٠٨		٧	١٦٠		٧	١٨٤	حارب	٩	١٠٨
	٢٩	٦٨		٤١	١٩	الحب	٦	٩٥	وحبل	٣	١٠٨	والحجارة	٢	٢٢		٤٥	٥	يحاربون	٥	٣٧
	٣٩	٣٣	جاءوكم	٤	٩٢	وحب	٥٠	٩	حبالهم	٢٠	٦٩		٦٦	٦		٧٧	٥٠	الحرب	٤٧	٥
	٨٠	٢		٥	٦٦	حبا	٦	٩٩	حبالهم	٢٦	٤٣	بحجارة	١٠٥	٤	بحديث	٥٢	٣٤	بحرب	٢	٢٧٩
وجاءه	١١	٨٠		٣٣	١٠		٣٦	٣٣	حتما	١٩	٧٢	الحجارة	٢	٦٩	لحديث	٣٣	٥٣	الحرب	٨	٥٩
جاءها	٢٧	٨	جاءهم	١٠	٧٤		٧٨	١٥	حثيثا	٧	٥٢	كالحجارة	٢	٦٩	حديثا	٤	٤٢ / ٧٨ / ٨٧	للحرب	٥	٦٩
	٣٦	١٢		٣٠	٤٦		٨٠	٢٧	حج	٢	١٥٣	حجارة	٨	٣٢		١٢	١١١	المحراب	٣	٣٣
فجاءها	٧	٣	جئتمونا	٦	٩٤	حب	٣	١٢	حاج	٢	٢٦٠		١١	٨٤		٦٨	٣		١٩	١٢
جاءنا	٥	٢٢ / ٨٧		١٨	٤٦	كحب	٢	١٦٠	حاجهم	٣	٥٩		١٥	٧٤	الأحاديث	١٢	٦ / ٢١ / ١٠١	المحراب	٣	٣٢
	٢٠	٧٥	جئناك	١٥	٦٣	لحب	١٠٠	٨	حاجك	٣	٥٤		١٧	٥٣	أحاديث	٢٣	٤٦		٣٨	٢٠
	٤٠	٣٠		٢٠	٢٩	حب	٣٨	٣١	وحاجه	٦	٨٠		٥١	٣٣		٣٤	١٨	محاريب	٣٤	١٢
	٤٣	٣٧		٢٥	٣٥	حبا	٢	١٦٠	حاجوك	٣	١٨	الحجرات	٤٩	٤	محدث	٢١	٢	تحرثون	٥٦	٦٣
	٦٧	٩	جئناكم	٤٣	٧٨		١٢	٣٠	يحاجون	٤٢	١٥	[illegible]	٥	٢٧		٢٦	٤	حرث	٢	٢٢٣
وجاءكم	٣٥	٣٤	جئناهم	٧	٥٠		٨٩	٢١	تحاجون	٣	٥٨ / ٥٩	محجورا	٢٥	٢٤ / ٥٥	حدائق	٢٧	٦١	وحرث	٦	١٣٩
لجاءهم	٢٩	٥٢	وجئ	٣٩	٦٩	حبه	٢	١٧٢	يحاجوكم	٣	٦٦	حاجزا	٢٧	٦٢		٧٨	٣٢	الحرث	٦	١٣٧
وجاءهم	٣	٨٠		٨٩	٢٤		٧٦	٨	ليحاجوكم	٢	٧١	حاجزين	٦٩	٤٧	وحدائق	٨٠	٣٠		٢١	٧٨
	١٠	٢٢	فأجاءها	١٩	٢٣	حبة	٢	٢٦٣	أتحاجوني	٦	٨٠	حاد	٥٨	٢٣	يحذر	٩	٦٥	والحرث	٣	١٢
	٤٤	١٦	جئتك	٢٧	١٢		٦	٥٩	أتحاجوننا	٢	١٣٣	يحادد	٩	٦٤		٣٩	١٢	حرث	٣	١١٣
جاءتك	٣٩	٦٠		٢٨	٣٢		٢١	٤٨	يتحاجون	٤٠	٥٠	يحادون	٥٨	٥ / ٢١	فليحذر	٢٤	٦٣		٤٢	٢١٩
جاءته	٢	٢٠٧	جيوبهن	٢٤	٣١		٣١	١٥	الحج	٢	١٩٣	حدود	٢	١٨٣ / ٢٢٩ / ٢٣٠	يحذرون	٩	١٢٣	الحرث	٢	٦٦ / ٢٠١
فجاءته	٢٨	٢٥	جيدها	١١١	٥	أحب	١٢	٨ / ٣٣	الحج	٢	١٩٢ / ١٩٣		٤	١٧		٢٨	٥	حرثه	٤٢	١٩
وجاءه	١١	٧٧	باب الحاء			أحب	٩	٢٤		٩	٣		٥٨	٥	تحذرون	٩	٦٥	حرثكم	٦٨	٢٢
جاءتها	١٠	٢٢	حبب	٤٩	٧	وأحباؤه	٥	٢١	بالحج	٢٢	٢٨		٦٥	١	فاحذروا	٥	٤٥	حرثكم	٢	٢٢٣
جاءتنا	٧	١٢٣	يحببكم	٣	٢٩	محبة	٢٠	٤٠	والحج	٢	١٨٥	لحدود	٩	١١٣	واحذروا	٥	٩٣	حرج	٧	١
جاءتكم	٢	٢٠٥	أحببت	٣٨	٣١	تحبرون	٣٠	١٤	الحج	٢	١٩٢ / ١٩٣	حدود	٢	٢٢٩	فاحذرهم	٦٣	٤		٩	٩٢
	٧	٧١ / ٨٢	أحببت	٢٨	٥٦	تحبرون	٤٣	٧٠	حج	٣	٩١		٩	٩٨	واحذرهم	٥	٥٤		٢٤	٦٠
	١٠	٥٧	أيحب	٤٩	١٢	والأحبار	٥	٤٨ / ٦٨	الحاج	٩	١٩		٦٥	١	فاحذروه	٢	٢٣٦		٣٣	٣٧ / ٥٠
	٣٣	٩	ويحب	٢	٢٢٢	الأحبار	٩	٣٤	حجج	٢٨	٢٧	حدوده	٤	١٨	فاحذرهم	٦٤	١٤		٤٨	١٧
وجاءتهم	١٠	١٣	أحب	٦	٧٦	أحبارهم	٩	٣١	حجة	٢	١٤٥	حداد	٣٣	١٩	ويحذركم	٣	٢٧ / ٢٨	حرج	٥	٩
	٣٠	٨	يحبون	٩	١٠٩	يحبسه	١١	١٠		٤	١٦٣	حديد	٥٠	٢١	حذركم	٤	٧٣ / ١٠٣		٢٢	٧٧
جئتنا	٧	١٢٦		٢٤	١٩	تحبسونهما	٥	١٠٥	الحجة	٦	١٥٠	حديد	٢٢	٢١	حذرهم	٤	١٠٣		٣٣	٣٨
	١١	٥٦		٥٩	٩	حبط	٥	٧	حجة	٤٢	١٤	الحديد	١٨	٩٥	حذر	٢	١٨ / ٢٤٤	حرجا	٤	٦٨
أجئتنا	٧	٦٨		٧٦	٢٧	لحبط	٦	٨٨	حجتنا	٦	٨٣	حديدا	١٧	٥٣	حاذرون	٢٦	٥٦		٦	١٢٥
	١٠	٧٨	ويحبون	٣	١٨٥	وحبط	١١	١٨	حجتهم	٤٢	١٥	الحديد	٣٤	١٠	محذورا	١٧	٥٩	حرد	٦٨	٢٥
	٢٠	٥٩	يحبون	٣	[illegible]	[illegible]	[illegible]	٢١٣	حجتهم	٤٥	٢٤		٥٧	٢٥	تحروا	٧٢	١٤	حرسا	٧٢	٨

كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات
حرصت	١٢	١٠٣	وحرام	٢١	٩٥	ليحزنك	٦	٣٣	تحسبه	٢٤	٣٩	حسيبا	٤	٨٨	وحسن	٣	١٣١	أحسن	٣٧	١٢٥
حرصتم	٤	١٢٨	الحرام	٢	١٩٠	يحزنك	٣	١٧٠	يحسبهم	٢	٢٧٣		١٧	١٥		٣٨	٢٢ ٣٩		٣٩	٢٣ ٥٥
تحرص	١٦	٣٩	حراما	١٠	٥٩		٥	٤١	تحسبها	٢٧	٩٠		٣٣	٣٩	حسنا	٢	٧٧		٤٦	١٥
حريص	٩	١٢٩	الحرام	٥	٢ ٩٧		١٠	٦٥	تحسبهم	٥٩	١٤	بحسبان	٥٥	٥		١٨	٨٥	وأحسن	٢٥	٣٥
أحرص	٢	٩٠		٩	٢٨		٣١	٢٣	وتحسبهم	١٨	١٧	حسبانا	٦	٩٦		٢٧	١١	أحسنه	٣٩	١٩
حرض	٨	٦٥		٤٨	٢٧		٣٦	٧٦	تحسبنهم	٣	١٨٥		١٨	٣٨		٢٩	٧	بإحسان	٢ ٩	٢٢٩ ١٠٠
وحرض	٤	٨٦	والحرمات	٢	١٩٠	يحزنهم	٢١	١٠٣	وتحسبونه	٢٤	١٥	حسد	١١٣	٥		٤٢	٢٢	الإحسان	٥٥	٦٠
حرضا	١٢	٨٥	حرمات	٢٢	٣١	الحزن	١٢	٨٤	تحسبوه	٢٤	١١	يحسدون	٤	٥٧	حسنهن	٣٣	٥٢	الإحسان	٥٥	٦٠
يحرفون	٤	٤٦	والمحروم	٥١	١٩	وحزني	١٢	٨٦	لتحسبوه	٣	٧٢	تحسدوننا	٤٨	١٥	حسن	٣	٣٢	والإحسان	١٦	٩٠
	٥	١٣ ٤١		٧٠	٢٥	حزنا	٩	٩٣	فحاسبناها	٦٥	٨	حسدا	٢	١٠٣	حسنة	٣	١١٦	إحسانا	٢	٧٧
يحرفونه	٢	٧٥	محرومون	٥٦	٦٦	وحزنا	٢٨	٧	يحاسبكم	٢	٢٨٤	حاسد	١١٣	٥		٤	٨٠		٤	٣٦
حرف	٢٢	١١		٦٨	٢٧	الحزن	٣٥	٣١	يحاسب	٨٤	٨	يستحسرون	٢١	١٩		٩	٥٠		٦	١٥٢
متحرفا	٨	١٦	محرم	٢	٧٩	تحسونهم	٣	١٥٢	يحتسب	٦٥	٢	لحسرة	٦٩	٥٠		١٦	٣٢		١٧	٢٤
لنحرقنه	٢٠	٩٧	ومحرم	٦	١٣٩				يحتسبون	٣٩	٤٨	حسرة	٣	١٥٠		٣٣	٢١	محسن	٤٦ ٢	١٤ ١٠٦
حرقوه	٢١	٦٨	محرما	٦	١٤٥	أحس	٣	٥٢	يحتسبوا	٥٩	٢		٨	٣٦		٣٩	١٣		٤ ٣١	١٢٤ ٢١
	٢٩	٢٤	محرمة	٥	٢٦	أحسوا	٢١	١٢	حسبي	٩	١٣٠		٣٦	٢٩		٦٠	٤ ٦		٣٧	١١٣
فاحترقت	٢	٢٦٦	حزب	٥٨	٢٠ ٢٢	تحس	١٩	٩٨		٣٩	٣٩	حسرات	٢	١٦٢	الحسنة	٧	١٢٨	محسنون	١٦	١٢٩
الحريق	٣	١٧٧	حزب	٢٣	٥٥	فتحسسوا	١٢	٨٧	حسبك	٨	٦٦		٣٥	٩		٤١	٣٤	محسنين	٥١	١٦
	٨	٥٢		٣٠	٣١	حسيسها	٢١	١٠٢	حسبه	٦٥	٣	الحسرة	١٩	٣٩	حسنة	٤	٨٥	للمحسنين	٣١	٣
	٢٢	٩ ٢٢	حزب	٥	٥٦	حسب	٢٩	٣	فحسبه	٢	٢٠٢	حسرتى	٣٩	٥٧	الحسنة	١٣	٧		٤٦	١
	٨٥	١٠		٥٨	٢٠ ٢٢		٤٥	٢٠	حسبنا	٣	١٧٣	حسرتنا	٦	٣١		١٦	١٢٦	للمحسنات	٣٣	٢٩
تحرك	٧٥	١٦	الحزبين	١٨	١١		٤٧	٣١		٥	١٠٣	حسير	٦٧	٤		٢٧	٤٧	فحشر	٧٩	٢٣
وحرم	٢	٢٧٥	الأحزاب	١٩	٣٨	أحسب	٢٩	١		٩	٥٩	محسورا	١٧	٣١	بالحسنة	٦	١٦١	وحشرنا	٦	١١١
وحرموا	٦	١٤١		٣٣	٢٠	أفحسب	١٨	١٠٢	حسبهم	٩	٦٩	حسوما	٦٩	٧		١٣	٢٢	حشرتني	٢٠	١٢٥
حرمنا	٤	١٥٨		٣٨	١٢	حسبت	١٨	٨		٥٨	٩	وحسن	٤	٧١		٢٧	٩١	وحشرناهم	١٨	٤٥
	٦	١٤٦ ١٤٨		٤٣	٦٥	وحسبوا	٥	٧٥	حسبك	٨	٦٣	حسنت	٢٥	٧٦		٢٨	٥٤ ٨٤			
	١٦	٣٧ ١١٨	والأحزاب	٤٠	٥	حسبتم	٢	٢١٠	حاسبين	٢١	٤٨	وحسنت	١٨	٣٠	الحسنة	٧	٩٣	نحشر	٢٧	٨٥
وحرمنا	٢٨	١٢	الأحزاب	١١	١٧		٣	١٣٦	الحاسبين	٦	٦٢	أحسن	٦	١٥٥	حسنات	٢٥	٧٠	ونحشر	٢٠	١٠٢
حرمها	٢٧	٩١		١٣	٣٦		٩	١٦	الحساب	١٣	٤٠		١٢	٢٣ ١٠١	الحسنات	١١	١١٦	يحشرهم	٦	١٢٨
حرمهما	٧	٥٠		٣٨	١٠	أفحسبتم	٢٣	١١٧		١٤	٤٢		١٩	٢٩	بالحسنات	٧	١٦٧		١٠	٣٥
ويحرم	٧	١٥٦		٤٠	٣١	حسبته	٢٧	٤٤	حساب	٢	٢٠٨		٢٨	٧٧	بالحسنى	٥٣	٣٢		١٥	٢٥
تحرم	٦٦	١	الأحزاب	٣٣	٢٠ ٢٢	حسبتهم	٧٦	١٩		٣	٢٦ ٣٢		٣٢	٦		٩٢	٦ ٩		٢٥	١٨
يحرمون	٩	٢٩	حزبه	٣٥	٦	يحسب	١٠٤	٣		٢٤	٣٨		٦٥	١١	للحسنى	٤١	٥٠		٣٤	٣٩
تحرموا	٥	٨٩	ليحزن	٥٨	١١	أيحسب	٧٥	٣ ٣٦		٣٨	٣٨	فأحسن	٤٠	٦٦	الحسنيين	٩	٥٢	فنحشرهم	٤	١٨١
ويحرمونه	٩	٣٧	يحزن	٣٣	٥١		٩٠	٥ ٧		٣٩	١٣		٦٤	٣	حسان	٥٥	٧٠	ونحشره	٢٠	١٢٤
حرم	٣	٤٤	تحزن	٣٠	٤١	يحسبن	٣	١٧٢ ١٧٥		٤٠	٤٢	أحسنوا	٣	١٦٦	حسان	٥٥	٧٦	نحشرهم	٦	٤٢
وحرم	٥	٩٧		٢٨	١٢		٨	٦١	حسابا	٦٥	٨		١٠	٢٦	وأحسن	٤	٦٢		١٠	٢٨
	٢٤	٣	تحزن	٩	٤٠	تحسب	٢٥	٤٦		٧٨	٢٧ ٣٦		١٦	٣٢		١٧	٣٧	ونحشرهم	١٧	٩٩
حرمت	٤	٢٧		١٥	٨٨	تحسبن	٣	١٦٩ ١٨٨		٨٤	٨		٣٩	١٣		١٩	٧٤	لنحشرنهم	١٩	٦٩
	٥	٣		١٦	١٢٨		١٤	٤٢ ٤٧	والحساب	١٠	٥		٥٣	٣٢		٢٥	٢٦	احشروا	٣٧	٢٢
	٦	١٣٩		٢٧	٧٢		٢٤	٥٦		١٧	١٣	وأحسنوا	٥	٩٤	أحسن	٩٥	٤	حشر	٤٦	٥
حرما	٢٨	٥٧		٢٩	٣٢	يحسبون	١٨	١٠٤	حسابه	٦٩	٢٠ ٢٦	أحسنتم	١٧	٧	بأحسن	٤	٨٨	وحشر	٢٧	١٧
	٢٩	٦٧	تحزني	١٩	٢٤		٣٣	٢٠	حسابه	٢٣	١١٧	يحسنون	١٨	١٠٤	بأحسن	١٦	٩٨ ٩٩	حشرت	٨١	٥
حرم	٥	١ ٩٦		٢٨	٦		٤٣	٨٠	حسابهم	٢١	١	تحسنوا	٤	١٢٧		٣٩	٣٦	يحشر	٤١	١٨
	٩	٣٦	تحزنون	٧	٤٩		٦٣	٤		٢٦	١١٣	وأحسن	٢٨	٧٧	بأحسنها	٧	١٤٢	يحشر	٢٠	٦١
الحرم	٩	٥		٤٣	٦٨	أيحسبون	٢٣	٥٥	حسابك	٦	٥٢	وأحسنوا	٢	١٩١	أحسن	٩	١٢٢	يحشرون	٦	٣٨
المحرم	١٤	٣٧	تحزنوا	٣	١٣٩ ١٥٣	ويحسبون	٧	٢٨	حسابهم	٦	٥٢ ٦٩	حسن	٣	١٤ ١٩٥		١٢	٣		٨	٣٧
حرما	٥	٩٧		٤١	٣٠		٤٣	٣٦	حسابه	٢٤	٣٩	وحسن	١٣	٢٨		٢٤	٣٨		٢٥	٣٦
حرام	١٦	١١٧	ليحزنني	١٢	١٣		٥٨	١٩	حسابهم	٨٨	٢٦	لحسن	٣٨	٤٩		٢٩	٦	يحشرها	٦	٥١

كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات
تحشرون	٢	٢٠٣	أحصى	١٨	١٢	ويحفظن	٢٤	٣١	فحق	١٧	١٦	أحق	٦	٨١	لحكم	٦٨	٤٨	الحكيم	٣٦	٢
	٣	١٥٨	يحض	٦٩	٣٤	ونحفظ	١٢	٦٥		٣٧	٣١		٩	١٣ ٦٢ ١٠٨		٧٦	٢٤		٣٩	١
	٥	٩٦		١٠٧	٣	يحفظونه	١٣	١١		٣٨	١٤		١٠	٣٥	أفحكم	٥	٥٠		٤٥	٢
	٦	٧٢	تحاضون	٨٩	١٨	واحفظوا	٥	٨٩		٥٠	١٤		٣٣	٣٧	حكما	٥	٥٠		٤٦	٢
	٨	٢٤	حضر	٢	١٣٣ ١٨٠	يحافظون	٦	٩٢	وحق	٤١	٢٥	أحق	٤٨	٢٦		١٢	٢٢		٦٢	١
	٢٣	٧٩		٤	٨ ١٨		٢٣	٩	حقت	١٠	٣٣ ٩٦	الحاقة	٦٩	١ ٢ ٣		١٣	٣٧	أحكم	١١	٤٥
	٥٨	٩		٥	١٠٦		٧٠	٣٤		١٦	٣٦	حقبا	١٨	٦٠		٢١	٧٤ ٧٩	بأحكم	٩٥	٨
	٦٧	٢٤	حضروه	٤٦	٢٩	حافظوا	٢	٢٣٨		٣٩	٧١	أحقابا	٧٨	٢٣		٢٦	٢١ ٨٣	محكمة	٤٧	٢٠
وتحشرون	٣	١٢	يحضرون	٢٣	٩٨	استحفظوا	٥	٤٤		٤٠	٦	بالأحقاف	٤٦	٢١		٢٨	١٤	محكمات	٣	٧
حشر	٥٠	٤٤	أحضرت	٨١	١٤	وحفظا	٣٧	٧	ويحق	٣٦	٧٠	حكم	٤٠	٤٨	الحكم	١٩	١٢	حللتم	٥	٢
الحشر	٥٩	٢	لنحضرنهم	١٩	٦٨		٤١	١٢	وحقت	٨٤	٢ ٥	حكمت	٥	٤٢	والحكم	٣	٧٩	يحل	٢	٢٢٨ ٢٣٠
حاشرين	٧	١١١	وأحضرت	٤	١٢٨	حفظهما	٢	٢٥٥	ويحق	١٠	٨٢	حكمتم	٤	٥٨		٦	٨٩		٤	١٩
	٢٦	٣٦	حاضرا	١٨	٤٩	حافظ	٨٦	٤		٤٢	٢٤	يحكم	١٦	١٢٤		٤٥	١٦		٣٣	٥٢
محشورة	٣٨	١٩	حاضري	٢	١٩٦	حافظا	١٢	٦٤	يحق	٨	٧	يحكم	٧	٨٧	فحكمه	٤٢	١٠	ويحل	١١	٣٩
حصحص	١٢	٥١	حاضرة	٧	١٦٣	حافظون	٢٣	٥	ليحق	٨	٨		١٠	١٠٩	لحكمه	١٨	٢٦		٣٩	٤٠
حصب	٢١	٩٨	حاضرة	٢	٢٨٢		٧٠	٢٩	استحق	٥	١٠٧		١٢	٨٠	بحكمه	٢٧	٧٨	فيحل	٢٠	٨١
حاصبا	١٧	٦٨	محضرا	٣	٣٠	لحافظون	١٢	١٢ ٦٣	استحقا	٥	١٠٧	يحكم	٢	٢١٣	لحكمه	١٣	٤١	يحلل	٢٠	٨١
	٢٩	٤٠	محضرون	٣٠	١٦		١٥	٩	حق	٥٦	٩٥		٣	٢٣	لحكمهم	٢١	٧٨	تحل	١٣	٣١
	٥٤	٣٤		٣٤	٣٨	والحافظون	٩	١١٢	لحق	٦٩	٥١		٢٤	٤٨ ٥١	حكما	٤	٣٥	تحل	٢	٢٣٠
	٦٧	١٧		٣٦	٣٢ ٥٣	حافظين	١٢	٨١	أحق	١٠	٥٣	يحكم	٥	٤٣ ٤٤ ٨١		٦	١١٤	يحلون	٦٠	١٠
حصدتم	١٢	٤٧	لمحضرون	٣٧	١٢٧ ١٥٨		٢١	٨٢	لحق	١٠	٥٣	ويحكم	٥	٥٠	وحكما	٤	٣٥	واحلل	٢٠	٢٧
حصاده	٦	١٤١	المحضرين	٣٧	٥٧		٨٣	٣٣		٣٨	٦٤	تحكم	٣٩	٤٦	الحاكمين	٧	٨٧	وحلوا	٧٦	٢١
وحصيد	١١	١٠٠		٢٨	٦١	لحافظين	٨٢	١٠		٥١	٢٣	لتحكم	٤	١٠٥		١٠	١٠٩	أحل	٥	٨٧
الحصيد	٥٠	٩	محتضر	٥٤	٢٨	والحافظين	٣٣	٣٥	فالحق	٣٨	٨٤	فاحكم	٥	٤٨		١١	٤٥		٦٦	١
حصيدا	١٠	٢٤	حطة	٢	٥٨	حافظات	٤	٣٤	الحق	٢	١٤٤	يحكمان	٢١	٧٨		١٢	٨٠	وأحل	٢	٢٧٥
	٢١	١٥		٧	١٦١	والحافظات	٣٣	٣٥	بحق	٣	٢١ ١١٢ ١٨١	يحكمون	٦	١٣٦		٩٥	٨	وأحلوا	١٤	٢٨
حصرت	٤	٩٠	حطبا	٧٢	١٥	حفظة	٦	٦١		٣	١٥٤		١٦	٥٩	الحكام	٢	١٨٨	أحللنا	٣٣	٥٠
واحصروهم	٩	٥	الحطب	١١١	٤	حفيظ	١١	٥٧		١١	٧٩		٢٩	٤	حكمة	٥٤	٥	ويحل	٧	١٥٧
أحصروا	٢	٢٧٣	يحطمنكم	٢٧	١٨		١٢	٥٥		٢٢	٤٠		٤٥	٢١	وحكمة	٣	٨١	ولأحل	٣	٥٠
أحصرتم	٢	١٩٦	حطاما	٣٩	٢١		٣٤	٢١	بحق	٥	١١٦	تحكمون	١٠	٣٥	الحكمة	٢	٢٣١	يحلونه	٩	٣٧
وحصورا	٣	٣٩		٥٦	٦٥		٤٢	٦	وبالحق	١٧	١٠٥		٣٧	١٥٤	بالحكمة	١٦	١٢٥	تحلوا	٥	٢
حصيرا	١٧	٨		٥٧	٢٠		٥٠	٤	للحق	١٠	٣٥ ٧٧		٦٨	٣٦ ٣٩		٤٣	٦٣	أحلنا	٣٥	٣٥
وحصل	١٠٠	١٠	الحطمة	١٠٤	٤	حفيظ	٥٠	٣٢		٢٣	٧١	تحكموا	٤	٥٨	والحكمة	٤	١١٣	يحلونه	٩	٣٧
أحصنت	٢١	٩١	الحطمة	١٠٤	٥	بحفيظ	٦	١٠٤		٣٤	٤٢	أفحكم	٥	٥٠		٣٣	٣٤	أحل	٢	١٨٧
	٦٦	١٢	حظ	٤	١١ ١٧٦		١١	٨٦		٤٣	٧٨		٢١	١١٢	الحكمة	٢	٢٦٩		٥	٤ ٥
تحصنون	١٢	٤٨	حظ	٢٨	٧٩	حفيظا	٤	٨٠		٤٦	٣٠	فاحكم	٥	٤٢ ٤٨		٣١	١٢		٥	١ ٩٦
لتحصنكم	٢١	٨٠		٤١	٣٥		٦	١٠٧	حق	٢	١١٥		٣٨	٢٢ ٢٦		٣٨	٢٠	وأحل	٤	٢٤
أحصن	٤	٢٥	حظا	٣	١٧٦		٤٢	٤٨		٣	٩٧	يحكمونك	٥	٤٣	والحكمة	٢	١٢٩ ١٥١	أحلت	٤	١٦٠
حصونهم	٥٩	٢		٥	١٣ ١٤	محفوظ	٨٥	٢٢		٥	٩١	يحكموك	٤	٦٥		٣	٤٨ ١٦٤		٥	١
محصنة	٥٩	١٤	محظورا	١٧	٢٠	محفوظا	٢١	٣٢		٢٣	٧١ ٧٧	ليحكم	٢٤	٥١		٤	٥٤ ١١٣	وأحلت	٢٢	٣٠
محصنين	٤	٢٤	المحتظر	٥٤	٣١	فيحفكم	٤٧	٣٧		٣٩	٦٧	أحكمت	١١	١		٥	١١٠	حل	٥	٥
	٥	٥	وحففناهما	١٨	٣٢	حفي	٧	١٨٧		٥٧	٢٧	يتحاكموا	٤	٦٠		٦٢	٢		٦٠	١٠
والمحصنات	٤	٢٤	حافين	٣٩	٧٥	حفيا	١٩	٤٧	والحق	٣٨	٨٤	حكم	٥	٤٣	حكيم	١١	١		٩٠	٢
	٥	٥	وحفدة	١٦	٧٢	حق	٧	٣٠	حقه	٦	١٤١		٦٠	١٠		٢٧	٦	حلا	٣	٩٣
المحصنات	٤	٢٥	حفرة	٣	١٠٣		٢٢	١٨		١٧	٢٦	الحكم	٦	٥٧ ٦٢		٤١	٤٢	حلال	١٦	١١٦
	٢٤	٤ ٢٣	الحافرة	٧٩	١٠		٢٨	٦٣		٣٠	٣٨		١٢	٤٠ ٦٧		٤٤	٤	حلالا	٢	١٦٨
تحصنا	٢٤	٣٣	حفظ	٤	٣٤		٣٢	١٣	حقيق	٧	١٠٥		٢٨	٧٠ ٨٨	الحكيم	٣	٥٨		٥	٨٨
وأحصى	٧٢	٢٨	وحفظناها	١٥	١٧		٣٦	٧	أحق	٢	٢٢٨ ٢٤٧	فالحكم	٤٠	١٢		١٠	١		٨	٦٩
وأحصوا	٦٥	١	ويحفظوا	٢٤	٣٠		٣٩ ٤٦	١٩ ١٨		٥	١٠٧	لحكم	٥٢	٤٨		٣١	٢		١٦	١١٤
أحصاه	٥٨	٦																		
أحصاها	١٨	٤٩																		
أحصاهم	١٩	٩٤																		
أحصيناه	٣٦	١٢																		
	٧٨	٢٩																		
تحصوه	٧٣	٢٠																		
تحصوها	١٤ ١٦	٣٤ ١٨																		

كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات
وَحَلَالًا	۱۰	۵۹	حَمِيمٍ	۲۶	۱۰۱	حَمَلَ	۲۰	۱۱۱	حَمْلًا	۷	۱۸۹	الْحَوَارِيِّينَ	۵	۱۱۱	حِوَلًا	۱۸	۱۰۸	فَلَنُحْيِيَنَّهُ	۱۶	۹۷
وَحَلَائِلُ	۴	۲۳		۳۷	۶۷	حَمَلَتْ	۶	۱۴۶	الْأَحْمَالِ	۶۵	۴	لِلْحَوَارِيِّينَ	۶۱	۱۴	حِيلَةً	۴	۹۸	وَاسْتَحْيُوا	۴۰	۲۵
تَحِلَّةَ	۶۶	۲		۴۰	۱۸		۷	۱۸۹	وَحَمْلُهُ	۴۶	۱۵	حَاشَ	۱۲	۳۱، ۵۱	تَحْوِيلًا	۱۷	۵۶، ۷۷	يَسْتَحْيِي	۲	۲۶
مَحِلُّهَا	۲۲	۳۳		۵۵	۴۴	حَمَلْنَا	۱۷	۳	حَمْلَهَا	۲۲	۲	أَحَاطَ	۱۷	۶۰		۳۵	۴۳		۳۳	۵۳
مَحِلَّهُ	۲	۱۹۶		۵۶	۹۳		۱۹	۵۸	حَمْلَهُنَّ	۶۵	۶		۱۸	۲۹	الْحَوَايَا	۶	۱۴۶	فَيَسْتَحْيِي	۳۳	۵۳
	۴۸	۲۵	وَحَمِيمٍ	۵۶	۴۲		۳۶	۴۱	حِمْلٌ	۱۲	۷۲		۴۸	۲۱	أَحْوَىٰ	۸۷	۵	وَيَسْتَحْيِي	۲۸	۴
مُحِلِّي	۵	۱	الْحَمِيمِ	۴۰	۷۲	وَحَمَلَهَا	۳۳	۷۲	حِمْلًا	۲۰	۱۰۱		۶۵	۱۲	حَيٍّ	۸	۴۲	وَيَسْتَحْيُونَ	۲	۴۹
حَلَفْتُمْ	۵	۸۹		۴۴	۴۶، ۴۸	حَمَلَتْهُ	۳۱	۱۴	حِمْلِهَا	۳۵	۱۸	وَأَحَاطَ	۷۲	۲۸	يَحْيَىٰ	۲۰	۷۴		۷	۱۴۱
يَحْلِفُونَ	۴	۶۲		۵۶	۵۴		۴۶	۱۵	بِحَامِلِينَ	۲۹	۱۲	وَأَحَاطَتْ	۲	۸۱		۸۷	۱۳		۱۴	۶
	۹	۶۲، ۷۴، ۹۶	حَمِيمًا	۴۷	۱۵	فَحَمَلَتْهُ	۱۹	۲۲	فَالْحَامِلَاتِ	۵۱	۲	أَحَطتُ	۲۷	۲۲	وَيَحْيَىٰ	۸	۴۲	وَنَسْتَحْيِي	۷	۱۲۷
	۵۸	۱۴		۷۰	۱۰	حَمَلْتَهُ	۲	۲۸۶	حَمَّالَةَ	۱۱۱	۴	أَحَطْنَا	۱۸	۹۱	تَحْيَوْنَ	۷	۲۵	الْحَيُّ	۲	۲۵۵
سَيَحْلِفُونَ	۹	۹۵		۷۸	۲۵	وَحَمَلْنَاهُ	۵۴	۱۳	حَمُولَةً	۶	۱۴۲	تُحِطْ	۱۸	۶۸	وَنَحْيَا	۲۳	۳۷		۳	۲
وَيَحْلِفُونَ	۹	۴۲	حَمَإٍ	۱۵	۲۶، ۲۸، ۳۳	حَمَلْنَاكُمْ	۶۹	۱۱	يُحْمَىٰ	۹	۳۵		۲۷	۲۲		۴۵	۲۴		۴۰	۶۵
فَيَحْلِفُونَ	۵۸	۱۸	حَمِئَةٍ	۱۸	۸۶	حَمَلْنَاهُمْ	۱۷	۷۰	حَامٍ	۵	۱۰۳	يُحِيطُونَ	۲	۲۵۵	فَحَيُّوا	۴	۸۶	حَيٍّ	۲۱	۳۰
وَيَحْلِفُونَ	۹	۵۶	يُحْمَدُوا	۳	۱۸۸	يَحْمِلُ	۲۰	۱۰۰	حَامِيَةٌ	۱۰۱	۸		۲۰	۱۱۰	حَيَّوْكَ	۵۸	۸	الْحَيَّ	۳	۲۷
	۵۸	۱۴	بِحَمْدِكَ	۲	۳۰		۶۲	۵	حَامِيَةً	۸۸	۴	يُحِيطُوا	۱۰	۳۹	حُيِّيتُمْ	۴	۸۶		۶	۹۵
وَلَيَحْلِفُنَّ	۹	۱۰۷	بِحَمْدِهِ	۱۳	۱۳	وَيَحْمِلُ	۶۹	۱۷	حَمِيَّةَ	۴۸	۲۶	تُحِيطُوا	۲۷	۸۴	أَحْيَا	۵	۳۵		۱۰	۳۱
حَلَّافٍ	۶۸	۱۰		۱۷	۴۴، ۵۲	تَحْمِلُ	۱۳	۸	الْحَمِيَّةَ	۴۸	۲۶	أُحِيطَ	۱۰	۲۲	فَأَحْيَا	۲	۱۶۴		۲۵	۵۸
تَحْلِقُوا	۲	۱۹۶		۲۵	۵۸		۲۹	۶۰	وَحَنَانًا	۱۹	۱۳	وَأُحِيطَ	۱۸	۴۲		۱۶	۶۵		۳۰	۱۹
مُحَلِّقِينَ	۴۸	۲۷	الْحَامِدُونَ	۹	۱۱۲		۳۵	۱۱	حُنَيْنٍ	۹	۲۵	يُحَاطَ	۱۲	۶۶		۲۹	۶۳	لِلْحَيِّ	۲۰	۱۱۱
الْحُلْقُومَ	۵۶	۸۳	حَمِيدٌ	۲	۲۶۷		۴۱	۴۷	تَحْنَثْ	۳۸	۴۴	مُحِيطٌ	۲	۱۹		۴۵	۵	حَيًّا	۱۹	۱۵، ۳۱، ۳۳
أَحْلَامٍ	۱۲	۴۴		۱۱	۷۳	وَتَحْمِلُ	۱۶	۷	الْحِنْثِ	۵۶	۴۶		۳	۱۲۰	وَأَحْيَا	۵۳	۴۴		۳۶	۷۰
	۲۱	۵		۱۴	۸	تَحْمِلْ	۲	۲۸۶	الْحَنَاجِرَ	۴۰	۱۸		۸	۴۷	فَأَحْيَيْنَا	۳۵	۹	الْحَيِّ	۳	۲۷
الْأَحْلَامِ	۱۲	۴۴		۳۱	۱۲		۷	۱۷۶	الْحَنَاجِرَ	۳۳	۱۰		۱۱	۹۲	وَأَحْيَيْنَا	۵۰	۱۱		۶	۹۵
أَحْلَامُهُمْ	۵۲	۳۲		۶۴	۶	أَحْمِلُ	۱۲	۳۶	حَنِيذٍ	۱۱	۶۹		۴۱	۵۴	أَحْيَاهَا	۵	۳۲		۱۰	۳۱
الْحُلُمَ	۲۴	۵۸، ۵۹	الْحَمِيدُ	۲۲	۶۴	يَحْمِلُونَ	۶	۳۱	حُنَفَاءَ	۲۲	۳۱		۸۵	۲۰		۴۱	۳۹		۳۰	۱۹
لَحَلِيمٌ	۱۱	۷۵		۳۱	۲۶		۴۰	۷		۹۸	۵	مُحِيطٍ	۱۱	۸۴	أَحْيَاكُمْ	۲۲	۶۶	أَحْيَاءٌ	۲	۱۵۴
الْحَلِيمُ	۱۱	۸۷		۳۵	۱۵	لِيَحْمِلُوا	۱۶	۲۵	لَأَحْتَنِكَنَّ	۱۷	۶۲	مُحِيطًا	۴	۱۰۸، ۱۲۶	فَأَحْيَاكُمْ	۲	۲۸		۳	۱۶۹
حَلِيمٌ	۳۷	۱۰۱		۴۲	۲۸	وَلَيَحْمِلُنَّ	۲۹	۱۳	حُوبًا	۴	۲	مُحِيطَةٌ	۹	۴۹	أَحْيَاهُمْ	۲	۲۴۳	الْأَحْيَاءُ	۳۵	۲۲
حَلِيمًا	۱۷	۴۴		۵۷	۲۴	وَلْنَحْمِلْ	۲۹	۱۲	الْحُوتُ	۳۷	۱۴۲		۲۹	۵۴	وَأَحْيَيْتَنَا	۴۰	۱۱	أَحْيَاءٍ	۱۶	۲۱
	۳۳	۵۱		۶۰	۶	تَحْمِلُهُ	۲	۲۴۸	الْحُوتِ	۶۸	۴۸	وَحَالَ	۱۱	۴۳	فَأَحْيَيْنَاهُ	۶	۱۲۲	وَأَحْيَاءً	۷۷	۲۶
	۳۵	۴۱	حَمِيدٍ	۴۱	۴۲		۱۹	۲۷	الْحُوتَ	۱۸	۶۳	يَحُولُ	۸	۲۴	أَحْيَيْنَاهَا	۳۶	۳۳	حَيَّةٌ	۲۰	۲۰
يُحَلَّوْنَ	۱۸	۳۱	الْحَمِيدِ	۱۴	۱	لِتَحْمِلَهُمْ	۹	۹۲	حُوتَهُمَا	۱۸	۶۱	وَحِيلَ	۳۴	۵۴	يُحْيِي	۳۰	۲۴	حَيٰوةٌ	۲	۱۷۹
	۲۲	۲۳		۲۲	۲۴	يَحْمِلُوهَا	۶۲	۵	حِيتَانُهُمْ	۷	۱۶۳	حَوْلِ	۳۹	۷۵	وَيُحْيِي	۳۰	۱۹	الْحَيٰوةَ	۲	۲۰۴
	۳۵	۳۳		۳۴	۶	يَحْمِلْنَهَا	۳۳	۷۲	حَاجَةً	۱۲	۶۸	الْحَوْلِ	۲	۲۴۰	يُحْيِيَ	۴۶	۳۳		۳	۱۸۵
حِلْيَةٍ	۱۳	۱۷		۸۵	۸	احْمِلْ	۱۱	۴۰		۴۰	۸۰	حَوْلَ	۱۹	۶۸		۷۵	۴۰		۶	۳۲، ۷۰، ۱۳۰
الْحِلْيَةِ	۴۳	۱۸	حَمِيدًا	۴	۱۳۱	وَحُمِلَتِ	۶۹	۱۴		۵۹	۹	حَوْلَيْنِ	۲	۲۳۳	تُحْيِي	۲	۲۶۰		۷	۵۱
حِلْيَةً	۱۶	۱۴	أَحْمَدُ	۶۱	۶	يُحْمَلْ	۳۵	۱۸	اسْتَحْوَذَ	۵۸	۱۹	حَوْلِكَ	۳	۱۵۹	أُحْيِي	۲	۲۵۸	حَيٰوةٍ	۲	۹۶
	۳۵	۱۲	مَحْمُودًا	۱۷	۷۹	تُحْمَلُونَ	۲۳	۲۲	نَسْتَحْوِذْ	۴	۱۴۱	حَوْلِهِمْ	۲۹	۶۷	وَأُحْيِي	۳	۴۹	بِالْحَيٰوةِ	۹	۳۸
حُلِيِّهِمْ	۷	۱۴۸	مُحَمَّدٌ	۳	۱۴۴		۴۰	۸۰	يَحُورَ	۸۴	۱۴	حَوْلَهُ	۲	۱۷	نُحْيِي	۱۵	۲۳		۱۰	۷
حٰمٓ	۴۰	۱		۳۳	۴۰	تُحَمِّلْنَا	۲	۲۸۶	تَحَاوُرَكُمَا	۵۸	۱		۱۷	۱		۳۶	۱۲		۱۳	۲۶
تا	۴۶	۱		۴۸	۲۹	حُمِّلَ	۲۴	۵۴	حُورٌ	۵۵	۷۲		۲۶	۲۴، ۳۳		۵۰	۴۳	حَيٰوةً	۱۶	۹۷
حَمِيمٌ	۳۸	۵۷	مُحَمَّدٍ	۴۷	۲	حُمِّلُوا	۶۲	۵	وَحُورٌ	۵۶	۲۲		۴۰	۷	لِنُحْيِيَ	۲۵	۴۹		۲۵	۳
	۴۱	۳۴	الْحِمَارِ	۶۲	۵	حُمِّلْتُمْ	۲۴	۵۴	بِحُورٍ	۴۴	۵۴	حَوْلَهَا	۶	۹۲	يُحْيِينِ	۲۶	۸۱	وَالْحَيٰوةَ	۶۷	۲
	۶۹	۳۵	حِمَارِكَ	۲	۲۵۹	حُمِّلْنَا	۲۰	۸۷		۵۲	۲۰		۲۷	۸	يُحْيِيهَا	۳۶	۷۹	حَيٰوتُنَا	۶	۲۹
	۷۰	۱۰	حُمُرٌ	۷۴	۵۰	احْتَمَلَ	۴	۱۱۲	يُحَاوِرُهُ	۱۸	۳۴، ۳۷		۴۲	۷	يُحْيِيكُمْ	۲	۲۸		۲۳	۳۷
الْحَمِيمُ	۲۲	۱۹	الْحَمِيرِ	۳۱	۱۹	فَاحْتَمَلَ	۱۳	۱۷	الْحَوَارِيُّونَ	۳	۵۲	حَوْلَكُمْ	۹	۱۰۱		۸	۲۴		۴۵	۲۴
حَمِيمٍ	۶	۷۰	وَالْحَمِيرَ	۱۶	۸	احْتَمَلُوا	۳۳	۵۸		۵	۱۱۲		۴۶	۲۷		۲۲	۶۶	لِحَيٰوتِي	۸۹	۲۴
	۱۰	۴	وَحُمْرٌ	۳۵	۲۷	حَمْلٍ	۲۲، ۶۵	۲، ۶		۶۱	۱۴	حَوْلِهِمْ	۹	۱۲۰		۳۰، ۴۵	۴۰، ۲۶	حَيٰوتِكُمْ	۴۶	۲۰

كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات
الْحَيَوَانُ	٢٩	٦٤	وَأَخْبَتُوا	١١	٢٥	يَخْذُلْكُمْ	٣	١٥٤	يَخْرُجُوا	٢٢	٢٢	يَخْرُجَ	٤٧	٣١	أُخْرِجُوا	٢٢	٤١	خَرَقَهَا	١٨	٧١
بِتَحِيَّةٍ	٤	٨٨	فَتُخْبِتَ	٢٢	٥٣	خَذُولًا	٢٥	٣١		٣٢	٢٠	لِيُخْرِجَ	٦٥	١١		٥٩	٨/١٢	أَخَرَقْتَهَا	١٨	٧٠
تَحِيَّةً	٢٤	٦١	الْمُخْبِتِينَ	٢٢	٣٥	مَخْذُولًا	١٧	٢٣		٥٩	٢	يُخْرِجُ	٢	٥٨	وَأُخْرِجُوا	٣	١٩٣	تَخْرِقَ	١٧	٣٩
	٢٥	٧٥	خَبُثَ	٧	٥٦	خَرَّ	٢٢	٣٢	لَيُخْرِجَنَّ	٢٤	٥٢	وَيُخْرِجُ	٤٧	٣٩	أُخْرِجْتُمْ	٥٩	١١	بِخَازِنِينَ	١٥	٢٢
تَحِيَّتُهُمْ	١٤	٢٨	الْخَبِيثُ	٥	١٠٠		٣٤	١٣	يَخْرُجْنَ	٦٥	١	لَيُخْرِجَنَّ	٦٣	٨	أَخْرَجْنَا	٢	٢٢٧	لِخَزَنَةِ	٤٠	٥٢
	٣٣	٤٣	الْخَبِيثِ	٥	١٠٠	تَخِرُّ	١٦	٢٨	تُخْرِجُونَ	٤٠	٢٤	تُخْرِجُ	٥	١١٠	أَخْرَجَ	١٩	٦٧	خَزَنَتُهَا	٣٩	٧١/٧٣
وَتَحِيَّتُهُمْ	١٠	١٠	الْخَبِيثَ	٢	٢٦٩	وَخَرَّ	٧	١٣٩	تُخْرِجُوا	٩	٨٤	وَتُخْرِجُ	٣	٢٦	أَخْرَجَ	٤٤	١٦		٦٧	٨
يَحْيَى	١٩	٧/١٢		٣	١٧٣		٣٨	٢٣	لَنُخْرِجَنَّ	٥٩	١١	لِتُخْرِجَ	١٤	١	يُخْرَجُونَ	٤٥	٣٣	خَزَائِنُ	٦	٥٠
	٢١	٩٠		٤	٢	خَرُّوا	١٩	٥٩	أَخْرَجَ	٧	١٧	يُخْرِجُونَ	٥٠	١	تُخْرِجُونَ	٧	٢٤		١١	٣١
بِيَحْيَى	٣	٣٤		٨	٣٨		٣٢	١٥		١٣	٣١	تُخْرَجُونَ	٢	٧٨		٣٠	١٨		٣٨	٨
وَيَحْيَى	٦	٨٥	وَالْخَبِيثُونَ	٢٤	٢٦	وَخَرُّوا	١٢	١٠١	فَاخْرُجْ	٧	١٢	وَتُخْرَجُونَ	٢	٧٩		٤٣	١٠		٥٢	٣٧
لَمُحْيِي	٣٠	٤٩	لِلْخَبِيثِينَ	٢٤	٢٦	وَتَخِرُّ	١٩	٩٢		١٥	٣٣	يُخْرِجُوا	٢	١٢٠	وَيَسْتَخْرِجَا	١٨	٨١		٦٣	٧
	٤١	٣٩	خَبِيثَةٍ	١٤	٣١	يَخِرُّونَ	١٧	١٠٨		٢٨	١٩	نُخْرِجُ	٦	٩٩	وَتَسْتَخْرِجُونَ	٣٥	١٣	خَزَائِنُ	١٣	٥٥
وَمَحْيَايَ	٦	١٦٢	الْخَبَائِثَ	٢٤	٢٦	وَيَخِرُّونَ	١٧	١٠٩		٣٨	٧٨		٧	٥٥	وَتَسْتَخْرِجُوا	١٦	١٤	خَزَائِنَ	١٧	١٠٢
مَحْيَاهُمْ	٤٥	٢٠	لِلْخَبِيثَاتِ	٢٤	٢٦	يَخِرُّوا	٢٥	٧٣	أُخْرُجُوا	٤	٦٦	فَنُخْرِجُ	٣٢	٢٧	خَرْجًا	١٨	٩٣	خَزَائِنُهُ	١٥	٢١
اسْتِحْيَاءٍ	٢٨	٢٥	الْخَبَائِثَ	٧/٢١	١٥٧/٧٤	يُخْرِبُونَ	٥٩	٢	أَخْرَجَ	٧	٢٦/٣٠	وَنُخْرِجُ	١٧	١٤		٢٢	٧٤	وَنَخْزَى	٢٠	١٣٤
حَيْثُ	٢	٢٢/١٥٥, ١٤٣/١٤٥, ١٨٧	خُبْرًا	١٨	٤٧/٩٠	خَرَابِهَا	٢	١٠٨		٢٣	٤٠	لِنُخْرِجَ	٧٨	١٥	بِخَارِجٍ	٦	١٣٢	أَخْزَيْتَهُ	٣	١٨٩
وَحَيْثُ	٢	١٣٩/١٥٠	بِخَبَرٍ	٢٧	٧	مَخْرَجَ	١٩	١٢		٤٨	٢٩	يُخْرِجُكُمْ	٤٠	٦٩	بِخَارِجِينَ	٢	١٦٢	يُخْزِي	٦٦	٨
				٢٨	٢٩		٢٨	٢٠/٧٩		٥٩	٢	وَيُخْرِجُكُمْ	٧١	١٧		٥	٤١	وَلِيُخْزِيَ	٥٩	٥
تَحِيدُ	٥٠	١٨	أَخْبَارَكُمْ	٩	٩٥	خَرَجْتَ	٢	١٤٤/١٥٠		٧٩	٣١	يُخْرِجُهُمْ	٢	٢٥٨	خَرَاجُ	٢٣	٧٤	يُخْزِيهِ	١١	٣٩/٩٣
حَيْرَانَ	٦	٧١	أَخْبَارَهَا	٩٩	٤	خَرَجُوا	٢	٢٤٣		٨٧	٤	وَيُخْرِجُهُمْ	٥	١٨	الْخُرُوجِ	٥٠	١١		٣٩	٤١
مُتَحَيِّزًا	٨	١٦	أَخْبَارَكُمْ	٤٧	٣٣		٥/٨	٦٦/٤٩	فَاخْرُجْ	٢	٢٠	يُخْرِجَكُمْ	٧	١٠٧	خُرُوجٍ	٤٠	١١	يُخْزِيهِمْ	١٦	٢٩
مَحِيصٍ	١٤	٢٥	نُخْبِرُ	٣٥	٢٨		٩	٤٧		١٤	٣٧		٢٦	٣٤	الْخُرُوجُ	٥٠	٤١	وَيُخْزِهِمْ	٩	١٤
	٤١	٤٨		١٠٠	١١		٤٧	١٨		٢٠	٩٠	لِيُخْرِجَكُمْ	٣٣	٤٢	لِلْخُرُوجِ	٩	٨٣	تُخْزِنِي	٢٦	٨٧
	٤٢	٣٣	خَبِيرٍ	١١	١	خَرَجْنَ	٢	٢٤١	وَأَخْرَجَ	٧٩	٢٩		٥٧	٩	الْخُرُوجَ	٩	٤٦	تُخْزِنَا	٣	١٩٢
	٥٠	٣٥		٣٥	١٥	خَرَجْتُمْ	٦٠	١	وَأَخْرَجَتِ	٩٩	٢	يُخْرِجَنَّكُمَا	٢٠	١١٥	وَإِخْرَاجُ	٢	٢١٧	تُخْزُونِ	١١	٨٠
مَحِيصًا	٤	١٢٠	خُبْزًا	١٢	٣٦	لَخَرَجْنَا	٩	٤٢	أَخْرَجْنَا	٢	٢٦٦	لِتُخْرِجَنَا	٢٠	٥٩	بِإِخْرَاجِ	٩	١٣		١٥	٦٩
يَحِضْنَ	٦٥	٤	يَتَخَبَّطُهُ	٢	٢٧٦	يُخْرِجُ	٧	٢٥٦		٢٧	٨٤	يُخْرِجَاكُمْ	٢٠	٦٣	إِخْرَاجُ	٢	٢٤١	خِزْيٌ	٢	٧٩/١٠٨
الْمَحِيضِ	٢	٢٢٢	خَبَالًا	٣	١١٣		١٦	٧١	فَأَخْرَجْنَا	٦	٩٩	يُخْرِجُونَهُمْ	٢	٢٥٩	إِخْرَاجًا	٧١	١٧		٥	٣٧/٤٥
	٦٥	٤		٩	٤٧		٢٤	٤٣		٧	٥٥	يُخْرِجُوكَ	٨	٣٠	إِخْرَاجِهِمْ	٢	٧٩		٣٢	٩
يَحِيفَ	٢٤	٤٩	خَبَتْ	١٧	٩٩		٣٠	٤٧		٢٠	٥٥	لِيُخْرِجُوكَ	١٧	٧٨	إِخْرَاجِكُمْ	٦٠	٩	الْخِزْيِ	٩	٦٤
فَحَاقَ	٦	١٠	خَتَّارٍ	٣١	٣١		٣٤	٢		٣٥	٢٥	يُخْرِجُكُمْ	٦٠	٨	مُخْرَجًا	٦٥	٢	خِزْيِ	١١	٦٩
	٢١	٤٢	خَتَمَ	٢	٦		٥٥	٢٢		٥١	٣٥	فَتُخْرِجُوهُ	٦	١٤٩	وَيُخْرِجُ	٦	٩٥	الْخِزْيِ	١٠	٩٨
وَحَاقَ	١١	١٠	نَخْتِمُ	٦	٤٦		٥٧	٤	وَأَخْرَجْنَا	٣٦	٣٣	يُخْرِجُونَ	٦٥	١	مُخْرِجٌ	٢	٦٧		٤١	١٥
	١٦	٣٦		٤٥	٢٢		٨٥	٧	أَخْرِجْنِي	١٢	١٠١	يُخْرِجُكُمْ	٢٠	٥٧		٩	٦٥	الْخِزْيِ	١٦	٢٩
	٣٩	٤٩	نَخْتِمُ	٣٦	٦٥	مَخْرَجًا	٢	٦٩	أَخْرَجَكَ	٨	٥		٢٢	٥	مُخْرِجٌ	١٧	٨٢		٣٩	٢٧
	٤٠	٣٨/٨٣	وَخَاتَمَ	٣٣	٤٠	يَخْرُجْ	٤	١٠١	أَخْرَجَهُ	٩	٤٠	لَنُخْرِجَنَّكَ	٧	٨٦	مُخْرَجُونَ	٢٣	٣٧	أَخْزَى	٤١	١٥
	٤٥	٣٢	خِتَامُهُ	٨٣	٢٦	تَخْرُجُ	١٨	٤	فَأَخْرَجَهُمَا	٢	٣٤	لَنُخْرِجَنَّكُمْ	١٤	١٦	لَمُخْرَجُونَ	٢٧	٦٩	مُخْزِي	٩	٢
	٤٤	٢٥	مَخْتُومٍ	٨٣	٢٥		٢٣	٢٠	أَخْرَجَكُمْ	١٦	٨٠	وَلَنُخْرِجَنَّهُمْ	٢٧	٣٧	بِمُخْرَجِينَ	١٥	٤٨	اخْسَئُوا	٢٣	١١٠
يَحِيقُ	٣٥	٤١	يَخْتِمْ	٤٢	٢٣		٣٧	٦٢	أَخْرَجَتْكَ	٤٧	١٤	أَخْرَجَ	١٤	٥	الْمُخْرَجِينَ	٢٦	١٦٧	خَاسِئًا	٦٧	٤
حِينٍ	٧٦	١	خَدَّكَ	٣١	١٧		٤١	٤٧	أَخْرَجُوكُمْ	٢	١٨٧	أَخْرِجُوا	٦	٩٣	خَرْدَلٍ	٢١	٤٨	خَاسِئِينَ	٢	٦١
حِينَ	٢٨	١٤	الْأُخْدُودِ	٨٥	٤	تَخْرُجَ	٤٩	٥	وَأَخْرَجُوكُمْ	٦٠	٩		٢٧	٥٧		٣١	١٥		٧	١٦٦
وَحِينَ	٢	١٧٢	يُخَدِّعُونَ	٢	٨	لِتَخْرُجَ	٢٠	٢٣	فَأَخْرَجْنَاهُمْ	٢٦	٥٧	وَأَخْرِجْنِي	١٧	٨٢	يَخْرُصُونَ	٦	١١٦	خَسِرَ	٤	١١٨
	١٥	٦	يَخْدَعُوكَ	٨	٦٢		٢٧	١٢	يُخْرِجُ	٦	٩٥	أَخْرِجْنَا	٤	٧٧		١٠	٦٦		٦	٣١/١٤١
	٢٤	٥٧	يُخَادِعُونَ	٢	٨		٢٨	٣٢		١٠	٣١		٢٣	١٠٩		٤٣	١٩		١٠	٣٥
	٣٠	١٦/١٧		٤	١٤١	يَخْرُجُونَ	٥٤	٧		٢٧	٢٥		٣٥	٣٤	تَخْرُصُونَ	٦	١٤٩		٢٢	١١
حِينَئِذٍ	٥٦	٨٤	خَادِعُهُمْ	٤	١٤١		٥٩	١٢		٣٠	١٨	أَخْرِجُوهُمْ	٧	٨٠	الْخَرَّاصُونَ	٥١	١٠	وَخَيْرٌ	٣٠	٧٨/٨٥
باب الخاء			أَخْدَانٍ	٤	٢٩		٧٠	٤٣		٣٩	٢٢	وَأَخْرِجُوهُمْ	٢	١٨٧	الْخُرْطُومِ	٦٨	١٦	خَسِرُوا	٦	١٢/٢٠
الْخَبْءَ	٢٧	٢٥		٥	٧	يَخْرُجُوا	٥	٢٢/٤١	وَيُخْرِجُ	١٠/٣٠	٣١/١٨	أُخْرِجَتْ	٣	١٠٦	وَخَرَقُوا	٦	١٠٠		٧	٨/٥١

كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات
يخسر	۴۵	۲۶	خشي	۹۸	۸	يختصمون	۲۶	۹۶	تخاطبني	۱۱	۳۹	أخفيتم	۶۰	۱	الخلد	۴۱	۲۸	أخالفكم	۱۱	۹۰
يخسرون	۸۳	۳	وخشي	۳۶	۱۰		۲۷	۴۶		۲۳	۲۸	تخفي	۳	۱۱۴	الخلد	۲۱	۳۵	أخلفوا	۹	۷۸
تخسروا	۵۵	۸	خشيت	۲۰	۹۵		۳۸	۶۹	خطبك	۲۰	۹۶		۴۰	۲۰	خالد	۴۷	۱۷	فأخلفتم	۲۰	۸۸
خسر	۱۰۳	۲	فخشينا	۱۸	۷۹	يخصمون	۳۶	۴۹	خطبكما	۲۸	۲۳	وتخفي	۳۳	۳۷	خالدا	۴	۱۸	أخلفنا	۲۰	۸۹
خسروا	۶۵	۹	يخشى	۲۰	۲	تختصمون	۳۹	۳۲	خطبكم	۱۵	۵۷	يخفون	۳	۱۴۸		۴	۹۵	فأخلفتكم	۱۴	۲۶
لخاسرون	۷	۸۸		۲۰	۳۶	تختصموا	۵۰	۲۷		۵۱	۳۱		۶	۲۸		۹	۶۳	يخلف	۳	۷
	۱۲	۱۴		۳۵	۲۵	الخصم	۳۸	۲۰	خطبكن	۱۲	۵۱	يخفين	۲۴	۳۱	خالدين	۵۹	۱۷		۱۳	۳۱
	۲۳	۳۶		۷۹	۲۶	خصمان	۲۲	۲۰	الخطاب	۳۸	۱۹، ۲۲	تخفون	۵	۱۸	الخالدين	۷	۱۹		۳۰	۵
خاسرة	۷۹	۱۲		۸۰	۹		۳۸	۴۱	خطايا	۷۸	۳۷		۲۷	۲۵	الخلود	۵۰	۳۳		۳۹	۲۱
خسارا	۱۷	۸۴		۸۷	۱۰	خصمون	۴۳	۵۸	خطبة	۲	۲۳۵	وتخفون	۶	۹۱	مخلدون	۵۶	۱۷	يخلف	۲	۷۴
	۳۵	۳۷	يخش	۹	۱۸	خصيم	۱۶	۴	خطف	۳۲	۱۰	تخفوا	۳	۲۷		۷۶	۱۹		۲۲	۴۶
	۷۱	۲۰	وليخش	۴	۱۰		۳۶	۷۷	يخطف	۲	۱۹	تخفي	۱۴	۴۱	خلصوا	۱۲	۸۰	تخلف	۳	۱۹۲
الخسران	۲۲	۱۱	ويخش	۲۴	۵۱	خصيما	۴	۱۰۶	فتخطفه	۲۲	۳۲	أخفيها	۲۰	۱۵	وأخلصوا	۴	۱۴۵	يخلفه	۳۴	۲۸
	۳۹	۱۷	تخشى	۲۰	۸۰	الخصام	۲	۲۰۰	يخطفكم	۸	۲۶	تخفوه	۲	۲۸۴	أخلصناهم	۳۸	۴۶	نخلفه	۲۰	۶۰
خسرانا	۴	۱۱۸	فتخشى	۷۹	۱۹		۴۳	۱۷	ويتخطف	۲۹	۶۷		۴	۱۴۸	استخلصه	۱۲	۵۴	تخلفه	۲۰	۹۷
الأخسرون	۱۱	۲۴	وتخشى	۳۳	۳۷	تخاصم	۳۸	۶۴	نتخطف	۲۸	۵۷		۳۳	۵۴	الخالص	۳۹	۳	يتخلفوا	۹	۱۲۱
	۲۷	۵	يخشون	۴	۷۹	مخضود	۵۶	۲۷	الخطفة	۳۷	۱۰	تخفوها	۲	۲۷۳	خالصا	۱۶	۶۸	اختلف	۲	۲۰۹
الأخسرين	۲۱	۷۰		۲۱	۵۰	خضرا	۶	۹۹	خطوات	۲	۱۶۸، ۲۰۸	أخفى	۳۲	۱۷	خالصة	۶	۱۴۰		۳	۱۷
بالأخسرين	۱۸	۱۰۳		۳۳	۳۹	خضر	۷۶	۲۱		۶	۱۴۳	يستخفون	۴	۱۰۸	بخالصة	۳۸	۴۶	فاختلف	۱۹	۳۸
تخسير	۱۱	۶۶		۳۵	۱۹	خضر	۱۲	۴۳، ۴۶		۲۴	۳۱	ليستخفوا	۱۱	۵	خالصة	۲	۸۸		۴۳	۶۵
المخسرين	۲۶	۱۸۱		۳۹	۲۴		۵۵	۷۶	خفت	۷	۸	خفي	۴۲	۴۴		۷	۳۰	اختلفوا	۲	۱۷۱، ۲۰۹، ۱۰۵
لخسف	۲۸	۸۲		۶۷	۱۲	خضرا	۱۸	۳۰		۲۳	۱۰۵	خفيا	۱۹	۲		۳۳	۴۹		۴	۱۵۶
وخسف	۷۵	۸	ويخشون	۱۳	۲۱	الأخضر	۳۶	۸۰		۱۰۱	۶	وأخفى	۲۰	۶	مخلصا	۳۹	۲، ۱۴، ۱۶		۱۰	۹۳
خسفنا	۲۹	۳۹	تخشوا	۵	۳۸	مخضرة	۲۲	۶۲	خفف	۸	۶۶	خافية	۶۹	۱۸	مخلصون	۲	۱۳۳		۱۶	۶۶
فخسفنا	۲۸	۸۱	تخشون	۹	۲۴	تخضعن	۳۳	۳۲	يخفف	۴	۳۲	وخفية	۶	۶۳	مخلصين	۷	۲۸	فاختلفوا	۱۰	۱۹
يخسف	۱۶	۴۷	تخشى	۵	۵۷	خاضعين	۲۶	۳	يخفف	۴۰	۵۲		۷	۵۳		۱۰	۲۲	واختلفوا	۳	۱۰۱
	۱۷	۷۰	يخشاها	۷۹	۴۵	تخطه	۲۹	۴۷	تخفيف	۲	۸۰، ۱۵۷	مستخف	۱۳	۱۱		۲۹	۶۵	اختلفتم	۴۲	۸۰
	۶۷	۱۶	تخشاه	۳۳	۳۷	أخطأتم	۳۳	۵		۳	۸۲	فخلوا	۹	۵		۳۱	۳۱	لاختلفتم	۸	۴۲
نخسف	۳۴	۹	ويخشونه	۳۳	۳۹	أخطأنا	۲	۲۸۶		۱۶	۸۷	خلال	۱۴	۳۶		۴۰	۱۴، ۶۲	فاختلف	۱۱	۱۱۲
خشب	۶۳	۴	أتخشونهم	۹	۱۳	خطأ	۱۷	۳۳		۳۵	۳۳	خلال	۱۷	۵		۹۸	۴		۴۱	۴۵
وخشعت	۲۰	۱۰۷	تخشوه	۹	۱۳	خطأ	۴	۹۲	فاستخف	۴۳	۵۴	خلاله	۲۴	۴۳	مخلصا	۱۹	۵۲	استخلف	۲۴	۵۴
تخشع	۵۷	۱۵	تخشوهم	۲ / ۵	۱۴۵ / ۴	خطيئة	۴	۱۱۲	يستخفنك	۳۰	۶۰		۳۰	۴۷	المخلصين	۱۲	۲۴	ويستخلف	۱۱	۶۰
خشوعا	۱۷	۱۰۹	واخشوا	۳۱	۳۲	خطيئتي	۲۶	۸۲	تستخفونها	۱۶	۸۲	خلالها	۱۷	۹۳		۱۵	۴۰، ۷۴، ۳۹	ويستخلفكم	۷	۱۲۶
خاشعا	۵۹	۲۱	واخشون	۵	۴۴	خطيئته	۲	۷۵	خفيفا	۷	۱۸۹		۲۷	۶۲		۳۷	۱۲۸، ۱۶۰، ۱۶۹	يستخلفنهم	۲۴	۵۴
خاشعون	۲۳	۲	واخشوني	۲	۱۴۵	خطيئاتكم	۷	۱۶۱	خفافا	۹	۴۱	خلالهما	۱۸	۳۳		۳۸	۸۴	خلف	۷	۱۶۸
خاشعين	۳	۱۹۸	فاخشوهم	۳	۱۶۷	خطيئاتهم	۷۱	۲۶	تخفيف	۲	۱۷۴	خلالكم	۹	۴۷	خلطوا	۹	۱۰۳		۱۹	۶۰
	۲۱	۹۰	خشية	۲	۶۹	خطايانا	۲۰	۷۵	تخافت	۱۷	۱۱۰	خلة	۲	۲۵۵	تخالطوهم	۲	۲۱۹	خلفه	۱۳	۱۲
	۴۲	۴۴		۲۳	۵۹		۲۶	۵۱	يتخافتون	۲۰	۱۰۳	خليلا	۴	۱۲۴	اختلط	۶	۱۴۷		۴۱	۴۲
الخاشعين	۲	۴۲	كخشية	۵۹ / ۴	۲۱ / ۷۹	خطاياكم	۲	۵۵		۶۸	۳۳		۱۷	۷۵	فاختلط	۱۰	۲۴		۴۶	۲۰
والخاشعين	۳۳	۳۵	خشية	۱۷	۳۲، ۱۰۲		۲۹	۱۱	واخفض	۱۵	۸۸		۲۵	۳۰		۱۸	۴۳		۷۲	۲۲
خشعا	۵۴	۷	خشية	۴	۷۹	خطاياهم	۲۹	۱۱		۱۷	۲۵	الأخلاء	۴۳	۶۷	الخلطاء	۳۸	۲۳	خلفهم	۳	۱۶۴
خاشعة	۷۹	۹	خشيته	۲۱	۲۹	الخاطئون	۶۹	۳۷		۲۶	۲۱۵	ويخلد	۲۵	۶۹	فاخلع	۲۰	۱۲		۴	۱۰
	۸۸	۲	يختص	۲	۹۹	خاطئين	۱۲	۹۸	خافضة	۵۶	۳	تخلدون	۲۶	۱۲۹	فخلف	۷	۱۶۸		۷	۱۶
خاشعة	۴۱	۳۹		۳	۹۷		۲۸	۷	يخفى	۳	۴	أخلد	۷	۱۷۵		۱۹	۶۰		۳۶	۸
	۶۸	۴۳	خاصة	۸	۲۵	لخاطئين	۱۲	۹۱		۱۴	۴۱	أخلده	۱۰۴	۳	خلفتموني	۷	۱۴۹		۴۱	۱۴
	۷۰	۴۴	خصاصة	۵۹	۹	الخاطئين	۱۲	۲۹		۴۰	۱۶	الخلد	۱۰	۵۲	يخلفون	۴۳	۶۰	خلفك	۱۰	۹۲
والخاشعات	۳۳	۳۵	يخصفان	۷ / ۲۰	۲۱ / ۱۱۹	خاطئة	۹۶	۱۶		۸۷	۷		۲۰	۱۱۸	أخلفني	۷	۱۳۸	خلفها	۲	۶۲
خشي	۴	۳۰	اختصموا	۲۲	۲۰	بالخاطئة	۶۹	۹	يخفى	۶۹	۱۸		۲۵	۱۶	خلفوا	۹	۱۱۹	خلفنا	۱۹	۶۵
	۵۰	۳۲	يختصمون	۳	۳۹	خاطبهم	۲۵	۶۳	يخفون	۴۱	۳۰		۳۲	۱۴	يخالفون	۲۴	۶۳	خلفكم	۳۶	۴۵

كلمات	سورة	آيات	كلمات	سورة	آيات	كلمات	سورة	آيات	كلمات	سورة	آيات	كلمات	سورة	آيات	كلمات	سورة	آيات	كلمات	سورة	آيات
خلفهم	۲	۲۵۶	خلفت	۳	۱۸۸	آخلق	۳	۳۳	خلقنا	۳۹	۸	بخمسة	۳	۱۲۱	يخاف	۵۰	۴۵	خوفا	۷	۵۴
	۸	۵۹		۱۷	۹۳	يخلقون	۱۶	۲۰		۷۹	۲۷	خمس	۵۸	۸		۷۲	۱۲		۱۳	۱۳
	۲۰	۱۰۹	خلقت	۳۸	۷۵		۲۵	۳	الخلق	۱۰	۴، ۳۴	خمسه	۸	۴۲		۹۱	۱۶		۳۰	۲۳
	۲۱	۲۸		۵۱	۵۶	يخلقوا	۲۲	۷۳		۲۷	۶۵	والخامسة	۲۴	۷	تخاف	۲۰	۸۰		۳۲	۱۶
	۲۲	۷۵		۷۴	۱۱	وتخلقون	۲۹	۱۷		۳۹	۱۸، ۱۹	والخامسة	۲۴	۹	تخف	۱۱	۲۳	خوفهم	۲۴	۵۴
	۳۲	۹	خلقوا	۱۳	۱۷	يخلقكم	۳۹	۸		۳۰	۱۰، ۲۶	خمسين	۲۹	۱۳		۳۰	۲۲، ۲۱	خائفا	۲۸	۱۷، ۲۰
	۴۱	۲۳		۳۵	۳۸	تخلقونه	۵۶	۵۹	خلقكم	۳۱	۲۷		۷۰	۴		۲۷	۱۰	خاشعين	۲	۱۰۸
الخالفين	۹	۸۴		۴۶	۳	نخلقكم	۷۷	۲۰	كخلقه	۱۳	۱۷	مخمصة	۹	۱۲۱		۲۸	۲۵	خيفة	۱۱	۷۳
خلاف	۵	۳۷		۵۲	۳۶	خلق	۲۱	۳۸	خلقكم	۳۵	۳	مخمصة	۵	۵		۲۸	۳۱		۳۰	۷۰
	۷	۱۲۱	خلقنا	۲۳	۱۴		۷۰	۱۹	بخلقهن	۴۶	۳۲	خمط	۳۴	۱۵		۲۹	۳۲		۵۱	۲۸
	۲۰	۷۴	خلقنا	۲۶	۳۲		۸۶	۵، ۶	خلقه	۲۰	۵۲	خنزير	۶	۱۴۶		۵۱	۲۸	خيفة	۷	۲۰۴
	۲۶	۴۹	خلقني	۲۶	۷۸	وخلق	۴	۳۲		۲۶	۷۸	الخنزير	۲	۱۶۸	تخاف	۲۸	۶	خيفته	۱۳	۱۳
خلاق	۹	۸۲	خلقك	۱۸	۳۵	خلقت	۸۸	۱۷	خلقهم	۴۳	۱۸		۵	۳	تخافن	۸	۶۰	خيفتكم	۳۰	۲۷
خلافك	۱۷	۷۸		۸۲	۷	خلقوا	۵۲	۳۵	خلق	۲۶	۱۳۷		۱۶	۱۱۶	أخاف	۲۶	۱۳	نخوفها	۱۷	۶۱
خلفه	۲۵	۶۲	خلقه	۳	۵۲	يخلق	۸۹	۷	خلق	۶۸	۴	والخنازير	۵	۶۵		۲۸	۳۳	تخوف	۱۶	۴۹
الخوالف	۹	۸۷، ۹۳		۳۲	۶	يخلقون	۷	۱۹۱	خالق	۶	۱۰۲	بالخنس	۸۱	۱۵	وأخاف	۱۳	۱۳	خوله	۳۹	۸
خليفة	۲	۲۸		۸۰	۱۸، ۱۹		۱۶	۲۰		۱۳	۱۷	الخناس	۱۱۴	۴	تخافا	۲	۲۲۹	نخوفهم	۳۹	۵۰
	۳۸	۲۵	خلقها	۱۸	۵		۲۵	۳		۳۹	۶۲	بخمسة	۵	۳	تخافا	۳۰	۴۸	خولناكم	۶	۹۴
خلائف	۶	۱۶۵	خلقهم	۱۱	۱۲۰	خلق	۳۰	۲۱		۴۰	۶۴	خوار	۷	۱۴۸	تخافون	۵	۴۴	خالك	۳۳	۴۹
	۱۰	۱۴، ۷۳		۴۳	۸۷		۳۱	۱۰	خالق	۱۵	۲۸		۲۰	۹۰		۶	۵۱	أخوالكم	۲۴	۶۰
	۲۵	۳۷	وخلقهم	۶	۱۰۰		۴۲	۲۸		۳۸	۷۱	خاضوا	۹	۷۰		۱۶	۵۲	وخالاتكم	۴	۲۲
خلفاء	۷	۶۹، ۷۴	خلفتموني	۴۱	۳۷	لخلق	۴۰	۵۹	الخالق	۵۹	۲۴	وخضتم	۹	۷۰		۲۴	۳۷، ۳۹	خالاتك	۳۳	۴۹
	۲۷	۶۳		۴۳	۸	الخلق	۷	۵۲	خالق	۳۵	۳	يخوضون	۶	۶۷		۵۱	۳۷	خالاتكم	۲۴	۶۰
المخلفون	۹	۸۲	خلقتني	۷	۱۱		۱۳	۱۷	الخالقون	۵۲	۳۵	يخوضوا	۶	۱۳۹		۷۴	۵۳	خانوا	۸	۷۲
	۴۸	۱۱، ۱۵		۳۸	۷۷	خلق	۲	۱۵۹		۵۶	۵۹		۶	۶۷	ويخافون	۱۳	۲۱	تخونوا	۸	۲۷
يخلفن	۴۸	۱۶	ونخلفه	۷	۱۱		۳	۱۸۷	الخالقين	۲۳	۱۴		۴۳	۸۳		۱۷	۵۹	وتخونوا	۸	۲۷
مخلف	۱۴	۴۸		۳۸	۷۷		۴۰	۵۹		۳۷	۱۲۵		۷۰	۴۲		۷۶	۷	أخنه	۱۲	۵۲
اختلاف	۲۳	۸۲	خلقتك	۱۹	۱۰		۶۷	۳	خلاق	۲	۹۶، ۱۹۶	نخوض	۹	۶۶	يخافوا	۵	۱۰۷	تخافت بها	۱۷	۱۰
واختلاف	۳۰	۲۱	خلقنا	۱۵	۲۷	يخلق	۳۰	۲۹	خلاق	۳	۷۱		۷۴	۴۶	تخافون	۴	۳۸	يختانون	۴	۱۰۷
واختلاف	۲	۱۵۹		۱۹	۶۸	يخلق	۱۳	۵	بخلاقكم	۹	۷۰	خوض	۵۲	۱۲		۶	۸۱	تختانون	۲	۱۸۳
	۳	۱۸۷		۳۶	۷۷		۲۱	۱۰۴	بخلاقهم	۹	۲۷۰	خوضهم	۶	۹۱		۸	۲۶	خيانة	۸	۶۰
	۴۵	۴		۵۴	۴۹		۳۲	۹	الخلاق	۱۵	۸۶	الخائضين	۷۴	۴۶		۴۸	۲۷	خيانتك	۸	۷۲
أخلفنا	۲۰	۸۴	خلقناهما	۴۴	۳۹		۳۲	۷		۳۶	۸۱	المخاض	۱۹	۲۳	تخافوا	۴۱	۳۰	الخائنين	۸	۶۰
مخلف	۱۶	۷۱	خلقناكم	۶	۹۴		۳۶	۷۹	بخلقهم	۲۲	۲۵	خاف	۲	۱۷۸	تخاف	۳۰	۴۷		۱۲	۵۲
	۳۵	۲۵		۷	۱۰		۳۹	۸	اختلاق	۳۸	۶		۱۱	۱۰۵		۷۶	۱۰	للخائنين	۴	۱۰۶
مخلف	۵۱	۸		۱۸	۳۶		۵۰	۱۵	خلا	۲	۷۱		۱۳	۱۷	يخافه	۵	۹۵	خائنة	۵۰	۱۶
مختلفا	۶	۱۴۲		۲۰	۵۷	يخلق	۱۴	۲۲		۳۵	۲۲		۵۵	۴۶	تخافونهم	۳۰	۲۷	خائنة	۴۰	۲۰
	۱۶	۱۳		۲۳	۵		۳۵	۱۷	يخل	۱۲	۹		۷۹	۴۰	تخافوهم	۳	۱۶۹	خوان	۲۲	۳۹
	۳۵	۲۵		۲۳	۱۱۷	الخلق	۷	۶۷	وتخلك	۸۴	۴	مخاف	۱۴	۱۷	تخافون	۳	۱۶۹	خوانا	۴	۱۰۷
	۳۹	۲۲		۴۹	۱۳		۲۳	۱۷	الخالية	۶۹	۲۴	خافت	۴	۱۲۷	يخوف	۳	۱۶۹	خاوية	۲	۲۶۱
نخلفه	۷۸	۳		۵۶	۵۷		۲۵	۱	خامدون	۴۶	۱۸	خفت	۲۸	۶		۲۹	۱۸		۱۸	۴۰
مختلفين	۱۱	۱۲۰	وخلقناكم	۷۸	۸		۳۶	۶۸	خامدين	۲۱	۱۵	خفت	۱۹	۵	ويخوفونك	۳۹	۳۷		۲۲	۴۴
مستخلفين	۵۷	۷	خلقناهم	۳۷	۱۱	بالخلق	۵۰	۱۵	الخمر	۵	۹۲	خافوا	۴	۱۰	ويخوفهم	۱۷	۶۲	خاوية	۶۹	۷
فخلق	۷۵	۳۸		۷۰	۴۹	خلق	۴	۱۱۸	خمس	۴۷	۱۷	خفتم	۲	۲۳۹، ۲۴۰	الخوف	۳۳	۱۹	خاوية	۲۷	۵۳
وخلق	۴	۱۰		۷۶	۲۸		۱۸	۴۹	الخمر	۲	۲۱۶		۴	۱۰۲، ۱۰۳	خوف	۱۰	۸۳	خاب	۲۰	۶۱، ۱۱۰
	۶	۱۰۱	ويخلق	۱۶	۸		۳۲	۶		۵	۹۳		۹	۲۸		۱۰۶	۴		۹۱	۱۰
	۲۵	۲	يخلق	۱۷	۱۰۱	خلقا	۱۷	[illegible]	خمرا	۱۲	۳۶، ۴۱	خيفتكم	۲۶	۲۰	الخوف	۲	۱۵۰	وخاب	۱۴	۱۸
	۴۵	۲۱		۳۶	۸۱		۲۳	۱۴	بخمرهن	۲۴	۳۱	يخاف	۲۰	۱۱۱		۴	۸۵	خائبين	۳	۱۲۲
	۵۵	۱۴	خلق	۵	۱۱۰		۲۷	۱۱	خمسة	۱۸	۲۱		۲۷	۱۰	والخوف	۱۶	۱۱۴	يخرجون	۵۹	۳۸

كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات
تجبرون	٥٦	٣٠	دائبين	١٤	٣٧	مدبرين	٢٧	٨٢	يدخلنها	٦٨	٢٤	ادخلوا	٤٠	٤٩	تدرك	٣٦	٣٠	دعوتكم	١٤	٢٧
واختار	٧	١٥٤	دائبة	٣٤	١٣		٣٠	٥١	يدخلوها	١٣	٢٣	ادخلني	١٧	٨٢	يدركه	٤	١٠١	دعوتهم	٧١	٦، ٧
اخترتك	٢٠	١٣	دائبين	٢	١٥٩		٣٧	٨٨		١٦	٣٢	وادخلني	٢٧	١٩	يدرككم	٤	٨٠	تدعوهم	١٨	٥٠
اخترناهم	٤٤	٣١		٦	٣٨		٤٠	٣٥		٣٥	٣٠	وأدخلنا	٧	١٥٠	تدركه	٦	١٠٣		٢٨	٦٤
وتختار	٢٨	٦٨		١١	٥٩	المدثر	٧٤	١	يدخلوها	٢	١٠٨	وأدخلهم	٤٠	٨	تداركه	٦٨	٤٩	أدعوتموهم	٧	١٩٢
وخبر	١٨	٤٢، ٦٨		١٦	٥١، ٦٣	دحورا	٣٧	٩		٧	٤٤	وأدخل	٣	١٨٢	ادارك	٢٧	٦٨	يدعوا	٢	٢٢١
	١٩	٧٩		٢٤	٤٣	مدحورا	٧	١٧	تدخلوها	٢٤	٢٨		١٤	٢٨	اداركوا	٧	٣٦		١٠	٢٥
بخير	٢	١٠٠		٢٩	٦٠		١٧	١٩، ٤١	تدخلها	٥	٢٥، ٢٧	فادخلوا	٧١	٢٦	الدرك	٤	١٤٤		٢٢	١٢، ١٣
	٣	١٣		[illegible]		ليدحضوا	١٨	٥٤	ادخل	٣٦	٢٥	يدخل	٧٠	٣٨	دركا	٢٠	٨٠		٣٥	٦
	٦	١٧	دابة	٢٧	٨٢		٤٠	٥	ادخلي	٢٧	٤٤	دخلا	١٦	٩٤، ٩٦	لمدركون	٢٦	٦١		٣٩	١١
	١٠	١٠٧	والدواب	٢٢	١٨	داحضة	٤٢	١٥	فادخلي	٨٩	٣٠	داخلون	٥	٢٥	دراهم	١٢	٢٠		٤٦	٤
	١١	٨٦	الدواب	٨	٢٢، ٥٥	المدحضين	٣٧	١٤١	وادخلي	٨٩	٣١	الداخلين	٦٦	١٠	أدري	٢١	١٠٩، ١١١		٨٤	١١
	١٦	٧٨	والدواب	٣٥	٢٨	دحاها	٧٩	٣٠	ادخلا	٦٦	١٠	مدخل	١٧	٨٢		٤٦	٨	يدع	١٧، ٥٤	١١، ٦
الخير	٣	٢٥	يدبر	١٠	٣، ٣١	داخرون	١٦	٥٠	وادخلوا	٢	٥٥	مدخلا	٤	٣٥		٧٢	٢٥	فليدع	٩٦	١٧
	٧٠	٢١		١٣	٢		٣٧	١٨		٧	١٦١		٢٢	٥٨	أدري	٦٩	٢٦	وليدع	٤٠	٢٧
بالخير	١٠	١١		٣٢	٥	داخرين	٢٧	٨٩		١٢	٦٧	مدخلا	٩	٥٧	تدري	٣١	٣٤	ويدع	١٧	١٢
	١٧	١٢	أدبر	٧٠	١٧		٤٠	٦٢	ادخلوها	١٥	٤٦	دخان	٤١	١٠		٤٢	٥٢	تدعوا	١٧	١١٠
للخير	٥٠	٢٤		٧٤	٢٣، ٣٦	دخل	٣	٣٢		٥٠	٣٤	بدخان	٤٤	٩		٦٥	١		٢٥	١٥
	٦٨	١٢		٧٩	٢٢		٧١	٢٩	فادخلوها	٣٩	٧٣	دري	٢٤	٣٥	تدرون	٤	١٢		٧٠	١٧
والخير	٢١	٣٦	يتدبرون	٤	٨٢	ودخل	١٢	٣٦	دخلت	٣٣	١٤	مدرارا	٦	٦	تدري	٤٥	٣١		٧٢	١٨
خير	٢	١٩٣		٤٧	٢٦		١٨	٣٣	وأدخلناه	٢١	٧٥		١١	٥٤		٧٢	١٠	وتدعوا	٤٧	٣٧
خبر	٣	١٠٦	يدبروا	٢٣	٧٠		٢٨	١٤	وأدخلناهم	٢١	٨٦		٧١	١٠	أدراكم	١٠	١٦	تدع	١٠	١٠٦
	٤	١١٤	ليدبروا	٣٨	٢٨	دخلت	٧	٣٦	ولأدخلناهم	٥	٧٠	ويدرؤا	٢٤	٨	يدريك	٣٣	٦٣		٢٦	٢١٣
	٢٨	٢٦	دبر	١٢	٢٥، ٢٧، ٢٨	دخلت	١٨	٣٧	يدخل	٢٢	١٤، ٢٣	يدرؤن	١٣	٢٢		٤٢	١٦		٢٨	٨٨
الخبر	٢٢	٧٦	الدبر	٥٤	٤٥	دخلوا	٥	٦٦		٤٢	٦		٢٨	٥٤		٨٠	٣		٣٥	١٩
الأخيار	٣٨	٤٧، ٤٨	دبره	٨	١٦		١٢	٥٨، ٦٨، ٨٨		٤٧	١٣	فادرؤا	٣	١٦٢	يدسه	١٦	٦١	ادعوا	١٢	١٠٨
خيرات	٥٥	٧٠	وأدبار	٥٠	٣٩		[illegible]			٧٦	٣١	فادارأتم	٢	٦٧	ودسر	٥٤	١٣		١٣	٣٦
الخيرات	٩	٨٩	الأدبار	٣	١٠٧	تدخلوا	١٢	٥٨	ليدخل	٤٨	٥، ٢٥	سنستدرجهم	٧	١٨١	دساها	٩١	١٠		٧٢	٢٠
بالخيرات	٣٥	٢٩		٨	١٥	دخلتم	٤	٢٣	تدخل	٣	١٨٩		٦٨	٣٣	يدع	١٠٧	٢	وأدعوا	١٩	٤٩
الخيرة	٢٨	٦٨		٣٣	١٥		٢٤	٦١	يدخله	٤	١٧، ١٨	درجة	٢	٢٢٨	يدعون	٥٢	١٣	أتدعون	٣٧	١٢٥
	٣٣	٣٦		٤٨	٢٢	دخله	٣	٩١		٤٨	١٧	درجة	٤	٩٧	دعا	٥٢	١٣	تدعوا	١٦	٨٨
الخيط	٢	١٨٣		٥٩	١٢	دخلوه	١٧	٧		٦٥	١١		٩	٢٠	دعا	٣	٣٣		١٧	٧٣
الخيط	٢	١٨٣	أدبارها	٤	٥٠	دخلوه	٥	٢٦	ويدخله	٦٤	٩		٥٧	١٠		٣٩	١١		١٨	١٤
الخياط	٧	٣٨	أدباركم	٥	٢٤	يدخل	٢٠	١٠٥	سيدخلهم	٩	١٠٠	درجات	٣	١٥٧		٤١	٣٣		٤٠	٧٤
تخييل	٢٠	٦٩	أدبارهم	١٧	٤٩	يدخل	٤٩	١٤	فسيدخلهم	٤	١٧٤		٦	١٣٢	فدعا	٤٤	٢١	أندعوا	٦	٧٠
خيل	٥٩	٦		٤٧	٢٧	لتدخلن	٤٨	٢٧	فيدخلهم	٤٥	٢٩		٨	٤		٥٤	١٠	تدع	٣	٥٤
الخيل	٨	٦٢	أدبارهم	١٥	٦٥	يدخلون	٤	١٢٣	ويدخلهم	٤٧	٧		٤٦	١٨	دعوت	٧١	٥	سندع	٩٦	١٨
والخيل	٣	١٢	وأدبارهم	٨	٥٢		٧	٣٨		٥٨	٢٣	الدرجات	٢٠	٧٧	دعوا	٧	١٨٩	يدعوك	٢٨	٢٥
والخيل	١٦	٨		٤٧	٢٩		١٣	٢٣	ويدخلنا	٥	٨٧	الدرجات	٤٠	١٥	دعوا ودعوا	١٠	٢٢	يدعوه	٧٢	١٩
بخيلك	١٧	٦٦	وإدبار	٥٢	٤٩		١٩	٦١	فيدخلكم	٦٦	٨	درست	٦	١٠٥	دعوا	١٩	٩٣	يدعوكم	٣	١٤٧
مختال	٣١	١٧	دابر	٦	٤٥		٤٠	٤٣	ليدخلنهم	٢٢	٥٨	تدرسوا	٧	١٦٨	دعوا	٢٥	١٤		١٤	١١
	٥٧	٢٣	دابر	٧	٧٠		١١٠	٢	ويدخلكم	٦١	١٢	تدرسون	٣	٧٣	دعوا	٢٩	٦٥		١٧	٥٢
مختالا	٤	١٤٠		٨	٧	سيدخلون	٤٠	٦٢	ولأدخلنكم	٥	١٥		٦٨	٣٧	دعوا	٣٠	٣٢		٥٧	٨
الخيام	٥٥	٧٢		١٥	٦٦	وليدخلوا	١٧	٧	ولأدخلنهم	٣	١٩٤	يدرسونها	٣٤	٤٣	دعوى	٣١	٣١	يدعوهم	٣١	٢٠
باب الدال			فالمدبرات	٧٩	٥	تدخلوا	٢	٢١٠	وندخلهم	٤	٦٠	بدراستهم	٦	١٥٧	دعان	٢	١٨٢	يدعنا	١٠	١٢
دأب	٤٠	٣٢	مدبرا	٢٧	١٠		٣	١٣٦	سندخلهم	٤	٦٠، ١٢١	إدريس	١٩	٥٧	دعاه	٢٧	٦٣	تدعوننا	١١	٦٥
كدأب	٣	٩		٢٨	٣١		١٢	٦٧	وندخلكم	٤	٣٥	وإدريس	٢١	٨٥	دعانا	١٠	١٢		٤١	٤
	٨	٥٢، ٥٤	مدبرين	٩	٢٥		٢٤	٢٧، ٢٩	لندخلنهم	٢٩	٨	أدركه	١٠	٩٠		٣٩	٥٠	تدعوهم	٧، ٣٥	١٩٣، ١٩٧، ١٤
دأبا	١٢	٤٧		٢١	٥٨		٣٣	٥٣	وأدخل	٢٧	١٢	يدركه	٦	١٠٣	دعاكم	٨، ٣٠	٢٤، ٢٥		٤٢	١٣

كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات
لتدعوهم	٢٣	٧٥	دعاء	٤١	٤٩	آذنك	٢٠	١١٨	الدهر	٤٥	٣٣	دارهم	٧	٧٦، ٨٩	دين	١٢	٧٦	تدخرون	٣	٤٣
تدعهم	١٨	٥٧	بدعاء	١٩	٤٩	آذنتكم	٢٠	٤١	الدهر	٧٦	١		١٣	٣١		٢٤	٢	ذرة	٤	٤٤
ادعوكم	٤٠	٤٣، ٤٥	كدعاء	٢٤	٦٣		٢٨	١١	دهاقا	٧٨	٣٤		٢٩	٣٦		١١٠	٢		١٠	٦١
يدعونني	١٢	٣٣	الدعاء	٣، ١٤	[illegible]		٦١	١٠	مدهامتان	٥٥	٦٤	ديارنا	٢	٢٤٧	يدين	٩	٢٣		٣٤	٣، ٢١
يدعونه	٦	٧٠	دعاءه	٤١	٥١	ندلكم	٣٤	٧	تدهن	٦٨	٩	دياركم	٢	٧٨		٤٨	٢٨		٩٩	٧، ٨
ويدعوننا	٢١	٩٠	دعاء	٢٤	٦٣	دليلا	٢٥	٤٧	فيدهنون	٦٨	٩		٤	٦٩		٦١	٩	ذرية	٢	١٢٨
تدعونني	٤٠	٤١، ٤٢	دعاء	٢	١٦٦	لدلوك	١٧	٨٠	بالدهن	٢٣	٢٠		٦٠	٨	بالدين	٨٢	٩		١٠	٨٣
وندعوه	٤٠	٤٣	الدعاء	٢١	٤٥	فدلاهما	٧	٢١	كالدهان	٥٥	٣٧	ديارهم	٢	٧٩، ٢٤٣		٩٥	٧	ذرية	٦	١٣٣
تدعونه	٦	٦٣		٢٧	٨٢	فأدلى	١٢	١٩	مدهنون	٥٦	٨٠		٣	١٩٣		١٠٧	١		١٩	٥٩
تدعوننا	١٤	١٠		٣٠	٥١	وتدلوا	٢	١٨٤	أدهى	٥٤	٤٦		٨	٤٩	للدين	١٠	١٠٥	ذرية	١٧	٣
تدعوه	٥٢	٢٨	دعائي	١٤	٤٢	فتدلى	٥٣	٨	داود	٢	٢٥٢		١١	[illegible]		٣٠	٢٩، ٤٢	ذرية	٣	٣٤، ٣٨
ادع	٢	[illegible]		٧١	٥	دلوه	١٢	١٩	داود	٣٨	٢٣، ٢٥		٢٢	٤١	دين	٩	٢٩		٤	١٠
	٧	١٣١	دعاؤكم	٢٥	٧٧	فدمدم	٩١	١٥		٤	١٦١		٥٩	٢، ٨	دينا	٣	٧٩		٧	١٧٢
	١٦	١٢٦	بدعائك	١٩	٤	دمر	٤٧	١١		٥	٨٢	ديارهم	٣٣	٢٧		٤	١٣٤	ذرية	١٣	٣٨
	٤٣	٤٨	دعائهم	٤٦	٤	دمرنا	٢٦	١٧٢		٥	٨٤	ديارا	٧١	٢٧		٥	٥	ذريتي	٢	١١٨
فادع	٢	٥٨	دعاءه	١٧	١٢		٣٧	١٣٦		١٧	٥٧	دائرة	٩	٩٩		٦	١٦٢		١٤	٣٠، ٤٢
	٤٢	١٤	دعاءكم	٣٥	١٥	ودمرنا	٧	١٣٣		٢١	٧٩		٤٨	٦	ديني	١٠	١٠٤		٤٦	١٤
وادع	٢٢	٦٦	أدعيائهم	٣٣	٣٧	فدمرناها	١٧	١٧		٢٧	١٥، ١٦	دائرة	٥	٥٧		٣٩	١٦	ذرياتهم	٥٢	٢١
فادعوا	٢، ١٠	٢٣، ٣٨	أدعياءكم	٣٣	٤	دمرناهم	٢٧	٥١		٣٤	١٠، ١٢	الدوائر	٩	٩٩		١٠٩	٦	ذريته	٦	٨٤
	١١	١٥	دعوة	١٣	١٥	فدمرناهم	٢٥	٣٦		٣٨	١٦، ٢١	نداولها	٣	١٤٠	دينكم	١٠٩	٦		٢٩	٢٦
	٢٥	١٥	دعوة	٤٠	٤٦	تدمر	٤٦	٢٤	وداود	٢١	٧٨	دولة	٥٩	٧	دينهم	٨	٥١	ذريتهما	٣٧	١١٣
ادعهن	٢	٢٦٠	دعوة	٢	١٨٦	تدميرا	١٧	١٧	تدور	٣٣	١٩	دامت	١١	١٠٧، ١٠٨	دينه	٢	٢١٧		٥٧	٢٦
ادعوني	٤٠	٦٠	دعوة	٣٠	٢٥		٢٥	٣٨	تديرونها	٢	٢٨٢	دمت	٣	٧٥		٥	٥٩	ذريتنا	٢	١٢٨
فادعوه	٧	١٧٩	دعوتكما	١٠	٨٩	الدمع	٥	٨٣	دار	٦	١٢٧	دمت	٥	١١٧	دينكم	٢	٢١٣	ذريته	١٧	٦٢
	٤٠	٦٥	دعوتك	١٤	٤٦		٩	٩٢		١٣	٣٢		١٩	٣٢		٤	١٦٩		٣٧	٧٥
وادعوه	٧	٢٩، ٥٦	دعواهم	٧	٥	فيدمغه	٢١	١٨		٤٠	٤٢	داموا	٥	٢٤		٥	٣، ٨١	وذريته	١٨	٤٨
ادعوهم	٣٣	٥		١٠	١٠	والدم	٥	٣		٤١	٢٨	دمتم	٥	٩٦		٩	١٢	وذريتهما	٣	٣١
فادعوهم	٧	١٩٣		٢١	١٥	بدمه	١٢	١٨	والدار	١٢	١٠٩	دائم	١٣	٣٥	بدينكم	٤٩	١٦	ذريتهم	٧	١٧١
دعي	٤٠	١٢	يدع	١٦	٥	ودم	١٦	٦٨		١٥	٣٢	دائمون	٧٠	٢٣	دينهم	٣	٢٤		٣٤	٤١
دعوا	٢	٢٨٢	دفعتم	٤	٧	دما	٦	١٤٦	الدار	٢	٨٨	ودون	٧	٢٠٤	دينكم	٣	٦٦		٥٢	٢١
	٢٤	٤٧، ٥٠	ادفع	٢٣	٩٨	والدم	٢	١٦٨		٢٨	٨٣	دوني	١٧	٢		٥	٥، ٦٢	وذرياتنا	٢٥	٧٤
دعيتم	٣٣	٥٣		٤١	٣٤		٧	١٣٠	وللدار	٦	٣٢		١٨	٤٩، ١٠٢		٤٠	٢٧	وذرياتهم	٦	٨٧
يدعى	٦١	٧	ادفعوا	٣	١٦١		١٦	١١٦	والدار	٧	١٦٩	دونك	١٦	٨٨	لمدينون	٣٧	٥١		١٣	٢٣
تدعى	٤٥	٢٧	فادفعوا	٤	٦	الدماء	٢	٢٨	دار	١٠	٢٥		٢٥	١٩	مدينين	٥٦	٨٥		٤٠	٨
يدعون	٣	٢٣	يدافع	٢٢	٣٩	دماؤها	٢٢	٣٨	الدار	٦	١٣٦	دونها	١٨	٨٩	باب الذال			ذرأ	٦	١٣٧
	٥٨	٤٣	دفع	٢	٢٥٢	دماءكم	٢	٧٨		١٣	١٤، ١٥	دونهما	١٨	٩٢	الذئب	١٢	١٣، ١٤، ١٧		١٦	١٤
ويدعون	٦٨	٤٢		٢٢	٤١	بدينار	٤	٦٨		٢٨	٣٧		٥٥	٦٢	مذءوما	٧	١٧	ذرأنا	٧	١٧٨
تدعون	٤٠	١٠	دافع	٧٠	٢	دنا	٥٣	٨		٢٨	٤٦	دوننا	٢١	٤٣	الذباب	٢٢	٧٢	ذرأكم	٢٣	٨١
	٤٧	٤٠	دافع	٥٢	٨	يدنين	٣٣	٥٩		٤٠	٥٥	دونكم	٣	١١٤	ذبابا	٢٢	٧٢		٦٧	٢٤
ستدعون	٤٨	١٦	دافق	٨٦	٦	دان	٥٥	٥٤	دار	٧	١٤٢	دونهم	٨	٦٢	مذبذبين	٤	١٤٢	يذرؤكم	٤٢	٩
يدعون	٣٦	٥٧	دكت	٨٩	٢١	دانية	٦	٩٩		١٤	٣٣		١٩	١٧	فذبحوها	٢	٦٦	ذرعا	١١	٧٩
تدعون	٤١	٣١	فدكتا	٦٩	١٤		٦٩	٢٣		٣٥	٣٢		٢٨	٢٣	تذبحوا	٢	٦٣		٢٩	٣٢
	٦٧	٢٧	دكا	٧	١٣٩	ودانية	٧٦	١٤	الدار	٢٨	٧٧		٣٣	٤٠	أذبحك	٣٧	١٠١	ذرعها	٦٩	٣٢
الداع	٢	١٨٢		٨٩	٢٢	أدنى	٢	٥٨		٢٩	٦٤	يدينون	٩	٢٩	لأذبحنه	٢٧	٢١	ذراعا	٦٩	٣٢
	٥٤	٦، ٨	دكة	٦٩	١٤		٤	٣		٥٩	٩	تداينتم	٢	٢٨٣	ذبح	٥	٤	بذراعيه	١٨	١٧
داعي	٤٦	٣٠، ٣١	دكاء	١٨	٩٨		٥	١٠٧	والدار	٣٣	٢٩	دين	٤	١١، ١٢	يذبح	٢٨	٤	تذروه	١٨	٤٣
وداعيا	٣٣	٤٦	وادكر	١٢	٤٥		[illegible]		الديار	١٧	٥	بدين	٢	٢٨٢	يذبحون	٢	٤٩	ذروا	٥١	١
الداعي	٢٠	١٠٧	مدكر	٥٤	١٥، ٢٢، ٣٢، ٤٠، ٥١	وأدنى	٢	٢٨٢	وبداره	٢٨	٨١	دين	٩٨	٤	ويذبحون	١٤	٦	والذاريات	٥١	١
دعاء	١٣، ٤٠	١٤، ٥٠	دهم	٢٤	١٣	الأدنى	٧، ٣٢	١٦٨، ٢١	داركم	١١	٦٨	دين	٣	٧٧	بذبح	٣٧	١٠٧	مذعنين	٢٤	٤٨

كلمات	سورة	آيات	كلمات	سورة	آيات	كلمات	سورة	آيات	كلمات	سورة	آيات	كلمات	سورة	آيات	كلمات	سورة	آيات	كلمات	سورة	آيات
الأذقان	٣٦	٧	فذكر	٥٠	٣٥	الذكر	٣٨	٧	لذكورنا	٤	١٤٠	وذلة	٧	١٥١	بذنوبنا	٤٠	١١	اذهبا	٣٠	٤٥
للأذقان	١٧	١٠٨/١٠٩		٥٢	٢٩		٥٤	١٥	ذكرانا	٤٢	٤٩	الذلة	٢	٥٨	ذنوبكم	١٤	١١		٢٥	٣٨
وذكر	٣٣	٢١		٨٧	٩	بذكر	١٣	٢٨	الذكران	٢٦	١٦٥		٣	١٠٨		٤٦	٣٠	فاذهبا	٢٦	١٣
	٨٧	١٥		٨٨	٢١		٢١	٢٧	للذاكرين	١١	١١٦	ذلول	٢	٦٦		٧١	٤	اذهبوا	١٢	٨٧/٩٣
ذكرت	١٧	٤٩	وذكرى	٦	٦٩	لذكرى	٥٧	١٥	والذاكرين	٣٣	٣٥	ذلولا	٦٧	١٥	بذنوبكم	٥	٢١	أذهب	٣٥	٣١
ذكروا	٣	١٢٩		٥١	٥٥	ذكر	٢١	٢	ذكرى	٦	٦٨/٩٠	ذللا	١٦	٧١	ذنوبهم	٥	٥٣	أذهبتم	٤٦	١٩
وذكروا	٢٦	٢٢٧	وذكرهم	١٤	٥	ذكر	٢٦	٤		١١	١١٦	أذلة	٣	١١٩		٢٨	٧٨	ليذهب	٣٣	٣٣
ذكره	٧٤	٥٤	ذكر	١٨	٥٥	الذكر	١٦	٤٥		٢٦	٢٠٩	أذلة	٥	٥٩	بذنوبهم	٣	٩	ويذهب	٨	١١
	٨٠	١٢		٣٢	٢٢		٢١	٧/١٠٥		٣٨	٤٦	أذلة	٢٧	٣٤/٣٧		٦	٦	ويذهب	٩	١٥
يذكر	١٩	٦٨	ذكروا	٥	١٦/١٧		٢٥	٣١		٧٤	٣٣	الأذل	٦٣	٨		٧	٩٨	يذهبن	١١	١١٦
	٢١	٣٦		٦	٤٤		٣٨	١	لذكرى	٣٩	٢٢	الأذلين	٥٨	٢١		٨	[illegible]	يذهبن	٢٢	١٥
تذكر	١٢	٨٥		٧	١٩٥	بالذكر	٤١	٤١		٥٠	٣٦	تذليلا	٧٦	١٤		٩	١٠٣	الذهب	٣	١٢
يذكرون	٣	١٨٨		٣٥	٧٣	للذكر	٥٤	١٧، ٢٢/٣٢، ٤٠	وذكرى	٧	١	أذلك	٢٥	١٦		٤٠	٢٢	ذهبا	٣	٨٥
	٤	١٤١		٣٢	١٥	والذكر	٣	٥١		١١	١٢١		٣٧	٦٠	لذنوبهم	٣	١٢٩	الذهب	٩	٣٤
	٦	١٣٩		٣٧	١٣	ذكر	١٣	٤٢		٢١	٨٤	بذلك	٤٣	١٩	ذنوبنا	٣	١٦، ١٤٧/١٩١	ذاهب	٣٧	٩٧
	٣٧	١٣	ذكرتم	٣٦	١٨		٥٨	٢٠		٢٩	٥٠		٤٥	٢٣		١٢	٩٨	ذهاب	٢٣	١٨
	٧٤	٥٥	تذكر	٣٥	٣٤	ذكرا	٢	١٩٦		٣٨	٤٢		٦٨	٣٠	ذنوبكم	٣	٢٩	تذهل	٢٢	٢
ليذكروا	٢٢	٣٥	يتذكر	١٣	١٩		١٨	٦٩/٨٣		٤٠	٥٦	فبذلك	١٠	٥٨		٣٣	٧١	فذرو	٣٠١	٥١
وليذكروا	٢٢	٢٩		٢٠	٤٦		٢٠	٩٩/١١٣		٥٠	٨	وبذلك	٦	١٦٣		٦١	١٢	وذو	٤١	٤٣
فستذكرون	٤٠	٤٧		٣٥	٣٤		٣٣	٤١	الذكرى	٦	٦٧	فذلك	٢١	٣٠	ذنوب	٥١	٥٩	وبذي	٤	٤٠
تذكروا	٤٣	١٢		٣٩	١٢		٣٧	٣/١٦٨		٤٤	١٢		٧٤	٩	ذنوبا	٥١	٥٩	لذي	٨٩	٤
يذكرهم	٢١	٦١		٤٠	١٣		٦٥	١١		٥١	٥٥		١٠٧	٢	ذهب	٢	١٦	ولذي	٨	٤٢
اذكره	١٨	٦٣		٧٩	٣٥		٧٧	٥		٨٠	٤	كذلك	٣	٤٢		١١	١٢/٧٧		٥٩	٧٠
اذكرك	٢	١٤٢		٨٩	٢٤	وذكرا	٢١	٤٩		٨٧	٩		١٩	٢١		٢١	٨٧	وذي	٢	٧٧
ستذكرونهن	٢	٢٣٥	يذكر	٢	٢٧٢	ذكركم	٢١	١٠		٨٩	٢٤	فكذلك	٣٠	٨٩		٣٣	١٩	وذا	٢١	٨٥/٨٧
ونذكرك	٣٠	٣٥		٣	٥	ذكري	١٨	١٠١	ذكراها	٧٩	٤٣	فلذلك	٤٢	١٤		٧٥	٣٣		٣٨	٤٨
اذكر	٥	١٠٩		٨٠	٤		٣٠	٤٤/١٣٣	ذكرهم	٤٧	٢٠	ولذلك	١١	١٢٠	لذهب	٢	١٩	ذوا	٥	٩٦/١٠٥
اذكروا	٢	[illegible]	سيذكر	٨٧	١٠		٢٣	١١٢	تذكرة	٧٣	١٩	ذلكما	١٢	٣٧		٢٣	٩٣	ذوى	٦٥	٢
	٥	[illegible]	يذكر	٢٥	٦٣		٣٨	٧		٧٤	٥٤	فذلكم	١٠	٣٢	ذهبت	٤٠	١١	ذوي	٢	١٧٧
	١٤	٦	وليتذكر	٣٨	٢٨	ليذكر	٣٠	١٣		٧٦	٢٩	كذلكم	٤٨	١٥	ذهبوا	١٢	١٥	ذات	٨	١
	٣٣	٩/٤١	وليذكر	١٤	٥٢	ذكرنا	١٨	٢٧		٩٠	١١	وذلكم	٤١	٢٢	ذهبنا	١٢	١٧	ذات	١٨	١٦/١٧
	٣٥	٣	تذكرون	٦	٨٠		٥٣	٣٠	لتذكرة	٦٩	٣٨	فذلكن	١٢	٣٢	يذهب	٢٤	٤٣		٢٧	٦١
فاذكروا	٢	١٩٣/١٩٦		٣٢/٤٠	٣/٤٠	كذكركم	٢	١٩٦	التذكرة	٧٤	٥٠	ذمة	٩	٨/١٠	فيذهب	١٣	١٨		١١١	٣
	٤	٢٢٠/١٠٣	ليذكروا	١٧	٤٣	ذكرهم	٢٣	٧٣	تذكرة	٢٠	٢	مذموم	٦٨	٣٩	تذهب	٣٥	٩	وذات	١٨	١٧
	٧	٦٧/٧٢		٣٥	٥٢	ذكرك	٩٤	٤		٥٦	٧٢	مذموما	١٧	١٩/٢٢	وتذهب	٨	٤٨	ذواتا	٥٥	٤٨
	٢٢	٣٧				الذكر	٣	٣١		٦٩	١٢	ذنب	٢٦	١٣	ويذهبا	٢٠	٦٦	ذواتي	٣٤	١٥
واذكرن	٣٣	٣٤	تذكروا	٧	٢٠٠		٥٣	٣١	وتذكيري	١٠	٧١	ذنب	٨١	٩	يذهبوا	٢٤	٦٢	تذودان	٢٨	٢٣
اذكرني	١٢	٤٢	ذكره	١٩	١	ذكر	٣	١٣	مذكورا	٧٦	١	الذنب	٤٠	٢		٣٣	٢٠	فذاقت	٦٥	٩
فاذكروني	٢	١٤٢		٢١	٢٤		٤	١٤٣	مذكر	٨٨	٢١	بذنوب	١٧	١٨	تذهبون	٨١	٢٦	ذاقا	٧	٢١
واذكروه	٢	١٩٤	ولذكر	٣٩	٤٤		١٦	٩٩	ذكيتم	٥	٣		٢٥	٦٠	تذهبوا	١٢	٣	ذاقوا	٦	١٤٩
ذكر	٦	١١٨/١١٩	وذكر	٢١	٢٤		٤٠	٤٣	تذل	٣٠	١٣٤	الذنوب	٣	١٢٩	ليذهبوا	٤	٢٣		٥٩	١٥
	٨	٢	ذكر	٧	٦١/٦٧		٤٩	١٣	وذللناها	٣٦	٧٢		٣٩	٥٤	تذهبن	٤٣	٣٠	فذاقوا	٦٤	٥
	٢٢	٣٦		١٣	١٠٤	للذكر	٤	١٢	وذللت	٧٦	١٤	لذنبك	١٢	٣٩	لنذهبن	١٧	٨٨	ليذوق	٥	٩٦
	٣٩	٢٤٦		٢١	٥١	فللذكر	٤	١٧٥	وتذل	٣	٢٥	لذنبك	٤٠	٥٧	اذهب	١٧	٦٥	يذوقون	٤٤	٥٦
وذكر	٤٧	٢٢		٣٦	٦٩	الذكر	٥٣	٤٦	الذل	١٧	٢٥/١١١		٤٧	٢١		٢٠	٢٥/٤٢		٧٨	٢٤
تذكره	٢٢	٤١		٣٨	٤٩/٨٧		٧٥	٣٩		٤٢	٤٣	ذنبك	٤٨	٢		٢٧	٢٨	يذوقوا	٣٨	٧
تذكر	٢	١٠٨		٨١	٢٧		٩٢	٣	ذلة	١٠	٢٦/٢٧	ذنبه	٥٥	٣٩		٧٩	١٧	ليذوقوا	٤	٥٩
ذكره	٤٨	٥١	لتذكره	٤٣	٤٣	ذا الذكر	٦	١٤٣/١٤٥		٦٨	٤٣	بذنبه	٢٩	٣٩	فاذهب	٥	٢٧	وليذوقوا	١٤	٩٦
ونذكر	٢٣	٣٦	الذكر	١٥	٦	الذكور	٤٢	٤٨		٧٠	٤٤	بذنبهم	٦٧/٩١	١١/١٥		٢٠	٩٧	فليذوقوه	٣٨	٥٧
ذكر	٦	١٢١																		

کلمات	سورۃ	آیات	کلمات	سورۃ	آیات	کلمات	سورۃ	آیات	کلمات	سورۃ	آیات	کلمات	سورۃ	آیات	کلمات	سورۃ	آیات	کلمات	سورۃ	آیات
ذق	۴۴	۴۹	رؤسهم	۲۱	۶۶	ورأیتهم	۶۳	۵	أراکم	۱۱	۲۹/۸۴	نرینک	۴۰	۷۷	ربهما	۷	۲۱	ربانیین	۳	۷۳
فذوقوا	۳	۱۰۲		۲۲	۲۰	رأیتهم	۱۲	۴		۴۶	۲۲		۴۳	۴۱	وربنا	۲۱	۱۱۲	ربما	۱۵	۲
	۶	۳۰		۳۲	۱۲	رأوک	۲۵	۴۳	یرونه	۷۰	۶	لنریه	۱۷	۱	فربکم	۱۷	۸۶	ربحت	۲	۱۵
	رأس		رؤسکم	۲	۱۹۲	ورأوا	۷	۱۴۸	یرونها	۲۵	۴۲	نریهم	۴۳	۴۷	ربی	۱۸	۳۶	وتربصتم	۵۷	۱۳
وذوقوا	۸	۵۲		۴۸	۲۷	ترا	۲	۱۶۱		۷۹	۴۶	سنریهم	۴۱	۵۳		۴۰	۲۸	ویتربص	۹	۹۹
	۲۲	۲۲	رؤسهم	۱۷	۵۳		۲۳		یرونهم	۳	۱۱	أرنی	۲	۲۶۲		۴۴	۱۹	یتربصون	۴	۱۴۰
	۳۲	۱۴	رؤسهم	۶۳	۵	ورآه	۴۶	۲۳	ترونها	۱۳	۲		۷	۱۳۹	بربک	۱۷	۱۸	یتربصن	۲	۲۲۸/۲۳۴
فذوقوه	۸	۱۴	رأفة	۲۴	۲		۶۷	۲۷		۲۲	۲	أرنا	۴	۱۵۲		۱۷	۶۷	تربصون	۹	۵۲
أذقنا	۱۰	۲۱	رأفة	۵۷	۲۷	فرأوه	۳۰	۵۰		۳۱	۹		۴۱	۲۹		۲۵	۳۳	نتربص	۹	۵۲
	۱۱	۱۱	لرءوف	۲	۱۳۸	رأوها	۶۸	۲۶	ترونهم	۷	۲۶	فأرنا	۲	۱۳۲		۴۱	۵۳		۵۲	۳۰
	۳۰	۳۵		۱۶	۷/۴۹	رأوهم	۸۳	۳۲	ترونها	۹	۲۶/۴۰	أرونی	۳۴	۲۶		۸۲	۶	تربصوا	۵۲	۳۱
	۴۲	۴۷		۲۲	۶۴	رأینه	۱۲	۳۱		۳۳	۹		۳۵	۳۸	لربک	۱۰۸	۲	فتربصوا	۹	۲۴/۵۲
فأذاقها	۱۶	۱۱۲		۵۷	۹	رأیتموه	۳	۱۴۳	لترونها	۱۰۲	۷		۴۶	۳	ألربک	۳۷	۱۴۹		۲۰	۱۳۵
أذاقهم	۳۰	۳۳	ورأی	۱۸	۵۱	یری	۲	۱۶۰	نراک	۱۱	۲۹	فأرونی	۳۱	۱۰	ولربک	۷۴	۷		۲۳	۲۵
فأذاقهم	۳۹	۲۷	رأیت	۴	۶۴		۵۳	۱۲/۳۶		۱۲	۳۶/۷۸	یری	۴۶	۲۳	فلا وربک	۴	۶۸	تربص	۲	۲۲۶
لأذقناک	۱۷	۷۷		۶	۶۷		۷۹	۳۶	لنریک	۷	۵۸/۶۶		۵۳	۴۱	بربه	۷۲	۱۳	متربص	۲۰	۱۳۵
أذقناه	۱۱	۱۲		۴۷	۲۲		۹۶	۱۴		۱۱	۹۳	یراءون	۴	۱۴۱	لربه	۱۷	۲۹	متربصون	۹	۵۲
	۴۱	۵۰		۷۶	۲۰	فسیری	۹	۱۰۶	ونراه	۷۰	۷		۱۰۷	۶		۱۰۰	۶	المتربصین	۵۲	۳۱
ویذیق	۶	۶۵	أرأیت	۱۸	۶۳	وسیری	۹	۹۵	نراها	۱۳	۳۰	تراءا	۲۶	۶۱	فوربک	۱۵	۹۲	وربطنا	۱۸	۱۳
فلنذیقن	۴۱	۲۶		۲۵	۴۵	وتری	۳۴	۶	لیروا	۹۹	۶	تراءت	۸	۵۰		۱۹	۶۴	ربطنا	۲۸	۹
ولیذیقکم	۳۰	۴۵		۹۶	۹/۱۱/۱۴	یر	۳۶	۷۷	أراک	۴	۱۰۶	الرأی	۱۱	۲۹	ربک	۱۶	۷۱	ولیربط	۸	۱۱
لیذیقهم	۳۰	۴۰		۱۷	۱	ترین	۱۹	۲۶	أراکهم	۸	۴۵	رأی	۳	۱۱		۱۹	۱۹	ورابطوا	۳	۲۰۰
ونذیقه	۲۲	۹	أفرأیت	۱۹	۸۰	ورآه	۲۰	۳۸	فأراه	۷۹	۲۰	ورئیا	۱۹	۷۵		۸۹	۲۹	رباط	۸	۶۳
نذقه	۲۲	۲۶		۲۶	۲۰۵	ترون	۸	۵۰	أراکم	۳	۱۳۵	الرؤیا	۱۷	۶۲	لربک	۳	۳۸	الرعب	۳	۱۲/۱۳
	۲۵	۳۱		۳۵	۲۲		۱۳	۵۹	أریناک	۱۷	۶۲		۳۷	۱۰۵	لربها	۸۴	۵/۲	[illegible]	۴	۳
	۳۴	۱۱		۵۳	۳۴	تروا	۳۱	۱۹	لأریناکهم	۴۷	۳۲		۴۸	۲۷	ربنا	۳۰	۷۵		۳۵	۱
نذیقهم	۱۰	۷۰	ورأیت	۱۱۰	۲		۷۱	۱۴	أریناه	۲۰	۵۸	للرؤیا	۱۲	۴۳		۷۲	۲	أربع	۲۴	۶
لنذیقهم	۴۱	۱۵	رأیت	۱۲	۴	لترون	۱۰۲	۶	نری	۵	۷۵	رؤیای	۳	۴۳/۱۰۱	وربنا	۵	۳۰	أربع	۲۴	۴۴
ذائقة	۳	۱۸۲	أفرأیتم	۲۶	۷۵	تری	۷	۵۲/۱۳۹	ونری	۲۸	۵	رؤیاک	۱۲	۵		۴۶	۴۳	أربع	۲۴	۸
	۲۱	۳۶		۳۹	۳۹		۶	۹۴	یریکهم	۸	۴۵	رئاء	۲	۲۶۶	لربکم	۴۲	۴۶	أربعة	۹	۳۶
	۲۹	۵۷		۵۳	۱۹		۱۱	۲۹	لیریه	۵	۳۴	رئاء	۴	۴۲	وربکم	۱۱	۵۹	أربعة	۲	۲۲۶
لذائقون	۳۷	۳۰		۵۶	[illegible]		۲۵	۲۳	یریکم	۱۳	۱۳	ورئاء	۸	۴۹		۴۰	۲۸		۴۱	۹
لذائقوا	۳۷	۳۷	رآک	۲۱	۳۷		۳۸	۶۲		۳۰	۲۳	ورب	۳۴	۱۴		۴۴	۱۹	بأربعة	۲۴	۴/۱۳
ولنذیقنهم	۳۲	۲۱	رآه	۲۷	۴۰	یراک	۲۶	۲۱۸		۴۰	۱۳	لیربو	۲	۱۲۵	لربهم	۷	۱۵۲	أربعة	۲	۲۳۴
	۴۱	۵۰		۵۳	۱۳	یراها	۲۴	۴۰	یریکموهم	۸	۴۶		۵	۷۰		۱۳	۱۸		۹	۲
فذانک	۲۸	۳۲		۸۱	۲۳	یراکم	۷	۲۶	سیریکم	۲۷	۹۵		۴۰	۶۸		۲۵	۶۵	أربعة	۲	۲۶۲
أذاعوا	۴	۸۵		۹۶	۷		۹	۱۲۸	ویریکم	۲	۶۸		۸۳	۶		۴۳	۴۶		۴	۱۱
باب و	الر		فرآه	۳۵	۹	یره	۹۰	۷		۴۰	۸۱	ورب	۴۵	۳۵	وربک	۷۴	۳	أربعین	۲	۴۸
الرأس	۱۹	۴		۳۷	۵۳		۹۹	۷/۸	لیریهما	۷	۲۶	فورب	۵۱	۲۳	ربهما	۷	۱۸۹		۵	۲۹
برأس	۷	۱۳۹	رآها	۲۷	۱۰	ترانی	۷	۱۳۹	لیریکم	۳۱	۳۰	رب	۳۴	۵۸	وربکم	۵	۷۶/۱۱۷		۷	۱۳۸
رءوس	۲	۲۷۹		۲۸	۳۱	فرآه	۳۹	۲۲	یریهم	۲	۱۶۲	ورب	۳۷	۱۲۶	ربهم	۳	۱۹۷		۴۶	۱۳
	۳۷	۶۴	رأته	۲۷	۴۴		۵۷	۱۹	نریک	۲۳	۹۵	ربا	۶	۱۶۳	ربهم	۶	۵۲	رابعهم	۱۸	۲۱
رأسی	۱۲	۳۶	رأتهم	۲۵	۱۳	تراهم	۴۸	۲۹	أریکم	۴۰	۳۰	وربی	۱۰	۵۳	أأرباب	۱۲	۳۹		۵۸	۸
برأسی	۲۰	۹۵	أرأیتک	۱۷	۶۴	وتراهم	۷	۱۹۷	سأریکم	۷	۱۳۲		۳۴	۳	أربابا	۳	۵۷/۷۴	وربت	۲۲	۵
رأسه	۲	۱۹۲	لرأیته	۵۹	۲۱		۴۲	۴۴		۲۱	۳۸		۶۴	۷		۹	۳۱		۴۱	۲۹
	۱۲	۴۱	أرأیتکم	۶	۴۰/۴۷	ترن	۱۸	۳۷	نریک	۲۳	۹۷	ربک	۱۹	۲۱	ربیون	۳	۱۴۰	یربوا	۳۰	۳۸
	۴۴	۴۸	أرأیتم	۳۰	۹۴	أرانی	۱۲	۳۶	لنریک	۲۰	۲۴		۵۱	۳۰	ربائبکم	۴	۲۷	لیربوا	۳۰	۳۸
برءوسکم	۵	۸		۳۳	۱۹	آزر	۶	۷۴	نرینک	۱۰	۴۶	[illegible]	۳	۳۲	الربانیون	۵	۶۸	ربیانی	۱۷	۲۵
ناکسوا	۱۳	۳۴		۶۳/۷۶	۶/۱۹	أراکم	۳	۱۱۵		۳	۴۰	[illegible]	۷/۲۰	۱۹/۲۴	والربانیون	۵	۴۸	نربک	۲۶	۱۷

كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات
وَرَبِّي	۲	۲۷۷	يَرْجِعَ	۳۰	۹۳	وَأَرْجُلَكُمْ	۵	۸	رَجِيمٌ	۱۵	۳۴	رَحْمَةً	۱۱	۷۶	رُحَمَاءُ	۴۸	۲۹	يَرْتَدَّ	۲۷	۴۰
رَابِيًا	۱۳	۱۸	أَرْجِعُ	۱۲	۴۶		۷	۱۲۱		۳۸	۷۸	وَرَحْمَةٌ	۴۳	۳۱	أَرْحَمُ	۷	۱۵۰	يَرْتَدِدْ	۲	۲۱۷
رَابِيَةً	۶۹	۱۰	تَرْجِعُونَهَا	۵۶	۸۶		۲۰	۷۳	رَجِيمٍ	۱۵	۱۷	رَحْمَةٌ	۱۸	۹۷		۱۲	۶۴ ۹۲	تَرْتَدُّوا	۵	۲۴
أَرْبَى	۱۶	۹۲	تَرْجِعُوهُنَّ	۶۰	۱۰		۲۶	۴۹		۸۱	۲۵	الرَّحْمَةِ	۱۷	۲۴		۲۱	۸۳	بِرَدِّهِنَّ	۲	۲۲۸
يَرْبُوا	۳۰	۳۹	اِرْجِعْ	۱۲	۵۰	رَجُلٌ	۴	۱۵	الرَّجِيمِ	۳	۳۱		۱۸	۵۷	بِالرَّحْمٰنِ	۱۳	۲۹	رَادَّ	۱۰	۱۰۷
الرِّبٰوا	۲	۲۷۵ ۲۷۶ ۲۷۸		۲۷	۳۷		۱۱	۸۰		۱۶	۱۰۰	رَحْمَةَ	۲	۲۱۸		۱۹	۱۸	بِرَادِّي	۱۶	۷۳
	۳	۱۴۵		۶۷	۴		۲۳	۲۵ ۳۸	الْمَرْجُومِينَ	۲۶	۱۱۶		۷	۵۶		۴۳	۳۲	لَرَادُّكَ	۲۸	۸۵
	۴	۱۵۹	فَارْجِعِ	۶۷	۳		۲۸	۱۹	يَرْجُوا	۱۸	۱۱۰		۳۹	۱۳	لِلرَّحْمٰنِ	۱۹	۴۴ ۹۲	فَزَادُوهُمْ	۷۲	۶
رَبْوَةٍ	۲۳	۵۰	اِرْجِعُوا	۱۲	۸۱		۳۴	۳۳		۲۹	۵		۴۳	۳۱		۲۱	۱۰۷	مَرَدٍّ	۴۲	۴۳
بِرَبْوَةٍ	۲	۲۶۵		۲۴	۲۸		۳۶	۱۹		۳۳	۲۱	لَرَحْمَةَ	۳۰	۵۰		۲۵	۲۸ ۶۱	مَرَدَّ	۱۳	۱۱
يَرْتَعْ	۱۲	۱۲		۵۷	۱۳		۴۰	۲۹		۶۰	۶	الرَّحْمَةَ	۶	۱۲ ۵۴		۴۳	۱۶ ۸۱		۳۰	۴۳
رَتْقًا	۲۱	۳۰	فَارْجِعُوا	۲۴	۲۸	فَرَجُلٌ	۲	۲۸۲	وَيَرْجُوا	۳۹	۹	وَرَحْمَتِي	۷	۱۵۶	الرَّحْمٰنَ	۱۷	۱۱۰		۴۲	۴۷
وَرَتَّلْنَاهُ	۲۵	۳۲		۳۳	۱۳	رَجُلٍ	۷	۶۳ ۶۹	تَرْجُوا	۲۸	۸۶	وَرَحْمَةٌ	۲	۶۴		۳۶	۱۱	مَرَدًّا	۱۹	۷۶
تَرْتِيلًا	۲۵	۳۲	وَارْجِعُوا	۲۱	۱۳		۱۰	۲	وَيَرْجُونَ	۱۷	۵۷		۴	۸۳ ۱۱۳		۵۰	۳۲	مَرَدَّنَا	۴۰	۴۳
	۷۳	۴	اِرْجِعِي	۸۹	۲۸		۳۴	۷	تَرْجُونَ	۷۱	۱۳		۲۴	۲۰ ۲۱	بِالْمَرْحَمَةِ	۹۰	۱۷	مَرْدُودٍ	۱۱	۷۶
وَرَتِّلِ	۷۳	۴	فَارْجِعْنَا	۳۲	۱۲		۴۳	۳۰	وَتَرْجُونَ	۴	۱۰۴	رُحْمًا	۲۹	۲۲	رُخَاءً	۳۸	۳۶	لَمَرْدُودُونَ	۷۹	۱۰
رُجَّتِ	۵۶	۴	اِرْجِعُونِ	۲۳	۹۹	لِرَجُلٍ	۳۳	۴	تَرْجُوهَا	۱۷	۲۸	رَحْمَتَكَ	۷	۱۵۶	وَرَدَّ	۳۳	۲۵	رِدْءًا	۲۸	۳۴
رَجًّا	۵۶	۴	رُجِعْتُ	۴۱	۵۰		۳۹	۲۹	وَارْجُوا	۲۹	۳۶	بِرَحْمَتِكَ	۱۰	۸۶	فَرَدُّوا	۱۴	۹	رَدِفَ	۲۷	۷۲
الرِّجْزُ	۷	۱۳۴	يُرْجَعُ	۱۱	۱۲۳	وَرَجُلًا	۳۹	۲۹	أَرْجِهْ	۷	۱۱۱		۲۷	۱۹	رَدَدْنَا	۱۷	۶	الرَّادِفَةُ	۷۹	۷
رِجْزٍ	۳۴	۵	يَتَرَاجَعَا	۲	۲۳۰	رَجُلَانِ	۵	۲۳		۲۶	۳۶	بِرَحْمَتِهِ	۲	۱۰۵	رُدُّوهَا	۳۸	۳۳	مُرْدِفِينَ	۸	۹
	۴۵	۱۰	رَجْعٌ	۵۰	۳	رَجُلَيْنِ	۲	۲۸۲	تُرْجِي	۳۳	۵۱		۳	۱۰۷	رَدُّوهُ	۴	۸۳	رَدْمًا	۱۸	۹۵
رِجْزَ	۸	۱۱	الرَّجْعِ	۸۶	۱۱		۱۶	۷۶	أَرْجَائِهَا	۶۹	۱۷	وَبِرَحْمَتِهِ	۱۰	۵۸	وَرَدَدْنَاهُ	۹۵	۵	فَتَرْدَى	۲۰	۱۶
رِجْزًا	۲	۵۹	رَجْعِهِ	۸۶	۸		۱۸	۳۷	مَرْجُوًّا	۱۱	۶۲	رَحْمَتِنَا	۱۹	۵۰ ۵۳	فَرَدَدْنَاهُ	۲۸	۱۳	أَرْدَاكُمْ	۴۱	۲۳
	۷	۱۶۲	الرُّجْعَى	۹۶	۸		۲۸	۱۴	مُرْجَوْنَ	۹	۱۰۶		۲۱	۷۵ ۸۶	يَرُدُّونَكُمْ	۲	۱۰۹	لَتُرْدِينِ	۳۷	۵۶
	۲۹	۳۴	رَاجِعُونَ	۲	۱۴۳ ۱۵۶	الرِّجَالُ	۴	۳۴	رَحُبَتْ	۹	۲۵ ۱۱۸	بِرَحْمَتِنَا	۱۱	۵۸	يَرُدُّوكُمْ	۲	۲۱۷	لِيُرْدُوهُمْ	۶	۱۳۷
الرِّجْزُ	۷	۱۳۴ ۱۳۵		۳۱	۹۳	رِجَالٌ	۷۲	۶	[illegible]	۳۸	[illegible]	رَحْمَةً	۱۷	۵۹		۳	۹۵ ۱۴۲	[illegible]	۹۲	۱۱
وَالرُّجْزَ	۷۴	۵		۲۳	۶۲	الرِّجَالِ	۴	۷۵ ۹۸	[illegible]	۸۳	[illegible]		۴۳	۲۷	فَرُدُّوهَا	۴	۵۰	وَالْمُتَرَدِّيَةُ	۵	۳
رِجْسٌ	۵	۹۰	مَرْجِعُهُمْ	۶	۱۰۸		۲۴	۳۱	رَجُلٌ	۱۱	۷۸	أَرْحَامُ	۶	۱۴۳ ۱۴۴	رُدَّتْ	۱۲	۶۵	أَرْذَلِ	۱۶	۷۰
	۶	۱۴۵		۱۰	۴۶ ۷۰	لِلرِّجَالِ	۴	۷ ۳۲	رَحْلِهِ	۱۲	۷۵	الْأَرْحَامُ	۱۳	۸	رُدِدْتُ	۱۸	۳۶		۲۲	۵
	۷	۷۱		۳۱	۲۲	وَلِلرِّجَالِ	۲	۲۲۸	رِحَالِهِمْ	۱۲	۶۲	الْأَرْحَامِ	۳	۶	رُدُّوا	۴	۹۱	الْأَرْذَلُونَ	۲۶	۱۱۱
	۹	۹۵	مَرْجِعُهُمْ	۳۷	۶۸	رِجَالًا	۴	۱ ۱۷۵	رِحْلَةَ	۱۰۶	۲		۸	۷۵		۶	۲۸ ۶۲	أَرَاذِلُنَا	۱۱	۲۷
رِجْسًا	۹	۱۲۵	تَرْجُفُ	۷۳	۱۴		۷	۴۶	رَحِيمٌ	۱۱	۴۱ ۹۰		۲۲	۵	وَرُدُّوا	۱۰	۳۰	[illegible]	۱۱	۹۰
الرِّجْسَ	۶	۱۲۵		۷۹	۶		۱۳	۱۰۹		۱۲	۵۳		۳۱	۳۳	فَرُدُّوهُ	۴	۵۹	[illegible]	۸	۲۶
	۱۰	۱۰۰	الرَّجْفَةُ	۷	۷۸ ۹۱ ۱۵۵		۱۶	۴۵		۴۴	۴۲		۳۳	۶	رُدُّوهَا	۴	۸۶		۱۶	۷۱
	۲۲	۳۰		۲۹	۳۷		۳۱	۷	رَحْمَةً	۶	۱۶	وَالْأَرْحَامَ	۴	۱		۳۸	۳۲		۴۰	۴۳
	۳۳	۳۳	الرَّاجِفَةُ	۷۹	۶		۲۲	۲۸	رَحِمْنَا	۶۷	۲۸	أَرْحَامُكُمْ	۶۰	۳	تُرَدَّ	۵	۱۰۸	[illegible]	۴	۴۳
رِجْسِهِمْ	۹	۱۲۵	وَالْمُرْجِفُونَ	۳۳	۶۰		۳۸	۶۲	رَحْمَتَهُ	۴۰	۹	أَرْحَامِهِنَّ	۲	۲۲۸	يُرَدُّونَ	۲	۸۵		۶	۱۴۱
رَجَعَ	۷	۱۵۰	وَرَجِلِكَ	۱۷	۶۴	فَرِجَالًا	۲	۲۳۹	رَحِمْنَاهُمْ	۲۳	۷۵	أَرْحَامَكُمْ	۴۷	۲۲		۹	۱۰۲		۲۲	۲۹ ۳۵
فَرَجَعَ	۲۰	۸۶	[illegible]	۲۴	۴۳	الرِّجَالَ	۷	۸۱	وَيَرْحَمُ	۲۹	۲۱	رُحْمًا	۱۸	۸۱	تُرَدُّونَ	۹	۹۴	رَتَقْنَاهُ	۱۶	۷۷
رَجَعُوا	۹	۱۲۲	بِرِجْلِكَ	۳۸	۴۲		۲۷	۵۶	بِرَحْمَتِنَا	۷	۱۴۹	الرَّاحِمِينَ	۷	۱۵۱		۴۲	۸	وَرَزَقْنَاهُمْ	۱۰	۹۳
	۱۲	۶۳	أَرْجُلٌ	۷	۱۲۴		۲۹	۲۸	يَرْحَمْكُمْ	۱۷	۸		۱۳	۶۴ ۹۲	وَسَتُرَدُّونَ	۹	۱۰۵		۱۷	۷۲
فَرَجَعُوا	۲۱	۶۴	أَرْجُلُهُمْ	۳۶	۶۵	رِجَالِكُمْ	۲	۲۸۲	يَرْحَمْكُمْ	۱۷	۵۴		۲۱	۸۳	وَنُرَدُّ	۶	۷۰		۴۵	۱۵
[illegible]	۲	۱۹۶	وَأَرْجُلُهُمْ	۵	۳۳		۳۳	۲۳	سَيَرْحَمُهُمْ	۹	۷۱		۲۳	۱۱۱ ۱۱۸	نُرَدُّ	۷	۵۳	يَرْزُقُ	۲	۲۱۲
	۹	۹۴		۲۴	۲۴	لَرَجَمْنَاكَ	۱۱	۹۱	وَتَرْحَمْنِي	۱۱	۴۷	رَحِيمٌ	۳۶	۵۸	يَتَرَدَّدُونَ	۹	۴۵		۳	۳۷
رَجَعْنَا	۶۳	۸	أَرْجُلَكُمْ	۶	۶۵	لَأَرْجُمَنَّكَ	۱۹	۴۶	وَتَرْحَمْنَا	۷	۲۳		۴۱	۳۲	فَارْتَدَّ	۱۲	۹۶		۲۴	۳۸
رَجَعَكَ	۹	۸۳	أَرْجُلُهُمْ	۵	۷۱	يَرْجُمُوكُمْ	۱۸	۲۰	وَارْحَمْ	۲۳	۱۱۸	الرَّحِيمِ	۱ ۲۶	۳ ۲۱۷	فَارْتَدَّا	۱۸	۶۴		۴۲	۱۸
فَرَجَعْنَاكَ	۲۰	۴۰		۲۹	۵۵	لَنَرْجُمَنَّكُمْ	۳۶	۱۸	ارْحَمْهُمَا	۱۷	۲۴		۲۷	۳۰	ارْتَدُّوا	۴۷	۲۵	وَتَرْزُقُ	۳	۲۷
تَرْجِعُ	۲۰	۹۱	بِأَرْجُلِهِنَّ	۲۴	۳۱	رَجْمًا	۱۸	۲۲	وَارْحَمْنَا	۲	۲۸۶		۳۶	۴	يَرْتَدَّ	۱۴	۴۳	وَيَرْزُقْهُ	۶۵	۳
	۲۷ ۳۴	۳۰	وَأَرْجُلِهِنَّ	۶۰	۱۲	رُجُومًا	۶۷	۵		۷ ۲۳	۱۵۴ ۱۱۱		۴۱	۱	يَرْتَدَّ	۵	۵۴	يَرْزُقُهَا	۲۹	۶۰

كلمات	سورة	آيات	كلمات	سورة	آيات	كلمات	سورة	آيات	كلمات	سورة	آيات	كلمات	سورة	آيات	كلمات	سورة	آيات	كلمات	سورة	آيات
ليرزقنهم	٢٢	٥٧	أرسل	٢٥	٥٠	أرسلنا	١١	٧٣	الرسل	٣٨	١٣	لرسلهم	١٤	١٦	يرشد	١١	٩٩	يرضونه	٢٢	٥٨
نرزقك	٢٠	١٣٢		٣٥	١٠		١٥	٥٨		٥٠	١٤	رسله	١١	٦٢	مرشدا	١٨	١٦	ترضوها	٩	٢٤
نرزقكم	٦	١٥٢		٤٨	٢٨		٥١	٢٢	رسوله	٣	٩٦		١٤	٤٨	مرصوص	٦١	٤	وليرضوه	٦	١١٣
نرزقهم	١٧	٣٣		٦١	٩	يرسل	٥٥	٣٥	لرسوله	٦٣	١		٥٩	٦	رصدا	٧٢	٢٧	يرضه	٣٩	٩
وارزق	٢	١٢٠	فأرسل	٢٦	٥٣	لرسول	٦٣	١	رسولها	٢٢	٤٦	ورسله	٥٧	٢٥	وإرصادا	٩	١٠٨	يرضونكم	٩	٨
فارزقنا	٥	١١٤	وأرسل	١٠٥	٣	ورسول	٤٣	٢٨	رسولنا	٥	١٨/٢٢	رسلنا	١٠	٢١/١٠٣	مرصد	٩	٥	يرضوه	٩	٦٢
وارزقهم	١٤	٣٠	أرسلت	١٢	٣١	برسول	٦١	٦	رسولهم	١٠	٤٧		٢٣	٤٦	لبالمرصاد	٨٩	١٣	ليرضوكم	٩	٦٢
فارزقوهم	٤	٩	أرسلت	٢٠	١٣٤	لرسول	٣	١٧٩	وبرسوله	٥	١١١		٤٠	٥٤/٧٢	مرصادا	٧٨	٢١	تراضوا	٢	٢٣٢
وارزقوهم	٤	٥		٢٨	٤٧		٣٣	٣٨	رسوله	٤	١٣٥		٥٧	٢٥	أرضعته	٢٢	٢	تراضيتم	٤	٢٨
رزقوا	٢	٢٣	فأرسلوا	١٢	١٩		٤٠	٧٨		٩	١٦،٧/٨٥	رسالة	٧	٧٧	أرضعن	٦٥	٦	ارتضى	٢١	٢٩
رزقنا	٢	٢٣	وأرسلنا	٥	٧٤	وبالرسول	٢٤	٤٦		٤٨	٩٨/٢٦	برسالاتي	٧	٦٢،٦٨/٩٣	أرضعنكم	٤	٢٣		٢٤	٥٤
يرزقون	٣	١٦٣		٦	٦	وللرسول	٨	٢٤/٤١		٥٩	٦/٧		٢٣	٣٩	فسترضع	٦٥	٦		٧٢	٢٧
	٤٠	٤٣		١٥	٢٢		٥٩	٧	برسوله	٥٧	٢٨		٧٢	٢٨	يرضعن	٢	٢٣٣	رضيا	١٩	٦
ترزقانه	١٢	٣٧	أرسلناك	٤	٨١	والرسول	٣	١٣٢	وبرسوله	٩	٥٤	رسالته	٥	٧١	أرضعيه	٢٨	٧	راضية	٨٨	٩
ورزق	٢٠	١٣١	أرسلناه	٥١	٣٨		٤	٦٢	ولرسوله	٦٣	٨		٦	١٢٤	تسترضعوا	٢	٢٣٣	راضية	٦٩	٢١
رزق	٣٧	٤٠	وأرسلناه	٣٧	١٤٧		٨	١	رسولنا	٥	٩٢	برسالاتي	٧	١٤٤	الرضاعة	٤	٢٣		١٠١	٥
ورزق	٨١	[illegible]	يرسل	٧	٥٥	والرسول	٣	١٧٢		٦٤	١٢	وبرسالاته	٧٢	٢٣	الرضاعة	٢	٢٣٣	راضية	٨٩	٢٩
	٢٢	٤٩		٢٧	٦٤		٥٧	٨	برسولهم	٤٠	٥	مرسل	٣٥	٢	مرضعة	٢٢	٢	ورضوان	٣	١٣
	٢٤	٢٦		٣٠	٤٧	رسول	٩	٨٢/١٢١	رسوله	٩	٣٣	مرسلوا	٥٤	٢٧	المراضع	٢٨	١٢		٩	٧٣
	٣٤	٤	فيرسل	١٧	٧١		٣٣	٢١		٤٨	٢٧/٢٨	مرسلين	٢٨	٤٥	رضي	٥	١١٩		٥٧	٢٠
يرزق	٢	٥٧	ويرسل	١٨	٣٨		٤٩	٣		٦١	٩		٤٤	٤		٩	١٠١	ورضوان	٩	٢١/١١٠
	٣٤	١٤	يرسل	١١	٥٤		٦٣	٧	رسولهم	٢٣	٧١	مرسلة	٢٧	٣٥		٤٨	١٨	رضوان	٣	١٥٦/١٦٨
يرزق	١٠	٥٩		٧١	١٠	رسول	٤	١٥٦	رسلي	٢٤	٤٤	مرسل	٧	٧٣		٥٨	٢٣	ورضوانا	٥	٢
	٤٥	٤	يرسل	٥٠	٤٨		٩	٦٢	ورسلي	٥٨	٢٢	مرسلا	١٣	٤٣		٩٨	٨		٤٨	٢٩
	٥١	٥٧		١٧	٦١		٣٣	٤٠/٥٣	[illegible]	١٨	١٠٦	مرسلون	٣٦	١٣	ورضي	٢٠	١٠٨		٥٩	٨
يرزق	١٨	١٨		١٨	٥٤		٤٩	٧	رسلنا	٥	٣٦	المرسلون	٣٦	١٥	ورضيت	٥	٥	رضوانه	٥	١٨
الرزق	٧	٣٠	يرسل	١٢	٦١		٦٩	١٠		٦	٦١	المرسلون	١٥	٥٧/٦١	رضوا	٩	[illegible]		٤٧	٣٠
	١٦	٧٣	لنرسل	٥١	٣٣	الرسولا	٣٣	٦٦		٧	٣٥		٢٧	١٠/٣٥	ورضوا	٥	١١٩	مرضي	٧٣	٢٠
ورزقنا	١٦	٦٩	ولنرسلن	٧	١٣١	والرسول	٣	٣٢/١٣٢		١١	٧٢/٧٩		٣٦	١٣/١٤		٩	١٠١	المرضى	٩	٩٢
يرزقه	٦٥	٧	أرسله	١٢	٦٦		٤	٧١		٢٩	٣١/٣٢		٥١	٣١		١٠	٧	رضوان	٥٧	٢٧
يرزقها	١١	٧	أرسل	٢٦	١٦		٨	٢٧	رسولكم	٢	١٠٢	والمرسلات	٧٧	١		٥٨	٢٣	مرضيا	١٩	٥٥
	١٦	١١٤	فأرسل	٧	١٠٣	رسولا	٢٠	٤٩		٢٦	٢٦	أرساها	٧٩	٣٢		٩٨	٨	مرضية	٨٩	٢٩
لرزقنا	٣٨	٥٤		١٢	٦٣	رسل	٦	١٢٤	ورسلنا	٤٣	٨٠	راسيات	٣٤	١٣	رضيتم	٩	٨٣	مرضات	٢	٢٠٧/٢٦٥
رزقكم	٥١	٢٢		٢٠	٤٩		٧	٤١/٥١	رسلكم	٤٠	٥٣	مرسيها	٧	١٨٦	أرضيتم	٩	٣٨		٤	١١٤
رزقهم	١٩	٦٢		٢٦	١٢		١١	٨٣	رسلهم	٧	٩٩		٧٩	٤٢	يرضى	٤	١٠٨	مرضات	٦٠	١
يرزقهن	٢	٢٣٣	وأرسل	٧	١٠٨	يرسل	٦	١٠		٩	٧١	ومرسيها	١١	٤١		٩	٩٧	مرضاتي	٦٠	١
يرزقه	٦٧	١٥	أرسله	١٢	١٢		١٣	٣٢		١٤	١٠،١١/١٣	يرشدون	٢	١٨٦		٩٢	٢١	تراض	٢	٢٣٣
يرزقهم	١٦	٧٣	فأرسله	٢٨	٣٤		٢١	٤٢		٣٠	٨	الرشد	٢	٢٥٦	ورضي	٥٣	٢٧		٤	٣٣
يرزقه	٦٧	٢١	فأرسلون	١٢	٤٥	الرسل	٤	١٦٥	برسلي	٥	١٢	الرشد	٧	١٤٦	ترضى	٢	١٢٠	رطب	٦	٥٩
	٨٩	١٦	أرسل	٧	٥/٧٣		٥	٢٢	رسلك	٣	١٩٤		٧٢	٢		٢٠	١٣٠	رطبا	١٩	٢٥
يرزقها	٢٩	٦٠		٢١	٥		١١	١٢١	رسله	٢	٢٨٥	رشدا	٤	٦	فترضى	٩٣	٥	رعبا	١٨	١٧
يرزقكم	٥٦	٨١		٢٦	٢٦		١٦	٣٧		٣	١٧٤		١٨	٦٥	لترضى	٢٠	٨٤	الرعب	٣	١٥١
برازقين	١٥	٢٠	أرسلك	٧	٨٥		٤٦	٨/٣٢	ورسله	٢	٩٢/٢٨٥	رشده	٢١	٥١	ويرضين	٣٣	٥١		٨	١٢
الرزاق	٥١	٥٨		١١	٦٠	بالرسل	٢	٨٧		٣	١٧٤	رشدا	١٨	١٠/٢٤	ترضون	٢	٢٨٢		٣٣	٢٦
الرس	٢٥	٤٠		٤٦	٢٢	للرسل	٤١	٤٣		[illegible]			٧٢	١٠،١٤/٢١	ترضوا	٩	٩٦		٥٩	٢
	٥٠	١٢	أرسلوا	٨٣	٣٣	ورسلا	٤	١٦٤		٤	١٣٥	الرشاد	٤٠	٢٩/٣٨	لترضوا	٩	٩٦	ورعد	٢	١٩
الراسخون	٤	١٦٢	أرسلتم	١٤	٩	الرسل	٥	١٠٩	رسلنا	١٧	٧٧	الراشدون	٤٩	٧	ترضاه	٢٧	١٩	الرعد	١٣	١٣
والراسخون	٣	٧		٣٤	٣٣		١٤	٤٦		٤٣	٣٣	رشيد	١١	٧٨		٤٠	١٤	رعوها	٥٧	٢٧
أرسل	٩	٣٣		٤١/٤٣	١٣/٢٣		٢٥	٣٩	رسلنا	٥٧	٢٧	الرشيد	١١	٨٧	ترضاها	٢	١٤٤	وارعوا	٢٠	٥٦

کلمات	سور	آیات	کلمات	سور	آیات	کلمات	سور	آیات	کلمات	سور	آیات	کلمات	سور	آیات	کلمات	سور	آیات	کلمات	سور	آیات
راعنا	۲	۹۸	مرتفقا	۱۸	۲۸، ۳۰	ارکسوا	۴	۹۳	رهط	۲۷	۴۹	ریحا	۳۳	۹	اردناه	۱۶	۳۲	یرتابوا	۴۹	۱۵
وراعنا	۴	۴۸	رزق	۵۲	۳	یرکضون	۲۱	۱۲	ارهطی	۱۱	۹۴		۴۱	۱۵	ونرید	۴	۶۲، ۶۳	ترتابوا	۲	۲۸۲
راعون	۲۳	۸	ترق	۲۰	۹۵	ترکضوا	۲۱	۱۳	رهطك	۱۱	۹۳		۵۴	۱۹		۸	۷	ریب	۲	۲۱
	۷۰	۳۲	یرقبون	۹	۱۰	ارکض	۳۸	۴۱	یرهق	۱۰	۲۶	الریح	۲۱	۸۱	برد	۳	۱۳۹		۲۳	۵
رعوها	۵۷	۲۷	یرقبوا	۹	۸	یرکعون	۷۷	۴۸	یرهقهما	۱۸	۷۹		۳۴	۱۱		۵	۴۵	ریبهم	۹	۴۵
الرعاء	۲۸	۲۳	یترقب	۲۸	۱۷، ۲۰	وارکعی	۳	۳۸	ترهقها	۸۰	۴۱		۳۸	۳۵		۴	۱۲۵	ریبة	۹	۱۱۱
المرعی	۸۷	۴	فارتقب	۴۴	۹، ۵۹	ارکعوا	۲۲	۷۶	ترهقهم	۶۸	۴۳		۴۲	۳۱		۲۲	۲۶	مریب	۱۱	۶۵، ۱۱۲
ومرعها	۷۹	۳۱	وارتقبوا	۱۱	۹۵		۷۷	۴۸		۷۰	۴۴		۵۱	۴۱		۵۳	۳۰		۱۴	۱۰
یرتع	۳	۱۲۴	فارتقبهم	۵۴	۲۷	وارکعوا	۲	۴۰	وترهقهم	۱۰	۲۷	الریاح	۱۸	۴۳	ترید	۱۸	۲۷		۳۴	۵۴
یرغبوا	۹	۱۲۱	رقیب	۱۱	۹۵	راکعا	۳۸	۲۳	ترهقنی	۱۸	۷۲	الریاح	۲	۱۵۹		۲۸	۱۸		۴۱	۴۵
وترغبون	۴	۱۲۶		۵۰	۱۷	راکعون	۵	۵۵	سارهقه	۷۴	۱۷		۳۵	۳	أترید	۲۸	۱۸		۴۲	۱۳
فارغب	۹۴	۸	رقیبا	۴	۱	الراکعون	۹	۱۱۳	رهقا	۷۲	۶، ۱۳	الریاح	۷	۵۵	أرید	۵	۳۲		۵۰	۲۴
رغبا	۲۱	۹۰		۳۳	۵۲	الراکعین	۲	۴۰	رهین	۵۲	۲۱		۱۵	۲۲		۱۱	۹۰	مرتاب	۴۰	۳۶
اراغب	۱۹	۴۷	الرقیب	۵	۱۱۷		۳	۳۸	رهینة	۷۴	۴۱		۲۵	۵۰		۲۸	۴۷	وریشا	۷	۲۵
راغبون	۹	۵۹	رقبة	۴	۹۳	والرکع	۲	۱۱۹	فرهان	۲	۲۸۳		۲۷	۶۳		۵۱	۵۷	ریع	۲۶	۱۲۸
	۶۸	۳۲		۵	۹۱		۲۲	۲۷	رهوا	۴۴	۲۳		۳۰	۴۵، ۴۲	أرید	۷۲	۱۰	ران	۸۳	۱۴
رغدا	۲	۳۵، ۵۵		۵۱	۴	رکعا	۴۸	۲۹	تریحون	۱۶	۶		۳۵	۱۰	یریدان	۲۰	۶۳	باب الزاء		
	۱۶	۱۱۴		۹۰	۱۳	فیرکمه	۸	۳۸	فروح	۵۶	۸۸	ریحکم	۸	۴۸	یریدا	۴	۳۹	زبد	۱۳	۱۸
مراغما	۴	۱۰۱	الرقاب	۲	۱۷۲	رکاما	۲۴	۴۳	روح	۱۲	۸۷	ورواحها	۳۴	۱۱	ویریدون	۴	۴۷، ۱۳۹	الزبد	۱۳	۱۰۸
ورفاتا	۱۷	۵۲، ۱۰۰		۹	۶۰	مرکوم	۵۲	۴۴	روح	۱۶	۱۰۴	وریحان	۵۶	۸۸	یریدوا	۸	۶۲، ۷۲	زبدا	۱۳	۱۸
رفث	۲	۱۹۳		۴۷	۳	ترکن	۱۷	۷۶	وروح	۴	۱۶۹	والریحان	۵۵	۱۱	تریدون	۲	۱۰۲	الزبور	۲۱	۱۰۵
الرفث	۲	۱۸۳	مرتقبون	۴۴	۵۹	ترکنوا	۱۱	۱۱۵	الروح	۱۷	۸۷	راودتن	۱۲	۵۱		۸	۵۸	زبورا	۴	۱۶۱
الرفد	۱۱	۱۰۱	رقود	۱۸	۱۷	رکن	۱۱	۸۲		۲۶	۱۹۳	راودتنی	۱۲	۲۶		۱۴	۱۲		۱۷	۵۷
المرفود	۱۱	۱۰۱	مرقدنا	۳۶	۵۳	برکنه	۵۱	۳۹		۷۸	۳۸	وراودته	۱۲	۲۳		۳۰	۳۸	زبر	۲۶	۱۹۶
رفرف	۵۵	۷۶	والرقیم	۱۸	۸	رمیم	۳۶	۷۸	والروح	۷۰	۴	راودته	۱۲	۳۲، ۵۱		۳۷	۸۴	الزبر	۵۴	۴۳، ۵۲
رفع	۱۳	۲	مرقوم	۸۳	۹، ۲۰	ورماحکم	۵	۹۵		۹۷	۴	راودوه	۵۴	۳۷	أتریدون	۴	۹۰، ۱۴۴	والزبر	۳	۱۹۱
	۷۹	۲۸	ترقی	۱۷	۹۵	کرماد	۱۴	۲۱	بروح	۲	۸۱، ۲۵۴	تراود	۱۲	۳۰	تردن	۳۳	۲۸، ۲۹		۱۶	۴۶
رفعه	۴	۱۵۶	فلیرتقوا	۳۸	۹	رمزا	۳	۳۶		۵	۱۰۹	سنراود	۱۲	۶۱	نرید	۵	۱۱۳	وبالزبر	۳۵	۲۳
رفعها	۵۵	۶	لرقیك	۱۷	۹۵	رمضان	۲	۱۸۱	بروح	۵۸	۲۲	فاراد	۱۷	۱۰۵		۱۱	۸۱	زبر	۱۸	۹۵
لرفعناه	۷	۱۷۵	راق	۷۵	۲۷	ورمان	۵۵	۶۸	الروح	۱۷	۸۷		۱۸	۸۱		۱۷	۱۹	زبرا	۲۳	۵۵
ورفعناه	۱۹	۵۸	التراقی	۷۵	۲۶	والرمان	۶	۹۹، ۱۴۲	بالروح	۱۶	۲	فاردت	۱۸	۷۸		۷۶	۹	الزبانیة	۹۶	۱۸
یرفع	۲	۱۲۱	رکبا	۱۸	۷۰	رمی	۸	۱۷	روحا	۴۲	۵۲	اردت	۱۱	۳۶	ونرید	۲۸	۴	الزجاجة	۲۴	۳۵
یرفع	۵۸	۱۲	رکبوا	۲۹	۶۵	رمیت	۸	۱۷	الروح	۴۰	۱۵	ارادا	۲	۲۳۳	یردن	۳۶	۲۳	زجاجة	۲۴	۳۵
ترفعوا	۴۹	۲	یرکبون	۳۶	۴۲	یرم	۴	۱۱۳	روحی	۱۵	۲۹	أرادوا	۲	۲۲۸	یردك	۱۰	۱۰۷	وازدجر	۵۴	۹
ترفع	۶	۸۳	ترکبون	۴۳	۱۲	ترمی	۷۷	۳۲		۳۸	۷۲		۹	۴۶	یراد	۳۸	۵	زجرا	۳۷	۲
	۱۲	۷۶	لترکبوا	۴۰	۷۹	یرمون	۲۴	۴-۶، ۲۳	روحه	۳۲	۸		۲۲	۲۲	رویدا	۸۶	۱۷	زجرة	۳۷	۱۹
یرفعه	۳۵	۱۱	لترکبن	۸۴	۱۹	ترمیهم	۱۰۵	۴	روحنا	۲۱	۹۱		۳۲	۲۰	روضة	۳۰	۱۴		۷۹	۱۳
رفعت	۸۸	۱۸	لترکبوها	۱۶	۸	یرهبون	۷	۱۵۳		۶۶	۹۱	فارادوا	۳۷	۲۰	روضات	۴۲	۲۱	فالزاجرات	۳۷	۲
ترفع	۲۴	۳۶	ارکب	۱۱	۴۴	فارهبون	۲	۳۸	روحنا	۱۹	۱۷	وارادوا	۲۱	۷۰	الروع	۱۱	۷۷	مزدجر	۵۴	۴
رافعة	۵۶	۳	ارکبوا	۱۱	۴۳		۱۶	۵۳	ریح	۱۰	۲۲	أردن	۲۴	۳۳	فراغ	۳۷	۸۹، ۹۱	یزجی	۱۷	۶۸
ورافعك	۳	۴۸	رکبك	۸۲	۸	ترهبون	۸	۶۲		۴۶	۲۳	اردتم	۲	۲۳۳		۵۱	۲۶		۲۴	۴۳
رفیع	۴۰	۱۵	والرکب	۸	۴۳	واسترهبوهم	۷	۱۱۳	الریح	۱۴	۲۱		۴	۲۴	الروم	۳۰	۱	مزجاة	۱۲	۸۸
المرفوع	۵۲	۵	رکبانا	۲	۲۳۹	الرهب	۲۸	۳۲		۲۲	۳۲		۲۰	۸۸	لارتاب	۲۹	۴۷	زحزح	۳	۱۸۲
مرفوعة	۸۸	۱۳	رکاب	۵۹	۶	ورهبا	۲۱	۹۰	ریح	۳	۱۱۳	اردنا	۴	۶۵	وارتابت	۹	۴۵	بمزحزحه	۲	۹۰
مرفوعة	۵۶	۳۳	رکوبهم	۳۶	۷۲	رهبة	۵۹	۱۳	بریح	۱۰	۲۲		۹	۱۰۸	ارتابوا	۲۴	۴۹	زحفا	۸	۱۵
	۸۰	۱۴	متراکبا	۶	۹۹	والرهبان	۹	۳۴		۶۹	۶		۱۷	۱۷	ارتبتم	۵	۱۰۵	زخرف	۱۷	۹۵
رفعنا	۴	۷۱	رواکد	۴۲	۳۱	ورضوانا	۵	۸۵	الریح	۱۷	۷۱		۲۱	۱۷		۶۵	۴	زخرف	۶	۱۱۲
مرتفقا	۱۸	۱۵	رکزا	۱۹	۹۸	ورهبانهم	۹	۳۱	ریح	۱۲	۹۴	فاردنا	۱۸	۸۰	وارتبتم	۵۷	۱۳	وزخرفا	۴۳	۳۴
المرافق	۵	۸	ارکسهم	۴	۹۰	ورهبانیة	۵۷	۲۷	ریحا	۳۰	۵۰	ارادنی	۳۹	۳۹	یرتاب	۷۴	۳۱	زخرفها	۱۰	۲۴

كلمات	سورة	آيات	كلمات	سورة	آيات	كلمات	سورة	آيات	كلمات	سورة	آيات	كلمات	سورة	آيات	كلمات	سورة	آيات	كلمات	سورة	آيات
وَزَرَابِيُّ	۸۸	۱۶	وَتُزَكِّيهِم	۹	۱۰۳	يَزْنِينَ	۶۰	۱۲	الْأَزْوَاجَ	۳۶	۳۶	وَزَادَكُمْ	۷	۶۷	زَيْدٌ	۳۳	۳۷	زِينَةً	۱۰	۸۸
تَزْرَعُونَ	۱۲	۴۷	تَزَكَّىٰ	۲۰	۷۸	الزِّنَا	۱۷	۳۲		۴۳	۱۱	زَادَهُمْ	۳۳	۲۲	زِيَادَةً	۹	۳۷		۱۸	۶
تَزْرَعُونَهُ	۵۶	۶۴		۳۵	۱۸	زَانٍ	۲۴	۳	وَأَزْوَاجُهُ	۳۳	۶		۳۵	۳۰	وَزِيَادَةٌ	۱۰	۲۶	وَزِينَةً	۱۶	۸
وَزَرْعٌ	۱۳	۴		۷۹	۱۸	وَالزَّانِي	۲۴	۲	أَزْوَاجُكُمْ	۴	۱۳		۴۷	۱۹	مَزِيدٌ	۵۰	۳۴	وَزِينَتُهَا	۲۸	۶۰
زَرْعٍ	۱۴	۳۷		۸۷	۱۴	الزَّانِيَةُ	۲۴	۲	وَأَزْوَاجُكُمْ	۹	۲۴	فَزَادَهُمُ	۲	۹	مَزِيدٍ	۵۰	۲۹	زِينَتِهِ	۲۸	۷۹
كَزَرْعٍ	۴۸	۲۹	يَتَزَكَّىٰ	۳۵	۱۹	وَالزَّانِيَةُ	۲۴	۳		۴۳	۷۰		۳	۱۶۷	زَاغَ	۵۳	۱۷	زِينَتَهُنَّ	۲۴	۳۱
وَزَرْعًا	۱۸	۴۱		۹۲	۱۸	زَانِيَةً	۲۴	۳	أَزْوَاجِهِمْ	۶۰	۱۱	فَزَادَهُمْ	۲۵	۶۰	زَاغَتِ	۳۳	۱۰	وَزِينَتَهَا	۱۱	۱۷
	۳۳	۲۷	تَزَكَّىٰ	۸۰	۳، ۷	الزَّاهِدِينَ	۱۲	۲۰	وَأَزْوَاجُهُمْ	۳۶	۵۶	زَادَتْهُ	۹	۱۲۵	زَاغَتْ	۳۸	۶۳		۳۳	۴۸
	۳۹	۲۲	زَكَوٰةٍ	۳۰	۲۸	زَهْرَةَ	۲۰	۱۳۱	أَزْوَاجِكَ	۶۶	۱	زَادَتْهُمْ	۸	۲	زَاغُوا	۶۱	۵	زِينَتَكُمْ	۷	۲۹
الزَّرْعَ	۱۶	۱۱	لِلزَّكَوٰةِ	۲۳	۴	وَزَهَقَ	۱۷	۸۳	لِأَزْوَاجِكَ	۳۳	۲۸، ۵۹	فَزَادَتْهُمْ	۹	۱۲۵، ۱۲۶	تَزِيغُ	۹	۱۱۸	زِينَتَهُنَّ	۲۴	۳۱
وَالزَّرْعَ	۶	۱۴۲	الزَّكَوٰةِ	۲۱	۷۳	وَتَزْهَقَ	۹	۵۵، ۸۵	أَزْوَاجِهِ	۶۶	۳	زَادُوكُمْ	۹	۴۷	يَزِغْ	۳۴	۱۱	بَابُ السِّين		
وَزُرُوعٍ	۲۶	۱۴۸		۲۴	۳۷	زَاهِقٌ	۲۱	۱۸	أَزْوَاجًا	۶	۱۳۰	زَادُوهُمْ	۱۱	۱۰۳	أَزَاغَ	۶۱	۵	سَأَلَ	۷۰	۱
	۴۴	۲۵	وَالزَّكَوٰةِ	۱۹	۳۱، ۵۵	زَهُوقًا	۱۷	۸۱		۲۵	۷۴	وَزِدْنَاهُمْ	۷۲	۶	تُزِغْ	۳	۶	سَأَلُوا	۴	۱۵۳
الزُّرَّاعَ	۴۸	۲۹	زَكَوٰةً	۱۸	۸۰	زَوَّجْنَاكَهَا	۳۳	۳۷	أَزْوَاجِكُمْ	۱۶	۷۲	ازْدَادُوا	۳	۹۰	زَيْغٌ	۳	۵	سَأَلْتُمْ	۲	۵۸
الزَّارِعُونَ	۵۶	۶۴	وَزَكَوٰةً	۱۹	۱۳	وَزَوَّجْنَاهُمْ	۴۴	۵۴		۲۶	۱۶۶		۱۷	۹۹	زِلْتُمْ	۴۰	۳۴	سَأَلَكَ	۲	۱۸۶
زُرْقًا	۲۰	۱۰۲	زَكِيًّا	۱۹	۱۹		۵۲	۲۰		۶۰	۱۱	وَزِدْنَاهُمْ	۱۸	۱۲	يَزَالُ	۹	۱۱۱	سَأَلَهَا	۵	۱۰۱
تَزْدَرِي	۱۱	۳۱	زَكِيَّةً	۱۸	۷۴	يُزَوِّجُهُمْ	۴۲	۴۹		۶۴	۱۴	يَزِيدُ	۱۷	۸۴		۱۳	۳۱	سَأَلْتَهُمْ	۶۷	۸
زَعَمَ	۶۴	۷	أَزْكَىٰ	۲	۲۳۲	زُوِّجَتْ	۸۱	۷	أَزْوَاجِهِمْ	۲۳	۶		۳۵	۱، ۳۷		۲۲	۵۴	سَأَلْتَهُمْ	۹	۶۶
زَعَمْتَ	۱۷	۹۴		۱۴	۱۸	زَوْجٍ	۴	۲۴		۲۳	۵۰	وَزِدْنَاهُمْ	۱۹	۷۸	تَزَالُ	۵	۱۶		۲۹	۶۱، ۶۳
تَزْعُمُونَ	۴	۶۳		۲۴	۲۸، ۳۰		۲۲	۵		۷۰	۳۰	وَلَيَزِيدَنَّ	۵	۶۶، ۷۲	يَزَالُونَ	۲	۲۱۴		۳۱	۲۴
تَزْعُمُونَ	۶	۲۲، ۹۴	وَزَلَلْتُمْ	۲	۲۰۵		۲۶	۶	لِأَزْوَاجِهِمْ	۲	۲۴۱	تَزِدْ	۷۱	۲۴، ۲۸		۱۱	۱۲۰		۳۹	۳۹
	۲۸	۶۲، ۷۴	فَتَزَكَّىٰ	۱۶	۹۶		۳۱	۹	وَأَزْوَاجِهِمْ	۱۳	۲۳	أَزِيدَ	۷۴	۱۵	فَزَيَّلْنَا	۱۰	۲۸		۴۳	۸، ۸۷
بِزَعْمِهِمْ	۶	۱۳۷، ۱۳۹	فَأَزَلَّهُمَا	۲	۴۴		۵۰	۷		۴۰	۸	يَزِيدُونَ	۳۷	۱۴۷	تَزَيَّلُوا	۴۸	۲۵	سَأَلْتُكَ	۱۸	۷۶
زَعِيمٌ	۱۲	۷۲	اسْتَزَلَّهُمُ	۳	۱۴۹	زَوْجًا	۲	۲۳۰	أَزْوَاجَكَ	۳۳	۴۹	سَنَزِيدُ	۷	۱۶۱	وَزَيَّنَ	۶	۱۳۸	سَأَلْتُكُمْ	۱۰	۷۲
	۶۸	۴۰	زُلْزِلَتِ	۹۹	۱	وَزَوْجُكَ	۲	۳۳	أَزْوَاجَهُ	۳۳	۵۳	وَسَنَزِيدُ	۲	۵۵		۸	۵۰		۳۴	۴۶
يَزِفُّونَ	۳۷	۹۲	وَزُلْزِلُوا	۲	۲۱۰		۷	۱۸	أَزْوَاجَكُمْ	۳۳	۴	نَزِدْ	۴۲	۲۳	فَزَيَّنَ	۱۶	۶۵	سَأَلْتُمُوهُ	۱۴	۳۷
وَزَفِيرٌ	۱۱	۱۰۸		۳۳	۱۱	لِزَوْجِكَ	۲۰	۱۱۵	أَزْوَاجِهِمْ	۲۴	۶	يَزِدْهُ	۷۱	۲۰	وَزَيَّنَ	۶	۴۳	سَأَلْتُمُوهُنَّ	۳۳	۵۳
	۲۱	۱۰۰	زِلْزَالًا	۳۳	۱۱	وَزَوْجِهِ	۲	۹۶	وَأَزْوَاجَهُمْ	۳۷	۲۲	وَيَزِدْكُمْ	۱۱	۵۵		۳۷	۲۴	يَسْأَلُ	۷۰	۱۰
وَزَفِيرًا	۲۵	۱۴	زِلْزَالَهَا	۹۹	۱	زَوْجِهَا	۵۸	۱	أَزْوَاجَهُنَّ	۲	۲۳۲	يَزِيدُهُمْ	۱۷	۴۱، ۱۰۹		۲۹	۳۷		۷۵	۶
زَقُّومٍ	۵۶	۵۲	زَلْزَلَةَ	۲۲	۱	زَوْجَكَ	۳۳	۳۷	وَتَزَوَّدُوا	۲	۱۹۳	وَيَزِيدُهُمْ	۴	۱۷۲	فَزَيَّنُوا	۴۱	۲۴	لِيَسْأَلَ	۳۳	۸
الزَّقُّومِ	۳۷	۶۰	وَأَزْلَفْنَا	۲۶	۶۴	زَوْجَهُ	۲۱	۹۰	الزَّادِ	۲	۱۹۳		۱۷	۱۰۹	وَزَيَّنَّا	۶	۱۰۸	يَسْأَلُونَ	۲	۲۷۳
	۴۴	۴۳	أُزْلِفَتْ	۸۱	۱۳	زَوْجَهَا	۴	۱	زُرْتُمُ	۱۰۲	۲		۴۲	۲۵		۲۷	۴		۳۳	۲۰
زَكَرِيَّا	۳	۳۷، ۳۸	وَأُزْلِفَتِ	۲۶	۹۰		۷	۱۸۹	الزُّورِ	۲۲	۳۱	وَيَزِيدُهُمْ	۴۲	۳۸		۳۷	۶		۵۱	۱۲
	۱۹	۷		۵۰	۳۰		۳۹	۸	كَذَّبُوا	۲۵	۵		۳۵	۲۷		۴۷	۵	وَلْيَسْأَلُوا	۶۰	۱۰
زَكَرِيَّا	۱۹	۱	زُلْفَةً	۶۷	۲۷	زَوْجَانِ	۵۵	۵۲		۵۸	۲	يَزِدْهُمْ	۷۱	۵	وَزَيَّنَّا	۴۱	۱۱	تَسْأَلُوا	۲	۱۰۲
وَزَكَرِيَّا	۶	۸۵	وَزُلَفًا	۱۱	۱۱۴	زَوْجَيْنِ	۱۱	۴۲	الزُّورَ	۲۵	۷۲	لَأَزِيدَنَّكُمْ	۱۴	۷	وَزَيَّنَهُ	۴۹	۷		۵	۱۰۱
	۲۱	۸۹	زُلْفَىٰ	۳۴	۳۷		۱۳	۳	تَزَاوَرُ	۱۸	۱۶	تَزِيدُونَنِي	۱۱	۶۳	وَزَيَّنَّاهَا	۱۵	۱۶	فَلَا تَسْأَلْنِ	۷	۵
زَكَىٰ	۲۴	۲۱		۳۹	۳		۲۳	۲۸	زَالَتَا	۲۱	۱۵	تَزِيدُكُمْ	۷۸	۳۰		۵۰	۶	وَلَتُسْأَلُنَّ	۷	۵
زَكَّاهَا	۹۱	۹	لَزُلْفَىٰ	۳۸	۲۵، ۴۰		۵۱	۴۹	زَالَتَا	۳۵	۳۹	نَزِدْ	۷۴	۳	لَأُزَيِّنَنَّ	۱۵	۳۹	يَسْأَلُكَ	۴	۱۵۲
يُزَكِّي	۴	۵۲	لَيُزْلِقُونَكَ	۶۸	۵۱	الزَّوْجَيْنِ	۵۳	۴۶	الزَّلْزَلَةَ	۱۳	۴۷	زِدْنِي	۲۰	۱۱۳	وَزَيَّنَ	۴۸	۱۲		۳۳	۶۳
	۲۴	۲۱	زَلَقًا	۱۸	۳۸		۷۵	۳۹	نُزُلًا	۳۵	۳۹	فَزِدْهُ	۳۸	۶۱	وَازَّيَّنَتْ	۱۰	۲۴	يَسْأَلُهُ	۵۵	۲۹
زَرَقًا	۴	۵۲	وَالْأَزْلَامُ	۵	۹۲	أَزْوَاجٍ	۲	۲۳	تَزَاوَرُ	۳۴	۴۶	ازْدَادُوا	۳	۸۴	زِينَةً	۱۸	۴۴	يَسْأَلْكُمْ	۳۶	۲۰
تَزُولَا	۵۳	۲۳	بِالْأَزْلَامِ	۵	۳		۴	۶۰	وَزِينَتَهَا	۲۳	۳۵		۴	۱۳۶	وَزِينَةٌ	۵۷	۱۹	يَسْأَلْكُمْ	۴۷	۳۸
بِزُحْزِحِهِمْ	۲	۱۴۶	زُمَرًا	۳۹	۷۱، ۷۳		۳۸	۵۸	وَالزَّيْتُونِ	۹۵	۱	وَازْدَادُوا	۱۸	۲۳	زِينَتِهِمْ	۲۰	۸۹	يَسْأَلْكُمُوهَا	۴۷	۳۹
بِمُزَحْزِحِهِ	۲	۹۶	الْمُزَّمِّلُ	۷۳	۱	كَالْأَزْوَاجِ	۳	۱۳	وَزَيْتُونًا	۸۰	۲۹	تَرْهَقُهُمْ	۷۴	۴۱	بِزِينَةٍ	۲۴	۵۹	تَسْأَلُهُمْ	۱۲	۱۰۴
	۳	۷۱	زَمْهَرِيرًا	۷۶	۱۳	أَزْوَاجٍ	۳۳	۳۷	وَالزَّيْتُونَ	۶	۹۹، ۱۴۲	تَزَاوَرُ	۱۳	۹		۳۷	۶		۲۳	۷۲
وَالزُّبُرِ	۳	۱۲۳	زَنْجَبِيلًا	۷۶	۱۷	أَزْوَاجٍ	۶	۱۴۳		۱۶	۸	لِيَزْدَادُوا	۳	۱۷۸	الزِّينَةِ	۲۰	۵۹		۵۳ ۶۸	۳۰ ۴۶
	۳	۱۵۸	زَنِيمٍ	۶۸	۱۳		۲۳	۵۲	زَيْتُونَةٍ	۲۴	۳۵		۴۸	۴	زِينَةً	۷	۳۰	تَسْأَلْنِي	۱۱	۴۸
	۶۲	۲	يَزْنُونَ	۲۵	۶۸		۲۹	۸	وَقَتَلَ دَاوُودُ	۲	۲۵۱	وَنَزْدَادُ	۱۲	۶۵		۱۸	۲۷	تَسْأَلْنِي	۱۸	۶۹

كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات
أَسْأَلُكَ	١١	٤٩	سُؤْلَكَ	٣٠	٣٧	يُسَبِّحْنَ	٢١	٧٩	سَبْعِينَ	٧	١٥٤	سُبُلَ	٥	١٨	يَسْجُدُونَ	٢٧	٢٤	لَيُسْجَنَنَّ	١٢	٣٢
وَيَسْأَلُونَكَ	٢	٢١٦ ٢١٨ ٢٢٢	بِسُؤَالِ	٣٨	٢٣		٣٨	١٧		٩	٨١		١٦	٧١		٨٤	٢١	السِّجْنُ	١٢	٣٣
	١٧	٨٧	سَائِلٌ	٧٠	١	يُسَبِّحُونَ	٦٨	٢٨	السَّبُعُ	٥	٣	سُبُلًا	٢٠	٥٥	يَسْجُدُوا	٢٧	٢٥	السِّجْنِ	١٢	٣٩ ٤١
	١٨	٨٢	لِلسَّائِلِ	٥١	١٩	نُسَبِّحُ	٢	٢٨	وَأَسْبَغَ	٣١	١٩		٢١	٣٢	تَسْجُدُوا	٤١	٣٧	السِّجْنَ	١٢	٣٦
	٢٠	١٠٥		٧٠	٢٥	وَيُسَبِّحُونَهُ	٧	٢٠٥	سَابِغَاتٍ	٣٤	١٠		٤٣	٩	فَاسْجُدْ	٧٦	٢٦	سِجِّينٍ	٨٣	٨
نَسْأَلُكَ	٢٠	١٣٢	السَّائِلَ	٩٣	١٠	وَتُسَبِّحُوهُ	٤٨	٩	سَبَقَ	٨	٦٩		٧١	١٩	وَاسْجُدْ	٩٦	١٩	سِجِّينٌ	٨٣	٧
لَنَسْأَلَنَّهُمْ	١٥	٩٢	لِلسَّائِلِينَ	١٢	٧	نُسَبِّحَكَ	٢٠	٣٤		١١	٤٢	وَسُبُلًا	١٦	١٥	وَاسْجُدِي	٣	٢٨	الْمَسْجُونِينَ	٢٦	٢٨
سَلْ	٢	٢٠٧		٤١	٩	سَبِّحِ	٨٧	١		٢٠	٩٩	السُّبُلَ	٦	١٥٤	اسْجُدُوا	٢	٣٢	سَجَى	٩٣	٢
فَسْئَلْ	١٠	٩٤	وَالسَّائِلِينَ	٢	١٧٣	فَسَبِّحْ	١٥	٩٨		٢٣	٢٨	سَبِيلِي	٣	١٩٤		٧	١٠	يُسْحَبُونَ	٤٠	٧٢
	١٧	١٠٣	مَسْئُولًا	١٧	٣٦ ٣٨		٢٠	١٣٠	سَبَقُوا	٨	٦١		١٢	١٠٨		١٧	٦٣		٥٤	٤٨
	٢٣	١١٥		٢٥	١٧		٥٦	٧٣ ٩٩	سَبَقَكُمْ	٧	٧٨		٦٠	١		١٨	٤٨	سَحَابٌ	٢٤	٤٠
	٢٥	٦٠		٣٣	١٥		٦٩	٥٢		٢٩	٢٧	سَبِيلِكَ	١٠	٨٨		٢٠	١١٥		٥٢	٤٤
وَاسْأَلْ	١٢	٨٢	مَسْئُولُونَ	٣٧	٢٤		١١٠	٣	سَبَقُونَا	٤٦	١٠	سَبِيلَكَ	٤٠	٧		٢٥	٦١	السَّحَابِ	٢٧	٩٠
	٤٣	٤٤	يَسْأَمُ	٤١	٤٩	وَسَبِّحْ	٣	٣٦		٥٩	١٠	سَبِيلَهُ	١٨	٦١ ٦٣	فَاسْجُدُوا	٥٣	٦٢	وَالسَّحَابِ	٢	١٥٩
فَاسْأَلُوا	١٦	٤٥	يَسْأَمُونَ	٤١	٣٨		٢٠	١٣٠	تَسْبِقُ	١٥	٥	سَبِيلَنَا	٢٩	١١	وَاسْجُدُوا	٢٢	٧٦	سَحَابًا	٧	٥٥
	٢١	٧	تَسْأَمُوا	٢	٢٨٢		٢٥	٥٨		٢٣	٤٥	سَبِيلِهِ	٩	٥		٤١	٣٧		٢٤	٤٣
وَاسْأَلُوا	٤	٣٦	فَيَسُبُّوا	٦	١٠٨		٤٠	٥٧	يَسْبِقُونَهُ	٢١	٢٧	سُبُلَنَا	١٤	١٥	سَاجِدًا	٣٩	١٢		٣٠	٤٧
	٦٠	١٠	تَسُبُّوا	٦	١٠٨		٥٠	٣٨	يَسْبِقُونَا	٢٩	٣		٢٩	٦٩	السَّاجِدُونَ	٩	١١٣		٣٥	١٠
فَاسْأَلْهُ	١٢	٥٠	سَبَبٍ	٢٢	١٥		٥٢	٤٨	سَابِقُوا	٥٧	٢١	سَبَإٍ	٢٧	٢٢	سَاجِدِينَ	٧	١١٧	السَّحَابَ	١٣	١٣
سَلْهُمْ	٦٨	٤٠	سَبَبًا	١٨	٨٤ ٨٥ ٨٩ ٩٢	سَبِّحُوا	١٩	١٢	وَاسْتَبَقَا	١٢	٢٥	لِسَبَإٍ	٣٤	١٤		١٢	٤	فَيُسْحِتَكُمْ	٢٠	٦٤
وَاسْأَلْهُمْ	٧	١٦٣	الْأَسْبَابُ	٢	١٦١	فَسَبِّحْهُ	٥٠	٣٩	تَسْبِقُ	١٣	١٧	سِنَةٌ	٢	٢٥٥		٤٥	٤٩	لِلسُّحْتِ	٥	٤٢
فَاسْأَلُوهُمْ	٢١	٦٣	الْأَسْبَابِ	٣٨	٩		٥٢	٤٩	فَاسْتَبِقُوا	٢	١٤٣		١٠	٣		٢٦	٤٥	السُّحْتَ	٥	٦٢ ٦٣
فَاسْأَلُوهُنَّ	٣٣	٥٣	أَسْبَابَ	٤٠	٣٩	وَسَبِّحْهُ	٧٦	٢٦		٥	٥٣		١١	٨		٣٨	٧٢	سَحَرُوا	٧	١١٣
سُئِلَ	٢	١٠٢	الْأَسْبَابَ	٤٠	٢٨	وَسَبِّحُوهُ	٣٣	٤١	سَبْقًا	٧٩	٤		٢٥	٦٠	السَّاجِدِينَ	٧	١٠	تُسْحَرُونَ	٢٣	٩١
سُئِلَتْ	٨١	٨	يَسْبِتُونَ	٧	١٦٣	سَبْحًا	٧٣	٧	سَابِقٌ	٣٥	٣٠		٣٢	٣		١٥	٩٧ ٩٨	لِتَسْحَرَنَا	٧	١٢٩
سَلُوا	٣٣	١٤	السَّبْتُ	١٦	١٢٥		٧٩	٣	سَابِقٌ	٢٥	٢٩		٥٠	٣٧		٢٦	٢١٩	أَسِحْرٌ	١٠	٧٧
يُسْأَلُ	٢١	٢٣	السَّبْتِ	٢	٦٥	وَالسَّابِحَاتِ	٧٩	٣	سَابِقُونَ	٢٣	٦٣		٥٧	٤	لَمَسْجِدٌ	٩	١٠٩	أَفَسِحْرٌ	٥٢	١٥
	٢٨	٧٨		٤	٥٠ ١٥٣	وَتَسْبِيحَهُ	٢٤	٤١	السَّابِقُونَ	٥٦	١٠	سِينِينَ	٥٨	٥	مَسْجِدٍ	٧	٢٨ ٢٩	لَسِحْرٌ	١٠	٧٦
	٥٥	٣٩		٧	١٦٣	تَسْبِيحَهُمْ	١٧	٤٦	وَالسَّابِقُونَ	٩	١٠١	[illegible]	٤١	٢١	وَالْمَسْجِدِ	٢	٢١٤	السِّحْرُ	١٠	٨١
تُسْأَلُ	٢	١١٣	سَبْتِهِمْ	٧	١٦٣	الْمُسَبِّحُونَ	٣٧	١٦٦		٥٦	١٠	سَبَبًا	١٨	٨٩		٢٢	٢٥	بِسِحْرِهِ	٧	١١٣
يُسْأَلُونَ	٢١	٢٣	سُبَاتًا	٢٥	٤٩	الْمُسَبِّحِينَ	٣٧	١٤٣	سَابِقِينَ	٢٩	٣٨	مَسْتُورًا	١٧	٤٧	مَسْجِدًا	٩	١٠٨		٢٠	٦٠
وَيُسْأَلُونَ	٤٣	١٨		٧٨	٩	وَالْأَسْبَاطِ	٢	١٣٠	فَالسَّابِقَاتِ	٧٩	٤	فَسَجَدَ	١٥	٣٠		١٨	٤٠	السِّحْرِ	٢٠	٧٥
وَلَتُسْأَلُنَّ	٢٩	١٢	يَسْبَحُونَ	٢١	٣٣		٣	٧٨	بِمَسْبُوقِينَ	٥٦	٦		٣٨	٧٣	الْمَسْجِدَ	٩	٢٨	السِّحْرَ	٢	٩٦
تُسْأَلُونَ	٢	١٢٨ ١٣٥		٣٦	٤٠		٤	١٩١		٧٠	٤١	سُجَّدًا	٤	١٠٣		١٧	٧		٢٠	٧٤
	٢١	١٣	سَبَّحَ	٥٧	١	أَسْبَاطًا	٧	١٦٠	سَبِيلُ	٥	٥٥	فَسَجَدُوا	٢	٣٢		٤٨	٢٧		٢١	٤
	٣٤	٢٣		٥٩	١	وَالْأَسْبَاطِ	٢	١٣٣	سَبِيلٌ	٣	٦٩		٧	١٠	وَمَسَاجِدُ	٢٢	٤١		٢٦	٤٨
	٤٣	٤٣		٦١	١	سَبْعٌ	١٢	٤٤ ٤٨	السَّبِيلِ	٩	٩٤		١٧	٦٣	الْمَسَاجِدِ	٢	١٨٣	سِحْرَانِ	٢٨	٤٨
لَتُسْأَلُنَّ	١٦	٥٨	وَسَبِّحُوا	٣٢	١٥	السَّبْحُ	١٧	٤٦		٤٣	٤٠		١٨	٤٨	مَسَاجِدَ	٢	١٠٨	بِسِحْرِكَ	٢٠	٥٩
	١٠٢	٨	يُسَبِّحُ	١٧	٤٦	تُسَبِّحُ	١٢	٤٦	سَبِيلٌ	٤	٤٦		٢٠	١١٥		٩	١٧ ١٨	بِسِحْرِهِ	٢٦	٣٤
وَلَتُسْأَلُنَّ	١٦	٩٥		٢٤	٣٦ ٤١	وَسَبِّحْ	١٢	٤٦		٩	٩٢	يَسْجُدُ	١٣	١٦	الْمَسَاجِدَ	٧٢	١٨	بِسِحْرِهِمَا	٢٠	٦٦
تُسْأَلُ	٣٤	٢٤		٥٩	٢٤	السَّبْحِ	٢٣	٨٨		٤٠	١١		١٦	٥١	يُسْجَرُونَ	٤٠	٧٢	سِحْرِهِمْ	٢٠	٦٩
يَتَسَاءَلُونَ	٢٣	١٠٣		٦٢	١	وَسَبِّحْ	١٣	٤٣		٤٢	٣٩ ٤٣		٢٢	١٨	سُجِّرَتْ	٨١	٦	بِسَحَرٍ	٥٤	٣٤
	٢٨	٦٦		٦٤	١	سَبْعًا	١٥	٨٧		٤٢	٤٥	تَسْجُدَ	٧	١١	الْمَسْجُورِ	٥٢	٦	بِالْأَسْحَارِ	٣	١٥
	٣٧	٢٧ ٢٨	وَيُسَبِّحُ	١٣	١٤		٧٥	١٢	لَبِسَبِيلٍ	١٥	٧٦		٣٨	٧٥	السِّجِلِّ	٢١	١٠٤	وَبِالْأَسْحَارِ	٥١	١٨
	٥٢	٤٥	تُسَبِّحُ	١٧	٤٦	سَبْعَةُ	١٥	٤٤	سَبِيلَ	٧	١٤٢ ١٤٦	وَاسْجُدْ	١٢	٩٣	سِجِّيلٍ	١١	٨٤	سَاحِرٌ	٣٩ ٤٠	٣ ٢٥
	٧٤	٤٢	يَسْبَحُونَ	٢١	٢٠		٣١	٢٦		١٠	٨٩	لَأَسْجُدَ	١٥	٣٣		١٥	٧٤		٥١	٣٩
	٧٨	١		٣٩	٧٥	سَبْعَةٌ	١٨	٢١		٣١	١٤	يَسْجُدَانِ	٥٥	٥		١٠٥	٤	لَسَاحِرٌ	٧	١٠٩
لِيَتَسَاءَلُوا	١٨	١٩		٤٠	٧	وَسَبْعَةٍ	٢	١٩٢		٤٠	٣١	يَسْجُدُونَ	٣	١٠٩	لَيَسْجُنُنَّهُ	١٢	٣٥		١٠	٢
تَسَاءَلُونَ	٤	١		٤١ ٤٣	٣٠ ٣٨	سَبْعُونَ	٦٩	٣٢	السَّبِيلَا	٣٣	٦٧		٧	٢٠٥	يُسْجَنَ	١٢	٢٥		٢٦	٣٣

كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات
الساحر	٢٠	٧٢	المسخر	٢	١٥٩	وسرورا	٧٦	١١	إسرافا	٤	٦	السعير	٢٢	٤	مسفرة	٨٠	٣٨	تسقي	٢٨	٢٣
	٤٣	٤٨	مسخرات	١٦	١٢	سرر	٨٨	١٣	وإسرافنا	٣	١٤١		٣١	٢٠	لنسفعا	٩٦	١٥	ويسقين	٢٦	٧٩
ساحر	٧	١٠٩	مسخرات	٧	٥٢	سرر	١٥	٤٧	مسرف	٤٠	٢٨ ٣٤		٣٤	١١	ويسفك	٢	٢٨	وسقوا	٤٧	١٧
	١٠	٧٩		١٦	٨١		٣٧	٤٣	مسرفون	٧	٧٩		٣٥	٦	تسفكون	٢	٧٨	يسقى	١٣	٤
	٢٠	٧٢	سخط	٥	٨٣		٥٢	٢٠		٣٦	١٨		٤٢	٥	سافلين	٩٥	٥	ويسقى	١٤	١٩
لساحران	٢٠	٦٦	يسخطون	٩	٥٨		٥٦	١٥	المسرفون	٥	٣٦		٦٧	١٠، ٥ ١١	سافلها	١١	٨٢	تسقى	٨٨	٥
الساحرون	١٠	٧٧	أسخط	٤٧	٣٠	وسررا	٤٣	٣٣	مسرفين	٤٣	٣	سعيرا	٤	٥٨ ١١		١٥	٧٤	يسقون	٨٣	٢٥
السحرة	٧	١١٠ ١١٧	بسخط	٣	١٥٦	والسراء	٧	٩٣	المسرفين	٦	١٤٢		١٧	٩٩	الأسفل	٤	١٤٤	ويسقون	٧٦	١٧
	١٠	٨٠	سدا	١٨	٩٣	السراء	٣	١٢٨	للمسرفين	١٠	١٢		٢٥	١٢	أسفل	٨	٤٣	وأسقيناكم	٧٧	٢٧
	٢٠	٧٣		٣٦	٤٨	السرائر	٨٦	٩		٥١	٣٣		٣٣	٦٣		٣٣	١٠	فأسقيناكموه	١٥	٢٢
	٢٦	[illegible]	السدين	١٨	٩٢	إسرارا	٧١	٨	سرق	١٢	٧٧ ٨١		٤٨	١٣		٩٥	٥	لأسقيناهم	٧٢	١٦
السحرة	٢٦	٣٩	سديدا	٤	١٠	إسرارهم	٤٧	٢٨	يسرق	١٢	٧٧		٥٤	١٣	الأسفلين	٣٧	٩٦	ونسقيه	٢٥	٥١
سحار	٢٦	٣٦		٣٣	٧٠	مسرورا	٨٤	٩ ١٣	يسرقن	٦٠	١٢	وسعيرا	٧٦	٤		٤١	٢٩	نسقيكم	١٦	٦٨
مسحورا	١٧	٥٠ ١٠٢	سدر	٣٤	١٥	سربا	١٨	٦٠	استرق	١٥	١٨	وسعر	٥٤	٢٤ ٤٧	السفلى	٩	٤٠		٢٣	٣١
	٢٥	٩		٥٦	٢٧	كسراب	٢٤	٣٩	والسارق	٥	٤٢	سعى	٢	٢٠١	السفينة	١٨	٧٨	استسقى	٢	٥٧
مسحورون	١٥	١٥	سدرة	٥٣	١٤	سرابا	٧٨	٢٠	والسارقة	٥	٤٢		٥٣	٤٠	سفينة	١٨	٧٨	استسقاه	٧	١٦٠
المسحرين	٢٦	١٥٣ ١٨٥	السدرة	٥٣	١٦	وسارب	١٣	١١	لسارقون	١٢	٧٠		٧٩	٣٥	السفينة	١٨	٧١	ساق	٦٨	٤٢
فسحقا	٦٧	١١	السدس	٤	١١، ١٢	سرابيل	١٦	٨٣	سارقين	٧	٧٣	وسعى	٢	١٠٨		٢٩	١٤	سقاية	٩	١٩
سحيق	٢٢	٣٢	سندس	١٨	٣١	وسرابيل	١٦	٨٣	سرمدا	٢٨	٧١		١٧	٢٠	سفه	٢	١٢٤	السقاية	١٢	٧٠
وإسحق	٢	١٣٣		٥٨	٨	سرابيلهم	١٤	٥١	يسر	٨٩	٣	سعوا	٢٢	٥٠	سفها	٦	١٤١	وسقياها	٩١	١٣
	١٤	٣٩	سدى	٧٥	٣٦	سراجا	٢٥	٦٢	أسر	٢٠	٧٩		٣٤	٥	سفيها	٢	٢٨٢	مسكوب	٥٦	٣٠
	٣٨	٤٥	تسر	٢	٦٤		٧١	١٥		٢٦	٥٢	تسعى	٢٠	١٦، ٢٠ ٦٦	السفهاء	٢	١٣، ١٤٢	سكت	٧	١٥٣
			آسن	١٣	١١		٧٨	١٣	فأسر	١١	٨٣	يسعون	٣٤	٣٧		٧	١٥٤	سكرت	١٥	١٥
بالساحل	٢٠	٤٠		٦٦	٣	وسراجا	٣٣	٤٥		١٥	٦٥	ويسعون	٥	٣٧ ٤٩	السفهاء	٤	٥	سكرا	١٦	٦٩
سخر	٩	٨٠	وأسررت	٧١	٨	تسرحون	١٦	٦		٤٤	٢٢	فاسعوا	٦٢	٩	سفيهنا	٧٢	٤	سكرة	٥٠	١٨
سخروا	٦	١٠	أسروا	٥	٥٧	سرحوهن	٢	٢٣١	أسرى	١٧	١	سعيا	٢	٢٦٢	سفاهة	٧	٦٥	سكرتهم	١٥	٧٢
	١١	٣٨	وأسروا	١٠	٥٤	وسرحوهن	٣٣	٤٨	سريا	١٩	٢٤	السعي	٣٧	١٠٠	سفاهة	٧	٦٤	سكارى	٤	٤٦
	٣١	٤٢		٢٠	٦٥	وأسرحكن	٣٣	٢٨	سطحت	٨٨	٢٠	سعيكم	٧٦	٢٢	سقر	٧٤	٢٧		٢٢	٢
يسخر	٤٩	١١		٢١	٣	سراحا	٣٣	٢٨ ٤٨	يسطرون	٦٨	١	سعيهم	١٧	٢٠	سقر	٥٤	٤٨	بسكارى	٢٢	٢
فيسخرون	٩	٨٠		٣٤	٣٢	تسريح	٢	٢٢٩	أساطير	٦	٢٥		١٨	١٠٤		٧٤	٢٦ ٤٣	سكن	٦	١٣
ويسخرون	٢	٢٠٨	فأسرها	١٢	٧٧	السرد	٣٤	١٠		٨	٣١	لسعيه	٢١	٩٣	سقطوا	٩	٤٩	سكنتم	٦٥	٦
	٣٧	١٢	وأسروه	١٢	١٩	سرادقها	١٨	٢٨		١٦	٢٦	لسعيها	٨٨	٩	تسقط	٦	٥٩	وسكنتم	١٤	٣٧
تسخرون	١١	٤٠	يسرون	٢	٧٢	يسارعون	٣	١٧٠		٢٣	٨٥	سعيه	٥٣	٤١	سقط	٧	١٤٨	ليسكن	٧	١٨٩
تسخروا فإنا نسخر	١١	٣٠		١١	٥		٥	٤١، ٥٢ ٦٢		٢٥	٦	سعيها	١٧	٢٠	تساقط	١٩	٢٥	ليسكنوا	٢٧	٨٨
تسخر	[illegible]	[illegible]		١٦	٢٤		٢٣	٩٠		٢٧	٧٠	سعيكم	٩٢	٤	تسقط	١٧	٩٢	تسكنون	٢٨	٧٢
	٣١	١٩		٣٦	٧٦		٢٣	٦٣		٤٦	١٦	مسغبة	٩٠	١٣	تسقط	٣٤	٩	لتسكنوا	٢	٦٧
	٤٣ ٤٥	١٢ ١١	يسرون	١٦	١٩	ويسارعون	٣	١١٠		٥٨	١٥	مسفوحا	٦	١٤٦	فأسقط	٢٦	١٨٧		٢٨	٧٣
وسخر	١٦	١٢		٦٠	١	نسارع	٢٣	٥٨		٨٣	١٣	مسافحين	٤	٢٨	ساقطا	٥٢	٤٤		٣٠	٢٠
	٤٥	١٢		٦٤	٤	وسارعوا	٣	١٢٧	مسطور	٥٢	٢		٥	٧	السقف	١٦	٢٨		٤٠	٦٣
سخرنا	٣٨	١٧	وأسروا	٦٧	١٣	لسريع	٧	١٦٧	مسطورا	١٧	٦٠	مسافحات	٤	٢٩	والسقف	٥٢	٥	أسكن	٢	٣٣
فسخرنا	٣٨	٣٥	سرا	٢	٢٣٥ ٢٧٥	سراعا	٥٠	٤٣		٣٣	٦	أسفر	٧٤	٣٧	سقفا	٢١	٣٣		٧	١٨
وسخرنا	٢١	٧٩		١٣	٢٢		٧٠	٤٣	مستطر	٥٤	٥٣	سفر	٢	١٨٠ ١٨١ ٢٨٣	سقفا	٤٣	٣٣	أسكنوا	٧	١٦١
سخرها	٢٢	٣٨		١٤	٣٦	أسرع	٦	٦٢	بمسيطر	٨٨	٢٢		٤	٣٦	سقيم	٣٧	٨٧ ١٣٥		١٧	١٠٦
	٦٩	٧		١٦	٧٧		١٠	٢١	بمصيطر	٨٨	٢٢		٥	٩	فسقى	٢٨	٢٤	تسكن	٢٨	٥٨
سخرناها	٢٢	٣٧		٣٥	٢٩	أسرف	٢٠	١٢٧	المسيطرون	٥٢	٣٧	وسفرا	٩	٤٢	تسقي	٢٨	٢٥	أسكنت	١٤	٣٠
يستسخرون	٣٧	١٤	السر	٣٠	٦	أسرفوا	٣٩	٥٤	يسطون	٢٢	٧١	سفرنا	١٨	٦١	وسقاهم	٧٦	٢١	فأسكناه	٢٣	١٨
الساخرين	٣٩	٥٧		٢٥	٧	يسرف	١٧	٣٥	سعدوا	١١	١١٠	أسفارنا	٣٤	١٨	تسقى	١٣	٤١	يسكن	٤٢	٣١
سخريا	٢٣ ٣٨	١١٠ ٦٣	سركم	٦	٣	يسرفوا	٢٥	٦٧	وسعيد	١١	١٠٧	أسفارا	٦٢	٥	تسقى	٣	٦٦	ولنسكننكم	١٤	١٧
سخريا	٤٣	٣١	سرهم	٩ ٤٣	٧٩ ٨٠	تسرفوا	٦ ٧	١٤١ ٣١	سعرت	٨١	١٢	سفرة	٨٠	١٥	يسقون	٢٨	٢٢	أسكنوهن	٦٥	٦

كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات
سَكَنٌ	۹	۱۰۳	وَالسَّلَاسِلُ	۴۰	۷۳	أَسْلَمَ	۳	۷۷	اَلسَّلَامَ	۳	۹۶	سَامِرًا	۲۳	۶۹	اِسْتَمَعَ	۷۲	۱	تَسْمِيَةَ	۵۳	۲۸
سَكَنًا	۶	۹۶	سَلَاسِلَ	۷۶	۴		۴	۱۲۴	سُلَّمٌ	۵۲	۳۸	سَامِرِيُّ	۲۰	۹۶	اِسْتَمَعُوْهُ	۲۱	۲	سَمُّوْهُمْ	۱۳	۳۳
	۱۶	۸۲	يَسْلُبْهُمُ	۲۲	۷۳		۶	۱۴	سُلَّمًا	۶	۳۵	السَّامِرِيُّ	۲۰	۸۷، ۸۹	يَسْتَمِعُ	۶	۲۵	تُسَمّٰى	۷۶	۱۸
سَاكِنًا	۲۵	۴۵	أَسْلِحَتِكُمْ	۴	۱۰۲		۲۲	۱۴	سَلِيْمٍ	۲۶	۸۹	سَمِيْعٌ	۳	۱۷۷		۴۲	۱۸	سَمَاءٌ	۱۱	۴۴
سِكِّيْنًا	۱۲	۳۱	أَسْلِحَتَكُمْ	۴	۱۰۲	أَسْلَمْتُمْ	۲	۱۲۵		۳۷	۸۲		۵۸	۱	يَسْتَمِعِ	۷۲	۹	سَمَاءٌ	۴۱	۱۱
سَكِيْنَةٌ	۲	۲۴۸	وَأَسْلِحَتَهُمْ	۴	۱۰۲		۳	۱۸	سُلَيْمٰنُ	۲	۹۶	سَمِعَتْ	۱۲	۳۱	يَسْتَمِعُوْنَ	۱۰	۴۲	وَالسَّمَاءِ	۵۱	۷
اَلسَّكِيْنَةَ	۴۸	۴، ۱۸	أَسْلِحَتَهُمْ	۴	۱۰۲	وَأَسْلَمْتُ	۲۷	۴۴		۲۷	۱۶، ۱۸	سَمِعُوْا	۶۷	۷		۱۷	۵۰		۸۵	۱
سَكِيْنَتَهُ	۹	۲۶، ۴۰	تَسْلَخُ	۳۶	۳۷	أَسْلَمْنَا	۳۷	۱۰۳	سُلَيْمٰنَ	۲	۹۶		۶۸	۵۱		۳۹	۱۹		۸۶	۱، ۱۱
	۴۸	۲۶	انْسَلَخَ	۹	۵	أَسْلِمُوْا	۳	۱۹		۲۷	۳۰، ۳۵		۵	۸۶		۴۶	۲۸		۹۱	۵
مَسَاكِنِ	۳۴	۳۲	فَانْسَلَخَ	۷	۱۷۴		۵	۴۸	لِسُلَيْمٰنَ	۲۷	۱۲۰		۲۵	۱۳		۵۲	۳۸	وَالسَّمَآءِ	۲	۳۰
وَمَسَاكِنَ	۹	۷۳	سَلْسَبِيْلًا	۷۶	۱۸		۴۹	۱۷	وَلِسُلَيْمٰنَ	۲۱	۸۱		۲۸	۵۵	تَسْتَمِعُوْنَ	۲۶	۲۵		۴۰	۶۶
	۶۱	۱۲	لَسَلَّطَهُمْ	۴	۹۲	ءَأَسْلَمْتُمْ	۳	۱۹		۳۴	۱۱		۳۵	۱۵	فَاسْتَمِعْ	۲۰	۱۳		۵۱	۴۲
وَمَسَاكِنُ	۹	۲۴	يُسَلِّطُ	۵۹	۶	أَسْلَمْنَا	۴۹	۱۴	وَسُلَيْمٰنَ	۴	۱۶۱	سَمِعْتُمْ	۴	۱۳۹	وَاسْتَمِعْ	۵۰	۴۰		۵۵	۶
مَسَاكِنِهِمْ	۳۴	۱۵	سُلْطَانٌ	۱۵	۴۲	يُسْلِمْ	۳۱	۲۲	سُلَيْمٰنَ	۲۱	۷۹	وَسَمِعْنَا	۳۲	۱۲	فَاسْتَمِعُوْا	۷	۲۰۴	السَّمٰوٰتِ	۳	۱۲۷
مَسَاكِنُهُمْ	۲۸	۵۸		۱۶	۱۰۱	أَسْلِمْ	۴۰	۶۶		۲۷	۳۶	سَمِعَهُ	۲	۱۷۷		۲۲	۷۲		۱۱	۱۰۹، ۱۱۰
	۴۶	۲۴		۱۷	۶۷	يُسْلِمُوْنَ	۴۸	۱۶		۳۸	۲۹، ۳۳	سَمِعْتُمُوْهُ	۲۴	۱۲، ۱۶	السَّمْعِ	۲۶	۲۱۲		۱۷	۴۶
وَمَسَاكِنِكُمْ	۲۱	۱۳		۳۷	۱۵۶	تُسْلِمُوْنَ	۱۶	۸۳	وَسُلَيْمٰنَ	۶	۸۴	يَسْمَعُ	۲	۱۶۶	لِلسَّمْعِ	۷۲	۹		۱۹	۹۳
مَسَاكِنِهِمْ	۲۰	۱۲۸	وَسُلْطَانٍ	۱۱	۹۸	لِنُسْلِمَ	۶	۷۰		۲۱	۷۸		۱۹	۴۳	سَمْعًا	۱۸	۱۰۱		۲۳	۷۳
	۲۹	۳۷		۲۳	۴۷	أَسْلِمْ	۲	۱۲۵		۲۷	۱۵		۲۱	۴۶		۴۶	۲۵		۴۲	۳
	۳۲	۲۶		۴۰	۲۳	أَسْلِمُوْا	۲۲	۳۵	الْإِسْلَامُ	۳	۱۷		۴۵	۷	سَمْعُكُمْ	۴۱	۲۱	وَالسَّمٰوٰتِ	۱۴	۴۹
مَسَاكِنَكُمْ	۲۷	۱۸	سُلْطَانِيَهْ	۶۹	۲۹	وَأَسْلِمُوْا	۳۹	۵۵	الْإِسْلَامِ	۳	۷۹		۵۸	۱	سَمْعِهِمْ	۴۱	۱۹		۳۹	۶۷
الْمَسْكَنَةُ	۳	۱۰۸	سُلْطَانُهُ	۱۶	۱۰۲	السَّلْمِ	۴۷	۳۷		۶۱	۷	يَسْمَعُ	۹	۶		۴۶	۲۵	سَمٰوٰتٍ	۲	۲۷
وَالْمَسْكَنَةُ	۲	۵۸	سَلَفَ	۲	۲۷۶	لِلسَّلْمِ	۸	۶۳	لِلْإِسْلَامِ	۶	۱۲۵	تُسْمِعُ	۱۹	۹۸	سَمْعِهِ	۴۵	۲۲		۴۱	۱۱
مَسْكُوْنَةٍ	۲۴	۲۹		۴	۲۲، ۲۳	السِّلْمِ	۲	۲۰۴		۳۹	۲۳		۲۰	۱۰۷	سَمْعِهِمْ	۲	۶		۶۵	۱۲
مِسْكِيْنٍ	۶۸	۲۴		۵	۹۶	سَلَمًا	۳۹	۳۰	الْإِسْلَامَ	۵	۵		۸۸	۱۱	بِسَمْعِهِمْ	۲	۱۹		۶۷	۳
مِسْكِيْنٍ	۲	۱۸۰		۸	۳۹	السَّلَمَ	۴	۹۰، ۹۱	إِسْلَامِهِمْ	۹	۷۵	يَسْمَعُوْا	۷	۱۹۷	وَسَمْعِهِمْ	۱۶	۱۱۰		۷۱	۱۴
الْمِسْكِيْنِ	۶۹	۳۴	أَسْلَفَتْ	۱۰	۳۰		۱۶	۳۰، ۸۹	إِسْلَامَكُمْ	۴۹	۱۷		۳۵	۱۵	سَمْعَكُمْ	۶	۴۶	وَالسَّمٰوٰتِ	۲۰	۳
	۸۹	۱۹	أَسْلَفْتُمْ	۶۹	۲۴	سَالِمُوْنَ	۶۸	۴۳	مُسْلِمًا	۳	۶۰	تَسْمَعُ	۶۳	۴	سَمِيْعٌ	۲	۲۵۷	اِسْمُ	۶	۱۱۸، ۱۱۹
	۱۰۷	۳	سَلَفًا	۴۳	۵۶	فَسَلَامٌ	۵۶	۹۰		۱۲	۱۰۲	أَسْمَعُ	۲۰	۴۶	سَمِيْعٌ	۳	۳۳		۲۲	۴۱
مِسْكِيْنًا	۵۸	۵	سَلَقُوْكُمْ	۳۳	۱۹	وَسَلَامٌ	۱۹	۱۵	مُسْلِمَيْنِ	۲	۱۲۲	تَسْمَعُوْنَ	۸	۲۰	لَسَمِعَ	۴۳	۴۱		۵۵	۷۸
	۷۶	۸	وَسَلَكَ	۲۰	۵۵		۲۷	۶۰	الْمُسْلِمُوْنَ	۷۲	۱۴		۲۸	۷۱	لَسَمِعَ	۸	۲۳	الْإِسْمُ	۴۹	۱۱
	۹۰	۱۶	فَسَلَكَهُ	۳۹	۲۱		۳۷	۱۸۱	لِلْمُسْلِمِيْنَ	۱۶	۸۹، ۱۰۲	تَسْمَعُوْا	۴۱	۲۶	وَالسَّمِيْعِ	۱۱	۲۴	بِسْمِ	۱۱	۴۱
الْمِسْكِيْنَ	۷۴	۴۴	سَلَكَكُمْ	۷۴	۴۲	السَّلَامُ	۵۹	۲۳	مُسْلِمَةً	۲	۱۲۸	وَلَتَسْمَعُنَّ	۳	۱۸۳	سَمِيْعًا	۴	۵۸، ۱۳۴		۲۷	۳۰
وَالْمِسْكِيْنَ	۱۷	۲۸	سَلَكْنٰهُ	۲۶	۲۰۰	وَالسَّلَامُ	۱۹	۳۳	مُسْلِمٰتٍ	۶۶	۵	تَسْمَعُ	۴۳	۸۰		۷۶	۲۰	بِاسْمِ	۵۶	۷۴، ۹۶
	۳۰	۳۷	يَسْلُكُ	۷۲	۲۷		۲۰	۴۹	وَالْمُسْلِمٰتِ	۳۳	۳۵		۶۷	۱۰	سَمّٰعُوْنَ	۵	۴۱، ۴۲		۶۹	۵۲
لِلْمَسَاكِيْنِ	۱۸	۷۸	تَسْلُكُوْا	۷۱	۱۹	بِسَلَامٍ	۱۱	۵۰	مُسَلَّمَةٌ	۲	۶۶	يَسْمَعُهَا	۳۱	۶		۹	۴۷		۹۶	۱
وَالْمَسَاكِيْنِ	۴	۹	يَسْلُكُهُ	۷۲	۱۷		۱۵	۴۶		۴	۹۴		۴۵	۷	بِمُسْمِعٍ	۳۵	۲۱	أَسْمَاءٌ	۵۳	۲۳
وَالْمَسَاكِيْنِ	۲	۷۷، ۲۱۱	نَسْلُكُهُ	۱۵	۱۲		۵۰	۳۲	تَسْلِيْمًا	۴	۶۸	يَسْمَعُوْنَكُمْ	۲۶	۷۲	مُسْمِعٍ	۴	۴۸	الْأَسْمَآءَ	۷	۱۷۹
	۴	۴۰	أُسْلُكْ	۲۸	۳۲	السَّلَامِ	۵	۱۸		۳۳	۵۶	وَاسْمَعْ	۴	۴۶	مُسْتَمِعُوْنَ	۲۶	۱۴		۱۷	۱۱۰
	۸	۴۲	فَاسْلُكْ	۲۳	۲۸		۶	۱۲۷	وَتَسْلِيْمًا	۳۳	۲۲	فَاسْمَعُوْا	۲	۹۷، ۹۸	مُسْتَمِعُهُمْ	۵۲	۳۸		۳۰	۷
	۹	۶۰	فَاسْلُكِيْ	۱۶	۷۱		۱۰	۲۵	مُسْتَسْلِمُوْنَ	۳۷	۲۶		۵	۱۰۷	سَمْكَهَا	۷۹	۲۸		۵۹	۲۴
	۵۹	۷	فَاسْلُكُوْهُ	۶۹	۳۲	سَلَامًا	۱۱	۷۲	وَالسَّلْوٰى	۲	۵۴		۶۴	۱۶	يُسْمِنُ	۸۸	۷	بِأَسْمَاءِ	۲	۲۹
مَسَاكِيْنَ	۵	۹۱، ۹۶	سَلَمٌ	۸	۴۵		۱۵	۵۲		۷	۱۶۰	فَاسْمَعُوْنِ	۳۶	۲۴	سَمِيْنٍ	۵۱	۲۶	أَسْمَاءٍ	۷	۶۹
وَالْمَسَاكِيْنِ	۲	۱۷۲	سَلَّمْتُمْ	۲	۲۳۳		۱۹	۶۲		۲۰	۸۲	أَسْمَعَهُمْ	۸	۲۳	سِمَانٍ	۱۲	۴۳، ۴۶	أَسْمَاءً	۱۲	۴۰
	۲۴	۲۲	وَيُسَلِّمُوْا	۴	۶۸		۲۵	۶۴	سَمِّ	۷	۳۸	لَأَسْمَعَهُمْ	۸	۲۳	سَمّٰكُمُ	۲۲	۷۷	الْأَسْمَآءَ	۲	۲۹
يَتَسَلَّلُوْنَ	۲۴	۶۳	وَتُسَلِّمُوْا	۲۴	۲۷		۵۱	۲۵	سَمُوْمٍ	۵۶	۴۱	يُسْمِعُ	۳۵	۲۱	سَمَّيْتُهَا	۳	۳۱	اِسْمُهُ	۲	۱۰۸
سُلَالَةٍ	۲۳	۱۲	فَسَلِّمُوْا	۲۴	۶۱		۵۶	۲۲۵	السَّمُوْمِ	۱۵	۲۷	أَسْمِعْ	۱۹	۳۹	سَمَّيْتُمُوْهَا	۷	۶۹		۳	۴۰
	۳۲	۷	وَسَلِّمُوْا	۳۳	۵۶	وَسَلَامًا	۲۱	۶۹		۵۲	۲۷	وَأَسْمِعْ	۱۸	۲۵		۱۲	۴۰		۱۹	۷
سِلْسِلَةٍ	۶۹	۳۲	أَسْلَمَ	۲	۱۰۶		۲۵	۷۵	سٰمِدُوْنَ	۵۳	۶۱	يَسْمَعُوْنَ	۳۷	۸		۵۳	۲۳		۲۴، ۴۱	۳۶، ۶

كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات
أَسْمَائِهِ	٧	١٨٠	وَسَاءَ	٤	٢٦	السُّوءَ	٤	٢١	السَّيِّئُ	٤٠	٩٠	نَسُوقُ	٣٢	٢٧	تُسَوِّي	١٣	١٧	السَّبِيلُ	١٣	١٨
بِأَسْمَائِهِمْ	٢	٣٣		١٧	٣٢		١٢	٢٤	سَائِبَةٍ	٥	١٠٣	وَنَسُوقُ	١٩	٨٦		٤١	٣٣	سَبِيلَ	٢٤	١٥
سَمِيًّا	١٩	٦٥		٢٠	١٠١		١٦	٩٤ ١١٩	بِسَاحَتِهِمْ	٣٧	١٧٧	وَسِيقَ	٣٩	٧١ ٧٣	يَسْتَوِيَانِ	١١	٢٤	سَيْنَاءَ	٢٣	٢٠
تَسْمِيَةَ	٥٣	٢٧	سَاءَتْ	٢٥	٦٦		٢٧	٦٢	اسْوَدَّتْ	٣	١٠٦	يُسَاقُونَ	٨	٦		٣٩	٢٩	سِينِينَ	٩٥	٢
بِالسِّنِّ	٥	٤٥	وَسَاءَتْ	٤	٢٢ ١١٥	السُّوأَى	٣٠	١٠	وَتَسْوَدُّ	٣	١٠٦	بِالسَّاقِ	٧٥	٢٩	يَسْتَوُونَ	٩	١٩	بَابُ الشِّينِ		
وَالسِّنَّ	٥	٤٥		١٨	٢٩	وَالسُّوءَ	١٦	٢٧	وَسَيِّدًا	٣	٣٩	سَاقَيْهَا	٢٧	٤٤		١٦	٧٦	الْمَشْأَمَةِ	٥٦	٩
سُنَّتُ سُنَّةَ	٨	٣٨		٤٨	٦	السَّيِّئُ	٣٥	٤٣	سَيِّدَهَا	١٢	٢٥	بِالسُّوقِ	٣٨	٣٣		٣٢	١٨		٩٠	١٩
	١٥	١٣	لِيَسُوءُوا	١٧	٧	سَيِّئًا	٩	١٠٢	سَادَتَنَا	٣٣	٦٧	سُوقِهِ	٤٨	٢٩	لِتَسْتَوُوا	٤٣	١٣	شَأْنٌ	٨٠	٣٧
	١٨	٥٤	تَسُؤْكُمْ	٥	١٠١	سَيِّئُهُ	١٧	٣٨	الْأَسْوَدِ	٢	١٨٧	الْأَسْوَاقِ	٢٥	٧ ٢٠	سُوًى	٢٠	٥٨	شَأْنٍ	١٠	٦١
لِسُنَّتِ	٣٣	٦٢	تَسُؤْهُمْ	٣	١٢٠	سَيِّئَةٌ	٣	١٢٠	سُودٌ	٣٥	٢٧	سَائِقٌ	٥٠	٢١	وَسَوَاءٌ	٣٦	١٠		٥٥	٢٩
	٣٥	٤٣		٩	٥٠		٤	٧٩	مُسْوَدًّا	١٦ ٤٣	٥٨ ١٧	الْمَسَاقُ	٧٥	٣٠	سَوَاءً	٥	٦٠ ٧٧	شَأْنِهِمْ	٢٤	٦٢
	٤٨	٢٣	سِيءَ	١١	٧٧		٧	١٣١	مُسْوَدَّةٌ	٣٩	٦٠	سَوَّلَ	٤٧	٢٥		٣٧	٥٥	شُبِّهَ	٤	١٥٧
سُنَّةَ	١٧	٧٧		٢٩	٣٢		٣٠	٣٦	تَسَوَّرُوا	٣٨	٢١	سَوَّلَتْ	١٢	١٨ ٨٣		٣٨	٢٢	تَشَابَهَ	٢	٧٠
	٣٣	٣٨ ٦٢	سِيئَتْ	٦٧	٢٧		٤٢	٤٠	بِسُورٍ	٥٧	١٣		٢٠	٩٦		٤٤	٤٧		٣	٧
	٣٥	٤٣	أَسَاءَ	٤١	٤٦	السَّيِّئَةَ	٤١	٣٤	أَسَاوِرَ	١٨	٣١	يَسُومُهُمْ	٧	١٦٧	سَوَاءٍ	٣	٦٤	فَتَشَابَهَ	١٣	١٦
	٤٠	٨٥		٤٥	١٤	سَيِّئَةً	٤	٨٥		٢٢	٢٣	يَسُومُونَكُمْ	٢	٤٩		٨	٥٨	تَشَابَهَتْ	٢	١١٨
	٤٨	٢٣	أَسَاءُوا	٣٠	١٠		٤	٢٢		٣٥	٣٣		٧	١٤١		٢١	١٠٩	مُتَشَابِهٍ	٦	٩٩ ١٤١
سُنَنٌ	٣	١٣٧		٥٣	٣١		٤٢	٣٨		٧٦	٢١		١٤	٦	سَوَاءِ	٢	١٠٨	مُتَشَابِهًا	٢	٢٥
سُنَنَ	٤	٢٦	أَسَأْتُمْ	١٧	٧	السَّيِّئَةِ	٧	٩٥	أَسْوِرَةٌ	٤٣	٥٣	تُسِيمُونَ	١٦	١٠		٥	١٥		٦	١٤١
لِسُنَّتِنَا	١٧	٧٧	سَوْءٍ	١٩	٢٨	بِالسَّيِّئَةِ	٦	١٦٠	بِسُورَةٍ	٢	٢٣	سِيمَاهُمْ	٤٨	٢٩		٢٨	٢٢		٣٩	٢٣
مَسْنُونٍ	١٥	٢٦ ٢٨ ٣٣		٢١	٧٤ ٧٧		١٣	٦		١٠	٣٨	بِسِيمَاهُمْ	٢	٢٧٣		٦٠	١	مُتَشَابِهَاتٌ	٣	٧
سُنْبُلِهِ	١٢	٤٧	السَّوْءِ	٩	٩٨		٢٧	٤٦	سُوَرٍ	١١	١٣		٧	٤٦ ٤٨	سَوَاءٌ	٣	١١٣	مُشْتَبِهًا	٦	٩٩
سُنْبُلَةٍ	٢	٢٦١		١٦	٦٠		٢٨	٨٤	سَوْطَ	٨٩	١٣		٤٧	٣٠		٤	٨٩	أَشْتَاتًا	٢٤	٦١
سُنْبُلَاتٍ	١٢	٤٣ ٤٦		٢٥	٤٠	سَيِّئَةً	٢	٨١	وَالسَّاعَةُ	٤٥	٣٢		٥٥	٤١		٢٢	٢٥		٩٩	٦
مُسَنَّدَةٌ	٦٣	٤		٤٨	٦ ١٢		٤	٧٨		٥٤	٤٦	مُسَوِّمِينَ	٣	١٢٥		٤١	١٠	شَتَّى	٢٠	٥٣
سُنْدُسٍ	١٨	٣١	سُوءٌ	٣	١٧٤		٤٠	٤٠	سَاعَةِ	٩	١١٧	الْمُسَوَّمَةِ	٣	١٤		٤٥	٢١		٥٩	١٤
	٤٤	٥٣	السُّوءُ	٧	١٨٨	السَّيِّئَةَ	١٣	٢٢	سَاعَةً	٣٠	٥٥	مُسَوَّمَةً	١١	٨٣	السَّوِيِّ	٢٠	١٣٥	لَشَتَّى	٩٢	٤
	٧٦	٢١		٣٩	٦١		٢٣	٩٦	بِالسَّاعَةِ	٢٥	١١		٥١	٣٤	سَوِيًّا	١٩	١٠ ١٧	الشِّتَاءِ	١٠٦	٢
سِنَةٌ	٢	٢٥٥	سُوءِ	١٦	٥٩		٢٨	٥٤	لِلسَّاعَةِ	٤٣	٦١	فَسَوَّى	٧٥	٣٨		٦٧	٢٢	شَجَرَ	٤	٦٥
سَنَا	٢٤	٤٣		٣٩	٤٨	سَيِّئَاتُ	١٦	٣٤	سَاعَةً	٧	٣٤		٨٧	٢	فَسِيحُوا	٩	٢	شَجَرٌ	١٦	١٠
سَنَةٍ	٢	٩٦	بِسُوءٍ	٧	٧٣		٣٩	٥١		١٠	٤٥ ٤٩	سَوَّاكَ	١٨	٣٧	السَّائِحُونَ	٩	١١٢	وَالشَّجَرُ	٥٥	٦
	٢٢	٤٧		١١	٥٤ ٦٤		٤٥	٣٣		١٦	٦١	فَسَوَّاكَ	٨٢	٧	سَائِحَاتٍ	٦٦	٥	شَجَرٍ	٥٦	٥٢
	٢٩	١٤		٢٦	١٥٦	السَّيِّئَاتِ	١١	١١٤		٣٤	٣٠	سَوَّاهُ	٣٢	٩	وَسَارَ	٢٨	٢٩	الشَّجَرِ	١٦	٦٨
	٣٢	٥	السُّوءَ	٧	١٦٥	سَيِّئَاتِ	٤٠	٤٥		٤٦	٣٥	سَوَّاهَا	٩١	٧	وَتَسِيرُ	٥٢	١٠		٣٦	٨٠
	٧٠	٤	بِالسُّوءِ	٢	١٦٩	وَالسَّيِّئَاتِ	٧	١٦٨	سُوَاعًا	٧١	٢٣	فَسَوَّاهَا	٧٩	٢٨	فَسِيرُوا	٣	١٣٧	شَجَرَهَا	٢٧	٦٠
سَنَةً	٥	٢٦		٤	١٤٩	سَيِّئَاتِهِ	٦٤	٩	وَأَسْبَغَ	٣١	٢٠		٩١	١٤		١٦	٣٦	شَجَرَةُ	٣٧	٦٢
	٤٦	١٥		١٢	٥٣		٦٥	٥	سَائِغٌ	٣٥	١٢	فَسَوَّاهُنَّ	٢	٢٩	نُسَيِّرُ	١٨	٤٧	شَجَرَةٌ	٣٧	٦٤
السِّنِينَ	١٠	٥		٦٠	٢	سَيِّئَاتِنَا	٣	١٩٣	سَائِغًا	١٦	٦٦	سَوَّيْتُهُ	١٥	٢٩	يُسَيِّرُكُمْ	١٠	٢٢	شَجَرَةٍ	٢٠	١٢٠
	١٧	١٢	سُوءًا	٣	٣٠	سَيِّئَاتِكُمْ	٢	٢٧١	لَسَوْفَ	١٩	٦٦		٣٨	٧٢	سُيِّرَتْ	١٣	٣١	شَجَرَةٍ	٢٤	٣٥
بِالسِّنِينَ	٧	١٣٠		٦	١٥٧		٤	٣١	فَلَسَوْفَ	٢٦	٤٩	نُسَوِّيَ	٧٥	٤		٨١	٣		٣١	٢٧
بِالسَّاهِرَةِ	٧٩	١٤		٧	١٤١ ١٦٧		٥	١٢	وَلَسَوْفَ	٩٢	٢١	نُسَوِّيكُمْ	٢٦	٩٨	وَسُيِّرَتِ	٧٨	٢٠	كَشَجَرَةٍ	١٤	٢٤ ٢٦
سُهُولِهَا	٧	٧٤		١٣	٢١		٨	٢٩		٩٣	٥	تُسَوَّى	٤	٤٢	سَيْرًا	٥٢	١٠	الشَّجَرَةَ	٧	١٩ ٢٢
فَسَاهَمَ	٣٧	١٤١		١٤	٦		٦٦	٨	وَسَوْفَ	٤	١٤٦	سَاوَى	١٨	٩٦	السَّيْرَ	٣٤	١٨		٢٨	٣٠
سَاهُونَ	٥١	١١		٣٩	٢٤	سَوْءَةَ	٥	٣١		٥	١٤	فَاسْتَوَى	٤٨	٢٩	سِيرَتَهَا	٢٠	٢١		٤٨	١٨
	١٠٧	٥	سُوءًا	٤	١١٠ ١٢٣	سَوْآتِهِمَا	٧	٢٠		٦	٦٧		٥٣	٦	سَيَّارَةٌ	١٢	١٩	شَجَرَةَ	٤٤	٤٣
فَسَاءَ	٤	٣٨		٦	٥٤		٢٠	١٢١		٢٥	٤٢	وَاسْتَوَى	٢٨	١٤	السَّيَّارَةِ	١٢	١٠	شَجَرَةٍ	٣٧	١٤٦
	٢٦	١٧٣		٣	٢٥	سَوْآتِهِمَا	٧	٢٢ ٢٧		٤٣	٤٤	وَاسْتَوَتْ	١١	٤٤	وَلِلسَّيَّارَةِ	٥	٩٦	وَشَجَرَةً	٢٣	٢٠
	٢٧	٥٨		١٣	١١	سَوْآتِكُمْ	٧	٢٦	سُقْنَاهُ	٧	٥٧	اسْتَوَيْتَ	٢٣	٢٨	فَسَالَتْ	١٣	١٧	الشَّجَرَةَ	٢	٣٥
	٣٧	١٧٧		٣٣	١٧	أَسْوَأَ	٣٩ ٤١	٣٥ ٢٧	فَسُقْنَاهُ	٣٥	٩	اسْتَوَيْتُمْ	٤٣	١٣	وَأَسَلْنَا	٣٤	١٢		٧	١٩ ٢١

كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات
وَالنَّجْمُ	١٧	٦٢	بِشَرَرٍ	٥	٦٥	شَرَحَ	١٦	١٠٨	يُشْرِكْنَ	٦٠	١٢	مُشْرِكِينَ	٣٠	٣١	الشَّيْطَانُ	٢	٢٦٨ ٢٧١ ٢٧٢	يَشْفَعُونَ	٢١	٢٨
شَجَرَهَا	٥٦	٢١		٢٢	٧١		٣٩	٢٣	تُشْرِكُونَ	٦	١٩ ٨١		٤٠	٨٤		٦	٦٧	فَيَشْفَعُوا	٧	٥١
شُحَّ	٥٩	٩	بِالشَّرِّ	١٧	١٢	يَشْرَحْ	٦	١٢٥		٦	٢٢ ٨٨	لِلْمُشْرِكِينَ	٩	١٧،٧ ١١٣	الشَّيَاطِينَ	٦ ٢٦	٧٠ ١١٢ ١٢١	وَالشَّفْعِ	٨٩	٣
	٦٤	١٦		٢١	٣٦	نَشْرَحْ	٩٤	١		١١	٥٧		٤١	٥	لِلشَّيَاطِينِ	٦٧	٥	شَافِعِينَ	٢٦	١٠٠
الشُّحَّ	٤	١٢٧	شَرَّ	٨	٢٢ ٥٧	اشْرَحْ	٢٠	٢٦		٤٠	٧٣	وَالْمُشْرِكِينَ	٣٣	٧٣	شَيَاطِينَ	٦	١١٢	الشَّافِعِينَ	٧٤	٤٩
أَشِحَّةً	٣٣	١٩		٧٦	١١	فَشَرِّدْ	٨	٥٩	تُشْرِكُوا	٤	٣٠		٤٨	٦	الشَّيَاطِينِ	١٧	٢٩	شَفِيعٌ	٦	٥١ ٥٩
شُحُومَهُمَا	٦	١٤٧	لَشَرَّ	٣٨	٥٥	لَشِرْذِمَةٌ	٢٦	٥٤		٦	١٥٢		٩٨	٦		٣١	٨٢	شَفِيعٍ	١٠	٣
الْمَشْحُونِ	٢٦	١١٩	شَرًّا	٢٤	١١	أَشْرَاطُهَا	٤٧	٢٠		٧	٣١	مُشْرِكَةٍ	٢	٢٢٠		٢٣	٩٩		٣٢	٤
	٣٦	٤١		٩٩	٨	شَرَعَ	٤٢	١١	تُشْرِكْ	٣	٥٧	مُشْرِكَةً	٢٤	٣		٣٧	٦٣		٤٠	١٩
	٣٧	١٤٠	الشَّرَّ	١٠	١١	شَرَعُوا	٤٢	٢٠		١٢	٣٨	الْمُشْرِكَاتِ	٢	٢٢٠	الشَّيَاطِينَ	٢	٩٦	شُفَعَاءُ	٣٠	١٢
تَشْخَصُ	١٤	٤٣	الْأَشْرَارِ	٣٨	٦٢	شُرَّعًا	٧	١٦٣		٧٢	٢	وَالْمُشْرِكَاتِ	٣٣	٧٣		٦	١٢١	شُفَعَاءَ	٧	٥١
شَاخِصَةٌ	٢١	٩٧	شَرُّهُ	٧٦	٧	شِرْعَةً	٥	٥٢	وَأَشْرِكْهُ	٢٠	٣٣		٤٨	٦		٧	٢٦ ٢٨		٣٩	٤٤
وَشَدَدْنَا	٣٨	١٩	بِشَرَرٍ	٧٧	٣٢	شَرِيعَةٍ	٤٥	١٧	يُشْرِكْ	٤	٥١ ١١٦	مُشْرِكُونَ	٣٧	٣٢		١٩	٨٦	شُفَعَاؤُنَا	١٠	١٨
	٧٤	٢٨	شِرْبٌ	٢	٢٥٠	وَأَشْرَقَتِ	٣٩	٦٩	يُشْرِكْ	٤٠	١٢		٤٣	٣٨	وَالشَّيَاطِينَ	١٩	٦٩	شُفَعَاءَكُمُ	٦	٩٤
سَنَشُدُّ	٢٨	٣٥	فَشَرِبُوا	٢	٢٥٠	شَرْقِيًّا	١٩	١٦	شِرْكٌ	٣٥	٣٨	شَرَوْا	٢	٩٦		٣٨	٣٦	شَفَاعَةُ	٧٤	٤٩
اشْدُدْ	٢٠	٣٢	يَشْرَبُ	٧٦	٦	شَرْقِيَّةٍ	٢٤	٣٥		٤٦	٣	وَشَرَوْهُ	١٢	٢٠	شَيَاطِينِهِمْ	٢	١٣	شَفَاعَةٌ	٢	٤٥ ١١٢
وَاشْدُدْ	١٠	٨٨		٨٣	٢٨	وَالْإِشْرَاقِ	٣٨	١٧	شِرْكٍ	٣٤	٢١	يَشْرِي	٢	٢٠٣	شُعُوبًا	٤٩	١٣	الشَّفَاعَةُ	٣٠	٢٥٥ ١٠٨
فَشُدُّوا	٤٧	٤	وَيَشْرَبُ	٢٣	٣٥	مُشْرِقِينَ	١٥	٧٣	الشِّرْكَ	٣١	١٢	يَشْرِينَ	٤	٧٦	شُعَبٍ	٧٧	٣٠		٣٤	٢٢
اشْتَدَّتْ	١٤	٢١	يَشْرَبُونَ	٧٦	٥		٢٦	٦٠	بِشِرْكِكُمْ	٣٥	١٥	اشْتَرَاهُ	٩	١١٢	شُعَيْبٌ	٧	٨٦		٣٩	٤٥
لَشَدِيدٌ	١٣	٧	تَشْرَبُونَ	٢٣	٣٥	الْمَشْرِقُ	٢	١٠٩ ١٣٦	شِرْكٌ	١٧	١١١	اشْتَرَوُا	٢	١٥،٨٠ ١٧٠		١١	٨٩ ٩٢	شَفَاعَةٌ	٢	٢٨٧
لَشَدِيدٌ	١٤	٧		٥٦	٦٧	الْمَشْرِقِ	٢	١٧٢ ٢٥٠		٢٥	٢		٩	٩	شُعَيْبٌ	٢٦	١٧٧	الشَّفَاعَةَ	١٩	٩٠
	٨٥	١٢	وَاشْرَبِي	١٩	٢٦		٢٦	٢٧	شَرِيكَ	٦	١٦٣	وَاشْتَرَوْا	٣	١٨٤	شُعَيْبًا	٧	٨٤ ٨٨،٩٠		٤٣	٨٦
	١٠٠	٨	وَاشْرَبُوا	٢	٥٧ ١٨٣		٧٣	٩	شُرَكَاؤُنَا	١٦	٨٨	اشْتَرَوُا	٢	٨٤		١١	٨٤ ٩٦	شَفَاعَتُهُمْ	٣٦	٢٢
شَدِيدٍ	٤٠	٣		٧	٢٩	الْمَشْرِقَيْنِ	٤٣	٣٧	شُرَكَاؤُكُمْ	٦	٢٢	اشْتَرَوُا	٣	١٧١		٢٩	٣٥		٥٣	٢٦
الشَّدِيدِ	٥٠	٢٥		٥٢	١٩		٥٥	١٦	وَشُرَكَاؤُكُمْ	١٠	٢٨	اشْتَرَاهُ	٢	٩٦	تَشْعُرُونَ	٢	١٤٩	وَأَشْفَقْنَ	٣٣	٧٢
الشَّدِيدَ	١٠	٧٠		٦٩	٢٤	الْمَشَارِقِ	٣٧	٥	شُرَكَاؤُهُمْ	٦	١٣٨		١٢	٢١		٢٦	١١٣	أَأَشْفَقْتُمْ	٥٨	١٤
شِدَادٌ	١٢	٤٨		٧٧	٤٣		٧٠	٤٠		١٠	٢٨	يَشْرِي	٣١	٥		٣٩	٥٦	بِالشَّفَقِ	٨٤	١٦
	٦٦	٦	وَاشْرَبُوا	٢	٨٧	مَشَارِقَ	٧	١٣٣	لِشُرَكَائِنَا	٦	١٣٧	يَشْتَرُونَ	٣	٧١ ١٨٤ ١٩٨		٤٩	٢	مُشْفِقُونَ	٢١	٢٩ ٥٠
شِدَادًا	٧٨	١٢	شِرْبٌ	٢٦	١٥٥	أَشْرَكَ	٧	١٧٢	شُرَكَائِكُمْ	١٠	٣٤ ٣٥		٤	٤٧	يَشْعُرْنَ	١٨	١٨		٢٣	٥٩
أَشِدَّاءُ	٤٨	٢٩	شِرْبٌ	٢٦	١٥٥	أَشْرَكْتَ	٣٩	٦٥		٣٠	٣٩	وَيَشْتَرُونَ	٢	١٦٩	يُشْعِرُكُمْ	٦	١٠٩		٤٢	١٧
وَاشْدُدْ	٣	٨٦	شِرْبٌ	٥٤	٢٨	أَشْرَكْتُمْ	٦	٨١	شُرَكَائِهِمْ	٦	١٣٧	لِيَشْتَرُوا	٢	٧٣	الشِّعْرَ	٣٦	٦٩		٧٠	٢٧
أَشَدِّ	٢	٧٩	شُرْبَ	٥٦	٥٥	أَشْرَكَا	٦	١٤٩		٣٠	١٢	تَشْتَرُوا	٢	٣٨	وَأَشْعَارِهَا	١٦	٨٢	مُشْفِقِينَ	١٨	٤٧
وَأَشَدُّ	٤	٦٩	فَشَارِبُونَ	٥٦	٥٤ ٥٥	أَشْرَكْتُمُونِ	١٤	٢٧	بِشُرَكَائِهِمْ	٣٠	١٢		٥	٤٨	شَاعِرٌ	٢١	٥		٤٢	٢١
	٤٠	٨٢	لِلشَّارِبِينَ	١٦	٦٨	وَشَارِكْهُمْ	١٧	٦٦		٦٨	٤١		١٦	٩٧		٥٣	٣٠		٥٢	٢٦
أَشُدَّهُ	٦	١٥٣		٣٢	٢٥	يُشْرِكْ	١٨	٢٥	لِشُرَكَائِهِمْ	٦	١٣٧	نَشْتَرِي	٥	١٠٥	شَاعِرٍ	٦٩	٤١	وَشَفَتَيْنِ	٩٠	٩
	١٣	٢٢		٤٧	١٧	يُشْرِكْ	٤	٥١ ١١٦	شُرَكَاءَكُمْ	٧	١٩٤	شَطَطًا	٣٨	٢١	لِشَاعِرٍ	٣٧	٣٥	وَيَشْفِ	٩	١٤
	١٧	٣٦	شَرَابٌ	٦	٦٩		٥	٧٦		٢٨	٦٤	شَطَطًا	١٨	١٣	وَالشُّعَرَاءُ	٢٦	٢٢٤	يَشْفِينِ	٢٦	٨٠
	٢٨	١٣		١٠	٤		١٨	١١٠		٣٥	٣٨		٧٢	٤	الشِّعْرَى	٥٣	٥٠	شَفَا	٣	٩٩
	٤٦	١٤		١٦	١٠ ٧١		٢٢	٣٢	وَشُرَكَاءَكُمْ	١٠	٧١	شَطْأَهُ	٤٨	٢٩	شَعَائِرِ	٢	١٥٣		٩	١١٠
أَشُدَّهُمَا	١٨	٨١	وَشَرَابٍ	٣٨	٤١	نُشْرِكَ	٣١	١٤	شُرَكَاءَهُمْ	١٦	٨٨	شَاطِئِ	٢٨	٣٠		٢٢	٣٧	شِفَاءٌ	١٦	٧١
أَشُدَّكُمْ	٢٢	٥	الشَّرَابُ	١٨	٢٨	لِتُشْرِكَ	٢٩	٧	مُشْرِكٌ	٢٤	٣	شَطْرَ	٢	١٣٩ ١٤٤ ١٤٥	شَعَائِرَ	٥	٢		١٧	٨٤
	٤٠	٦٩	وَشَرَابٍ	٣٨	٥١	تُشْرِكْ	٢٢	٢٧	مُشْرِكٍ	٢	٢٢٠	شَطْرَهُ	٢	١٤٩ ١٥٠		٢٢	٣٣	وَشِفَاءٌ	١٠	٥٧
شَرٌّ	٩٨	٥	شَرَابًا	٧٦	٢١		٣١	١٢	مُشْرِكُونَ	١٣	١٠٦	شَيْطَانٍ	١٥	١٧	الْمَشْعَرِ	٢	١٩٤		٤١	٤٤
أَشِرٌ	٧٢	١٠		٧٨	٣٤	أُشْرِكُ	١٨	٣٦		١٦	١٠٢		٢٢	٣	وَاشْتَعَلَ	١٩	٣	شَقَقْنَا	٨٠	٢٦
الشَّرُّ	١٧	٨٥	شَرَابُهُ	٣٥	١٣		٧٢	٢٠	لَمُشْرِكُونَ	٦	١٢١		٣٧	٧	شَغَفَهَا	١٢	٣٠	أَشُقَّ	٢٨	٢٧
	٤١	٤٩ ٥١	وَشَرَابِكَ	٢	١٦١	أُشْرِكُ	١٣	٣٦	الْمُشْرِكُونَ	٩	٢٨ ٣٣		٨١	٢٥	شَغَلَتْنَا	٤٨	١١	شَاقُّوا	٨	١٣
	٧٠	٢٠	مَشْرَبَهُمْ	٢	٥٧	وَأُشْرِكَ	٤٠	٤٥		٦١	٩	لِلشَّيْطَانِ	١٩	٤٦	شُغُلٍ	٣٦	٥٥		٥٩	٤
شَرِّ	١١٣	٢ ٣ ٤ ٥		٧	١٦٠	أُشْرِكُ	١٨	٤٠	مُشْرِكِينَ	٦	٢٣	شَيْطَانًا	٤	١١٧	يَشْفَعُ	٢	٢٥٦	تُشَاقُّوا	٤٧	٣٤
	١١٤	٤	وَمَشَارِبُ	٣٦	٧٣	أَيُشْرِكُونَ	٧	١٩١		٢٢	٣٢		٤٣	٣٥	يَنْفَعُ	٤	٢٨٢	يُشَاقِقِ	٤ ٨	١١٥ ١٣

كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات
يشاق	59	4	شكورا	25	63	وشمائل	34	14	واشهد	3	45	شهادة	5	105	شورى	42	36	أشياعكم	54	51
تشاقون	16	29		76	9	بشماله	69	25		5	111	فشهادة	24	6	وتشاور	2	233	باب الصاد		
يشقق	2	69	شاكر	2	153	والشمائل	16	50	أشهد	11	57	بالشهادة	5	107	شواظ	55	35	ص	38	1
تشقق	25	27	شاكرا	4	146	شمائلهم	7	16	فاشهدوا	4	7	للشهادة	2	282	الشوكة	8	7	فصب	89	13
	50	43		16	122	شنآن	5	3/11	واشهدوا	2	282	شهادة	5	105	يشوي	18	28	صببنا	80	25
وانشق	54	1		76	3	شانئك	108	3		65	2	شهادة	3	134	للشوى	70	16	صبوا	44	48
انشقت	55	37	شاكرون	31	80	شهاب	15	18	اشهدوا	3	57		6	19	شئت	7	154	يصب	22	20
	84	1	شاكرين	7	16		37	10	فاشهدوا	3	75		24	4		18	76	صبا	80	25
وانشقت	69	16	بالشاكرين	6	53	بشهاب	27	7	واشهدوا	11	57	الشهادة	2	283		24	62	والصابئون	5	71
وتنشق	19	92	شكور	35	32/31	شهابا	72	9	وأشهدهم	7	171		65	2	شئتم	2	55	والصابئين	2	59
شقا	80	26		42	22	وشهبا	72	8	أشهدتهم	18	49	شهادات	24	6/8		2	223		22	17
بشق	16	7		64	17	شهد	2	181	ويشهد	2	200	لشهادتنا	5	106		7	161	صبحهم	54	38
الشقة	9	42	الشكور	34	12		3	16	واستشهدوا	2	282	شهادتهم	43	18		39	17	أصبح	67	30
أشق	13	34	شكور	14	5		41	19	شاهد	11	19	شهادتنا	5	106		41	40	فأصبح	5	33/34
شقاق	2	131/171		31	30		43	86		12	26	شهاداتهم	70	33	شئتما	2	33		18	40/42
	22	52		34	18	وشهد	12	26		46	9	مشهد	19	38		7	18		28	17
	41	52		42	31		46	9	فاستشهدوا	4	19	مشهود	11	105	أشاء	7	155	وأصبح	28	90/82
وشقاق	38	1	شكورا	17	3	شهدوا	4	19	وشاهد	85	3	ومشهود	85	3	تشاؤن	76	30	فأصبحت	68	20
يشاقق	4	39	مشكورا	17	20		6	151	شاهدا	33	34	مشهودا	17	80		81	29	أصبحوا	5	101
شقاقي	11	91		76	22	أشهدوا	43	18		48	8	شهر	2	181	نشأ	26	3	فأصبحتم	3	98
شقوا	11	108	متشاكسون	39	30	وشهدوا	3	80		73	15	شهر	34	12		34	9		41	22
يشقى	20	123	شكله	38	58		6	130	شاهدون	27	150	الشهر	2	190		36	43	يصبح	18	39
فتشقى	20	115	شاكلته	17	86		7	35	شاهدين	9	17	شهر	97	3	لشيء	11	75	نصبح	18	38
لتشقى	20	1	أشكو	12	86	شهدتم	41	20		21	78	الشهر	2	214		38	4/5	فتصبح	22	62
شقي	11	107	وتشتكي	58	1	شهدنا	6	130	الشاهدين	3	46/25	بالشهر	2	190	لشيء	16	42	فتصبحوا	5	57
شقيا	19	32،4/49	كمشكوة	24	35		7	171		5	84/113	شهرا	9/46	36/14		18	22	ليصبحن	23	42
الأشقى	87	11	تشمت	7	149		13	81		21	57	الشهر	2/5	181/2	ونشئ	34	15	تصبحون	30	16
	92	15	شاخصة	22	27		27	50		28	44	والشهر	5	98	أشياء	5	101	فأصبحوا	49	6
أشقاها	91	12	اشمأزت	39	46	يشهد	4	166	شهود	85	7	شهرين	4	92	أشياءهم	7	83	الصبح	11	81
شقوتنا	23	108	الشمس	36	40		9	108	شهودا	10	61		58	5		11	87	والصبح	74	37
شك	14	11		55	4		59	11		74	13	الشهور	9	36		26	183		81	18
شكر	27	40		75	9		63	1	الأشهاد	11	20	أشهر	2	193	شيئا	19	3	صبحا	100	3
	54	35		81	1	يشهد	41	21		40	54	الأشهر	9	5	شيئا	73	17	صباح	37	177
شكرتم	4	146	والشمس	22	18	وليشهد	24	2	لشهيد	100	7	أشهر	2	226/234	وشيبة	30	53	الإصباح	6	96
	14	7		36	38	تشهد	24	24	وشهيد	50	20		9	2	شيخ	28	23	مصبحين	15	66/83
يشكر	27	40		41	37	وتشهد	36	65	شهيد	41	47		65	4	شيخا	11	75		37	137
	31	11	الشمس	17	80	تشهد	24	8	شهيد	4	45	وشهيق	11	108		12	78		68	17/21
يشكر	31	11		18	84/89	تشهد	6	151	شهيدين	2	282	شهيقا	67	7	شيوخا	40	69	مصباح	24	35
أأشكر	27	40		20	130	أشهد	6	19	شهداء	3	94	اشتهت	21	102	مشيد	22	44	المصباح	24	35
أشكر	27	19		50	38	يشهدون	4	166		24	6	تشتهي	41	31	مشيدة	4	80	بمصابيح	41	11
	46	14	بالشمس	2	258		6	151	الشهداء	2	283	تشتهيه	43	71	لشيع	34	19		67	5
تشكروا	39	9	للشمس	27	24		21	62	والشهداء	57	18	شهوة	7	79	شيعة	19	70	صبر	42	41
أشكر	31	11		41	32		25	72	شهداء	24	4/13		37	56	شيعته	28	213		42	34
	31	13	والشمس	91	1	ليشهدوا	22	29	الشهداء	2	282	الشهوات	3	12		37	81	فصبروا	6	34
واشكروا	2	142/172	شمسا	76	13	تشهدون	2/3	78/83	بالشهداء	24	13		4	32	شيع	15	10	وصبروا	16	112
	16	115	اشتملت	6	144/145	لتشهدون	6	19	والشهداء	4	71		19	60	شيعا	6	65	صبرتم	13	24
	29	16	الشمال	18	16/17	نشهد	63	1		39	69	لشوبا	37	65		28	3		16	127
	34	14		50	16	يشهده	83	21	شهداءكم	2	21	وشاورهم	3	153		30	31	صبرنا	14	25
شكرا	34	12		56/70	40/33	تشهدون	27	32		6	157	فأشارت	19	30	بأشياعهم	34	54		25	44

كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات
وتبصر	١٢	٩٠	وصاحبهما	٣١	١٣	صدكم	٥	٣	متصدعا	٥٩	٢١	والصادقين	٣	١٥	صريخ	٣٦	٤٣	يصعد	٣٥	١١
تصبر	١٨	٦٧	يصحبون	٢١	٤٣	وصدكم	٤٨	٢٥	وصدف	٦	١٥٨		٣٣	٣٥	بمصرخي	١٤	٢٢	تصعدون	٣	١٤٧
يصبروا	٤١	٣٣	كصاحب	٦٨	٤٨	صددناكم	٣٤	٣١	يصدفون	٦	٤٦/١٥٨	والصادقات	٣٣	٣٥	بمصرخكم	١٤	٢٢	يصعد	٦	١٢٥
أتصبرون	٢٥	٢٢	والصاحب	٤	٣٦	يصدون	٤	٦١	الصدفين	١٨	٩٥	صدقة	٢	١٩٢/٢٦٥	صرصر	٦٩	٦	صعدا	٧٢	١٧
تصبروا	٣	١٢٠/١٢٥/١٨٦	فأصحاب	٥٦	٨		٧	٤٤	صدق	٣	٨٩	بصدقة	٤	١١٤	صرصرا	٤١	١٥	صعيدا	٤	٤٦
	٤	٣٠	أصحاب	٦	٧٠		٩	٣٤		٤٨	٢٧	صدقة	٩	١٠٤		٥٤	١٩		٥	٩
	٥٢	١٦	بأصحاب	١٠٥	١		١١	٣١	وصدق	٣٣	٢٢		٥٨	١٣	صراط	٦	١٢٦		١٨	٧/٣٨
تصبير	٢	٥٨	لأصحاب	٥٦	٣٧		٦٣	٥		٢٦	٥٢	الصدقات	٩	٦٠	الصراط	٢٠	١٣٥	صعودا	٧٤	١٧
ولنصبرن	١٤	١٥		٦٧	١١	يصدنك	٤٣	٥٧	فصدقت	١٢	٢٦	صدقات	٥٨	١٤		٢٣	٧٦	تصعر	٣١	١٧
اصبر	٣٨	١٦	فأصحاب	٩	٧١	ويصدون	٨	٤٩	أصدقت	٢٧	٢٧	الصدقات	٢	٢٧٣/٢٧٧	الصراط	١	٥	فصعق	٣٩	٦٨
اصبروا	٣	٢٠٠	وأصحاب	٢٥	٤٠		٩	٣٤	صدقوا	٢	١٧٢		٩	٥٨، ٧٩/١٠٥		٣٦	٦٦	يصعقون	٥٢	٤٥
فاصبروا	٧	٨٥		٢٩	١٤		١٤	٣		٩	٤٣	صدقاتكم	٢	٢٦٤		٣٧	١١٨	صعقا	٧	١٣٩
	٥٢	١٦	صاحبه	١٨	٣٥		٢٢	٢٥		٢٩	٢	صدقاتهن	٤	٤	صراط	١	٦	صاعقة	٤١	١٦
واصبروا	٧	١٢٥	صاحبكم	٥٣	٢	ليصدوا	٨	٣٦		٣٣	٤٣	صديق	٢٦	١٠١	صراطا	٤	٧٠/١٧٤	الصاعقة	٢	٥٢
	٨	٤٨		٨١	٢٢	تصدون	٣	٩٤		٤٧	٢٣	صديقكم	٢٤	٦٠		١٩	٤٤		٤	١٥٣
	٣٨	٥	لصاحبه	٩	٤٠	وتصدون	٧	٨٤	صدقنا	٣٩	٧٤	أصدق	٤	٨٧/١٢٢		٤٨	٢/١٩	صاعقة	٥١/٤١	٤٤/١٢
وصابروا	٣	٢٠٠		١٨	٣٢	يصدكم	٣٤	٤٣	صدقكم	٣	١٤٥	الصديق	١٢	٤٦	صراطي	٦	١٥٤	صاعقة	٤١	١٢
أصبرهم	٢	١٧٠	بصاحبكم	٣٤	٤٥	ويصدكم	٥	٩٣	صدقتنا	٥	١١٣	صديقا	١٩	٤٢/٥٧	صراطك	٧	١٥	الصواعق	٢	١٨
فصبر	١٢	١٨/٨٣	بصاحبهم	٧	١٨٣	يصدنك	٢٠	١٧	صدقناهم	٢١	٩	الصديقون	٥٧	١٨	صرعى	٦٩	٧	الصواعق	١٣	١٤
بالصبر	٢	٤٥/١٥٣	صاحبي	١٢	٣٩/٤١	يصدنكم	٤٣	٦٢	صدق	٤٤	١٩	والصديقين	٤	٧١	صرف	٩	١٢٨	صاغرون	٩	٢٩
	٩٠	١٧	صاحبهم	٥٤	٢٩	ليصدونهم	٤٣	٣٦		٧٥	٣١	صديقة	٥	٧٩	فصرف	١٢	٣٤		٢٧	٣٧
	١٠٣	٣	أصحابهم	٥١	٥٩	يصدنك	٢٨	٨٧	وصدق	٣٧	٣٦	تصديق	١٠	٣٧	صرفنا	٤٦	٢٨	صاغرين	٧	١١٦
صبرك	١٦	١٢٨	صاحبة	٦	١٠١	تصدونا	١٤	١٢		٣٩	٣٤		١٢	١١١	صرفكم	٣	١٤٦	الصاغرين	٧	١٢
صابرا	١٨	٦٨	صاحبة	٧٢	٣	وصد	٤٠	٣٠		٩٢	٦	مصدق	٦	٩٢	تصرف	١٢	٣٣		١٢	٣٢
	٣٨	٤٤	وصاحبته	٧٠	١٢	وصدوا	١٣	٣٣	وصدقت	٦٦	١٢	مصدق	٢	٩٣/٩٥	سأصرف	٧	١٤٣	صغير	٥٤	٥٣
صابرون	٨	٦٥		٨٠	٣٦	وصد	٢	٢١٤	صدقت	٣٧	١٠٥		٣	٧٥	لنصرف	١٢	٢٤	صغيرا	٢	٢٨٢
الصابرون	٢٨	٨٠	بصحاف	٤٣	٧١	وبصدهم	٤	١٥٨	يصدعون	٥٦	٥٧		٤٩	١١	ويصرفه	٢٤	٤٣		١٧	٢٥
	٣٩	١٣	الصحف	٨١	١٠	صدودا	٤	٦٤	يصدقني	٢٨	٣٤	ومصدقا	٣/٥	٥٠/٤٦	اصرف	٢٥	٦٦	صغيرة	٩	١٢٢
والصابرين	٢	١٧٢	صحف	٥٣	٣٧	صديد	١٤	١٩	تصدق	٥	٤٩	مصدقا	٥	٥٠	صرفت	٧	٤٥		١٨	٤٧
	٢٢	٣٦		٨٧	١٩	يصدر	٩٩	٦	تصدقوا	٢	٢٨٠	المصدقين	٣٧	٥٠	يصرف	٦	١٦	أصغر	٣٤	٣
	٣٣	٣٥	صحف	٨٠	١٢	يصدر	٢٨	٢٣	فأصدق	٦٣	١٠	المتصدقين	١٢	٨٨	يصرفون	٤٠	٧١	أصغر	١٠	٦١
	٤٧	٣٣	الصحف	٢٠	١٣٣	صدرا	١٦	١٠٨	يصدقوا	٤	٩٤	المصدقين	٥٧	١٧	تصرفون	١٠	٣٢	صغار	٦	١٢٤
للصابرين	١٦	١٢٧		٨٧	١٨	الصدور	٤٠	٢٠	لنصدقن	٩	٧٦	والمتصدقين	٣٣	٣٥		٣٩	٨	صغت	٦٦	٤
صابرة	٨	٦٦	صحفا	٧٤	٥٢	صدور	٢٩	٤٩	وتصدق	١٢	٨٨	والمتصدقات	٣٣	٣٥	صرفنا	١٧	٤١/٨٩	ولتصغى	٦	١١٣
والصابرات	٣٣	٣٥		٩٨	٢		١١٤	٥	الصدق	٤٦	١٥	والمصدقات	٥٧	١٧		١٨	٥٢	صافات	٢٤	٤١
صبار	١٤	٥	الصاخة	٨٠	٣٣	صدور	٩	١٤	بالصدق	٣٩	٣٢/٣٣	تصدى	٨٠	٦	وصرفنا	٢٠	١١٢		٦٧	١٩
	٣١	٣٠	الصخر	٨٩	٨	صدري	٢٠	٢٦	صدقا	٦	١١٥	وتصدية	٨	٣٥		٤٦	٢٦	والصافات	٣٧	١
	٣٤	١٨	صخرة	٣١	١٥		٢٦	١٢	صدقهم	٥	١١٩	وأصروا	٧١	٦	صرفناه	٢٥	٥٢	صواف	٢٢	٣٧
	٤٢	٣١	الصخرة	١٨	٦٢	صدرك	١١	١٢	صدقهم	٣٣	٨	يصر	٤٥	٧	نصرف	٦	٤٦/٦٥/١٠٥	مصفوفة	٨٨	١٥
واصطبر	١٩	٦٥	صد	٤	٥٨		١٥	٩٧	بصدقهم	٣٣	٢٤	يصرون	٥٦	٤٥		٧	٥٦	مصفوفة	٥٢	٢٠
	٢٠	١٣٢	فصدوا	٩	٩	صدرك	٧	١	لصادق	٥١	٥	يصروا	٣	١٢٩	انصرفوا	٩	١٢٨	وليصفحوا	٢٤	٢٢
	٥٤	٢٧		٥٨	١٧	صدرك	٩٤	١	صادق	١٩	٥٥	صر	٣	١١٣	صرنا	٢٥	٢٠	وتصفحوا	٦٤	١٤
أصابعهم	٢	١٨		٦٣	٢	صدره	٦	١٢٥	صادقا	٤٠	٢٩	صرة	٥١	٢٩	وتصريف	٢	١٥٩	فاصفح	١٥	٨٥
	٧١	٦	وصدوا	٤	١٦٥		٣٩	٢٢	لصادقون	٦	١٤٢	صرح	٢٧	٤٤		٤٥	٤	فاصفح	٤٣	٨٩
وصبغ	٢٣	٢٠		١٦	٩٠	صدورهم	١١	٥		١٢	٨٢	صرحا	٤٠	٣٨	مصروفا	١١	١٠	واصفح	٥	١٦
صبغة، صبغة	٢	١٣٢		٤٧	٢٢/٢٦	فاصدع	١٥	٩٤		١٥	٦٤		٢٨	٣٨	مصرفا	١٨	٥١	واصفحوا	٢	١٠٣
أصب	١٢	٣٣	صددتم	١٦	٩٦	يصدعون	٥٦	١٩		٢٧	٥٠	الصرح	٢٧	٤٤	ليصرمنها	٦٨	١٧	صفحا	٤٣	٣
صبيا	١٩	١٢/٣٠	وصدها	٢٧	٤٣	يصدعون	٣٠	٤٣	الصادقون	٤٩	١٥	يصطرخون	٣٥	٣٤	صارمين	٦٨	٢٢	الصفح	١٥	٨٥
تصاحبني	١٨	٧٥	تصدقهم	٢٧/٢٩	٢٤/٣٧	الصدع	٨٦	١٢		٥٩	٨	يستصرخه	٢٨	١٧	كالصريم	٦٨	٢٠	الأصفاد	١٤/٣٨	٥٠/٤٧

كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات
صفراء	٢	٦٩	فاصلحوا	٤٩	٩، ١٠	صلوة	٢٤	٤١	وتصلية	٥٦	٩٤	فاصابه	٢	٢٦٦	مصيبة	٢	١٥٦	الصيحة	٥٠	٤٢
صفر	٧٧	٣٣	واصلحوا	٨	١	بالصلوة	١٩	٥٥	وصموا	٥	٧١	واصابه	٢	٢٦٦		٣	١٥٩	فاصطادوا	٥	٢
مصفرا	٣٠	٥١	والصلح	٤	١٢٨		٢٠	١٣٢	فاصمهم	٤٧	٢٣	اصابها	٢	٢٦٦		٤	٦٢، ٧٢	صيد	٥	٩٤
	٣٩	٢٢	وصالح	٦٦	٤	بالصلوة	٦٢	٩	صم	٢	١٨، ١٧١	فاصابها	٢	٢٦٦		٩	٥٠	الصيد	٥	٩٥
	٥٧	١٩	صالحا	٧	٧٥	للصلوة	٢	٤٣، ١٤٨، ٢٣٩		٦	٣٩	اصابكم	٣	١٤٠، ١٦٥		٢٨	٤٧	الصيد	٥	٩٦
صفصفا	٢٠	١٠٦		١١	٦٥	صلوات	٢	١٥٧	الصم	٨	٢٢		٤	٧٥	مصيبة	٤٢	٣٠	تصبح	٢٢	٦٣
الصافنات	٣٨	٣١	صالح	٩	١٢١	وصلوات	٢٢	٤٠		٢١	٤٥		٤٢	٢٩		٥٧	٢٢	مصيرا	٤	٩٧، ١١٥
أفأصفاكم	١٧	٤٠	صالحا	٢٥	١٣٢	وصلوات	٩	٩٩	صما	٢٥	٧٣	فاصابهم	١٦	٣٤		٦٤	١١		٤٨	٦
وأصفاكم	٤٣	١٦	الصالح	٣٥	١٠	الصلوات	٢	٢٣٨	وصما	١٧	٩٧		٣٩	٥١	لصوت	٣١	١٩	ومصيرا	٢٥	١٥
يصطفي	٢	١٣٢	صالح	١١	٦٢	أصلاتك	١١	٨٧	الصم	١٠	٤٢	أصابته	٢٢	١١	صوت	٤٩	٢	مصيركم	١٤	٣٠
	٣	٣٣	صالح	١١	٨٩	صلاتهم	٨	٣٥		٢٧	٨٢	أصابتكم	٣	١٦٥	الأصوات	٢٠	١٠٨	صياصيهم	٣٣	٢٦
	٢٧	٥٩	صالحا	٧	٧٣	بصلاتك	١٧	١١٠		٣٠	٥١		٤	٧٣	الأصوات	٣١	١٩	والصيف	١٠٦	٢
	٣٧	١٥٣		١١	٤٦	صلاتهم يحافظون	٦	٩٢		٤٣	٣٩	فاصابكم	٥	١٠٦	صوتك	٣١	١٩	باب الضاد		
لأصطفى	٣٩	٤		٢٧	٤٦		٢٣	٢	والأصم	١١	٢٤	أصابتهم	٣	١٥١	بصوتك	١٧	٦٤	الضأن	٦	١٤٣
اصطفينا	٣٥	٣٢	صالحين	٦٦	١٠		٧٠	٢٣	صامتون	٧	١٩٣		٤	٦٥	أصواتكم	٤٩	٢	ضبحا	١٠٠	١
اصطفاك	٣	٤٢	بالصالحين	١٢	١٠١		٧٠	٣٤	الصمد	١١٢	٢	أصنامهم	٧	٩٨	أصواتهم	٤٩	٣	المضاجع	٤	٣٤
واصطفاك	٣	٤٢		٢٦	٨٣		١٠٧	٥	صوامع	٢٢	٤٠	يصيب	١٠	١٠٧	فصرهن	٢	٢٦٠		٣٢	١٦
اصطفاه	٢	٢٤٧	والصالحين	٤	٦٩	صلاتي	٦	١٦٢	صنعوا	١١	١٦	سيصيب	٦	١٢٤	وصوركم	٤٠	٦٤	مضاجعهم	٣	١٥٤
اصطفيناك	٧	١٤٤		٢٤	٣٢	صلاته	٢٤	٤١		١٣	٣١	.	٩	٩١		٦٤	٣	فضحكت	١١	٧١
اصطفيناه	٢	١٣٠	الصالحات	١٨	٤٦	صلاتك	٩	١٠٣		٢٠	٦٩	فيصيب	١٣	١٣	صورناكم	٧	١١	يضحكون	٤٣	٤٧
يصطفي	٢٢	٧٥		١٩	٦٠	صلواتهم	٢٣	٩	يصنع	٧	١٣٧		٢٤	٤٣	يصوركم	٣	٦		٨٣	٢٩، ٣٤
الصفا	٢	١٥٨	فالصالحات	٤	٣٤	المصلين	٧٠	٢٢	ويصنع	١١	٣٨	يصيبن	٨	٢٥	صورة	٨٢	٨	فليضحكوا	٩	٨٢
صفوان	٢	٢٦٤	إصلاح	٢	٢٢٠		٧٤	٤٣	يصنعون	٥	١٤، ٦٣	أصيب	٧	١٥٦	صوركم	٤٠	٦٤	تضحكون	٢٣	١١٠
مصفى	٤٧	١٥	إصلاح	٤	١١٤	للمصلين	١٠٧	٤		١٥	١١٤	تصيبوا	٤٩	٦		٦٤	٣	وتضحكون	٥٣	٦٠
المصطفين	٣٨	٤٧	إصلاحا	٢	٢٢٨	مصلى	٢	١٢٥		٢٤	٣٠	نصيب	١٢	٥٦	المصور	٥٩	٢٤	أضحك	٥٣	٤٣
فصكت	٥١	٢٩		٤	٣٩	يصلى	٨٧	١٢		٣٥	٩	يصيبهم	٩	١٢١	صواع	١٢	٧٢	ضاحكا	٢٧	١٩
صلبوه	٤	١٥٧	الإصلاح	١١	٨٨	سيصلى	١١١	٣	تصنعون	٢٩	٤٥	سيصيبهم	٣٩	٥١	أصوافها	١٦	٨٠	ضاحكة	٨٠	٣٩
فيصلب	١٢	٤١	إصلاحها	٧	٥٦، ٨٥	ويصلى	٨٤	١٢	اصنع	٢٣	٢٧	يصيبنا	٩	٥١	تصوموا	٢	١٨٤	تضحى	٢٠	١١٩
لأصلبنكم	٧	١٢٤	المصلح	٢	٢٢٠	تصلى	٨٨	٤	فاصنع	١١	٣٧	يصيبكم	٩	٥٢	فليصمه	٢	١٨٥	ضحى	٧	٩٨
ولأصلبنكم	٢٠	٧١	مصلحون	٢	١١	وسيصلون	٤	١٠	ولتصنع	٢٠	٣٩		١١	٩١	صوما	١٩	٢٦		٢٠	٥٩
	٢٦	٤٩		١١	١١٩	يصلاها	١٧	١٨	واصطنعتك	٢٠	٤١	يصيبهم	٥	٥٢	فصيام	٢	١٩٦	والضحى	٩٣	١
يصلبوا	٥	٣٣	المصلحين	٧	١٧٠		٩٢	١٥	صنع	٢٧	٨٨		٢٤	٦٣		٤	٩٢	ضحيها	٧٩	٢٩، ٤٦
الصلب	٨٦	٧		٢٨	١٩	يصلونها	١٤	٢٩	صنعا	١٨	١٠٤	يصيبها	٢	٢٦٦		٥	٩٢	وضحيها	٩١	١
أصلابكم	٤	٢٣	صلدا	٢	٢٦٤		٣٨	٥٦	صنعة	٢١	٨٠	يصيبكم	٤٠	٢٨		٥٨	٤	ضلا	١٩	٨٥
صلح	١٣	٢٣	صلصال	١٥	٢٦، ٢٨، ٣٣		٥٨	٩	مصانع	٢٦	١٢٩	تصيبهم	١٣	٣١	الصيام	٢	١٧٩	يضر	٣	١٢٠
	٤٠	٨		٥٥	١٤		٨٢	١٥	أصنام	٧	١٣٨	تصيبنا	٥	٥٢	صيام	٢	١٩٦	يضرون	٢٥	٥٥
فأصلح	٢	١٨٢	صلى	٧٥	٣١	صلوه	٦٩	٣١	أصناما	٦	٧٤	فتصيبكم	٤٨	٢٥	الصيام	٢	١٨٣	يضروا	٣	١٧٦، ١٧٧
وأصلحوا	٤	١٤٦		٩٦	١٠	سأصليه	٧٤	٢٦		٢٦	٧١	تصيبه	٢٤	٦٣	صياما	٥	٩٥		٤٧	٣٢
وأصلحنا	٢١	٩٠	فصلى	٨٧	١٥	نصليه	٤	٣٠	الأصنام	١٤	٣٥		٢٨	٤٧	الصيام	٢	١٨٧	يضرك	١٠	١٠٦
يصلح	١٠	٨١	صلوا	٣٣	٥٦	ونصله	٤	١١٥	أصنامكم	٢١	٥٧	تصبك	٩	٥٠	والصائمين	٣٣	٣٥	يضره	٢٢	١٣
ويصلح	٤٧	٥	يصلي	٣	٣٩	نصليهم	٤	٥٦	صنوان	١٣	٤	تصبكم	٣	١٢٠	والصائمات	٣٣	٣٥	يضرنا	٥	٧٠
يصلح	٣٣	٧١		٣٣	٤٣	تصطلون	٢٧	٧	صنوان	١٣	٤	تصبهم	٤	٧٨	الصيحة	١١	٦٧، ٩٤	يضركم	٣	١١١
يصلحا	٤	١٢٨	تصل	٩	٨٤		٢٨	٢٩	يصهر	٢٢	٢٠		٧	١٢٨		١٥	٧٣، ٨٣		٥	١٠٤
يصلحون	٢٦	١٥٢	يصلون	٣٣	٥٦	اصلوها	٣٦	٦٤	وصهرا	٢٥	٥٤		٣٠	٢٥		٢٣	٤٣		٢١	٦٧
	٢٧	٤٩	يصلوا	٤	١٠٢		٥٢	١٦	أصابت	٣	١١٣		٤٢	٤٧		٢٩	٣٩	يضرهم	٢	٩٦
تصلحوا	٤	١٢٩	فليصلوا	٤	١٠٢	صال	٣٧	١٦٣	أصبتم	٣	١٥٩	صوابا	٧٨	٣٨	صيحة	٦٣	٤		١٠	١٨
وتصلحوا	٢	٢٢٤	فصل	١٠٨	٢	صالوا	٣٨	٥٩	أصابك	٤	٧٩	كصيب	٢	١٩	صيحة	٣٦	٢٩، ٤٩، ٥٣		٢٥	٥٧
وأصلح	٧	١٤٢	وصل	٩	١٠٣	لصالوا	٨٣	١٦		٣١	١٦	مصيبها	١١	٨١		٣٨	١٤	يضرونك	٤	١١٣
	٤٦	١٤	الصلوة	٦٢	١٠	صليا	١٩	٧٠	أصابه	٢٢	١١	مصيبة	٥	١٠٦		٥٤	٤١	يضرونك	٥	٤٢

کلمات	سور	آیات	کلمات	سور	آیات	کلمات	سور	آیات	کلمات	سور	آیات	کلمات	سور	آیات	کلمات	سور	آیات	کلمات	سور	آیات
یضرّکم	۳	۱۰۷	ضربتم	۴	۹۶ ۱۰۲	ضعف	۲۲	۷۲	أضغانکم	۴۷	۳۹	ضلالًا	۴	۶۰،۱۱۶ ۱۳۶،۱۶۷	أضاعوا	۱۹	۶۰	فتطردهم	۶	۵۲
تضرّونه	۱۱	۶۰		۵	۱۰۵	ضعفوا	۳	۱۴۰	أضغانهم	۴۷	۳۱		۳۳	۳۶	یضیع	۳	۱۶۵	بطارد	۱۱	۳۱
تضرّوه	۹	۳۹	ضربنا	۲۵	۴۱	یضاعف	۲	۲۶۳	والضفادع	۷	۱۳۰		۷۱	۲۵		۹	۱۲۱		۲۶	۱۱۴
تضارّ	۲	۲۳۳		۳۰	۵۸	یضاعفه		۲۴۶	ضللت	۶	۵۶	لضالّون	۶۸	۲۶		۱۱	۱۱۷	طرف	۴۲	۴۴
یضارّ	۲	۲۸۲		۳۹	۲۸		۵۷	۱۱		۳۴	۴۹		۸۳	۳۲		۱۲	۹۰	الطرف	۳۷	۴۷
تضارّوهنّ	۶۵	۶	فضربنا	۱۸	۱۰	یضاعفه	۶۴	۱۷	تضلّوا	۱۷	۵۱	الضالّون	۳	۸۴	لیضیع	۲	۱۳۸		۳۸	۵۲
اضطرّه	۲	۱۲۰	وضربنا	۱۴	۴۷	یضاعفها	۴	۴۴		۲۵	۱۰		۱۵	۵۶	أضیع	۳	۱۹۳		۵۵	۵۶
نضطرّهم	۳۱	۲۳	ضربوه	۴۳	۵۸	یضاعف	۱۱	۲۲	وضلّوا	۵	۸۱		۵۶	۵۱	نضیع	۷	۱۶۹	طرفک	۲۷	۴۰
اضطرّ	۲	۱۶۸	یضرب	۱۳	۱۸		۵۷	۱۷	ضللنا	۳۲	۹	ضالّین	۲۳	۱۰۸		۱۲	۵۶	طرفهم	۱۴	۴۴
	۵	۵		۴۱	۳	یضاعف	۲۵	۶۹	تضلّ	۳	۲۸۲		۳۷	۶۷		۱۸	۲۹	طرفًا	۳	۱۲۲
	۶	۱۴۶	ویضرب	۱۴	۳۰		۳۳	۳۰	أضلّ	۳۴	۴۹	الضالّین	۱	۷	یضیّفوهما	۱۸	۶۷	طرفی	۱۱	۱۱۶
	۱۶	۱۱۶		۲۴	۳۵	استضعفوا	۷	۱۴۹	یضلّون	۳۸	۲۵		۲	۱۹۴	ضیف	۱۵	۵۱	وأطراف	۲۰	۱۳۰
اضطرّتم	۶	۱۱۹	یضرب	۲	۲۴	یستضعف	۲۸	۳	لیضلّوا	۱۰	۸۸		۶	۷۷		۵۱	۲۴	أطرافها	۱۳	۴۱
ضرّ	۲۲	۱۳	یضربون	۸	۵۲	استضعفوا	۷	۷۳	تضلّوا	۴	۴۷ ۱۷۵		۲۶	۱۹ ۸۶	ضیفی	۱۱	۸۰		۲۱	۴۵
ضرّ	۳۰	۳۲		۴۷	۲۹		۲۸	۴	وأضلّ	۴۷	۹		۵۶	۹۲		۱۵	۶۸	الطارق	۸۶	۲
	۳۹	۱۱ ۵۰		۷۳	۲۰		۳۴	۳۰،۳۱ ۳۲	وأضلّوا	۵	۸۱	الضلال	۱۰	۳۲	ضیفه	۵۴	۳۷	والطارق	۸۶	۱
ضرّ	۱۰	۱۲	یضربن	۲۴	۳۱	یستضعفون	۷	۱۳۳	أضللن	۱۴	۳۹		۱۴	۲۱	وضائق	۱۱	۷۹	طریق	۴۶	۲۹
	۲۱	۸۴	ولیضربن	۲۴	۳۱	ضعفًا	۸	۶۷	أضلّوا أضللتم	۷۱ ۲۵	۲۴ ۱۸		۲۲	۱۲		۲۹	۳۲	طریق	۴	۱۶۷
	۲۳	۷۷	تضربوا	۱۶	۷۶	ضعف	۷	۳۶	أضلّنی	۲۵	۳۱	والضلال	۳۴	۸	ضاقت	۹	۱۱۹	طریقًا	۴	۱۶۶
بضرّ	۶	۱۷	أفنضرب	۴۳	۴	الضعف	۳۴	۳۶	وأضلّه	۴۵	۲۲	ضلالک	۱۲	۹۵	وضاقت	۹	۲۵ ۱۱۹		۲۰	۷۹
	۱۰	۱۰۷	نضربها	۲۹	۴۲	ضعف	۱۷	۷۷	أضلّنا	۲۶	۹۹	ضلالة	۷	۵۹	یضیق	۱۵	۹۷	الطریقة	۷۲	۱۶
	۳۶	۲۲		۵۹	۲۱	ضعفًا	۷	۳۶	وأضلّهم	۲۰	۸۷	الضلالة	۷	۲۸	ویضیق	۲۶	۱۲	طریقة	۲۰	۱۰۴
	۳۹	۳۹	اضرب	۲	۵۷		۳۸	۶۱	أضلّانا	۴۱	۲۹		۱۶	۳۸	لتضیّقوا	۶۵	۶	طرائق	۲۳	۱۷
الضرّ	۱۷	۵۸		۷	۱۶۰	وضعف	۱۷	۷۷	أضلّونا	۷	۳۶	الضلالة	۲	۱۵ ۱۷۰	ضیق	۱۶	۱۲۸		۷۲	۱۱
الضرّ	۱۶	۵۵		۲۶	۶۳	ضعفین	۲	۲۶۷	فأضلّونا	۳۳	۶۷		۴	۴۲		۲۷	۷۲	بطریقتکم	۲۰	۶۶
ضرّه	۳۹	۳۹	فاضرب	۲۰	۷۹		۳۳	۳۰ ۶۸	یضلّ	۱۴	۴	ضلالهم	۲۷	۸۳	ضیقًا	۶	۱۲۵	طس	۲۷	۱
ضرّه	۱۰	۱۲		۳۸	۴۳	أضعافًا	۲	۲۴۶	ویضلّ	۱۴	۳۲		۳۰	۵۲		۲۵	۱۴	طسم	۲۶	۱
الضرر	۴	۹۷	وضرب	۱۱	۳۱ ۴۳		۳	۱۲۵	یضلّ	۴۷	۵	وأضلّ	۵	۶۵	وضائق	۱۱	۱۱۴		۲۸	۱
بضارّین	۲	۹۶		۳۶	۱۲	ضعف	۳۰	۵۳	لیضلّ	۶	۱۴۵		۱۷	۷۴	باب الطاء			طعموا	۵	۹۴
بضارّهم	۵۸	۱۱	فاضربوا	۸	۱۲	ضعفًا	۳۰	۵۳		۹	۱۱۶		۲۵	۳۶	طبع	۴	۱۵۴	طعمتم	۳۳	۵۳
الضرّاء	۷	۹۳	واضربوا	۸	۱۲	ضعافًا	۴	۱۰		۲۲	۹	تضلیل	۱۰۵	۲		۱۶	۱۱۰	یطعمه	۶	۱۴۶
والضرّاء	۲	۲۱۰	اضربوه	۲	۶۸	ضعیفًا	۲	۲۸۲		۳۱	۵	مضلّ	۲۸	۱۴		۴۷	۱۸	یطعمها	۶	۱۳۹
والضرّاء	۳	۱۷۲	واضربوهنّ	۴	۳۸		۴	۳۲ ۷۸		۳۹	۱۱	مضلّ	۳۹	۳۸	وطبع	۹	۹۴	یطعمه	۲	۲۵۰
	۳	۱۲۸	ضربت	۲۲	۷۲		۱۱	۹۳	تضلّ	۷	۱۵۴	المضلّین	۱۸	۴۹	یطبع	۷	۹۹	أطعمه	۳۶	۴۷
	۶	۴۲		۴۳	۵۷	ضعفاء	۲	۲۶۸	یضلّون	۳	۶۲	الضلالة	۱۹	۷۶		۳۰	۵۹	أطعمهم	۱۰۶	۳
	۷	۹۲	فضرب	۵۷	۱۳	الضعفاء	۱۴	۲۴		۴	۱۱۳	واضمم	۲۰	۳۳		۴۰	۳۷	یطعم	۶	۱۴
ضرّاء	۱۰	۲۱	ضربت	۳	۱۰۸		۴۰	۵۰	لیضلّون	۶	۱۲۰		۲۸	۳۲	نطبع	۱۰	۷۴	ویطعمون	۷۶	۸
	۱۱	۱۲	وضربت	۳	۵۸	الضعفاء	۹	۹۲	یضلّوا	۷۱	۲۸	ضامر	۲۲	۲۸	ونطبع	۷	۹۸	تطعمون	۵	۹۱
	۴۱	۵۰		۳	۱۰۴	أضعف	۷۲	۲۴	لیضلّوا	۱۴	۳۵	بضنین	۸۱	۲۴	فطبع	۶۳	۳	نطعم	۷۴	۴۴
ضرارًا	۲	۲۳۱	فضرب	۴۷	۴	وأضعف	۱۹	۷۷	یضلّه	۲۲	۴	ضنکًا	۲۰	۱۲۳	وطبع	۹	۸۸	أنطعم	۳۶	۴۷
	۹	۱۰۸	ضربًا	۲	۲۷۵	المضعفون	۳۰	۳۸	لیضلّنا	۲۵	۴۴	یضاهئون	۹	۳۰	طبق	۸۴	۱۹	یطعمنی	۲۶	۷۹
مضارّ	۴	۱۶		۳۷	۹۱	مضاعفة	۳	۱۲۵	یضلّه	۶	۱۲۵	أضاء	۲	۱۹	طبقًا	۸۴	۱۹	یطعمون	۵۱	۵۷
المضطرّ	۲۷	۶۳	تضرّعوا	۶	۴۳	مستضعفو	۸	۲۶	یضلّک	۳۸	۲۵	أضاءت	۲	۱۶	طباقًا	۶۷	۳	نطعمکم	۷۶	۹
وضرب	۱۶	۷۸ ۱۱۲	یتضرّعون	۶	۴۲	مستضعفین	۴	۹۹	یضلّهم یضلّله	۴ ۶	۶۳ ۳۹	یضیء	۲۴	۳۵		۷۱	۱۴	وأطعموا	۲۲	۲۹ ۳۷
	۳۶	۷۸		۲۳	۷۸	المستضعفین	۴	۱۰۰	ولأضلّنّهم	۴	۱۱۸	بضیاء	۲۸	۷۱	طحیها	۹۱	۶	یطعم	۶	۱۴
	۶۶	۱۱	یتضرّعون	۷	۹۲	والمستضعفین	۴	۷۷ ۱۲۶	یضلّوکم	۳	۶۲	ضیاء	۱۰	۵	طریًّا	۱۶	۱۴	استطعما	۱۸	۷۶
ضربوا	۳	۱۵۰	ضریع	۸۸	۶	ضغثًا	۳۸	۴۳	یضلّونهم	۱۶	۲۷	وضیاء	۲۱	۴۹		۳۵	۱۳	طعمه	۴۷	۱۷
	۱۷	۵۱	تضرّعًا	۶	۶۳	أضغاث	۱۲	۴۴	یضلّونک	۴ ۶	۱۱۳ ۱۱۶	ضیر	۲۶	۵۰	اطرحوه	۱۲	۹	طاعم	۶	۱۴۶
	۲۵	۱۰		۷	۵۳ ۲۰۴		۳۱	۵	ضالًّا	۹۳	۷	ضیزی	۵۳	۲۲	طردتهم	۱۱	۳۲	طعام	۵ ۳۳	۹۶ ۵۳

كلمات	سُوَر	آيات	كلمات	سُوَر	آيات	كلمات	سُوَر	آيات	كلمات	سُوَر	آيات	كلمات	سُوَر	آيات	كلمات	سُوَر	آيات	كلمات	سُوَر	آيات
وَطَعَامُ	۵	۷	طُغْيَانِهِمْ	۲	۱۴	مُطَّلِعُونَ	۳۷	۵۲	مُطْمَئِنٌّ	۱۶	۱۰۸	اَطَعْنَا	۳۳	۶۶ ۶۷	يُطَافُ	۳۷	۴۳	بِالطَّيِّبِ	۴	۲
طَعَامٌ	۱۲	۳۷		۶	۱۱۰	طَلَّقْتُمُ	۲	۲۳۱ ۲۳۲	مُطْمَئِنِّينَ	۱۷	۹۷	فَاَطَاعُوهُ	۴۳	۵۴		۴۳	۷۱	طَيِّبًا	۲	۱۶۸
	۶۹	۳۶		۷	۱۸۶		۶۵	۱	اَلْمُطْمَئِنَّةُ	۸۹	۲۸	اَطَاعُونَا	۳	۱۶۸	وَيُطَافُ	۷۶	۱۵		۴	۴۶
	۸۸	۶		۱۰	۱۱	طَلَّقَهَا	۲	۲۳۰	مُطْمَئِنَّةً	۱۶	۱۱۴	اَطَعْنَكُمْ	۴	۳۸	يَطَّوَّفَ	۲	۱۵۳		۵	۶ ۹۰
طَعَامُ	۲	۱۸۰		۲۳	۷۷	طَلَّقَكُنَّ	۶۶	۵	طٰهٰ	۲۰	۱	اَطَعْتُمُوهُمْ	۶	۱۲۱	وَلْيَطَّوَّفُوا	۲۲	۳۰		۸	۷۰
طَعَامٍ	۶۹	۳۴	الطَّاغُوتُ	۲	۲۵۹	طَلَّقْتُمُوهُنَّ	۲	۲۳۸	يَطْهُرْنَ	۲	۲۲۲	وَيُطِيعُونَ	۹	۷۲	الطُّوفَانُ	۲۹	۱۳		۱۶	۱۱۵
	۸۹	۱۹	الطَّاغُوتِ	۴	۶۰ ۷۶		۳۳	۴۸	وَطَهَّرَكِ	۳	۴۲	نُطِيعُ	۵۹	۱۱	الطُّوفَانَ	۷	۱۳۰	وَالطَّيِّبُونَ	۲۴	۲۶
	۱۰۷	۳	بِالطَّاغُوتِ	۲	۲۵۷	فَطَلِّقُوهُنَّ	۶۵	۱	يُطَهِّرَ	۵	۴۵	يُطِيعُكُمْ	۴۹	۷	طَوَّافُونَ	۲۴	۵۷	لِلطَّيِّبِينَ	۲۴	۲۶
طَعَامِ	۳	۵۸	وَالطَّاغُوتِ	۴	۵۴	وَانْطَلَقَ	۳۸	۵	لِيُطَهِّرَكُمْ	۵	۹	نُطْعِمُكُمْ	۷۶	۹	لِلطَّائِفِينَ	۲	۱۹	طَيِّبَةً	۲۴	۱۴
	۳۳	۵۳	الطَّاغُوتَ	۵	۶۵	فَانْطَلَقَا	۱۸	۷۱ ۷۴ ۷۷		۸	۱۱	تُطِعْهُمَا	۲۹	۷		۲۲	۲۷	طَيِّبَةٍ	۱۰	۲۲
الطَّعَامِ	۳	۸۷		۱۶	۳۸	فَانْطَلَقُوا	۶۸	۲۳	وَيُطَهِّرَكُمْ	۳۳	۳۳		۳۱	۱۴	طَائِفَةٍ	۹	۶۷ ۸۴		۱۴	۲۵
طَعَامًا	۱۴	۱۸		۳۹	۱۹	اِنْطَلَقْتُمْ	۴۸	۱۵	تُطَهِّرُهُمْ	۹	۱۰۴	تُطِيعُوهُ	۲۴	۵۳	وَطَائِفَةٌ	۳	۱۴۸	اَلطَّيِّبَاتُ	۵	۶ ۷
وَطَعَامًا	۷۳	۱۳	لِلْمُطَفِّفِينَ	۸۳	۱	يَنْطَلِقُ	۲۶	۱۲	فَطَهِّرْ	۷۴	۴	سَنُطِيعُكُمْ	۴۷	۲۸		۷	۸۵	وَالطَّيِّبَاتُ	۲۴	۲۶
اَلطَّعَامَ	۵	۷۹	اَطْفَاَهَا	۵	۶۹	اِنْطَلِقُوا	۷۷	۲۹ ۳۰	وَطَهِّرْ	۲۲	۲۷	وَاَطِعْنَ	۳۳	۳۳		۷۳	۲۰	طَيِّبَاتِ	۲	۵۷ ۱۶۷ ۲۶۹
	۳۱	۸	يُطْفِئُوا	۹	۳۲	اَلطَّلَاقُ	۲	۲۲۹	طَهِّرَا	۲	۱۱۹	يُطَاعُ	۴۰	۱۹	طَائِفَةً	۳	۱۴۸		۵	۸۹
	۲۵	۸ ۲۲	لِيُطْفِئُوا	۶۱	۸	اَلطَّلَاقَ	۲	۲۲۷	تَطَهَّرْنَ	۲	۲۲۲	لِيُطَاعَ	۴	۶۴		۹	۶۷		۷	۱۶۰
	۷۶	۸	فَطَفِقَ	۳۸	۳۳	وَالْمُطَلَّقَاتُ	۲	۲۲۸	يَتَطَهَّرُونَ	۷	۸۰	تَطَوَّعَ	۲	۱۵۴ ۱۸۰		۲۴	۳		۲۰	۸۳
وَطَعَامُهُ	۵	۹۷	وَطَفِقَا	۷	۲۱	وَلِلْمُطَلَّقَاتِ	۲	۲۴۲		۲۷	۵۷	اِسْتَطَاعَ	۳	۹۱	طَائِفَتَانِ	۳	۱۱۸	طَيِّبَاتٍ	۴	۱۵۸
وَطَعَامُكُمْ	۵	۷		۲۰	۱۱۹	اَلطَّامَّةُ	۷۹	۳۴	يَتَطَهَّرُوا	۹	۱۰۹	اِسْتَطَعْتَ	۶	۳۵		۴۹	۹	لِلطَّيِّبَاتِ	۲۴	۲۶
طَعَامِكَ	۲	۲۶۱	اَلطِّفْلِ	۲۴	۳۱	يَطْمِثْهُنَّ	۵۵	۵۶ ۷۴	فَاطَّهَّرُوا	۵	۹		۱۷	۶۶	طَائِفَتَيْنِ	۶	۱۵۷	وَالطَّيِّبَاتِ	۷	۳۰
طَعَامِهِ	۸۰	۲۴	طِفْلًا	۲۲	۵	نُطْفَةً	۷۵	۳۷	طَهُورًا	۲۵	۵۰	اِسْتَطَعْنَ	۱۱	۹۰	الطَّائِفَتَيْنِ	۸	۷	طَيِّبَاتِكُمْ	۴۶	۱۹
اِطْعَامُ	۵	۹۱		۴۰	۶۹	لَطَمَسْنَا	۳۶	۶۶		۷۶	۲۱	اِسْتَطَاعُوا	۲	۲۱۴	سَيُطَوَّقُونَ	۳	۱۷۶	يَطِيرُ	۶	۳۸
فَاِطْعَامُ	۵۸	۵	الْاَطْفَالُ	۲۴	۵۸	نَطْمِسَ	۴	۵۰	اَطْهَرُ	۱۱	۸۰		۱۸	۹۶	يُطِيقُونَهُ	۲	۱۸۰	تَطَيَّرْنَا	۳۶	۱۷
اِطْعَامٌ	۹۰	۱۴	فَطَلٌّ	۲	۲۶۷	اطْمِسْ	۱۰	۸۸		۳۳	۵۳		۳۶	۶۷	طَاقَةَ	۲	۲۵۰ ۲۸۶	اِطَّيَّرْنَا	۲۷	۴۸
وَاَطْعِمُوا	۹	۱۲	يَطْلُبُهُ	۷	۵۲	طُمِسَتْ	۷۷	۸	وَاَطْهَرُ	۲	۲۳۲		۵۱	۴۵	طَالَ	۲۱	۴۵	يَطَّيَّرُوا	۷	۱۲۸
وَطَعْنًا	۴	۴۸	طَلَبًا	۱۸	۳۹	يَطْمَعُ	۷۴	۱۵		۵۸	۱۳	اسْطَاعُوا	۱۸	۹۶	فَطَالَ	۵۷	۱۵	الطَّيْرُ	۱۳	۳۶ ۴۱
طَغٰى	۲۰	۲۴ ۴۳	الطَّالِبُ	۲۲	۷۲	اَيَطْمَعُ	۷۰	۳۸	تَطْهِيرًا	۳۳	۳۳	اسْتَطَعْنَا	۹	۴۲	اَفَطَالَ	۲۰	۸۸		۲۲	۳۲
	۵۳	۱۷	وَالْمَطْلُوبُ	۲۲	۷۳	فَيَطْمَعَ	۳۳	۳۲	وَمُطَهِّرُكَ	۳	۳۸	يَسْتَطِيعُ	۲	۲۸۲	فَتَطَاوَلَ	۲۸	۴۵	وَالطَّيْرُ	۲۴	۴۱
	۶۹	۱۱	طَالُوتُ	۲	۲۵۰	اَطْمَعُ	۲۶	۸۲	مُطَهَّرَةٌ	۲	۲۳		۵	۱۱۲	الطَّوْلِ	۹	۸۷	طَيْرٍ	۵۶	۲۱
	۷۹	۱۷ ۳۷	طَالُوتَ	۲	۲۴۸	يَطْمَعُونَ	۷	۴۴		۳	۱۳	يَسْتَطِعْ	۴	۲۹		۴۰	۳	وَالطَّيْرَ	۲۷	۱۷
طَغَوْا	۸۹	۱۰	وَطَلْحٍ	۵۶	۲۸	اَفَتَطْمَعُونَ	۲	۷۰		۴	۶۰		۵۸	۵	طَوْلًا	۴	۲۹	طَيْرًا	۳	۴۳
يَطْغٰى	۲۰	۴۷	طَلَعَتْ	۱۸	۱۶	نَطْمَعُ	۲۶	۵۱	مُطَهَّرَةً	۸۰	۱۴	تَسْتَطِعْ	۱۸	۸۱	طُولًا	۱۷	۳۹		۵	۱۱۰
لَيَطْغٰى	۹۶	۶	تَطْلُعُ	۱۸	۸۹	وَنَطْمَعُ	۵	۸۷	مُطَهَّرَةً	۹۸	۲	تَسْتَطِيعُونَ	۳۵	۲۰	طَوِيلًا	۷۳	۷		۱۰۵	۳
تَطْغَوْا	۱۱	۱۱۴	لِيُطْلِعَكُمْ	۳	۱۷۴	وَطَمَعًا	۷	۵۴	اَلْمُطَهَّرُونَ	۵۶	۷۸	تَسْتَطِيعُوا	۴	۱۲۸		۷۶	۲۶	الطَّيْرَ	۲۷	۲۰
	۳۰	۸۳	اَطَّلَعَ	۱۹	۸۱		۱۳	۱۳	اَلْمُتَطَهِّرِينَ	۲	۲۲۲	طَوْعًا	۳	۷۷	نَطْوِي	۲۱	۱۰۴	وَالطَّيْرَ	۲۱	۷۹
	۵۵	۷	فَاطَّلَعَ	۳۷	۵۳		۳۰	۲۳	اَلْمُطَّهِّرِينَ	۹	۱۰۹		۹	۵۳	كَطَيِّ	۲۱	۱۰۴		۳۴	۱۰
اَطْغَيْتُهُ	۵۰	۲۶	اِطَّلَعْتَ	۱۸	۱۷		۳۲	۱۶	كَالطَّوْدِ	۲۶	۶۳		۱۳	۱۶	طُوًى	۲۰	۱۲		۳۸	۱۸
طَاغُونَ	۵۱	۵۲	تَطَّلِعُ	۵	۱۶	تُطِيعُوا	۳	۹۵ ۱۴۲	طُورِ	۲۳	۲۰		۴۱	۱۰		۷۹	۱۶	طَائِرٍ	۶	۳۸
	۵۲	۳۲		۱۰۴	۷		۲۶	۱۵۱	وَطُورِ	۹۵	۲	طَاعَةٌ	۴	۸۳	مَطْوِيَّاتٌ	۳۹	۶۷	طَائِرُكُمْ	۲۷	۴۸
طَاغِينَ	۳۷	۲۹	اَطَّلِعُ	۲۸	۳۸		۴۸	۱۶	الطُّورِ	۱۹	۵۳		۲۴	۵۲	طَابَ	۴	۳		۳۶	۱۸
	۶۸	۳۱	فَاَطَّلِعَ	۴۰	۳۹		۴۹	۱۴		۲۰	۸۲		۴۷	۳۳	طِبْنَ	۴	۴	طَائِرَهُمْ	۷	۱۴۸
لِلطَّاغِينَ	۳۸	۵۵	طَلْعٌ	۵۰	۱۰	اِطْمَاَنَّ	۲۲	۱۱		۲۸	۲۹ ۴۶	طَائِعِينَ	۴۱	۱۰	طِبْتُمْ	۳۹	۷۳	طَائِرَهُ	۱۷	۱۴
	۷۸	۲۲	طَلْعُهَا	۲۶	۱۴۸	وَاطْمَاَنُّوا	۱۰	۷	وَالطُّورِ	۵۲	۱	مُطَاعٍ	۸۱	۲۱	طُوبٰى	۱۳	۲۸	مُسْتَطِيرًا	۷۶	۷
بِالطَّاغِيَةِ	۶۹	۵		۳۷	۶۳	اِطْمَاْنَنْتُمْ	۴	۱۰۴	الطُّورَ	۲	۶۰ ۸۷	اَلْمُطَّوِّعِينَ	۹	۸۰	الطَّيِّبُ	۷	۵۶	طَائِفٌ	۷	۲۰۰
وَاَطْغٰى	۵۳	۵۲	طَلْعِهَا	۶	۹۹	لِيَطْمَئِنَّ	۲	۲۶۲		۴	۱۵۳	فَطَافَ	۶۸	۱۹		۳۵	۱۱		۶۸	۱۹
بِطَغْوٰهَا	۹۱	۱۱	طُلُوعِ	۲۰	۱۳۰	تَطْمَئِنُّ	۱۳	۲۸	اَطْوَارًا	۷۱	۱۳	يَطُوفُ	۵۶	۱۷	وَالطَّيِّبُ	۵	۱۰۰	الطِّينِ	۳	۴۳
طُغْيَانًا	۵	۶۴ ۶۸		۵۰	۳۹	وَلِتَطْمَئِنَّ	۳	۱۲۲	فَطَوَّعَتْ	۵	۳۳	وَيَطُوفُ	۵۲	۲۴	الطَّيِّبِ	۳	۱۷۳		۵	۱۱۰
	۱۷	۶۲	مَطْلَعِ	۹۷	۵	•	۸	۱۰	[illegible]	۴	۸۲		۷۶	۱۹		۸	۳۸		۲۸	۳۸
	۱۸	۷۹	مَطْلِعَ	۱۸	۸۹	وَتَطْمَئِنَّ	۵	۱۱۲	[illegible]	۲۳	۳۶	يَطُوفُونَ	۵۵	۴۴		۲۲	۲۴	طِينًا	۱۷	۶۳

كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات
باب الظاء			ظلمك	۳۸	۲۳	الظالم	۲۵	۲۹	ظنا	۲	۲۳۰	يظهروا	۱۸	۱۹	ظهريا	۱۱	۹۴	عبد	۴۳	۵۹
ظعنكم	۱۶	۸۲	ظلمهم	۳	۱۱۳	الظالم	۴	۷۷	ظنوا	۷۲	۷		۲۴	۳۱	باب العين			ولعبد	۲	۲۲۰
أظفركم	۴۸	۲۴		۱۶	۳۵	لظالمون	۲	۷۹	فظنوا	۱۸	۵۱	يظهروه	۱۸	۹۶	يعبؤ	۲۵	۷۷	العبد	۳۸	۲۹ ۴۴
ظفر	۶	۱۴۷	ظلمونا	۲	۵۴	والظالمون	۴۲	۸	ظننتم	۴۱	۲۱ ۲۲	تظاهروا	۶۰	۹	تعبثون	۲۶	۱۲۸	والعبد	۲	۱۷۲
ظل	۱۶	۵۸		۷	۱۶۰	لظالمين	۱۵	۷۸		۴۸	۱۲	ظاهروهم	۳۳	۲۶	عبثا	۲۳	۱۱۱	عبد	۳۴	۹
	۴۳	۱۶	ظلمناهم	۱۱	۱۰۳	بالظالمين	۲	۸۹ ۲۴۷		۵۹	۲	يظاهرون	۵۸	۲ ۳	وعبد	۵	۶۵		۵۰	۸
فظلت	۲۶	۴		۱۶	۱۱۹		۶	۵۸		۷۲	۷	يظاهروا	۹	۴	عبدتم	۱۰۹	۴	بالعبد	۲	۱۷۲
ظلت	۲۰	۹۷		۴۳	۷۶		۹	۴۷	وظننتم	۴۸	۱۲	تظاهرون	۳۳	۴	عبدنا	۱۶	۲۷	عبده	۵۳	۱۰
فظلوا	۱۵	۱۴	يظلم	۴ ۱۰	۴۰ ۴۴		۶۲	۷	ظننا	۷۲	۵ ۱۲	وأظهره	۶۶	۳	عبدناهم	۴۳	۱۹	عباد	۴۳	۱۸
لظلوا	۳۰	۵۰		۶۸	۴۷	للظالمين	۲	۲۷۳	يظن	۲۲	۱۵	يظهر	۷۲	۲۶	تعبد	۱۹	۴۳		۷۶	۶
فظلتم	۵۶	۶۵	يظلم	۴	۱۱۰		۳	۱۸۹		۸۳	۴	يظهر	۴۰	۲۷		۱۰۷	۴۳	وعباد	۲۵	۶۴
يظللن	۴۲	۳۱		۲۵	۲۱	والظالمين	۷۶	۳۱	تظن	۷۵	۲۵	تظهرون	۳۰	۱۷	تعبد	۱۹	۴۵	عباد	۷	۱۹۳
فظل	۲۶	۷۱	تظلم	۱۸	۳۱	ظالمي	۴	۹۹	أظن	۱۸	۳۳ ۳۴	ليظهره	۹	۳۳	ويعبدون	۱۰	۱۸		۲۱	۲۶
وظللنا	۲	۵۴	تظلمون	۲	۲۷۹		۱۱	۳۰		۴۱	۵۰		۴۸	۲۸		۱۶	۷۵	عبادي	۳۹	۱۸،۱۳ ۱۹
	۷	۱۶۰	تظلموا	۹	۳۶	ظالمة	۱۱	۱۰۴	يظنون	۲	۴۶ ۷۸ ۲۴۹		۶۱	۹		۲۲	۷۰	العباد	۳۶	۲۹
الظل	۳۵	۲۰	ليظلمهم	۹	۷۱		۲۲	۴۴		۳	۱۴۸	تظاهرا	۲۸	۴۸		۲۵	۵۷		۴۰	۵۱
ظلل	۷۷	۳۰		۲۹	۳۹		۲۲	۴۷		۴۵	۲۳		۶۶	۴	ليعبدوا	۹	۳۱	بالعباد	۲	۲۰۳
وظل	۵۶	۲۹ ۴۲		۳۰	۸	ظالمة	۲۱	۱۱	وتظنون	۱۷	۵۴	تظاهرون	۲	۷۹		۹۸	۴		۳	۱۹،۱۳ ۲۸
الظل	۲۸	۲۴	ظلم	۴	۱۴۷	ظلمات	۲	۱۸		۲۳	۱۰	ظهره	۴۲	۳۱	فليعبدوا	۱۰۶	۳		۴۰	۴۷
ظلا	۴	۶۰	ظلموا	۱۶	۴۳		۲۴	۴۰	نظن	۴۵	۳۱		۹۴	۱۰	أتعبدون	۵	۸۰	للعباد	۴۰	۳۳
الظل	۲۵	۴۷		۲۲	۴۰	الظلمات	۱۳	۱۷	لأظنك	۱۷	۱۰۳ ۱۰۲	ظهرها	۳۵	۴۴		۳۷	۹۳		۵۰	۱۱
ظلال	۳۶	۵۶		۲۶	۲۲۷		۳۵	۲۰	لأظنه	۲۸	۳۸	ظهرك	۹۴	۳	أفتعبدون	۲۱	۶۷	عبادا	۳	۷۳
	۷۷	۴۱	تظلم	۲۱	۴۸	ظلمات	۶	۳۹ ۶۳ ۹۷		۴۰	۳۹	ظهورها	۶	۱۳۹	نعبد	۱	۴		۱۷	۵
ظلاله	۱۶	۸۳		۳۶	۵۴		۲۷	۶۴	نظنك	۲۶	۱۸۶	ظهورها	۶	۱۴۷		۲	۱۲۷	عبده	۱۸	۱
وظلها	۱۳	۳۵	تظلمون	۲	۲۷۴ ۲۷۹	ظلمات	۲	۱۶	لنظنك	۷	۶۴	وظهورهم	۹	۳۵		۲۶	۷۱		۳۵	۱
ظلاله	۱۶	۵۰		۴	۷۹		۳۹	۸	نظنكم	۱۱	۲۹	ظهوره	۴۳	۱۲	نعبد	۳	۵۷		۵۳	۱۰
ظلالها	۷۶	۱۴		۸	۶۲	كظلمات	۲۴	۴۰	ظن	۱۰	۶۰	ظهورها	۲	۱۸۵		۱۱	۶۵		۵۷	۹
وظلالهم	۱۳	۱۶	أظلم	۲	۱۹	لظلوم	۱۴	۳۷		۳۸	۲۶	ظهوركم	۶	۹۴		۳۴	۲۸	بعبده	۱۷	۱
ظله	۷	۱۷۰	لظلم	۳۱	۱۲	ظلوما	۳۳	۷۲	الظن	۴	۱۵۶	ظهورهم	۲	۹۵	لتعبد	۷	۶۸	عبدنا	۲	۲۱
الظلة	۲۶	۱۸۹	بظلم	۶	۸۲ ۱۳۱	بظلام	۳	۱۷۸		۴۹	۱۲		۳	۱۸۴	يعبدونني	۲۴	۵۴		۸	۴۲
ظلل	۳۹	۲۱۸		۱۱	۱۱۹		۸	۵۳	ظن	۳	۱۴۸		۶	۳۱	ليعبدون	۵۱	۵۶	عبده	۱۹	۱
ظلل	۲	۲۰۶		۲۲	۲۶		۲۲	۱۰		۴۸	۶ ۱۲		۷	۱۷۱	يعبدوها	۳۹	۱۹		۳۹	۳۷
كالظلل	۳۱	۳۱	فبظلم	۴	۱۵۸		۴۱	۴۶	ظننا	۱۰	۳۶		۲۱	۴۰	نعبدهم	۳۹	۴	عبدنا	۳۸	۱۶ ۴۰
ظليل	۷۷	۳۱	ظلم	۴۰	۱۷		۵۰	۲۸		۴۵	۳۱	والظاهر	۵۷	۳	فاعبد	۳۹	۲ ۶۶		۵۴	۹
ظليلا	۴	۶۰	ظلما	۳	۱۰۴	أظلم	۵۳	۵۲	الظن	۶	۱۱۶ ۱۴۹	بظاهر	۱۳	۳۳	واعبد	۱۵	۹۹	عبادك	۵	۱۱۸
ظلم	۲	۲۳۱		۴	۱۱	مظلوما	۱۷	۳۵		۱۰	۳۶ ۶۶	ظاهر	۶	۱۲۰	فاعبدوا	۲۹	۱۷	بعبادي	۲۰	۷۹
	۱۸	۸۶		۲۰	۱۱۰ ۱۱۱	مظلما	۱۰	۲۷		۵۳	۲۳ ۲۹	ظاهرا	۱۸	۲۱	واعبدوا	۴	۳۰		۲۶	۵۲
	۲۷	۱۱		۲۵	۵	مظلمون	۳۶	۳۷	ظنكم	۳۷	۸۵		۳۰	۶		۲۲	۷۶		۴۴	۲۲
	۶۵	۱		۲۷	۱۴	ظلما	۲۰	۱۱۷		۴۱	۲۲	ظاهرين	۴۰	۳۰		۵۳	۶۲	لعبادي	۱۴	۳۶
ظلمت	۱۰	۵۴		۴۰	۳۳	ظلما	۹	۱۲۱	غلظة	۳۴	۱۹		۶۱	۱۴	فاعبدني	۲۰	۱۴		۱۷	۵۵
ظلمت	۲۷	۴۵	وظلما	۴	۳۴	الظمآن	۲۴	۳۹	الظنونا	۳۳	۱۰	وظاهره	۵۷	۱۳	فاعبده	۱۱	۱۲۳	عبادك	۴	۱۱۹
	۲۸	۱۵	ظلمه	۵	۴۳	ظن	۱۲	۴۲	الظانين	۴۸	۶	ظاهرة	۳۱	۱۹		۱۹	۶۶		۲۷	۱۹
فظلموا	۷	۱۰۱		۴۲	۳۹		۲۴	۱۲	ظهر	۶	۱۵۲		۲۴	۱۷	أعبدوني	۳۶	۶۱		۴۹	۴۷
	۱۷	۶۱	ظلمهم	۱۳	۷		۹۴	۱۴		۷	۳۱	ظهير	۶۶	۴	فاعبدون	۲۱	۲۵ ۹۲	بعباده	۱۷	۳۰ ۹۶
وظلموا	۴	۱۶۶	بظلمهم	۴	۱۵۲	تظن	۲۱	۸۷		۲۴	۳۱	ظهير	۳۴	۲۱		۲۹	۵۶		۳۵	۲۸ ۴۴
	۳۴	۱۸		۱۶	۶۳	وظن	۱۰	۲۴		۳۰	۴۰	ظهيرا	۱۷	۹۰	واعبدوه	۲۹	۱۶		۴۲	۱۸ ۲۴
ظلمتم	۲	۵۱	ظالم	۱۸	۳۳		۳۸	۲۴	وظهر	۹	۴۸		۲۵	۵۷	يعبدون	۴۳	۴۴	لعباده	۷	۳۰
	۴۳	۳۸		۳۵	۲۹		۷۵	۲۸	يظهرون	۴۳	۳۲		۲۸	۱۶ ۸۴	عبدت	۲۶	۲۱		۳۹	۹
ظلمنا	۷	۲۲	وظالم	۳۷	۱۱۳	ظننت	۶۹	۲۰	يظهروا	۹	۸	الظهيرة	۲۴	۵۷	عبد	۱۹ ۷۲	۳۰ ۱۹		۴۲	۲۶

كلمات	سورة	آيات	كلمات	سورة	آيات	كلمات	سورة	آيات	كلمات	سورة	آيات	كلمات	سورة	آيات	كلمات	سورة	آيات	كلمات	سورة	آيات
عِبَادِنَا	٣٧	١٧١	عُتُوٍّ	٦٧	٢١	مُعْجِزِينَ	١١	٢٢	أَعْجَمِيًّا	٤١	٤٤	تَعْدِلُوا	٤	١٢٩ ١٣٥	عَدُوِّهِ	٢٨	١٤	يُعَذِّبْكُمْ	٩	٣٩
عِبَادِكُمْ	٢٤	٣٢	عُتُوًّا	٢٥	٢١		٢٤	٥٦	وَعَدَّهُمْ	١٩	٩٥		٥	١١	عَدُوَّكُمْ	٢٠	٨٢		١٧	٥٦
عِبَادَكَ	١٥	٤٠	عِتِيًّا	١٩	٩ ٧٠	مُعْجِزِي	٩	٢ ٣	تَعُدُّونَ	٢٢	٤٦	اعْدِلُوا	٥	١١	عَدُوِّهِمْ	٦١	١٤		٤٨	١٦
	٣٨	٨٣	عَاتِيَةٍ	٦٩	٦	عِجَافٌ	١٢	٤٣ ٤٦		٣٢	٣	فَاعْدِلُوا	٦	١٥٣	عَدُوِّي	٦٠	١	يُعَذِّبُهُمْ	٩	١٠٧
	٧١	٢٨	عَثَرَ	٥	١٠٦	وَعَجِلْتُ	٢٠	٨٦	تَعُدُّوا	١٤	٣٧	عَدْلٌ	٥	٩٦	عَدُوَّكُمْ	٧	١٢٦	فَيُعَذِّبُهُمْ	٤	١٧٢
عِبَادَهُ	١٩	٦٢	أَعْثَرْنَا	١٨	٢٠	أَعَجِلْتُمْ	٧	١٣٩		١٦	١٨	عَدْلٌ	٢	٤٥ ١١٧	وَعَدُوَّكُمْ	٨	٦٢	يُعَذِّبَهُمْ	٣	١٢٣
	٣٩	١٨	تَعْثَوْا	٢	٥٧	تَعْجَلْ	١٩	٨٧	نَعُدُّ	١٩	٨٧	عَدْلٍ	٥	٩٦ ١٠٥		٦٠	١		٨	٣٤
	٤٢	٢٢		٧	٧٢		٢٠	١١٣	نَعُدُّهُمْ	٣٨	٦٢		٦	٦٩	بِأَعْدَائِكُمْ	٤	٤٧		٩	٨٤
عِبَادَنَا	٣٨	٤٥		١١	٨٧	يَعْجَلُ	٧٥	١٦	وَعَدَّدَهُ	١٠٤	٢		٦٥	٢	بِالْعُدْوَةِ	٨	٤٣	لِيُعَذِّبَهُمْ	٨	٣٣
عَابِدٌ	١٠٩	٤		٢٦	١٨٣	تَعْجَلْ	٢٠	٢٠	وَأَعَدَّ	٤	٩٥	بِالْعَدْلِ	٢	٢٨٢	عَدَاوَةٌ	٤١	٣٤		٩	٥٥
عَابِدُونَ	٢	١٣٢		٢٩	٣٥	لَعَجَّلَ	١٨	٥٧		٩	١٠١		٤	٦١	الْعَدَاوَةَ	٦٠	٤	يُعَذِّبْهُمُ	٩	١٤ ٧٥
	٢٣	٤٩	عَجِبْتَ	٣٧	١٢	عَجَّلْنَا	١٧	١٩		٣٣	[illegible]		١٦	٧٨ ٩٢	عَدَاوَةً	٥	٨٥	تُعَذِّبْهُمْ	٥	١١٨
	١٠٩	٣ ٥	عَجِبُوا	٥٠	٢	يُعَجِّلُ	١٠	١١		٤٨	٦		٤٩	٩	الْعَدَاوَةَ	٥	٦٧ ٩٤		٢٠	٤٩
الْعَابِدُونَ	٩	١١٣	وَعَجِبُوا	٣٨	٣	عَجِّلْ	٣٨	١٥	لَأَعَدُّوا	٩	٤٦	وَعَدْلًا	٦	١١٥	وَالْعَادِيَاتِ	١٠٠	١	أُعَذِّبُهُ	٥	١١٥
عَابِدِينَ	٢١	٥٣ ٧٣ ١٠٦	أَوَعَجِبْتُمْ	٧	٦١ ٦٧	أَعْجَلَكَ	٢٠	٨٥	وَأَعِدُّوا	٨	٦٢	تَعْدُ	١٨	٢٧	وَالْعُدْوَانِ	٢	٧٩	فَأُعَذِّبُهُمْ	٣	٤٩
الْعَابِدِينَ	٤٣	٨١	تَعْجَبْ	١٣	٥	تَعَجَّلَ	٢	١٩٩	أُعِدَّتْ	٢	٢٢	يَعْدُونَ	٧	١٦٣		٥	٣ ٤٧	لَأُعَذِّبَنَّهُ	٢٧	٢١
لِلْعَابِدِينَ	٢١	٨٤	أَتَعْجَبِينَ	١١	٧٦	اسْتَعْجَلْتُمْ	٤٦	٢٣		٣	١٢٦ ١٢٧	تَعْدُوا	٤	١٥٣		٥٨	٩ ١٠	نُعَذِّبُهُ	١٨	٨٦
عَابِدَاتٍ	٦٦	٥	تَعْجَبُونَ	٥٣	٥٩	يَسْتَعْجِلُ	١٠	٥٠		٥٧	٢١	عَادَيْتُمْ	٦٠	٧	عُدْوَانَ	٢	١٨٩	سَنُعَذِّبُهُمْ	٩	١٠٢
عِبَادَةِ	١٨	١١٠	أَعْجَبَ	٥٧	١٩		٤٢	١٧	تَعْتَدُّونَهَا	٣٣	٤٨	يَتَعَدَّ	٢	٢٢٩		٢٨	٢٨	عَذْبٌ	٢٥	٥٥
عِبَادَتِي	٤٠	٦٢	أَعْجَبَكَ	٥	١٠٠	تَسْتَعْجِلْ	٤٦	٣٣	عَدًّا	١٩	٨٧ ٩٥		٦٥	١	عُدْوَانًا	٤	٣٤		٣٥	١٣
عِبَادَتِهِ	٤	١٧١		٣٣	٥٢	يَسْتَعْجِلُونَ	٢٦	٢٠٤	الْعَادِّينَ	٢٣	١١٥	وَيَتَعَدَّ	٤	١٨	مُعْتَدٍ	٥٠	٢٤	وَعَذَابٌ	٥	[illegible]
	٧	٢٠٥	أَعْجَبَكُمْ	٢	٢٢٠		٣٧	١٧٦	عَدَدَ	٢٣	٥	اعْتَدَى	٢	١٧٤ ١٩٠		٦٨	١٣		١٠	٤
	٢١	١٠٩	أَعْجَبَتْكُمْ	٢	٢٢٠	تَسْتَعْجِلُونَ	٦	٥٧ ٥٨		١٧	١٣		٥	٩٥		٨٣	١٢	بِعَذَابٍ	٢٩	٢٨
لِعِبَادَتِهِ	١٩	٦٦		٩	٢٥		١٠	٥١		٢٣	١١٤	اعْتَدَوْا	٢	٦١	الْمُعْتَدُونَ	٩	١٠	كَعَذَابِ	٢٩	٩
عِبَادَتِكُمْ	١٠	٢٩	يُعْجِبُ	٤٨	٢٩		٢٧	٤٧ ٧٤	عَدَدًا	١٨	١٠	اعْتَدَيْنَا	٥	١٠٦	الْمُعْتَدِينَ	٢	١٨٦	وَعَذَابٍ	٣٨	٤٠
بِعِبَادَتِهِمْ	١٩	٨٥	يُعْجِبُكَ	٢	٢٠٠		٥١	١٤		٧٢	٢٦ ٢٨	يَعْتَدُونَ	٢	٥٨		٥	٨٩	وَعَذَابًا	٧٣	١٣
	٤٦	٥	يُعْجِبُكَ	٦٣	٣	يَسْتَعْجِلُونَ	٥١	٥٩	فَعِدَّةٌ	٢	١٨٠ ١٨١		٣	١٠٨		٧	٥٣	وَالْعَذَابَ	٢	١٧٠
تَعْبُرُونَ	١٢	٤٣	يُعْجِبُكَ	٩	٥٥ ٨٦	يَسْتَعْجِلُونَكَ	٢٩	٥٣	عِدَّةٍ	٣٣	٤٨		٥	٨٢		١٠	٧٤	عَذَابُهُ	١٠	٥٠
فَاعْتَبِرُوا	٥٩	٢	تَعْجَبْ	١٣	٥	وَيَسْتَعْجِلُونَكَ	١٣	٧	عِدَّةَ	٩	٣٦ ٣٧	تَعْتَدُوا	٢	١٨٦	بِالْمُعْتَدِينَ	٦	١١٩	عَذَابِهَا	٣٥	٣٣
عَابِرِي	٤	٤٣	عَجَبًا	١٠	٢		٢٢	٤٦	الْعِدَّةَ	٢	١٨١		٥	٨٩	وَعَذَّبَ	٩	٢٦	أَفَبِعَذَابِنَا	٢٦	٢٠٣
عِبْرَةٌ	١٢	١١١		١٨	٨ ٦٢		٢٩	٥٣		٦٥	١	لِتَعْتَدُوا	٢	٢٣١	لَعَذَّبْنَا	٤٨	٢٥		٣٧	١٧٦
عَبَسَ	٧٤	٢٢		٧٢	١	تَسْتَعْجِلُونَ	٢١	٣٨	فَعِدَّتُهُنَّ	٦٥	٤	تَعْتَدُوهَا	٢	٢٢٩	لَعَذَّبَهُمْ	٥٩	٣	بِعَذَابِكُمْ	٤	١٤٦
	٨٠	١	عُجَابٌ	٣٨	٣	تَسْتَعْجِلُوهُ	١٦	١	يَعِدُهُمْ	١٤	٢١	فَاعْتَدُوا	٢	١٩٠	وَأَعْتَدْنَا	٦٥	٨	عَذَابَهُ	١٧	٥٩
عَبُوسًا	٧٦	١٠	عَجِيبٌ	١١	٧٥	بِعِجْلٍ	١١	٧٢	لِعِدَّتِهِنَّ	٦٥	١	عَدْوًا	٦	١٠٨	يُعَذِّبُ	٥	٣٣		٨٩	٢٦
وَعَبْقَرِيٍّ	٥٥	٧٦		٥٠	٢		٥١	٢٦	عِدَّتَهُمْ	٧٤	٣١	وَعَدْوًا	١٠	٩٠		٢٩	٢٠	عَذَابَهَا	٢٥	٦٦
يَسْتَعْتِبُوا	٤١	٢٣	أَعَجَزْتُ	٥	٢٤	عِجْلًا	٧	١٤٦	عُدَّةً	٩	٤٦	عَادُونَ	٢٥	١٦٦		٨٩	٢٦	عَذَابَهُمَا	٢٤	٢
يُسْتَعْتَبُونَ	١٦	٨٦	يُعْجِزُونَ	٨	٦١		٣٠	٤	مَعْدُودٍ	١١	١٠٦	الْعَادُونَ	٢٣	٧	وَيُعَذِّبُ	٢	٢٨٤	مُعَذِّبِينَ	١٧	١٦
	٣٠	٥٧	نُعْجِزَ	٧٢	١٢	الْعِجْلَ	٢	[illegible]	مَعْدُودَةٍ	١١	١٠		٧٠	٣١		٣	١٨٤	مُعَذِّبُهُمْ	٧	١٩٣
	٤٥	٣٤	لِيُعْجِزَهُ	٣٥	٤٣		٤	١٥٢		٣	٢٠	وَعَدُوٌّ	٢٠	٣٠		٥	٢١	مُعَذِّبَهُمْ	٨	٣٣
الْمُعْتَبِينَ	٤١	٢٣	نُعْجِزَهُ	٧٢	١٢		٧	١٥١	مَعْدُودَةً	٢	٧٤	الْعَدُوُّ	٦٣	٤	لِيُعَذِّبَ	٣٣	٧٣	مُعَذِّبُوهَا	١٧	٦٠
وَاعْتَدَتْ	١٢	٣١	عَجُوزٌ	١١	٧٥	عَجَلٍ	٢١	٣٨	مَعْدُودَاتٍ	٢	١٨٠ ١٩٩	عَدُوٍّ	٤	٩٤	وَيُعَذِّبَ	٣٣	٢٤	مُعَذَّبِينَ	٢٦	١٣٨
عَتِيدٌ	٥٠	١٧ ٢٢		٥١	٢٩	الْعَاجِلَةَ	١٧	١٩		٣	٢٣		٩	١٢١		٤٨	٦		٣٤	٤٤
الْعَتِيقِ	٢٢	٣٠ ٣٤	عَجُوزًا	٢٦	١٧١		٧٥	٢٠	[illegible]	٢	٥٨	عَدُوٌّ	٨	٩٣	تُعَذِّبَ	١٨	٨٥		٢٧	٥٧
فَاعْتِلُوهُ	٤٤	٤٧		٣٧	١٣٥		٧٦	٢٧	فَعَدَلَكَ	٨٢	٧	أَعْدَاءُ	٤١	١٨	نُعَذِّبْ	٩	٦٧	الْمُعَذَّبِينَ	٢٦	٢١٣
عُتُلٍّ	٦٨	١٣	أَعْجَازُ	٥٤	٢٠	عَجُولًا	١٧	١٢	تَعْدِلْ	٦	٦٩	أَعْدَاءَ	٤١	٢٨	نُعَذِّبُهُ	١٨	٨٦	يَعْتَذِرُونَ	٩	٩٥
عَتَتْ	٦٥	٨		٦٩	٧	اسْتِعْجَالَهُمْ	١٠	١١	لِأَعْدِلَ	٤٢	١٤	أَعْدَاءً	٣	٩٨		٨٨	٢٤	فَيَعْتَذِرُونَ	٧٧	٣٦
عَتَوْا	٧	١٦٦	مُعَاجِزِينَ	٢٢	٥٠	الْأَعْجَمِينَ	٢٦	١٩٨	يَعْدِلُونَ	٦	١ ١٥٠		٤٥	٥	يُعَذِّبُهُ	٤٨	١٧	تَعْتَذِرُوا	٩	٦٧ ٩٥
فَعَتَوْا	٥١	٤٤		٣٤	٥ ٣٧	أَعْجَمِيٌّ	١٦	١٠٥		٧	١٥٩ ١٨٠		٦٠	٢	يُعَذِّبُنَا	٥٨	٩		٦٦	٧
وَعَتَوْا	٧ ٢٥	٧٥ ٢٣	بِمُعْجِزٍ	٤٥	٣١	أَأَعْجَمِيٌّ	٤١	٤٤		٣٧	٦١	الْأَعْدَاءَ	٧	١٤٩	يُعَذِّبُكُمْ	٥	٢١	عُذْرًا	١٨ ٧٧	٧٥ ٦

كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات
المعتذرون	٩	٩١	يعرض	٧٢	١٧	يعرفوا	٢٣	٧١	العزة	٣٧	١٨٠	عسرة	٢	٢٨٠	وعشيا	١٩	١١ ٦٢	عصوا	٢	٥٨
معذرة	٧	١٦٤	تعرض	٥	٤٦	تعرفهم	٢	٢٧٥	عزة	٣٨	٢	العسرة	٩	١١٨		٣٠	١٧		٣	١٠٨
معذرتهم	٣٠	٥٧	تعرضن	١٧	٣٠	ولتعرفنهم	٤٧	٣٢	العزة	٤	١٣٨	عسير	٧٤	٩		٤٠	٤٠		٥	٨٢
	٤٠	٥٥	يعرضوا	٥٤	٢	يعرفونه	٢	١٤١		١٠	٦٥	عسيرا	٢٥	٢٨	عشية	٧٩	٤٦	فعصوا	٦٩	١٠
معاذيره	٧٥	١٥	تعرضوا	٤	١٣٤		٦	٢٠		٣٥	١١	للعسرى	٩٢	١٠	عصبة	١٢	٨ ١٤	وعصوا	٤	٤٥
معرة	٤٨	٢٥	لتعرضوا	٩	٩٦	يعرفونها	١٢	٦٢	فبعزتك	٣٨	٨٣	عسعس	٨١	١٧		٢٤	١١		١١	٦٢
والمعتر	٢٢	٣٧	أعرض	٥	٣٦	يعرفونهم	٧	٤٦	عزيز	٥٤	٤٢	عسق	٤٢	١	بالعصبة	٢٨	٧٦	وعصيتم	٣	١٤٥
عربا	٥٦	٣٦		١١	٧٨	تعرفونها	٢٧	٩٥	بعزيز	١١	٩٣	عسل	٤٧	١٧	عصيب	١١	٧٩	وعصينا	٢	٨٧
عربي	١٦	١٠٥		١٣	٢٩	يعرف	٥٥	٤١		٤	٢٣	فعسى	٤	٢٣	أعصر	١٢	٣٦		٤	٤٨
وعربي	٤١	٤٤	فأعرض	٤	٦٦ ٨٢	يعرفون	٣٣	٥٩		٣٥	١٨		٥	٥٧	يعصرون	١٢	٤٩	عصاني	١٤	٣٦
عربي	٢٦	١٩٥		٥	٦٧	عرفت	٦٦	٣		٣٩	٣٨		٩	١٨	والعصر	١٠٣	١	عصيته	١١	٦٦
الأعراب	٩	٩٨		٣٢	٣٠	عرفها	٤٧	٧	أعز	١١	٩٤		١٨	٣٨	إعصار	٢	٢٦٨	عصوني	٧١	٢٠
	٣٩	١٤		٥٣	٣٠	يتعارفون	١٠	٤٥	وأعز	١٨	٣٢		٢٨	٦٧	المعصرات	٧٨	١٤	عصوك	٢٦	٢١٦
يعرج	٣٢	٤	وأعرض	٥	١٠٦	لتعارفوا	٤٩	١٣	الأعز	٦٣	٨	وعسى	٢	٢١٦	كعصف	١٠٥	٥	يعص	٤	١٨
	٣٤	٢		٧	١٩٨	اعترفوا	٩	١٠٣	أعزة	٥	٥٩	عسيتم	٢	٢٤٧	العصف	٥٥	١١		٣٣	٣٦
	٥٧	٤		١٥	٩٤	فاعترفوا	٦٧	١١	أعزة	٢٧	٣٤		٤٧	٢٤	عصفا	٧٧	٢		٧٢	٢٣
يعرجون	١٥	١٤	فأعرضوا	٤	٢٠	فاعترفنا	٤٠	١١	والعزى	٥٣	١٩	عشر	٦	٢٦١	عاصف	١٠	٢٢	أعصي	١٨	٦٨
الأعرج	٢٤	٦٠		٩	٩٦	بالعرف	٧	١٩٨	يعزب	١٠	٦١	بعشر	١١	١٥	عاصف	١٤	٢١	يعصون	٦٦	٦
	٤٨	١٧	يعرض	٤٦	١٩ ٣٣	عرفا	٧٧	١		٣٤	٣	عشر	٨٩	٢	عاصفة	٢١	٨١	يعصينك	٦٠	١٢
المعارج	٧٠	٣	يعرضون	١١	٢٠	الأعراف	٧	٤٦ ٤٨	وعزروه	٧	١٥٦	بعشر	٧	١٢٨	والعاصفات	٧٧	٢	عصيا	١٩	١٤ ٤٤
ومعارج	٤٣	٣٢		٤٠	٤٩	عرفات	٢	١٩٤	وعزرتموهم	٥	١٥	عشرا	٢٠	١٠٣	يعصمني	١١	٤٥	والعصيان	٤٩	٧
كالعرجون	٣٦	٣٩		٤٢	٤٤	معروف	٢	٢٦٥	وتعزروه	٤٨	٩		٢٤	٢٧	يعصمك	٥	٧١	ومعصيت	٥٨	٩ ١٠
يعرشون	٧	١٣٣	تعرضون	٦٩	١٨		٤٧	٢٣	عزير	٩	٣٠	وعشرا	٢	٢٣٤	يعصمكم	٣٣	١٧	عضوا	٣	١١٥
	١٦	٧٠	كعرض	٥٧	٢١	معروف	٢	٢٤١	عزلت	٣٣	٥١	عشر	٥	١٥	واعتصموا	٤	١٤٥ ١٧٤	يعض	٢٥	٢٩
عرش	٢٧	٢٣	عرضا	١٨	١٠٠		٤	١١٤	اعتزلهم	١٩	٥٠		٩	٣٦	يعتصم	٣	٩٦	عضدا	١٨	٤٩
عرش	٦٩	١٧	عرضها	٣	١٢٧		٦٠	١٢	اعتزلوكم	٤	٩٢		١٢	٤	واعتصموا	٣	٩٨	عضدك	٢٨	٣٥
العرش	٤٠	٧		٥٧	٢١	بمعروف	٢	٢٢٩ ٢٣١	اعتزلتموهم	١٨	٥١		٧٤	٣٠		٢٢	٧٧	تعضلوهن	٢	٢٣٢
عرشك	٢٧	٤٢	عرض	٧	١٦٨		٦٥	٢ ٦	وأعتزلكم	١٩	٤٩	عشرة	٢	١٩٢	فاستعصم	١٢	٣٢	عضين	١٥	٩١
عرشه	١١	٨	عرض	٤	٩٦	المعروف	٩	٦٨	يعتزلوكم	٤	٩٣	عشرة	٥	٩١	عاصم	١٠ ٤٠	٢٧ ٣٣	عطفه	٢٢	٩
عرشها	٢٧	٣٨		٧	١٦٨	معروفا	٢	٢٣٥	فاعتزلوا	٢	٢٢٢	عشرة	٢	٥٧	عاصم	١١	٤٥	عطلت	٨١	٤
عرشها	٢٧	٤١		٨	٦٨		٤	٥ ٩	فاعتزلون	٤٤	٢٠		٧	١٦٠	بعصم	٦٠	١٠	معطلة	٢٢	٤٤
عروشها	٢	٢٦١		٢٤	٣٣		٣١	١٤	لمعزولون	٢٦	٢١٢	عشرون	٨	٦٧	بعصاك	٢	٥٧	أعطى	٢٠	٥٢
	١٨	٤٠	عرضا	٩	٤٢		٣٣	٦ ٣٢	معزل	١١	٤٤	وعاشروهن	٤	٢٣		٧	١٦٠		٩٢	٥
	٢٢	٣٤	عريض	٤١	٥١	معروفة	٢٤	٥٢	عزم	٤٧	٢٣	العشير	٢٢	١٣		٢٦	٦٣	وأعطى	٥٣	٣٥
معروشات	٦	١٤٢	عارض	٤٦	٢٣	العرم	٣٤	١٥	عزمت	٣	١٥٣	وعشيرتكم	٩	٢٤	عصاي	٢٠	١٩	أعطينك	١٠٨	١
عرضنا	٣٣	٧٢	عارضا	٤٦	٢٣	اعتراك	١١	٥٧	عزموا	٢	٢٢٧	عشيرتك	٢٦	٢١٤	عصاك	٧	١١٤	يعطيك	٩٣	٥
وعرضنا	١٨	١٠٠	عرضة	٢	٢٢٤	بالعروة	٢	٢٥٧	تعزموا	٢	٢٣٦	عشيرتهم	٥٨	٢٣		٢٧	١٠	أعطوا	٩	٥٨
عرضهم	٢	٢٩	إعراضا	٤	١٢٧		٣١	٢١	عزم	٣	١٨٣	العشار	٨١	٤		٢٨	٣١	يعطوا	٩	٥٨
عرض	٣٨	٣٠	إعراضهم	٦	٣٥	تعرى	٢٠	١١٦		٣١	١٦	معشر	٦	١٢٨	عصاه	٧	١٠٤	يعطوا	٩	٢٩
وعرضوا	١٨	٤٦	عرفوا	٥	٨٣	بالعراء	٣٧	١٤٥		٤٣	٤١		٥٥	٣٣		٢٦	٣١ ٤٥	فتعاطى	٥٤	٢٩
عرضتم	٢	٢٣٥		٥	٨٦		٦٨	٤٩	العزم	٤٦	٣٤	معشار	٣٤	٤٣	وعصيهم	٢٠	٦٩	عطاء	١٧	٢١
فأعرض	١٨	٥٥	عرفهم	١٢	٥٨	وعزني	٣٨	٢٢	عزما	٢٠	١١٤	يعش	٤٣	٣٥	وعصيهم	٢٦	٤٣	عطاء	١٧	٢١
	٤١	٣	فلعرفتهم	٤٧	٣٢	تعززنا	٣٦	١٣	عزين	٧٠	٣٧	العشاء	٢٤	٥٧	فعصى	٧٣	١٦	عطاء	١١	١١٠
وأعرض	٦٦	٣	تعرف	٢٢	٧١	وتعز	٣	٢٥	تعاسرتم	٦٥	٦	عشاء	١٢	١٦	وعصى	٢٠	١١٩		٧٨	٣٦
أعرضوا	٢٨	٥٥		٨٣	٢٤	عزا	١٩	٨٤	عسر	٦٥	٧	بالعشي	٣	٢٦		٧٩	٢١	عطاؤنا	٣٨	٣٨
	٤١	١٢	يعرفون	٢	١٤١	العزة	٢	٢٠٢	العسر	٩٤	٥ ٦		٣٨	١٧ ٢٠	عصيت	١٠	٩١	يعظم	٢٢	٣١ ٣٣
	٤٢	٤٧		٦	٢٠		٣٥	١١	عسرا	١٨	٧٢		٤٠	٥٧	أفعصيت	٢٠	٩٤	ويعظم	٦٥	٥
فأعرضوا	٣٤	١٥		٧	٤٤		٦٣	٨	العسر	٢	١٨١	والعشي	٦	٥٢	عصيت	٦	١٥	العظم	١٩	٣
أعرضتم	١٧	٦٩		١٥	٨٥	بعزة	٢٦	٤٣	عسر	٥٤	٨		١٨	٢٧		١٠ ٣٩	١٥ ١٣	عظيم	٦	١٤٧

كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات
العظام	٢	٢٦١	يعقب	٢٧	١٠	نعقل	٦٧	١٠	ليعلم	٥	٩٥	لتعلموا	٥	٩٨	علمه	٥٣	٥	علمهم	٢٧	٦٨
عظاما	١٧	٥٢ ١٠٠		٢٨	٣١	يعقلها	٢٩	٤٣		١٢	٥٢		١٠	٥		٥٥	٣	عليه	٢	٢٥٦
	٢٣	١٤	عاقب	٢٢	٥٩	عقيم	٥١	٢٩		٧٢	٢٨		٦٥	١٢	وعلمه	٢	٢٥٢	بعلمه	٤	١٦٦
	٧٩	١١	عاقبتم	١٦	١٢٧	عقيم	٢٢	٥٤	وليعلم	٣	١٤٠ ١٤١	ولتعلموا	١٧	١٣	علمكم	٢	٢٢٠		١٠	٣٩
وعظاما	٢٣	٣٧ ٨٤	فعاقبتم	٦٠	١١	عقيما	٤٢	٤٩		١٦	٤١	ولتعلمن	٢٠	٧٤		٥	٦		٣٥	١٢
	٣٧	١٦ ٥١	فعاقبوا	١٦	١٢٧	العقيم	٥١	٤١		٢٢	٥٣		٣٨	٨٨		٢٠	٧٤		٤١	٤٧
	٥٦	٤٢	عوقب	٢٢	٥٩	يعكفون	٧	١٣٤		٥٧	٢٥	نعلم	٣	١٦١		٢٦	٤٨	كالأعلام	٤٢	٣١
العظام	٢٣	١٤	عوقبتم	١٦	١٢٧	العاكف	٢٢	٢٥	ويعلم	٣	١٣٦		٦	٣٣	وعلمتني	١٢	١٠٢		٥٥	٢٢
	٣٦	٧٨	فأعقبهم	٩	٧٨	عاكفا	٢٠	٩٧		٤٢	٣٣		١٥	٩٧	علمتنا	٢	٣٠	عالم	٣٩	٤٧
عظامه	٧٥	٣	عقبا	١٨	٤٢	عاكفون	٢	١٨٣	يعلم	٣	١٣٦		١٦	١٠٥	علمتك	٥	١١٠	العالمون	٢٩	٤٣
العظيم	١٥	٨٧	عقبه	٤٣	٢٧		٢١	٥٣		٨	٧١		٣٦	٧٦	علمناه	١٢	٦٨	عالمين	٢١	٥٢ ٨١
أعظم	٩	٢٠	أعقابنا	٦	٧٠	عاكفين	٢٠	٩٣	يعلم	٩	١٦	لنعلم	٥٩	٦٩		٣٦	٦٩	بعالمين	١٢	٤٤
	٥٧	١٠	أعقابكم	٣	١٣٨ ١٤٢		٢٦	٧١	يعلم	٢٨	٧٨	ونعلم	٥٠	١٥	وعلمناه	١٨	٦٤	لعليم	٢٢	٥٨
وأعظم	٧٣	٢٠		٢٣	٦٨	والعاكفين	٢	١١٩		٩٦	٤ ٥	نعلم	٤٧	٣٣		٢١	٨٠	العليم	٦	٩٦
فليستعفف	٤	٦	عقبيه	٢	١٣٨	معكوفا	٤٨	٢٥	فليعلمن	٢٩	٢	لنعلم	٢	١٢٨	يعلمان	٢	٩٦		٣٦	٣٨
وليستعفف	٢٤	٣٣		٣	١٣٨	علق	٩٦	٢	وليعلمن	٢٩	٢ ١٠		١٨	١١	يعلمون	٢	٩٦		٤٠	١
يستعففن	٢٤	٥٩		٨	٥٠	علقة	٢٢	٥	نعلم	٤	١١٣		٣٤	٢٠	أتعلمون	٤٩	١٦		٤١	١١
التعفف	٢	٢٧٣	عقاب	٤١	٤٣		٤٠	٦٩		٥	١١٦	وتعلم	٥	١١٣	ويعلمك	١٢	٦	علماء	٢٦	١٩٧
عفريت	٢٧	٣٩	عقاب	١٣	٣٢	علقة	٢٣	١٤		١٤	٤١	يعلمه	٢	٢٧٣	يعلمه	١٦	١٠٥	العلماء	٣٥	٢٥
عفا	٣	١٤٦ ١٤٩		٣٨	١٣		٧٥	٣٨		١٩	٦٦	يعلمه	٢٦	١٩٧	ويعلمه	٣	٤٣	علام	٥	١٠٨ ١١٦
	٥	٩٦ ١٠١		٤٠	٥	العلقة	٢٣	١٤		٣٢	١٧	يعلمه	٢	١٩٣	ويعلمكم	٢	١٤٦ ٢٨٢		٩	٧٩
	٩	٤٣	العقبة	٩٠	١٢	كالمعلقة	٤	١٢٨	لنعلم	١١	٨١		٣	٢٧	ويعلمهم	٢	١٢٣		٣٤	٤٧
	٤٢	٣٨	العقبة	٩٠	١١	فعلم	٤٨	١٨ ٢٧	وليعلم	٢٨	١٢	يعلمها	٦	٥٩		٣	١٥٨	وعلامات	١٦	١٦
وعفى	٢	١٨٣	عقبى	١٣	٢٢ ٢٤	وعلم	٨	٦٧	وتعلم	٩	٤٣	يعلمهم	٨	٦٢		٦٢	٢	بأعلم	٦	٥٣
عفوا	٧	٩٣	وعقبى	١٣	٣٥	علمت	٣٧	١٥٨	نعلم	٢	١٠٠ ١٠١		١٤	١٠	تعلمن	١٨	٦٥		٢٩	٩
عفونا	٢	٤٩	عقباها	٩١	١٦		٨١	١٤		٥	٤٤		١٨	٢١	تعلموهن	٥	٦	معلوم	١٥	٤
فعفونا	٤	١٥٢	والعاقبة	٧	١٢٥		٨٢	٥		٢٢	٦٩	تعلمها	١١	٥١	ولنعلمه	١٢	٢١		٣٧	١٦٤
ويعفوا	٥	١٨		٢٠	١٣٢	علمت	١١	٨١	وأعلم	٢	٣١	تعلمهم	٩	١٠٢	علمت	١٨	٦٥		٧٠	٢٤
	٤٢	٢٣ ٢٥		٢٨	٨٣		١٧	١٠٤		٧	٦٠	تعلمونهم	٨	٦٢	وعلمتم	٦	٩١	معلوم	١٥	٢١
يعفو	٢	٢٣٨	عاقبة	٣٠	٩		٢١	٦٦		١٣	٨٦	تعلموهم	٤٨	٢٥	علمنا	٢٧	١٦		٢٦	٣٧ ١٥٥
	٤	١٠٠	العاقبة	١١	٥١	علمت	٢٨	٣٨	سيعلمون	٥٤	٢٦	تعلمهم	٩	١٠٢	فيتعلمون	٢	٩٦		٥٦	٥٠
ويعف	٤٢	٣٢	عاقبتهما	٥٩	١٧	علموا	٢	٩٦		٧٨	٤ ٥	فاعلم	٥	٥٤	ويتعلمون	٢	٩٦		٧٧	٢٢
يعفون	٢	٢٣٨	معقب	١٣	٤١	فعلموا	٢٨	٧٥	فسيعلمون	١٩	٧٧		٢٩	٥٠	علم	١٣	٤٣	المعلوم	١٥	٢٨
وليعفوا	٢٤	٢٢	معقبات	١٣	١٢	علمتم	٢	٦١		٧٢	٢٤		٤٧	٢١		٣١	٣٤		٣٨	٨٢
تعفوا	٢	٢٣٨	عقدت	٤	٣٧		١٢	٧٣ ٨٩	فيعلمون	٢	٢٤	واعلم	٢	٢٦٢		٤١	٤٧	معلومات	٢	١٩٣
	٤	١٤٨	عقدتم	٥	٩١		٢٤	٣٣	لتعلمون	٢	١٣٩	اعلموا	٥	٩٨		٤٣	٨٥	معلومات	٢٢	٢٩
	٦٤	١٤	بالعقود	٥	١		٥٦	٦٢	ويعلمون	٢٣	٢٥		٥٧	١٦ ١٩		٥٣	٣٦	معلم	٤٤	١٣
نعف	٩	٦٧	عقدة	٢	٢٣٦	علمنا	١٢	٥١ ٨١		٤٣	١٧	فاعلموا	٢	٢٠٥	لعلم	٤٣	٦١	أعلنت	٧١	٨
فاعف	٣	١٥٣	عقدة	٢	٢٣٨		١٥	٢٤	يعلموا	٩	٧٩ ١٠٥		٨	٤١	بعلم	١١	١٦	أعلنتم	٦٠	١
	٥	١٦	عقدة	٢٠	٢٨		٣٣	٥٠		٣٩	٤٣		٩	٣	بعلم	٦	١٤٤	يعلنون	٣	٧٢
واعف	٢	٢٨٦	العقد	١١٣	٤		٥٠	٤	ليعلموا	١٨	٤٠		١١	١٦		٧	٦		١١	٥
فاعفوا	٢	١٠٣	فعقر	٥٤	٢٩	تعلمه	٤	٨٥	وليعلموا	١٤	٥٢	ليعلم	٢٤	٣١	وعلما	١٢	٢٢		١٦	٢٤
عفي	٢	١٧٣	فعقروا	٧	٧٥	علمته	٥	١١٦	أتعلمون	٧	٧٣	علم	٥٥	١		٢١	٧٤ ٧٩		٢٧	٧٦
العفو	٢	٢١٧	فعقروها	١١	٦٨	علمتموهن	٦٠	١٠	فستعلمون	٢٠	١٣٥		٩٦	٤ ٥		٢٥	١٣		٢٨	٦٩
	٧	١٩٨		٢٦	١٥٧	وسيعلم	١٣	٤٢		٦٧	١٧ ٢٩	وعلم	٢	٢٩		٤٠	٧		٣٦	٧٦
والعافين	٣	١٢٨		٩١	١٤		٢٦	٢٢٧	تعلموا	٦	٩١	علمتم	٥	٦	علمي	٢٦	١١٢	تعلنون	١٦	١٩
لعفو	٢٢	٥٩	عاقر	٣	٣٥	لتعلم	٢٧	٧٦		١٣	٨٠	علمتني	١٢	٣٧	علمها	٧	١٨٦ ١٨٧		٢٧	٢٥
	٥٨	٢ ٤٦	عاقرا	١٩	٥ ٩	بعلم	١٦	٧٢		٣٣	٥	وعلمك	٤	١١٣		٢٠	٥٤		٦٤	٤
عفوا	٤	١٠٠ ١٤٨	عقلوه	٢	٧٠		٢٢ ٥٧	٥ ٢٩		٤٨	٢٧	علمه	٢	٢٨٢		٣٣	٦٣	نعلن	١٤	٤١

كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات
وعلانية	٢	٢٧٥	فعليهن	٤	٣٠	عمرا	١٠	١٦	اعملوا	٣٤	١٢	عاملون	١١	١٣٢	وعنب	١٧	٩٣	عنقك	١٧	٣١
	١٣	٢٢	العلى	٢٠	٣ ٧٧	عمرك	٢٦	١٧		٣٩	٤٠		٢٣	٦٥	وعنبا	٨٠	٢٨	عنقه	١٧	١٤
	١٤	٣٦	العليا	٩	٤٠	عمره	٣٥	١٢		٤١	٤٠		٤١	٤	أعناب	٦	٩٩	أعناق	٣٤	١٣٢
	٣٥	٢٦	علوا	١٧	٤ ٤٥	بالعمرة	٢	١٩٢	واعملوا	٢٣	٥٣	العاملون	٣٧	٥٩		١٣	٤	الأعناق	٨	١٢
علا	٢٨	٣		٢٨	٨٣	والعمرة	٢	١٩٢		٣٤	١٠	العاملين	٣	١٣٠		١٨	٣١	والأعناق	٣٨	١٣٢
ولعلا	٢٣	٩٣	وعلوا	٢٧	١٤	وعمارة	٩	١٩	عمل	٩	١٢١		٢٩	٥٨	وأعناب	٢	٢٦٦	أعناقهم	٢٦	٤
علوا	١٧	٧	علي	٤٢	٥١	عمران	٣	٣٠ ٣١		١١	٤٨		٣٩	٧٤		٢٣ ٣٦	١٩ ٣٤	أعناقهم	١٣	٦
تعلوا	٢٧	٣١	لعلي	٤٣	٣		٤٦	١٢	والعمل	٣٥	١١	والعاملين	٩	٦٠	والأعناب	١٦	٦٩		٣٦	٧
	٤٤	١٨	العلي	٢	٢٥٢	المعمور	٥٢	٤	عمل	٥	٩٢	عاملة	٨٨	٣	وأعنابا	٧٨	٣٢		٤٠	٧٣
ولتعلن	١٧	٤		٢٢	٦١	معمر	٣٥	١٢		٢٨	١٤	يعمهون	٢	١٤	والأعناب	١٦	١١	العنكبوت	٢٩	٣٠
تعالى	١٦	٣		٣١	٢٩	عميق	٢٢	٢٨	عمل	١٠	٦١		٦	١١٠	عنتم	٣	١١٤	وعنت	٢٠	١١٠
	٢٧	٦٤		٣٤	٢٢	عملت	٣	٢٨		٢٥	٢٥		٢	١٨٥		٩	١٢٩	عهد	٣	١٢٩
	٧٢	٣		٤٢	٢		١٦	١١٣	عمل	٣	١٩٣		١٠	١١	لعنتم	٤٩	٧		٧	١٣١
تعالين	٣٣	٢٨	العلي	٤٠	١٢		٣٩	٧٠		١٠	٨١		١٥	٧٢	لأعنتكم	٢	٢١٩		٤٣	٤٨
تعالوا	٣	٥٤ ٥٧ ٦١	عليا	٤	٣٨		٣٦	٧١	عملا	٩	١٠٢		٢٣	٧٧	العنت	٤	٣٠	عهدنا	٢٠	١١٤
	٤	٦٤		١٩	٥١ ٥٨	عملوا	٧	١٥٢		١١	٨		٢٧	٤	فعند	٤	٩٦ ١٣٣	وعهدنا	٢	١١٩
	٥	١٠٣	الأعلون	٣	١٣٣		١٦	٣٦ ١٢٠		١٨	٦٠ ٢٩ ١١٠	عمي	٦	١٠٤	وعند	٩	٧	أعهد	٣٦	٦٠
	٤	١٥٣		٤٧	٣٧		١٨	٤٧		٣١	٨٢	فعميت	٢٨	٦٦		٤٠	٣٧	عاهد	٩	٧٦
	٤٣	٥	عليون	٨٣	١٩	عملتم	٦٤	٧		٢٥	٧٠	عموا	٥	٧٥	عندك	٤	٨٠ ٨٣		٤٨	١٠
استعلى	٢٠	٦٧	عليين	٨٣	١٨	عملته	٣٦	٣٥		٦٧	٢	فعموا	٥	٧٥		٨	٣٢	عاهدت	٨	٥٨
لعال	١٠	٨٣	المتعال	١٣	١٠	يعمل	١٤	٤٣	أعمال	٢٣	٦٥	تعمى	٢٢	٤٥		٢٨	٢٧	عاهدوا	٢	٩٣ ١٧٧
عاليا	٤٤	٣٠	عمك	٣٣	٤٩		١٧	٨٦	أعمالا	١٨	١٠٣	فعميت	١١	٣٠		٤٧	١٨		٣٣	١٥ ٢٣
عالين	٢٣	٤٨	أعمامكم	٢٤	٦٠		٣٤	١١	عملي	١٠	٤١	عمى	٤١	٤٤	وعده	٦	٥٩	عاهدتم	٩	٤ ١ ٧
العالين	٣٨	٧٦	وعماتكم	٤	٢٧	يعمل	٤	١١٠ ١٢٣	عملك	٣٩	٦٥	العمى	٤١	١٦		١٣	٣٩		١٦	٩٣
عالية	٦٩	٢٢	عماتك	٣٣	٤٩		٢٠	١١١	عمله	٥	٧	عمون	٢٧	٦٨		٤٣	٨٥	عهد	٣٣	١٥
	٨٨	١٠	عماتكم	٢٤	٦٠		٢١	٩٤	عملكم	١٠	٤١	عمين	٧	٦٢	أعنده	٥٣	٣٦	[illegible]	٩	٧
عاليها	١١	٨٤	تعمدت	٣٣	٥		٩٩	٧ ٨	عمله	٣٥	٩	أعمى	١٣	١٩	عنده	٥	٥٧	العهد	٢٠	٨٨
	١٥	٧٤	عمد	١٣	٢	فليعمل	١٨	١١٠		٤٠	٤٠		١٧	٧٢		٩	٥٢	بعهد	٣	٧١
عاليهم	٧٦	٢١		٣١	٩	فليعمل	٣٧	٥٩		٤٧	١٥		٢٠	١٢٤ ١٢٥		١١	٣٠		١٣	٢٠
فتعالى	١٠	٧١		١٠٤	٩	ويعمل	٦٤	٩	وعمله	٦٦	١١	وأعمى	٤٧	٢٥		٢٨	٣٧		١٦	٩٤ ٩٧
لعلي	٣٤	٢٣	العماد	٨٩	٦		٦٥	١١	لعملكم	٢٦	١٦٨	كالأعمى	١١	٢٦	عندها	٣	٣٢	وبعهد	٦	١٥٢
	٦٨	٤	متعمدا	٤	٩٥	تعمل	٢١	٧٤	عملهم	٥٢	٢١	عمي	٢	١٧ ١٦٦		١٨	٨٤	عهد	٧	١٠٠
فعلي	١١	٣٧		٥	٩٦	وتعمل	٣٣	٣١	عملكم	٩	٩٥ ١٠٦	العمي	٢٧	٨٣		٥٣	١٥	بالعهد	١٧	٣٦
عليك	١٩	٢٥	عمروها	٣٠	٨	أعمل	١٠	٤١	عملهم	٦	١٠٨		٣٠	٥٢	عندنا	٣	١٥٠	عهد	٢	٢٥
فعليه	٣٠	٤٣	وعمروها	٣٠	٨		٢٣	١٠٢	أعمالنا	٢	١٣٣	عميا	١٧	٩٩		١٥	٢١		١٣	٢٥
	٣٥	٣٧	يعمر	٩	١٨	أعمل	٢٧	١٩		٢٨	٥٥	العمى	١٠	٤٣		٣٤	٣٦	عهدا	٢	٧٤ ٩٣
وعليه	١٢	٦٧	يعمروا	٩	١٧		٤٦	١٤		٤٢	١٤		٤٣	٣٩		٣٧	١٦٨		١٩	٨١ ٩٠
	٦٧	٢٩	نعمره	٣٦	٦٨	ويعملون	٢١	٨٢	أعمالكم	٢	١٣٣	وعميانا	٢٥	٧٣		٣٨	٧٦ ٣٦ ٤٧	العهد	١٧	٣٦
فعليها	٦	١٠٤	نعمركم	٣٥	٣٤	نعمل	٧	٥١		٢٨	٥٥	وعمى	٥	٩٣	وعندنا	٥٠	٤	عهدي	٢	١١٨
	٤١	٤٦	يعمر	٢	٩٠		١٦	٣٠		٤٢	١٤	وعن	٧	١٦	عندكم	٦	١٤٩	بعهدكم	٢	٤٠
	٤٥	١٤		٣٥	١٢		٣٥	٣٤		٤٩	٢	وعن	٥٠	١٦		١٠	٧١	بعهده	٣	٧٠
وعليها	٢	٢٨٦	يعمر	٢	٩٠	فنعمل	٧	٥١	أعمالكم	٤٩	١٤		٢٠	٣٧		١٦	٩٨		٩	١١٢
	٢٣	٣٢	اعتمر	٢	١٥٢	نعمل	٣٢	١٢	أعمالهم	٩	٣٧	عمى	٢	١٨٢	وعندهم	٥	٤٧	بعهدكم	٢	٣٨
	٤٠	٨٠	واستعمركم	١١	٦٤		٣٥	٣٤	أعمالكم	٣٣	٧١		١١	١٢		٣٧	٤٧	عهدهم	٩	١٢
عليكما	٥٥	٣٥	لعمرك	١٥	٧٢	اعمل	٣٤	١٠		٤٧	٤٢ ٤٥		١٢	٢٣		٣٨	٥٢	بعهدهم	٢	١٧٢
وعلينا	١٣	٤٠	العمر	٢١	٤٥	فاعمل	٤١	٤	عامل	٦	١٣٥		٣٦	٢٢	عنيد	١١	٦٢	وعهدهم	٢٣	٨
وعليكم	٢٤	٥٣		٢٨	٤٥	اعملوا	٦	١٢٥		١١	٩٥		٦٩	٢٨ ٢٩		١٤	١٨		٧٠	٣٢
فعليهم	١٦	١٠٨	العمر	١٦	٧٢		٩	١٠٦		٣٩	٤٠	عنهما	٤	٢٠		٥٠	٢٣	عهده	٢	٧٤
وعليهم	٤٢	١٥		٢٣	٥		١١	٩٥ ١٢٢	عامل	٣	١٩٣		٧ ٤٤	٣٦ ٣٠	عنيدا	٧٤	١٦	عهدهم	٨ ٩	٥٦ ٣

كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات
كَالْعِهْنِ	٧٠	٩	وَعَادٌ	٥٠	١٣	أَفَعَيِينَا	٥٠	١٥	الْعُيُونِ	٣٦	٣٤	يُغَادِرُ	١٨	٤٧	الْغَرْبِيِّ	٢٨	٤٤	غُزًّى	٣	١٥٠
	١٠١	٤		٦٩	٤	يَعْيَ	٤٦	٣٢	عُيُونًا	٥٤	١٢	نُغَادِرْ	١٨	٤٥	غَرْبِيَّةٍ	٢٤	٣٥	غَسَقِ	١٧	٨٠
عِوَجٍ	٣٩	٢٩	بِعَادٍ	٨٩	٥	أَعِيبَهَا	١٨	٧٨	أَعْيُنٌ	٧	١٧٨ ١٩٤	غَدَقًا	٧٢	١٥	وَغَرَابِيبُ	٣٥	٢٥	غَاسِقٍ	١١٣	٣
عِوَجٌ	٢٠	١٠٧	لِعَادٍ	١١	٦٠	عِيدًا	٥	١١٤	الْأَعْيُنُ	٤٣	٧١	غَدَوْتَ	٣	١١٧	وَالْمَغْرِبُ	٢	١٠٩ ١٢٦	وَغَسَّاقٌ	٣٨	٥٧
عِوَجًا	٣	٩٣	وَعَادٍ	٩	٧١	الْعِيرُ	١٢	٧٠ ٩٤	أَعْيُنِ	٢١	٦٢	وَغَدَوْا	٦٨	٢٥	الْمَغْرِبِ	٢	٢٦٠	وَغَسَّاقًا	٧٨	٢٥
	٧	٦٥ ٨٤		١٤	٩	وَالْعِيرَ	١٢	٨٢	أَعْيُنٍ	٢٥	٧٤	اغْدُوا	٦٨	٢٢	وَالْمَغْرِبِ	٢	١٧٢	فَاغْسِلُوا	٥	٨
	١١	٢١		٤٠	٣٢	عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ	٣	٥٢		٣٢	١٧	لِغَدٍ	٥٩	١٨		٢٦	٢٧	تَغْتَسِلُوا	٤	٤٦
	١٤	٣	عَادًا	١١	٦٣	بِعِيسَى	٥	٥٠	الْأَعْيُنِ	٤٠	٢٠	غَدًا	١٢	١٢		٧٣	٩	مُغْتَسَلٌ	٣٨	٤١
	١٨	١		٥٣	٥١		٥٧	٢٧	أَعْيُنَ	٧	١١٣		١٨	٢٢	مَغْرِبَ	١٨	٨٤	غِسْلِينٍ	٦٩	٣٦
	٢٠	١٠٦	وَعَادًا	٢٩	٣٧	وَعِيسَى	٤	١٦١	عَيْنُهَا	٢٠	٤١		٣١	٣٤	الْمَغْرِبَيْنِ	٥٥	١٧	غَشِيَهُمْ	٢٠	٨١
عَادَ	٢	٢٧٦	عَائِدُونَ	٤٤	١٤		٥	٨٢		٢٨	١٢		٥٤	٢٦	وَالْمَغَارِبِ	٧٠	٤٠		٣١	٣١
	٥	٩٦	مَعَادٍ	٢٨	٨٥		٣٣	٧	عَيْنِي	٢٠	٤٠	غَدَاءَنَا	١٨	٦١	وَمَغَارِبَهَا	٧	١٣٣	فَغَشِيَهُمْ	٢٠	٨١
	٣٦	٣٩	عُذْتُ	٤٠	٢٨	عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ	٢ ٣	٨١ ٤٩	عَيْنَاهُ	١٢	٨٤	بِالْغُدُوِّ	٧	٢٠٤	اغْتَرَفَ	٢	٢٥٠	يَغْشَى	٣	١٤٨
لَعَادُوا	٦	٢٨		٤٤	١٩		٤	١٥٦	عَيْنَاكَ	١٨	٢٧		١٣	١٦	غُرْفَةً	٢	٢٥٠		٤٤	١٠
عُدْتُمْ	١٧	٨	أَعُوذُ	٢	٦٧		٥	١١٠ ١١٢	عَيْنَيْكَ	١٥	٨٨		٢٤	٣٦	الْغُرْفَةَ	٢٥	٧٥		٥٣	١٦
عُدْنَا	٧	٨٧		١١	٤٩	وَعِيسَى	٦	٨٥		٢٠	١٣١	غُدُوًّا	٤٠	٤٩	غُرَفٌ	٣٩	٢١		٩٢	١
	١٧	٨		١٩	١٨		٤٢	١١	أَعْيُنِكُمْ	١١	٣٣	غُدُوُّهَا	٣٤	١١	غُرَفًا	٢٩	٥٨	وَتَغْشَى	١٤	٥١
	٢٣	١٠٩		٢٣	٩٩	عِيشَةٍ	٦٩	٢١	أَعْيُنُهُمْ	١٨	١٠١	بِالْغَدَاةِ	٦	٥٢	الْغُرُفَاتِ	٣٤	٣٦	يَغْشَاهُ	٢٤	٤٠
يَعُودُونَ	٥٨	٣ ٨		١١٣	١		١٠١	٥		٣٣	١٩		١٨	٢٧	أَغْرَقْنَا	٢٦	٦٦ ١٢٠	يَغْشَاهَا	٩١	٤
يَعُودُوا	٨	٣٩		١١٤	١	مَعَاشًا	٧٨	١١	وَأَعْيُنُهُمْ	٩	٩٢	غَرَّ	٨	٥١		٢٩	٣٩	يَغْشَاهُمْ	٢٩	٥٥
تَعُودُونَ	٧	٢٨	وَأَعُوذُ	٢٣	١٠٠	مَعِيشَةً	٢٠	١٢٣	أَعْيُنُهُنَّ	٣٣	٥١	غَرَّكَ	٨٢	٦		٣٧	٨٠	يُغْشَى	٣٣	١٩
تَعُودُوا	٨	١٩	يَعُوذُونَ	٧٢	٦	مَعَايِشَ	٧	٩	بِأَعْيُنِنَا	١١	٣٩	وَغَرَّكُمْ	٥٧	١٣	وَأَغْرَقْنَا	٢	٤٧	غَشَّى	٥٣	٥٥
	٢٤	١٧	أُعِيذُهَا	٣	٣١		١٥	٢٠		٢٣	٢٧	وَغَرَّهُمْ	٣	٢٣		٧	٦٢	فَغَشَّاهَا	٥٣	٥٥
لَتَعُودُنَّ	٧	٨٦	فَاسْتَعِذْ	٧	١٩٩	مَعِيشَتَهَا	٢٨	٥٨		٥٢	٤٨	وَغَرَّتْكُمُ	٤٥	٣٤		٨	٥٤	يُغَشِّيكُمُ	٨	١١
	١٤	١٦		١٦	١٠٠	مَعِيشَتَهُمْ	٤٣	٣١		٥٤	١٤		٥٧	١٣		١٠	٧٣	فَأَغْشَيْنَاهُمْ	٣٦	٨
نَعُودَ	٧	٨٧		٤٠	٥٨	عَائِلًا	٩٣	٨	أَعْيُنِكُمْ	٨	٤٤	وَغَرَّتْهُمُ	٦	٦٩ ١٣٠	فَأَغْرَقْنَاهُ	١٧	١٠٥	يُغْشِي	٧	٥٢
نَعُدْ	٨	١٩		٤١	٢٦	عَيْلَةً	٩	٢٨	أَعْيُنِهِمْ	٨	٤٤		٧	٤٩	أَغْرَقْنَاهُمْ	٢٥	٣٩		١٣	٣
يُعِيدُ	٣٤	٤٨	مَعَاذَ	١٢	٢٣ ٧٩	وَأَعَانَهُ	٢٥	٥		٣٦	٦٦	يَغْرُرْكَ	٤٠	٤	فَأَغْرَقْنَاهُمْ	٧	١٣٢	أُغْشِيَتْ	١٠	٢٧
وَيُعِيدُ	٨٥	١٣	عَوْرَةٌ	٣٣	١٣	فَأَعِينُونِي	١٨	٩٤	أَعْيُنَهُمْ	٥	٨٦	يَغُرَّنَّكَ	٣	١٩٦		٢١	٧٧	تَغَشَّاهَا	٧	١٨٩
يُعِيدُهُ	١٠	٤ ٣٤	بِعَوْرَةٍ	٣٣	١٣	عَيْنٍ	٨٨	١٢		٥٤	٣٧	يَغُرَّنَّكُمْ	٣١	٣٣		٤٣	٥٥	وَاسْتَغْشَوْا	٧١	٦
	٢٧	٦٥	عَوْرَاتِ	٢٤	٣١	عَيْنٍ	١٨	٨٤	عِينٌ	٣٧	٤٧		٣٥	٥	لِتُغْرِقَ	١٨	٧٠	يَسْتَغْشُونَ	١١	٥
	٢٩	١٨	عَوْرَاتٍ	٢٤	٥٧		٢٨	٨		٥٦	٢٢	غُرُورٍ	٦٧	٢٠	فَيُغْرِقَكُمْ	١٧	٧١	غَاشِيَةٌ	١٢	١٠٧
	٣٠	١١ ٢٧	الْمُعَوِّقِينَ	٣٣	١٨		٨٨	٥	عِينٍ	٤٠	٥٤	بِغُرُورٍ	٧	٢١	نُغْرِقْهُمْ	٣٦	٤٣	الْغَاشِيَةِ	٨٨	١
يُعِيدُنَا	١٧	٥٢	تَعُولُوا	٤	٣	الْعَيْنِ	٣	١١		٥٢	٢٠	الْغُرُورِ	٣	١٨٢	أُغْرِقُوا	٧١	٢٦	غَوَاشٍ	٧	٣٩
يُعِيدُكُمْ	٧١	١٧	عَامٌ	١٢	٤٩	بِالْعَيْنِ	٥	٤٩	مَعِينٍ	٣٧	٤٤		٥٧	٢٠	غَرْقًا	٧٩	١	غِشَاوَةٌ	٢	٦
يُعِيدَكُمْ	١٧	٧١	عَامٍ	٢	٢٥٩	عَيْنَ	٣٤	١١		٥٦	١٨	غُرُورًا	٤	١١٩	الْغَرَقُ	١٠	٩٠	غِشَاوَةً	٤٥	٢٢
يُعِيدُكُمْ	١٨	١٩		٩	١٢٧		١٠٣	٧		٦٧	٣٠		٦	١١٢	مُغْرَقُونَ	١١	٣٩	الْمَغْشِيِّ	٤٧	٢٢
نُعِيدُهُ	٢١	١٠٤	عَامًا	٩	٣٧	عَيْنًا	٢	٥٧	وَمَعِينٍ	٢٣	٥٢		١٧	٦٦		٢٣	٢٨	غُصَّةٍ	٧٣	١٣
سَنُعِيدُهَا	٢٠	٢٢		٢٩	١٣		٧	١٦٠	بَابُ الْغَيْنِ				٣٣	١٢		٤٤	٢٣	غَضْبَانَ	١٨	٧٨
نُعِيدُكُمْ	٢٠	٥٧	عَامَيْنِ	٣١	١٤		١٩	٢٦	الْغَابِرِينَ	٧	٨١		٣٥	٣٨	الْمُغْرَقِينَ	١١	٤٥	يَغُضُّونَ	٤٩	٣
أُعِيدُوا	٢٢	٢٢	عَامِهِمْ	٩	٢٨		٧٦	٦ ١٨		١٥	٦٠	الْغُرُورُ	٣١	٣٣	وَالْغَارِمِينَ	٩	٦٠	يَغُضُّوا	٢٤	٣٠
	٣٢	٢٠	تَعَاوَنُوا	٥	٣		٨٣	٢٨		٢٦	١٧١		٣٥	٥	غَرَامًا	٢٥	٦٦	يَغْضُضْنَ	٢٤	٣١
عَادٌ	١١	٦٢	وَلَا تَعَاوَنُوا	٥	٣	وَالْعَيْنَ	٥	٤٩		٢٧	٥٨		٥٧	١٣	مَغْرَمٍ	٥٢	٤٠	وَاغْضُضْ	٣١	١٨
	٢٦	١٢٣	نَسْتَعِينُ	١	٤	عَيْنَانِ	٥٥	٥٠ ٦٦		٢٩	٣١ ٣٢	غَرَبَتْ	١٨	١٦		٦٨	٤٦	غَضِبَ	٥٨	١٥
	٤١	١٤	اسْتَعِينُوا	٢	١٤٨	عَيْنَيْنِ	٩٠	٨		٣٧	١٣٥	تَغْرُبُ	١٨	٨٤	مَغْرَمًا	٩	٩٩		٦٠	١٣
	٥٤	١٨		٧	١٢٥	وَعُيُونٍ	١٥	٤٥	غَبَرَةٌ	٨٠	٤٠	الْغُرُوبِ	٥٠	٣٨	لَمُغْرَمُونَ	٥٦	٦٦	وَغَضِبَ	٤	٩٥
	٦٩	٦	وَاسْتَعِينُوا	٢	٤٢		٢٦	١٣٤ ١٤٧	التَّغَابُنِ	٦٤	٩	غُرُوبِهَا	٢٠	١٣٠	فَأَغْرَيْنَا	٥	١٧		٥	٦٥
وَعَادٌ	٢٢	٤٣	عَوَانٌ	٢	٦٣		٤٤	٢٤ ٥٢	غُثَاءً	٢٣	٤٣	الْغُرَابِ	٥	٣٤	لَنُغْرِيَنَّكَ	٣٣	٦٠		٤٩	٦
	٣٨	١١	الْمُسْتَعَانُ	١٢ ٢١	١٨ ١١٢		٥١ ٧٧	١٥ ٤١		٨٧	٥	غُرَابًا	٥	٣٤	أَغْرَقْنَا	١٦	٩٤	غَضِبُوا	٤٢	٢٥

كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات
غَضَبٌ	٧	١٥١	لِتَغْفِرَ	٧١	٦	وَاسْتَغْفِرُوا	٢	١٩٥	غَافِلُونَ	٢	٧	غَالِبٌ	١٢	٢١	غَمًّا	٣	١٤٧	الْأَغْنِيَاءِ	٥٩	٧
	١٦	١٠٨	تَغْفِرْ	٥	١١٨		١١	٩٢		١٢	١٣	غَالِبَ	٣	١٥٤	غُمَّةً	١٠	٧١	أَغْنِيَاءَ	٢	٢٧٥
	٣٠	٨٨		٧	٢٢		٧٣	٢٠		٣٠	٦		٨	٥٠	الْغَمَامِ	٢	٢٠٦	مُغْنُونَ	١٤	٢٤
	٤٢	١٥		١١	٤٩	وَاسْتَغْفِرِي	١٢	٣٩		٣٦	٥	غَالِبُونَ	٥	٢٦	بِالْغَمَامِ	٢٥	٢٧		٤٠	٥٠
وَغَضَبٌ	٧	٦٩	يَغْفِرُونَ	٤٢	٣٥	فَاسْتَغْفِرُوهُ	١١٠	٣		٤٤	٤	الْغَالِبُونَ	٥	٦١	الْغَمَامَ	٢	٥٤	يُغَاثُوا	١٨	٢٨
الْغَضَبُ	٧	١٥٣	يَغْفِرُوا	٤٥	١٣	فَاسْتَغْفِرُوهُ	١١	٦٣	لَغَافِلُونَ	١٠	٩٢		٢١	٣٥		٧	١٦٠	فَاسْتَغَاثَهُ	٢٨	١٤
غَضَبٍ	٢	٨٤	وَتَغْفِرُوا	٦٤	١٤	وَاسْتَغْفِرُوهُ	٤١	٥	الْغَافِلُونَ	٧	١٧٨		٢٦	٤٣	غَمْرَةٍ	٢٣	٦٥	يَسْتَغِيثَانِ	٤٦	١٦
بِغَضَبٍ	٢	٥٨ ٨٤	تَغْفِرْ	٢	٥٥	غَافِرِ	٤٠	٢		١٦	١١٠		٢٨	٣٥		٥١	١١	يَسْتَغِيثُوا	١٨	٢٨
	٣	١٠٨		٧	١٦١	الْغَافِرِينَ	٧	١٥٤	غَافِلِينَ	٧	١٣٢ ١٤٠		٣٧	١٧٣	غَمَرَاتِ	٦	٩٣	تَسْتَغِيثُونَ	٨	٩
	٨	١٦	فَاغْفِرْ	٣	١٤ ١٩١	نَغْفِرْ	٥	١٦٥		٢٣	١٧	الْغَالِبِينَ	٧	١١٠	غَمْرَتِهِمْ	٢٣	٥٦	الْغَارِ	٩	٤٠
غَضَبَ	٢٤	٩		٧	١٥٤	لَغَافِلِينَ	٧	١٥٣ ١٥٧		٦	١٥٧		٢٦	٣٩ ٤٠	يَتَغَامَزُونَ	٨٣	٣٠	[illegible]	١٨	٢٩
غَضَبِي	٢٠	٨١ ٨٣		٢٣	١١١		١١	٤٣		٢	٢٩		٣٧	١١٦	تُغْمِضُوا	٢	٢٧٠		٦٧	٣٠
غَضْبَانَ	٧	١٤٩		٢٨	١٥		١٦	١٠٨	الْغَافِلِينَ	٧	٢٠٤	مَغْلُوبٌ	٥٤	١٠	غَنِمْتُمْ	٨	٤٢ ٧٠	مَغَارَاتٍ	٩	٥٧
	٢٠	٨٨		٤٠	٧		٣٥	٣١		١٢	٣	وَاغْلُظْ	٩	٧٣	غَنَمُ	٢١	٧٨	يَغُوصُونَ	٢١	٨٢
الْمَغْضُوبِ	١	٧	وَاغْفِرْ	٢	٢٨٦	غَفُورٍ	٤١	٣٢	الْغَافِلُونَ	٢٤	٢٣		٦٦	٩	وَالْغَنَمِ	٦	١٤٧	وَغَوَّاصٍ	٣٨	٣٦
مُغَاضِبًا	٢١	٨٧		٢٦	٨٦	لَغَفَّارٌ	٢٠	٨٤	غَفْلَةٍ	١٩	٤٠	فَاسْتَغْلَظَ	٤٨	٢٩	غَنَمِي	٢٠	١٩	الْغَائِطِ	٤	٤٣
وَأَغْطَشَ	٧٩	٢٩		٦٠	٥	الْغَفَّارُ	٣٨	٦٦		٢١	١ ٩٧	غَلِيظٌ	١٤	٢٠	مَغَانِمُ	٤	٩٦		٥	٩
غِطَاءٍ	١٨	١٠١		٦٦	٨		٣٩	٧		٢٨	١٤	غَلِيظٍ	١١	٦١	مَغَانِمَ	٤٨	١٥ ٢٠	غَوْلٌ	٣٧	٤٦
غِطَاءَكَ	٥٠	٢١	سَيُغْفَرُ	٧	١٦٨	الْغَفَّارِ	٤٠	٤٥		٥٠	٢١		٣١	٢٣	التَّغَابُنِ	٦٤	١٩	غَوَى	٥٣	٢
غَفَرَ	٣٦	٢٦	يُغْفَرُ	٨	٣٩	غَفَّارًا	٧١	٩	غَلَّ	٣	١٥٥		٤١	٥٠	تَغْنَ	١٠	٢٤	فَغَوَى	٢٠	١١٩
نَغْفِرْ	٢٨	١٥	فَاسْتَغْفَرَ	٣٨	٢٢	غُفْرَانَكَ	٢	٢٨٥	يَغُلَّ	٣	١٥٥	غَلِيظَ	٣	١٥٣	يَغْنَوْا	٧	٩٠	غَوَيْنَا	٢٨	٦٣
وَغَفَرَ	٤٢	٤١	وَاسْتَغْفَرَ	٤	٦٧	لَمَغْفِرَةٌ	٣	١٥١	يَغْلُلْ	٣	١٥٥	غَلِيظًا	٤	٢٥ ١٥٣		١١	٧١ ٩٧	أَغْوَيْنَا	٢٨	٦٣
تَغْفِرْ لَنَا	٣٨	٢٤	اسْتَغْفَرْتَ	٦٣	٦	وَمَغْفِرَةٌ	٢	٢٦٥	فَغُلُّوهُ	٦٩	٣٠		٣٣	٧	فَأَغْنَى	٩٣	٨	أَغْوَيْتَنِي	٧	١٥
يَغْفِرُ	٣	١٢٤	فَاسْتَغْفَرُوا	٣	١٢٩		٨	٤	غُلَّتْ	٥	٦٤	غِلَاظٌ	٦٦	٦	أَغْنَتْ	١١	١٠٣		١٥	٣٩
	٣	١٢٩		٤	٦٧		٤٧	١٧	غِلٍّ	٧	٤١	غِلْظَةً	٩	١٢٤	أَغْنَاهُمُ	٩	٧٥	فَأَغْوَيْنَاكُمْ	٣٧	٣١
	٤	٥١ ١١٦	تَسْتَغْفِرْ	٩	٨١		٥٧	٢٠		١٥	٤٧	غُلْفٌ	٢	٨٢	يُغْنِ	٤	١٢٩	أَغْوَيْنَاهُمْ	٢٨	٦٣
	٥	٢١		٦٣	٦	مَغْفِرَةٍ	٣	١٢٧	غِلًّا	٥٩	١٠		٤	١٥٤	تُغْنِي	١٠	١٠١	يُغْوِيَكُمْ	١١	٣٤
	١٣	٩٢	أَسْتَغْفِرُ	١٢	٩٩		٣	٧	الْأَغْلَالُ	١٣	٦	وَغَلَّقَتِ	١٢	٢٢		٥٣	٢٦	لَأُغْوِيَنَّهُمْ	٣٨	٨٣
	٣٩	٥٤	سَأَسْتَغْفِرُ	١٩	٤٨		٤١	٤٣		٤٠	٧٣	غُلَامٌ	٣	٣٥	تُغْنِي	٢	٤٨ ١٢٣	وَلَأُغْوِيَنَّهُمْ	١٥	٣٩
	٤٨	١٤	لَأَسْتَغْفِرَنَّ	٦٠	٤		٥٧	٢١	أَغْلَالًا	٣٦	٧		١٣	١٩		٨	١٩	الْغَيِّ	٢	٢٥٧
يَغْفِرُ	٢	٢٨٤	يَسْتَغْفِرُونَ	٨	٣٣	بِمَغْفِرَةٍ	٣٦	١٠	وَأَغْلَالًا	٧٦	٤		١٩	٤ ٢٠		٥١	١٨		٧	١٤٦ ٢٠١
يَغْفِرُ	٤	٥١ ١١٦		٥١	١٨	الْمَغْفِرَةِ	٥٣	٣٢	الْأَغْلَالَ	٣٤	٣٣	الْغُلَامُ	١٨	٧٩	تُغْنِ	٩	٢٥	غَيًّا	١٩	٦٠
	٥	٤٤	وَيَسْتَغْفِرُونَ	٤٠	٧		٧٤	٥٥	وَالْأَغْلَالَ	٧	١٥٦	بِغُلَامٍ	١٥	٥٣		٣٦	٢٢	[illegible]	٢٤	١٧
يَغْفِرَ	٩	٨١		٤٢	٣	بِالْمَغْفِرَةِ	٢	١٧٠	مَغْلُولَةٌ	٥	٦٤		١٩	٧	أُغْنِي	١٢	٦٧	الْغَاوُونَ	٢٦	٢٢٤
	٢٤	٢٢	يَسْتَغْفِرُوا	٩	١١٣	وَالْمَغْفِرَةِ	٢	٢٢١	مَغْلُولَةً	١٧	٣١		٣٧	٩٩	يُغْنِيَا	٦٦	١٠	وَالْغَاوُونَ	٢٦	٩٤
	٢٦	٥١ ٨٢	وَلْيَسْتَغْفِرُوا	١٨	٥٣	مَغْفِرَةً	٢	٢٧١	غَلَبَتْ	٢	٢٥٠		٥١	٢٨	يُغْنُوا	٤٥	١٨	غَاوِينَ	٣٧	٣١
	٤٧	٣٦	تَسْتَغْفِرُونَ	٢٧	٤٧		٣٣	٣٥		٢٣	١٠٨	غُلَامًا	١٨	٧٣	يُغْنِيهِ	٨٠	٣٧	الْغَاوِينَ	٧	١٧٤
	٦٣	٦	وَيَسْتَغْفِرُونَهُ	٥	٧٨		٤٨	٢٩	غُلِبُوا	١٨	٢٠		٢٩	١٩	يُغْنِيكُمُ	٩	٢٨		١٥	٤٢
لِيَغْفِرَ	٤	١٣٦ ١٦٧	اسْتَغْفِرْ	٩	٨١	وَمَغْفِرَةً	٤	٩٨	يَغْلِبْ	٤	٧٦	لِغُلَامَيْنِ	١٨	٨١	يُغْنِيَهُمُ	٢٤	٣٣	لِلْغَاوِينَ	٢٦	٩١
	١٤	١١		٣	٩٨	اسْتِغْفَارُ	٩	١١٥	لَأَغْلِبَنَّ	٥٨	٢٢	غِلْمَانٌ	٥٢	٢٤	يُغْنِيَهُمُ	٢٤	٣٢	يَغْتَبْ	٤٩	١٢
	٢٠	٧٥	فَاسْتَغْفِرْ	٤٨	١١	وَالْمُسْتَغْفِرِينَ	٣	١٥	سَتُغْلَبُونَ	٣٠	٢	تَغْلُوا	٤	١٦٩	اسْتَغْنَى	٨٠	٥	غَيْبُ	١١	١٢٣
	٤٨	٢	وَاسْتَغْفِرْ	٣	١٥٣	تَغْفُلُونَ	٤	١٠٣	يَغْلِبُوا	٨	٦٥ ٦٦		٥	٨١		٩٦	٧		١٦	٧٩
يَغْفِرْ	٤٦	٣٠		٤	١٠٦	أَغْفَلْنَا	١٨	٢٧	تَغْلِبُونَ	٤١	٢٥	يَغْلِي	٤٤	٤٥	وَاسْتَغْنَى	٦٤	٦		١٨	٢٥
	٦١	١٢		٢٤	٦٢	غَافِلًا	١٤	٤٢	غُلِبَتِ	٣٠	١	كَغَلْيِ	٤٤	٤٦		٩٢	٨	الْغَيْبُ	١٠	٢٠
	٧١	٤		٤٠	٥٧	بِغَافِلٍ	٢	[illegible]	فَغُلِبُوا	٧	١١٦	غَمٍّ	٢٢	٢٢	لَتُغْنِي	١٤	٨		٥٢	٤١
وَيَغْفِرْ	٣	٢٩		٤٧	٢١		٣	٩٤	يُغْلَبُونَ	٨	٣٦	بِغَمٍّ	٣	١٤٧		٢٩	٥		٦٨	٤٧
	٨	٢٩ ٧١		٦٠	١٢		١١	١٢٣	سَتُغْلَبُونَ	٣	١٠	الْغَمِّ	٣	١٤٨	غَنِيًّا	٤	٦ ١٣٤	غَيْبَ	٢٥	٢٦
	٣٣	٧١	اسْتَغْفِرُوا	١١	٥٤		٢٧	٩٥	غُلْبًا	٨٠	٣٠		٢٠	٤١	أَغْنِيَاءَ	٣	١٧٧	لِلْغَيْبِ	٤	٣٨
	٥٧ ٤٣	٢٨ ١٢		٧١	٩	غَافِلُونَ	٦	١٣١	غَلَبِهِمْ	٣٠	٢		٢١	٨٨		٩	٩٤		١٢	٨١

كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات
غيب	٢	٣١	غيرها	٤	٥٩	فتحوا	٣	٦٥	يفتنكم	٤	١٠٢	ليفجر	٧٥	٥	فخورا	٤	٣٠	يفرحوا	٣	١١٦
	٤٩	١٨	غيركم	٩	٣٩	فتحنا	٦	٤٤	يفتنهم	١٠	٨٣	تفجر	١٧	٩٢	كالفخار	٥٥	١٣	فليفرحوا	١٠	٥٨
الغيب	٦	٥٠		١١	٦٠		١٥	١٤	يفتننكم	٧	٢٦	وفجرنا	١٨	٣٢	وتفاخر	٥٧	١٩	تفرحون	٢٧	٣٦
الغيب	٧	١٨٨		٤٧	٣٠		٢٣	٧٩	تفتني	٩	٤٩		٣٦	٣٤	وفديناه	٣٧	١٠٧		٤٠	٧٥
	١١	٣٣	مغيرا	٨	٥٥		٤١	١	يفتنوك	٥	٥٤		٥٤	١٢	تفادوهم	٢	٧٩	تفرحوا	٥٧	٢٣
	١٩	٨١	فالمغيرات	١٠٠	٣	فتحنا	٥٤	١١	ليفتنونك	١٧	٧٥	تفجر	١٧	٩٣	افتدى	٣	٨٥	لفرح	١١	١٢
	٢٧	٦٦	تغيض	١٣	٩	لفتحنا	٧	٩٤	لنفتنهم	٢٠	١٣١	يفجرونها	٧٦	٦	افتدت	٢	٢٢٩	فرحون	٩	٥٠
	٣٤	١٣	وغيض	١١	٤٦	يفتح	٣٤	٢٥		٧٢	١٧	فجرت	٨٢	٣	لافتدت	١٠	٥٤		٢٣	٥٥
الغيوب	٥	١٠٩ ١١٦	يغيظ	٩	١٢١	يفتح	٣٥	٢	فتنوا	١٦	١١٢	تنفجر	٢	٧٤	لافتدوا	١٣	١٨		٣٠	٣١
	٩	٧٩		٢٢	١٥	افتح	٧	٨٧	فتنتم	٢٠	٩٢	فانفجرت	٢	٥٧		٣٩	٤٨	فرحين	٣	١٦٤
	٣٤	٤٧	ليغيظ	٤٨	٢٩	فافتح	٢٦	١١٨	يفتنون	٩	١٢٧	الفجر	٢	١٨٣	يفتدي	٧٠	١١	الفرحين	٢٨	٧٦
غيبه	٧٢	٢٦	الغيظ	٣	١١٥	فتحت	٢١	٩٦		٢٩	١		١٧	٢٨٠	ليفتدوا	٥	٤٠	يفرحون	٣	١٨٥
غيابت	١٢	١٠ ١٥		٦٧	٨		٣٩	٧١		٥١	١٣		٢٤	٥٧	فداء	٤٧	٥		٣٣	٣٦
غائبة	٢٧	٧٧	غيظ	٩	١٥	وفتحت	٧٨	١٩	تفتنون	٢٧	٤٨		٩٧	٥	فدية	٥٧	١٤	فردا	١٩	٨٣ ٩٦
غائبين	٧	٦	الغيظ	٣	١٢٨	تفتح	٧	٣٨	والفتنة	٢	١٨٧ ٢١٤	والفجر	٨٩	١		٣	١٨٠		٢١	٨٩
بغائبين	٨٢	١٦	بغيظكم	٣	١١٥	واستفتحوا	١٤	١٨	فتونا	٢٠	٤١	فاجرا	٧١	٢٨	ففدية	٢	١٩٦	فرادى	٦	٩٤
الغائبين	٢٧	٢٠	يغيظهم	٢٢	٢٥	يستفتحون	٢	٨٣	بفاتنين	٣٧	١٦٢	الفجرة	٨٠	٤٢	فرت	٧٤	٥١	فرادى	٣٤	٤٥
يغاث	١٢	٤٩	لغائظون	٢٦	٥٥	تستفتحوا	٨	١٩	الفتنة	٣	٥	الفجار	٨٣	٧	[illegible]	٢٦	٢٠	الفردوس	١٨	١٠٧
غيث	٥٧	١٩	تغيظا	٢٥	١٣	فتح	٤	١٤٠		٤	٩٣	كالفجار	٣٨	٢٧	فررتم	٣٣	١٦	الفردوس	٢٣	١١
الغيث	٣١	٣٤	باب الفاء			وفتح	٤١	١٣		٩	٤٩	الفجار	٨٢	١٤	يفر	٨٠	٣٤	فرشناها	٥١	٤٨
	٤٢	٢٧	فؤاد	٢٨	٩	الفتح	٨	١٩	فتنة	٢٩	٩	فجورها	٩١	٨	تفرون	٦٢	٨	وفرشا	٦	١٤٣
يغير	١٣	١٢	الفؤاد	٥٣	١١		٣٢	٢٨	الفتنة	٩	٤٧ ٤٨	تفجيرا	١٧	٩٣	ففروا	٥١	٥٠	كالفراش	١٠١	٤
يغيروا	٨	٥٥	والفؤاد	١٧	٣٨	والفتح	١١٠	١		٣٣	١٤		٧٦	٦	الفرار	٣٣	١٦	فراشا	٢	٢٠
	١٣	١٢	أفئدة	٦	١١٣	الفتح	٣٢	٢٩	فتنتك	٧	١٥٤	فجوة	١٨	١٦	فرارا	١٨	١٧	فرش	٥٥	٥٤
فليغيرن	٤	١١٨	الأفئدة	١٤	٧		٥٧	١٠	فتنتهم	٦	٢٣	الفحشاء	١٦	٩٢		٣٣	١٣	وفرش	٥٦	٣٣
يتغير	٤٧	١٧	أفئدة	١٤	٤٠	بالفتح	٥	٥٧	فتنته	٥	٤٥		٢٩	٤٤		٧١	٥	فرض	٢	١٩٣
وغير	١٣	٤	وأفئدة	٤٦	٢٥	فتحا	٢٦	١١٨	فتنكم	٥١	١٤	بالفحشاء	٢	٢٧١	المفر	٧٥	١٠		٢٨	٨٥
لغير	٢	١٧٣	والأفئدة	١٦	٨٠		٤٨	١٨ ٢٧	المفتون	٦٨	٦		٧	٢٧	فرات	٢٥	٥٥		٣٣	٣٨
	٥	٤		٢٣	٨٠	الفاتحين	٧	٨٧	يفتنكم	٤	١٠١ ١٠٢		٢٤	٢١		٣٥	١٣		٦٦	٢
	٦	١٤٦		٣٢	٨	الفتاح	٣٤	٢٥	أفتنا	١٢	٤٦	والفحشاء	٢	١٦٩	فراتا	٧٧	٢٧	فرضتم	٢	٢٣٨
	١٦	١١٦		٦٧	٢٣	مفتحة	٣٨	٥٠	أفتوني	١٢	٤٣	والفحشاء	١٢	٢٤	فرث	١٦	٦٨	فرضنا	٣٣	٥٠
وغير	٢٢	٥	فؤادك	١١	١٢١	مفاتح	٦	٥٩		٢٧	٣٢	الفاحشة	٢٤	١٩	فرجت	٧٧	٩	وفرضناها	٢٤	١
أغير	٦	١٤ ١٦٤		٢٥	٣٢	مفاتحه	٢٤	٦٠	تستفت	١٨	٢١	بفاحشة	٤	١٩ ٢٥	فروج	٥٠	٦	تفرضوا	٢	٢٣٧
	٧	١٣٦	وأفئدتهم	١٤	٤٤		٢٨	٧٦	تستفتيان	١٢	٤١		٣٣	٣٠	فروجها	٢١	٩١	فارض	٢	٦٨
أفغير	٣	٧٧	أفئدتهم	٤٦	٢٥	يفترون	٢١	٢٠	يستفتونك	٤	١٧٥		٦٥	١		٦٦	١٢	الفريضة	٤	٢٨
	٦	١١٤	أفئدتهم	٦	١١٠	يفتر	٤٣	٧٥	ويستفتونك	٤	١٢٦	فاحشة	٣	١٢٩	لفروجهم	٢٣	٥	فريضة	٢	٢٣٧ ٢٣٨
	١٦	٥٤	فئة	٣	١١	فترة	٥	٢٢	فاستفتهم	٣٧	١١ ١٤٩		٤٠	٢٦		٧٠	٢٩		٤	١٢ ٢٨
	٣٩	٦٤		١٨	٤١	ففتقناهما	٢١	٣١	فتى	٢١	٦١		٧	٤٧	فروجهم	٢٤	٣٠		٩	٦٠
وغير	٦	٩٩ ١٤١	فئة	٢	٢٥٠	فتيلا	٤	٥٢ ٧٩	فتيان	١٢	٣٦		١٧	٢٤		٣٣	٣٥	مفروضا	٤	٨ ١١٨
غيري	٢٦	٢٨		٨	١٦		١٧	٧٣	فتية	١٨	١٢	الفاحشة	٤	١٩	فروجهن	٢٤	٣١	يفرط	٢٠	٤٧
	٢٨	٣٨		٢٨	٨١	فتنوا	٨٥	١٠	الفتية	١٨	٩		٧	٧٨	فرح	٩	٨٢	فرطت	٣٩	٥٧
غيره	٧	٥٩ ٦٥ ٧٣ ٨٥	فئة	٢	٢٥٠	فتنتم	٥٧	١٣	لفتاه	١٨	٥٩ ٦٠		٢٧	٥٥		٤٢	٤٧	فرطتم	١٢	٨٠
	١١	٥٠ ٦١		٨	٤٧	فتنا	٦	٥٣	فتاها	١٢	٣٠		٢٩	٢٧	فرحوا	٦	٤٤	فرطنا	٦	٣١ ٣٨
	٢٣	٢٢ ٣٢	الفئتان	٨	٥٠		٢٠	٨٧	لفتيانه	١٢	٦٢	الفواحش	٦	١٥٢		٣٠	٣٥	يفرطون	٦	٦١
غيره	٤	١٣٩	فئتين	٣	١١		٢٩	٢	فتياتكم	٤	٢٩		٧	٣١		٤٠	٨٣	فرطا	١٨	٢٧
	٦	٦٧		٤	٩٠		٣٨	٣٣		٢٤	٣٣	والفواحش	٤٢	٣٥	وفرحوا	١٠	٢٢	مفرطون	١٦	٦٤
غيركم	٥	١٠٥	فئتكم	٨	١٩		٤٤	١٦	فج	٢٢	٢٨		٥٣	٣٣		١٣	٢٦	وفرعها	١٤	٢٩
غيره	٢	٢٣٠	تفتؤا	١٢	٨٥	وفتناك	٢٠	٤١	فجاجا	٢١	٣٢	فخور	١١	١٢	يفرح	٣٠	٣	وفرعون	٣٨	١١
	١٧	٧٥	فتح	٢	٧١	فتناه	٣٨	٢٤		٧١	١٩	فخور	٣١ ٥٧	١٧ ٢٣	تفرح	٢٨	٧٦		٥٠	١٣

كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات
لفرعون	٢٦	٤٠	فريقان	٢٧	٤٦	يفسح	٥٨	١٢	تفقهون	٤٦	١٩	وفصيلته	٧٠	١٣	تفضيلا	١٧	٢١ ٢٢	تفعل	٥	٧١
	٤٠	٣٠	الفريقين	٦	٨١	فافسحوا	٥٨	١٢	فسق	٥	٣	وتفصيل	١٠	٣٧	وفضلا	٢	٢٧١	يفعلوا	٣	١١١
وفرعون	٢٨	٢		١١	٢٦	تفسحوا	٥٨	١٢	لفسق	٦	١٢١		١٢	١١١	أفضى	٤	٢٥		٢	١٨٥
	٨٩	٩		١٩	٧٤	لفسدت	٢	١٥٢	فسقا	٦	١٤٦	تفصيلا	١٧	١٣	فطر	٦	٧٩	تفعلون	١٠	٩٣
فرعون	٧	١١٠	الفرقان	٨	٤٢		٢٣	٧٣	فاسق	٤٩	٦	وتفصيلا	٦	١٥٥		٣٠	٢٩		٢٧	٩٠
	١٠	٩٣	والفرقان	٢	١٨١	لفسدتا	٢١	٢٢	فاسقا	٣٢	١٨		٧	١٤٢	فطرني	١١	٥٣		٤٣	٢٤
	١٠	٨٨	فرقانا	٨	٢٩	أفسدوها	٢٧	٣٤	فاسقون	٥	٦٤ ٨٤	مفصلا	٦	١١٤		٣٦	٢١		٦١	٢ ٣
	٢٦	١٥	الفرقان	٣	٣	يفسد	٢	٢٨		٩	٨ ٨٥	مفصلات	٧	١٣٠		٤٣	٢٦		٨٢	١٢
	٢٨	٤ ٥		٢١	٤٩	ليفسد	٢	٢٠١		٥٧	١٥ ١٦ ٢٧	انفصام	٢	٢٥٧	فطرنا	٢٠	٧٥	تفعلوا	٢	١٢٢ ١٩٣
وفرعون	٢٩	٣٨		٢٥	١	يفسدون	١٦	٩٠	لفاسقون	٥	٥٤	انفضوا	٦٢	١١	فطركم	١٧	٥٣		٢	٢١١ ٢٢٩ ٢٨٢
فرغت	٩٤	٧	والفرقان	٢	٥٠		٢٦	١٥٢	فاسقين	٩	٥٣	لانفضوا	٣	١٥٣	فصرهن	٢١	٥٧		٤	١٢٦
سنفرغ	٥٥	٣١	وتفريقا	٩٠	١٠٨		٢٧	٤٩		٣١	٧٤	ينفضوا	٦٣	٧	يتفطرن	١٩	٩٢		٣٣	٦
[illegible]	١٨	٩٥	متفرقون	١٢	٣٩	ويفسدون	٢	٢٥		٢٧	١٢	فضة	٤٣	٣٢		٤٢	٣		٥٨	١٤
أفرغ	٢	٢٥١	متفرقة	١٢	٦٧		١٣	٢٥		٢٨	٢٢		٧٦	١٥ ١٦ ٢١	انفطرت	٨٢	١	تفعل	٣٧	٣٣
	٧	١٢٣	فارهين	٢٦	١٤٩	تفسدوا	٢	١٠		٤٣	٥٤	والفضة	٣	١٢	فاطر	٤٢	٩		٧٧	١٨
[illegible]	٢٨	٩	افترينا	٧	٨٧		٧	٥٤ ٨٣		٥١	٤٦	والفضة	٩	٣٤	فاطر	٦	١٤	نفعل	١١	٨٩
فرقنا	٢	٤٧	افتراه	١٠	٣٨		٤٧	٢٤	لفاسقين	٧	١٠٠	تفضحون	١٥	٦٨		١٤	١١	يفعله	٥٠	١
فرقناه	١٧	١٠٧		١١	١٥ ٣٧	ليفسدوا	٧	١٢٤	فسوق	٢	٢٨٢	فضل	٤	٣٦ ٣٨ ٩٧		٣٥	١	تفعلوه	٨	٧٤
يفرقون	٩	٥٦		٢١	٥	لنفسدن	١٧	٤	الفسوق	٤٩	١١		١٦	٧٣	فاطر	١٣	١٠٢	افعل	٣٧	١٠٢
نفرق	٥	٢٨		٢٥	٥	لنفسد	١٣	٧٣	فسوق	٢	١٩٣	ونفضل	٤	٩٧		٣٩	٤٧	وافعلوا	٢	٦٣
يفرق	٤٤	٣		٣٢	٢	وفساد	٨	٧٤	والفسوق	٤٩	٧	فضلنا	٢	٢٥٤	فطرة	٣٠	٢٩	وافعلوا	٢٢	١٦
فرقت	٢٠	٩٥		٤٦	٧	الفساد	٣٠	٤٠	فشلتم	٣	١٤٥		٦	٨٦	فطور	٦٧	٣	فعل	٢١	٧٣
فرقوا	٦	١٦٠	افتريته	١١	٣٧	فساد	٥	٣٥	لفشلتم	٨	٤٥		١٧	٢٢ ٥٧	منفطر	٧٣	١٨	تفعلك	٢٦	١٨
	٣٠	٣١		٤٦	٧	الفساد	١١	١١٨	تفشلا	٣	١١٨		٢٧	١٥	فظا	٣	١٥٣	فاعل	١٨	٢٢
يفترون	٢	٩٦	يفتري	١٦	١٠٧	فسادا	٥	٢٧ ٦٩	فتفشلوا	٨	٤٨	فضلكم	٧	١٣٦	فعلت	١٠	١٠٦	فاعلون	٢٣	٤
يتفرقوا	٤	١٤٩ ١٥١	لتفتري	١٧	٧٥		٢٨	٨٣	أفصح	٢٨	٣٤	فضلتكم	٢	٤٤ ١١٤		٢١	٦٣	لفاعلون	١٢	٦١
نفرق	٢	١٣٠ ٢٨٥	تفترون	١٠	٥٩	الفساد	٢٠	٢٠١	فصل	٢	٢٥٠	وفضلناهم	١٧	٧٢		٢٦	٤١	فاعلين	١٣	١٠
	٣	٧٨		١٦	٥٨		٢٨	٧٧	فصلت	١٢	٩٤		٤٥	١٥	فعلوا	٣	١٣٥		١٥	١٠١
فارقوهن	٦٥	٢	نفروا	٣٠	٦٣		٤٠	٢٧	يفصل	٢٢	١٧	ونفصل	٣	٤		٤	٦٩		٢١	٦٨ ٦٩ ١٠٣ ٧٩
تفرق	٩٨	٣	لتفتروا	١٦	١١٧		٨٩	١١		٣٢ ٤٠	٢٥ ٣	فضلوا	١٤	٧٣		٧	٢٧	فعال	١١	١٠٩
تفرقون	٦	١٥٣	يفترينه	٦٠	١٢	المفسد	٢	٢١٩	فصل	٦	١١٩	يتفضل	٢٣	٢٤	فعلن	٢	٢٣٤ ٢٤١		٨٥	١٦
تفرقوا	٣	٩٨ ١٠١	يفترى	١٠	٣٧	مفسدون	١٨	٩٣	فصلنا	٦	٩٧ ٩٨ ١٢٦	فضل	٤	٧٥	فعلتم	١٢	٨٩	مفعولا	٤	٥٠
	٤٢	١٣		١٢	١١١	المفسدون	٢	١١	فصلناه	٧	٥٠	الفضل	٤	٧٢		٤٩	٦		٨	٤٢ ٤٤
يتفرقا	٤	١٢٩	فريا	١٩	٢٨	مفسدين	٢	٥٧		١٧	١٣		٢٧	١٦	فعلنا	٤	٤٧		١٧	٥
يتفرقون	٣٠	١٣	مفترى	٢٨	٣٦		٧	٧٢	يفصل	١٠	٥		٣٥	٢٩	فعله	٢١	٦٤		٣٣	٣٧
يتفرقوا	٤٢	١١		٣٤	٤٣		١١	٨٧		١٣	٢		٤٣	٢١	فعلته	١٨	٨١		٧٣	١٨
فرقنا	٧٧	٤	مفتر	١٦	١٠٣		٢٦	١٨٣	نفصل	٦	٥٥	تفصيل	١٢	٣٨	فعلتها	٢٦	١٩	لمفعولا	١٧	١٠٨
فرق	٢٦	٦٣	مفترون	١١	٥٢		٢٩	٣٥		٧	٣٠ ١٢٣		٢٧	٤٠	وفعلت	٢٦	١٨	تفقدون	١٢	٧١
فرقة	٩	١٢٣	المفترين	٧	١٥١	بالمفسدين	١٠	٥٦		١٠	٢٤		٥٧	٢٩	فعلوه	٤	٦٩	نفقد	١٢	٧٢
فراق	١٨	٧٧	مفتريات	١١	١٥		٣	٤٠		٣٠	٢٧		٦٢	١٠		٥	٨٣	وتفقد	٢٧	٢٠
الفراق	٧٥	٢٨	ليستفزهم	١٧	١٠٥	كالمفسدين	٣٨	٢٧	وتفصيل	٩	١١		٧٣	٢٠		٦	١١٢ ١٣٨	الفقر	٢	٢٧١
فالفارقات	٧٧	٤	ليستفزونك	١٧	٧٨	تفسيرا	٢٥	٣٥	فصلت	١١	١	يفصل	١٠	٥٨		٥٤	٥٢	فاقرة	٧٥	٢٥
وفريق	٤٢	٥	واستفزز	١٧	٦٦	ففسق	١٨	٤٨		٤١	٣ ٤٤	وفضل	٣	١٦٥ ١٦٨	ويفعل	١٤	٣٢	فقير	٣	١٧٧
فريق	٩	١١٨	ففزع	٢٧	٨٩	فسقوا	١٠	٣٣	فصل	٨٦	١٣		٤	١١٣	يفعل	٢	٢٣١		٢٨	٢٤
فريقا	٢	٨١		٣٨	٢١		٣٢	٢٠	وفصل	٣٨	١٩	الفضل	٢	٢٢٨		٣	٢٠	نقيرا	٤	٥٣ ١٢٤
لفريقا	٣	٧٢	فزعوا	٣٤	٥٠	ففسقوا	١٧	١٧	الفاصلين	٦	٥٧		٣	٦٦		٤	٣٤ ١١٤	الفقير	٢٢	٢٩
وفريقا	٢	٨١	فزع	٣٤	٢٢	يفسقون	٢	٥٩	فصالا	٢	٢٣٣		٥٧	٢٩		١٣	٣٢	الفقراء	٣٥	١٦
	٥	٧٤	الفزع	٢١	١٠٣		٦	٤٩ ١٦٥	وفصاله	٢١	١٣	لفضله	١٠	١٠٧		٢٥	٦٨		٤٧	٤٠
	٧	٢٨	فزع	٢٧	٩١		٧ ٢٩	٣٣		٤٦	١٤	فضله	١١ ١٧	٣ ٨٩		٦٣	٩	للفقراء	٢	٢٧٥

كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات
للفقراء	٩	٦٠	فالق	٦	٩٥	فوقهم	١٦	٢٨ ٥٢	الفيل	١٠٥	١	فتقبل	٥	٣٠	أقتلت	١٨	٧٣	قتلت	٨١	٩
	٥٩	٨		٦	٩٦		٢٩	٥٥	باب القاف			وقبل	٢٠	١٣٠	قتلت	٢٨	٣٢	قتلوا	٣	١٥٠ ١٦٢ ١٦٣
فقراء	٢٤	٣٢	الفلك	٣٠	٣٥		٣٩	١٨	ق	٥٠	١		٥٠	٣٨	قتلوا	٦	١٤١		٢٢	٥٧
الفقراء	٢	٢٧٣		٤٥	١١	فوقهن	٤٢	٣	للمقبوحين	٢٨	٤٢	قبلي	٣	١٨٠	قتلتم	٢	٦٧		٤٧	٥
فاقع	٢	٦٩	والفلك	٢	١٥٩	وفوق	١٢	٧٦	فأقبره	٨٠	٢١		٢١	٢٤	قتلنا	٤	١٥٦	وقتلوا	٣	١٩٤
يفقهون	٤	٨٠	والفلك	٢٢	٦٤	فوقها	٢	٢٦	القبور	٨٢	٤		٤٦	١٦	قتله	٥	٩٦	قتلتم	٣	١٥١ ١٥٢
[illegible]	٦	٦٥ ٩٨	فلك	٢١	٣٣	فوقكم	٢	٦٣ ٩٣	القبور	٣٥	٢١	قبلها	١٣	٢٩	فقتله	٥	٣٢	قتلنا	٣	١٤٨
يفقهوا	٢٠	٢٩		٣٦	٤٠		٢٣	١٧		٢٢	٧		٢٧	٣٢		١٨	٧٣	يقتل	٢	١٤٩
تفقهون	١٧	٤٦	أفنان	٥٥	٤٨		٧٨	١٢		٦٠	١٣	قبلنا	٢	٢٨٦	قتلهم	٨	١٧	يقتل	٤	٧٦
يفقهوه	٦	٢٥	تفندون	١٢	٩٤	فواق	٣٨	١٤		١٠٠	٩		٦	١٥٧	قتلوه	٤	١٥٦	ويقتلون	٩	١١٢
	١٧	٤٨	فان	٥٥	٢٦	وفومها	٢	٥٨	قبره	٩	٨٥	قبلك	١٧	٧٩	قتلتموهم	٣	١٨٠	يقتلون	٧	١٢٧
	١٨	٥٥	ففهمناها	٢١	٧٩	فاه	١٣	١٥	المقابر	١٠٢	٢		٢١	٧	يقتل	٤	٩٥	سنقتل	٧	١٢٤
ليتفقهوا	٩	١٢٢	فاتكم	٣	١٣٧	بأفواهكم	٢٣	١٥	نقتبس	٥٧	١٣		٢٥	٢٢	أقتل	٤٠	٢٧	وقتلوا	٣٣	٦١
فك	٩٠	١٣		٥٧	٢٣		٣٣	٤	قبس	٢٧	٧		٣٤	٤٣	يقتلون	٥	٧٤	يقتلوا	٥	٣٧
منفكين	٩٨	١		٦٠	١١	أفواههم	٣	١١٤	قبس	٢٠	١٠	قبله	٥٩	٩		٢٥	٦٨	قاتل	٣	١٤٠
فكر	٧٤	١٨	فوت	٣٤	٥٠		١٤	١٠	فقبضت	٢٠	٩٦	قبل	١٣	٢٦	يقتل	٤	٩٣	وقاتل	٥٧	١٠
ويتفكرون	٣	١٨٨	تفاوت	٦٧	٣		١٨	٤	قبضناه	٢٥	٤٦	قبلا	٦	١١١	فيقتلون	٩	١١٢	وقاتلوا	٣	١٩٤
يتفكروا	٧	١٨٤	فوج	٣٨	٥٩		٣٦	٦٥	يقبض	٢	٢٤٥		١٩	٥٣	ويقتلون	٢	٥٨		٥٧	١٠
	٣٠	٧		٦٧	٨	بأفواههم	٣	١٦١	ويقبضون	٩	٦٨	قبل	٢	١٧٣		٣	٢١ ١٠٨	قاتلوا	٣٣	٢٠
تتفكرون	٢	٢١٧ ٢٦٦	فوجا	٢٧	٨٥		٥	٤٥	ويقبضن	٦٧	١٩		٢٧	٣٧	يقتلن	٦٠	١٢	قاتلكم	٤٨	٢٢
	٦	٥٠	أفواجا	١١٠	٢		٩	٨ ٣٢	قبضا	٢٥	٤٨	قبله	٥٧	١٣	تقتلون	٢	٧٩ ٨٥	قاتلهم	٩	٣٠
تتفكروا	٣٤	٤٦	وفار	١١	٤٢		٦١	٨	قبضة	٢٠	٩٦	قبلك	٧٠	٣٦		٣٣	٢٦		٦٣	٤
تفكهون	٥٦	٦٥		٢٣	٢٧	أف	١٤	١١	قبضته	٣٩	٦٧	وقابل	٤٠	٣	أتقتلون	٤٠	٢٩	قاتلوكم	٢	١٨٧
فكهين	٨٣	٣١	تفور	٦٧	٧		٢٤	٣٩	مقبوضة	٢	٢٨٣	قبلة	٢	١٤٠	تقتلوا	٤	٣٢		٦٠	٩
فاكهون	٣٦	٥٥	فورهم	٣	١٢١	ففي	٣	١٠٣	يقبل	٩	١٠٥	قبلة	٢	١٣٩		٥	٩٦	تقاتلوكم	٤	٩٢
فاكهين	٤٤	٢٦	فاز	٣	١٨٢		١١	١٠٨ ١١٠		٤٢	٢٤		١٠	٨٧		٦	١٥٢	يقاتل	٤	٧٦
	٥٢	١٨		٣٣	٧١	فيه	٣	٤٩	تقبلوا	٢٤	٤	القبلة	٢	١٣٨		١٢	١٠	فليقاتل	٤	٧٦
فاكهة	٣٦	٥٧	فأفوز	٤	٧٥	وفيها	٧	٢٤	يقبل	٢	٤٥ ١١٧	قبلتهم	٢	١٣٦		١٧	٣٣ ٣٥	تقاتل	٣	١١
	٤٣	٧٢	فوزا	٤	٧٥		٢٠	٥٧	يقبل	٣	٧٩ ٨٥	قبلتك	٢	١٤٠	تقتلني	٢٨	١٨	يقاتلون	٤	٧٨
	٥٥	١٠ ٦٨		٣٣	٧١		٤٣	٧١	تقبل	٣	٩٤	قبلتهم	٢	١٤٠	لتقتلني	٥	٣١		٩	١١٢
فاكهة	٤٤	٥٥		٤٨	٥	فينا	٥	٦٥ ٩٣		٩	٥٤	بقبول	٣	٣٢	لأقتلك	٥	٣١		٦١	٤
	٥٥	٥٢	الفائزون	٩	٢٠		٢٦	١٧	فأقبلت	٥١	٢٩	قبيلا	١٧	٩٤	لأقتلنك	٥	٣٠		٧٣	٢٠
بفاكهة	٣٨	٥١		٢٣	١١٣	وفيكم	٢٩ ٣	٦٩ ٩٦	فأقبل	٣٧	٤٨	وقبيله	٧	٢٦	يقتلونني	٧	١٣٩	يقاتلوا	٣	٩٢
	٥٢	٢٢		٢٤	٥١	وفيكم	٩	٤٧		٦٨	٣٠	وقبائل	٤٩	١٣	يقتلون	٢٦	١٣	تقاتلون	٤	٧٧
وفاكهة	٥٦	٢٠ ٣٢		٥٩	٢٠	فاءت	٤٩	٩	وأقبل	٣٧	٢٧	متقابلين	١٥	٤٧		٢٨	٣٣		٩	١٣
وفاكهة	٨٠	٣١	مفازا	٧٨	٣١	فاءوا	٢	٢٢٦		٥٢	٢٥		٣٧	٤٣	يقتلوك	٨	٣٠	تقاتلوا	٢	٢٤٧
فواكه	٢٣	١٩	بمفازة	٣	١٨٥	تفيء	٤٩	٩	فأقبلوا	٣٧	٩٢		٤٤	٥٣	ليقتلوك	٢٨	١٩		٩	٨٤
	٣٧	٤١	بمفازتهم	٣٩	٦٢	أفاء	٣٣	٤٩	وأقبلوا	١٢	٧١		٥٦	١٦	تقتلوه	٢٨	٨	نقاتل	٢	٢٤٧
وفواكه	٧٧	٤٢	وأفوض	٤٠	٤٧		٥٩	٦ ٧	أقبلنا	١٣	٨٢	مستقبل	٤٦	٢٣	تقتلوهم	٨	١٧	نقاتل	٢	٢٤٧
أفلح	٢٠	٦٧	أفاق	٧	١٤٠	يتفيؤا	١٦	٥٠	أقبل	٢٨	٣١	يقتروا	٢٥	٦٧	اقتلوا	٤	٦٩	يقاتلونكم	٢	١٨٦ ٢١٤
	٢٣	١	فوق	١٤	٢١	تفيض	٥	٨٦	تقبلها	٣	٣٢	قتر	١٠	٢٦		١٢	٩		٩	٣٦
	٨٧	١٤		٢٢	٢٠		٩	٩٢	يتقبل	٥	٣٠	قترة	٨٠	٤١		٤٠	٢٦		٥٩	١٤
	٩١	٩	فوقه	٢٤	٤٠	أفاض	٢	١٩٥	نتقبل	٤٦	١٥	قتورا	١٧	١٠٢	فاقتلوا	٢	٥١	يقاتلوكم	٢	١٨٧
يفلحون	١٠	٦٩	فوقها	٣٩	٢١	أفضتم	٢	١٩٨	تقبل	٢	١٢١	المقتر	٢	٢٣٧		٩	٥		٣	١٠٧
	١٦	١١٧		٤١	٩		٢٤	١٤	فتقبل	٣	٣١	قتل	٣	٩٤	اقتلوه	٢٩	٢٢		٤	٩٢
تفلحوا	٢٤	١٩	فوقكم	٦	٦٥	تفيضون	١٠	٦١	وتقبل	١٤	٤٢		٥	٣٢ ٩٥	واقتلوهم	٢	١٨٧		٦٠	٨
المفلحين	٢٨	٦٧		٣٣	١٠		٤٦	٧	يتقبل	٥	٣٠	وقتل	٢	٢٥٢		٤	٩١ ٩٣	تقاتلونهم	٤٨	١٦
فانفلق	٢٦	٦٣	فوقهم	٥	٧١	أفيضوا	٢	١٩٩	يتقبل	٩	٥٣	قتلت	٢٨	١٨	فاقتلوهم	٢	١٨٧	تقاتلوهم	٢	١٨٧
الفلق	١١٣	١		٧	٣٩		٧	٤٨	تقبل	٥	٤٠	وقتلت	٢٠	٤١	فقتل	٧٤	١٩	فقاتل	٤	٨٦

كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات
تقاتلا	۵	۲۷	قدروا	۲۲	۷۳	بقادر	۴۶	۳۲	تقدموا	۵۸	۱۳	قوارير	۲۷	۴۴	وقرآن	۱۷	۸۰	المقربون	۴	۱۷۰
قاتلوا	۳	۱۶۱		۳۹	۶۷		۷۵	۴۰	تقدموا	۲	۲۲۳		۷۶	۱۵/۱۶	وقرآنا	۱۷	۱۰۷		۵۶	۱۱
	۹	۲۹/۱۲۳	فقدرنا	۷۷	۲۳	قادرون	۱۰	۲۴	تقدم	۴۸	۲	مستقر	۵۴	۳/۳۸	والقرآن	۱۵	۸۷		۸۳	۲۱/۲۸
تقاتلوا	۴	۷۸	يقدر	۱۶	۷۷/۷۸	لقادرون	۲۳	۱۸/۹۵	يتقدم	۷۴	۴۰	مستقرا	۲۷	۴۰	قرآنه	۷۵	۱۸	المقربين	۳	۴۰
	۹	۱۲	يقدر	۹۰	۵		۷۰	۴۰	يستقدمون	۷	۳۲	مستقر	۲	۳۴	وقرآنه	۷۵	۱۷		۷	۱۱۱
	۴۹	۹	يقدرون	۲	۲۶۶	القادرون	۷۷	۲۳		۱۰	۴۹		۶	۶۶	لأقرب	۱۸	۲۳		۲۶	۴۱
وقاتلوا	۲	۱۹۰/۲۴۴		۵۷	۲۹	قادرين	۶۸	۲۵		۱۵	۶۳		۷	۳۳	تقربا	۲	۳۳		۵۶	۸۷
	۹	۳۶		۱۴	۲۱		۷۵	۴	تستقدمون	۳۴	۲۹	مستقر	۶	۹۸		۷	۱۸	مقربة	۹۰	۱۵
قاتلوهم	۹	۱۴	تقدروا	۵	۳۸	لقدير	۲۲	۴۰	قدم	۱۶	۹۶	المستقر	۷۵	۱۲	يقربوا	۹	۲۸	قرح	۳	۱۳۴
تقاتلوهم	۲	۱۸۹		۴۸	۲۱	القدير	۳۰	۵۳	قدم	۱۰	۲	لمستقر	۳۶	۳۸	تقربوا	۴	۴۳	القرح	۳	۱۶۶
	۸	۴۰	نقدر	۲۱	۸۷	قديرا	۴	۱۳۳/۱۴۸	والأقدام	۵۵	۴۱	مستقرا	۲۵	۲۴/۶۶		۶	۱۵۲/۱۵۳	قردة	۲	۶۱
قوتلوا	۵۹	۱۲	قدر	۵۴	۱۲		۲۵	۵۶	أقدامنا	۲	۲۵۰	مستقرها	۱۱	۶		۱۷	[illegible]		۷	۱۶۳
قوتلتم	۵۹	۱۱		۶۵	۷		۳۳	۲۷		۳	۱۴۱	قوات	۱۶	۱۰۰	تقربون	۱۲	۶۰	القردة	۵	۶۵
يقاتلون	۲۲	۴۰	قدر	۷۴	۱۹/۲۰		۳۵	۴۳	أقدامكم	۴۷	۸		۱۷	۴۷	تقربوها	۲	۱۸۳	قريش	۱۰۶	۱
اقتتل	۲	۲۵۴		۸۷	۳		۴۸	۲۱	أقدامنا	۴۱	۲۹	فقرأه	۲۶	۱۹۹	تقربوهن	۲	۲۲۲	تقرضهم	۱۸	۱۶
اقتتلوا	۲	۲۵۴	وقدر	۴۱	۹	تقدير	۶	۹۶	قديم	۴۶	۱۰	قرأناه	۷۵	۱۸	قربا	۵	۳۰	وأقرضوا	۵۷	۱۷
	۴۹	۹		۷۴	۱۸		۳۶	۳۸	القديم	۱۲	۹۵	يقرءون	۱۰	۹۴	فقربه	۵۱	۲۷	وأقرضتم	۵	۱۵
يقتتلان	۲۸	۱۴	قدرنا	۱۵	۶۰		۴۱	۱۱		۳۵	۳۹		۱۷	۷۳	وقربناه	۱۹	۵۳	يقرض	۲	۲۴۶
القتل	۳	۱۴۸		۵۶	۶۰	تقديرا	۲۵	۲	الأقدمون	۲۶	۷۶	لتقرأه	۱۷	۱۰۷	تقربكم	۳۴	۳۶		۵۷	۱۱
القتل	۲	۱۸۷/۲۱۷	وقدرنا	۳۴	۱۷		۷۶	۱۶	المستقدمين	۱۵	۲۴	نقرؤه	۱۷	۹۵	ليقربونا	۳۹	۴	تقرضوا	۶۴	۱۷
	۱۷	۳۵	فقدره	۲۵	۲	مقدورا	۳۳	۳۸	اقتده	۶	۹۰	اقرأ	۱۷	۱۵	اقترب	۷	۱۸۴	وأقرضوا	۷۳	۲۰
	۲۲	۱۶		۸۰	۱۹	بمقدار	۱۳	۹	مقتدون	۴۳	۲۲		۹۶	۱/۳		۳۱	۱	قرضا	۲	۲۴۵
قتل	۵	۳۳	وقدره	۱۰	۵	مقداره	۳۲	۴	وقذف	۳۳	۲۶	اقرءوا	۶۹	۱۹	واقترب	۲۱	۹۷		۵	۱۵
	۶	۱۳۸	قدروها	۷۶	۱۶		۷۰	۴		۵۹	۲	فاقرءوا	۷۳	۲۰	اقتربت	۵۴	۱		۵۷	۱۱/۱۷
وقتلهم	۴	۱۵۴	قدرناه	۳۶	۳۹	مقتدر	۵۴	۴۲/۵۵	فقذفناها	۲۰	۸۹	قرى	۷	۲۰۳	واقترب	۹۶	۱۹		۶۴	۱۷
قتلهم	۱۷	۳۳	قدرناها	۲۷	۵۸	مقتدرا	۱۸	۴۳	يقذف	۳۴	۴۷		۸۴	۲۱	قربة	۹	۱۰۰		۷۳	۲۰
وقتلهم	۳	۱۷۷	يقدر	۷۳	۲۰	مقتدرون	۴۳	۴۱	ويقذفون	۳۴	۵۲	سنقرئك	۸۷	۶	قربات	۹	۱۰۰	قرطاس	۶	۷
تقتيلا	۳۳	۶۱	وقدر	۳۴	۱۰	ونقدس	۲	۲۸	نقذف	۲۱	۱۸	قروء	۲	۲۲۸	قريب	۲	۱۸۲/۲۱۰	قراطيس	۶	۹۱
قتال	۲	۲۱۴	القدر	۹۷	۱/۲/۳	القدس	۲	۸۱/۲۵۳	اقذفيه	۲۰	۴۰	قرآن	۸۵	۲۱		۷	۵۴	قارعة	۱۳	۳۱
القتال	۲	۲۴۷	قدرا	۶۵	۳		۵	۱۰۹	ويقذفون	۳۷	۸	لقرآن	۵۶	۷۶		۱۱	۶۴/۶۷	القارعة	۱۰۱	۱/۲/۳
	۴	۷۹	قدره	۶	۹۱		۱۶	۱۰۴	[illegible]	۲۰	۴۱	وقرآن	۳۶	۶۹		۳۴	۴۹	بالقارعة	۶۹	۴
	۴۷	۲۲		۲۲	۷۳	القدوس	۵۹	۲۳		۴۸	۱۲	القرآن	۲	۱۸۱		۴۲	۱۶	اقترفتموها	۹	۲۴
قتال	۲	۲۱۴		۳۹	۶۷	القدوس	۶۲	۱		۳۳	۵۱		۵	۱۰۱		۶۱	۱۳	يقترف	۴۲	۲۲
لقتال	۸	۱۶	قدر	۲۰	۴۲	المقدس	۲۰	۱۲	وقرى	۱۹	۲۶		۶	۱۹	أقرب	۲۱	۱۰۹	يقترفون	۶	۱۲۰
القتال	۸	۶۷		۷۷	۲۲		۷۹	۱۶	أقررتم	۲	۷۸		۷	۲۰۳		۷۲	۲۵	وليقترفوا	۶	۱۱۳
للقتال	۳	۱۱۷	بقدر	۱۵	۲۱	المقدسة	۵	۲۴	ءأقررتم	۳	۷۵		۱۰	۳۷	قريب	۲	۸۳	مقترفون	۶	۱۱۳
قتالا	۳	۱۶۱		۲۳	۱۸	وقدمنا	۲۵	۲۵	وأقررنا	۳	۷۵		۲۵	۳۴	قربى	۵	۱۰۵	قرن	۶	۶
القتال	۴	۷۹		۴۲	۲۶	يقدم	۱۱	۱۰۰	ونقر	۲۲	۵		۴۳	۳۰		۶	۱۵۳		۱۹	۷۵/۹۸
	۳۳	۲۵		۴۳	۱۰	قدم	۳۸	۶۱	استقر	۷	۱۲۹		۸۴	۲۱		۹	۱۱۴		۳۸	۲
القتلى	۲	۱۷۳		۵۴	۴۹		۷۵	۱۳	القرار	۱۴	۳۴	قرآن	۱۰	۶۱		۳۵	۱۹		۵۰	۳۵
وقثائها	۲	۵۸	قدرنا	۳۳	۳۸	قدمت	۵۰	۲۷		۳۸	۶۰	بقرآن	۱۰	۱۵	بقربان	۳	۱۷۹	وقرونا	۲۳	۳۴
اقتحم	۹۰	۱۱	قدره	۲	۲۳۷		۸۹	۲۵	قرار	۱۴	۳۱	وقرآن	۱۵	۱	قربانا	۵	۳۰	قرنا	۶	۶
مقتحم	۳۸	۵۹	بقدرها	۱۳	۱۸	قدموا	۳۶	۱۱		۲۳	۱۲/۵۲	بالقرآن	۲۰	۱۱۳		۴۶	۲۷		۲۳	۳۲
وقدت	۱۲	۲۵	وقدور	۳۴	۱۲	قدمتم	۱۲	۴۸		۷۷	۲۱		۵۰	۴۵	وأقرب	۱۸	۸۰	القرنين	۱۸	۸۳/۸۶/۹۴
قد	۱۲	۲۶/۲۷/۲۸	قادر	۶	۳۷	قدمتموه	۳۸	۶۰	القرار	۴۰	۴۲	والقرآن	۹	۱۱۲	والأقربون	۴	۲۸/۳۷	القرون	۴۶	۱۶
قددا	۷۲	۱۱		۱۷	۱۰۱	تقدموا	۲	۱۴	قرارا	۴۰	۶۶		۳۶	۱	الأقربين	۲۶	۲۱۴	القرون	۱۱	۱۱۸
قدحا	۱۰۰	۲	لقادر	۸۶	۸		۴۹	۱	قرة	۲۸	۸		۳۸	۱	والأقربين	۲	۱۷۶/۲۱۱		۱۷	۱۸۰
نقدر	۸۹	۱۶	القادر	۶	۶۵		۵۸	۱۴	قرة	۳۲	۱۷		۵۰	۱		۴	۱۳۴		۲۰	۵۳/۱۲۸
قدروا	۶	۹۱	بقادر	۳۶	۸۱		۷۳	۲۰	قرة	۲۵	۷۴	قرأت	۱۷	۸۰	أقربهم	۵	۸۵		۲۸	۷۸

كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات
القرون	۳۲	۲۶	أقسط	۲	۲۸۲	نقص	۱۳	۳	قضيت	۲۸	۲۸	فاقطعوا	۵	۴۲	والقواعد	۲۴	۵۹	فتنقلبوا	۳	۱۴۳
	۳۶	۳۰		۳۳	۵		۱۸	۱۲	قضوا	۳۳	۳۷	فقطع	۶	۴۵	القواعد	۱۶	۲۸		۵	۲۴
قرونا	۲۳	۴۴	المقسطين	۵	۴۶		۲۰	۹۹	قضيتم	۲	۱۹۶	فقطع	۴۷	۱۷	القواعد	۲	۱۲۱	قلب	۵۰	۳۶
	۲۸	۴۵		۴۹	۹	نقصه	۱۱	۱۰۲		۴	۱۰۴	قطعن	۱۲	۵۰	مقعد	۵۴	۵۵	بقلب	۲۶	۸۹
وقرونا	۲۵	۴۰		۶۰	۸	تقصص	۱۲	۵	قضينا	۲۸	۴۴	وقطعن	۱۲	۳۱	مقاعد	۳	۱۱۷		۳۷	۸۲
القرون	۱۰	۱۳	بالقسطاس	۱۷	۳۷	نقصص	۴۰	۷۸		۳۴	۱۳	وقطعناهم	۷	۱۶۰، ۱۶۷		۷۲	۹		۵۰	۳۲
	۲۸	۴۳		۲۶	۱۸۲	نقصصهم	۴	۱۶۴	وقضينا	۱۵	۶۶	وتقطعوا	۴۷	۲۴	بمقعدهم	۹	۸۲	القلب	۳	۱۵۳
قرين	۳۷	۴۹	قسمنا	۴۳	۳۱	فلنقصن	۷	۶		۱۷	۴	لأقطعن	۷	۱۲۱	منقعر	۵۴	۲۰	قلبين	۳۳	۴
	۴۳	۳۵	يقسمون	۴۳	۳۱	فاقصص	۷	۱۷۵	قضيها	۱۲	۶۸		۲۶	۴۹	أقفالها	۴۷	۲۶	قلوب	۹	۱۱۸
القرين	۴۳	۳۷	وقاسمهما	۷	۲۰	قصيه	۲۸	۱۰	نقضيهن	۴۱	۱۱	فلأقطعن	۲۰	۷۴	تقف	۱۷	۳۸		۳۹	۴۶
قرينا	۴	۴۲	أقسموا	۵	۵۸	القصص	۳	۵۵	يقضى	۱۰	۹۳	قطعت	۱۳	۳۰	قفينا	۵۷	۲۷	قلوب	۷	۱۷۸
قرينه	۵۰	۲۳، ۲۷		۶۸	۱۷	القصص	۱۲	۳		۲۷	۸۰		۲۳	۲۰	وقفينا	۲	۸۱		۲۲	۴۵
قرناء	۴۱	۲۴	وأقسموا	۶	۱۰۹	قصصا	۱۸	۶۳		۴۰	۲۱	تقطع	۵	۳۷		۵	۵۰		۷۹	۸
قارون	۲۸	۷۹		۱۶	۴۰	القصص	۷	۱۷۵		۴۵	۱۶	تقطع	۶	۹۴		۵۷	۲۷	قلب	۴۰	۳۷
قارون	۲۸	۷۶		۲۴	۵۲		۲۸	۲۵	ليقضى	۸	۴۲، ۴۴		۹	۱۱۱	قل	۴	۸	القلوب	۱۳	۲۸
وقارون	۲۹	۳۸		۳۵	۴۰	قصصهم	۱۲	۱۱۱	يقض	۸۰	۲۳	وتقطعت	۲	۱۶۱	ويقللكم	۸	۴۶		۲۲	۴۵
	۴۰	۲۵	أقسمتم	۷	۴۲	قصاص	۲	۱۹۰	ليقض	۴۳	۷۷	فتقطعوا	۲۳	۵۵	أقلت	۷	۵۵		۲۴	۳۷
مقرنين	۱۴	۵۰		۱۴	۴۶	قصاص	۵	۴۹	تقضى	۲۰	۷۵	وتقطعوا	۲۱	۹۳	وقليل	۳۴	۱۲		۳۳	۱۰
	۲۵	۱۴	يقسم	۳۰	۵۴	القصاص	۲	۱۷۳	يقضون	۴۰	۲۱	بقطع	۱۱	۸۳		۳۸	۲۴		۴۰	۱۸
	۳۸	۳۷	فيقسمان	۵	۱۰۵، ۱۰۶	القصاص	۲	۱۷۵	ليقضوا	۲۲	۳۰		۱۵	۶۵		۵۶	۱۴	قلوب	۴۷	۲۶
مقرنين	۴۳	۱۲	تقسموا	۲۴	۵۲	واقصد	۳۱	۱۸	فاقض	۲۰	۷۵	قطع	۱۳	۴	قليل	۲۳	۴۲	القلوب	۲۲	۲۴
مقترنين	۴۳	۵۳	تقاسموا	۲۷	۵۰	قصد	۱۶	۹	اقضوا	۱۰	۷۱	قطعا	۱۰	۲۷		۳۴	۱۵	قلبي	۲	۲۶۰
قرية	۱۰	۹۸	تستقسموا	۵	۴	قاصدا	۹	۴۲	وقضى	۲	۲۰۶	قاطعة	۲۷	۳۲	فقليلا	۲	۸۲	قلبه	۲	۲۸۳
القرية	۴	۷۷	قسم	۸۹	۴	مقتصد	۳۱	۳۱		۱۰	۵۴	مقطوع	۱۵	۶۶	قليلون	۲۶	۵۴	وقلبه	۱۶	۱۰۸
	۷	۱۶۳	لقسم	۵۶	۷۵		۳۵	۲۹		۱۱	۴۶	مقطوعة	۵۶	۳۲	قليلة	۲	۲۵۰	قلبك	۲	۹۱
	۲۱	۷۴	قسمة	۵۳	۲۲	مقتصدة	۵	۷۱		۳۹	۶۹، ۷۵	قطوفها	۶۹	۲۳	وأقل	۷۲	۲۴		۲۶	۱۹۴
	۲۵	۴۲		۵۴	۲۸	تقصروا	۴	۱۰۲	قضيت	۶۲	۱۰		۷۶	۱۴	أقل	۱۸	۳۷		۴۲	۲۳
	۲۹	۳۰، ۳۳	القسمة	۴	۹	يقصرون	۷	۲۰۱	يقضى	۲۰	۱۱۳	قطمير	۳۵	۱۴	تقلبون	۲۹	۲۰	قلبه	۲	۲۰۰
	۳۶	۱۲	مقسوم	۱۵	۴۴	وقصر	۲۲	۴۴		۳۵	۳۳	وقعد	۹	۹۱	وقلبوا	۹	۴۸		۳۳	۳۲
قرية	۱۶	۱۱۴	فالمقسمات	۵۱	۴	كالقصر	۷۷	۳۲	ليقضى	۶	۶۰	وقعدوا	۳	۱۶۲	يقلب	۱۸	۴۰	وقلبه	۸	۲۴
	۱۷	۱۷	المقتسمين	۱۵	۹۰	قصورا	۷	۷۲	قاض	۲۰	۷۵	نقعد	۷۲	۹		۲۴	۴۴		۴۵	۲۲
	۲۷	۳۴	قست	۲	۷۴		۲۵	۱۱	القاضية	۶۹	۲۷	فتقعد	۱۷	۲۲، ۲۹	ونقلب	۶	۱۱۰	قلبها	۲۸	۹
القرية	۲	۵۵		۶	۴۳	قاصرات	۳۷	۴۷	مقضيا	۱۹	۲۱، ۷۲	تقعد	۶	۶۷	ونقلبهم	۱۸	۱۷	قلبه	۱۸	۲۷
	۷	۱۶۱	فقست	۵۷	۱۵		۳۸	۵۲	قطنا	۳۸	۱۵	تقعدوا	۴	۱۳۹	تقلب	۳۳	۶۶		۶۴	۱۱
	۱۲	۸۲	للقاسية	۳۹	۲۳		۵۵	۵۶	القطر	۳۴	۱۱		۷	۸۴	تتقلب	۲۴	۳۷	قلوبكما	۶۶	۴
القريتين	۴۳	۳۰	والقاسية	۲۲	۵۲	مقصورات	۵۵	۷۲	قطرا	۱۸	۹۵	لاتقعدن	۷	۱۵	انقلب	۲۲	۱۱	قلوبنا	۲	۸۲
قرى	۳۴	۱۷	قاسية	۵	۱۶	ومقصرين	۴۸	۲۷	أقطار	۵۵	۳۳	اقعدوا	۹	۴۶	انقلبوا	۱۲	۶۲		۴	۱۵۴
	۵۹	۱۴	قسوة	۲	۷۴	قاصفا	۱۷	۶۹	أقطارها	۳۳	۱۴	فاقعدوا	۹	۸۴		۸۳	۳۱		۵	۱۱۳
قريتك	۴۷	۱۳	تقشعر	۳۹	۲۳	قصمنا	۲۱	۱۱	قطران	۱۴	۵۱	واقعدوا	۹	۵	فانقلبوا	۳	۱۶۸		۴۱	۴
قريتنا	۷	۸۶	وقص	۲۸	۲۵	قصيا	۱۹	۲۲	قطعتم	۵۹	۵	قعود	۸۵	۶	وانقلبوا	۷	۱۱۶	قلوبكم	۲	۷۴، ۲۲۵
قريتكم	۷	۸۰	قصصنا	۱۶	۱۱۹	أقصى	۲۸	۱۹	لقطعنا	۶۹	۴۶	بالقعود	۹	۸۴	انقلبتم	۳	۱۴۸		۳	۱۲۲
	۲۷	۵۷		۴۰	۷۸		۳۶	۱۹	وقطعنا	۷	۷۰	وقعودا	۳	۱۸۸		۹	۹۶		۸	۱۰
قسيسين	۵	۸۵	قصصناهم	۴	۱۶۴	الأقصى	۱۷	۱	يقطعون	۹	۱۲۲		۴	۱۰۴	ينقلب	۲	۱۳۸		۳۳	۵
قسورة	۷۴	۵۱	يقص	۶	۵۷	القصوى	۸	۴۲	ويقطعون	۲	۲۵	قاعدا	۱۰	۱۲	وينقلب	۸۴	۹	قلوبهم	۲۳	۶۵
تقسطوا	۴	۳		۲۷	۷۸	ينقض	۱۸	۷۶		۱۳	۲۵	قاعدون	۵	۲۷	ينقلب	۴۸	۱۲	وقلوبهم	۳۹	۲۴
وتقسطوا	۶۰	۸	يقصون	۶	۱۳۰	وقضبا	۸۰	۲۸	ويقطعون	۲۹	۲۸	القاعدين	۴	۹۷	ينقلب	۳	۱۲۹		۵۹	۱۴
وأقسطوا	۴۹	۹		۷	۳۳	فقضى	۲۸	۱۴	ليقطع	۲۲	۱۵	القاعدين	۴	۹۷		۶۷	۴	قلوبنا	۵۹	۱۰
القسط	۲۱	۴۸	نقص	۷	۹	وقضى	۱۳	۲۴	ليقطع	۳	۱۲۲		۹	۴۶، ۸۷	ينقلبون	۲۶	۲۲۷	لقلوبكم	۳۳	۵۳
القاسطون	۷۲	۱۴، ۱۵		۱۱	۱۲۱	قضيت	۴	۶۸	ويقطع	۸	۷	قعيد	۵۰	۱۶	فينقلبوا	۳	۱۲۲	وقلوبهن	۳۳	۵۳

كلمات	سورة	آيات	كلمات	سورة	آيات	كلمات	سورة	آيات	كلمات	سورة	آيات	كلمات	سورة	آيات	كلمات	سورة	آيات	كلمات	سورة	آيات
قلوبنا	٣	٦	والقمل	٧	١٣٠	قلت	٥	١١٢	تقول	٢٠	٩٥ ٩٧	وقلن	٣٣	٣٢	قوامين	٥	٨	يستقيم	٨١	٢٨
قلوبهم	٥	١٦	يقنت	٣٣	٣١	فقلت	٧١	٩		٣٩	٥٧ ٥٨ ٥٩	يقال	٢١	٦١	ليقوم	٥٧	٢٥	فاستقم	١١	١١٤
	٥	٤٥	اقنتي	٣	٣٨	قالا	٧	٢٢		٧٢	٥		٤١	٤٣	تقوم	٩	١٠٩	واستقم	٤٢	١٤
	٩	١١٤	قانت	٣٩	١٢		٢٠	٤٧	تقل	١٧	٢٤		٨٣	١٧		٢٧	٣٩	فاستقيما	١٠	٨٩
	٤٩	٣٠	قانتا	١٦	١٢١	وقالا	٢٧	١٥	تقولن	١٨	٢٢	تقول	٦٩	٤٤		٣٠	٢٤	فاستقيموا	٩	٧
	٦١	٥	قانتون	٢	١١٠	قالتا	٢٨	٢٣	أقول	٦	٥٠	تقوله	٥٢	٣٣	تقم	٩	٨٥ ١٠٩		٤١	٥
تقلب	٣	١٩٦		٣٠	٢٥		٤١	١٠		١١	٣١	قول	٣٧	٣٠	فلتقم	٤	١٠٣	القوم	٦	٤٧
تقلب	٢	١٣٩	قانتين	٢	٢٣٩	تقالوا	١٥	١٥		٣٨	٨٥		٧٤	٢٥	يقومان	٥	١٠٦		٧	٩٧ ١٧٦
تقلبهم	٤٠	٤	القانتين	٦٦	١٢		٢٠	١٣٣		٤٠	٤٢	لقول	٦٩	٤٠	يقومون	٢	٢٧٥		١٢	٨٧
تقلبهم	١٦	٤٨	والقانتين	٣	١٥		٤١	٣٤	أقول	٥	١١٦		٨١	١٩	تقوموا	٤	١٢٧		٤٦	٣٥
وتقلبك	٢٦	٢١٩		٣٣	٣٥	قلن	١٢	٥١		٧	١٠٣	قول	٢	١٩٥		٣٤	٣٥	وتقوم	٩	٧١
متقلبكم	٤٧	٢١	قانتات	٤	٣٨	وقلن	١٢	٣١	أقل	٣	٣١	لقول	٨٦	١٣	قم	٧٣	٢	بقوم	٥	٥٩
منقلبون	٧	١٢٢	قانتات	٦٦	٥	قلتم	٢	٥٧ ٥٨		١٣	٩٧	وقول	٤٧	٢٣		٧٤	٢		١٣	١١٢
	٢٦	٥٠	والقانتات	٣٣	٣٥		٣	١٥٩ ١٨٠		١٩	٧١ ٧٤	بقول	٦٩	٤١ ٤٢	وقوموا	٢	٢٣٩	للقوم	١٠	٨٥
لمنقلبون	٤٣	١٤	قنطوا	٤٢	٢٧		٥	١٠		٦٨	٢٨		٨١	٢٥	وأقام	٢	١٧٢		١١	٤٦
منقلب	٢٦	٢٢٧	يقنط	١٥	٥٦		٦	١٥٣	وأقل	٧	٢١	قول	٥٠	١٧		٩	١٨		٢٣	٤٣
منقلبا	١٨	٣٤	يقنطون	٣٠	٣٥		٤٠	٣٦	يقولا	٣	٩٦		٥١	٨٠	فأقمت	٤	١٠٣	وقوم	٢٥	٣٩
القلائد	٥	٢	تقنطوا	٣٩	٥٤		٤٥	٣١	سيقولون	١٨	٢١	الأقاويل	٦٩	٤٤	أقاموا	٥	٧١		٥١	٤٦
والقلائد	٥	٩٧	القانطين	١٥	٥٥	فقلنا	٢	٥٧ ٦١ ٦٨		٢٣	٢٧ ٤١	قولي	٢٠	٢٩ ٩٥		٢٢	٣٢		٥٣	٥٣
مقاليد	٣٩	٦٣	قنوط	٤١	٤٩		٢٠	١١٥	فسيقولون	١٠	٣١	قوله	٢	٢٠٠	أقمتم	٥	١٥	قومك	٦	٦٦
	٤٢	١٠	بقنطار	٣	٦٨		٢٥	٣٨		١٧	٥٣		٦	٧٣	فأقامه	١٨	٧٦		١١	٥١
أقلعي	١١	٤٦	قنطارا	٤	٢٤		٢٨	٧٥		٤٦	١٠	قولنا	١٦	٤٢	يقيما	٢	٢٢٩ ٢٣٠		٤٣	٥٧
بالقلم	٩٦	٤	والقناطير	٣	١٢	وقلنا	٢	٣٤ ٣٥		٤٨	١٥	قولكم	٣٣	٤	يقيمون	٥	٥٥	قومه	٦	٨٠
والقلم	٦٨	١	المقنطرة	٣	١٢		٤	١٥٣	يقولون	٣	٢٤	قولهم	٩	٣٠		٨	٣		٧	١٩٠
أقلام	٣١	٢٦	القانع	٢٢	٣٦		١٧	١٠٦	ليقولون	٣٧	١٥١ ١٦٧		١٠	٦٥		٢٧	٣		١١	٨٠
أقلامهم	٣	٤٤	مقنعي	١٤	٤٣		٦٧	٩		٤٣	٢٣		١٣	٥		٣١	٣		٢٨	٧٦
قلى	٩٣	٣	قنوان	٦	٩٩	لقلنا	٨	٣١		٥٨	٢		٣٦	٧٦	ويقيمون	٢	٣	وقومه	٧	١٣٣
القالين	٢٦	١٦٨	وأقنى	٥٣	٤٩	قالها	٣٩	٥١	فيقولوا	٢٦	٢٠٣	قولك	١١	٥٦		٩	٧٢	وقومهما	٢٣	٤٩
مقمحون	٣٦	٧	تقهر	٩٣	٩	قلته	٥	١١٦		٢٨	٤٧	قولها	٢٧	١٩	يقيموا	٣٤	٣٦	قومنا	١٨	١٤
القمر	٥٤	١	القاهر	٦	١٨ ٦١	سيقول	٢	١٣٦	ليقولوا	٦	٥٣	قولهم	٣	٦٧ ١١٢	ليقيموا	١٤	٤٠	قومك	١١	٢٨
	٧٥	٨	قاهرون	٧	١٢٤		٦	١٤٩	وليقولوا	٤	١٠	قولهم	٥	٦٨	ويقيموا	٩٨	٤		٢٠	٨٥
والقمر	٢٢	١٨	القهار	١٢	٣٩		٤٨	١١ ١٥	وليقولوا	٦	١٠٥	لقولهم	٦٣	٤	تقيموا	٥	٧٢	ولقومك	٤٣	٤٣
	٤١	٣٧		٣٣	١٧	يقول	٢	٢١٠	وتقولوا	٥٤	٢	وقولهم	٤	١٥٦ ١٥٧	نقيم	١٨	١٠٥	لقومكما	١٠	٨٧
	٥٥	٤		٣٨	٦٥		٣	٧٣	أتقولون	٧	٢٧	قولكم	٦٧	١٣	أقم	١٠	١٠٥	قومنا	٧	٨٧
	٧٥	٩		٣٩	٦		٣٦	٨٢		١٠	٦٨ ٧٧	قولهم	٣	١٤١	أقم	١٧	٨٠	قومهم	١٠	٧٤
للقمر	٤١	٣٧	القهار	١٤	٤٩		٤٠	٢٩	تقولون	١٧	٤٤	قيلا	٤	١٢١		٣١	١٦		٣٠	٤٦
والقمر	٧٤	٣٥		٤٠	١٦	فيقول	٦٣	١٠	وتقولون	٢٤	١٥		٥٥	٢٥	فأقم	٣٠	٢٩ ٤٢		٤٦	٢٨
	٨٤	١٨	قاب	٥٣	٩	وليقول	٧٤	٣٣	وتقولوا	٤٣	١٢		٧٣	٦	وأقم	١١	١١٦	لقومهم	٥٠	٤
	٩١	٢	أقواتها	٤١	٩	يقل	٢١	٣٠	تقول	١٥	٤٢	وقيله	٤٣	٨٨		٣٠	١٤	قومي	٧	١٤٢
وقمرا	٢٥	٦١	مقيتا	٤	٨٥	ليقولن	٤	٧٥	لنقولن	٢٧	٥٠	قائل	٣	١٠		٢٩	٤٤		١٤	٥
القمر	٦	٧٧	قوسين	٥٣	٩		١١	٩ ١٢	وسنقول	١٨	٨٧		١٨	١٨	أقيموا	٦	٧١		٢٠	٨٧
	٢٦	٣٠	قاعا	٢٠	١٠٦		٣٠	٥٨	وتقول	٣	٧٧		٣٧	٤٩		٤٣	١١		٧١	١
	٧١	١٥	بقيعة	٢٤	٣٩		٤١	٥٠		٣٣	٤١	قائلون	٧	٣	فأقيموا	٤	١٠٤	وقومك	٦	٧٤
قميصه	[illegible]	٢٦ ٢٧	أقفال	٦	٧	تقول	٣	١٢٠	تقولي	١٩	٢٧	قائلها	٢٣	١٠٢		٢٢	٧٧	وقومه	٧	١٢٤
بقميصي	١٢	٩٣	ويقالك	٢٨	١٠		٤	٨٣	تقولا	٢٠	٤٦ ٤٩	والقائلين	٣٣	١٨		٥٨	١٣	قومها	١٩	٢٨
قميصه	١٢	١٨	قلت	٥	١١٦		١١	٩٣		٢٦	١٥	مقيلا	٢٥	٢٦	وأقمن	٣٣	٣٣	وقومها	٢٢	٢٤
قميصه	١٢	٢٥ ٢٨		٩	٩٣		٣٣	٣٧	قولوا	٢	١٣٠	قام	٧٢	١٩	استقاموا	٩	٧	وقومهما	٣٧	١١٥
قمطريرا	٧٦	١٠		١١	٩	تقول	٣٠	٤١		٤٩	١٤	قاموا	٢	١٩		٤١	٣٠	[illegible]	٤٦	٢٩ ٣٠
مضاجع	٢٢	٢١		١٨	٣٢	وتقول	٥٠	٢٩	قولوا	٣ ١٢	٥٧ ٨١		٤ ١٨	٢١٤ ١٣		٤٦ ٧٢	١١ ١٦	قومهم	٤	٩٢ ٩٣

كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات
قومهم	۹	۱۲۲	مقام	۲	۱۱۹	القوى	۱۱	۶۹	فاستكبرتم	۴۵	۳۰	استكبارا	۳۵	۴۱	وبالكتاب	۳۵	۲۳	كثرتكم	۹	۲۵
	۱۴	۳۳	مقام	۴۴	۵۱		۲۸	۲۶	واستكبروا	۴۶	۹		۷۱	۶	والكتاب	۲۹	۲۶	الكوثر	۱۰۸	۱
وقوم	۲۲	۴۳	ومقام	۲۶	۵۸		۴۲	۱۸	ويستكبر	۴	۱۷۱	مستكبرا	۳۱	۶		۵۷	۲۶	كثير	۲	۱۰۳
	۳۸	۱۲		۴۴	۲۵	قويا	۳۳	۲۵	تستكبرون	۶	۹۳		۴۵	۷	كتب	۹۸	۲		۳	۱۴۰
	۵۰	۱۴	مقام	۵۵	۴۶	للمقوين	۵۶	۷۲		۷	۴۶	مستكبرين	۱۶	۲۳	كتب	۳۴	۴۳		۵	۷۵
وقومهم	۲۷	۵۲		۷۹	۴۰	وقيضنا	۴۱	۲۴		۴۶	۱۹		۶۳	۵	للكتب	۲۱	۱۰۴	وكثير	۵	۷۱
القيم	۹	۳۶	مقاما	۱۷	۸۱	نقيض	۴۳	۳۵	كبر	۴۰	۵۸	مستكبرين	۲۳	۶۹	كتابيه	۶۹	۱۹، ۲۵		۲۲	۱۸
	۱۲، ۳۰	۴۰، ۲۹		۱۹	۷۴	باب الكاف			كبرة	۲۴	۱۱	المستكبرين	۱۶	۲۵	كتابنا	۴۵	۲۸		۵۷	۱۵، ۲۶
القيم	۳۰	۴۲	مقامي	۱۰	۷۱	ذلك	۲۸	۸	الكبر	۲	۲۶۸	فكبكبوا	۲۶	۹۴	بكتابي	۲۷	۲۸	لكثير	۶	۱۲۸
قيما	۱۸	۲		۱۴	۱۷	لك	۳	۳۲		۳	۳۵	كتبت	۳	۷۳	كتابها	۴۵	۲۷	كثيرة	۴	۹۶
قيمة	۹۸	۲	مقامك	۲۷	۳۹		۱۹	۱۹		۱۵	۵۴	كتبت	۴	۷۹	بكتابكم	۳۷	۱۵۷		۲۳	۱۹، ۲۱
القيمة	۹۸	۴	مقامهما	۵	۱۰۶	كأس	۷۶	۵	الكبر	۱۴	۴۱	كتبنا	۴	۶۹	كتابك	۱۷	۱۵		۴۳	۷۳
قائم	۳	۳۴	مقيم	۵	۴۱	بكأس	۳۷	۴۴		۱۹	۹		۵	۳۵	كتابه	۱۷	۷۳	كثيرة	۹	۲۵
	۱۱	۱۰۲		۹	۲۱، ۶۹	وكأس	۵۶	۱۸	الكبر	۱۷	۲۴		۲۱	۱۰۵		۶۹	۱۹، ۲۵		۳۸	۵۱
	۱۳	۳۳		۱۱	۴۱	كأسا	۵۲	۲۳	كبير	۱۱	۳	وكتبنا	۵	۴۹		۸۴	۷، ۱۰		۵۶	۳۱
قائما	۳	۱۶، ۶۸		۳۹	۴۱		۷۶	۱۷		۶۷	۹		۷	۱۴۲	كتابهم	۱۷	۷۴	كثيرة	۲	۲۴۶، ۲۵
	۱۰	۱۲	مقيم	۱۵	۷۶	وكأسا	۷۸	۳۴	وكبير	۵۴	۵۳	كتبناها	۵۷	۲۷	وكتبه	۲	۲۸۵		۴۸	۱۹، ۲۰
	۶۲	۱۱		۴۲	۴۴	فكأين	۲۲	۴۴	الكبير	۴۰	۱۲	يكتب	۴	۸۳		۴	۱۳۵	وأكثر	۲۸	۷۸
وقائما	۳۹	۱۲	مقيم	۱۴	۴۲	فكبت	۲۷	۹۲	لكبيركم	۲۰	۷۴	يكتب	۲	۲۸۲		۶۶	۱۲	وأكثر	۹	۷۰
قائمون	۷۰	۳۳	والمقيمين	۴	۱۶۰	مكبا	۶۷	۲۲		۲۶	۴۸	فليكتب	۲	۲۸۲	مكتوبا	۷	۱۵۶	وأكثرهم	۳	۱۰۶
والقائمين	۲۲	۲۷	والمقيمي	۲۲	۳۶	يكبتهم	۳	۱۲۲	كبيرهم	۱۲	۸۰	وليكتب	۲	۲۸۲	كتم	۲	۱۳۴		۵	۱۰۲
قائمة	۳	۱۰۹	مقام	۳۳	۱۳	كبت	۵۸	۶		۳۱	۶۴	تكتب	۳	۱۷۷	يكتم	۴۰	۲۹		۹	۸
	۱۱	۷۴	ومقاما	۲۵	۶۶، ۷۶	كبتوا	۵۸	۶	وكبرائنا	۳۳	۶۷		۱۹	۸۲	يكتمون	۲	۱۵۴، ۱۶۹	أكثرهم	۳۶	۶
قائمة	۱۸	۳۴	المقامة	۳۵	۳۲	كبد	۹۰	۴	لكبيرة	۲	۴۲	ونكتب	۳۶	۱۱		۳	۱۶۱	لأكثرهم	۷	۱۰۰
	۴۱	۵۰	تقويم	۹۵	۴	كبر	۶	۳۵	كبيرة	۹	۱۲۲	فاكتبها	۷	۱۵۵		۴	۴۵	أكثركم	۵	۶۴
	۵۹	۵	المستقيم	۱۷	۳۷		۱۰	۷۱		۱۸	۴۷	تكتبوه	۲	۲۸۲		۵	۶۶		۴۳	۷۸
قواما	۲۵	۶۷		۲۶	۱۸۲		۴۰	۳۷	لكبيرة	۲	۱۳۸	تكتبوها	۲	۲۸۲	يكتمون	۲	۱۴۱	وتكاثر	۵۷	۱۹
قيما	۶	۱۶۲	مستقيما	۴	۷۰، ۱۷۵		۴۲	۱۱	كبائر	۴	۳۵	واكتب	۷	۱۵۵	ويكتمون	۴	۴۱	التكاثر	۱۰۲	۱
قيام	۳۹	۶۸		۶	۱۲۶، ۱۵۴		۶۱	۳		۴۲	۳۵	فاكتبنا	۳	۴۶	يكتمن	۲	۲۲۸	كدحا	۸۴	۶
قيام	۵۱	۴۵		۴۸	۲، ۲۰	كبرت	۱۸	۴		۵۳	۳۳		۵	۸۶	تكتمون	۲	۲۱، ۶۷	كادح	۸۴	۶
قياما	۳	۱۸۸	المستقيم	۱	۵	يكبر	۱۷	۵۳	كبارا	۷۱	۲۱	فاكتبوه	۲	۲۸۲		۵	۹۹	انكدرت	۸۱	۲
	۴	۵، ۱۰۴		۷	۱۵	يكبروا	۴	۶	وأكبر	۱۷	۲۲	ستكتب	۴۳	۱۸		۲۱	۱۱۰	وأكدى	۵۳	۳۵
	۵	۹۸		۳۷	۱۱۸	ليكبروا	۲۲	۳۸	الأكبر	۲۱	۱۰۳	اكتتبها	۲۵	۶		۲۴	۲۹	كذب	۳۹	۳۳
وقياما	۲۵	۶۵	القوة	۲۸	۷۶	ولتكبروا	۲	۱۸۱	الأكبر	۹	۳	كاتب	۲	۲۸۲	وتكتمون	۳	۶۴		۵۳	۱۱
قوامون	۴	۳۸		۵۱	۵۸	فكبر	۷۴	۳		۳۲	۲۱	كاتبا	۲	۲۸۳	تكتموا	۲	۲۸۳	فكذب	۱۲	۲۷
قوامين	۴	۱۳۴	قوة	۱۸	۳۷	وكبره	۱۷	۱۱۱	أكبر	۴	۱۵۲	كاتبون	۲۱	۹۴	وتكتموا	۲	۳۹	كذبوا	۶	۲۴
	۵	۱۱	القوة	۲	۱۶۰	أكبرنه	۱۲	۳۱		۱۰	۶۱	كاتبين	۸۲	۱۱	تكتم	۵	۱۰۵		۹	۹۱
القيوم	۲	۲۵۶	بقوة	۲	۶۰، ۸۷	تتكبر	۷	۱۲	الأكبر	۸۸	۲۴	فكاتبوهم	۲۴	۳۳	يكتمها	۲	۲۸۳		۱۱	۲۰
	۳	۱		۷	۱۴۲، ۱۷۰	يتكبرون	۷	۱۴۳	أكابر	۶	۱۲۳	كتاب	۱۱	۱۹	تكتمونه	۳	۱۸۴		۳۹	۶۱
القيوم	۲۰	۱۱۰		۱۸	۹۴	إستكبر	۳۸	۷۴	الكبر	۷۴	۳۸		۴۶	۱۱	كثيبا	۷۳	۱۴	تكذبون	۳۶	۱۴
أقوم	۱۷	۹		۱۹	۱۳	واستكبر	۲	۳۲	الكبرياء	۱۰	۷۸	لكتاب	۴۱	۴۱	كثر	۴	۸	يكذبون	۹	۷۸
وأقوم	۲	۲۸۲	قوتكم	۱۱	۵۵		۲۸	۳۹		۴۵	۳۶	وكتاب	۵	۱۸	كثرت	۸	۱۹	كذبوا	۱۲	۱۱۰
	۷۳	۶	القوى	۵۳	۵		۷۴	۲۳	تكبيرا	۱۷	۱۱۱	بكتاب	۷	۵۰	فكثركم	۷	۸۴	تكذب	۲۰	۵۸
وأقوم	۴	۴۹	قوي	۸	۵۴	إستكبرت	۳۸	۷۶	المتكبر	۵۹	۲۳		۲۸	۴۹	فاكثرت	۱۱	۳۴		۷۹	۲۱
وإقام	۲۴	۳۷		۴۰	۲۴	واستكبرت	۳۹	۶۰	متكبر	۴۰	۲۸، ۳۷		۴۶	۳	فاكثروا	۸۹	۱۱	وكذب	۶	۶۶
وإقام	۲۱	۷۳		۵۷	۲۵	واستكبروا	۴	۱۷۲	المتكبرين	۱۶	۳۱	وكتاب	۲۷	۱	لاستكثرت	۷	۱۸۸		۳۴	۴۴
إقامتكم	۱۶	۸۳		۵۸	۲۲		۷	۳۴، ۳۸		۳۹	۷۲		۵۲	۲	استكثرتم	۶	۱۲۸		۳۹	۳۳
مقام	۳	۹۱	لقوي	۲۲	۴۱، ۷۳		۷۱	۶		۴۰	۷۶	بالكتاب	۳	۷۲، ۱۱۵	تستكثر	۷۴	۶		۹۲	۹
مقام	۳۷	۱۶۴		۲۷	۳۹	استكبرتم	۲	۸۱	للمتكبرين	۳۹	۶۱		۷، ۴۰	۱۶۹، ۷۲	كثرة	۵	۱۰۰	فكذب	۳۹	۶۰

كلمات	سورة	آيات	كلمات	سورة	آيات	كلمات	سورة	آيات	كلمات	سورة	آيات	كلمات	سورة	آيات	كلمات	سورة	آيات	كلمات	سورة	آيات
فكذبوا	٣٤	٤٤	كذاب	٣٨	٣	كره	١٠	٨٢	اكتسبوا	٤	٣٦	يكفون	٢١	٤٠	اكفر	٥٩	١٦	كافر	٢	٣٨
	٥٤	٩		٤٠	٢٥ ٢٩		٤٠	١٤		٣٣	٥٨	ويكفوا	٤	٩٣	واكفروا	٣	٦٥	لكافرون	٣٠	٧
كذبتم	٢	٨١		٥٤	٢٥		٦١	٩	اكتسبن	٤	٣٦	كفوا	٤	٧٩	كفر	٥٣	١٤	والكافرون	٢	٢٥٥
	٢٥	٧٧	الكذاب	٥٤	٢٦	كرهوا	٤٧	٩ ٢٨	كسادها	٩	٢٤	كفيه	١٣	١٥	يكفر	٤	١٣٩		٤٢	٢٥
أكذبتم	٢٧	٨٦	كذابا	٧٨	٢٨ ٣٥	وكرهوا	٩	٨٢	كسفا	٥٢	٤٤		١٨	٤٠	يكفروه	٣	١١١		٧٤	٢٣
وكذبتم	٦	٥٧	مكذوب	١١	٦٥		٤٧	٣٠	كسفا	١٧	٩٢	كافة	٢	٢٠٤	كفر	٤٧	٢	بكافرين	٦	٨٩
فكذبنا	٦٧	٩	تكذيب	٨٥	١٩	كرهتموه	٤٩	١٢		٢٦	١٨٧		٩	٣٦ ١٢٣	لكفرنا	٥	٧٠	بالكافرين	٢	١٨
كذبون	٢٣	٢٦ ٣٩	المكذبون	٥٦	٥١	كرهتموهن	٤	٢٣		٣٠	٤٢		٣٤	٢٧	ويكفر	٢	٢٧٣		٩	٤٩
	٢٦	١١٧	مكذبين	٦٩	٤٩	يكرهون	١٦	٦٢		٣٤	٩	كفوا	١١٢	٤	يكفر	٦٦	٨		٢٩	٥٤
كذبوك	٣	١٨١	والمكذبين	٧٣	١١	تكرهوا	٢	٢١٣	كسالى	٤	١٤١	كفاتا	٧٧	٢٥	ليكفر	٣٩	٢٦	وللكافرين	٢	٩١ ٩٨
	٦	١٤٨	كره	٧٩	١٢		٤	٢٣		٩	٥٤	وكفر	٨٨	٢٣	ويكفر	٤٨	٥		٤٧	١١
	١٠	٤١	كرة	٢	١٦٧	وكره	٤٩	٧	فكسونا	٢٣	١٤	فكفرت	١٦	١١٤	يكفر	٦٤	٩		٥٨	٩/٥
كذبوه	٢٢	٤٦		٢٦	١٠٢	أكرمنا	٣٠	٧٥	واكسوهم	٤	٥	وكفرت	٦١	١٤		٦٥	٥	والكافرين	٤	١٣٩
فكذبوهما	٢٣	٥٠		٣٩	٥٩	تكره	١٠	٩٩	كسوتهم	٥	٩١	أكفرت	١٨	٣٥	ويكفر	٨	٢٩	الكفرة	٨٠	٣٢
	٣٦	١٣	الكرة	١٧	٦	تكرهوا	٢٤	٣٣	وكسوتهن	٢	٢٣٣	كفرت	١٤	٢٧	لأكفرن	٣	١٩٤	كفار	٢	١٥٦
كذبوكم	٢٥	٢٠	كرتين	٦٧	٤	يكرههن	٢٤	٣٣	كشطت	٨١	١١	فكفروا	٣٧	١٧٠		٥	١٥		٣	٨٥
يكذبون	٢	٩	كرب	٦	٦٤	أكره	١٦	١٠٨	كشف	١٦	٥٦		٤٠	٢٣	تكفر	٤	٣٥		٤	٢٢
يكذبون	٨٣	١١	الكرب	٢١	٧٦	كرها	٤	٢٣	وكشفت	٢٧	٤٤		٦٤	٦	لنكفرن	٢٩	٦		٤٧	٣٦
	٨٤	٢٢		٣٧	٧٤		٩	٥٣	كشفنا	٧	١٣١	وكفروا	٩	٧٥	وكفر	٣	١٩١	الكفار	١٣	٣٣
يكذبوا	٢٩	١٧		٣٧	١١٥		٤١	١٠		١٠	١٢ ٩٨		٢٩	٥١	أكفرة	٨٠	١٧	كفار	٦٠ / ٢	٣٤ / ٢٧٧
يكذب	٧٤	٤٧	كرسيه	٢	٢٥٦	وكرها	٣	٧٧		٤٣	٤٩	أكفرتم	٣	١٠٢	وكفر	٢	٢١٤	الكفار	٩	١٣٣
يكذب	٦	٢٧	كرسيه	٣٨	٣٣		١٣	١٦	فكشفنا	٢١	٨٤	وكفرتم	٤٦	٩	الكفر	٣	١٧٠		٤٨	٢٩
يكذبك	٩٥	٧	كرمت	١٧	٦٤	كره	٢	٢١٢		٥٠	٢١	كفرنا	١٤	١٠		٥	٤٥		٦٠ / ٨٣	١٠،١١ / ٣٣
يكذبون	٢٥	١١	كرمنا	١٧	٧٢	كرها	٤٦	٢١٤	وكشفنا	٢٣	٧٧		٦٠	٣		٩	٧٣ ٧٥	الكفار	٩	٧٣ ١٢١
	٢٨	٢٤	أكرمن	٨٩	١٥	كارهون	٩	٤٨ ٥٢	فيكشف	٦	٤١	وكفرنا	٤٠	٨٤	بالكفر	٣	٧٣		٤٨	٢٩
يكذبونك	٦	٣٣	فأكرمه	٨٩	١٤		١١	٣٠	ويكشف	٢٧	٦٣	يكفر	٢	١١٥		٥	٦٦		٥٧ ٥٩	١٦ ٦٩
يكذبوك	٢٢	٤٢	تكرمون	٨٩	١٨		٢٣	٧٢	اكشف	٤٤	١١	يكفر	٢٩	٢٤		٩	١٧	والكفار	٥	٦٢
	٣٥	٤ ٢٥	أكرمي	١٢	٢١		٤٣	٧٨	يكشف	٦٨	٤٢		٤٣	٣٢		١٦	١٠٨		٩	٦٩
كذبت	٣	١٨١	الكريم	٢٣	١١٧	لكارهون	٨	٥	كاشفوا	٤٤	١٤	فليكفر	١٨	٢٨	للكفر	٣	١٦٧	أكفاركم	٥٤	٤٣
وكذبت	٢٢	٤٢		٨٢	٦	كارهين	٧	٨٦	كشف	١٧	٥٨	تكفر	٢	٩٦	كفرنا	٣	٨٤	كفارا	٢	١٠٣
كذبت	٦	٣٤	الكريم	٤٤	٤٩	إكراه	٢	٢٥٦	كاشف	٥	١٧	أكفر	٢٧	٤٠		٤	١٣٦	كافرة	٣	١١
	٣٥	٤	كريما	٤	٣٥	إكراههن	٢٤	٣٣		١٠	١٠٧	لأكفر	٤٠	٤٥		٩	٩٨	الكوافر	٦٠	١٠
كذبوا	٦	٣٤		١٧	٢٤	مكروها	١٧	٤٠	كاشفة	٥٣	٥٨	سيكفرون	١٩	٨٥		١٤	٣٣	كفورا	١٧	٩١ ١٠١
كذبوه	٣٣	١٨		٤٣	٣١ ٣٢	كتب	٢	٧٥	كاشفات	٣٩	٣٩	ويكفرون	٢	٨٥	وكفرا	٥	٦٤ ٦٨		٢٥	٥٢
الكذب	٥٨	١٥	كرام	٨	١٦		٥٢	٢١	كاظمين	٣٠	١٨	تكفروا	٢	٨٤		٩	١٠٨	كفور	١١	١١
للكذب	٥	٤٦	كراما	٢٥	٧٢		١١١	٢	والكاظمين	٣	١٢٨		٤	٦٣		١٨	٧٩		٤٢	٤٧
كذبه	٤٠	٢٩		٨٢	١١	كتبنا	٥	٤٢	كظيم	١٢	٨٤		٢٨	٤٩	كفره	٣٠	٤٣	لكفور	٢٢	٦٥
كاذب	١١	٩٥	الأكرم	٩٦	٣	كتبتم	٢	١١٨ ٧٥		١٦	٦٠	ليكفروا	١٦	٥٧		٣١	٢٢		٤٣	١٤
	٣٩	٥	أكرمكم	٤٩	١٣	تكتب	٤	١١١ ١١٢		٤٣	١٦		٢٩	٦٦		٣٥	٣٧	كفور	٢٢	٣٩
كاذبا	٤٠	٢٩	والإكرام	٥٥	٢٧ ٢٨	تكتب	٦	١٦٤	مكظوم	٦٨	٤٨		٣٠	٣٣	كفرهم	٣٥	٣٢		٣١	٣١
كاذبون	١٦	٢٢٣	مكرمة	٨٠	١٣		١٣	٤٢	الكعبين	٥	٨	تكفرون	٤٠	١٠	بكفرك	٣٩	١١		٣٥	٣٣
الكاذبون	١٦	١٠٧	مكرم	٢٢	١٩		٣١	٣٤	الكعبة	٥	٩٦	لتكفرون	٤١	٩	بكفرهم	٢	٩٣ ٨٧	كفورا	١٧	٢٩ ٤٠
	٢٤	١٣	مكرمون	٢١	٢٦	تكتبون	٥	٣	الكعبة	٥	٩٨	وتكفرون	٢	٧٩		٤	٤٩ ١٥٢		٧٦	٣ ٢٤
	٥٨	١٩		٣٧	٤١		٧	٣٧	وكواعب	٧٨	٣٣	تكفروا	٤	١٣٠ ١٦١	وبكفرهم	٤	١٥٥	الكفور	٣٤	١٦
كاذبين	١١	٢٩		٧٠	٣٥		١٠	٥٢	كف	٤٨	٢٤		١٤	٨	وبكفرهم	٤	١٥٦	كفار	١٤ ٣٩	٣٤ ٥
	١٣	٧٤	المكرمين	٣٦	٢٦		٣٩	٢٥	فكف	٥	١٤		٣٩	٩	كافر	٢	٢١٤	كفار	٥٠	٢٢
	١٦	٤١		٥١	٢٤	يكتبه	٤	١١١	وكف	٤٨	٢٠	وتكفر	٤	١٤٩		٦٤	٢	كفارا	٧١	٢٨
كاذبة	٥٦	٢	كرة	٩	٩	اكتتبها	٢٤	١١	كففت	٥	١١٠	تكفر	٢٢	٣٢	الكافر	٢٥	٥٧	كفارة	٥	٤٩ ٩٤
كاذبة	٩٦	١٦		٩	٢٨٢	اكتب	٢	٢٨٦	يكف	٤	٨٦	تكفرون	٢	١٤٧		٧٨	٤١	كفارة	٥	٩١

كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات
تكفأنه	٥	٩١	كلهم	١٠	٩٩	بكلمه	٣	٧١	فلكم	٢	٢٧٩	كادوا	٢	٦٦	فيكون	٢٥	٨	تكون	٧	١١٢
كفران	٢١	٩٤		١٥	٣٠		٧	١٤٦		٣	١٧٤		١٢	٧٥ ٧٨	ليكون	٢٢	٧٧		٢٠	٦٨
كافورا	٧٦	٥		٣٨	٧٣	وتكلمنا	٣٦	٦٥		٤	١٣		٧٣	١٩		٢٥	١	فتكون	٢٦	١٠٢
يكفل	٣	٣٩	وكلهم	١٩	٩٦	تكلمهم	٢٧	٨٤	الأكمام	٥٥	١٠	وكادوا	٧	١٤٩		٢٨	٧	وتكون	٥	١١٣
يكفله	٢٠	٤١	كلهن	٣٣	٥١	تكلمون	٢٣	١١٠	أكلها	٤١	٤٧	يكاد	٢	١٩	وليكون	٦	٧٥		٦	٢٧
يكفلونه	٢٨	١١	كلمه	٣	١١٥	كلم	١٣	٣٠	أكملت	٥	٥		١٤	٢٠	ويكون	٢	١٣٧ ١٨٩		٢٨	٤٧
وكفلها	٣	٣٢		٩	٣٣	نتكلم	٣٠	٣٤	ولتكملوا	٢	١٨١		٢٤	٣٥ ٤٣		٨	٤٠	تكن	٤	١٤٠
أكفلنيها	٣٨	٢٢		٤٨	٢٨	نكلم	١١	١٠٧	كاملين	٢	٢٣٣		٤٣	٥٢	وليكونا	١٢	٣٢		٩	٨٧
كفل	٤	٨٧		٦١	٩	يتكلمون	٧٨	٣٨	كاملة	٢	١٩٢		٦٨	٥١	فتكون	٥	١١٠		٤٠	٧٤
الكفل	٢١	٨٥	كلها	٥٣	٤٢	تكلم	٢٤	١٦	كاملة	١٦	٢٧	يكد	٢٤	٤٠	وتكون	٧٠	٩		٥٧	١٣
	٣٨	٤٨	كله	٣	١٤٨	كلام	٢	٧٠	الأكمه	٣	٣٢	تكاد	١٩	٩٢		١٠١	٤	نكُ	٧٤	٤١
كفلين	٥٧	٢٨	كلها	٢	٢٩		٩	٦		٥	١١٠		٤٢	٣	ليكون	١٠	٩٢	لتكونن	٦	٦٣
كفيلا	١٦	٩٣		٢٠	٥٨		٤٨	١٥	أكننتم	٢	٢٣٥		٦٧	٨		٢٦	١٩٤		٧	١٤٨ ١٨٩
كفى	١٣	٤٣		٣٦	٣٦	وبكلامي	٧	١٤١	تكن	٢٧	٧٦	أكاد	٢٠	١٥		٢٨	٩		١٠	٢٢
	١٧	١٥ ٩٨		٤٣	١١	وكلمة	٩	٤٠		٢٨	٦٩	يكادون	٤	٨٠	وليكونن	٣٨	٢٠	ولنكونن	٩	٧٦
	٢٩	٥١	أفكلما	٢	٨١	كلمة	٣	٥٧	أكنانا	١٦	٨١		١٨	٩٢	وتكون	١٠	٧٨	كن	٢	١١١
	٤٦	٧	وكلنا	١١	٤٠		١٤	٣١	أكنة	٤١	٤		٢٢	٧١	فتكن	٣١	١٥		٣	٤١ ٤٥
تكفي	١٠	٢٩	أوكلما	٢	٩٤	بكلمة	٣	٢٤ ٤٠	أكنة	٦	٢٥	يكور	٣٩	٧	ولتكن	٣	١٠٠		٥	٧٢
كفيناك	١٥	٩٥	كلتا	١٨	٣١	كلمة	٩	٤٠		٣	٤٨	ويكور	٣٩	٧	تكونن	٢	١٤٢		[illegible]	
يكف	٤١	٥٣	كلاهما	١٧	٢٤		٩	٧٥		١٨	٥٥	كورت	٨١	١		٦	١٤ ١١٤	وكن	٧	١٤١
فسيكفيكهم	٢	١٣١	الكلالة	٤	١٧٥		٤٨	٢٦	مكنون	٣٧	٤٧	كوكب	٢٤	٣٥		١٠	١٠٤ ١٠٥		١٥	٩٨
يكفيكم	٣	١٢٠	كلالة	٤	١٥	كلمة	١٤	٢٩		٥٢	٢٤	كوكبا	٦	٧٦		٢٨	٨٦ ٨٧		٣٩	٦٦
يكفهم	٢٩	٥٠	يكلؤكم	٢١	٤٣		١٨ ٤٣	٤ ٢٧	مكنون	٥٦	٧٧		١٣	٤	لتكونن	٢٦	١١٦ ١٦٧	كوني	٢١	٦٩
بكاف	٣٩	٣٧	الكلب	٧	١٧٥	كلمت	٦	١١٥	المكنون	٥٦	٢٢	الكواكب	٨٢	٢	ولتكونن	٣٩	٦٥	مكان	٤	٢٤
وكل	١٣	٩	كلبهم	١٨	٢٢ ٢٢	كلمات	١٨	١٠٩	لكنود	١٠٠	٦	الكواكب	٣٧	٦	فأكون	٣٩	٥٩		٧	٩٣
	٥٤	٥٢ ٥٣	وكلبهم	١٨	١٢		٣١	٢٦	كنزتم	٩	٣٥	أكان	١٠	٢	أكن	٤	٧٣		١٥	١٠٣
فلكل	٤	١٥	مكلبين	٥	٦	بكلماته	٤٢	١٢	يكنزون	٩	٣٤	وكانت	١٩	٥ ٩		١١	٤٩		٢٢	٢٧
ولكل	٧	٢٣	كالحون	٢٣	١٠٦	لكلماته	٦	٣٤	تكنزون	٩	٣٥		٧٣	١٤		١٥	٣٣	مكانه	٧	١٣٩
	٢	٤٧	يكلف	٢	٢٨٦		١٠ ١٨	٦٣ ١٠٩	كنز	١١	١٤	وكانت	٦٦	١٢		١٩	٤		١٢	٧٨
	١٣	٨		٦٥	٧	لكلماته	٦	١١٥		١٨	٨١	وكنت	١٠	٩١	وأكن	١٣	٣٣		٢٨	٨٢
	٢٢	٣٥	نكلف	٦	١٥٦	كلمات	٢	٣٥		٢٥	٩		٣٩	٦٠		٦٣	١٠	مكانكم	١٠	٢٨
كل	٢٣	٢٨		٧	٤٠	بكلمات	٢	١١٨	وكنوز	٢٦	٥٨	كنت	١٢	٢٩	آك	١٩	٢٠	مكانتكم	٦	١٣٥
	٣٥	١٣		٢٣	٦٤	الكلم	٣٥	١١	الكنوز	٢٨	٧٦	لكنت	٣٧	٥٥	لأكونن	٦	٧٧		١١	٩٥ ١٢٢
بكل	٢٩	٤٨	نكلف	٢	٢٣٣	الكلم	٤	٤٦	كنزهما	١٨	٨١		٣٩	٥٨	نكونا	٢	٢٨٣		٣٩	٤٠
لكل	٥	٥٢		٤	٨٦		٥	١٦ ٣٥	الكنس	٨١	١٦	وكنت	٥	١١٧	ليكونا	٤١	٢٩	مكانهم	٣٦	٦٧
	٧	٣٦	المتكلفين	٣٨	٨٦	وكلمته	٤	١٦٩	الكهف	١٨	٩ ١٠		١٩	٢٣	تكونا	٧	١٩	فتكوى	٩	٣٥
ولكل	٢	١٤٣	كلم	٢	٢٥٤	كلمتنا	٣٧	١٧١	كهفهم	١٨	١٦ ٢٢	كانا	٢	٣٤	فتكونا	٢	٣٣	كي	٢٠	٣٣ ٤١
	٤	٣٧	وكلم	٤	١٦٢	بكلماته	٨	٧	وكهلا	٣	٤١		٥	٧٩		٧	١٨		٢٨	١٢
	٦	١٢٢	كلمه	١٢	٥٤		١٠	٨٢		٥	١٠٩	كانتا	٤	١٧٥	يكونون	٧٢	١٩	كيلا	٥٩	٧
	٤٦	١٨	وكلمه	٧	١٣٩		٤٢	٢٣	كاهن	٦٩	٤٢		٢١	٣١	ويكونون	١٩	٨٥	كدت	١٧	٧٦
وكل	٣٦	١١	وكلمهم	٦	١١١	لكلماته	٦	١١٥	بكاهن	٥٢	٢٩		٦٦	١٠	ليكونوا	١٩	٨٤		٣٧	٥٤
	٧٨	٢٩	ويكلم	٣	٤١		١٨	٢٦	كهيعص	١٩	١	كن	٢	٢٢٨		٣٥	٦	كدنا	١٢	٧٦
كلا	٤	١٢٩	تكلم	٥	١٠٩	وكلماته	٧	١٥٨	وأكواب	٨٨	١٤		٤	١٠٢	فليكونوا	٤	١٠٢	وأكيد	٨٦	١٦
	٦	٨٦	تكلم	٣	٣٦	تكليما	٤	١٦٢	بأكواب	٥٦	١٨		٦٥	٦	ليكونن	٣٥	٤٠	لأكيدن	٢١	٥٨
	٧	٤٤		١٩	١١	تكلمنا	٧	[illegible]	وأكواب	٤٣	٧١	فكنتم	٢٣	٦٦ ١٠٧	يكن	٤٩	١١	يكيدون	٨٦	١٥
	١١	١١٣	نكلم	١٩	٣٠		١٠	٧٨		٧٦	١٥	كنتن	٣٣	٢٨ ٢٩	تكونون	٤	٩١	فيكيدوا	١٢	٥
	١٧	٢١	يكلمه	٤٢	٥٠		٢٨	٣٥	كاد	٩	١١٨	لكنا	٦	١٥٨	لتكونوا	٢	١٣٧	كيدوني	٧	١٩٤
فكلا	٢٩	٣٩	يكلمنا	٢	١١٢		٤٦	١٦		٢٥	٤٤		٣٤	٣٠		٤٠	٦٩	فكيدوني	١١	٥٨
كله	٨ ١١	٣٩ ١٢٣	يكلمهم	٢	١٦٩	ألكم	٥٣	٢١	كانت	٢٩	٩		٣٧	١٦٩	وتكونوا	١٢ ٢٢	٩ ٢٧	فكيدون	٧٧	٣٩

كلمات	سورة	آيات	كلمات	سورة	آيات	كلمات	سورة	آيات	كلمات	سورة	آيات	كلمات	سورة	آيات	كلمات	سورة	آيات	كلمات	سورة	آيات
كَيْدُ	۲۰	۲۲	وَمَلٰئِكَتُهٗ	۳۳	۴۲	لِبَاسًا	۲۵	۴۹	لَدُنْهُ	۴	۴۴	لَطِيْفٌ	۳۱	۱۵	وَلَعَنَهٗ	۴	۹۵	يَلْتَفِتْ	۱۱	۸۳
	۴۰	۲۶/۳۰	وَمَلٰئِكَتِهٖ	۲	۹۷/۲۸۵		۷۸	۱۰		۱۸	۲	لَطِيْفٌ	۴۲	۱۸	لَعَنَهُمُ	۲	۸۲		۱۵	۶۵
كَيْدٌ	۷۷	۳۹		۴	۱۳۵	لِبَاسَهُمَا	۷	۲۶	لَدُنَّا	۱۲/۲۰	۲۵/۱۸	اللَّطِيْفُ	۶	۱۰۳		۴	۴۶/۵۲	لِتَلْفِتَنَا	۱۰	۷۸
كَيْدِ	۸	۱۸	وَمَلٰئِكَتَهٗ	۳۳	۵۶	وَلِبَاسُهُمْ	۲۲	۲۳	لَدَى	۵۰	۲۲/۲۸		۶۷	۱۴		۳۳	۵۷	تَلْفَحُ	۲۳	۱۰۶
كَيْدَ	۴	۷۸	لُؤْلُؤٌ	۵۲	۲۴		۳۵	۳۰	لَدَيَّ	۲۷	۱۰	لَطِيْفًا	۳۳	۳۴		۴۷	۲۵	يَلْفِظُ	۵۰	۱۷
	۱۳	۵۲	اللُّؤْلُؤُ	۵۵	۲۲	لَبُوْسٍ	۲۱	۸۰	وَلَدَيْنَا	۲۳/۵۰	۶۲/۳۵	تَلَظّٰى	۹۲	۱۴	وَلَعَنَهُمُ	۹	۶۹	وَاَلْفَيَا	۱۲	۲۵
كَيْدِيْ	۷	۱۸۲	اللُّؤْلُؤِ	۵۶	۲۲	لَبَنٍ	۴۷	۱۷	لَدَيْهِ	۱۸	۹۰	لَظٰى	۷۰	۱۵	وَلَعَنَهُمْ	۴۸	۶	اَلْفَوْا	۳۷	۶۲
	۶۸	۴۵	لُؤْلُؤًا	۷۶	۱۹	لَبَنًا	۱۶	۶۶		۵۰	۱۷	وَيَلْعَبْ	۱۲	۱۲	لَعَنّٰهُمْ	۵	۱۶	اَلْفَيْنَا	۲	۱۶۵
كَيْدَهٗ	۲۲	۱۵	وَلُؤْلُؤًا	۲۲	۲۳	لَجُّوْا	۶۷	۲۱	لَدَيْنَا	۳	۵۴	يَلْعَبُوْنَ	۶	۹۱	وَيَلْعَنُ	۲۹	۲۴	بِالْاَلْقَابِ	۴۹	۱۱
كَيْدَكُمْ	۳	۱۱۶		۳۵	۳۰	لَلَجُّوْا	۲۳	۷۷		۳۶	۳۲/۵۳		۷	۹۶	يَلْعَنُ	۴	۵۵	لَوَاقِحَ	۱۵	۲۲
	۵۲	۴۶	لَبِثَ	۱۱	۷۲	لُجَّةً	۲۷	۴۴		۴۳	۳		۲۱	۲	يَلْعَنُهُمُ	۲	۱۵۴	فَالْتَقَطَهٗ	۲۸	۷
كَيْدَكُنَّ	۱۲	۲۸	فَلَبِثَ	۱۲	۴۲	لُجِّيٍّ	۲۴	۴۰		۷۳	۱۲		۴۴	۸	وَيَلْعَنُهُمُ	۲	۱۵۴	يَلْتَقِطْهُ	۱۲	۱۰
بِكَيْدِهِنَّ	۱۲	۵۰		۲۹	۱۳	مَلْجَاٍ	۴۲	۴۶	وَتَلَذُّ	۴۳	۷۱		۵۲	۱۲	نَلْعَنَهُمْ	۴	۵۰	تَلْقَفْ	۷	۱۱۴
كَيْدَهٗ	۲۰	۶۲	لَلَبِثَ	۳۷	۱۴۴	مَلْجَاَ	۹	۱۱۹	لَذَّةٍ	۳۷	۴۵	وَيَلْعَبُوْا	۴۳	۸۳	وَالْعَنْهُمْ	۳۳	۶۸		۲۶	۴۴
كَيْدَكُمْ	۲۰	۶۷	لَبِثْتَ	۲	۲۶۱	مَلْجَاً	۹	۵۷		۴۷	۱۷		۷۰	۴۲	لُعِنَ	۵	۸۲	تَلْقَفْ	۲۰	۷۲
كَيْدَكُنَّ	۱۲	۲۸	فَلَبِثْتَ	۲۰	۴۲	يُلْحِدُوْنَ	۷	۱۷۹	لَازِبٍ	۳۷	۱۱	وَنَلْعَبُ	۹	۶۶	لُعِنُوْا	۲۴	۲۳	فَالْتَقَمَهُ	۳۷	۱۴۲
كَيْدَهُمْ	۱۰۵	۲	وَلَبِثْتَ	۲۶	۱۷		۱۶	۱۰۵	وَاَلْزَمَهُمْ	۴۸	۲۶	لَعِبٌ	۶	۳۲	وَلُعِنُوْا	۵	۶۹	لُقْمٰنَ	۳۱	۱۲
كَيْدَهُنَّ	۱۲	۳۳/۳۴	لَبِثْتُ	۲	۲۶۱		۴۱	۴۰	اَلْزَمْنٰهُ	۱۷	۱۴		۴۷	۳۸	لَعْنًا	۳۳	۶۸	لُقْمٰنُ	۳۱	۱۱
الْمَكِيْدُوْنَ	۵۲	۴۲		۱۰	۱۶	بِاِلْحَادٍ	۲۲	۲۶	اَنُلْزِمُكُمُوْهَا	۱۱	۳۰		۵۷	۱۹	لَعْنَةُ	۲	۱۵۶	لَقِيْنَا	۱۸	۷۲
وَكَيْفَ	۳	۹۶	لَبِثُوْا	۱۸	۱۱/۲۵	مُلْتَحَدًا	۱۸	۲۶	لِزَامًا	۲۰	۱۲۹	وَلَعِبٌ	۲۹	۶۳		۷	۴۲	لَقُوْا	۲	۱۴/۷۱
	۴	۲۵		۳۰	۵۵		۷۲	۲۲		۲۵	۷۷	لَعِبًا	۶	۶۹		۱۱	۲۰	لَقِيْتُمْ	۸/۴۷	۱۵/۴
	۵	۴۷		۳۴	۱۳	اِلْحَافًا	۲	۲۷۵	لِسَانُ	۱۶	۱۰۵	وَلَعِبًا	۵	۵۸	فَلَعْنَةُ	۲	۸۹	لَقِيْتُمْ	۸	۴۷
	۶	۸۱	وَلَبِثُوْا	۱۸	۲۳	يَلْحَقُوْا	۳	۱۶۳	لِسَانٌ	۱۶	۱۰۵		۷	۴۹	اللَّعْنَةُ	۱۳	۲۵	لَقِيَا	۱۸	۶۱
	۱۴	۶۷	لَبِثْنَا	۱۸	۱۸		۶۲	۳	لِسَانِ	۵	۸۲	لٰعِبِيْنَ	۲۱	۱۶		۴۰	۵۵	[illegible]	۳	۱۱۵
كِلْتُمْ	۱۷	۳۷		۲۳	۱۱۵	اَلْحَقْتُمْ	۳۴	۲۶	بِلِسَانِ	۱۴	۴		۴۴	۳۸	لَعْنَةَ	۳	۶۱/۸۷	يَلْقَ	۲۵	۶۸
كَالُوْهُمْ	۸۳	۳	يَلْبَثُوْنَ	۱۷	۷۸	اَلْحَقْنَا	۵۲	۲۱	بِلِسَانٍ	۲۶	۱۹۵	اللّٰعِبِيْنَ	۲۱	۵۶		۲۴	۷	يَلْقَوْنَ	۱۹	۶۰
اكْتَالُوْا	۸۳	۲	يَلْبَثُوْا	۱۰	۴۵	وَاَلْحِقْنِيْ	۱۲	۱۰۲	لِسَانَ	۱۹	۵۱	لَعَلَّكَ	۳۳	۶۳	لَعْنَةً	۱۱	۶۰/۹۹	يَلْقٰىهُ	۱۷	۱۴
نَكْتَلْ	۱۲	۶۳		۴۶	۳۵		۲۶	۸۳		۲۶	۸۴		۴۲	۱۶		۲۸	۴۲	يَلْقَوْنَهٗ	۹	۷۸
كَيْلٌ	۱۲	۶۵		۷۹	۴۶	وَلَحْمُ	۵	۳	لِسَانًا	۲۸	۳۴		۶۵	۱	اللَّعْنَةَ	۱۵	۳۵		۳۳	۴۳
الْكَيْلَ	۱۲	۶۳	تَلْبَثُوْا	۳۳	۱۴	وَلَحْمِ	۵۲	۲۲		۴۶	۱۱	لَعَلِّيْ	۱۲	۴۶	لِتَشْقٰى	۲۸	۷۹	تَلْقَوْهُ	۳	۱۴۳
كَيْلَ	۱۲	۶۰/۶۵	لٰبِثِيْنَ	۷۸	۲۳	وَلَحْمِ	۵۶	۲۱	وَلِسَانًا	۹۰	۹		۲۰	۱۰	اللّٰعِنُوْنَ	۲	۱۵۴	وَلَقّٰهُمْ	۷۶	۱۱
الْمِكْيَالَ	۱۱	۸۴/۸۵	لُبَدًا	۹۰	۶	لَحْمَ	۶	۱۴۶	بِاَلْسِنَةٍ	۳۳	۱۹		۲۳	۱۰۲	مَلْعُوْنِيْنَ	۳۳	۶۱	لَتُلَقَّى	۲۷	۶
اكْتَالُوْا	۳	۱۴۰	لِبَدًا	۷۲	۱۹		۴۹	۱۲	لِسَانِيْ	۲۰	۲۸		۲۸	۲۹/۳۸	الْمَلْعُوْنَةَ	۱۷	۶۲	وَيُلَقَّوْنَ	۲۵	۷۵
	۲۳	۷۸	وَلَلَبَسْنَا	۶	۹	وَلَحْمَ	۲	۱۷۳		۲۶	۱۲		۴۰	۳۸	لُغُوْبٌ	۳۵	۳۲	يُلَقّٰىهَا	۲۸	۸۰
بَابُ اللَّامِ			يَلْبِسُوْنَ	۶	۹		۱۶	۱۱۶	بِلِسَانِكَ	۱۹	۹۷	لَعَلَّكَ	۲۰	۱۳۰	لُغُوْبٍ	۵۰	۳۷		۴۱	۳۵
اَوَلَا	۲	۷۲	يَلْبِسُوْا	۶	۸۲	لَحْمًا	۲۳	۱۴		۴۴	۵۸		۲۶	۳	وَالْغَوْا	۴۱	۲۵	يُلٰقُوْا	۴۳	۸۳
	۹	۱۲۷	وَلِيَلْبِسُوْا	۶	۱۲۸		۳۵	۱۳	لِسَانَكَ	۷۵	۱۶	فَلَعَلَّكَ	۱۱	۱۴	لَغْوٌ	۵۲	۲۳		۵۲	۴۵
	۱۹	۶۸	تَلْبِسُوْنَ	۳	۶۴	لُحُوْمُهَا	۲۲	۳۸	اَلْسِنَتُكُمُ	۱۶	۱۱۷		۱۸	۵	اللَّغْوِ	۲۳	۳		۷۰	۴۲
الْمَلَكَيْنِ	۲	۹۶	تَلْبِسُوْا	۲	۳۹	لَحْنِ	۴۷	۳۲	اَلْسِنَتُهُمُ	۱۶	۶۴	لَعَلَّهٗ	۲۰	۴۶	بِاللَّغْوِ	۲	۲۲۵	فَاَلْقٰى	۷	۱۰۷
مَلٰئِكَةً	۱۷	۹۷	يَلْبِسَكُمْ	۶	۶۵	بِلِحْيَتِيْ	۲۰	۹۵		۲۴	۲۴		۲۱	۱۱۱		۵	۹۱		۲۶	۳۲/۴۵
	۶۶	۶	يَلْبَسُوْنَ	۴۴	۵۳	لُدًّا	۱۹	۹۷	اَلْسِنَتِكُمْ	۳۰	۲۱		۴۰	۳		۲۵	۷۲	وَاَلْقٰى	۷	۱۵۰
بِالْمَلٰئِكَةِ	۱۵	۷	وَيَلْبَسُوْنَ	۱۸	۳۰	اَلَدُّ	۲	۲۰۰	بِاَلْسِنَتِكُمْ	۲۴	۱۵	لَعَلَّنَا	۲۶	۳۹	لَغْوًا	۱۹	۶۳		۱۶	۱۵
وَالْمَلٰئِكَةِ	۲	۱۵۶/۱۷۳	تَلْبَسُوْنَهَا	۱۶	۱۴	لَدُنْ	۱۱	۱	بِاَلْسِنَتِهِمْ	۴	۴۸	وَلَعَلَّهُمْ	۷	۱۶۴/۱۷۴		۵۶	۲۴		۳۱	۹
	۳	۸۱		۳۵	۱۳		۲۷	۶		۴۸	۱۱		۱۶	۴۶		۷۸	۲۵	وَاَلْقَتْ	۸۴	۴
	۱۷	۹۴	لَبْسٍ	۵۰	۱۵	لَدُنِّيْ	۱۸	۷۵	اَلْسِنَتَهُمْ	۳	۷۲	لَعَمْرُكَ	۳۳	۶۴	اللَّغْوَ	۲۸	۵۵	وَاَلْقَيْتُ	۲۰	۴۰
مَلٰئِكَةً	۲۳	۲۴	وَلِبَاسُ	۷	۲۵	لَدُنْكَ	۳	۸/۳۸	وَاَلْسِنَتَهُمْ	۶۰	۲	لَعْنَتَ	۷	۳۶	لَاغِيَةً	۸۸	۱۱	اَلْقَوْا	۷	۱۱۳
	۴۱	۱۳	لِبَاسٌ	۲	۱۸۳		۴	۷۷	وَلْيَتَلَطَّفْ	۱۸	۱۸	لَعَنَّا	۴	۵۰	وَالْتَفَّتِ	۷۵	۲۹		۱۰	۸۱
	۴۳	۶۰	لِبَاسَ	۱۶	۱۱۲		۱۷	۸۲	لَطِيْفٌ	۱۲	۱۰۱	لَعَنَهُ	۴	۱۱۸	اَلْفَافًا	۷۸	۱۶	فَاَلْقَوْا	۱۶	۸۶
	۷۴	۳۱	لِبَاسًا	۷	۲۵		۱۸/۱۹	۲/۵		۲۲	۶۲		۵	۶۵	لَفِيْفًا	۱۷	۱۰۶		۲۶	۴۳

كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات
فالقوا	١٤	٣٠	فتلقى	١٧	٤١	كلمح	٥٤	٥٠	لمتنني	١٢	٣٢	والليل	٧٤	٣٦	مائة	٢	٢٦١	متاعنا	١٢	١٧
والقوا	٤	٩٢	تلقوا	٢	١٩١	يلمزون	٩	٨٠	تلومونى	١٤	٢٢		٨٤	١٧		٢٤	٢	متاعنا	١٢	٧٩
	١٤	٨٩	فتلقى	٢	٣٥	تلمزوا	٤٩	١١	ولوموا	١٤	٢٢		٨٩	٣	مائتين	٨	[illegible]	متاعهم	١٢	٦٥
وألقينا	٥	٦٩	تلقونه	٢٤	١٥	يلمزك	٩	٥٨	يتلاومون	٦٨	٣٠		٩١	٤	متعت	٤٣	٢٨	وأمتعتكم	٤	١٠٣
	١٥	١٩	يتلقى	٥٠	١٦	لمزة	١٠٤	١	لومة	٥	٥٩		٩٢	١	متعنا	١٥	٨٨	متين	٧	١٨٢
	٣٨	٣٣	وتتلقاهم	٢١	١٠٣	لمستم	٤	٤٦	لآثم	٥	٥٩		٩٣	٢		٢٠	١٣١		٦٨	٤٥
	٥٠	٧	ألقى	٣	١٤٩ ١٥٠		٥	٩	اللوامة	٧٥	٢	ليال	١٩	١١		٢١	٤٥	المتين	٥١	٥٨
ألقاه	١٢	٩٦		٨	٤٢	لمسنا	٧٢	٨	بملوم	٥١	٥٤		٦٩	٧	متعتهم	٢٥	١٩	فتمثل	١٩	١٧
ألقاها	٤	١٦٩	فالتقى	٥٤	١٢	تلمسوه	٦	٧	ملوما	١٧	٣١ ٤١	وليال	٨٩	١	متعناه	٢٨	٦١	مثل	٢	٢٧٥ ٢٢٨ ٢٣٣
فألقاها	٢٠	٢١	التقتا	٣	١١	فالتمسوا	٥٧	١٣	ملومين	٢٣	٦	ليالي	٣٤	١٧	متعناهم	٢٦	٢٠٥		٤	١٢ ١٧٥
يلقى	٢٢	٥١ ٥٢	التقيتم	٨	٤٥	ألن	٣	١٢٠		٧٠	٣٠	ليلها	٧٩	٢٩	فمتعناهم	٣٧	١٤٨		٥	٩٦
	٤٠	١٥	يلتقيان	٥٥	١٩	لهب	١١١	١ ٣	مليم	٣٧	١٤٢	ليلة	٩٧	١ ٣	ومتعناهم	١٠	٩٨		٣٥	١٥
يلقى	٧	١١٢	لآتيه	٢٨	٦١	اللهب	٧٧	٣١		٥١	٤٠	ليلة	٩٧	١	يمتعكم	١١	٣	لمثل	٣٧	٥٩
	٢٠	٦٨	لقاء	٤١	٥٤	يلهث	٧	١٧٥	لونها	٢	٦٩	ليلة	٤٤	٣	فأمتعه	٢	١٢٠	بمثل	٢	١٣٧
سألقي	٨	١٢	ولقاء	٧	١٤٥	فألهمها	٩١	٨	ألوانه	١٦	١٣ ٦٩	ليلة	٢	١٨٧	أمتعكن	٣٣	٢٨		١٦	١٢٧
يلقون	٣	٤٤		٣٠	١٥	ألهاكم	١٠٢	١		٣٥	٢٥	ليلة	٢	٥١	نمتعهم	٣١	٢٣		١٧	٩٠
	٢٦	٢٢٣	لقائه	٣٢	٢٣	ويلههم	١٥	٣		٣٩	٢٢		٧	١٣٨	سنمتعهم	١١	٥٠		٢٢	٥٩
ويلقوا	٤	٩٣	ولقائه	١٨	١٠٥	تلهكم	٦٣	٩	ألوانها	٣٥	٢٥	لئن	٢	١٤٥	فمتعوهن	٣٣	٤٨	مثله	٣	١٣٤
تلقون	٦٠	١		٢٩	٢٢	تلههم	٨٠	١٠	وألوانكم	٣٠	٢١		٤	١٤٣	ومتعوهن	٢	٢٣٧		٧	١٦٨
سنلقي	٣	١٤٤	لقاءنا	١٠	٧ ١١ ١٥	تلهيهم	٢٤	٣٧	يلوون	٣	٧٢		٥٧	٢٩	يتمتعون	٢٦	٢٠٧	مثله	١٣	١٨
	٧٣	٥		٣٥	٢٢	لهو	٢٩	٦٤	تلوون	٣	١٤٧	لئن	٣	١٥٣	تمتعون	٣٣	١٦	مثلها	٤٢	٣٨
فليلقه	٢٠	٤٠	بلقاء	١٠	١٥	ولهو	٦	٣٢	تلووا	٤	١٣٤	تلين	٣٩	٢٤	تمتع	٣	١٩٢		٨٩	٧
ألق	٧	١١٤	بلقاء	٧	٤٥		٤٧	٣٨	ليا	٤	٤٨	وألنا	٣٤	١٠	تمتعوا	١١	٦٨	مثلنا	١٤	١٢
	٢٨	٣١		٢٨	٢١		٥٧	١٩	لووا	٦٣	٥	لينة	٥٩	٥		١٤	٣٥		٢٦	١٥٤ ١٨٦
وألق	٢٠	٧٢	التلاق	٤٠	١٥	للهو	٦٢	١١	ليت	٢٨	٧٩	لينا	٢٠	٤٦		٥١	٤٣		٣٦	١٤
	٢٧	١٠	ملاق	٦٩	٢٠	لهو	٣١	٥		٢٦	٢٥	باب الميم			فتمتعوا	١٦	٥٧	مثلكم	١٤	١٣
ألقينا	٥٠	٢٣	ملاقوا	٢	٤٦ ٢٥٠	لهوا	٧	٤٩		٤٣	٣٧	بم	٢٧	٣٥		٣٠	٣٣		١٨	١١٠
ألقوا	٧	١١٣		١١	٣١		٢١	١٧	لبنها	٤٩	٢٧	فبم	١٥	٥٤	وتمتعوا	٧٧	٤٦		٢١	٣
	١٠	٨٠	ملاقيكم	٦٢	٨		٦٢	١١	لبثنا	٦	٢٧	ربما	٣	٧٣	يتمتعون	٤٧	١٣		٢٣	٢٤ ٣٣
	٢٠	٦٩	ملاقوه	٢	٢٢٣	ولهوا	٦	٦٩		٣٣	٦٦		٤	٣٨	وليتمتعوا	٢٩	٦٦		٤١	٥
	٢٦	٤٢	فملاقيه	٨٤	٦	لاهية	٢١	٣	لبثت	٢	١٠٧		٩	٧٨	ويتمتعوا	١٥	٣	مثلهم	٤	١٣٩
فألقيه	٢٨	٧	ملقون	١٠	٨٠	فلو	٦	١٥٠	ولبثت	٣	٢٢		٤٠	٧٢ ٧٥	تمتع	٣٩	١١	بمثله	١٧	٩٠
فألقه	٢٧	٢٨		٢٥	٤٢		٢٦	١٠٢	لئن	٤	٩٦		٤٦	١٩	استمتع	٦	١٢٨		١٨	١٠٩
ألقيا	٢٠	٢٠	الملقين	٧	١١٢		٤٧	٢٣		٦	١٦٠	عم	٧٨	١		٩	٧٠	كمثله	٤٢	٩
فألقياه	٥٠	٢٥	فالملقيات	٧٧	٥	ولات	٣٨	٢		١٣	٤٣	أفما	٣٧	٥٦	فاستمتعوا	٩	٧٠	بمثله	٢٤	١٧
فألقوه	١٣	٩٣	المتلقيان	٥٠	١٦	اللات	٥٣	١٩		٨٨	٢٢	فيم	٣	٩٩	استمتعتم	٣	٢٨	مثلها	٢	١٠٠
	٣٧	٩٥	ولكني	٧	٥٩ ٦٥	لوح	٨٥	٢٢	لئن	٥	٦٦		٧٩	٤٣	فاستمتعتم	٩	٧٠	بمثلها	١٠	٢٧
وألقوه	١٣	١٠		١١	٣١	ألواح	٥٤	١٣	لئن	٧	١٧١	لما	٢	[illegible]	واستمتعتم	[illegible]	١٩	مثلنا	٢٣	٤٩
ألقى	٢٧	٢٩		٤٦	٢٢	الألواح	٧	١٤٢	لبنوا	٣	١٠٩		٣	٧٥	فمتاع	٢٨	٦٠	ومثله	٥	٤٠
	٤٣	٥٣	ولكنه	٧	١٧٥	الألواح	٧	١٤٩ ١٥٤		٦	٨٩		٦٨	٣٨ ٣٩		٤٢	٣٤		١٣	١٨
	٦٧	٨	لكنا	١٨	٣٦	لواحة	٧٤	٢٩	لئن لم	٥	٧٢	فلم	٢	٨٥	ومتاع	٢	٣٤		٣٩	٤٨
وألقى	٥٣	٢٥	ولكنا	٢٠	٨٩	لواذا	٢٤	٦٣		١٥	٢٠		٣	٥٩ ١٨٠		٧	٢٣	مثلها	٦	١٦١
فألقى	٣٠	٧٣		٢٨	٢٤٥	لوط	١١	٨٣	ولئن	٢	١٢٠		٥	٢١		٢١	١١١		٤٠	٤٣
	٢٦	٤٥	ولكنكم	٣٠	٥٦		٢٦	١٦٧	لئن	٣٣	٣١	ولما	٢١	٦٧	متاع	١٣	١٨	مثلنا	١١	٢٩
وألقى	٧	١١٧		٥٧	١٣	لوط	٢٦	١٦١	الليل	٦	٧٦	مم	٨٦	٥	متاع	١٠	٢٣	مثلكم	٢٢	٣٦
ألقوا	٢٥	١٤	ولكنهم	٩	٥٦		٢٩	٢٥		٣٩	٣٧ ٤٠	مائة	٢	٢٦١		٢٨	٦١	مثلهم	١٧	١٠١
	٦٧	٧	لما	٨٩	٢٠	لوطا	١١	٧٩		٤١	٣٧	مائة	٨	٢٥٩	ومتاعا	١٦	٨٢		٣٦	٨١
يلقى	٢٥	٩	اللمم	٥٣	٣٣		٢٩	٣١ ٣٢	بليل	٢٨	٧٢	مائة	٣٧	١٤٢		٣٦	٤٣	ومثلهم	٢١	٨٤
	٢٨ ٤١	٣٩ ٤٠	كلمح	١٦	٧٩		٣٧	١٣٣	وبالليل	٣٧	١٣٨	مائة	١٨	٢٤		٥٦	٧٢		٣٨	٤٢

كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات
مِثْلِهِنَّ	۶۵	۱۲	الْمِحَالِ	۱۳	۱۴	تَمُرُّ	۲۷	۹۰	وَالْمَرْجَانُ	۵۵	۲۲ ۵۸	مَسَّنِيَ	۲۱	۸۳	مَسْحًا	۳۸	۳۲	تَمْشُونَ	۵۷	۲۸
مِثْلَيْهَا	۳	۱۵۹	امْتَحَنَ	۴۹	۳	يَمُرُّونَ	۱۲	۱۰۵	تَمْرَحُونَ	۴۰	۷۵		۳۸	۳۰	الْمَسِيحُ	۳	۴۰	امْشُوا	۳۸	۵
مِثْلَيْهِمْ	۳	۱۱	فَامْتَحِنُوهُنَّ	۶۰	۱۰	لَتَمُرُّونَ	۳۷	۱۳۷	مَرَحًا	[illegible]	[illegible]	مَسَّهُ	۱۰	۱۲		۴	۱۶۹ ۱۷۰	فَامْشُوا	۶۷	۱۵
وَمِثْلَ	۲	۱۶۶	فَمَحَوْنَا	۱۷	۱۳	مَرَّةٍ	۹	۸۱ ۱۲۷		۳۱	۱۷		۱۷	۸۵		۵	۱۹ ۷۴	مَشْيِكَ	۳۱	۱۸
	۴	۳۱	يَمْحُوا	۱۳	۳۹		۲۰	۳۸	مَرَدُوا	۹	۱۰۲		۴۱	۴۹ ۵۱		۹	۳۰	مَشَّاءٍ	۶۸	۱۱
مَثَلُ	۲۲	۷۲	وَيَمْحُ	۴۲	۲۳	مَرَّتَانِ	۲	۲۲۹	مَارِدٍ	۳۷	۷		۷۰	۲۰ ۲۱	الْمَسِيحَ	۴	۱۵۶	مِصْرَ	۱۲	۲۱
الْمَثَلُ	۱۶	۶۲	مَوَاخِرَ	۱۶	۱۴	مَرَّتَيْنِ	۹	۱۰۲ ۱۲۷	مُرِيبٍ	۲۲	۳	مَسَّنَا	۱۲	۸۸		۵	۱۹		۴۳	۵
	۳۰	۲۶		۳۵	۱۳		۱۷	۴	مَرِيئًا	۴	۱۷		۵۰	۳۷	وَالْمَسِيحَ	۹	۳۱	بِمِصْرَ	۱۰	۸۷
مَثَلُ	۱۷	۹۱	مَدَّ	۱۳	۳		۲۸	۵۴	مُمَرَّدٌ	۲۷	۴۴	مَسَّكُمُ	۱۶	۵۵	مَسَدٍ	۱۱۱	۵	مِصْرَ	۱۲	۱۰۰
	۱۸	۵۲		۲۵	۴۷		۳۳	۳۱	مَرِضْتُ	۲۶	۸۰		۱۷	۶۹	لَمَسَخْنَاهُمْ	۳۶	۶۷	مِصْرًا	۲	۵۸
	۳۰	۵۸	مَدَدْنَاهَا	۱۵	۱۹	مُرْتَابٌ	۲۴	۵۷	مَرَضًا	۲	۹	لَمَسَّكُمْ	۸	۶۹	يُمَسِّكُونَ	۷	۱۶۹	مُضْغَةً	۲۲	۵
	۳۹	۲۸		۵۰	۷	مِرَّةٍ	۵۳	۶	الْمَرِيضِ	۲۴	۶۰		۲۴	۱۴	أَمْسَكَ	۶۷	۲۱	مُضْغَةً	۲۳	۱۴
تَمَثَّلَ	۲۵	۳۵	فَلْيَمْدُدْ	۱۹	۷۶	وَأَمَرُّ	۵۴	۴۶		۴۸	۱۷	مَسَّهُمْ	۷	۲۰۰	أَمْسَكْنَ	۵	۶	الْمُضْغَةَ	۲۳	۱۴
مَثَلَ	۳	۵۲		۲۲	۱۵	مُسْتَمِرٌّ	۵۴	۲	مَرِيضًا	۲	۱۸۴ ۱۸۵ ۱۹۶	مَسَّتْهُ	۱۱	۱۲	لَأَمْسَكْتُمْ	۱۷	۱۰۲	وَمَضَى	۴۳	۷
	۱۸	۴۳	تَمُدَّنَّ	۱۵	۸۸	مُسْتَمِرٌّ	۵۴	۱۹	مَرْضَى	۴	۴۳ ۱۰۲		۴۱	۵۰	أَمْسَكَهُمَا	۳۵	۳۹	مَضَتْ	۸	۳۹
وَمَثَلًا	۲۴	۳۴		۲۰	۱۳۱	الْمَرْءُ	۷۸	۴۱		۵	۹	مَسَّتْهُمْ	۲	۲۱۰	يُمْسِكُ	۳۵	۳۹	أَمْضِيَ	۱۸	۵۹
	۴۳	۵۶	وَنَمُدُّ	۱۹	۸۲		۸۰	۳۴	وَالْمَرْوَةَ	۲	۱۵۳		۱۰	۲۱	وَيُمْسِكُ	۲۲	۶۴	وَامْضُوا	۱۵	۶۵
الْأَمْثَالَ	۲۹	۴۲	يَمُدُّهُ	۳۱	۲۶	الْمَرْءِ	۲	۹۶	تُمَارِ	۱۸	۲۱		۲۱	۴۷	فَيُمْسِكُ	۳۹	۴۳	مُضِيًّا	۳۶	۶۷
	۵۹	۲۱	وَيَمُدُّهُمْ	۲	۱۴		۸	۲۴	يُمَارُونَ	۴۲	۱۷	لَيَمَسَّنَّ	۵	۷۷	يُمْسِكُ	۳۵	۲	وَأَمْطَرْنَا	۷	۸۲
كَأَمْثَالِ	۵۶	۲۲	يَمُدُّونَهُمْ	۷	۲۰۱	مَرِيئًا	۴	۴	أَفَتُمَارُونَهُ	۵۳	۱۲	يَمْسَسْنِي	۳	۴۲	تُمْسِكُوا	۶۰	۱۰		۱۱	۸۴
مَثَلُهُ	۶	۱۲۲	مُدَّتْ	۸۴	۳	امْرُؤٌ	۴	۱۷۵	فَتَمَارَوْا	۵۴	۳۶		۱۹	۲۰	أَيُمْسِكُهُ	۱۶	۶۱		۱۵	۷۴
فَمَثَلُهُ	۲	۲۶۶	أَمَدَّكُمْ	۲۶	۱۳۲ ۱۳۳	امْرَأَ	۱۹	۲۹	تَتَمَارَى	۵۳	۵۶	يَمَسَّكَ	۱۹	۴۶	يُمْسِكُهُنَّ	۱۶	۸۱		۲۶	۱۷۳
	۷	۱۷۵	وَأَمْدَدْنَاكُمْ	۱۷	۶	امْرَأَتُ	۳	۳۱	يَمْتَرُونَ	۱۵	۶۳	يَمْسَسْكَ	۶	۱۷		۶۷	۱۹		۲۷	۵۹
مَثَلُهُمْ	۲	۱۶	وَأَمْدَدْنَاهُمْ	۵۲	۲۲		۱۲	۳۰ ۵۱		۱۹	۳۵		۱۰	۱۰۷	تُمْسِكُوهُنَّ	۲	۲۳۱	فَأَمْطِرْ	۸	۳۲
	۴۸	۲۹	نُمِدُّ	۱۷	۲۱		۲۸	۸	تَمْتَرُونَ	۶	۲	يَمَسُّهُ	۵۶	۷۸	أَمْسِكْ	۳۳	۳۷	أُمْطِرَتْ	۲۵	۴۲
وَمِثْلَهُمْ	۴۸	۲۹	يُمْدِدْكُمْ	۳	۱۲۰	امْرَأَةٌ	۴	۱۵ ۱۲۷		۴۴	۵۰	يَمَسُّنَا	۳۵	۳۲		۳۸	۳۸	[illegible]	۲۶	۱۷۳
أَمْثَالُهَا	۴۷	۱۱	يُمْدِدْكُمْ	۳	۱۲۱	امْرَأَتَ	۶۶	۱۰ ۱۱	تَمْتَرُنَّ	۴۳	۶۱	يَمْسَسْكُمْ	۳	۱۳۴	فَأَمْسِكُوهُنَّ	۲	۲۳۱		۲۷	۵۹
أَمْثَالَكُمْ	۶	۳۸	وَيُمْدِدْكُمْ	۷۱	۱۱	وَامْرَأَةً	۶۶	۱۰	الْمُمْتَرِينَ	۲	۱۴۲	وَلَيَمَسَّنَّكُمْ	۳۶	۱۷		۴	۱۹	مَطَرٍ	۴	۱۰۳
	۷	۱۹۳	أَتُمِدُّونَنِ	۲۷	۳۶	امْرَأَةً	۲۷	۲۳		۳	۵۳	يَمَسُّهُمْ	۶	۴۹		۶۵	۲	مَطَرُ	۲۵	۴۲
أَمْثَالَهُمْ	۲۰	۱۰۴	نُمِدُّهُمْ	۲۳	۵۷	وَامْرَأَةً	۳۳	۴۹		۶	۱۱۴		۱۱	۵۰	اسْتَمْسَكَ	۲	۲۵۷	مَطَرًا	۷	۹۲
أَمْثَالُهَا	۶	۱۶۱	مَدًّا	۱۹	۷۶ ۸۲	وَامْرَأَتَانِ	۲	۲۸۲		۱۰	۹۴		۱۵	۴۸		۳۱	۲۱		۲۶	۱۷۳
أَمْثَالَكُمْ	۴۷	۴۰	مَدَدًا	۱۸	۱۰۹	امْرَأَتَيْنِ	۲۸	۲۳	مِرْيَةٍ	۱۱	۱۱ ۱۱۱		۳۹	۶۲	فَاسْتَمْسِكْ	۴۳	۴۲		۲۷	۵۹
	۵۶	۶۱	مِدَادًا	۱۸	۱۰۹	امْرَأَتِي	۱۹	۵ ۹		۲۲	۵۴	يَمْسَسْهُمْ	۳	۱۶۸	مِسْكٌ	۸۳	۲۶	مُمْطِرُنَا	۴۶	۲۳
أَمْثَالَهُمْ	۴۷	۳	مُدَّتِهِمْ	۹	۳	وَامْرَأَتِي	۳	۳۵		۳۲	۲۳	تَمْسَسْهُ	۲۴	۳۵	فَإِمْسَاكٌ	۲	۲۲۹	يَتَمَطَّى	۷۵	۳۳
	۷۶	۲۸	مَمْدُودٍ	۵۶	۲۹	امْرَأَتُهُ	۵۱	۲۹		۴۱	۵۴	تَمَسَّنَا	۲	۷۴	مُمْسِكَ	۳۵	۲	مَعَ	۲۹	۶۹
الْمَثُلَاتُ	۱۳	۷	مَمْدُودًا	۷۴	۱۲	وَامْرَأَتُهُ	۱۱	۷۴	مِرَاءً	۱۸	۲۱		۳	۲۳	مُمْسِكَاتُ	۳۹	۳۹	مَعَهَا	۵۰	۲۰
الْمُثْلَى	۲۰	۶۶	مُمَدَّدَةٍ	۱۰۴	۹		۱۱۱	۴	مَرْيَمَ	۳	[illegible]	فَتَمَسَّكُمُ	۱۱	۱۱۵	مُسْتَمْسِكُونَ	۴۳	۲۰	مَعَكُمَا	۲۰	۴۸
التَّمَاثِيلُ	۲۱	۵۳	يُمْدِدْكُمْ	۸	۹	لِامْرَأَتِهِ	۱۲	۲۱		۱۹	۲۸	تَمْسَسْكُمْ	۳	۱۱۶	تُمْسُونَ	۳۰	۱۶	مَعَنَا	۹	۴۰
وَتَمَاثِيلَ	۳۴	۱۲	الْمَدِينَةَ	۲۸	۱۴	امْرَأَتَكَ	۱۱	۸۳	[illegible]	۳	۳۱ ۳۹	تَمَسُّوهَا	۷	۷۱	أَمْشَاجٍ	۷۶	۲		۱۱	۴۴
وَمَأْجُوجُ	۲۱	۹۶	الْمَدَائِنِ	۷	۱۰۹		۲۹	۳۲		۱۹	۱۶		۱۱	۶۷	مَشَوْا	۲	۱۹		۱۳	[illegible]
وَمَأْجُوجَ	۱۸	۹۳		۲۶	۳۵ ۵۳	امْرَأَتَهُ	۷	۸۱	وَمَرْيَمَ	۶۶	۱۲		۲۶	۱۵۶	يَمْشِي	۶	۱۲۲		۲۰	۴۹
مَجِيدٌ	۱۱	۷۶	لِمَدْيَنَ	۱۱	۹۷		۱۵	۶	وَمِزَاجُهُ	۸۳	۲۷	تَمَسُّوهُنَّ	۲	۲۳۷ ۲۳۸		۲۴	۴۴		۲۶	۱۶
	۸۵	۲۱	مَرَّ	۲	۲۶۱		۲۷	۵۸	مِزَاجُهَا	۷۶	۵ ۷		۳۳	۴۸		۶۷	۲۲	لَمَعَكُمْ	۵	۵۸
الْمَجِيدُ	۸۵	۱۵		۱۰	۱۲		۲۹	۳۱	وَمَزَّقْنَاهُمْ	۳۴	۱۸	يَتَمَاسَّا	۵۸	۴ ۵	وَيَمْشِي	۲۵	۸	الْمَعْزِ	۶	۱۴۴
الْمَجِيدِ	۵۰	۱		۱۱	۴۰	وَمَارُوتَ	۲	۹۶	مُزِّقْتُمْ	۳۴	۷	الْمَسِّ	۲	۲۷۶	تَمْشِي	۲۰	۴۱	الْمَاعُونَ	۱۰۷	۷
وَالْمَجُوسَ	۲۲	۱۷		۲۷	۹۰	مَرَجَ	۲۵	۵۵	مُمَزَّقٍ	۳۴	۷ ۱۸	مِسَاسَ	۲۰	۹۷		۲۸	۲۵	أَمْعَائِهِمْ	۴۷	۱۷
وَلِيُمَحِّصَ	۳	۱۳۵ ۱۴۸	فَمَرَّتْ	۷	۱۸۹		۵۵	۱۹	الْمُزْنِ	۵۶	۶۸	فَامْسَحُوا	۴	۴۶	تَمْشِ	۱۷	۳۹	لَمَقْتُ	۴۰	۱۰
يَمْحَقُ	۲	۲۷۷	مَرُّوا	۲۵	۲۷۲	مَارِجٍ	۵۵	۱۴	مَسَّنِيَ	۷	۱۸۸		۵	۹		۳۱	۱۷	مَعَنَا	۳۵	۲۷
وَيَمْحَقَ	۳	۱۳۵		۸۳	۳۰	مَرِيجٍ	۵۰	۵		۱۵	۵۴	وَامْسَحُوا	۵	۸	وَيَمْشُونَ	۲۵	۲۲		۴۰ ۶۱	۳۷ ۳

كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات
وَمَقْتًا	۴۰	۲۶	مَكَانَهُمْ	۵	۶	أَمْلِكُ	۱۰	۴۹	وَأُمْلِي	۷	۱۸۲	تَمَنَّهَا	۲۶	۲۱	أَمَانَاتِ	۲	۷۳	تَمُتْ	۳۹	۴۳
مَقْتِكُمْ	۴۰	۱۰		۲۲	۴۲		۵۰	۴		۵۸	۴۵	فَأَمِنَ	۳۸	۳۸	أَمَانَاتِهِمْ	۲	۱۰۵	أَمُوتُ	۱۹	۳۴
مَكَّةَ	۴۸	۲۴		۴۶	۲۵		۷۲	۲۱	نُمْلِي	۳	۱۷۳	بِالْمَنِّ	۲	۲۶۴	بِأَمَانِيِّكُمْ	۴	۱۲۲	يَمُوتُونَ	۴	۲۲
فَمَكَثَ	۲۷	۲۲	وَنُمَكِّنَ	۲۸	۵	تَمْلِكُونَ	۱۷	۱۰۲	تُمْلَى	۲۵	۶	مَنًّا	۲	۲۶۴	يَمْهَدُونَ	۳۰	۴۳	فَيَمُوتُوا	۳۵	۳۶
يَمْكُثُ	۱۳	۱۸	نُمَكِّنْ	۹	۶		۴۶	۷	مَلِيًّا	۱۹	۴۷		۴۷	۵	وَمَهَّدْتُ	۷۴	۱۴	تَمُوتُونَ	۷	۲۴
امْكُثُوا	۲۰	۹		۲۸	۵۷	تَمْلِكُهُمْ	۲۷	۲۳	وَيَمِنَّ	۲۷	۴۸	الْمَنَّ	۲	۵۴	الْمَهْدِ	۳	۴۱	تَمُوتُنَّ	۲	۱۲۶
	۲۸	۲۹	وَلَيُمَكِّنَنَّ	۲۴	۵۴	بِمَلْكِنَا	۲۰	۸۹	لَمِنَ	۲	۹۶		۷	۱۶۰		۵	۱۰۹		۳	۹۷
مُكْثٍ	۱۷	۱۰۷	فَأَمْكَنَ	۸	۷۲	نَمْلِكُ	۲	۹۶	لَمَنْ	۳	۱۹۸		۲۰	۸۲		۱۹	۳۰	نَمُوتُ	۲۳	۳۹
مَاكِثُونَ	۴۳	۷۷	مَكِينٌ	۱۲	۵۴	وَنَمْلِكُ	۲۰	۱۱۸		۷	۱۷	الْمَنُونِ	۵۲	۳۰	مَهْدًا	۲۰	۵۵		۴۵	۲۳
مَاكِثِينَ	۱۸	۳	مَكِينٍ	۲۳	۱۳	بِالْمُلْكِ	۲	۲۴۸		۲۳	۱۳	تَمْنُونَ	۴۱	۷		۴۳	۹	آمَنَاتٌ	۵۳	۳۵
مَكَرَ	۱۳	۴۲		۷۷	۲۱	مُلْكًا	۴	۵۷	لَمِنَ	۴	۵۱ ۹۶		۶۸	۳	الْمَاهِدُونَ	۵۱	۴۸	أَمَانَةَ	۸۰	۲۱
	۱۶	۲۸		۸۱	۲۰		۳۸	۳۴	وَلَمَنِ	۴۲	۳۹ ۴۱		۸۴	۲۵	مِهَادٌ	۷	۳۹	فَأَمَانَةَ	۲	۲۶۱
وَمَكَرَ	۳	۴۷	مُكَاءً	۸	۳۵	وَمُلْكًا	۷۶	۲۰	وَلَمَنِ	۱۲ ۱۵	۷۲ ۴۶		۹۵	۶	الْمِهَادُ	۲	۲۰۲	آمِنًا	۳۰	۱۱
مَكَرُوا	۱۴	۴۶	يُمِلَّ	۲	۲۸۲	الْمُلْكَ	۲	۲۵۸ ۲۶۰		۷۱	۲۹	مَنَعَ	۲	۱۰۸		۳	۱۰ ۱۹۶	وَتُمِيتُ	۲	۲۶۰
	۱۶	۴۲	فَلْيُمْلِلْ	۲	۲۸۲		۳	۲۶	وَيُمْنَ	۷	۱۸۰		۱۷	۹۶		۳۳	۱۸		۳	۱۵۰
	۴۰	۴۸	وَلْيُمْلِلِ	۲	۲۸۲	مُلْكِهِ	۲	۲۴۹		۹	۱۰۲		۱۴	۵۳		۳۸	۵۶	تُمِيتُ	۲	۲۶۰
وَمَكَرُوا	۳	۴۷	مِلَّةِ	۲	۱۳۰	مُلْكَهُ	۲	۲۴۸		۱۹	۵۹	مَنَعَكَ	۷	۱۱	مِهَادًا	۷۸	۶	وَتُمِيتُ	۱۵	۲۳
	۲۷	۵۱	الْمِلَّةِ	۳۸	۶		۳۸	۱۹		۳۸	۸۵		۲۰	۹۶	تَمْهِيدًا	۷۴	۱۴		۵۰	۴۳
	۷۱	۲۱	مِلَّتِنَا	۷	۸۶	مَلَكٌ	۳۲	۱۱	آذَنَّ	۶	۱۴۳		۳۸	۷۵	فَمَهِّلِ	۸۶	۱۷	يُمِيتُنِي	۲۶	۸۱
وَمَكَرْنَا	۲۷	۵۱		۱۴	۱۶	مَلَكٌ	۶	۸ ۵۰		۴۳	۱۷	مَنَعْنَا	۱۷	۶۱	وَمَهِّلْهُمْ	۷۳	۱۱	يُمِيتُكُمْ	۲	۲۶
مَكَرْتُمُوهُ	۷	۱۲۰	مِلَّتِكُمْ	۷	۸۷		۱۱	۱۲ ۱۳	فَمَنْ	۲	۱۹۲	مَنَعَهُمْ	۹	۵۴	أَمْهِلْهُمْ	۸۶	۱۷		۲۲	۶۵
يَمْكُرُ	۸	۳۰	مِلَّتِهِمْ	۱۸	۱۹		۱۳	۳۱	فَمِنْ	۴	۷۹ ۸۱	يَمْنَعُونَ	۱۰۷	۷	مَهْلِكَ	۲۷	۵۰		۳۰	۳۹
وَيَمْكُرُ	۸	۳۰	مِلَّتَهُمْ	۲	۱۱۴		۲۵	۸	فَمِنَ	۱۶	۵۵	تَمْنَعُهُمْ	۲۱	۴۳	كَالْمُهْلِ	۱۸	۲۸		۴۵	۲۵
وَيَمْكُرُونَ	۸	۳۰	لَأَمْلَأَنَّ	۷	۱۷	وَالْمَلَكُ	۶۹	۱۷	فَمِنَ	۲۸	۲۷	وَنَمْنَعْكُمْ	۴	۱۴۰		۴۴	۴۵	مُوتُوا	۲	۲۴۴
يَمْكُرُوا	۶	۱۲۳		۱۱	۱۲۰		۸۹	۲۳	أَفَمِنْ	۵۳	۵۹	مُنِعَ	۱۲	۶۳		۷۰	۸		۳	۱۱۵
يَمْكُرُونَ	۱۰	۲۱		۳۲	۱۳	مَلَكٍ	۵۳	۲۶	وَمِنْكَ	۳۳	۷	مَانِعَتُهُمْ	۵۹	۲	مَهْمَا	۷	۱۲۹	مَوْتًا	۲۵	۳
مَكْرٌ	۳۴	۳۲		۳۸	۸۵	مَلَكًا	۶	۸ ۹	فَمِنْهُ	۳۶	۳۳	مَنُوعًا	۷۰	۲۱	مَهِينٌ	۴۳	۵۱	مَوْتِهِ	۴	۱۵۷
وَمَكْرُ	۳۵	۱۱	مُلِئَتْ	۷۲	۸		۱۷	۹۷	وَمِنْهُ	۱۶	۱۰	مَنَّاعٍ	۵۰	۲۴	مَهِينٍ	۳۲	۷		۳۴	۱۳
مَكْرُ	۱۰	۲۱	وَلَمُلِئْتَ	۱۸	۱۷	مَلَكَيْنِ	۷	۱۹	فَمِنْهَا	۳۶	۷۲		۶۸	۱۴		۶۸	۱۰	مَوْتِكُمْ	۲	۵۳
لَمَكْرٌ	۷	۱۲۰	امْتَلَأْتِ	۵۰	۲۹	مَلِكٌ	۱۸	۷۸	فَمِنْكُمْ	۴۷	۴۰	تَمَنَّوْهُ	۵۶	۳۲		۷۷	۲۰	مَيْتًا	۶	۱۲۲
الْمَكْرُ	۱۳	۴۲	مِلْءُ	۳	۸۵	مَلِكِ	۱۱۴	۲		۶۴	۲	وَلَأُمَنِّيَنَّهُمْ	۴	۱۱۹	مَاتَ	۳	۱۳۸		۴۵	۵۱
	۳۵	۴۱	مَلَأٌ	۱۱	۴۰	الْمَلِكُ	۱۲	۷۲ ۷۶	وَمِنَّا	۷۲	۱۱ ۱۴	وَلَأُمَنِّيَنَّهُمْ	۴	۱۱۸		۹	۸۵		۴۳	۱۰
مَكْرَ	۷	۹۷	الْمَلَإِ	۲	۲۴۶		۶۲	۱	لَمِنْكُمْ	۹	۵۶	تُمْنُونَ	۵۶	۵۸	مِتَّ	۲۱	۳۵		۴۹	۱۲
وَمَكْرَ	۳۵	۴۱		۳۷	۸	مَلَكًا	۲	۲۴۷ ۲۴۸	مِنْكُنَّ	۳۳	۳۰ ۳۱	يُمْنَى	۷۵	۳۷	مِتُّ	۱۹	۲۳ ۶۶		۵۰	۱۱
مَكْرًا	۱۰	۲۱	بِالْمَلَإِ	۳۸	۶۹	مُلُوكًا	۵	۲۳		۶۶	۵	تُمْنَى	۵۳	۴۷	مَاتُوا	۳	۱۵۰	أَمْوَاتٌ	۲	۱۴۹
•	۲۷	۱۵۱	لِلْمَلَإِ	۲۶	۳۳	الْمُلُوكَ	۲۷	۳۴	مُتُّمْ	۳	۱۵۸	تَمَنَّى	۲۲	۵۱		۲۲	۵۷		۱۶	۲۱
	۷۱	۲۱	الْمَلَأُ	۲۸	۱۹	مَالِكُ	۴۳	۷۷		۶	۵۲		۵۳	۲۴		۴۷	۳۶	الْأَمْوَاتُ	۳۵	۲۱
مَكْرُهُمْ	۱۳	۳۳	وَمَلَئِهِمْ	۱۰	۸۳	مَالِكِ	۱	۳		۱۲	۹۰	تَمَنَّوْا	۲۸	۸۲	وَمَاتُوا	۲	۱۵۶	أَمْوَاتًا	۲	۲۶
	۱۴	۴۷	وَمَلَئِهِ	۱۰	۸۸	مَالِكَ	۳	۲۵		۲۸	۸۲	فَتَمَنَّوُا	۲	۸۸		۳	۸۵		۳	۱۶۹
مَكْرِهِمْ	۲۷	۵۲	فَمَالِئُونَ	۳۷	۶۴	مَالِكُونَ	۳۶	۷۱	فَمَنَّ	۴	۹۶		۶۲	۶		۹	۸۵ ۱۲۶	وَأَمْوَاتًا	۷۷	۲۶
بِمَكْرِهِنَّ	۱۲	۳۱		۵۶	۵۲	مَلَكُوتُ	۲۳	۹۰		۵۲	۲۷	تَمَنَّوْنَ	۳	۱۳۷	مُتُّمْ	۳	۱۵۱ ۱۵۲	مَيِّتٌ	۳۹	۳۱
مَكْرَهُمْ	۱۴	۴۷	مِلْحٌ	۲۵	۵۵		۳۶	۸۳	مِتْنَا	۲۰	۳۸	تَتَمَنَّوْا	۴	۳۶	مِتُّمْ	۲۳	۳۷	مَيِّتٍ	۷	۵۵
الْمَاكِرِينَ	۳	۴۷		۳۵	۱۳	مَلَكُوتِ	۷	۱۸۴		۳۷	۱۱۴	يَتَمَنَّوْنَهُ	۶۲	۷	مِتْنَا	۲۳	۸۴		۳۵	۱۰
	۸	۳۰	إِمْلَاقٍ	۶	۱۵۲	مَلَكُوتَ	۶	۷۵	يَمُنُّ	۱۴	۱۳	يَتَمَنَّوْهُ	۲	۸۹		۳۷	۱۶ ۵۱	يُمِيتُ	۱۴	۲۰
وَمِيكَالَ	۲	۹۲		۱۷	۳۳	مَلِيكٍ	۵۴	۵۵		۴۹	۱۷	وَمَنَاةَ	۵۳	۲۰		۵۰	۳	الْمَيِّتِ	۲	۲۶
مَكَّنَّا	۱۲	۲۱ ۵۶	مَلَكْتُمْ	۲۴	۶۰	مُلُوكًا	۱۸	۷۷	تَمْنُنْ	۷۴	۶	تُمْنَى	۷۵	۳۷		۵۶	۴۷		۶	۹۵
	۱۸	۸۳	تَمْلِكُ	۵	۴۵	وَأُمْلِي	۶۸	۲۷	يَمُنُّونَ	۴۹	۱۷	أُمْنِيَّتِهِ	۲۱	۵۱	فَيَمُتْ	۲	۲۱۴		۱۰	۳۱
مَكَّنِّي	۱۸	۹۴	أَمْلِكُ	۵	۲۸	أَمْلَيْتُ	۲۲	۴۷	تَمُنُّوا	۴۹	۱۷	الْأَمَانِيُّ	۵۷	۱۳	تَمُوتُ	۳۱	۳۴		۳۰	۱۸
[illegible]	۷ ۴۶	۹ ۲۵		۷	۱۸۸	فَأَمْلَيْتُ	۱۳ ۲۲	۳۲ ۴۴	نَمُنَّ	۲۸	۴	أَمَانِيِّ	۴	۱۲۲	تَمُوتَ	۳	۱۳۹	الْمَيِّتَ	۳	۲۶

كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات
الميت	١٠	٣١	أموال	٣	١٨٦	ماؤها	١٨	٣٩	أنبئكم	١٣	٣٥	لنبي	٣	١٥٥	تنبتوا	٢٧	٦١	النجوم	٣٧	٨٦
	٣٠	١٨		٩	٣٤	ماؤكم	٦٧	٣٠		٢٦	٢٢١		٨	٦٧	نبات	١٠	٢٤		٥٢	٤٩
ميتون	٣٩	٣١	أموالا	٩	٧٠	ماءك	١١	٤٤	ءأنبئكم	٣	١٣	النبي	٧	١٥٨		١٨	٤٣		٥٦	٧٤
لميتون	٢٣	١٥		٢٤	٣٤	ماءها	٧٩	٣١	فينبئكم	٣٩	٧		٩	١١٨	نبات	٣٠	٥٥	النجوم	٦	٩٧
بميتين	٣٧	٥٨	وأموالا	١٠	٨٨	تميد	١٦	١٥		٣١	١٤		٣٣	٥٦	نبات	٦	٩٩	والنجوم	٧	٥٢
الموتة	٤٤	٥٦	ماليه	٦٩	٢٨		٢١	٣٢	أفأنبئكم	٢٢	٧١		٣٩	٢	نباتا	٣	٣٧	نجيا	١٢	٤٥
موتتنا	٤٤	٣٤	ماله	٧١	٢٠		٣١	٩	وأنبئكم	٣	٤٩	للنبي	٩	١١٣		٧١	١٧	نجوت	٢٨	٢٥
موتتنا	٣٧	٥٩		٩٢	١١	مائدة	٥	١١٢	تنبئونه	١٣	٣٣		٣٣	٤٩	ونباتا	٧٨	١٥	نجينا	١١	٥٨، ٦٦، ٩٤
الميتة	٥	٣		١١١	٢		٥	١١٤	ننبئكم	١٨	١٠٣	والنبي	٥	٨١	نباته	٧	٥٨		٤٤	٢٩
	٣٩	٤٢	ماله	٩٢	١٨	ونمير	١٢	٦٥	فينبئكم	١٠	٢٣	نبيا	١٩	٣٠، ٤١ / ٥٤		٥٧	١٩	ونجينا	٤١	١٧
ميتة	٦	١٤٠		١٠٤	٣	يميز	٣	١٧٩	فينبئهم	٣١	٢٣		١٩	٥٦، ٥٧	نبذ	٢	٩٥	نجينا	٧	٨٧
		١٤٦	أموالنا	٤٨	١١	ليميز	٨	٣٧	ونبئ	١٥	٤٩		٣٧	١١٢	نبذه	٢	٩٤		٢٣	٢٩
الميتة	٢	١٧٣	أموالكم	٨	٢٨	تميز	٦٧	٨	نبئنا	١٢	٣٦	ونبيا	٣	٣٩	نبذتها	٢٠	٩٦	نجاكم	١٧	٦٩
	١٦	١١٥		٣٤	٣٧	وامتازوا	٣٦	٥٩	ونبئهم	١٥	٥١	النبي	٧	١٥٧	فنبذوه	٣	١٨٤	نجاهم	٢٩	٦٥
الممات	١٧	٧٥		٦٣	٩	فيميلون	٤	١٠٢		٥٤	٢٨		٩	٦١	فنبذناه	٣٧	١٤٥		٣١	٣١
ومماتي	٦	١٦٢		٦٤	١٥	تتمنوا	٤	٣٢	نبئوني	٦	١٤٤		٣٣	١٣، ٤٥	فنبذناهم	٢٨	٤٠	فنجيناك	٢٠	٤١
ومماتهم	٤٥	٢١	أموالهم	٣	١٠ / ١١٦		٤	١٢٨	ينبأ	٧٥	١٣		٦٦	٨		٥١	٤٠	نجيناه	٣٧	١٣٤
يموج	١٨	٩٩		٩	٥٥ / ٨٥	الميل	٤	١٢٩	نبأ	٥٣	٣٦	النبيون	٢	١٣٦	فانبذ	٨	٥٨	ونجيناه	٢١	٧١، ٧٤، ٨٥
موج	٢٤	٤٠		٥٨	١٨	ميلا	٤	٢٧	لتنبؤن	٦٤	٧		٥	٤٨	لينبذن	٦٨	٤٩		٣٧	٧٤
	٣١	٣٢	أموالنا	١١	٨٧	ميلة	٤	١٠٢	أنبأك	٦٦	٣	والنبيون	٣	٨٤	لينبذن	١٠٤	٤	فنجيناه	١٠	٧٣
الموج	١٠	٢٢	أموالكم	٢	٢٧٩	ن	٦٨	١	أنبأهم	٢	٣٣	بالنبيين	٣٩	٦٩	فانتبذت	١٩	٢٢		٢١	٧٦
	١١	٤٣	.	٢	١٨٨	بنا	٩	٥٢	أنبئهم	٢	٣٣	والنبيين	٢	١٧٧	انتبذت	١٩	١٦		٢٦	١٧٠
تموج	١١	٤٢		٤	٢		٢٠	٣٦	أنبئوني	٢	٣١		٣	٧٦	تنابزوا	٤٩	١١	ونجيناهما	٣٧	١١٥
تمور	٥٢	٩	بأموالكم	٤	٢٤		٢١	٤٨	ويستنبئونك	١٠	٥٣		٤	١٦١	يستنبطونه	٤	٨٥	نجيناكم	٢	٤٦
	٦٧	١٦		٩	٤١		٢٨	٨٢	نبأ	١٤ / ٦٤	٩ / ٥	أنبياء	٢	٨٥	ينبوعا	١٧	٩٢	نجيناهم	٥٣	٣٤
مورا	٥٢	٩		٦١	١١	ولنا	٢	١٣٣		٣٨ / ٤٤	٢٠ / ٥		٥	٢٣	ينابيع	٣٩	٢١	ونجينهم	١٠	٦١
موسى	٧	١٢٨	أموالهم	٤	٣٨	ونأى	١٧	٨٣	نبأ	٣٨	٦٧	الأنبياء	٣	١١٢ / ١٨١	نتقنا	٧	١٧١	وينجي	٣٩	٦١
لموسى	١٠	٨٣		٩	١٠٣		٤١	٥١	نبأ	٦ / ٢٨	٣٤ / ٣		٤	١٥٥	انتثرت	٨٢	٢	ننجي	١٠	١٠٣
وموسى	٢٠	٧٣		١٠	٨٨	وينأون	٦	٢٦	نبأ	٦	٦٦	نبيهم	٢	٢٤٨ / ٢٤٩	منثورا	٢٥	٢٥		١٩	٧٢
	٣٣	٧		٥١	١٩	نبأت	٦٦	٣	بنبأ	٢٧	٢٢	النبوة	٢٩	٢٧		٧٦	١٩	ينجيكم	٦	٦٣ / ٦٤
	٨٧	١٩		٧٠	٢٤	نبأني	٦٦	٣	بنبأ	٤٩	٦		٥٧	٢٦	النجدين	٩٠	١٠	ننجيك	١٠	٩٢
مال	٢٦	٨٨	وأموالهم	٥٩	٨	نبأها	٦٦	٣	النبأ	٧٨	٢	والنبوة	٣	٧٩	نجس	٩	٢٨	لننجينه	٢٩	٣٢
المال	١٨	٤٦	أموالكم	٢	١٨٨	نبأنا	٩	٩٤	نبأ	٥	٢٧		٦	٨٩	والإنجيل	٣	٤٨	نجني	٢٦	١٦٩
مالي	٢٤	٣٣		٤	٥ / ٣٣	نبأتكما	١٢	٣٧		٧	١٧٥		٤٥	١٦	الإنجيل	٥	٥١	.	٢٨	٢٠
مال	٢٣	٥٥		٤٧	٣٦	أتنبئون	١٠	١٨		١٠	٧١	تنبت	٢٣	٢٠		٤٨	٢٩	ونجني	٢٦	١١٨
	٦٨	١٤	وأموالهم	٩	١١١	فلننبئن	٤١	٥٠		٢٦	٦٩	أنبتت	٢	٢٦١	والإنجيل	٧	١٥٧		٤٦	١١
بمال	٢٧	٣٦		٣٣	٢٧	ينبئك	٣٥	١٤	أنباء	٦	٥	وأنبتت	٢٢	٥		٩	١١١	ونجنا	١٠	٨٦
المال	٢	٢٤٧	الماء	٢	٦٩	ينبئكم	٦	٦٠		٢٦	٥	أنبتنا	٢٦	٦	الإنجيل	٥	٥٠	فنجي	١٢	١١٠
مال	٦	١٥٢		١١	٤٦		٣٤	٧	الأنباء	٢٨	٦٦	فأنبتنا	٢٧	٦٠		٥٧	٢٧	ناجيتم	٥٨	١٣
.	١٧	٣٤		٥٤	١٢	ينبئهم	٥	١٧	أنباء	٣	٤٤		٣١	٩	والإنجيل	٣	٣، ٦٥	أنجينا	٧	١٦٥
المال	٢	١٧٧		٦٩	١١		٦	١٥٩		١١	٤٩، ١٠٠، ١٢٠		٥٠	٩		٥	٤٦، ٤٧، ١١٠		١١	١١٨
	٨٩	٢٠	بماء	١٣	٤		٥٨	٧		١١	١٠٣		٨٠	٢٧	النجم	٨٦	٣	فأنجينا	٢٦	٦٥
وأموال	٩	٢٤		١٨	٢٨	فينبئهم	٦	١٠٨		٢٠	٩٩	وأنبتنا	١٥	١٩	والنجم	٥٥	٥		٢٧	٥٣
أموال	٢	١٥٥		٥٤	١١		٢٤	٦٤	الأنباء	٥٤	٤		٣٧	١٤٦	وبالنجم	١٦	١٦	فأنجاه	٢٩	٢٤
	٣٠	٣٩		٦٧	٣٠		٥٨	٧	نبأه	٣٨	٨٨		٥٠	٧	والنجم	٥٣	١	أنجاكم	١٤	٦
بأموال	١٧	٦	كماء	١٠	٢٤	تنبئهم	٩	٦٤	نبأهم	١٨	١٣	وأنبتها	٣	٣٧	النجوم	٧٧	٨	أنجاهم	١٠	٢٣
	٧١	١٢		١٨	٤٥	لتنبئنهم	١٢	١٥	أنبائها	٧	١٠١	أنبتكم	٧١	١٧		٨١	٢	أنجيتنا / أنجانا	٦ / ١٠	٦٣ / ٢٢
الأموال	٣	١٥٠	ماء	٢٩	٢٢	سأنبئك	١٨	٧٨	أنبائكم	٣٣	٢٠	تنبت	١٦	١١	والنجوم	١٦	١٢	فأنجيناه	٧	٦٤ / ٨٣
	١٧ / ٥٧	٦٤ / ٢٠	وماء	٥٦	٣١	أنبئكم	٥	٦٠	لنبي	٢	٢٤٧	نبت	٣ / ٣٦	٥٨ / ٣٦		٢٢	١٨		٢٦	١١٩

كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات	كلمات	سور	آيات
فأنجيناه	۲۷	۵۸	ونخل	۲۶	۱۴۸	ينادونهم	۵۷	۱۳	وينذرونكم	۶	۱۳۰	المنذرين	۲۷	۵۹	ينزل	۴۲	۲۶، ۲۷	أنزلت	۹	۱۲۴، ۱۲۷
	۲۹	۱۴	النخل	۶	۹۹	نادوا	۱۸	۵۰		۳۹	۷۱		۳۷	۷۳، ۱۷۷		۵۷	۹		۲۸	۸۷
أنجيناكم	۷	۱۳۷		۲۰	۷۴	نودي	۲۰	۱۱	أنذر	۱۰	۲	وزرع	۷	۱۰۵	وينزل	۸	۱۱		۴۷	۲۲
	۲۰	۸۲	ونخلا	۸۰	۲۹		۲۷	۸	أنذر	۷۱	۱		۲۶	۳۲		۲۴	۴۳	يتنزل	۶۵	۱۲
فأنجيناكم	۲	۴۷	والنخل	۶	۱۴۲		۲۸	۳۰	فأنذر	۷۴	۲	ونزعنا	۷	۴۱		۳۰	۲۳	تنزل	۴۱	۳۰
فأنجيناهم	۲۱	۹		۵۰	۱۰		۶۲	۹	وأنذر	۶	۵۱		۱۵	۴۷		۳۱	۳۴	تنزل	۲۶	۲۲۱، ۲۲۲
ننجي - نجي	۱۰	۱۰۳	النخلة	۱۹	۲۳، ۲۵	ونودوا	۷	۴۱		۲۶	۲۱۴		۲۸	۷۵		۴۰	۱۳		۹۷	۴
ننجي	۲۱	۸۸	ونخيل	۱۳	۴	ينادون	۴۰	۱۰	وأنذر	۱۴	۴۵	نزعناها	۱۱	۹	ينزل	۲	۸۴	تنزل	۱۹	۶۵
ننجيه	۷۰	۱۴	نخيل	۲	۲۶۶		۴۱	۴۴	أنذروا	۱۶	۲	ينزع	۷	۲۶		۵	۱۱۲	نزل	۵۶	۹۳
ننجيكم	۶۱	۱۰		۱۷	۹۳	فنادوا	۶۸	۲۱	وأنذرهم	۱۹	۴۰	تنزع	۵۴	۲۰		۶	۳۷	نزلهم	۵۶	۵۶
تناجيتم	۵۸	۱۰		۲۳	۱۹	ناديه	۹۶	۱۷	أنذر	۴۰	۱۸	وتنزع	۳	۲۵	ينزل	۳	۱۴۴	نزلة	۵۳	۱۳
وتتناجون	۵۸	۹		۳۶	۳۴	ناديكم	۲۹	۲۸		۳۶	۵	لننزعن	۱۹	۷۰		۶	۸۱	تنزيل	۳۲	۱
تتناجوا	۵۸	۱۰	النخيل	۱۶	۶۹	نداء	۱۹	۲	أنذروا	۱۸	۵۴	ينازعنك	۲۲	۶۶		۷	۳۱		۳۹	۱
وتناجوا	۵۸	۱۰	والنخيل	۱۶	۱۱	ونداء	۲	۱۶۶		۴۶	۲	تنازعوا	۸	۴۸		۲۲	۷۰		۴۰	۱
ناج	۱۲	۴۲	أندادا	۲	۲۰، ۱۶۰	نديا	۱۹	۷۴	ينذرون	۲۱	۴۶	فتنازعوا	۲۰	۶۵	تنزل	۴	۱۵۲		۴۵	۱
النجوى	۴۰	۴۴		۱۴	۳۵	المناد	۵۰	۴۰	ولينذروا	۱۴	۵۲	تنازعتم	۴	۶۲		۱۷	۹۵		۴۶	۱
نجيا	۱۲	۸۰		۳۴	۳۲	مناديا	۳	۱۹۰	نذير	۲	۲۷۳	ولتنازعتم	۸	۴۵	ننزل	۱۵	۸	لتنزيل	۲۶	۱۹۲
	۱۹	۵۳		۳۹	۱۱	التناد	۴۰	۳۴	بالنذر	۷۶	۷	ولتنازعتم	۳	۱۴۵	وننزل	۱۷	۸۴	تنزيل	۴۱	۴۲
نجوى	۱۷	۵۰		۴۱	۸	نذرت	۳	۳۰	نذورهم	۲۲	۳۰	يتنازعون	۱۸	۲۰	نزل	۲۶	۳		۵۶	۷۹
	۵۸	۸	نادمين	۵	۵۷		۱۹	۲۷	نذرا	۷۷	۶		۵۲	۲۳	نزلت	۱۵	۲۱		۶۹	۴۳
النجوى	۲۰	۶۵		۲۳	۴۲	نذرتم	۲	۲۷۳	النذر	۴۶	۲۰	والنازعات	۷۹	۱	ونزل	۲۵	۲۷	تنزيل	۳۶	۴
	۳۱	۳		۲۶	۱۵۷	أنذر	۴۶	۲۰		۵۴	۵، ۴۱	نزاعة	۷۰	۱۶	نزلت	۴۷	۲۲	تنزيلا	۱۷	۱۰۷
 نجواكم	۵۸ ۵۸	۸، ۹ ۱۲، ۱۳		۴۹	۶	أنذرتهم	۵۴	۳۶	والنذر	۱۰	۱۰۱	نزغ	۱۲	۱۰۱	ينزل	۵	۱۰۱		۲۰	۳
نجواهم	۴	۱۱۴	النادمين	۵	۳۴	ءأنذرتهم	۲	۵	النذر	۵۳	۵۷	ينزغ	۱۷	۵۵	ينزل	۲	۹۹		۲۵	۲۷
ونجواهم	۹	۷۹	الندامة	۱۰	۵۴		۳۶	۹	بالنذر	۵۴	۲۳، ۳۳	ينزغنك	۷	۱۹۹		۳۰	۴۸		۷۶	۲۳
	۴۳	۸۰		۳۴	۳۲	أنذرتكم	۴۱	۱۲	ونذر	۵۴	۱۶، ۱۸، ۲۱، ۳۰		۴۱	۳۶	تنزل	۳	۹۷	منازل	۱۰	۵
منجوك	۲۹	۳۲	فنادى	۲۱	۸۷	فأنذرتكم	۹۲	۱۴		۵۴	۳۷، ۳۹	نزغ	۷	۱۹۹		۹	۶۵		۳۶	۳۹
لمنجوهم	۱۵	۵۹		۷۹	۲۳	أنذرناكم	۷۸	۴۰	ونذير	۵	۲۲		۴۱	۳۶	فأنزل	۹	۴۰	منزلها	۵	۱۱۵
نحبه	۳۳	۲۳	ونادى	۷	۴۴، ۴۸، ۵۰	لينذر	۱۸	۲	النذير	۱۵	۸۹	ينزفون	۳۷	۴۶		۴۱	۱۸، ۲۶	منزل	۶	۱۱۴
ينحتون	۱۵	۸۲		۱۱	۴۲، ۴۵		۳۶	۷۰		۳۵	۳۴	ينزفون	۵۶	۱۹	لأنزل	۲۳	۲۴	منزلون	۲۹	۳۳
تنحتون	۳۷	۹۳		۴۳	۵۰		۴۰	۱۵	نذيرا	۲۵	۱، ۸، ۵۶	نزل	۱۷	۱۰۶		۴۱	۱۳	المنزلون	۵۶	۶۸
وتنحتون	۷	۷۲	فنادوا	۳۸	۲		۴۶	۱۱		۷۴	۳۹		۲۶	۱۹۳	أنزلت	۳	۴۶	منزلين	۳۶	۲۷
 وانحر	۲۶ ۱۰۸	۱۴۹ ۲		۵۴	۲۹	وينذر	۱۸	۳	نذير	۶۷	۱۷		۳۷	۱۷۷		۲۸	۲۴	المنزلين	۱۲	۵۹
نحس	۵۴	۱۹	ونادوا	۷	۴۴	تنذر	۳۵	۱۹	منذر	۷۹	۴۵	ينزل	۳۴	۲	أنزلت	۲	۳۸		۲۳	۳۰
نحسات	۴۱	۱۵		۴۳	۷۷		۳۵	۱۰	منذر	۱۳	۸		۵۷	۴	فأنزلنا	۲	۵۶	منزلا	۲۳	۳۰
ونحاس	۵۵	۳۵	ناديتم	۵	۶۳	لتنذر	۷	۱		۳۸	۴، ۶۵	نزلنا	۲	۲۱		۷	۵۵	منزلين	۳	۱۲۰
النحل	۱۶	۷۰	نادينا	۲۸	۴۶		۲۸	۴۶		۵۰	۲		۴	۵۰		۱۵	۲۲	النسيء	۹	۳۷
نحلة	۴	۴	ناداه	۷۹	۱۶		۳۲	۲	منذرون	۲۶	۲۰۸		۶	۱۱۱	أنزله	۴	۱۶۴	منسأته	۳۴	۱۳
أنحن	۳۴	۳۱	فناداها	۱۹	۲۴		۳۶	۵	منذرين	۳۷	۷۰		۱۵	۹		۲۵	۷	نسبا	۲۵	۵۶
لنحن	۱۵	۲۳	وناداهما	۷	۲۱		۴۲	۵		۴۴	۲		۷۶	۲۳		۶۵	۵		۳۷	۱۵۸
	۱۹	۷۱	نادانا	۳۷	۷۳	ولتنذر	۶	۹۲		۴۶	۲۸	لنزلنا	۱۷	۹۷	أنزلتموه	۵۶	۶۸	أنساب	۲۳	۱۰۳
	۲۶	۴۳	فنادته	۳	۳۴	وتنذر	۱۹	۹۷	ومنذرين	۲	۲۰۹	ونزلنا	۱۵	۹۱	أنزلناها	۲۴	۱	فينسخ	۲۲	۵۱
	۳۷	۱۶۶	وناديناه	۱۹	۵۳		۴۲	۵		۴	۱۶۳		۲۰	۸۲	سأنزل	۶	۹۳	ننسخ	۲	۱۰۰
نخرة	۷۹	۱۱		۳۷	۱۰۴	ولينذروا	۹	۱۲۳		۶	۴۸		۵۰	۹	أنزل	۵	۱۱۴	نستنسخ	۴۵	۲۸
ونخل	۵۵	۶۸	ينادي	۳	۱۹۰	لينذركم	۷	۶۱، ۶۷		۱۸	۵۴	نزله	۲	۹۱	أنزلني	۲۳	۳۰	نسختها	۷	۱۵۳
والنخل	۵۰	۱۰	ينادِ	۵۰	۴۰	تنذرهم	۲	۵	المنذرين	۲۶	۱۹۴		۱۶	۱۰۴	وأنزل	۲۸	۷	ونسرا	۷۱	۲۳
نخل	۵۴	۲۰	يناديهم	۲۸	۶۲، ۶۵، ۷۴		۳۶	۹		۲۷	۹۳	نزلناه	۲۶	۱۹۸	وأنزل	۲۹	۴۵	ينسفها	۲۰	۱۰۵
	۶۹	۷		۴۱	۴۷	أنذركم	۲۱	۴۶	المنذرين	۱۰	۷۳	ونزلناه	۱۷	۱۰۷	تنزلت	۲۶	۲۱۰	لننسفنه	۲۰	۹۷
بنخل	۱۸	۳۱	ينادونك	۴۹	۴	لأنذركم	۶	۱۹		۲۶	۱۷۳	ينزل	۱۶	۱۰۳	أنزلت	۳	۵۸	نسفت	۷۷	۱۰

کلمات	سور	آیات	کلمات	سور	آیات	کلمات	سور	آیات	کلمات	سور	آیات	کلمات	سور	آیات	کلمات	سور	آیات	کلمات	سور	آیات
نَفَا	۲۰	۹۷/۱۰۵	النِّسَآءُ	۲۳	۵۲	النَّشْاَةَ	۵۳	۴۸	اَنْصِتُوا	۴۶	۲۸	اُنْصُرْنِي	۲۳	۲۶/۳۹	اَنْصَارًا	۷۱	۲۶	يَنْطِقُونَ	۲۷	۸۷
مَا نَسْكُوهُ	۲۲	۶۶	نِسَآءِ	۳	۳۷		۵۶	۶۳	وَاَنْصِتُوا	۷	۲۰۳		۲۹	۲۹	اَنْصَارِي	۳	۴۵		۷۷	۳۵
نُسُكٍ	۲	۱۹۲	وَنِسَآءِ	۲۳	۵۹	اِنْشَآءً	۵۶	۳۴	وَنَصَحْتُ	۷	۷۷	فَانْصُرْنَا	۲	۲۸۶		۶۱	۱۴	يَنْطِقُونَ	۲۷	۹۰
وَنُسُكِي	۶	۱۶۳	نِسَآءٌ	۴۹	۱۱	الْمُنْشِئُونَ	۵۶	۷۱	نَصَحُوا	۹	۹۲	وَانْصُرْنَا	۲	۲۵۱	النَّصِيرُ	۸	۴۱		۵۱	۲۳
مَنْسَكًا	۲۲	۳۵/۶۷	وَلِلنِّسَآءِ	۴	۹	الْمُنْشَاٰتُ	۵۵	۲۴	وَاَنْصَحُ	۷	۶۰		۳	۱۴۱		۲۲	۷۷	اَنْطَقَ	۴۱	۲۰
مَنَاسِكَنَا	۲	۱۲۲	وَالنِّسَآءِ	۴	۷۷/۱۰۰	وَيَنْشُرُ	۴۲	۲۷	اَنْصَحُ	۱۱	۳۶	تُنْصَرُونَ	۱۱	۱۱۵	نَصِيرًا	۲۵	۳۳	اَنْطَقَنَا	۴۱	۲۰
مَنَاسِكَكُمْ	۲	۱۹۶	نِسَآءَ	۳۳	۳۰/۳۲	يَنْشُرْ	۱۸	۱۵	نُصْحِي	۱۱	۳۶		۲۳	۶۷	نَصَارٰى	۲	۱۳۵/۱۴۰	مَنْطِقَ	۲۷	۱۶
يَنْسِلُونَ	۲۱	۹۶	نِسَآءٌ	۴	۱۲	نُشِرَتْ	۸۱	۱۰	نَاصِحٌ	۷	۶۶		۳۹	۵۵		۵	۱۷/۸۵	نَظَرَ	۹	۱۲۸
	۳۶	۵۱	وَنِسَآءً / نِسَآؤُكُمْ	۴ / ۲	۱/۱۲۵ / ۲۲۳	فَانْشَرْنَا	۴۳	۱۰	نَاصِحُونَ	۲۸	۱۱	تَنَاصَرُونَ	۳۷	۲۵	النَّصٰرٰى	۲	۱۰۷/۱۱۳		۷۴	۲۱
وَالنَّسْلَ	۲	۲۰۱	النِّسَآءِ	۴	۳۴	اَنْشَرَهُ	۸۰	۲۲	لَنَاصِحُونَ	۱۲	۱۱	اَنْتَصَرَ	۴۲	۳۹		۹	۳۰	تَنْظُرُ	۳۷	۸۶
نَسْلَهُ	۳۲	۷	النِّسَآءَ	۲	۲۲۲،۲۳۱ / ۲۳۲،۲۳۶	يُنْشِرُونَ	۲۱	۲۱	النَّاصِحِينَ	۷	۲۰/۷۹	لَانْتَصَرَ	۴۷	۵	وَالنَّصٰرٰى	۲	۵۹	يَنْظُرُ	۳	۷۱
نَسِيَ	۳۹	۱۱		۴	۲۲/۳۴	تَنْتَشِرُونَ	۳۰	۱۹		۲۸	۱۹	وَانْتَصَرُوا	۲۶	۲۲۷		۵	۲۱،۵۶/۷۳		۱۰	۴۲
نَسِيَ	۲۰	۹۰/۱۱۴		۵/۶۵	۶/۱	فَانْتَشِرُوا	۳۳	۵۳	نَصُوحًا	۶۶	۸	تَنْتَصِرَانِ	۵۵	۳۵		۲۲	۱۷		۳۸	۱۴
وَنَسِيَ	۱۸	۵۵	نِسَآئِكُمْ	۲	۱۸۳		۶۲	۱۰	وَنَصَرُوا	۸	۷۲/۷۵	يَنْصُرُونَ	۲۶	۹۳	نَصْرَانِيًّا	۳	۶۰		۷۸	۴۱
	۳۶	۷۸		۴	۱۹/۲۷	نَشْرًا	۷۷	۳	نَصَرَ	۹	۴۰		۴۲	۳۷	مَنْصُورًا	۱۷	۳۵	يَنْظُرَ	۷	۱۲۶
نَسِيتَ	۱۸	۲۳		۶۵	۴	وَالنّٰشِرٰتِ	۷۷	۳	نَصَرَكُمُ	۳	۱۱۹	فَانْتَصِرْ	۵۴	۱۰	الْمَنْصُورُونَ	۳۷	۱۷۲	فَلْيَنْظُرْ	۱۸	۱۸
نَسِيتُ	۱۸	۶۳/۷۳	نِسَآئِهِمْ	۲	۲۲۶	النُّشُورُ	۳۵	۱۰		۹	۲۵	اِسْتَنْصَرَهُ	۲۸	۱۷	مُنْتَصِرٌ	۵۴	۴۴		۲۲	۱۵
نَسِيَا	۱۸	۶۰		۵۸	۲/۳		۶۷	۱۵	نَصَرَهُمُ	۴۶	۲۷	نَصْرُ	۲	۲۱۰	مُنْتَصِرًا	۱۸	۴۱	فَلْيَنْظُرِ	۸۰	۲۴
نَسُوا	۵	۱۷	نِسَآئِهِنَّ	۲۴	۳۱	نُشُورًا	۲۵	۳/۴۰	وَنَصَرُوهُ	۷	۱۵۶		۳۰	۴۶	مُنْتَصِرِينَ	۵۱	۴۵		۸۶	۵
وَنَسُوا	۵	۱۶		۳۳	۵۵	مَنْشُورٍ	۵۲	۳	نَصَرُوهُمْ	۵۹	۱۲		۱۱۰	۱	الْمُنْتَصِرِينَ	۲۸	۸۱	وَلْتَنْظُرْ	۵۹	۱۸
نَسِيتُمْ	۳۲	۱۴	وَنِسَآءَنَا	۳	۶۱	مَنْشُورًا	۱۷	۱۴	وَنَصَرْنٰهُ	۲۱	۷۷	اِسْتَنْصَرُوكُمْ	۸	۷۲	نِصْفُ	۴	۱۲/۱۷۶	اُنْظُرْ	۷	۱۳۹
	۴۵	۳۳	نِسَآءَكُمْ	۲	۴۶	مُنَشَّرَةً	۷۴	۵۲	وَنَصَرْنٰهُمْ	۳۷	۱۱۶	نَصْرُ	۳۹	۹	فَنِصْفُ	۲	۲۳۸	يَنْظُرُوا	۷	۱۸۴
نَسِينَا	۲	۲۸۶		۷	۱۳۷	بِمُنْشَرِينَ	۴۴	۳۴	يَنْصُرُ	۳۰	۴		۶۱	۱۳	النِّصْفُ	۴	۱۲		۵۰	۶
نَسِيَهُمْ	۹	۶۸		۳	۶	مُنْتَشِرٌ	۵۴	۷	وَلَيَنْصُرَنَّ	۲۲	۴۱	النَّصْرُ	۳	۱۲۲	نِصْفَهُ	۷۳	۳	تَنْظُرُونَ	۲	۴۷/۵۲
فَنَسِيتَهَا	۲۰	۱۲۶	وَنِسَآءَكُمْ	۳	۶۱	اُنْشُزُوا	۵۸	۱۲	يُنْصَرُونَ	۷	۱۹۱/۱۹۶		۸	۷۳	وَنِصْفَهُ	۷۳	۲۰		۳	۱۲۷
نَسُوا	۷	۵۱	نِسَآءَهُمْ	۲۸	۴	فَانْشُزُوا	۵۸	۱۳	وَيَنْصُرُونَ	۵۹	۸	بِنَصْرِ	۳۰	۴	نَاصِيَةٍ	۹۶	۱۶		۵۶	۸۳
وَنَسُوهُ	۵۸	۷		۴۰	۲۶	نُنْشِزُهَا	۲	۲۶۱	تَنْصُرُوا	۴۷	۸	نَصْرَ	۲	۲۱۰	بِالنَّاصِيَةِ	۹۶	۱۵	سَنَنْظُرُ	۲۷	۲۷
نَسِينٰكُمْ	۳۲	۱۴	مَنْسِيًّا	۱۹	۲۳	نُشُوزًا	۴	۱۲۷	لَنَنْصُرُ	۴۰	۵۴		۲۱	۴۴	بِالنَّوَاصِي	۵۵	۴۱	لِنَنْظُرَ	۱۰	۱۴
يَنْسٰى	۲۰	۵۴	يُنَشَّؤُا	۴۳	۱۲	نُشُوزَهُنَّ	۴	۳۸	يَنْصُرُنِي	۱۱	۳۰/۶۳	نَصْرًا	۷	۱۹۱	بِنَاصِيَتِهَا	۱۱	۵۹	تَنْظُرُ	۲۷	۴۱
تَنْسٰى	۸۷	۶	اَنْشَاَ	۶	۱۴۲	نَشْطًا	۷۹	۲	وَيَنْصُرَكَ	۴۸	۳		۲۵	۲۰	نَضَّاخَتٰنِ	۵۵	۶۶	وَانْظُرْ	۲	۲۶۱
تَنْسَ	۲۸	۷۷		۲۳	۸۰	وَالنّٰشِطٰتِ	۷۹	۲	يَنْصُرُهُ	۲۲	۴۱		۴۸	۳	نَضِجَتْ	۴	۵۹		۲۰	۹۷
وَتَنْسَوْنَ	۲	۴۱	اَنْشَاْتُمْ	۵۶	۷۱	فَانْصَبْ	۹۴	۷		۵۷	۲۵	نَصْرُنَا	۶	۳۴	نَضِيدٌ	۵۰	۱۰	فَانْظُرِي	۲۷	۳۳
	۶	۴۱	اَنْشَاْنَا	۲۳	۳۲/۴۲	نُصِبَتْ	۸۸	۱۹	يَنْصُرُهُ	۲۲	۱۵		۱۲	۱۱۰	مَنْضُودٍ	۱۱	۸۴	اُنْظُرُوا	۶	۱۱/۹۹
تَنْسَوُا	۲	۲۳۸		۲۸	۴۵	بِنُصْبٍ	۳۸	۳۰	لَيَنْصُرَنَّهُ	۲۲	۵۹	بِنَصْرِهِ	۳	۱۱		۵۶	۲۸		۱۰	۱۰۱
نَنْسٰكُمْ	۴۵	۳۳	وَاَنْشَاْنَا	۶	۶	نَصَبٌ	۹	۱۲۱	يَنْصُرُنَا	۴۰	۳۰		۸	۲۶/۶۳	نَضْرَةَ	۸۳	۲۴	فَانْظُرُوا	۳	۱۳۱
مَنَامُ	۷	۴۹		۳۱	۱۱		۱۵	۴۸	يَنْصُرُكُمُ	۳	۱۵۴	نَصْرِهِمْ	۲۲	۴۰	نَضْرَةً	۷۶	۱۱		۱۶	۳۸
تُنْسٰى	۲۰	۱۲۶	فَاَنْشَاْنَا	۲۳	۱۹		۳۵	۳۴		۴۷	۲۰	نَصْرَكُمْ	۷	۱۹۶	نَاضِرَةٌ	۷۵	۲۲		۲۷	۷۱
اَنْسٰنِيْهُ	۱۸	۶۲	اَنْشَاْنٰهَا	۲۶	۷۹	نَصَبًا	۱۸	۶۱	يَنْصُرُكُمْ	۳	۱۵۴	نَصْرِهِمْ	۲۶	۷۵	وَالنَّطِيحَةُ	۵	۴		۲۹	۱۹
فَاَنْسٰهُ	۱۲	۴۲	اَنْشَاَكُمْ	۶	۹۸/۱۳۳	نُصُبٍ	۷۰	۴۳	يَنْصُرْكُمْ	۴۷	۸	نَاصِرٍ	۸۶	۱۰	نُطْفَةٍ	۱۶	۴		۳۰	۴۱
فَاَنْسٰهُمْ	۵۸	۲۰		۱۱	۶۴	النُّصُبِ	۵	۴	وَيَنْصُرْكُمْ	۹	۱۴	نَاصِرَ	۴۷	۱۴		۱۸	۳۵	وَانْظُرُوا	۷	۸۴
	۵۹	۱۹		۵۳	۳۳	وَالْاَنْصَابُ	۵	۹۲	يَنْصُرُونَهُ	۱۸	۴۱	نَاصِرًا	۷۲	۲۴		۲۲	۵	اُنْظُرْنَا	۲	۹۸
اَنْسَوْكُمْ	۲۳	۱۱۲		۶۷	۲۳	نَصِيبٌ	۲	۱۹۸		۲۸	۸۱	النَّاصِرِينَ	۳	۱۴۳				وَانْظُرْنَا	۴	۴۹
يُنْسِيَنَّكَ	۶	۶۷	اَنْشَاْنٰهُنَّ	۵۶	۳۴		۴	۲۸،۳۶ / ۸۶،۸۷،۱۴۰	يَنْصُرُونَكُمْ	۲۶	۹۳	اَنْصَارُ	۳	۴۵	نُطْفَةً	۲۳	۱۳	اُنْظُرُونَا	۵۷	۱۳
نُنْسِهَا	۲	۱۰۰	اَنْشَاْنٰهُ	۲۳	۱۴	نَصِيبٍ	۴۲	۱۹	يَنْصُرُونَهُمْ	۴۲	۴۵		۶۱	۱۴		۷۵	۳۷	تُنْظِرُونِ	۷	۱۹۴
نَسْيًا	۱۹	۲۳	يُنْشِئُ	۲۹	۱۹	نَصِيبُهُمْ	۷	۳۵		۵۹	۱۲	اَنْصَارٍ	۲	۲۷۳	النُّطْفَةَ	۲۳	۱۴		۱۰	۷۱
نَسِيًّا	۱۹	۶۵	وَيُنْشِئُ	۱۳	۱۲	نَصِيبَكَ	۲۸	۷۷	تَنْصُرُوهُ	۹	۴۰		۳	۱۸۹	يَنْطِقُ	۲۳	۶۴		۱۱	۵۸
نِسْوَةٌ / النِّسْوَةِ	۱۲ / ۱۲	۳۰ / ۵۰	وَنُنْشِئَكُمْ	۵۶	۶۱	نَصِيبَهُمْ	۴	۳۷	وَلَتَنْصُرُنَّهُ	۳	۷۵		۵	۷۶		۴۵	۲۸	اَنْظِرْنِي	۷	۱۳
نِسَآءٌ	۴۹	۱۱	نَاشِئَةَ	۷۳	۶		۱۱	۱۱۱	لَنَنْصُرَنَّكُمْ	۵۹	۱۱	وَالْاَنْصَارِ	۹	۱۰۱/۱۱۸		۵۳	۳	فَاَنْظِرْنِي	۱۵	۳۶
وَنِسَآءٌ	۴۸	۲۵	النَّشْاَةَ	۲۹	۱۹	نَاصِيَةٍ	۸۸	۳	وَانْصُرُوا	۲۱	۶۸	اَنْصَارَ	۶۱	۱۴	يَنْطِقُونَ	۲۱	۶۳/۶۵		۳۸	۹۰

كلمات	سورة	آيات	كلمات	سورة	آيات	كلمات	سورة	آيات	كلمات	سورة	آيات	كلمات	سورة	آيات	كلمات	سورة	آيات	كلمات	سورة	آيات
يَنْظُرُونَ	١٠	١٠٢	أَنْعَمَهَا	٨	٥٥	أَفَبِنِعْمَةِ	١٦	٧٣	يُنْفَخُ	٢٠	١٠٢	بِنَفْسِي	٢٠	٣٩	نَفَعَتِ	٨٧	٩	لِيُنْفِقْ	٦٥	٧
يَنْظُرُ	٣٣	٢٣	نَعَمْ	٧	٤٤ ١١٤	وَبِنِعْمَةِ	١٦	٧٢		٢٧	٨٩		١٢	٥٤	نَفَعَهَا	١٠	٩٨	فَلْيُنْفِقْ	٦٥	٧
وَانْتَظِرْ	٣٢	٣٠		٢٦	٤١		٢٩	٦٧		٧٨	١٨		٢٠	٤٣	تَنْفَعُ	٢٠	١٠٨	وَيُنْفِقُوا	١٤	٣٦
انْظُرُوا	٦	١٥٩		٣٧	١٨	نِعْمَةِ	١٦	٥٥	نَفْخَةٌ	٦٩	١٣	نَفْسِكَ	٤	٨١		٣٤	٢٢	تُنْفِقُوا	٢	٢٧٣ ٢٧٤
فَانْتَظِرُوا	٧	٦٩	نِعْمَ	٨	٤١		٩٢	١٩	لَنَفِدَ	١٨	١٠٩		٥	١١٦		٥١	٥٥		٣	٢٨٦
	١٠	٢٠ ١٠٢		١٨	٣٠	بِنِعْمَةٍ	٣	١٦٥ ١٦٨	نَفِدَتْ	٣١	٢٦		٧	٢٠٤	يَنْفَعُكَ	١٠	١٠٦		٨	٦٢
وَانْتَظِرُوا	١١	١٢٢		٢٩	٥٨	نِعْمَةً	٨	٥٥	يَنْفَدُ	١٦	٩٨		٣٣	٣٧	يَنْفَعُهُ	٢٢	١٢		٥٧	١٠
نَظَرَ	٤٧	٢٢		٣٨	٢٩ ٤٤		٣٩	١١ ٥٠	تَنْفَدَ	١٨	١٠٩	بِنَفْسِكَ	١٧	١٥	يَنْفَعُنَا	٦	٧٠		٦٣	٧
نَاظِرِينَ	٣٣	٥٣	فَنِعْمَ	١٣	٢٤		٥٤	٣٥	نَفَادٍ	٣٨	٥٤	فَلِنَفْسِهِ	٦	١٠٤	يَنْفَعُنَا	١٣	٢١	تُنْفِقُونَ	٢	٢٦٧ ٢٧٢
النَّاظِرِينَ	٢	٦٩		٢٢	٧٧	وَنِعْمَةً	٤٩	٨	تَنْفُذُونَ	٥٥	٣٣		٣٩	٤٢		٢٨	٨	لِتُنْفِقُوا	٤٧	٣٨
لِلنَّاظِرِينَ	٧	١٠٥		٣٩	٧٤	نِعْمَتِيَ	٢	٤٠، ٤٧ ١٢٢، ١٥٠	تَنْفُذُوا	٥٥	٣٣		٤١	٤٦	يَنْفَعُكُمْ	١١	٣٤	أَنْفِقُوا	٢	٢٥٤ ٢٦٧
	١٥	١٦		٥١	٤٨		٥	١٠٩	فَانْفُذُوا	٥٥	٣٣		٤٥	١٤		٢١	٦٧		٩	٥٣
	٢٦	٣٢	فَلَنِعْمَ	٣٧	٧٣	بِنِعْمَتِهِ	٣	٩٨	نَفَرٌ	٩	١٢٣	نَفْسُهَا	١٦	١١١	يَنْفَعُكُمْ	٣٣	١٦		٣٦	٤٧
نَاظِرَةٌ	٧٥	٢٣	وَلَنِعْمَ	١٦	٣٢	نِعْمَتَكَ	٢٧	١٩	لِيَنْفِرُوا	٩	١٢٣	نَفْسَكَ	٤	٨٦		٤٣	٣٨	فَأَنْفِقُوا	٦٥	٦
فَنَاظِرَةٌ	٢٧	٣٥	وَنِعْمَ	٣	١٣٦ ١٩٧		٤٦	١٤	تَنْفِرُوا	٩	٣٩ ٨١		١٨	٥ ٢٧	يَنْفَعُهُمْ	٢	٩٦	وَأَنْفِقُوا	٢	١٩١
نَظْرَةً	٣٧	٨٦		٨	٤١	نِعْمَتَهُ	٥	٩	انْفِرُوا	٤	٧٣		٢٦	٢		١٠	١٨		٥٧	٧
فَنَظِرَةٌ	٢	٢٨٠		٢٢	٧٧		١٢	٦		٩	٣٨ ٤١	نَفْسَهُ	٢	١٣٠ ٢٠٧		٢٥	٥٧		٦٣	١٠
مُنْظَرُونَ	٢٦	٢٠٣	نِعِمَّا	٤	٦١		١٦	٨٣	نَفَرٌ	٧٢	١		٣	٢٧ ٢٨		٤٠	٨٥		٦٤	١٦
مُنْظَرِينَ	١٥	٨	فَنِعِمَّا	٢	٢٧١		٤٨	٢	نَفَرًا	١٨	٣٢		٤	١١٠	فَتَنْفَعَهُ	٨٠	٤	يُنْفِقُونَهَا	٩	٣٤
	٤٤	٢٨	النَّعَمِ	٥	٩٦	نِعْمَةٌ	٣١	١٩		٤٦	٢٨		٦٥	١	تَنْفَعُهَا	٣	١١٧	يُنْفِقُونَهَا	٨	٣٦
الْمُنْظَرِينَ	٧	١٤	أَنْعَامٌ	٦	١٣٩	بِأَنْعُمِ	١٦	١١٤	فَانْفِرُوا	٤	٧٣	نَفْسَهَا	٣٣	٤٩	تَنْفَعُكُمْ	٦٠	٣	نَفَقَةً	١١	٩٣
	١٥	٣٢	وَأَنْعَامٌ	٦	١٣٩	لِأَنْعُمِهِ	١٦	١٢٢	وَنُفُورٍ	٦٧	٢١	نُفُوسِكُمْ	١٧	٢٦	تَنْفَعُهُمْ	٧٣	٤٩	نَفَقًا	٦	٣٥
	٣٨	٨١	الْأَنْعَامُ	٢٢	٣١	نَعِيمٌ	٩	٢١	نُفُورًا	١٧	٤٣ ٤٩	أَنْفُسَكُمْ	٢	٨١	يَنْفَعُونَكُمْ	٢٦	٧٣	النِّفَاقِ	٩	١٠٢
مُنْتَظِرُونَ	٦	١٥٩		٤٧	١٣	نَعِيمٍ	٥٦	٨٨		٢٥	٦١		١٢	١٨ ٨٣	نَفْعِهِ	٢٢	١٣	نِفَاقًا	٩	٧٨
	١١	١٢٢	وَالْأَنْعَامُ	١٠	٢٤		٧٠	٣٨		٣٥	٤٠		٤١	٣١	نَفْعِهِمَا	٢	٢١٦	وَنِفَاقًا	٩	٩٨
	٣٢	٣٠	بِأَنْعَامٍ	٢٦	١٣٣		٨٢	١٣	نَفِيرًا	١٧	٦	وَأَنْفُسَهُمْ	٣٢	٢٧	مَنَافِعُ	٢٢	٣٤	نَفَقَةٍ	٢	٢٧٣
الْمُنْظَرِينَ	٧	٦٩	كَالْأَنْعَامِ	٧	١٧٨		٨٣	٢٢	مُسْتَنْفِرَةٌ	٧٤	٥١	أَنْفُسَنَا	٦	١٣٠		٢٣	٢١	نَفَقَةً	٩	١٢٢
	١٠	٢٠ ١٠٣		٢٥	٤٦	وَنَعِيمٌ	٥٢	١٧	تَنَفَّسَ	٨١	١٨	فَلِأَنْفُسِكُمْ	٢	٢٧٤		٣٦	٧٣	نَفَقَاتِهِمْ	٩	٥٤
لَنَعْجَةً	٣٨	٢٢	وَالْأَنْعَامِ	٣	١٢	نَعِيمًا	٧٦	٢٠	فَلْيَتَنَافَسِ	٨٣	٢٦	وَأَنْفُسِكُمْ	٣	١٨٣		٤٠	٨٠	الْإِنْفَاقِ	١٧	١٠٢
نَعْجَةً	٣٨	٢٢		٦	١٣٧	نَعْمَاءَ	١١	١٢	النَّفْسُ	٨٩	٢٨		٩	٤١	وَمَنَافِعُ	٢	٢١٦	مُنَافِقُونَ	٩	١٠٢
نِعَاجِهِ	٣٨	٢٣		٢٥	٢٥	فَسَيُنْغِضُونَ	١٧	٥٣	نَفْسٌ	١٢	٦٨		٦١	١١		١٦	٥	وَالْمُنَافِقِينَ	٩	٧٤
نَعْجَتِكَ	٣٨	٢٣		٤٣	١١	النَّفَّاثَاتِ	١١٣	٤	كَنَفْسٍ	٣١	٢٧	بِأَنْفُسِهِمْ	٦	١٢٣		٥٧	٢٥		٣٣	١ ٤٧
نُعَاسًا	٣	١٤٨	أَنْعَامًا	٢٥	٥١	نَفْحَةٌ	٢١	٤٦	لِنَفْسٍ	٣	١٣٩		٨	٥٥	مَنَافِعَ	٢٢	٢٩		٦٦	٩
النُّعَاسَ	٨	١١		٣٦	٧١	وَنُفِخَ	٣٣	٨		١٠	١٠٠		٩	١٢١	نَافَقُوا	٣	١٦١	وَالْمُنَافِقَاتِ	٩	٦٨
يَنْعِقُ	٢	١٦٦	الْأَنْعَامَ	٤٠	٧٩	وَنَفَخْتُ	١٥	٢٩		٨٢	١٩		١٣	١٢		٥٩	١١		٥٧	١٣
نَعْلَيْكَ	٢٠	١٢	وَالْأَنْعَامَ	١٦	٥		٣٩	٧٢	وَنَفْسٍ	٩١	٧		٢٤	١٢	أَنْفَقَ	١٨	٤٠	وَالْمُنَافِقِينَ	٩	٦٩
وَنَعَّمَهُ	٨٩	١٤	أَنْعَامُهُمْ	٣٢	٢٧	فَنَفَخْنَا	٢١	٩١	بِالنَّفْسِ	٥	٤٥	لِأَنْفُسِهِمْ	٣	١٧٢		٥٧	١٠		٣٣	٧٣
أَنْعَمَ	٤	٧١ ٧٢	وَلِأَنْعَامِكُمْ	٧٩	٣٣		٦٦	١٢		٧٥	٢		١٣	١٧	أَنْفَقْتَ	٨	٦٣		٤٨	٦
	٥	٢٦		٨٠	٣٢	تَنْفُخُ	٥	١١٠	النُّفُوسُ	٨١	٧		٢٥	٣	وَأَنْفَقُوا	٤	٤٣	وَالْمُنْفِقِينَ	٣	١٥
	١٩	٥٩	أَنْعَامَكُمْ	٢٠	٥٦	فَأَنْفُخُ	٣	٤٣	الْأَنْفُسُ	٤	١٢٧	فَلِأَنْفُسِهِمْ	٣٠	٤٣		١٣	٢٢	الْأَنْفَالِ	٨	١
	٣٣	٣٧	نَاعِمَةٌ	٨٨	٨	انْفُخُوا	١٨	٩٥		٤٣	٧١	أَنْفُسِهِنَّ	٢	٢٣٤ ٢٤١		٣٥	٢٦	الْأَنْفَالِ	٨	١
أَنْعَمْتَ	١	٦	وَنَعْمَةٍ	٤٤	٢٦	نُفِخَ	٢٣	١٠٣		٥٣	٢٣	بِأَنْفُسِهِنَّ	٢	٢٢٨ ٢٣٤		٥٧	٧	نَافِلَةً	١٧	٨١
	٢٧	١٩	النَّعْمَةِ	٧٣	١١		٣٩	٦٨	الْأَنْفُسِ	١٦	٧	أَنْفُسَنَا	٧	٢٣	أَنْفَقْتُمْ	٢	٢١١ ٢٧٣		٢١	٧٢
	٢٨	١٦	نِعْمَةٌ	٣٧	٥٥		٦٩	١٣	وَالْأَنْفُسِ	٢	١٥٠	وَأَنْفُسَنَا	٣	٥٤		٣٤	٣٨	يُنْفَوْا	٥	٣٧
	٤٠	١٤	نِعْمَةً	٢٦	٢١	وَنُفِخَ	١٨	٩٩	الْأَنْفُسَ	٣٩	٤٣	وَأَنْفُسَكُمْ	٣	٥٤		٦٠	١٠	فَنَقَّبُوا	٥٠	٣٥
وَأَنْعَمْتَ	٣٣	٣٧		٦٨	٤٩		٣٦	٥١	نَفْسُكَ	٣٥	٩	وَأَنْفُسَهُمْ	٧	١٧٦	يُنْفِقُ	٢	٢٦٦	نَقْبًا	١٨	٩٦
أَنْعَمْتُ	٢	٤٠ ٤٧ ١٢٢	بِنِعْمَةِ رَبِّكَ	٣١	٣٠		٣٩	٦٨	نَفْسُهُ	٥	٢٣	الْمُتَنَافِسُونَ	٨٣	٢٦		٥	٦٩	نَفْيًا	٥	١٥
أَنْعَمْنَا	١٧	٨٥		٥٢	٢٩		٥٠	١٩		٥٠	١٥	نَفَشَتْ	٢١	٧٨		٩	٩٩ ١٠٠	فَأَنْقَذَكُمْ	٣	٩٩
	٤١ ٤٣	٥١ ٨٩		٤٨ ٩٣	٢ ١١	نُفِخَ	٦	٧٣	لِنَفْسِي	٧	١٨٨	النُّفُوسُ	١٠١	٤		١٦	٧٧	تُنْقِذُ	٣٩	٢٠

كلمات	سورة	آيات	كلمات	سورة	آيات	كلمات	سورة	آيات	كلمات	سورة	آيات	كلمات	سورة	آيات	كلمات	سورة	آيات	كلمات	سورة	آيات
ينفدن	۳۶	۲۲	أنكاثا	۱۶	۹۴	منكرون	۱۵	۶۲	ينهون	۶	۲۶	أنيب	۱۱	۹۰	النور	۷	۱۵۷	ينالوا	۹	۷۵
نفدت	۳۶	۴۳	نكح	۴	۲۶		۵۱	۲۵		۷	۱۶۵		۴۲	۸	والنور	۵	۱		۳۳	۲۵
تنفد	۲۲	۲۲	نكحتم	۳۳	۳۸	نكثوا	۲۱	۶۶		۱۱	۱۱۸	وأنيبوا	۳۹	۵۵	نورهم	۵۷	۱۲	تنالوا	۳	۸۶
نفر	۷۴	۸	ينكح	۲۴	۳	نكثه	۳۶	۶۸	وينهون	۳	۱۰۰ ۱۱۰	منيب	۱۱	۷۷		۶۶	۸	يناله	۲۲	۳۸
نقيرا	۴	۵۶ ۱۲۴	ينكح	۴	۲۹	ناكبوا	۲۲	۱۲		۹	۶۸ ۷۲	منيب	۳۴	۹	وبنورهم	۵۷	۱۸	ينالهم	۷	۲۵ ۲۷
الناقور	۷۴	۸	تنكح	۲	۲۳۰	نكص	۸	۵۰	وتنهون	۳	۱۰۶		۵۰	۸ ۳۲	نوره	۲۴	۳۵	سينالهم	۷	۱۵۱
ننقص	۵۰	۴	ينكحن	۲	۳۳۲	تنكصون	۲۳	۶۸	ينهكم	۶۰	۸ ۹	منيبا	۳۹	۱۱		۶۱	۸	تناله	۵	
تنقصوا	۱۱	۸۴	تنكحوا	۲	۲۲۰				ينهاهم	۵	۶۸	منيبين	۳۰	۳۰ ۳۱	لنوره	۲۴	۳۵	نيلا	۹	۱۲۱
ينقصوكم	۹	۴		۴	۲۶	استنكفوا	۴	۱۷۲	وينهاهم	۷	۱۵۶	نوح	۱۱	۳۲ ۴۸	نوركم	۵۷	۱۳	باب الهاء		
ننقصها	۱۳	۴۱		۳۳	۵۳	يستنكف	۴	۱۷۰	أنهينا	۱۱	۶۵		۲۶	۱۱۶	بنورهم	۲	۱۶	وبه	۷	۱۵۹ ۱۸۰
	۲۱	۴۵	ينكحها	۲۴	۳	يستنكف	۴	۱۷۱	أنهكما	۷	۲۱	نوح	۱۱	۴۲ ۴۷	نوره	۹	۳۲	فلها	۴	۱۲ ۱۲۵
ينقص	۳۵	۱۲	تنكحوهن	۴	۱۱۶	أنكالا	۷۳	۱۲	أنهاكم	۱۱	۹۰		۲۶	۱۰۶	نورنا	۶۶	۸		۱۷	۷
أنقض	۷۳	۳		۶۰	۱۰	نكال	۷۹	۲۵	ننهك	۱۵	۷۰		۳۷	۷۳	منير	۲۲	۸	ولها	۱۵	۴
ونقص	۲	۱۵۰	فانكحوا	۴	۳	نكالا	۲	۶۲	وانه	۳۱	۱۶		۷۱	۲۰ ۲۷		۳۱	۱۹		۲۷	۲۳
	۷	۱۲۷	فانكحوهن	۴	۲۹		۵	۴۲	نهيت	۶	۵۶	ونوحا	۳	۳۰	المنير	۳	۱۸۱	ها	۳	۵۹ ۱۱۵
منقوص	۱۱	۱۱۱	تنكحوا	۲	۲۲۰	تنكيلا	۴	۸۶		۴۰	۶۸		۶	۸۴		۳۵	۲۳		۴	۱۰۹
نقضت	۱۶	۹۴	وانكحوا	۲۴	۳۲	بنميم	۶۸	۱۱	نهوا	۴	۱۵۹		۲۱	۷۶	منيرا	۲۵	۶۲		۴۲	۵
ينقضون	۲	۲۵	أنكحك	۲۸	۲۷	ونمارق	۸۸	۱۵		۶	۲۸	نار	۹	۸۲		۳۳	۴۵	ههنا	۳	۱۴۸
	۸	۵۸	يستنكحها	۳۳	۴۹	النمل	۲۷	۱۸		۷	۱۶۶		۲۱	۶۹	بالناس	۲	۱۳۸		۵	۲۷
	۱۳	۲۰ ۲۵	النكاح	۲	۲۳۶ ۲۳۸	نملة	۲۷	۱۸		۵۸	۲۹		۳۵	۳۳		۱۷	۶۴		۲۶	۱۴۶
تنقضوا	۱۶	۹۳	نكاحا	۲۴	۳۳ ۵۹	الأنامل	۳	۱۱۵	تنهون	۴	۳۵		۱۰۴	۶		۲۲	۶۴	هاؤم	۶۹	۱۹
أنقض	۹۴	۳	النكاح	۴	۶	ومنهاجا	۵	۵۲	يتناهون	۵	۸۳	نار	۲	۲۶۸	والناس	۲	۱۵۴	يهبط	۲	۶۹
نقضهم	۴	۱۵۴	نكدا	۷	۵۶	تنهر	۹۳	۱۰	فانتهى	۲	۲۷۶		۲۴	۳۵		۳	۸۱	اهبط	۱۱	۵۰
	۵	۱۶	نكرهم	۱۱	۷۳	تنهرهما	۱۷	۲۴	انتهوا	۲	۱۹۱ ۱۹۲		۹۰	۲۰		۱۱	۱۲۰	فاهبط	۷	۱۲
نقصا	۱۰۰	۴	نكروا	۲۷	۴۱	أنهار	۴۷	۱۷		۸	۴۰		۱۰۱	۸		۳۲	۱۳	اهبطا	۲۰	۱۲۳
نقصوا	۹	۲۵	ينكر	۱۳	۳۶	وأنهار	۴۷	۱۵	ينته	۳۳	۶۰	النار	۱۱	۱۹		۱۱۴	۶	اهبطوا	۲	۳۶ ۳۸ ۶۱
	۸۵	۸	تنكرون	۴۰	۸۱	أنهارا	۲۷	۶۲		۹۶	۱۵		۴۱	۲۳	التناوش	۳۴	۵۱		۷	۲۳
تنقم	۷	۱۲۳	ينكرونها	۱۶	۸۵		۷۱	۱۱	تنته	۱۹	۴۷	والنار	۴۷	۱۲	مناص	۳۸	۳	هباء	۲۵	۲۵
تنقمون	۵	۶۴	نكرا	۱۸	۷۴ ۸۷	وأنهارا	۱۳	۳		۲۶	۱۱۶ ۱۶۷	نار	۹	۳۵ ۱۱۰	ناقة	۷	۷۱		۵۶	۶
انتقمنا	۴۳	۵۵		۶۵	۸		۱۶	۱۵	ينهون	۹	۱۲		۱۵	۲۷		۱۱	۶۷	هاتين	۲۸	۲۷
فانتقمنا	۷	۱۳۲	نكر	۵۴	۶	الأنهار	۶	۶	ينهوا	۵	۷۷		۵۲	۱۳	ناقة	۲۶	۱۵۵	هاتوا	۲	۱۰۵
	۱۵	۷۹	نكير	۲۲	۴۳		۱۴	۳۷		۸	۲۹		۹۸	۵	الناقة	۵۴	۲۷		۲۱	۲۴
	۳۰	۴۶		۳۴	۴۴		۱۷	۹۳	تنتهوا	۸	۱۹	نار	۷	۱۱	ناقة	۹۱	۱۳		۲۷	۶۵
	۴۳	۲۴		۳۵	۲۴	بنهر	۲	۲۵۰		۳۶	۱۷		۲۲	۲۰	الناقة	۷	۷۵		۲۸	۷۵
ينتقم	۵	۹۶		۶۷	۱۸	ونهر	۵۴	۵۴	انتهوا	۴	۱۶۹		۳۸	۷۷		۱۷	۶۱	فتهجد	۱۷	۸۱
انفصام	۳	۳	نكير	۴۲	۴۶	نهرا	۱۸	۳۲	فانتهوا	۵۹	۷		۵۵	۱۴ ۳۵	نوم	۲	۲۵۵	تهجرون	۲۳	۶۹
	۵	۹۶	أنكر	۳۱	۱۸	والنهار	۴۱	۳۷	والناهون	۹	۱۱۳	نار	۹	۶۴ ۶۹	والنوم	۲۵	۴۹	فاهجر	۷۴	۵
	۱۴	۴۸	منكرون	۳	۵۸	نهار	۴۶	۳۵	النهى	۲۰	۵۴ ۱۲۸		۷۲	۲۳	نومكم	۷۸	۹	واهجرني	۱۹	۴۷
	۳۹	۳۸		۲۱	۵۱	بالنهار	۶	۶۰	المنتهى	۵۳	۱۴ ۴۲	نور	۲۴	۳۵	نائمون	۷	۹۵	واهجرهم	۷۳	۱۰
منتقمون	۳۲	۲۲		۲۳	۷۱		۴۳	۱۱	منتهون	۵	۹۳	نور	۵	۱۸		۵۰	۱۹	واهجروهن	۴	۳۴
	۴۳	۴۰	منكرة	۱۶	۲۳	نهارا	۱۰	۲۴ ۵۰	منتهاها	۷۹	۴۴		۲۴	۳۵	المنام	۳۷	۱۰۱	هاجر	۵۹	۹
	۴۴	۱۵	منكر	۵	۸۳	ونهارا	۷۱	۵	لتنوء	۲۸	۷۶	ونور	۵	۴۸ ۵۰	منامكم	۳۰	۲۲	هاجروا	۲	۲۱۵
لناكبون	۲۳	۷۶	بالمنكر	۹	۶۸	ونهى	۷۹	۴۰	أناب	۱۳	۲۷	النور	۳۵	۲۰	منامك	۸	۴۵		۳	۱۹۴
مناكبها	۶۷	۱۵	والمنكر	۱۶	۹۲	ونهوا	۲۲	۴۲		۳۱	۱۴	والنور	۱۳	۱۷	منامها	۳۹	۴۳		۱۶	۴۳ ۱۱۲
نكث	۴۸	۱۰		۲۴	۲۱	نهيكما	۷	۱۹		۳۸	۳۳	بنور	۳۹	۶۹	النون	۲۱	۸۷		۲۲	۵۷
نكثوا	۹	۱۲ ۱۳		۲۹	۴۴	نهيكم	۵۹	۷	وأناب	۳۸	۲۳	نور	۲۴	۳۵ ۴۰	والنوى	۶	۹۵	وهاجروا	۸	۷۲ ۷۵
ينكث	۴۸	۱۰	منكرا	۵۸	۲	وينهى	۱۶	۹۲	وأنابوا	۳۹	۱۹		۳۹	۲۳	ينال	۲	۱۱۸		۹	۲۰
ينكثون	۷	۱۳۱	المنكر	۲۲	۷۱	ينهى	۹۶	۹	أنبنا	۶۰	۴	والنور	۶۴	۸	ينال	۲۲	۳۸	هاجرن	۳۳	۴۹
	۴۳	۴۹		۲۹	۲۸	تنهى	۲۹	۴۴	ينيب	۴۰ ۴۲	۱۳ ۱۳	نور	۹ ۲۴	۳۲ ۸	ينالون	۹	۱۲۱	يهاجر	۴	۱۰۱

کلمات	سور	آیات	کلمات	سور	آیات	کلمات	سور	آیات	کلمات	سور	آیات	کلمات	سور	آیات	کلمات	سور	آیات	کلمات	سور	آیات
يهاجروا	۴	۹۱	وهديناهم	۴	۷۰	اهتدوا	۱۹	۷۸	لمهتدون	۲	۶۵	تستهزءون	۹	۶۶	أهلكناهم	۲۰	۱۳۴	لهمت	۴	۱۱۳
	۸	۷۳	وهديناهم	۶	۸۷		۴۷	۱۹		۴۳	۴۸	استهزئ	۹	۶۵		۴۴	۳۷	وهمت	۴۰	۵
فتهاجروا	۴	۹۹	تهدى	۱۰	۴۳	اهتديتم	۵	۱۰۴	المهتدون	۲	۱۵۲	استهزئ	۶	۱۰		۴۷	۱۴	وهموا	۹	۱۳/۷۴
هجرا	۷۳	۱۰		۲۸	۵۶	يهتدى	۱۰	۱۰۸	مهتدين	۲	۱۵		۱۳	۳۲	فأهلكناهم	۶	۶	أهمتهم	۳	۱۴۸
مهجورا	۲۵	۳۲		۴۳	۳۹		۱۷	۱۶		۶	۱۴۱		۲۱	۴۲		۸	۵۶	هامدة	۲۲	۵
مهاجر	۲۹	۲۵	لتهدى	۴۲	۵۲		۲۷	۹۴		۱۰	۴۵	ويستهزأ	۴	۱۳۹		۲۶	۱۳۹	منهمر	۵۴	۱۱
مهاجرا	۴	۱۰۱	وهدى	۷	۱۵۴	أتهتدى	۲۷	۴۱	المهتدين	۶	۵۶	مستهزءون	۲	۱۳	يهلك	۵	۱۹	همزة	۱۰۴	۱
المهاجرين	۹	۱۰۱	يهدون	۷	۱۵۹/۱۸۰	يهتدوا	۱۸	۵۶		۹	۱۸	المستهزءين	۱۵	۹۵		۲	۱۲۶	هماز	۶۸	۱۱
	۵۹	۸		۲۱	۷۳		۴۶	۱۰	بالمهتدين	۶	۱۱۷	بالهزل	۸۶	۱۴	ليهلك	۱۱	۱۱۹	همزات	۲۳	۹۷
والمهاجرين	۹	۱۱۷		۳۲	۲۴	اهتدوا	۲	۱۲۹		۱۶	۱۲۶	فهزموهم	۲	۲۵۲	ويهلك	۲	۲۰۱	همسا	۲۰	۱۰۷
	۲۴	۲۲	هدوا	۴	۹۰		۲۴	۵۳		۲۸	۵۶	سيهزم	۵۴	۴۵	يهلكون	۶	۲۶	هامان	۲۸	۳۸
	۳۳	۶	هدى	۴۲	۵۲	ليهتدوا	۶	۹۷		۶۸	۷	مهزوم	۳۸	۱۰		۹	۴۲		۴۰	۳۸
مهاجرات	۶۰	۱۰	يهدين	۲۶	۷۸	لنهتدى	۷	۴۱	أهذا	۲۱	۳۷	وأهش	۲۰	۱۹	هلك	۱۷	۱۷	وهامان	۴۰	۲۵
يهجعون	۵۱	۱۷	سيهدين	۲۶	۶۲	الهدى / الهدى	۲ / ۲۰	۱۱۴ / ۱۹۲		۲۵	۴۳	كهشيم	۵۴	۳۱	نهلك	۷۷	۱۶	وهامان	۲۸	۵/۷
هدا	۱۹	۹۲		۳۷	۹۷	هدينا	۵	۹۶	أفبهذا	۵۶	۸۰	هواء	۱۴	۴۳	لنهلكن	۱۴	۱۶		۲۹	۳۸
لهدمت	۲۲	۴۱		۴۳	۲۶	الهدى	۵	۲	فهذا	۳۰	۵۶	هضما	۲۰	۱۱۱	يهلكنا	۴۵	۲۳	المهيمن	۵۹	۲۳
الهدهد	۲۷	۲۰	يهديني	۲۸	۲۱	والهدى	۵	۹۸	لهذا	۷	۴۱	هضيم	۲۶	۱۴۸	أتهلكنا	۷	۱۵۴	ومهيمنا	۵	۵۲
هدى	۲	۱۳۸	يهدين	۱۸	۲۳		۴۸	۲۵		۱۸	۴۷	مهطعين	۱۴	۴۴	أفتهلكنا	۷	۱۷۲	هن	۲	۱۸۳
	۶	۹۰	يهدني	۶	۷۷	هاد	۱۳	۷/۳۳		۲۵	۸		۵۴	۸	فأهلكوا	۶۹	۵/۶		۳	۵
	۷	۲۸	ويهديك	۴۸	۲		۳۹	۲۳/۳۷		۴۱	۲۵		۷۰	۳۶	هلك	۴	۴۷		۱۱	۸۰
	۱۶	۳۸	يهديه	۴۵	۲۲		۴۰	۳۵	هذان	۲۰	۶۶	أهكذا	۲۷	۴۲		۴۶	۳۵		۳۹	۲۳۹
	۲۰	۵۲/۸۱	ويهديه	۲۲	۴	لهاد	۲۲	۵۳		۲۲	۲۰	وهن	۳۰	۸	هالك	۲۸	۸۸		۵۱	۲
نهدى	۲	۲۰۹	يهديه	۶	۱۲۵	بهادى	۲۷	۸۳	وهذه	۴۳	۵۰		۳۴	۱۶	الهالكين	۱۲	۸۵		۶۰	۱۰
	۸۷	۳	يهديكم	۲۷	۶۴		۳۰	۵۲	هربا	۷۲	۱۲		۳۸	۲۰	التهلكة	۲	۱۹۱	بهن	۴	۲۳
	۹۳	۷	ويهديكم	۴	۳۱	هادى	۷	۱۸۵	هارون	۲	۹۶	أهل	۲	۱۶۸	لمهلكهم	۱۸	۵۸		۳۳	۵۲
لهدى	۱۳	۳۰		۴۸	۲۰	هاديا	۲۵	۳۳	يهرعون	۱۱	۸۰		۵	۴	مهلك	۶	۱۳۱	فلهن	۴	۱۲/۱۴
وهدى	۲۰	۱۲۰	يهديهم	۷	۱۴۶	هدى	۲	۱۱۴		۳۷	۶۸		۶	۱۴۶		۲۸	۵۹	ولهن	۲	۲۲۸
هدينا	۶	۸۴		۱۰	۹		۳	۶۶	هرون	۲۰	۹۲/۹۴		۱۶	۱۱۶	مهلكوا	۲۹	۳۰		۴	۱۴
	۱۹	۵۹		۱۶	۱۰۶		۶	۷۰/۸۸		۲۸	۳۴	الأهلة	۲	۱۸۵	مهلكي	۲۸	۵۹	هنيئا	۴	۴
هداني	۶	۱۶۲	سيهديهم	۴۷	۶		۳۹	۲۴	هرون	۲	۲۴۹	هلوعا	۷۰	۱۹	مهلكهم	۷	۱۶۴		۵۲	۱۹
	۳۹	۵۸	ويهديهم	۴	۱۷۴	لهدى	۲۷	۷۹		۷	۱۳۸	هلك	۴	۱۷۵	مهلكوها	۱۷	۶۰		۶۹	۲۴
هدان	۶	۸۰		۵	۱۸	للهدى	۹۲	۱۲		۱۹	۲۹		۸	۴۴	المهلكين	۲۲	۵۰		۷۷	۴۳
وهداه	۱۶	۱۲۲	ليهديهم	۴	۱۳۶/۱۶۸	والهدى	۲	۱۵۴		۲۰	۷۳		۴۰	۳۶	هلم	۶	۱۵۱	ههنا	۶۹	۳۵
هدانا	۶	۷۰	وأهديك	۷۹	۱۹	هداى	۲	۳۶		۲۶	۱۲		۶۹	۲۹		۳۳	۱۸	هود	۱۱	۵۶
	۷	۴۱	أهدك	۱۹	۴۴		۲۰	۱۲۲	وهرون	۴	۱۶۱	أهلك	۲۸	۷۸	أهم	۳۷	۱۱	هود	۲۶	۱۲۴
	۱۴	۱۲/۲۵	أهديكم	۴۰	۳۰	هداها	۳۲	۱۳		۷	۱۱۹		۵۳	۵۱		۴۳	۳۱	هود	۱۱	۶۴/۹۱
هداكم	۲	۱۸۱/۱۹۴	أهدكم	۴۰	۴۱	هداهم	۲	۲۷۴	هرون	۲۰	۳۱	ليهلك	۸	۴۳		۴۴	۳۶	هودا	۲	۱۰۵/۱۲۹
	۲۲	۳۸	يهدوننا	۶۴	۶		۱۶	۳۹		۲۳	۴۷	وأهلك	۱۱	۴۲	أفهم	۲۱	۳۴/۳۵		۷	۶۳
	۴۹	۱۷	لنهدينهم	۲۹	۶۹	فبهداهم	۶	۹۰		۲۵	۳۷		۲۳	۲۸	ألهم	۷	۱۹۴		۱۱	۵۲/۶۱
لهداكم	۶	۱۵۰	اهدنا	۱	۵	بهدية	۲۷	۳۵		۱۹	۵۳	أهلكت	۹۰	۶	هما	۹	۴۰	فانهار	۹	۱۱۰
	۱۶	۹	واهدنا	۳۸	۲۱	بهديتكم	۲۷	۳۶	وهرون	۶	۸۴	فأهلكنا	۴۳	۷	بهما	۲	۱۵۳	هار	۹	۱۱۰
هداهم	۹	۱۱۶	فاهدوهم	۳۷	۲۳	بالهدى	۴۳	۲۳		۱۰	۷۵	وأهلكنا	۲۱	۹		۴	۱۳۴	أهؤلاء	۵	۵۸
	۳۹	۱۹	هدى	۳	۹۶	مهتد	۵۷	۲۶		۲۱	۴۹	أهلكني	۶۷	۲۸		۲۴	۲		۶	۵۳
هديتنا	۳	۸	وهدوا	۲۲	۲۴	المهتدي	۷	۱۷۷	وهروني	۱۹	۲۵	فأهلكته	۳	۱۱۳	فلهما	۴	۱۷۵		۷	۴۷
هديناه	۷۶	۳	هدنا	۷	۱۵۵	المهتد	۱۷	۹۹	اهتزت	۲۲	۵	أهلكتهم	۷	۱۵۴	وهما	۴۶	۱۶		۳۴	۳۹
وهديناه	۹۰	۱۰	يهدى	۱۰	۳۵		۱۸	۱۶		۴۱	۳۹	أهلكناها	۷	۳	هم	۵	۱۴	لهؤلاء	۴	۸۰
وهديناهما	۳۷	۱۱۸	اهتديت	۳۴	۴۹	مهتدون	۶	۸۲	تهتز	۲۷	۱۰		۲۱	۶/۹۵	وهم	۱۲	۲۴	وهؤلاء	۱۷	۲۱
لهديناكم	۱۴	۲۵	اهتدوا	۲	۱۳۱		۷	۲۸		۲۸	۳۱		۲۲	۴۴	همت	۳	۱۱۸	أهانن	۸۹	۱۷
فهديناهم	۴۱	۱۶		۳	۱۹		۲۶/۴۳	۲۰/۲۰۱	يستهزئ	۲	۱۴	أهلكناهم	۱۸	۵۸		۱۲	۲۴	بهن	۲۲	۱۹

كلمات	سورة	آيات	كلمات	سورة	آيات	كلمات	سورة	آيات	كلمات	سورة	آيات	كلمات	سورة	آيات	كلمات	سورة	آيات	كلمات	سورة	آيات
هَوْنًا	٢٥	٦٣	هَيْهَاتَ	٢٣	٣٨	وَجَدَ	١٨	٩٢	وُجْدِكُمْ	٦٥	٦	بِوُجُوهِكُمْ	٤	٤٦	وَحْيًا	٤٢	٥٠	تَذَرُ	٥١	٤٣
هُونٍ	١٦	٦١	بَابُ الْوَاوِ				٢٨	٢٢	فَأَوْجَسَ	٢٠	٧٠		٥	٩	وَحْيُهُ	٢٠	١١٣		٧٤	٢٨
الْهُونِ	٦	٩٣	الْمَوْءُودَةُ	٨١	٨	فَوَجَدَ	٢٨	١٤		٥١	٢٨	وُجُوهَكُمْ	٢	١٤٤، ١٥٠	وَوَحْيِنَا	١١	٣٩	أَتَذَرُ	٧	١٢٤
	٤١	١٦	مَوْئِلًا	١٨	٥٧	وَوَجَدَ	١٨	٨٤	وَأَوْجَسَ	١١	٧٣		٥	٨		٢٣	٢٧	تَذَرْ	٧١	٢٧
	٤٦	١٩	وَأَوْبَارِهَا	١٦	٨٢		٢٤	٣٩	أَوْجَفْتُمْ	٥٩	٦		٧	٢٨	وَدَّ	٢	١٠٩	وَيَذَرُونَ	٢	٢٣٤، ٢٤٠
هَيِّنٌ	١٩	٢٠، ٢١	يُوبِقْهُنَّ	٤٢	٣٢		٢٨	٢٣	وَاجِفَةٌ	٧٩	٨		١٧	٧		٤	١٠٢		٧٦	٢٧
هَيِّنًا	٢٤	١٥	مَوْبِقًا	١٨	٥٠	وَجَدْتُ	٢٧	٢٣	وَجِلَتْ	٨	٢	وِجْهَةٌ	٢	١٤٣	وَدَّتْ	٣	٦٩	وَتَذَرُونَ	٢٦	١٦٦
أَهْوَنُ	٣٠	٢٦	وَابِلٌ	٢	٢٦٤، ٢٦٥	فَوَجَدَا	١٨	٦٥، ٧٧		٢٢	٢٦	وَجِيهًا	٣	٤٠	وَدُّوا	٣	١١٤		٣٧	١٢٥
الْمُهِينِ	٣٤	١٣	وَبَالَ	٥	٩٦	وَجَدُوا	١٢	٦٥	تَوْجَلْ	١٥	٥٣		٣٣	٦٩		٤	٩١		٧٥	٢١
	٤٤	٢٩		٥٩	١٥	لَوَجَدُوا	٤	٦٤، ٨٢	وَجِلُونَ	١٥	٥٢	لَوَاحِدٌ	٣٧	٤		٦٨	٩	تَذَرُنَّ	٧١	٢٣
مُهِينًا	٤	١٤، ١٠٢		٦٢	٥	وَوَجَدُوا	١٨	٤٧	وَجِلَةٌ	٢٣	٦٢	الْوَاحِدُ	١٢	٣٩	وَدُّوا	٦٠	٢	فَنَذَرُ	١٠	١١
	٣٣	٥٧		٦٥	٩	تَجِدُهُمْ	٧	٤٢	وَجَّهْتُ	٦	٧٩		٣	١٧	يَوَدُّ	٢	٩٠، ٩٤	وَنَذَرُ	١٩	٧٣
مُهَانًا	٢٥	٦٩	وَبِيلًا	٧٣	١٦		٤٣	٢٣	يُوَجِّهْهُ	١٦	٧٨		٣٨	٦٥		٤	٤٥	وَنَذَرَ	٧	٦٨
هَوَى	٢٠	٨٣	الْأَوْتَادِ	٣٨	١١	وَوَجَدَكَ	٩٣	٧، ٨	تَوَجَّهَ	٢٨	٢١		٣٩	٦		١٥	٢	وَيَذَرَكَ	٧	١٢٤
	٥٣	١		٨٩	٩	وَجَدَهَا	١٨	٨٤، ٨٩	وَجْهَ	٢	١٠٩	الْوَاحِدِ	١٤	٤٩		٧٠	١١	فَيَذَرُهَا	٢٠	١٠٦
تَهْوِي	١٤	٤٠	أَوْتَادًا	٧٨	٧	وَجَدْتُهَا	٢٧	٢٤		٣	٩		٤٠	١٦	أَيَوَدُّ	٢	٢٦٦	وَيَذَرُهُمْ	٧	١٨٥
	٢٢	٣٢	يَتِرَكُمْ	٤٧	٣٧	وَجَدْتُمُوهُمْ	٤	٩١		٥٥	٢٧	بِوَاحِدَةٍ	٣٤	٤٥	تَوَدُّ	٣	٢٨	تَذَرْنِي	٢١	٨٩
هَوَى	٢	٨١	وَالْوَتْرِ	٨٩	٢		٩	٥	وَجْهِ	٢	٢٧٤	فَوَاحِدَةً	٤	٣	يَوَدُّوا	٣٣	٢٠	تَذَرْهُمْ	٧١	٢٨
	٥	٧٤	الْوَتِينَ	٦٩	٤٦	وَجَدْنَاهُ	٣٨	٤٣		١٢	٩٣	وَحِيدًا	٧٤	١١	وَتَوَدُّونَ	٨	٧	فَتَذَرُوهَا	٤	١٢٨
	٥٣	٢٣	وَاثَقَكُمْ	٥	١٠	فَوَجَدْنَاهَا	٧٢	٨		٣	٢٢	الْوُحُوشُ	٨١	٥	يُوَادُّونَ	٥٨	٢٣	وَيَذَرُهُمْ	٦	١١٠
أَهْوَى	٥٣	٥٤	يُوثِقُ	٨٩	٢٧	تَجِدُ	٣	٢٨		٩٣	٢٠	أَوْحَى	١٧	٤١	وَدًّا	٧١	٢٢	وَذَرِ	٦	٦٩
اسْتَهْوَتْهُ	٦	٧٠	الْوَثَاقَ	٤٧	٤		٧	١٦	لِوَجْهِ	٧٦	٩		٥٣	١٠	وُدًّا	١٩	٩٦	وَذَرُوا	٢	٢٧٨
الْهَوَى	٤	١٣٤	وَثَاقَهُ	٨٩	٢٧		١٧	٧٧، ٧٩، ٨٨	وَجْهَهُ	٣	٦٥		٩٩	٥	وَدُودٌ	١١	٩٢		٦	١٢٠
	٣٨	٢٥	الْوُثْقَى	٢	٢٥٣		٥٨	٢٣		٣٠	٣٧، ٣٨	فَأَوْحَى	١٤	١٦	الْوَدُودُ	٨٥	١٤		٧	١٧٩
	٥٣	٣		٣١	٢١	لَتَجِدَنَّ	٥	٨٥	وُجُوهٌ	٦٧	٢٧		١٩	١٢	مَوَدَّةً	٤	٧٥		٦٢	٩
	٧٩	٤٠	مَوْثِقًا	١٢	٦٦، ٨٠	وَلَتَجِدَنَّ	٥	٨٥	وُجُوهٌ	٣	١٠٢		٥٣	١٠	بِالْمَوَدَّةِ	٦٠	١	ذَرْنِي	٧٤	١١
أَهْوَاءَ	٥	٨١	مَوْثِقَهُمْ	١٢	٦٦	أَجِدُ	٦	١٤٦		٧٥	٢٢	وَأَوْحَى	١٦	٧٠	مَوَدَّةَ	٢٩	٢٤	فَذَرْنِي	٦٨	٤٤
	٦	١٥١	مِيثَاقٌ	٧	١٦٨		٩	٩٣		٨٠	٣٨		٤١	١١	مَوَدَّةً	٥، ٣٠	٨٥، ٢٠	وَذَرْنِي	٧٣	١١
	٤٥	١٧	مِيثَاقٌ	٤	٩٢، ٩٤		٣٠	١٠		٨٨	٢، ٨	أَوْحَيْتُ	٥	١١١		٦٠	٧	ذَرْنَا	٩	٨٧
بِأَهْوَائِهِمْ	٦	١١٩		٨	٧٣	لَأَجِدُ	١٢	٩٤	وَوُجُوهٌ	٧٥	٢٤	فَأَوْحَيْنَا	٢٣	٢٧	الْمَوَدَّةَ	٤٢	٢٢	ذَرْهُمْ	٦	٩١
أَهْوَاءَكُمْ	٦	٥٦	مِيثَاقَ	٢	٧٧	أَجِدُ	٧٢	٢٢		٨٠	٤٠		٢٦	٦٣	وَدَعْ	٣٣	٤٧		١٥	٣
هَوَاءٌ	١٤	٤٤		٣	٧٥، ١٥٤	لَأَجِدَنَّ	١٨	٣٤	الْوُجُوهُ	٣٠	١١٠	يُوحِي	٦	١١٢	وَدَّعَكَ	٩٣	٣	ذَرُونِي	٤٠	٢٧
هَاوِيَةٌ	١٠١	٦		٥	١٥، ٧٤	يَجِدُوا	٤	٦٨	وُجُوهٍ	٢٢	٧١		٨	١٢	وَمُسْتَوْدَعٌ	٦	٩٨	فَذَرُوهُ	١٢	٤٧
مَا هِيَهْ	١٠١	٧	مِيثَاقًا	٤	٢٥، ١٥٣		٩	٩٣	وُجُوهَهَا	٤	٥٠		٣٣	٤٩	وَمُسْتَوْدَعَهَا	١١	٧	فَذَرُوهَا	٧	٧١
فَهِيَ	٢، ٢٢	٦٩، ٤٤		٣٣	٧		١٨	٥١، ٥٧	الْوُجُوهَ	١٨	٢٨				الْوَدْقَ	٢٤	٤٣		١١	٦٧
	٢٥	٦	الْمِيثَاقَ	١٣	٢٠		٧١	٢٦	وَجْهِيَ	٣	١٨		٤٢	١		٣٠	٤٧	ذَرُونَا	٤٨	١٥
	٣٦	٧	مِيثَاقِهِ	٢	٢٥	وَلْيَجِدُوا	٩	١٢٤		٦	٧٩	فَيُوحِيَ	٤٢	٥١	وَادِ	٢٧	١٨	وَوَرِثَ	٢٧	١٦
	٦٩	١٦		١٣	٢٥	سَتَجِدُونَ	٤	٩٣	وَجْهُهُ	١٦	٦٠	لَيُوحُونَ	٦	١٢١	وَادٍ	٢٦	٢٢٥	وَرِثُوا	٧	١٦٨
لَهِيَ	٢٩	٦٤	بِمِيثَاقِهِمْ	٤	١٥٣	نَجِدْ	٢٠	١١٤		٤٣	١٦	نُوحِي	١٢	١٠٩	بِوَادٍ	١٤	٤٠	وَوَرِثَهُ	٤	١٢
وَهَيِّئْ	١٨	٩	وَمِيثَاقَهُ	٥	١٠	يَجِدْكَ	٩٣	٦	وَجْهَكَ	٢	١٣٩		١٦	٤٥	الْوَادِ	٢٨	٣٠	يَرِثُ	١٩	٦
وَيُهَيِّئْ	١٨	١٥	مِيثَاقَكُمْ	٢	٧٨، ٨٧	يَجِدْهُ	٢٤	٣٩	وَجْهَكَ	٢	١٤٤، ١٤٩، ١٥٠		٢١	٧، ٢٥	بِالْوَادِ	٢٠	١٢	يَرِثُونَ	٧	٩٨
كَهَيْئَةِ	٣	٤٣		٥٧	٨	سَتَجِدُنِي	١٨	٦٨		١٠	١٠٥	نُوحِيهِ	٣	٣٩		٧٩	١٦		٢٣	١١
	٥	١١٠	مِيثَاقَهُمْ	٤	١٥٤		٢٨	٢٧		٣٠	٢٩، ٤٣		١٣	١٠٣		٨٩	٨	تَرِثُوا	٤	٢٣
هَيْتَ	١٢	٢٣		٥	١٦، ١٧		٣٧	١٠٢	وَجْهِهِ	١٢	٩٦	نُوحِيهَا	١١	٥١	وَادِيًا	٩	١٢٢	نَرِثُ	١٩	٤١
يَهِيجُ	٣٩	٢٢		٣٣	٧	وَلَتَجِدَنَّهُمْ	٢	٩٠		٢٢	١١	وَأُوحِيَ	٦	١٩	أَوْدِيَةٌ	١٣	١٨	يَرِثُنِي	١٩	٦
	٥٧	١٩	الْأَوْثَانِ	٢٢	٣١	تَجِدُوهُ	٢	١٠٤		٦٧	٢٢		١١	٣٨	أَوْدِيَتِهِمْ	٤٦	٢٣	يَرِثُهَا	٤	١٧٥
مَهِيلًا	٧٣	١٤	أَوْثَانًا	٢٩	١٦، ٢٤		٧٣	٢٠	بِوَجْهِهِ	٣٩	٢٥	يُوحَ	٦	٩٣	فَدِيَةٌ	٤	٩٤		٢١	١٠٥
يَهِيمُونَ	٢٦	٢٢٥	وَجَبَتْ	٢٢	٣٧	يَجِدُونَهُ	٧	١٥٦	وَجْهِهَا	٥	١٠٧	وَحْيٌ	٥٣	٤	وَدِيَةٌ	٤	٩٤	وَنَرِثُهُ	١٩	٨٣
الْهِيمِ	٥٦	٥٥	وَجَدَ	٣	٣٢	وُجِدَ	١٢	٧٥	وَجْهَهَا	٥١	٢٩	بِالْوَحْيِ	٢١	٤٦	لِيَذَرَ	٣	١٧٣	أَوْرَثْنَا	٣٥	٢٩

كلمات	سورة	آيات	كلمات	سورة	آيات	كلمات	سورة	آيات	كلمات	سورة	آيات	كلمات	سورة	آيات	كلمات	سورة	آيات	كلمات	سورة	آيات
وَأَوْرَثْنَا	۷	۱۳۳	وَرَآءَهُ	۲	۸۵	فَوَسَطْنَ	۱۰۰	۵	تَسِيلُ	۱۱	۷۳	وَوُضِعَ	۱۸	۴۷	وَاعَدْنَا	۲	۴۸	أَعِظُكُمْ	۳۴	۴۶
	۴۰	۵۶	وَرَآءَكُمْ	۱۱	۹۴	وَسَطًا	۲	۱۳۷	يَصِلُونَ	۴	۹۲		۳۹	۶۹	وَوَاعَدْنَا	۷	۱۳۸	وَعِظْهُمْ	۴	۶۳
وَأَوْرَثْنَا	۳۹	۷۴		۵۷	۱۳	أَوْسَطِ	۵	۹۱		۱۳	۲۱	وَلَأَوْضَعُوا	۹	۴۷	وَوَاعَدْنَاكُمْ	۲۰	۸۲	فَعِظُوهُنَّ	۴	۳۸
وَأَوْرَثَكُمْ	۳۳	۲۷	وَرَآءَهُمْ	۱۸	۷۸	أَوْسَطُهُمْ	۶۸	۲۸		۲۸	۳۵	مَوَاضِعِهِ	۴	۴۸	تُوَاعِدُوهُنَّ	۲	۲۳۵	يُوعَظُ	۲	۲۳۲
وَأَوْرَثْنَاهَا	۲۶	۵۹		۷۶	۲۷	الْوُسْطَى	۲	۲۳۹	يَصِلُوا	۱۱	۸۳		۵	۱۶/۴۵	تَوَاعَدْتُمْ	۸	۴۳		۶۵	۲
	۴۴	۲۷	فَالْمُورِيَاتِ	۱۰۰	۲	وَسِعَ	۲	۲۵۶	وَصَّلْنَا	۲۸	۵۱	مَوْضُوعَةٌ	۸۸	۱۴	وَعْدُ	۱۳	۳۱	يُوعَظُونَ	۴	۶۶
نُورِثُ	۱۹	۶۳	تَزِرُ	۶	۱۶۴		۶	۸۰	يُوصَلَ	۲	۲۵	مَوْضُونَةٍ	۵۶	۱۵		۱۷	۷۵/۱۰۸	تُوعَظُونَ	۵۸	۴
يُورِثُهَا	۷	۱۲۵		۱۷	۱۶		۷	۸۷	.	۱۳	۲۱/۲۵	يَطَئُونَ	۹	۱۲۱		۱۸	۹۸	الْوَاعِظِينَ	۲۶	۱۳۶
أُورِثُوا	۴۲	۱۳		۳۵	۱۹		۳۰	۹۸	وَصِيلَةٍ	۵	۱۰۲	تَطَئُوهَا	۳۳	۲۷	تَعِدُ	۱۱	۶۸	مَوْعِظَةٌ	۲	۲۷۶
أُورِثْتُمُوهَا	۷	۴۱		۳۹	۹	وَسِعَتْ	۷	۱۵۵	وَصَّى	۴۲	۱۱	تَطَئُوهُمْ	۴۸	۲۵	الْوَعْدِ	۱۹	۵۵		۱۰	۵۷
	۴۳	۷۲		۵۳	۳۹	وَسِعْتَ	۴۰	۷	وَوَصَّى	۲	۱۲۶	لِيُوَاطِئُوا	۹	۳۷	الْوَعْدُ	۲۱	۹	وَمَوْعِظَةٌ	۳	۱۳۲
يُورَثُ	۴	۱۵	يَزِرُونَ	۶	۳۱	وُسْعَهَا	۲	۲۳۳/۲۸۶	وَصَّيْنَا	۴	۱۳۰	وَطْئًا	۷۳	۶	وَعْدُهُ	۱۹	۶۲		۱۱	۱۲۱
الْوَارِثِ	۲	۲۳۳		۱۶	۲۷		۶	۱۵۳		۴۲	۱۱	مَوْطِئًا	۹	۱۲۱		۷۳	۱۸	وَالْمَوْعِظَةِ	۱۶	۱۲۶
الْوَارِثُونَ	۱۵	۲۳	وِزْرَ	۶	۱۶۴		۷	۴۰	وَوَصَّيْنَا	۲۹	۷	وَطَرًا	۳۳	۳۷	وَعْدِهِ	۱۴	۴۸	مَوْعِظَةٌ	۷	۱۴۲
	۲۳	۱۰		۱۷	۱۶		۲۳	۶۴		۳۱	۱۳	مَوَاطِنَ	۹	۲۵	وَعْدَكَ	۱۱	۴۷	وَمَوْعِظَةٌ	۲	۶۲
الْوَارِثِينَ	۲۱	۸۹		۳۵	۱۹	وَاسِعٌ	۵۳	۳۳		۴۶	۱۴	وَعَدَهَا	۹	۱۱۵	وَعْدَهُ	۳	۱۴۵		۵	۵۰
	۲۸	۴/۵۸		۳۹	۹	وَاسِعًا	۴	۱۲۹	وَصَّاكُمْ	۶	۱۵۱/۱۵۲/۱۵۳		۲۲	۷۱		۲۲	۴۶		۲۳	۳۴
وَوَرِثَهُ	۲۶	۸۵	.	۵۳	۳۹	وَاسِعَةٌ	۲۹	۵۶	وَأَوْصَانِي	۱۹	[illegible]	وَعَدْنَا	۷	۴۲		۳۰	۵	وَتَعِيَهَا	۶۹	۱۲
التُّرَاثَ	۸۹	۲۰	وِزْرًا	۲۰	۱۰۰		۳۹	۱۳	يُوصِي	۴	۱۲/۱۵		۳۳	۱۲/۲۲		۳۹	۷۴	فَأَوْعَى	۷۰	۱۸
مِيرَاثُ	۳	۱۷۶	أَوْزَارِ	۱۶	۲۷	وَاسِعَةِ	۶	۱۴۸	يُوصِينَ	۴	۱۳	وَعَدَكُمْ	۱۴	۲۶	الْوَعِيدِ	۲۰	۱۱۲	يُوعُونَ	۸۴	۲۳
	۵۷	۱۰	أَوْزَارًا	۲۰	۸۹	وَاسِعَةً	۴	۹۹	يُوصِيكُمُ	۴	۱۲	وَعَدَكُمُ	۴۸	۲۰		۵۰	۱۹	وِعَاءِ	۱۲	۷۶
وَرَدَ	۲۸	۲۲	أَوْزَارَهَا	۴۷	۵	سَعَةً	۲	۲۴۸	أَتَوَاصَوْا	۵۱	۵۳	وَعَدْتَنَا	۳	۱۹۴	بِالْوَعِيدِ	۵۰	۲۷	بِأَوْعِيَتِهِمْ	۱۲	۷۶
وَرَدُوهَا	۲۱	۹۹	أَوْزَارَهُمْ	۶	۳۱	وَسَعَةً	۴	۱۰۱	وَتَوَاصَوْا	۹۰	۱۷	وَعَدْتَهُمْ	۴۰	۸	وَعِيدِ	۱۴	۱۷	وَاعِيَةٌ	۶۹	۱۲
فَأَوْرَدَهُمُ	۱۱	۱۰۰		۱۶	۲۷	سَعَتِهِ	۴	۱۲۹		۱۰۳	۳	وَوَعَدْتُكُمْ	۱۴	۲۶		۵۰	۱۴/۴۵	وَفْدًا	۱۹	۸۸
الْوِرْدُ	۱۱	۱۰۰	وِزْرَكَ	۹۴	۲		۶۵	۷	الْوَصِيَّةُ	۲	۱۷۶	وَعَدُوهُ	۹	۷۸	مَوْعِدٌ	۱۸	۵۷	مَوْفُورًا	۱۷	۶۵
وِرْدًا	۱۹	۸۹	وَزَرَ	۷۵	۱۱	الْمُوسِعِ	۲	۲۳۷	وَصِيَّةٍ	۴	۱۱/۱۲	وَعَدْنَاهُ	۲۸	۶۱	مَوْعِدًا	۱۸	۴۸/۵۹	يُوفِضُونَ	۷۰	۴۳
وَارِدُونَ	۲۱	۹۸	وَازِرَةٌ	۶	۱۶۴	لَمُوسِعُونَ	۵۱	۴۷	الْوَصِيَّةِ	۵	۱۰۵	يَعِدُ	۳۵	۳۸		۲۰	۶۰/۹۷	يُوَفِّ	۴	۳۹
وَارِدُهَا	۱۹	۷۲		۱۷	۱۶	وَسَقَ	۸۴	۱۷	وَصِيَّةً	۲	۲۴۱	يَعِدُكُمُ	۲	۲۷۱	مَوْعِدِي	۲۰	۸۸	وِفَاقًا	۷۸	۲۶
وَارِدَهُمْ	۱۲	۱۹		۳۵	۱۹	اتَّسَقَ	۸۴	۱۸		۴	۱۶		۸	۷	مَوْعِدُهُ	۱۱	۱۹	وَتَوَفَّنَا	۴	۶۵
وَرْدَةً	۵۵	۳۷		۳۹	۹	الْوَسِيلَةَ	۵	۳۹	تَوْصِيَةً	۳۶	۵۰		۴۰	۳۹	مَوْعِدُكُمْ	۲۰	۶۱	تَوَفَّنِي	۱۱	۹۰
الْوَرِيدِ	۵۰	۱۵		۵۳	۳۹		۱۷	۵۹	مُوصٍ	۲	۱۷۸	أَيَعِدُكُمْ	۲۳	۳۷	مَوْعِدُهُمْ	۵۴	۴۶	وَفَّى	۵۳	۳۸
الْمَوْرُودُ	۱۱	۱۰۰	وَزِيرًا	۲۰	۳۰	سَنَسِمُهُ	۶۸	۱۶	وَوَضَعَ	۵۵	۶	يَعِدُكُمْ	۲۰	۸۸	لَمَوْعِدُهُمْ	۱۵	۴۳	مَوْعِظَةٌ	۲۴	۳۹
وَرَقٍ	۷	۲۱		۲۵	۳۷	لِلْمُتَوَسِّمِينَ	۱۵	۷۵	وَضَعَتْ	۳	۳۱	يَعِدُهُمْ	۴	۱۱۹	مَوْعِدَكَ	۲۰	۸۹	نُوَفِّ	۱۱	۱۷
	۲۰	۱۱۹	يُوزَعُونَ	۲۷	۱۷/۸۳	سِنَةٌ	۲	۲۵۶	وَوَضَعْنَا	۹۴	۲		۱۷	۶۶	مَوْعِدُهُمْ	۱۱	۸۳	يُوَفِّيهِمْ	۲۴	۲۵
بِوَرِقِكُمْ	۱۸	۱۸		۴۱	۱۸	فَوَسْوَسَ	۷	۱۹	وَضَعَهَا	۵۵	۹	تَعِدُنَا	۷	۶۸/۷۵	مَوْعِدَةٍ	۹	۱۱۵	فَيُوَفِّيهِمْ	۳	۵۰
وَرَقَةٍ	۶	۵۹	أَوْزِعْنِي	۲۷	۱۹		۲۰	۱۱۸	وَوَضَعْنَا	۴۶	۱۴		۱۱	۳۴	الْمَوْعُودِ	۸۵	۲		۴	۱۷۲
وُورِيَ	۷	۱۹		۴۶	۱۴	يُوَسْوِسُ	۱۱۴	۵	وَضَعَتْهَا	۳	۳۱		۴۶	۲۱	مِيعَادُ	۳۴	۲۹	لِيُوَفِّيَهُمْ	۳۵	۲۷
يُوَارِي	۵	۳۴	وَزَنُوهُمْ	۸۳	۳	تُوَسْوِسُ	۵۰	۱۵	وَضَعَتْهَا	۳	۳۱	وَعَدْنَاهُمْ	۴۳	۴۱	الْمِيعَادِ	۸	۴۳	وَلِيُوَفِّيَهُمْ	۴۶	۱۸
.	۷	۲۵	وَزِنُوا	۱۷	۳۷	الْوَسْوَاسِ	۱۱۴	۴	وَيَضَعُ	۷	۱۵۶	أَتَعِدَانِنِي	۴۶	۱۶	الْمِيعَادَ	۳	۷/۱۹۲	لَيُوَفِّيَنَّهُمْ	۱۱	۱۱۳
فَأُوَارِيَ	۵	۳۴		۲۶	۱۸۲	شِيَةَ	۲	۶۶	تَضَعُ	۳۵	۱۲	نَعِدُهُمْ	۱۰	۴۶		۱۳	۳۱	وَوُفِّيَتْ	۳	۲۴
تُورُونَ	۵۶	۷۰	وَالْوَزْنُ	۷	۷	وَاصِبٌ	۳۷	۹		۴۱	۴۷		۱۳	۴۰		۳۹	۲۱		۳۹	۷۰
تَوَارَتْ	۳۸	۳۱	وَزَنًا	۱۸	۱۰۵	وَاصِبًا	۱۶	۵۴	وَتَضَعُ	۲۲	۲		۲۳	۹۷	أَوَعَظْتَ	۲۶	۱۳۶	يُوَفَّى	۳۹	۱۳
يَتَوَارَى	۱۶	۶۱	الْوَزْنَ	۵۵	۸	بِالْوَصِيدِ	۱۸	۱۷	تَضَعُ	۴۷	۵		۴۰	۷۷	تَعِظُونَ	۷	۱۶۴	يُوَفَّ	۲	۲۷۲
وَرَآئِي	۱۹	۵	مَوْزُونٍ	۱۵	۱۹	نِصْفُ	۴	۱۱۷	يَضَعْنَ	۲۴	۵۹	وَعِدْهُمْ	۱۷	۶۶	يَعِظُهُ	۳۱	۱۲		۹	۶۲
وَرَآئِهِ	۱۴	۱۶/۱۷	الْمِيزَانَ	۵۵	۷	وَنِصْفُ	۱۶	۶۴		۶۵	۴/۶	وَعْدَ	۱۳	۳۵	يَعِظُكُمْ	۲	۲۳۱	تُوَفَّى	۲	۲۸۱
وَرَآئِكُمْ	۴	۱۰۳	الْمِيزَانِ	۵۵	۶/۸	تَصِفُونَ	۱۲	۱۸/۷۷	تَضَعُونَ	۲۴	۵۷		۲۵	۱۶		۴	۶۱		۴	۱۵۵
وَرَآئِهِمْ	۲۳	۱۰۲	الْمَوَازِينَ	۲۱	۴۸		۲۱	۱۸/۱۱۲	تَضَعُوا	۴	۱۰۳		۳۷	۱۶		۱۶	۹۲	وَتُوَفَّى	۱۶	۱۱۳
	۴۵	۹	مَوَازِينُهُ	۷	۷/۸	وَصْفَهُمْ	۶	۱۴۰	وَنَضَعُ	۲۱	۴۸	وُعِدْنَا	۲۳	۸۵	يَعِظُكُمُ	۲۴	۱۷	تُوَفَّوْنَ	۳	۱۸۲
	۸۵	۲۰	.	۲۳/۱۰۱	[illegible]	يَصِلُ	۶	۱۳۷	وُضِعَ	۳	۹۰		۲۷	۷۰	أَعِظُكَ	۱۱	۴۸	أَوْفَى	۳	۷۰

كلمات	سورة	آيات	كلمات	سورة	آيات	كلمات	سورة	آيات	كلمات	سورة	آيات	كلمات	سورة		كلمات	سورة	آيات	كلمات	سورة	آيات
اَوْفٰی	٩	١١٢	مِیقَاتِ	٥٦	٥٠	مُوَاقِعُوهَا	١٨	٥١	تَقِیًّا	١٩	١٨، ١٣، ٦٣	یَلِجَ	٧	٣٨	اَوْلَادَهُنَّ	٢	١٣٣	یُوَلُّوْنَ	٣٣	١٥
	٤٨	١٠	لِمِیقَاتِ	٢٦	٣٧	وَقِفُوهُمْ	٣٧	٢٤	تُقٰىةً	٣	٢٧	یُولِجُ	٢٢	٦٠		٦٠	١٢	وَیُوَلُّوْنَ	٥٤	٤٥
اُوفِ	٢	٣٨	مِیقَاتًا	٧٨	١٧	وُقِفُوا	٦	٢٧، ٣٠	تُقَاتِهٖ	٣	٩٨		٣١	٢٨	وَالِدٌ	٣١	٣٣	لَیُوَلُّنَّ	٥٩	١٢
اُوفِی	١٢	٥٩	مَوَاقِیتُ	٢	١٨٥	مَوْقُوفُوْنَ	٣٤	٣٠	تَقْوٰی	٩	١١٠		٣٥	١٤	وَوَالِدٍ	٩٠	٣	تُوَلُّوْنَ	٤٠	٣٥
یُوفُوْنَ	١٣	٢٠	مِیقَاتُهُمْ	٤٤	٤٠	فَوَقٰهُ	٤٠	٤٨		٢٢	٣٣		٥٧	٦	اَلْوَالِدَانِ	٤	٤٨، ٣٧	تَوَلَّوْا	٢	١٠٩، ١٧٢
	٧٦	٧	لِمِیقَاتِنَا	٧	١٣٩، ١٥٥	فَوَقٰنَا	٥٢	٢٧	وَالتَّقْوٰی	٥	٣	وَیُولِجُ	٢٢	٦٠	اَلْوَالِدَیْنِ	٤	١٣٤		٢١	٥٨
وَلْیُوفُوا	٢٢	٣٠	مَوْقُوتًا	٤	١٠٣	فَوَقٰهُمُ	٧٦	١١		٥٨	١٠		٣١	٢٨	وَبِالْوَالِدَیْنِ	٢	٧٧	نُوَلِّی	٦	١٢٩
فَاَوْفِ	١٢	٨٨	اَوْقَدُوا	٥	٦٩	وَوَقٰهُمْ	٤٤	٥٦	بِالتَّقْوٰی	٩٦	١٢		٣٥	١٤		٤	٤٠	یُوَلِّهِمْ	٨	١٦
اَوْفُوا	٥	١	یُوقِدُوْنَ	١٣	١٨		٥٢	١٨	لِلتَّقْوٰی	٢	٢٣٨		٥٧	٦		٦	١٥٢	یُوَلُّوْکُمُ	٣	١٠٧
	٦	١٥٢	تُوقِدُوْنَ	٣٦	٨٠	تَقِ	٤٠	٩		٥	١١	تُولِجُ	٣	٢٦		١٧	٢٤	تُوَلُّوْهُمُ	٨	١٥
	١١	٨٧	فَاَوْقِدْ	٢٨	٣٨	تَقِیْکُمُ	١٦	٨١		٢٠	١٣٢	وَتُولِجُ	٣	٢٦	لِلْوَالِدَیْنِ	٢	١٧٦	فَلَنُوَلِّیَنَّکَ	٢	١٣٩
	٢٦	١٨١	یُوقَدُ	٢٤	٣٥	قُوا	٦٦	٦		٤٩	٣	وَلِیْجَةً	٩	١٦	فَلِلْوَالِدَیْنِ	٢	٢١١	نُوَلِّهٖ	٤	١١٥
فَاَوْفُوا	٧	٨٣	اسْتَوْقَدَ	٢	١٧	قِنَا	٣	١٨٨	وَتَقْوٰهَا	٩١	٨	وَلَدَ	٣٧	١٥٢	وَالِدِهٖ	٣١	٣٢	فَوَلِّ	٢	[illegible]
وَاَوْفُوا	٢	٣٨	وَقُوْدُ	٣	٨	وَقِنَا	٢	١٩٧	تَقْوٰهُمْ	٤٧	١٩		٩٠	٣	وَلِوَالِدَیْکَ	٣١	١٣	فَوَلُّوْا	٢	[illegible]
	٦	١٥٣	الْوَقُوْدِ	٨٥	٥		٣	١٤	بِالْمُتَّقِیْنَ	٣	١١١	وَلَدْنَهُمْ	٥٨	٢	بِوَالِدَیْهِ	١٩	١٤	تَوَلّٰی	٧	٧٧، ٩١
	١٦	٩٣	وَقُوْدُهَا	٢	٢٢	وَقِهِمُ	٤٠	٧، ٩		٩	٤٤	یَلِدْ	١١٢	٣		٢٩	٧٠		٢٠	٦٢
	١٧	٣٤، ٣٥		٦٤	٦	یُوْقَ	٥٩	٩	اَتَوَکَّؤُا	٢٠	١٨	ءَاَلِدُ	١١	٧٢		٣١	١٣		٥١	٣٩
تَوَفّٰهُمُ	٤	٩٩	الْمُوْقَدَةُ	١٠٤	٦		٤٤	١٦	یَتَّکِـُٔوْنَ	٤٣	٣٣	یَلِدُوا	٧١	٢٨		٤٦	١٤	فَتَوَلَّوْا	٣٧	٨٨
تَوَفَّتْهُ	٦	٦١	وَالْمَوْقُوْذَةُ	٥	٤	وَاتَّقِ	٣	٧٠	مُتَّکِـُٔوْنَ	٣٦	٥٦	وُلِدَ	١٩	١٥	لِوَالِدَیْهِ	٤٦	١٦	تَتَوَلَّوْا	٨	٢٣
تَوَفّٰهُمُ	٤٧	٢٩	وَتُوَقِّرُوْهُ	٤٨	٩		٩٢	٥	مُتَّکِـِٔیْنَ	١٨	٣٠	وُلِدْتُّ	١٩	٣٤	وَالِدَتِیْ	٢٧	١٩	وَتَوَلَّوْا	٩	٧٧
تَوَفَّیْتَنِیْ	٥	١١٧	وَقْرٌ	٤١	٥، ٤٤	اتَّقَیْتُنَّ	٣٣	٣٢	مُتَّکَاً	١٢	٣١	یُوْلَدْ	١١٢	٣		٤٦	١٤		٦٤	٦
یَتَوَفَّی	٨	٥٢	وِقْرًا	٥١	٢	فَاتَّقُوا	٢	٢٤	تَوْکِیْدِهَا	١٦	٩٣	وَلَدٌ	١٩	٣٦	وَلِوَالِدَیَّ	١٣	٤٢	تَوَلَّاهُ	٢٢	٤
	٣٩	٤٣	وَقْرًا	٦	٢٥		٣	١٦٦	فَوَکَزَهٗ	٢٨	١٤		٢٣	٩٣		٧١	٢٩	تَوَلَّوْهُمْ	٦٠	٩
یَتَوَفّٰکُمْ	٦	٦٠		١٧	٣٨		٥	٧٠	وَکَّلْنَا	٦	٨٩	وَوَلَدًا	١٨	٣٧	وَالِدَةٌ	٢	٢٣٣	یَتَوَلَّ	٣٠	٢٢
	١٠	١٠٤		١٨	٥٥		٧	٩٤	وُکِّلَ	٣٢	١١		١٩	٨٠	وَالْوَالِدٰتُ	٢	٢٣٣		٧	١٩٥
	١٦	٧٢		٣١	٦	یَتَّقِی	٣٩	٢٥	تَوَکَّلُوْا	١٠	٨٤	وَالْاَوْلَادِ	١٧	٦٤	بِوَالِدَتِیْ	١٩	٣٣		٢٤	٤٦
	٣٢	١١	وِفَاقًا	٧١	١٣	یَتَّقِ	١٢	٩٠	فَتَوَکَّلُوْا	٥	٢٦		٥٧	١٩	وَالِدَیْکَ	٥	١٠٩	یَتَوَلَّ	٥	٤١
یَتَوَفّٰهُنَّ	٤	١٩	وَقَعَ	٤	١٠١		٦٥	٢، ٤، ٥	تَوَکَّلْنَا	٧	٨٧	وَاَوْلَادًا	٩	٧٠	وَلِیْدًا	٢٦	١٧		٤٨	١٧
یَتَوَفّٰهُمُ	١٦	٣٠، ٣٢		٧	٩٦، ١٣١	وَلْیَتَّقِ	٢	٢٨٢، ٢٨٣		١٠	٨٥		٣٤	٣٤	وِلْدَانٌ	٥٦	١٧		٥٧	٢٤
یَتَوَفَّوْنَهُمْ	٧	٣٥		١٠	٥١	فَلْیَتَّقُوا	٤	١٠		٦٠	٤	وَوَلَدُهٗ	٧١	٢٠		٧٦	١٩		٦٠	٦
نَتَوَفَّیَنَّکَ	١٠	٤٦		٣٧	٨٤	تَتَّقُوا	٣	٢٧		٦٧	٢٩	وَلَدِهٖ	٣١	٣٢	الْوِلْدَانِ	٤	١٢٦	یَتَوَلَّوْنَ	٥	٤٧، ٨٣
	١٣	٤٠	فَوَقَعَ	٧	١١٥		٨	٢٩	یَتَوَکَّلْ	٣٩	٣٩	بِوَلَدِهٖ	٢	٢٣٣	وَالْوِلْدَانِ	٤	٧٥، ٩٨	یَتَوَلَّوْا	٩	٧٥
	٤٠	٧٧	وَوَقَعَ	٢٧	٨٧	وَلْیَتَّقُوا	٧	٦١	یَتَوَکَّلْ	٨	٥١	بِوَلَدِهَا	٢	٢٣٣	الْوِلْدَانَ	٧٣	١٧	وَتَتَوَلَّوْا	٩	٥٠
تَوَفَّنِیْ	١٢	١٠٢	وَقَعَتِ	٥٦	١	وَیَتَّقْهِ	٢٤	٥١		٦٥	٣	اَوْلَادُکُمْ	٣٤	٣٦	مَوْلُوْدٌ	٢	٢٣٣	تَتَوَلَّوْا	١١	٥٥
وَتَوَفَّنَا	٣	١٩١		٦٩	١٥	اتَّقٰی	٢	٢٠٢	تَوَکَّلْتُ	١٤	١٥		٦٠	٣		٣١	٣٢		٤٧	٤٠
	٧	١٢٣	تَقَعَ	٢٢	٦٤		٣٣	١	تَوَکَّلْ	٣	١٥٩		٦٣	٩	الْمَوْلُوْدِ	٢	٢٣٣		٤٨	١٦
یُتَوَفّٰی	٢٢	٥	فَقَعُوْا	١٥	٢٩	وَاتَّقِیْنَ	٣٣	٣٧		٢٧	٨١	وَاَوْلَادُکُمْ	٨	٢٨	یَلُوْنَکُمْ	٩	١٢٣		٦٠	١٣
	٤٠	٦٩		٣٨	٧٢	وَالْمُتَّقِیْنَ	٣٣	٥٥	الْوَکِیْلُ	٣	١٧٣		٦٤	١٥	وَلِیٍّ	٢٧	١٠	یَتَوَلَّهُمْ	٥	٥٦
یُتَوَفَّوْنَ	٢	٢٣٤، ٢٤٠	یُوْقِعَ	٥	٩٣	فَاتَّقُوْنِ	٢	٢٨	بِوَکِیْلٍ	٦	٦٦، ١٠٧	اَوْلَادَهُمْ	٣	٨، ١١٢		٢٤	٣١		٩	٢٣
یَسْتَوْفُوْنَ	٨٣	٢	وَاقِعٌ	٧	١٧٠		١٦	٢		١٠	١٠٨		٩	٥٥		٣١	٦		٦٠	٩
الْاَوْفٰی	٥٣	٤٢		٤٢	٣١		٢٣	٥٤		٣٩	٦٧		٥٨	١٨	لَوَلَّیْتَ	١٨	١٨	یَتَوَلَّوْنَهٗ	١٦	١٠٠
لَمُوَفُّوْهُمْ	١١	١١١	لَوَاقِعٌ	٥١	٦		٣٩	١٨		٤٢	٤	وَاَوْلَادُهُمْ	٩	٨٥	وَلَّوْا	١٧	٤٦	تَوَلّٰی	٢٧	٢٨
وَالْمُوْفُوْنَ	٢	١٧٣		٥٢	٧	فَاتَّقُوْنِ	٢	١٩٣	الْمُتَوَکِّلُوْنَ	١٢	٦٧	اَوْلَادِکُمْ	٤	١٢		٢٠	٨٢	فَتَوَلَّ	٢٧	١٢٤
مُتَوَفِّیْکَ	٣	٤٨		٧٧	٧	فَاتَّقُوْهُ	٦	٧١		١٤	١٥	وَاَوْلَادِکُمْ	٦٤	١٤		٣٠	٥١		٥١	٥٤
وَقَبَ	١١٣	٣	وَاقِعٍ	٧٠	١		٢٩	١٥		٣٩	٣٩	اَوْلَادَکُمْ	٢	٢٣٣		٤٠	٢٨		٥٠	٦
الْوَقْتِ	١٥	٣٨	لِوَقْعَتِهَا	٥٦	٢		٣	٣٠	الْمُتَوَکِّلِیْنَ	٣	١٥٣		٦	١٥٠	لُؤْلُؤٌ ۔ لُؤْلُؤًا	٩	٥	وَتَوَلَّ	٣٧	١٧٩
	٣٨	٨٢	الْوَاقِعَةُ	٥٦	١		٧١	٣	یَلِتْکُمْ	٤٩	١٤		١٧	٣٣		٣٨	٣٢	وَالٍ	١٣	١٢
لِوَقْتِهَا	٧	١٨٦		٦٩	١٥	وَاقٍ	١٣	٣٤، ٣٧	یَلِجُ	٣٤	٢	اَوْلَادَهُمْ	٦	١٤٠	وَلَّیْتُمْ	٧	٢٥	وَلِیُّ	٢	٢٥٩
مِیقَاتُ	٧	١٣٨	بِمَوَاقِعِ	٥٦	٧٤		٤٠	٢٢		٥٧	٤	اَوْلَادِهِمْ	٦	١٣٨	وَلّٰهُمْ	٢	١٣٦		٣، ٥٠	٥١، ١٠

کلمات	سور	آیات	کلمات	سور	آیات	کلمات	سور	آیات	کلمات	سور	آیات	کلمات	سور	آیات	کلمات	سور	آیات	کلمات	سور	آیات
تولّى	۹	۲۵	الوهاب	۳	۸	يتيما	۹۰	۱۵	يداه	۷۸	۴۰	ميسورا	۱۷	۲۸	موقنون	۳۲	۱۲	يونس	۳۷	۱۳۹
	۱۷	۱۱۰		۳۸	۳۵		۹۳	۶	يديها	۲	۶۶	ميسرة	۲	۲۸۰	موقنين	۲۶	۲۴	ويونس	۶	۸۶
	۴۱	۴۴	الوهاب	۳۸	۹	ويتيما	۷۶	۸	أيديهما	۵	۳۸	واليسع	۶/۳۸	۸۶/۴۸		۴۴	۷	وينعه	۶	۹۹
الولي	۴۲	۲۷	وهاجا	۷۸	۱۳	اليتيم	۸۹	۱۷	أيدينا	۱۹	۶۴	يوسف	۱۲	۴	الموقنين	۶	۷۵	اليهود	۲	۱۱۳
تولّه	۲	۲۸۳	وهن	۱۹	۴		۹۳	۹		۳۶	۷۱		۱۲	۲۹	للموقنين	۵۱	۲۰		۲	۱۲۰
وليّهما	۳	۱۱۸	وهنوا	۳	۱۳۹		۱۰۷	۲	بأيدينا	۹	۵۲		۱۲	۴۶	بمستيقنين	۴۵	۳۲		۵	۱۸
وليّنا	۷	۱۵۴	وهنوا	۳	۱۴۶	يتيمين	۱۸	۸۲	أيديكم	۳	۱۸۲		۱۲	۷۷	تيمّموا	۲	۲۶۷		۵	۶۴
	۳۴	۴۰		۴	۱۰۴	يتامى	۴	۱۲۷		۵	۹۴		۱۲	۹۰	فتيمّموا	۴	۴۳		۹	۳۰
وليّكم	۵	۶۰		۴۷	۳۵	اليتامى	۲	۲۲۰		۸	۵۱/۷۰		۴۰	۳۴		۵	۶	اليهود	۵	۵۱
وليّهم	۶	۱۲۷	وهن	۳۱	۱۴		۴	۲،۳/۶،۱۰		۳۹	۲۵	ليوسف	۱۲	۸	اليم	۲۰	۳۹		۵	۸۲
	۱۶	۶۵	وهنا	۳۱	۱۴	واليتامى	۲	۸۳/۱۷۷		۴۲	۳۰	يوسف	۱۲	۷	اليمين	۳۷	۲۸	هودا	۲	۱۴۰
وليّه	۱۷	۳۵	أوهن	۲۹	۴۱		۴	۸/۳۶	بأيديكم	۲	۱۹۵		۱۲	۱۱	باليمين	۳۷	۹۳	اليوم	۷۰	۴۴
	۲۷	۵۰	موهن	۸	۱۸		۸	۴۱		۹	۱۴		۱۲	۶۹		۶۹	۴۵		۷۸	۳۹
وليّي	۷	۱۹۵	واهية	۶۹	۱۶		۵۹	۷	وأيديكم	۴	۴۳		۱۲	۸۰	أيمان	۵	۱۰۸	ليوم	۳	۹
أولياؤه	۸	۳۴	ويكأن ويكأنه	۲۸	۸۲	لليتامى	۴	۱۲۷		۵	۶		۱۲	۸۴		۶۸	۳۹		۳	۲۵
أولياؤكم	۴۱	۳۱	ويل	۲	۷۹	يثرب	۳۳	۱۳	بأيديهم	۲	۷۹		۱۲	۸۷	أيمان	۹	۱۲		۱۴	۴۲
أولياؤهم	۲	۲۵۹		۱۴	۲	يأجوج	۲۱	۹۶		۶	۷		۱۲	۹۴/۱۰۰	الأيمان	۵	۸۹		۴۳	۵
	۶	۱۲۸		۴۱	۶	يأجوج	۱۸	۹۴		۵۹	۲	يوسف	۱۲	۸۹		۱۶	۹۱	اليوم	۷۵	۱۲
أوليائكم	۳۳	۶	الويل	۲۱	۱۸	يحموم	۵۶	۴۳	وأيديهم	۲۴	۲۴	ليوسف	۱۲	۲۱	يمينك	۳۳	۵۰/۵۲	باليوم	۴	۳۹
أوليائهم	۶	۱۲۱	ويلك	۴۶	۱۷	يد	۵	۶۴	أيديهن	۶۰	۱۲		۱۲	۵۶	يمينك	۲۰	۶۹		۹	۲۹
أولياءه	۳	۱۷۵	يا ويلنا	۲۱	۱۴،۴۶/۹۷		۴۸	۱۰	أيديكم	۴	۷۷		۱۲	۷۶	بيمينك	۲۰	۱۷	وباليوم	۲	۸
الولاية	۱۸	۴۴		۳۶	۵۲	بيده	۳	۲۶		۷	۱۲۴	يوسف	۱۲	۹		۲۹	۴۸	واليوم	۳۳	۲۱
ولأنهم	۸	۷۳		۳۷	۲۰		۵۷	۲۹		۲۰	۷۱		۱۲	۱۰	بيمينه	۱۷	۷۱		۶۰	۶
فأولى	۴۷	۲۲		۶۸	۳۱	بيد	۹	۲۹		۲۶	۴۹		۱۲	۱۷		۳۹	۶۷	يومين	۲	۲۰۳
	۷۵	۳۴/۳۵	ويلكم	۲۰	۶۱	يدا	۱۱۱	۱	وأيديكم	۵	۶		۱۲	۵۱		۶۹	۱۹		۴۱	۹/۱۲
الأوليان	۵	۱۰۶		۲۸	۸۰	أيدي	۳۰	۴۱		۴۸	۲۴		۱۲	۵۸		۸۴	۷	الأيام	۳	۱۴۰
مولى	۴۷	۱۱	ويلتى	۵	۳۱	أيدي	۴۸	۲۰	أيديهم	۴	۹۱		۱۲	۸۵	أيمانكم	۴	۳/۲۴/۲۵	أيام	۱۰	۱۰۲
مولى	۴۴	۴۱		۱۱	۷۲	وأيدي	۵۹	۲		۵	۱۱	ويوسف	۶	۸۴		۴	۳۳/۳۶	بأيام	۱۴	۵
المولى	۸	۴۱		۲۵	۲۸	أيد	۷	۱۹۵		۹	۶۷	ويعوق	۷۱	۲۳		۲۴	۳۱/۵۸	الأيام	۶۹	۲۴
	۲۲	۱۳/۷۸	باب الياء			بأيد	۵۱	۴۷		۱۱	۷۰	ويعقوب	۲	۱۳۲		۳۰	۲۸	أيام	۴۵	۱۴
موالي	۴	۳۳	ولي	۲۰	۱۹	الأيدي	۳۸	۴۵		۱۴	۹	يعقوب	۱۲	۶/۶۸	أيمانهم	۱۶	۷۱	أياما	۲	۸۰/۱۸۴
الموالي	۱۹	۵		۳۸	۲۲	الأيد	۳۸	۱۷		۴۸	۲۴		۱۹	۶		۲۳	۶		۳	۲۴
مولاه	۱۶	۷۶		۱۰۹	۶	بأيدي	۸۰	۱۵		۶۰	۲	ويعقوب	۲	۱۴۰		۳۳	۵۰	وأياما	۳۴	۱۸
	۶۶	۴	ويا	۷	۱۸	أيديهم	۳۰	۳۶	أيديهن	۱۲	۳۱/۵۰		۳	۸۴		۷۰	۳۰	يومكم	۲۱	۱۰۳
مولانا	۲	۲۸۶		۱۱	۴۲/۴۵	بيدك	۳	۲۶	يس	۳۶	۱		۴	۱۶۳	أيمانهن	۲۴	۳۱	يومكم	۶	۱۳۰
	۹	۵۱		۱۱	۷۷/۹۱		۳۸	۴۴	يسرنا	۵۴	۱۷/۲۲/۳۲/۴۰		۱۲	۳۸		۳۳	۵۵		۳۲	۱۴
مولاهم	۶	۶۲		۴۰	۳۶/۴۱	بيده	۲	۲۳۷/۲۴۹	يسره	۸۰	۲۰	يعقوب	۳	۱۲۷	أيمانكم	۲	۲۲۵		۳۹	۷۱
	۱۰	۳۰	يئس	۵	۳		۲۳	۸۸	يسرناه	۱۹	۹۷		۱۱	۷۱		۵	۸۹		۴۵	۳۴
ومواليكم	۳۳	۵		۶۰	۱۳		۳۶	۸۳		۴۴	۵۸	يغوث	۷۱	۲۳		۶۶	۲	يومهم	۷	۵۱
مولّيها	۲	۱۴۸	يئسوا	۲۹	۲۳		۶۷	۱	ونيسرك	۸۷	۸	الياقوت	۵۵	۵۸	لأيمانكم	۲	۲۲۴		۵۱	۶۰
نبيا	۲۰	۴۴		۶۰	۱۳	يدي	۵	۲۸	فسنيسره	۹۲	۷/۱۰	يقطين	۳۷	۱۴۶	وأيمانهم	۵۷	۱۲	يومهم	۴۰	۱۶
وهب	۱۴	۴۱	يئسن	۶۵	۴	يدك	۵	۲۸	ويسر	۲۰	۲۶	أيقاظا	۱۸	۱۸		۶۶	۸		۴۳	۸۳
فوهب	۲۶	۲۰	ييأس	۱۲	۸۷		۱۷	۲۹	تيسر	۷۳	۲۰	توقنون	۱۳	۲	وأيمانهم	۳	۷۷		۵۲	۴۵
وهبت	۳۳	۴۹	ييأس	۱۳	۳۱		۲۲	۱۰	استيسر	۲	۱۹۶	واستيقنتها	۲۷	۱۴	أيمانكم	۵	۸۹		۷۰	۴۲
ووهبنا	۱۹	۵۱	تيأسوا	۱۲	۸۷		۲۷	۱۲	يسرا	۱۸	۸۸	ليستيقن	۷۴	۳۱		۱۶	۹۲/۹۴	فيومئذ	۳۰	۵۷
يهب	۴۲	۴۸	استيأس	۱۲	۱۱۰		۲۸	۳۲		۵۱	۳	اليقين	۱۵	۹۹	أيمانهم	۹	۱۲/۱۳		۵۵	۳۹
ويهب	۴۲	۴۸	استيأسوا	۱۲	۸۰	يده	۷	۱۰۸		۶۵	۴/۷		۷۴	۴۷		۵۸	۱۶		۶۹	۱۵
لأهب	۱۹	۱۹	يؤوس	۴۱	۴۹		۲۴	۴۰		۹۴	۵/۶	يقين	۲۷	۲۲		۶۳	۲		۸۹	۲۵
هب	۳	۳۸	ليؤوس	۱۱	۹		۲۶	۳۳	اليسر	۲	۱۸۵	اليقين	۵۶	۹۵	الأيمن	۱۹	۵۲	ويومئذ	۳۰	۴
	۲۵	۷۴	يؤوسا	۱۷	۸۳	يدي	۳	۵۰	يسير	۷۴	۱۰		۶۹	۵۱		۲۸	۳۰	بخط طاهر خوشنویس		
	۲۶	۸۳	يبسا	۲۰	۷۷		۶۱	۶	لليسرى	۸۷	۸		۱۰۲	۵/۷	الأيمن	۲۰	۸۰	(تبریزی)		
	۳۷	۱۰۰	يابس	۶	۵۹	بيدي	۳۸	۷۵		۹۲	۷	يقينا	۴	۱۵۷	الميمنة	۵۶	۸	تاریخ شهر محرم ۱۳۸۰		
فهب	۱۹	۵	يابسات	۱۲	۴۳/۴۶	يداك	۲۲	۱۰	والميسر	۵	۹۰					۹۰	۱۸			
تهب	۳	۸	اليم	۷	۱۳۶	يداه	۵	۶۴	والميسر	۲	۲۱۹				يونس	۱۰	۹۸			
	۳۸	۳۵		۲۰	۳۹		۱۸	۵۷		۵	۹۱				ويونس	۴	۱۶۳			